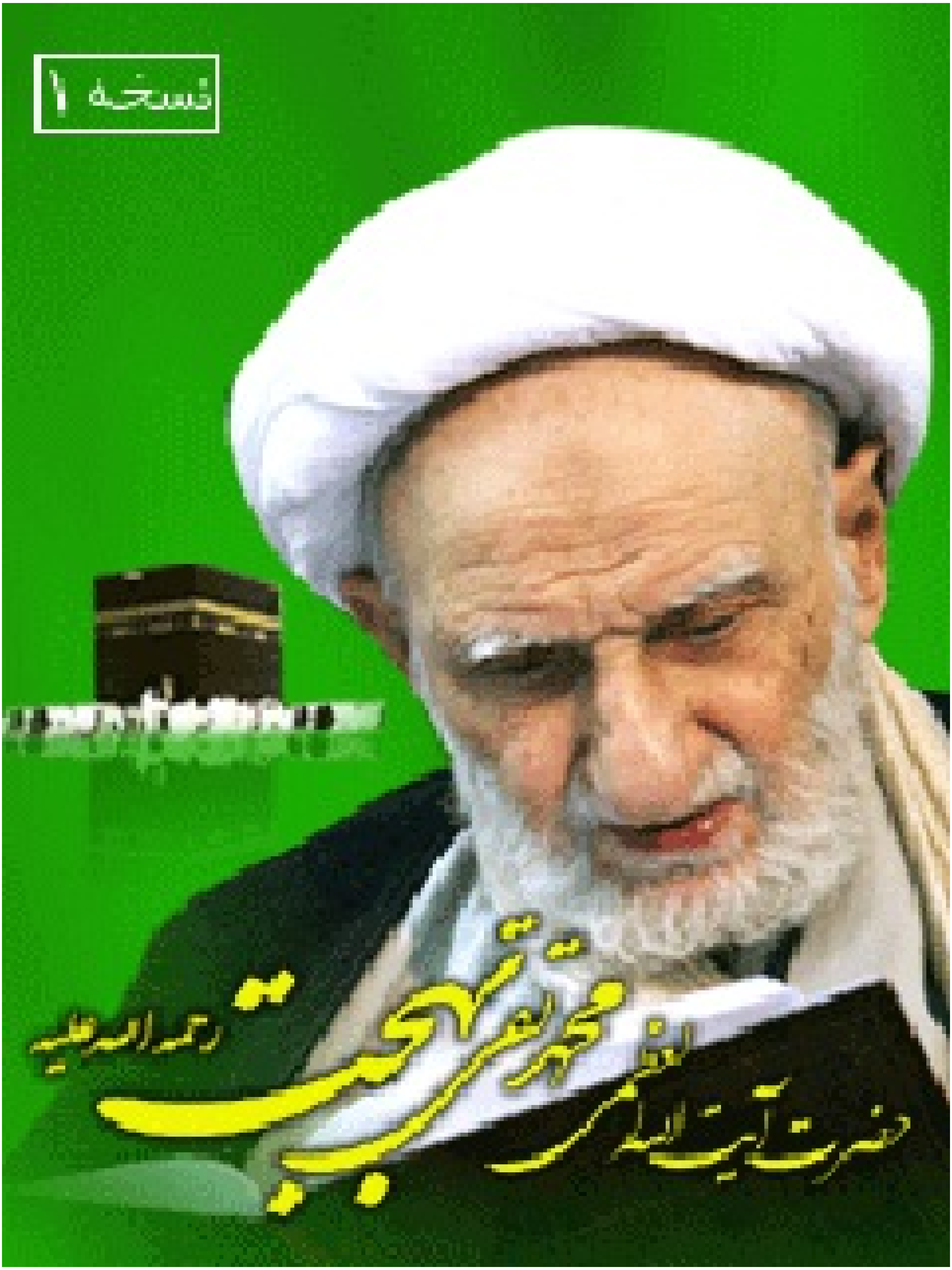

نسخه ۱
حضرت آیت الله العظمی
محمدتقی بهجت
رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

رساله توضیح المسائل و مناسک حج آیت الله شیخ محمدتقی بهجت

نویسنده:

محمد تقی بهجت

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی انتشاراتی جابر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگینامه حضرت آیه الله العظمی آقای حاج محمدتقی بهجت (ره)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: ستاره درخشان فومن: زندگی نامه آیت الله بهجت/ به کوشش مصطفی هدائی، محسن یزدی خواه

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی جابر، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۴۸

شابک: ۹۶۴-۷۱۲۰-۱۹-۳

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۲

عنوان دیگر: زندگی نامه آیت الله بهجت

موضوع:بهجت، محمدتقی، ۱۲۹۴ -. -- سرگذشتنامه

موضوع: مجتهدان و علما -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: یزدی خواه، محسن، ۱۳۳۶ -، گردآورنده

رده بندی کنگره: BP۵۵/۳/ب ۴۰۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۲۹۹۵

خلاصه ای از زندگی

خلاصه ای از زندگی نامه عارف ربّانی فقیه اهل بیت علیهم السّلام حضرت آیه اللّه العظمی حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی (دامت برکاته).

ولادت

آیه اللّه العظمی بهجت، در اواخر سال ۱۳۳۴ ق در خانواده ای مذهبی و تقوا پیشه، در شهر مذهبی ((فومن)) چشم به جهان

گشود. پدر ایشان، کربلای محمود بهجت، از مردان مورد اعتماد شهر بود و در ضمن اشتغال به کسب و کار به حلّ و فصل امور مردم می پرداخت.

تحصیلات

ایشان، تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه فومن به پایان برد و سپس، به تحصیل علوم دینی پرداخت. بعد از تحصیل ادبیات عرب در شهر فومن، در سال ۱۳۴۸ ق برای تکمیل علوم حوزوی راه هجرت را پیش گرفت. پس از چندی اقامت در قم که چند سالی از پا گرفتن حوزه علمیه قم به دست مرحوم آیه اللّه حائری (قدّس سرّه) نگذشته بود به عراق هجرت کرد و در کربلای معلّی اقامت نمود و حدود چهار سال علاوه بر تهذیب نفس و خودسازی، از محضر استادان بزرگ آن جا بهره جستند.

و در سال ۱۳۵۲ ق برای ادامه تحصیل به نجف اشرف تشرف حاصل کرده و سطوح عالی را در محضر آیات عظام آن جا، به پایان رساند.

جدّیت در تحصیل

معظم له در تحصیل علوم چنان جدّیت داشت و چنان به

درس می پرداخت که گویی غیر از درس، اشتغال دیگری ندارد و در تألیف کتاب سفینه البحار با مرحوم حاج شیخ عباس قمی همکاری داشته و قسمت زیادی از سفینه البحار به خط ایشان است.

ایشان در درس سطح کفایه یکی از تلامذه مرحوم آخوند خراسانی، روزی به تقریر درس استاد اعتراض نموده و با توجه به اینکه از همه طلاب شرکت کننده در درس کم سال تر بودند، در جلسه بعدی و قبل از آمدن استاد مورد اعتراض و انتقاد شدید شاگردان دیگر قرار می گیرند، ناگهان استاد وارد شده و متوجه اعتراض شاگردان به ایشان گردیده خطاب به آنان می فرمایند: با آقای بهجت کاری نداشته باشید الان خواهم گفت، همه ساکت شدند.

ایشان فرمودند: دیشب که تقریرات درس مرحوم آخوند را مطالعه می کردم متوجه شدم

که حق با ایشان است، پس از این سخن از جدیت و نبوغ ایشان تمجید می نمایند.

اساتید معظّم له

اساتید معظّم له، عبارت از آیات عظام:

۱ – آقای حاج سید ابوالحسن اصفهانی

۲ – آقای ضیاء الدین عراقی

۳ – میرزای نائینی

۴ – حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی

۵ – حاج شیخ محمد کاظم شیرازی

۶ – میرزا علی آقای قاضی تبریزی

۷ – سید حسین بادکوبه ای

۸ – سید محمد حجّت کوه کمره ای

۹ – حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی.

تدریس و تألیفات

ایشان بیش از پنجاه سال است که به تدریس سطوح و خارج فقه و اصول اشتغال دارند و فضلای گرانقدری از محضر پر فیض ایشان بهره برده اند و اکنون از مجتهدان بزرگ، به شمار می آیند. استاد به واسطه شهرت گریزی غالباً در منزل تدریس کرده اند. حضرت آیه اللّه تألیفات کثیری در فقه و اصول دارند که ذیلًا به تعدادی از آنها اشاره می شود:

الف) یک دوره اصول، ب) حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری رحمه اللّه علیه ج) کتاب الطهاره شرح شرایع، د) قریب به یک دوره صلاه) حاشیه بر ذخیره العباد مرحوم کمپانی که یک دوره فقه فارسی بوده حدود ده مجلد، و) حاشیه بر مناسک حج شیخ اعظم رحمه اللّه علیه

تزکیه و تعلیم

ایشان، چنان به تهذیب نفس و خودسازی و درک علمای این فن می پرداخت که گویا فقط برای همین کار است و کار دیگر ندارد و در عبادت و تهجّد چنان جدی بود که انگار فقط عابد است.

ایشان بعد از درس مرحوم آقای شیخ محمد حسین غروی، به حجره باز می گشتند، و پذیرای بعضی از طلّابی که فهم درس آقای اصفهانی اشکال داشتند، بودند.

و چه بسا در حجره خواب بودند و در حال خواب از ایشان می پرسیدند، و ایشان هم مانند بیداری جواب می دادند، جواب کافی و شافی. و چون از خواب برمی خواستند و از قضایا و پرسشهای در حال خواب با ایشان سخن به میان می آمد، ابداً اطلاع نداشتند و می گفتند: هیچ به نظرم نمی رسد و از آنچه می گویید در خاطرم چیزی نیست.

آیه الله العظمی بهجت از برجسته ترین چهره های

زاهـد و وارسـته زمانمـان می باشـد که حشـمت، علم و فضائـل ایشان ده ها سال است در قلمروهای گوناگون و مجامع دینی و مذهبی مطرح است، با این حال چنان در جاذبه معنویات قرار گرفته و حقیقت و باطن دنیا را یافته است که ذره ای به تعلّقات و مادیّات آلوده نگشـته و از هر چه رنگ تعلق گرفته آزاد است. او نه تنها چنین اندیشیده و از دنیا و مظاهرش گریزان است بلکه در عمل و زنـدگی معیشتی نیز، در همین راسـتا در حرکت است. زندگی ساده او در خانه ای قدیمی و محقّر، در کوچه ای بن بست از کـوچه پس کـوچه هـای قم و مقـاومت ایشـان در برابر درخواسـتهای مکرر علمـاء و مردم برای تعویض خـانه، گواهی صادق بر روح بزرگ و زاهدانه این پیر فرزانه است.

یکی از مجتهدان بزرگ، درباره این عارف وارسته گفته است: (ایشان را نمی شود گفت آدم با تقوایی است، بلکه عین تقوا و مجسمه تقوا است).

عبادت

ارتبـاط اسـتوار آیه الله العظمی بهجت با خداونـد متعال، ذکرهای پی در پی، بجای آوردن نوافل، شب زنـده داریهای کم نظیر ایشـان بسـیار درس آموز است. سالهـای سـال است که نمـاز جمـاعت ایشان از پر شورانگیزترین، با صـفاترین و روح نوازترین جماعتهـای ایران اسـلامی است. در این نمـاز عالمـان وارسـته و خـداجوی، کثیری از طلاب انقلابی خارج از کشور، بسـیجیان رزمجو و دلـداده خدا، طلاب تقوی پیشه و دیگر قشـرهای مردم شـرکت می کنند. این نماز چنان پر از معنویت است که گاه با صدای گریه و آهنگ حزین این پیر فرزانه شکوه ویژه ای پیدا می کند و گاه

صدای گریه آیه الله العظمی بهجت با گریه و ناله غم انگیز نمازگزاران همراه می شود. در نماز ایشان روحها به پرواز می آید، چشمها به اشک می نشیند، فضای دلها بارانی می گردد و گاه قطره های درشت اشک بر دامن سجاده ها می ریزد. چنین فضای معنوی و روح نوازی را، تا کنون در هیچ نماز جماعتی ندیده ایم، بی جهت نیست که در مسجد ایشان، بسیاری از اوقات جا برای نمازگزاران تنگ می شود و عده کثیری و حتی آنان که مشتاقانه و به امید کسب فیض از این نماز پر معنویت، از راههای دور آمده اند مجبور به ترک مسجد می گردند.

زیارت و توسل

کمتر کسی را می توانیم در قم پیدا کنیم که چون ایشان با این سن و سال هر روز با نهایت ادب به محضر مقدس حضرت معصومه علیهاالسّلام شرفیاب گردیده و با توسل عجیب و روزانه خویش به حضرت معصومه علیهاالسّلام با احترام و خضوع و خشوع در مقابل ضریح مطهر ایستاده و پس از خواندن زیارت عاشوراء مولایش اباعبدالله الحسین علیه السّلام اینگونه زندگی روزمره خویش را آغاز کند. کجا پیدا می کنید، کجا؟

مؤلف کتاب انوارُ الملکوت نیز از قول آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی وصی مرحوم میرزا علی آقای قاضی نقل می کند که: آیه الله العظمی بهجت بسیار به مسجد سهله می رفتند و شبها تا به صبح تنها بیتوته می نمودند. یک شب که بسیار تاریک و چراغی هم در مسجد روشن نبود، در میانه شب، احتیاج به تجدید وضو پیدا کرده و برای تطهیر و وضو به ناچار باید از مسجد بیرون رفته

و در محل وضوخانه که بیرون مسجد و در سمت شرقی آن واقع است وضو بسازند.

ناگهـان مختصـر خوفی در اثر عبور این مسـافت و در ظلمت محض و تنهـائی در ایشان پیـدا می شود. به مجرد این خوف یک مرتبه نوری، همچون چراغ در پیشاپیش ایشان (آیه الله العظمی بهجت) پدیدار شده که با ایشان حرکت می کرد.

ایشان با آن نور خارج شده تطهیر کرده و وضو گرفتند و سپس به جای خود برگشتند و در همه این احوال آن نور در برابرشان حرکت داشت، تا وقتی که به محل خود رسیدند و آن نور از بین رفت.

است که مجتهد دوم در آن مسأله احتیاط نکرده و فتوا داده باشد.

د: در هر مسأله ای که عبارت «محلّ تأمل است» یا «محلّ اشکال است» به کار رفته به منزله احتیاط واجب است؛ بنابراین اگر جایز بودن چیزی مورد تأمل یا اشکال بود، احتیاط واجب در ترک کردن آن است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶

الْحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمین

وَ الصَّلاهُ وَ السَّلامُ عَلی خَیر

خَلقِه مُحَمَّد وَ آلِهِ الطّاهِرین

وَ لَعنَه اللَّه عَلی اعدائِهِم

اجمَعِین الی یَوم الدّین

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۷

احکام تقلید

دین اسلام بر اساس اعتقادات صحیح و حقّ و همچنین اعمال و دستوراتی در زمینه های گوناگون بنا شده است. در اعتقادات تقلید جایز نیست؛ هم چنین در اعمال و دستورات غیراعتقادی که ضروری دین باشد تقلید در آن لازم نیست، ولی در غیرضروریّات اگر شخص مجتهد باشد یعنی بتواند از روی دلایل شرعی وظیفه خود را تشخیص دهد، باید طبق نظریه خود عمل کند و در غیراین صورت عقل برای او دو راه معین خواهد کرد:

الف: تقلید؛ یعنی طبق فتاوی و نظریات مجتهدی که واجد شرایط است عمل کند.

ب: احتیاط؛ یعنی براساس نظریه تمامی ویا گروهی ازمجتهدین وظیفه خودراانجام دهد. به این معنی که اگر مجتهدی کاری را جایز و دیگری حرام می داند، آن کار را ترک کند؛ و اگر مجتهدی کاری را واجب ودیگری مباح می داند، آن را بجا آورد.

«۱» تقلید از مجتهدی که مرد، بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، حلال زاده، آزاد، زنده و عادل باشد، جایز است و بنا بر اظهر باید از مجتهدین دیگر اعلَم باشد یعنی در استنباط احکام الهی تواناتر باشد، و یا اینکه از نظر علمی و اجتهاد مساوی

رساله توضیح المسائل،

دیگر مجتهدین باشد، و در صورتی که شناختن اعلم یا به دست آوردن فتاوای او مشکل باشد (مستلزم عُسر و حَرَج باشد) می تواند با رعایت الَاعلَم فَالاعلَم و سایر شرایط، از غیراعلم تقلید نماید.

«۲» اگر دو مجتهد یکی اعلم ودیگری اورَع باشد و در سایر جهات با هم مساوی باشند، اظهر رجوع به اعلم است. و اگر هردو در علم مساوی باشند ولی یکی اعدَل و اورع از دیگری باشد، ترجیح قول اعدل خالی از وجه نیست.

«۳» مجتهد و اعلم را از سه راه می توان شناخت:

اول: خود انسان یقین کند، مثل آن که از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

دوم: آن که دو نفر عالم عادل که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند.

سوم: آن که عده ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، و از گفته آنان اطمینان پیدا می شود، مجتهد بودن یااعلم بودن کسی را تصدیق کنند؛ بلکه از هرراهی که انسان اطمینان به اعلم بودن کسی پیدا کند بنا بر اظهر می تواند به همان اکتفا نماید.

«۴» اگر شناختن اعلم مشکل باشد و انسان گمان به اعلم بودن کسی دارد، در صورتی که گمانش به حدّ اطمینان برسد باید از او تقلید کند. بلکه اگر اطمینان برای او حاصل نشد بعید نیست ترجیحِ کسی که فقط به اعلم بودن او گمان دارد یا احتمال می دهد، ولی بهتر این است که در این صورت به قول کسی عمل کند که موافق

احتیاط باشد؛ امّا اگر احتمال ضعیفی هم بدهد که کسی اعلم است و بداند دیگری از او اعلم نیست، باید از او تقلید نماید. و اگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند باید از یکی از آنان تقلید کند.

«۵» در صورت مساوی بودن دو مجتهد، جایز است انسان در مسائلی که ارتباطی با هم ندارند، بعضی مسائل را از یکی و بعضی دیگر را از مجتهد دیگر تقلید نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۹

«۶» عدول از مجتهد زنده به مجتهد دیگر، در صورت تساوی دو مجتهد در اعلمیّت، در جمیع مسائل یا در بعض مسائل که ارتباطی با هم ندارند، جایز است؛ ولی احوط ترک عدول است مگر به اعلم؛ و حکم اورَعیّت نیز مانند اعلمیّت است.

«۷» به دست آوردن فتوا (یعنی دستور مجتهد) چهار راه دارد:

۱- شنیدن از خود مجتهد.

۲- شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

۳- شنیدن از کسی که مورد اطمینان و راستگوست، اگر اطمینان به کلام او دارد، بنا بر احوط.

۴- دیدن در رساله مجتهد، در صورتی که به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد، بنا بر احوط.

«۸» تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، می تواند به آنچه در رساله نوشته شده عمل نماید. و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده، جستجو لازم نیست، ولی اگر بعداً معلوم شود که فتوایش عوض شده بود، باید نسبت به گذشته، به وظیفه عمل نماید.

«۹» اگر مجتهد اعلم در مسأله ای فتوا دهد، مقلِّدِ آن مجتهد (یعنی کسی که از او تقلید می کند) نمی تواند در آن مسأله به فتوای

مجتهد دیگر عمل کند، ولی اگر فتوا ندهد و بفرماید: احتیاط آن است که فلان طور عمل شود، مثلًا بفرماید: «احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه تسبیحات اربعه (یعنی «سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ وَ لااِلهَ الَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ اکْبَرْ» بگویند) مقلد باید یا به این احتیاط- که احتیاط واجبش می گویند- عمل کند و سه مرتبه بگوید و یا بنا بر احتیاط واجب به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهدهای دیگر بیشتر و یا مساوی است- با احراز سایر شرایط تقلید- عمل نماید، پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بداند، می تواند یک مرتبه بگوید. و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید: «مسأله محل تأمّل یا محل اشکال است».

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۰

«۱۰» اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله ای فتوا داده، احتیاط کند، مثلًا بفرماید: «ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کر بشویند پاک می شود، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند»، مقلد او نمی تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند، بلکه باید یا به فتوا عمل کند، یا به احتیاطِ بعد از فتوا که آن را احتیاط مستحب می گویند عمل نماید.

«۱۱» فقها حیات را شرط می دانند؛ یعنی می گویند برای ابتدای تقلید باید از مجتهد زنده تقلید کرد. اما اگر مرجع تقلید انسان از دنیا رفت، در این که آیا می تواند بر تقلید او باقی بماند یا باید به مجتهد زنده مراجعه نماید، اختلاف است؛ پس اگر کسی دراین مسأله مجتهد بود، طبق نظر خودش عمل می کند؛ و گرنه طبق نظر

مجتهد زنده اعلَم عمل می نماید.

«۱۲» باقی ماندن بر تقلید میّت در مسائلی که در آنها تقلید و عمل کرده است، در صورتی که مجتهدِ از دنیا رفته با مجتهد زنده از نظر علمی مساوی باشند، بنا بر اقوی جایز است، هر چند با اجازه مجتهدی دیگر بر تقلید باقی بوده و عمل کرده باشد. و اگر مجتهدی که از دنیا رفته اعلم باشد، واجب است بر تقلید او باقی بماند. و اگر مجتهد زنده بعداً اعلم شد، واجب است در تمامی مسائل به او عدول نماید.

«۱۳» اگر مسائلی را از مجتهد میت یاد گرفته و بنا داشته عمل کند، چنانچه عمل نکرده و یا شک در عمل کردن دارد (در صورت بقاء بر تقلید میت) نمی تواند در آن مسائل بر تقلید باقی بماند، هرچند مجتهد میت اعلم باشد.

«۱۴» شخصی که مقلد مرجعی بوده و بعد از وفات او بر طبق نظر مرجعی دیگر بر تقلید باقی مانده، ولی در بعضی از فتاوی (از قبیل بلاد کبیره و شب مهتاب یا هرمسأله دیگر) به مرجع دوم عدول کرده، بعد از وفات مرجع دوم، در صورت بقاء، نمی تواند در این مسائل به مرجع اول برگردد ولی می تواند به تقلید مرجع دوم باقی باشد.

«۱۵» کسی که مقلد مرجعی بوده و بعد از وفات او به فتوای مرجعی دیگر به تقلید اول باقی بوده، پس از وفات مرجع دوم، در صورت جواز بقاء، تنها در مسائلی

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۱

که طبق فتوای مجتهد اول عمل کرده می تواند باقی بماند. و اگر چند مرجع داشته و بعد از وفات هر کدام طبق موازین از دیگری تقلید کرده و با

اجازه بعدی بر تقلید باقی مانده و در نتیجه از هر مجتهد چند مسأله عمل کرده است، در آن مسائل می تواند بر تقلید مجتهدین قبلی باقی بماند. ولی در هرصورت در مسائلی که عمل نکرده باید به فتوای مجتهد زنده عمل کند.

«۱۶» شخصی که مقلد مرجعی بوده، بعد از فوت آن مرجع اگر احراز و یا احتمال اعلمیت میت دربین نباشد، رجوع به مجتهدزنده جایز است؛ و درصورتی که مجتهد زنده اعلم باشد یا احتمال اعلمیت او در بین باشد رجوع به او واجب است.

«۱۷» مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد، واجب است یاد بگیرد.

«۱۸» اگر برای انسان مسأله ای پیش آید که حکم آن را نمی داند، می تواند صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را به دست آورد یا اگر احتیاط ممکن است به احتیاط عمل نماید؛ بلکه اگر احتیاط ممکن نباشد چنانچه از انجام عمل، محذوری لازم نیاید می تواند عمل را بجا آورد. پس اگرمعلوم شد که مخالف واقع یا مخالف نظر مجتهد بوده، باید دوباره انجام دهد.

«۱۹» اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوا عوض شده. ولی اگر بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که ممکن باشد باید اشتباه را برطرف کند.

«۲۰» اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، در صورتی اعمال او صحیح است که بفهمد به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است، یا عمل او با فتوای مجتهدی که وظیفه اش تقلید از او بوده، یا با فتوای مجتهدی که فعلًا باید از او تقلید کند مطابق باشد، و عباداتی را که

قبلًا انجام داده با قصد قربت انجام داده باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۲

احکام طهارت

اقسام آب ها

اشاره

آب یا مطلق است یا مضاف. آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که به قدری با گِل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند. و غیر اینها آب مطلق است و آن بر پنج قسم است: ۱- آب کر ۲- آب قلیل

۳- آب جاری ۴- آب باران ۵- آب چاه

آب کُر

«۲۱» آب کر- بنابر اقوی- مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب است بریزند، آن ظرف را پر کند، و وزن آن از صد و بیست و هشت من تبریز بیست مثقال کمتر است و کافی است به حسب کیلو ۳۷۶ /۷۴۰ کیلوگرم باشد، و به حسب لیتر هم به همین مقدار می باشد.

«۲۲» اگر عین نجس (مانند بول و خون) یا چیزی که نجس شده است (مانند لباس نجس) به آب کر برسد، و آب بو یا رنگ یا مزه نجاست را بگیرد، نجس می شود و اگر تغییر نکند نجس نمی شود.

«۲۳» اگر بوی آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی شود، و تا وقتی که مضاف نشده، پاک کننده است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۳

«۲۴» اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می شود. و اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده

نجس است.

«۲۵» آب فوّاره اگر متصل به کر باشد، آب نجس و هر متنجس را که قابل تطهیر با آب است پاک می کند، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی کند، مگر آن که چیزی روی فواره بگیرند، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود و بهتر این است که آب فوّاره با آن آب نجس، مخلوط گردد.

«۲۶» اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می ریزد اگر متصل به کر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد، پاک است.

«۲۷» اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود، و هر قدر از یخ هم آب شود نجس است.

«۲۸» آبی که به اندازه کر بوده، اگر انسان شک کند که از کر کمتر شده یا نه، مثل آب کر است، یعنی نجاست را پاک می کند در صورتی که تفاوت بین آبی که الان هست و آنچه قبلًا بوده کم باشد، و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود. اما آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد به مقدار کر رسیده یا نه، حکم آب کر را ندارد.

«۲۹» کر بودن آب به سه راه ثابت می شود:

۱- خود انسان یقین کند یا اطمینان داشته باشد بنابر اظهر.

۲- دو مرد عادل خبر دهند.

۳- کسی که آب در اختیار اوست بگوید آب کُر است. مثلًا صاحب منزل بگوید:

حوض منزل کُر است.

رساله توضیح المسائل، متن،

ص: ۱۴

آب قلیل

«۳۰» آب قلیل، آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد و آب باران (در حال باریدن) هم نباشد.

«۳۱» اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس به آن برسد نجس می شود. ولی اگر از بالا- با فشار بلکه با مطلق حرکت از بالا- به پایین روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد نجس و هر چه بالاتر از آن است پاک می باشد؛ و نیز اگر مثل فواره با فشار از پایین به بالا رود در صورتی که نجاست به بالا برسد پایین نجس نمی شود، و اگر نجاست به پایین برسد بالا نجس می شود.

«۳۲» آب قلیلی که برای بر طرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد، نجس است. و بنابر احتیاط واجب باید از آب قلیلی هم که بعد از برطرف شدن عین نجاست، برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می ریزند و از آن جدا می شود اجتناب کنند. ولی آبی که با آن مخرج غائط را می شویند با پنج شرط پاک است:

۱- بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد.

۲- نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

۳- نجاست دیگری مثل خون یا بول با غائط بیرون نیامده باشد.

۴- ذره های غائط در آب پیدا نباشد.

۵- بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

آب جاری

«۳۳» آب جاری، آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات.

«۳۴» آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی

بو یا رنگ یا مزه آن به

واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

«۳۵» اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن، که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر کرده، نجس است. و طرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاک است. و آبهای دیگر نهر اگر باندازه کر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاک و گرنه نجس است.

«۳۶» آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد، حکم آب جاری را دارد، یعنی اگر نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن بواسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

«۳۷» آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری را دارد.

«۳۸» چشمه ای که مثلًا در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد، فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری را دارد.

«۳۹» آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه به خزینه ای که آب آن باندازه کر است متصل باشد، مثل آب جاری است.

«۴۰» آب لوله های حمام که از شیرها و دوشها می ریزد و آب لوله های ساختمان، اگر متصل به کر باشد در حکم آب کر است.

«۴۱» آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود. اما اگر از بالا با فشار به پایین بریزد، چنانچه نجاست به پایین آن برسد بالای آن نجس نمی شود.

آب باران

«۴۲» اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، یک مرتبه باران ببارد، جایی که باران به آن

برسـد پاک می شود، و در فرش و لباس وماننـد اینها فشار لازم نیست. ولی باریـدن دو سه قطره فایـده نـدارد، بلکه بایـد بنا بر احوط طوری باشد که بگویند باران می آید، وبه حدّ جریان برسد؛ و اگر زمین طوری است که آب به آن

جریان پیدا نمی کند، کافی است به حدی ببارد که اگر زمین سخت بود بر آن جاری می شد.

«۴۳» اگر بـاران، به عین نجس ببـارد و به جـای دیگر ترشـح کنـد، چنـانچه عین نجـاست همراه آن نباشـد، و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشـد پاک است. پس اگر باران بر خون ببارد و ترشـح کنـد، چنانچه ذره ای خون در آن باشد، یا آن که بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد، نجس می باشد.

«۴۴» اگر بر روی بـام عمـارت، عین نجـاست باشـد، تـا وقتی بـاران بر بام می بارد، آبی که به چیز نجس رسـیده و از سـقف یا ناودان می ریزد در صورتی که صـفات عین نجس را نداشـته باشـد و مضاف نشـده باشـد پاک است؛ و بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد به چیز نجس رسیده است، نجس می باشد.

«۴۵» زمین نجسـی که باران بر آن ببارد پاک می شود. و اگر باران بر زمین جاری شود و در موقع آمـدن باران به جای نجسـی که زیر سقف است برسد آن را نیز پاک می کند، اگر مضاف یا متغیر به نجاست نشده باشد.

«۴۶» خـاک نجسـی که به واسـطه بـاران گِـل شود پـاک است، اگر آب باران به همه خاک برسـد و بنا بر احوط موقع مخلوط شدن با خاک، مضاف نشده باشد.

«۴۷» هرگاه آب

باران در جایی جمع شود، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه موقعی که باران می آید، چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می شود.

«۴۸» اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و بر زمین نجس جاری شود، فرش نجس نمی شود و زمین هم پاک می گردد، مگر این که آب، مضاف یا متغیّر شود.

«۴۹» اگر آب باران بعد از آن که از باریدن افتاد، در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷

آب چاه

«۵۰» آب چاهی که از زمین می جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است، ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاست ها به چاه، به مقداری که در کتاب های مفصل گفته شده از آن چاه، آب بِکشند.

«۵۱» اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود، بنابر احتیاط واجب آن آب موقعی پاک می شود که به آبی که از چاه می جوشد متصل باشد.

احکام آب ها

«۵۲» آب مضاف- که معنی آن گفته شد- چیز نجس را پاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

«۵۳» آب مضاف هرقدر زیاد باشد اگر ذره ای نجاست به آن برسد، نجس می شود- البته در موارد متعارف که احتمال نجس شدن به وسیله ملاقات داده شود- ولی چنانچه از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاک می باشد. مثلًا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس، و آنچه به دست نرسیده پاک است. بلکه در بعضی از موارد که آب مضاف جریان دارد، اگر قسمت آخر آب، نجس شود نجس شدن قسمت اوّل آن، خالی از تأمل نیست، اگر چه سطح اوّل و آخر آب یکی باشد و از بالا به پایین جریان نداشته باشد، در صورتی که عرفاً به سبب ملاقات، تأثر و انفعال حاصل نشود، بلکه نجس نشدن قسمت اول، خالی از وجه نیست.

«۵۴»

اگر آب مضافِ نجس، طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود، که دیگر

به آن آب مضاف نگویند بلکه مردم بگویند آب است (بدون ضمیمه کردن کلمه دیگری به آن)، پاک می شود.

«۵۵» آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یانه، و با مختصر تحقیق و بررسی هم نشود وضع آن را روشن کرد، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می کند، وضو و غسل هم با آن صحیح است. و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه، مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

«۵۶» آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلًا مطلق یا مضاف بوده، نجاست راپاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است. ولی اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد حکم به نجس بودن آن نمی شود.

«۵۷» آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می شود. ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود، مثلًا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد، نجس نمی شود.

«۵۸» آبی که عین نجاست مثل خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به کر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد، یا باد باران را در آن بریزد، یا

آب باران هنگام باریدن، از ناودان در آن جاری شود، و تغییر آن از بین برود پاک می شود. و اگر قبل از اتصال به کر یا جاری یا باریدن باران تغییر از بین برود همین قدر که آب کر یا جاری به آن متصل شود و یا آب باران به آن برسد پاک می شود و لازم نیست با آن مخلوط شود.

«۵۹» اگر چیز نجس را در کر یا جاری آب بکشند، آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می ریزد پاک و پاک کننده است.

«۶۰» آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاک است و پاک کننده نیز هست. و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه، نجس است.

«۶۱» نیم خورده سگ، خوک و کافر، نجس و خوردن آن حرام است. و نیم خورده حیوانات حرام گوشت، پاک است ولی خوردن آن مکروه می باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۹

«احکام تخلّی»

اشاره

«۶۲» واجب است انسان وقت تخلی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفند، اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند، و همچنین از دیوانه و بچه های ممیّز که خوب و بد را می فهمند بپوشاند؛ ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

«۶۳» لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند، بلکه در غیر نماز با دست هم اگر آن را بپوشاند کافی است.

«۶۴» موقع تخلی باید طرف جلوی بدن، یعنی شکم و سینه، رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

«۶۵» بنا بر احتیاط نباید موقع تخلی طرف جلو بدن رو به قبله یا پشت به قبله باشد،

هرچنـد عورت را از قبله بگردانـد. و اگر جلو بـدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را هم رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

«۶۶» در موقع تطهیر مخرج بول و غائط، رو به قبله و پشت به قبله بودن اشـکال نـدارد. ولی اگر در موقع اسـتبراء، بول از مخرج بیرون آیـد یا اینکه بداند بول یا آب مشـکوکی در حال اسـتبراء خارج خواهد شد، در این حال رو به قبله و پشت به قبله بودن، حرام است.

«۶۷» اگر برای آن که نامحرم او را نبیند ناچار شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، باید رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند. و نیز اگر از جهت دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

«۶۸» احتیاط واجب آن است که بچه را در وقت تخلی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند، ولی اگر خود بچه بنشیند جلوگیری از او واجب نیست.

«۶۹» تخلی در چهار مکان حرام است:

۱- در کوچه های بن بست، در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

۲- در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۰

۳- در جایی که برای عده مخصوصی وقف شده است، مثل بعضی از مدرسه ها.

۴- روی قبر مؤمنین یا سایر مقامات مقدسه دینی ومذهبی، در صورتی که بی احترامی به آنان باشد.

«۷۰» در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می شود:

۱- با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

۲- نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

۳- اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده

شده باشد.

در غیر این سه صورت می شود مخرج را با آب شست و یا به دستوری که بعداً گفته می شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

«۷۱» مخرج بول با غیر آب پاک نمی شود، و اگر بعد از برطرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافی است. ولی کسانی که بولشان از غیر مجرای طبیعی می آید و یا اینکه از مخرج طبیعی می آید ولی از محلی که معمولًا نجس می شود به جاهای دیگر نیز برسد، احتیاط واجب آن است که بعد از برطرف شدن بول دو مرتبه بشویند. و زن نیز حکم مرد را دارد.

«۷۲» اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد. و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذره ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

«۷۳» هرگاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها، غائط را از مخرج با شرایطی که ذکر می شود، برطرف کنند، بنا بر اظهر مخرج پاک می شود و نماز خواندن مانعی ندارد و چنانچه چیزی هم به آن برسد، نجس نمی شود و ذره های کوچک و لُزوجت محل، اشکال ندارد مگر اینکه آن مقداری که معمولًا به وسیله سنگ و کهنه از بین می رود باقی بماند.

«۷۴» لازم نیست با سه سنگ یا سه پارچه مخرج را پاک کنند بلکه با اطراف یک سنگ یا یک پارچه هم کافی است، بلکه اگر با یک مرتبه هم غائط برطرف شد کفایت می کند، و اگر با سرگین یا استخوان پاک کنند بنا بر اظهر پاک می شود.

رساله

«۷۵» پاک کردن مخرج غائط با چیزهای مقدس که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا یا پیامبران بر آن نوشته شده حرام است و ممکن است در صورت علم و عمد موجب کفر شود که در این صورت به سبب کافر شدن تمام بدن نجس می شود. ولی در صورت عدم علم و عمد، یا غفلت یا خوانا نبودن نوشته، اظهر حصول طهارت است.

«۷۶» اگر شک کند مخرج را تطهیر کرده یا نه، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می کرده، احتیاط واجب آن است که خود را تطهیر نماید.

«۷۷» اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز، مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند.

استبراء

استبراء عملی است مستحب، که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند و آن دارای اقسامی است و یک قسم آن که مطابق احتیاط است به این صورت می باشد که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

«۷۸» آبی که بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می شود و به آن «مَذْی» می گویند، و آبی که گاهی بعد از منی بیرون می آید و به آن «وَذْی» گفته می شود، و آبی که گاهی

بعد از بول بیرون می آید و به آن «وَدْی» می گویند (اگر بعد از خروج، بول به آن نرسیده باشد) پاک است. و چنانچه بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود، و شک کند که بول است یا یکی از اینها و یا مخلوط است، پاک می باشد.

«۷۹» اگر انسان شک کند که استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می باشد و چنانچه وضو گرفته باشد، باطل می شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲

ولی اگر شک کند استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

«۸۰» کسی که استبراء نکرده اگر به واسطه آن که مدتی از بول کردن او گذشته، یقین کند بول در مجرا نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند که پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

«۸۱» اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند و وضو هم بگیرد. ولی اگر وضو نگرفته باشد، فقط گرفتن وضو کافی است.

«۸۲» برای زن استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند که پاک است یا نه، پاک می باشد و وضو و غسل او را هم باطل نمی کند.

آداب تخلی

«۸۳» مستحب است در موقع تخلی، جایی بنشیند که کسی او را نبیند؛ و موقع وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ و موقع

بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد؛ و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

«۸۴» نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است ولی اگر عورت خود را به وسیله ای بپوشاند مکروه نیست. و همچنین در موقع تخلی، نشستن روبروی باد و در جاده، خیابان، کوچه، درب خانه و زیر درختی که میوه می دهد، مکروه است؛ و چیز خوردن و توقف زیاد در مکان تخلی و تطهیر کردن با دست راست نیز مکروه می باشد. و همچنین است حرف زدن در حال تخلی؛ ولی اگر ناچار باشد یا ذکر خدا بگوید کراهت ندارد.

«۸۵» ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آبِ ایستاده، مکروه است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۳

«۸۶» خودداری کردن از بول و غائط مکروه است، و اگر به حدّی ضرر برساند که در حکمِ ضرر زدنِ حرام باشد، نباید خودداری کند.

«۸۷» مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی، بول کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۴

نجاسات

اشاره

نجاسات ده چیز است:

۱- بول ۲- غائط ۳- مَنی ۴- مردار ۵- خون

۶ و ۷: سگ و خوک ۸- کافر ۹- شراب ۱۰- فقّاع

و مسائل مربوط به عرق جنب از حرام و عرق شترنجاستخوار نیز در ادامه همین مسائل خواهد آمد.

بول و غائط

«۸۸» بول و غائط انسان و هرحیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد (یعنی اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند) نجس است. و بنا بر احتیاط از بول و غائط حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد در صورتی که عُسر و حرج لازم نمی آید اجتناب نمایند. ولی فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است.

«۸۹» فضله پرندگان حرام گوشت نجس است و فضله خفاش بنا بر احتیاط نجس است.

«۹۰» بول و غائط حیوان نجاستخوار که عادت به خوردنِ فقط نجاست انسان بدون اختلاط به چیز دیگری، پیدا کرده، تا زمانی که استبراء نشده است نجس است. و نیز حیوانی که انسان آن را وَطْی کرده، یعنی با آن نزدیکی نموده، و

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۵

گوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک روئیده شده است، ممکن است ملحق به نجاستخوار باشد.

مَنی

«۹۱» منی حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

مُردار

«۹۲» مردار حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است، چه خودش مرده باشد، یا به غیر دستوری که در شرع معین شده آن را کشته باشند. و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه در آب بمیرد پاک است.

«۹۳» چیزهایی از مردار مثل پشم، مو، کرک، استخوان و دندان که روح ندارند، پاک می باشند.

«۹۴» اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد، در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است.

«۹۵» پوست های مختصر لب و جاهای دیگر بدن که موقع افتادنشان رسیده اگر چه آنها را بکَنند پاک است، ولی بنا بر احتیاط واجب باید از پوستی که موقع افتادنش نرسیده و آن را کنده اند اجتناب نمایند.

«۹۶» تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید، پاک است و بنا بر احتیاط باید پوست روی آن سفت شده باشد ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

«۹۷» اگر برّه و بزغاله پیش از آن که علف خوار شوند بمیرند، پنیر مایه ای که در شیردان آنها می باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

«۹۸» دواجات مایع، عطر، روغن، واکس و صابونی که از کشورهای غیراسلامی می آورند، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است.

«۹۹» گوشت و پیه و چرمی که در بازار مسلمانان فروخته می شود پاک است

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶

و همچنین است اگر یکی از اینها در دست مسلمان باشد. ولی اگر بدانند آن مسلمان از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از

حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا

نه، نجس می باشد.

خون

«۱۰۰» خون انسان و هرحیوانی که خون جهنده دارد- یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند- نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد، پاک می باشد.

«۱۰۱» اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می ماند پاک است؛ ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه این که سر حیوان در جای بلندی بوده خون به بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است و همچنین چیزی که با آن خون ملاقات کند آن هم نجس است.

«۱۰۲» از خونی که در تخم مرغ می باشد بنا بر احتیاط باید اجتناب کرد، ولی اگر خون در زرده باشد سفیده پاک است و اگر در سفیده باشد زرده پاک است.

«۱۰۳» خونی که هنگام دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر را نجس می کند.

«۱۰۴» خونی که از لای دندان ها می آید، اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود پاک است.

«۱۰۵» خونی که به واسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست می میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک است، و اگر به آن خون بگویند نجس است. و در صورتی که ناخن یا پوست سوراخ شود، اگر مشقت ندارد باید برای وضو و غسل، خون را بیرون آورند و اگرمشقت دارد باید اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود بشویند و پارچه یا چیزی مثل پارچه بر آن بگذارند و رویش دست تر بکشند همان طوری که وضو یا

غسل جبیره ای می نمایند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷

«۱۰۶» اگر انسان نداند که زیر پوست خون مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده، پاک است.

«۱۰۷» اگر موقع جوشیدن غذا ذره ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می شود؛ و جوشیدن و حرارت و آتش، پاک کننده آن نیست.

«۱۰۸» زردابه ای که درحال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است و به آن خون زرد نیز نگویند، پاک است. اما اگر قبلًا می دانستیم خون بوده ولی حالا شک در خون بودن آن داشته باشیم، نجس است.

سگ و خوک

«۱۰۹» سگ و خوکی که درخشکی زندگی می کنند، همه اجزاء، حتی مو، استخوان، پنجه، ناخن و رطوبت آنها، نجس است؛ ولی سگ و خوک دریایی پاک است.

کافر

«۱۱۰» کسی که منکر خدا یا برای خدا شریک قائل است یا پیامبری حضرت خاتم الانبیاء محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارد و همین طور کسی که ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد، کافر و نجس می باشد. همچنین کسی که یکی از ضروریّات دین اسلام مثل نماز یا روزه را با علم به اینکه ضروری دین است انکار نماید، نجس می باشد. و اگر از روی تقصیر نداند و انکار نماید، احتیاطاً باید از او اجتناب کرد.

«۱۱۱» تمام بدن کافر، حتی مو، ناخن و رطوبتهای او نجس است.

«۱۱۲» اگر پدر و مادر و جد و جده بچه نابالغ، کافر باشند، آن بچه هم نجس است؛ و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه نیز پاک است.

«۱۱۳» کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، پاک می باشد ولی احکام

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸

دیگر مسلمانان را ندارد، مثلًا نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود.

«۱۱۴» اگر کسی (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) به یکی از دوازده امام علیهم السلام دشنام دهد، یا با آنان دشمنی نماید، نجس است.

شراب

«۱۱۵» شـراب و هرچیزی که زیـادِ آن انسـان را مست می کنـد، چنـانچه به خـودی خود مـایع باشـد، نجس و خوردن آن حرام است، اگر چه کم باشـد یـا مست کننـدگی آن خفیف باشـد؛ ولی اگر مثل بنگ و حشـیش مایع نباشـد، اگر چه چیزی در آن بریزند که مایع شود پاک است.

«۱۱۶» الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب، پنجره، میز، صندلی و مانند اینها به کار می برند، اگر انسان

نداند از چیزی که به تنهایی مست کننده و مایع است درست کرده اند، پاک می باشد.

«۱۱۷» اگر انگور و آب انگور به واسطه پختن یا غیر آن، جوش بیاید، بنا بر اقوی و احوط نجس و خوردنش حرام است و باید از آن اجتناب نمود.

«۱۱۸» خرما، مویز، کشمش و آب آنها اگر خود بخود یا با پختن جوش بیایند، پاک بودن و خوردن آن محل اشکال است.

فُقّاع

«۱۱۹» فُقّاع که غالباً از جو گرفته می شود و به آن آبجو می گویند نجس و خوردن آن حرام است، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند و به آن ماءالشعیر می گویند پاک می باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹

عرق جنب از حرام

«۱۲۰» عرق جنب از حرام نجس نیست ولی بنا بر اظهر و احوط با بدن یا لباسی که به آن آلوده شده تا خشک نشده است نماز نخوانند.

«۱۲۱» اگر در زمانی که نزدیکی با زن حرام است (مثلًا در روزه ماه رمضان یا در حال حیض) با زن خود نزدیکی کند، در صورتی که عرق او خشک نشده و اگر وظیفه اش تیمم باشد تیمم نکرده، بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود، در حال نماز، اجتناب نماید. و اگر تیمم کرده، بنا بر اظهر اجتناب از عرقی که بعد از تیمم فوق حاصل شده، حتی اگر خشک نشده باشد، لازم نیست.

«۱۲۲» اگر جنب از حرام، بدون عذر به جای غسل تیمم نماید و بعد از تیمم عرق کند، بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود در حال نماز اجتناب نماید.

«۱۲۳» اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند باید از عرق خود اجتناب کند؛ و اگر اول با حلال نزدیکی کند و سپس از حرام جنب شود، می تواند با آن نماز بخواند.

عرق شتر نجاستخوار

«۱۲۴» عرق شتر نجاستخوار بنا بر اظهر پاک است اگر چه احتیاط مستحب در اجتناب است؛ ولی اگر حیوانات دیگر نجاستخوار شوند، اجتناب از عرق آنها لازم نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰

«راه ثابت شدن نجاست»

«۱۲۵» نجاست هرچیز از سه راه ثابت می شود:

۱- آنکه خود انسان یقین یا ظن اطمینان آور پیدا کند که چیزی نجس است، و گرنه لازم نیست از آن اجتناب نماید. بنا بر این در قهوه خانه و مهمانخانه هایی که مردمان بی مبالات و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا می خورند، اگر انسان یقین نداشته باشد غذایی را که برای او آورده اند نجس است، غذا خوردن اشکال ندارد.

۲- کسی که چیزی در اختیار اوست بگوید آن چیز نجس است و از گفته او اطمینان حاصل گردد، مثلًا همسر یا خدمتکار بگوید ظرف یا چیز دیگری که در اختیار اوست نجس می باشد.

۳- آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، و همچنین اگر یک نفر عادل هم بگوید چیزی نجس است بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کرد.

«۱۲۶» اگر به واسطه ندانستن مسأله، نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند مثلًا نداند عرق جنب از حرام پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسد یا احتیاط نماید.

ولی اگر با اینکه مسأله را می داند، در چیزی شک کند که پاک است یا نه مثلًا شک کند که آن چیز خون است یا نه یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱

نجاست اشیاء

«۱۲۷» اگر چیز پاک به نجس برسد و هردو یا یکی از آنها به طوری تَر باشد که تری یکی به دیگری برسد، چیز پاک نجس می شود. و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده نجس نمی شود. ولی اگر دست انسان به بدن میّتی که هنوز او

را غسل نداده اند برسد اگر چه بدن میت خشک باشد، احتیاط در این است که دست را بشوید.

«۱۲۸» اگر چیز پاکی به نجس برسد و انسان شک کند که هردو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاک، نجس نمی شود.

«۱۲۹» دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاک و کدام نجس است، اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسد نجس نمی شود. ولی اگر یکی از آنها قبلًا نجس بوده و انسان نداند پاک شده یا نه، چنانچه چیز پاکی با رطوبت به آن برسد نجس می شود.

«۱۳۰» زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود و جاهای دیگر آن پاک است. و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

«۱۳۱» هرگاه شیره و روغن، مایع باشد به طوری که اگر قدری از آن برداشته شود جای آن پُر می شود، همین که یک نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می شود. ولی اگر مایع نباشد و یا اینکه مایع باشد ولی نجاست به جای دیگر سرایت نکند نجس نمی شود.

«۱۳۲» اگر مگس یا حیوانی مانند آن، روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می شود و اگر نداند پاک است.

«۱۳۳» اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا به جای دیگر برود، هرجا که عرق نجس به آن برسد نجس می شود، و اگر عرق به جای دیگر

نرود جاهای دیگر بدن

پاک است.

«۱۳۴» اخلاطی که از بینی یا گلو می آید، اگر خون داشته باشد، جایی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجسِ اخلاط به آن رسیده نجس است؛ و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه، پاک می باشد.

«۱۳۵» اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند، چنانچه آب طوری زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود، آب آفتابه نجس می شود. ولی اگر آب آفتابه از داخل به بیرون با فشار جریان داشته باشد یا احتمال برود که نجاست بیرون به داخل سرایت نمی کند، حتی اگر سطح آب بیرون و داخل مساوی هم باشد، آب آفتابه نجس نمی شود.

«احکام نجاسات»

«۱۳۶» نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند.

«۱۳۷» اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که نجس شدن موجب بی احترامی به قرآن باشد، باید آن را آب بکشند.

«۱۳۸» گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون ومردار، اگر چه آن عین نجس خشک باشد حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می باشد.

«۱۳۹» نوشتن قرآن با مرکّب نجس، اگر چه یک حرف آن باشد، حرام است. و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به وسیله تراشیدن و مانند آن، کاری کنند که عین مرکب نجس از بین برود و ورق متنجس به آن، آب کشیده شود.

«۱۴۰» احتیاط واجب آن است که از دادن قرآن به کافر خودداری کنند و اگر قرآن در دست اوست

در صورت امکان از او بگیرند.

«۱۴۱» اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام علیه السلام بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد، بیرون آوردن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳

و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد بر کسی که آن را انداخته واجب است و اگر او این کار را نکرد یا نتوانست انجام دهد، بر دیگران واجب می شود و خرج آن از بیت المال داده می شود. و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، کسانی که مطلع هستند نباید به آن مستراح بروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده شده است. ولی وجوب اعلام، محل تأمل است. و همچنین اگر تُربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، تا وقتی یقین نکرده اند که کاملًا از بین رفته، نباید به آن مستراح بروند.

«۱۴۲» خوردن و آشامیدن چیز نجس حرام است و نیز خورانیدن عین نجس به اطفال در صورتی که ضرر داشته باشد، حرام می باشد بلکه اگر ضرر هم نداشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید از آن خودداری کنند؛ و همچنین است چیزهایی که پاک است ولی خوردنش حرام است، بنا بر احتیاط. ولی خوراندن غذاهایی که نجس شده است به طفل حرام نیست امّا احتیاط مستحب در اجتناب است.

«۱۴۳» فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید، اگر نجس بودن آن را به طرف نگویند، اشکال ندارد ولی چنانچه انسان بداند که عاریه گیرنده یا خریدار آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می کند باید نجاستش را به

آنها بگوید. و اگر بداند که آن را در کار حرامی استعمال می کند اصل فروختن یا عاریه دادن محل اشکال است.

«۱۴۴» اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست به او بگوید مگر این که با او طوری معاشرت داشته باشد که اگر نگوید لوازم مشترک بین آندو نجس خواهد شد.

«۱۴۵» اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است لازم نیست به آنان بگوید مگر اینکه مثل مسأله فوق با آنها معاشرت داشته باشد.

«۱۴۶» اگر صاحبخانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمانها بگوید. اما اگر یکی از مهمانها بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که می داند به واسطه نگفتن، لوازم خود او هم

نجس می شود باید بعد از غذا به آنان بگوید.

«۱۴۷» چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است. و اگر چه بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست جستجو کند.

«۱۴۸» اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباس که از هردو استفاده می کند، نجس شده و نداند کدام است، باید از هردو اجتناب کند.

«۱۴۹» اگر چیزی را که عاریه گرفته نجس شود، اگر بداند که صاحبش آن چیز را در خوردن و آشامیدن استعمال می کند، واجب است به او بگوید.

«۱۵۰» بچه ممیّزی که خوب

و بد را می فهمد اگر چه زمان تکلیفش هم نزدیک باشد، اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، باید دوباره آن را آب کشید مگر اینکه انسان بداند آن را درست آب کشیده است. ولی اگر بگوید چیزی که در اختیار اوست نجس است، احتیاط واجب آن است که از آن اجتناب کنند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵

مطهِّرات

اشاره

یازده چیز نجاست را پاک می کند و آنها را مطهّرات گویند:

۱- آب ۷- اسلام

۲- زمین ۸- تبعیت

۳- آفتاب ۹- برطرف شدن عین نجاست

۴- استحاله و انقلاب ۱۰- استبراء حیوان نجاستخوار

۵- کم شدن دو سوم آب انگور ۱۱- غایب شدن مسلمان

۶- انتقال

و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده ذکر می شود.

آب

«۱۵۱» آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند: اول: مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید، چیز نجس را پاک نمی کند. دوم: پاک باشد.

سوم: وقتی چیز نجس را می شویند آب مضاف نشود، مگر اینکه قبل از مضاف شدن، چیز نجس پاک شده باشد و آب هم بو یا رنگ یا مزه نجاست را نگرفته باشد.

چهارم: بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست یا چیزی که نجس شده و پاک نشده است در آن نباشد. و پاک شدن چیز نجس با آب قلیل یعنی آب کمتر از کر شرطهای دیگری هم دارد که بعداً گفته می شود.

«۱۵۲» ظرفی که به غیر بول نجس شده اگر یک مرتبه شسته شود پاک می شود

حتی اگر بـا آب قلیل باشـد بنا بر اقوی؛ ولی ظرفی را که سگ لیسـیده یا از آن، آب یا چیز مایع دیگر خورده، اظهر این اسـت که اگر بـا خـاکِ ممزوج بـا آب، خـاک مالی شود، و بعـد از آن دو مرتبه با آب قلیل، یا یک مرتبه با آب کر یا جاری شسـته شود کافی است. و احوط آن است که قبل از همه اینها با خاک تنها خاک مالی شود. و همچنین ظرفی را که آب دهان سـگ در آن ریخته شود بنا بر

احتیاط باید پیش از شستن خاک مال کرد.

«۱۵۳» اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشد و به راحتی نشود آن را خاک مال کرد، چنانچه ممکن است باید پارچه به چوبی بپیچند و به وسیله آن، خاک را درون آن ظرف بمالند، و در غیر این صورت پاک شدن ظرف اشکال دارد، ولی ممکن است خاک مالی را با حرکت دادن شدیدِ خاکِ ممزوج با آب در همه اطراف داخل ظرف انجام داد.

«۱۵۴» ظرفی را که خوک از آن چیز مایع بخورد، با آب قلیل بنا بر احتیاط باید هفت مرتبه شست و در کر و جاری نیز بنا بر احتیاط واجب هفت مرتبه باید شست، و بنا بر اظهر لازم نیست آن را خاک مال کنند، و نیز بنا بر احتیاط واجب لیسیدن خوک مانند آب خوردن آن است.

«۱۵۵» اگر بخواهند ظرفی را که به شراب نجس شده با آب قلیل آب بکشند، بنا بر احتیاط باید سه مرتبه بشویند، ولی بنا بر اقوی شستن یک مرتبه کافی است.

«۱۵۶» کوزه ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب کر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسد پاک می شود. و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود، باید بخشکانند و بعد به قدری در آب کر یا جاری بگذارند که آب به تمام آن فرو رود و احتیاط مستحب این است که دو مرتبه بلکه سه مرتبه در آب به همین صورت قرار دهند، مخصوصاً اگر به شراب و یا مردن موش بزرگ صحرایی نجس شود.

«۱۵۷» ظرفی را که به غیر بول نجس شده با آب

قلیل به دو صورت می توان آب کشید:

اول: آن که بنا بر اقوی یک مرتبه از آب پر کنند و خالی کنند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷

دوم: یک بار قدری آب در آن بریزند، و آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

و اگر به بول نجس شده باشد این کار را دو بار انجام دهند.

«۱۵۸» اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه یک مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند بنا بر اظهر پاک می شود؛ و همچنین است اگر یک مرتبه از بالا- آب در آن بریزند، به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد؛ و باید آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند.

«۱۵۹» اگر مِس نجس و مانند آن راآب کنند وآب بکشند ظاهرش پاک می شود.

«۱۶۰» تنوری که به بول نجس شده است، اگر دو مرتبه از بالا- آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد پاک می شود. و در غیر بول اگر بعد از برطرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گفته شده آب در آن بریزند کافی است. و بهتر است که گودالی ته آن حفر کنند تا آب ها در آن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

«۱۶۱» اگر چیز نجس را بعد از برطرف کردن عین نجاست یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می شود؛ و احتیاط واجب آن است که فرش و لباس و مانند اینها را اگر با آب قلیل شسته شود

طوری فشار یا حرکت دهند که آب داخل آن خارج شود.

«۱۶۲» اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، و در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبه دیگر آب روی آن بریزندپاک می شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هردفعه فشار دهند تا غُساله آن بیرون آید (و غساله آبی است که معمولًا در وقت شستن و بعد از آن، از چیزی که شسته می شود خود به خود یا به وسیله فشار می ریزد).

«۱۶۳» اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذاخور نشده نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود و شستن و فشار دادن آن لازم نیست؛ و بنا بر احوط باید شیر کافر و شیر

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸

نجس و شیر غیر پسر نیز نخورده باشد؛ و احوط این است که به وسیله آب ریختن خود بول از بین برود یا اینکه قبلًا خشک شده باشد.

«۱۶۴» اگر چیزی به غیر بول نجس شود، چنانچه بعد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود پاک می گردد. و نیز اگر در دفعه اولی که آب روی آن می ریزند نجاست آن برطرف شود و بعد از برطرف شدن نجاست هم آب روی آن بیاید پاک می شود. و اگر با آب قلیل چیزی را می خواهند پاک کنند بهتر این است که دو مرتبه آن را بشویند ولی در هرصورت لباس و مانند

آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

«۱۶۵» اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده در آب کر یا جاری فرو برند، بعد از برطرف شدن عین نجاست اگر آب به همه جای نجس رسیده باشد پاک می شود.

و اگر با آب قلیل آب بکشند در هردفعه که شسته می شود، بنا بر احوط باید غساله را خارج کنند.

«۱۶۶» اگر ظاهر گندم، برنج، صابون و مانند اینها نجس شود، به وسیله آب قلیل یا فروبردن در آب کر و جاری پاک می شود؛ و اگر باطن آنها نجس شود با آب قلیل ظاهر آنها پاک می شود ولی باطن آنها پاک نمی شود، مگر اینکه در کر یا جاری به قدری بماند که آب به باطن آنها نفوذ کند یعنی آب به هرجایی از باطن که یقین دارد نجاست به آنجا رسیده بود، برسد؛ و بنا بر احوط باید آب مطلق به باطن آنها برود نه آب مضاف، و قبلًا آنها را برای تطهیر باطن خشک کنند.

«۱۶۷» اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

«۱۶۸» اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند و یک مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می شود، و ظرف آن هم پاک می گردد. ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند، باید بعد از آن که آب روی آن می ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند، تا غساله ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

«۱۶۹» لباس نجسی

را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری فرو

برنـد و آب پیش از آنکه به واسـطه رنـگ پـارچه مضـاف شود به تمـام آن برسـد، آن لبـاس پاک می شود اگر چه موقع فشار دادن، آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید. و همچنین است در شستن با آب قلیل با سایر شرایط.

«۱۷۰» اگر لباسـی را در آب کر یـا جـاری آب بکشـند و بعـد مثلًا لجن در آن ببیننـد، چنانچه احتمال ندهنـد که جلوگیری از رسیدن آب کرده، آن لباس پاک است.

«۱۷۱» اگر بعد از آب کشـیدن لباس و مانند آن، خرده گِل یا اشـنان در آن دیده شود پاک است؛ ولی اگر آب نجس به باطن گـل یـا اشـنان رسـیده باشـد ظاهر گل و اشـنان پاک و باطن آنها نجس است (اشـنان گیاهی است که در شسـتشو اسـتفاده می شود).

«۱۷۲» هرچیز نجس، تـا عین نجـاست را از آن برطرف نکننـد پاک نمی شود، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانـده باشـد اشـکال نـدارد، پس اگر خون را از لبـاس برطرف کننـد و لباس را آب بکشـند و رنگ خون در آن بمانـد پاک می باشـد؛ اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره های نجاست در آن چیز مانده، نجس است.

«۱۷۳» حنای نجس را اگر به سـر یا ریش ببندند، بعد از شسـتن ریش و سر، رنگ آن پاک است. و آنچه از اجزاء کوچک آن باقی بماند، بعد از شستن، ظاهر آنها پاک می شود.

«۱۷۴» اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند، بدن پاک

می شود و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن لازم نیست.

«۱۷۵» غذای نجسی که لای دندان ها مانده، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد پاک می شود در صورتی که یقین کند آب مطلق به همه جای نجس رسیده، با تعدد در آنچه تعدد در آن لازم است.

«۱۷۶» اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند، بنا بر احتیاط واجب باید فشار دهند که غساله آن جدا شود اگر چه محتاج به تعدد شستن نباشد در صورتی که آب در لابلای موها فرو رفته باشد.

«۱۷۷» اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آن جا که

متصل به آن است و معمولًا موقع آب کشیدن آن جا نجس می شود، با پاک شدن جای نجس پاک می شود؛ و در صورتی که بیش از یک مرتبه باید شسته شود، آب دوم باید به تمام جاهایی که آب اول رسیده و با آن نجس شده بود برسد؛ و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس، روی همه انگشت ها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس، تمام انگشت ها پاک می شوند.

«۱۷۸» چیز نجسی را که عین نجاست در آن نیست، اگر زیر شیری که متصل به کُر است یک دفعه بشویند، پاک می شود؛ و نیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاست آن، زیر شیر یا به وسیله دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد

بو یـا رنـگ یا مزه نجاست نگرفته باشـد، با آب شـیر پاک می گردد. امّا اگر آبی که از آن می ریزد در اول زمان اتصال، بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشـد، بایـد به قـدری آب شـیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می شود بو یا رنگ یا مزه نجاست نباشد.

«۱۷۹» اگر چیزی را آب بکشـد و یقین کنـد پاک شـده و بعـد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، چنانچه موقع آب کشـیدن متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده، آن چیز پاک است؛ و اگر متوجه برطرف کردن عین نجاست نبوده بنا بر احتیاط واجب باید دوباره آن را آب بکشد، مگر آن که احتمال بدهد که بعد از علم به نجاست متوجه بوده که باید عین را برطرف نماید.

«۱۸۰» زمینی که آب روی آن جـاری نمی شود، اگر نجس شود، بـا آب قلیـل پـاک نمی گردد بلکه فقـط ظـاهر آن پاک می شود. و زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد، چون آبی که روی آن می ریزند از آن جدا شده و در شن و ریگ فرو می رود، با آب قلیل پاک می شود، اما زیر ریگ ها نجس می ماند.

«۱۸۱» زمین سـنگفرش و آجرفرش و زمین سـختی که آب در آن فرو نمی رود، اگر نجس شود، بـا آب قلیـل پاک می گردد، ولی برای اخراج غسـاله بایـد به قـدری آب روی آن بریزنـد که جاری شود. و چنانچه آبی که روی آن ریخته انـد از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می شود. و اگر بیرون نرود جایی که آب ها جمع می شود

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۱

نجس می ماند، و برای پاک

شدن آنجا باید گودالی حفر کنند، که آب در آن جمع شود؛ بعد آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک پر کنند.

«۱۸۲» اگر ظاهر سنگ نمک و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کر هم پاک می شود.

«۱۸۳» اگر از شکر آب شده نجس، قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود.

زمین

«۱۸۴» زمین با پنج شرط، کف پا و ته کفش نجس را پاک می کند:

اول: آن که زمین بنا بر احوط از عین نجاست و آنچه در حکم نجاست است پاک باشد، بنا بر این زمینی که آلوده به بول شده و هنوز تطهیر نشده، پاک کننده نیست، هرچند خشک شده باشد.

دوم: آن که زمین خشک باشد و رطوبتی که سرایت به جای دیگر کند نداشته باشد بنا بر احوط.

سوم: آن که اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متنجس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد، به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین یا به هرسبب دیگری برطرف شود.

چهارم: آن که زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد، پس با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود.

پنجم: آنکه کف پا و ته کفش به واسطه راه رفتن نجس شده باشد، پس اگر به واسطه غیر راه رفتن نجس شده باشد، بنا بر اظهر به واسطه راه رفتن پاک نمی شود.

«۱۸۵» پاک شدن کف پا و ته کفش نجس، به واسطه راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده یا هرچیزی که

به آن زمین نگویند، محل اشکال است، و اظهر بقاء نجاست است.

«۱۸۶» بعد از برطرف شدن عین نجاست، بنا بر اظهر تماس کف پا و ته کفش

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲

با زمین کافی است اگرچه راه رفتن و مالیدن صدق ننماید. ولی برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است پانزده قدم یا بیشتر راه بروند اگرچه به کمتر از پانزده قدم یا مالیدن پا به زمین، عین نجاست برطرف شود.

«۱۸۷» لازم نیست کف پا و ته کفش نجس، تر باشد بلکه اگر خشک هم باشد به وسیله راه رفتن پاک می شود.

«۱۸۸» بعد از آن که کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد مقداری از اطراف آن هم که معمولًا به گل آلوده می شود پاک می گردد.

«۱۸۹» کسی که با دست و زانو راه می رود، اگر دست یا زانوی او نجس شود، با راه رفتن پاک می گردد. و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و گاری و مانند اینها بنا بر اظهر.

«۱۹۰» اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ نجاست در کف پا یا ته کفش بماند اشکال ندارد ولی ذرّه های کوچک که معلوم باشد اشکال دارد.

«۱۹۱» درون کفش و مقداری از کف پا که به زمین نمی رسد به واسطه راه رفتن پاک نمی شود، ولی جورابی که به جای کفش از آن استفاده می شود با راه رفتن پاک می شود اگر چه جوراب از پوست درست نشده باشد.

آفتاب

«۱۹۲» آفتاب با پنج شرط، زمین و ساختمان وچیزهایی مانند درب و پنجره که درساختمان به کار برده شده، و همچنین میخی را

که به دیوار کوبیده اند پاک می کند:

۱- چیز نجس به طوری تر باشد که اگر چیز دیگری به آن برسد تر شود، پس اگر خشک باشد باید به وسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند.

۲- اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از تابیدن آفتاب آن را برطرف کنند.

۳- چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی شود، ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند اشکال ندارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳

۴- آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلًا چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود پاک نمی گردد. ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد.

۵- آفتاب مقداری از زمین و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه با هم خشک کند. پس اگر یک بار بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعه دیگر زیر یا درون آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می شود و زیر و درون آن نجس می ماند.

«۱۹۳» منقولاتی که در اصل از زمین بوده ولی به صورتی درآمده که در حال حاضر به آن «زمین» نمی گویند، مثل کوزه و تسبیح و مُهر، به آفتاب پاک نمی شود؛ و آنچه در حال حاضر از زمین شمرده می شود مانند پاره سنگ و امثال آن، با آفتاب پاک می شود، هرچند منقول (قابل نقل و انتقال) باشد.

«۱۹۴» آفتاب، درخت و گیاه

و حصیر نجس را پاک می کند.

«۱۹۵» اگر آفتاب به زمین نجس بتابـد، بعـد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، و یا شک کند که تری آن به واسطه آفتاب خشک شده یا نه، و یا شک کند که پیش از تابش آفتاب، عین نجاست از آن برطرف شده یا نه، آن زمین نجس است. مگر اینکه از قبیل شک در تطهیراتی باشـد که زمان آن گذشـته و در زمان تطهیر شک نکرده است، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه، که در این صورت پاک است.

«۱۹۶» اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاک نمی شود.

استحاله و انقلاب

«۱۹۷» اگر چیز نجس استحاله شود یعنی جنس آن به طوری عوض شود که به صورت چیز پـاکی درآیـد پـاک می شود، مثل آن که چـوب نجس بسوزد و خـاکستر گردد، یـا سـگ در نمکزار فرو رود و نمـک شود؛ ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آن که گندم نجس را آرد کنند و یا آرد نجس را نان بپزند، پاک نمی شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴

«۱۹۸» بخار و دود و شـعله ای که از چیز نجس یا متنجس بر می خیزد پاک است ولی اگر بخار به صورت عرق و مایع درآید، چـه از نجس باشـد و چه از متنجّس، نجس است؛ و نیز بنـا بر احتیـاط واجب بایـد از ذرّات چربی و روغنی که از دود نجس و متنجس حاصل می شود و بر سطوح مجاور آن می نشیند اجتناب شود.

«۱۹۹» کوزه گِلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده نجس است. و

بنا بر احتیاط واجب باید از زغالی که از چوب نجس درست شده اجتناب نمایند.

«۲۰۰» چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.

«۲۰۱» اگر شراب به خودی خود یا به واسطه آن که چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته اند سرکه شود، پاک می گردد در صورتی که شراب با چیز نجس دیگری مخلوط نشده باشد. و این از مطهّریّت انقلاب است.

«۲۰۲» سرکه ای که از انگور و کشمش وخرمای نجس درست کنند نجس است.

و در طهارت آن بعد از انقلاب به شراب و انقلاب شراب به سرکه، تأمل است.

«۲۰۳» اگر پوشال ریز انگور یا خرما با آنها باشد و سرکه بریزند اشکال ندارد. و نیز اگر پیش از آن که خرما و کشمش و انگور سرکه شود خیار و بادنجان و مانند اینها در آن بریزند بنا بر اظهر اشکال ندارد.

کم شدن دو سوم آب انگور

«۲۰۴» آب انگوری که جوش آمده پیش از آن که دو سوم آن به واسطه جوشیدن کم شود و یک سوم آن باقی بماند، بنابر اقوی و احوط نجس است؛ و بنا بر اظهر و احوط فرقی نیست در این که به وسیله آتش جوش بیاید یا به وسیله دیگر، ولی همین که دو سوم آن کم شد یا مبدّل به سرکه گردید، پاک می شود.

«۲۰۵» اگر مثلًا در یک خوشه غوره، یک دانه یا دو دانه انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود آبغوره بگویند و اثری از شیرینیِ دانه انگور در آن نباشد و بجوشد، پاک و خوردن آن حلال است.

«۲۰۶» چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید نجس

رساله توضیح المسائل، متن،

نمی شود. و نیز اگر شک در جوشیدن آب انگور داشته باشیم، پاک و خوردن آن حلال است. اما اگر یقین به جوشیدن آب انگور پیدا شد، باید یقین به کم شدن دو سوم آن یا سرکه شدن آن پیدا کنیم تا پاک و حلال شود.

«۲۰۷» هرگاه انگور را در میان تیزاب بگذارند که سبزه شود، در صورتی که علم به جوشیدن حاصل نشود پاک است.

انتقال

«۲۰۸» اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پاک می گردد و این را انتقال گویند؛ پس خونی که زالو از انسان می مکد چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است، تا وقتی که چنین است نجس می باشد.

«۲۰۹» اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته بکُشد، و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد، پاک است؛ و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزو بدن پشه حساب شود. اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که به آن خون پشه می گویند یا خون انسان، نجس می باشد.

اسلام

«۲۱۰» اگر کافر شهادتین بگوید یعنی أَشْهَدُ انْ لاالهَ الَّا اللَّه و أَشْهَدُ انَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه یا معنای این دو جمله را به زبان دیگری بگوید مسلمان می شود، و بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است. و اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او باشد، باید برطرف کند و جای آن را آب بکشد. ولی اگر پیش از مسلمان شدن، عین نجاست برطرف شده باشد، لازم نیست جای آن را آب بکشد.

«۲۱۱» اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد، آن لباس نجس است؛ ولی اگر در بدن او باشد، بنا

بر اظهر پاک می شود.

«۲۱۲» اگر کافر شهادتین بگوید، و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، پاک است. ولی اگر بداند قلباً مسلمان نشده نجس بودن او خالی از وجه نیست.

تبعیّت

«۲۱۳» تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجسِ دیگر، پاک شود؛ و همین طور است کودکی که در جنگ با مسلمانان از کفار اسیر می شود، که به سبب تبعیت مسلمان اسیر کننده پاک می گردد.

«۲۱۴» اگر شراب سرکه شود اطراف داخل ظرف نیز با پاک شدن آن پاک می شود.

«۲۱۵» تخته یا سنگی که روی آن، میت را غسل می دهند و پارچه ای که با آن عورت میت را می پوشانند و دست کسی که او را غسل می دهد، بعد از تمام شدن غسل پاک می شود.

«۲۱۶» کسی که چیزی را با دست خود آب می کشد، بعد از پاک شدن آن چیز، دست او هم پاک می شود.

«۲۱۷» اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته اند جدا شود، آبی که در آن می ماند پاک است.

«۲۱۸» ظرف نجس را که با آب قلیل آب می کشند، بعد از جداشدن آبی که برای پاک شدن، روی آن ریخته اند، آب کمی که در آن می ماند پاک است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۷

برطرف شدن عین نجاست

«۲۱۹» اگر بدن حیوانی و یا منقار مرغی به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آب نجس، آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شوند بدن آن حیوان پاک می شود؛ و همچنین است باطن بدن انسان، مثل داخل دهان و بینی، مثلًا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدن داخل دهان لازم نیست، ولی اگر دندان مصنوعی در دهان نجس شود، باید آن را آب بکشند.

«۲۲۰» اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان

خون بیایـد، چنانچه انسان ندانـد که خون به غـذا رسـیده یا نه، آن غذا پاک است. و اگر خون به آن برسد ظاهر آن نجس می شود.

استبراء حیوان نجاستخوار

«۲۲۱» بـول و غائـط حیـوانی که به خوردن نجـاست انسـان عـادت کرده نجس است (چنـانچه در مسأله ۹۰ گفته شـد). و اگر بخواهنـد پـاک شـود، بایـد آن حیوان را اسـتبراء کننـد یعنی تـا مـدتی که بعـد از آن مـدت، دیگر به آن نجاسـتخوار نگوینـد، نگذارنـد نجاست بخورد و غـذای پاک به آن بدهنـد. و بنا بر احتیاط واجب باید شتر نجاسـتخوار را چهل روز و گاو را بیسـت روز و گوسـفند را ده روز و مرغابی را هفت یا پنـج روز و مرغ خانگی را سه روز از خوردن نجاست جلوگیری کننـد و غـذای پاک به آنها بدهند.

غایب شدن مسلمان

«۲۲۲» اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار او است، نجس شود و آن مسلمان با آن چیزی که در اختیار اوست غایب گردد و

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۸

انسان احتمال بدهـد که آن چیز را آب کشـیده یا به واسـطه ای (مثلًا آن چیز در آب جاری افتاده) پاک شـده است، اجتناب از آن لازم نیست.

«پاک شدن اشیاء نجس»

«۲۲۳» اگر خود انسان یقین کنـد چیزی که نجس بوده پاک شـده است، یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است؛ و همچنین است اگر کسـی که چیز نجس در اختیـار او است بگویـد آن چیز پـاک شـده، یا مسـلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه.

«۲۲۴» کسـی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد و لباس هم در اختیار او باشد، اگر بگوید آب کشیدم، در صورتی که ظن به خلافِ گفته او نباشد، آن لباس پاک است.

«۲۲۵» اگر انسان حالی دارد که در آب کشـیدن چیز نجس یقین پیـدا نمی کنـد، می توانـد به گمان اکتفا نماید. و در صورتی که می تواند یقین تقدیری متعارف را تشـخیص دهد آن مقدم است (یعنی با این که یقین پیدا نمی کند، به مقداری بشوید که سایر مسلمان ها می شویند و بیش از آن لازم نیست).

«احکام ظرف ها»

«۲۲۶» ظرفی که از پـوست سـگ یـا خوک یـا مردار سـاخته شـده، خوردن و آشامیـدن از آن ظرف حرام است در صورتی که

بداند ظرف موجب نجاست خوردنی می شود؛ ولی اگر علم نداشت بنا بر احتیاط اجتناب کند؛ و همچنین نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد، استعمال کند.

بلکه احتیاط واجب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را، اگر چه ظرف هم نباشد در استعمالاتی که مشروط به طهارت نیست هم استعمال نکنند.

«۲۲۷» خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره حرام است ولی نگهداری و یا

استعمال آنها در زینت اطاق

حرام نمی باشد و در غیر زینت محل احتیاط است.

«۲۲۸» ساختن ظرف طلا و نقره برای استعمالِ حرام، حرام است؛ و در غیر این صورت حرام نیست و نیز مزدی که برای آن می گیرند حرام نیست.

«۲۲۹» خرید و فروش ظرف طلا و نقره برای غیر استعمالات حرام اشکالی ندارد و پول و عوضی هم که فروشنده می گیرد حرام نیست.

«۲۳۰» گیره استکان که از طلا- یا نقره می سازند اگر بعد از برداشتن استکان، ظرف به آن گفته شود، استعمال آن، چه به تنهایی و چه با استکان حرام است، و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

«۲۳۱» استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال دارد، اگر چه به حدی نباشد که دو ظرف متصل به حساب بیاید.

«۲۳۲» اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که عرفاً به آن ظرف، ظرف طلا یا نقره نگویند، استعمال آن مانعی ندارد.

«۲۳۳» اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا- یا نقره است در ظرف دیگر بریزد این استعمال جایز است. ولی اگر بخواهد از ظرف دوم غذا بخورد و خالی کردن ظرف اول برای آن نباشد که غذا خوردن از ظرف طلا یا نقره جایز نیست، این استعمال حرام می باشد.

«۲۳۴» استعمال ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری برای غیر وضو و غسل اشکال ندارد.

«۲۳۵» استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر، اشکال ندارد.

«۲۳۶» استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن و عطردان و سرمه دان اگر از

طلا و نقره باشد خالی از اشکال نیست بلکه اظهر در عطردان و سرمه دان منع است.

وضو

اشاره

«۱» در وضو واجب است با نیت، صورت و دست ها را بشویند و جلو سر و روی پاها را مسح کنند.

«۲» درازای صورت را باید از بالای پیشانی جایی که موی سر بیرون می آید، تا آخر چانه شُست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شَست (یعنی انگشت میانی که وسطی و انگشت بزرگ که ابهام است) قرار می گیرد باید شسته شود، و اگر مختصری از این مقدار را هم نشوید وضو باطل است. و برای آن که یقین کند این مقدار کاملًا شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید. و میزان در رستنگاه مو و در انگشتان، افراد مستوی الخلقه و عادی می باشد، پس کسانی که رستنگاه مو یا انگشتان آنها غیرعادی است، در مقدار شستن، افراد عادی را میزان قرار دهند.

«۳» اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست که نمی گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو یا وقت شستنِ آنها وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

«۴» اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد، علاوه بر شستن ظاهر موها، بنا بر احوط باید آب را به پوست هم برساند؛ و اگر پیدا نباشد شستن ظاهر مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

«۵» اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیداست یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم

برساند.

«۶» شستن داخل بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۵۱

نمی شود واجب نیست، ولی برای آن که یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید. و کسی که نمی دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضوهایی که گرفته این مقدار را شسته یا نه، نمازهایی که خوانده صحیح است.

«۷» باید صورت و دست ها را از بالا به پایین شست و اگر از پایین به بالا بشوید و به همان شستن اکتفا کند، بلکه مطلقاً در بعضی موارد، وضو باطل است و احتیاط واجب آن است که در هرعضو ابتدا قسمت های بالاتر و سپس قسمت های پایین تر را بشوید و رعایت ترتیب عرفی، کافی است.

«۸» اگر دست را تر کند و به صورت و دست ها بکشد، باید بنا بر احتیاط تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست، کمی آب بر آنها جاری شود.

«۹» بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشت ها بشوید به طوری که دست ها کاملًا شسته شود.

«۱۰» برای آن که یقین کند آرنج را کاملًا شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

«۱۱» کسی که پیش از شستن صورت، دست های خود را تا مچ شسته، در موقع شستن دست ها برای وضو باید تا سر انگشتان را بشوید، و اگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است.

«۱۲» در وضو شستن صورت و دست ها مرتبه اول واجب و مرتبه دوم مستحب و مرتبه سوم و بیشتر از آن

حرام می باشد و مقصود از هرمرتبه، شستن تمام عضو است.

«۱۳» بعد از شستن هردو دست باید جلو سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند. اگر تری در دست نمانده باشد وظیفه اش در مسأله ۲۵۷ بیان خواهد شد. و احتیاط واجب در مسح سر از بالا به پایین است؛ و مسح کردن با دست راست بهتر است.

«۱۴» جلوی سر (یک قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است) جای مسح می باشد و هرجای این قسمت را به هراندازه مسح کند کافی است، اگر

چه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای یک انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید، و واجب است در صورت امکان مسح با کف دست باشد نه با پشت آن.

«۱۵» لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلو سر هم صحیح است ولی کسی که موی جلو سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلًا شانه کند به صورتش می ریزد، یا به جاهای دیگر سر می رسد، باید بیخ موها را مسح کند یافرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید. و اگر مقداری را که به صورت می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد جلو سر جمع کند و بر آنها مسح نماید، یا بر موی جاهای دیگر سر، که جلو آن آمده مسح کند باطل است.

«۱۶» بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشت ها تا برآمدگی روی پا مسح کند. و احتیاط مستحب این

است که تا مَفصل پا مسح نماید.

«۱۷» پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است، ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید، و بهتر از آن مسح تمام روی پا است.

«۱۸» اگر در مسح پا، همه دست را روی همه پا بگذارد و کمی بکشد صحیح است.

«۱۹» در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد پس اگر دست را نگهدارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است؛ ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت نماید اشکال ندارد.

«۲۰» جای مسح باید خشک باشد، و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است، ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود بگویند فقط از تری کف دست است، اشکال ندارد.

«۲۱» اگر برای مسح، رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی تواند دست را با آب خارج، تر کند. بلکه باید از اعضای دیگر وضو، رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید؛ و بهتر است اول از تری موی ریش و ابرو کمک بگیرد و اگر در آنها

تری نبود از دست ها رطوبت می گیرد.

«۲۲» هرگاه به سبب گرمی هوا یا جهات دیگر هیچ رطوبتی در اعضا برای مسح باقی نمی ماند، بنا بر احتیاط واجب هم با آب خارج مسح کند و هم بعد از وضو تیمم کند.

«۲۳» اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد، احتیاط واجب آن است که سر را با همان رطوبت

مسح کند، و برای مسح پاها از اعضای دیگر وضو رطوبت بگیرد؛ و بنا بر احتیاط واجب باید اول از تری موی ریش و ابرو کمک بگیرد و اگر در آنها تری نبود از دست ها رطوبت بگیرد.

«۲۴» مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است ولی اگر به سبب سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آنها اشکال ندارد، و اگر روی کفش نجس باشد باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند و احتیاطاً تیمم هم بنماید.

«۲۵» اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح، آن را آب بکشد، اگر جبیره ممکن نباشد باید تیمم نماید. و اگر جبیره ممکن بود باید هم وضوی جبیره ای بگیرد و هم تیمم کند بنا بر احوط.

«۲۶» تکرار مسح موجب بطلان وضو نیست خصوصاً اگر برای رعایت احتیاط باشد، مگر آن که از روی تشریع یا وسوسه باشد.

وضوی ارتماسی

«۲۷» وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دست ها را به قصد وضو در آب داخل کند یا آنها را بعد از این که در آب فرو برد، به قصد وضو بیرون آورد. و اگر موقعی که دست ها را در آب فرو می برد نیت وضو کند و تا وقتی که آنها را از آب بیرون می آورد و ریزش آب تمام می شود به قصد وضو باشد، وضوی او صحیح است؛ و نیز اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند و تا وقتی که ریزش آب تمام می شود به قصد وضو باشد وضوی او صحیح می باشد.

رساله توضیح المسائل،

متن، ص: ۵۴

«۲۸» در وضوی ارتماسی نیز باید صورت و دست ها از بالا ـ به پایین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دست ها را در آب فرو می برد قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دست ها را از طرف آرنج در آب فرو برد؛ و اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دست ها را از طرف آرنج بیرون آورد.

«۲۹» اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد اشکال ندارد.

«۳۰» شخصی که می تواند بدون کمک دیگران وضوی ارتماسی بگیرد نباید به کمک دیگران وضوی غیر ارتماسی (ترتیبی) بگیرد.

دعاهای وضو

«۳۱» کسی که وضو می گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می افتد بگوید: بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوراً وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً؛ و موقعی که پیش از وضو دست خود را می شوید بگوید: اللَّهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابینَ وَ اجْعَلْنی مِنَ الْمُتَطَهّرِین؛ و در وقت مضمضه کردن یعنی آب در دهان گردانیدن بگوید: اللّهُمَّ لَقِّنّی حُجَّتی یَوْمَ الْقاکَ وَ أَطْلِقْ لِسانی بِذِکْرِک؛ و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید: اللّهُمّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ ریحَ الْجَنَّهِ وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ یَشُمُّ ریحَها وَ رَوْحَها وَ طیبَها؛ و موقع شستن صورت بگوید: اللَّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهی یَوْمَ تَسْوَدُّ فیهِ الْوُجوهُ وَ لا تُسَوِّدْ وَجْهی یَوْمَ تَبْیَضُّ فیهِ الْوُجوه؛ و در وقت شستن دست راست بگوید: اللّهُمّ أَعْطِنی کِتابی بِیَمینی وَ الْخُلْدَ فِی الْجِنان بِیَساری وَ حاسِبْنی حِساباً یَسیراً؛ و موقع شستن دست چپ بگوید: اللَّهُمَّ لا تُعطِنی کِتابی بِشِمالی و لا من وَراء ظَهْری

وَ لا تَجْعَلْها مَغلولهً إلی عُنُقی وَ اعوذُ بکَ مِن مُقَطَّعاتِ النِّیران؛ و موقعی که سر را مسح می کند بگوید: اللّهُمَّ غَشّنی بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ عَفْوِکَ؛ و در وقت مسح پا بگوید: اللّهُمّ ثَبِّتْنی عَلَی الصِّراطِ یَومَ تَزِلُّ فیه الاقدامُ و اجْعَلْ سَعیی فیما یُرضیکَ عَنّی یا ذاالجَلالِ وَالإِکرام.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۵۵

«شرایط وضو»

شرایط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

۱- آب وضو پاک باشد.

۲- آب وضو مطلق باشد.

۳- وضو گرفتن مستلزم تصرف غاصبانه نباشد.

۴- ظرف آب وضو مباح باشد (غصبی نباشد).

۵- ظرف آبِ وضو، طلا و نقره نباشد.

۶- اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد.

۷- وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

۸- به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد.

۹- ترتیب.

۱۰- موالات.

۱۱- مباشرت در اعمال وضو.

۱۲- استعمال آب ضرر نداشته باشد.

۱۳- در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

و تفصیل اینها به ترتیب در مسائل بعدی ذکر می شود.

شرط اول و دوم: آب وضو پاک و مطلق باشد.

«۳۲» وضو بـا آب نجس و آب مضـاف باطـل است، اگر چه انسـان نجس بودن یـا مضـاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

«۳۳» اگر غیر از آب گِل آلود و مضاف آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است به طوری که برای وضو و یک رکعت نماز وقت ندارد باید تیمم کند؛ و اگر وقت دارد، احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آب، صاف شود و

وضو بگیرد و مبادرت به تیمم

ننمایـد؛ امـا اگر برای یـک رکعت نماز با وضو و یا چهار رکعت با تیمم وقت دارد، بنا بر اظهر می توانـد هرکـدام را خواسـت انجام دهد.

شرط سوم: وضو گرفتن مستلزم تصرف غاصبانه نباشد.

«۳۴» اگر کسـی به قصد وضو آب غصبی را به صورت یا دستهای خود بریزد و موقع آب ریختن ملتفت غصبی بودن آب باشد وضویش باطل است. ولی اگر بدون توجه به غصبی بودن آب، وضو گرفت، اگر چه در اثناء وضو فهمید و بقیه وضو را با آب مباح انجام داد، وضویش صحیح است. اما قیمت آن آب غصبی را ضامن است.

«۳۵» اگر کسـی بـدون قصد وضو، آب غصبی را به صورت و دست های خود ریخت و پس از آن که عرفاً آب از بین رفت به قصد وضو گرفتن به صورت و دست های خود که تر شده است، دست کشید، وضویش صحیح است.

«۳۶» وضو گرفتن از حوض مدرسه ای که انسان نمی داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای محصـلین همان مدرسه، در صورتی که معمولًا مردم از آب آن وضو بگیرند و معلوم نباشد که از روی غفلت ویا عدم مبالات وضو می گیرند، اشکال ندارد اگر با ساکنین مزاحمت نداشته باشد.

«۳۷» کسـی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آن جـا نماز می خواننـد، نمی توانـد از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولًا کسانی هم که نمی خواهنـد در آن جا نماز بخوانند از حوض آن وضو می گیرند، می تواند از حوض آن وضو بگیرد.

«۳۸» وضو گرفتن از حوض تیمچه ها و مسافرخانه ها و مانند اینها برای کسانی

که ساکن آن جاها نیستند، در صورتی صحیح است که معمولًا کسانی هم که ساکن آن جاها نیستند از آب آن جا وضو بگیرند.

«۳۹» وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است یا نه، اشکال ندارد، ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند در صورتی که سیره و روش مسلمین استفاده از آن آبها باشد وضو صحیح و گرنه باطل است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۵۷

«۴۰» اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد. ولی اگر فهمید زمین برای قبرستان وقف شده و نشود زیر حوض یا نهر میّتی را دفن کرد وضو اشکال دارد. و نیز اگر ایجاد حوض یا نهر موجب بی حرمتی به بدن مسلمان بشود مثلًا آب به بدن او برسد، وضو اشکال دارد، اگرچه زمین قبرستان مباح بوده و موقوفه هم نباشد.

«۴۱» اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، وضو صحیح است.

شرط چهارم: ظرف آب وضو مباح باشد (غصبی نباشد)، ولی مانند شرط سوم ممکن است کسی وضوی صحیح بگیرد به این صورت که موقع آب برداشتن قصد وضو نداشته باشد چنان که در مسأله ۲۷۱ گذشت.

شرط پنجم: ظرف آب وضو، طلا و نقره نباشد.

«۴۲» اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا یا نقره باشد و غیر از آن، آب دیگری ندارد و نمی تواند آب را در ظرف دیگری بریزد باید تیمم کند. و اگر آب دیگری دارد چنانچه در ظرف

غصبی یا طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد یا با آنها آب را به صورت و دست ها بریزد، وضوی او باطل است مگر به صورتی که در مسأله ۲۷۱ گذشت.

شرط ششم: اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد، مگر اینکه به وسیله وضو گرفتن و شستن صورت و یا دست ها، اعضای وضو خود به خود پاک شود.

«۴۳» اگر پیش از تمام شدن وضو جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

«۴۴» اگر غیر از اعضای وضو جایی از بدن نجس باشد وضو صحیح است.

ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد احتیاط مستحب آن است که اول

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۵۸

آن را تطهیر کند بعد وضو بگیرد.

«۴۵» اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آن جا را آب کشیده یا نه، چنانچه در موقع وضو ملتفت پاک بودن و نجس بودن آن جا نبوده وضو باطل است بنابر احوط، در صورتی که با وضو گرفتن و یا غیر آن به طور اتفاقی پاک نشده باشد. و اگر ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه وضو صحیح است. و در هرصورت باید بنا بر احوط برای نماز و مانند آن، جایی را که نجس بوده، آب بکشد.

«۴۶» اگر در صورت یا دست ها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، بعد به دستوری که گفته شد وضوی ارتماسی بگیرد. و

اگر بعد از بند آمدن دو مرتبه خون جاری شد وضو به طور ارتماسی صحیح است و اگر خون جاری نشد به صورت ترتیبی هم می شود وضو گرفت.

شرط هفتم: وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

«۴۷» هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد تمام نماز بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند، ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم باشد باید وضو بگیرد برای انجام یک رکعت با وضو. و اگر با وضو، وقت یک رکعت نماز و با تیمم، وقت چهار رکعت را دارد می تواند هرکدام را خواست انتخاب کند بنا بر اظهر.

«۴۸» کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد، صحیح است ولی اگر برای خواندن آن نماز وضو بگیرد باطل است.

شرط هشتم: به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد باطل است. ولی اگر به قصد قربت وضو بگیرد و قصد دیگری مثل خنک شدن تابع قصد وضو باشد، اشکال ندارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۵۹

«۴۹» لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد، به طوری که اگر از او بپرسند: چه می کنی؟ بگوید: وضو می گیرم.

شرط نهم: وضو را به ترتیبی که گفته می شود بجا آورد، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید، و

اگر به ترتیب وضو نگیرد باطل است، و در مسح دو پا احتیاط مستحب آن است که مسح پای راست را با دست راست بر مسح پای چپ با دست چپ مقدم بدارد.

«۵۰» هر گاه کسی شستن عضو قبلی را فراموش کرد و عضو بعدی را شست، مثلًا اول دست چپ را شست بعد دست راست را، باید بعد از دست راست دست چپ را بشوید تا ترتیب مراعات شود به شرط این که بااین شستن بیجا موالات بهم نخورد؛ و اگر موالات بهم خورد، باید وضو را از سر بگیرد.

شرط دهم: موالات، یعنی کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

«۵۱» اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می خواهد جایی را بشوید یا مسح کند رطوبت جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است. و اگر فقط رطوبت جایی که جلوتر از محلی است که می خواهد بشوید یا مسح کند، خشک شده باشد مثلًا موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت، تر باشد، احتیاط واجب آن است که وضو را باطل کند و از سر بگیرد.

«۵۲» اگر کارهای وضو را پشت سر هم بجا آورَد ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشک شود وضوی او صحیح است.

«۵۳» راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دست ها چند قدم راه برود و بعد سر و پاها را مسح کند وضوی او صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۰

شرط یازدهم: مباشرت، یعنی شستن صورت و

دست ها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد. و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دست ها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است؛ و منظور کمک در اصل شستن و مسح کردن است، ولی اگر در مقدمات اینها کمک بگیرد مثل این که دیگری آب را به صورت او بریزد ولی شخص خودش صورت را بشوید، مانعی ندارد.

«۵۴» کسی که نمی تواند وضو بگیرد باید نایب بگیرد که او را وضو دهد؛ و چنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد، ولی باید خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید؛ و اگر نمی تواند، باید نایبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرند و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کنند و احوط این است که تیمم هم بنماید، اگر در تیمم کردن محذوری نبوده یا محذور کمتری باشد.

«۵۵» هرکدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهایی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

شرط دوازدهم: استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد چنانکه در مسائل تیمم خواهد آمد.

«۵۶» کسی که می ترسد اگر وضو بگیرد مریض شود، یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد. ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و ترس از استعمال آب هم نداشته باشد و وضو بگیرد، اگر چه بعد بفهمد ضرر داشته، وضوی او صحیح است. و اگر ترس ضرر را داشت ولی به

امید ضرر نداشتن، وضو گرفت و بعد فهمید ضرر نداشته وضویش صحیح است.

«۵۷» اگر رساندن آب به صورت و دست ها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر داشته باشد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۱

شرط سیزدهم: در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد و گرنه وظیفه او وضوی جبیره ای یا تیمم خواهد بود.

«۵۸» اگر می داند چیزی به اعضای وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

«۵۹» اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند، و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

«۶۰» اگر در صورت و دست ها و جلوی سر و روی پاها به سبب سوختن یا چیز دیگر، برآمدگی پیدا شود، مثل بلند شدن پوست به سبب باد کردن محل آن، تا وقتی که جزو بدن به حساب می آید شستن و مسح روی آن کافی است و چنانچه سوراخ شود رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوستِ یک قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد و گاهی بلند می شود، می تواند آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند یا آن که در هروقتی به وظیفه آن وقت عمل نماید.

«۶۱» اگر انسان شک

کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، مثل آن که بعد از گِل کاری شک کند گِل به دست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده برطرف شده یا آب به زیر آن رسیده است؛ و اگر از روی غفلت وضو گرفت و بعد معلوم شد که مانعی بوده، وضویش باطل است؛ و اگر احتمال داد که مانعی در کار نیست و به امید عدم مانع وضو گرفت یا غافل شد، و بعد معلوم شد مانعی در کار نبوده، صحیح بودن وضو خالی از وجه نیست.

«۶۲» جایی را که باید شست و مسح کرد هر قدر چرک باشد، اگر چرک مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۲

«۶۳» کسی که پوست بدن او چرب است اگر چربی آن جِرم ندارد که مانع رسیدن آب به پوست باشد اشکال ندارد. و اگر احراز کند که محل وضو به طوری چرب است که مانع رسیدن آب می شود اول خشک کند بعد وضو بگیرد.

«۶۴» اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آن جا رسانده

یا نه، در صورتی که احتمال بدهد موقع وضو ملتفت و متوجه بوده و مانع را برطرف کرده است وضوی او صحیح است.

«۶۵» اگر در بعضـی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می رسد و گاهی نمی رسد و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

«۶۶» اگر بعـد از وضو چیزی که مـانع از رسـیدن آب است در اعضـای وضو ببینـد و ندانـد موقع وضو بوده یا بعـد پیـدا شـده، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

«۶۷» اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، وضو صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۳

«احکام وضو»

«۶۸» کسـی که در کارهای وضو و شـرایط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می کنـد بایـد به شک خود اعتنا نکند.

«۶۹» اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می گذارد که وضوی او باقی است؛ ولی اگر بعد از بول اسـتبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر وضوی او باطل است.

«۷۰» کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

«۷۱» اگر بعد از وضو یا در اثناء آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است

چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است خشک شده باشد باید دوباره وضو بگیرد. و اگر خشک نشده باشد، جایی را که فراموش کرده و آنچه بعد از آن است باید بشوید یا مسح کند. و اگر در اثناء وضو در شستن یا مسح کردن جایی شک کند باید به همین دستور عمل کند.

«۷۲» اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

«۷۳» اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند، مگر این که به امید صحیح بودن، نماز را بخواند بعد اگر فهمید که وضو داشته نمازش بنا بر اظهر صحیح است. و همچنین است اگر قبل از نماز شک کرد که وضو دارد یا نه ولی گمان به وضو داشت.

«۷۴» اگر بعد از نماز شک کند، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

«۷۵» کسی که می داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده مثلًا بول کرده است، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد؛ و اگر در اثناء نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد؛ و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است و برای نماز بعد باید وضو بگیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۴

«۷۶» اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز

تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند؛ و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب نماز را بجا آورد و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه را ترک نماید، اگر در مراقبتِ آن وقت، عسر و حرج و مشکلی برای او پیش نیاید.

«۷۷» اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند و در بین نماز چند دفعه بول یا غائط از او خارج می شود، اگر وضو گرفتن بعد از هر دفعه برایش سخت نیست و عُسر و حرج در کار نیست و کاری که نمازش را باطل کند پیش نمی آید، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت بول یا غائط از او خارج شد فوراً وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند، و احتیاط مستحب آن است که همان نماز را دوباره با یک وضو بخواند و اگر در بین آن نماز وضوی او باطل شد اعتنا نکند.

«۷۸» کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود و وضو گرفتن بعد از هردفعه برای او سخت است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، باید برای هرنماز یک وضو بگیرد.

«۷۹» کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند احتیاط واجب آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد و اگر با تیمم می تواند مقداری از نماز را با تیمم بخواند تیمم هم بنماید.

«۸۰» اگر

مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کنند عمل نماید.

«۸۱» کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود، باید برای هر نماز وضو بگیرد و فوراً مشغول نماز شود، ولی برای بجا آوردن سجده و تشهد فراموش شده و نماز احتیاط که باید بعد از نماز انجام داد در صورتی که آنها را بعد از نماز بجا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست.

«۸۲» کسی که بول او قطره قطره می ریزد باید برای نماز به وسیله کیسه ای که

در آن، پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند، خود را حفظ نماید؛ و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول و کیسه ای را که نجس شده آب بکشد یا عوض کند. و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر باید جلوگیری نماید؛ و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هرنماز مخرج غائط را آب بکشد.

«۸۳» کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند در صورتی که ممکن باشد و مشقت و زحمت و خوف ضرر نداشته باشد باید به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید اگر چه خرج داشته باشد و خرج آن به او ضرر زیادی نزند، بلکه اگر مرض او به آسانی یعنی بدون عُسر شخصی معالجه شود، احتیاط واجب آن است که خود

را معالجه نماید.

«۸۴» کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانده قضا نماید. ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود، باید بنا بر احتیاط مستحب نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

وضوهای واجب و مستحب

برای شش چیز وضو گرفتن واجب است:

۱- برای نمازهای واجب غیر از نماز میت.

۲- برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده مثلًا بول کرده باشد؛ و احتیاط واجب آن است که برای سجده سهو هم وضو بگیرد.

۳- برای طواف واجب خانه کعبه.

۴- اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

۵- اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند.

۶- برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۶

آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد باید بدون اینکه وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد؛ و در صورت پنجم و ششم بنا بر احتیاط واجب اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام هم مثل قرآن است.

«۸۵» مس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد حرام است،

ولی تماس موی انسان با خط قرآن بنابراظهر مانعی ندارد، حتی اگر کوتاه باشد. و اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

«۸۶» جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد، باید از آنان جلوگیری کنند.

«۸۷» کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خداوند متعال را به هر زبانی که نوشته شده باشد مس نماید. و احتیاط واجب آن است که اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام را هم مس ننماید.

«۸۸» اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد وضو بگیرد یا غسل کند صحیح است.

«۸۹» کسی که یقین دارد وقت داخل شده اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

«۹۰» مستحب است انسان برای امور زیر وضو بگیرد: برای نماز میت، زیارت اهل قبور، رفتن به مسجد و حرم ائمه علیهم السلام، برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن، و نیز برای مس حاشیه قرآن، و برای خوابیدن. و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد. و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد هرکاری را که باید با وضو انجام داد، می تواند بجا آورد، مثلًا می تواند با آن وضو نماز بخواند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۷

مبطلات وضو

«۹۱» هفت چیز وضو را باطل می کند:

۱- بول. و در حکم بول است رطوبتی که انسان نداند بول است یا نه، اگر قبل از استبراء کردن از

او خارج شود.

۲- غائط. ۳- باد معده و روده که از مخرج غائط خارج می شود، و یا از غیر مخرج اگر این عنوان بر آن صدق نماید.

۴- خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود. ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی شود؛ و همچنین است اگر گوش هم نشنود ولی نخوابیده باشد، مثل این که به ادامه فکر سابق مشغول باشد.

۵- چیزهایی که عقل را از بین می برد: مانند دیوانگی، مستی و بیهوشی.

۶- استحاضه زنان که بعداً گفته می شود.

۷- جنابت؛ و بنا بر احوط مس میت. اگر غسل برای آن کافی نبوده و نیاز به وضو نیز داشته باشد.

وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می بندند و دوایی که روی زخم و مانند آن می گذارند جبیره نامیده می شود.

«۹۲» اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

«۹۳» اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستها باشد و روی آن باز بوده و آب ریختن به کمترین مقدار و شستن روی آن ضرر دارد، چنانچه کشیدن دست تر بر آن- با آبی که در دست هست- ضرر ندارد ولی شستن صدق نمی کند، احتیاط واجب آن است که دست تر بر آن بکشد و بعد احتیاطاً پارچه پاکی روی آن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۸

گذاشته و دست تر را روی پارچه هم بکشد به قصد وظیفه که مسح یا غَسْل باشد. و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم نجس است و نمی شود آب کشید، باید اطراف

زخم را به طوری که در وضو گفته شد، از بالا به پایین بشوید و بنا بر احتیاط واجب پارچه پاکی روی زخم گذاشته و دست تر روی آن بکشد، و اگر گذاشتن پارچه ممکن نیست باید اطراف زخم را بشوید و بنا بر احتیاط مستحب تیمم هم بنماید.

«۹۴» اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلو سر یا روی پاها باشد و روی آن باز باشد، چنانچه نتواند آن را مسح کند، باید پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند؛ و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد مسح لازم نیست ولی باید بعد از وضو احتیاطاً تیمم نماید.

«۹۵» اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن است و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید روی آن را باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دست ها باشد، و چه جلو سر و روی پاها.

«۹۶» اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت یا دست ها باشد و بشود روی آن را باز کرد، چنانچه ریختن آب روی آن ضرر دارد و کشیدن دست تر ضرر ندارد، بنا بر اظهر باید دست تر روی آن بکشد و بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را هم دست تر بکشد به نحوی که در محل مسح و غَسل گذشت؛ واگر صدق غَسل جبیره در محل غَسل ننماید احتیاط این است که تیمم هم بنماید.

«۹۷» اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاک است و رسانیدن

آب به زخم ممکن است و ضرر هم ندارد، باید آب را به روی زخم برساند، به طوری که شسته شود؛ و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب بر روی زخم به طوری که شسته شود ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند به طوری که گذشت؛ و در صورتی که آب برای زخم ضرر دارد، یا آن که رساندن آب به روی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی شود آن را آب کشید، باید اطراف زخم را بشوید و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند، و اگر جبیره نجس است یا نمی شود روی آن را دست تر کشید، مثلًا دوایی است که به دست می چسبد،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۶۹

پارچه پاکی را به طوری که جزو جبیره حساب شود، روی آن بگذارد و دست تر روی آن بکشد، به طوری که شسته و مسح شود بنابر احوط، و اگر این هم ممکن نیست احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد با شستن یا مسح کردن اطراف زخم، و تیمم هم بنماید.

«۹۸» اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دست ها یا تمام هردو دست را گرفته باشد، باید وضوی جبیره ای بگیرد و بنا بر احتیاط واجب تیمم هم بنماید.

«۹۹» اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد بنا بر اظهر باید تیمم بنماید.

ولی اگر تیمم هم جبیره ای است احتیاط در جمع بین وضو و تیمم است.

«۱۰۰» کسی که در کف دست و انگشت ها جبیره دارد و در موقع وضو دست

تر روی آن کشیده است، می تواند سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

«۱۰۱» اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهایی که باز است روی پا را و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

«۱۰۲» اگر در صورت یا دست ها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

«۱۰۳» اگر جبیره بیشتر از معمول، اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند و بنا بر احتیاط واجب تیمم هم بنماید، و اگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد؛ پس اگر زخم در صورت و دستهاست اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

«۱۰۴» اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد، باید تیمم کند و احتیاط واجب آن است که وضوی جبیره ای هم بگیرد اگر ضرر در تمام اعضا نیست بلکه در یک عضو است. و حکم وضوی جبیره ای از آنچه که گذشت معلوم می شود.

«۱۰۵» اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی تواند آن را آب بکشد

یا آب برای آن ضرر دارد، باید به دستور جبیره عمل کرده و احتیاطاً تیمم نماید.

«۱۰۶» اگر در

جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقت دارد که نمی شود تحمل کرد، باید بنا بر اظهر به دستور جبیره عمل کند. و احتیاط در جمع بین تیمم و وضوی جبیره ای است.

«۱۰۷» غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است، ولی باید بنا بر احوط آن را ترتیبی بجا آورند.

«۱۰۸» کسی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید به دستور وضوی جبیره ای تیمم جبیره ای نماید.

«۱۰۹» کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی شود، می تواند در اول وقت نماز بخواند و اگر بعد از نماز عذر زائل شد اعاده نماز لازم نیست، بلکه با همان وضوی جبیره ای می تواند کارهای دیگری هم که وضو لازم دارد انجام دهد. ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف می شود، احتیاط واجب آن است که صبر کند و اگر عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره ای بجا آورد.

«۱۱۰» اگر انسان برای مرضی که در چشم اوست موی چشم خود را بچسباند، به طوری که آب به تمام ظاهر بشره وموها نرسد، باید وضو و غسل را جبیره ای انجام دهد واحتیاطاً تیمم هم بنماید.

«۱۱۱» کسی که نمی داند وظیفه اش تیمم است یا وضوی جبیره ای، در صورتی که حجّتی بر تعیین یکی ندارد بنا بر احتیاط واجب باید هردو را بجا آورد.

«۱۱۲» نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره ای خوانده صحیح است و بعد از آن که عذرش برطرف شد، با همان وضو

می توانـد نمازهای بعـد را نیز بخواند. ولی اگر برای آن که نمی دانسته تکلیفش وضوی جبیره ای است یا تیمم هردو را انجام داده باشد، بنا بر احتیاط واجب در صورت بقای جهل، برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۷۱

غسل

اشاره

غسل های واجب هفت قسم می باشد:

۱- غسل جنابت. ۲- غسل استحاضه. ۳- غسل حیض.

۴- غسل نفاس. ۵- غسل میت. ۶- غسل مس میت.

۷- غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می شود.

به مناسبت ذکر غسل میت و مس میت، احکام دیگر مربوط به اموات نیز ذکر می شود.

«احکام جنابت»

اشاره

«۱۱۳» به دو چیز انسان جنب می شود؛ اول: جماع. دوم: بیرون آمـدن منی، چه در خواب باشد چه در بیداری، با اختیار باشد یا بی اختیار، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی شهوت.

«۱۱۴» اگر رطوبتی از انسان خارج شود و ندانـد منی است یا بول یا غیراینها، چنانچه با شـهوت و جَسـتن بیرون آمـده و بعـد از بیرون آمدن آن، بدن سـست شده، آن رطوبت حکم منی را دارد بلکه اگر فقط با شـهوت و جَستن باشد ثابت شدن حکم منی خـالی از وجه نیست؛ و اگر هیـچ یـک از این سه نشانه را نداشـته باشـد، حکم منی نـدارد. و در مریض لازم نیست آن آب، با جَسـتن بیرون آمـده باشـد، بلکه اگر با شـهوت بیرون آمده باشد در حکم منی است بنا بر اظهر؛ و همچنین در زن مریض بنا بر احوط، و لازم نیست بدن او سست شود، بلکه خالی از وجه نیست که

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۷۲

حکم زن در صحت و مرض مانند مرد باشد.

«۱۱۵» مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید، که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد. و اگر نمی تواند بول کند بنا بر احوط باید استبراء کند به

کیفیتی که در احکام تخلی گـذشت و اگر به این صورت اسـتبراء کرد و یا بول نمود و بعد رطوبتی خارج شد که ندانست بول است یا منی، حکم بول را دارد.

«۱۱۶» اگر کسـی در قُبُل زن جماع کنـد و به اندازه ختنه گاه داخل شود هردو جنب می شوند؛ و همچنین است بنا بر اظهر اگر در دُبُر زن نزدیکی کند بلکه بنا بر اظهر و احوط اگر در دُبُر مردی نزدیکی کند نیز همین طور است و در نزدیکی با حیوان نیز بنا بر احتیاط حکم همین است.

«۱۱۷» اگر شک کند به مقدار ختنه گاه داخل شده یانه، غسل بر او واجب نیست.

«۱۱۸» اگر- نَعُوذُ بِاللَّهِ- حیوانی را وَطی کنـد یعنی با او نزدیکی نمایـد و منی از او بیرون آید غسل تنها کافی است. و اگر منی بیرون نیایـد، چنـانچه پیش از وطی وضو داشـته باز هم غسل تنها کافی بوده و احتیاطی است و اگر وضو نداشـته احتیاط واجب آن است که غسل کند، وضو هم بگیرد.

«۱۱۹» اگر منی از جای خود حرکت کنـد و بیرون نیایـد، یا انسان شک کنـد که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست. و همچنین است اگر خواب ببیند که محتلم شده ولی بعد از بیدار شدن اثری از منی نبیند.

«۱۲۰» هرگاه بعـد از غسل، منی مرد از زن خارج شود غسل واجب نیست و همچنین است اگر شک کنـد که منی بیرون آمـده از خود اوست یـا از مرد، امـا اگر علم یا اطمینان داشـته باشـد که منی خارج شـده از خود اوست و یا مخلوط با منی مرد است، غسل بر او

واجب است.

«۱۲۱» کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با عیال خود نزدیکی کند، مگر آنکه قبل از وقت متطهر باشد.

«۱۲۲» اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود اوست و برای آن غسل

نکرده، باید غسل کند و نمازهایی را که یقین یا اطمینان دارد که بعد از بیرون آمدن منی خوانده، قضا یا اعاده کند.

آنچه که بر جنب حرام است

«۱۲۳» پنج چیز بر جنب حرام است:

۱- رساندن جایی از بدن به خط قرآن، یا به اسم خدا و بنا بر احتیاط به اسم پیغمبران و امامان و اسم حضرت زهرا علیهم السلام به طوری که در وضو گفته شد.

۲- رفتن به مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود؛ و همچنین داخل شدن به آن جا برای برداشتن چیزی بنا بر احوط.

۳- توقف در مساجد دیگر ولی اگر از یک در داخل و از در دیگر خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد. و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان هم توقف نکند بلکه عبور نیز ننماید و همچنین در رواق ها.

۴- گذاشتن چیزی در مسجد.

۵- خواندن سوره ای که سجده واجب دارد و آن چهار سوره است:

۱- سجده (سوره ۳۲)، ۲- فصّلت (۴۱)، ۳- نجم (۵۳)، ۴- علق (۹۶)؛ و اگر یک کلمه از این چهار سوره را هم بخواند حرام است.

آنچه که بر جنب مکروه است

«۱۲۴» چند چیز بر جنب مکروه است:

۱ و ۲- خوردن و آشامیدن؛ ولی اگر وضو بگیرد مکروه نیست؛ و اگر دست و صورت را بشوید و مضمضه و استنشاق کند کراهت کمتر می شود.

۳- خوانـدن بیشتر از هفت آیه تا هفتاد آیه از سوره هایی که سـجده واجب ندارد بنا بر احوط، ولی بیشتر از هفتاد آیه کراهت شدیدتری دارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۷۴

۴- رسانـدن جایی از بدن به جلد و حاشـیه و بین خطهای قرآن. ۵- همراه داشتن قرآن. ۶- خوابیدن ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه این که نمی تواند غسل کند

بدل از غسل تیمم کند خوابیدن او مکروه نیست. ۷- خضاب کردن به حنا و مانند آن.

غسل جنابت

«۱۲۵» غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می شود. ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

«۱۲۶» غسـل را چه واجب باشـد و چه مسـتحب، به دو صورت می شود انجـام داد: ترتیبی و ارتماسـی، و غسل ترتیبی افضل از ارتماسی است.

غسل ترتیبی

«۱۲۷» در غسل ترتیبی بایـد به نیت غسل، اول سـر و گردن، بعـد طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید؛ و اگر عمداً یا از روی فراموشـی یا به سـبب ندانسـتن مسأله به این ترتیب عمل نکند غسل او باطل است ولی چنانچه قصد قربت داشته و آنچه را که مقدّم داشته اعاده نماید غسل صحیح است؛ و احتیاط واجب رعایت ترتیب در هرعضو از غسل ترتیبی است، به این صورت که از بالا شروع کند و به قسمت های پایین عضو ختم کند.

«۱۲۸» نصف ناف و نصف عورت را باید با طرف راست بدن و نصف دیگر را باید با طرف چپ بشوید.

«۱۲۹» برای آن که یقین کند هر سه قسمت یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملًا شسته، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمت های دیگر را هم با آن قسمت بشوید.

«۱۳۰» اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است

باید دوباره غسل کند.

«۱۳۱» اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسـته ولی هنوز چیزی که وضو را باطل می کند از او سـر نزده است چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافی است،

و اگر از طرف راست باشد باید بعد از شستن آن مقدار دوباره طرف چپ را بشوید، بنا بر اظهر در اعتبار ترتیب سر با دو جانب و احوط در ترتیب بین دو جانب و اظهر در عدم اعتبار ترتیب از بالا به پایین در حال نسیان. و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید. و اگر در اثناء غُسل چیزی که وضو را باطل می کند از او سر زده، احتیاط در این است که غسل را دو مرتبه به طور کامل انجام دهد و برای نماز و کاری که برای آن وضو لازم است وضو بگیرد.

غسل ارتماسی

«۱۳۲» در غسل ارتماسی اگر به نیت غسل ارتماسی به تدریج در آب فرو رود تا تمام بدن زیر آب رود غسل او صحیح است، و احتیاط آن است که از اول فرو رفتن در آب نیت غسل کردن را داشته باشد به آنچه غسل ارتماسی با آن محقق و تمام می شود و اظهر کفایت نیت در حال فرو رفتن مجموع بدن در آب است.

«۱۳۳» در غسل ارتماسی اگر همه بدن زیر آب باشد و بعد از نیت غسل، بدن را حرکت دهد غسل او صحیح است.

«۱۳۴» اگر بلافاصله بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به جایی از بدن آب نرسیده، اگر جای آن را بداند، شستن همان مقدار کافی است؛ و اگر جای آن را نداند یا بعد از مدتی متوجه شود، باید دوباره غسل کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۷۶

«احکام غسل»

«۱۳۵» در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد مگر اینکه در آنِ واحد هم بدن پاک شود و هم غسل انجام گیرد؛ و در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست، و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد کافی است. ولی پاک بودن تمام بدن قبل از شروع در غسل مطلقاً، موافق احتیاط است.

«۱۳۶» اگر در غسل مقداری از بدن نشسته بماند غسل باطل است ولی شستن جاهایی از بدن که دیده نمی شود، مثل داخل گوش و بینی واجب نیست.

«۱۳۷» جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، شستن آن لازم نیست ولی احتیاط در شستن است.

«۱۳۸» چیزی را که مانع رسیدن آب ببدن است،

باید برطرف کند.

«۱۳۹» اگر موقع غسل شک کند که چیزی که مانع از رسیدن آب باشد، در بدن او هست یا نه، باید بنا بر احوط وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست. و اگر وارسی نکرد و پس از غسل معلوم شد مانعی نبوده و قصد قربت داشته، غسل صحیح است.

«۱۴۰» لزوم شستن موهای کوتاه که پوست از لای آنها دیده می شود در موقع غسل کردن خالی از قوت نیست ولی موهای بلند لازم نیست.

«۱۴۱» تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاک بودن آب، در صحیح بودن غسل هم شرط است. ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید، امّا در ترتیبی احوط است، و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد.

«۱۴۲» کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به

اندازه ای که غسل کند و نماز بخواند، بول و غائط از او بیرون نمی آید چنانچه وقت تنگ باشد، باید هرقسمت را فوراً بعد از قسمت دیگر بشوید و بعد از غُسل هم فوراً نماز بخواند؛ و همچنین است حکم زن مستحاضه که بعداً گفته می شود.

«۱۴۳» اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سرزند مثلًا بول کند، بنابراحتیاط به قصد وظیفه واقعیّه (اعم از تمام یا اتمام) غسل را دوباره از سر شروع کند و برای نماز و کاری که

وضو لازم دارد وضو بگیرد.

«۱۴۴» کسی که چند غسل بر او واجب است می تواند به نیت همه آنها یک غسل بجا آورد، یا آنها را جدا جدا انجام دهد.

«۱۴۵» کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد ولی در غسل های دیگر برای نماز باید وضو بگیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۷۸

«خون های سه گانه»

۱- استحاضه

اشاره

یکی از خون هایی که از زن خارج می شود، خون استحاضه است و زن را در موقع دیدنِ این خون، مستحاضه می گویند. خون استحاضه غالباً زرد رنگ و سرد و بدون فشار و سوزش بیرون می آید، و ممکن است گاهی برخلاف اوصاف مذکوره باشد.

استحاضه سه قسم است: قلیله، متوسطه و کثیره. استحاضه قلیله آن است که خون در پنبه ای که زن داخل فرج می نماید نفوذ نکند. استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود ولی از آن نگذرد. استحاضه کثیره آن است که خون از پنبه گذشته و به دستمال برسد.

* وظیفه مستحاضه در مورد روزه، در مسأله ۱۳۲۱ ذکر خواهد شد.

احکام استحاضه

«۱۴۶» در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و بنا بر احتیاط پنبه راعوض کند یاآب بکشد و ظاهر فرج را هم اگر خون به آن رسیده، آب بکشد.

«۱۴۷» در استحاضه متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود بنا بر احتیاط واجب پنبه را اگر خونی شده عوض کند یا آب بکشد، و همچنین ظاهر فرج اگر نجس شده است؛ و وجوب وضو برای هر نماز در این صورت خالی از وجه نیست و این در صورتی است که استحاضه متوسطه پیش از نماز صبح یا در بین آن پیدا شود. ولی اگر بعد از نماز صبح تا پیش از نماز ظهر یا بین آن حاصل شود باید برای نماز ظهر غسل کند، و به همین ترتیب پیش از هر نماز یا بین هرنمازی که استحاضه متوسطه شده باید برای آن غسل کند. و اگر عمداً یا از

رساله توضیح المسائل، متن،

روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند باید پیش از نماز مغرب و عشا غسل نماید چه آن که خون بیاید یا قطع شده باشد.

«۱۴۸» در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله پیش گفته شد، باید برای هر نماز دستمال را عوض کند یا آب بکشد و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا بجا آورد و بنا بر احتیاط واجب با هرغسلی یک وضو هم بگیرد، بلکه برای نماز عصر و نماز عشا نیز باید بنا بر احتیاط واجب وضو بگیرد، و همچنین باید بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد.

و اگر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند، و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید.

«۱۴۹» اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید اگر چه زن برای آن خون، وضو و غسل را انجام داده باشد باید در موقع نماز وضو و غسل را بجا آورد.

«۱۵۰» اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند؛ و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

«۱۵۱» اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری بجا آورد؛ و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره

شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

«۱۵۲» زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست.

«۱۵۳» اگر زن نداند استحاضه او از چه قسم است، در صورت امکان باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آن که فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است، کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد.

«۱۵۴» زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند، مشغول نماز شود با اینکه می توانسته خود را وارسی کند، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود

عمل کرده مثلًا استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است. و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

«۱۵۵» زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، بنا بر احوط باید به آنچه مشکل تر است عمل کند، مثلًا اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید کارهای استحاضه متوسطه را بنا بر احوط انجام دهد و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای استحاضه کثیره را بنا بر احوط انجام دهد؛ ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده باید به وظیفه همان قسم عمل کند.

«۱۵۶» زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و

تا بعد از نماز هم خون در داخل فرج نیست و بیرون نمی آید، می تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد.

«۱۵۷» مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی کاملًا از خون پاك شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز قبلی مشغول غسل شده دیگر خون نیامده، لازم نیست دوباره غسل کند.

«۱۵۸» زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود ولی اگر خون در داخل فضای فرج نیاید غسل لازم نیست.

«۱۵۹» زن مستحاضه باید موقع غسل و وضو و بعد از آن تا آخرِ نماز، خود را از بیرون آمدن خون (در صورتی که برای او ضرر نداشته باشد) حفظ کند؛ و اگر مسامحه کرد و خونی خارج شد بنا بر احتیاط هرچه بجا آورده از غسل یا وضو یا نماز، دو مرتبه انجام دهد.

«۱۶۰» اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهدواگراستحاضه متوسطه کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد.

«۱۶۱» اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۱

برای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد. مثلًا اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگیرد.

«۱۶۲» اگر استحاضه کثیره، قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل قلیله را انجام دهد. و نیز اگر استحاضه متوسطه، قلیله شود باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای

بعد عمل قلیله را بجا آورد.

۲- حیض

اشاره

خون حیض خونی است که غالباً در هرماه چند روزی از رحم زن ها خارج می شود؛ و زن را در موقع دیدن خون حیض، حائض می گویند.

خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم، و رنگ آن سرخ مایل به سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

«۱۶۳» زن های سیّده بعد از تمام شدن شصت سال قمری یائسه می شوند، یعنی خون حیض نمی بینند؛ و زن هایی که سیّده نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال قمری یائسه می شوند.

«۱۶۴» خونی که دختر پیش از تمام شدن نُه سال می بیند، در صورتی که معلوم باشد نه سال او تمام نشده است و علامت و نشانه دیگری غیر از سن، بر بلوغ او نباشد، و همچنین خونی که زن بعد از یائسه شدن می بیند حیض نیست.

«۱۶۵» زن حامله و زنی که بچه شیر می دهد ممکن است حیض ببیند بنا بر اقوی؛ ولی اگر بیست روز از ایام عادت دیرتر بود هم وظیفه حائض و هم مستحاضه را احتیاطاً انجام دهد.

«۱۶۶» اگر دختری نمی داند که نه سالش تمام شده یا نه و خونی دید که یقین کرد خون حیض است باید آن را خون حیض قرار دهد.

«۱۶۷» زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۲

«۱۶۸» مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود، و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

«۱۶۹» باید سه روز اول حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلًا

دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست.

«۱۷۰» اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و سپس پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده، روی هم از ده روز بیشتر نشود، تمام این مدت را حیض قرار می دهد.

«۱۷۱» اگر زنی بیش از سه روز خون دید و ده روزه یا کمتر از آن پاک شد، چنانچه نمی داند خون زخم و جراحت است یا نه، اگر درایام عادت زن باشد یا اینکه شرایط حیض را داشته باشد آن را خون حیض قرار می دهد.

«۱۷۲» اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون حیض است یا زخم، اگر قبلًا حیض بوده، یعنی خون حیض دیده وممکن است این خون دنباله آن باشد حیض است لیکن اظهر اعتبار خروج از چپ برای حیض و خروج از طرف راست برای زخم است، و با عدم امکان وارسی، عمل به حالت سابقه می نماید و اگر سابقاً پاک بوده وظیفه ای نسبت به حیض ندارد.

«۱۷۳» اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا خون نفاس، اگر در ایام عادت زن باشد آن را خون حیض قرار می دهد وگرنه باید به وظیفه ای که مشترک بین حیض و نفاس است عمل کند، یعنی لازم نیست آنچه بر حائض واجب است ولی بر نفساء واجب نیست و آنچه بر نفساء واجب است و بر حائض واجب نیست بجا آورد. گرچه انجام دادن مجموع وظایف حائض و وظایف نفساء، مطابق احتیاط است بلکه این احتیاط در

صورت امکان ترک نشود ودر صورت عدم امکان احتیاط، مخالفت قطعیه ننماید.

«۱۷۴» اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، ولی احتمال خون دیگری مثل خون جراحت و زخم را هم نمی دهد، باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض می باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۳

البته باید خون زیاد نباشد تا به وسیله فوق بتواند بین خون حیض و بکارت فرق بگذارد. و در صورت عدم امکان تشخیص وعدم حصول یقین، در ایام عادت حکم به حیض بودن می کند و گرنه عمل به حالت سابقه می نماید.

«۱۷۵» اگر کمتر از سه روز خون ببیند و سپس پاک شود و بعد سه روز خون ببیند، خون دوم حیض است و خون اول اگر چه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

«۱۷۶» اگر حائض پاک شد و بعد از گذشتن ده روز یا بیشتر، دوباره خون دید، اگر از سه روز بیشتر طول بکشد ولی از ده روز بیشتر نباشد و سایر شرایط حیض را داشته باشد، خون دوم نیز حیض است.

اقسام زن های حائض

«۱۷۷» زن های حائض بر شش قسمند:

۱- صاحب عادت وقتیه و عددیّه؛ و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اوّل ماه تا هفتم آن خون ببیند.

۲- صاحب عادت وقتیه؛ و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم

در وقت معین، خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلًا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

۳- صاحب عادت عددیه؛ و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

۴- مضطربه؛ و آن زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش بهم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است.

۵- مبتدئه؛ و آن زنی است که دفعه اولِ خون دیدن او است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۴

۶- ناسیه؛ و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

و هرکدام از اینها احکامی دارند که در مسائل بعدی گفته می شود.

«۱۷۸» زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقب تر خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون، نشانه های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گفته می شود عمل کند. و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده، مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادت هایی را که بجا نیاورده قضا نماید.

«۱۷۹» زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر چند روز پیش از عادت و همه روزهای عادت و چند روز بعد از عادت

خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشـود، همه حیض است؛ و اگر از ده روز بیشـتر شـود، فقـط خـونی را که در روزهـای عـادت خـود دیـده، حیض اسـت و خـونی که پیش از آن و بعـد از آن دیـده اسـتحاضه می باشـد، و بایـد عبادتهـایی را که در روزهـای پیش از عادت و بعـد از عادت بجا نیاورده قضا نمایـد. و اگر همه روزهای عادت را با چنـد روز پیش از عادت خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشود، همه حیض است؛ و اگر از ده روز بیشـتر شود، فقـط روزهـای عـادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیـده اسـتحاضه می باشـد و چنـانچه در آن روزهـا عبـادت نکرده بایـد قضا نمایـد. و اگر همه روزهای عـادت را بـا چنـد روز بعـد از عـادت خـون ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشـود، همه حیض است؛ و اگر بیشـتر شـود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

«۱۸۰» زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است؛ و اگر از ده روز بیشتر شود روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن، که روی هم به مقـدار عادت او شود، حیض، و روزهای اول را اسـتحاضه قرار می دهد. و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است؛ و اگر بیشتر شود، باید روزهایی

که در عادت، خون دیده با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۵

«۱۸۱» زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد، خونی که در روزهـای عـادت دیـده اگر چه نشانه هـای حیض را نداشـته باشـد، حیض است؛ وخونی که بعـد از روزهـای عـادت دیـده اگرچه نشـانه های حیض را داشـته باشـد اسـتحاضه است. مثلًا زنی که عـادت حیض او از اول مـاه تـا هفتم است، اگر از اول تا دوازدهم خون ببینـد، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

«۱۸۲» زنی که عـادت وقتیه دارد، اگر در وقت عـادت خود یا دو سه روز پیش از عادت یا دو سه روز بعـد از عادت خون ببیند به طوری که بگوینـد حیض را جلو یـا عقب انـداخته، اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشـته باشـد، بایـد به احکامی که برای زن های حائض گفته خواهـد شـد عمل نماید. و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آن که پیش از سه روز پاک شود، باید عبادت هایی را که بجا نیاورده قضا نماید.

«۱۸۳» زنی که عادت عـددیه دارد، اگر بیشتر از شـماره عادت خود خون ببینـد و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خون هایی که دیـده یک جور باشـد بایـد از موقع دیـدن خون به شـماره روزهای عادتش حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهد. و اگر همه خون هایی که دیـده یک جور نباشـد، بلکه چنـد روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه اسـتحاضه را داشـته باشد، اگر روزهایی که

خون، نشـانه حیض را دارد بـا شـماره روزهـای عادت او یک انـدازه است، بایـد همان روزها را حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهـد؛ و اگر روزهـایی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به انـدازه روزهای عادت او حیض، و بقیه اسـتحاضه است؛ و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«۱۸۴» مضـطربه (زنی که چنـد ماه خون دیـده ولی عادت معینی پیـدا نکرده) اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خون هایی که دیـده یک جور باشـد، چنانچه عادت خویشان او مشـخص است آن مقـدار را برای خود حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار می دهد.

«۱۸۵» مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۶

چند روز دیگر آن نشانه اسـتحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است؛ و اگر خونی که نشانه حیض را دارد کمتر از سه روز باشد باید بنابراحتیاط تا هفت روز را حیض قرار دهد.

«۱۸۶» مبتـدئه، یعنی زنی که دفعه اول خون دیـدن اوست، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خون هایی که دیده یک جور باشد باید عادت خویشان خود را به طوری که در مضطربه گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«۱۸۷» مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه

حیض و چنـد روز دیگر نشانه اسـتحاضه را داشـته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد، همه آن حیض است. ولی اگر پیش از گذشـتن ده روز از خـونی که نشـانه حیض دارد دوبـاره خـونی ببینـد که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نُه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید از اول خون اول که نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد رجوع به خویشاوندان خود کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«۱۸۸» مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه اسـتحاضه داشـته باشد، چنـانچه خونی که نشـانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشـد، بایـد از اولی که خون نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد به خویشاوندان خود رجوع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«۱۸۹» ناسیه، یعنی زنی که وقت و عدد عادت خود را فراموش کرده است، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند باید روزهایی را که خون او نشانه حیض دارد تا ده روز، حیض قرار دهـد و بقیه را اسـتحاضه قرار دهد. و اگر نتواند حیض را به واسـطه نشانه های آن تشخیص دهد، بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، مگر اینکه بداند به طور مسلم در روزهای اول، حیض نمی شده است که در آن صورت بعد از آن روزها را باید حیض قرار

دهد؛ و اگر ظن اطمینانی پیدا کرد که ایام عادتش مثل خویشان خود است عادت آنها را برای خود انتخاب می کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۷

احکام حائض

«۱۹۰» چند چیز بر حائض حرام است:

۱- عبادت هایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورده شود، ولی بجا آوردن عبادت هایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میت، مانعی ندارد.

۲- تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

۳- جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

«۱۹۱» جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است. پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که قبلًا ذکر شده روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

«۱۹۲» اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اول آن با زن خود در قُبُل جماع کند، احتیاط واجب آن است که هجده نخود طلا کفاره به فقیر بدهد و اگر در قسمت دوم جماع کند، نُه نخود و اگر در قسمت سوم جماع کند، باید چهار نخود و نیم بدهد، مثلًا زنی که شش روز خون حیض می بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند، هجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوم و چهارم نُه نخود و در شب یا

روز پنجم و ششم باید چهار نخود و نیم بدهد.

«۱۹۳» طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در کتاب طلاق گفته می شود، باطل است.

«۱۹۴» اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام، باید حرف او را قبول کرد، مگر اینکه اطمینان پیدا شود که دروغ می گوید.

«۱۹۵» اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۸

«۱۹۶» بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و روزه و عبادت های دیگری که باید با طهارت (وضو یا غسل یا تیمم) بجا آورده شود، غسل کند، و دستور آن مثل غسل جنابت است، ولی بنابراظهر برای نماز باید پیش از غسل یا بعد از آن وضو هم بگیرد، و اگر پیش از غسل وضو بگیرد بهتر است.

«۱۹۷» نمازهای یومیه ای که زن در حال حیض نخوانده، قضا ندارد ولی روزه های واجب را باید قضا نماید.

مسائل متفرقه حیض

«۱۹۸» مبتدئه، مضطربه، ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببینند که نشانه های حیض را داشته باشد، یا یقین کنند که سه روز طول می کشد، باید عبادت را ترک کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادت هایی را که بجا نیاورده اند قضا نمایند؛ ولی اگر یقین نکنند که تا سه روز طول می کشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید تا سه روز کارهای استحاضه را بجا آورند و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نمایند و چنانچه پیش از سه روز پاک نشدند، باید آن را حیض قرار دهند.

«۱۹۹» اگر زن پیش از ده روز پاک شود و

بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادت های خود غسل کند، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند نباید غسل کند و نمی تواند نماز بخواند و باید به احکام حائض عمل نماید.

«۲۰۰» زنی که در حیض عادت عددیه دارد، اگر بیش از مقدار عادت خود خون دید در صورتی که نشانه های حیض را داشته باشد و بداند یا احتمال دهد که قبل از ده روز پاک خواهد شد، عبادت های خود را ترک می کند؛ و اگر در اثناء ده روز در ظاهر پاک شد، بنا بر احتیاط باید مقداری پنبه داخل فرج خود کرده، کمی صبر کند و بعد بیرون آورد، اگر پاک بود غسل می کند و اگر پاک نبود می تواند عبادت های خود را ترک کند تا از داخل هم پاک شود. ولی در صورتی که می داند

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۸۹

خون بیش از ده روز ادامه خواهد داشت، مقدار عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار می دهد.

«۲۰۱» اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه ای را که در آن روزها بجا نیاورده قضا نماید. و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها روزهایی بوده که باید روزه می گرفته، واجب است قضا نماید.

۳- نفاس

از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می آید، هرخونی که زن می بیند، اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است. و زن را در حال نفاس نَفساء می گویند.

«۲۰۲» خونی که زن

پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند نفاس نیست.

«۲۰۳» لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته ای هم از رحم زن خارج شود، و خود زن بداند یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می ماند انسان می شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است، بنا بر احوط.

«۲۰۴» ممکن است خون نفاس یک لحظه بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

«۲۰۵» توقف در مسجد و رساندن جایی از بدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب و مستحب و مکروه است، بر نفساء هم واجب، مستحب و مکروه می باشد.

«۲۰۶» طلاق دادن زنی که در حال نفاس می باشد باطل است و نزدیکی کردن با او حرام می باشد. و اگر شوهرش با او نزدیکی کند احتیاط واجب آن است که به دستوری که در احکام حیض (مسأله ۴۲۸) گفته شد کفاره بدهد.

«۲۰۷» وقتی زن از خون نفاس پاک شد باید غسل کند و عبادت های خود را بجا آورد، و اگر دوباره خون ببیند چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در

وسط پاک بوده روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد تمام آن نفاس است، و اگر روزهایی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

«۲۰۸» اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال بدهد که در باطن خون هست، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید که اگر پاک است، برای عبادت های خود غسل کند.

«۲۰۹» اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد چنانچه در

حیض عـادت دارد به انـدازه روزهای عادت او نفاس و بقیه اسـتحاضه است؛ و اگر عادت نـدارد، تا ده روز بنا بر اظهر نفاس و بقیه اسـتحاضه می باشد. و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

«۲۱۰» زنی که عادت حیضـش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببینـد در صورتی که از ده روز بیشتر نشود بنا بر اظهر تمام آن مدت را نفاس قرار می دهد.

«احکام اموات»

اشاره

«۴۴۷» مسـلمانی را که محتضـر است یعنی در حـال جان دادن می باشـد، مرد باشـد یا زن، بزرگ باشـد یا کوچک، بایـد بنا بر احتیاط واجب به پشت بخوابانند به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد.

«۴۴۸» غسل، کفن، نماز و دفن مسـلمان (یعنی میتی که به حسب اظهار شـهادتین و عـدم منافی، حکم به اسـلام او می شود) بر هرمکلفی واجب است؛ و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط می شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده اند.

«۴۴۹» اگر کسـی مشـغول کارهای میّت شود بر دیگران واجب نیست اقـدام نمایند؛ ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

«۴۵۰» اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میّت شده، واجب نیست به کارهای میّت اقدام کند.

«۴۵۱» اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میّت را باطل انجام داده اند، باید دوباره انجام دهد.

«۴۵۲» برای غسل، کفن، نماز و دفن میّت، باید از ولیّ

او اجازه بگیرند.

«۴۵۳» ولیّ زن که در غسل و کفن و دفن او دخالت می کنـد شوهر اوست و در مرتبه بعـد از او، مردهایی که از میّت ارث می برند مقدّم بر زن های ایشانند و هرکدام که در ارث بردن مقدم هستند در این امر نیز مقدّمند.

«۴۵۴» اگر میّت برای غسل، کفن، دفن و نماز خود غیر از ولیّ شـخص دیگری را معین کند، بنا بر اظهر لازم است آن شـخص از ولیّ میت برای این کارها اجازه بگیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۹۲

غسل میّت

«۴۵۵» واجب است میّت را سه غسل بدهنـد: اول غُسل با آبی که به سِـدر مخلوط باشـد. دوم غُسل با آبی که به کافور مخلوط باشـد. سوم غُسـل بـا آب خـالص؛ و مراعـات این ترتیب لازم است و در صورت به هم خوردن ترتیب، از همـان جا که به هم خورده اعاده کنند.

«۴۵۶» سدر و کافور باید به اندازه ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند و به اندازه ای کم نباشد که عُرفاً نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

«۴۵۷» اگر سـدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا اسـتعمال آن جایز نباشد، مثل آن که غصبی باشد، باید به جای هر کدام که ممکن نیست بنابر احتیاط واجب میّت را با آب خالص غسل بدهند؛ و اقوی در مکان غسل این است که باید مباح باشد.

«۴۵۸» کسی که میّت را غسل می دهد، باید مسلمان و دوازده امامی و عاقل باشد و مسائل غسل را هم بداند.

«۴۵۹» کسی که میّت را غسل می دهد، باید قصد قربت داشته باشد یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد؛

و اگر به همین نیّت تا آخر غسل سوم باقی باشد کافی است و تجدید نیّت لازم نیست، اگر چه احوط است.

«۴۶۰» غسـل بچه مسـلمان اگر چه از زنـا باشـد، بنـا بر احتیاط، واجب است. و غسل، کفن، دفن کافر و اولاد او، جایز نیست. و کسـی که از بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شـده، چنانچه پـدر و مادر او یا یکی از آنان مسـلمان باشـند، بایـد او را غسل داد و اگر هیچ کدام از آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

«۴۶۱» بچه سـقط شـده را، اگر چهـار مـاه یا بیشتر دارد، بایـد بنا بر احتیاط واجب غسل بدهنـد و اگر چهار ماه نـدارد، بایـد در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

«۴۶۲» کسی که کشتن او به رجم یا قصاص و مانند اینها واجب شده است در

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۹۳

صورتی که قبـل از اجرای حُکم، غسـل های سه گانه میّت را به امر حاکم شـرع یا بـدون امر او انجام داده باشـد، غُسل دادنش واجب نیست، اگر چه بعد از غُسل، از او حدث اصغر یا اکبر سر زده باشد.

«۴۶۳» اگر مرد، زن را و زن، مرد را در غیر موارد ضـرورت غسل بدهد باطل است؛ ولی زن می تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر هم می تواند زن خود را غسل دهد، و احتیاط مستحب در غسل زوجین، از زیر لباس است اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر خود و شوهر، زن خود را غسل ندهد.

«۴۶۴» مرد می تواند در غیر حال ضرورت دختر بچه ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست غسل دهد،

زن هم می تواند در غیر حال ضرورت پسر بچه ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

«۴۶۵» اگر برای غسل دادن میّتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند، مثل مادر و خواهر و عمه و خاله، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده اند، بنا بر احوط باید از زیر لباس یا چیزی که بدن او را بپوشاند غسلش بدهند. و نیز اگر برای غسل میّت زن، زن دیگری نباشد، مردهایی که با او نسبت دارند و محرمند، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده اند بعد از این که از سایر اولیای میت خصوصاً شوهر او اجازه بگیرند، بنا بر احوط باید از زیر لباس او را غسل دهند.

«۴۶۶» اگر میّت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جایز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میّت برهنه باشد.

«۴۶۷» نگاه کردن به عورت میّت حرام است، و کسی که او راغسل می دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی شود.

«۴۶۸» اگر جایی از بدن میّت نجس باشد، باید پیش از آن که آن جا را غسل بدهند، آب بکشند.

«۴۶۹» غسل میّت مثل غسل جنابت است، و احتیاط مستحب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میّت را غسل ارتماسی ندهند؛ و در صورت غسل ارتماسی باید آب قلیل نباشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۹۴

«۴۷۰» کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میّت برای او کافی است ولی بنابر احتیاط

موقع غسل دادن نیت غسل جنابت و یا حیض را نیز بنمایند.

«۴۷۱» اگر آب پیـدا نشود، یا اسـتعمال آن مانعی داشـته باشد باید بنا بر احتیاط واجب میّت را سه تیمّم بدهند و تیمم اول را به قصد ما فی الذمّه انجام دهند. و اما اگر آب هست ولی فقط برای یک غسل کافی است مسأله دو صورت دارد:

اول: آن که آب طوری است که فقط در غُسل معینی قابل استفاده است.

دوم: آن که غُسل معیّن نیست.

اگر غسـل معین است، مثـل این که آب مخلـوط بـا سـدر یـا کـافور شـده باشـد، در این صورت آن آب را در غسـل مربوط به خودش اسـتفاده می کنند و به جای دو غسل دیگر میّت را تیمم می دهند و در این اعمال ترتیب معتبر در غسل میّت را رعایت می کنند.

امـا اگر غسـل معین نباشـد مثـل این که آب خالص است و سـدر و کافور هم موجود است، بنا بر احوط در این صورت قـدری سـدر با آب مخلوط می کنند به طوری که مضاف نشود و با آن غسل اوّل را به قصد وظیفه فعلیّه انجام می دهند و سـپس میّت را بدل از دو غسل بعدی دو تیمم می دهند.

«۴۷۲» اگر به علت نبـودن آب، میّت را تیمم دهنـد و بعـد از آن آب پیـدا شـود، در صـورتی که خـوفی بر میّت در تـأخیر دفن نیست باید آن را غسل بدهند و حنوط و کفن کنند، و اگر نماز بر او خوانده اند بنا بر احوط دوباره بخوانند.

«۴۷۳» کسی که میّت را تیمّم می دهد بنا بر اظهر باید دست خود را به زمین زده و به صورت و پشت دست های میّت بکشد

بـه این ترتیب که در صـورت امکـان و نبـودن مشـکل، میّت را بایـد بنشانـد و پشت سـر او قرار گرفته و او را تیمم بدهـد؛ ولی احتیاط در این است که با دست خود میّت نیز او را تیمم بدهند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۹۵

غسل مسّ میت

«۴۷۴» اگر کسـی بدن انسان مرده ای را که سرد شده (چه مسلمان باشد چه کافر) و غسلش نداده اند مسّ کند- یعنی جایی از بـدن خود را به آن برساند- باید غسل مسّ میّت نماید، چه در خواب مسّ کند چه در بیداری، با اختیار مسّ کند یا بی اختیار؛ ولی اگر حیـوان مرده ای را مس کنـد غسـل بر او واجب نیست. و اگر وظیفه به جـای غسـل، تیمم دادن میّت است اگر بعـد از تیمم، کسـی به میّت مثلًا دست بزند، بنا بر اظهر غسل کردن بر او واجب نمی شود اگر چه احتیاط مسـتحب این است که غسـل کند.

«۴۷۵» برای مسّ مرده ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید.

«۴۷۶» اگر مـوی خود را به بـدن میّت برسانـد یـا بـدن خود را به موی میّت یـا موی خود را به موی میّت برسانـد، غسـل واجب نیست.

«۴۷۷» بچه ای که بعد از مردن مادر بدنیا می آید، وقتی بالغ شد واجب است غسل مس میّت کند.

«۴۷۸» اگر انسـان، میّتی را که سه غسـل او کاملًا تمـام شـده مس نمایـد، غسـل بر او واجب نمی شود ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جایی از بدن او را مس کند اگر چه غسل سوم آن جا تمام شده باشد، باید غسل مس میّت نماید.

«۴۷۹»

اگر از بدن زنده یا مرده ای که غسلش نداده اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میّت کند.

«۴۸۰» برای مس استخوان و دندانی که از مرده جدا شده باشد و آن را غسل نداده اند، بنابر احتیاط واجب باید غسل کرد؛ و همچنین برای مس استخوانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، بنابر احوط غسل واجب است.

«۴۸۱» غسل مسّ میّت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند ولی کسی که

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۹۶

غسل مس میّت کرده، اگر بخواهد نماز بخواند، باید بنابر احوط وضو هم بگیرد.

«۴۸۲» اگر چند میّت را مس کند یا یک میّت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است.

«۴۸۳» برای کسی که بعد از مس میّت غسل نکرده است، جایز بودن توقف در مسجد و خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد، خالی از وجه نیست گرچه احتیاط در اجتناب است ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند بلکه وضو نیز بنابر احتیاط بگیرد.

«۴۸۴» کسی که غسل مس میت بر او واجب شده اما غافل از تکلیف به غسل مس میت، غسل جنابت انجام داده در صورتی که این غسل به قصد انجام وظیفه واقع شده، کفایت از غسل مس میت می کند.

«۴۸۵» بدن میّتی که سرد نشده چنانچه با رطوبت مسّ شود، موجب نجاست است، اگرچه موجب غسل نیست.

«۴۸۶» اگر دیوانه یا بچه نابالغ میت را مس کند بعد از آنکه دیوانه، عاقل شد و بچه بالغ گردید، باید غسل مس میت نماید.

«۴۸۷» مس میت اجمالًا ناقض وضو

می باشد.

«۴۸۸» با مس میت غسل واجب می شود و فرقی نیست بین اینکه با رطوبت مس کند یا بدون رطوبت.

«۴۸۹» در صورتی که میتی را مس کند ولی معلوم نشود قبل از سرد شدن بوده یا بعد از سرد شدن، غسل واجب نیست.

«۴۹۰» شهید مانند کسی است که غسل داده شده، بنا بر این مس بدن او موجب غسل نیست؛ و همچنین کسی که قتل او به عنوان قصاص و یا حد واجب باشد و قبل از اجرای قصاص یا حد غسل کرده باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۹۷

کفن میّت

«۴۹۱» میّت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لُنگ و پیراهن و سر تا سری می گویند کفن نمایند.

«۴۹۲» بنا بر احتیاط لنگ باید از ناف تا زانو اطراف بدن را بپوشاند، و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد؛ و پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا، تمام بدن را بپوشاند و بهتر است تا روی پا برسد با توجه به اینکه عرفاً آن را پیراهن بگویند؛ و درازای سر تا سری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

«۴۹۳» اگر سه پارچه (لنگ، پیراهن، سرتاسری) برای کفن میّت میسر نشود، به هرکدام که میسر باشد اکتفا می شود، اگر چه اسم هیچ یک از این سه پارچه بر او صدق نکند. بلکه اگر هیچ پارچه ای مقدور نشود و فقط مقداری جهت پوشاندن عورتین موجود باشد، واجب است با آن عورتین را بپوشانند.

«۴۹۴» اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر

از مقـدار واجب کفن را، که در مسأله ۴۹۲ گفته شد، از سـهم آنان بردارند، اشکال ندارد؛ و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن و همچنین مقداری را که احتیاطاً لازم است از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

«۴۹۵» اگر کسـی وصیّت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را، که در مسأله ۴۹۲ گفته شد، از ثلث مال او بردارند، یا وصیّت کرده باشـد که ثلث مال را به مصـرف خود او برساننـد ولی مصـرف آن را معین نکرده باشد یا فقط مصـرف مقداری از آن را معیّن کرده باشد، می توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

«۴۹۶» اگر میّت وصـیّت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند می توانند به طور متعارف که لایق شأن میّت باشد کفن و چیزهای دیگری را که از واجبات دفن است از اصل مال بردارند.

«۴۹۷» کفن زن بر شوهر است اگرچه زن از خود مال داشته باشد، درصورتی که

شوهر او مالی داشـته باشـد که بتوانـد زن خود را کفن نمایـد و گرنه بنا بر اظهر بایـد از ترکه زن بردارند. و همچنین بنابر اظهر اگر زن را به شـرحی که در کتـاب طلاـق گفته می شود، طلاـق رجعی بدهنـد و پیش از تمام شـدن عـدّه بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهـد و احتیـاط در این است که شوهر بـا ورثه میّت در این مصارف مصالحه نماینـد؛ و چنانچه شوهر بالغ نباشـد یا دیوانه باشد ولیّ شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

«۴۹۸» کفن میّت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه مخارج او در حال

زندگی بر آنان واجب باشد.

«۴۹۹» بایـد مقـدار واجب از سه پـارچه کفن به قـدری نازک نباشـد، که بـدن میّت از زیر آن پیـدا باشـد. و در بیشتر از مقـدار واجب بنا بر احوط و اظهر باید این مسأله رعایت شود.

«۵۰۰» کفن کردن بـا چیز غصبی، اگر چیز دیگری هم پیـدا نشود، جایز نیست؛ و چنانچه کفن میّت غصبی باشـد و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آورند.

«۵۰۱» کفن کردن میّت با چیز نجس جایز نیست و بنا بر احتیاط در چیز نجسی که نماز با آن جایز است نیز کفن نکنند.

«۵۰۲» کفن کردن بـا پـارچه ای که از پشم یـا موی حیوان حرام گوشت تهیه شـده، در حال اختیار جایز نیست؛ و بنا بر احتیاط واجب بـا پـوست حیـوان حلال گـوشت هم میّت را کفن نکننـد ولی اگر کفن را از مو، پشم یـا کُرک حیوان حلال گوشت طوری درست کنند که به آن جامه و لباس بگویند اشکال ندارد.

«۵۰۳» اگر کفن میّت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگری نجس شود، چنانچه کفن ضایع نمی شود، بایـد مقـدار نجس را بشوینـد اگرچه جواز بُریـدن مقداری از کفن که بیشتر از مقدار ساتر عورت است و نجس شده است خالی از وجه نیست، پس اگر در قبر گذاشـته باشـند جـایزاست که ببُرنـد، بلکه اگر بیرون آوردن میّت توهین به او باشـد بریـدن واجب می شود؛ و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۹۹

«۵۰۴» میّت اگر مرد باشد نباید با پارچه ابریشمی خالص کفن شود؛ و همچنین است بنا

بر احتیاط واجب اگر میّت زن باشد.

حنوط

«۵۰۵» بعد از غسل واجب است میّت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دست ها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند؛ و مستحب است به سر بینی میّت هم کافور بمالند. و باید کافور، سائیده و تازه باشد و اگر به علّت کهنه بودن، عطر آن از بین رفته باشد کافی نیست.

«۵۰۶» احتیاط مستحب آن است که اول کافور را به پیشانی میّت بمالند، و در جاهای دیگر ترتیب لازم نیست.

«۵۰۷» بهتر آن است که میّت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم مانعی ندارد.

«۵۰۸» کسی که برای حج احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست و نیز اگر در احرام عمره پیش از آن که تقصیر کند بمیرد نباید او را حنوط کنند.

«۵۰۹» زنی که شوهر او مرده و هنوز عده اش تمام نشده، اگر چه حرام است خود را خوشبو کند ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

«۵۱۰» مکروه است میّت را با مشک، عنبر، عود و عطرهای دیگر خوشبو کنند یا برای حنوط، اینها رابا کافور مخلوط نمایند.

«۵۱۱» مستحب است قدری تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام با کافور مخلوط کنند ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی احترامی می شود نرسانند و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

«۵۱۲» اگر کافور به اندازه غسل و حنوط نباشد، بنا بر احتیاط واجب غسل را مقدم دارند

و اگر برای هفت عضو نرسد پیشانی را مقدم دارند.

«۵۱۳» مستحب است دو چوب تر و تازه در کفن همراه میّت بگذارند، یکی را

در ترقوه طرف چپ بین پیراهن و لُنگ و یکی را در ترقوه راست به بدن میت برسانند.

نماز میّت

اشاره

«۵۱۴» نماز خواندن بر میّت شیعه اثنی عشری واجب است بلکه بر هرمسلمان که شهادتین می گوید تا وقتی که چیزی که منافات با شهادتین دارد از او صادر نشده باشد، بنابر اقوی واجب است و خواندن نماز میّت بر کسانی که محکوم به کفر هستند مثل غُلاه و خوارج و نواصب جایز نیست. نماز میّت بر بچه اگر شش سالش تمام شده باشد واجب است، بلکه بنا بر احتیاط اگر عارف به نماز باشد و کمتر از شش سال هم داشته باشد باید بر او نماز بخوانند، ولی باید پدر و مادر آن بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند، و اگر عارف به نماز نیست باید شش سالش تمام شده باشد.

«۵۱۵» نماز بر میّت دیوانه ای که پدر یا مادرش مسلمان هستند واجب است؛ و همچنین است نماز بر مرده ای که در بلاد اسلامی پیدا شود. و همین طور است مرده ای که در بلاد کفر پیدا شود و در آن جا مسلمانان هم زندگی کنند، و احتمال برود که این میّت مسلمان باشد و یا از مسلمان متولد شده باشد.

«۵۱۶» نماز میّت واجب کفایی است، که با خواندن یک نفر از دیگران ساقط می شود، به شرط آن که نمازگزار شیعه اثنی عشری و بنا بر احوط بالغ باشد.

«۵۱۷» نماز میّت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن

خوانـده شود، و اگر وظیفه غیر از غسـل و حنوط و کفن است آنچه وظیفه است انجام بگیرد و بعـد از آن نماز خوانـده شود. و اگر پیش از اینها، یا در بین اینها بخوانند، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

«۵۱۸» کسـی که می خواهد نماز میّت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد و بدن و لباسش پاک باشد و اگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد، ولی احتیاط در این است که اگر غسل بر او واجب است، بدون غسل، و اگر

وظیفه اش تیمم بدل از غسل است بدون تیمم نماز نخواند.

«۵۱۹» نماز خواندن زن بر میّت با شرایطش مجزی است و از دیگران ساقط می شود.

«۵۲۰» کسـی که به میّت نماز می خوانـد، بایـد رو به قبله باشـد و نیز واجب است میّت را مقابل او به پشت بخوابانند، به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

«۵۲۱» مکان نمازگزار نبایـد از جای میّت به قـدری پست تر یا بلنـدتر باشـد که عرفاً نماز بر این میّت صدق نکند، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد.

«۵۲۲» نمازگزار نبایـد به قدری از میّت دور باشد که عرفاً نماز بر این میّت صدق نکند؛ ولی کسـی که نماز میّت را به جماعت می خواند، اگر از میّت دور باشد، چنانچه صف ها به یکدیگر متصل باشند اشکال ندارد.

«۵۲۳» نمازگزار باید مقابل میّت بایسـتد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میّت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میّت نیستند اشکال ندارد.

«۵۲۴» اگر

کسی موقعی به نماز جماعت میّت رسید که بعضی از تکبیرات آن خوانده شده، می تواند اقتدا کند ولی باید در هر تکبیر به وظیفه خود عمل کند، یعنی دعای مربوط به همان تکبیر را خودش بخواند و بعد از فراغ امام بقیه تکبیرات را تمام کند.

«۵۲۵» بین میّت و نمازگزار، نباید پرده و دیوار یا چیزی مانند اینها باشد، به طوری که نماز بر آن میّت عرفاً صدق نکند، ولی اگر میّت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

«۵۲۶» در وقت خواندن نماز، باید عورت میّت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را، اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد، بپوشانند.

«۵۲۷» نماز میّت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند، و در موقع نیّت میّت را معیّن کند، مثلًا نیّت کند نماز می خوانم بر این میّت قربةً الی اللَّه.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۰۲

«۵۲۸» اگر کسی نباشد که بتواند نماز میّت را ایستاده بخواند، می شود نشسته بر او نماز خواند. و چنانچه بعد از خواندن تمام نماز و یا قسمتی از آن به طور نشسته، شخصی که قادر بر نماز خواندن به طور ایستاده است پیدا شود، بنا بر احتیاط واجب باید نماز اعاده شود.

«۵۲۹» اگر چند میّت با هم حاضر بودند، می تواند برای همه یک نماز بخواند ولی در دعاهایی که بعد از تکبیر چهارم خوانده می شود باید ضمایر به صورت جمع گفته شود؛ و می تواند برای هر کدام یک نماز بخواند.

«۵۳۰» مکروه است بر میّت چند مرتبه نماز بخوانند، در صورتی که هر دو نماز از هر نظر مثل هم باشند؛ ولی اگر

میّت صاحب فضیلت ایمانی مانند حضرت حمزه و فاطمه بنت اسد و سهل بن حنیف باشد مکروه نیست.

«۵۳۱» اگر میّت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، اگر خارج کردن میّت از قبر ممکن نیست یا موجب بی احترامی به او می شود، واجب است به قبر او نماز بخوانند. و گرنه احتمال دارد مثل غسل دادن و کفن کردن میّت، بیرون آوردن میّت و خواندن نماز بر بدن او واجب باشد. و اما اگر بعد از نماز خواندن به قبر میّت، بدن او به سببی مثل سیل و نظیر آن خارج شد، بنا بر احتیاط واجب این نماز اعاده شود.

«۵۳۲» در صورت مزاحمت نماز فریضه با نماز میّت هرکدام که وقتش تنگ است مقدّم است؛ و اگر وقت هردو وسعت دارد مخیّر است؛ و در صورتی که وقت هردو تنگ شده باشد، به طوری که در تأخیر دفن، خوف بر میّت وجود دارد اظهر تقدیم فریضه و نماز خواندن بر قبر میّت بعد از دفن اوست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۰۳

دستور نماز میّت

«۵۳۳» نماز میّت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:

بعد از نیت و تکبیر اول بگوید: «اشْهَدُ ان لا الهَ الَّا اللَّه و انَّ مُحمَّداً رَسوُلُ اللَّه».

و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلّ عَلی مُحَمَّد وَ آل مُحَمَّد».

و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغفِر لِلمُؤمِنینَ وَ المُؤمِنات».

و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد است بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهذَا المَیّت» و اگر زن

است بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِر لِهذِهِ المَيّت».

و بعد تکبير پنجم را بگويد.

و بهتر است بعد از تکبير اول بگويد: «اشْهَدُ انْ لا اله الّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَريکَ لَهُ، وَ اشْهَدُ انَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُه أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشيراً وَنَذيراً بَيْنَ يَدَىِ السّاعَه».

وبعد از تکبير دوم بگويد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبارِکْ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد، كَأَفْضَلِ ما صَلَّيْتَ وَ بارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلى ابراهيمَ وَ آلِ ابْراهِيم، انَّکَ حَميدٌ مَجيدٌ، وَ صَلِّ عَلى جَميعِ الْانْبياءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ الشُّهَداءِ وَ الصِّدّيقِينَ، وَ جَميعِ عِبادِ اللَّهِ الصّالِحِينَ».

و بعد از تکبير سوم بگويد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسلِماتِ، الْأَحْياءِ مِنْهُمْ وَ الْامْواتِ، تابِعْ بَيْنَنا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْراتِ، انَّکَ مُجيبُ الدَّعَواتِ، انَّکَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِير».

و بعد از تکبير چهارم اگر ميّت مرد است بگويد: «اللَّهُمَّ انَّ هذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ أَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ أنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ انّا لانَعْلَمُ مِنْهُ الَّا خَيْراً وَ انْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا، اللَّهُمَّ انْ كانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِى احْسانِهِ، وَانْ كانَ مُسِيئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِى أَعْلى عِلّيّينَ وَ اخْلُفْ عَلى أَهلِهِ فِى الْغابِرينَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و بعد تکبير پنجم را بگويد.

رساله توضيح المسائل، متن، ص: ۱۰۴

ولى اگر ميّت زن است بعد از تکبير چهارم بگويد:

«اللَّهُمَّ انَّ هذِهِ أَمَتُکَ وَ ابْنَهُ عَبْدِکَ وَ ابْنَهُ أَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ انْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ انّا لانَعْلَمُ مِنْها الّا خَيْراً، وَ انْتَ أَعْلَمُ بِها مِنّا، اللَّهُمَّ انْ كانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِى احْسانِها، وَ انْ كانَتْ مُسيئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِرْ لَها، اللَّهُمَّ اجْعَلْها عِنْدَکَ

فِی اعْلی عِلّیّینَ وَ اخْلُفْ عَلی أَهْلِها فِی الْغابِرِینَ، وَ ارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».

«۵۳۴» باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند، که نماز از صورت خود خارج نشود. و اگر مأموم عمداً یا سهواً در غیر تکبیر اول از امام جلو افتاد، مستحب است همان تکبیر را با امام اعاده کند.

«۵۳۵» کسی که نماز میّت را به جماعت می خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبات نماز میّت

«۵۳۶» چند چیز در نماز میّت مستحب است:

۱- کسی که نماز میّت می خواند با وضو یا غسل یا تیمّم باشد، و احتیاط مستحب آن است که در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میّت نرسد.

۲- اگر میّت مرد است، امام جماعت یا کسی که فُرادی بر او نماز می خواند مقابل وسط قامت یا سینه او بایستد؛ و اگر میّت زن است مقابل سینه یا سر او بایستد.

۳- پابرهنه نماز بخواند.

۴- در هرتکبیر دست ها را بلند کند، بنا بر اظهر.

۵- فاصله او با میّت به قدری کم باشد، که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

۶- نماز میّت را به جماعت بخواند.

۷- امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می خوانند،

آهسته بخوانند.

۸- در جماعت اگرچه مأموم یک نفر باشد، پشت سر امام بایستد.

۹- نمازگزار به میّت و مؤمنین زیاد دعا کند.

۱۰- پیش از نماز سه مرتبه بگوید: «الصَّلاه».

۱۱- نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میّت بیشتر به آن جا می روند.

۱۲- زن حائض اگر نماز میّت

را به جماعت می خواند، در صفی تنها بایستد.

دفن میّت

«۵۳۷» واجب است میّت را طوری در زمین دفن کنند، که بوی او بیرون نیاید و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند.

«۵۳۸» اگر دفن میّت در زمین ممکن نباشد، می توانند به جای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارند.

«۵۳۹» میّت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلو بدن او رو به قبله باشد.

«۵۴۰» اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند؛ و گرنه، باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میّت او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند، و اگر این کار مشکل است چیز سنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند و اگر ممکن است باید او را در جایی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود.

«۵۴۱» مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میّت را، در صورتی که لازم باشد، احتمال دارد که از اصل مال میّت بردارند ولی احتیاط مستحب این است که رضایت طلبکار و ورثه را در این صورت به دست آورند.

«۵۴۲» اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد باید بنا بر احتیاط واجب زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۰۶

بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد حتی اگر هنوز روح هم به بدن او داخل نشده باشد.

«۵۴۳» چیزی

که از میّت جدا می شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد، باید با او دفن شود ولی اگر مستلزم نبش باشد احتیاط آن است که جدا دفن شود.

«۵۴۴» اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد پس اگر ممکن است همان مقدار از چاه را که بدن او قرار گرفته مسدود می نمایند و اگر ممکن نیست باید درِ چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند؛ و در صورتی که چاه مال غیر باشد باید به نحوی او را راضی کنند، اگر چه با پرداخت قیمت چاه باشد.

مسائل متفرقه میّت

«۵۴۵» اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسان ترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد، ولی باید به وسیله شوهرش- اگر اهل فن است- انجام بگیرد؛ و اگر نشد، به وسیله زنی که اهل فن باشد او را بیرون بیاورند؛ و اگر ممکن نیست، مرد محرمی که اهل فن باشد؛ و اگر آن هم ممکن نشود مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد؛ و در صورتی که آن هم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می تواند بچه را بیرون آورد.

«۵۴۶» هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد، اگرچه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند، باید به وسیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد از هرطرفی که بچه سالم بیرون می آید بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند؛ ولی اگر بین پهلوی چپ و راست در سالم بودن بچه فرقی نباشد باید

از پهلوی چپ بیرون آورند.

«۵۴۷» جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن رابخراشد و به خود لطمه بزنند و بنا بر احتیاط فرقی بین مرد و زن نیست.

«۵۴۸» پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۰۷

نبش قبر

«۵۴۹» نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است؛ ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

«۵۵۰» فرموده اند شکافتن قبر در چند مورد جایز است:

۱- میّت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند.

۲- کفن یا چیز دیگری که با میّت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند. و همچنین است اگر چیز گرانبهایی با او دفن شود و بدون نبش قبر نشود آن را بیرون آورد.

۳- میّت بدون غسل یا کفن یا حنوط دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر دستور شرع کفن شده، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند. ولی احوط این است که اگر موجب هتک و بی احترامی میّت شود نبش قبر نشود و اگر برهنه دفن شده باید ملاحظه کنند که کفن کردن مهمتر است یا نبش قبر نکردن، و هرکدام برای میّت اهمیت بیشتری دارد رعایت نمایند.

۴- بترسند درنده ای بدن میّت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد، یا بخواهند میّت را به مشاهد مشرّفه منتقل کنند، اگر چه وصیت به این مطلب نکرده باشد، بنا بر اظهر.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۰۸

«غسل های مستحب»

غسل های مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آن جمله است:

۱- غسل جمعه؛ و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر، و بهتر است نزدیک ظهر بجا آورده شود؛ و اگر تا ظهر انجام ندهد، بنابر احوط بدون نیت ادا و قضا تا عصر جمعه بجا آورد؛ و

اگر در روز جمعه غسل نکند، مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را بجا آورد؛ و کسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند می تواند روز پنجشنبه غسل را انجام دهد؛ و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید:

«اشهَدُ انْ لاالهَ الّا اللَّه وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَ انَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد وَ اجْعَلْنی مِنَ التوّابینَ وَ اجْعَلْنی مِنَ الْمُتَطَهِّرین».

۲- غسل شب اول ماه رمضان و تمام شب های فرد مثل شب سوم و پنجم و هفتم؛ ولی از شب بیست و یکم به بعد مستحب است همه شب غسل کند؛ و برای غسل شب اول، پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم، بیست و پنجم، بیست و هفتم، بیست و نهم بیشتر سفارش شده است؛ و زمان مخصوصی برای این غسل ها معین نیست ولی بهتر است که در اوّل شب، آنها را بجا آورد؛ و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اول شب، یک غسل هم در آخر شب انجام دهد.

۳- غسل روز عید فطر و عید قربان؛ ووقت آن از اذان صبح است تا غروب؛ و بهتر است آن را پیش از نماز عید بجا آورد و اگر از ظهر تا غروب بجا آورد، به قصد رجاء انجام دهد.

۴- غسل شب عید فطر؛ و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اول شب بجا آورده شود.

۵- غسل روز هشتم و نهم ذی الحجه.

۶- غسل روز اول، پانزدهم، بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۰۹

۷-

غسل روز عید غدیر.

۸- غسل روز بیست و چهارم ذی الحجه.

۹- غسل روز عید نوروز، پانزدهم شعبان و هفدهم ربیع الاول.

۱۰- غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه، نماز آیات را عمداً نخوانده، در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد.

۱۱- غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آن را دیده باشد.

۱۲- غسل برای احرام، طواف، وقوف به عرفات و مشعر، برای قربانی کردن و سر تراشیدن در منی و برای توبه از معاصی، اگر چه گناه صغیره باشد، و برای طلب حاجت، و استخاره یعنی طلب خیر از خداوند.

«۵۵۱» پیش از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجد الحرام، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه، مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حرم امامان علیهم السلام مستحب است انسان غسل کند؛ و اگر در یک روز چند مرتبه مشرف شود، یک غسل کافی است، بلکه اگر در روز غسل کند، می تواند این اعمال را در شبی که متصل به آن است نیز انجام دهد و همچنین به عکس؛ و برای زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام از دور یا نزدیک، مستحب است انسان غسل کند.

اگر یکی از غسل هایی را که در این مسأله گفته شد بجا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می نماید، مثلًا بخوابد، غسل او باطل نمی شود ولی مستحب است دوباره غسل را بجا آورد.

* تذکر داده می شود که هیچ یک از غسل های مستحب، کفایت از وضو نمی کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۱۰

تیمّم

اشاره

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید

تیمم کرد:

۱- پیدا نکردن آب.

۲- مشقت بیش از حد.

۳- ترس از ضرر.

۴- نیاز به آب برای حفظ جان.

۵- نیاز به آب برای تطهیر.

۶- نداشتن آب مباح.

۷- نداشتن وقت برای وضو یا غسل.

و تفصیل هرکدام به ترتیب ذکر می شود.

۱- پیدا نکردن آب:

«۵۵۲» اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا کردن آب ناامید شود و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن سخت است و یا پست و بلند است و یا به سبب وجود درخت و مانند آن عبور در آن زمین مشکل است، باید در هریک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر- که در قدیم با کمان پرتاب می کردند و در حدود دویست قدم می شود- در جستجوی آب برود و اگر زمین آن این طور نیست، باید در هرطرف به اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید.

«۵۵۳» اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند یا عبور در

آن مشکل باشد، باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که این طور نیست به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند؛ و همین طور است اگر در یک طرف قسمتی هموار و قسمت دیگر ناهموار باشد.

«۵۵۴» کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد اگر یقین یا اطمینان دارد که در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، در صورتی که مانعی نباشد و مشقت هم نداشته باشد باید برای تهیه آب برود.

«۵۵۵» لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود،

بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر ازطرف چند نفر برود کافی است؛ و همچنین اگر کسی اهل آن ناحیه باشد و خبر از نبودن آب بدهد به همان اکتفا می شود.

«۵۵۶» اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

«۵۵۷» اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، لازم نیست که دوباره در جستجوی آب برود.

«۵۵۸» اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، جستجوی دوباره لازم نیست.

«۵۵۹» اگر از درنده بترسد، یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمل کند، یا وقت نماز به قدری تنگ باشد که هیچ نتواند جستجو کند، جستجو لازم نیست ولی اگر بتواند مقداری جستجو کند همان مقدار جستجو لازم است؛ و اگر از دزد بر جان یا مال خودش بترسد نباید در جستجوی آب برود.

«۵۶۰» اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است.

«۵۶۱» کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد، باید بنا بر احتیاط واجب نماز را اعاده نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۱۲

«۵۶۲» اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمم

نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده، نماز را احتیاطاً اعاده کند گرچه واجب نبودن اعاده خالی از وجه نیست.

«۵۶۳» اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند نمی تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقت وضوی خود را نگاه دارد، نباید آن را باطل نماید. و همچنین است اگر بداند که تهیه آب برای او ممکن نیست.

«۵۶۴» اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند یا احتمال عقلایی دهد یا دو شاهد عادل خبر دهند که اگر وضوی خود را باطل کند، تهیه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقت وضوی خود را نگاه دارد، احتیاط در آن است که آن را باطل نکند.

«۵۶۵» کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارداگر بداند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است و احتیاط در آن است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

«۵۶۶» کسی که می داند یا دو شاهد عادل خبر دهند که آب پیدا نمی کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضوی خود را باطل کند یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده ولی نمازش با تیمّم صحیح است.

۲- مشقّت بیش از حد:

«۵۶۷» اگر به سبب پیری یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمّم کند. و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال

آن به قدری مشقت داشته باشد که مردم آن را تحمل نکنند.

«۵۶۸» اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نماید، اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد، در صورتی که اجحاف نباشد باید تهیه کند، و همچنین است اگر آب را به چندین برابر

قیمتش بفروشند. ولی اگر تهیه آنها به قدری پول می خواهد که نسبت به حال او آن مقدار ضرر دارد، واجب نیست تهیه نماید.

«۵۶۹» اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند، باید قرض نماید؛ ولی کسی که می ترسد نتواند قرض خود را بدهد واجب نیست قرض کند.

«۵۷۰» اگر حفر چاه مشقّت ندارد، باید برای تهیه آب، چاه حفر کند. مگر این که ضرر غیر مالی مهمی در این کار باشد که به خاطر آن، دیگر این کار واجب نباشد.

«۵۷۱» اگر کسی مقداری آب بی منّت به او ببخشد باید قبول کند.

۳- ترس از ضرر:

«۵۷۲» اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که به علّت استعمال آن، مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند، یا به سختی معالجه شود، باید تیمّم نماید؛ ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند، در صورتی که مخارج گرم کردن در حد متعارف باشد نه خارج از حد معمول.

«۵۷۳» لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمال ضرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال ترس برای او

پیدا شود، باید تیمّم کنند.

«۵۷۴» کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد؛ باید تیمم نماید.

«۵۷۵» اگر به دلیل یقین یا ترس به ضرر، تیمم کند و قبل از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است؛ و اگر بعد از نماز بفهمد، اگر قطع او بر اساس منشأ و علامت معتبری بوده نمازش صحیح است، و گرنه بنا بر احتیاط نمازش را باید دو مرتبه بخواند.

«۵۷۶» کسی که می داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، وضو و غسل او صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۱۴

۴- نیاز به آب برای حفظ جان:

«۵۷۷» هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و کسانی که به او مربوطند، مانند خدمتکار از تشنگی بمیرند یا مریض شوند، یا به قدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد، باید به جای وضو و غسل تیمّم نماید. و نیز اگر بترسد حیوانی از تشنگی تلف شود در صورتی که ذبح آن حیوان برای او ضرر داشته باشد، باید آب را به آن بدهد و تیمم نماید اگر چه حیوان مال خودش نباشد؛ و همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است به طوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود.

«۵۷۸» اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که به او مربوطند داشته باشد، باید آب

پاک را برای آشامیدن بگذارد و با تیمّم نماز بخواند؛ ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاک وضو و غسل را انجام دهد.

۵- نیاز به آب برای تطهیر:

«۵۷۹» کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند. ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

۶- نداشتن آب مباح:

«۵۸۰» اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلًا آب یا ظرفش غصبی است، باید به جای وضو و غسل تیمم کند.

۷- نداشتن فرصت برای وضو یا غسل:

«۵۸۱» هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، تمام

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۱۵

نماز بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند. و در صورتی که اگر وضو بگیرد یک رکعت از نماز را در وقت می خواند و بقیه را خارج وقت، ولی اگر تیمم کند تمام نماز را در وقت می خواند، می تواند بنا بر اظهر هرکدام را خواست انجام دهد ولی احتیاط مستحب در تیمم و خواندن تمام نماز در وقت است. و اگر با تیمّم هم تمام نماز را نمی تواند در وقت بخواند باید بنا بر احوط بلکه اقرب وضو بگیرد و یک رکعت نماز را در وقت با وضو بخواند.

«۵۸۲»

اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده ولی نماز او با تیمّم صحیح است.

«۵۸۳» کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند وقت برای نماز او می ماند یا نه، باید تیمم کند.

«۵۸۴» کسی که به واسطه تنگی وقت تیمّم کرده، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، اگر چه تیمّم خود را نشکسته باشد، در صورتی که برای نمازهای بعد وظیفه اش تیمّم باشد، باید دوباره تیمم نماید.

«۵۸۵» کسی که آب دارد، اگر به واسطه تنگی وقت با تیمّم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، برای نمازهای بعد می تواند با همان تیمّم نماز بخواند.

«۵۸۶» اگر انسان به قدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است

«۵۸۷» تیمم به خاک، ریگ، کلوخ و سنگ اگر پاک باشند صحیح است، و به آجر و کوزه قبل از پخته شدن نیز صحیح است، ولی اگر پخته شده باشد و چیز دیگری برای تیمم ندارد، احتیاطاً هم به اینها و هم به مانند گِل یا غبار تیمم نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۱۶

«۵۸۸» تیمّم بر سنگ گچ و سنگ آهک قبل از پخته شدن صحیح است؛ و اگر سنگ گچ و آهک پخته شده است و چیز دیگری

نـدارد احتیاطاً هم به آنها و هم به گِل یا غبار، اگر برایش ممکن است، تیمم نمایـد. ولی تیمّم به جواهر،ماننـد سـنگ عقیق و فیروزه باطل می باشد.

«۵۸۹» اگر خاک، ریگ، کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید با تکان دادن لباس و فرش و مانند آن خاک تهیه کند. همچنین اگر با خشک کردن گِل بتوانـد خاک تهیه کنـد بایـداین کار را انجام دهـد؛ و اگر تهیه خاک به هیـچ صورتی ممکن نیست، دست خود را بر لبـاس یا فرش و ماننـد آن بزنـد تا روی آن غبار آلود شود و بر آن تیمم کنـد و اگر غبار در لای لباس یا فرش باشـد تیمم بر آن صـحیح نیست؛ چنانچه گرد و غبار هم پیـدا نشود بایـد به گِل تیمم کند و اگر گِل هم پیدا نشود، احتیاط مسـتحب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند و بنابر اقوی بعداً قضای آن را بجا آورد.

«۵۹۰» کسـی که آب نـدارد اگر برف یا یخ داشـته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسـل نمایـد، و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمّم به آن صـحیح است ندارد، احتیاط مسـتحب آن است که نماز را بدون وضو و تیمّم بخواند و بعداً باید قضای آن را هم بخواند.

«۵۹۱» اگر با خاک و ریگ چیزی ماننـد کاه، که تیمم به آن باطل است مخلوط شود، نمی توانـد به آن تیمّم کند ولی اگر آن چیز به قـدری کم باشـد که در خـاک یا ریگ، ازبین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و ریگ صـحیح است؛ بلکه اگر آن چیز کم

باشد و از بین رفته هم حساب نشود ولی عرفاً خاک و ریگ گفته شود، بعید نیست تیمم صحیح باشد.

«۵۹۲» تیمّم به دیوار گِلی صحیح است و همچنین است تیمّم به زمین و خاک نمناک و تیمم به گِل سفت شده نیز صحیح است. بنا بر این گِلی که تیمم به آن با وجود زمین و خاک خشک صحیح نیست، گِلی است که تَر باشد.

«۵۹۳» چیزی که بر آن تیمّم می کند باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمّم به آن صحیح است ندارد احتیاط در این است که نماز را بدون تیمم بخواند و بعداً با وضو یا غسل یا تیمم نماز را دو مرتبه بخواند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۱۷

«۵۹۴» چیزی که بر آن تیمم می کند نباید غصبی باشد.

«۵۹۵» کسی که در جای غصبی محبوس است، اگر آب و خاک او غصبی است، باید با تیمّم نماز بخواند در صورتی که تیمم موجب تصرفی بیشتر از ماندن در آنجا نشود یا صاحب آن زمین به تیمم کردن او راضی باشد.

«۵۹۶» مستحب است بعد از زدن دست بر چیزی که تیمم بر آن صحیح است، دست را بتکاند که گرد آن بریزد.

دستور تیمّم

«۵۹۷» در تیمّم چهار چیز واجب است:

اول: نیت. دوم: زدن تمام کف دو دست با هم بر چیزی که تیمّم به آن صحیح است. و بنا بر احتیاط واجب همراه با ضربه باشد و گذاشتن دو دست بر زمین کافی نیست.

سوم: کشیدن کف هردو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می رویَد تا ابروها و بالای بینی، و بنا بر احتیاط واجب باید دست ها روی

ابروها هم کشیده شود.

چهارم: کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست وبعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

«۵۹۸» تیمّم بـدل از غسل و بـدل از وضو با هم فرقی ندارنـد ولی احتیاط مسـتحب آن است که در تیمم بـدل از غسل بلکه در هرتیمّمی، بعد از مسح پیشانی، یک بار دیگر کف دست ها را به زمین بزند و پشت دست ها را به همان صورتی که گفته شـد با کف دست دیگر مسح نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۱۸

احکام تیمّم

«۵۹۹» پیشـانی و پشت دست ها را بایـد از بالا به پایین مسـح نمایـد؛ و کارهای تیمّم را بایـد پشت سـر هم بجا آورد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمّم می کند باطل است.

«۶۰۰» در تیمّم بایـد پیشـانی و کف دست هـا و پشت دست ها پاك باشـد. و اگر کف دست نجس باشـد و نتوانـد آن را آب بکشـد، بایـد بـا همان کف دست نجس تیمّم کنـد، و احتیاط واجب در این است که اگر روی دست نجس نیست، هم با کف دست و هم با روی دست تیمم نماید.

«۶۰۱» انسان باید برای تیمّم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دست ها یا در کف دست ها مانعی باشد، مثلًا چیزی به آنها چسبیده باشد، باید برطرف نماید.

«۶۰۲» اگر پیشانی یا پشت دست ها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد. و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند،

باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست ها بکشد. و اگر کف دست به سبب شکستگی یا عارضه دیگری به طوری در میان گچ باشد که قابل برداشتن نیست، برای تیمم از دیگران کمک بگیرد.

«۶۰۳» اگر پیشانی و پشت دست ها مو داشته باشد اشکال ندارد. ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد و بیش از حدّ معمول باشد، باید آن را عقب بزند.

«۶۰۴» کسی که وظیفه اش تیمّم است بنابر احتیاط واجب نباید پیش از وقت نماز برای نماز تیمّم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمّم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می تواند با همان تیمّم نماز بخواند.

«۶۰۵» کسی که وظیفه اش تیمّم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می ماند، در وسعت وقت می تواند با تیمّم نماز بخواند. و همچنین اگر امید برطرف

شدن عذر در آخر وقت را دارد اظهر جواز مبادرت به نماز با تیمم است، اگر چه تأخیر افضل و احوط است.

«۶۰۶» کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، می تواند نمازهای قضای خود را با تیمّم بخواند هر چند احتمال بدهد که به زودی عذر او برطرف می شود.

«۶۰۷» کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را که مثل نافله های شبانه روز وقت معین دارد باتیمّم بخواند، حتی دراول وقت.

«۶۰۸» اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمّم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمّم او باطل می شود.

«۶۰۹» کسی که وظیفه اش تیمّم است اگر برای کاری تیمّم کند،

تا تیمّم و عـذر او باقی است، کارهایی را که بایـد با وضو یا غسل انجام داد، می توانـد بجا آورد؛ ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب، برای نماز میّت یا خوابیدن تیمّم کرده، فقط کاری را که برای آن تیمّم نموده می تواند انجام دهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۲۰

نماز

اشاره

نمـاز مهمترین اعمـال دینی است که اگر قبول درگـاه خداونـد عـالم شود، عبـادت های دیگر هم قبول می شود و اگر پـذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی شود. و همان طور که اگر انسان هرشـبانه روز پنـج نوبت در نهر آبی شسـتشو کنـد، چرک در بـدنش نمی مانـد، نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می کند. سـزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخواند. کسی که نماز را پَست و سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی خواند؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«کسـی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد، سزاوار عذاب آخرت است». روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند، مردی وارد و مشـغول نماز شـد، رکوع و سـجودش را کاملًا به جا نیاورد. حضـرت فرمودنـد: «اگر این مرد در حالی که نمازش این طور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است». پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شـتابزدگی نماز نخواند و در حال نماز به یاد خـدا و با خضوع و خشوع و وقار باشـد و متوجه باشـد که با چه کسـی سـخن می گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند و اگر انسان در موقع نماز کاملًا

به این مطلب توجه کند، از خود بی خبر می شود، چنانکه در حال نماز تیر را از پای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند. و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید و گناهانی که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات بلکه هرمعصیتی را ترک کند. و همچنین سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می کند بجا نیاورد، مثلًا در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۲۱

نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می کند به جا آورد، مثلًا انگشتری عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

«نمازهای واجب»

اشاره

نمازهای واجب به شرح ذیل می باشد:

۱- نماز یومیّه و آنچه ملحق به آن است، مانند نماز جمعه، نماز احتیاط، نماز قضا و نمازی که نمازگزار دوباره آن را اعاده می کند، که احکام هریک گفته خواهد شد.

۲- نماز آیات، که شامل زلزله و خسوف و کسوف و مانند اینها می شود.

۳- نماز میّت.

۴- نماز طواف واجب خانه کعبه برای حج و عمره ای که واجب شده باشند.

۵- نماز قضای والدین بر پسر بزرگ.

۶- نمازی که به سبب اجیر شدن یا نذر و قسم و عهد واجب می شود.

نمازهای یومیّه

اشاره

پنج نماز در هرشبانه روز واجب می باشد: ۱ و ۲- ظهر و عصر هرکدام چهار رکعت ۳- مغرب سه رکعت ۴- عشا چهار رکعت ۵- صبح دو رکعت.

«۶۱۰» در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که در احکام نماز مسافر گفته می شود دو رکعت خواند.

«۶۱۱» نمازگزار برای بجا آوردن نماز صحیح، چند شرط را باید قبل از نماز رعایت کند:

اول: طهارت، که مسائل آن گذشت.

دوم: وقت هرنماز.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۲۲

سوم: قبله.

چهارم: پوشش در حال نماز و شرایط آن.

پنجم: مکان نماز و مسائل مربوط به آن؛ و تفصیل هریک از شرایط و سایر مستحبات بیان خواهد شد.

وقت نماز ظهر و عصر

«۶۱۲» برای تعیین ظهر شرعی می توان از «شاخص» استفاده کرد و آن چوب یا چیزی مانند آن است که به صورت عمودی در زمین مسطح فرو می برند. صبح که خورشید بیرون می آید، سایه این شاخص به طرف مغرب می افتد و هرچه آفتاب بالا می آید این سایه کم می شود و در اکثر شهرها در اول ظهر شرعی به آخرین درجه کمی می رسد و ظهر که گذشت، سایه آن به طرف مشرق برمی گردد و هرچه خورشید رو به مغرب می رود، سایه زیادتر می شود؛ بنا بر این وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دومرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می شود ظهر شرعی شده است. ولی در بعضی شهرها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد، معلوم می شود ظهر شده است.

«۶۱۳» نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند؛ وقت مخصوص نماز ظهر: از اول ظهر است تا

وقتی که از ظهر به انـدازه خوانـدن نماز ظهر و تحصـیل شـرایط نماز- اگر تحصـیل نکرده است- بگذرد؛ و اگر کسـی اشـتباهاً عصـر را در این وقت بخوانـد نمازش باطل است. و وقت مخصوص نماز عصـر: هنگامی است که به اندازه خواندن نماز عصـر، وقت به مغرب مانده باشد، که اگر کسـی تا این موقع نماز ظهر را نخواند، نماز ظهر او قضا شده و باید نماز عصـر را بخواند. و مابین این دو وقتِ مخصوص، وقت مشترک نماز ظهر و عصر است.

«۶۱۴» وقـت مخصـوص و مشـترک- کـه معنی آن در مسأله قبـل گفته شـد- برای اشـخاص فرق می کنـد؛ مثلًا اگر به انـدازه خواندن دو رکعت نماز از اول ظهر بگذرد، وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است تمام شده و داخل وقت مشترک

می شود، و برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار رکعت نماز بگذرد.

«۶۱۵» اگر پیش از خوانـدن نماز ظهر، سـهواً مشـغول نماز عصـر شود و در بین نماز بفهمد اشـتباه کرده است، چنانچه در وقت مشترک باشد، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده ام و آنچه را مشـغولم و آنچه بعد می خوانم همه نماز ظهر باشد، و بعد از آن که نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند.

و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشـد پس اگر بعـد از نمـاز فهمیـد، نمازش باطل است مگر آن که به قصـد آنچه الآن وظیفه اوست بجا آورده و در تطبیق آن بر عصر اشتباه کرده باشد نظیر این که به جای ظهر، کلمه عصر بگوید؛ و اگر

در اثناء متوجه شود بایـد عدول کرده، نیت را به نماز ظهر برگرداند، و احتیاط به اعاده هردو نماز بعد از آن ترک نشود. و اگر موقعی ملتفت شـد که داخل وقت مشترک شـده است عـدول به نماز ظهر می نمایـد، و اگر بعـد از نماز فهمید نماز او صـحیح است و عصر حساب می شود و اعاده عصر بعد از نماز ظهر لازم نیست.

«۶۱۶» اگر در وقت مشترک سـهواً نماز عصر را بر ظهر مقدم داشت و در وقت مختص به نماز عصر فهمید، آن را با همان نیت نماز عصر تمام کند و سپس احتیاطاً نماز ظهر را به قصد ما فی الذمّه (یعنی آنچه بر ذمّه اوست) بخواند.

«۶۱۷» اگر مسـافر، فقط وقت چهار رکعت نماز را داشت و نیت ظهر کرد و در اثناء نماز نیّت اقامت ده روز یا بیشتر نمود، نماز او باطل است؛ پس آن نماز را قطع می کنـد و شـروع به نماز عصـر می نمایـد و بعـد قضای ظهر را بجا می آورد؛ ولی اگر این نیت اقامت با اختیار اوست، احتیاطاً این کار را نکند.

«۶۱۸» در روز جمعه انسـان می توانـد بنا بر اظهر به جای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخوانـد؛ و در عصـر غیبت وجوب آن تخییری است یعنی نمـاز جمعه کفـایت از نمـاز ظهر می کنـد. شـرایط و احکـام نماز جمعه در بخش مربوط به آن بیان خواهد شد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۲۴

وقت نماز مغرب و عشا

«۶۱۹» مغرب مـوقعی اسـت که آفتـاب از زمینی که مسـطح است غروب کنـد. و منطقه ای که پسـتی و بلنـدی دارد، مغربِ آن موقعی است که اگر زمین مسطح بود آفتاب غروب می کرد، ولی احتیاط

مستحب این است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود از بین برود.

«۶۲۰» نماز مغرب و عشا هرکدام وقت مخصوص و مشترک و وقت فضیلتی دارند؛ وقت مخصوص نماز مغرب: از اول مغرب است، تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد، که اگر کسی مثلًا مسافر باشد و تمام نماز عشا را سهواً در این وقت بخواند نمازش باطل است؛ و وقت مخصوص نماز عشا: برای شخص مختار، موقعی است که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را نخواند، باید اول نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند، ولی احتیاط در این است که در صورت اضطرار و تأخیر نماز از نیمه شب، آخر شب را ملاک برای وقت مخصوص نماز عشا قرار دهد، بنا بر این اگر به مقدار پنج رکعت به آخر شب وقت دارد هر دو نماز را به قصد ما فی الذمه بخواند، و اگر کمتر وقت دارد اگرچه یک رکعت باشد اول نماز عشا را به قصد این که احتمالًا وظیفه او نماز عشا است بخواند بعد نماز مغرب را قضا کند و بعد از آن احتیاطاً نماز عشا را دو مرتبه به نیت قضا بخواند. و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا، وقت مشترک نماز مغرب و عشا است که اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن

بجا آورد.

«۶۲۱» اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه تمام آنچه را خوانده یا مقداری از آن را، در وقت مشترک خوانده و به رکوع رکعت چهارم نرفته، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند؛ و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باید نماز

را تمام کند، بعد نماز مغرب را بخواند. اما اگر تمام آنچه را خوانده در وقت مخصوص نماز مغرب خوانده باشد نمازش خالی از اشکال نیست حتی اگر به مغرب عدول کرده باشد.

«۶۲۲» آخر وقت نماز عشا نصف شب است ولی رعایت احتیاطی که در مسأله ۶۲۰ گفته شد بنماید. و مقصود از نصف شب نصف مابین غروب آفتاب و طلوع فجر است نه طلوع آفتاب.

«۶۲۳» اگر از روی معصیت یا به واسطه عذری نماز مغرب یا نماز عشا را تا نصف شب نخواند، بنا بر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صبح، بدون اینکه نیت ادا و قضا کند بجا آورد.

وقت نماز صبح

«۶۲۴» نزدیک اذان صبح از طرف مشرق نور سفیدی رو به بالا- حرکت می کند که آن را فجر اول گویند؛ موقعی که آن سفیدی پهن شد، فجر دوم و اول وقت نماز صبح است؛ و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می آید.

احکام اوقات نماز

«۶۲۵» در حال توانائی بر تحصیل علم موقعی انسان می تواند مشغول نماز شود که یقین کند وقت داخل شده است؛ و یا اینکه بنابر اظهر شخص عادلی که آشنا با اوقات نماز است اذان بگوید؛ و یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند.

«۶۲۶» نابینا یا کسی که در زندان است همین قدر که گمان به داخل شدن وقت پیدا کرد، داخل نماز می شود؛ ولی احتیاط در این است که نماز را تأخیر بیندازد تا یقین و یا اطمینان و یا گمان قویتر به داخل شدن وقت پیدا کند. و اشخاص دیگر- غیر از نابینا و زندانی- که به واسطه ابر و غبار و مانند اینها توانائی بر تحصیل یقین

یا علامات معتبر را ندارند، در صورتی که احتمال می دهند دسترسی به چیزی پیدا کنند که به واسطه آن علم و یا ظن به وقت پیدا می کنند، احتیاط در تأخیر نماز است. ولی اگر به خاطر تأخیر، خود به خود علم و یا ظن به وقت پیدا می شود احتمال دارد همین قدر که گمان به وقت پیدا کردند بتوانند نماز بخوانند ولی اگر عُسر و حرج نباشد احتیاط در تأخیر نماز است.

«۶۲۷» اگر با ملاک هایی که گفته شد داخل شدن وقت را احراز کند و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد

که هنوز وقت داخل نشـده، نماز او باطل است، مگر اینکه بتواند عدول کند به نماز نافله و یا نمازی که از او قضا شده باشد؛ و همچنین است اگر بعـد از نماز بفهمـد که تمام نماز را پیش از وقت خوانـده؛ ولی اگر در بین نماز بفهمـد وقت داخل شـده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است.

«۶۲۸» اگر انسان ندانـد و یا فراموش کنـد که باید با یقین به داخل شدن وقت مشـغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است در صورتی که موقع نماز قصد قربت داشته باشد.

«۶۲۹» اگر وقت نماز به قدری تنگ است که به سـبب بجا آوردن بعضـی از کارهای مستحب نماز، مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید آن مسـتحب را بجا نیاورد. مثلًا اگر به سبب خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود، باید قنوت نخواند.

«۶۳۰» کسی که فقط به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت ادا بخواند.

«۶۳۱» کسی که مسافر نیست، اگر تا مغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر هردو را بخواند و اگر کمتر وقت دارد بایـد فقط نماز عصـر را بخوانـد و بعـداً نماز ظهر را قضا کند؛ و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت نمـاز وقت دارد، بایـد نمـاز مغرب و عشـا را بخوانـد و اگر کمتر وقت دارد، بایـد فقط عشا را بخوانـد و بعـداً بایـد نماز مغرب را به قصد

ما فی الذمه بخواند.

«۶۳۲» کسی که مسافر است اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۲۷

وقت دارد، بایـد نماز ظهر و عصـر را بخوانـد و اگر کمتر وقت دارد، بایـد فقط عصـر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند. و اگر تا نصف شب به انـدازه خوانـدن چهار رکعت نماز وقت دارد بایـد نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند و بلافاصله مغرب را احتیاطاً به قصد ما فی الذمه بجا آورد.

«۶۳۳» مستحب است انسـان نمـاز را در اول وقـت آن بخوانـد و راجـع بـه آن خیلی سـفارش شـده اسـت و هرچه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است، مگر مواردی که شارع مقدس استثنا کرده است، که خواهد آمد.

ترتیب نمازها

«۶۳۴» انسان بایـد نماز عصـر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصـر را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

«۶۳۵» اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی تواند نیت را به نماز عصـر برگرداند مگر اینکه قصدش این بوده که نمازی که بر او واجب است بخواند و اشتباهاً کلمه ظهر را در نیت آورده است و یا اینکه خیال کرده ظهر را بایـد بخواند؛ و در صورت جائز نبودن عدول باید نماز را بشـکند و نماز عصـر را بخواند. و همین طور است در نماز مغرب و عشا.

«۶۳۶» اگر بعد از خواندن نماز عصر

شک کرد که نماز ظهر را خوانده یا نه، بنا بر اظهر خواندن نماز ظهر واجب نیست اگر چه در وقت مشترک احوط است؛ و اگر در اثناء نماز عصر شک کرد که ظهر را خوانده یا نه، در صورتی که در وقت مشترک باشد عدول کردن او به نماز ظهر واجب نیست بلکه محل تأمل است و احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز عصر، ظهر را بخواند؛ و اگر وقت گذشته آن را قضا کند. و چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از خواندن نماز، مغرب می شود (یعنی در وقت مختص به عصر شک کرد نمازظهر را خوانده یا نه) باید به همان نیت نماز عصر را تمام کند و نماز ظهرش قضا ندارد. اگر چه در قضا احتیاط خوب است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۲۸

«۶۳۷» اگر در نماز عشا، چه بعد از رکوع و چه پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، حکم آن مانند نماز عصر است که در مسأله قبل بیان شد.

«نمازهای مستحب»

اشاره

«۶۳۸» نمازهای مستحبی زیاد است و آنها را نافله گویند. در بین نمازهای مستحبی به خواندن نافله های شبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها، در غیر روز جمعه، سی و چهار رکعتند که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت نافله عشا و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح می باشد. و چون دو رکعت نافله عشا راباید نشسته خواند، یک رکعت حساب می شود. ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و

عصر، چهار رکعت اضافه می شود که تمام آن را می توان قبل از ظهر بجا آورد.

«۶۳۹» از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب و دو رکعت آن به نیت نماز «شَفْع» و یک رکعت آن به نیت نماز «وَتْر» خوانده شود. و دستور کامل نافله شب در کتاب های دعا گفته شده است.

«۶۴۰» نافله ظهر و عصر را در سفر یعنی در جایی که باید نماز ظهر و عصر را شکسته بخواند ساقط می شود؛ و امّا در جایی که مخیر است نمازش را تمام و یا شکسته بخواند اظهر عدم سقوط نافله ظهر و عصر است؛ و امّا در نافله عشا اظهر عدم سقوط آن در سفر است ولی احتیاط این است که به نیّت این که شاید مطلوب باشد بجا آورد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۲۹

وقت نافله های یومیه

«۶۴۱» نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می شود و وقت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به اندازه دو هفتم آن شود، مثلًا اگر درازی شاخص هفت وجب باشد، هروقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است.

امّیا بعـد از این وقت تا موقعی که سایه به انـدازه خود شاخص بشود باز هم نافله ظهر فضـیلت دارد ولی از نظر فضـیلت به وقت قبلی نمی رسـد؛ و قبل از اذان ظهر و بعـد از این که سایه به اندازه شاخص شد به امید این که الآن خواندن آن خوب باشد می توانند نافله ظهر را بخوانند ولی بنا بر احتیاط اگر

قبل از ظهر می خوانند نیت ادا و اگر بعد از نماز می خوانند نیت ادا و قضا ننمایند.

«۶۴۲» نافله عصـر پیش از نماز عصـر خوانـده می شود و وقت آن تا موقعی است که آن مقـدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیـدا می شـود، به چهـار هفتم آن برسـد و اگر تـا این وقت نخوانـد، تـا موقعی که سـایه به انـدازه دو برابر شـاخص بشود وقت فضـیلت خوانـدن نافله عصـر است ولی از نظر فضـیلت به وقت قبلی یعنی چهار هفتم شاخص نمی رسد؛ و چنانچه بخواهد نافله ظهر یـا نافله عصـر را بعـد از وقت آنها بخوانـد، بهتر است بنا بر اظهر نافله ظهر را بعـد از نماز ظهر و نافله عصـر را بعـد از نماز عصر بخواند و باید نیت ادا و قضا نکند.

«۶۴۳» وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سـرخی طرف مغرب، که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می شود، از بین برود.

«۶۴۴» وقت نـافله عشا بعـد از تمام شـدن نماز عشا تا آخر وقت عشا است و احتیاط در این است که بعـد از نماز عشا بلافاصـله خوانده شود.

«۶۴۵» نافله صـبح را بعد از تمام شدن نماز شب تا طلوع سـرخی از طرف مشـرق می شود خواند و بعد از آن، اول نماز صبح و بعد از آن نافله صبح را بخوانند.

«۶۴۶» وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح و بهتر است نزدیک

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۳۰

اذان صـبح خوانده شود؛ و اگر کسـی چهار رکعت یا بیشتر از نافله شب را خوانده و وقت فریضه صـبح رسـیده، می تواند نماز شب

را تمام کند و می تواند نافله و فریضه صبح را بخواند و بعداً باقیمانده نماز شب را قضا کند؛ و امّا اگر چیزی از نماز شب را بجا نیاورده و یا کمتر از چهار رکعت بجا آورده، در این دو صورت مقدم داشتن نافله و فریضه صبح بر قضای نماز شب افضل است.

«۶۴۷» مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند، می تواند آن را در اول شب بجا آورد.

«۶۴۸» نافله خواندن در وقت فریضه، ولو نافله غیر یومیّه باشد، در صورتی که باعث فوت فریضه نشود جایز است و همچنین جایز است نافله خواندن برای کسی که نماز قضا یا واجب دیگر مثل نماز استیجاری به گردن دارد.

نماز غفیله

«۶۴۹» یکی از نمازهای مستحبی نماز غفیله است که بین نماز مغرب و عشا خوانده می شود. و وقت آن بنا بر احوط بعد از نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب از بین برود گرچه احتمال دارد بین نماز مغرب و عشا هروقت که بود بشود خواند و بنا بر اظهر می توانند نماز غفیله را با نافله مغرب باهم در یک نماز نیّت کرده بجا آورند. و در رکعت اول آن، بعد از حمد باید یا بهتر است به جای سوره این آیه را بخوانند:

«وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ».

و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:

«وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا

هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلَّا یَعْلَمُها وَ لا حَبَّهٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ».

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۳۱

و در قنوت آن بگویند:

«اللَّهُمَّ انّی أَسْئَلُکَ بِمَفاتِحِ الْغَیْبِ الَّتی لایَعْلَمُها الّا أنْتَ أنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْ تَفْعَلَ بی... سپس حاجت های خود را ذکر کنند و بعد بگویند: اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتی وَ الْقادِرُ عَلی طَلِبَتی تَعْلَمُ حاجَتی فَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلام لَمَّا قَضَیْتَها لی».

«قبله»

«۶۵۰» خانه کعبه که در مکه معظمه می باشد قبله است، و باید رو به روی آن نماز خواند و همین قدر که گمان بکند رو به روی قبله است و گمان او عقلایی باشد کافی است اگر چه در صورت امکان، احتیاط مستحب در تحصیل علم و یا اطمینان به قبله است و همچنین اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند در صورتی که مشکل نباشد احتیاط مستحب در تحصیل آن است.

«۶۵۱» نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو به قبله بجا آورد.

«۶۵۲» نماز مستحبی را می شود در حال راه رفتن و سواری و در کشتی خواند و اگر انسان در این دو حال، نماز مستحبی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد حتی در تکبیره الاحرام بنا بر اظهر؛ گرچه احتیاط مستحب این است که موقع گفتن تکبیره الاحرام و بلکه در بقیه نماز نیز رو به قبله باشد. ولی در حال کار کردن در منزل علی الاحوط قبله باید در نماز مستحبی مراعات شود.

«۶۵۳» نماز واجب را هنگام ناچاری

و وقتی که ضرورتی از پیاده شدن جلوگیری کند می تواند در حال سواری بخواند ولی اگر کسی می داند که در آخر وقت می تواند بدون اینکه دچار سختی شود نمازش را در حال استقرار بجا آورد بنابراظهر واجب است نماز را تأخیر بیندازد.

«۶۵۴» کسی که می خواهد نماز بخواند، می تواند به گفته دو شاهد عادل که از روی نشانه های حسی شهادت می دهند یا به قول کسی که از روی قاعده علمی قبله را می شناسد و مورد اطمینان است عمل کند و می تواند به گمانی که از محراب

مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راه های دیگر پیدا می شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند کافی است.

«۶۵۵» کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند می تواند بنا بر اظهر به گمان خود عمل نماید ولی اگر مشکل نباشد احتیاط در تحصیل علم و یا گمان قویتر است. مثلًا اگر میهمان از گفته صاحبخانه گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگر گمان قویتری پیدا کند بنا بر احتیاط گمان قویتر را تحصیل می نماید.

«۶۵۶» اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای ندارد، یا با اینکه کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی رود، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید از روی احتیاط چهار نماز به چهار طرف بخواند، اگر چه بعید نیست فقط یک نماز به یکی از چهار طرف که بخواند کافی باشد و سه نماز دیگر مستحب و از روی احتیاط باشد؛ و اگر به اندازه چهار نماز وقت ندارد، باید به اندازه ای

که وقت دارد نماز بخوانـد، مثلًا اگر فقط به اندازه یک نماز وقت دارد، باید یک نماز به هر طرفی که می خواهد بخواند. و در مواردی که نمـاز متعـدد می خوانـد بایـد نمازها را طوری بخوانـد که یقین کنـد یکی ازآنها رو به قبله بوده، یا اگر از قبله کج بوده به طرف دست راست و دست چپ قبله نرسیده است.

«۶۵۷» اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هردو طرف نماز بخواند.

«۶۵۸» کسـی که می خواهد به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد نماز ظهر و عصـر یا مغرب و عشا را بخواند می تواند بنا بر اظهر نماز ظهر را به یک طرف بخوانـد بعـد نماز عصـر را به همان طرف بخوانـد و بعـد همین طور به طرف های دیگر، و لازم نیست ظهر را به چهار طرف بخواند و بعد شروع در نماز عصر کند.

«۶۵۹» اگر در بیـن نمـاز فهمیـد که از قبله منحرف است، پس اگر انحراف در بین طرف راست و چپ او بـوده و قبله در جهت پشت قرار نگرفته باشد، به طرف قبله متوجه می شود و بقیه نمازش را می خواند و صحیح است؛ ولی اگر پشت به قبله

بوده و یا کاملًا به طرف راست یا چپ بوده، نماز را قطع می کند و دوباره رو به قبله نماز می خواند.

«۶۶۰» کسـی که یقین به قبله ندارد اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلًا بخواهد سـر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هرطرف که انجام دهد صحیح

است.

«پوشاندن بدن در نماز»

«۶۶۱» مرد باید در حال نماز، اگر چه کسی او را نمی بیند عورتین خود را بپوشاند. و بهتر است از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

«۶۶۲» زن در موقع نماز، باید تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند حتی اگر کسی او را نبیند. ولی پوشاندن صورت و دست ها تا مچ و پاها تا مچ پا لازم نیست، ولی احتیاط در این است که صورت بیش از آنچه شستن آن در موقع وضو واجب است در حال نماز باز نباشد و همچنین کف پا و درون دست نیز باز نباشد.

اما برای آن که یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچ را هم بپوشاند.

«۶۶۳» موقعی که انسان نماز احتیاط می خواند و یا قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را بجا می آورد، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند.

«۶۶۴» اگر انسان عمداً در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است.

«۶۶۵» اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیداست، باید آن را بپوشاند بدون این که پوشاندن عورت زیاد طول بکشد ولی احتیاط در آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است.

«۶۶۶» انسان می تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند ولی احتیاط در آن است موقعی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگری نداشته باشد.

«۶۶۷» اگر غیر از گِل هیچ چیز ندارد که در نماز خود را بپوشاند واجب نیست

خود را با گِل بپوشاند

ولی بنا بر احتیاط برای این که رکوع و سجود بجا آورد خود را با گِل بپوشاند با عدم مشقّت.

«۶۶۸» تهیّه ساتر برای نماز واجب است اگر چه به خریدن باشد و یا اجاره ای که مضرّ به حالش نباشد؛ و اگر مضر به حالش باشد یا موجب خواری و تحمّل منّت باشد لازم نیست؛ و احوط تأخیر نماز است تا آخر وقت برای تهیّه ساتر، مگر آن که از تهیه آن تا آخر وقت مأیوس باشد.

«۶۶۹» کسی که می خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف هم نداشته باشد و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که نامحرم او را می بیند باید نشسته نماز بخواند و عورت خود را با ران خود بپوشاند. و اگر کسی او را نمی بیند، ایستاده نماز بخواند و جلوی خود را با دست بپوشاند و اگر در رکوع و سجود بیشتر عورت او دیده شود می تواند رکوع و سجود را در حال قیام با اشاره انجام دهد و برای سجود سر را قدری پایین تر آورد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۳۵

«لباس نمازگزار»

اشاره

لباس نمازگزار شش شرط دارد:

۱- آن که پاک باشد.

۲- آن که مباح باشد.

۳- آن که از اجزاء مردار نباشد.

۴- آن که از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد.

۵ و ۶- آن که اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد.

و تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می شود.

شرط اول:

«۶۷۰» لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است. مگر در

مواردی که استثنا شده و بعداً خواهد آمد.

«۶۷۱» کسی که از روی تقصیر نمی داند با بدن و لباس نجس، نماز باطل است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

«۶۷۲» اگر به واسطه ندانستن مسأله از روی تقصیر، چیز نجس را نداند نجس است، مثلًا نداند عرق کافر نجس است، و با آن نماز بخواند، نمازش باطل است.

«۶۷۳» اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نمازش صحیح است.

«۶۷۴» اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است، و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

«۶۷۵» کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباسش نجس شود و نجس طوری نباشد که نماز با آن بی اشکال باشد (که بعداً خواهد آمد) بلکه طوری نجس شود که نماز خواندن با آن صحیح نباشد و پیش از

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۳۶

آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده یا بفهمد بدن یا لباسش نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی زند، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد. ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را

عوض کنـد یا بیرون آورد، نماز به هم می خورد، یا اگر لباس را بیرون آورد، برهنه می مانـد؛ بایـد نماز را بشـکند و با بـدن و لباس پاک نماز بخواند. و همین حکم در مورد کسـی که در بین نماز فهمید که قبلًا بدن یا لباسـش نجس شده است ولی تا به حال نمی دانسته، در مورد بقیه نماز که می خواهد بخواند، بنا بر اظهر جاری است.

«۶۷۶» کسـی که در تنگی وقت مشـغول نمـاز است، اگر در بین نمـاز لبـاس او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجـاست بخوانـد، بفهمـد که نجس شـده یـا بفهمـد که لباس او نجس است و شک کنـد که همان وقت نجس شـده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یـا عوض کردن یـا بیرون آوردن لبـاس، نمـاز را به هم نمی زنـد و می توانـد لباس را بیرون آورد بایـد لباس را آب بکشد یا عوض کند یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کنـد. امـا اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانـده و لباس را هم نمی توانـد آب بکشـد یا عوض کنـد، در صورتی که می تواند لباس نجس را کم کنـد یعنی مقـداری که لازم نیست را از بـدن بیرون آورد، بایـد این کار را انجام دهد و در غیر این صورت باید با همان لباس نجس نماز بخواند.

«۶۷۷» کسـی که در تنگی وقت مشـغول نمـاز است، اگر در بین نمـاز بـدن او نجس شـود و پیش از آن که چیزی از نمـاز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد

بـدن او نجس است و شک کنـد که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده یا این که در بین نماز بفهمد که قبلًا در حال نماز بدنش نجس شده و تا به حال نمی دانسته، در تمامی این موارد در صورتی که آب کشیدن بدن، نماز را به هم نمی زند، بدن را آب بکشد و اگر نماز را به هم می زند، باید با همان حال نماز را تمام

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۳۷

کند و نماز او صحیح است.

«۶۷۸» کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است؛ امّا اگر می دانسته که قبلًا نجس بوده و بعد شک کرد که پاک شده یا نه و به همان حال نماز خواند و بعد از نمازفهمید که پاک نشده بود، دراین صورت نمازش باطل است.

«۶۷۹» اگر لباس را آب بکشد و یقین کند پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، نمازش صحیح است و همچنین اگر دیگری لباس او را آب بکشد- که این کار را به او واگذار کرده بود- و بعد بفهمد که پاک نشده یا این که فهمید بدن یا لباسش نجس شده، و همان طور نماز خواند و بعد از نماز فهمید که اشتباه کرده و پاک بوده است؛ در تمامی این موارد نمازش صحیح است.

«۶۸۰» اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلًا یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از

خونهایی بوده که نمی شود با آن نماز خواند، نمازش صحیح است.

«۶۸۱» اگر یقین کنـد خونی که در بـدن یـا لباس او است، خون نجسـی است که نماز با آن صـحیح است، مثلًا یقین کنـد خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است.

«۶۸۲» اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسـش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نمازش صـحیح است. ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد، و بدون این که خود را آب بکشـد، غسل کنـد و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است، مگر این که طوری باشد که به غسل نمودن، بدن نیز پاک شود. و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آن که آنجا را آب بکشـد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می باشد مگر این که طوری باشد که به وضو گرفتن، اعضای وضو نیز پاک شود.

«۶۸۳» کسـی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسـش نجس شود و به اندازه آب کشـیدن یکی از آنها آب داشته باشد، احتیاط در این است که بدن را آب بکشد و با

لباس نجس نماز بخوانـد؛ ولی در صورتی که نجاست یکی از آنها بیشتر باشد، لازم است بنا بر احتیاط آن را آب بکشد، بلکه بعید نیست وظیفه اش همین باشد.

«۶۸۴» کسی که غیر از لباس

نجس، لباس دیگری نـدارد و دراثرتنگی وقت یا به علّت دیگری نمی توانـد آن را تطهیرکند، باید با آن نماز بخواند و نمازش صحیح است.

«۶۸۵» کسـی که دو لباس دارد، اگر بدانـد یکی از آنها نجس است و ندانـد کدام است، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخوانـد، مثلًا اگر می خواهـد نماز ظهر و عصـر بخوانـد، باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصـر بخواند ولی اگر وقت تنگ است، با هر کدام نماز بخواند کافی است.

شرط دوم:

«۶۸۶» لباس نمازگزار بایـد مباح باشـد و کسـی که می دانـد پوشـیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی نماز بخوانـد، بنا بر احتیاط باید آن نماز را دوباره با لباس غیر غصبی بخواند، گرچه با تحقق قصد قربت، اظهر صـحت نماز است. و در صورت غصبی بودن چیزهـایی که به تنهـایی عورت را نمی پوشانـد مثل عرقچین، و همچنین چیزهایی که نمازگزار آنها را پوشیده ولی ساتر مباح دیگری دارد نیز همین حکم جاری است.

«۶۸۷» کسـی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی داند نماز را باطل می کند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند حکمش همان است که در مسأله قبل گفته شد.

«۶۸۸» اگر لباسـی را با رنگ غصبی رنگ نماینـد و عین آن باقی باشـد؛ یا با نخ غصبی دوخته باشـند به طوری که آن نخ عرفاً تلف شده حساب نشود، نماز با آن حرام و بنا بر احتیاط باطل است.

«۶۸۹» اگر ندانـد یا فراموش کنـد که لباس او غصبی است اگر چه خودش آن لباس را غصب کرده باشـد و با آن نماز بخواند، نمازش بنابر اظهر صحیح

است.

«۶۹۰» اگر صاحب لباس غصبی در خصوص نماز در آن لباس اذن داد و یا به

طریقی علم به رضایت او حاصل شد، نماز خواندن در آن لباس صحیح است.

«۶۹۱» اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد تا زمانی که از پول دیگری خمس یا زکات آن را نداده است نماز خواندن در آن لباس حرام و بنا بر احتیاط باطل است.

شرط سوم:

«۶۹۲» لباس نمازگزار باید از اجزای حیوان مرده ای که خون جهنده دارد نباشد. ولی اگر از اجزای حیوان حلال گوشت مرده ای که مانند ماهی، خون جهنده ندارد لباس تهیه کند، نماز در آن مانعی ندارد.

«۶۹۳» اگر چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند نماز بخواند، نمازش صحیح است.

شرط چهارم:

«۶۹۴» لباس نماز گزار باید از اجزای حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد نباشد و اگر مویی از آن هم همراه نمازگزار باشد، نماز او بنا بر اظهر و احوط باطل است؛ و اگر خون جهنده ندارد احتیاط در اجتناب است بلکه اجتناب بی وجه نیست اگر چه بشود آن را تذکیه کرد یعنی به دستور شرع آن را ذبح کرد و یا تذکیه آن مشکوک باشد.

«۶۹۵» اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، باید در حال نماز از آن اجتناب کرد.

«۶۹۶» اگر مو، عرق و آب دهان انسانی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد و آنها پاک باشند نماز اشکال ندارد.

«۶۹۷» اگر شک داشته باشد

که لباسی از مو یا پشم یا کرک حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در کشورهای اسلامی تهیه شده باشد چه در کشورهای غیر اسلامی، نماز خواندن با آن مانعی ندارد؛ و اگر جنس آن از پوست و چرم و

مانند آن باشد حکم آن در احکام طهارت، بحث مردار، گفته شد.

«۶۹۸» اگر انسان احتمال دهد دکمه صدفی و مانند آن، از حیوان است نماز خواندن با آن مانعی ندارد و اگر بداند صدف است و احتمال بدهد صدف گوشت نداشته باشد نماز خواندن با آن مانع ندارد.

«۶۹۹» با پوست سنجاب و خز نماز خواندن بنابراظهراشکال ندارد، بعد از اینکه بدانیم به دستور شرع تذکیه شده است؛ ولی احتیاط، اجتناب از سنجاب است.

«۷۰۰» اگر با لباسی که نمی داند که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند نمازش صحیح است.

شرط پنجم:

«۷۰۱» پوشیدن لباس طلاباف برای مرد حرام است. و باطل شدن نماز با آن به طور مطلق در همه موارد محل تأمل است و احتیاط در باطل بودن نماز است بلکه بی وجه نیست؛ ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

«۷۰۲» زینت کردن به طلا مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و انگشتر طلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست برای مرد در نماز و غیر نماز حرام است، و در باطل بودن نماز با آنها تأمل است اگرچه مطابق احتیاط بلکه خالی از وجه نیست. و همراه داشتن طلا و حمل آن بدون اینکه صدق پوشش بکند، و همچنین دندانی که پوشش طلا دارد برای مرد در نماز مانعی ندارد. ولی زینت کردن

به طلا برای زن، در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

شرط ششم:

«۷۰۳» لباس مرد نمازگزار باید ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است ولی چیزهایی مثل عرقچین و یا بند شلوار و جوراب و مانند آن- که به تنهایی عورت را نمی پوشاند- اگر ابریشم خالص باشد بنا بر اظهر نماز با آنها صحیح است گرچه خلاف احتیاط است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۴۱

«۷۰۴» اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد خالی از اشکال نیست.

«۷۰۵» دستمال ابریشمی و مانند آن، اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد و نماز را باطل نمی کند.

«۷۰۶» پوشیدن لباس ابریشمی برای زن و خنثای مشکل بنا بر اظهر در نماز و غیر نماز اشکال ندارد؛ ولی صحت نماز پسر غیرمکلّف با لباس ابریشمی در حال اختیار، بنا بر شرعیت نماز او، محل تأمل است.

«۷۰۷» پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلاباف و لباسی که از مردار تهیه شده، در حال ناچاری مانعی ندارد؛ و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد و تا آخر وقت هم ناچاری او از بین نمی رود، می تواند با این لباسها نماز بخواند.

«۷۰۸» اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده، لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

«۷۰۹» اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد،

باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را بجا آورد.

«۷۱۰» اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلاباف، لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

«۷۱۱» پوشیدن لباس مخصوص زنان برای مرد، و همچنین پوشیدن لباس مخصوصِ مردان برای زن، حرام است، اگر چه حرام بودن تا موقعی که داخل در لباس شهرت نباشد، مورد تأمل است، و نیز تزیین هریک از مرد و زن به زینت دیگری، حرام است؛ و لباس شهرت عبارت از لباسی است که از جهت جنس یا رنگ یا نحوه بُرش و دوخت و مانند آن خلاف شأن و زیّ پوشنده لباس باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۴۲

موارد استثناء بدن و لباس نمازگزار

«۷۱۲» در چهار صورت که تفصیل آنها بعداً گفته می شود، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

۱- به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

۲- بدن یا لباس او به مقدار کمتر از دِرهم،- که تقریباً به اندازه بند سر انگشت سبابه (انگشت شهادت) می شود-، به خون آلوده باشد.

۳- ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

۴- لباس های کوچک او مانند جوراب و عرقچین، نجس باشد.

احکام این چهار صورت به تفصیل در مسائل بعد گفته می شود.

«۷۱۳» اگر در بدن یا لباس نمازگزار خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم سخت است، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می تواند با

آن خون نماز بخواند، و اگر طوری است که برای مردم آب کشیدن آن سخت نیست، ولی برای شخص او سخت و مشکل است، صحت نماز با این لباس یا بدن خالی از وجه نیست؛ و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد.

«۷۱۴» اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

«۷۱۵» اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند. ولی مقداری از بدن یا لباس که معمولًا به رطوبت زخم آلوده می شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

«۷۱۶» اگر از بواسیری که دانه های آن بیرون نباشد یا زخمی که توی دهان و بینی و مانند اینها است، خونی به بدن یا لباس برسد، بنابر اظهر نمی تواند با آن نماز

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۴۳

بخواند مگراینکه عرفاً مضطر ومجبور باشد با همین بدن یالباس نماز بخواند یا برای شخص او آب کشیدن یا تعویض آنها مشکل و سخت باشد. و اما خون بواسیری که دانه های آن بیرون است و یااینکه در داخل بوده ولی مثل بواسیری که در بیرون است بدن یا لباسش رانجس می کند، بدون اشکال نماز خواندن با آن جایز است.

«۷۱۷» کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی که بیشتر از دِرهم است ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر، بنا بر اظهر جایز است با آن نماز بخواند.

«۷۱۸»

اگر سر سوزنی خون سگ، خوک، کافر، مردار و حیوان حرام گوشت بنا بر احوط، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است و بنا بر احتیاط خون حیض، نفاس، استحاضه، نیز چنین است. ولی خون های دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت، اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد، در صورتی که روی هم کمتر از دِرهم باشد، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

«۷۱۹» اگر چند زخم در بدن باشد چنانچه می شود آنها را موقع آب کشیدن، جدای از یکدیگر تطهیر کرد و برای آن شخص مشکل نباشد، هرکدام یک زخم حساب می شود، اگر چه زخم ها نزدیک به هم باشد، و هرکدام که خوب شد باید بدن یا لباس را از خون آن آب کشید.

«۷۲۰» باید مجموع خونی که در لباس است از مقدار یک درهم بیشتر نباشد، بنا بر این خونی که به پشت لباس رسیده یا به آستر لباس هم سرایت کرده جداگانه حساب می شود و باید مجموع جاهایی را که خونی شده، در نظر گرفت که اگر از یک درهم کمتر بود، مانعی ندارد و گرنه باید آب کشیده یا تعویض شود.

«۷۲۱» اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد که اطراف را آلوده کند، در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده، به اندازه درهم نباشد، بنا بر اظهر نماز صحیح است.

«۷۲۲» اگر بدن یا لباس خونی نشود، ولی با رطوبت به خون برسد و نجس شود، اگر مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، بنا بر اظهر می شود با آن نماز خواند.

«۱» اگر خونی که در بـدن یا لباس است کمتر از درهم باشـد و نجاست دیگری به آن برسد مثلًا یک قطره بول روی آن بریزد، و به بدن یا لباس برسد، نماز خواندن با آن جایز نیست.

«۲» اگر لبـاس های کوچک نماز گزار مثل عرقچین و جوراب، که نمی شود با آنها عورت را پوشانیـد، نجس باشـد، چنانچه از مردار و حیوان نجس العین درست نشـده باشـد، نماز با آن صـحیح است و بنا بر احتیاط باید از سایر حیوانات حرام گوشت نیز درست نشده باشد و یا با رطوبت با آنها ملاقات نکرده باشد. و اگر با انگشتر نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

«۳» چیز نجسماننـد دسـتمال و کلیـد و چـاقوی نجس جـایز است همراه نمـازگزار باشـد و اگر لباسـی که ساتر عورت نیست، همراه او باشد ولی آن را نپوشیده و نجس است، نماز با آن اشکال ندارد. و اگر ساتر عورت باشد احوط اجتناب است.

«۴» اگر می دانـد خونی که در بـدن یا لباس او است، کمتر از درهم است ولی احتمال می دهـد از خون هایی باشد که نماز را باطل می کند، جایز است که با آن خون نماز بخواند و شستن لازم نیست.

«۵» اگر خونی که در لبـاس یا بـدن است کمتر از درهم باشـد و ندانـد که از خون هایی است که نماز با آن باطل است و نماز بخوانـد و بعـد معلوم شود که از خون هـایی بوده که نمـاز با آن باطل است، اعاده نماز لازم نیست؛ و همچنین است اگر اعتقاد پیدا کند که کمتر از درهم است و نماز بخواند و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر

بوده که در این صورت نیز اعاده لازم نیست.

مکروهات لباس نمازگزار

«۶» اگر نمازگزار چند چیز را به امید این که ثواب نمازش زیاد شود ترک کند خوب است. قسمتی از آنها عبارتند از: پوشیدن لباس سیاه غیر از عمامه و کساء، و لباس نازک که ساتر عورت باشد، و شلوار را روی پیراهن قراردادن، و بدون حنک با

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۴۵

عمامه نماز خواندن، و بدون رداء امام شدن، و پوشیدن لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند، و لباسی که نقش صورت دارد، و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد، و نماز خواندن با نقاب و خلخال (زیوری که زنان در پا می کنند و صدا می کند) برای زنان و با نقاب برای مردان.

«مکان نمازگزار»

مکان نمازگزار دو شرط دارد:

شرط اول: مکان مباح باشد.

شرط دوم: مکان نمازگزار از نجاست مرطوبی که به بدن و لباس نمازگزار سرایت کند خالی باشد.

«۷» کسی که در ملک غصبی نماز می خواند اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، نمازش باطل است، اگر قصد قربت در نماز نداشته باشد؛ و همچنین است بنا بر احتیاط اگر قصد قربت داشت؛ ولی نماز خواندن در زیر سقف و خیمه غصبی و در جائی که فقط دیوار آن غصبی است بنا بر اظهر مانعی ندارد.

«۸» نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازه او باطل است مثلًا در خانه اجاره ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، نمازش باطل است، مگر این که بداند و یا نشانه هایی در کار باشد که گمان کند مستأجر به نماز خواندن او راضی است بنا بر اظهر، بلکه اگر نداند

یا نشانه هایی نسبت به عدم رضایت مستاجر در کار نباشد تا موجب گمان به عدم رضایت مستاجر شود باز می تواند بنا بر اظهر نماز بخواند؛ و همچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقّی دارد نماز بخواند، مثلًا اگر میّت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی شود در ملك او نماز خواند.

«۹» نماز خواندن در خانه پدر، مادر، فرزند، جدّ، جدّه، برادر، خواهر،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۴۶

عمو، عمّه، دایی و خاله بدون اذن آنها جایز نیست و حال آنها، با سایر مردم مساوی است.

«۱۰» شخص معذور، مثل محبوس در مکان غصبی و یا مضطرّ، اگر امید تمکن و برطرف شدن عذر را تا آخر وقت دارد بنا بر احوط باید نماز را تأخیر بیندازد؛ و در صورتی که تمکن بیرون رفتن از آن مکان را ندارد نماز در آن جا صحیح است.

«۱۱» اگر در جایی نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که غصبی بوده یا در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده، نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او و بنا بر اظهر صحیح است اگر چه خودش غصب کرده باشد. ولی اگر در بین نماز فهمید که آن مکان غصبی است در صورت امکان بدون این که نماز را به هم بزند باید بقیه نماز را در مکان مباح انجام دهد، و در صورتی که ممکن نباشد باید نماز را قطع کند و در جایی مباح، نماز را از سر بگیرد؛ و اگر وقت تنگ است آنچه از نماز بجا آورده صحیح است و بقیّه

نماز را در حین خروج از آن مکان بجا می آورد.

«۱۲» اگر بداند جایی غصبی است ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در ندانستن مسأله هم کوتاهی کرده و مقصر باشد و در آنجانماز بخواند، نماز او باطل است، اگر قصد قربت نداشت، و اگر قصد قربت در نماز داشت باز بنابر احتیاط نمازش باطل است.

«۱۳» کسی که در ملکی با دیگری شریک است، اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند.

«۱۴» نماز خواندن در مسافرخانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد مگر این که انسان بداند یا نشانه هایی در کار باشد که گمان کند صاحبش به نماز خواندن او راضی نیست. و جاهای دیگر که ملک کسی می باشد نیز در این مسأله مانند این مکان های عمومی است که در صورتی نماز صحیح نیست که بداند و یا نشانه هایی در کار باشد که گمان کند صاحبش راضی نیست.

«۱۵» در زمین بسیار وسیعی که از آبادی دور و چراگاه حیوانات است نماز خواندن و نشستن و خوابیدن اشکال ندارد مگر این که انسان بداند و یا نشانه هایی

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۴۷

در کار باشد که گمان کند صاحبش راضی نیست بنا بر اظهر؛ و همچنین در زمین های زراعتی هم که نزدیک ده است و دیوار ندارد، اگر چه در میان مالکین آنها صغیر و دیوانه باشد، نماز و عبور و تصرفات جزئی اشکال ندارد، ولی اگر یکی از صاحبانش ناراضی باشند تصرف در آن حرام و نماز باطل است.

«۱۶» نماز خواندن جلوتر یا مساوی قبر پیامبر علیه السلام

و امام صلی الله علیه و آله و سلم در صورتی که بی ادبی نسبت به آنها نباشد بنابراظهر مکروه است ولی احتیاط مستحب این است که به طور کلی از این کار مخصوصاً از جلوتر ایستادن اجتناب شود.

«۱۷» اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهر باشد که مساوی یا جلوتر از قبر ایستادن بی احترامی نشود اشکال ندارد، ولی صندوق شریف و ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده برای فاصله شدن کافی نیست.

«۱۸» مکان نمازگزار اگر نجس است نباید به طوری تر باشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد مگر این که طوری تر باشد که اگر نجاست به بدن یا لباس سرایت کرد نماز را باطل نکند چنان که خواهد آمد؛ ولی جایی که پیشانی را بر آن می گذارد اگر نجس باشد در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است.

«۱۹» نماز خواندن زن جلوتر از مرد یا مساوی و همدوش با مرد مکروه است بنا بر اظهر، مگر این که بین آن دو، چیزی مانند پرده و مانند آن حائل بشود و یا این که بین آن دو به مقدار حد اقل یک وجب و حد اکثر ده ذراع که حدود پنج متر می شود فاصله باشد که در این صورت کراهت کم و یا برداشته می شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۴۸

«احکام مسجد»

«۲۰» بنا بر اظهر، در قرار دادن مکانی به عنوان مسجد، صیغه وقف لازم نیست بلکه هرعملی که دلالت بر آن کند کافی است، اگر چه به کار بردن لفظ در ایجاب آن، و تلفّظ به وقفیت به عنوان مسجدیت احوط است. و همچنین در

قبول متولی یـا حـاکم شـرع؛ و اظهر اعتبـار قصـد قربت است در وقف مسـجد؛ و کـافی است که با نیت و اراده بگویـد: «جَعَلْتُهُ مَسـجِداً لِلَّه» و مسـجدیّت را اعلام کنـد، به معنایی که در عرف مسـلمین معمول است (در مقابل مسـجد به معنای لغوی)؛ و در قبضـش کـافی است یـک نفر که نمـازش محکوم به صـحت باشـد بـا اذن واقف در آن جـا نمـاز بخوانـد؛ و اقرب ترتیب آثار مسجدیّت است بر مساجد مخالفین، در صورتی که محکوم به کفر نباشند؛ و کلیساها و کنیسه ها در جهت حصول تقرب مانند مساجد مخالفین است ولی در سایر جهات محل تأمل است.

«۲۱» نجس کردن زمین، سـقف، بام، ظاهر و باطن مسـجد حرام است و هرکس بفهمـد که نجس شده است باید فوراً نجاسـت آن را برطرف کنـد؛ و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسـجد را هم نجس نکنند و اگر نجس شود نجاسـتش را برطرف نمایند مگر آن که واقف آن را جزء مسجد قرار نداده باشد. و بنا بر احوط کافر نباید وارد مساجد مسلمین شود.

«۲۲» گذاشـتن لبـاس نجس و سایر چیزهای نجس و متنجّس در مسـجد، در صورتی که نجاست آن به مسـجد سـرایت نکنـد و موجب بی احترامی به آن نباشد، مانعی ندارد.

«۲۳» بنا بر احتیاط واجب مسجد را به طلا نباید زینت نمایند و همچنین نباید صورت چیزی را نقاشی کنند و بکشند، مخصوصاً چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد، که در غیر مسـجد هم اشکال دارد، و احتمال دارد نماز خواندن در این مساجد هم مکروه باشد؛ ولی نوشتن قرآن و احادیث صحیحه در مسجد مانعی ندارد.

رساله

«۲۴» اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آن را بفروشند، یا داخل ملک و جاده نمایند.

«۲۵» فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه در آن مسجد قابل مصرف نیست و همان مسجد به پول آن نیاز دارد، بفروشند و صرف نیاز آن مسجد کنند و اگر آن مسجد به خود آن و به پول آن نیاز ندارد در مساجد دیگر آن را مصرف کنند و اگر آنجا هم نیاز نباشد بفروشند و پول آن را صرف مسجد کنند. و غلّه و نذوراتی که برای مسجد معینی قرار داده شده، در صورت بی نیاز بودن آن مسجد و یا معذور بودن مصرف در آن مسجد می توان آنها را در سایر مساجد مصرف کرد؛ و همچنین است حکم غلات و نذورات موقوفه مشاهد مشرفه؛ و با تعذر مصرف در موارد معین شده و یا مماثِل آن، می توان آن غلات و نذورات را در مطلق خیرات و مبرّات مصرف نمود.

«۲۶» ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می باشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده، برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

«۲۷» چند چیز در مسجد مستحب است، از جمله: تمیز کردن مسجد، روشن کردن چراغ آن و قرار دادن محل تطهیر از بول و غایط در خارج مسجد؛ و نیز مستحب است کسی که می خواهد مسجد برود، ته کفش خود را وارسی

کند که نجاستی در آن نباشد و موقع داخل شدن به مسجد، اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد.

«۲۸» مستحب است مسجد دارای سقف نباشد، بلکه سایبان قرار دادن بر آن به غیر بوریا، مکروه است، مگر به سبب ضرورت و یا مرجّحات دیگری که با وجود آنها، بنا بر اقرب این کراهت از بین می رود.

«۲۹» خوابیدن در مسجد، اگر انسان ناچار نباشد، و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۵۰

در مسجد مکروه است؛ و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و گمشده ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند و در هرصورت باید از کارهایی که با احترام مسجد منافات دارد یا مزاحم نمازگزاران است اجتناب کند؛ ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

«۳۰» مستحب است که در مسجد از خرید و فروش و سایر معاملات (عقود و ایقاعات) غیرعبادی خودداری شود و امّا مانند نذر و وقف و نکاح چون حیثیت عبادی دارند اشکالی ندارد؛ و مستحب است از ورود دیوانگان و اطفال غیرممیز که مراعات آداب مساجد را نمی نمایند به مساجد، خودداری شود؛ و مکروه است کسی که بوی بدی از او استشمام می شود مثل بوی سیر و پیاز، داخل مسجد شود، و بعید نیست نمازی را که با این حال خوانده اعاده اش مستحب باشد.

«۳۱» تعرض به معابد یهودیان و مسیحیان که در ذمّه اسلام هستند و آن معابد هم در دست خود آنهاست جایز نیست، و آن اماکن

مثل مساجد محترم است و جایز نیست خراب کردن آنها مگر با شرایطی که در مساجد هم جاری است.

مکان هایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

«۳۲» نماز در مسجد از نماز در غیر مسجد افضل است؛ و بهتر از همه مسجد الحرام است و بعد مسجد النبی و بعد مسجد کوفه و بعد مسجد سهله و مسجد خیف و مسجد غدیر و مسجد بیت المقدس و مسجد براثا و مسجد قبا و مسجد جامع هرشهر و بعد مسجد قبیله و بعد مسجد بازار؛ و از جمله مواضع مستحب و بافضیلت، مشاهد مشرفه انبیاء و اوصیاء آنان و ائمه علیهم السلام است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۵۱

«اذان و اقامه»

«۳۳» برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای یومیه اذان و اقامه بگویند، اما احتیاط مستحب این است که اقامه ترک نشود مخصوصاً در نماز صبح و مغرب و برای کسی که به جماعت نماز نمی خواند؛ ولی پیش از نماز عید فطر و قربان، مستحب است سه مرتبه بگویند: «الصّلاه»؛ و همچنین برای این که به دیگران اعلام شود که وقت نماز داخل شده است، استحباب اذان بعید نیست؛ و گفتن اذان و اقامه در غیر این موارد به قصد ورود در شرع حرام است.

«۳۴» مستحب است در گوش راست بچه ای که به دنیا آمده اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

«۳۵» اذان هیجده جمله است: «اللَّهُ اکْبَر» چهار مرتبه؛ «اشْهَدُ انْ لاالهَ الَّا اللَّه»، «اشْهَدُ انَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه»، «حَیَّ عَلَی الصَّلاه»، «حَیَّ عَلَی الفَلاح»، «حَیَّ عَلی خَیرِ الْعَمَل»، «اللَّهُ اکْبَر»، «لاالهَ الَّا اللَّه» هریک دو مرتبه.

و اقامه هفده جمله است یعنی دو مرتبه «اللَّه اکبر» از اول اذان و یک مرتبه «لاالهَ الَّا اللَّه» از آخر آن کم می شود، و بعد از گفتن «حَیَّ عَلی خَیرِ الْعَمَل» باید دو مرتبه

«قَدْقامَتِ الصَّلاه» اضافه نمود.

«۳۶» بعید نیست مستحب بودن اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در اذان مستحبی، در صورتی که به نیّت مطلوب بودن گفته شود، به عبارات مختلفی که در «نهایه» و «فقیه» و «احتجاج» نقل شده است که «انَّ عَلِیّاً وَلِیُّ اللَّه» و یا «عَلِیٌّ امیرُ المُؤمِنین» و یا به عبارت «اشْهَدُ انَّ عَلِیّاً وَلِیُّ اللَّه» باشد، و اما اقرار به ولایت اگر چه در غیر اذان باشد خوب است، پس احتیاج به دلیل مخصوص ندارد؛ و کاملترین عبارتی که در اینجا گفته می شود آن است که اقرار به خلیفه بودن یا وصی بودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام در آن باشد.

«۳۷» در پنج نماز، اذان ساقط می شود:

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۵۲

اول: نماز عصر روز جمعه در صورتی که با نماز جمعه با هم خوانده شود.

دوم: نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذی حجه است در صورتی که با نماز ظهر جمع شود.

سوم: نماز عشاء شب عید قربان، برای کسی که در مشعر الحرام باشد در صورتی که با نماز مغرب جمع شود و بنا بر احتیاط در این سه صورت که گفته شد باید اصلًا اذان نگویند نه این که مستحب نباشد و گفتن آن بی اشکال باشد؛ ولی در جایی که نماز عصر را با نماز ظهر با هم می خوانند خوب است برای نماز عصر اذان گفته نشود.

چهارم: نماز عصر و عشاء زن مستحاضه.

پنجم: نماز عصر و عشاء کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند. و در این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می شود که با نماز

قبلی فاصله نداشته باشد، یا فاصله کمی بین آنها باشد و اگر فاصله پیدا کرد یا نافله بین آنها خوانده شد، بنا بر اظهر اذان گفتن به استحباب خود باقی است.

«۳۸» اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند؛ کسی که با آن جماعت نماز می خواند، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

«۳۹» اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صف ها به هم نخورده و جمعیت متفرق نشده بنا بر اظهر لازم نیست برای نماز خود اذان و اقامه بگوید، در صورتی که برای جماعت اذان و اقامه گفته شده باشد.

«۴۰» در جایی که عده ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنان تازه تمام شده و صف ها به هم نخورده است، اگر انسان بخواهد فُرادی (به تنهایی) یا با جماعت دیگری که بر پا شده نماز بخواند، با سه شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود بنا بر اظهر؛ اول آن که برای آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند. دوم آن که نماز جماعت باطل نباشد. سوم آن که نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد و بنا بر احتیاط باید طوری باشد که ملحق به صف بشود، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۵۳

«۴۱» کسی که اذان و اقامه دیگری را می شنود مستحب است هرقسمتی را که می شنود بگوید ولی از «حَیَّ عَلَی الصَلاه» تا «حَیَّ عَلی خَیرِ العَمل» را به جای هرکدام «لاحَوْلَ وَ لاقُوَّهَ الَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیم»

می گوید.

«۴۲» کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده، چه با او گفته باشد یا نه، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

«۴۳» اقامه باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند صحیح نیست.

«۴۴» اگر کلمات اذان و اقامه را بـدون ترتیب بگویـد، مثلًا «حَیَّ عَلَی الْفَلاح» را پیش از «حَیَّ عَلَی الصَّلاه» بگوید، بایداز جایی که ترتیب به هم خورده، دوباره بگوید.

«۴۵» بنا بر احتیاط بایـد بین اذان و اقامه فاصـله ندهـد و اگر بین آنها به قـدری فاصـله دهـد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید؛ و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز به قدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز، اذان و اقامه بگوید.

«۴۶» اذان و اقـامه بایـد بنـا بر احتیـاط بـه عربی صـحیح گفتـه شـود بلکـه لزوم آن خـالی از وجه نیست؛ پس اگر به عربی غلط بگوید، اگر چه معنی را تغییر ندهد؛ یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید یا مثلًا ترجمه آنها را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

«۴۷» اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشـی پیش از وقت بگوید باطل است؛ مگر برای این که مردم مهیا برای نماز شونـد و یا کارهای خود را رها کنند، که بعید نیست یک اذان قبلًا گفته شود- اگر مردم را به اشتباه نیندازد- و بعد اذان دیگری برای نماز گفته شود.

«۴۸» اگر کسی اذان و اقامه را فراموش کرد و

بعد از رکوع یادش آمد، برای درک آنها نمی تواند نماز را قطع کند؛ ولی اگر قبل از رکوع یادش آمد، مستحب است به قصد تحصیل ثواب اذان و اقامه نماز را قطع کند و بعد از اذان و اقامه نماز را از سر بگیرد؛ و اگر فقط اذان را به تنهایی فراموش کرده، بنا بر اظهر قطع نماز جایز نیست، و اگر فقط اقامه را فراموش کرده، جواز قطع نماز خالی از وجه نیست، اگر چه

خلاف احتیاط است.

«۴۹» اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

«۵۰» اگر در بین اذان یا اقامه، پیش از آن که قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید، ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند جمله قبلی را گفته یا نه، بعید نیست گفتن آن لازم نباشد.

«۵۱» مستحب است انسان در موقع گفتن اذان، رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشد. ولی در اقامه بنا بر احوط با وضو یا غسل بودن شرط است؛ و در اذانی که برای اعلام داخل شدن وقت است مستحب است جای بلندی بایستد و دستها را به گوش بگذارد و صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند.

«۵۲» مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد و

آن را از اذان آهسته تر بگوید و بین جمله های آن کمتر از اذان فاصله دهد ولی جمله ها را به هم نچسباند، و به خلاف اذان که با تأنّی گفته می شود اقامه را سریعتر بگوید.

«۵۳» مستحب است بین اذان و اقامه- در غیر نماز مغرب- دو رکعت نماز بخواند و در صورت نخواندن نافله قدری بنشیند یا سجده نماید یا قدمی بردارد؛ و در مغرب کافی است قدری ساکت شود یا قدمی بردارد؛ و حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح، اگر ذکر نباشد مکروه است.

«۵۴» مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می کنند عادل و بینا و وقت شناس باشد یا این که راهنما داشته باشد؛ و صدایش بلند باشد و اذان را در جای بلند بگوید.

«۵۵» مؤذّن در مقابل اذان گفتن بنا بر احتیاط واجب نباید مزد بگیرد و امّا چیزی که عنوان مزد ندارد جایز است، مثل ارتزاق از بیت المال و یا موقوفه ای که از درآمد آن برای مؤذّن سهمی در نظر گرفته شده است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۵۵

«واجبات نماز»

اشاره

واجبات نماز یازده چیز است:

اول: نیّت. دوم: قیام. سوم: تکبیره الاحرام یعنی گفتن «اللَّه اکبر» در اول نماز.

چهارم: رکوع. پنجم: سجود. ششم: قرائت. هفتم: ذکر. هشتم: تشهد.

نهم: سلام. دهم: ترتیب. یازدهم: موالات، یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز.

«۵۶» بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را بجا نیاورد، یا در نماز اضافه کند، عمداً باشد یا اشتباهاً، نماز باطل می شود. و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شود، نماز باطل می شود و چنانچه اشتباهاً کم یا زیاد گردد، نماز باطل نمی شود.

و ارکان

نماز پنج چیز است:

اول: نیت. دوم: تکبیره الاـحرام. سوم: قیـام در موقع گفتن تکبیره الاـحرام و قیام متصل به رکوع، یعنی ایسـتادن پیش از رکوع. چهارم: رکوع. پنجم: دو سجده.

نیّت

«۵۷» انسان باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یـا مثلًا به زبـان بگویـد که چهـار رکعت نمـاز ظهر می خوانم قربهً الی اللّه، بلکه همین قـدر که انگیزه انسـان از این کـار نمـاز خوانـدن برای خـدا باشـد در تحقق نیت کافی است. ولی بهتر و افضل این است که نیت نماز را از قلب خود بگذراند مگر این که نزدیک به حد وسوسه برسد.

«۵۸» اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معین نکند ظهر است یا عصر و تصمیم هیچ کـدام از این دو را نداشته باشـد نمـاز او باطـل است. و نیز کسـی که مثلًا قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که می خواند، در نیت

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۵۶

معین کند بنا بر احوط.

«۵۹» انسـان بایـد از اول تـا آخر نماز به نیت خود باقی باشـد، پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر بپرسـند چه می کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

«۶۰» انسـان بایـد فقـط برای انجـام امر خداونـد عالم نماز بخوانـد، پس کسـی که ریا کنـد، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش بنابر احوط باطل است، خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و

مردم هر دو را در نظر بگیرد.

«۶۱» اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد، نماز باطل است، چه آن قسمت، واجب باشد مثل حمد و سوره و چه مستحب باشد مانند قنوت، و چه از افعال نماز باشد یا از قبیل دعا و ذکر باشد، مگر این که از چیزهایی باشد که شرط صحیح بودن نماز است ولی قصد قربت در انجام آن لازم نیست، مثل پوشاندن عورت.

«۶۲» اگر کسی مثلًا خواست نماز ظهر بخواند ولی موقع شروع در نماز اشتباهاً بجای لفظ ظهر لفظ عصر به زبان او آمد یااین که در قلبش به جای ظهر مثلًا عصر اشتباهاً خطور کرد ولی انگیزه او از این عمل نماز ظهر بود، مانعی ندارد و نماز او صحیح است.

«۶۳» عدول نیت از نافله به فریضه و بالعکس جایز نیست و در صورت عدول در مورد اول، نماز نه نافله حساب می شود و نه فریضه ولی در مورد دوّم بعضی از موارد استثناء شده است، چنانچه در مسائل نماز جماعت خواهد آمد.

قیام (ایستادن)

«۶۴» قیام در موقع گفتن تکبیره الاحرام بنا بر ظاهر و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می گویند رکن است. ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۵۷

«۶۵» اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید اول بایستد و سپس به رکوع رود و اگر بدون این که بایستد،

به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

«۶۶» موقعی که ایستاده، باید بدن را عمداً حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و به جایی تکیه نکند ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد اشکال ندارد.

«۶۷» اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد، یا به طرفی خم شود، یا به جایی تکیه کند، اشکال ندارد ولی در قیامِ موقعِ گفتن تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع اگر از روی فراموشی هم باشد، بنابر احتیاط واجب، باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

«۶۸» احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن، هردو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هردو پا باشد و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد. و اگر ایستادن صدق کرد و از روی فراموشی روی یک پا قرار گرفت نمازش باطل نیست، گرچه محل احتیاط است.

«۶۹» کسی که می تواند درست بایستد لازم است پاها را طوری گشاد نگذارد که به حال ایستادن معمولی نباشد ولی اگر بگویند ایستاده است و یا از روی فراموشی پاها رابیش از متعارف باز کرد نمازش باطل نمی شود، گرچه محل احتیاط است.

«۷۰» حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد و سایر حالات اشکال ندارد.

«۷۱» اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند و اگر از نشستن هم، به همه اقسامش عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

«۷۲» انسان تا می تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند مثلًا کسی که

در موقع ایستادن بدنش حرکت می کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را

کج کند، یا خم شود، یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد، باید به هر طوری که می تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ صورتی نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

«۷۳» اگر کسی نمی تواند هم بایستد و هم رکوع و سجود را انجام دهد، بلکه یا باید بایستد و برای رکوع و سجود اشاره کند و یا بنشیند و رکوع و سجود را بدون اشاره انجام دهد، بنا بر اظهر باید صورت اول را اختیار کند.

«۷۴» انسان تا می تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند، باید هرطور که می تواند بنشیند و اگر به هیچ صورتی نمی تواند بنشیند، باید به پهلوی راست بخوابد، و اگر نمی تواند، بنا بر احوط به پهلوی چپ بخوابد؛ و اگر آن هم ممکن نیست، به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد و اگر آن هم ممکن نیست به هرصورتی که ممکن است نماز بخواند ولی تا حدّ امکان طوری باشد که نزدیکتر به نماز کسی که به طور عادی ایستاده نماز می خواند باشد و گرنه باید نزدیکتر به نماز کسی که ایستاده نمی خواند، با رعایت مراتبی که گفته شد باشد.

«۷۵» کسی که نشسته نماز می خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد، و رکوع را ایستاده به جا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند، باید رکوع را هم نشسته بجا آورد.

«۷۶» کسی که نشسته نماز می خواند اگر

در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید چیزی نخواند.

«۷۷» کسی که خوابیده نماز می خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند، باید مقداری را که می تواند، نشسته بخواند؛ و نیز اگر می تواند بایستد، باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند. ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

«۷۸» کسی که می تواند بایستد اگر بترسد که به سبب ایستادن مریض شود یا ضرری به او برسد، می تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد، می تواند خوابیده نماز بخواند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۵۹

تکبیره الاحرام

«۷۹» گفتن «اللَّهُ اکبَر» در اول هرنماز، واجب و رکن است و باید بنا بر احوط حروف «اللّه» و حروف «اکبر» و دو کلمه «اللَّهُ اکبر» را پشت سر هم بگوید و نیز باید کسی که می تواند، این دو کلمه را به عربی صحیح بگوید و اگر به عربی غلط بگوید، یا مثلًا ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

«۸۰» موقع گفتن تکبیره الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیره الاحرام را بگوید باطل است و همچنین بنابر احتیاط اگر سهواً یا از روی فراموشی باشد نیز باطل است.

«۸۱» کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند «اللَّهُ اکبَر» را درست بگوید، باید به هرطوری که می تواند بگوید و اگر هیچ نمی تواند بگوید برای تکبیر بنا بر احوط با انگشت اشاره کند و اگر می تواند، زبانش را هم حرکت دهد.

«۸۲» مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز، دست ها را تا مقابل گوش ها یا مقابل صورت

یا گونه ها یا مقابل پایین گردن، بالا ببرد.

و نباید دست ها را از مقابل گوش ها و سر بالاتر ببرد؛ و مستحب است در نماز جماعت امام تکبیر را بلند و مأموم آهسته بگوید.

قرائت

«۸۳» در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول سوره حمد و بعد از آن بنا بر احتیاط در صورتی که می داند یا می تواند یاد بگیرد، یک سوره تمام بخواند. و بنا بر اظهر اگر سوره ضُحی را می خواند باید سوره «الم نشرح» را هم به دنبال آن بخواند و اگر سوره فیل را خواند سوره قریش را هم بخواند.

«۸۴» اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلًا بترسد که اگر سوره را بخواند، دزد یا درنده، یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۶۰

سوره را بخواند؛ و اگر در کاری عجله داشته باشد به طوری که اگر سوره را بخواند ضرری به او می رسد، می تواند سوره را نخواند.

«۸۵» اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند و قصد او این باشد که سوره جزء نماز باشد نمازش باطل است، ولی اگر قصد او قرآن خواندن باشد مانعی ندارد و بعد از حمد یک سوره بنا بر احتیاطی که قبلًا ذکر شد می خواند، و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد، سوره را از اول بخواند.

«۸۶» اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است ولی باید دو سجده سهو

به خاطر فراموش کردن قرائت بجا آورد.

«۸۷» اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند. و اگر بفهمد سوره را نخوانده، بایـد فقط سوره را بنا بر احتیاطی که گـذشت بخوانـد؛ ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند و بعد از نماز دو سـجده سهو به خاطر زیاد شدن سوره بجا آورد؛ و نیز اگر خم شود و پیش از آن که به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره، یا سوره تنها، یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

«۸۸» اگر در نمـاز یکی از چهـار سوره ای را که آیه سـجده دارد، عمـداً بخوانـد نمـازش بنابر احتیاط باطل است. ولی در نماز مستحبی خواندن یکی از آنها جایز است و در بین نماز سجده می کند.

«۸۹» اگر اشـتباهاً مشـغول خواندن سوره ای شود که سـجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کنـد و بنا بر احتیاط سوره دیگر بخوانـد، و اگر بعـداز خواندن آیه سـجده بفهمد، باید بنا بر احتیاط سوره دیگری بخواند و بعد از نماز، سجده آن آیه ای که سجده واجب داشته است بجا آورد.

«۹۰» اگر در نماز آیه سجده را بشنود، بنا بر احوط بعد از نماز سجده آن را بجا

می آورد و نمازش صحیح است.

«۹۱» در نمـاز جمعه و نمـاز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعـد از حمـد، سـوره جمعه و در رکعت دوم بعـد از حمد، سوره منافقین بخواند بلکه

احتیـاط مسـتحب در این است که بـدون عـذر اینهـا را ترک نکنـد؛ و اگر مشـغول یکی از اینها شود، بنا بر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

«۹۲» اگر بعـد از حمد مشـغول خواندن سوره «قل هو اللَّه احد» یا سوره «قل یا أیُّها الکافرون» شود، نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخوانـد ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر به نصف نرسـیده، می توانـد آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

«۹۳» اگر در نماز، غیر سوره «قل هو اللَّه احد» و «قل یا ایها الکافرون» سوره دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

«۹۴» اگر مقـداری از سوره را فراموش کنـد یا از روی ناچاری، مثلًا به واسـطه تنگی وقت یا جهت دیگر، نشود به هیچ وجه آن را تمام نمایـد، می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، اگر چه از نصف گذشـته باشد؛ و احتیاط در این است که به سوره «قـل هو اللَّه احـد» یـا «قـل یا ایها الکافرون» عـدول نمایـد و در ظهر جمعه به سوره جمعه و منافقین، اگر مانعی در کار نباشد.

«۹۵» بر مرد واجب است حمـد و سوره نماز صـبح و مغرب و عشا را بلنـد بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند، مگر در ظهر جمعه که مستحب است دو رکعت اوّل را بلند بخوانند.

«۹۶» زن می تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم

صدایش را بشنود باید آهسته بخواند، در صورتی که شنیدن صدای او حرام باشد، مثلًا ترس فتنه و لذت بردن در بین باشد بنابر اظهر.

«۹۷» اگر در جایی که باید نماز را بلند بخواند عمداً آهسته بخواند، یا در جایی که باید آهسته بخواند عمداً بلند بخواند، نمازش باطل است؛ ولی اگر از روی فراموشی باشد، یا مسأله را نداند و احتمال خلاف هم ندهد و تردید در صحّت عملش نداشته باشد، به طوری که قصد قربت از او حاصل بشود، نمازش صحیح

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۶۲

است و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، بنابر اظهر لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

«۹۸» اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتراز معمول صدایش را بلند کند، مثل آن که آنها را با فریاد بخواند، نمازش بنا بر احتیاط باطل است.

«۹۹» انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ وجه نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می تواند بخواند و احتیاط مستحب در آن است که نماز را به جماعت بجا آورد.

«۱۰۰» کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی داند، و می تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید یاد بگیرد؛ و اگر وقت تنگ است، دو صورت دارد: ۱- اگر در یادگرفتن کوتاهی کرده، در صورتی که عُسر و حرج نباشد بنا بر اظهر باید نمازش را به جماعت بخواند، یا کسی بخواند و او هم همراه او بخواند یا اگر ممکن است از روی نوشته ای بخواند. ۲- اگر کوتاهی نکرده بنا بر

احتیاط مستحب این کارها را انجام دهد.

اگر کسی از قرآن هیچ نمی داند، به مقداری که واجب است در نماز از قرآن بخواند تسبیح و تهلیل و تکبیر می گوید.

«۱۰۱» اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند، یا عمداً آن را نگوید یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید مثلًا به جای «ض»، «ظ» بگوید به طوری که در زبان عربی بگویند آن حرف را تلفظ نکرده، و موافق هیچ یک از قرائت های هفتگانه نباشد؛ یا جایی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود، زیر و زبر بدهد، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است بنا بر احتیاط.

«۱۰۲» اگر زیر و زبر کلمه ای را نداند باید یاد بگیرد ولی اگر کلمه ای را که وقف کردن آخر آن جایز است همیشه وقف کند یاد گرفتن زیر و زبر آن لازم نیست. ولی اگر نداند مثلًا کلمه ای با «س» است یا با «ص» باید یاد بگیرد و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند، مثل آن که در «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ»، مستقیم را یک مرتبه با سین و یک مرتبه با صاد بخواند، نمازش باطل است، مگر آن که هر دو جور قرائت شده باشد و به امید رسیدن به واقع بخواند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۶۳

«۱۰۳» رعایت مدّی که در یک کلمه واقع شده واجب است؛ یعنی اگر در کلمه ای «واو» باشد و حرف قبل از «واو» در آن کلمه پیش (ضمّه) داشته باشد و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه (ء) باشد، مثل کلمه سوء، باید آن واو را مدّ بدهد یعنی آن را بکشد؛ و همچنین اگر در کلمه ای «الف» باشد

و حرف قبل از الف در آن کلمه زبر (فتحه) داشته باشد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد، مثل جاء، باید الف آن را بکشـد؛ و نیز اگر در کلمه ای «ی» باشد و حرف پیش از «ی» در آن کلمه زیر (کسـره) داشـته باشد و حرف بعد از «ی» در آن کلمه همزه باشد، مثل جی ء، باید «ی» را با مد بخواند؛ و اگر بعد از این «واو» و «الف» و «ی» به جای همزه (ء) حرفی باشد که سـاکن است یعنی زیر و زبر و پیش نـدارد، بـاز هم بایـد این سه حرف را با مـدّ بخوانـد، مثلًا در «وَ لَا الضَّالِّینَ» که بعـد از الف حرف لام ساکن است باید الف آن رابا مدّ بخواند.

«۱۰۴» وصـل به سـکون در نمـاز- بنـابر اظهر- جائز است و وقف غیر عمـدی بر حرکت، وضـعاً صـحیح است و اعاده نـدارد و احوط آن است که بدون عذر وقف به حرکت ننماید و معنای وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را بگویـد و بین آن کلمه و کلمه بعـدش فاصـله دهـد، مثلًا بگوید «الرحمنِ الرحیمِ» و میم الرحیم را زیر بدهد و بعد قدری فاصـله دهـد و بگویـد «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ». و معنای وصل به سـکون آن است که زیر یا زبر یا پیش کلمه ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند مثل آن که بگوید «الرحمنِ الرحیمْ» و میم الرحیم را زیر ندهد و فوراً «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» را بگوید.

«۱۰۵» تنوین اگر به کلمه ای که با یکی از حروف «ی، ر، م، ل،

و، ن» شروع می شود برسد، ادغام کند، یعنی نون را به آن حرف تبدیل کند و با تشدید بگوید و نون ساکن اگر به یکی از آنها برسد، احتیاط مستحب است که ادغام کند.

«۱۰۶» در رکعت سوم و چهارم نماز می تواند فقط یک حمد بخواند، یا سه مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی سه مرتبه بگوید: «سُبحانَ اللَّهِ وَ الْحَمدُ للَّهِ وَ لاالهَ الَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ اکبر»؛ و اگر یک مرتبه هم تسبیحات اربعه را بگوید بنا بر اقوی کافی است ولی سه مرتبه فضیلت بیشتر دارد و موافق احتیاط است؛ و می تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید و بهتر است در هردو رکعت

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۶۴

تسبیحات بخواند.

«۱۰۷» در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

«۱۰۸» بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

«۱۰۹» اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید «بسم اللَّه» آن را هم آهسته بگوید.

«۱۱۰» کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

«۱۱۱» اگر در دو رکعت اول نماز به خیال این که دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

«۱۱۲» اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال این که در دو رکعت اول است حمد بخواند، یا در دو رکعت اول نماز با گمان به این که در دو رکعت آخر است حمد بخواند، چه پیش از

رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است.

«۱۱۳» اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمد بخواند ولی تسبیحات به زبانش آمد، یا می خواست تسبیحات بخواند ولی حمد به زبانش آمد باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند. ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، و در خزانه قلبش آن را قصد داشته می تواند همان راتمام کند ونمازش صحیح است.

«۱۱۴» کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند اگر بدون قصد مشغول خواندن حمد شود باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

«۱۱۵» مستحب است در رکعت اول پیش از خواندن حمد، آهسته بگوید:

«أعوذ باللَّه من الشیطان الرجیم»، و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» را بلند بگوید. و نیز مستحب است حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هرآیه وقف کند، یعنی آن را به آیه بعد نچسباند، و در حال

خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد، و اگر نماز را به جماعت می خواند، بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فُرادی می خواند، بعد از آن که حمد خودش تمام شد، بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»، و بعد از خواندن سوره «قل هو اللَّه أحد» یک یا دو مرتبه «کَذلِکَ اللَّهُ رَبّی» یا سه مرتبه «کَذلِکَ اللَّهُ رَبُّنا» بگوید، و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

رکوع

«۱۱۶» در هررکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که

بتواند دست را به زانو بگذارد و این عمل را رکوع می گویند.

«۱۱۷» اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دست ها را به زانو نگذارد اشکال ندارد.

«۱۱۸» هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد، مثلًا به چپ یا راست خم شود، اگر چه دست های او به زانو برسد، صحیح نیست.

«۱۱۹» رکوع باید با قصد باشد اگرچه بعد از خم شدن پدید آید، پس اگر به قصد کار دیگر مثلًا برای کشتن جانوری خم شود، و قصد رکوع بعد از خم شدن به وجود آمد بنا بر اظهر کافی است.

«۱۲۰» کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلًا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد؛ یا زانوی او پائین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول خم شود.

«۱۲۱» کافی بودن هرذکری که خواست بگوید در رکوع خالی از وجه نیست.

ولی احتیاط مستحب آن است که سه مرتبه «سُبحانَ اللَّه» یا یک مرتبه «سُبحانَ رَبّیَ الْعَظیم وَ بِحَمْدِهِ» بگوید.

«۱۲۲» در رکوع باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد. و آرام گرفتن بدن در

حدّی که بگویند آرام گرفت داخل در رکن رکوعی است و زائد بر آن مثل خود ذکر رکوع، داخل در رکن نیست، اگرچه واجب است.

«۱۲۳» اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید، بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود باید بعد از آرام گرفتن بدن، دوباره ذکر را بگوید ولی اگر کمی حرکت کند که از حال

آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد اشکال ندارد.

«۱۲۴» اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، در صورتی که بتواند پیش از آن که از حد رکوع بیرون رود ذکر را بگوید، باید در آن حال تمام کند.

«۱۲۵» اگر بدن به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد نماز صحیح است ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود ذکر واجب را بگوید.

«۱۲۶» هرگاه نتواند به اندازه رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به طور معمول رکوع کند باید به هر اندازه می تواند خم شود، و اگر هیچ نتواند خم شود باید با سر اشاره نماید و اگر آن هم ممکن نشد با چشم، به وسیله بستن برای رکوع و باز کردن برای برخاستن از رکوع اشاره نماید و اگر ازاین هم عاجزاست باید در قلب، نیّت رکوع کند و ذکرآن را بگوید.

«۱۲۷» کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند و برای رکوع فقط می تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود، یا در حالی که ایستاده است با سر اشاره کند؛ باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید.

«۱۲۸» بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آن که بدن آرام گرفت به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

«۱۲۹» اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آن که بسجده برسد، یادش بیاید، اگر به قصد رکوع خم شده بود و مختصر

مکثی در رکوع کرد؛ فقط قیام بعد از رکوع را انجام نداده، بنا بر این برمی گردد و آن قیام را به جا آورده و به سجده می رود و الّا باید ایستاده و بعد به رکوع رود؛ و احتیاط مستحب است اگر فراموش کردن رکوع قبل از خم شدن باشد، نماز را دو مرتبه بخواند؛ و چنانچه به حالت خمیدگی به

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۶۷

رکوع برگردد، نمازش باطل است.

«۱۳۰» مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد و پشت را صاف نگه دارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگه دارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامی بدن بگوید:

«سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَه»، و در حال رکوع بلکه در تمام احوال نماز، گذاشتن دست ها در زیر همه لباس ها مکروه است.

«۱۳۱» مستحب است در رکوع زن ها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

اشاره

«۱۳۲» نماز گزار باید در هررکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع دو سجده کند و سجده آن است که پیشانی و تمام کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارند.

«۱۳۳» بنا بر احتیاط مقدار پیشانی که به زمین گذاشته می شود نباید کمتر از مقدار پهنای یک ناخن باشد، گرچه کفایت مطلق گذاشتن پیشانی روی زمین بدون تعیین مقدار، خالی از وجه نیست، و در صورت رعایت احتیاط

در مقدار سجده گاه، یعنی پهنای یک ناخن، احوط اتصال این مقدار از زمین است به همدیگر؛ پس سجود بر دانه های تسبیح متعارف خلاف احتیاط است.

«۱۳۴» دو سجده روی هم یک رکن است که اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

«۱۳۵» اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نماز باطل می شود، و اگر سهواً یک سجده کم کند حکم آن بعداً گفته خواهد شد.

«۱۳۶» اگر پیشانی را عمداً یا سهواً بر زمین نگذارد، سجده نکرده است، اگر

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۶۸

چه جاهای دیگر به زمین برسد. ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است.

«۱۳۷» کفایت هرذکری که در سجده بگوید خالی از وجه نیست. ولی احتیاط مستحب آن است که سه مرتبه «سُبحانَ اللَّه» یا یک مرتبه «سُبحانَ رَبّیَ الْأعلی وَ بِحَمْدِهِ» بگوید و مستحب است «سبحان ربّی الأعلی و بحمده» را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید.

«۱۳۸» در سجود باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد. و اگر نتوانست به اندازه ذکر واجب آرامش بدن داشته باشد، اصل وجوب ذکر ساقط نمی شود، و اگر به هیچ وجه بدنش آرام نمی گیرد احوط این است که نماز دیگری هم بخواند و سجده آن را با اشاره انجام دهد و منظور از آرامش بدن، توقف و مکث بین سر گذاشتن و برداشتن است.

«۱۳۹» اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمداً ذکر سجده را بگوید،

یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد، نماز باطل است.

«۱۴۰» اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد، سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آن که سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده باید دوباره در حال آرام بودن، ذکر را بگوید.

«۱۴۱» اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته یاپیش از آن که ذکر سجده تمام شود سربرداشته نمازش صحیح است.

«۱۴۲» موقعی که ذکر سجده را می گوید باید تمام هفت عضو روی زمین باشند و از زمین برداشته نشوند ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد.

«۱۴۳» اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند. ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

«۱۴۴» بعد ازتمام شدن ذکر سجده اول باید بنشیند تا بدن آرام بگیرد و بعد به

سجده رود.

«۱۴۵» جای پیشانی نمازگزار از محل ایستادن او در قیام و محل دو انگشت بزرگ پا در موقع سجده به اندازه یک خشت که چهار انگشت بسته است باید بلندتر نباشد و احتیاط در این است که پایین تر از چهار انگشت بسته هم نباشد.

«۱۴۶» در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست، باید جای پیشانی نماز گزار از جای انگشتهای پا بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد

و بنا بر احتیاط باید پایین تر نیز نباشد.

«۱۴۷» اگر پیشانی را سهواً به چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن به قدری است که نمی گویند در حال سجده است، می تواند سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد، و می تواند سر را کم کم بکشد تا به روی آنچه به اندازه چهار انگشت یا کمتر است برسد؛ و اگر بلندی آن به قدری است که می گویند در حال سجده است احتیاط واجب آن است که پیشانی را از روی آن بکشد تا به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است برسد، و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

«۱۴۸» باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند چیزی نباشد پس اگر مُهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مُهر نرسد، سجده باطل است، ولی اگر مثلًا رنگ مُهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

«۱۴۹» در سجده باید تمام کف دست را بر زمین بگذارد ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد. و اگر پشت دست ممکن نباشد، باید مچ دست را بگذارد و چنانچه آن را هم نتواند، باید تا آرنج هر جا را که می تواند بر زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست، گذاشتن بازو کافی است.

«۱۵۰» در سجده باید سر دو انگشت بزرگ پاها رابه زمین بگذارد و اگر روی انگشت بزرگ پا یعنی طرف ناخن و یا پشت

آن را هم به زمین بگذارد کافی بودنش خالی از وجه نیست ولی خلاف احتیاط است. و اگر فقط انگشت های دیگر پا، یا

روی پا را به زمین بگذارد، یا به واسطه بلند بودن ناخن، سر شست به زمین نرسد نماز باطل است.

«۱۵۱» کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیه آن رابه زمین بگذارد، و اگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده خیلی کوتاه است، باید بقیه انگشتان را بگذارد و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هرمقداری از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

«۱۵۲» مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می کند، باید پاک باشد ولی اگر مثلًا مُهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مُهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد اشکال ندارد.

«۱۵۳» کسی که فراموش کرده که موضع سجده او نجس بوده و یا نمی دانسته و بعد از نماز فهمیده، در صورتی که قصد قربت داشته، نمازش صحیح است، و اگر در بین نماز فهمید، اگر در حال سجده است پیشانی را از موضع نجس کم کم بکشد تا به موضع پاک برسد و اگر بعد از سجده فهمید، سجده های گذشته صحیح است.

«۱۵۴» اگر محل سجده منحصر در نجس شد، سقوط شرطیت طهارت خالی از وجه نیست؛ و اگر امر دائر است که به محل نجس سجده کند یا بر لباس پاک، تخییر خالی از وجه نیست و در صورتی که امید برطرف شدن عذر را دارد، احوط تأخیر نماز برای آخر وقت است.

«۱۵۵» اگر موضعی که پیشانی بر آن گذاشته می شود نجس باشد و حالت سرایت هم نداشته

باشد ولی قسمتی از آن به مقداری که برای سجده لازم است پاک باشد، سجده بر آن کفایت می کند.

«۱۵۶» اگر در روی پیشانی دمل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد.

«۱۵۷» اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و احتیاط در این است که اگر طرف راست ممکن است آن را بر طرف چپ پیشانی مقدم بدارد و اگر ممکن نیست به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست باید با سر اشاره کند و اگر آن هم نشد با بستن و باز کردن چشمها سجده را

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۱

انجام دهد.

«۱۵۸» کسی که نمی تواند پیشانی رابه زمین برساند باید به قدری که می تواند خم شود و مُهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید بنابر احتیاط کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

«۱۵۹» کسی که هیچ نمی تواند خم شود، برای سجده باید سر را به قصد سجده خم کند و برای برخاستن از سجده، سر را بلند کند واگر این هم ممکن نشد، به قصد سجده چشم را می بندد و به قصد برخاستن، چشم را باز می کند و لازم نیست در این صورت بقیه اعضا یعنی کف دست

و زانو و انگشت بزرگ پا روی زمین باشد، گرچه این کار در صورت امکان موافق احتیاط است.

«۱۶۰» اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه در موقع سجده استقرار پیدا کرده بود و حالا می تواند خود را نگه دارد و به سجده برنگردد، باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد، و این یک سجده حساب می شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه، و اگر نتواند سر را نگه دارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می شود و اگر ذکر نگفته باشد باید بگوید. و اگر استقرار پیدا نکرده بود حتی اگر می تواند خود را نگه دارد، باید به سجده برگردد و روی هم یک سجده حساب می شود و باید ذکر را بگوید، و اگر سجده اول است یک سجده دیگر بجا آورد.

«۱۶۱» اگر روی چیزی که بدن روی آن آرام نمی گیرد سجده کند باطل است ولی روی تشک یا چیز دیگری که بعد از سر گذاشتن و مقداری پایین رفتن آرام می گیرد، سجده اشکال ندارد.

«۱۶۲» در رکعت اول و سوم که تشهد ندارد مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشاء، اگر بعد از سجده دوم بدون آن که مقداری بنشیند برای رکعت بعد برخیزد، بنا بر اظهر نمازش صحیح است. ولی بنا بر احتیاط مستحب بعد از سجده دوم باید قدری بی حرکت نشسته و بعد برخیزد.

«۱۶۳» مستحب است تکبیر گفتن در موقع رفتن به سجده و بعد از سربرداشتن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۲

از آن، و مستحب است در حال تکبیر دستها را بلند کند؛ و برای مرد مستحب است در موقع سجده

رفتن، دست ها را زودتر از زانوها بر زمین بگذارد و در موقع بلند شدن برای قیام، زانوها را زودتر از دست ها از زمین بردارد و زن در حال رفتن به سجده، اول زانوها را به زمین می گذارد بعد دست ها را، و مستحب است در حال سجده بینی نیز به خاك و یا هر چه سجده بر آن جایز است گذاشته شود و بین دو سجده دعاهایی که وارد شده بخواند، مثل استغفار و مانند آن و مستحب است در بین دو سجده به حال تورّك بنشیند (یعنی بر ران چپ بنشیند و قدم راست را بر کف قدم چپ بگذارد) و برروی دو پا نشستن مکروه است، و برای زن مستحب است نشستن بر نشیمنگاه و بالاـ آوردن زانوها و چسباندن ران ها به یکدیگر، و همچنین مستحب است نمازگزار در وقت بلند شدن برای ایستادن بگوید: «بِحَولِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ اقُومُ وَ اقعُدْ».

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

«۱۶۴» باید بر زمین و چیزهای غیرخوراکی و پوشاکی که از زمین می روَیَد، سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی صحیح نیست. و منظور از خوراکی، چیزهایی است که خام یا پخته آن عادتاً خورده می شود، پس سجده بر گندم و جو و نخاله آنها که در ضمن خورده می شود صحیح نیست، ولی سجده بر پوست برنج و خربزه و هندوانه و انار، حتی در حال اتصال مانعی ندارد، و همچنین سجده بر گیاهان دارویی که اختصاص به مریض دارد و به هیچ وجه از آن در حال سلامت استفاده نمی شود جایز است، و سجده بر تنباکو و مانند آن، که خوراکی نیست جایز است به خلاف مثل قهوه و

چای. و منظور از پوشاکی چیزی است که عادتاً پوشیده می شود ولو بعد از ریسیدن و بافتن، مثل پنبه و کتان و کنف، ولی سجده بر برگ درختان و چوب ها و آنچه که از چوب ساخته می شود و حصیر و بادبزن و امثال آن جایز است.

«۱۶۵» سجده کردن بر چیزهای معدنی مانند طلا، نقره، عقیق و فیروزه و مرمر

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۳

اصیل باطل است و اما سجده کردن بر سنگ های معدنی مانند سنگ مرمر معمولی و سنگ های سیاه بنا بر اظهر اشکال ندارد.

«۱۶۶» سجده بر چیزهایی که از زمین می رویَد و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است.

«۱۶۷» سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است در آن شهرها جایز نیست، و بنا بر احتیاط در شهرهای دیگر نیز که خورده نمی شود، سجده نکنند و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

«۱۶۸» بنا بر اظهر سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است، بلکه به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند آن هم می شود سجده کرد.

«۱۶۹» اگر کاغذ را از چیزی که سجده برآن صحیح است مثلًا از کاه ساخته باشند، می شود بر آن سجده کرد و جواز سجده بر کاغذی که احتمال دارد از چیزهایی درست شده باشد که سجده بر آن جایز نیست، مورد تأمل است، لذا احتیاطاً سجده ننمایند.

«۱۷۰» برای سجده، بهتر از هرچیز تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام می باشد، بعد از آن خاک است.

«۱۷۱» اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی تواند

بر آن سجده کند، باید به لباسش که از کتان یا پنبه است، سجده کند وگرنه اگر از چیز دیگر است بر همان چیز سجده کند، و اگر آن هم نیست باید بر پشت دست و چنانچه آن هم ممکن نباشد به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید بنا بر اظهر، و اگر آن هم نشد، تا نزدیک زمین خم می شود و یا این که با اشاره سر سجده می نماید.

«۱۷۲» سجده بر گِل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد، اگر بعد از آن که مقداری فرو رفت آرام بگیرد اشکال ندارد.

«۱۷۳» اگر در سجده اول، مهر به پیشانی بچسبد و بدون این که مهر را بردارد دوباره به سجده رود، اشکال ندارد اگر چه خلاف احتیاط است.

«۱۷۴» اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند گم شود و چیزی که

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۴

سجده بر آن صحیح است نداشته باشد چنانچه وقت وسعت دارد، باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است، باید به لباسش اگر از پنبه یا کتان است سجده کند و اگر از چیز دیگر است بر همان چیز و اگر آن هم ممکن نیست بر پشت دست، و اگر آن هم نمی شود به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

«۱۷۵» هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن باشد باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و اگر وقت تنگ است، به دستوری که در مسأله پیش گفته شد عمل کند.

سجده واجب قرآن

«۱۷۶» در هریک

از چهار سوره: «سجده» (سوره ۳۲)، «فصّلت» (سوره ۴۱)، «نجم» (سوره ۵۳)، «علق» (سوره ۹۶)، یک آیه سجده است که اگر انسان بخواند یا به آن گوش دهد، بعد از تمام شدن آن آیه، باید فوراً سجده کند؛ و اگر فراموش کرد هروقت یادش آمد باید سجده نماید.

«۱۷۷» اگر انسان موقعی که آیه سجده را می خواند، از دیگری هم بشنود، چنانچه گوش داده دو سجده نماید و اگر به گوشش خورد، یک سجده کافی است اگر چه احتیاط در دو سجده است. و اگر انسان چند دفعه آیه سجده را شنید و یا خود قرائت کرد اگر بعد از اولی سجده کرد واجب است باز هم برای دفعات بعد سجده کند؛ و اگر سجده نکرد بنابر احتیاط واجب برای هر قرائت یا شنیدن آیه سجده کند.

«۱۷۸» در غیر نماز اگر در حال سجده آیه سجده را بخواند یا به آن گوش بدهد باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

«۱۷۹» اگر آیه سجده را از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، بشنود، یا از ضبط صوت بشنود لازم نیست سجده نماید، ولی اگر از وسیله ای که مثل بلندگو صدای خود انسان را می رساند بشنود، واجب است سجده کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۵

«۱۸۰» در وجوب سجده برای کسی که آیه سجده را می شنود، فرق نمی کند که قرائت کننده مکلف باشد یا نباشد، و آنکه قرائت کننده خودش هم سجده کند یا نکند، و آنکه صحیح قرائت کند یا غلط، اما به صورتی که معلوم و مشخص باشدکه آیه سجده را تلاوت کرده، و همین طور فرق نمی کند که به صورت حرام، مثل غنا بخواند

یا نه، و آنکه شنیدن به صورت حرام باشد مثل التذاذ از صدای اجنبیه یا نه، و باز هم فرق نمی کند که وقت گوش دادن بداند که به آیه سجده گوش می دهد و یا بعد از گوش دادن بفهمد آیه سجده بوده است. و اما اگر قرائت کننده طفل غیرممیز باشد و یا از شخص خواب بشنود سجده واجب نمی شود و همچنین است اگر شنونده کلمات و حروف را تشخیص ندهد و فقط همهمه ای بشنود.

«۱۸۱» در سجده واجب قرآن باید نیت سجده کردن را داشته باشد و مکان هم مباح باشد و طوری باشد که اگر مردم دیدند، بگویند سجده کرد، ولی سایر شرایطی که در سجده نماز معتبر است لازم نیست مانند پوشانیدن عورت و پاک بودن مُهر یا چیزی که بر آن سجده می کنند و بلندتر نبودن محل سجده از محل پا و گذاشتن دست ها و زانوها و نوک انگشتان بزرگ پا بر زمین و مانند اینها، اگر چه رعایت این امور مورد احتیاط است.

«۱۸۲» هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافی است، و گفتن ذکر مستحب است، و بهتر است بگوید:

«لاإلهَ الّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً لاالهَ الّااللَّهُ ایماناً وَ تَصْدیقاً لاالهَ الّا اللَّهُ عُبودِیّةً وَ رِقّاً سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لامُسْتَنکِفاً وَ لامُسْتَکْبِراً بَلْ انَا عَبْدٌ ذَلیلٌ ضَعیفٌ خائِفٌ مُسْتَجیر».

تشهّد

«۱۸۳» در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن تشهّد بخواند، و ذکر تشهد

بنا بر احتیاط عبارت است از:

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۶

«اشْهَدُ انْ لااله الّا اللَّهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَ اشْهَدُ انَّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسولُهُ أللَّهُمَّ صَلّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد».

«۱۸۴» کلمات تشهّد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

«۱۸۵» کسی که تشهد را نمی داند واجب است یاد بگیرد، و در تنگی وقت در صورتی که نتواند از غیر خود متابعت کند و یا از روی نوشته بخواند، ترجمه آن را به زبان خودش، بخواند و اگر از ترجمه هم عاجز بود ذکر یا ترجمه ذکری را به جای آن بخواند.

«۱۸۶» اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهّد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و بقیه نماز را مطابق معمول بخواند سپس بعد از اتمام نماز دو سجده سهو برای ایستادن بی جا و دو سجده سهو برای قرائت یا تسبیحات زیادی در صورتی که خوانده باشد نیز بجا آورد؛ و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را مطابق معمول تمام کند و بعد از سلام نماز، تشهد را قضا کند و بنا بر احتیاط واجب برای تشهّد فراموش شده دو سجده سهو بجا آورد.

«۱۸۷» مستحب است در حال تشهّد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا بگوید: «بِسمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَیْرُ الْاسْماءِ لِلَّهِ» و نیز مستحب است دست ها را بر ران ها بگذارد و انگشت ها را به یکدیگر بچسباند و به دامان

خود نگاه کند و بعد از تمام شدن تشهّد بگوید: «وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَه».

سلام نماز

«۱۸۸» بعد از تشهّد رکعت آخر نماز؛ در حالی که نشسته و بدن آرام است باید سلام نماز را بگوید و مستحب است ابتدا بگوید: «السَّلامُ عَلَيْكَ ايُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُه» و بعد از آن باید بگوید: «السَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلى عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحِين». و یا این که بگوید: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ» و بنا بر اظهر، مستحب است بلکه موافق احتیاط

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۷

است که بعد از آن بگوید: «وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُه». و بهتر آن است که هرسه سلام را به ترتیبی که ذکر شد بگوید.

ترتیب

«۱۸۹» اگر عمداً ترتیب نماز را بهم بزند، مثلًا سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع بجا آورد، بنابر احتیاط نماز باطل می شود.

«۱۹۰» اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلًا پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید؛ نماز باطل است.

«۱۹۱» اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست بجا آورد، مثلًا پیش از آن که دو سجده کند تشهّد بخواند، باید رکن را بجا آورد و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

«۱۹۲» اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلًا حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، و در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بگذرد و نمازش صحیح است.

«۱۹۳» اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست بجا آورد، مثلًا

حمـد را فراموش کنـد و سوره را بخواند، چنانچه مشـغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده بجا آورد، و بعد از آن، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

موالات

«۱۹۴» انسـان بایـد نمـاز را بـا موالاـت بخوانـد، یعنی کارهای نماز ماننـد رکوع و سـجود و تشـهد را پشت سـر هم بجا آورد و چیزهایی را که در نماز می خوانـد به طوری که معمول است پشت سـر هم بخوانـد و اگر به قـدری بین آنها فاصـله بیندازد که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۸

«۱۹۵» اگر در نمـاز سـهواً بین حرفهـا یـا کلمات فاصـله بینـدازد و فاصـله به قـدری نباشـد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشـغول رکن بعـد نشـده باشـد، بایـد آن حرفها یا کلمات را به طور معمول بخواند و اگر مشـغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیـح است و احتیاط در این است که بدون عذر و سـهو از پی در پی آوردن مسامحه نکند اگر چه طوری نیست که موالات را به هم بزند.

«۱۹۶» طول دادن رکوع و سـجود و خوانـدن سوره های بزرگ، موالات را به هم نمی زنـد. مگر آن قـدر طول بدهـد که وقت نماز فوت شود. مثل عمداً خواندن سوره بزرگ در نماز صبح.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۷۹

«قنوت»

«۱۹۷» در تمام نمازهای واجب و مستحب پیش از رکوع رکعت دوّم مستحب است قنوت بخواند، بلکه احتیاط در این است که قنوت را در نمازهای واجب ترک نکنـد؛ و در نماز وتر با آن که یک رکعت می باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مسـتحب است؛ و نمـاز جمعه در هر رکعت یـک قنوت دارد، در رکعت اول قبـل از رکوع و در رکعت دوم بعـد از رکوع؛ و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و

در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

«۱۹۸» اگر بخواهـد قنوت بخواند خوب است دست ها را مقابل صورت بلند کند بلکه احتیاط در این است که در غیرموقع تقیه آن را ترک نکند و مستحب است که کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگه دارد.

«۱۹۹» در قنوت هرذکری بگویـد، اگر چه یک «سـبحان اللّه» باشـد، کافی است و بهتر است بگوید: «لااِلهَ اِلَّا اللّهُ الْحَلِیمُ الْکَریم لا اِلهُ الّا اللّهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیم سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْع وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیم وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِین».

«۲۰۰» اظهر جواز قنوت به غیر عربی است و بایـد به هرلغتی که می خوانـد صـحیح بخواند تا وظیفه قنوتی را انجام داده باشد و همچنین بنا بر احتیاط واجب باید دعا خواندن به صورت غلط را، در هرجای نماز که باشد، ترک کند.

«۲۰۱» مسـتحب است انسان قنوت را بلند بخواند ولی برای کسـی که نماز را به جماعت می خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

«۲۰۲» اگر عمـداً قنوت نخواند قضا ندارد؛ و اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مسـتحب است بایستد و بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند، و اگر در سجده یادش بیاید مستحب است بعد از سلام نماز، قضا نماید و احتمال دارد هرجای نماز که یادش آمد بتواند قنوت را بجا آورد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۰

«مستحبات نماز»

اشاره

«۲۰۳» مستحب است در حال قیام نگاه کردن به محل سجده؛ و نیز بعید نیست استحباب نگاه

کردن بین دو قدم در حال رکوع و به طرف بینی در حال سجود و به دامن خود در حال نشسته و به کف دو دست در حال قنوت؛ و مستحب است در حال قیام گذاشتن دستها روی رانها مقابل زانو و در حال قنوت قرار دادن آنها مقابل صورت به طوری که کف آنها رو به آسمان باشد، و در حال سجده گذاشتن دست ها مقابل گوش ها یا صورت یا شانه ها، و در حال نشسته روی ران ها و در حال رکوع روی زانو برای مردها.

تعقیبات نماز

«۲۰۴» مستحب است انسان بعد از نماز مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود. و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود، روبه قبله تعقیب رابخواند، و لازم نیست تعقیب به عربی باشد ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند و از تعقیبهایی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام است که باید به این ترتیب گفته شود: ۳۴ مرتبه «اللَّهُ اکبر»، سپس ۳۳ مرتبه «الحَمدُ للَّه» و بعد از آن ۳۳ مرتبه «سُبحان اللَّه»، و بنا بر اظهر می شود «سبحان اللَّه» را پیش از «الحَمد للَّه» گفت، ولی بهتر است بعد از «الحمد للَّه» گفته شود.

«۲۰۵» مستحب است بعد از نماز سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است، ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه، «شُکراً للَّه» یا «شکراً» یا «عَفْواً» بگوید و نیز مستحب است هروقت نعمتی به انسان می رسد یا

بلایی از او دور می شود سجده شکر بجا آورد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۱

«مبطلات نماز»

دوازده چیز نماز را باطل می کند و آنها را «مُبطِلات» می گویند:

۱- از بین رفتن یکی از شروط در اثناء نماز.

۲- باطل شدن وضو یا غسل در اثناء نماز عمداً یا سهواً.

۳- گذاشتن دست ها روی هم عمداً با قصد اینکه جزء نماز است.

۴- گفتن «آمین» عمداً بعد از حمد.

۵- برگرداندن عمدی تمام بدن به پشت سر (روی برگرداندن از قبله).

۶- حرف زدن عمدی.

۷- خندیدن عمدی (قهقهه کردن).

۸- برای امور دنیا با صدای بلند عمداً گریه کردن.

۹- کار زیادی که صورت نماز را به هم بزند.

۱۰- خوردن و آشامیدن در بین نماز.

۱۱- شکّ در رکعت های نماز دو یا سه رکعتی.

۱۲- کم و زیاد کردن رُکن نماز عمداً یا سهواً.

و تفصیل موارد ذکر شده به ترتیب در مسائل بعدی ذکر می شود.

اول: آن که در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود؛ مثلًا در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است.

دوم: آن که در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلًا بول از او بیرون آید؛ ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد، عمل نماید نمازش باطل نمی شود؛ و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه

خون خارج شود، در صورتی که به وظیفه مستحاضه عمل کرده باشد، نمازش صحیح است.

سوم: آن که مثل بعضی از کسانی که شیعه نیستند دست ها را روی هم

بگذارد و

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۲

قصـدش این باشـد که این کار جزء نماز است یا انجام دادن آن لازم است، در غیر این صورت اگر عمـداً این کار را بکنـد، از روی احتیاط نمازش را باید دوباره بخواند.

«۲۰۶» هرگـاه برای ادب دسـت هـا را روی هـم بگـذارد، بنـا بر احتیـاط واجب بایـد نمـاز را دوبـاره بخوانـد، ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دست ها را روی هم بگذارد بنا بر اظهر اشکال ندارد.

چهارم: بنا بر احتیاط آن که بعد از خواندن حمد، آمین بگوید و گفتن آن حرام است. ولی اگر اشـتباهاً یا از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی شود.

پنجم: آن که عمداً با تمام بدن به پشت سـر یعنی بیش از سـمت راست و چپ توجه کند و اگر فقط با صورت به طرف راست یـا چپ توجه کنـد نمـازش باطـل نمی شود، و اگر عمـداً بـا تمـام بـدن به راست یا چپ و یا فقط با صورت به پشت سـر توجه نمایـد، بنـا بر اظهر و احوط نمازش باطل است. و اگر سـهواً و یا از روی فراموشـی باشـد، مانعی نـدارد در اولی و محل احتیاط است در دومی.

ششم: آن که عمـداً کلمه ای بگویـد که دو حرف یا بیشتر داشـته، ولی بی معنا باشـد و یا این که یک حرف یا بیشتر بوده ولی معنا داشته باشد.

«۲۰۷» سـرفه کردن، آروغ زدن و آه کشـیدن در نمـاز اشـکال نـدارد ولی گفتن آخ و آه وماننـد اینها که دو حرف است، اگر عمدی باشد نماز را باطل می کند. ولی اگر بگوید: «آه مِنْ ذُنُوبی» اشکال ندارد.

«۲۰۸»

اگر کلمه ای را به قصـد ذکر بگویـد، مثلًا به قصد ذکر بگوید «اللَّهُ اکبر»، و در موقع گفتن آن صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند، اشـکال ندارد؛ ولی اگر به قصد این که چیزی را به کسی بفهماند کلمه ای را، مناسب مقصودش بگوید، اگر چه قصد ذکر هم داشته باشد، نماز باطل می شود.

«۲۰۹» قرآن یا دعا خواندن در نماز اشـکال ندارد مگر چهار آیه ای که سـجده واجب دارند- و در مسأله ۸۹۸ گذشت- یا این که دعا خوانـدن به طوری که به نظم واجب در قرائت و یا ذکر واجب صـدمه بزند و یا نفرین بر مؤمن باشد که در این صورت نماز باطل خواهد بود.

«۲۱۰» دعا یا ذکر خداوند متعال به هرلغتی که مخصوص نمازگزار باشد، در

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۳

بین نمـاز، اگرچه به عربی نباشـد، مـانعی نـدارد ولی خلاـف احتیـاط است حتی در قنوت. ولی بنـا بر احتیـاط واجب ذکرهـای مستحبی رکوع، سجود و تشهد را به غیر عربی نخواند.

«۲۱۱» اگر چیزی از حمـد و سوره و ذکرهـای نمـاز را عمـداً یـا احتیاطاً چنـد مرتبه بگویـد؛ اشـکال نـدارد. مگر این که به نظم واجب دیگر، مثل قرائت و یا ذکر واجب صدمه بزند.

«۲۱۲» در حال نماز، انسان نباید به دیگری سـلام کند و اگر دیگری به او سـلام کند، باید مثل سـلام او جواب بدهد. بنا بر این اگر گفت: سلام علیکم، جواب بگوید: سلام علیکم؛ و اگر گفت: السلام علیک، باید در جواب بگوید: السلام علیک.

«۲۱۳» انسان باید جواب سلام را در نماز و غیرنماز فوراً بگوید، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را

به قـدری طول دهـد که اگر جواب بگویـد جواب آن سـلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشـد نبایـد جواب بدهد؛ و در غیر نماز، دیگر جواب دادن واجب نیست.

«۲۱۴» باید جواب سـلام را طوری بگوید که سـلام کننده بشـنود، ولی اگر سـلام کننده کر باشد، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافی است.

«۲۱۵» نمازگزار می تواند به جای رد سلام جواب سلام را به قصد دعاء بگوید.

«۲۱۶» اگر زن یـا مرد نـامحرم یا بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب و بـد را می فهمـد و به معنای سـلام آگاه است، به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد.

«۲۱۷» اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

«۲۱۸» اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست، مگر اینکه احتمال بدهد که سلام کننده نمی تواند به طور صحیح سلام دهد، که در این صورت ردّ سلام واجب است.

«۲۱۹» جواب سلام کسی که مسلمان نیست، در نماز، واجب نیست بلکه

جایز هم نیست، ولی در غیر نماز ممکن است جواب به لفظ سـلام فقط یا علیك فقط، جایز باشد، مگر اینکه مصـلحتی در کار باشد که در این صورت با قصد قرآن خواندن، سلامٌ علیك یا سلامٌ علیکم می گوید که در این صورت جایز و گاهی خوب و گاهی واجب می شود.

«۹۴۲» اگر کسی به عدّه ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

«۹۴۳» سلام کردن مستحب است و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده

به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

«۹۴۴» اگر به عده ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد و همچنین است اگر بداند که او را هم قصد کرده ولی دیگری جواب سلام را بدهد؛ اما اگر بداند که او را هم قصد کرده یا این که به وسیله ای بفهمد که فقط او را قصد کرده است و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید. ولی اگر بچه ممیزی هم جواب سلام را داد بنا بر اظهر از نمازگزار و دیگران ساقط می شود.

«۹۴۵» اگر دو نفر با هم در یک زمان به یکدیگر سلام کنند، بر هریک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد ولی احتمال دارد که بر هیچ کدام رد سلام واجب نباشد؛ و اگر کسی به یکی از دو نفر بدون تعیین سلام کرد، جواب سلام بر هیچ کدام واجب نیست و در حال نماز جایز نیست.

هفتم: از مبطلات نماز، عمداً قهقهه کردن (یعنی خندیدن شدید) است، ولی اگر سهواً یا از روی فراموشی قهقهه کرد، نمازش صحیح است؛ و اگر کسی با صدا بخندد ولی به حدّ قهقهه نرسد، در صورتی که مقدمه خندیدن به اختیار و توجه او بوده است، بنا بر اظهر نمازش باطل است و گرنه باطل بودن نماز مطابق احتیاط است که نماز را تمام کرده و بعد از روی احتیاط دو مرتبه اعاده نماید.

«۹۴۶» اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند مثلًا رنگش سرخ شود، نمازش صحیح است.

هشتم: آن که برای کار

دنیا عمداً با صدا گریه کند، ولی اگر برای کار دنیا بی صدا

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۵

گریه کند اشکال ندارد؛ و اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است.

نهم: از مبطلات نماز کار زیادی است که نزد افراد متشرعه صورت نماز را به هم بزنـد، مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها، کم باشـد یا زیاد، عمـداً باشـد یا از روی فراموشـی؛ ولی کاری که صورت نماز را به هم نزنـد، مثل کشـتن عقرب، حفظ کردن مال، ساکت کردن و بغل کردن و شیر دادن بچه، و اشاره کردن با دست، اشکال ندارد.

«۹۴۷» اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است.

دهم: از مبطلات نماز، خوردن و آشامیـدن است که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامـد که نگوینـد نماز می خواند، نمازش باطل می شود.

«۹۴۸» اگر عمداً در نماز چیز کمی بخورد به طوری که موالات یعنی پی درپی آوردن کارهای نماز به هم نخورد و از صورت نمازگزار هم خارج نشود، بنا بر احتیاط واجب، نمازش را باید دومرتبه بخواند ولی اگر سهواًباشد، بنابراظهر نماز صحیح است.

«۹۴۹» اگر در بین نماز، غـذایی را که لای دنـدانها مانـده فرو ببرد، نمازش باطل نمی شود؛ و همچنین اگر قنـد یا شـکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود بنابر اظهر نماز اشکال پیدا نمی کند.

یازدهم: از مبطلات نماز شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است.

دوازدهم: آن

است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند، یا چیزی از واجبات را که رکن نیست عمداً کم یا زیاد نماید.

«۹۵۰» اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۶

مکروهات نماز

«۹۵۱» در نماز چند چیز مکروه است: گرداندن صورت به مقدار کم به طرف راست یا چپ، بستن چشم ها، گرداندن چشم به چپ و راست، فوت کردن محل سجده، خمیازه کشیدن، بازی کردن با ریش یا دست، داخل هم کردن انگشتان، آب دهان انداختن، گرفتن آب بینی و خلط سینه، نگاه کردن به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری و هرکار دیگری که خضوع و خشوع را از بین ببرد.

«۹۵۲» موقعی که انسان خوابش می آید و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط، نماز خواندن مکروه است. و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتاب های مفصّل ذکر شده است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۷

«شکّیات نماز»

اشاره

شک های نماز **۲۳** قسم است: هشت قسم آن شک هایی است که نماز را باطل می کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نُه قسم دیگر آن صحیح است.

شک های مُبطِل

شک هایی که نماز را باطل می کند از این قرار است:

۱- شک در شماره رکعت های نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر؛ ولی شک در نماز مستحب دو رکعتی و بعضی از نمازهای احتیاط نماز را باطل نمی کند.

۲- شک در شماره رکعت های نماز سه رکعتی.

۳- اگر در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

۴- اگر در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر، که در این صورت نمازش باطل است و باید اعاده کند، و بهتر آن است که عمل به حکم شک کرده و نماز را اعاده نماید.

۵- شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج.

۶- شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش.

۷- شک در رکعت های نماز، که نداند چند رکعت خوانده است.

۸- شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش، چه پیش از تمام شدن سجده دوم باشد و چه بعد از آن.

«۹۵۳» اگر یکی از شک های باطل کننده برای انسان پیش آید، بنا بر احوط نمی تواند نماز را به هم بزند بلکه باید ابتدا قدری فکر کند تا علم یا گمان به یک طرف پیدا کند، ولی اگر بعد از فکر کردن هم شک او از بین نرود به هم زدن نماز بنا بر اظهر مانعی ندارد، و لازم نیست آن قدر صبر کند تا خود از

حالت نمازگزار بیرون رود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۸

شک هایی که نباید به آنها اعتنا کرد

اشاره

«۹۵۴» شک هایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

۱- شک در چیزی که محل بجا آوردن آن گذشته است، مثل آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.

۲- شک بعد از سلام نماز.

۳- شک بعد از گذشتن وقت نماز.

۴- شک کثیر الشک، یعنی کسی که زیاد شک می کند.

۵- شک امام در شماره رکعت های نماز، در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعت های نماز را بداند.

۶- شک در نماز مستحبی.

و تفصیل هریک از این شش مورد در مسائل بعدی بیان خواهد شد.

۱- شک بعد از محل

«۹۵۵» اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلًا شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده بجا آورد و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده، به شک خود اعتنا نکند.

«۹۵۶» اگر در بین خواندن آیه ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه، یا وقتی آخرآیه را می خواند شک کند که اولِ آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

«۹۵۷» اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

«۹۵۸» اگر در حالی که به سجده می رود شک کند که رکوع کرده یا نه، بنا بر احتیاط باید برگردد و رکوع را انجام دهد و

اگر شک کند که بعد

از رکوع ایستاده یا نه،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۸۹

باید آن را بنا بر احتیاط انجام دهد.

«۹۵۹» اگر در حال برخاستن شک کند که تشهد را بجا آورده یا نه، یا اگر شک کند که سجده را بجا آورده یا نه، بنا بر احتیاط باید برگردد و بجا آورد، بلکه در دومی وجوب برگشتن اظهر است.

«۹۶۰» کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد.

«۹۶۱» اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را بجا آورد مثلًا اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد ولی چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را بجا آورده، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

«۹۶۲» اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یانه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را بجا آورد، مثلًا اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را بجا آورده بوده چون رکن زیاد نشده نماز صحیح است.

«۹۶۳» اگر شک کند رکنی را بجا آورده یا نه؛ مثلًا چنانچه مشغول تشهد است

اگر شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلًا اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را بجا نیاورده، باید بجا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید نمازش باطل است.

«۹۶۴» اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند؛ مثلًا موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد

نشده، باید بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است؛ بنابر این اگر مثلًا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

«۹۶۵» اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، در صورتی که مشغول تعقیب نماز شده یا به سبب انجام کاری که نماز را بهم می زند از حال نمازگزار خارج شده، به شک خود اعتنا نمی کند، و در صورت دوم در بعضی از موارد احتیاط مستحب در اعاده است، و اگر پیش از اینها شک کند باید سلام را بگوید، و امّا اگر در صحیح بودن سلام شک کند، چه مشغول کار

دیگر شده باشد یا نه، باید به شک خود اعتنا ننماید.

«۹۶۶» اگر در صحیح بودن چیزی شک کند، مثلًا تکبیرهالاحرام گفت یا حمد خواند و یا آیه ای را خواند و شک کرد صحیح گفته یا نه، نباید به شک خود اعتناکند.

«۹۶۷» اگر کسی در نماز شک کرد که ظهر را قصد کرده یا عصر را، و می داند که قبلا ظهر را نخوانده یاشک در خواندن آن دارد، پس اگر در وقت مختص به ظهر یا وقت مشترک است، قصد نماز ظهر را می کند، و اگر در وقت مختص به عصر است اگر تا حال قصد انجام تکلیف فعلی را داشته قصد نماز عصر می نماید و آن را تمام می کند؛ و اگر می داند که نماز ظهر را قبلًا خوانده، پس با قصد انجام تکلیف فعلی قصد نماز عصر می کند و آن را تمام می کند، چه در وقت مشترک باشد و چه در وقت مختص به عصر.

۲– شک بعد از سلام

«۹۶۸» اگر بعد از سلام شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلًا شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت؛ به شک خود اعتنا نکند؛ ولی اگر هردو طرف شک او باطل باشد، مثلًا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه یا پنج رکعت خوانده، نمازش باطل است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۹۱

«۹۶۹» اگر در نماز بین دو و چهار شک کرد و بنا را بر چهار گذاشت، و بعد از سلام شک او به شک بین سه و چهار تبدیل شد، یا آن که بین دو و سه و چهار شک

کرد و بنا را بر چهار گـذاشت و بعـد از سـلام شک او به شک بین سه و چهار تبـدیل شد، احوط این است که به وظیفه شـک دوم عمل کنـد، و اگر بین دو و چهار شک کرد و بنا را بر چهار گـذاشت و بعـد از سـلام شک او به شک بین دو و سه تبدیل شد، علاوه بر انجام وظیفه مربوط به شک بین دو و سه، دو سجده سهو نیز برای سلام بی جا بجا می آورد.

«۹۷۰» اگر بعد از نماز شک کند که نمازی که خوانده به قصد ظهر خوانده یا عصر، اگر مسافر نیست یک نماز چهار رکعتی و اگر مسافر است یک نماز دو رکعتی به قصـد مافی الذمه بخواند کافی است، و اگر شک کرد نمازی که خوانده واجب بوده یا مستحب، باید نماز واجب را بخواند.

۳– شک بعد از وقت

«۹۷۱» اگر بعـد از گذشـتن وقت نماز شک کنـد که نماز خوانـده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست مگر گمانی که در حـد اطمینان باشـد، ولی اگر پیش از گذشـتن وقت، شک کنـد که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، باید آن نماز را بخواند بلکه اگر گمان کند که خوانده، باید آن را بجا آورد.

«۹۷۲» اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

۴– کثیر الشک

«۹۷۳» کسـی که زیاد شک می کنـد، نبایـد به شک خود اعتنا کنـد. و کثیر الشک شـدن به این است که مردم بگویند تو زیاد شک می کنی و زیاد شک کردن به این صورت محقق می شود که در یک نماز سه مرتبه شک کند، یا در سه نماز پشت سر

هم مثلًا در نماز صبح و ظهر و عصر شک کند.

«۹۷۴» کثیر الشک اگر در بجا آوردن چیزی شک کنـد، چنانچه بجا نیاوردن آن نماز را باطل می کنـد، باید بنا بگذارد که آن را بجا آورده، مثلًا اگر شک کنـد که رکوع کرده یا نه، بایـد بنا بگذارد که رکوع کرده است، و نیز اگر بجا آوردن آن نماز را باطل می کنـد بایـد بنا بگـذارد که آن را انجام نـداده، مثلًا اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

«۹۷۵» کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند باید به دستور آن

عمل نمایـد، مثلًا کسـی که زیاد شک می کند سـجده کرده یا نه، اگر در بجا آوردن رکوع شک کند باید به دسـتور آن عمل نماید یعنی اگر ایستاده است رکوع را بجا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

«۹۷۶» اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه، باید به دسـتور شک عمل نماید. و کثیر الشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتنا نکند.

۵- شک امام و مأموم

«۹۷۷» اگر امـام جمـاعت در شـماره رکعتهـای نماز شک کنـد؛ مثلًا شک کنـد که سه رکعت خوانـده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست. و همچنین اگر امام یقین یا گمان داشـته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شماره رکعت های نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

«۹۷۸» اگر در نماز جماعت، هم امام و هم مأموم شک کننـد و شک هرکدام با دیگری فرق دارد، هرکدام به وظیفه خود عمل می کند، و حکم سهو امام یا مأموم یا هردو نیز همین است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۹۳

۶- شک در نماز مستحبی

«۹۷۹» اگر در شماره رکعت های نماز مستحبی شک کند، چنانچه طرف بیشترِ شک، نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگـذارد، مثلًا اگر در نافله صـبح شک کنـد که دو رکعت خوانـده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است، و اگر طرف بیشترِ شک نماز را باطل نمی کنـد، مثلًا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت، به هرطرف شک عمل کند نمازش صحیح است.

«۹۸۰» اگر در یکی از کارهای نافله شک کنـد، خواه رکن باشـد یا غیر رکن، بنابراظهر می تواند به شک خود اعتنا نکند، ولی چنانچه محل آن نگذشته، احتیاط مستحب در این است که آن را بجا آورد و اگر محل آن گذشته، به شک خود اعتنا نکند.

«۹۸۱» اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود و یا یک سجده

یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز، سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را بجا آورد.

«۹۸۲» اگر در نماز مستحبی کاری را فراموش کرد، چنانچه محل آن باقی است بنا بر اظهر باید آن را بجا آورد، و در این جهت مثل نماز واجب است.

شک های صحیح

«۹۸۳» در نُه صورت، اگر در شماره رکعت های نماز چهار رکعتی شک کند، بنا بر احتیاط باید فکر نماید، پس اگر یقین یا گمان به یک طرفِ شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند و گرنه به دستورهایی که گفته می شود عمل نماید و آن نُه صورت از این قرار است:

۱- شک بین دو و سه بعد از سر برداشتن از سجده دوم بنا بر اظهر، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز

یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به دستوری که بعداً گفته می شود بجا آورد، ولی احتیاط در این است که یک رکعت ایستاده بخواند.

۲- شک بین دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد ازنماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند و بعید نیست استحباب دو سجده سهو بعد از نماز احتیاط.

۳- شک بین دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا را بر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد؛ ولی اگر

بعد از سجده اول یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم یکی از این سه شک برایش پیش آید باید نماز را رها کند و دوباره بخواند.

۴- شک بین چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد، ولی اگر بعد از رکوع رکعتی که در آن شک کرده و پیش از سر برداشتن از سجده دوم، این شک برای او پیش آید، بنا بر احتیاط واجب باید به دستوری که گفته شد عمل کند و نماز را دوباره هم بخواند.

۵- شک بین سه و چهار؛ که در هر جای نماز باشد، باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

۶- شک بین چهار و پنج در حال ایستاده قبل از رکوع، که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و بنا بر احتیاط دو سجده سهو نیز انجام دهد.

۷- شک بین سه و پنج در حال ایستاده قبل از رکوع؛ که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد و بعید نیست استحباب دو سجده سهو برای آنچه زیاد شده است؛ و اگر این شک بعد از رکوع باشد احوط این است که آن رکعت را تمام کند و یک رکعت دیگر هم بخواند و بعد از سلام، نماز

را اعـاده کنـد، و همچنین احتیاط این است که در شک بین دو و پنـج بعـد از سـر برداشـتن از سـجده دوم نماز را تمام کنـد و دوباره آن را بخواند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۹۵

۸- شک بین سه و چهار و پنـج در حال ایسـتاده قبل از رکوع؛ که باید بنشـیند و تشـهد بخواند و بعد از سـلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد و سپس دو سجده سهو برای کارهای زیادی که انجام داده بجا آورد.

۹- شک بین پنج و شش در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد.

«۹۸۴» اگر یکی از شک های صحیح برای انسان پیش آید، نباید نماز را بشکند و چنانچه نماز را بشکند معصیت کرده است.

«۹۸۵» اگر یکی از شـک هـایی که نمـاز احتیـاط برای آنهـا واجب است در نماز پیش آیـد، چنانچه انسان نماز را تمام کنـد و بدون خواندن نماز احتیاط، نماز را از سر بگیرد معصیت کرده است و در صورتی که قصد قربت حاصل شود، مثل این که بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند مشغول نماز شده، نماز دومش صحیح است.

«۹۸۶» اگر موقعی که ایسـتاده، بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که یک سـجده یا دو سـجده از رکعت پیش بجا نیاورده، نمازش بنا بر اظهر باطل است.

موارد شکستن نماز

«۹۸۷» شکسـتن نمـاز واجب از روی اختیـار حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضـرر مالی یا بـدنی مانعی نـدارد و همچنین شکستن نماز

مستحبی از روی اختیار مانعی ندارد.

«۹۸۸» اگر حفظ جان خود یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد باید نماز را بشکند.

«۹۸۹» کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده ولی صحیح بودن نمازش خالی از وجه نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۹۶

«نماز احتیاط»

«۹۹۰» کسی که نماز احتیاط بر او واجب است بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و بنابر اظهر حمد را بخواند و به رکوع برود و دو سجده نماید پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از تشهد سلام دهد.

«۹۹۱» نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید آن را آهسته بخواند- بنا بر لزومِ آهسته خواندن در قرائت رکعت سوم و چهارم- و نیت آن را به زبان نیاورد.

«۹۹۲» اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند، و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید بلکه مثل نماز نافله می شود، که قطع و ادامه آن هردو جایز است.

«۹۹۳» اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلًا در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

«۹۹۴» اگر بعد

از خوانـدن نمـاز احتیاط بفهمـد کسـری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلًا در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می کند انجام داده، مثلًا پشت به قبله کرده، بایـد نماز را دوباره بخوانـد و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده باید یک رکعت دیگر نماز بخواند و بنا بر احتیاط نمازش را دومرتبه اعاده کند.

«۹۹۵» اگر بین دو و سه و چهار شک کنـد و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده بنابر اظهر لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

«۹۹۶» اگر بین سه و چهار شک کنـد و موقعی که یک رکعت نماز احتیاط ایسـتاده را می خوانـد، یادش بیایـد که نماز را سـه رکعت خوانده باید نماز احتیاط را

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۹۷

تمام کند و نمازش بنا بر اظهر صحیح است، ولی اگر در اثناء دو رکعت نماز احتیاط نشسته یادش بیاید، باید احتیاطاً نمازش را اعاده کند.

«۹۹۷» اگر بین دو و سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده را می خواند پیش از رکوع رکعت دوم یـادش بیایـد که نماز را سه رکعت خوانـده، بایـد بنشـیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کنـد و بنا بر اظهر نمازش صـحیح است.

«۹۹۸» اگر در بین نمـاز احتیـاط بفهمـد کسـری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتوانـد نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام کند، باید آن را تمام کند و

بنـابر احتیـاط واجب، نمـاز را دوبـاره بخوانـد مثلًا در شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسـته را می خوانـد، یادش بیایـد که نماز را دو رکعت خوانده، چون نمی تواند دو رکعت نشسـته را بجای دو رکعت ایسـتاده حساب کند، بایـد بعـد از تمام کردن نماز احتیاط، نماز را احتیاطاً اعاده نماید؛ و احتیاط بیشتر در این است که اگر قبل از رکوع رکعت اول متوجه نقصان نماز شد، بایستد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند و بعد نمازش را دو مرتبه اعاده کند.

«۹۹۹» اگر شـک کنـد نمـاز احتیـاطی که بر او واجب بوده بجـا آورده یـا نه، بنـا می گـذارد که خوانـده است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که در صورتی که از حال نماز خارج نشده آن را بجا آورد.

«۱۰۰۰» اگر در نمـاز احتیـاط، رکنی را کم یـا زیاد کنـد، یا مثلًا به جای یک رکعت دو رکعت بخوانـد، نماز احتیاط باطل می شود. و احتیاط در جایی که سهواً نماز احتیاط را باطل کرده باشد این است که نماز احتیاط و اصل نماز را دوباره بخواند.

«۱۰۰۱» موقعی که مشـغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند باید به شک خود اعتنا نکند اگر چه محل آن نگذشته باشد بنابر اظهر.

«۱۰۰۲» اگر در عدد رکعات نماز احتیاط شک کند به آن اعتنا نمی کند و بنا بر اظهر بنا را بر صـحیح بودن نماز می گذارد. و اگر بعد از نماز شک کرد که احتیاط لازم یک رکعت است یا دو رکعت، احتیاطاً هردو را بجا می آورد و سـپس نماز را اعاده می کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص:

«۱۰۰۳» اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را بجا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند. و اگر سهواً در نماز احتیاط کلام بی جا گفت، بنا بر اظهر سجده سهو واجب نیست، اگر چه احتیاط در بجا آوردن است.

«۱۰۰۴» حکم گمان در رکعت های نماز حکم یقین است، مثلًا اگر در نماز چهار رکعتی انسان گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند، و همچنین اگر به افعال نماز گمان پیدا کرد، مثلًا گمان کرد که حمد خوانده است مثل این است که یقین کرده و لازم نیست بخواند و اگر گمان کرد که نخوانده باید دومرتبه بخواند. چه گمان به چیزی پیدا کند که موجب صحیح بودن نماز است یا به چیزی که نماز را باطل می کند، به رکنی از ارکان نماز گمان پیدا کند یا به غیر رکن، موقع شک یا فراموشی گمان حاصل شود یا خودبخود گمان پیدا کند، در تمام این صورت ها، گمان داشتن مانند یقین است و حکم یقین را دارد، اگرچه احتیاط مستحب در این است که اگر گمان به انجام دادن فعلی پیدا کرد که رکن نیست، دو مرتبه آن را انجام بدهد.

«۱۰۰۵» اگر هم نماز احتیاط و هم سجده سهو بر نمازگزار لازم شد بنابراظهر باید نماز احتیاط را بر سجده سهو مقدم بدارد؛ و اگر همراه با نماز احتیاط قضای سجده یا تشهد هم بر او واجب شد پس در لزوم تقدیم آنها بر نماز احتیاط و یا تأخیر، تأمل است، و در هرصورت علاوه بر بجا آوردن آن دو، احوط اعاده نماز

است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۱۹۹

«سجده سهو»

اشاره

برای پنج چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعداً گفته می شود بجا آورد:

۱- اگر در بین نماز سهواً حرف بزند.

۲- اگر یک سجده را فراموش کند.

۳- اگر در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، ولی اگر قبل از تمام شدن سجده دوم شک کند، عمل به وظیفه ای که قبلًا گفته شد می نماید و بنا بر احتیاط دو سجده سهو بجا می آورد؛ و همچنین اگر در حال ایستاده شک کرد که شش رکعت خوانده یا پنج رکعت، بدون رکوع می نشیند و تشهد خوانده، سلام می دهد و دو سجده سهو برای ایستادن بی جا و دو سجده دیگر برای شکی که کرده، بنا بر احتیاط انجام می دهد.

۴- جایی که نباید نماز را سلام دهد، مثلًا در رکعت اول، سهواً سلام بدهد.

۵- اگر سهواً چیزی از غیر رکن را کم یا زیاد کند، بنابر احتیاط دو سجده سهو بجا می آورد.

«۱۰۰۶» اگر انسان اشتباهاً یا به خیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند باید دو سجده سهو بجا آورد.

«۱۰۰۷» اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست، و همچنین اگر در بین نماز احتیاط موجبات سجده سهو پیش بیاید، بنابر اظهر سجده سهو واجب نمی شود.

«۱۰۰۸» اگر در نماز سهواً مدتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه حساب شود، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است.

«۱۰۰۹» اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید یا کمتر از یک مرتبه بگوید باید دو سجده سهو بجا آورد.

«۱۰۱۰»

اگر در جایی که نباید سلام دهد، به نیت سلام اشتباهاً هرسه سلام را

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۰۰

بگوید دو سجده سهو کافی است.

«۱۰۱۱» اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، و یا گمان کند که سجده را از رکعت پیش فراموش کرده است، باید برگردد و بجا آورد، و بعد از نماز برای قیام بی جا احتیاطاً دو سجده سهو بجا آورد و همچنین بنا بر احوط دو سجده سهو دیگر برای زیاد شدن قرائت یا تسبیحات- اگر آنها را خوانده باشد- بجا آورد.

«۱۰۱۲» اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام بنا بر اظهر سجده یا تشهد را قضا نماید و بعد از آن برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو و بنا بر احتیاط واجب برای یک سجده فراموش شده نیز دو سجده سهو بجا آورد.

«۱۰۱۳» اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً بجا نیاورد، معصیت کرده و واجب است هرچه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهواً بجا نیاورد، هروقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

«۱۰۱۴» اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست بجا آورد.

«۱۰۱۵» کسی که شک دارد دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار سجده، اگر دو سجده بنماید کافی است.

«۱۰۱۶» اگربداند یکی از دو سجده سهو را بجانیاورده، در محل تدارک می کند و در غیر محل بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد و

اگر بداند سهواً سه سجده کرده، بنا بر احتیاط مستحب دوباره دو سجده سهو بنماید.

«۱۰۱۷» اگر واجبی از واجبات سجده سهو را فراموش کرد، اگر محل آن نگذشته آن را بجا می آورد و اگر بعد از سلام فهمید، بنابراحتیاط سجده سهو را اعاده کند.

«۱۰۱۸» اگر در سجده سهو شک کرد که دو سجده بجا آورده یا یک سجده، بنا را بر دو می گذارد، اگر چه قبل از تشهد باشد، و اگر شک کرد که دو سجده بجا آورده یا سه سجده، بنا را بر دو می گذارد و همچنین به شک در ذکر یا طمأنینه اعتنا

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۰۱

نمی کند، اگر چه قبل از سربرداشتن از سجده باشد، امّا اگر شک کرد که اصل سجده را بجاآورده یا نه، باید بجا آورد.

دستور سجده سهو

«۱۰۱۹» دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بنا بر احتیاط واجب به نحو مأثور بگوید:

«بسم اللَّهِ و بِاللَّهِ و صَلَّی اللَّهُ عَلی محمّدٍ و آلِ محمّد» یا «بسم اللَّهِ و باللَّهِ اللَّهمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، ولی بهتر است بگوید: «بسم اللَّهِ و باللَّهِ السّلامُ عَلَیکَ ایُّهَا النَّبِیُّ و رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُه»، بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهایی را که گفته شد بگوید و بنا بر اظهر وقتی سر از سجده برداشت تشهد بخواند سپس سلام بدهد.

«۱۰۲۰» آنچه در سجده نماز واجب است، از قبیل گذاشتن مواضع هفتگانه بر زمین، گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است، نشستن بین

دو سجده و طمأنینه در آنها، طهارت، پوشش و رو به قبله بودن، بنا بر احوط باید در سجده سهو رعایت شود.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

«۱۰۲۱» سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را بجا می آورد باید تمام شرایط نماز مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

«۱۰۲۲» اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می شود، مثلًا پشت به قبله نماید، باید قضای سجده و تشهد را بجا آورد و بنا بر احتیاط نمازش را اعاده نماید.

«۱۰۲۳» اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده از رکعت آخر را فراموش

کرده، باید سجده را نه به قصد ادا و نه به قصد قضا، بجا آورد، و ما بعد آن را که تشهد و سلام است انجام دهد، و بنابراحتیاط واجب دو سجده سهو برای سجده فراموش شده و دو سجده سهو برای زیاد شدن تشهد و سلام بجا آورد، و اگر تشهد رکعت آخر را فراموش کرده باشد و بعد از سلام یادش بیاید، در صورتی که چیزی که نماز را باطل کند انجام نداده باشد، بنابراحتیاط واجب آن تشهد را نه به قصد ادا و نه قضا بجا آورد و سلام را هم بگوید و سپس دو سجده سهو به قصد وظیفه فعلیه انجام دهد.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

«۱۰۲۴» هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

«۱۰۲۵» اگر دربین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را بهم بزند و دوباره با وضو یا

غسل بخواند و اگر بعداز نماز بفهمد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بجاآورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

«۱۰۲۶» اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است، و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده رابجا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند.

«۱۰۲۷» اگر پیش از گفتن «السلام علینا» و «السلام علیکم» یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

«۱۰۲۸» اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده بجا آورد.

«۱۰۲۹» اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۰۳

باطل می کند، مثلًا پشت به قبله کرده، نمازش باطل است، و در غیر این صورت باید فوراً مقداری که فراموش کرده بجا آورد.

«۱۰۳۰» هرگاه بعد از سلام عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلًا پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید، که دو سجده آخر را بجا نیاورده نمازش باطل است بلکه اگر پیش از انجام کاری هم که نماز را باطل می کند، یادش بیاید، دو سجده ای را که فراموش کرده بجا می آورد و دوباره تشهد می خواند و

نماز را سلام می دهد و برای سلامی که اول گفته است دو سجده سهو بجا می آورد و بنا بر احتیاط واجب باید نماز را اعاده کند.

«۱۰۳۱» اگر بفهمد نمازش را پیش از وقت خوانده، یا پشت به قبله یا با انحراف بیشتر از طرف راست و طرف چپ قبله بجا آورده، باید دوباره بخواند؛ و اگر وقت گذشته در صورتی که قبل از وقت خوانده باید قضا کند و اگر پشت به قبله خوانده بنا بر احوط قضا نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۰۴

«نماز مسافر»

اشاره

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط، شکسته بجا آورد یعنی دو رکعت بخواند:

۱- آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد.

۲- از اول مسافرت، قصد هشت فرسخ را داشته باشد.

۳- در بین راه از قصد خود برنگردد.

۴- قبل از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود یا جایی که می خواهد ده روز یا بیشتر در آنجا بماند نگذرد.

۵- برای کار حرام سفر نکند.

۶- از صحرانشین هایی نباشد که در بیابان ها گردش می کنند.

۷- شغل او مسافرت نباشد.

۸- از شهر خارج شده به حد ترخُّص برسد.

تفصیل شروط ذکر شده در مسائل بعدی بیان می شود.

شرط اول: آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد.

«۱۰۳۲» کسی که مجموع مسافت رفت و برگشت او هشت فرسخ است، و بخواهد همان روز که رفته است برگردد، باید نماز را شکسته بخواند. و همچنین اگر رفت و برگشت در شب یا در روز و شب باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۳۳» اگر مجموع رفت و برگشت هشت فرسخ باشد ولی همان روز که رفته نمی خواهد برگردد، باید نماز را

شکسته بخواند و روزه را افطار نماید، و اگر رفت و برگشت به تنهایی هشت فرسخ یا بیشتر باشد، و در بین راه و مقصد، قصد ماندن ده روز نکرده باشد، باید نماز را شکسته بخواند و روزه را افطار نماید.

«۱۰۳۴» اگر علم یا اطمینان داشته باشد و یا دو نفر عادل بگویند که سفر او

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۰۵

هشت فرسخ است باید ترتیب اثر بدهد و نماز را شکسته بخواند، بلکه کافی بودن مطلق گمان اگر چه اطمینان نداشته باشد خالی از وجه نیست، و اگر برای او سؤال کردن مشکل نیست و حرج ندارد باید بنابر احتیاط سؤال کند.

«۱۰۳۵» اگر دو نفر عادل بگویند سفر هشت فرسخ است و دو نفر عادل دیگر بگویند نیست، بنابراحوط باید قول دوم را بگیرد و نماز را تمام بخواند و اگر شکسته خوانده اعاده کند، حتی اگر بعداً هم معلوم شود که هشت فرسخ بوده؛ مگر اینکه نماز اول را با قصد قربت خوانده باشد که در این صورت همان نماز کافی است.

«۱۰۳۶» کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده دوباره شکسته بجا آورد.

«۱۰۳۷» اگر طفل ممیزی که قصد سفر دارد در بین راه بالغ شود، در صورتی که مجموع حرکت از ابتدای سفر هشت فرسخ باشد، واجب است از زمان بلوغ نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۳۸» اگر دو همسفر یکی معتقد به مقدار مسافت شرعی یعنی هشت فرسخ

است و دیگری معتقد است که هشت فرسخ نیست، باید هرکدام به وظیفه خود عمل کند و بنا بر احتیاط واجب هیچ کدام به دیگری اقتدا نکند.

«۱۰۳۹» اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند به نحوی که به حدّ ترخّص برگردد، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۴۰» اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است، به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راه دیگر بدون قصد برگشت برود، باید تمام بخواند.

«۱۰۴۱» اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای مسافت را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد، باید از خانه های آخر شهر حساب نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۰۶

شرط دوم: از اول مسافرت، قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به جایی که کمتراز هشت فرسخ است مسافرت کند و بعداز رسیدن به آنجا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند برگردد باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۴۲» کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ است، مثلًا برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند و نمی داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند،

ولی در برگشتن، چنانچه تا وطنش یا جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و نیز اگر در بین رفتن مثلًا قصد کند که چهار فرسخ برود و برگردد، چنانچه رفت و برگشت هشت فرسخ شود، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۴۳» مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می رود و مثلًا قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند و احتمال دارد که مطلق گمان کافی باشد.

«۱۰۴۴» کسی که در سفر به اختیار دیگری است مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می کند، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۴۵» کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد، بلکه اگر احتمال نیز بدهد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود و برمی گردد، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۴۶» کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر نداند که آن دیگری قصد هشت فرسخ را دارد یا نه، بنابراحوط باید تحقیق کند و اگر تحقیق ممکن نیست باید

نماز را تمام بخواند، و اگر معلوم شد که از اول قصد هشت فرسخ را داشته بنابراظهر باید نماز را شکسته بخواند، و احوط جمع بین شکسته و تمام است مگر این که مسافت باقیمانده هشت فرسخ باشد که در این

صورت باید شکسته بخواند.

شرط سوم: در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردّد شود، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۴۷» اگر برای رفتن به محلی حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جایی که می خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۴۸» اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد مردّد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردّد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۴۹» اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد مردّد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردّد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ رفته و برگردد و یا این که تصمیم بگیرد بقیه راه را برود و باقیمانده سفر او هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد ولی بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۵۰» اگر در حال سفر بعد از گذشتن از حدّ ترخص مانعی برای مسافرت پیش بیاید، تا وقتی که تصمیم او بر سفر باقی است و مشروط به تحقق امر دیگر نیست، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر از تصمیم سفر برگردد و یا بخواهد در همان مکان ده روز بماند باید نماز را تمام بخواند.

شرط چهارم: قبل از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود نگذرد، یا نخواهد

ده روز یا بیشتر در جایی بماند، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۵۱» کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا

نه، یا ده روز در محلی می ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۵۲» کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردّد است که از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر باقیمانده راهش هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم: برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند، و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آن که برای او ضرر داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر و فرزند با وجود نهی پدر و مادر سفری بروند که بر آنان واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند.

«۱۰۵۳» کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی کند، اگر چه در سفر، معصیتی انجام دهد، مثلًا- نعوذ باللَّه- غیبت کند یا شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند. و اگر مقصود از سفر هم طاعت و هم معصیت باشد اگر هردو قصد مستقل باشد باید نماز را

تمام بخواند ولی اگر مقصود اصلی طاعت است و معصیت مقصود فرعی و تبعی است، نماز را شکسته می خواند.

«۱۰۵۴» اگر مخصوصاً برای آن که کار واجبی را ترک کند، مسافرت نماید نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای فرار از دادن بدهی مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند. ولی مسافرت برای ترک روزه، حرام نیست.

«۱۰۵۵» اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، و یا این که در زمین غصبی سفر می کند، بنا بر اظهر نمازش تمام است.

«۱۰۵۶» کسی که با ظالم مسافرت می کند اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۰۹

ظالم باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر ناچار باشد یا مثلًا برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

«۱۰۵۷» اگربه قصد تفریح و گردش مسافرت کند حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۵۸» اگر برای لهو و خوشگذرانی به شکار رود نمازش تمام است و چنانچه برای تهیه معاش به شکار رود، نمازش شکسته است و اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود، پس اگر از کسانی می شود که شغلشان در مسافرت کردن است نمازش تمام است و روزه می گیرد. و گرنه احتیاط واجب در جمع بین شکسته و تمام است ولی روزه را افطار می کند.

«۱۰۵۹» کسی که سفرش برای معصیت است اگر در بین راه توبه کرده، در صورتی که باقیمانده سفر به اندازه مسافت شرعی باشد نمازش

شکسته است و اگر توبه نکرده و پس از ارتکاب معصیت و یا بدون آن برگشت در صورتی که بقیه سفر به اندازه مسافت شرعی باشد بنابر اظهر نماز را شکسته می خواند.

«۱۰۶۰» اگر قسمتی از سفر برای کار حرام و قسمتی دیگر برای کار غیر حرام باشد آن قسمت سفر که برای غیر حرام است ملاک شروع مسافت شرعی برای شکسته بودن نماز است.

شرط ششم: از صحرانشین هایی نباشد که در بیابان ها گردش می کنند و هرجا آب و خوراک برای خود و حیواناتشان پیدا کنند می مانند و بعد از چندی به جای دیگر می روند، و صحرانشین ها در این مسافرت ها باید نماز را تمام بخوانند.

شرط هفتم: شغل او مسافرت نباشد، بنا بر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، نمازشان تمام است.

«۱۰۶۱» کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری، مثلًا برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر مثلًا راننده، عده ای را

برای زیارت با اتومبیل خود ببرد و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۶۲» مسافرت هایی که همیشه لازمه شغل انسان است، مثل سفر برای پیداکردن منزل قبل از حرکت کاروان، مانند همان شغل است بخلاف مسافرت های اتفاقی که نماز در آن شکسته است.

«۱۰۶۳» کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل راننده ای که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد، در سفری که مشغول به کارش است اگر به او راننده گفته می شود، باید نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن

است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«۱۰۶۴» در کثیرالسفر لازم نیست که انسان سفرهای متعدد داشته باشد بلکه یک سفر طولانی که بیشتر سال را فرا گیرد مثل سفرهای متعدد است؛ پس همین که بگویند فلانی راننده است و یا شغلش سفر است اگر چه در یک سفر طولانی و بدون تکرار و تعدّد باشد کافی است.

«۱۰۶۵» راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود ولی این سفر جزء شغل او باشد، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۶۶» کسی که شغلش مسافرت است، اگر در وطن یا غیر وطن خود ده روز بماند، در سفر اولی که بعد از ده روز می رود، مانند سفر اولی است که این شغل را در ابتدا شروع کرده بود و بنابراین تا زمانی که این سفر، عرفاً شغل او حساب نمی شود، باید نماز را شکسته بخواند. بلی ماندن ده روز متصل در غیروطن، باید با قصد اقامه باشد، ولی در وطن اگرچه بدون قصد هم باشد، همین حکم را دارد.

«۱۰۶۷» کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۶۸» کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلًا در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرت های پی در پی می کند، باید نماز را شکسته بخواند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۱۱

شرط هشتم: به حد ترخُّص برسد، یعنی از وطنش یا جایی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند، به قدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود ولی باید در هوا

غبـار یـا چیز دیگری نباشـد که از دیـدن دیوارو شـنیدن اذان جلوگیری کنـد، و لازم نیست به قـدری دور شود که منـاره ها و گنبدها را نبیند، یا دیوارها هیچ پیدا نباشد، بلکه همین قدر که دیوارها کاملًا معلوم نباشد، کافی است.

«۱۰۶۹» کسی که به سفر می رود اگر به جایی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند، یا دیوارها را نبیند و صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

«۱۰۷۰» اگر کسـی بدون قصد سفر تا حد ترخّص رفته و از آن جا قصد سفر کرده، همین که از آن محل شروع به حرکت کرد به طوری که عرفاً بگوینـد سـفرش را آغاز کرده، بایـد نمازش را شکسـته بخواند و در این صورت دیگر خروج از حد ترخصِ آن محل اعتباری ندارد و ابتدای مسافت شـرعی را هم باید از همان جا حساب کرد؛ و همچنین اگر درجایی بود که نه وطن او بود و نه قصـد مانـدن ده روز را در آن جا داشت و نه سـی و یک روز به طور تردیـد در آنجا مانده بود و در عین حال نمازش در آن شـهر یا محل تمام بود مثل اینکه به دنبال گمشده ای، بدون قصد سـفر به آن جا رسـیده بود و از آن جا قصد سفر کرد، خروج از حد ترخّصِ آن محل اعتباری ندارد و همین که مسافت شرعی را عرفاً شروع کرد، نمازش را شکسته می خواند.

«۱۰۷۱» اگر مسافر به اجبار یا به اختیار خود بدون اینکه از قصد سفر برگردد به کمتر از حد ترخص برگشت،

نمـازش در آن جـا تمام است، ولی اگر برگشـتن او به کمتر از حدّ ترخص نبود نماز شکسـته است، مگر آن که از قصـد سـفر برگردد.

«۱۰۷۲» مسافری که به وطن خود برمی گردد، برای این که نماز را تمام بخوانـد بنا بر احتیاط بایـد هم دیوار وطن را ببیند و هم اذان آن جا را بشنود، اگر چه اظهر کفایت شنیدن اذان است. ولی مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، اگر به جایی برسـد که دیوار آن محل را ببیند و صدای اذانش را بشـنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۱۲

«۱۰۷۳» هر گاه شـهری در بلنـدی باشـد که از دور دیده شود، یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می کند، وقتی به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، دیوارش از آنجا دیده نمی شد، باید نماز خود را شکسـته بخواند، و نیز اگر پَستی و بلندی خانه ها بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول را بنماید.

«۱۰۷۴» در شـهرهای بزرگی، مثل تهران، همین که عرفاً صدق کند کسی که در آن شهر زندگی می کند براحتی می تواند در نواحی مختلف شـهر رفت و آمـد کنـد بدون این که عرف او را مسافر حساب کند، بنابراظهر آن شـهر حکم شـهرهای دیگر را دارد.

«۱۰۷۵» اگر از محلی مسـافرت کنـد که خـانه و دیوار نـدارد، وقتی به جایی برسـد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیـده نمی شد، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۷۶» اگر

به قـدری دور شود که اذان خـانه ها را نشـنود ولی اذان شـهر را که معمولًا در جای بلنـد می گوینـد بشـنود، بایـد نماز را تمام بخواند.

«۱۰۷۷» اگر به جایی برسـد که اذان شـهر را که معمولًا در جای بلند می گویند نشـنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۷۸» اگر چشم یا گوش او یا صـدای اذان، غیرمعمول باشـد، در محلی بایـد نماز را شکسـته بخوانـد که چشم متوسط دیوار خانه ها را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

«۱۰۷۹» مسافری که در سـفر از وطن خود عبور می کنـد، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۸۰» مسـافری که در بین مسـافرت به وطنش رسـیده، تا وقتی در آنجا هست بایـد نماز را تمام بخوانـد. ولی اگر بخواهـد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و برگردد، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آن را نشـنود، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۸۱» محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن اوست، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، یا خودش آنجا را برای زندگی

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۱۳

اختیـار کرده باشـد، پس وطن انسـان بنـا بر اقوی جایی است که عرفاً آنجا را وطن شـخص بداننـد و لازم نیست در آنجا ملکی داشته باشد و یا اینکه شش ماه آنجا زندگی کرده باشد بلکه همین قدر که عرفاً آنجا وطن او به حساب بیاید کافی است.

«۱۰۸۲» کسی که در

دو محل زندگی می کند، مثلًا شش ماه در شهری و شش ماه دیگر در شهری دیگر می ماند، هر دو وطن او است؛ و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همه آنها وطن او حساب می شود. و زن در صورتی که زندگیش در این گونه وطن به همراه شوهرش است در مسأله وطن تابع شوهر خواهد بود. و در صورتی که فاصله بین دو وطن به اندازه مسافت شرعی باشد، نمازش در آن فاصله شکسته است و در غیر این صورت نمازش تمام است.

«۱۰۸۳» غیر از وطن اصلی و وطن غیر اصلی که ذکر شد در جاهای دیگر اگر قصد اقامت ده روز نکند نمازش شکسته است ولی اگر جایی وطن او بوده و در آنجا شش ماه به قصد وطن بودن مانده است و ملک هم داشته و حالا اعراض کرده است، احتیاط کردن در جمع بین نماز قصر و تمام و همچنین گرفتن روزه و قضای آن خوب است، و همین احتیاط جاری است اگر در جایی شش ماه بدون قصد وطن بودن بماند و ملکی داشته باشد.

«۱۰۸۴» اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظر کرده نباید نماز را تمام بخواند مگر این که قبلًا شش ماه با داشتن ملک در آنجا مانده باشد که خوب است احتیاط مسأله قبلی رعایت شود، اگر چه وطن دیگر هم برای خود اختیار نکرده باشد.

«۱۰۸۵» مسافری که قصد دارد، ده روز پشت سر هم در محلی بماند، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، در آن محل باید نماز را تمام

بخواند.

«۱۰۸۶» مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند از اذان صبح روزاول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند، و همچنین اگر مثلًا قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند، باید نماز را تمام بخواند، و احوط این است که جبران کمبود را از شب یازدهم حساب نکند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۱۴

«۱۰۸۷» مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا برود، چنانچه جایی که می خواهد برود از مقدار ترخص دورتر نباشد، باید در همه ده روز نماز را تمام بخواند، و اگر از مقدار ترخص دورتر باشد ولی کمتر از مقدار مسافت یعنی چهار فرسخ شرعی باشد، چنانچه قسمت عمده روز را در محل اقامت باشد کافی است و نمازش تمام است و عرفاً صدق اقامت ده روز در آنجا می کند.

«۱۰۸۸» مسافری که تصمیم ندارد ده روز در جایی بماند، مثلًا قصدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۰۸۹» اگر مسافر قصد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردّد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگربرود، باید نماز را شکسته بخواند، واگربعداز خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود، تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند. و بنابراظهر

چه این نماز چهار رکعتی را به طور اداء خوانده باشد یا قضای یک نماز چهار رکعتی باشد که در همان محل از او فوت شده باشد، ولی فقط گذشتن وقت نماز چهار رکعتی کافی نیست، مثل این که در تمام وقت حائض یا بیهوش یا در حال جنون باشد، و اگر قبل از قضای نمازش از نیت عدول کرده، باید نمازش را شکسته بخواند.

«۱۰۹۰» مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد و بعدازظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد، روزه اش صحیح است و تا وقتی در آنجا هست باید نمازهای خود را تمام بخواند و اگر یک نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، روزه آن روزش صحیح است، اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد.

«۱۰۹۱» اگر مسافر به نیت این که نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

و اگر بعد از سلام نماز از نیّت خود برگشت، بنابراظهر این برگشت از نیت بعد از

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۱۵

خواندن یک نماز چهار رکعتی تأثیری ندارد، و بقیه نمازهایش نیز تمام است.

«۱۰۹۲» مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه مشغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید وبقیه نمازهای خود را شکسته بخواند. و اگر داخل رکوع رکعت سوم شده و قبل از سلام نماز از قصد اقامت منصرف شود احتیاط در

تمام کردن آن نماز و اعاده آن به صورت شکسته است و در بقیه مدتی که در آنجا می ماند بنابر احتیاط نمازها را هم شکسته و هم تمام می خواند.

«۱۰۹۳» مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگربیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکرده باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

«۱۰۹۴» مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد و می تواند روزه مستحبی هم بگیرد و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

«۱۰۹۵» مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و به محل اقامت خود برگردد تا وقتی که سفر شرعی جدیدی را آغاز نکرده، باید نماز را تمام بخواند. حتی اگر طوری خارج شود که به اقامه او صدمه بزند، مثل این که یک روز آنجا بماند، تا وقتی که قصد سفر جدید شرعی نکرده، نماز تمام است.

«۱۰۹۶» مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند، باید در رفتن و در جایی که قصد ماندن ده روز کرده، نمازهای خود را تمام بخواند، ولی اگر جایی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند و چنانچه در آنجا قصد ماندن ده روز کرد نمازش را تمام بخواند.

«۱۰۹۷» مسافری که قصد

کرده ده روز در محلی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردّد باشد که به محل اولش برگردد یا نه، یا به کلی از برگشتن به آنجا غافل باشد، یا

بخواهد برگردد ولی مردّد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه، یا آن که از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید در طول مدتی که می رود و برمی گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

«۱۰۹۸» اگر به خیال این که رفقایش می خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند، اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۰۹۹» اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ، سی روز در محلی بماند و در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردّد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند.

«۱۱۰۰» مسافری که می خواهد نُه روز یا کمتر در محلی بماند اگر بعد از آن که نُه روز یا کمتر در آنجا ماند، بخواهد دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند، و همین طور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

«۱۱۰۱» مسافری که سی روز مردّد بوده، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز در یک جا بماند، پس اگر مقداری از

آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند، مگر این که قسمت عمده روز را در جایی بماند و بقیه روز را در جای دیگری که کمتر از چهار فرسخ شرعی است به طوری که عرفاً صدق کند سی روز یک جا مانده است، که در این صورت بعد از سی روز مثل محل اقامت، نماز را در آنجا تمام می خواند.

مسائل متفرقه نماز مسافر

«۱۱۰۲» مسافر می تواند در مسجد الحرام و مسجد النّبی صلی الله علیه و آله و سلم و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند، و احتیاط در این است که نماز را شکسته بخواند. ولی اگر بخواهد در جایی که اول جزء این مساجد نبوده و بعد به آنها اضافه شده نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که شکسته بخواند، و نیز مسافر می تواند در

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۱۷

حرم اصلی حضرت سید الشهداء علیه السلام نماز را تمام بخواند، ولی اگر در این چهار مکان نماز او قضا شد، بنا بر احتیاط واجب به طور شکسته قضا نماید، اگر چه در همان مکان باشد.

«۱۱۰۳» کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که در مسأله پیش گفته شد عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است.

«۱۱۰۴» مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند و قصد قربت در نماز داشته باشد نمازش صحیح است.

«۱۱۰۵» مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند، مثلًا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند، چنانچه تمام بخواند، در

صورتی که وقت باقی است باید بنا بر احوط نماز را شکسته بخواند و اگر وقت گذشته به طور شکسته قضا نماید.

«۱۱۰۶» مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره شکسته بخواند و اگر وقت هم گذشته، قضا نماید.

«۱۱۰۷» اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید، باید شکسته بجا آورد ولی اگر بعد از وقت یادش بیاید، قضای آن نماز بر او واجب نیست.

«۱۱۰۸» اگر از روی فراموشی نماز را شکسته بخواند با این که نمی دانست سفرش به اندازه مسافت شرعی هست یا نه، یا این که می دانست به اندازه مسافت نیست ولی بعد معلوم شد که به اندازه مسافت بوده، بنا بر اظهر اگر نیت قربت داشت، اعاده لازم نیست.

«۱۱۰۹» مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، بنابر اصح باید نماز را تمام بخواند، و کسی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، بنا بر اقوی در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

«۱۱۱۰» اگر از مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر یا عصر یا عشا قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگر چه در غیر سفر بخواهد قضای آن را بجا آورد، و اگر از کسی که مسافر نیست یکی

از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

«۱۱۱۱» مستحب است مسافر بعد از هر نمازی که شکسته می خواند سی مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لااِلهَ الّا اللَّهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرْ».

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۱۹

«نماز قضا»

«۱۱۱۲» کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده، باید قضای آن را بجا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز، خواب مانده یا به سبب مستی نماز نخوانده باشد؛ ولی کسی که در تمام وقت نماز، هنوز بالغ نشده و یا دیوانه و یا بیهوش است و یا زنی که در تمام وقت نماز در حال حیض یا نفاس است، نمازی که اینها نخوانده اند قضا ندارد، مگراین که قبل از تمام شدن وقت نماز، این افراد از چنین حالی خارج شوند یعنی شخص غیربالغ به تکلیف برسد و بیهوش به هوش آید و زن از حیض و نفاس پاک شود و مجنون عاقل شود، که دراین صورت نمازی را که لااقل یک رکعت از آن را ولو با تیمّم و حذف مستحبات، در وقت می توانسته بخواند و نخوانده، باید قضا نماید.

«۱۱۱۳» اگر کسی به اختیار خود سبب حصول دیوانگی یا بیهوشی، یا حیض و نفاس در خود شود، بنابر احتیاط واجب باید نمازهای فوت شده در آن حال را قضا نماید، خصوصاً اگر این عمل بعد از دخول وقت باشد.

«۱۱۱۴» نمازهایی که واجب است قرائت در آنها بلند خوانده شود هنگام قضا هم باید بلند خوانده شود و همچنین نمازهایی که واجب است آهسته بخواند هنگام قضا نیز واجب است آهسته بخواند.

و بلند یا آهسته خواندن قضای نافله ها تابع خود آنها است.

«۱۱۱۵» کسی که وضو، غسل و تیمم برایش ممکن نیست، در خود وقت، نماز بر او واجب نیست و بنابراحتیاط واجب باید در وقتی که قادر بر تحصیل طهارت است نماز را قضا نماید، خصوصاً اگر خودش با اختیار سبب از بین رفتن تمکن شده باشد، بلکه اگر این عمل بعد از گذشتن وقت کافی برای انجام نماز صورت گیرد، باید نمازش را قضا کند.

«۱۱۱۶» کافر اصلی، به جمیع اقسام آن، در صورتی که مسلمان شود، نمازهای سابق او قضا ندارد، و امّا مسلمانی که نماز نخوانده اگر چه معذور بوده یا مسلمانی

که مرتد شده، اگر چه مرتد فطری باشد بنابر اظهر، و یامسلمانی که محکوم به کفر است، مثل خوارج، در صورت توبه بر همه اینها قضا لازم است، ولی مسلمانی که شیعه شده و نمازهایش را قبلًا مطابق مذهب خودش یا مطابق مذهب شیعه با نیت قربت خوانده است بنابراظهر قضا براو واجب نیست. و امّا اگر اصلًا نمازش را نخوانده باید قضا کند.

«۱۱۱۷» اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند.

«۱۱۱۸» کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند ولی واجب نیست فوراً آن را بجا آورد، و کسی که نماز قضا دارد تا وقتی که وقت فریضه تنگ نشده می تواند نماز قضا یا نماز مستحبی بخواند.

«۱۱۱۹» قضای نمازهای یومیه در صورتی که ترتیب آنها معلوم باشد باید به ترتیب خوانده شود، مثلًا کسی که یک روز نماز عصر و روز بعد نماز ظهر را

نخوانده، بنا بر اظهر و احوط باید اول نماز عصر و بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید.

«۱۱۲۰» اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه، مانند نماز آیات را بخواند یا مثلًا بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب بجا آورد.

«۱۱۲۱» اگر کسی نداند و گمان هم ندارد که نمازهایی که از او قضا شده کدامیک جلوتر بوده، بنابر اقوی لازم نیست به طوری بخواند که ترتیب حاصل شود و می تواند هر کدام را خواست مقدم بدارد، اگر چه احتیاط، در صورتی که عسر و حرج پیش نیاید و موجب فوت آنچه یقیناً فوت شده، نشود، تحصیل یقین به ترتیب است، پس اگر نداند نماز مغرب و ظهر که از او فوت شده کدامیک جلوتر بوده یک نماز مغرب بین دو ظهر یا یک نماز ظهر بین دو مغرب بنابراحتیاط مستحب بخواند.

«۱۱۲۲» اگر نماز ظهر و عصر از او قضا شده ولی نمی داند از یک روز بوده یا از دو روز و نمی داند کدام زودتر قضاشده، می تواند دو نماز چهارركعتی بخواند: چهار رکعت اول به قصد نمازی که اوّل فوت شده و چهار رکعت دوم به قصد نماز دوم.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۱

«۱۱۲۳» کسی که چند نماز از او قضا شده و تعداد آنها را نمی داند مثلًا نمی داند چهار تا بوده یا پنج تا، چنانچه برای او مشکل نیست و عسر و حرج در کار نباشد، لازم است آن قدر نماز بخواند تا علم پیدا کند به مقدار نمازهای قضا شده یا اینکه بیشتر نماز قضا خوانده است، و اگر تحصیل علم

ممکن نیست، به مقداری که اطمینان پیدا کند نماز بخواند، و اگر آن هم نشد به قدری که گمان پیدا کند، و این احتیاطات در صورتی است که می داند یا احتمال می دهد که سابقاً مقدار آنها را می دانسته و الّا فقط به قدری که یقین دارد نماز بخواند و در مورد مقدار بیشتر، احتیاط کردن خوب است ولی ظاهر این است که لازم نیست.

«۱۱۲۴» کسی که نماز قضا از همین روز یا روزهای پیش دارد، می تواند قبل از خواندن نمازی که قضا شده، نماز ادایی را بخواند و لازم نیست نماز قضا را جلو بیندازد، گر چه مطابق احتیاط است.

«۱۱۲۵» کسی که می داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده و نمی داند نماز ظهر است یا عصر است یا عشا، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده بخواند کافی است.

«۱۱۲۶» کسی که می داند یکی از نمازهای پنجگانه از او فوت شده و نمی داند کدام بوده، کافی است یک نماز صبح و یک مغرب و یک چهار رکعتی به قصد ما فِی الذمّه بخواند، و در بلند یا آهسته خواندن آن مخیّر است، و اگر مسافر بوده، کافی است یک مغرب و یک دو رکعتی به قصد ما فی الذمه بخواند.

«۱۱۲۷» اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد، یا نمی خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند، بلکه مطابق احتیاط است.

«۱۱۲۸» نماز قضا را با جماعت می شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا

باشـد یـا قضـا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلًا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخوانـد اشـکال ندارد.

«۱۱۲۹» نمازهای مستحبّی که وقت خاص دارند در صورت ترک، قضای آنها

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۲

مستحب است ولی اگر در اثر بیماری فوت شـد، استحباب قضا تأکـد نـدارد، و اگر نمازهای مستحبی فوت شده را قضا نکرد مستحب است برای هر نماز فوت شده یک مُدّ طعام صدقه بدهد.

«نماز جماعت»

اشاره

مستحب است نمازهـای واجب خصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخواننـد، و در نماز صبح، مغرب و عشاء بیشتر سفارش شـده و در روایتی وارد شـده است که اگر یـک نفر به امام جماعت اقتـدا کنـد، هررکعت از نماز آنان ثواب صـد و پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتـدا کننـد هررکعت ثواب ششـصد نماز دارد و هرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسند و عـده آنـان که از ده گـذشت، اگر تمـام آسـمان ها کاغـذ، و دریاها مرکّب، و درخت ها قلم، و جنّ و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

«۱۱۳۰» وقتی که جماعت برپا می شود، مستحب است کسی که نمازش را فُرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند، و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافی است.

«۱۱۳۱» اگر امـام یا مأموم بخواهـد نمازی را که به جماعت خوانـده دوباره با جماعت بخوانـد، جواز جماعت محل تأمل اسـت ولی در صورتی که جماعت دوم دارای مزایایی باشد که در شرع رجحان داشته باشد و کسی بخواهد به امید مطلوب بودن دو مرتبه نمازش را

به جماعت بخواند، بنا بر اظهر جایز است.

«۱۱۳۲» نمازهای مستحبی را نمی شود به جماعت خواند، ولی خواندن نماز عید فطر و قربان در زمان غیبت امام علیه السلام به جماعت مستحب است در صورتی که شروط وجوب موجود نباشد، همچنین خواندن نماز استسقاء که برای طلب باران می خوانند به جماعت مستحب است و بعید نیست استحباب جماعت در نماز غدیر که به امید مطلوبیت خوانده شود.

«۱۱۳۳» موقعی که امام جماعت نماز یومیه می خواند، هر کدام از نمازهای

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۳

یومیه را می شود به او اقتدا کرد ولی اگر نماز یومیه اش را احتیاطاً دوباره می خواند، فقط در صورتی که مأموم احتیاطش با امام یکی باشد می تواند به او اقتدا کند.

«۱۱۳۴» اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود را می خواند، می شود به او اقتدا کرد ولی اگر نمازش را احتیاطاً قضا می کند، یا قضای نماز شخص دیگر را تبرعاً می خواند، اقتدا به او اشکال دارد.

«۱۱۳۵» اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، کسانی که دو طرف محراب ایستاده اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند نمی توانند اقتدا کنند.

«۱۱۳۶» اگر به واسطه طولانی بودن صف اول، کسانی که دو طرف صف ایستاده اند امام را نبینند می توانند اقتدا کنند، و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر، کسانی که دو طرف آن ایستاده اند، صف جلوی خود را نبینند می توانند اقتدا نمایند.

«۱۱۳۷» اگر صفهای جماعت تا درب مسجد برسد، کسی که مقابل درب، پشت صف ایستاده، نمازش صحیح است و نیز نماز کسانی که با دیدن او اقتدا می کنند صحیح می باشد.

«۱۱۳۸» کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف

راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر از دو طرف یا یک طرف متصل باشد و مأموم کسی را که امام را می بیند مشاهده کند، جماعتش صحیح است، و منظور از دیدن امام این است که اگر مأمومین نباشند بتواند امام را ببیند ولی غیر از مأمومین هر چه حائل شود موجب فرادی شدن نماز است.

«۱۱۳۹» محل ایستادن امام باید از محل مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی، مثلًا کمتر از یک وجب بلندتر باشد، اشکال ندارد، و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن، زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

«۱۱۴۰» اگر مکان مأموم بلندتر از مکان امام باشد و سایر لوازم و شرایط اقتدا رعایت شود، اشکال ندارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۴

«۱۱۴۱» هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلًا بداند امام وضو ندارد، اگر چه خود امام ملتفت نباشد، نمی تواند به او اقتدا کند.

«۱۱۴۲» اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده یا کافر بوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلًا بی وضو نماز خوانده، نمازش صحیح است، و همچنین اگر در اثناء نماز به یکی از این سه امر اطلاع پیدا کرد، نیت فرادی می کند و بقیه نماز را می خواند و نمازش صحیح است.

«۱۱۴۳» انسان در بین نماز جماعتی که خواندن آن به جماعت واجب نیست بنابر اظهر می تواند نیت فُرادی کند اگر چه از اول نماز قصد فرادی داشته باشد، مثلًا نیّت کند که دو نماز خود را با

یـک نماز امام بخوانـد یعنی قصـد کنـد که بین نماز فرادی کنـد و زودتر تمام کنـد و دوباره نماز دوم را به او اقتـدا کنـد. ولی ممکن است از جهت اخلال به نظم جماعت و اشتباه انداختن مأمومین ممنوع باشد.

«۱۱۴۴» اگر مأموم به واسـطه عـذری بعـد از حمـد و سوره امام نیت فُرادی کنـد لازم نیست حمـد و سوره را بخوانـد، ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فُرادی نماید، باید مقداری را که امام نخوانده بخواند.

«۱۱۴۵» اگر در بین نماز جماعت نیت فُرادی نماید، بنا بر احتیاط واجب نباید دوباره نیت جماعت کند، ولی اگر مردّد شود که نیت فُرادی کند یانه، و بعد تصمیم بگیرد نماز را با جماعت تمام کند، نمازش صحیح است.

«۱۱۴۶» اگر موقعی که امام در رکوع است، مأموم اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش به طور جماعت صحیح است و یـک رکعت حساب می شود. اما اگر به مقـدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسـد نمازش به طور فُرادی صحیح می باشد و باید آن را تمام نماید.

«۱۱۴۷» اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کند و به مقدار رکوع خم شود ولی شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط فُرادی می شود.

«۱۱۴۸» اگر موقعی که امـام در رکوع است اقتـدا کنـد و پیش از آنکه به انـدازه رکوع خم شود، امام سـر از رکوع بردارد، می تواند نیت فرادی کند یا می تواند صبر کند تا

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۵

در رکعت بعد به امام ملحق شود و در

صورت ملحق شدن، تکبیرِ دیگر لازم نیست.

«۱۱۴۹» چنانچه مأموم بترسد که اگر ملحق به صف شود و اقتدا کند، امام سر از رکوع بردارد می تواند در همان مکانی که ایستاده اقتدا کند و تکبیر بگوید و به رکوع برود به شرط آن که مانعی از اقتدا در آن مکان نباشد، مثل وجود حائل یا بلند بودن جای امام، بنا بر این دور بودن فاصله بین مأموم و امام یا صف جماعت بنا بر اظهر مانع از اقتدا نیست پس مأموم بعد از رسیدن به رکوع امام، در حال رکوع و یا بعد از رکوع و بنا بر احتیاط بعد از سجود، ولو به چند دفعه حرکت، خود را به امام یا صف ملحق می کند، و بنا بر احتیاط واجب در حال ذکر حرکت نکند و اگر توانست، راه رفتن را به بعد از سجده تأخیر بیندازد این کار را می کند، ولی در هرصورت طی کردن این فاصله نباید فعل کثیر حساب شود.

«۱۱۵۰» اگر کسی بعد از سر برداشتن امام از رکوع رسید، می تواند به امام اقتدا کند و تکبیره الاحرام بگوید، اما رکوع بجا نیاورد ولی در یک سجده یا دو سجده امام را متابعت کند و در رکعت بعد که امام برمی خیزد رکعت اول مأموم حساب می شود و بنا بر اظهر تجدید تکبیره الاحرام لازم نیست.

«۱۱۵۱» اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیره الاحرام بنشیند و تشهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، و بنا بر

احتیاط مستحب در این حال به صورت تَجافی بنشیند، که توضیح آن خواهد آمد، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند، و همچنین بنابراظهر در غیر تشهد رکعت آخر هم می تواند چنین کند.

«۱۱۵۲» در نماز جماعت باید بین مأموم و امام پرده و مانند آن، که پشت آن دیده نمی شود، فاصله نباشد، و همچنین است بین انسان و مأموم دیگری که انسان به واسطه او به امام متصل شده است، ولی اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام، یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسطه او به امام متصل شده است، پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۶

«۱۱۵۳» مأموم نباید بنابر اظهر جلوتر از امام بایستد و اظهر این است که می تواند مساوی امام بایستد، ولی احتیاط در این است که مساوی هم نایستد بلکه از امام عقب تر باشد، و افضل آن است که اگر مأموم یک نفر است در طرف راست امام بایستد و اگر بیشتر هستند پشت سر او قرار بگیرند.

«۱۱۵۴» اگر بعد از شروع نماز، بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی توان دید فاصله شود، نماز فُرادی می شود و صحیح است.

«۱۱۵۵» باید بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام به قدر یک انسان که به سجده رفته است فاصله نباشد، بنا بر این اگر

بین آن دو این مقدار فاصله بود- یعنی از سر تا نوک انگشتان پای یک نفر که در سجده است-، بنا بر اظهر نماز جماعت اشکال دارد، و همچنین اگر بین انسان و مأمومی که جلوی او ایستاده و به وسیله او به امام متصل است به همین مقدار فاصله باشد نمازش اشکال دارد؛ و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد، و اگر فاصله به قدر یک گام متعارف و معمولی باشد، بنا بر اظهر اشکالی ندارد.

«۱۱۵۶» اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد، چنانچه کمتر از مقداری که در مسأله فوق گفته شد فاصله داشته باشد، نماز و جماعتش صحیح است.

«۱۱۵۷» اگر در اثناء نماز، بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او به امام متصل است به مقدار فوق فاصله پیدا شود، نمازش فُرادی می شود و صحیح است.

«۱۱۵۸» اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، یا همه نیت فُرادی نمایند، چنانچه فاصله به اندازه فوق نباشد نماز صف بعد به طور جماعت صحیح و گرنه نمازشان فُرادی می شود و صحیح است.

«۱۱۵۹» اگر در رکعت دوم اقتدا کند، مستحب است قنوت و تشهد را با امام بخواند و احتیاط مستحب آن است که موقع خواندن تشهد، به حال تَجافی بنشیند،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۷

یعنی انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند، و باید بعد از تشهد،

با امام برخیزد و حمـد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و چنانچه طوری است که اگر بخواهـد حمد را بخواند و یا تمام کند به رکوع امام نمی رسد اظهر تمام کردن حمد است اگر چه احتیاط در قصد فُرادی است.

«۱۱۶۰» اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتـدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع یا سـجده خود را به امام برساند، و اگر یک مرتبه تسبیحات را هم وقت ندارد کمتر از آن بگوید و به رکوع امام برسـد و اگر اصـلًا وقت نـدارد، قریب است که هیـچ ذکر نگویـد و با امام رکوع کند، اگر چه احتیاط در قصـد انفراد و اتمام است.

«۱۱۶۱» اگر در رکعت سوم یا چهارم در حالی که امام ایسـتاده و هنوز تکبیر رکوع را نگفته اقتدا کند، بنابر احوط باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و چنانچه طوری اسـت که اگر حمـد بخوانـد یا حمـد را بخواهد تمام کند به رکوع نخواهد رسـید احتیاط در این است که قصد فرادی کند و حمد را تمام کرده و بقیه نماز را هم خودش بخواند، ولی اگر مأموم در رکعت دوم خود چنانچه طوری است که اگر

بخواهـد حمـد را تمام کند به رکوع امام نمی رسد، نمی تواند حمد را رها کرده و همراه امام به رکوع برود، بلکه باید حمد را تمام کند و خود را در سجده به امام برساند، گرچه احوط در این صورت قصد فرادی است.

«۱۱۶۲» کسی که می داند اگر سوره را بخواند در رکوع به امام نمی رسد، باید سوره را نخواند.

«۱۱۶۳» کسـی که اطمینان دارد که اگر سوره را شـروع کنـد یا تمام نمایـد به رکوع امام می رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۸

«۱۱۶۴» اگر امام ایسـتاده باشـد و مأموم ندانـد که در کدام رکعت است می تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصـد قربت بخواند و اگر بعداً بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

«۱۱۶۵» اگر به خیال این که امام در رکعت اول یا دوم است حمـد و سوره نخوانـد و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است، ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد، فقط حمد را بخواند و بعد خود را به امام برساند.

«۱۱۶۶» اگر به خیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است حمـد و سوره بخوانـد و پیش از رکوع یا بعـد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

«۱۱۶۷» اگر موقعی که مشغول نمـاز مسـتحبی است جمـاعت بر پـا شود، چنـانچه اطمینـان نـدارد که اگر نمـاز را تمام کنـد به جماعت می رسد، مستحب است نماز

را رها کند و مشغول نماز جماعت شود، بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد مستحب است به همین کیفیّت عمل نماید.

«۱۱۶۸» اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت بر پا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

«۱۱۶۹» اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست نیت فُرادی کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۲۹

شرایط امام جماعت

«۱۱۷۰» امام جماعت باید شیعه دوازده امامی، عاقل، عادل و حلال زاده باشد و نماز را به طور صحیح بخواند و بنا بر احتیاط باید بالغ باشد و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد.

«۱۱۷۱» عدالت معتبر در امام جماعت عبارت است از حُسن ظاهر یعنی دوری جستن از گناهان کبیره، بطوری که ظاهر احوال شخص بطور ظنی دلالت کند که او بنای بر ترک گناه دارد، نه آن که اتفاقاً چند روزی گناه را ترک کرده باشد، و مأموم باید این حسن ظاهر را احراز کند، و اصرار بر گناهان صغیره به منزله گناه کبیره است.

«۱۱۷۲» کسی که ایستاده نماز می خواند، بنا بر اظهر نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند، و همچنین بنا بر احوط کسی که نشسته نماز می خواند، نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید، و کسی که در حال ایستاده به تکیه کردن نیاز ندارد، اقتدای او به کسی که نیاز دارد

محل اشکال و احتیاط است.

«۱۱۷۳» اگر امام جماعت در بین نماز از قیام عاجز شد، لازم است مأموم نیت فرادی کند و نماز خود را بخواند، و همچنین است هر نقصی که مانع از اقتدا است.

«۱۱۷۴» کسی که نشسته نماز می خواند، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند، و با تساوی در هرنقص اقتدا جایز است، مثل اقتدای نشسته به نشسته، ولی با اختلاف جهات کمال و نقص، مثل اقتدای ایستاده ای که برای رکوع اشاره می کند به نشسته ای که برای رکوع خم می شود محل اشکال است.

«۱۱۷۵» اگر امام جماعت به واسطه عذری با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز می خواند، کسی که وظیفه اش وضو بوده می تواند به او اقتدا کند، ولی اگر امام با لباس نجس نماز می خواند، بنابر احتیاط واجب نباید به او اقتدا کرد.

«۱۱۷۶» اگر امام مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند بنا بر احتیاط واجب نمی شود به او اقتدا کرد، و نیز زنی که مستحاضه نیست،

نمی تواند بنا بر احتیاط به زن مستحاضه اقتدا نماید.

«۱۱۷۷» امامت کسی که مرض خوره یا پیسی دارد، مکروه است مگر برای کسی که مثل اوست، و امامت برای کسانیکه تمایل به امامت او ندارند مکروه است و همچنین کسی که حد شرعی براو اجرا شده، هر چند توبه کرده و حکم به عدالت او شده باشد، مگر برای مثل خودش علی الاظهر، همچنین امامت کسی که با تیمّم نماز می خواند برای کسی که با وضو نماز می خواند، مکروه است.

احکام جماعت

«۱۱۷۸» موقعی که مأموم نیت می کند، باید امام را معین نماید ولی دانستن اسم او

لازم نیست، مثلًا اگر نیت کند: اقتدا می کنم به امام حاضر، نمازش صحیح است.

«۱۱۷۹» اگر کسی به قصد اینکه فلانی است اقتداکند بعداً معلوم شود که شخص دیگری است، نماز او به جماعت باطل است ولو آن دیگری هم نزد او عادل باشد، و اگر به صورت وجوب یا استحباب یا احتیاط، مأموم قرائت نماز خود را خوانده باشد نماز او به طور فُرادی صحیح است، ولی اگر طوری بوده که اگر قبل از نماز می فهمید که دومی است، به او هم مثل اولی اقتدامی کرد، نمازش به جماعت نیز صحیح است.

«۱۱۸۰» مأموم باید غیر از حمد و سوره، همه چیز نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم او رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره خود را بخواند.

«۱۱۸۱» مأموم در نماز با مخالفین (غیر شیعه) واجب است به وظیفه منفرد عمل کند؛ و اگر لازم است تقیه کند، حمد و سوره و لااقل حمد را به صورت آهسته بخواند، ولی در غیر این صورت نماز را اعاده نماید.

«۱۱۸۲» اگر مأموم در رکعت اول و دوم نماز صبح، مغرب و عشا صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد، باید بنا بر احتیاط حمد و

سوره را نخواند، و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است حمد و سوره بخواند ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

«۱۱۸۳» اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود باید بنابر احتیاط همان قدر از حمد و سوره را نخواند.

«۱۱۸۴» حمد و سوره خواندن مأموم در رکعت اول و دوم نماز ظهر

و عصر کراهت دارد و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

«۱۱۸۵» مأموم نباید تکبیره الاحرام را پیش از امام بگوید، بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

«۱۱۸۶» اگر مأموم پیش از امام عمداً هم سلام دهد بنا بر اقوی نمازش صحیح است؛ ولی احتیاط در این است که اگر عذری ندارد و می خواهد قبل از امام سلام دهد قصد انفراد کند.

«۱۱۸۷» اگر مأموم غیر از تکبیره الاحرام و سلام- که حکم آن گذشت-، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد؛ ولی مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

«۱۱۸۸» مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود و حکم آن گفته شد، کارهای دیگر نماز، مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد و نباید پیش از امام انجام دهد، و همچنین نباید زیاد از امام عقب بماند به طوری که مثلًا امام از رکوع برخیزد ولی مأموم هنوز به رکوع نرفته باشد، و احتیاط در این است که با امام هم انجام ندهد بلکه کمی بعد از امام انجام دهد. ولی اگر پیش از امام مشغول افعال نماز شود یا اینکه از او زیاد عقب بماند، چنانچه تکبیره الاحرام را بعد از امام گفته و جماعت منعقد شده باشد نمازش بنابر اقوی صحیح است، ولی معصیت کرده است، و اگر این مخالفت در نماز زیاد واقع شود، مخصوصاً اگر در چند رکن انجام بگیرد ممکن است از نماز جماعت خارج شود، ولی اصل نماز صحیح است.

«۱۱۸۹» اگر مأموم عمداً زودتر از امام سر از رکوع بردارد، باید

بایستد تا امام سر از رکوع بردارد، و اگر به قصد متابعت، دوباره به رکوع برگردد نمازش باطل است.

«۱۱۹۰» اگر مأموم عمداً در غیر رکعت اول خودش، زودتر از امام به رکوع برود،

باید صبر کند تا امام به او برسد و با او رکوع را تمام کند و برگشتن جایز نیست و در صورتی که تمام قرائت امام را درک کرده باشد نماز او صحیح است و اگر به حالت ایستاده برگشت و با امام دوباره رکوع کرد، نمازش باطل است، و اگر دوباره رکوع نکرد نماز و جماعتش صحیح است، اگر چه معصیت کرده است.

«۱۱۹۱» اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کند، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع برسد، امام سر بردارد بنا بر اظهر نمازش باطل است، و همچنین در حکم سهو است اگر فراموش کند که مأموم است، و یا گمان کند که امام سر از رکوع برداشته، و یا هر عذری که موجب ترک متابعت شده باشد.

«۱۱۹۲» اگر مأموم سهواً قبل از امام سر از رکوع برداشت در حالی که ذکر واجب را نگفته بود، باید به قصد متابعت به رکوع برگردد و ذکر را بگوید ولی اگر دید که نمی تواند به رکوع امام برسد و امام زود سر برمی دارد، به رکوع برنگردد و به سبب نگفتن ذکر، نمازش باطل نیست.

«۱۱۹۳» اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده

است باید به سـجده برگردد و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی شود.

«۱۱۹۴» کسـی که اشـتباهاً پیش از امام سـر از سجده برداشته هرگاه به سجده برگردد، و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است، ولی اگردر هر دو سجده این اتفاق بیفتد نمازش باطل است.

«۱۱۹۵» اگر اشـتباهاً سـر از رکوع یا سـجده بردارد و سهواً یا به خیال این که به امام نمی رسد، به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است.

«۱۱۹۶» اگر سـر از سـجده بردارد و ببیند امام در سـجده است، چنانچه به خیال این که سجده اول امام است، به قصد این که با امام سـجده کند به سـجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم مأموم حساب می شود و نمازش صحیح است، و اگر به خیال این که سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۳۳

امام بوده، سجده اول او خواهد بود و بقیه نماز را با امام می خواند.

«۱۱۹۷» اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود وطوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می رسد، باید سر بردارد و با امام به رکوع رود ونمازش صحیح است.

«۱۱۹۸» اگر سـهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی رسد، باید سر بردارد و با امام نماز را تمام کند و نمازش صحیح است و اگر سر برندارد تا امام برسد باز هم نمازش صحیح است.

«۱۱۹۹» اگر پیش از امام سهواً به سجده رود، باید

سر بردارد و با امام به سجده رود و اگر برنداشت نمازش صحیح است.

«۱۲۰۰» اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهد شود مأموم نباید قنوت و تشهد را بخواند ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

«۱۲۰۱» در تحقق جماعت فقط کافی است که مأموم نیّت اقتدا داشته باشد و نیّت امامت برای امام معتبر نیست و بدون نیّت او جماعت از طرفین محقق می شود و احکام آن، از قبیل متابعت و شک جاری است، امّا در استحقاق ثواب جماعت برای امام بدون نیّت تأمل است و در این صورت احوط برای امام این است که احکام جماعت را بر این نماز جاری نکند.

«۱۲۰۲» صاحب مسجد و امام راتب (امامی که برای امامت آن مسجد معین شده)، و صاحب منزل یا مستأجر آن در صورت واجد شرایط بودن، از دیگران در امامت برای جماعت مقدّم هستند و مستحب است کسی را که فقیه تر یا قرائتش از دیگران بهتر یا مسنّ تر یا هاشمی است امام جماعت قرار دهند.

«۱۲۰۳» امام جماعت باید یک نفر باشد ولی اگر در بین نماز برای امام حادثه ای پیش آمد، مثل مردن، بیهوشی، دیوانگی، حدث، مرض، جاری شدن خون از بینی، احتیاج به قضای حاجت، و همینطور است اگر امام متوجه شود که طهارت نداشته و یا نماز او شکسته بوده است، امام یا مأمومین می توانند دیگری را امام قرار دهند،

رساله توضیح المسائل، متن، ص:

خواه آن فرد از اعضای جماعت باشد و یا کسی باشد که ابتداءاً می خواهد نماز بخواند.

مستحبات نماز جماعت

«۱۲۰۴» اگر مأموم یک مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد، و اگر یک زن باشد، مستحب است پشت سر امام بایستد، و اگر یک مرد و یک زن، یا یک مرد و چند زن باشند، مستحب است مرد طرف راست امام و بقیه پشت سر امام بایستند، واگر چند مرد یا چند زن باشند، مستحب است پشت سر امام بایستند، و اگر چند مرد و چند زن باشند، مستحب است مردها پشت سر امام و زنها پشت مردها بایستند.

«۱۲۰۵» اگر امام و مأموم هر دو زن باشند، بدون تقدم امام بر مأموم کنار هم می ایستند.

«۱۲۰۶» مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم، کمال و تقوی در صف اول بایستند.

«۱۲۰۷» مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می خواند صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

«۱۲۰۸» مستحب مؤکّد است که امام بعداز نماز خود بنشیندتا همه مأمومین از نماز فارغ شوند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۳۵

مکروهات نماز جماعت

«۱۲۰۹» اگر در صف های جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد. راه دادن افرادی که از کمال عقل برخوردار نیستند مثل طفل، دیوانه و ابله در صف اول و به خصوص نزدیک امام و یا در جایی که گمان می رود موجب فساد نماز دیگران شود، مکروه است.

«۱۲۱۰» مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

«۱۲۱۱» در صورتی که جماعت برپا شد و «قَدْقامَتِ الصَّلاه» گفته شود، خواندن نافله برای مأموم مکروه است و بنا بر اقرب این کراهت قبل از «قدقامت الصلاه» نیز هست، در صورتی

که بداند به اول جماعت نمی رسد.

«۱۲۱۲» اقتـدای مسـافر به غیرمسـافر و همچنین برعکس مکروه است و کراهت در این موارد به معنای کم شـدن ثواب جماعت است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۳۶

«نماز جمعه»

نماز جمعه دو رکعت است ماننـد نماز صبح و به جای نماز ظهر خوانده می شود و دارای دو خطبه و شـرائط خاصـی است که خواهد آمد.

مسأله ۱- وقت نماز جمعه اول ظهر شـرعی که زوال شمس است می باشد مثل نماز ظهر. و بنا بر احوط باید اول زوال مبادرت به انجـام آن بشود بـا مراعـات وقت خطبه هـا چنان که خواهـد آمـد. و در موقعی که واجب تعیینی باشـد اگر مبادرت مـذکور صورت نگرفت، احوط در صورت امکان جمع بین آن و نماز ظهر است که اول جمعه را اقامه می کنند و پس از آن ظهر را.

مسأله ۲- در زمان غیبت، نماز جمعه واجب تخییری است و کفایت از نماز ظهر می کند.

مسأله ۳- لازم نیست که امام جمعه فقیه باشد، اگرچه در صورت امکان، احوط است.

مسأله ۴- هنگـامی که نماز جمعه وجوب تعیینی دارد، در همان حال بر مسافری که نماز را شکسـته می خوانـد، زن، پیر، کور، بنـده، و هرکسـی که حضـور او بـاعث مشـقّت و حرج برایش باشـد مثـل مریض، واجب نیست؛ اگرچه نمـاز جمعه از آنهـا در صورتی که شرکت بکنند صحیح است و کفایت از ظهر می کند. و اما وجوب تخییری پس برای جمیع آنها ثابت است و فرقی با دیگران ندارنـد، بلکه می تواننـد نماز جمعه مسـتقل (مثل جماعت مسافرین) تشـکیل بدهند؛ ولی به جماعت زنان به تنهایی، جمعه مستقل منعقد نمی شود.

مسأله ۵- فاصله بین دو نماز جمعه که هردو واجد

شرائط صحت باشند از یک فرسخ باید کمتر نباشد، و اگر کمتر بود هرکدام که دیرتر شروع کرده باشند (یعنی در تکبیره الاحرام متأخّر باشند) نماز آنها باطل است، خواه از همدیگر مطّلع باشند یا نه. و اگر مقارن یکدیگر شروع کرده اند هردو نماز باطل است، و در صورتی که وقت باقی است می توانند از اول، یک نماز جمعه در آن وقت باقیمانده بخوانند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۳۷

مسأله ۶- برای تشکیل نماز جمعه باید جمعیت آنها از پنج نفر مرد کمتر نباشد که یکی از آنها خود امام می باشد، بنا بر این غیر از امام اگر چهار نفر مرد هم که نماز جمعه برای آنها وجوب تخییری دارد (اگرچه وجوب تعیینی نداشته باشد) برای نماز جمعه حاضر شوند، انعقاد آن جائز و مشروع می شود.

مسأله ۷- خواندن دو خطبه و مقدّم بودن آنها بر نماز، شرط صحت نماز جمعه است؛ پس اگر عمداً نماز را بدون خطبه خواندند، دوباره بعد از خواندن خطبه ها نماز را اعاده می کنند؛ و اگر از روی فراموشی خطبه را ترک کردند، بنا بر احتیاط واجب نماز را پس از خطبه اعاده می کنند.

مسأله ۸- بنا بر اظهر واجب است واجبات خطبه ها را بعد از زوال (ظهر شرعی) بخوانند، پس اگر خطبه ها قبل از زوال واقع شد، باید واجبات آنها را بعد از زوال اعاده کنند.

مسأله ۹- باید هریک از دو خطبه مشتمل بر حمد الهی باشد، و نیز بنا بر اظهر مشتمل بر صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل او علیهم السلام باشد، و نیز باید در مجموع دو خطبه، موعظه و قرائت قرآن کریم

را ترک نکند، بلکه بنا بر احتیاط واجب هریک از دو خطبه باید مشتمل بر موعظه (پند و نصیحت) و قرائت قرآن باشد، بلکه احوط رعایت ترتیب مذکور و نیز قرائت سوره کامل در هریک از دو خطبه است. و نیز احوط لزوم اشتمال خطبه دوم بر صلوات بر معصومین علیهم السلام به نحو تفصیل است.

مسأله ۱۰- بنا بر احتیاط واجب باید خود امام جمعه خطبه ها را بخواند، ولی اگر ممکن نشد می تواند دیگری بخواند.

مسأله ۱۱- بنا بر احتیاط واجب باید خطبه ها طوری خوانده شود که مستمعین تمام محتوای آن را بفهمند اگرچه به غیرعربی بیان شود، و این احتیاط در بخش موعظه خطبه مؤکّدتر است.

مسأله ۱۲- واجب است خطیب در حال خواندن خطبه ایستاده باشد، و نیز واجب است بین دو خطبه به مقدار کمی بنشیند، و واجب است که به نحو متعارف صدای خود را بلند کند تا آن عده ای که می توانند بشنوند به سمع آنها برساند، اگرچه صحت جمعه با اسماعِ عددِ لازم خالی از وجه نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۳۸

مسأله ۱۳- بهتر است که خطیب در هنگام ایراد خطبه باطهارت باشد، اگرچه بنا بر اظهر صحّت خطبه مشروط به طهارت (وضوء و غسل و تیمّم) نیست. و همین حکم در مورد مأمومین هم جاری است.

و همچنین صحت خطبه مشروط به پاک بودن بدن و لباس هم نیست.

مسأله ۱۴- حرف زدن خطیب به غیرخطبه در اثناء خطبه باطل کننده آن نیست، مادامی که باعث به هم خوردن موالات و وحدت عرفیّه ای که در یک خطبه شرط است و نیز باعث فوت وقت نماز جمعه نباشد. و همچنین است اگر مثلًا در

اثناء خطبه وضوء بگیرد.

مسأله ۱۵- اگر ممکن است که به وسیله بلندگو کلام خطیب به گوش تمام جمعیت نمازگزار برسد، بعید نیست که واجب باشد.

مسأله ۱۶- در صورتی که مأموم در شرائطی است که اگر خطبه ها را گوش بدهد می شنود، واجب است گوش بدهد. و نیز حرف زدنی که او را از این گوش دادنِ واجب باز دارد حرام است، اگرچه باعث بطلان خطبه و نماز جمعه نسبت به او نیست. و احتیاط مستحب آن است که مأموم از حرف زدنی که او را از گوش دادنِ واجب هم بازنمی دارد اجتناب کند.

مسأله ۱۷- اگر مأموم به خطبه ها نرسید ولی یک رکعت از نماز جمعه را درک کرد، نماز جمعه او صحیح است.

مسأله ۱۸- واجب است نماز جمعه را به جماعت بخوانند، و نیز جماعت شرط صحت آن است؛ ولی اگر بعداً معلوم شد که امام، فاسق بوده و یا طهارت نداشته، بنا بر اظهر نماز جمعه صحیح است.

مسأله ۱۹- امام جماعت در نماز جمعه باید از کمال عقل برخوردار باشد و مرد و عادل و بالغ و حلال زاده و شیعه دوازده امامی باشد. و لازم نیست نماز جمعه در اصل بر او واجب تعیینی باشد، پس مسافر می تواند امام جمعه شود. و نیز سایر اموری که در جماعت نمازهای یومیه شرط است (مثل فاصله نداشتن و غیر آن) در اینجا نیز معتبر است.

مسأله ۲۰- در نماز جمعه لازم است که مأمومین قصد اقتداء به امام را داشته

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۳۹

باشند. و احتیاط مستحب برای امام نیز این است که نیّت امامت کند، اگرچه با عدم نیّت امامت و تنها قصد وظیفه فعلیّه، نماز

جمعه از همگی صحیح است.

مسأله ۲۱- در نماز جمعه سوره معیّنی معتبر نیست، ولی مستحب است در رکعت اول پس از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره منافقون خوانده شود.

مسأله ۲۲- مستحب است که حمد و سوره در نماز جمعه بلند خوانده شود.

مسأله ۲۳- در نماز جمعه دو قنوت مستحب است: یکی در رکعت اول قبل از رکوع که پس از خواندن قنوت به رکوع می رود، و دیگری در رکعت دوم بعد از رکوع که پس از پایان قنوت به سجده می رود.

مسأله ۲۴- اگر نمازگزار اشتباهاً در رکعت دوم پس از قنوت به رکوع رود و پیش از رسیدن به حدّ رکوع یادش بیاید، باید به سجده برود. و نیز اگر در حال رسیدن به حدّ رکوع ملتفت شد و در آن حال هیچ مکث رکوعی نکرد، به سجده می رود و نمازش صحیح است؛ اما اگر مکث کرد نمازش باطل است.

مسأله ۲۵- اگر مأموم به رکعت اول نماز جمعه نرسید ولی به رکعت دوم آن که در وقت نماز جمعه به جا آورده می شود رسید، اگرچه تنها به رکوع امام برسد نماز جمعه او صحیح است و رکعت دوم را خودش فرادی می خواند. ولی اگر شک کند که رکوع امام را درک کرده یا نه، نماز جمعه او باطل است و نماز ظهر می خواند.

مسأله ۲۶- در موقعی که نماز جمعه بر واجد شرائط، وجوب تعیینی دارد، اگر بداند که در صورت حرکت برای حضور در جمعه به رکوع رکعت آخر هم نمی رسد، می تواند نماز ظهر را شروع کند و لازم نیست یقین کند که نماز جمعه تمام شده است.

و همچنین

نماز ظهر صحیح است اگر آن را با نیّت قربت خوانـد و در اثناء آن یا بعـد از فراغ معلوم شـد که از اول متمکّن از انجام نماز جمعه نبوده است.

مسأله ۲۷- شخص خنثی اگر به نماز جمعه حاضر شود نمازش صحیح است، ولی نمی توانـد خود امام شود و یا تکمیلِ عددِ لازم کند.

مسأله ۲۸- اگر بعد از زوال، اذان نماز برای جمعه گفته شد، برای دفعه دوم اذان

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۴۰

گفتن (به نحوی که مخالفین انجام می دهنـد) بدعت و حرام است. و نیز بعد از خواندن نماز جمعه احتیاط واجب آن است که برای نماز عصر اذان نگویند.

مسأله ۲۹- اگر در بین نماز، برای امام، موت یا بی هوشی پیش آید، مأمومین یک نفر از خود را که با آنها مشغول نماز بود و واجد شرائط امامت است پیش می اندازند و بقیه نماز را با او می خوانند، و واجب است که نیّت اقتداء را تجدید کنند.

و همچنین اگر از امام حدثی سر زد، خود او یا سایرین، دیگری را امام قرار می دهند و نماز مأمومین صحیح است.

مسأله ۳۰- اگر تعیین شخصی به جای امام ممکن نشد، پس اگر یک رکعت نماز را با جماعت تمام کرده بودند، ممکن است گفته شود که رکعت بعـد را به عنوان نماز جمعه ولی فرادی تمام کننـد (مثل مأمومی که فقط یک رکعت امام را درک کند). و اگر یک رکعت را تمام نکرده بودنـد، ممکن است گفته شود که نماز خود را به عنوان ظهر تمام کنند و صحیح باشد؛ لکن احتیاط به تمام کردن جمعه و پس از آن خواندن ظهر در صورت دوم ترک

نشود.

مسأله ۳۱- اگر در بین خطبه، افراد پراکنده شدند و برای نماز بازنگشتند و تعداد افراد شرکت کننده از پنج نفر کمتر شد، بر هرکدام از آنها نماز ظهر واجب است.

مسأله ۳۲- اگر بعد از تحقق مقدار واجبِ خطبه یا بعد از تمام شدن خطبه پراکنده شدند و سپس بازگشتند، در صورتی که وقت نماز جمعه نگذشته باشد، اعاده خطبه لازم نیست، اگرچه طول بکشد. و اگر افراد دیگری غیر از کسانی که خطبه را گوش داده اند حاضر شدند، خطبه اعاده می شود و نماز جمعه می خوانند.

مسأله ۳۳- اگر بعد از آنکه عددِ لازم در نماز جمعه همگی تکبیره الاحرام را گفتند متفرق شدنِ آنها پیش آمد، پس اگر یک رکعت نماز را با جماعت تمام کرده اند و سپس متفرق شده اند، کسی که نمازش را ادامه می دهد، به عنوان جمعه تمام می کند و صحیح است. و اگر قبل از آن متفرق شده اند، احتیاط واجب در تمام کردن نماز به عنوان جمعه و پس از آن خواندن نماز ظهر است.

مسأله ۳۴- اگر مأموم در اثر ازدحام جمعیت نتوانست دو سجده رکعت اول را

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۴۱

همراه امام انجام دهد، پس اگر بعد توانست انجام دهد و تا امام سر از رکوع رکعت دوم برنداشته خود را به او برساند، نماز جمعه او صحیح است؛ و اگر نتوانست، همراه امام در رکعت دوم سجده می کند به نیّت رکعت اول خودش و بعد از آن یک رکعت دیگر می خواند و نماز جمعه او صحیح است.

«نماز آیات»

اشاره

«۱۲۱۳» نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد به واسطه چهار چیز واجب می شود:

۱ و ۲- گرفتن خورشید و گرفتن

ماه، اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

۳- زلزله، اگر چه کسی هم نترسد.

۴- رعد و برق، بادهای سیاه و سرخ و صیحه ترسناک و مانند اینها از چیزهایی که از آیات آسمانی و زمینی بوده و موجب ترس بیشتر مردم می شود بنا بر اظهر.

«۱۲۱۴» اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان باید برای هریک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلًا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

«۱۲۱۵» چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هرجایی اتفاق بیفتد، فقط مردم همان جا باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست، اگر چه از توابع یکدیگر و به یک اسم معروف باشند.

«۱۲۱۶» از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند، انسان باید نماز آیات را بخواند و باید به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند.

«۱۲۱۷» اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که خورشید یا ماه شروع به باز شدن کند، بنا بر احتیاط واجب باید نیت ادا و قضا نکند ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند باید نیت قضا نماید.

«۱۲۱۸» اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه بیشتر از خواندن یک رکعت باشد ولی

انسان نماز را نخواند، تا وقتی که به اندازه خواندن یک رکعت به وقتِ بازشدن مانده باشد، باید نیت ادا کند.

«۱۲۱۹» موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتفاق می افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند

و اگر نخواند معصیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است و هروقت بخواند ادا است.

«۱۲۲۰» اگر بعد از باز شدن خورشید یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

«۱۲۲۱» اگر عده ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان یقین پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته اند و یا این که دو نفر که عادل بودن آنها معلوم نیست شهادت بدهند و عادل بودن آنها ثابت نشود و انسان نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود که عادل بوده اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، باید نماز آیات را بخواند. بلکه اگر معلوم شود که مقداری از آن گرفته، احتیاط در آن است که نماز آیات را بخواند.

«۱۲۲۲» اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات نیز بر انسان واجب شود، چنانچه برای هردو نماز وقت دارد، هرکدام را اول بخواند اشکال ندارد، و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اول آن را بخواند، و اگر وقت هردو تنگ باشد، باید اول نماز یومیه را بخواند.

«۱۲۲۳» اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز یومیه تنگ نباشد، باید آن را بشکند و اول نماز آیات، بعد نماز یومیه را بجا آورد، و اگر وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند بعد نماز آیات را بخواند.

«۱۲۲۴» اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید

نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود و بعد از آن که نماز را تمام کرد، پیش از انجام کاری که نماز را به هم بزند، بقیه نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۴۳

دستور نماز آیات

«۱۲۲۵» نماز آیات دو رکعت است و در هررکعت پنج رکوع دارد و دستور آن، این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

«۱۲۲۶» در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید، مثلًا به قصد سوره توحید، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید:

«اللَّهُ الصَّمَدُ» باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» و به رکوع برود و باز هم سر بردارد و بگوید: «وَ لَمْ

يَكَنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

«۱۲۲۷» اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد.

«۱۲۲۸» چیزهایی که در نماز یومیه واجب و مستحب است، در نماز آیات هم واجب و مستحب می باشد ولی در نماز آیات مستحب است به جای اذان و اقامه سه مرتبه به قصد امید ثواب بگویند: «الصَّلاه»، و مستحب است نماز آیات را به جماعت بخوانند و در این صورت مثل نمازهای یومیه قرائت های نماز را امام می خواند و مستحب است قرائت این نماز را، حتی در آفتاب گرفتگی بلند بخوانند.

«۱۲۲۹» مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ

حَمِدَه»، و نیز قبل از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست.

«۱۲۳۰» مستحب است پیش از رکوع دوم، چهارم، ششم، هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم و یا دو قنوت پیش از رکوع پنجم و دهم بخواند کافی است.

«۱۲۳۱» اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم و فکرش به جایی نرسد، نماز باطل است، ولی اگر مثلًا شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه هنوز به سجده

نرفته باید رکوعی را که شک دارد بجا آورده یا نه، بجا آورد و اگر به سجده رفته به شک خود اعتنا نکند.

«۱۲۳۲» هریک از رکوع های نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا اشتباهاً کم یا زیاد شود نماز باطل است، و اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد، نمازش باطل است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۴۵

«نماز عید فطر و قربان»

نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و باید به جماعت خوانده شود، و در زمان ما که امام علیه السلام غایب است، بنا بر اظهر مستحب می باشد.

«۱۲۳۳» محل دو خطبه در نماز عید فطر و قربان بعد از نماز است و هرخطبه بنا بر احوط باید مشتمل بر همان چیزهایی باشد که خطبه جمعه مشتمل بر آن است، یعنی: حمد و ثنای الهی و شهادتین و سفارش به تقوی و قرائت سوره کوتاه قرآن و نشستن امام بین دو خطبه.

«۱۲۳۴» در صورتی که عید فطر بعد از ظهر ثابت شود، بعید نیست که نماز عید فطر به جماعت در فردای آن روز، بعد از طلوع آفتاب و قبل از ظهر، به امید مطلوبیّت، بدون قصد قضا مستحب باشد.

«۱۲۳۵» وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر.

«۱۲۳۶» مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و بعد از آن قربانی کنند و از گوشت قربانی قدری بخورند، ولی در عید فطر مستحب است، بعد از بلند شدن خورشید افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

«۱۲۳۷» نماز عید

فطر و قربان دو رکعت است که نمازگزار در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره بنابر احوط پنج تکبیر می گوید و بعد از هر تکبیر یک قنوت می خوانـد و بعـد از قنوت پنجم تکبیر دیگری می گویـد و به رکوع می رود و دو سـجده بجا می آورد و برمی خیزد، و در رکعت دوم بعـد از حمـد و سوره چهار تکبیر می گویـد و بعـد از هر تکبیر قنوت می خوانـد و تکبیر پنجم را می گوید و به رکوع می رود و بعد از رکوع دو سجده بجا می آورد و تشهد می خواند و نماز را سلام می دهد.

«۱۲۳۸» در قنوت نمـاز عیـد فطر و قربـان هر دعـا و ذکری بخواننـد کـافی است ولی بهتر است این دعـا را به قصـد امیـد ثواب بخوانند:

«اللَّهُمَّ اهْلَ الْکِبْریاءِ وَ الْعَظَمَهِ، وَ اهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَروتِ، وَ اهْلَ الْعَفْوِ وَ

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۴۶

الرَّحْمَهِ، وَ اهْـلَ التَّقْوی وَ الْمَغْفِرَهِ، أَسأَلُـکَ بِحَقِّ هـذَا الْیَوْمِ، الَّذی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْـلِمینَ عیـداً، وَ لِمُحَمَّدٍ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ذُخْراً وَ شَرَفاً وَ کَرامَـهً وَ مَزیـداً، ان تُصَـلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ انْ تُـدْخِلَنی فی کُـلِّ خَیْرٍ ادْخَلْـتَ فِیـهِ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ ان تُخْرِجَنی مِنْ کُـلِّ سُوءٍ اخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ، صَـلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِم، اللَّهُمَّ انّی أَسْأَلُـکَ خَیْرَ مـا سَأَلَـکَ بِهِ عِبـادُکَ الصّالِحُونَ، وَ اعُوذُ بِکَ مِمّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ الْمُخْلَصُوْنَ».

«۱۲۳۹» مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخواند.

«۱۲۴۰» نماز عید سوره مخصوصی ندارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شمس (سوره ۹۱) و در رکعت دوم سوره غاشیه (سوره ۸۸) و یا به

عکس، را بخوانند، یا در رکعت اول سوره اعلی (سوره ۸۷) و در رکعت دوم سوره شمس یا به عکس، را بخوانند.

«۱۲۴۱» مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دست ها را بلند کنند.

«۱۲۴۲» شب عید فطر بعد از نماز مغرب و عشاء و روز عید بعد از نماز صبح و نیز بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید: «اللَّهُ اکبَرُ، اللَّهُ اکبَرُ، لااله الَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ اکبر، وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ عَلی ما هَدانا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلی ما ابْلانا.

«۱۲۴۳» مستحب است در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است، این تکبیرها را بگوید: «اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ، لااله الَّا اللَّهُ و اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ اکْبَرُ عَلی ما هَدانا، اللَّهُ اکبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِن بَهِیمَهِ الْانعام، ولی اگر عید قربان را در منی باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز، که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذیحجّه است، این تکبیرها را بگوید.

«۱۲۴۴» مستحب است نماز عید را زیر آسمان بخواند.

«۱۲۴۵» اگر در تکبیرهای نماز و قنوت های آن شک کند اگر از محل آن تجاوز نکرده است بنا را بر کمتر بگذارد و اگر بعد معلوم شد که گفته بوده اشکال ندارد، و اگر در حال قنوت شک کرد که تکبیر گفته یا نه، بنابراظهر به این شک اعتنا نکند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۴۷

«۱۲۴۶» اگر قرائت یا تکبیرها یا قنوت ها را فراموش کند و بجا نیاورد

نمازش صحیح است.

«۱۲۴۷» اگر کاری کند که در نمازهای یومیه برای آن سجده سهو لازم است، بنا بر اظهر در نماز عید سجده سهو لازم نیست، اگر چه احوط آن است که سجده سهو بجا آورد.

«اجیر گرفتن برای نماز»

«۱۲۴۸» بعد از مرگ انسان، می توان برای نماز و عبادت های دیگر او که در زمان حیات بجا نیاورده دیگری را اجیر نمود، یعنی به کسی مزد دهند که آنها را بجا آورد و اگر او بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح و مجزی است و در این صورت بر وصی یا ولیّ اجیر گرفتن لازم نیست.

«۱۲۴۹» کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح، بداند.

«۱۲۵۰» اجیر باید هنگام نیت، میت را معین نماید ولی لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیت کند که از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام، کافی است.

«۱۲۵۱» اجیر باید خود را به جای میت فرض کند و عبادتهای او را به نیابت از او قضا نماید و یا به قصد بجاآوردن آنچه بر عهده میت است، انجام دهد، ولی اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای میّت هدیه کند کافی نیست.

«۱۲۵۲» باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند نماز را به صورت صحیح می خواند.

«۱۲۵۳» کسی که دیگری را برای نمازهای میت اجیر کرده اگر بفهمد که عمل را بجا نیاورده و یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرد.

«۱۲۵۴» هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، اگر اجیر بگوید، انجام داده ام، گفته او قبول است، و

اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، حمل بر

صحت می شود یعنی بنا بر این می گذارند که عمل را صحیح انجام داده است.

«۱۲۵۵» کسی را که عذری دارد، مثلًا نشسته نماز می خواند، بنابراحتیاط نمی توان برای نمازهای میت اجیر کرد، بلکه کسی را هم که با تیمم یا وضوی جبیره نماز می خواند، بنا بر احتیاط نمی شود اجیر کرد.

«۱۲۵۶» مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز باید هریک به وظیفه خود عمل نماید.

«۱۲۵۷» اگر ترتیب قضا شدن نمازهای میت معلوم است، قضای آنها هم باید به ترتیب خوانده شود و اگر ترتیب نمازها رانمی دانند، چنانچه رعایت ترتیب مستلزم تکرار عمل باشد لازم نیست، حتی اگر بدانند که میت ترتیب نمازهای خود را می دانسته است.

«۱۲۵۸» اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به صورت مخصوص انجام دهد، باید همان طور بجاآورد، و اگر با او شرط نکنند، باید در آن عمل به تکلیف خود عمل نماید.

«۱۲۵۹» اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، می تواند بدون مستحبات نماز را بجا آورد.

«۱۲۶۰» اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای میت اجیر کند، در صورتی که ترتیب قضا شدن نمازها برای مستأجر معلوم است، باید برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید، مثلًا اگر با یکی از آنها قرار گذاشت که از صبح تا ظهر نماز بخواند، با دیگری قرار بگذارد که از ظهر تا شب بخواند، و نیز باید نماز را که در هر دفعه شروع می کند معین نماید، مثلًا قرار

بگذارد نماز اولی که می خواند صبح باشد یا ظهر یا عصر، و با نفر دوم طوری قرار بگذارد که ترتیب رعایت شود.

«۱۲۶۱» اگر کسی اجیر شود که مثلًا در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می دانند اجیر بجا نیاورده، دیگری را اجیر نمایند، بلکه برای نمازهایی که احتمال می دهند بجا نیاورده بنا بر احتیاط واجب باید اجیر بگیرند.

«۱۲۶۲» کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند اگر پیش از تمام کردن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۴۹

نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشد که تمام نمازها را خودش بخواند، باید اجرت مقداری را که نخوانده از مال او به ولیّ میّتی که برای نماز او اجیر شده بود، بدهند، مثلا اگر نصف آنها را نخوانده باید نصف پولی را که گرفته از مال او به ولیّ میت بدهند، و اگر شرط نکرده باشند، ورثه اجیر باید از مال او کسی را اجیر بگیرند تا نمازهای باقیمانده را بخواند، و اگر مال نداشته باشد، بر ورثه چیزی واجب نیست، و احتیاط در اعلام به مستأجر است که در صورت تمکّن فرد دیگری را اجیر نماید.

«۱۲۶۳» اگر اجیر تمام اجرت را بگیرد و پیش از تمام کردن نمازهای میّت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد، باید از مال او برای نمازهایی که اجیر بوده دیگری را اجیر نمایند و قضای نماز خودش بر ولیّ اوست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۵۰

روزه

اشاره

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی

که روزه را باطل می کند و شرح آنها بعداً گفته می شود خودداری نماید.

نیّت روزه

«۱۲۶۴» انسان می توانـد در هرشب از مـاه رمضان برای روزه فردای آن نیّت کنـد و همچنین جایز است که شب اول ماه، نیت روزه همه ماه را بنماید، و احتیاط به تجدید نیّت در هرشب ترک نشود.

«۱۲۶۵» از اول شب ماه رمضان تا اذان صبح هروقت نیّت روزه فردا را بکند، اشکال ندارد.

«۱۲۶۶» لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب بگذرانـد یا به زبان جاری کنـد، مثلًا بگوید: فردا را روزه می گیرم قُربةً الَی اللّه، بلکه همین قـدر که برای انجام فرمان خداونـد عالم از اذان صـبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کنـد انجام ندهـد کافی است.

«۱۲۶۷» وقت نیّت روزه مستحبی از اول شب است تـا موقعی که به انـدازه نیّت کردن به مغرب وقت مانـده باشـد، و اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیّت روزه مستحبی کند، روزه او صحیح است.

«۱۲۶۸» کسـی که پیش از اذان صـبح در غیر روزه معین واجب، مثل روزه ماه مبارک رمضان، بـدون نیّت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و در حال

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۵۱

اختیار نیّت کند، روزه او صحیح است چه روزه او واجب باشد چه مستحب، و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی تواند نیّت روزه واجب نماید.

«۱۲۶۹» اگر بخواهـد غیر روزه رمضان روزه واجب دیگری بگیرد، در صورتی که آنچه بر او واجب شـده است انواع متعـددی باشد، بنا بر اقوی باید آن را معین نماید، مثلًا نیّت کند که روزه قضا یا روزه نذر می گیرم،

ولی در ماه رمضان لازم نیست نیّت کند که روزه ماه رمضان می گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید، و روزه دیگری را نیّت کند، روزه ماه رمضان حساب می شود، مگر این که روزه برای میّت گرفته باشد که در این صورت روزه ماه رمضان حساب نمی شود، و صحیح بودن آن مورد تأمل است مگر این که مقصود او به دو قسمت جداگانه تقسیم شود: یکی روزه واجب و یکی هم برای دیگری بودنِ روزه، که در این صورت بنا بر اظهر روزه ماه رمضان محسوب می شود.

«۱۲۷۰» هرگاه در ماه رمضان یا روزه واجب معین، نیّت روزه را عمداً ترک نماید تا صبح داخل شود، روزه آن روزش صحیح نیست و قضا بر او واجب است ولی وجوب کفّاره محل تأمل است.

«۱۲۷۱» اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیّت روزه غیر رمضان کند، نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه ای که قصد کرده است.

«۱۲۷۲» اگر مثلًا به نیّت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

«۱۲۷۳» کسی که در سراسر روز بیهوش بوده در صورتی که روزه واجب معیّن باشد روزه بر او واجب نیست ولی اگر قبل از ظهر بهوش آید بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام کرده و قضای آن را نیز بگیرد و همین احتیاط در مورد مخالف، اگر قبل از ظهر شیعه شود نیز جاری است.

«۱۲۷۴» اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید فوراً نیّت کند و

گرنه روزه او باطل می شود.

«۱۲۷۵» اگر بچه قبل از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد؛ و اگر

بعد از اذان و قبل از ظهر بالغ شود، اگر چیزی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد احتیاط واجب در این است که بقیه آن روز را روزه بگیرد و بعداً قضای آن روز را نیز بگیرد، و همچنین است اگر شخصی که جنون دارد جنونش از بین برود. و این احتیاط در باره غیربالغی است که از اول صبح نیّت روزه نداشته است، ولی چون روزه بچه ممیّز صحیح است- اگر چه بر او واجب نیست- اگر نیّت روزه داشته باشد و در بین روز بالغ شود، روزه آن روز او صحیح است و قضا ندارد.

«۱۲۷۶» کسی که برای بجا آوردن روزه میّتی اجیر شده، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزه قضا دارد، نمی تواند روزه مستحبی بگیرد.

«۱۲۷۷» اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر، کافر مسلمان شود بنا بر احتیاط مستحب باید نیت روزه کند و روزه را تمام نماید.

«۱۲۷۸» اگر مریض در ماه رمضان، پیش از ظهر خوب شود و تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، واجب بودن روزه و صحیح بودنش، خالی از وجه نیست.

«۱۲۷۹» روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، واجب نیست روزه بگیرد، و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی تواند نیّت روزه رمضان کند بلکه باید نیّت روزه قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می شود، و در صورتی که قصد

کند آنچه را که فعلًا خدا از او خواسته است انجام دهد و بعد معلوم شود رمضان بوده نیز کافی است.

«۱۲۸۰» اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیّت روزه رمضان کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۵۳

«مبطلات روزه»

اشاره

نُه چیز روزه را باطل می کند:

۱- خوردن و آشامیدن.

۲- جماع.

۳- استمناء، (استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید).

۴- دروغ بستن به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان پیغمبر و معصومین علیهم السلام.

۵- رساندن غبار به حلق.

۶- فرو بردن تمام سر در آب.

۷- باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

۸- اماله کردن با چیزهای روان.

۹- قی کردن.

و احکام اینها به ترتیب در مسائل بعدی ذکر می شود.

خوردن و آشامیدن

«۱۲۸۱» اگر روزه دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاك و شیره درخت، و چه کم باشد یا زیاد.

«۱۲۸۲» اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرود برد

روزه اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفّاره هم بر او واجب می شود.

«۱۲۸۳» اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود.

«۱۲۸۴» احتیاط واجب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای غذا

به کار می رود خودداری کند، بلکه اجتناب خالی از وجه نیست؛ ولی تزریق آمپولی که عضو را بی حس می کند یا به جهت دیگر استعمال می شود اشکال ندارد و اجتناب از آمپولی که معلوم نیست از قسم اول باشد یانه، لازم نیست.

«۱۲۸۵» اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است عمداً فرو ببرد، روزه اش باطل می شود.

«۱۲۸۶» کسی که می خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را

خلال کنـد؛ ولی اگر بدانـد غـذایی که لای دنـدان مانده در روز فرو می رود باید خلال کند و چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه اش باطل می شود و اگر هم فرو نرود باز اخلال به نیّت کرده، ولی اگر نمی داند که غذا فرو خواهد رفت یا نه، مستحب است خلال کند و اگر هم اتفاقاً و سهواً فرو برد روزه باطل نیست.

«۱۲۸۷» جواز فرو بردن اخلاط سر و سینه، در صورتی که در غیر حال روزه امری عادی باشد و به فضای دهان نرسیده باشد خالی از وجه نیست و اگر به فضای دهان رسید و آن را فرو برد، بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می کند.

«۱۲۸۸» اگر روزه دار به قـدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، می تواند به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ولی روزه او باطل می شود امّا در ماه رمضان تا مغرب از سایر مفطرات اجتناب کند.

«۱۲۸۹» جویدن غـذا برای بچه یا پرنـده و چشیدن غـذا و مانند اینها که معمولًا به حلق نمی رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی کند و احتیاط مستحب است که این امور را در صورت عدم حاجت و ضرورت ترک کنند.

«۱۲۹۰» انسان نمی تواند برای ضعف روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او به قدری است که مشقت شدیدی داشته، به طوری که معمولًا نمی شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد ولی اگر تا سال دیگر خوب شد باید قضای آن را بگیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۵۵

جماع

«۱۲۹۱» نزدیکی روزه را باطل می کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی

هم بیرون نیاید.

«۱۲۹۲» اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی شود، ولی اگر کسی که آلتش را بریده اند کمتر از ختنه گاه را داخل کند بطلان و عدم بطلان روزه اش، محل اشکال است.

«۱۲۹۳» اگر فراموش کند که روزه است و نزدیکی نماید، یا او را به نزدیکی مجبور نمایند، روزه او باطل نمی شود، ولی چنانچه در هنگام نزدیکی یادش بیاید، یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال نزدیکی خارج شود و اگر خارج نشود، روزه او باطل است.

استمناء

«۱۲۹۴» اگر روزه دار استمناء کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید؛ روزه اش باطل می شود.

«۱۲۹۵» اگر بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه اش باطل نیست، ولی اگر عمداً کاری کند که بی اختیار منی از او بیرون آید روزه اش باطل می شود، در صورتی که بداند یا اطمینان داشته باشد که به سبب آن کار، منی بی اختیار خارج خواهد شد.

دروغ بستن به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

«۱۲۹۶» اگر روزه دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبر و جانشینان آن حضرت علیهم السلام عمداً نسبت دروغ بدهد روزه او باطل است. و خالی از وجه نیست که دروغ بستن به پیغمبران و جانشینان آنها و حضرت زهرا، ملحق به

دروغ بستن به خدا باشد و روزه را باطل کند، ولی اگر شک داشته باشد که سخنی کذب است یا نه، و به یکی از آنان نسبت دهد، بنا بر اقوی روزه اش باطل نمی شود.

رساندن غُبار به حلق

«۱۲۹۷» رساندن غبار یا دود غلیظ به حلق بنابر اظهر روزه را باطل می کند، چه غبار چیزی که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی که خوردن آن حرام باشد.

«۱۲۹۸» عدم افساد روزه به وسیله غبار یا دود غیر غلیظ و غیر جایگزین غذا و غیر مقوّی خالی از وجه نیست ولی احوط اجتناب است.

«۱۲۹۹» اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی اختیار غبار و مانند آن به حلق برسد روزه اش باطل نمی شود.

فرو بردن سر در آب

«۱۳۰۰» اگر روزه دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه بقیه بدن از آب بیرون باشد بنابر اقوی روزه اش باطل می شود، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی شود. و همچنین در حالی که مانع و حائل غلیظی دور سر را فراگرفته و یا سر به چیزی آغشته شده که مانع از رسیدن آب به آن باشد، فرو بردن تمام سر در آب، بنا بر اظهر روزه را باطل نمی کند.

«۱۳۰۱» اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد؛ بنا بر اظهر روزه اش باطل نمی شود.

«۱۳۰۲» فرو بردن سر در آب مضاف، بنابر احوط روزه را باطل می کند.

«۱۳۰۳» اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود.

«۱۳۰۴» اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد؛ چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است، یا آن شخص

رساله

دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد، روزه اش باطل می شود.

باقی ماندن بر جنابت، حیض و نفاس تا اذان صبح

«۱۳۰۵» اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، روزه اش باطل می شود و کسی که وظیفه او تیمم است اگر عمداً تیمم ننماید، روزه اش باطل است و حکم قضای روزه ماه رمضان بعداً خواهد آمد.

«۱۳۰۶» اگر در روزه واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است، تا اذان صبح غسل نکند و تیمّم هم ننماید، ولی از روی عمد نباشد، مثل آن که دیگری به اجبار نگذارد غسل و تیمم کند و ناچار شود، روزه اش صحیح است؛ ولی در صورت فراموش کردن، روزه ماه رمضان باطل است.

«۱۳۰۷» کسی که جنب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که وقت آن معین است مثل روزه رمضان، اگر عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، باید با تیمم روزه بگیرد و روزه او بنا بر اظهر صحیح است.

«۱۳۰۸» کسی که در شب ماه رمضان یا روزه واجب معین دیگری، برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، نباید خود را جنب کند، و همچنین است بنا بر اظهر اگر فقط برای تیمم وقت دارد، و اگر معصیت کرد و خود را جنب نمود، روزه اش با تیمم بنا بر اظهر صحیح است.

«۱۳۰۹» کسی که در شب ماه رمضان یا روزه واجب معین، جنب است و می داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، در صورتی که در نخوابیدن عسر و حرج برای او نباشد، نباید بخوابد مگر بعد از غسل؛ و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و کفاره

بر او واجب می شود.

«۱۳۱۰» هرگاه جنب در شب ماه رمضان یا روزه واجب معین بخوابد و بیدار شود، اگر اطمینان به بیدار شدن پیش از اذان صبح برای غسل را ندارد، باید نخوابد اگر چه احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۵۸

«۱۳۱۱» کسی که در شب ماه رمضان یا روزه واجب معین جنب است و می داند یا اطمینان دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، باید روزه بگیرد و روزه اش صحیح می باشد.

«۱۳۱۲» کسی که در شب ماه رمضان یا روزه واجب معین جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و کفّاره لازم است.

«۱۳۱۳» اگر جنب در شب ماه رمضان یا روزه واجب معین بعد از جنب شدن خوابید و بیدار شد، در صورتی که اطمینان دارد که اگر دو مرتبه بخوابد قبل از اذان صبح بیدار می شود خوابیدن دفعه دوم بر او حرام نیست ولی خلاف احتیاط است؛ و اگر دوباره خوابید و بیدار نشد، باید قضای آن را بگیرد و بنا بر احتیاط واجب کفاره هم بدهد و اگر بیدار شد باز دفعه سوم خوابید و تا اذان صبح بیدار نشد قضای آن روز را باید بگیرد و وجوب کفّاره مطابق احتیاط

بلكه اقوى است.

«۱۳۱۴» خوابى را كه در آن محتلم شده خواب اول حساب نمى شود، بلكه اگر از آن خواب بيدار شود و دوباره بخوابد خواب اول حساب مى شود.

«۱۳۱۵» اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نيست فوراً غسل كند.

«۱۳۱۶» هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بيدار شود و ببيند محتلم شده، اگر چه بداند پيش از اذان بوده، روزه او صحيح است.

«۱۳۱۷» كسى كه مى خواهد قضاى روزه رمضان را بگيرد، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روى عمد نباشد بنا بر اظهر روزه او باطل است و در صورتى كه وقت گرفتن روزه قضا طورى تنگ است كه اگر روزه اش باطل باشد ديگر فرصتى براى گرفتن روزه قضا ندارد، احتمال دارد ملحق به روزه ماه رمضان باشد.

«۱۳۱۸» اگر زن در ماه رمضان پيش از اذان صبح از حيض يانفاس پاك شود و عمداً غسل نكند، يااگر وظيفه او تيمم است عمداً تيمم نكند، روزه اش باطل است.

و وجوب كفاره خالى از وجه نيست.

رساله توضيح المسائل، متن، ص: ۲۵۹

«۱۳۱۹» اگر زن نزديك اذان صبح از حيض و نفاس پاك شود و براى هيچ كدام از غسل و تيمم وقت نداشته باشد، يا بعد از اذان بفهمد كه پيش از اذان پاك شده؛ روزه او صحيح است.

«۱۳۲۰» اگر زن بعد از اذان صبح از خون حيض يا نفاس پاك شود، يا در بين روز خون حيض يا نفاس ببيند، اگر چه نزديك مغرب باشد، روزه او باطل است.

«۱۳۲۱» اگر زنى كه در حال استحاضه است غسلهاى خود را به تفصيلى كه در احكام استحاضه گفته شد بجا آورد، روزه او صحيح است، و بى وجه

نیست که صحت روزه او مشروط به انجام غسلی باشد که باید برای نماز صبح انجام دهد، ولی بنا بر اظهر غسل نمازهای مغرب و عشای شب گذشته و شب آینده در صحیح بودن روزه او شرط نیست، و بنا بر احتیاط واجب مستحاضه متوسطه هم مثل کثیره، انجام غسلی که بر او واجب است در صحیح بودن روزه اش شرط است ولی وضوی واجب بر مستحاضه قلیله، شرط صحت روزه نیست.

«۱۳۲۲» در تمام مواردی که غسل واجب است، اگر نتوانست غسل کند، وجوب تیمّم خالی از وجه نیست، و بنا بر احتیاط واجب بعد از تیمّم باید تا اذان صبح بیدار بماند.

اماله کردن

«۱۳۲۳» اماله کردن با چیز مایع اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، بنا بر اظهر روزه را باطل می کند.

قِی کردن

«۱۳۲۴» هر گاه روزه دار عمداً قی کند، اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل می شود، ولی اگرسهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد، ولی نباید آن را عمداً فرو ببرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶۰

«۱۳۲۵» اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

«۱۳۲۶» اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می آید، نباید عمداً آروغ بزند ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

«۱۳۲۷» اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد و اگر بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است. و در صورت فرو بردن عمدی، روزه اش باطل، و قضا و کفّاره بر او واجب می شود.

«۱۳۲۸» اگر روزه دار با علم و عمد قصد انجام فعلی را بنماید که روزه را باطل می کند، روزه اش باطل است ولی کفاره ندارد.

«کفّاره روزه»

اشاره

«۱۳۲۹» کسی که روزه ماه مبارک رمضان بر او واجب است، اگر به عمد یا شبه عمد، روزه خود را باطل کند، باید علاوه بر قضای آن، کفّاره بدهد مگر در مواردی که بعداً گفته خواهد شد.

«۱۳۳۰» کسی که کفّاره روزه رمضان بر او واجب است، باید یک بنده آزاد کند، یا به دستوری که در مسأله بعد گفته می

شود دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مُد- که تقریباً ده سیر است- طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد، و دادن پول کافی نیست، ولی اگر فقیر را در خرید و قبول آن وکیل کند و فقیر

نیز انجام دهد، کافی است.

«۱۳۳۱» کسی که می خواهد دو ماه روزه کفاره رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد، بنابر این کسی که می خواهد سی و یک روز پی در پی روزه بگیرد باید زمانی را انتخاب کند که در بین این سی و یک روز، روزی که روزه داشتن در آن حرام است، مثل عید قربان، وجود نداشته باشد، و همچنین روزی نباشد که روزه آن بر او واجب باشد، مثل اینکه نذر کرده باشد یا ماه مبارک رمضان پیش آید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶۱

«۱۳۳۲» اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن ذاتاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد، مثل نزدیکی با همسر در حال حیض، بنابر احتیاط کفّاره جمع بر او واجب می شود، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام آنها یک مُد گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد؛ و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام که ممکن است باید انجام دهد.

«۱۳۳۳» اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید یک بنده آزاد نماید یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد، ولی اگر نذر او مطلق باشد و روزی را برای آن روزه بگیرد، مانند روزه مستحبی می تواند در آن روز چه پیش از ظهر و چه

بعد از ظهر افطار کند و در روز دیگری برای ادای نذرش روزه بگیرد.

«۱۳۳۴» کسی که قضای روزه ماه رمضان گرفته است، در صورت وسعت وقت پیش از ظهر می تواند افطار کند و آن قضا را در وقت دیگری انجام دهد ولی افطار بعد از ظهر حرام است، و اگر بعد از ظهر افطار کند باید کفاره بدهد و کفاره او اطعام ده فقیر و در صورت عدم توانایی سه روز روزه گرفتن است.

«۱۳۳۵» کسی که می تواند وقت را تشخیص دهد، اگر به گفته کسی که می گوید مغرب شده افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می شود.

«۱۳۳۶» کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر برای فرار از کفاره به سفر برود، اگر چه پیش از ظهر، کفاره از او ساقط نمی شود.

«۱۳۳۷» اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر او واجب نیست.

«۱۳۳۸» اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال، و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که اول شوال بوده، کفاره بر او واجب نیست.

«۱۳۳۹» اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است نزدیکی کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد ولی اگر

در اثناء زن راضی شود، بنا بر احتیاط واجب مرد دو کفاره بدهد و زن یک کفاره و اگر زن به نزدیکی راضی بوده، بر هرکدام یک کفاره واجب می شود.

«۱۳۴۰» اگر زنی شوهر

روزه دار خودرا مجبور کند که نزدیکی نماید یا کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

«۱۳۴۱» کسی که به سبب مسافرت یا بیماری روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به نزدیکی کند.

«۱۳۴۲» اگر کفاره واجب شود نباید در بجاآوردن آن کوتاهی کرد ولی لازم نیست فوراً آن را انجام داد.

«۱۳۴۳» اگر کفاره واجب شود و چند سال آن را بجا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی شود.

مواردی که فقط قضای روزه واجب است

«۱۳۴۴» غیر از مواردی که در مسائل گذشته بیان شد در چند صورت دیگر هم فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

۱- در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسائل قبلی گفته شد تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود ولی چنانکه گفته شد علاوه بر قضا، احتیاط واجب نیز در دادن کفاره است.

۲- کسی که می تواند از صبح شدن مطلع شود، بدون تحقیق، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود که صبح بوده است، ولی اگر چنین کسی تحقیق کرد و اطمینان پیدا کرد که صبح نشده ولی بعد معلوم شد که صبح شده بود، قضا بر او واجب نیست.

۳- کسی که قادر به تحقیق است، به قول کسی که می گوید: صبح نشده، اعتماد کند اگر چه از حرف او اطمینان پیدا کند که شب است، و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است، و همچنین است اگر دو نفر عادل شهادت دهند صبح نشده و انسان یقین به شب بودن نداشته باشد، حتی اگراز

حرف آنها اطمينان پيدا كند.

۴- اين كه كسى بگويد صبح شده و انسان گمان كند شوخى مى كند يا دروغ مى گويد و چيزى بخورد بعد معلوم شود صبح بوده است، در حالى كه خودش به تنهايى مى توانست تحقيق كند.

۵- دو نفر عادل يا شخص موثقى بگويد كه مغرب شده است، و انسان از گفته آنان اطمينان پيدا كند و افطار نمايد، اما بعداً بفهمد مغرب نشده بود.

۶- انسان به خاطر تاريكى افطار كند، بعد بفهمد مغرب نبوده است، ولى بنابر احتياط واجب نيز دراين صورت بايد كفاره بدهد، ولى اگربه خاطر تاريكى اطمينان داشت مغرب شده و افطار كرد، بعد معلوم شد مغرب نبوده، كفاره ندارد، بلكه بنا بر اظهر قضا هم واجب نيست.

۷- كسى كه غسل جنابت را فراموش كند و روزه بگيرد، يا اين كه تمام روز را خواب باشد و نيّت روزه نكرده باشد، يا روزه گرفتن را فراموش كند.

۸- شخص نابينا يا زندانى بدون سؤال و تحقيق از صبح شدن، كارى كه روزه راباطل مى كند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

«۱۳۴۵» اگر كسى عمداً قى كند روزه اش باطل است و قضا دارد، ولى كفاره واجب نيست و در صورت اماله كردن با چيز روان، بنابراحتياط واجب، كفاره لازم است.

«۱۳۴۶» مضمضه كردن، يعنى آب در دهان گردانيدن، براى روزه دار جايز است حتى اگر براى غير وضو، مثل خنك شدن باشد، و بهتر است در غيروضو اين كار را انجام ندهد، و مستحب است بعد از مضمضه، سه مرتبه آب دهان را بيرون بريزد، ولى اگر براى غير وضوى واجب و غير مداوا مضمضه يا استنشاق كرد، و بدون اختيار

آب در حلق او فرو رفت، بنا بر احتیاط واجب باید قضای این روزه را بگیرد.

«۱۳۴۷» اگر روزه دار برای درمان غیر ضروری در بینی یا گوش دارو بریزد یا سرمه بکشد اگر نداند که دارو به حلق می رسد ولی اتفاقاً از این مجاری به حلق رسید و پائین رفت بنا بر احتیاط واجب باید قضای روزه را بگیرد اما اگر بداند که به حلق می رسد، بنا بر اظهر روزه باطل و قضای آن واجب است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶۴

«۱۳۴۸» مسواک کردن برای روزه دار، مانند مضمضه جایز و بلکه مستحب است، ولی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره در دهان وارد کند، نگذارد آب آن داخل حلق شود، ولی اگر آب مسواک به قدری کم باشد که در آب دهان مستهلک می شود، مانعی ندارد.

«۱۳۴۹» اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

«۱۳۵۰» اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی تواند افطار کند، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

«۱۳۵۱» اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های زمانی را که دیوانه بوده قضا نماید.

«۱۳۵۲» اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های زمانی را که کافر بوده قضا نماید، ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه های زمانی را که کافر بوده باید قضا نماید.

«۱۳۵۳» روزه ای که از انسان به علّت مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که به

واسطه آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

«۱۳۵۴» اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشه باشد، قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد. ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلًا پنج روز از رمضانِ گذشته قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان بعدی مانده باشد، باید اول قضای رمضانِ گذشته را بگیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶۵

احکام روزه مسافر

«۱۳۵۵» مسافر نمی تواند در سفر روزه بگیرد، مگر این که روزه گرفتن در سفر را نذر کرده باشد، که در این صورت روزه گرفتن صحیح است، و بنابراحتیاط واجب روزه مستحبی را در سفر به نیت رجاء باید گرفت، مگر در مدینه مشرفه که بنا بر روایت، مسافر می تواند برای برآورده شدن حاجت سه روز روزه بگیرد.

«۱۳۵۶» مسافری که نماز چهار رکعتی او شکسته است، نمی تواند در سفر روزه بگیرد، ولی مسافری که نماز او تمام، یعنی چهار رکعتی است باید در حال سفر هم روزه اش را بگیرد، و تفصیل مسائل در نماز مسافر گذشت.

«۱۳۵۷» اگر مسافر قبل از ظهر به سفر رود روزه اش باطل می شود، چه از شب نیّت مسافرت داشته باشد یانه، ولی احتیاط مستحب این است که اگر از شب قبل تصمیم مسافرت نداشته، مسافرت نکند.

«۱۳۵۸» اگر مسافر بعد از ظهر از مسافرت برگردد و ظهر آن روز در جایی که نماز تمام است نباشد، روزه آن روز باطل است، ولی اگر قبل از ظهر برگردد، در صورتی که افطار نکرده باشد، روزه آن روز بر او واجب می شود، بنابراین باید نیت روزه بکند و روزه اش هم صحیح است.

«۱۳۵۹» اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند

که روزه مسافر باطل است و در سفر روزه بگیرد، روزه اش باطل است.

«۱۳۶۰» اگر مسافر نداند که روزه در سفر صحیح نیست و روزه بگیرد روزه اش صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶۶

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

«۱۳۶۱» اگر کسی مریض باشد به طوری که بداند یا گمان کند روزه گرفتن برای او ضرر دارد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد روزه اش صحیح نیست، و در صورت خوف ضرر در صورتی که خوف او عقلایی باشد، می تواند روزه اش را افطار کند.

«۱۳۶۲» کسی که به علّت پیری نمی تواند روزه بگیرد یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست، و چنانچه تا رمضان بعد بتواند روزه بگیرد، اقوی وجوب قضا است، و در صورتی که نتواند تا رمضان بعد روزه را قضا کند، واجب است برای هرروز، یک مُد طعام- که تقریباً ده سیر است- از گندم یا جو و مانند اینها صدقه دهد، و همچنین کسی که توانایی قضای روزه را داشته ولی به سبب ندانستن حکم، قضای آن را تا رمضان بعد تأخیر انداخته، باید علاوه بر قضای روزه به مقداری که گفته شد کفاره بدهد.

«۱۳۶۳» بر پسر یا دختری که تازه بالغ شده اند و قدرت بر روزه گرفتن ندارند، روزه واجب نیست و کفاره هم ندارد، ولی قضاء دارد.

«۱۳۶۴» اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و نمی تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست، ولی اگر تا رمضان بعد بتواند روزه بگیرد واجب است قضای آن را بگیرد، و در صورت عدم توانایی واجب است برای هرروز یک مُد طعام از گندم و جو و مانند

اینها صدقه دهد.

«۱۳۶۵» زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش یا خودش ضرر دارد، واجب است افطار نماید و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هایی را که نگرفته، بعداً باید قضا نماید.

«۱۳۶۶» زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است، چه مادر بچه باشد یا دایه او، چه با اجرت شیر بدهد یا بی اجرت، اگر روزه برای خودش یا بچه ای که شیر می دهد ضررداد، واجب است افطار کند و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، و در هردو صورت روزه هایی را که نگرفته بعد از بر طرف شدن عذر، باید قضا

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶۷

نماید، و اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه، از پدر یا مادر بچه یا از شخص دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، واجب است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

روزه حرام- روزه مستحب

«۱۳۶۷» روزه عید فطر و قربان حرام است.

«۱۳۶۸» بنا بر احتیاط روزه مستحبی برای زن، بدون اذنِ شوهر صحیح نیست، چه منافات با حق شوهر داشته باشد و چه نداشته باشد، و اگر شوهر به خاطر منافات با حقش، زن را از روزه ای که به نحوی بر خود واجب نموده منع کند، در صورتی که وقت روزه وسعت دارد زن نباید روزه بگیرد، ولی اگر وقت روزه تنگ شود اذن شوهر شرط نیست.

«۱۳۶۹» بنا بر احتیاط مستحب در صحیح بودن روزه مستحبی فرزند، اذن پدر و مادر شرط است، گرچه بنا بر اقوی همین که موجب ناراحتی آنها نشود

و یا نهی نکرده باشند روزه اش صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶۸

«راه ثابت شدن اول ماه»

اول ماه به پنج طریق ثابت می شود:

اول: خود انسان ماه را ببیند.

دوم: عده ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود، بگویند ماه را دیده ایم، و همچنین است هر چیز که به واسطه آن یقین پیدا شود؛ و ممکن است از این قبیل باشد، هنگامی که ماه جدید به صورت طوق دار مشاهده شود، یعنی علاوه بر نیم دایره هلال که کاملًا نورانی است، نیمه دیگر آن که تاریک است همراه با هاله ای از نور کم دیده شود، که چنین حالتی می تواند نشانه این باشد که روز گذشته روز اول ماه بوده و فردا روز دوم است. همچنین اگر به دلیل دیده نشدن ماه در شب سی ام ماه گذشته بنا بر استصحاب حکم شود که آن روز، روز سی ام است، اما در شب سیزدهم ماه آینده، ماه به صورت بدر کامل دیده شود، که همین علامت، می تواند نشانه این باشد که آن شب در واقع شب چهاردهم ماه است و ماه گذشته بیست و نه روز بوده است.

سوم: دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده ایم یا این که یکی بگوید ماه را دیدم، و دیگری بگوید سی روز قبل، ماه شعبان را دیدم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، یا شهادتشان خلاف واقع باشد مثل این که بگویند داخل دایره ماه طرف افق بود، اول ماه ثابت نمی شود.

چهارم: سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می شود و سی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن،

اول ماه شوال ثابت می شود.

پنجم: حاکم شرع حکم کند که اول ماه است بنا بر اظهر.

«۱۳۷۰» اول ماه با پیشگویی منجّمین ثابت نمی شود، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

«۱۳۷۱» اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد. بعد ثابت شود

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۶۹

که شب پیش ماه را دیده اند، باید روزه آن روز را قضا نماید.

«۱۳۷۲» اگر در شهری ماه دیده شد در صورتی برای ساکنین شهر دیگر مفید است که یقین یا اطمینان بکنند اگر در آسمان یا زمین مانعی نبود در آنجا هم ماه دیده می شد، چه در شرق باشد یا در غرب، ولی اگر به این مطلب یقین نداشته باشند نمی توانند به دیدن ماه در شهر دیگر اکتفا کنند.

«۱۳۷۳» اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود، مگر این که انسان بداند تلگراف از راهی بوده که شرعاً معتبر است، مثلًا دو نفر شاهد عادل شهادت داده اند یا آنکه سبب اطمینان شود، اگر چه با ضمیمه نشانه ها و امارات دیگر باشد.

«۱۳۷۴» روزی را که انسان نمی داند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد ولی اگر تا پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطار کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۰

خُمس

اشاره

در هفت چیز خمس واجب می شود:

۱- منفعت کسب.

۲- معدن.

۳- گنج.

۴- مال حلال مخلوط به حرام.

۵- جواهری که به واسطه غواصی، یعنی فرو رفتن در دریا به دست می آید.

۶- غنیمت جنگ.

۷- زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

و احکام اینها به ترتیب در مسائل بعدی ذکر خواهد شد.

منفعت کسب

«۱۳۷۵» هر گاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلًا نماز و روزه میتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس، یعنی یک پنجم آن را به دستوری که بعداً گفته می شود بدهد.

«۱۳۷۶» جهیزیه ای که پدر به دخترش می دهد و دختر آن را به منزل خود می برد، آنچه از جهیزیه که تا آخر سال استفاده نکرده، خمس دارد، مگر آن که استفاده نکردن او اتفاقی بوده و آن چیز نیاز منزل اوست و یا چیزی است که نداشتن

آن خلاف شأن اوست که در این صورت خمس ندارد.

«۱۳۷۷» اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلًا چیزی به او ببخشند یا جایزه بدهند، یا این که از راه وصیت یا نذر شخصی یا عمومی یا وقف، چیزی به او برسد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

«۱۳۷۸» مهری را که زن می گیرد و ارثی که به انسان ازخویشاوندی می رسد که نمی داند با او خویشاوند است، بنابر احتیاط واجب اگر از مخارج سالش اضافه آمد، باید خمس بدهد، ولی ارثهای دیگر که از خویشاوندی می رسد که می داند با او خویشاوند است، اگر چه از مخارج

سالش زیاد بیاید خمس ندارد، ولی اگر علم دارد که مورِّث خمس مال را نداده، واجب است خمس آن را بدهد.

«۱۳۷۹» پولی را که انسان قرض می دهد، اگر سر سال، موعد وصول آن فرارسیده باشد و وصول آن بدون عسر، ممکن باشد، به حکم موجودیِ اوست. در غیر این صورت، هر زمان آن را وصول کرد، با تحقق دیگر شرایط، باید خمس آن را بدهد و پولی را که انسان قرض می گیرد به اصل آن، خمس تعلق نمی گیرد، ولی منافع آن به حکم دیگر منافع است.

«۱۳۸۰» اگر به واسطه قناعت، منفعت کسب را کمتر مصرف کند و چیزی از مخارج سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. و همچنین اگر کسی بیشتر از متعارف و متناسب با شأن خود در سال از درآمد مصرف کند خمس مقدار زائد را باید بدهد.

«۱۳۸۱» کسی که دیگری مخارج او را می دهد، مثل زنی که شوهر مخارج او را می دهد، اگر خودش کسبی داشته باشد باید خمس تمام مالی را که به دست می آورد بدهد، ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد، فقط باید خمس باقیمانده را بدهد.

«۱۳۸۲» اگر ملکی را بر افراد معینی مثلًا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه آنها در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند.

«۱۳۸۳» اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته، از مخارج سالش زیاد بیاید و شخص باگرفتن این مال، دیگر فقیر نباشد واجب است

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۲

خمس آن

را بدهد.

«۱۳۸۴» تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه راکه از خرج سالشان زیاد می آید بدهند؛ و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله ای کند و منفعتی ببرد، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

«۱۳۸۵» انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید، خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال قمری، تأخیر بیندازد و اگر برای دادن خمسِ زراعت و مانند آن، که مطابق سال شمسی انجام می شود، سال خمسی را شمسی قرار دهد، اشکال ندارد.

«۱۳۸۶» کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند.

«۱۳۸۷» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود، و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

«۱۳۸۸» کسی که چند رشته کسب دارد، مثلًا اجاره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند، می تواند برای همه درآمدهای خود یک روز از سال را معین کند و آن را برای خود سال قراردهد و آنچه از مخارج سالش زیادآمد، خمس دهد.

«۱۳۸۹» خرج هایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می کند، مانند دلالی و حمالی، می تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید.

«۱۳۹۰» آنچه از منافع کسب در

بین سال به مصرف خوراک، پوشاک، خرید اثاثیه، خریدِ منزل، جهیزیه دختر، عروسی، زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

«۱۳۹۱» چیزهایی که در زندگی به آن احتیاج دارد، مانند خانه، اثاثیه و جهیزیه دختر اگر نمی تواند یک دفعه آن را تهیه نماید ولی می تواند تدریجاً در طول چند

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۳

سال آنها را تهیه نماید خمس ندارد مثلًا اگر یک سال زمین را و در سال بعد قسمتی از وسایل ساختمان را بخرد که دراین صورت اگرچه زمین یا آهن و آجر و یا سایر وسایل مدتی بدون استفاده می ماند، خمس ندارد، حتی اگر پولی را برای تهیه اینها پس انداز نماید در صورتی که با آن پول در یک مرتبه نمی شود تمام آن چیز را خرید و در مدت کمی، مثلًا دو سال و سه سال می تواند آن چیز را بخرد و عرفاً می گویند محتاج به آن چیز است و پس انداز کردن هم برای خریدن آن چیز باشد باز هم خمس ندارد؛ ولی اگر بخواهد بعد از مدت طولانی مثلًا بعد از بیست سال آن چیز را بخرد به طوری که عرفاً نگویند فعلًا به آن محتاج است، در این صورت پولی که پس انداز کرده، اگر از یک سال گذشت خمس دارد.

«۱۳۹۲» اگر کسی در بعضی از موارد مخارج شک کند که جزء مخارج سال هست که مستثنای از خمس است یا نه، و تعیین آن به تحقیق و مانند آن ممکن نباشد، اظهر عدم تعلق خمس در آن مورد است، ولی احتیاط مستحب در ادای خمس می باشد.

«۱۳۹۳» اگر

در سال سود عایـدش گردیـد و وقت پرداخت خمس هم قبل از ماههای حـج باشـد، باید خمس آن سود را بدهد، و اگر وقت پرداخت بعـد از ماه حـج باشد و در همان سال مسـتطیع شد، می تواند این سود را در مخارج حج مصـرف کند، و اما اگر سود مربوط به سالهای قبل باشـد، بایـد خمس آن را بدهد جز آن مقدار از درآمد این سال که اسـتطاعت او را تکمیل کرده، که از مئونه حساب می شود، و اگر از روی معصـیت در سال اسـتطاعت حـج بجا نیاورد، بنا بر اظهر باید خمس مالی را که اختصاص به حـج داده شـده بپردازد، و اگر تخمیس مال موجب بجا نیاوردن حجّی شود که بر او مسـتقر شـده، بعیـد نیست از مئونه سالی حساب شود که در آن می تواند حج بجا آورد.

«۱۳۹۴» مالی را که انسان به مصـرف نذر و کفاره می رساند، جزو مخارج سال است و نیز مالی را که به کسی ببخشد یا جایزه دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سال حساب می شود.

«۱۳۹۵» کسی که از کسب و تجارت فایده ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۴

خمس آن واجب نیست، احتیاط این است که مخارج سال خود را از آن مال بردارد ولی اظهر این است که می تواند از درآمد سال هم حساب کند.

«۱۳۹۶» اگر کسـی پولی را به صاحب منزلی بدهد برای اینکه در منزل او سکونت کند، اگر بدون این پول نیاز مسکن او تأمین نمی شود این پول جزو مئونه سال او حساب می شود.

«۱۳۹۷» اگر از منفعت کسب، آذوقه ای برای مصرف سالش خریده

باشد، و در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

«۱۳۹۸» اگر از منفعت کسب، پیش از دادن خمس، اثاثیه ای برای منزل بخرد که خود آن اثاثیه باقی است، و از آن استفاده می نمایند، خمس آن واجب نیست.

«۱۳۹۹» کفن و بُرد یمانی و قبری که از سود بین سال قبل خرید می کنند، وقتی سال بر آنها گذشت، باید خمس آن را بدهند و اگر یک بار خمس آن را بدهند در سال های بعد خمس تعلّق نمی گیرد.

«۱۴۰۰» اگر شخصی نتواند خرج سال خود را تأمین کند و سر سال پول و یا چیزهایی از مئونه در خانه زیاد بیاید، می تواند آنها را در مخارج مورد نیاز صرف کند و خمس ندارد.

«۱۴۰۱» سرمایه و آلات‌ـتی را که در وقت کسب به آنها و یا تکمیل آنها نیاز دارد اگر از پولی تهیه کند که باید خمس آن را بدهد، حکم همان پول را دارد، و اگر از پولی مثل ارث تهیه شده باشد خمس ندارد، و اگر از دستمزد کاری که کرده سرمایه یا آن وسایل را تهیه کند، در صورتی که در همان سالِ کسب با آن سرمایه و وسایل، مقصودی عقلایی و متناسب با شأن خود دارد، اصل سرمایه و وسایل خمس ندارد، ولی واجب است خمس سودی که از آنها می برد بدهد، و این که گفته شد سرمایه خمس ندارد منظور، آن مقدار از سرمایه است که زندگی مطابق شأن او بدون آن تأمین نمی شود پس اگر سرمایه زیادتر از این بود آن مقدار زیادتر خمس دارد.

«۱۴۰۲» در مواردی که برای کم کردن اجاره منزل، دادن قرض شرط می شود، اگر بدون این پول نیاز

مسکن او تأمین نمی شود، این قرض خمس ندارد حتی اگر

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۵

چند سال در دست صاحب منزل باقی بماند.

«۱۴۰۳» اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

«۱۴۰۴» اجناس مغازه ای که به عنوان سرمایه حساب شده و خمس آن پرداخت گردیده، اگر در رأس سال خمسی آینده به سبب گران شدن اجناس، قیمت آن بالا رفته باشد، ملاك در حساب سرمایه، قیمت فعلی آن است در صورتی که فروش آن جنس به نرخ روز سود آور باشد.

«۱۴۰۵» اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.

«۱۴۰۶» اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند وپیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت بپردازد.

«۱۴۰۷» اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید.

«۱۴۰۸» در معاشرت واستفاده از اموال کسانی که انسان می داند خمس مال خود را نمی دهند، تا علم به بودن خمس در مال مورد ابتلا ندارد، تصرف در آنها مانعی ندارد.

«۱۴۰۹» بعد از گذشت سال تا خمس مال خود را ندهد نمی تواند در آن مال تصرف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد.

«۱۴۱۰» کسی که بادیگری در مالی شریک

است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد، برای تصرف در آن مال باید از حاکم شرع اجازه بگیرد.

«۱۴۱۱» کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند مگر این که با حاکم شرع مصالحه کند یا از او اجازه بگیرد، و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۶

«۱۴۱۲» کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به دست می آید مال خود او است.

«۱۴۱۳» اگر از مالی که خمس آن واجب شده ولی خمس آن را نپرداخته و به ذمّه هم نگرفته، سودی ببرد، مقداری از سود که در مقابل خمس آن مال است مال شخص نخواهد بود، و باید خمس اصل مال و تمام سودی که در مقابل خمس بدست آورده و خمس بقیه سود را بدهد، مثلًا صد تومان مال خمس نداده داشته و از آن پنجاه تومان سود برده، بیست تومان بابت خمس اصل مال و ده تومان بابت سود این بیست تومان و هشت تومان بابت خمس چهل تومان باقیمانده، باید خمس بدهد.

«۱۴۱۴» در تعلق خمس به سودی که به مال طفل تعلق می گیرد اشکال است و ظاهر عدم تعلق خمس است به مال طفل، ولی احوط ادای خمس بعد از بلوغ است و وقت تعلق آن گذشتن سال بر اولین سودی است که علم به وقت آن دارد.

«۱۴۱۵» کسی که خمس مال خود را

نداده و فقیر شده، و یا اگر الان بدهد فقیر می شود، همان طور که سایر بدهی ها ساقط نمی شود، خمس مال او نیز ساقط نمی شود و باید به حاکم شرع مراجعه کند.

* کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای ترقی قیمت نخریده باشد، مثلًا زمینی را برای زراعت خریده است، اگر پول آن را بعد از تعلق خمس به فروشنده داده، خمس همان پول را فعلًا باید بدهد و تفاوت ارزش پول را با حاکم مصالحه نماید. و با پرداخت خمس تصرفات قبلی بدون اشکال می شود، و اگر آن پول مشکوک در تعلق خمس بوده، احتیاطاً با حاکم مصالحه نماید.

* کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب، چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از خرید آن گذشته، باید خمس آن را بدهد؛ ولی اثاث خانه و چیزهای دیگری که نیاز داشته و مطابق شأن خود خریده، اگر بداند که از فایده در بین سال خود آنها را خریده، خمس واجب نیست؛ و اگر نداند که از

منافع در بین سال خریده یا بعد از گذشت سال، احتیاطاً با حاکم شرع مصالحه نماید.

معدن

«۱۴۱۶» اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک، و معادن دیگر چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب برسد، بنابر اقوی باید خمس آن را بدهد، و برخلاف منفعت کسب، خمس معدن را نمی تواند تا سر سال به تأخیر بیندازد.

«۱۴۱۷» نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای سکه دار است،

یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن هزینه اخراج به ۱۵ مثقال طلای سکه دار برسد، باید خمس آن را بدهد.

«۱۴۱۸» سودی که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۵ مثقال طلای سکه دار نرسد، بنا بر اقوی خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعت های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد بیاید.

«۱۴۱۹» لازم نیست که معدن را یک دفعه اخراج کند بلکه اگر مدتی اعراض کند و دوباره مشغول شود نیز کافی است.

«۱۴۲۰» اگر چند نفر با شراکت، معدن را استخراج کنند، چنانچه بعد از کسر هزینه استخراج، نصیب هر کدام به حد نصاب برسد باید خمس آن را بدهند، و بنا بر احتیاط واجب، اگر نصیب مجموع همه به حد نصاب برسد، باید هرکدام خمس نصیب خود را بدهد.

«۱۴۲۱» لازم نیست که معدن یکی باشد بلکه اگر متعدد هم باشد و درآمد مجموع بعد از کسر هزینه به حد نصاب برسد خمس دارد و همچنین لازم نیست که معدن از یک نوع باشد، بلکه اگر از چند نوع هم باشد، خمس واجب است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۸

گنج

«۱۴۲۲» گنج، مالی است که در زمین یا در درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند.

«۱۴۲۳» اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست، گنجی پیدا کند مال خود او است و باید خمس آن را بدهد.

«۱۴۲۴» نصاب گنج ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا است، یعنی اگر قیمت چیزی راکه از گنج به دست می آورد، بعد ازکم کردن

هزینه اخراج، به ۱۰۵ مثقال نقره سکه دار یا ۱۵ مثقال طلای سـکه دار برسد باید خمس آن را بدهد، و در تعلق خمس به گنج نیز گذشتن سال معتبر نیست.

«۱۴۲۵» اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند واحتمال بدهد که مال فروشـنده است، باید به او اطلاع دهد و اگر آن فروشـنده ادعا کرد که مال اوست و راست گفتن او محتمل بود، به او داده می شود، و اگر گفت مال من نیست بنابراحتیاط واجب به فروشنده قبل از او اطلاع داده می شود، و اگر هیچکدام از فروشندگان مدعی مالکیت نبودند، مال پیدا کننده است و خمس آن بر او واجب می شود، و همچنین است در موردی که گنـج در ملك دیگری پیدا شود، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که همه را صدقه بدهد تا در مواردی که بین خمس و صدقه مشترك است مصرف شود.

«۱۴۲۶» اگر کسی حیوانی از چهارپایان را بخرد و در شکم او مالی از قبیل طلا و نقره باشد، چنانچه احتمال بدهد مال فروشنده و یا فروشـنده قبل از او است، بایـد به او خبر دهـد، و تمام مراتبی که در مسـئله گذشـته در مورد خبر دادن گفته شد، اینجا هم جاری می شود، ولی اگر در شکم ماهی دریا و یا آهوی صحرا و مانند اینها که مالك مشخصی ندارد، مالی از قبیل طلا و نقره پیدا کرد، اطلاع دادن به کسی لازم نیست و مانند وقتی است که فروشندگان حیوان همه نفی مالکیت کنند. بنابراین احوط آن است که بعد از پرداخت خمس، بقیه آن را صدقه بدهد، اگر چه اظهر آن

رساله توضیح المسائل، متن، ص:

است که اصلًا گنج نیست و از قبیل مال پیدا شده است.

مال حلال مخلوط به حرام

«۱۴۲۷» اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهدو صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد؛ باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می شود.

«۱۴۲۸» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد، و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

«۱۴۲۹» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شک کند که بیشتر از آن مال هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مال اوست به او بدهد، و احتیاط در این است که با او در مقداری که احتمال می دهد مال او باشد مصالحه نماید، در صورتی که مصالحه ممکن باشد، و اگر مصالحه ممکن نشد بنابر اظهر دادن زیادتر از مقداری که یقین دارد مال اوست بر این شخص واجب نیست.

«۱۴۳۰» اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، باید در مقداری که می داند از خمس بیشتر است، به وظیفه فعلی خود عمل نماید و در مقداری که نمی داند و احتمال می دهد، مطابق مسأله قبلی عمل نماید.

«۱۴۳۱» اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد

به نیت او صـدقه بدهـد و بعـداً صاحبش پیـدا شود، اگر عین مال باقی باشـد و یا هنگام پرداخت خمس به اهلش، جهت آن را اعلام کرده باشـد، به کسـی که مال در دست اوست رجوع می شود و این شـخص صدقه دهنده یا خمس دهنده ضامن نیست، در غیر این صورت بنـابر احتیـاط واجب، بایـد به مقـدار مالش به او بدهـد یا این که مصالحه نمایـد، و در مواردی که از طرف صاحب مال صدقه داده

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۰

است، مالک می تواند ثواب صدقه را برای خود اختیار کند یا این که مالش را از این شخص بگیرد.

«۱۴۳۲» اگر مـال حلالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معیّن بیرون نیست ولی نتوانـد بفهمـد کیست، بایـد بنـا بر احتیاط با آنها مصالحه نمایـد، و اگر مصالحه ممکن نیست بنا بر اظهر بین آنها به نسبت سهم هرکدام تقسیم نماید.

«۱۴۳۳» اگر عمداً مال حلالی را به قصد اکتفا کردن به خمس با مال حرام مخلوط کند، بنا بر اظهر مورد خمس نیست، و بنا بر احتیاط واجب باید آن قدر صدقه بدهد تا یقین کند که ذمّه او بَری ء شده است.

جواهری که با غواصی به دست می آید

«۱۴۳۴» اگر به وسـیله غواصـی، یعنی فرو رفتن در دریـا، لؤلؤ و مرجـان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می آید بدست آورند، خواه روییدنی باشد، یا معدنی، چنانچه بعد از کسر هزینه غواصی، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، خواه در یک نوبت آن رااز دریا بیرون آورده باشند یا در چند

نوبت.

«۱۴۳۵» اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی بایـد خمس آن را بدهـد که این کار شـغلش باشد و از مخارج سالش به تنهایی یا با منفعت دیگر زیاد بیاید، و اگر به وسـیله اسـبابی جواهر را بیرون آورد ملحق شدن آن، به صورتی که خودش روی آب آمده باشد که خمس ندارد، بی وجه نیست.

«۱۴۳۶» خمس مـاهی و حیوانات دیگری که بـدون فرو رفتن در دریا صـید می شونـد در صورتی واجب است که برای کسب، صید کند و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر، از مخارج سالش زیادتر باشد.

«۱۴۳۷» اگر انسان بـدون قصـد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دسـتش آید، در صورتی که قصد کند که آن چیز ملکش باشد بنابر

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۱

اظهر باید خمس آن را بدهد.

«۱۴۳۸» اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را صـید کند، آن حیوان خمس ندارد ولی اگر در شـکم آن حیوان جواهری پیدا شود، مثل جواهر پیدا شده در شکم حیوان صحرایی است که حُکم آن گذشت.

«۱۴۳۹» اگر در رودخـانه های بزرگ ماننـد دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید، باید خمس آن را بدهد.

«۱۴۴۰» اگر در آب فرو رود و مقـداری عنـبربیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشـد، باید خمس آن را بدهد، و چنـانچه از روی آب یـا از کنـار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقـدار ۱۸ نخود طلاـ هم نرسـد، در صورتی که این کار کسبش باشد و به

تنهایی یا با منفعت های دیگر از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

غنیمت

«۱۴۴۱» اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می شود، و باید مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند هزینه نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح می داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام علیه السلام است، از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند.

زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

«۱۴۴۲» اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، یا به طریقی دیگر مثل صلح به او منتقل شود، باید خمس آن را بدهد و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد، و بنا بر اظهر بین زمین مزروعی و یا غیر مزروعی فرقی نیست، ولی اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، در صورتی که مقصود اصلی او از این معامله زمین

باشد و یا زمین و بنا هرکدام جداگانه قیمت گذاری و مورد معامله واقع شود، باید خمس زمین آنها را بدهد و در صورتی که مقصود او از خرید، بنای آن باشد، ولو زمین هم به تبع بنا داخل معامله است خمس ندارد، و بنابراحتیاط واجب کسی که خمس را از ذمّی می گیرد و به اهلش می دهد باید در وقت گرفتن و دادن نیّت داشته باشد.

«۱۴۴۳» اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهند.

«۱۴۴۴» اگر

کافر ذمی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، شرط باطل و معامله صحیح است و بنابراظهر باید خمس آن را بدهد؛ و اگر شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، معامله و شرط هر دو صحیح است.

«۱۴۴۵» اگر کافر ذمّی، صغیر یا دیوانه باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، بنا بر احتیاط واجب باید ولیّ خمس آن را بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۳

«مصرف خمس»

«۱۴۴۶» خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است که بنا بر احتیاط واجب باید با اذن مجتهد جامع الشرایط به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم، یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، و در صورت عدم مطالبه مجتهد، به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند، ولی اگر انسان بخواهد سهم امام علیه السلام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام علیه السلام را از نظر کمیّت و کیفیّت به یک نحو مصرف می کنند.

«۱۴۴۷» کسی که خمس می دهد، هنگام دادن خمس به مجتهد یا نماینده او یا در صورتی که مجاز است، هنگام رساندن خمس به موارد مصرف آن، باید قصد قربت نماید، یعنی خمس را به قصد انجام فرمان خداوند وبرای نزدیک شدن به او بدهد، ولی اگر دیگری را برای رساندن خمس وکیل کرده باشد، همین که وکیل قصد قربت کند کافی است.

«۱۴۴۸» سیّد یتیمی که به او

خمس می دهند، باید فقیر باشد ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می شود خمس داد.

«۱۴۴۹» به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، نباید خمس بدهند.

«۱۴۵۰» به سیّدی که عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست بنا بر اظهر نباید خمس بدهند.

«۱۴۵۱» به سیّدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد، بنا بر احوط نمی شود خمس داد، و به سیّدی هم که آشکارا معصیت می کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بهتر این است که خمس ندهند.

«۱۴۵۲» اگر کسی بگوید سیّدم نمی شود به او خمس داد مگر آن که دو نفر

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۴

عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سیّد است، و بنا بر اظهر اگر انسان به سیّد بودن کسی گمان داشت ولی دو نفر عادل هم سیّد بودنش را تصدیق نکردند و در بین مردم و یا شهر خودش هم معروف به سیّد بودن نبود باز هم کافی است و می شود به او خمس داد.

«۱۴۵۳» به کسی که در شهر خودش به سیّد بودن مشهور باشد، اگر انسان به سیّد بودن او اطمینان یاگمان پیدا کند، می شود خمس داد.

«۱۴۵۴» کسی که زنش سیّده است خمسش را بنابر احتیاط واجب نباید به او بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمس به

آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند.

«۱۴۵۵» اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد بنابر احتیاط واجب، نمی تواند خوراک و پوشاک او را از خمس بدهد؛ ولی اگر مقداری خمس ملک او کند که به مصرف دیگری غیر مخارج خودش- که بر خمس دهنده واجب است- برساند مانعی ندارد.

«۱۴۵۶» به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می شود خمس داد.

«۱۴۵۷» احتیاط مستحب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند.

«۱۴۵۸» اگر در شهر سیّد مستحقی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند و هزینه بردن خمس، بنابراظهر از خمس برداشته می شود اگرچه خلاف احتیاط است، و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

«۱۴۵۹» هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود،

اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، لازم نیست چیزی بدهد. ولی نمی تواند هزینه بردن آن را از خمس بر دارد.

«۱۴۶۰» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین

برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

«۱۴۶۱» اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد.

«۱۴۶۲» کسی که از مستحق طلبکار است و می خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند، ولی اگر با اذن حاکم شرع باشد این احتیاط لازم نیست.

«۱۴۶۳» مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و امید ثروتمند شدنش هم نمی رود و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

«۱۴۶۴» اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد دستگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمی تواند از منافع آن سال کسر نماید مثلًا اگر هزار تومان دستگردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد، باید اول خمس دو هزار تومان را بدهد و سپس هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیه بپردازد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۶

زکات

اشاره

در نُه چیز زکات واجب است:

۱- گندم. ۲- جو. ۳- خرما. ۴- کشمش. ۵- طلا. ۶- نقره. ۷- شتر. ۸- گاو ۹- گوسفند.

اگر کسی مالك یکی از این چیزها باشد، با شرایطی که بعداً گفته می شود باید

مقداری که معین شده، به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند.

«۱۴۶۵» «سُلْت» که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد و «عَلَس» که مثل گندم است و خوراک مردم صنعا می باشد، در صورتی که به آنها جو و گندم بگویند زکات دارد و در غیر این صورت زکات در آنها واجب نیست.

«شرایط وجوب زکات»

اشاره

«۱۴۶۶» زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب- که بعداً گفته می شود- برسد و مالک آن، بالغ، عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

«۱۴۶۷» بعد از آن که انسان یازده ماه مالک گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره باشد با دیده شدن هلال ماه دوازدهم، بنابر اظهر زکات بر او واجب می شود، ولی بنابر اظهر ماه دوازدهم را نباید از سال دوم حساب کند، و از اول ماه دوازدهم نمی تواند طوری در مال تصرف کند که مال از بین برود، و اگر چنین تصرف کند ضامن است.

«۱۴۶۸» اگر مالک گاو، گوسفند، شتر، طلا ونقره دربین سال بالغ شود زکات براو واجب نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۷

«۱۴۶۹» بنابر اظهر و احوط زکات گندم و جو وقتی واجب می شود که دانه آنها سفت و محکم شود، و زکات کشمش وقتی واجب می شود که به صورت غوره است، و خرما هم موقعی که شروع به زرد یا قرمز شدن کند زکات آن واجب می شود. ولی وقت دادن زکات در گندم و جو، موقع خرمن شدن و جدا کردن کاه آنها و در خرما موقع چیدن و در کشمش هنگامی است که خشک شده باشد.

«۱۴۷۰» اگر موقع واجب شدن زکات گندم، جو، کشمش و خرما-

که در مسأله پیش گفته شد- صاحب آنها بالغ باشد باید زکات آنها را بدهد.

«۱۴۷۱» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست و اگر در مقداری از سال هم دیوانه شود نیز زکات بر او واجب نیست.

«۱۴۷۲» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، بنا بر احوط زکات از او ساقط نمی شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم، جو، خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

«۱۴۷۳» مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند به هیچ وجه در آن تصرف کند زکات ندارد، و نیز اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود، در دست غصب کننده باشد، هنگامی که به صاحبش برمی گردد زکات ندارد.

«۱۴۷۴» اگر کسی طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست، اگر چه در پرداخت قرض تأخیر شده باشد و علت تأخیر هم خود قرض دهنده باشد بنا بر اظهر، هرچند در صورت اخیر، احتیاط مستحب در پرداخت زکات است.

«۱۴۷۵» اگر مالی را برای انسان وصیت کنند، در صورتی که از مردن وصیت کننده و قبول وصیّت یک سال بگذرد و آن مال از چیزهایی باشد که زکات آن واجب است، شخص قبول کننده باید زکات آن را بدهد.

«۱۴۷۶» اگر در بین سال، مالی که زکات به آن تعلق می گیرد، مثل گاو، گوسفند،

رساله توضیح المسائل،

شتر، طلا و نقره به علّت انتقال یا صدقه یا نذر به عین مال، از حد نصاب خارج شود زکات واجب نمی شود.

«۱۴۷۷» اگر به علت رسیدن مال به حدّ نصاب، مستطیع شود و رسیدن سالِ زکات بعد از زمان حج باشد، حج واجب می شود، و اگر از روی معصیت حج بجانیاورد تا سال زکات فرا برسد، زکات واجب می شود اگر چه به سبب تقصیر در انجام حج و پرداخت زکات استطاعت او برای حج، در سالهای آینده از بین برود، و اگر فرارسیدن سال زکات قبل از اولین ماه از ماههای سه گانه حج (شوال، ذیقعده و ذیحجه) باشددر این صورت زکات واجب است و حج واجب نمی شود، مگر آن که با بقیه مال مستطیع برای حج باشد.

«۱۴۷۸» کسی که زکات یا خمس یا واجبات مالیه دیگری که به عین مال تعلق می گیرد و هم کفّاره یا قرض و مانند آن که به عین مال تعلق نمی گیرد بدهکار است، اگر بمیرد و اموالش برای ادای همه آنها کافی نباشد، ادای زکات و خمس و واجبات مالی که به عین مال تعلق می گیرد، مقدم است.

«۱۴۷۹» کسی که حج و زکات بر عهده دارد، اگر بمیرد و مالش برای هر دو کافی نباشد چنانچه مالی که متعلق زکات است باقی باشد ادای زکات مقدم است، و گرنه مالش بین حج و زکات تقسیم می شود، و این در صورتی است که سهم حج برای کمترین مراتب حج کافی باشد، و اگر کافی نباشد احتمال دارد بین ادای زکات و انجام حج مخیّر باشند، اگر چه احتیاط واجب در اختیار نمودن حج است، خصوصاً اگر با انجام

حج مقداری مال برای زکات باقی بماند.

«۱۴۸۰» غیر از گنـدم، جو، خرما و کشـمش، در چیزهایی که از زمین می روید و با پیمانه یا وزن معامله می شود و از چیزهایی نیست که مثل سبزیجات زود فاسد شود، زکات مستحب است و نصاب این گونه چیزها همان «سیصد مَن تبریز» است.

«۱۴۸۱» اگر چند نفر در مالی شریک باشند، کسی که سهمش به مقدار نصاب رسیده زکات بر او واجب است، و همچنین اگر کسی در چند جا مالی داشته باشد در صورتی که مجموع آنها به حدّ نصاب برسد، زکات بر او واجب می شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۹

«۱۴۸۲» دادن زکات مال التجاره، یعنی مالی که انسان آن را سـرمایه کسب قرار می دهد با شرایطی مستحب است، که از جمله این شـرایط، رسیدن آن به حد نصاب طلا یا نقره در تمام سال است، پس اگر مدتی از حد نصاب کمتر شود، زکات استحبابی ندارد.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش

«۱۴۸۳» زکات گندم، جو، خرما و کشـمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها حدود ۲۸۸ من تبریز است که آن را «۸۴۷ کیلوگرم» یا «۱۹۴/ ۸۴۹ کیلوگرم» برآورد کرده اند ولی رعایت ۸۴۷ کیلوگرم موافق با احتیاط است.

«۱۴۸۴» اگر پیش از دادن زکـات، از انگـور، خرمـا، جـو و گنـدمی که زکـات آنهـا واجب شـده، خود و افراد تحت تکفّـل او بخورند، یا مثلًا به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف شده بدهد.

«۱۴۸۵» اگر بعـد از آن که زکات گنـدم، جو، خرما و انگور واجب شـد مالک آن بمیرد، باید مقدارزکات را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هریک از ورثه

که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد.

«۱۴۸۶» کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور، می تواند زکات را مطالبه کند.

«۱۴۸۷» کسی که زکات را جمع آوری می کند می تواند در زمانی که معلوم باشد میوه از آفات محفوظ خواهد ماند، با رضایت مالک مقدار زکات را تخمین بزند تا مالک بتواند در نصاب تصرف کند.

«۱۴۸۸» اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود، مثلًا خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، باید زکات آن را بدهد.

«۱۴۸۹» اگر بعد از آن که زکات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۰

«۱۴۹۰» اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تَر است به سیصد من تبریز برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

«۱۴۹۱» خرمایی که تازه آن را می خورند و اگر بماند وزن آن خیلی کم می شود، چنانچه مقداری باشد که خشک آن به سیصد من تبریز برسد، زکات آن واجب است.

«۱۴۹۲» گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

«۱۴۹۳» اگر گندم، جو، خرما و انگور از آب باران یا نهر آبیاری شود یا مثل زراعت های مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن «ده یک» است، و اگر با دست، همچون دلو

و موتور آب و مانند آن آبیاری شود، زکات آن «بیست یک» است و اگر مقداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و موتور آب و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن ده یک و زکات نصف دیگر آن بیست یک می باشد، یعنی از چهل قسمت باید سه قسمت، آن را بابت زکات بدهند.

«۱۴۹۴» اگر گندم، جو، خرما و انگور، از آب باران یا مانند آن و هم از آب دلو و موتور آب یا مانند آن استفاده کند، چنانچه از یکی از این دو راه بیشتر آبیاری می شود، همان را باید ملاک قرار داد.

«۱۴۹۵» هزینه ای را که برای گندم، جو، خرما و انگور پرداخت کرده است، می تواند ازمحصول کسر کند، و چنانچه پیش از کم کردن هزینه، وزن آنها به سیصد من تبریز برسد، ولی بعد از کم کردن به این مقدار نرسد، بنابر اظهر زکات واجب نیست.

«۱۴۹۶» اگر در یک زمین جو و گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد، خرج هایی که تنها برای یکی از آنها کرده فقط از همان کسر می شود، ولی اگر برای هر دو مخارجی کرده، باید به هر دو قسمت نماید، مثلًا اگر هر دو به یک اندازه بوده، می تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۱

«۱۴۹۷» اگر برای سال اول کاری مانند شخم زدن انجام دهد، اگر چه برای سال های بعد هم فایده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اول کسر کند، و اگر کاری را برای چند

سال انجام دهد، می تواند از مخارج سال اول حساب کند و یابین آنها تقسیم نماید.

«۱۴۹۸» اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد، و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب (یعنی سیصد من تبریز) باشد، باید زکات آن را هنگامی که می رسد بدهد و زکات بقیه را هر وقت که به دست می آید ادا کند، و اگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد، صبر می کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب برسد، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نرسد، زکات آن واجب نیست.

«۱۴۹۹» اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنا بر اظهر زکات آن واجب است.

«۱۵۰۰» اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

«۱۵۰۱» کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده، اگر بمیرد، باید بنا بر اظهر، اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا کنند.

«۱۵۰۲» کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و قبل از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض

او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به سیصد من تبریز برسد، باید زکات بدهد، و اگر قبل از آن که زکات آنها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد نیز زکات چنان که گفته شد واجب است بنا بر اظهر، چه مرگ مالک پیش از ظهور ثمره باشد و خواه بعد از آن و قبل از وجوب زکات، که در صورت دوم بدون اشکال نیست، و همچنین است اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد دادن زکات واجب

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۲

است بنا بر اظهر.

«۱۵۰۳» اگر گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و زکات همه را نمی تواند از جنس بد بدهد.

نصاب طلا

«۱۵۰۴» طلا دو نصاب دارد:

نصاب اول: بیست مثقال شرعی است که هرمثقال آن ۱۸ نخود است، پس اگر طلا ـ به بیست مثقال شرعی، که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که قبلًا گفته شد داشته باشد، باید «چهل یک» آن را، که نُه نخود می شود، به عنوان زکات داد، و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست.

نصاب دوم: چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می شود، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار «چهل یک» بدهد، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هرچه بالا

رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

«۱۵۰۵» نقره دو نصاب دارد:

نصاب اول: ۱۰۵ مثقال معمولی است، که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، باید «چهل یک» آن را که دو مثقال و پانزده نخود می شود، به عنوان زکات داد، و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۳

نصاب دوم: ۲۱ مثقال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شد- بدهد، و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالاـ رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده زکات ندارد. بنابر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلًا کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است.

«۱۵۰۶» زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رایج باشد، و اگر چه سکه آن نیز از بین رفته باشد، باید زکات آن را

بدهند.

«۱۵۰۷» طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت به کار می برند، اگر معامله با آن رایج باشد، زکات دارد ولی اگر طوری شود که معامله با آن به عنوان مسکوک رایج نباشد زکات ندارد.

«۱۵۰۸» همان طور که سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

«۱۵۰۹» اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، بنابر اظهر زکات بر او واجب نیست، ولی مکروه است که برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند.

«۱۵۱۰» اگر طلا و نقره ای را که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکات هرکدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد، اگر چه بنا بر اظهر جایز است زکات همه را از جنس بد بدهد.

«۱۵۱۱» طلا ـ و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول ناخالصی دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب – که مقدار آن گفته شد – برسد، انسان باید زکات آن را بدهد، و چنانچه

شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یانه، زکات آن واجب نیست، ولی احتیاط در این است که با تصفیه کردن و مانند آن تحقیق کند، تا بداند اگر خالص آن به مقدار نصاب است زکاتش را بپردازد، یا این که بدون تصفیه و تحقیق،

احتیاط کرده و زکاتی را که احتمال می دهد واجب شده، بپردازد.

«۱۵۱۲» اگر طلاـ و نقره ای را که دارد، به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلاـ ونقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد، و نیت کند مقداری را که زیادتر داده است به عنوان زکات نباشد، بلکه به عنوان هدیه و احسان بدهد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

اشاره

«۱۵۱۳» زکات شتر، گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد، دو شرط دیگر دارد:

۱- حیوان در تمام سال بیکار باشد، و ملاک تشخیص بیکار بودن نظر مردم و عرف است.

۲- در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملك مالك یا ملك دیگری است بچرد، زکات ندارد.

نصاب شتر

«۱۵۱۴» شتر دوازده نصاب دارد:

۱- پنج شتر، و زکات آن یك گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

۲- ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۵

۳- پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است.

۴- بیست شتر، و زکات آن چهار گوسفند است.

۵- ۲۵ شتر، و زکات آن پنج گوسفند است.

۶- ۲۶ شتر، و زکات آن یك شتر است که داخل سال دوم شده باشد و مادرش قابلیت حمل را داشته باشد.

۷- ۳۶ شتر، و زکات آن یك شتر است که داخل سال سوم شده باشد، و مادرش قابلیت حمل و مقاربت را داشته باشد.

۸- ۴۶ شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد و قابلیت حمل را داشته باشد.

۹- ۶۱ شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.

۱۰- ۷۶ شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشند.

۱۱- ۹۱ شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشند.

۱۲- ۱۲۱ شتر، و بالاتر از آن؛ که باید یا چهل تا، چهل تا، حساب کند و برای هرچهل تا، یک شتر بدهد که داخل

سال سوم شـده باشـد، یا پنجاه تا، پنجاه تا، حساب کند و برای هرپنجاه تا، یک شتر بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با هردو راه، یعنی چهل تایی و پنجاه تایی حساب کند، ولی در هرصورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نُه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صدتا، دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا، یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد.

«۱۵۱۵» شتری که به عنوان زکات داده می شود، باید مادّه باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۶

نصاب گاو

«۱۵۱۶» گاو و گاومیش دو نصاب دارد:

نصاب اول: سی گاو است. هنگامی که تعداد گاوها به سی برسد، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، باید یک گوساله که داخل سال دوم شده و مادرش قابلیت حمل را داشته باشد به عنوان زکات داد.

نصـاب دوم: چهـل گـاو است، و زکـات آن یک گوساله ماده است که داخل سال سوم شـده و مادرش قابلیت حمل را داشـته باشد.

«۱۵۱۷» زکات مابین سـی و چهل گاو واجب نیست، مثلًا کسی که ۳۹ گاو دارد، فقط باید زکات سـی تای آنها را بدهد، و نیز اگراز چهل گاو زیادتر داشته باشـد، تا به شـصت نرسـیده، فقط بایـد زکات چهل تای آن را بدهـد و بعد از آن که به شصـت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله که داخل سال دوم شده باشند زکات بدهد، و همچنین هرچه بالا رود باید یا سی تا، سی تا، حساب کند یا چهل تا، چهل تا، یا با سی و چهل حساب کند و

زکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن، زکات سی تا، و برای چهل تای آن، زکات چهل تا را بدهد، چون اگر تنها با روش سی تایی، حساب کند، ده گاو زکات نداده باقی می ماند.

نصاب گوسفند

«۱۵۱۸» گوسفند پنج نصاب دارد:

اول: چهل گوسفند، و زکات آن یک گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

دوم: ۱۲۱ گوسفند، و زکات آن دو گوسفند است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۷

سوم: ۲۰۱ گوسفند، و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم: ۳۰۱ گوسفند، و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم: چهار صد و بالاتر از آن، که باید آنها را صدتا، صدتا، حساب کند و برای هرصدتای آنها یک گوسفند بدهد، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند، پول بدهد کافی است، ولی اگر بخواهد جنس دیگر بدهد در صورتی که برای فقرا بهتر باشد، اشکال ندارد.

«۱۵۱۹» زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که ۱۲۱ است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد‌و همچنین است در نصابهای بعد.

«۱۵۲۰» گوسفندی را که برای زکات می دهد اگر داخل سال دوم شده باشد کافی است، ولی اظهر این است که اگر هفت ماه گوسفند هم تمام شده باشد کافی است، و اگر

بُز را به عنوان زکات بدهد، باید داخل سال سوم شده باشد.

«۱۵۲۱» اگر یک نفر در چند جا، گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

«۱۵۲۲» اگر گاو، گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند نمی تواند زکات آنها را از حیوان مریض یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، مستحب آن است که برای زکات آنها، همه را در مجموع و به طور متوسط در نظر بگیرد، گرچه اظهر آن است که پرداخت آنچه که اسم حیوان بر او صدق کند کافی است.

«۱۵۲۳» اگر قبل از تمام شدن ماه یازدهم، گاو، گوسفند و شتر را با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلًا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۸

«مصرف زکات»

اشاره

در هشت مورد می توان زکات رامصرف کرد:

۱- فقیر، و آن کسی است که مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد، و کسی که صنعت یا ملك یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذارند فقیر نیست.

۲- مسکین، و آن کسی است که زندگیش را سخت تر از فقیر می گذراند.

۳- کسی که از طرف امام علیه السلام یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع

و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام علیه السلام یا نایب امام یا فقرا برساند.

۴- کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند.

۵- خریداری بنده ها و آزاد کردن آنان.

۶- پرداخت بدهی کسی که نمی تواند قرض خود را ادا کند.

۷- فی سبیل اللّٰه، یعنی کاری که مانند ساختن مسجد، پل، راهسازی و مدرسه منفعت عمومی و دینی دارد که نفع آن به عموم مسلمانان می رسد و برای اسلام نفع داشته باشد.

۸- ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده است.

و احکام اینها به ترتیب در مسائل بعدی ذکر خواهد شد.

«۱۵۲۴» انسان می تواند به فقیر و مسکین بیش از مخارج سالیانه اش زکات بدهد ولی اگر این کار موجب بی انصافی شده و به دیگر فقرا اجحاف شود، مثل این که همه مردم بخواهند زکاتشان را به یک فقیر بدهند و بقیه فقرا تنگدست بمانند، خالی از اشکال نیست. و مستحب است که به هر فقیر کمتر از زکات نصاب اول طلا و نقره که قبلًا گفته شد ندهند.

«۱۵۲۵» صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است،

می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند، مگر این که ابزار کار یا سرمایه او به قدری زیاد باشد که بتواند آن را تعویض یا تبدیل به چیز دیگر کند و مقداری برایش بماند که برای زندگی بدون مشقت و عسر کافی باشد، که در این صورت لازم است این

کار را انجام بدهد.

«۱۵۲۶» فقیری که خرج سال خود و افراد تحت تکفّلش را نـدارد، اگر خـانه ای دارد که ملک اوست و در آن ساکن است، یا حیوان سواری دارد، چنانچه بـدون اینها نتوانـد زنـدگی کند، یا این که برای حفظ آبرویش لازم داشـته باشد، می تواند زکات بگیرد، و همچنین است اگر اثاث خانه، ظرف، لباس تابسـتانی و زمسـتانی و چیزهای ضـروری زندگی را نداشته باشد و به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از مالی که به عنوان زکات به او می دهند خریداری نماید.

«۱۵۲۷» فقیری که یاد گرفتن صـنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی که مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکات بگیرد.

«۱۵۲۸» کسی که قبلًا فقیر بوده و می گوید فقیرم، اگر از گفته او اطمینان یا گمان پیدا شود، می شود به او زکات داد.

«۱۵۲۹» کسـی که می گویـد فقیرم و قبلًا فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یانه، اگر از ظاهر حالش گمان پیـدا شود که فقیر است، می شود به او زکات داد.

«۱۵۳۰» موقع دادن زکات به فقیر لازم نیست به او بگوید که زکات است.

«۱۵۳۱» اگر به خیال این که شخصـی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می دانـد فقیر نیست زکات بدهـد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، می تواند از او بگیرد و به مسـتحق بدهد و اگر از بیـن رفته باشـد، اظهر این است که گیرنـده در صـورت جهـل ضـامن نیست، امّـا اگر کسـی که آن چیز را گرفته می دانسـته یا احتمال می داده

که زکات است و می دانسته که خودش فقیر نیست و ممکن است آن چیز یا عوضش را از او بگیرند، اگر می تواند باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر گیرنده ادعا کند نمی دانسته آن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۰

مال زکات است، همین که دهنده زکات می گوید، به عنوان زکات دادم، پذیرفته می شود، و در صورت بقای عین آن مال، حق پس گرفتن آن را دارد ولی می تواند پس نگیرد و از مال خود دوباره بدهد.

«۱۵۳۲» مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکات بگیرد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج بقیه سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد.

«۱۵۳۳» مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات باقی مانده باشد، در صورتی که بازگرداندن آن به صاحب مال یا نایب او مشقت داشته باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن زکات است، و اگر به حاکم شرع هم ممکن نشد به مؤمنین عادل می دهد که آنها به مصرف زکات برسانند. و اگر آن هم ممکن نشد، خودش می تواند آن را در موارد مصرف زکات صرف کند.

شرایط مستحقین زکات

«۱۵۳۴» مستحق زکات باید مؤمن (شیعه) باشد مگر مورد چهارم و هفتم از مصارف زکات، که شرایط خاص خود را دارد.

«۱۵۳۵» اگر

طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولیّ او زکات بدهد که به مصرف او برساند.

«۱۵۳۶» اگر به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله فردی امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند؛ و باید موقعی که زکات را به مصرف آنان می رساند، نیت زکات کند. و اگر طفل ممیز است و اطمینان دارد که در همان مواردی صرف می کند که ولیّ او صرف می کرد، می توان به خود طفل نیز داد و همچنین به سفیه، با اطلاع ولیّ او، می توان زکات داد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۱

«۱۵۳۷» به کسی که معصیت کبیره و اموری که در اسلام منکر و قبیح هست مرتکب می شود، مخصوصاً کسی که آشکارا معصیت انجام می دهد بنابر احتیاط واجب نباید زکات بدهند، مگر به قدر ضروریات او و خانواده اش.

«۱۵۳۸» انسان نمی تواند مخارج کسانی، مثل اولاد، که خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگرمخارج آنان را ندهد، دیگران می توانند به آنان زکات بدهند.

«۱۵۳۹» اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن و خدمتکار خود کند اشکال ندارد.

«۱۵۴۰» زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران میتوانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور کند، نمی شود به آن زن از سهم فقرا زکات داد.

«۱۵۴۱» زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر، زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

«۱۵۴۲» سیّد

نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و ناچار به گرفتن زکات باشد، می توانـد از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشـد فقط به مقـداری که برای مخارج سالانه اش ضـروری باشـد بگیرد و اگر در اثنای سال از زکات بی نیاز شـد آن را عودت یا با اذن زکات دهنده به مصـرف مسـتحقین زکات برساند و خودش از خمس استفاده کند.

نیّت زکات

«۱۵۴۳» انسان بایـد زکات را به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداونـد عالم بدهد و اگر غیر از زکات، مال دیگری هم بر او واجب شده است، در نیت معین کند که آنچه را می دهد زکات است، ولی اگر هم زکات مال بر او واجب شده است و هم

زکـات فطره، لازم نیست موقع ادا کردن، نیت کنـد که آنچه را می دهـد زکات مال است، بلکه اگر به نیت «آنچه بر او واجب است» بدهـد از هردو کفایت می کند، و همچنین اگر مثلًا زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می دهد زکات گندم است یا جو.

«۱۵۴۴» کسی که زکات چند مال بر او واجب شده اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند، بلکه نیت کند که «زکات می دهم» کافی است.

«۱۵۴۵» اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه وکیل موقع دادن زکات به فقیر، از طرف مالك نیت زکات کند، بنابر اظهر کافی است.

«۱۵۴۶» اگر مالك یا وکیل او بدون قصد قربت زکات رابه فقیر بدهد و پیش

از آن که آن مال از بین برود، خود مالك نیت زكات كند، زكات حساب می شود.

«۱۵۴۷» مسلمانی كه مستبصر (شیعه) شد عباداتی كه موافق مذهب خودش انجام داده اعاده ندارد مگر زكات كه باید آن را به فقیر شیعه بدهد ولی اگر از اول آن را به فقیر شیعه و با قصد قربت داده باشد، اعاده ندارد.

«۱۵۴۸» در حال غیبت نباید به كسانی كه منصب امام را غصب كرده اند زكات داد، ولی دادن زكات به مجتهد جامع الشرایط بنا بر اقوی مثل دادن زكات به امام معصوم علیه السلام است.

مسائل متفرقه زكات

«۱۵۴۹» هنگام جدا كردن گندم و جو از كاه و هنگام چیدن خرما و انگور، باید زكات آن را به فقیر داد یا از مال خود جدا كرد. و زكات طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد یا از مال خود جدا نماید، ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد كه از جهتی برتری دارد، می تواند زكات را جدا كند و ادای آن را به خاطر آن فقیر تأخیر بیندازد.

«۱۵۵۰» زكات گندم، جو، خرما، كشمش، طلا و نقره را می توان از خود آنها داد و می توان قیمت آن را حساب كرد، و همچنین است بنابراظهر در زكات شتر، گاو و

گوسفند؛ و اگر قیمت را می دهد، بنابر احتیاط واجب باید پول نقد بدهد، مگر آن كه گیرنده رضایت داشته باشد، و منظور از قیمت، قیمت وقت اخراج زكات و دادن به مستحق است.

«۱۵۵۱» بعد از جدا كردن زكات، لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد، ولی اگر

به کسی که می شود زکات داد دسترسی دارد یا سایر مصارف زکات برای او ممکن است، احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نینـدازد. و اگر با وجود آن که می توانـد زکات را به اهل آن برساند، تأخیر بیندازد و زکات از بین برود، بنا بر اظهر ضامن است.

«۱۵۵۲» انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

«۱۵۵۳» اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته برای خودش تجارت کند اصل مال و سود آن مال فقیر است و اگر ضرر کند جبران آن بر عهده زکات دهنده است.

«۱۵۵۴» مستحب است زکات گاو، گوسفند و شتر را به فقرای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد.

«۱۵۵۵» اگر در شهرِ زکات دهنده مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند، و مخارج بردن به شهر دیگر به عهـده او نیست، گرچه احتیـاط مستحب در این است که خـودش مخـارج را بـپردازد و اگر زکـات تلـف شود ضـامن نیست.

«۱۵۵۶» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد، و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که به درخواست حاکم شرع برده باشد.

«۱۵۵۷» اجرت وزن و پیمانه

کردن گنـدم، جو، کشـمش و خرمـایی را که برای زکـات می دهـد اگر مالك پرداخت نکرد و با فقیر هم در مورد اجرت آن مصالحه

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۴

نکردند، بنابراظهر از زکات پرداخت می شود.

«۱۵۵۸» مکروه است انسـان از مسـتحق در خواست کنـد که زکـاتی را که از او گرفته به او بفروشـد، ولی اگر مسـتحق بخواهد چیزی راکه گرفته بفروشد، بعد از آن که به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن، بر دیگران مقدم است.

«۱۵۵۹» کسـی که مالـك حـد نصـاب طلاـ و نقره بوده و چنـد سال بر آن گذشـته و زکات آن را نـداده است، در صورتی که زکات فعلی آن را پرداخت کند کافی است.

«زکات فطره»

اشاره

«۱۵۶۰» کسـی که موقـع رؤیت شـدن هلاـل مـاه شوال بـالغ، عاقـل و هوشـیار است و فقیر و بنـده کس دیگر نیست، بایـد برای خودش و کسـانی که نان خور او هسـتند، به ازای هرنفر یك صاع طعام (تقریباً سه کیلو) از گنـدم یا جو یا خرما یا کشـمش یا برنـج یـا ذرت و ماننـد اینهـا، از چیزهایی که خوراك بیشتر مردم است، به مسـتحق بدهـد و اگر پول یکی از اینها را هم بـدهد کافی است ولی احتیاط مسـتحب این است که زکات فطره را از گندم یا جو یا خرما یا کشـمش بدهد و یا پول یکی از اینها را حساب کند.

«۱۵۶۱» کسـی که مخارج سال خود و خانواده اش را نـدارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و آنان را تهیه کند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

«۱۵۶۲» کسی که فقط به اندازه یك صاع

(تقریباً سه کیلو) گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه افرادی تحت تکفّل داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد، می تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از این افرادبدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همین طور ادامه دهند تا به نفرآخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد.

«۱۵۶۳» کسی که خرج سال خود، و خانواده اش را دارد، فقیر نیست و دادن زکات فطره بر او واجب است، و کسی که فعلًا خرج سال را ندارد، ولی به تدریج به

دست می آورد ومصرف می کند، اگر غیر از آنچه خرج می کند، با قرض کردن و مانند آن بتواند زکات فطره را بدهد به طوری که نظم امور او برهم نخورد و موجب حرج و اجحاف نباشد، بنابراحتیاط واجب باید زکات فطره را بدهد.

«۱۵۶۴» انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر، ولی زنی که ناشزه شده و از تمکین شوهر خودداری می کند، اگر نان خور او حساب نشود، فطره او بر شوهر واجب نیست.

«۱۵۶۵» اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

«۱۵۶۶» فطره کسی که پیش از

برآمدن هلال ماه شوال مهمان شخص دیگری شده است بر میزبان واجب است، به شرط آن که برای خوردن غذا به منزل او آمده باشد، ولو بعداً مانعی پیش آید که نتواند غذا صرف کند، اما اگر وقت رؤیت هلال، غذایی برای کسی هدیه بفرستد، در صورتی که این گونه هدیه مستمر نبوده و صدق نان خور یا مهمان بر او نکند، فطره او بر هدیه دهنده واجب نیست، هر چند با مال او افطار کرده باشد.

«۱۵۶۷» اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست، ولی اگر یکی از افراد تحت تکفّل او در این موقع دیوانه یا بیهوش باشد، فطره او بر ولیّ واجب است.

«۱۵۶۸» اگر بچه پیش از غروب بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود در صورتی که سایر شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد، و همچنین است اگر کافری قبل از غروب شب عید فطر، مسلمان شود و یا بیهوشی به هوش آید.

«۱۵۶۹» کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۶

است زکات فطره را بدهد.

«۱۵۷۰» کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود؛ باید زکات فطره را بدهد.

«۱۵۷۱» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره

او را بدهـد، اگر چه مسـتحب است فطره کسـانی را که بعـد از غروب، تـا پیش از ظهر روز عیـد، نان خور او حساب می شوند بدهد.

«۱۵۷۲» اگر انسـان نان خور کسـی باشـد و پیش از غروب نان خور دیگری شود، فطره او بر کسـی که نان خور او شـده واجب است، مثلًا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

«۱۵۷۳» کسی که دیگری باید فطره اورا بدهد، واجب نیست فطره خودرا بدهد.

«۱۵۷۴» اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود.

«۱۵۷۵» اگر کسـی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهـد، بنـا بر احوط از کسـی که فطره بر او واجب شـده ساقط نمی شود، مگر این که با اذن مکلف و به قصد نیابت از او باشد، که کفایت آن بعید نیست.

«۱۵۷۶» زنی که شوهرش مخـارج او را نمی دهـد، چنـانچه نان خور دیگری باشـد، فطره اش بر او واجب است، و اگر نان خور دیگری نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد، و اگر از روی شدت احتیاج شوهر، زن به او انفاق می کند، فطره او نیز بر زن واجب است، ولی اگر شوهر بـا همین سـختی فطره زن را بدهـد ساقـط شـدن فطره از گردن زن خالی از وجه نیست.

«۱۵۷۷» کسـی که سیّد نیست نمی تواند به سـید فطره بدهد و حتی اگر سـیدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سـید دیگربدهد.

«۱۵۷۸» فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد، ولی اگر

مادر یا دایه مخارج رااز مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۷

«۱۵۷۹» انسان اگر چه مخارج افراد تحت تکفل خود را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

«۱۵۸۰» اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او رابدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و اجیر نان خور او حساب شود، باید فطره او را هم بدهد.

«۱۵۸۱» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و افراد تحت تکفل او را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و خانواده اش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

«۱۵۸۲» اگر زکات فطره رابه یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات گفته شد برسانند، بنا بر اظهر کافی است، ولی احتیاط در آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند.

«۱۵۸۳» بنا بر اظهر جایز است زکات فطره را به فقیر مستضعف، یعنی کسی که نه اهل ولایت است و نه دشمن شیعه، بدهند.

«۱۵۸۴» اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به وسیله دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید.

«۱۵۸۵» به یک فقیر نباید بیشتر از مخارج سالش فطره بدهند و بنابر احتیاط واجب کمتر از یک صاع (تقریباً سه کیلو) نیز فطره ندهند.

«۱۵۸۶» مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را و بعد اهل علم فقیر را؛ ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص:

مسائل متفرقه زکات فطره

«۱۵۸۷» انسان بایـد زکات فطره را به قصـد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداونـد بدهد و موقعی که آن رامی دهد، نیت دادن فطره نماید.

«۱۵۸۸» اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهـد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

«۱۵۸۹» گندم یا چیز دیگری که برای فطره می دهد، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد یا اگر مخلوط است، چیزی که مخلوط شـده به قـدری کم باشد که قابل توجه نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صـحیح است که خالص آن به یـک صاع برسـد، ولی اگر مثلًا یک صاع گنـدم با چنـدین من خاک مخلوط باشـد، که خالص کردن آن خرج یا کار بیشتر از متعارف دارد، دادن آن کافی نیست.

«۱۵۹۰» اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست.

«۱۵۹۱» کسـی که فطره چنـد نفر را می دهـد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد و اگر مثلًا فطره بعضـی را گنـدم و فطره بعض دیگر را جو بدهـد کـافی است، و همچنین می توانـد بعضـی را جنس و بعضـی دیگر را قیمت بدهـد، خواه قیمت همـان جنس یـا قیمت جنس دیگر، ولی بنا بر احتیاط واجب یک فطره را از دو جنس ندهـد و اگر قیمت را می دهـد قیمت دو جنس را مخلوط نکند.

«۱۵۹۲» افضل این است که زکات فطره را از خرما بدهد و بعد از آن کشـمش و بعد از آن خوراک غالب مردم شهر، ولی اگر شخصی خوراک غالبش غیر از خوراک غالب مردم شهر بود، بعید نیست که

بعد از خرما و کشمش، دادن فطره از همان خوراک خودش افضل باشد، نه خوراک غالب مردم شهر.

«۱۵۹۳» کسی که نماز عید فطر می خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی خواند، می تواند فطره را تا ظهر به تأخیر بیندازد؛ و ابتدای وقت واجب شدن فطره، وقت رؤیت هلال عید است.

«۱۵۹۴» اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۹

نگذارد، احتیاط مستحب آن است که بعداً قضا کند، ولی اظهر این است که زکات فطره دیگر براو واجب نیست ولی معصیت کرده است.

«۱۵۹۵» اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد، و همچنین است اگر دسترسی به فقیر نداشته ولی در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، و اگر در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد نیز بنابراحتیاط واجب ضامن است.

«۱۵۹۶» اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط مستحب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید بنا بر احتیاط عوض آن را بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۰

حجّ

زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی مخصوص در زمانی خاص را حج گویند.

حج از ارکان دین است و با شرایط ذیل یک بار در تمام عمر بر انسان واجب می شود:

۱- بالغ باشد. ۲- عاقل و آزاد باشد.

۳- به واسطه رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را که اهمیّتش در شرع از حج بیشتر است انجام دهد یا عمل واجبی را

که از حج مهمتر است ترک نماید.

۴- مستطیع باشد و مستطیع بودن با امور ذیل حاصل می شود:

اول: توشه راه و چیزهایی را که بر حسب حالش در سفر به آن محتاج است، و در کتابهای مناسک حج گفته شده، دارا باشد و نیز مرکب سواری یا مالی که بتواند آن را تهیه کند، داشته باشد.

دوم: داشتن توانایی جسمی، جهت انجام اعمال حج.

سوم: در راه مانعی از رفتن نباشد، و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه جان یا آبروی او از بین برود یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود اگر چه دورتر باشد، در صورتی که مشقت زیاد نداشته باشد و خیلی غیرمتعارف نباشد، باید از آن راه برود.

چهارم: داشتن وقت کافی برای رسیدن به مکه و انجام اعمال حج.

پنجم: داشتن مخارج عائله تا برگشت هر چند واجب النفقه او نباشند ولی مردم تأمین مخارج آنها را لازم بدانند.

ششم: داشتن مال یا کسب و کاری که بعد از بازگشت بتواند با آن زندگی کند و به

زحمت نیفتد (رجوع به کفایت).

«۱۵۹۷» کسی که بدون خانه ملکی احتیاجش رفع نمی شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

«۱۵۹۸» اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید «حج برو، من خرج تو و عیالات تو را در موقعی در سفر حج هستی می دهم» در صورتی که به گفته او اطمینان داشته باشد حج بر او واجب می شود.

«۱۵۹۹» اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج افراد تحت تکفّل کسی

را در مـدتی که مکه می رود و برمی گردد به او ببخشـند و با او شـرط کننـد که حج بجاآورد، لازم نیست قبول کند، ولی اگر قبول کرد حج بر او واجب می شود.

«۱۶۰۰» اگر مقداری مال، که برای حج کافی است به کسـی بدهند و با او شـرط کنند که در راه مکه به کسـی که مال را داده خدمت نماید، لازم نیست قبول کند، ولی اگر قبول کرد حج بر او واجب می شود.

«۱۶۰۱» اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

«۱۶۰۲» اگر برای تجارت، مثلًا تا جـدّه برود و مالی بـدست آورد که اگر بخواهـد از آنجا به مکه رود مسـتطیع باشـد، باید حج بجا آورد و در صورتی که حـج نمایـد، اگر چه بعـداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

«۱۶۰۳» اگر انسـان اجیر شـود کـه از طرف دیگری بـه حـج برود، چنـانچه خـودش نتوانـد برود و بخواهـد دیگری را از طرف خودش بفرستد، اگر با شرط مباشرت بوده باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

«۱۶۰۴» اگر کسی مستطیع شود و حج را بجا نیاورد و فقیر شود، باید حج بجا آورد، اگر چه به زحمت باشد.

«۱۶۰۵» اگر در سال اوّلی که مسـتطیع شـده به مکه رود و در وقت معینی که دسـتور داده انـد به عرفات و مشـعر الحرام نرسـد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست، ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته

باید

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۲

حج بجا آورد، اگر چه به زحمت باشد.

«۱۶۰۶» اگر در سال اوّلی که مستطیع شده حج نکند و بعد به علّت پیری یا بیماری و ناتوانی نتواند حج نماید و از این که بعداً خودش حج بجا آورد، نا امید باشد باید دیگری را از طرف خود بفرستد.

«۱۶۰۷» اگر کسی مخارج حج و کسانی که واجب النفقه او هستند را دارد ولی بعضی مخارج را هم باید برای حفظ آبروی خود، به خاطر حج رفتن بنماید، در صورتی که حج رفتن با این وضع برای او عسر و حرج دارد، یعنی مشکلاتی را به همراه دارد که عادتاً نمی شود تحمل کرد، حج رفتن لازم نیست. در غیر این صورت بنا بر احتیاط واجب بایدبه حج برود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۳

امر به معروف و نهی از منکر

اگر کسی واجبی را انجام نمی دهد و یا معصیتی را بجا می آورد، در صورت تحقق شرایط ذیل، بر دیگران واجب است او را امر به معروف و نهی از منکر بنمایند، و اگر مستحبی را ترک و یا مکروهی را بجا می آورد، امر به معروف و نهی از منکر مستحب است، و اگر یک نفر به این وظیفه قیام کند، بنابراظهر از دیگران ساقط می شود.

«۱۶۰۸» امر به معروف و نهی از منکر با وجود شرایط ذیل واجب می شود:

اول: علم؛ پس کسی که عالم به حکم شرعی نیست، نمی تواند امر به معروف و یا نهی از منکر بنماید، بنابراین در ابتدا لازم است شخص آمر و یا ناهی خودش از احکام شرعی اطلاع کافی داشته باشد.

دوم: احتمال تأثیر؛ پس در صورتی که انسان می داند سخن او تأثیری در دیگری ندارد،

بر او لازم نیست امر به معروف و یا نهی از منکر بنمایـد، اما جواز بلکه رجحان آن در صورت عدم خوف ضـرر، خالی از وجه نیست.

سوم: اصـرار بر ترک واجب و یا انجام دادن معصـیت؛ پس در صورتی که انسان بداند شخصـی از معصیتی که انجام داده توبه کرده است و یا نشانه هایی بر پشیمانی او دلالت کند، امر به معروف و یا نهی از منکر واجب نیست.

چهـارم: عـدم مفسـده؛ پس اگر کسـی به خـاطر امر به معروف و یـا نهی از منکر ترس از وقـوع مفسـده ای دارد، و آن مفسـده عبارت از ضرر جانی یا آبرویی و یا مالی قابل اعتنایی است، این کار بر او واجب نیست.

بنـا بر این با وجود این شـرایط، امربه معروف و نهی از منکر واجب می شود، و در امر به معروف و نهی از منکر عـدالت شـرط نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۴

«۱۶۰۹» جـایز است اطفـال را برای تمرین و عـادت دادن به ترک معصـیت و یـا انجـام دادن واجبات، تأدیب کرد، خصوصاً در مراحـل آخر کـه بـه انجـام واجـب و ترک معصـیت نزدیکـتر است، که اگر تـادیب نشونـد، در بعضـی از مـوارد منجر به ترک واجبات و انجام معاصی از طرف آنها می شود.

«۱۶۱۰» امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد:

اول: انکـار قلبی می باشـد، دوم: اظهار کردن به زبان، سوم: متألّم کردن معصـیت کار به قـدری از زدن، که تفصـیل مراتب در مسأله بعد خواهد آمد.

بنـا بر این اگر انسـان بـدون گفتن، به هروسـیله دیگر نـاراحتی قلـبی خود را به معصـیتکار نشـان دهـد و این کـار موجب ترک معصیت شود، لازم نیست با زبان امر

به معروف و یا نهی از منکر بنماید، البته در صورتی که هیچ گونه اشکال شرعی دیگری در این کار نباشد، و اگر چاره ای در این کار بجز اظهار زبانی نیست، باز باید درجات خفیف تر را در انجام این کار ملاحظه نماید.

«۱۶۱۱» اگر انسان بداند در صورتی که بخواهد جلوگیری از معصیتی بنماید منجر به ایجاد جرح و یا قتل خواهد شد، بنا بر اظهر بدون اجازه امام معصوم علیه السلام یا کسی که از طرف آن حضرت مستقیماً نایب مخصوص است، نباید این کار را بکند.

و آیا با اجازه مجتهد جامع الشرایط می تواند این کار را انجام دهد؟ مورد تأمل است؛ ولی اگر نمی داند که این کار منجر به مجروح کردن و یا قتل می شود ولی احتمال این را می دهد، بنا بر احتیاط واجب باید مستقیماً از طرف امام معصوم علیه السلام و یا نایب مخصوص آن حضرت و یا از طرف مجتهد جامع الشرایط اجازه داشته باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۵

خرید و فروش

«اقسام معاملات»

اشاره

معاملات چند قسم می باشد:

۱- معاملات باطل.

۲- معاملات مکروه.

۳- خرید و فروش میوه.

۴- معامله سلف.

۵- خرید و فروش طلا به طلا یا نقره به نقره.

که تفصیل هرکدام از آنها به ترتیب در مسائل بعدی ذکر خواهد شد.

معاملات باطل

در چند مورد معامله باطل است:

۱- خرید و فروش عین نجس، برای استفاده هایی که شرط آن، پاک بودن آن چیز باشد.

۲- خرید و فروش مال غصبی، مگر آن که صاحبش معامله را اجازه دهد.

۳- خرید و فروش چیزهایی که ارزش مالی ندارند.

۴- معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، با توضیحی که بعداً خواهد آمد، مثل آلات قمار و موسیقی.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۶

۵- معامله ای که در آن ربا باشد.

«۱۶۱۲» فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد، فروشنده باید نجس بودن آن را به او بگوید.

«۱۶۱۳» چیزهای روان مضاف که گاهی به اتصال و استهلاک در آب زیاد مطلق، قابل تطهیر است اگر ممکن باشد به طریقی به حالت اول خود برگردد و از آن استفاده شود، خرید و فروش آن در حال نجاست جایز است، و این در صورتی است که مقصود از معامله، منافع بعد از پاک شدن باشد، و اگر مقصود منافعی است که مشروط به پاک بودن آن نیست، در صورتی که مالیّت داشته باشد بدون قابلیت تطهیر هم خرید و فروش آن بنا بر اظهر جایز است.

«۱۶۱۴» اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است

و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست، مثلًا بخواهند روغن نجس را بسوزانند، یا برای روغن مالی بدن مریض استعمال کنند، فروش آن اشکال ندارد.

«۱۶۱۵» خرید و فروش دارویی که موقع درست کردن با شراب مخلوط کرده باشند، در صورتی که شخص مریض چاره ای به جز استفاده از آن دارو را ندارد، بنابر جواز استشفا به حرام، بعید نیست جایز باشد.

«۱۶۱۶» خرید و فروش روغن، دارو و عطرهایی که از کشورهای غیر اسلامی می آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد؛ ولی دارو یا روغنی که از حیوان، بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند، و از حیوانی باشد که خون جهنده دارد، نجس است و معامله آن باطل می باشد، بلکه اگر در شهر مسلمانان هم از دست کافر بگیرند، معامله آن باطل است، مگر آن که بدانند که آن کافر از مسلمان خریده است.

«۱۶۱۷» اگر روباه را بغیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، پوست آن نجس است، بنابراین خرید و فروش پوست آن، در صورتی

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۷

که هیچ استفاده مشروع و حلالی از آن برده نشود، حرام و معامله آن باطل است.

«۱۶۱۸» خرید و فروش گوشت، پیه و چرمی که از کشورهای غیر اسلامی می آورند یا از دست کافر گرفته می شود، باطل است، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد.

«۱۶۱۹» خرید و فروش گوشت، پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد ولی اگر انسان

بداند که آن مسلمان آنرا از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که بدستور شرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است.

«۱۶۲۰» خرید و فروش خوک و سگ حرام است، مگر سگ شکاری، سگ گله و سگ محافظ باغ و بستان، که بنا بر اظهر خرید و فروش آنها به قصد همین منافع جایز است.

«۱۶۲۱» خرید و فروش چیزهای مست کننده حرام و معامله آنها باطل است.

«۱۶۲۲» چیزهایی که نجس نیستند ولی منافع حلالی که مورد قصد عقلاء باشد ندارند، از قبیل حشرات و بعضی حیوانات و فضله ها که نجس نیستند، و مردار حیواناتی که خون جهنده ندارند، معامله آنها باطل است، مگر این که به حسب زمان ها و مکان های مختلف منافعی عقلایی داشته باشد، مثل گرفتن روغن از ماهی مرده، که در این صورت معامله صحیح است.

«۱۶۲۳» فروختن مال غصبی باطل است، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

«۱۶۲۴» خرید و فروش آلات لهو، مثل تار و حتی سازهای کوچک و همچنین آلات قمار از قبیل نرد و شطرنج حرام است، مگر این که منفعت مشروع و حلالی از آن برده شود، و معامله برای آن منفعتِ حلال واقع شود، که بنا براظهر در این صورت معامله صحیح است، و اگر معامله برای موادّ تشکیل دهنده آنها صورت گیرد، باید یا شکسته شود و یا مطمئن باشد که خریدار خود می شکند.

«۱۶۲۵» اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند، به این شرط بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند، مثلًا انگور را به این شرط بفروشد که

از آن شراب

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۸

تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است، اما اگر معلوم باشد که خریدار در حرام مصرف می کند ولی فروشنده شرط نمی کند و همچنین قصد او، مصرف در حرام و کمک به خریدار در این امر نیست، بنابراظهر معامله جایز است، اگر چه در صورت عدم عُسر و حرج اولی و احوط ترک آن است، و همین حکم برای فروختن غذا به کسی که در ماه رمضان از روی معصیت افطار می کند جاری است.

«۱۶۲۶» ساختن مجسّمه موجودات جاندار حرام است امّا نگهداری آن برای مقاصد غیرحرام بنا بر اظهر جایز است، و نیز معامله به همین مقصود مانعی ندارد، اگر چه احتیاط مستحب در ترک آن است، و نقاشی موجودات جاندار بنا بر اظهر حرام نیست، اگر چه احتیاط در ناقص یا جدا کشیدن آن است.

«۱۶۲۷» خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یااز معامله باطل تهیه شده، باطل و تصرف در آن چیز حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند.

«۱۶۲۸» غِش در معامله، که عبارت است از مخفی کردن عیب چیزی و فروختن آن به اسم صحیح و سالم، مثل مخلوط کردن شیر با آب یا گندم خوب با گندم بد یا روغن با پیه و مانند آن، در صورتی که مشخص نباشد و فروشنده به خریدار نگوید، حرام است و مشتری حق بهم زدن معامله و یا گرفتن تفاوت قیمت را دارد.

«۱۶۲۹» اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلًا یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد،

ربـا و حرام است و گنـاه یـک درهم ربـا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با مَحرَم خود زنا کنـد، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشـته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مِس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسـته بگیرد، یا برنـج مرغوب را بدهد و بیشتر از آن برنج نامرغوب بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد.

«۱۶۳۰» اگر چیزی را که اضـافه می گیرد غیر از جنسـی باشـد که می فروشـد، مثلًا یک من گنـدم را به یک من گنـدم و یک ریال پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۹

«۱۶۳۱» اگر کسـی که مقـدار کمتر را می دهد چیزی به آن اضافه کند، مثلًا یک من گندم و یک دسـتمال را به یک من و نیم گندم بفروشد، اشـکال ندارد، و همچنین است اگر هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلًا یک من گندم و یک دسـتمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشند.

«۱۶۳۲» اگر چیزی را که مثـل پـارچه با متر و ذرع می فروشـند، یا چیزی را که مثل گردو عـددی معامله می کننـد، بفروشـد و زیادتر بگیرد، مثلًا ده عدد تخم مرغ بدهد و یازده عدد بگیرد، اشکال ندارد ولی در بعضی از موارد کراهت دارد.

«۱۶۳۳» جنسی راکه دربعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند و دربعضی از شهرها عددی

معامله می کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است و در شهر دیگر اگر عددی معامله کند و زیادتر بگیرد ربا نیست.

«۱۶۳۴» اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

«۱۶۳۵» اگر جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک چیز به دست آمده باشد، و به عبارت دیگر، حقیقت نوعیه آنها یکی بوده و اصناف مختلف باشند، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من کَره حیوانی بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است.

«۱۶۳۶» جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شوند، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است، و نیز اگر مثلًا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می باشد.

«۱۶۳۷» اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد، ولی مسلمان نمی تواند به کافر ربا و زیادتی در معامله بدهد. و همچنین پدر و فرزند، زن و شوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۰

معاملات مکروه

«۱۶۳۸» بعضی از معاملات مکروه عبارتند از: کسب کردن به چیزهایی که غالباً به حرام یا مکروه می انجامد، مثل مواردی که غالباً ابتلا به ربا در آن است، فروختن غذا به

کسی که برای وقت گرانی احتکار می کند، شغل خود را سر بریدن حیوانات قرار دادن، معامله کردن با کسانیکه عادت بر اجتناب از محرمات ندارند و همچنین با اطفال، که اصل معامله با آنها شرعاً صحیح ولی مورد شبهه است.

خرید و فروش میوه

«۱۶۳۹» فروش میوه ای که گُل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن صحیح است.

«۱۶۴۰» اگر بخواهند میوه ای را که روی درخت است، پیش از آن که گُل آن بریزد بفروشند، باید چیزی از حاصل زمین، مانند سبزی را با آن بفروشند که در اصل، چیز دیگری معامله شود و فروختن میوه تابع و ضمیمه باشد و یا به صورت شرط یا مصالحه در ضمن معامله دیگری باشد.

«۱۶۴۱» اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، روی درخت بفروشند اشکال ندارد. ولی بنا براظهر نباید عوض آنرا خرما بگیرند، اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ دیگری داشته باشد، در صورتی که مقدار محصول آن را تخمین بزنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن، خرما بگیرد، چنانچه خرمایی که می گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده اند نباشد اشکال ندارد.

«۱۶۴۲» فروختن خیار، بادنجان، سبزیجات و مانند آنها، که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند مرتبه آن را بچیند، اشکال ندارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۱

«۱۶۴۳» اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری، غیر گندم و جو بفروشند، اشکال ندارد.

«۱۶۴۴» انسان می تواند از میوه درختی که در مسیر عبور عمومی است، حتی

اگر مالک مشخص داشته باشد، بخورد، ولی نباید موجب افساد یا از بین رفتن درخت و میوه شود، و بنا بر احوط باید چیزی از میوه را با خود نبرد.

معامله سَلَف

اشاره

«۱۶۴۵» معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد، و اگر بگوید این پول را می دهم که مثلًا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم، معامله صحیح است.

«۱۶۴۶» اگر پولی را سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله باطل است، ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد، معامله صحیح است.

شرایط معامله سَلَف

«۱۶۴۷» معامله سلف شش شرط دارد:

۱- باید خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند، معین نمایند.

ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان، گوشت، پوست حیوان و مانند آنها، در صورتی که نشود خصوصیاتشان را به طوری معین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غرری باشد، باطل است.

۲- پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد و اگر خریدار از فروشنده طلبکار است خلاف احتیاط است که پول

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۲

را از طلب خود حساب کند، گر چه جایز بودن این کار خالی از وجه نیست، و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار

صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله همان مقدار را بهم بزند.

۳- بنا براحتیاط واجب، زمان دریافت جنس را کاملًا معین کنند، و چنانچه زمان را معین نکنند و بطور فعلی بفروشند معامله صحیح است ولی معامله سلف نیست.

۴- وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، به قدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود.

۵- بنا براظهر محل تحویل جنس را معین نمایند، بطوری که هیچیک مغبون نشوند، ولی اگر از نوع معامله جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند، و همچنین کرایه حمل بار باید مشخص شود که به عهده کدام یک می باشد.

۶- وزن یا پیمانه آن را معین کنند، و جنسی را هم که معمولًا با دیدن، معامله می کنند اگر سلف بفروشند، اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند، به هر حال در معامله سلف باید طوری جنس را مشخص کنند که هیچیک از فروشنده و خریدار مغبون نشوند.

احکام معامله سَلَف

«۱۶۴۸» انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد، و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد.

«۱۶۴۹» در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده بدهد، مشتری باید قبول کند، و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد، یعنی همان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشد، مشتری باید قبول نماید، مگر این که در معامله مشخص کرده باشند که بهتر یا بدتر تحویل داده نشود

که اگر طبق قرارداد، نباشد، لازم نیست قبول کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۳

«۱۶۵۰» اگر جنسی را که فروشنده می دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند.

«۱۶۵۱» اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

فروش طلا به طلا و نقره به نقره

«۱۶۵۲» اگر طلاـ را به طلاـ یا نقره را به نقره بفروشـد، سـکه دار باشـند یا بی سـکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.

«۱۶۵۳» اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است، و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

«۱۶۵۴» اگر طلاـ یا نقره را به طلا یا نقره بفروشـند، بایـد فروشـنده و خریـدار پیش از آن که از یکـدیگر جـدا شونـد، جنس و عوض آن را به یکـدیگر تحویل دهنـد و اگر هیـچ مقـدار از چیزی را که قرار گذاشـته اند تحویل ندهند، معامله باطل است. و اگر مقداری تحویل داده شد، معامله نسبت به آن مقدار صحیح و ثابت است.

«۱۶۵۵» اگر فروشـنده یـا خریـدار تمـام چیزی را که قرار گذاشـته، تحویـل دهـد و دیگری مقـداری از آن را تحویل دهـد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی اختیار فسخ معامله برای کسی که حق خود را به طور ناقص دریافت کرده، ثابت است.

«۱۶۵۶» اگر مقـداری خـاک نقره معـدن را به همان مقـدار نقره خالص، یا مقـداری خاک طلای معـدن را به آن مقـدار طلای خالص بفروشند، بنا بر اظهر معامله باطل است. ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره به

هرصورت که باشد اشکال ندارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۴

«شرایط فروشنده و خریدار»

برای فروشنده و خریدار شش شرط است:

۱- بالغ باشند.

۲- عاقل باشند.

۳- حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد.

۴- قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلًا به شوخی بگوید: مال خود را فروختم، معامله باطل است.

۵- کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

۶- جنس و عوضی را که می دهند مالک باشند، یا مثل پدر و جد صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«۱۶۵۷» اگر بچه نابالغ چیزی را با اجازه پدر یا جد پدری خود بخرد یا بفروشد، در صورتی که بتواند معامله کند، بنا بر اظهر صحیح است. ولی اگر نمی تواند انشاء معامله نماید و یا قبلًا نمی توانسته ولی حالا شک داریم که می تواند انشاء معامله کند یا نه، اگر چه با اجازه ولیّ باشد معامله اش صحیح نیست.

* خرید و فروش و معامله طفل غیرممیّز، دیوانه، مست، غافل، بیهوش و کسی که از روی شوخی و بدون قصد جدی معامله می کند، باطل است.

«۱۶۵۸» اگر ظالمی خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، در صورتی معامله صحیح است که موقع خرید یا فروش قصد معامله کرده باشد. ولی اگر خود مالک، شخصی را بر اجرای صیغه مجبور کند، بنا بر اظهر معامله صحیح است و احتیاج به رضایت بعدی ندارد.

«۱۶۵۹» اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند، معامله باطل است.

«۱۶۶۰» پدر و جد پدری طفل، در صورتی می توانند

مال طفل را بفروشند که

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۵

برای او مفسده نداشته باشد.

«۱۶۶۱» اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را برای خود اجازه دهد، معامله صحیح است.

«۱۶۶۲» اگر کسی مالی را غصب کند و به قصد این که پول آن، مال خودش باشد آن را بفروشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند معامله باطل است.

«شرایط جنس و عوض آن»

اشاره

«۱۶۶۳» جنسی که می فروشند و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:

۱- مقدار آن با وزن یا پیمانه یا عدد و مانند اینها معلوم باشد.

۲- بتواند آن را تحویل دهد، بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده است صحیح نیست.

۳- خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نماید.

۴- مال در رهن یا گرو نباشد مگر اینکه از مالک آن اجازه فروش داشته باشد.

۵- خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلًا منفعت یک ساله خانه را بفروشد صحیح نیست. ولی چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلًا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یک سال خانه خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«۱۶۶۴» جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید.

«۱۶۶۵» چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله

کرد، به این صورت که اگر مثلًا می خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه ای که یک من گندم گنجایش دارد، ده پیمانه بدهد.

«۱۶۶۶» اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۶

ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد.

«۱۶۶۷» معامله چیزی که وقف شده باطل است ولی اگر معلوم شود وقف باطل بوده مثل آن که واقف بالغ نبوده، یا در نفروختن آن مفسده بزرگتری چون قتل نفس و هتک عِرض باشد، یا معلوم باشد که واقف محل خاصّی در نظر نداشته مثل زمینی که برای حمام ده وقف کرده باشد، در این صور فروختن جایز است. اما در صورت اول، خود واقف یا وارث او می تواند آن را برای خود بفروشد، و در صورت دوم، موقوفه فروخته می شود و تبدیل به چیزی که به نظر واقف نزدیکتر است می شود، و در صورت سوم، به مثل آن تبدیل می گردد مثلًا در جای دیگر همان ده حمام ساخته می شود. و همچنین وقفی که در آن اختلاف شده به طوری که علم یا اطمینان به خرابی وقف پیدا شود، بنا بر اظهر می توان آن را فروخت.

صیغه خرید و فروش

«۱۶۶۸» در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلًا اگر فروشنده به فارسی بگوید: این مال را در عوض این پول فروختم، و مشتری بگوید: قبول کردم، معامله صحیح است. و بنا بر اظهر لازم نیست ایجاب بر قبول مقدم باشد (مقصود از ایجاب، کلام فروشنده و مقصود از قبول، کلام خریدار است). و احتیاط مستحب آن است که به

هرزبانی معامله می کنند، صحیح گفته شود و کاملًا بیانگر مقصود طرفین باشد.

«۱۶۶۹» اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد، معامله صحیح است و هردو مالک می شوند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۷

«موارد فسخ معامله»

حق به هم زدن معامله را «خیار» گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت، می توانند معامله را به هم بزنند:

۱- آن که از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را «خیار مجلس» گویند.

۲- آن که مغبون شده باشند، (خیار غَبن).

۳- در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هردو یا یکی از آنان بتواند معامله را به هم بزند (خیار شرط).

۴- فروشنده یا خریدار مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر طرف مقابل زیاد شود (خیار تَدلیس).

۵- فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می دهد به طور مخصوصی باشد، و به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلّف شرط).

۶- در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب).

۷- معلوم شود مقداری از جنس را که فروخته اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می تواند تمام معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد، و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار به عنوان عوض داده، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می تواند تمام معامله را به هم بزند، یا عوض

آن مقدار را از خریدار بگیرد (خیار شرکت).

۸- فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید و بعد معلوم شود آن گونه که گفته، نبوده است، که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید، بعد

معلوم شود به طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (خیار رُؤیت).

۹- مشتری پول جنسی را که نقد خریده، تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد، که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یک روز بماند فاسد می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (خیار تأخیر).

۱۰- اگر مورد معامله حیوان باشد، خریدار تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند (خیار حیوان).

۱۱- فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلًا اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند (خیار تَعذّر تسلیم).

و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«۱۶۷۰» اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم او را مغبون می دانند و به

کمی و زیادی آن اهمیّت می دهنـد، می توانـد معامله را به هم بزنـد، و نیز اگر فروشـنده قیمت جنس را ندانـد، یا موقع معامله غفلـت کنـد و جنس را ارزانـتر از قیمت آن بفروشـد در صـورتی که مردم به مقـداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهنـد و او را مغبون بدانند، می تواند معامله را به هم بزند.

«۱۶۷۱» در معـامله بیـع شـرط، که مثلاً ـ جنس هزار تومـانی را به هزار تومـان یـا کمـتر می فروشـند و قرار می گذارنـد که اگر فروشـنده تا مدت معیّنی پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است.

«۱۶۷۲» اگر چای اعلا را با چای پَست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می تواند معامله را به هم بزند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۹

«۱۶۷۳» اگر خریـدار بفهمـد مـالی را که گرفته عیبی دارد، مثلًا حیوانی را بخرد و بفهمـد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسـته، می تواند معامله را به هم بزند، یا ما به التفاوت قیمت سالم و معیوب آن را بگیرد.

«۱۶۷۴» اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را به هم بزند، یا ما به التفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد.

«۱۶۷۵» اگر بعـد از معامله و قبل از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و قبل از تحویل گرفتن، عیبی

پیدا شود، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند، اشکال دارد.

«۱۶۷۶» اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، دیگر حق به هم زدن معامله را ندارد، و برای فسخ معامله کافی است که به طرف مقابل اطلاع دهد و یا اگر ممکن نیست به دیگران اطلاع دهد که معامله را فسخ کرده است.

«۱۶۷۷» هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را به هم بزند.

«۱۶۷۸» در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:

۱- موقع خریدن، عیب مال را بداند.

۲- به عیب مال راضی شود.

۳- در وقت معامله بگوید، اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم.

۴- فروشنده در وقت معامله بگوید، این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند وبگوید مال را با این عیب می فروشم ومعلوم شود عیب

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۰

دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، یا تفاوت بگیرد.

«۱۶۷۹» در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را به هم بزند، ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد:

۱- بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند: آن گونه که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است.

۲- بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کرده باشد.

۳- بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیداشود، ولی اگر حیوان معیوبی

را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می تواند آن را پس دهد، و همچنین اگر فقط خریدار تا مدتی که حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را به هم بزند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۱

شرکت

«۱۶۸۰» اگر دو نفر بخواهند با یکدیگر شریک شوند، چنانچه هرکدام مقداری از مال خود را با مال دیگری، طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

«۱۶۸۱» مورد شرکت یا عین است، یا دین در ذمّه مدیون، یا منفعت، مثل اجاره، و یا حق است.

«۱۶۸۲» اگر چند نفر قرار بگذارند که از مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شریک شوند، مثل کارگرهایی که قرار می گذارند هرقدر مزد گرفتند با یکدیگر تقسیم کنند، شرکت آنان صحیح نیست؛ ولی اگر یک چیز را به عنوان مزد به همه بدهند، هرکدام به نسبت سهم اجرت خود در آن شریک می شوند، همچنین اگر چند نفر با هم یک کار را، که اجرت معینی دارد انجام دهند، در اجرت آن شریک هستند.

«۱۶۸۳» اگر دو شریک هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی هر کدام در سود معامله دیگری شریک باشد صحیح نیست، اما اگر هرکدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او

نسیه بخرد بعد هرشریکی جنس رابرای خودش و شریکش بخرد، که هردو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

«۱۶۸۴» کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند، باید مکلَّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شریک شوند و نیز باید بتوانند در مال خود

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۲

تصرف نمایند، پس سَفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر شرکت کند صحیح نیست.

«۱۶۸۵» اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، باید به شرطی که کرده اند عمل نمایند، و همچنین است بنا بر اظهر، اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند، یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، در صورتی که چنین شرطی عقلایی باشد.

«۱۶۸۶» اگر شرط نکنند که یکی از شریک ها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلًا اگر دو نفر شریک شوند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر، دو برابر سهم دیگری است اگر چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند.

«۱۶۸۷» اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند، و اگر معین نکنند که کدامیک با سرمایه خرید و فروش

نمایند، هیچ کدام بدون اجازه دیگری، نمی توانند با آن سرمایه معامله کنند.

«۱۶۸۸» شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلًا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را آن گونه که متعارف است انجام دهد، پس اگر معمول است که نقد بفروشد، یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد، باید همین طور عمل نماید، و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد، می تواند همین طور عمل کند.

«۱۶۸۹» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بر خلاف قرار دادی که با او کرده اند، خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید، ضامن است، و

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۳

همچنین اگر با او قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند، نیز ضامن است ولی معاملاتی که بعد از خسارت بر طبق قرارداد یا طبق معمول انجام دهد صحیح می باشد.

«۱۶۹۰» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن تلف شود ضامن نیست.

«۱۶۹۱» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

«۱۶۹۲» اگر تمام شرکاء از اجازه ای که برای تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند، هیچ کدام نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند، حتی اگر

یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شرکاء دیگر حق تصرف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند.

«۱۶۹۳» هرگاه یکی از شرکاء تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، دیگران باید قبول نمایند.

«۱۶۹۴» اگر یکی از شرکاء بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش، یا سَفیه شود، یا حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کند، شرکاء دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند، ولی اصل شرکت و تقسیم سود به حال خود باقی است و وارث متوفی یا ولیّ شریک، در امور آن شرکت، جایگزین خواهد شد.

«۱۶۹۵» اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هردوی آنان است.

«۱۶۹۶» اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند و بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، باز هم بتصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله به دست آید، مال همه آنان است، و اگر این طور نباشد، در صورتی معامله صحیح است که آنانی که ابتدا به تصرف دیگران راضی نبوده اند، به آن معامله راضی شوند و گرنه معامله

باطل است؛ و در هرصورت هرکدام از آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر شرط شده باشد که هرکس کار کرد استفاده بیشتر ببرد باید مزد کاری که کرده است به او داده شود؛ در غیر این صورت اگر اصلًا شرط

نشده بود کسی کار کند ولی شخص به اختیار خود کار کرده و مدعی است که قصد کار مجانی و تبرع نداشته، استحقاق مزد خالی از وجه نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۵

مضاربه

مضاربه عبارت است از عقد خاصی بین دو نفر بدین صورت که سرمایه از یک طرف معیّن و کار از دیگری باشد و سود بین آن دو به نسبتی که قرار می گذارند تقسیم گردد. در مضاربه باید طرفین بالغ، عاقل و مختار باشند، و مالک شرعاً محجور (یعنی ممنوع التصرف در مال) نباشد.

«۱۶۹۷» در مضاربه تعیین نسبت منفعت لازم است، بنا بر این اگر شخصی سرمایه به دیگری دهد و از قرائن معلوم شود که قصد بخشش یا قرض و مانند آن ندارد، و بدون این که قراری در مورد سود و نحوه تقسیم آن بگذارند، دیگری با آن کسب کند، این مضاربه نیست. نتیجه آن که، سود حاصل، متعلق به صاحب سرمایه است و عامل، فقط مستحق اجره المثل است، یعنی فقط می تواند به اندازه کاری که انجام داده اجرت دریافت کند.

«۱۶۹۸» مضاربه عقد جایز است، یعنی طرفین هروقت بخواهند، می توانند عقد را به هم بزنند، و حتی اگر در متن عقد مدت معینی را شرط کنند، مضاربه تبدیل به عقد لازم نمی شود، و اقرب صحت عقد و شرط است و لازمه آن این است که بعد از سپری شدن مدت، تصرف عامل منوط به اجازه مالک است.

«۱۶۹۹» لازم است در مضاربه، سرمایه طلا، نقره سکه دار و عین باشد، بنا بر این منفعت یا دینی که بر عهده شخصی است نمی تواند سرمایه قرار گیرد، و بنا بر اقرب، مضاربه با

پول رایج هرزمان، مثل اسکناس، که معمولًا در مقابل جنس پرداخت می شود جایز است.

«۱۷۰۰» در عقد مضاربه، خسارت مربوط به مالک است، ولی اگر سودی به

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۶

دست آید جبران خسارت با آن می شود، و چنانچه شرط کنند که عامل تمام خسارت یا مقداری از آن را به عهده گیرد، اظهر صحت شرط است.

«۱۷۰۱» مخارج عامل در سفر، در صورتی که سفر برای آن مضاربه باشد، از اصل مال کم می شود، مگر آن که در عقد مضاربه شرط نماید که مخارج عامل به عهده خود او باشد، که در این صورت مطابق شرط باید عمل شود، و چنانچه عامل در مخارج، از قبیل مهمانیها و هدایا، که مربوط به تجارت نیست، زیاده روی کرده باشد از مخارج مضاربه حساب نمی شود، مگر اینکه در عقد مضاربه شرط کرده باشد؛ و اگر صرفه جویی کند مقدار زیادی، مال او نمی شود.

«۱۷۰۲» در مضاربه چنانچه خرید کالای خاصی شرط شده باشد، عامل نباید بر خلاف شرط عمل کند، و در صورت مخالفت، ضامن سرمایه و خسارت وارده می باشد، مگر آن که مالک اجازه بدهد که در صورت اجازه، سود حاصله مطابق قرار داد خواهد بود و خسارت احتمالی بر عهده مالک است.

«۱۷۰۳» اگر مقداری از مال مضاربه بدون کوتاهی عامل به سوختن یا دزدی و مانند آن از بین برود، در جبران کردن آن به سود حاصل، تأمل است و مقتضای قاعده عدم جبران است.

«۱۷۰۴» اگر در مضاربه قسمتی از مال التجاره به نسیه فروخته شود و مالک از این کار اطلاع داشته باشد و بخواهد مضاربه را فسخ نماید، مطالبه بدهیها و تحصیل آن به عهده عامل

نیست، و اگر عامل مضاربه را فسخ نماید و جمع آوری مطالبات بدون دخالت او در خطر باشد، لزوم تحصیل مطالبات توسط عامل در صورت تقاضای مالک، موافق احتیاط است.

«۱۷۰۵» اگر عقد مضاربه فاسد باشد، چنانچه مالک معامله های عامل را اجازه دهد، تمام سود حاصله مال مالک خواهد بود، خواه هردو فساد مضاربه را بدانند یا ندانند، و یا یکی بداند و دیگری نداند، و اگر عامل جاهل به فساد مضاربه باشد، حق گرفتن اجره المثل کارهایش را دارد.

«۱۷۰۶» عامل می تواند با اجازه مالک با عاملی دیگر مضاربه کند، خواه به این صورت که دومی را عامل مالک قرار دهد و خود کنار برود، یعنی مضاربه اول را

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۷

فسخ نموده و به عنوان وکیل مالک، مضاربه دوم را برقرار کند، و خواه دومی را عامل خودش قرار دهد، که در صورت دوم اگر مثلًا نصف سود سهم او بوده برای عامل دوم نسبت معینی از این نصف را قرار دهد. بنابراین عامل دوم حسابش با عامل اول است نه با مالک.

«۱۷۰۷» اگر کسی با مال دیگری بدون اذن یا وکالت یا ولایت مضاربه نماید، مضاربه فضولی است و با اجازه مالک اصل مضاربه صحیح است، و در صورتی که خسارتی پیدا شود به عهده مالک است، ولی سود حاصله بر طبق قرار داد، بین مالک و عامل تقسیم می شود.

«۱۷۰۸» مضاربه محل اجتماع یا تبادل احکام متعدد است، زیرا عامل در صورت صحت عقد مضاربه و نداشتن سود امانتداراست، و در صورت وجود سود شریک در سود است، و در تصرفات وکیل است، و با تجاوز از مورد تعیین شده در مضاربه،

غاصب است، و با فساد در عقد مضاربه، اجیرِ صاحب مال است.

«۱۷۰۹» اگر مالک مال خود را در اختیار کسی بگذارد و بگوید، اگر با این مال تجارت کردی سود حاصله به نصف یا ثلث از آن تو باشد، این عمل مضاربه نیست، بلکه جُعاله است که فایده مضاربه را دارد، ولی شرایط مضاربه در آن لازم نیست.

«۱۷۱۰» پدر و جد پدری صغیر می توانند در صورت وجود مصلحت و نبودن مفسده با مال آن صغیر مضاربه نمایند، و همچنین وصیّ پدر و جد و بعد از آنان حاکم شرع، با رعایت عدم مفسده و وجود مصلحت مجاز به چنین تصرفی هستند.

«۱۷۱۱» اگر بین مالک و عامل شرطی در بین نباشد، تصرفات عامل در صورت رعایت مصلحت، نافذ است، مثل فروختن نقد و با قیمت متعارف، و اگر عامل از محدوده اذنی که مالک داده تجاوز کند، مثل این که به نسیه یا قیمتی کمتر از حدود متعارف معامله نماید، معامله اش صحیح نیست مگر آن که مالک اجازه دهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۸

صُلح

صلح آن است که انسان با دیگری توافق کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد.

«۱۷۱۲» بنا بر اظهر، صلح عقد مستقلی است و در احکام و شرایط، تابع سایر عقود نیست، و فرقی نمی کند که صلح بعد از نزاع انجام گیرد و یا اصلًا نزاعی در بین نباشد، بنا بر اظهر، ولی لازم است

در عقد صلح حرامی را حلال و یا حلالی را حرام نکنند، که در این صورت صلح، صحیح و نافذ نیست.

«۱۷۱۳» دو نفر که چیزی را با یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع هم آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد.

«۱۷۱۴» لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظ یا فعلی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است.

«۱۷۱۵» اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را با دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید.

«۱۷۱۶» اگر انسان مقدار بدهی خود رابداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلًا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد.

«۱۷۱۷» در عقد صلح که در آن دو چیز با یکدیگر معاوضه می شوند، اگر یکی از آن دو قابل ملکیت و معامله نباشد، اصل عقد باطل است، و اگر بعد از صلح معلوم شد که یکی از دو چیزی که مورد مصالحه واقع شده معیوب است، حق فسخ برای کسی که ضرر دیده ثابت است، و همچنین است اگر یکی از دو طرف مغبون شده باشد.

«۱۷۱۸» اگر بخواهند دو چیزی را که از

یک جنس و وزن آن معلوم است با یکدیگر صلح کنند، بنا براحتیاط در صورتی صحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۰

اجاره

اشاره

«۱۷۱۹» اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند، و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد صحیح نیست. ولی بنا بر اظهر اگر طفل ممیّز با اجازه ولی، چیزی را اجاره دهد صحیح است و همچنین است اگر بعد از بلوغ به اجاره سابقش رضایت دهد، ولی در مجنون اگر چه ولی هم اجازه دهد، اجاره او صحیح نیست.

«۱۷۲۰» انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

همچنین ولی یا قیّم یا وصی می تواند مال طفل را اجاره دهد، و یا خود آن طفل را اجیر دیگری نماید، امّا وقتی که علم به بلوغ همراه با رشد او پیدا شد، ولایت او ساقط است و ادامه آن اجاره بستگی به اجازه خودش دارد.

«۱۷۲۱» اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه اجاره را به عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم، و او بگوید، قبول کردم، اجاره صحیح است. و همچنین اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند

و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح است.

«۱۷۲۲» اگر انسان بدون صیغه اجاره بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است، یعنی کار او دلالت بر قبول دارد.

«۱۷۲۳» کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۱

«۱۷۲۴» اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد، و اگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد، اگر چه به خود اجاره دهنده باشد، و اگر استفاده بردن از آن مال احتیاج به تحویل عین مال دارد، بنا بر اظهر تحویل آن هم جایز است، ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد، یا به غیرجنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلًا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد، و در غیر این دو صورت، بنابراظهر اجاره به مقدار زیادتر جایز نیست.

«۱۷۲۵» اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای او کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می تواند زیادتر بگیرد، و اگر خودش اجیر کسی شود و هنگام قرار داد شرط

نکرده باشند که خود او شخصاً کار را انجام دهد، بنا بر اظهر نمی تواند شخص دیگری را به مزد کمتر اجیر نماید، ولی اگر مقداری از آن کار را انجام داده باشد، می تواند در باقیمانده کار، دیگری را به مزد کمتری اجیر نماید.

«۱۷۲۶» اگر مورد اجاره چیزی غیر از خانه، دکان و اجیر باشد مثلًا زمین باشد و مالک شرط استفاده از آن را منحصر به او نکرده باشد مستأجر می تواند آن را اجاره دهد هرچند به بیشتر از مقداری که اجاره کرده است.

«۱۷۲۷» اگر خانه یا دکانی را، مثلًا یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، بنا بر اظهر می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده، مثلًا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیرجنسی که اجاره کرده، اجاره دهد.

«۱۷۲۸» در تمام مواردی که مستأجر می تواند مورد اجاره را به دیگری اجاره دهد مقدار استفاده مجاز در اجاره دوم نباید با اجاره اول مخالف باشد، مثلًا مرکب

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۲

سواری را که برای سواری یک نفر اجاره کرده نمی تواند برای سواری دو نفر اجاره دهد.

شرایط مال مورد اجاره

مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:

۱- معیّن باشد، پس اگر بگوید، یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست.

۲- مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملًا معلوم باشد. و اگر بعضی خصوصیات طوری است که در این قبیل اجاره ها

متعارف و عادی است، لازم به گفتن نیست و فقط باید طوری باشد که اجاره از نزاع بعدی محفوظ باشد.

۳- تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.

۴- آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست.

۵- استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم آبیاری نشود صحیح نیست.

۶- چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد. بنا بر این اجاره دادن مباحات که مؤجر و مستأجر در آنها مساوی می باشند، صحیح نیست، و اگر مال شخص دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

«۱۷۲۹» اجاره دادن چیزی که منفعت آن فعلًا موجود نیست صحیح است، مثل اجاره دادن درخت برای میوه اش، که هنوز موجود نیست و اجاره دادن حیوان برای شیر آن، و اجرت اجاره نیز می تواند چنین باشد ولی تا وقتی که منفعت موجود نشد، حق مطالبه ندارد.

«۱۷۳۰» زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود، و اگر اطمینان دارد حق شرعی شوهرش از بین نمی رود، لازم نیست از شوهر خود اجازه

بگیرد، ولی اگر به سبب شیر دادن حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود، مگر اینکه شوهر، خودش او را برای شیردادن طفل دیگر اجیر کند.

«۱۷۳۱» در صورتی که زن برای اعمالی غیر از شیردادن، اجیر غیر شوهر شود، چنانچه این اجیرشدن با حق شوهر منافات

داشته باشد، باید با اجازه شوهر باشد.

شرایط استفاده از مال مورد اجاره

«۱۷۳۲» استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند سه شرط دارد:

۱- حلال باشد، بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب، یا کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب، باطل است.

۲- اگر چیزی را که اجاره می دهند چند استفاده دارد، استفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد، معیّن نمایند، مثلًا اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار هم می برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری آن مال مستأجر است یا همه استفاده های آن، و اگر استفاده ای را معین نکردند و معلوم هم نباشد که بعضی استفاده های خاص را قصد کرده اند، همه استفاده ها جایز است.

۳- مدت استفاده را معین نمایند، و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند، مثلًا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور خاصی بدوزد، کافی است.

«۱۷۳۳» اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.

«۱۷۳۴» اگر خانه ای را مثلًا یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، بنابراظهر اجاره صحیح است، اگر چه هنگامی که صیغه می خوانند، خانه در اجاره دیگری باشد.

«۱۷۳۵» اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید، هروقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست، چون ابتدا و انتهای اجاره معلوم نیست.

«۱۷۳۶» اگر به مستأجر بگوید، خانه را یک ماهه به هزار تومان به تو اجاره دادم

و بعد از آن هرقدر بنشینی اجاره آن به همین قیمت است، یا

بگویـد، خـانه را ماهی هزار تومان به تو اجاره می دهم و اول و آخر آن را معلوم نکنـد، ولی از قرائن معلوم باشـد که ماه اول، همان ماه متصل به عقد اجاره است، بنا بر اظهر اجاره برای ماه اول صـحیح است، امّا برای ماه های بعد صـحیح نیست، مگر آن که در ضـمن عقد اجاره ماه اول شـرط کنند که اگر بیش از یک ماه در آنجا سکونت کرد، هر ماهی هزار تومان بدهد که در این صورت مشـخص نکردن مدت اشـکال ندارد، و همین طور است اگر مستأجر به صورت جعاله قرار بگذارد که اگر خانه را به من بدهی تا از آن اسـتفاده کنم، ماهی هزار تومان به تو می دهم، یا بر این امر صلح کنند، تا همان نتیجه اجاره حاصل شود، و اگر در مقابـل عوض خـاص، مثلًا هزار تومـان، اسـتفاده از منزل را برای طرف مقابـل مباح کنـد صـحیح است، ولی هر وقت بخواهد می تواند مبلغ اجاره را تغییر دهد و یا درخواست تخلیه نماید.

مسائل متفرقه اجاره

«۱۷۳۷» چیزی که مسـتأجر به عنوان مـال الاجـاره می دهـد بایـد معلوم باشـد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گنـدم با وزن معامله می کننـد، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی است که مثل گردو، به صورت عددی معامله می کنند باید تعداد آن معیّن باشـد و اگر مثـل اسب و گوسـفند است که با مشاهـده آنها را می خرنـد، بایـد اجاره دهنـده آن را ببینـد، یا مسـتأجر خصوصیات آن را به او بگوید.

«۱۷۳۸» اگر زمینی را برای زراعت اجـاره دهـد و مـال الاجـاره را حاصل همان زمین قرار دهـد، در صورتی که حاصل موجود باشد

که بتوان آن را درو کرد، اجـاره صـحیح است، و اگر حاصـل، موجود نباشـد اجاره صـحیح نیست، ولی در همین صورت اخیر اگر مستأجر مال الاجاره را به ذمّه بگیرد و شرط کند که آن را از حاصل همان زمین پرداخت کند، اجاره صحیح است.

«۱۷۳۹» کسـی که چیزی را اجاره داده، تا آن را تحویل ندهد، حق مطالبه اجرت را ندارد و همچنین اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۵

مطالبه اجرت را ندارد.

«۱۷۴۰» هرگـاه چیزی را که اجاره داده در اختیار مسـتأجر قرار دهـد، اگر چه مسـتأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.

«۱۷۴۱» اگر انسان اجیر شود که در روز معینی، کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضـر شود، کسـی که او را اجیر کرده اگرچـه برای انجـام آن کـار به او مراجعه نکنـد، بایـد اجرت او را بدهـد، مثلًا اگر خیـاطی را در روز معینی برای دوختن لباسـی اجیر نمایـد و خیاط در آن روز آماده کار باشـد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد، چه خیاط در آن روز بیکار باشد، یا برای خودش یا دیگری کار کند.

«۱۷۴۲» اگر بعـد از تمام شـدن مـدت اجاره، معلوم شود که اجاره باطل بوده، مسـتأجر بایـد مال الاجاره را به مقـدار معمول به صاحب ملک بدهـد، مثلًا اگر اتاقی را یک ساله به هزار تومان اجاره کنـد بعـد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولًا پانصد تومان است،

بایـد پانصـد تومان بدهـد و اگر دو هزار تومان است، بایـد دوهزار تومان بپردازد، و نیز اگر بعـد از گذشـتن مقـداری از مـدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، بایـد اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد، و این در صورتی اسـت که صاحب ملک عالم به بطلان اجاره نباشـد، که در صورت علم، اسـتحقاق گرفتن اجره المثل توسط مالک، محل تأمل است، و اگر علت بطلان اجاره، نداشتن اجرت باشد، بعید نیست که عمل مجانی و تبرّعی باشد و استحقاق اجرت در آن نباشد.

«۱۷۴۳» اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده و در اسـتفاده بردن از آن هم زیاده روی ننمـوده ضـامن نیست، و همچنین اگر مثلًا پـارچه ای را که به خیـاط داده از بین برود، در صورتی که خیـاط زیـاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، لازم نیست عوض آن را بدهد. و ادعای آنها در این باره مسموع است.

«۱۷۴۴» هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۶

«۱۷۴۵» اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چه مقدار بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است، و همچنین اگر مقدار بار را معین نکرده باشـند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن است، و در هر صورت اجرت استفاده بیش از آن را نیز باید بر حسب معمول بپردازد.

«۱۷۴۶» اگر کسی بچه ای را ختنه کند و ضرری به آن

بچه برسد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد، به طوری که بگویند تعدّی کرده ضامن است، ولی اگر بیشتر از معمول نبریده ضامن نیست، و این در صورتی است که به ولیّ بچه گفته باشد که در صورت حدوث ضرر، او ضامن نیست.

«۱۷۴۷» اگر دکتر با دست خود به مریض دارو بدهد، یا درد و داروی مریض را به او بگوید و مریض دارو را بخورد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است.

«۱۷۴۸» هرگاه دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید، اگر ضرری به مریض برسد من ضامن نیستم، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن نیست.

«۱۷۴۹» مستأجر و مؤجر با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند، و همچنین اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرار داد، اجاره را بهم بزنند.

«۱۷۵۰» اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را بهم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمی توانند اجاره را بهم بزنند.

«۱۷۵۱» اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را بهم بزند و چیزی را که به مؤجر داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غاصب بوده به

میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به صد تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز

غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن سی تومان باشد، می تواند سی تومان از غاصب بگیرد.

«۱۷۵۲» اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد، و بعداً دیگری آن را غصب کند، نمی تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول، از غاصب بگیرد.

«۱۷۵۳» اگر پیش از آن که مدت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمی خورد و مستأجر بایدمال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد، و اگر شخص دیگری که ملک را خریده از این که ملک در اجاره است بی خبر بوده، می تواند آن بیع را به هم بزند، و اگر مستأجر در بین مدّت، اجاره را فسخ کند منفعت مال، در بقیه مدت اجاره از آنِ فروشنده است نه خریدار.

«۱۷۵۴» اگر قبل از شروع مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود، و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می گردد، بلکه اگر بطوری باشد که فقط بتواند استفاده مختصری از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند.

«۱۷۵۵» اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره، بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقی مانده باطل می شود، و اگر استفاده مختصری هم بتواند از

آن ببرد، می تواند اجاره مدت باقیمانده را بهم بزند.

«۱۷۵۶» اگر خانه ای را که مثلًا دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره را بهم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره مدت باقیمانده را بهم بزند.

«۱۷۵۷» اگر موجر یا مستأجر بمیرد، بنابراظهراجاره باطل نمی شود، ولی اگر خانه، ملک مؤجر نباشد، مثلًا دیگری وصیت کرده که تا او زنده است منفعت خانه

مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است، مگر آن که مالک آن منفعت، بقیه مدت اجاره را اجازه دهد. همچنین اگر خانه را به مستأجر به این صورت اجاره داده باشند که شخص دیگری، حق نداشته باشد در آن سکونت کند، باز هنگام موت مستأجر اجاره باطل خواهد شد.

«۱۷۵۸» اگر صاحب کار، بنّا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به کارگر بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار برگرداند و اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و به او اختیار داده شود که خودش بسازد یا به دیگری بدهد، اگر دیگری را برای تمام کردن همان ساختمان، به مبلغی کمتر از آنچه از صاحب ساختمان، خودش اجاره

کرده، اجیر کند، بنا بر اظهر جایز نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۹

جُعاله

جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معیّنی بدهد، مثلًا بگوید: هرکسی گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می دهم، و به کسی که این قرار را می گذارد «جاعِل» و به کسی که کار را انجام می دهد «عامل» گویند و فرق بین جعاله و اجیر کردن دیگری برای کار، این است که در اجاره، بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی شود.

«۱۷۵۹» جاعل باید بالغ، عاقل و از روی قصد و اختیار قرار داد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید.

«۱۷۶۰» کاری که جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد و نیز باید بی فایده نباشد و از واجباتی نباشد که شرعاً خود عامل لازم است بجا آورد، پس اگر بگوید، هر کس شراب بخورد، یا در شب تاریک به مکانی مخوف برود، یا نماز واجب خود را بخواند صد تومان به او می دهم، جعاله نیست.

«۱۷۶۱» اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند، مثلًا بگوید، هر کس اسب مرا پیدا کند، این کیسه گندم را به او می دهم، لازم نیست بگوید، این گندم مال کجاست و قیمت آن چقدر است، ولی اگر مال را معین نکند، مثلًا بگوید، کسی که اسب مرا پیدا کند، ده من گندم به او می دهم، باید خصوصیات آن را

کاملًا معین نماید.

«۱۷۶۲» اگر جاعل، مزد معیّن برای کار قرار ندهد، مثلًا بگوید، هر کسی بچه مرا

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۰

پیدا کند پولی به او می دهم، و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد، یعنی اجرت المثل، پرداخت نماید.

«۱۷۶۳» اگر شخصی کاری را بدون جعاله یا با جعاله انجام دهد و قصد او این باشد که پولی نگیرد، مستحق اجرت نخواهد بود.

«۱۷۶۴» جاعل می تواند پیش از آن که عامل، شروع به کار کند جعاله را بهم بزند، و بعد از شروع به کار نیز می تواند، بهم بزند ولی باید مزد مقدار عملی که عامل انجام داده به او بدهد.

«۱۷۶۵» اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تاتمام نشود برای جاعل فایده ای ندارد، در این صورت نمی تواند چیزی مطالبه نماید، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهد، مثلًا بگوید، هر کسی لباس مرا بدوزد صد تومان به او می دهم، و امّا اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل انجام گیرد برای آن مقدار هم مزد هست، جاعل باید مزد مقدار کاری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که با مصالحه، یکدیگر را راضی نمایند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۱

مُزارعه

مزارعه معامله ای است بین مالك و زارع بدین صورت که مالك زمین را در اختیار زارع می گذارد تا زراعت کند و در عوض مقداری از حاصل آن را زارع به مالك بدهد.

«۱۷۶۶» مزارعه چند شرط

دارد:

۱- مالک به زارع بگوید: زمین را به تو واگذار کردم، و زارع هم بگوید: قبول کردم، یا بدون این که حرفی بزنند مالک، زمین را برای مزارعه واگذار کند و زارع تحویل بگیرد.

۲- مالک و زارع هردو بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد، بلکه اگر سفیه باشند، اگر چه حاکم شرع جلوگیری نکرده باشد نمی توانند مزارعه را انجام دهند و این حکم در همه معاملات جاری است.

۳- تمام محصول زمین به یکی از آن دو اختصاص داده نشود.

۴- سهم هرکدام به طور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها، و باید تعیین شده باشد پس اگر قرار بگذارند که حاصل یک قطعه، مال یکی و حاصل قطعه دیگر، مال دیگری باشد صحیح نیست؛ و نیز اگر مالک بگوید: در این زمین زراعت کن و هرچه می خواهی به من بده، صحیح نیست.

۵- مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن محصول ممکن باشد.

۶- زمین قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، اما بتوانند کاری

کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

۷- اگر در محلی هستند که مثلًا یک نوع زراعت می کنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معین می شود، و اگر چند نوع زراعت می کنند باید زراعتی را که می خواهد انجام دهد معین نماید، مگر آن که نوع خاصی متعارف باشد که به همان نوع باید عمل شود.

۸-

مالک، زمین را معین کنـد، پس کسـی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمین ها زراعت کن و آن را معین نکند، مزارعه باطل است.

۹- خرجی را که هر کـدام از آنان بایـد بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هرکدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیسـت آن را معین نمایند.

«۱۷۶۷» اگر مالـک بـا زارع قرار بگـذارد که مقـداری از حاصل برای او باشـد و بقیه را بین خودشان قسـمت کننـد، چنانچه به صورت شرطی در ضمن عقد مزارعه باشد که شرط کنند زارع یک قسمت از حاصل را ملک مالک نماید، صحیح است.

«۱۷۶۸» اگر مدت مزارعه تمام شود و بدون این که زارع کوتاهی یا سـهل انگاری کرده باشد، محصول به دست نیاید، پس در این که مالک بتوانـد خودش زراعت را بچینـد یا زارع را وادار کند که محصول را بچیند و زمین را خالی کند اشکال است، و بنـا بر اظهر چون هردو قصـد زراعت را داشـته انـد، مالک اسـتحقاق اجرت برای نگهداشـتن زرع تا زمان درو را نـدارد. و اگر نرسـیدن محصول به علّت کوتاهی زارع باشد، احتمال است که مالک مستحق اجرت المثل زمین در این مدت زیادی بقاء زرع باشد ولی عدم استحقاق سهم خود از مزارعه، خالی از وجه نیست.

«۱۷۶۹» در مسأله قبل، چنانچه در عقـد مزارعه شـرط کننـد که اگر در مدت معین شده، محصول آماده درو نشد، تا زمان درو، زراعت در زمین باقی بمانـد، و یا شـرط کننـد که بعـد از رسـیدن محصول، تا مدتی زَرع در زمین بماند، این شـرط لازم الوفاء است

و مالـک حق مطـالبه اجرت المثـل زمین را نـدارد، و اگر چنین شـرطی نکرده باشـد، پس از رسـیدن محصول در صورت دوم، مالک می تواند زارع را وادار به کندن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۳

و درو کردن زرع کند و یا خود این کار را انجام دهد و حکم صورت اول در مسأله قبل گذشت.

«۱۷۷۰» اگر به سـبب حـوادثی زراعت در زمین ممکن نباشـد، مثلًا آب از زمین قطع شود، در صورتی که مقـداری از زراعت، حتی مثل قصیل که بتوان به حیوانات داد به دست آمده باشد، آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنهاست و در بقیه، مزارعه باطـل است، و اگر زارع زراعت نکنـد، چنانچه زمین در تصـرف او بوده و مالک در آن تصـرفی نداشـته است، بایـد اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

«۱۷۷۱» اگر مالک و زارع صـیغه خوانـده باشـند، بـدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را بهم بزنند، و همچنین است اگر مالک به قصـد مزارعه زمین را به کسـی واگـذار کنـد و او هم به همین قصد بگیرد، ولی اگر در ضـمن خواندن صـیغه مزارعه شرط کرده باشـند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند.

«۱۷۷۲» اگر بعـد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه بهم نمی خورد و ورّاث به جای آنان می باشـند، و اگر مالک در عقـد مزارعه شـرط کنـد که زارع خودش کار مزارعه را انجام دهـد، ولی زارع قبل از عمل بمیرد، عقد باطل نمی شود ولی مالک اختیار فسخ پیدا می کند. و اگر بعد از آن که مقداری

از عمل را انجام داد بمیرد، باز هم مزارعه باطل نمی شود، پس اگر مقصود از شرط این بوده که خودش از اول تا آخر کار کند به طوری که اگر قبل از اتمام کار عاجز شد شرط آنها محقق نشده، مالك می تواند مزارعه را نسبت به گذشته و آینده فسخ کند، و اگر مقصود از شرط این بوده که تا وقتی هست و می تواند، خودش انجام دهد، در این صورت تنها نسبت به آینده حق فسخ دارد و ارزش کار زارع تا وقت مردن، برای ورّاث او محفوظ است.

«۱۷۷۳» اگر با وجود تسلیم زمین، زارع اختیاراً زراعت نکرد، و یا با حاضر بودن زارع، مالك زمین را تسلیم ننمود، هر کدام به مقداری که حق دیگری را ضایع کرده ضامن است. همچنین اگر عامل کوتاهی کند و به سبب زراعت نکردن نقصی در

زمین حاصل شود، بی وجه نیست که مالك حق گرفتن خسارت را داشته باشد.

«۱۷۷۴» اگر زمین مزارعه بدون آب باشد و امکان جاری کردن آب هم بر آن وجود نداشته باشد، مزارعه باطل است، ولی اگر امکان جاری کردن آب بوده ولی زارع از موضوع خبر نداشته باشد، در صورتی که تهیه آب و آبیاری زراعت به این صورت برای زارع مستلزم ضرر باشد، می تواند عقد مزارعه را فسخ نماید.

«۱۷۷۵» اگر بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر، مال مالك بوده، محصولی که به دست می آید مال اوست وباید مزد زارع ومخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و با آنها در آن زمین کار کرده به او

بدهـد، و اگر بـذر مـال زارع بوده، زراعت هم مـال اوست وبایـد اجـاره زمین و خرج هـایی را که مالـک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و با آنها در آن مزرعه کار کرده به او بدهد.

«۱۷۷۶» اگر بعـد از جمع کردن محصول و تمام شـدن مـدت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دومرتبه محصول دهـد، چنـانچه مالک و زارع از آن صـرف نظر نکرده باشـند، محصول مال صاحب بـذر خواهـد بود و اگر صاحب بـذر مالک زمین نباشد، باید اجرت زمین را به مالک بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۵

مُساقات

واگـذاری مقـداری از محصولاـت درختـان میوه از طرف مالـک آنهـا یـا کسـی که اختیـار درختـان در دست اوست در مقابل آبیاری، باغبانی و مراقبت درختان در مدتی معین را مساقات گویند.

«۱۷۷۷» معامله مساقات در درخت هایی مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند، یا درختی که از گُل آن استفاده می کنند، اشکال ندارد.

«۱۷۷۸» در معامله مساقات لازم نیست صـیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات، آن را واگذار کند وکسـی که کار می کند به همین قصد، تحویل بگیرد معامله صحیح است.

«۱۷۷۹» مالـک و کسـی که مراقبت از درخت هـا را به عهـده می گیرد، بایـد بـالغ و عاقل باشـند و کسـی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید حاکم شـرع آنان را از تصـرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر سـفیه باشـند اگر چه حاکم شرع از تصرف در مال خودشان منع نکرده باشد، معامله آنان صحیح نیست.

«۱۷۸۰» مدت مساقات باید معلوم باشد، و اگر اولِ آن را معین کنند و آخر آن

را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می آید، صحیح است.

«۱۷۸۱» باید سهم هرکدام به صورت نسبت معین شود، مثلًا نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، و اگر قرار بگذارند که مثلًا صد من از میوه ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است، مگر به صورتی که در مزارعه گذشت و اگر درخت ها مختلف باشند و مقدار حاصل هرنوع معلوم باشد، می توانند برای هرنوعی، سهم مخصوصی، برای هرکدام از طرفین قرار دهند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۶

«۱۷۸۲» باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، پس اگر کاری مانند آبیاری که برای زیاد شدن یا بهتر شدن میوه لازم است، باقی مانده باشد، معامله صحیح است و گرنه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد.

«۱۷۸۳» در عقد مساقات اگر نسبت به تقسیم امور چیزی را تعیین نکنند، آنچه از کارهای مساقات که در هرسال تکرار می شود به عهده عامل است، از قبیل، کشت و وسایل کار و اصلاح درخت ها و آنچه موجب میوه دادن و ازدیاد آن است، و آنچه از مقدمات که در یک سال ایجاد می شود و برای سال ها باقی می ماند، مثل دیوارکشی و وسایل آبیاری و احداث جدول ها، به عهده مالک است.

«۱۷۸۴» مالیات زمین زراعتی یا باغ، به عهده مالک است، نه بر عامل مساقات یا مزارعه، مگر آن که در عقد شرط کرده باشند، که باید بر طبق آن عمل کنند.

«۱۷۸۵» اگر در عقد مساقات شرط

کننـد که مالـک تمـام کـار مساقات را انجام دهـد، عقـد باطل است، زیرا با مقتضای عقـد مساقات مخالفت دارد، چون در این عقد، عامل در مقابل کاری که انجام می دهد استحقاق سهمی از محصول را پیدا می کند و بدون کار حقی ندارد.

«۱۷۸۶» دو نفر که قرار مساقات گذاشـته انـد، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضـمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، به هم زدن معامله اشـکال ندارد بلکه اگر در معامله شـرطی کنند و عملی نشود، کسـی که شرط به نفع او بوده، می تواند معامله را به هم بزند.

«۱۷۸۷» مساقـات بـا مردن یکی از طرفین قرار داد باطـل نمی شود، بلکه ورّاث او جـایگزین می شونـد، و در صورتی که شـرط کرده باشند خود زارع مساقات را انجام دهد، حکم آن در احکام مزراعه گذشت.

«۱۷۸۸» اگر زمیـن را به دیگری واگـذار کنـد که در آن درخت بکـارد و آنچه عمـل می آیـد مـال هردو باشـد، معـامله به این صورت باطل است، ولی در صورت توافق

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۷

طرفین می توان همین نتیجه را با صلح و یا اجاره به دست آورد.

«۱۷۸۹» اگر عقـد مساقات باطل باشد درخت های غَرس شده ملک کسـی است که نهال ها از آنِ او بوده، پس اگر مال مالک بوده، عامـل اجرت المثـل می برد، و گرنه مـال کسـی است که آنهـا را کاشـته است، ولی صاحب زمین هم حق کنـدن آنها را دارد، و در صورت کندن باید خسارتی را که بر درخت ها وارد شده به صاحب درخت بدهد،

و در صورتی که مالک نمی دانست عقـد مساقات باطل بوده، می تواند اجرت زمین از اول تا آخر، یا تا زمان کندن درخت ها و نیز اجرت پرکردن گودال ها را که در اثر کنـدن درخت ها ایجاد می شود، از صاحب درخت بگیرد، ولی نمی تواند صاحب درخت را مجبور کنـد که آنها را نَکَند و به او بفروشد، و همچنین صاحب درخت حق ندارد که مالک زمین را مجبور کند که اجازه دهد درخت ها در زمین او باقی بماند و تنها اجرت زمین را بگیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۸

احکام محجور

بچه ای که بالغ نشـده شـرعاً نمی توانـد در مال خود تصـرف کنـد و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است. بنا بر این هریک از این سه نشانه به تنهایی علامت بلوغ و رسیدن به حد تکلیف شرعی است:

۱- روییدن موی درشت در زیر شکم بالای عورت.

۲- بیرون آمدن منی، در خواب یا بیداری با اختیار یا بی اختیار.

۳- تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نُه سال قمری در زن.

«۱۷۹۰» روییـدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سـینه و زیر بغـل و درشت شـدن صـدا وماننـد اینها بعیـد نیست که نشانه بلوغ باشد.

«۱۷۹۱» روییدن مو اگر به سـبب معالجه و اسـتعمال دارو باشد، بنابراظهر نشانه بلوغ نیست مگر آن که معالجه از قبیل تقویت و تفریحات باشد که در رشد قوه بدنی مؤثر است.

«۱۷۹۲» اگر بچه ممیّزی که بلوغ او نزدیـک است ادعای بلوغ به احتلام کرد، قبول آن بـدون بیّنه و قسم خالی از وجه نیست، و همچنین است اگر دو نفر عادل خبر دهند، یا علم و یا اطمینان

نزدیک به علم حاصل شود.

«۱۷۹۳» شخص سفیه و همچنین کسی که حاکم شرع او را به علتی از تصرف در اموالش منع کرده باشد، نمی توانند در مال خود تصرف نمایند، ولی تصرفات غیرمالی آنها اشکالی ندارد، و شخص سفیه، عقدهایش با اجازه ولیّ صحیح است،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۹

و نیز می تواند در اجرای صیغه عقد، وکیل دیگری شود.

(سفیه کسی است که مال خود را در کارهای غیر عقلایی و بیهوده صرف می کند و در تدبیر امور مالی و اصلاح آن، عقل او کمتر از مردم متعارف می باشد).

«۱۷۹۴» کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که در هنگام دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست.

«۱۷۹۵» انسان در مرضی که به آن از دنیا می رود، بنا بر اقرب می تواند هرمقدار از مال خود را که بخواهد به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی شود برساند، و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، صحیح است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۰

وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلًا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس شخص سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، نمی تواند برای فروش مال خودش، کسی را وکیل نماید.

«۱۷۹۶» در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده، مثلًا مال خود را به

کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است.

«۱۷۹۷» مُوَکِّل، یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند.

«۱۷۹۸» کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلًا کسی که در احرام حج است چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

«۱۷۹۹» اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند، صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند، وکالت صحیح نیست.

«۱۸۰۰» اگر وکیل را عزل کند، یعنی از وکالت برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسید، نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر قبل از رسیدن خبر، آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

«۱۸۰۱» وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند و اگر موکّل غایب هم باشد اشکال ندارد.

«۱۸۰۲» وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده، دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر صورتی که به او اجازه داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

«۱۸۰۳» اگر وکیل با اجازه موکّل، کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید، و اگر وکیل اول بمیرد،

یا موکّل او را عزل کند، وکالت دومی، باطل نمی شود.

«۱۸۰۴» اگر وکیل با اجازه موکّل، کسـی را از طرف خودش وکیل کند موکّل و وکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیـل اول بمیرد یـا عزل شود، وکالت دومی باطل می شود و اگر موکّل اول بمیرد یا دیوانه یا بیهوش شود، وکالت هر دو وکیل باطل می شود، و همچنین است در مسئله قبلی.

«۱۸۰۵» اگر چنـد نفر را برای انجام کاری وکیل کنـد و به آنها اجازه دهـد که هر کـدام به تنهایی در آن کار اقـدام کننـد، هر یـک از آنـان می توانـد آن کـار را انجام دهـد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود، و همچنین اسـت بنـابراظهر، اگر تعیین نکرده باشـد که با هم یا به تنهایی اقـدام کننـد. ولی اگر گفته باشـد که با هم انجام دهنـد، نمی تواننـد به تنهایی اقدام نمایند، و اگر با هم وکیل شده باشند در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می شود.

«۱۸۰۶» اگر وکیـل یـا موکّل بمیرد، یا دیوانه همیشـگی شود، وکالت باطل می شود؛ و نیز اگر گاه گاهی دیوانه یا بیهوش شود بنابر احتیاط واجب، بایـد بعد از زوال دیوانگی یا بیهوشـی وکالت تجدید شود، و نیز اگر چیزی که برای تصـرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلًا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود.

«۱۸۰۷» اگر انسان کسـی را برای کاری وکیل کنـد و چیزی به عنوان مزد برای او قرار بگـذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۲

«۱۸۰۸»

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، لازم نیست عوض آن را بدهد. و اگر وکیل ادعا کند که مال بدون تجاوز و کوتاهی تلف شده، چنانچه بیّنه برخلافش نباشد، ادّعایش قبول می شود.

«۱۸۰۹» اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است، پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«۱۸۱۰» اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلًا لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

«۱۸۱۱» اگر وکیل در چیزی که به وکالت خریده عیبی ببیند، لازم است آن معامله را از جهت خیار عیب فسخ کند، چه موکِّل حاضر باشد یا غایب، و اگر موکِّل او را از فسخ کردن معامله منع کند، وکیل نمی تواند فسخ کند.

«۱۸۱۲» زن می تواند برای طلاق دادن زن دیگر شوهرش یا طلاق زن مرد دیگر وکیل شود، بلکه می تواند برای طلاق خودش از طرف شوهرش وکیل شود.

قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در قرآن و روایات به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده:

«هرکس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می شود و ملائکه بر او

رحمت می فرستند، و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود».

«۱۸۱۴» در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است، ولی مقدار آن باید کاملا معلوم باشد.

«۱۸۱۵» اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، بنا بر احتیاط واجب، طلبکار قبل از تمام شدن آن مدت نمی تواند طلب خود را مطالبه نماید، ولی بدهکار می تواند هروقت خواست قرض را بپردازد، ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هروقت بخواهد، می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

«۱۸۱۶» اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

«۱۸۱۷» اگر طلبکار ناپدید شد، بدهکار باید جستجو کرده و مال او را نگهداری کند تا به او برساند، و اگر هیچ گونه امیدی به یافتن طلبکار ندارد، باید مال را یا به حاکم شرع بدهد و یا با اجازه او به قصد «آنچه در واقع وظیفه اوست» به فقیر صدقه بدهد؛ و اگر اتفاقاً طلبکار پیدا شد، مخیّر است بین اینکه طلب خود را از بدهکار بگیرد و یا به ثواب صدقه ای که داده شده، برای خودش راضی شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۴

«۱۸۱۸» اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن، و دفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی رسد.

«۱۸۱۹» اگر کسی مقداری پول طلا

یا نقره قرض کنـد و قیمت آن کم شود، یا چنـد برابر گردد، چنانچه همان مقـدار را که گرفته پس بدهد، کافی است ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

«۱۸۲۰» اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد، مثلًا یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سـیر بگیرد، یا ده عدد تخم مرغ بدهد که یازده عدد پَس بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که بـدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلًا شـرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهـد، ربا و حرام است، همچنین اگر با او شـرط کنـد که چیزی را که قرض می گیرد بطور خاصـی پس دهـد، مثلًا مقداری طلای نساخته به او بدهد و شـرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می باشد. ولی اگر بدون اینکه شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد بنا بر اظهر اشکال ندارد و بلکه مستحب است.

«۱۸۲۱» اگر گنـدم، یا چیزیماننـد آن را بطور قرض رِبایی بگیرد و با آن زراعت کنـد، محصولی که از آن به دست می آید، مال قرض دهنده است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۵

رهن

رهن آن است که بـدهکار، مقـداری از مـال خود را نزد طلبکار گرو بگـذارد که اگر طلب او را ندهـد، طلبش را از آن مال به دست آورد.

«۱۸۲۲» در رهن بنابر اقرب، لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را

به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.

«۱۸۲۳» گرو دهنده و کسی که مال را گرو می گیرد باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز گرو دهنده باید سفیه نباشد و همچنین کسی که حاکم شرع او را به علتی- مانند ورشکستگی و غیر آن- از تصرف در اموالش منع کرده باشد، نمی تواند مال خود را گرو بگذارد، اما ولیّ طفل و دیوانه می تواند از طرف آنها گرو بدهد یا گرو بگیرد، در صورتی که به مصلحت آنها باشد.

«۱۸۲۴» انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن مال تصرف کند، و اگر مال شخص دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: به گرو گذاشتن راضی هستم.

«۱۸۲۵» اگر گرو گیرنده مالی را با اجازه گرو دهنده به عنوان گرو گرفت، دیگر گرو دهنده نمی تواند آن مال را از او بگیرد، مگر آن که قرض خود را پرداخت کند.

«۱۸۲۶» چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند صحیح نیست.

«۱۸۲۷» اگر چیزی را که گرو می گذارند، قبل از رسیدن وقت ادای قرض، فاسد

می شود و می توان از فساد آن جلوگیری کرد، باید جلوگیری شود، مثل آبیاری باغ، و چنانچه گرو گیرنده شرط کرد که آن را قبل از فاسد شدن بفروشد، جایز است بفروشد و قیمت آن گرو می شود.

«۱۸۲۸» طلبکار و بدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلًا ببخشند یا بفروشند،

ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم، اشکال ندارد.

«۱۸۲۹» گرو گیرنده بدون اجازه گرو دهنده جایز نیست د رمالی که آن را گرو گرفته تصرف کند، و اگر تصرفی مثل سواری حیوان یا سکونت در خانه کرد، باید اجره المثل استفاده را بدهد، و اگر به سبب تصرف، تلف شد ضامن است. هم چنین گرو دهنده نیز بدون اذن گرو گیرنده نمی تواند در مالی که گرو گذاشته تصرّفی نماید که با رهن منافات دارد و سبب تغییر مال یا کم شدن قیمت آن می شود، ولی تصرفی که این چنین نباشد جایز است و همچنین تصرفی که برای حفظ و اصلاح آن باشد، از قبیل آب و علف دادن و چرانیدن حیوان، یا اصلاح و آب دادن درخت، جایز می باشد.

«۱۸۳۰» رهن در دست گروگیرنده امانت است، زیرا با اجازه گرو دهنده است، بنا بر این اگر بدون تعدّی و تفریط در دست او تلف شود، ضامن نیست.

«۱۸۳۱» اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد پول آن هم مثل خود مال، گرو می باشد.

«۱۸۳۲» اگر وقت بدهی تمام شد و بدهکار بدهی خود را با وجود مطالبه طلبکار نداد، چنانچه طلبکار از طرف بدهکار، وکیل در فروش آنچه گرو گذاشته شده باشد، می تواند اقدام به فروش آن کند، و اگر وکیل نبود باید مراجعه به حاکم شرع کرده و حاکم شرع به هرصورت که صلاح بداند در مورد فروش گرو اقدام می کند، و اگر طلبکار دسترسی به حاکم شرع ندارد و یا دسترسی به او مشکل است و یا محذور دیگری در کار است، مراجعه به

مؤمن عادل کرده واین کار به وسیله او انجام می گیرد.

«۱۸۳۳» در صورتی که جایز باشد طلبکار گرو را بفروشد، باید به مقدار طلبش

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۷

اکتفا نماید و اگر وصول طلبش متوقف بر فروختن تمام آن باشد، در صورتی که بعد از فروش، مبلغ حاصله بیش از طلبش باشد مقدار زیادی را به صورت امانت نزد خود نگه می دارد، و اگر بدهکار حاضر به فروختن تمام مال نباشد، طلبکار به حاکم رجوع می نماید، و در صورت عدم امکان رجوع به حاکم، به مؤمن عادل مراجعه می کند، و اگر تمام مال کمتر از طلبش باشد، باقی را از بدهکار طلبکار می شود، و چنانچه گرو دهنده بخواهد با فروش مال قرضش را ادا کند، باید از گرو گیرنده اجازه بگیرد و اگر اجازه نداد به حاکم مراجعه می نماید.

«۱۸۳۴» در مواردی که خانه مثلًا به اجرت کمتری اجاره داده می شود و همراه آن پولی به عنوان قرض یا رهن در اختیار مالک قرار می گیرد، که پس از پایان مدت اجاره به صاحبش برگردانده شود، در صورتی که در ضمن اجاره، شرط قرض کرده باشد و معامله متعارف باشد، اشکالی ندارد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۸

وَدیعه (امانت)

اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد، و او هم قبول کند، یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال رابرای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می شود عمل نماید.

«۱۸۳۵» امانت دار و امانت گذار، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر

مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارند، یا دیوانه و بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست.

«۱۸۳۶» اگر کسی را در قبول و نگهداری امانت مجبور کنند حکم امانت بر او مترتب نمی شود، مگر این که بعد از برطرف شدن اجبار، به آن راضی شود.

«۱۸۳۷» اگر از بچه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز، مال خود بچه یا دیوانه است، باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد، ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچه گرفته، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

«۱۸۳۸» اگرانسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود، و این شخص هم مال را برندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

«۱۸۳۹» امانت گذار هر وقت بخواهد می تواند امانت را پس بگیرد و همچنین امانتدار، هر وقت بخواهد می تواند امانت را به صاحبش برگرداند، و اگر مالك

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۹

امانت را طلب کند و امانت دار با این که ردّ امانت برایش ممکن است، امانت را ندهد، ضامن است و بعد از آن حکم غصب را پیدا می کند، زیرا بدون رضایت مالك نزد او می ماند.

«۱۸۴۰» اگر امانتدار از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را بهم بزنند، باید سریعاً امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش

برسانـد، یا به آنان خبر دهـد که حاضـر به نگهداری نیست، و اگر بدون عذر امانت را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«۱۸۴۱» امانتـدار، اگر برای نگهداری، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب، تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که عرفاً نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر آن را در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«۱۸۴۲» اگر امانت گـذار جایی را برای حفظ امانت تعیین کنـد بایـد امانت دار آنرا آنجا بگـذارد، و اگر آنجا نگـذارد چنانچه امانت را در جایی گذاشـته که در حفظ مال به حدّ جایی که مالك معین کرده نمی رسد، بنابراظهر ضامن است. امّا اگر امانت را به جایی برده که در حفظ و نگهـداری بهتر یا مثل جای تعیین شـده است و امانت دار هم بداند که آنجا در نظر امانت گذار بهتر یا مساوی با جای معین شده است، بنابراظهر، اشکال ندارد و در صورت تلف، ضامن نیست.

«۱۸۴۳» امانتـدار، اگر در نگهـداری امـانت کوتاهی نکنـد و تعـدّی یعنی، زیاده روی هم ننمایـد و اتفاقاً مال تلف شود، ضامن نیست، و اگر به طوری کوتـاهی یـا تعـدّی کرده که بگوینـد خیـانت کرده و مال تلف شود، ضامن است اگر چه تلف به سـبب آفات آسمانی باشد.

«۱۸۴۴» اگر مال کسی را گرفت، ولی نه به عنوان امانت، و نه به عنوان دیگر، ضامن است.

«۱۸۴۵» اگر امانت را با اکراه قبول کرد و بعد از آن که اکراه برطرف شد باز هم مال را نگه

داشت، ولی قصد قبول امانت یا قصد رضایت به عقد اکراهی را نداشت ضامن است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۰

«۱۸۴۶» اگر کسی امانت دار را با اکراه به تلف کردن مال وادار کرد، وادار کننده ضامن است و بنابراقرب تلف کننده ضامن نیست به شرط آن که از آنچه بر آن اکراه شده بود، تجاوز نکرده باشد.

«۱۸۴۷» اگر ظالمی بخواهد امانت را غصب کند و شخص امین، تواناییِ دفع ظالم را داشته باشد، واجب است او را دفع کند، و چنانچه دفع نکند با این که حرجی هم بر او نداشته، و ظالم امانت را غصب کند، امانت دار ضامن است، و همچنین اگر حفظ امانت بستگی به دادن قسمتی از آن داشته باشد، لازم است بدهد تا بقیه مال حفظ شود، و چنانچه ندهد و در نتیجه ظالم همه مال را غصب کند، مقداری را که قابل حفظ کردن بود، ضامن است. و اگر دفع ظالم متوقف بر این باشد که شخص امین مالی را پرداخت کند، جایز است و بلکه اگر ضرر و حرجی برای او ندارد در صورتی که امکان اذن گرفتن از امانت گذار یا ولیّ او (ولو حاکم شرع) نباشد، واجب است آن مال را بپردازد، و می تواند به این قصد بدهد که بعداً به امانت گذار رجوع کند و از او بگیرد.

«۱۸۴۸» اگر حفظ امانت متوقف بر آن باشد که دروغ بگوید، پس اگر می تواند، باید توریه کند، و اگر نمی تواند، واجب است دروغ بگوید تا امانت حفظ شود و اگر دروغ نگفت و امانت محفوظ نماند ضامن است، بلکه اگر قسم دروغ لازم شد، واجب است قسم بخورد،

و گرنه ضامن است.

«۱۸۴۹» اگر امانت گـذار مالی را از امانت گیرنـده غصب کرده، امانت گیرنـده می تواند از مال امانت به همان مقدار به عنوان تَقاصّ بردارد و پس ندهد، و اگر امانت گذار مال شخص دیگری را غصب کرده و آن را امانت گذاشته، پس بر امین واجب است آن مال را به غاصب پس ندهد، بلکه در صورت امکان باید از رسیدن آن به دست غاصب جلوگیری نماید، و اگر غاصب بمیرد و ورثه او امانت را مطالبه کنند، واجب است امین منکر وجود امانت شود، ولی در صورت علم به غصبی بودن جایز نیست آن را به عنوان امانت قبول کند، مگر آن که اطمینان داشته باشد که می تواند به مالك اصلی برگرداند.

«۱۸۵۰» اگر برای حفظ امانت مسافرت لازم باشد، واجب است مسافرت نماید

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۱

یا امانت را رد نماید.

«۱۸۵۱» اگر مال تلف شود و کوتاهی امانت گیرنده هم در حفظ امانت ثابت شود یا خودش اعتراف کند، ولی در قیمت آن اختلاف شود، قول امین که منکر زیادی قیمت است، مقدم می شود.

«۱۸۵۲» اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال رابه ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«۱۸۵۳» اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به ورّاث او برساند. یا به ورّاث او خبر دهد، و چنانچه مال را به ورّاث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند

و مال تلف شود، ضامن است، ولی اگر برای آن که می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میّت هستم، راست می گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم خودداری کند و مال تلف شود، بنابراقرب ضامن نیست.

«۱۸۵۴» اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است.

«۱۸۵۵» اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

«۱۸۵۶» اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند به طوری که اطمینان به مرگ خود پیدا کند، چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند، و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع، و اگر آن هم نشد به مؤمنین عادل بدهد، و چنانچه به حاکم شرع و مؤمنین عادل دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند، و گرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۲

«۱۸۵۷» اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله قبل گفته شد عمل

نکند، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد.

«۱۸۵۸» اگر از فاسق یا کافر امانتی گرفته و او آن را مطالبه کند، واجب است آن را رد نماید، ولی بنابراظهر واجب نیست که امانت کافر حربی را رد کند و جایز است مسلمان آن را برای خودش تملّک نماید، بلکه اگر امانت وسایل جنگی باشد، رد کردن آن در زمان جنگ جایز نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۳

عارِیَه

عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد.

«۱۸۵۹» در عاریه، استفاده هایی جایز است که عادتاً و به حسب زمان و مکان مناسب آن چیز باشد و استفاده هایی غیر از منافع ظاهره آن جایز نیست، مگر این که بداند یا قرینه باشد که می تواند از همه منافع آن استفاده کند، و اگر چیزی بود که منافع متعددی داشت، و قرینه ای هم بر منع بعضی از منافع وجود نداشت، استفاده از تمام منافع آن، جایز است.

«۱۸۶۰» اگر از مقداری که در عاریه معین شده تعدی و تجاوز نماید، مثلًا زیادتر از مقداری که مجاز بوده بر حیوان عاریه ای حمل کرد یا سوار بر آن شد، یا زمین را زیادتر از مقداری که اجازه داشت زراعت کرد، پس اجرت استفاده های زیادتر از آن مقدار را ضامن است، و اگر آن را برای استفاده معینی عاریه کرده ولی استفاده دیگری از آن نموده پس اجرت تمام آن را ضامن است، و اگر آن مال تلف شود عین آن را هم ضامن است.

«۱۸۶۱» لازم نیست در

عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلًا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.

«۱۸۶۲» عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگران واگـذار کرده، مثلًا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده، بگوید، به عاریه دادن راضی هستم.

«۱۸۶۳» چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلًا آن را اجاره کرده می تواند

عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

«۱۸۶۴» اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهنـد صـحیح نیست، اما اگر ولیّ بچه مصـلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچه آن مال را به دستور ولیّ به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد.

«۱۸۶۵» اگر در نگهـداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در اسـتفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست؛ ولی چنانچه شـرط کننـد که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، بنابر اظهر باید عوض آن را بدهد.

«۱۸۶۶» اگر طلا ونقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

«۱۸۶۷» اگر عاریه دهنده بمیرد، گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.

«۱۸۶۸» اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند، مثلًا دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی را

که عاریه کرده به ولیّ او بدهد.

«۱۸۶۹» کسی که چیزی عاریه داده هروقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد، و کسی هم که عاریه کرده هروقت بخواهد می تواند آن را پس دهد.

«۱۸۷۰» اگر زمینی را برای دفن میت مسلمان یا کسی که در حکم مسلمان است عاریه داد و بعد از دفن از عاریه برگشت، نمی تواند عاریه گیرنده را وادار به نبش قبر نماید، مگر آن که بدن میت از بین رفته باشد.

«۱۸۷۱» اگر ظرف طلا و نقره را برای زینت اطاق عاریه بدهند، اشکال ندارد، ولی اگر برای استفاده حرام بدهند باطل است.

«۱۸۷۲» عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای جفت گیری صحیح است.

«۱۸۷۳» اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، و در غیر این صورت ضامن است، اگر چه مثلًا آن

را به جایی ببرد که صاحبش معمولًا به آنجا می برده؛ مثلًا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد.

«۱۸۷۴» چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن، نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

«۱۸۷۵» اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن، به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده، بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی شود.

«۱۸۷۶» اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

«۱۸۷۷» اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و

در دست او از بین برود، مالـك می توانـد عوض مـال را از او یـا از کسـی که مـال را غصب کرده مطالبه کنـد، و همچنین می توانـد عوض اسـتفاده هایی را که عاریه گیرنـده برده، از او و یا از غاصب مطالبه نمایـد، و اگر مالك چیزی از غاصب گرفت، غاصب می توانـد عوض آن را از عاریه گیرنده بگیرد، و اگر مالك، عوض مال یا عوض اسـتفاده آن را از عاریه کننده بگیرد، اونمی تواند چیزی را که به مالك می دهداز عاریه دهنده مطالبه نماید.

«۱۸۷۸» اگر ندانـد مـالی را کـه عـاریه کرده غصـبی است و در دست او از بین برود، چنـانچه صـاحب مـال عـوض آن را از او بگیرد، او هم می توانـد آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنـده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشـد، یا عاریه دهنـده با او شـرط کرده باشـد که اگر آن چیز از بین برود، بایـد عوضـش را بدهـد، نمی توانـد چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۶

ازدواج

اشاره

عقد نکاح یا ازدواج عقدی است که به وسیله آن زن به مرد حلال می شود و آن بر دو قسم است:

۱- عقـد دائم؛ و آن عبـارت است از ازدواجی که مـدت در آن معین نشـود و زنی را که به این صورت عقـد می کننـد «دائمه» گویند.

۲- عقـد غیردائم؛ و آن عبـارت است از ازدواجی که مـدت در آن معین شـود و زنی را که به این صورت عقـد کننـد «متعه» یا «صیغه» می نامند، مثل آن که به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا

بیشتر عقد نمایند.

احکام عقد

«۱۸۷۹» در زناشویی دائم یا غیر دائم، باید صیغه عقد خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست، و صیغه را یا خود زن و مرد می خوانند، یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.

«۱۸۸۰» وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

«۱۸۸۱» اگر زن کسی را وکیل کند که او را مثلًا ده روز به عقد مردی در آورد و ابتدای ده روز را معین نکند، در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیل اختیار کامل داده، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد او را ده روز به عقد آن مرد

درآورد، و اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

صیغه عقد دائم

«۱۸۸۲» اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید:

«زَوَّجْتُکَ نَفْسی عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلُوم»، یعنی: «خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده»، و پس از آن مرد بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ التَّزویجَ»، یعنی: «ازدواج را قبول کردم»، عقد صحیح است، و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخوانـد، چنـانچه مثلًا اسم مرد احمـد و اسم زن فاطمه باشـد و وکیل زن بگویـد: «زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتی فاطِمَه، مُوَکِّلَکَ احْمَـد، عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلُوم»، و سپس وکیل مرد بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی احْمَد، عَلَی الصِّداقِ»، صحیح می باشد.

صیغه عقد غیردائم

«۱۸۸۳» اگر خود زن و مرد بخواهنـد صیغه عقـد غیر دائم را بخواننـد، بعـد از آن که مـدت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگویـد: «زَوَّجْتُکَ نَفْسی فِی الْمُـدَّهِ الْمَعْلُومَه عَلَی الْمَهْرِ المَعْلُوم»، و سپس مرد بلافاصله بگویـد: «قَبِلْتُ»، صحیح است، و اگر دیگری را وکیـل کننـد و اول وکیـل زن به وکیل مرد بگویـد: «مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتی مُوَکِّلَکَ فِی الْمُـدَّهِ الْمَعْلُومَهِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم»، پس بلافاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی هکَذا»، صحیح می باشد.

شرایط عقد

«۱۸۸۴» بنـا بر اظهر، ترجمه صیغه عقـد به فارسـی یا زبان دیگر با وجود قـدرت بر عربی کافی است، و احتیاط مسـتحب عربی بودن صیغه است، و برای کسی که آشنا به معنای عربی صیغه نیست و فقط می داند که صیغه عقد، به این لفظ جاری می شود،

احتیاط مستحب این است که هم صیغه عربی و هم ترجمه اش را بخواند، و اکتفاکردن او به عربی خالی از تأمل نیست، و اگر نمی توانند صیغه عربی را بخوانند و یا وکیل بگیرند، قطعاً ترجمه کافی است.

«۱۸۸۵» کسی که صیغه عقد را می خواند، چه برای خود و چه به عنوان وکیل، بنا بر احتیاط واجب، باید بالغ و عاقل باشد و در هنگام خواندن صیغه قصد ایجاد عقد نکاح داشته باشد، و اگر در حال مستی صیغه را بخوانند، عقد صحیح نیست.

«۱۸۸۶» ولیّ یا وکیل زن یا مرد که صیغه عقد را می خوانند، باید زن و شوهر را به قصد و لفظ معین کنند و در صورتی که زن یا شوهر به لفظ یا قصد معین نشود، چه از روی غفلت باشد یا با قصد خلاف، عقد باطل

است.

«۱۸۸۷» حضور دو شاهد عادل، در عقد دائم و غیردائم لازم نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که حضور داشته باشند.

«۱۸۸۸» زن و مرد باید به عقد راضی باشند، ولی اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

«۱۸۸۹» اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

«۱۸۹۰» پدر و جد پدری می توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود، که در حال دیوانگی بالغ شده است، در صورتی که مصلحت باشد ازدواج کنند و بعد از آن که آن طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، نمی تواند آن را به هم بزند، حتی اگر طفل، پسر باشد بنا بر اظهر.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۹

«۱۸۹۱» دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد بنا بر احتیاط تکلیفاً باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد؛ ولی در غیرباکره در صورتی که بکارتش به سبب شوهرکردن از بین رفته باشد، اجازه پدر و جد پدری لازم نیست.

«۱۸۹۲» اگر پدر و جد پدری غایب باشند، به طوری که نشود از آنان اذن گرفت و ازدواج برای دختر لازم باشد، یا در ازدواج نکردن ضرر یا حرج (یعنی مشقّت شدیدی) باشد، و همچنین اگر پدر یا جد پدری از ازدواج او با کسی که هم کفو اوست، با وجود تمام مقدمات و شرایط، ممانعت کنند، و او

نیز تمایل به ازدواج دارد و ازدواج هم به مصلحت او باشد، با اجتماع تمام شرایط می تواند ازدواج نماید.

موارد فسخ عقد

«۱۸۹۳» اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد، می تواند عقد را به هم بزند:

۱- دیوانگی. ۲- بیماری خوره. ۳- بیماری برص. ۴- کوری.

۵- شل بودن، به طوری که معلوم باشد. ۶- افضا شده باشد؛ یعنی مجرای بول و حیض یا مجرای حیض و غائط او یکی شده باشد، ولی اگر مجرای حیض و غائط او یکی شده باشد، به هم زدن عقد مشکل است و باید احتیاط شود.

۷- گوشت یا استخوان یا غده ای در فرج او باشد، که مانع نزدیکی شود.

«۱۸۹۴» اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است، یا آلت مردی ندارد، یا عِنّین است و نمی تواند نزدیکی نماید، یا بیضه های او را کشیده اند، می تواند عقد را به هم بزند.

«۱۸۹۵» اگر مرد یا زن، به سبب یکی از عیوب که در دو مسأله قبل گفته شد عقد را بهم بزند، از هم جدا می شوند و طلاق لازم نیست.

«۱۸۹۶» اگر به علّت آن که مرد عِنّین است و نمی تواند نزدیکی کند، زن عقد را

به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد، ولی اگر به علّت یکی از عیوب دیگر که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

احکام عقد دائم

«۱۸۹۷» زنی که عقد دائم شده، نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، و باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند، و

اگر در این امور از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا، لباس، منزل و لوازم دیگری که در کتب فقهی ذکر شده بر شوهر واجب است، و اگر تهیه نکند، چه توانایی داشته باشد، یا نداشته باشد، مدیون زن است.

«۱۸۹۸» اگر زن در کارهایی که در مسأله پیش گفته شد، اطاعت شوهر را نکند، گناهکاراست و حق غذا، لباس، منزل و همخوابی ندارد، ولی مهر او از بین نمی رود.

«۱۸۹۹» اگر در عقد دائم مهر را معین نکنند، عقد صحیح است و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنانی که مثل او هستند، بدهد.

«۱۹۰۰» اگر هنگام خواندن عقد دائم برای دادن مهر، مدتی معین نکرده باشند، زن می تواند قبل از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد. ولی اگر قبل از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر، جلوگیری نماید.

«۱۹۰۱» در صورت فوت زن یا مرد قبل از دخول، بنا بر اقوی، مهر نصف می شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸۱

متعه (یا صیغه)

«۱۹۰۲» صیغه کردن زن، اگر چه برای لذت بردن نیز نباشد، صحیح است.

«۱۹۰۳» زنی که صیغه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می تواند، لذت های دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

«۱۹۰۴» مرد می تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عدّه اش تمام نشده، بعد از تمام شدن مدّت ازدواج یا بخشیدن

آن مدت، به عقد دائم خود در آورد.

«ازدواج های حرام»

«۱۹۰۵» ازدواج با زن هایی که به انسان مَحرَم هستند مثل مادر و خواهر و مادر زن حرام است.

«۱۹۰۶» اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادرِ مادر آن زن و مادر پدر او، هر چه بالا روند به آن مرد مَحرَم می شوند.

«۱۹۰۷» اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پایین آیند، چه در وقت عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد مَحرم می شوند.

«۱۹۰۸» اگر با زنی که برای خود عقد کرده، نزدیکی هم نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی تواند با دختر او ازدواج کند.

«۱۹۰۹» عمه و خاله پدر، عمه و خاله پدرِ پدر، عمه و خاله مادر، و عمه و خاله مادرِ مادر هرچه بالا روند، به انسان محرم هستند.

«۱۹۱۰» پدر و جدّ مرد، هرچه بالا روند، و پسر ونوه پسری و دختری او هر چه پایین آیند، چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند، به زن او محرم هستند.

«۱۹۱۱» اگر زنی را برای خود عقد کند، دائم باشد، یا غیردائم، تا وقتی که آن زن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸۲

در عقد اوست، نمی تواند با خواهر آن زن، ازدواج نماید.

«۱۹۱۲» انسان نمی تواند بدون اجازه زن خود، با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند، ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن بگوید به آن عقد راضی هستم، بنا بر اقرب اشکال ندارد.

«۱۹۱۳» اگر انسان قبل از آن که

دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد، نعوذ باللّٰه با مادر آنان زنا کند، بنا بر احوط، دیگر نمی تواند با آنان ازدواج نماید.

«۱۹۱۴» اگر بـا دختر عمه یـا دختر خاله خود ازدواج نمایـد و پیش از آن که با آنان نزدیکی کنـد، با مادرشان زنا نمایـد، عقد آنان اشکال ندارد.

«۱۹۱۵» اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، بنا بر اظهر، می تواند با دختر او ازدواج نماید، ولی احتیاط در عدم ازدواج است، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی شود، و همچنین است اگر پیش از آن که با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید.

«۱۹۱۶» زن مسلمان، نمی توانـد با مرد غیر مسلمان ازدواج نمایـد و مرد مسلمان هم نمی توانـد با زنان کافری که اهل کتاب نیستند، ازدواج کند، ولی با زنانی که یهودی و یا نصرانی باشند، موقتاً به صورت صیغه می تواند ازدواج نماید.

«۱۹۱۷» اگر با زنی که در عـدّه طلاق رجعی است زنا کند، آن زن بر او حرام می شود، و اگر با زنی که در عدّه طلاق بائن، یا عدّه وفات است زنا کند، بعداً می تواند او را عقد نماید.

«۱۹۱۸» اگر بـا زن بی شوهری که در عـدّه نیست، زنا کنـد، بنا بر اظهر مکروه است که بعـداً آن زن را برای خود عقـد نمایـد، بلکه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج ننماید، مگر این که زن از کار خود توبه نموده باشد.

«۱۹۱۹» اگر زنی را که در عدّه دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن، یا

یکی از آنان بداننـد که عدّه زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عدّه حرام است، آن زن بر او حرام می شود، اگرچه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

«۱۹۲۰» اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عدّه بوده،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸۳

چنانچه هیـچ کدام نمی دانسـته اند که زن در عدّه است و یا این که نمی دانسـته اند که عقد کردن زن در عدّه حرام است، در صـورتی که مرد بـا او در زمـان عـدّه نزدیکی کرده باشـد، آن زن بر او حرام می شود و اگر نزدیکی کردن بعـد از زمـان عـدّه بوده، عقد باطل است، ولی زن بر او حرام نمی شود، بلکه می تواند بعداً زن را عقد نماید.

«۱۹۲۱» اگر انسـان بدانـد زنی شوهر دارد و با او ازدواج کنـد، بایـد از او جـدا شود و بعـداً هم نمی توانـد او را برای خود عقد کنـد، مگر این که ندانـد زن شوهر دارد و با او هم نزدیکی نکرده باشـد، که دراین صورت فقط عقـد باطل است، ولی بعـد از طلاق او و تمام شدن ایام عدّه، ازدواج با آن زن، بنابراظهر مانعی ندارد.

«۱۹۲۲» اگر زن شوهردار- نَعوذُ بِاللّه- زنا کنـد، بر شوهر خود حرام نمی شود و چنانچه توبه نکنـد و بر عمل خود باقی باشـد، بهتر است که شوهر، او را طلاق دهد ولی باید مهرش را بدهد.

«۱۹۲۳» مادر، خواهر و دختر کسـی که لواط داده، بر لواط کننـده حرام است، اگر چه لواط کننـده و لواط دهنـده بالغ نباشـند، ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه،

بر او حرام نمی شوند.

«۱۹۲۴» اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج، با آن شخص لواط کند، بنا بر اظهر آنان بر او حرام نمی شوند، گر چه احوط باطل کردن عقد است به سبب طلاق.

«۱۹۲۵» اگر کسی در حال احرام، که یکی از اعمال حج است، با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است، و چنانچه می دانسته که در حال احرام زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی تواند آن زن را عقد کند.

«۱۹۲۶» اگر زنی که در حال احرام است، با مردی که در حال احرام نیست، ازدواج کند، عقد او باطل است، و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام، حرام است، احتیاط واجب آن است، که بعداً با آن مرد ازدواج نکند.

«۱۹۲۷» اگر مرد طواف نساء را، که یکی از اعمال حج است، بجا نیاورد، زنش که به واسطه مُحْرِم شدن بر او حرام شده بود، حلال نمی شود، و نیز اگر زن طواف

نساء نکند، شوهرش بر او حلال نمی شود، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می شوند.

«۱۹۲۸» اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آن که نُه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را افضا نماید بنا بر احتیاط واجب، دیگر هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند. ولی از زوجّیت او بدون طلاق بیرون نمی رود، در هرصورت تا وقتی هردو زنده هستند نفقه زن بر مرد است و غیر از مهر، دیه هم بر مرد واجب می شود، و چنانچه افضا نکرده باشد، هرچند

مرتکب حرام شده، ولی بنا بر اظهر آن زن بر او حرام نمی شود.

«۱۹۲۹» زنی را که سه مرتبه طلاق داده اند بر شوهرش حرام می شود، ولی اگر با شرایطی که در کتاب طلاق گفته می شود با مرد دیگری ازدواج کند، آنگاه آن مرد او را طلاق دهد، شوهر اول می تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

«۱۹۳۰» ازدواج دائم با زن پنجم برای کسی که چهار زن دائم دارد، جایز نیست مگر آن که بعضی از آنها را طلاق دهد، که اگر طلاق رجعی است باید عدّه به سر آید و اگر طلاق بائن است سرآمدن عدّه لازم نیست، اگر چه در زمان عدّه مکروه است و بلکه خلاف احتیاط است.

احکام نگاه کردن

«۱۹۳۱» نگاه کردن مرد به بدن زنان نامحرم و همچنین نگاه کردن به موی آنان چه با قصد لذت و چه بدون آن، حرام است. و نگاه کردن به صورت و دست های آنها اگر به قصد لذت باشد، حرام است، و امّا بدون قصد لذت، نگاه به آنها بنا بر اظهر جایز است.

«۱۹۳۲» بنا بر احتیاط واجب نگاه کردن مرد به بدن و موی دختری که نُه سالش تمام نشده ولی خوب و بد را می فهمد جایزنیست، اگرچه بدون قصد لذت هم باشد.

«۱۹۳۳» نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم، بنا بر احتیاط واجب، حرام است. و همچنین نگاه کردن زن به بدن پسری که بالغ نشده ولی خوب و بد را می فهمد،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸۵

جایز نیست. و اما جواز نگاه کردن زن به قسمتی از بدن مرد نامحرم که غالباً باز است، مثل سر، خالی از وجه نیست، مگر این که این نگاه کردن

کمک به معصیت باشد.

«۱۹۳۴» دست زدن مرد به بدن زن نامحرم یا دست زدن زن به بدن مرد نامحرم، مثل نگاه کردن، حرام است. و دست زدن مرد به صورت و دست های زن نامحرم و بالعکس نیز بنا بر اظهر جایز نیست.

«۱۹۳۵» نگاه کردن به زنان اهل ذمّه بلکه به زنان کافری که از هنگام تولد محکوم به کفر هستند به جاهایی از بدن آنها که عادتاً پوشانیده نمی شود، بدون قصد لذت و در صورتی که خوف واقع شدن در حرام نباشد، جایز است. و بنا بر اظهر نگاه کردن به زنان بادیه نشین و غیر آنها که عادت به پوشاندن ندارند، بدون قصد لذت، جایز است مگر در صورت خوف وقوع در حرام، پس معاشرت با آنها در داد و ستد و سایر نیازها، جایز است.

«۱۹۳۶» شنیدن صدای زن نامحرم بدون قصد لذت، جایز است.

«۱۹۳۷» زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند اگر چه کمک به حرام و قصد لذتی در بین نباشد، بلکه احتیاط واجب آن است که از پسر غیر بالغ که خوب و بد را می فهمد نیز خود را بپوشاند. و همچنین احتیاط واجب آن است که مرد هم بدن خود را از زن نامحرم بپوشاند اگر چه کمک بر حرام نباشد، و اگر کمک بر حرام باشد پوشاندن بدن قطعاً واجب است، همان طور که پوشاندن عورت از زن نامحرم واجب است. و نیز احتیاط واجب آن است که مرد بدن خود را از دختر نامحرمی که نُه سالش تمام نشده ولی خوب و بد را می فهمد بپوشاند، اگر چه قصد لذتی در بین نباشد.

«۱۹۳۸» نگاه کردن

به عورت دیگری، حتی به عورت بچه ممیّزی که خوب و بـد را می فهمـد، حرام است، ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر، چه ظاهر و چه باطن، نگاه کنند.

«۱۹۳۹» مرد و زنی که با یکـدیگر محرمنـد، اگر قصـد لذت نداشـته باشـند می توانند غیر از عورت، به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸۶

«۱۹۴۰» نگاه کردن مرد به بـدن مرد دیگر با قصـد لـذت و همچنین نگاه کردن زن به بـدن زن دیگر با قصد لذت، حرام است، ولی بدون قصد لذت جایز است.

«۱۹۴۱» اگر مرد برای معـالجه زن نـامحرم و یـا زن برای معـالجه مرد نـامحرم ناچار شود که او را نگاه کنـد و دست به بـدن او بزند، اشـکال ندارد، ولی اگر بانگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید نگاه کند.

«۱۹۴۲» اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند اشکال ندارد.

«۱۹۴۳» نگاه کردن و دست زدن به بدن پیرزن و بچه غیر ممیّز که خوب و بد را نمی فهمد، بدون قصد لذّت، جایز است.

«۱۹۴۴» نگـاه کردن مرد به صورت زنی که می خواهـد با او ازدواج کنـد جایز است به شـرط آن که بدانـد که مانع شـرعی از ازدواج با او نیست و احتمال هم بدهـد که زن ازدواج را قبول می کند و احتمال بدهد که با این نگاه کردن اطلاع تازه ای پیدا می کنـد. و بـا این شـرایط، نگـاه کردن فقـط برای این مرد جایز است، اگر چه چنـد مرتبه باشـد، بلکه چنین نگاه کردنی برای جلوگیری از نزاع بعد از

عقـد، مسـتحب نیز هست و اجـازه زن هم در آن لازم نیست، و بنا بر اظهر نگاه کردن به مو و محاسن دیگر آن زن هم با همین شرایط جایز است. و وجهی دارد که زن هم بتواند به مردی که می خواهد با او ازدواج کند با شرایطی که گفته شد نگاه کند.

مسائل متفرقه ازدواج

«۱۹۴۵» اگر مرد در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، بنابراظهر، می تواند عقد رابهم بزنـد، ولی اگر به گمان باکره بودن با زنی ازدواج کرد و بعداً معلوم شود که باکره نیست، اختیار فسخ ندارد، مگر در صورتی که تَدلیسی در کار باشد.

«۱۹۴۶» مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شود، یا حکم ضروری دین

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸۷

یعنی حکمی را که مسـلمانان جزء دین اسلام می دانند، مثل واجب بودن نماز و روزه را انکار کند، در صورتی که منکر شدن آن حکم به تکذیب خدا یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برگردد، مُرتَد است.

«۱۹۴۷» کسـی که پـدر یا مادرش در موقع بسـته شـدن نطفه او مسـلمان بوده اند، چنانچه بعد از بالغ شدن اظهار اسـلام کند، و بعداً مرتد شود، زنش بر او حرام می شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عدّه وفات نگه دارد.

«۱۹۴۸» مردی که از پـدر و مادر غیرمسـلمان به دنیا آمده و مسـلمان شده، اگر پیش از نزدیکی با همسـرش مرتد شود، عقد او باطل می گردد، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود، چنانچه زن او در سن زنهایی باشد که حیض می بینند،

بایـد آن زن به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود، عدّه نگاه دارد، پس اگر پیش از تمام شدن عدّه، شوهر او مسـلمان شود عقد باقی و گرنه باطل است.

«۱۹۴۹» اگر زن پیش از آن که شوهر بـا او نزدیکی کنـد، به طوری که در مسأله **۱۹۴۶** گفته شـد، مرتد شود، عقد او باطل می گردد، و همچنین است اگر بعـد از نزدیکی مرتـد شود ولی یـائسه باشـد، امّـا اگر یائسه نباشـد، بایـد به دسـتوری که در احکام طلاق گفته خواهـد شـد عدّه نگه دارد، پس اگر قبل از اتمام عدّه مسـلمان شود، عقد باقی است و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند، عقد باطل است.

«۱۹۵۰» اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهر بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

«۱۹۵۱» اگر زن از شوهر قبلی دختری داشـته باشـد شوهر فعلی می توانـد آن دختر را برای پسـر خود که از آن زن نیست عقد کند، و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

«۱۹۵۲» اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچه اش را سقط کند.

«۱۹۵۳» کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و اولاد دار شود آن اولاد حلال زاده است.

«۱۹۵۴» هرگـاه مرد در روزه مـاه رمضـان یا در حال حیض با زن نزدیکی کنـد معصیت کرده، ولی اگر بچه ای از آنان به دنیا بیاید حلال زاده است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸۸

احکام شیردادن

اشاره

«۱۹۵۵» اگر زن بچه ای را با شرایطی که بعداً گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به واسطه

شیر خوردن به افراد ذیل مَحرَم می شود:

۱- خود زن، و او را مادر رضاعی می گویند. ۲- شوهر زن که شیر مال اوست، و او را پدر رضاعی می گویند. ۳- پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند. ۴- بچه هایی که از آن زن به دنیا آمده اند، یا بعداً به دنیا می آیند.

۵- بچه های اولاد آن زن هر چه پایین آیند، چه از اولاد او به دنیا آمده، یا اولاد او آن بچه ها را شیر داده باشند. ۶- خواهر و برادر آن زن، اگر چه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر خوردن، با آن زن خواهر و برادر شده باشند. ۷- عمو و عمه آن زن، اگر چه رضاعی باشند. ۸- دایی و خاله آن زن، اگر چه رضاعی باشند. ۹- اولاد شوهر آن زن، که شیر مال آن شوهر است، هر چه پایین آیند. ۱۰- پدر و مادر شوهر آن زن، که شیر مال آن شوهر است، هرچه بالا روند. ۱۱- خواهر و برادر شوهر که شیر مال اوست، اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند. ۱۲- عمو، عمه، دایی و خاله شوهر که شیر مال اوست، هر چه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند. همچنین عده دیگری که در مسائل بعد گفته می شود.

«۱۹۵۶» اگر زن بچه ای را با شرایطی که بعداً گفته می شود شیر دهد، پدر آن بچه بنا بر اظهر و احوط، نمی تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده اند ازدواج کند.

همچنین نمی تواند با دخترهای شوهر که شیر مال اوست ازدواج نماید، بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی او را

هم برای خود عقد ننماید، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۸۹

«۱۹۵۷» اگر زن بچه ای را با شرایطی که گفته می شود شیر دهد، شوهر آن زن، که صاحب شیر است، به خواهرهای آن بچه، محرم نمی شود.

«۱۹۵۸» اگر زن بچه ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود.

همچنین خویشان آن زن، به برادر و خواهر بچه ای که شیر خورده، محرم نمی شوند.

«۱۹۵۹» اگر مرد با زنی که دختری را شیر کامل داده، ازدواج و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

«۱۹۶۰» اگر مرد با دختری ازدواج کند، بنابر احتیاط واجب دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

«۱۹۶۱» مرد با دختری که مادر یا مادربزرگ مرد، او را شیر کامل داده نمی تواند ازدواج نماید. همچنین اگر زن پدر مرد، از شیر پدر او، دختری را شیر داده باشد، آن مرد نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید، و چنانچه شخصی دختر شیر خواری را برای خود عقد کند، و بعداً مادر یا مادر بزرگ، یا زن پدر او از شیر پدر آن شخص، آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می شود.

«۱۹۶۲» با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان از شیر برادرش او را شیر کامل داده، نمی توان ازدواج کرد، و همچنین است اگر خواهرزاده یا برادرزاده یا نوه خواهر، یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

«۱۹۶۳» اگر زن نوه دختری خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود، و همچنین است اگر بچه ای را که شوهر دخترش، از زن دیگر

دارد شیر دهد، ولی اگر نوه پسری خود را شیر دهد، زن پسرش، که مادر طفل شیر خوار است، بر شوهر خود حرام نمی شود.

«۱۹۶۴» اگر زن پدر دختری، بچه شوهر آن دختر را از شیرآن پدر شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۹۰

شرایط شیر دادن

«۱۹۶۵» شیر دادنی که موجب محرم شدن است، هشت شرط دارد:

۱- بچه، شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد، بچه به کسی محرم نمی شود.

۲- شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی شود.

۳- بچه، شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند، مَحرَم نمی شود.

۴- دو سال بچه تمام نشده باشد، و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود.

۵- شیر از یک شوهر باشد.

۶- بچه به واسطه بیماری شیر را قی نکند، ولی اگر قی کند، باز هم بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

۷- پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز به طوری که در مسأله ۱۹۶۷ گفته می شود شیر کامل بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، بنا

بر اظهر کافی است، ولی احوط این است که اگر بخواهند محرمیّت به وجود آید، پانزده مرتبه شیر بدهند.

۸- شیر، خالص باشد و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

«۱۹۶۶» اگر پیش از تمام شدن دو سال، نُه مرتبه و بعد از آن، شش مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی شود، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده، بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه ای را شیر دهد، بنا بر اظهر آن بچه به کسانی که گفته شد، محرم می شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۹۱

«۱۹۶۷» بایـد بچه در بین یک شبانه روز غـذا یا شـیر زن دیگر را نخورد، ولی اگر کمی غـذا بخورد که نگویند در بین دفعات شیر خوردن، غـذا خورده اشـكال نـدارد، و نیز پـانزده مرتبه را از شـیر یـک زن بخورد و در بین پـانزده مرتبه، شـیر زن دیگر را نخورد و در هردفعه بـدون فاصـله شـیر بخورد، ولی اگر در بین شـیر خوردن نفس تازه کنـد یا کمی صبر کند، به طوری که از وقتی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی که سیر می شود یک دفعه حساب شود، اشكال ندارد.

«۱۹۶۸» اگر زنی بچه ای را شـیر داد که شیر از شوهر اولش بود ولی هنوز ده مرتبه نشده، مثلًا بعد از طلاق از شوهر اول و تمام شدن عدّه با کسـی ازدواج نمود و از او آبسـتن و دارای شـیر شد، اگر بقیه شـیر را از این شـیر دوم به بچه بدهد، موجب محرم شدن نمی شود.

«۱۹۶۹» اگر زن از شیر شوهر خود بچه ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگری اختیار کند و از شیر آن

شوهر هم بچه دیگری را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی شوند.

«۱۹۷۰» اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند.

«۱۹۷۱» اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفته شد بچه ای را شیر دهند، همه آن بچه ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زن ها محرم می شوند.

«۱۹۷۲» اگر کسی دو زن شیرده داشته باشد و یکی از آنان بچه ای را مثلًا هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

«۱۹۷۳» اگر زنی از شیر یک شوهر، پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند.

«۱۹۷۴» زنی که برادر انسان را شیر داده، به او محرم نمی شود.

«۱۹۷۵» انسان نمی تواند با دو خواهر، اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند، و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده، هر دو باطل

است، و اگر در یک وقت نبوده، عقد اولی صحیح و عقد دومی، باطل می باشد.

«۱۹۷۶» اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد، به انسان محرم نمی شود.

آداب شیر دادن

«۱۹۷۷» مستحب است دایه ای را که برای طفل می گیرند، دوازده امامی و دارای عقل، عفت، صورت نیکو باشد، و مکروه است کم عقل یا غیر دوازده امامی یا بدصورت، یا بدخُلق، یا زنازاده باشد، و نیز

مکروه است دایه ای بگیرند که بچه او از زنا به دنیا آمده باشد.

مسائل متفرقه شیر دادن

«۱۹۷۸» اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند، بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن بر او حرام شده، مثلًا بگوید، شیر مادر او را خورده ام نمی تواند با آن زن ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید، و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد، یا نزدیکی کرده باشد، ولی در وقت نزدیکی کردن، زن بداند که بر آن مرد حرام است، مهر ندارد، و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد.

«۱۹۷۹» اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، نمی تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله قبل گفته شد.

«۱۹۸۰» شیر دادنی که موجب محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود:

۱- خبر دادن عدّه ای که انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند.

۲- شهادت دو مرد عادل یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرایط شیر دادن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۹۳

را هم بگویند مثلًا بگویند، ما دیده ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیز دیگری در این مدّت نخورده، و همچنین سایر شرطها را که قبلًا گفته شد شرح دهند، ولی اگر معلوم باشد که

شرایط را می دانند و در مورد این شـرایط، هم عقیده هسـتند و همچنین با مرد و زنی که هم شیر بوده اند در اعتقاد به محرمیت موافق باشـند لازم نیست شـرایط را شـرح دهند، و اگر کمتر از این تعداد شـهادت دهند، در قبول کردن حرف آنها تأمل است، اگر چه موافق احتیاط است.

«۱۹۸۱» اگر شک کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است و با سایر شـرایط شـیر خورده یا نه، بچه به کسـی محرم نمی شود، و همچنین است اگر گمان داشته باشند ولی گمان به حد اطمینان نرسد.

احکام اولاد، حضانت و نفقه

«۱۹۸۲» فرزنـدی که از زن متولـد می شود ملحق به شوهر می شود، به شـرط آن که بین نزدیکی و زایمـان، حـداقل شـش مـاه هلالی که کمترین مدّت حمل است، فاصله شده باشد، و نیز بیشتر از نُه ماه فاصله نشود، اگر چه رعایت احتیاط متناسب با یک سال است.

«۱۹۸۳» اگر زن شوهردار زنـا کنـد، در صورتی که امکان داشـته باشـد بچه متولـد از او و از شوهرش باشـد ملحق به شوهر می شود و متولد از زنا حساب نمی شود.

«۱۹۸۴» حق سرپرستی طفل پسر باشد یا دختر، بنابراظهر تا دو سال برای مادر است، اما بعد از دو سال تا هفت سال پدر هم حق سرپرستی دارد، و در این پنـج سال احوط آن است که حق سـرپرستی پسـر با پـدر و دختر با مادر است، ولی بعـد از هفت سال حق سرپرستی، فقط از آن پدر است.

«۱۹۸۵» اگر زنی که آزاد، مسـلمان و عاقـل است دختری داشـته باشـد، تا هفت سال دختر تمام نشـده، پـدر نمی توانـد او را از مادرش جدا کند.

«۱۹۸۶» در ایام سرپرستی هرکدام از

پدر و مادر، اگر دیگری خواست بچه اش را ببیند یا این که به او چیزی برساند، یا مشکل و ضرری از او برطرف کند، و یا این که

مدّتی در کنار هم باشند، دیگری نباید مانع شود.

«۱۹۸۷» هریک از پدر و مادر، اگر چه مثل پدر قبل از رسیدن نوبت سرپرستیش از دنیا برود، حق سرپرستی مخصوص دیگری می شود، نه وصی یا نزدیکان متوفّی، و در صورت وفات پدر، اگر مادر ازدواج کند در حق سرپرستی او تأمّل است، و احوط رعایت رضایت کسی است که شرعاً بعد از پدر و مادر صاحب حق است.

«۱۹۸۸» اگر پدر و مادر مفقود شوند، بنابراظهر حق سرپرستی برای جدّ پدری به جای پدر و جدّه مادری به جای مادر به همان صورتی که در پدر و مادر گفته شد ثابت است، و احتیاط در رعایت رضایت جدّ پدری است، و اگر اینها هم مفقود شوند، حق سرپرستی برای کسی که از نظر ارث به بچه نزدیکتر است، یعنی اگر بچه بمیرد از او ارث می برد، خالی از وجه نیست.

«۱۹۸۹» انفاق و تأمین مخارج زندگی پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ هرچه بالاروند بر فرزند واجب است، و همچنین تأمین مخارج فرزندان و اولاد آنها هرچه پایین آیند. و این دو حکم در صورتی است که آنها فقیر باشند، و انفاق بر غیر اینها، از برادران و خواهران و عموها و دائی ها واجب نیست، اگر چه مستحب مؤکّد است.

طلاق

اشاره

مرد با شرایط ذیل می تواند زن خود را طلاق دهد:

۱- بالغ باشد.

۲- عاقل باشد.

۳- مجبور نباشد.

۴- قصد طلاق داشته باشد.

پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید طلاق صحیح نیست.

«۱۹۹۰» طلاق دادن بچه ممیّزی که ده سال او تمام شده بنا بر اظهر صحیح است ولی خلاف احتیاط می باشد و بهتر است او طلاق ندهد.

«۱۹۹۱» اگر مرد را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد، طلاق باطل است و بنا بر اظهر در تحقق اجبار همین مقدار کافی است که اگر مثلًا طلاق ندهد، مالی را که به آن نیاز دارد و اگر از او بگیرند به حالش ضرر دارد به ناحق از او بگیرند، ولی اگر می تواند توریه کند و با توجه و التفات در حین طلاق توریه نکرد بنا بر اظهر طلاق صحیح است.

«۱۹۹۲» زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی یا در حال نفاس و حیضی که قبل از این پاکی بود، با او نزدیکی نکرده باشد؛ و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می شود.

«۱۹۹۳» طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

۱- آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

۲- آبستن باشد، و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهر در حال حیض

طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، اشکال ندارد.

۳- مرد به واسطه غایب بودن، نتواند یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد، ولی احتیاط مستحب در این است که در این صورت یک ماه صبر کند و بعد طلاق بدهد.

«۱۹۹۴» اگر با اعتقاد به این که زن از خون حیض پاک است طلاقش دهد، بعد معلوم شود که موقع طلاق در

حـال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر با اعتقاد به این که در حال حیض است طلاقش دهـد، بعـد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است.

«۱۹۹۵» کسـی که می دانـد زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود، مثلًا مسافرت کنـد و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که معمولًا زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند، صبر کند تا یقین کند که او پاک شده است.

«۱۹۹۶» مردی که غـایب است اگر بخواهـد زن خود را طلاق دهـد چنانچه بتوانـد اطلاع پیـدا کنـد که زن او در حال حیض یا نفـاس است یا نه، بایـد تحقیق کنـد؛ ولی اگر اطلاع او از روی عادت حیض زن، یا نشانه های دیگری باشـد که در شـرع معین شده، باید تا مدتی که معمولًا زن ها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند.

«۱۹۹۷» اگر با عیالش، که از خون حیض و نفاس پاک است، نزدیکی کنـد و بخواهـد طلاقش دهـد، بایـد صبر کنـد تا دوباره حیض ببیند و پاک شود. ولی زنی را که نُه سالش تمام نشده، یا آبستن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند، اشکال ندارد؛ و همچنین است اگر یائسه باشد.

«۱۹۹۸» هر گاه با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و در همان پاکی طلاقش دهد، اگر بعداً معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، بنابر اظهر طلاق صحیح است.

«۱۹۹۹» اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، باید به قدری که زن معمولًا بعد از آن پاکی، خون می بیند

و دوباره پاک می شود صبر کند.

«۲۰۰۰» اگر مرد بخواهد زن خود را که به دلیل بیماری، حیض نمی بیند طلاق

دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده، تا سه ماه از نزدیکی با او خود داری نماید و بعد او را طلاق دهد.

«۲۰۰۱» طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود، و اگر خواندن به عربی صحیح ممکن نبود، با سایر زبانها به صورت صحیح باید خوانده شود، و اگر به عربی می تواند بخواند ولی عربی صحیح را نمی داند، احتیاط در این است که هم به عربی غیرصحیح و هم به لغت صحیحِ کسی که صیغه طلاق را می خواند خوانده شود، و باید دو مرد عادل صیغه طلاق را بشنوند، و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلًا فاطمه باشد باید بگوید: «زَوْجَتی فاطِمَهُ طالِق» یعنی: «زن من فاطمه رها است»، و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید:

«زَوْجَهُ مُوَکِّلی فاطِمَهُ طالِق».

«۲۰۰۲» کسی که قدرت خواندن صیغه طلاق ندارد، مثل گنگ و لال، همین که اشاره او یقیناً به طلاق باشد کافی است، و همچنین است نوشته ای که مقصود از آن انشاء طلاق باشد.

«۲۰۰۳» طلاق دادن مکروه است، و طلاق دادن زنی که در حال بیماری است، کراهتش شدیدتر است.

«۲۰۰۴» متعه یعنی عقد غیردائم، طلاق ندارد بنا بر این شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست و جدایی آن بدین صورت است که مدت عقد تمام شود یا مرد بگوید: «باقی مدت عقد را بخشیدم».

عدّه طلاق

«۲۰۰۵» زنی که نُه سالش تمام نشده یا زن یائسه، اگر چه شوهر با

او نزدیکی کرده باشد عدّه ندارد، و بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند.

«۲۰۰۶» زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر شوهر با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عدّه نگاه دارد، یعنی بعد از آن که در پاکی طلاقش داد، به قدری صبر کند که دو بار، حیض ببیند و پاک شود، و همین که حیض سوم را

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۹۸

دید عدّه او تمام می شود و می تواند شوهر کند، ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عدّه ندارد.

«۲۰۰۷» زنی که حیض نمی بیند، اگر در سن زنهایی باشد که حیض می بینند، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگاه دارد.

«۲۰۰۸» زنی که عدّه او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند باید سه ماه هلالی، یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه عدّه نگاه دارد، و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم، عدّه نگاه دارد تا سه ماه تمام شود، مثلًا اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش بدهند و آن ماه بیست و نُه روز باشد، باید نُه روز باقیمانده ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عدّه نگاه دارد؛ و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عدّه نگاه دارد تا با مقداری که از ماه اول عدّه نگاه داشته، سی روز شود.

«۲۰۰۹» اگر زن آبستن را

طلاق دهند، عدّه اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه اوست، بنا بر این اگر مثلًا یک ساعت بعد از طلاق، بچه او به دنیا آید، عدّه اش تمام می شود.

«۲۰۱۰» ابتدای عدّه طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود، چه زن بداند طلاقش داده اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده اند، لازم نیست دوباره عدّه نگاه دارد.

عدّه وفات

«۲۰۱۱» زنی که شوهرش مرده باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگاه دارد، یعنی از شوهر کردن خود داری نماید اگر چه یائسه یا صیغه یا نُه سالش تمام نشده باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد، و اگر آبستن باشد، باید تا موقع زاییدن عدّه نگاه دارد، ولی اگر قبل از چهار ماه و ده روز بچه اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۹۹

از مرگ شوهرش صبر کند و این را عدّه وفات می گویند.

«۲۰۱۲» زنی که در عدّه وفات می باشد، حرام است لباسهای رنگارنگ بپوشد و سرمه بکشد، و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود براو حرام می باشد.

«۲۰۱۳» اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عدّه وفات، شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود، و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عدّه طلاق گفته شد، برای شوهر دوم عدّه طلاق و بعد برای شوهر اول عدّه وفات نگاه دارد، و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اول عدّه وفات و بعد برای شوهر دوم عدّه طلاق نگاه دارد.

«۲۰۱۴» ابتدای

عدّه وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

«۲۰۱۵» اگر زن بگوید، عدّه ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می شود:

اول: آن که مورد تهمت نباشد. و دوم: آن که از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عدّه ممکن باشد.

«۲۰۱۶» اگر زنی را که حامله نیست طلاق رجعی داد و قبل از اتمام عدّه طلاق، شوهر وفات کرد، زن باید از زمان مرگ شوهر، عده وفات نگه دارد.

طلاق بائن و رجعی

«۲۰۱۷» طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به همسری قبول نماید، و آن بر پنج قسم است:

۱- طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد. ۲- طلاق زنی که یائسه باشد.

۳- طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد. ۴- طلاق زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند. ۵- طلاق خُلع و مُبارات.

و احکام اینها بعداً گفته خواهد شد. غیر از این موارد، طلاق رجعی است که بعد از طلاق تا وقتی زن در عدّه است، مرد می تواند به او رجوع نماید و عقد مجدد لازم نیست.

«۲۰۱۸» کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه ای که موقع

طلاق در آن بوده، بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتاب های مفصّل گفته شده، بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن برای کارهای غیرلازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

«۲۰۱۹» در طلاق رجعی مرد به دو صورت می تواند به زن خود رجوع کند:

۱- حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است.

۲- کاری کند که زن از آن بفهمد رجوع کرده است.

«۲۰۲۰» برای رجوع کردن لازم نیست دو مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد، بگوید، به زنم رجوع کردم، صحیح است.

«۲۰۲۱» اگر زنی را دوبار طلاق داد و بعد از طلاق دوباره رجوع کرد یا عقد مجدّد نمود، و یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از

طلاق دیگر او را عقد کرد، در هر صورت بعد از طلاق سوّم، آن زن بر او حرام می شود؛ ولی اگر زن بعد از طلاق سوم به مرد دیگری شوهر کند، با شرایط ذیل به شوهر اول حلال می شود یعنی شوهر اول می تواند دوباره او را عقد نماید: ۱- شوهر دوم باید بالغ باشد. ۲- شوهر دوم از جلو با او نزدیکی کند که موجب غسل باشد، و بنا بر احوط باید انزال شود.

۳- عقد شوهر دوّم دائمی باشد. ۴- شوهر دوم طلاقش بدهد یا بمیرد.

۵- عدّه طلاق یا وفات شوهر دوم تمام شود.

طلاق خُلع

«۲۰۲۲» طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به شوهر می بخشد تا طلاقش دهد، خلع گویند.

«۲۰۲۳» اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق خُلع را بخواند، چنانچه اسم زن مثلًا فاطمه باشد میگوید: «زَوْجَتی فاطِمَهُ خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِق»، یعنی:

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۰۱

«زنم فاطمه را طلاق خُلع دادم، او رها است».

«۲۰۲۴» اگر زنی، شخصی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر، همان شخص را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد وکیل، صیغه طلاق را به این صورت می خواند: «عَنْ مُوَکِّلَتی فاطِمَهَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوَکِّلی مُحَمَّد، لَیَخْلَعَها عَلَیه»، پس از آن بلافاصله می گوید: «زَوْجَهُ مُوَکِّلی خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِق»؛ و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد وکیل باید به جای کلمه «مَهرَها» آن چیز را بگوید، مثلًا اگر صد

تومان داده باید بگوید: «بَذَلْتُ مِأَةَ تُومان».

طلاق مُبارات

«۲۰۲۵» اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد آن طلاق را مبارات گویند.

«۲۰۲۶» اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلًا اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید: «بارَأتُ زَوْجَتی فاطِمَةَ عَلی مَهرِها فَهِیَ طالِق»، یعنی:

«مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او، پس او رهاست»، و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلی فاطِمَةَ عَلی مَهرِها فَهِیَ طالِق».

«۲۰۲۷» صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد، مثلًا به فارسی بگوید: برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم، اشکال ندارد.

«۲۰۲۸» اگر زن در بین عدّه طلاق خلع یا مبارات، از بخشش خود برگردد، شوهر می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

«۲۰۲۹» مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

«۲۰۳۰» شرایطی که در طلاق خُلع نسبت به زن و شوهر معتبر است و در کتب

مفصّل آمده، در طلاق مُبارات نیز معتبر است و شرایطی که در اصل طلاق معتبر بود، در هریک از طلاق خلع و مبارات نیز معتبر است.

مسائل متفرقه طلاق

«۲۰۳۱» اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه همسر خود اوست نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، باید عدّه نگاه دارد.

«۲۰۳۲» زنی که به عقد دائم درآمده و شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند، باید نزد مجتهد عادل

برود و به دستور او عمل نماید.

«۲۰۳۳» پدر و جد پدری دیوانه در صورتی که مفسده و ضرری در کار نباشد، می توانند زن او را طلاق بدهند.

«۲۰۳۴» اگر شوهر از روی علاماتی که در شرع معین شده، دو نفر را عادل بداند و زن خود را در حضور آنان طلاق دهد، دیگری که آن دو را فاسق می داند بنا بر اظهر نباید آن زن را برای خود یا برای شخص دیگر عقد کند، و در صورت جهل اگر احتمال بدهد آن دو نفر پیش کسی که طلاق می دهد عادل هستند، بنا بر اظهر کافی است.

غصب

اشاره

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود، از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: «مَنْ غَصِبَ شِبْراً مِنَ الْأَرضِ طَوَّقَهُ اللَّهُ مِنْ سَبْع أرَضین یَومَ القِیمهِ»، یعنی: «هرکسی یک وجب از زمین دیگری غصب کند، خداوند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازد»؛ و همچنین روایت شده است: «مَنْ خانَ جارَهُ شِبْراً مِنَ الْأرضِ، جَعَلَهُ اللَّهُ طَوقاً فی عُنُقِهِ مِنْ تُخُومِ الْأرضِ السابِعَه حَتّی یَلْقَی اللَّهَ یَومَ الْقِیمهِ مُطَوَّقاً الَّا انْ یَتُوبَ أَوْ یَرْجعَ»، یعنی: «اگر کسی به همسایه اش به اندازه یک وجب زمین خیانت کند، خداوند آن را از قعر زمین هفتم به گردن او می اندازد تا خدا را در چنین حالتی ملاقات کند، مگر این که از گناهش توبه کند یا برگردد». و باز فرموده اند:

«مَنْ أَخَذَ أَرْضاً بِغَيْرِ حَقٍّ، كُلِّفَ أَنْ يَحْمِلَ تُرابَها الَی الْمَحشَر»، یعنی:

«اگر کسی بدون حق، زمینی را بگیرد، او را وادار می کنند که خاک آن زمین را تا محشر حمل نماید».

«۲۰۳۵» اگر انسان نگذارد مردم از مسجد، مدرسه، پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی برای خود بگیرد و دیگری او را نگذارد که از آن جا استفاده نماید.

«۲۰۳۶» چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد باید نزد او بماند که اگر طلب او را نداد، طلب خود را از آن بدست آورد. پس اگر پیش از آن که طلب او را

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۰۴

بدهد، آن چیز را از او بگیرد، اگر چه غصب نیست، اما کار حرامی انجام داده است.

«۲۰۳۷» مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.

«۲۰۳۸» اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.

«۲۰۳۹» اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلًا از گوسفندی که غصب کرده برّه ای پیدا شود، تعلق به صاحب مال دارد، و نیز کسی که خانه ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند، باید اجاره آن را

بدهد.

«۲۰۴۰» اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین برود باید عوض آن را بدهد.

«۲۰۴۱» اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کنـد، مثلًا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

«۲۰۴۲» هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کننـد، اگر چه هر یک به تنهایی می توانست آن را غصب نماید، هر کدام از آنان ضامن نصف آن است.

«۲۰۴۳» اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود مثلًا طلایی راکه غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید: مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد.

«۲۰۴۴» اگر چیزی را غصب کنـد که باقی مانـدن آن چیز با آن شکل حرام است، مثل بُت و صـلیب و آلات لهو که شکسـتن آنهـا واجب است. پس اگر غاصب آن را خراب کنـد، بایـد اصل موادّ آنها را به صاحبش بدهـد و مزد ساخت آن به عهـده او نیست، ولی اگر آن چیز منفعت حلالی هم داشـته، مثل ظروف طلا و نقره (بنا بر جواز نگاه داشتن آنها) پس بی وجه نیست که مزد ساخت آن را هم ضامن باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۰۵

«۲۰۴۵» اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید:

باید آن را به صورت اول در آوری، واجب است آن را به صورت اولش در آورد، و چنانچه قیمت آن به علّت تغییر دادن، از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلا یی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید: باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.

«۲۰۴۶» اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را، اگر چه ضرر نماید، از زمین بکَنَد، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی هایی را که در زمین پیدا شده، درست کند، مثلًا جای درخت ها را پر نماید. و اگر به سبب اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد، و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد، و صاحب زمین نیز نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

«۲۰۴۷» اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکَنَد ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی

شده بدهد.

«۲۰۴۸» اگر در زمینی که غصب کرده بدون اذن مالك چاهی حفر نماید، پس اگر مالك به باقی بودن آن چاه راضی باشد، غاصب ضامن پرکردن آن نیست، و اگر راضی نباشد غاصب باید آن چاه را پر کند، ولی تصرف در پر کردن باید به اذن مالك باشد، و اگر مالك بخواهد خود، چاه را پر کند می تواند اجرت آن را از او بگیرد.

«۲۰۴۹» اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که از نظر اسم یا صفت یا رغبت مردم به آن، امثالی ندارد باید قیمت آن را بدهد. و منظور از قیمت، قیمت زمان مطالبه است، بلکه خالی از وجه نیست که بالاترین قیمت از زمان غصب تا زمان پرداخت را بدهد، اگر چه احتیاط در این است که روی یکی از

قیمت هایی که آن چیز در این فاصله پیدا کرده یا متوسط آنها با هم صلح نمایند.

«۲۰۵۰» اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته، از نظر اسم یا صفت و یا رغبت مردم به آن امثالی دارد، مانند گندم و برنج، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می دهد باید خصوصیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است.

«۲۰۵۱» اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزای آن با هم فرق دارد غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلًا چاق شده باشد، و حتی اگر چاقی به سبب رسیدگی غاصب به آن حیوان بوده، باید قیمت

وقتی را که چاق بوده بدهد، اگر چه بعد از آن، حیوان خود به خود لاغر شده باشد.

«۲۰۵۲» اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نمایـد و از بین برود، صاحب مال می تواند عوض آن را از هر کدام که خواست بگیرد، و اگر از اولی بگیرد، چنـانچه مال نزد دومی تلف شـده باشـد، او می توانـد از دومی مطالبه کنـد، ولی اگر دومی به اولی برگردانده و پیش او تلف شده نمی تواند از او مطالبه کند، و اگر صاحب مال عوض را از دومی که مال پیش او تلف شده بگیرد، او نمی تواند آنچه را داده از اولی مطالبه نماید.

«۲۰۵۳» اگر شخصـی مال غصبی را از غاصب بخرد و مالک، آن معامله را اجازه ندهـد، مشتری هم مثل غاصب ضامن آن مال و منـافع آن است، و مالـک می توانـد عوض آن مال و منافع آن را، حتی منفعتهایی را که در دست مشتری یا غاصب اول پیـدا شـده و نزد مشـتری بـاقی مانـده از هر کـدام که خواست بگیرد، پس اگر آنهـا را از مشـتری گرفت، در صورتی که مشـتری از غصب اطلاع داشـته و مـال در دست او تلف شـده، نمی توانـد آنچه را داده از غـاصب بگیرد، و اگر صـاحب مـال از غاصـب گرفت، او می تواند آنچه را داده از مشتری که مال پیش او تلف شده بگیرد، امّا اگر مشتری جاهل به غصب بود و مالک از او گرفت، مشتری پولی را که در معامله به فروشـنده داده بود از او می گیرد، حتی اگر آنچه به مالک داده بیشتر از آن پول بوده، بنا بر اظهر زیادی را هم از

فروشنده می گیرد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۰۷

«۲۰۵۴» اگر چیزی را که می فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، مثلًا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگرتصرف کنند اشکال ندارد، و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند، مثل مال غصبی است و هر کدام باید آن را به صاحبش برگرداند، و در صورتی که هر یک از مشتری یا فروشنده بدانند که معامله باطل است و مال او در دست دیگری از بین برود، بنابراظهر نمی تواند عوض آن را بگیرد.

«۲۰۵۵» هرگاه مال را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگاه دارد تا اگر پسندید بخرد، اگر با اجازه فروشنده باشد، در صورتی که آن مال تلف شود، بنا بر اقرب لازم نیست عوض آن را به صاحبش بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۰۸

«احکام مالی که پیدا شده»

«۲۰۵۶» مالی را که انسان پیدا می کند، اگر نشانه ای نداشته باشد که به وسیله آن صاحبش پیدا شود، و حیوان هم نباشد و ارزش آن از یک درهم، یعنی ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه دار کمتر نباشد، می تواند از طرف صاحبش صدقه دهد؛ و یا به حاکم شرع بدهد.

«۲۰۵۷» اگر مالی را پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن کمتر از یک درهم باشد و صاحب آن معلوم نباشد، می تواند به قصد این که ملک خودش شود بردارد ولی اگر صاحب آن پیدا شد و آن را مطالبه کرد، در صورتی که برای او مشقت ندارد، بنابر احتیاط واجب

باید عین مال او را برگرداند، و اگر تلف شده باشد بنابراظهر ضامن مثل یا قیمت آن نیست.

«۲۰۵۸» هرگاه چیزی را که پیدا کرده نشانه ای دارد که به وسیله آن می تواند صاحبش را پیدا کند، در صورتی که قیمت آن در زمان برداشتن آن کمتر از یک درهم نباشد، واجب است از همان وقت اعلان کند، یعنی تا یک سال در محل اجتماع مردم بگوید یا بنویسد و در محل مناسب نصب کند.

«۲۰۵۹» اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

«۲۰۶۰» اگر تا یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد، چنانچه در غیر حرم مکّه پیدا کرده، می تواند از طرف صاحبش صدقه بدهد یا به عنوان امانت برای صاحبش نزد خود نگهداری کند، یا به حاکم شرع بدهد یا برای خود بردارد و قصد کند که اگر صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد، و اگر در حرم مکه پیدا کرد، چنانچه قصد ندارد که به عنوان امانت نگه دارد، ظاهر این است که صدقه می دهد.

«۲۰۶۱» اگر صاحب مال بعد از یک سال اعلان پیدا شد، چنانچه مال را صدقه یا به حاکم شرع داده، بنابراقرب ضامن نیست و همچنین اگر بدون افراط و تفریط تلف شده نیز ضامن نیست، و اگر به عنوان امانت نگاه داشته، تحویل می دهد، و اگر

برای خود برداشته عوض آن را باید بدهد.

«۲۰۶۲» کسی که مالی را پیدا کرده اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند گذشته از این که معصیت کرده بازهم واجب است اعلان کند، و

در سالی که اعلان نکرده نمی تواند کارهایی را که در مسائل قبل گفته شد انجام دهد.

«۲۰۶۳» اگر بچه نابالغ یا دیوانه چیزی را پیدا کند، ولیّ او باید وظایفی را که گفته شد، انجام دهد.

«۲۰۶۴» اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، بنا بر اظهر دیگر اعلان واجب نیست و می تواند به وظایفی که گفته شد عمل نماید.

«۲۰۶۵» اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده روی کرده باید عوض آن را به صاحبش بدهد، و گرنه چیزی بر عهده او نخواهد بود، ولی اگر قبل از تمام شدن سال برای خودش بردارد و تلف شود، ضامن است.

«۲۰۶۶» اگر مال نشانه داری را که ارزش آن به یک درهم می رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به وسیله اعلان صاحب آن پیدا نمی شود، مثل بیابانها یا خرابه ها و مانند آن، اگر مالک آن ولو اجمالًا معلوم نباشد حکم کمتر از یک درهم را دارد؛ و اگر مالک آن ولو اجمالًا معلوم باشد باید به وظایفی که برای بعد از اعلان گفته شد عمل نماید.

«۲۰۶۷» در موقع اعلان بعضی از اوصاف مال پیدا شده را می گوید که تا حدودی آن را بشناساند و بعضی دیگر را نمی گوید تا مالک حقیقی را بشناسد.

«۲۰۶۸» اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، اگر یقین یا اطمینان پیدا کند که راست می گوید یا دو شاهد عادل شهادت دهند و یا ادّعا کننده قسم بخورد که مال اوست، واجب است به او داده شود، ولی اگر از

نشانه دادن او فقط گمان برایش حاصل شود یا یک شاهد عادل شهادت دهد، مخیّر است به او بدهد یا ندهد، و در صورتی که گمان قوی پیدا کند، وجوب تحویل به او خالی از وجه نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۱۰

«۲۰۶۹» هرگاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، می تواند آن را قیمت کند و برای خود بردارد، و میزان، قیمت زمانی است که در آن تصرف می نماید، و تمام وظایفی که برای اصل مال بود، از قبیل اعلان و سایر وظایف، در اینجا برای عوض مال ثابت است، و می تواند به حاکم مراجعه کرده و از او کسب تکلیف نماید.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۱۱

ذبح و شکار

اشاره

«۲۰۷۰» اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می شود سر ببرند، وحشی باشد یا اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی حیوان نجاستخوار که استبراء نشده و هم چنین حیوانی که انسان با آن نزدیکی کرده گوشت آن حلال نیست.

«۲۰۷۱» حیوان حلال گوشت وحشی، مانند آهو، کبک و بز کوهی، و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده، مثل گاو و شتری که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که بعداً گفته می شود آنها را شکار کنند، پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی، مانند گوسفند و مرغ خانگی، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود.

«۲۰۷۲» حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید. بنابر این، بچه آهو که نمی تواند فرار کند و بچه کبک که

نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود.

«۲۰۷۳» حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد، پاک است ولی گوشت آن را نمی شود خورد.

«۲۰۷۴» حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن حلال نمی شود.

«۲۰۷۵» سگ و خوک به وسیله سر بریدن و شکار کردن پاک نمی شوند، و خوردن گوشت آنها هم حرام است، و حیوان حرام گوشت درنده و گوشتخوار، مانند گرگ و پلنگ، اگر به دستوری که گفته می شود سر ببرند، بنابر اظهر پاک است

ولی گوشت آن حلال نمی شود.

«۲۰۷۶» فیل، خرس، بوزینه، سوسمار، موش و حیوان هایی که مانند مار در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجسند، ولی اگر سر آنها را ببرند پاک شدن بدنشان در سه مورد اول خالی از وجه نیست، ولی در بقیه خلاف احتیاط است.

«۲۰۷۷» اگر هنگام بریدن سر حیوان، پیش از بیرون آمدن روح، سر حیوان را از بدنش جدا کنند مانعی ندارد و حیوان پاک و حلال است، ولی اگر عمداً بخواهند سرش را از بدن جدا کنند، بنابر اظهر خوردن گوشت آن مکروه است، بلکه خلاف احتیاط است.

«۲۰۷۸» اگر از شکم حیوان زنده، بچه مرده ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

«۲۰۷۹» پیش از بیرون آمدن روح و سرد شدن بدن حیوان، مکروه است بلکه خلاف احتیاط است پوست حیوان را بکَنَند و یا این که اعضای بدنش را قطع کنند.

دستور ذبح

«۲۰۸۰» دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را از

پایین برآمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند، و آن چهار رگ عبارتند از: «حلقوم» که مجرای تنفس حیوان است، و «مری» که زیر حلقوم است و مجرای غذای حیوان است، و دو رگ خونی دیگر، که دو طرف حلقوم است و به آنها «ودج» گفته می شود، و اگر آنها را بشکافند کافی نیست.

«۲۰۸۱» اگر بعضی از چهار رگ را در حال اختیار ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند، فایده ندارد.

«۲۰۸۲» اگر گرگ گلوی گوسفندی را به طوری بکَنَد که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود، چیزی نماند، آن حیوان حرام می شود، ولی اگر مقداری از گردن را بکَنَد و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که

گوسفند زنده باشد، و به دستوری که گفته می شود سر آن را ببرند، حلال و پاک می باشد.

شرایط ذبح

«۲۰۸۳» سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

۱- کسی که سر حیوان را می بُرد، چه مرد باشد یا زن و یا بچه ممیز، باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکند. و مرتدّ از مسلمین، غُلاه، خوارج و منکر ضروریات اسلام، محکوم به حکم کافر است.

۲- سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد، ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می میرد، یا ذبح آن حیوان عرفاً برای انسان ضرورت داشته باشد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند، مانند شیشه و سنگ تیز، می شود سر آن را برید. بلکه

اگر آلت ذبح غیرآهن باشد ولی در حدّت و استحکام و تیزی و اطّرادِ تا آخر ذبح مثل آهن باشد به نحو یقین، بعید نیست به الغاء خصوصیت ملحق به آهن باشد.

۳- در موقع سر بریدن، جلو بدن حیوان رو به قبله باشد، و کسی که می داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می شود، ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، بنابراظهر، اشکال ندارد.

۴- وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد، یا کارد به گلویش بگذارد، به نیت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید: «بسم اللَّه»، کافی است، و اگر بدون قصد سر بریدن، نام خدا را ببرد آن حیوان، بنا بر اظهر پاک نمی شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد، اشکال ندارد.

۵- حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند، اگر چه مثلًا چشم یا دُم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند که معلوم شود زنده بوده، و لازم نیست خون از بدنش خارج شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۱۴

دستور کشتن شتر

«۲۰۸۴» اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید با پنج شرطی که- در مسأله قبل- برای سر بریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه اش فرو کنند.

«۲۰۸۵» اگر شتر در حالی که زانوها را به زمین

زده، یا به پهلو خوابیده و جلو بدنش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد.

«۲۰۸۶» اگر به جای اینکه کارد در گودی گردن شتر فرو کنند، سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر بکشند، یعنی کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است. ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاک می باشد.

«۲۰۸۷» اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلًا در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، هرجای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم زدن جان بدهد حلال می شود، و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری را که برای سربریدن حیوانات گفته شد، دارا باشد.

شکار با اسلحه

«۲۰۸۸» اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

۱- اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند، و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۱۵

اینها حیوانی را شکار کنند

بنابر اظهرپاک نمی شود و خوردن آن هم حرام است؛ و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاک و حلال است، و اگر گلوله تیز نباشد، بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به سبب حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد، پاک و حلال بودنش، اشکال دارد.

۲- کسی که شکار می کند باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (ص) می کند، حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست.

۳- اسلحه را برای شکار کردن حیوان بکار ببرد، و اگر مثلًا جایی را نشانه گیری کند و ناخواسته حیوانی را بکشد، آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است.

۴- در وقت به کار بردن اسلحه، نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی شود. ولی اگر فراموش کند، در صورتی که معتقد به وجوبِ بردنِ نام خدا در این هنگام بوده، و یا اگر معتقد نبوده، عادت به بردن نام خدا را داشت، اشکال ندارد.

۵- وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد؛ و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبُرد تا بمیرد، حرام می شود.

«۲۰۸۹» اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند، و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد، یا یکی از آن دو نام خدا را نبرد،

آن حیوان حلال نیست.

«۲۰۹۰» اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند در آب بیفتد، و انسان بداند که حیوان به سبب تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست، بلکه اگر شک کند که مردن حیوان فقط در اثر تیر بوده یا نه، حلال نمی باشد.

«۲۰۹۱» اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می شود ولی علاوه بر این که گناه کرده باید اجرت اسلحه یا سگ رابه صاحبش بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۱۶

«۲۰۹۲» اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است، با شرطهایی که در مسائل گذشته گفته شد، حیوانی را شکار کنند و در اثر آن، حیوان دو قسمت شود، و سر و گردن در یک قسمت بماند و وقتی انسان برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است، در صورتی که به همین قطع کردن جان داده باشد؛ و اگر حیوان زنده باشد، آن قسمت که سر ندارد حرام است و آن قسمت دیگر، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند، حلال است.

«۲۰۹۳» اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد، حرام است، و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد، و سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال است.

«۲۰۹۴» اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند و بچه زنده ای از آن بیرون آید، چنانچه آن بچه را به دستوری

که در شرع معین شده سر ببرند، حلال است و اگر خودش بمیرد، حرام می باشد.

«۲۰۹۵» اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه مرده ای از شکمش بیرون آید، چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد، پاک و حلال است.

شکار با سگ شکاری

«۲۰۹۶» اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاک و حلال بودن حیوان شش شرط دارد:

۱- سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلو گیری کنند بایستد، ولی اگر در وقت نزدیک شدن به شکار با جلو گیری نایستد مانع ندارد؛ و تربیت شدن سگ به این است که غالباً موقع کشتن شکار آن را نخورد، ولی اگر اتفاقاً شکار را بخورد، اشکال ندارد.

۲- صاحبش آن را بفرستد، و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۱۷

کند خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر خود را به شکار برساند، اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند، بنابر اظهر باید از خوردن آن شکار، خودداری نمایند.

۳- کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را می فهمد، و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (ص) می کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ، حرام است.

۴- وقت فرستادن سگ، نام خدا راببرد، و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر از روی فراموشی باشد،

در صورتی که معتقد به وجوب بردن نام خدا در این هنگام بود و یا اگر معتقد نبوده عادت به بردن نام خدا داشت، اشکال ندارد، و اگر وقت فرستادن، نام خدا را عمداً نبرد و پیش از آن که سگ به شکار برسد نام خدا را ببرد بنابر احتیاط، باید از آن شکار اجتناب نمایند، اگر چه بنابراظهر مانعی ندارد.

۵- شکار به وسیله زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، پس اگر سگ شکار را خفه کند، یا شکار بدلیل دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.

۶- کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد، و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد، مثلًا حیوان چشم یا دُم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین بزند، چنانچه سر حیوان را نبُرد تا بمیرد، حلال نیست. و بنا بر احوط، شکارچی باید خودش را زود به شکار برساند که اگر زنده است، آن را به دستور شرع سر ببرد، و اگر عجله نکرد، چه معذور باشد یا نه، و احتمال بدهد که بعد از شکار کردن هنوز زنده بوده و بعداً مرده است، پاک و حلال بودن شکار، مشکل است.

«۲۰۹۷» اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه آنها دارای شرایطی که در مسأله قبل گفته شد بوده اند، شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آن شرایط نبود، شکار حرام است.

«۲۰۹۸» اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن

شکار حلال و پاک است، و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار

کند، هر دوی آنها حلال و پاک می باشند.

«۲۰۹۹» اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، و نیز اگر یکی از سگ هایی را که فرستاده اند به صورتی که در مسأله ۲۰۹۶ گفته شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می باشد.

«۲۱۰۰» اگر باز یا حیوان دیگری غیراز سگ شکاری، حیوانی راشکار کند، آن شکار حلال نیست، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن راببرند، حلال است.

صید ماهی

«۲۱۰۱» اگر ماهی فَلْس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاک و خوردن آن حلال است، و چنانچه در آب بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می باشد. و ماهی بی فلس را اگر چه از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، حرام است. و فلس، همان پولک هایی است که روی پوست ماهی می باشد.

«۲۱۰۲» اگر ماهی بیرون از آب بیفتد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد، کسی با دست یا به وسیله دیگر آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

«۲۱۰۳» کسی که ماهی را صید می کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد ولی مسلمان باید بداند یا اطمینان داشته باشد که آن را زنده گرفته اند و در خارج آب مرده است.

«۲۱۰۴» ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا

مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است؛ و اگر در دست کافر باشد، اگر چه بگوید آن را زنده گرفته ام، حرام می باشد، مگر آن که از حرف او یا از راه دیگر علم یا اطمینان حاصل شود.

«۲۱۰۵» خوردن ماهی زنده، بنا بر احوط جایز نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۱۹

صید ملخ

«۲۱۰۶» اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است، و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد، ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته ام، حلال نیست مگر این که انسان بداند یا اطمینان داشته باشد که آن را زنده گرفته است.

«۲۱۰۷» خوردن ملخی که بال درنیاورده و نمی تواند پرواز کند، حرام است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۰

خوردنیها و آشامیدنیها

«۲۱۰۸» خوردن گوشت مرغی که مثل شاهین چنگال دارد حرام است. و خوردن گوشت هُدهُد مکروه می باشد و همچنین پرستو، بنا بر اظهر.

«۲۱۰۹» اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند، مثلًا دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می باشد.

«۲۱۱۰» خوردن پنج چیز از حیوانی که حلال گوشت است و به دستور شرع آن را سر بریده اند حرام است که عبارتند از:

۱- طحال (سپرز). ۲- نری. ۳- دنبلان. ۴- خون. ۵- فضله و سرگین.

«۲۱۱۱» هرچه در نظر مردم جزء چیزهای خبیث باشد و متعارف مردم از آنها متنفّر باشند، خوردن آنها حرام است، و بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن ده چیز اجتناب کرد، اگر چه جزء چیزهای خبیث نباشند، که عبارتند از:

۱- مثانه (بول دان).

۲- زَهره دان.

۳- بچه دان.

۴- فرج.

۵- غُدد، که آنها را دُشْوِل هم می گویند.

۶- نخاع (مغز حرام)، که داخل ستون فقرات و گردن است.

۷- نخود مغز (و آن چیزی است در مغز به شکل نخود).

۸- چیزی که در میان سُم است

و به آن ذات الاشاجع هم می گویند.

۹- حدقه چشم.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۱

۱۰- پِی دو طرف تیره پشت.

«۲۱۱۲» خوردن کمی از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام برای شفا به اندازه یک نخود، که از قبر مطهر آن حضرت یا از اطراف آن برداشته باشند، اشکال ندارد، و مظنون این است که خوردن تربت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام برای شفا، در این حکم مثل تربت امام حسین علیه السلام باشد اگر چه احوط این است که آن را در آب مخلوط کنند به طوری که مستهلک شود، و خوردن گِل داغستان و گِل ارمَنی برای معالجه، اگر علاج منحصر به خوردن آنها باشد، بنا بر اظهر اشکال ندارد.

«۲۱۱۳» خوردن گوشت اسب، و قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی با آنها وطی کند، یعنی نزدیکی نماید، حرام می شوند و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند.

«۲۱۱۴» خرگوش و سوسمار و همه حشرات، حرام گوشت هستند.

«۲۱۱۵» اگر- نَعوذُ بِاللَّه- با گاو، گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می شود و آشامیدن شیر و خوردن گوشت آنها هم حرام است و باید بدون آن که تأخیر بیفتد آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد.

«۲۱۱۶» آشامیدن شراب حرام و در بعضی از روایات بزرگترین گناه شمرده شده است، و اگر کسی آن را حلال بداند، در صورتی که ملتفت باشد که لازمه حلال دانستن آن تکذیب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله

و سلم می باشد، کافر است. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «شراب ریشه بدی ها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می خورد، عقل خود را از دست می دهد و در آن موقع، خدا را نمی شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی دارد و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی کند و از زشتی های آشکار رو نمی گرداند و روح ایمان و خداشناسی از او بیرون می رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند، و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می کنند، و تا چهل روز نماز او قبول نمی شود، و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از

دهانش بیرون می آید و آب دهان او به سینه اش می ریزد و فریاد تشنگی او بلند است».

«۲۱۱۷» سر سفره ای که در آن شراب می خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود، بنا بر احتیاط واجب نباید نشست و از چیز خوردن از آن سفره هم باید اجتناب کرد.

آداب غذا خوردن

«۲۱۱۸» چند چیز در غذا خوردن مستحب است:

۱- هردو دست را پیش از غذا بشوید.

۲- بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.

۳- میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد، و پیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست

خود را بشوید و همین طور تا به طرف راست میزبان برسد.

۴- در اول غـذا «بِسم اللَّه» بگویـد، و اگر سـر یک سـفره چنـد جور غـذا باشـد، در وقت خوردن هریک از آنها، نیز «بسم اللَّه» بگوید.

۵- با دست راست غذا بخورد.

۶- با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد.

۷- اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند هرکسی از غذای جلو خودش بخورد.

۸- سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد.

۹- بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند.

۱۰- آنچه بیرون سـفره می ریزد جمع کنـد و بخورد ولی اگر در بیابان غـذا بخورد، مسـتحب است آنچه بیرون می ریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

۱۱- بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۳

۱۲- اول غذا و آخر آن نمک بخورد.

۱۳- مستحب است یک سوم معده را برای غذا و یک سوم برای آب و یک سوم برای راحت تنفس کردن قرار دهد.

«۲۱۱۹» غذا خوردن در حال راه رفتن و همچنین به اندازه سیرشدن مکروه است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۴

احکام قَسَم

«۲۱۲۰» انسان می توانـد با قسم خوردن، انجام کاری را که مطلوب شارع است و یا ترک کاری را که نهی شـده است، بر خود واجب کند.

«۲۱۲۱» اگر قسم بخورد کـاری را انجـام دهـد یـا ترک کنـد، مثلًـا قسم بخورد که روزه بگیرد یا سـیگار نکشـد، چنانچه عمـداً مخالفت کنـد، بایـد کفاره بدهـد، یعنی یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را سیر کند یا آنان را بپوشاند، و اگر نتواند آنها را انجام دهد، باید سه روز روزه بگیرد.

قسم چند شرط دارد:

۱- کسـی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه، دیوانه، مست و کسی که مجبورش کرده اند درست نیست، و همچنین است اگر در حال عصبانیت بدون قصد قسم بخورد.

۲- کاری را که قسم می خورد انجام دهـد، بایـد حرام و مکروه نباشـد و کاری را که قسم می خورد ترک کند، باید واجب یا مستحب نباشد و قسم بر ترک امری که راجح است، هرچند دنیوی باشد، منعقد نمی شود، و متعلق قسم با رجحان به طور قطع کفایت می کند ولی انعقاد قسم در امر متساوی الطرفین، یعنی مباح، مبنی بر احتیاط است.

۳- به یکی از اسـامی خداونـد عـالم قسم بخـورد که به غیر ذات مقـدس او گفته نمی شـود،ماننـد «خـدا» و «اللّه»، و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیرخدا هم می گویند ولی به قدری بر خدا اطلاق می شود که هروقت کسی آن اسم را بگوید

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۵

ذات مقدس حق درنظر می آید، مثل آن که به «خالق» و «رازق» قسم بخورد، صحیح است.

۴- قسم را به زبان بیاورد، و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند، صحیح نیست، ولی شخص لال اگر با اشاره قسم بخورد، صحیح است.

۵- عمل کردن به قسم برای او ممکن باشـد، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن بوده ولی بعـداً تا آخر وقتی که برای قسـم معین کرده عاجز شود، یا برایش مشقت داشته باشد، قسم او از وقتی که عاجز شده بهم می خورد.

«۲۱۲۳» اگر پدر، فرزند را از قسم خوردن نهی کند و یا شوهر، همسرش را

از قسم خوردن نهی نماید، قسم آنان صحیح نیست، بلکه اگر پسر بدون اذن پدر، و زن بدون اذن شوهر قسم بخورد، قسم آنان نیز منعقد نخواهد شد.

«۲۱۲۴» اگر انسان قسم بخورد که کار واجب یا مستحبی را انجام دهد، و یا معصیت یا مکروهی را ترک کند، باید به مفاد قسم عمل کند و مخالفت آن کفاره دارد.

«۲۱۲۵» تخلّف از قسم در صورت اضطرار یا فراموشی کفاره ندارد.

«۲۱۲۶» اگر انسان بدون این که تصمیم قلبی بر انجام یا ترک کاری داشته باشد قسم بخورد، مثلًا در مکالمات روزمره بگوید: به خدا چنین شد یا چنین نشد، این گونه قسم موجب کفاره نیست ولی اگر راست باشد مکروه است، و اگر دروغ باشد گناه است.

«۲۱۲۷» اگر برای از بین بردن حق مسلمانی قسم بخورد حرام است، و اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی، نجات دهد قسم دروغ بخورد اشکالی ندارد، بلکه گاهی واجب می شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۶

نذر و عهد

«۲۱۲۸» انسان می تواند با نذر کردن، انجام کاری که مطلوب شارع است و یا ترک کاری را که مورد نهی واقع شده بر خود واجب کند.

«۲۱۲۹» کسی که نذر می کند باید عاقل، بالغ و مسلمان باشد. بنا بر این نذر از غیربالغ یا دیوانه، یا کافر صحیح نیست.

«۲۱۳۰» کسی که نذر می کند باید به اختیار خود نذر کند، بنابراین اگر کسی مجبور شده باشد، یا عصبانی باشد به طوری که بی اختیار شده باشد، یا کسی در حال غفلت و بی توجهی یا اشتباهی و بدون تصمیم نذر کند، نذر او صحیح نیست.

«۲۱۳۱» سفیه و کسی که مفلّس است یعنی ورشکست

شده، نذری که مربوط به مسائل مالی باشد از آنان صحیح نیست.

«۲۱۳۲» کسی که نـذر می کند باید به قصد قربت و نزدیک شدن به خداوند متعال نذر کند، بنابراین اگر برای خدا نذر نکند، صحیـح نیست، بنابراین کافی است موقع نـذر کردن بنا بر اظهر بگویـد: «لِلَّهِ عَلَيَّ»، یعنی: «برای خداونـد، به عهـده من باشد که فلان کار را انجام بدهم»، و اگر کسی که عربی نمی داند ترجمه آن را به هر زبانی بگوید کافی است.

«۲۱۳۳» اگر نذر کند کاری را انجام دهد، باید بنابراقرب، آن کار واجب یا مستحب باشد، پس اگر نذر کند کار مباحی انجام دهد، صحیح نیست، و اگر نذر کند کاری را ترک کند، باید آن کار حرام یا مکروه باشد.

«۲۱۳۴» بایـد به آنچه که نذر کرده قدرت و توانایی داشـته باشد، بنابراین اگر به چیزی عقلًا یا عادتاً قدرت نداشت و نذر کرد، صحیح نیست.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۷

«۲۱۳۵» اگر در نـذر خصوصـیت معیّنی قرار دهد، مثلًا نذر کند، این پول را در فلان مسـجد مصـرف کنم، یا فلان روز را روزه بگیرم، یا این مال را خرج روضه حضـرت سیدالشـهداء نمایم، بایـد به همان صورتی که نـذر کرده عمل کنـد و مخالفت با آن نمی تواند بکند.

«۲۱۳۶» نذر زن، بدون اجازه شوهر، بنا بر احتیاط واجب وضعاً منعقد می شود.

«۲۱۳۷» اگر از روی اختیـار به نـذر خود عمـل نکنـد، بایـد کفاره بدهـد، و کفاره آن- بنا بر اظهر- کفاره «قَسَم» و بنابر احتیاط مستحب، کفاره افطار عمدی روزه ماه رمضان است. و نیز اگر نذر روزه معین کرده باشد، کفاره آن بنابر احتیاط واجب، همان کفاره افطار عمدی است.

«۲۱۳۸»

اگر نذر کند که در هر هفته، مثلًا روز جمعه را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد که روزه گرفتن در آن حرام است، یا عـذری جهت روزه گرفتن دارد، مثلًا حیض برای او پیـدا شد، باید آن روز را روزه نگیرد، بلکه قضای آن را بجا آورد.

«۲۱۳۹» اگر نـذر کند که مقدار معینی از مال را صدقه دهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، باید آن مقدار از مال او صدقه داده شود.

«۲۱۴۰» اگر نـذر کنـد که به فقیر معیّنی صـدقه دهـد، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد، و اگر آن فقیر بمیرد باید به ورثه او بدهد.

«۲۱۴۱» اگر برای حرم یکی از امامان یا امام زادگان چیزی نذر کند، باید آن را در تعمیر و روشـنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

«۲۱۴۲» اگر چیزی را برای یکی از امامان نـذر کند، چنانچه مصـرف معیّنی را قصد کرده، باید به همان مصـرف برساند، و اگر مصـرف معینی را قصـد نکرده، بایـد به فقرا و زوّار بدهـد و یا مسـجد وماننـد آن بسازد و ثواب آن را به آن امام هدیه کند؛ و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده نذر کند.

«۲۱۴۳» هرگاه گوسـفند معینی را برای صدقه، یا یکی از امامان نذر کند، پشم و چاقی و آنچه از او متولّد می شود بعد از نذر، جزء نذر خواهد بود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۸

«۲۱۴۴» هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود و یا مسافرش به سـلامت برسد، عملی را انجام دهد و بعداً معلوم شود که قبل از نذر مریض خوب شده و

مسافر به سلامت برگشته، عمل به نذر واجب نیست.

«۲۱۴۵» عهـد آن است که انسـان بـا خداونـد پیمـان می بنـدد که کاری را انجام دهـد یا ترک نمایـد و تمام شـرایطی که برای صحیح بودن نذر بیان شد، در عهد نیز معتبر است.

«۲۱۴۶» صـیغه عهـد برای کسـی که می خواهـد انجام کار یا ترک کاری را بر خود واجب کنـد، چنین است: «عاهَـدْتُ اللَّهَ انْ افْعَلَ كَذا اوْ اتْرُكَ كَذا» یا «عَلَيَّ عَهْدُ اللَّهِ انْ افْعَلَ كَذا اوْ اتْرُكَ كَذا»، به جای «افْعَلَ كَذا» تا آخر، آن کار را به زبان بیاورد، و می تواند هنگام خواندن صیغه عهد، انجام کار یا ترک آن کار را مشروط به تحقق امر دیگری نماید و یا به طور مطلق بگوید، و شرایط عهد کننده مثل شرایطی است که در نذر و قسم بیان شد.

«۲۱۴۷» هرگـاه با خـدا عهـد کنـد که اگر به حاجت شـرعی خود برسـد کار خیری را انجام دهـد بایـد بعـد از آن که حاجتش برآورده شد آن کار را انجام دهد، و نیز اگر بدون این که حاجتی داشته باشد عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود.

«۲۱۴۸» اگر به عهد خود وفا نکند باید کفاره بدهد و کفاره آن بنابراحتیاط کفاره افطار عمديِ روزه ماه رمضان است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۹

وَقْف

وقف آن است که انسان مالی را به صورت مخصوص به موارد و مصارف معینی، اختصاص دهد، و احکام آن در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«۲۱۴۹» اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و

کسی هم از آن ملک ارث نمی برد، ولی در بعضی از موارد بسیار نادر که در کتاب های مفصل بیان شده است به طور استثنایی، فروختن آن جایز است.

«۲۱۵۰» لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلًا بگوید، خانه خود را وقف کردم، وقف صحیح است و در وقف قبول کردن مطابق احتیاط است.

«۲۱۵۱» اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود یا بمیرد، وقف درست نیست.

«۲۱۵۲» کسی که مالی را وقف می کند، بنا بر اظهر می تواند شرط کند که تا مدتی و یا تا وقتی زنده است خودش و یا متعلقین او از مال موقوفه، استفاده نمایند و منافع آن مال به آنها برسد.

«۲۱۵۳» وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولیّ او بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند وبه قصد این که آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید وقف صحیح است.

«۲۱۵۴» اگر مسجد را وقف کنند، بعد از آن که واقف به قصد واگذار کردن اجازه

دهد که در آن مسجد نماز بخوانند، همین که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود.

«۲۱۵۵» وقف کننده باید بالغ، عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند، بنا بر این سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

«۲۱۵۶» اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند درست نیست، ولی وقف

برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده اند صحیح و آنها که به دنیا نیامده اند بعد از تولّد با دیگران شریک می شوند.

«۲۱۵۷» اگر چیزی را بر خودش وقف کنـد، مثل آن که دکانی را وقف کنـد که عایـدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلًا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.

«۲۱۵۸» اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین کند، باید مطابق قرار داد او رفتار نمایند. و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصـی، مثلًا بر اولاد خود وقف کرده باشد، در مورد چیزهایی که مربوط به مصـلحت وقف است، که در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد، اختیار با حاکم شرع است ولی در مورد چیزهایی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است، اگر آنها بالغ باشـند، اختیـار بـا خود آنان است، و اگر بالغ نباشـند اختیار با ولیّ ایشان است و برای اسـتفاده از وقف اجازه حاکم شـرع لازم نیست.

«۲۱۵۹» اگر ملکی را، مثلًا بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

«۲۱۶۰» اگر ملکی را بر افراد مخصوصـی، مثلًا بر اولاد خود وقف کنـد که هر طبقه ای بعـد از طبقه دیگر از آن اسـتفاده کنند، چنـانچه متولّی ملـک، آن را اجاره دهـد و بمیرد، در صورتی که مراعات مصـلحت وقف یا مصـلحت طبقه بعـد را کرده باشـد اجاره باطل نمی شود. ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه

از کسانی که ملک بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند، در صورتی که طبقه

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۱

بعد اجازه ندهند، اجاره باطل می شود، و در صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می گیرد.

«۲۱۶۱» اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، چنانچه برای عموم وقف شده باشد، در صورت امکان، حاکم شرع باید به جای او متولّی امینی معین نماید.

«۲۱۶۲» فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی توان برای استفاده های دیگر، حتی برای نماز به مسجد یا غیر مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۲

وصیّت

وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قَیّم و سر پرست معین کند، و کسی را که به او وصیت می کنند، وصیّ می گویند.

«۲۱۶۳» پدر و جد پدری که بر اطفال ولایت دارند در صورتی که یکی از آنها زنده است، می تواند وصیت کند که سرپرستی اطفالش برای شخص دیگری باشد، و همین طور می تواند وصیت کند که شخص دوم نیز، بعد از خود شخص سومی را به عنوان سرپرست اطفال انتخاب کند، ولی این حق برای مادر ثابت نیست، بلکه قیّم اطفال ولیّ شرعی آنها است.

«۲۱۶۴» کسی که می خواهد وصیت کند، بنابراظهر می تواند با اشاره ای که مقصودش را بفهماند، وصیت

کند اگر چه لال هم نباشد.

«۲۱۶۵» بنا بر اظهر انسان می تواند وصیت خود را به وسیله نوشتن انجام دهد.

«۲۱۶۶» وصیت به صرف کردن مالی در معصیت جایز نیست، پس وصیتی که مشتمل بر کمک ظالم در ظلمش و فاسق در فسقش است باطل می باشد، به شرط اینکه مقصود او منحصراً این مصرف خاص بوده باشد، و گرنه اصل وصیّت صحیح است، ولی در راههای خیر مصرف می گردد و همچنین اگر مورد وصیّت مشترک بین حلال و حرام باشد، حمل بر حلال می شود، مگر آن که بدانیم که در وصیت قصد حرام نموده، که در این صورت صحیح نیست، و اگر وصیت به چیزی کرد که استفاده از آن غالباً در حرام است ولی بدانیم که مقصود او منفعت حلال بوده است

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۳

واطمینان به مصرف در حلال باشد و عرفاً کمک به انجام معصیت نباشد، وصیت صحیح است.

«۲۱۶۷» مالی که مورد وصیت قرار می گیرد باید قابلیت تملّک داشته باشد؛ پس وصیت به شراب یا سگ و خوک و امثال آنها باطل است، مگر آن که مقصود او جهت حلالی، مثل وصیت به شراب برای سرکه کردن باشد.

«۲۱۶۸» وصیت نمودن به سکونت موقت یا همیشگی در خانه ای صحیح است، و همچنین است وصیت به میوه درختی، که در این صورت شامل میوه موجود در حال وصیت هم می شود، مگر آن که قرینه ای بر خروج آن از مورد وصیت وجود داشته باشد.

«۲۱۶۹» وصیت شخص سفیه صحیح نیست مگر این که عقلایی باشد و مربوط به امور مالی نباشد که بخواهد چیزی را مال کسی کند، و وصیّت کسی که ورشکست شده، اگر وصیت او

مزاحمت با حقوق طلبکارهایش نداشته باشد، صحیح است.

«۲۱۷۰» کسی که وصیت می کند باید بالغ و عاقل باشد، ولی بچه ده ساله ای که خوب و بد را تمیز می دهد، اگر وصیت او مثل افراد بالغ عاقل باشد، بنابر اظهر، وصیت او صحیح است، و نیز وصیت کننده باید از روی اختیار وصیت کند و کسی او را مجبور نکرده باشد و در غیر اینصورت صحیح نیست.

«۲۱۷۱» کسی که از روی عمد مثلًا زخمی به خود زده، و همین طور بنابر اظهر کسی که سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست، و اگر بعد از این عمل وصیّت کرد ولی نمرد، در نفوذ این وصیت تأمل است و احتیاط در تجدید وصیت است، و اگر تجدید نکرد، باید در عمل به وصیّت بر طبق احتیاط مناسب عمل شود.

«۲۱۷۲» اگر انسان وصیت کند که چیزی را به شخصی بدهند، بنابر احوط، در صورتی آن شخص آن چیز را مالك می شود که آن را قبول کند، اگر چه در حال حیات وصیت کننده باشد، و اگر قبول کرد و بعد از مردن وصیت کننده ردّ کرد، مال

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۴

از آنِ اوست و ردّ او بی فایده است.

«۲۱۷۳» وصیّ باید بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد، پس اگر خیانتی از او ظاهر شد، وصایتش باطل می گردد و حق تصرّفات از او سلب می شود، و وصی می تواند مرد باشد یا زن، نابینا باشد یا بینا، وارث وصیت کننده باشد یا غیر آن، و وصیّ میت مسلمان

باید مسلمان باشد.

«۲۱۷۴» اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هرکدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند، و همچنین است بنا بر اظهر اگر در این مورد چیزی اظهار نکرده باشد، و اگر اجازه نداده باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند، در صورتی که تأخیر و مهلت دادن موجب شود که عمل به وصیت معطل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص می دهد، و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می نماید، و اگر یکی از آنان قبول نکرد یک نفر دیگر را به جای او تعیین می نماید.

«۲۱۷۵» اگر شخصی را وصی و دیگری را ناظر قرار دهد، بنابراظهر تصرف وصی مشروط به رأی موافق ناظر است، و ناظر هم نمی تواند مستقلًا تصرف کند، و اگر ناظر وفات نمود یا از مداخله امتناع کرد، بنابراحوط تصرف وصی منوط به نظر حاکم است، و اگر وصی وفات کرد حاکم مداخله می نماید.

«۲۱۷۶» اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلًا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند، وصیت باطل می شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیّمی برای بچه های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیّم نماید، وصیت اولش باطل می شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

«۲۱۷۷» اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود بر

گشته، مثلًا خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می شود.

«۲۱۷۸» اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۵

همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

«۲۱۷۹» اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به شخصی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به شخصی دیگر بدهند، آنچه را که در حال زندگی بخشیده، از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد، و چیزی را که وصیت کرده، اگر به مقدار ثلث میراث یا کمتر باشد، وصیت نافذ است و اگر زیادتر از ثلث باشد، زیادی آن احتیاج به اذن ورثه دارد.

«۲۱۸۰» اگر وصیت کند که ثلث مال او را بفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

«۲۱۸۱» اگر در مرضی که به آن می میرد، بگوید مقداری به شخصی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد و کسی هم منکر گفته او نشود، باید از اصل مالش بدهند.

«۲۱۸۲» اگر انسان وصیت کند که چیزی را به کسی بدهند، باید آن شخص وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند، باطل است، ولی اگر وصیت کند به بچه ای که در

شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند، و اگر مرده به دنیا آمد، وصیت باطل می شود و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می کنند.

«۲۱۸۳» اگر وصیّت کرد برای گروهی که موصوف به صفت خاصی هستند، مثل فقرا، باید صفت فقر در هنگام مرگ وصیت کننده هم موجود باشد و وجودش در زمان وصیت کافی نیست.

«۲۱۸۴» اگر انسان بفهمد کسی او را وصیّ قرار داده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی قرارداده، یا بفهمد و

به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، یا اطلاع بدهد ولی به او نرسد، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید وصیت او را انجام دهد.

«۲۱۸۵» اگر کسی دو نفر را وصی قراردهد، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر را به جای او معین می کند، در صورتی که وصیت کننده، بودن هر دو را شرط کرده باشد؛ و اگر هردو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند. ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن نفر دوم، لازم نیست.

«۲۱۸۶» اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را

معین می کند.

«۲۱۸۷» اگر مقـداری از مـال میت در دست وصـی تلف شود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی کرده و یا تعـدی نموده، مثلًا میّت وصـیت کرده است که فلاـن مقـدار به فقرای فلان شـهر بـده و او مال را به شـهر دیگری برده و در راه از بین رفته، ضامن است، و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده، ضامن نیست.

«۲۱۸۸» هر گاه انسان شخصـی را وصـی کند و بگوید که اگر آن شـخص بمیرد فلان شخص دیگر وصی باشد، بعد از آن که وصی او مرد، وصی دوم باید کارهای میّت را انجام دهد.

«۲۱۸۹» حجّی که بر میّت واجب است و بـدهکاری و حقـوقی را که مثـل خمس و زکـات و مظـالم، ادا کردن آنهـا واجب می باشد، باید از اصل ترکه میت بدهند، اگر چه میّت برای آنها وصیت نکرده باشد.

«۲۱۹۰» اگر مـال میّت از بـدهی و حـج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیایـد، چنانچه وصـیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصـرفی برسانند، باید به وصـیت او عمل کنند، و اگر وصـیت نکرده باشد، آنچه می ماند، مال ورثه است.

«۲۱۹۱» اگر مصـرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده اند و تنها راضی بودن آنان کافی

نیست؛ و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است.

«۲۱۹۲» اگر مصرفی را که میت معین کرده، از

ثلث مال او بیشتر باشد، و ورثه او پیش از مردنش اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او بنابر اظهر نمی توانند از اجازه خود برگردند.

«۲۱۹۳» مقصود از ثلث مال که وصیت در آن نافذ است، ثلث مال در وقت وفات وصیّت کننده است، پس اگر در اثر نقصان اموال، مقدار ثلث اموالش در وقت وفات کمتر از زمان وصیت شده باشد، وصیت او در ثلث اموال موجود، نافذ است.

«۲۱۹۴» اگر میت وصیت به ثلث کند ولی مصرفی را معین نکند، در امور خیریّه مصرف می شود.

«۲۱۹۵» اگر مالی را برای عدّه معیّنی مثلًا برای طلاب مدرسه خاصی وصیت کرد، باید به طور مساوی بین آنها تقسیم شود امّا اگر آن عدّه غیر معین بودند، مثلًا برای عنوان کلی طلاب وصیت کرد، صرف کردن در بعضی از آنها کافی است ولو به سه نفر هم نرسد.

«۲۱۹۶» اگر مالی را برای شخصی وصیت کرد و معین نکرد که در چه راهی مصرف کند و او هم قبول کرد، آن مال را مالك می شود، اما چنانچه تعیین کرد که چگونه مصرف شود، اگر تخلّف کند، ضامن است.

«۲۱۹۷» اگر وصیّت کند که از ثلث مال او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، چنانچه ثلث مال او به اندازه این کارها بود، به آن عمل می شود، و اگر کمتر بود، اول واجبات مالی او، مثل خمس، زکات، بدهی و حج واجب را انجام می دهند و اگر اضافه آمد واجبات بدنی مثل نماز و روزه، و اگر

باز هم چیزی از ثلث اضافه آمد به مصرف مستحبات می رسانند، مگر این که معلوم باشد که منظور میت این نبوده که فقط از ثلث مصرف شود که در این صورت واجبات مالی- که قسم اول است- از اصل مال میت برداشته می شود و بقیه از ثلث، و اگر منظور میّت مبهم بود، احتیاط در این است که آنچه بیش از ثلث مصرف می شود، با اجازه ورثه باشد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۸

«۲۱۹۸» اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

«۲۱۹۹» اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ را به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد و دو زن عادل یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادل شهادت دهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند. و اگر دو زن

عادل شـهادت دهنـد نصف آن را و اگر سه زن عادل شـهادت دهنـد بایـد سه چهارم آن را به او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند و مورد وثوق به راستگوئی و عدم خیانت باشند گفته او راتصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

«۲۲۰۰» اگر کسـی بگوید من وصـیّ میتم که مال او را به مصـرفی برسانم، یا میت مرا قیّم بچه های خود قرار داده، در صورتی که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند، حرف او را باید قبول کرد، و صورتهای دیگر، مثل شـهادت یک مرد عادل با قسـم خوردن یا شهادت چند زن با یک مرد عادل یا بدون آن، مورد تأمّل است.

«۲۲۰۱» اگر وصیت کند چیزی به شخصی بدهند و آن شخص پیش از آن که قبول یا رد کند بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند، می توانند آن را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که وصـیت کننده از وصـیت خود بر نگردد وگرنه ورثه آن شخص حقی به آن چیز ندارند. و اگر آن شخص بعد از قبول فوت کرد، مال

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۹

از آن وارث اوست و نیازی به قبول مجدّد وارث نیست. مگر آن که وصیت کننده از وصیّتش برگردد.

«۲۲۰۲» مستحب است انسان برای خویشان و نزدیکان خود مالی را وصیت کند اگر چه آن اشخاص از او ارث هم می برند، و مکروه است برای نزدیکانی که از او ارث نمیرند، هیچ

وصیتی نکند.

ارث

اشاره

«۲۲۰۳» کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته یا طبقه هستند:

طبقه اول: پـدر و مادر و اولاد میّت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد، هرچه پایین آینـد، که هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد بدین معنی که مثلًا اگر نوه میّت هست نتیجه او ارث نمی برد. و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه دوم ارث نمی برند، مگر این که کسـی که از طبقه اول وجود دارد، شـرعاً از ارث ممنوع شود، که در این صورت نوبت به طبقه دوم می رسد.

طبقه دوم: جـدّ، یعنی پـدر بزرگ و پدر او، هرچه بالا رود، و جدّه، یعنی مادربزرگ و مادر او، هر چه بالا رود، پدری باشد یا مادری؛ و خواهر و برادر، و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان، هرکدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد که معنای آن در طبقه اول گفته شد. و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه سوم ارث نمی برند.

طبقه سوم: عمو، عمه، دایی، خـاله، هرچه بالا رونـد، و اولاد آنان هرچه پایین آینـد، و تا یک نفر از عموها، عمه ها، دایی ها و خاله های میت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی برند، ولی اگر میت عموی پدری و پسـر عموی پدر و مادری داشـته باشد، و غیر از اینها وارثی نداشـته باشـد، ارث به پسـر عموی پـدر و مادری می رسد و عموی پدری ارث نمی برد. اگر میت وارثی از قبیل پسر یا دختر عمو، یا پسر یا دختر عمه، یا پسر یا دختر دایی، یا پسر یا دختر خاله که از طرف پدر و مادر هستند و از طرف

دیگر عمو یا عمه یا دایی یا خاله از طرف پدر یا فقط مادر دارد، احتیاط در این است که دو طبقه با هم صلح نمایند.

«۲۲۰۴» اگر عمو، عمه، دایی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۱

نباشند، عمو، عمه، دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می برند، و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند، و اگر آنها هم نباشند عمو، عمه، دایی و خاله جد و جده میت، و اگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می برند.

«۲۲۰۵» زن و شوهر به تفصیلی که گفته خواهد شد از یکدیگر ارث می برند.

ارث طبقه اول

«۲۲۰۶» اگر وارث میت فقط یک نفر از طبقه اول باشد، مثلًا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میت به او می رسد؛ و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود؛ و اگر یک پسر و یک دختر باشد، مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می برد؛ و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

«۲۲۰۷» اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می برد، ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان پدری باشند، یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه اگرچه تا پدر و مادر

میت هستند این افراد ارث نمی برند، ولی وجود آنها موجب می شود که مادر شش یک (۱۶) مال را ببرد و بقیه به پدر برسد، به شرط آن که برادران یا خواهران کافر نباشند و در حالی که مادرشان آزاد و مسلمان است آنها بنده نباشند، و هنگام مردن میت، از مادر متولد شده باشند.

«۲۲۰۸» اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر، هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت می برد و

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۲

یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند، مثلًا اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند، ولی در آن تأمل است.

«۲۲۰۹» اگر وارث میت فقط پدر، مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر

ببرد.

«۲۲۱۰» اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشند مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می برد.

«۲۲۱۱» اگر وراث میت فقط پدر یا مادر، با پسر و دختر باشد، مال را به شش قسمت مساوی تقسیم می کنند، یک قسمت آن را، پدر یا مادر می برد و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

«۲۲۱۲» اگر وارث میت فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می برد.

«۲۲۱۳» اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر باشند، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند.

«۲۲۱۴» اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او، اگرچه دختر باشد، سهم پسر میت را می برد و نوه دختری او، اگرچه پسر باشد، سهم دختر میت را می برد؛ مثلًا اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۳

ارث طبقه دوم

«۲۲۱۵» طبقه دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند، جدّ و جدّه، یعنی پدربزرگ و مادربزرگ، و همچنین برادر و خواهر میت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می برند.

«۲۲۱۶» اگر وارث میت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد،

همه مال به او می رسد، و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلًا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می برد.

«۲۲۱۷» اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جداست ارث نمی برند، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد همه مال به او می رسد، و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود؛ و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد.

«۲۲۱۸» اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جداست، همه مال به او می رسد؛ و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند؛ مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود.

«۲۲۱۹» اگر میت برادر و خواهر پدری و مادری، و برادر و خواهر پدری، و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری

دو برابر خواهر می برد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۴

«۲۲۲۰» اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری، و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

«۲۲۲۱» اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

«۲۲۲۲» اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

«۲۲۲۳» اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً گفته می شود می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گفته شد ارث خود را می برند، ولی ارث بردن زن یا شوهر موجب نمی شود

که از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم شود اما از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود مثلًا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.

«۲۲۲۴» اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۵

می دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می رسد هر پسری دو برابر دختر می برد.

«۲۲۲۵» اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد، و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی برد.

«۲۲۲۶» اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جدّه می برد، و اگر جد و جده مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند.

«۲۲۲۷» اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد بنابر اظهر مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد یا جده پدری و یک

قسمت را جد یا جده مادری می برد.

«۲۲۲۸» اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد مال سه قسمت می شود، یک قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می دهند، و جد دو برابر جده می برد.

«۲۲۲۹» اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً گفته می شود می برد، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می دهند که به طوری مساوی بین خودشان تقسیم می کنند، و بقیه را به جد و جده پدری می دهند و جد دو برابر جده می برد؛ و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۶

ارث طبقه سوم

«۲۲۳۰» طبقه سوم عمو، عمه، دایی، خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد، که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می برند.

«۲۲۳۱» اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد، و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری، یا همه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود، و اگر عمو و عمه هر

دو باشـند و همه پـدر و مادری، یا همه پدری باشـند، عمو دو برابر عمه می برد، مثلًا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسـمت می کنند، یک قسـمت را به عمه می دهند و چهار قسـمت را عموها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند.

«۲۲۳۲» اگر وارث میت فقـط چنـد عموی مـادری یـا چنـد عمه مـادری باشـند مال به طور مساوی بین آنان تقسـیم می شود، و همچنین است اگر فقط چند عمو و عمه مادری داشته باشد ولی در صورت اخیر، بنابر احتیاط باید با هم صلح کنند.

«۲۲۳۳» اگر وارث میت عمو و عمه باشد بعضـی پدری و بعضـی مادری و بعضـی پدر و مادری باشـند، عمو و عمه پدری ارث نمی برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند، و عموی پدر و مادری دو برابر عمه پدر و مادری می برد، و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسـمت می کنند دو قسـمت را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند، و عمو دو برابر عمه می برد، و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می دهند، که به طور مساوی با هم تقسیم نمایند.

«۲۲۳۴» اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله باشد، همه مال به او می رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۷

به طور مساوی بین آنان قسمت

می شود، و احتیاط در افرادی که فقط از طرف مادر ارث می برند این است که در تقسیم بین خود صلح نمایند.

«۲۲۳۵» اگر وارث میت فقط یک دایی، یا یک خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی برند، و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند.

«۲۲۳۶» اگر وارث میت فقط دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی برد و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و احتیاط در مصالحه است، و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند که به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند.

«۲۲۳۷» اگر وارث یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می برد.

«۲۲۳۸» اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشد چنانچه عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می برد و از بقیه، دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می دهند، بنابراین اگر مال را نُه قسمت کنند سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به

عمو و دو قسمت را به عمه می دهند.

«۲۲۳۹» اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمه می برد، بنابراین اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند.

«۲۲۴۰» اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه

پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را دایی یا خاله می برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می کنند، یک سهم آن را به عمو و عمه مادری می دهند که بین خود تقسیم می نمایند، و احتیاط در مصالحه بین خودشان است، و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری تقسیم می نمایند و عمو دو برابر عمه می برد، بنابراین مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می باشد.

«۲۲۴۱» اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشند که

همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوی که در مسأله قبل گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند و یک سهم آن را دایی ها و خاله ها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می نمایند.

«۲۲۴۲» اگر وارث میت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان تقسیم می کنند، پس اگر میت یک دایی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند و به طور مساوی قسمت می کنند، و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد، آن یک سهم را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی ها و خاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، گرچه احتیاط در مصالحه بین آنهاست، و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که به طور مساوی بین خود تقسیم کنند.

«۲۲۴۳» اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد مقداری که به عمو و عمه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می رسد، به اولاد آنان داده می شود.

«۲۲۴۴» اگر وارث میت عمو، عمه، دایی و خاله پدر و عمو، عمه،

مادر او باشند، مال سه سهم می شود، یک سهم آن مال عمو، عمه، دایی و خاله مادر میت است به طور مساوی، ولی احتیاط آن است که با هم صلح کنند، ودو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می دهند و عمو دو برابر عمه می برد.

«۲۲۴۵» کسی که دو نسبت در او جمع شود از هر دو سبب ارث می برد، مثل این که کسی هم پسر عموی پدری باشد و هم پسر دایی مادری، یا کسی هم شوهر میت باشد و هم پسر عموی او، یا زنی هم عمه پدری میّت باشد و هم خاله مادری او، مگر آن که دو نسبت او در دو طبقه باشد، مثل این که هم برادر مادری باشد و هم پسر عمو که فقط ارث برادر بودن را می برد.

ارث زن و شوهر

«۲۲۴۶» زن و شوهر در ازدواج دائم با وجود جمیع طبقات سه گانه ای که گفته شد از یکدیگر ارث می برند، و وجود هیچ یک از این طبقات مانع ارث بردن آن دو از یکدیگر نیست.

«۲۲۴۷» اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او، و بقیه را ورثه دیگر می برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک (۱۴) همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند.

«۲۲۴۸» اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک (۱۴) مال او را زن، و بقیه را

ورثه دیگر می برنـد، و اگر از آن زن یـا از زن دیگر اولاد داشـته باشـد، هشت یک (۱۸) مـال را زن، و بقیـه را ورثه دیگر می برنـد. و زن از همه اموال منقول ارث می برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی برد، چه زمین خانه مسـکونی باشد یا زمین باغ و زراعت و غیر آن، و از قیمت هوایی مثل بنا و درخت ارث می برد، و بنابر اظهر با رضایت وارثان از خود هوائی هم می تواند ارث ببرد، و بنابر اظهر در آنچه که گفته شد فرق ندارد، زن از این شوهر اولاد داشته باشد یا نه، اگرچه احتیاط در مورد زن

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۵۰

بچه دار در ارث بردن از زمین، خوب است.

«۲۲۴۹» اگر زن غیر از شوهر وارثی نـدارد، بنـابر اقوی همه مـال به شوهر می رسـد، ولی اگر شوهر غیر از زن وارث نـدارد زن سهم خود را که چهار یک (۱۴) است می برد و بقیه بنابر اقرب، از آن امام علیه السلام است.

«۲۲۵۰» اگر برای پرداخـت سـهم زن بخواهنـد بنـا و درخـت وماننـد آن را قیمـت نماینـد بایـد اجزای آن را قیمت کننـد، ولی احتیاط مسـتحب در این است که ببیننـد اگر آنها بـدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند چقدر ارزش دارند، و آن را برای پرداخت مبنا قرار دهند.

«۲۲۵۱» اگر میت بیش از یک زن داشـته باشد، چنانچه اولاد نداشـته باشد چهار یک (۱۴) مال، و اگر اولاد داشـته باشد هشت یک (۱۸) مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زنهای دائمی او تقسیم می شود، اگرچه شوهر با هیچ یک از آنان یا

بعض آنان نزدیکی نکرده باشد.

«۲۲۵۲» اگر مردی در حال مرض با زنی ازدواج دائم نماید و در آن مرض بمیرد و نزدیکی هم نکرده باشد، زن از آن مرد ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد، و اگر نزدیکی کرده باشد و یا از آن مرض خوب شده و به غیر آن مرض از دنیا رفته باشد آن زن هم از او ارث می برد و هم حق مهر دارد، و اگر زنی که شوهرش با او نزدیکی نکرده در زمان مریضی شوهر از دنیا رفت شوهر از آن زن ارث نمی برد و حق مهر هم برای زن نیست بنابر اظهر، اگرچه احتیاط مستحب در صلح است.

«۲۲۵۳» اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد طلاق رجعی بدهد و آن زن قبل از اتمام عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می برد، و نیز اگر شوهر قبل از اتمام عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می برد، ولی اگر بعد از اتمام عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد.

«۲۲۵۴» اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد، اگرچه طلاق بائن باشد، و قبل از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با دو شرط از او ارث می برد: اول آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد. دوم آن که شوهر در ادامه همان مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از

آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث

نمی برد.

«۲۲۵۵» زنی که به عقد موقت به نکاح مردی درآمده از مرد ارث نمی برد و مرد نیز از او ارث نمی برد اما ارث بین پدر و فرزند یا مادر و فرزند ثابت است.

مسائل متفرقه ارث

«۲۲۵۶» قرآن، انگشتر، شمشیر میت و لباسی را که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است، اگرچه نپوشیده باشد، در صورتی که برای مصرف و استفاده کردن، نه فقط برای ملکیّت، آن ها را گرفته باشد، مال پسر بزرگتر است اگرچه فرزند بزرگتر دختر باشد، و بر پسر بزرگ نیز واجب است که نمازها و روزه هایی که از پدرش قضا شده بجا آورد و حکم رسیدن این اموال به پسر بزرگ، بنابر احتیاط واجب در صورتی است که میت غیر از اینها مال دیگری نیز داشته باشد.

«۲۲۵۷» اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد، مثلًا از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد اگر چنین فرضی صحیح باشد، باید لباس، قرآن، انگشتر و شمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

«۲۲۵۸» اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی را هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله ۲۲۵۶ گفته شد، برای ادای قرض او بدهند، و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، بنابر اظهر باید از آن چهار چیز هم که به پسر بزرگتر می رسد به نسبت، برای ادای قرض او بدهند، مثلًا اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد پسر بزرگ

باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد.

«۲۲۵۹» مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت باشد از مسلمان ارث نمی برد. ولی اگر میت مسلمان پسر کافری دارد و او پسری مسلمان دارد، آن پسر مسلمان از جدّ خود ارث می برد، و همچنین اگر پسر میت مسلمان، کافر باشد ولی عموی میت یا برادر میت مسلمان باشد ارث به آنها می رسد، و در

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۵۲

صورت کافر بودن این دو پسران مسلمان عمو و برادر ارث می برند.

«۲۲۶۰» اسلام آوردن وارث قبل از تقسیم کردن ارث، در صورت تعدد ورثه مسلمان، مثل اسلام آوردن آن وارث قبل از مردن آن میّت است پس اگر قبل از تقسیم مال اسلام آورد، در استحقاق ارث مانند بقیه ورثه است، پس اگر طبقه او مقدم است بر طبقه بقیه، تمام ارث مال او خواهد بود چه میت کافر باشد یا مسلمان، و اگر اسلام آوردن او بعد از تقسیم بخشی از مال باشد، نسبت به بقیه اموال ارث می برد و از آن بخش که تقسیم شده ارث نمی برد.

«۲۲۶۱» افراد تمام مذاهب مختلفی که محکوم به اسلام هستند، همه از یکدیگر ارث می برند، چه حق باشند چه باطل، مگر غُلاه و خوارج و نواصب و منکرین ضروری دین، که محکوم به کفرند و از مسلمان ارث نمی برند ولی مسلمان از آنها ارث می برد چنانکه از کافر ارث می برد.

«۲۲۶۲» اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد، چه خطای محض باشد یا خطای شبیه به

عمـد، بنابر اظهر از او ارث می برد، ولی از دیه او بنابر اظهر ارث نمی برد، اگرچه احتیاط مسـتحب در صـلح کردن است، و در قتل عمـدی، که ارث نمی برد، فرقی نیست بین این که خودش مسـتقیماً اقدام به قتل نماید و یا طوری واسـطه قتل باشد که قتل به او نسبت داده شود.

«۲۲۶۳» مرد و زن زناکار و خویشان آنها از فرزنـدی که از زنا به دنیا آمـده ارث نمی برند، ولی اولاد چنین فرزندی و شوهر یا زن او، از او ارث می برند.

«۲۲۶۴» هرگـاه بخواهنـد ارث را تقسـیم کننـد در صورتی که میت بچه ای داشـته باشـد که در شـکم مـادر است و در طبقه او وارث دیگری هم ماننـد اولاد و پدر و مادر باشد، برای بچه ای که در شـکم است، که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد، بنابر احتیاط واجب سـهم دو پسـر را کنار می گذارند، البته سهم کسانی که میت چه اولادی داشته باشد یا نه در هر صورت از میت ارث می برنـد، مانند کمترین سـهم زن، باید از اول داده شود، و همچنین کمترین سـهم پدر و مادر را نیز باید به آنها بدهند. و اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلًا احتمال بدهند که زن سه قلو حامله باشد، سهم سه

پسـر را کنار می گذارند، و چنانچه مثلًا یک پسـر یا یک دختر به دنیا آمد، ورثه، زیادی آن را بین خودشان تقسیم می کنند. و برای کنار گذاشـتن سـهم بچه، انعقاد نطفه و وجود حمل در وقت مردن آن میت کافی است و دمیـده شـدن روح در آن حمل شرط نیست، ولی زنده به دنیا آمدن شرط

است، پس اگر زنده به دنیا آمد و در همان ساعت مرد باز هم ارث می برد و دیگران هم از او ارث می برند.

«۲۲۶۵» شخص مفقودالاثری که زنده بودنش معلوم نیست و وارث هم دارد مالش را کنار می گذارند و بنابر اظهر تا مدت چهار سال وضعیت او را پیگیری می کنند سپس مالش را بین ورثه تقسیم می کنند، ولی اگر بعداً زنده بودن او معلوم شد آن تقسیم مال از بین می رود و تمام مال به خود او بر می گردد، و احتیاط مستحب آن است که منتظر بمانند تا وقتی که علم عادی یا اطمینانی به مردن او پیدا شود.

«۲۲۶۶» اگر چند نفر که هر کدام وارث دیگری است با هم مثلًا زیر آوار بمانند، در صورتی که معلوم نباشد کدام زودتر مرده، هر کدام از دیگری ارث می برد، ولی اگر معلوم شود که کدام یک زودتر مرده، کسی که دیرتر مرده ارث می برد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۵۴

دیه

قتل بر سه قسم واقع می شود:

۱- قتل عمدی؛ که شخصی به قصد کشتن، کسی را به ناحق به قتل می رساند.

۲- قتل شبه عمد؛ که شخصی به قصد دیگری غیر از کشتن، مثل ادب کردن یا کتک زدن (با وسیله ای که غالباً کشنده نیست، مثل عصا) صدمه ای به کسی می زند که موجب قتل او می شود.

۳- قتل خطایی؛ که شخصی بدون قصد کشتن و بدون این که بخواهد به مقتول آسیبی برساند کاری کند که او کشته شود، مثلًا به حیوانی سنگ پرتاب کند اتفاقاً موجب قتل کسی شود.

«۲۲۶۷» اگر طفل یا دیوانه، کسی را بکشد، اگرچه عمدی باشد، ملحق به قتل خطایی است. و اگر شخص دیگری را

به تصور این که مستحق کشته شدن است، مثل کفر و قصاص، بکشد و بعداً معلوم شود که استحقاق کشته شدن را نداشته، این قتل ملحق به شبه عمد است.

«۲۲۶۸» اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولیّ مقتول می تواند قاتل را عفو کند یا بکشد، یا به مقداری که در مسأله بعد گفته می شود از او دیه بگیرد، امّا اگر از روی خطا بکشد، ولیّ مقتول حق ندارد او را بکشد، امّا می تواند دیه بگیرد.

«۲۲۶۹» اگر قتل عمدی واقع شود دیه ای که قاتل باید بدهد یکی از شش چیز است:

۱- صد شتر که داخل سال ششم شده باشند، و افضل و احوط این است که شترها نر باشند، گرچه بنابر اظهر این شرط لازم نیست.

۲- دویست گاو. ۳- هزار گوسفند. ۴- دویست حُلّه، و هر حُلّه دو پارچه ردا و ازار است، و احتیاط در این است که از بُردهای یمنی باشد، که در یمن می بافند.

۵- هزار مثقال شرعی طلای سکه دار که هر مثال آن ۱۸ نخود است و بنابر اظهر نمی تواند طلای غیر سکه دار بدهد.

۶- ده هزار درهم، که هر ده درهمی در زمان تشریع این قانون در اسلام به قیمت یک دینار که ۱۸ نخود طلای سکّه دار است بوده. و اختیار تعیین هر کدام از این شش چیز به دست قاتل است.

«۲۲۷۰» دیه قتل شبه عمد و قتل خطا هر یک صد شتر است ولی سن شترها در هرکدام مختلف است که توضیح آن در کتاب های مفصل داده شده است.

«۲۲۷۱» دیه چند چیز مثل دیه قتل است که مقدار آن در مسأله

۲۲۶۹ گفته شد:

۱-اگر دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد؛ و اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیه قتل را بدهد.

۲-اگر دو گوش کسی را بُبرد، یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود؛ و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف دیه قتل را بدهد؛ و اگر نرمه گوش او را ببرد باید ثلث دیه قتل را بدهد.

۳-اگر تمام بینی یا نرمه بینی کسی را بُبرد.

۴- زبان کسی را از بیخ بُبرد، در صورتی که شخص لال نباشد.

۵- تمام دندان های کسی را از بین ببرد و دیه هر کدام از دوازده دندان جلو دهان که شش عدد بالا و شش عدد پایین می باشد، پنجاه مثقال شرعی طلا است و هر مثقال شرعی ۱۸ نخود است، و اگر یکی از شانزده دندان عقب را که هشت عدد آنها بالا و هشت عدد پایین است از بین ببرد، باید ۲۵ مثقال شرعی طلا بدهد.

۶-اگر هر دو دست کسی را از مچ جدا کند، و اما اگر یک دست را از مچ جدا کند، باید نصف دیه قتل را بدهد.

۷-اگر ده انگشت کسی را ببرد. و دیه هر انگشت، ده یک (۱۱۰) دیه قتل است.

۸-اگر پشت کسی را طوری بشکند که دیگر درست نشود و یا خمیده بماند.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۵۶

۹-اگر هر دو پستان زنی را ببرد، و اما اگر یکی از آنها را ببرد، باید نصف دیه قتل را بدهد.

۱۰-اگر هر دو پای کسی را تا مفصل یا بالاتر،

یا همه ده انگشت پا را قطع کند؛ و دیه هر انگشت، ده یک (۱۱۰) دیه قتل است.

۱۱- اگر بیضه های مردی را از بین ببرد و یا آلت مردیِ کسی را از ختنه گاه یا بیشتر قطع کند، و برای حکم دیه زن ها در این مورد باید به کتاب های مفصّل مراجعه شود.

۱۲- اگر طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود.

۱۳- اگر به کسی صدمه ای بزند که دیگر بوها را احساس نکند.

۱۴- اگر تمام موی سر و یا موی ریش کسی را از بین ببرد، به طوری که دیگر نروَید، و اگر موی ریش بعداً بروَید، بنابر اظهر و احوط، یک سوم دیه باید داده شود، و اگر موی سر بروَید باید تفاوت قیمت کسی که بنده است و چنین نقصی پیدا کرده داده شود.

۱۵- شکسته یا کوبیده شدن تمام گردن، به طوری که نتواند آن را به طرف دیگر برگرداند.

۱۶- کندن و یا قطع کردن تمام دو استخوان فک به طوری که همراه دندان ها نباشد (مانند کودک یا پیر که دندان ندارند) وگرنه برای از بین رفتن دندان ها دیه جداگانه لازم است.

۱۷- از بین بردن یا قطع نخاع، اگرچه صاحبش بعداً زندگی کند.

۱۸- افضا کردن زن به طوری که دیگر سالم نشود، البته اگر شوهر او بعد از تمام شدن نُه سال زن به وسیله نزدیکی کردن موجب این کار بشود دیه بر او لازم نیست.

۱۹- اگر دو قسمت برجسته پشت (الیتین) کسی را از بین ببرند.

۲۰- اگر هر دو لب کسی را ببُرند.

۲۱- اگر کاری کنند که شخص دید چشمش از بین برود و یا صدایش بیرون نیاید و صوت

او از بین برود و یا مبتلاـ به بیماری ریزش بول شده و نتواند جلو ادرار خود را بگیرد که در هر یک از این موارد دیه کامل است. و بعضی موارد دیگر نیز موجب

دیه کامل می شود که به کتاب های مفصل مراجعه شود.

«۲۲۷۲» اگر انسان کسی را عمداً و به ناحق بکشد، در صورت عفو و یا گرفتن دیه علاوه بر توبه، به عنوان کفاره باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یک بنده آزاد نماید، ولی اگر اشتباهاً بکشد، باید دیه او را بدهند (یعنی دیه بر عاقله است) و یک بنده آزاد کند و اگر نتواند بنده آزاد کند دو ماه روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند، شصت فقیر را سیر کند.

«۲۲۷۳» کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان مضطرب شده به کسی آسیب برساند، ضامن است، و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود یا به کس دیگر صدمه بزند، ضامن می باشد.

«۲۲۷۴» اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد، دیه اش بیست مثقال شرعی طلاـ است، که هر مثقال آن هجده نخود می باشد، و اگر عَلَقَه، یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال، و اگر مُضغه، یعنی پاره گوشت باشد، شصت مثقال، و اگر دارای استخوان شده باشد، هشتاد مثقال، و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال است، اگرچه افضل و احوط در این صورت دیه کامل است، و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد، دیه او

هزار مثقال و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی است.

«۲۲۷۵» اگر زن حامله کاری کند که بچه اش سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که در مسأله قبل گفته شد، به وارث بچّه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی رسد.

«۲۲۷۶» اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه زن و بچه، هر دو را بدهد.

«۲۲۷۷» اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند و خون خارج نشود باید یک شتر به او بدهد. و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، باید بنابر اظهر دو شتر بدهد، و اگر خیلی از گوشت را پاره کند، باید سه شتر بدهد. و اگر به پرده نازک استخوان برسد، چهار شتر، و اگر استخوان نمایان شود، پنج شتر، و اگر استخوان بشکند، ده شتر، و اگر بعضی از ریزه های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده شتر، و اگر به پرده مغز برسد باید یک سوم دیه کامل را بدهد.

«۲۲۷۸» اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزنند به طوری که صورت او

سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلا، که هر مثقال آن هجده نخود است بدهد، و اگر کبود شود، سه مثقال، و اگر سیاه شود، بنابر اظهر باید شش مثقال شرعی طلا بدهد، ولی اگر جای دیگر بدن کسی را بوسیله زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.

«۲۲۷۹» اگر به حیوان حلال گوشت کسی زخم بزنند، یا چیزی از بدن آن را بِبُرد، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن

را به صاحبش بدهد.

«۲۲۸۰» اگر انسان سگ شکاری کسی را بکشد، بنابر احوط باید بر چهل درهم توافق نمایند، و اگر سگی که خانه را حفاظت می کند، یا سگ گله کسی را تلف نماید، بنابر احتیاط باید بیست درهم و یا یک گوسفند بدهد، و اگر سگی که باغ را حفاظت می کند بکشد، باید بیست درهم و یا قیمت فعلی آن را بدهد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۵۹

احکام بانک ها

اشاره

«۲۲۸۱» وام گرفتن از بانک در صورتی که در آن شرط سود شده باشد، جایز نیست و ربا و حرام است.

«۲۲۸۲» کسی که می خواهد از بانک وام بگیرد می تواند کالا- و جنسی را از بانک و یا وکیل او به نسبت معینی، مثلًا ده درصد و یا بیست درصد از قیمت بازار گرانتر بخرد به شرط این که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدت معینی به او قرض دهد.

«۲۲۸۳» اگر کسی بخواهد به بانک وام دهد در صورتی که بانک، کالا و جنسی را بیشتر از قیمت بازار از او بخرد به شرط این که او مبلغ مورد نظر را به بانک قرض دهد، یا اینکه بانک کالا و جنسی را به کمتر از قیمت بازار به او بفروشد به شرط این که مبلغی را تا مدت معینی به بانک قرض دهد، صحیح است و با این کار می توان از ربا دور شد.

«۲۲۸۴» فروختن مبلغی به ضمیمه چیزی، به مبلغ بیشتری تا مدت معینی، مانند این که صد تومان را به ضمیمه یک قوطی کبریت و یا یک عدد استکان مثلًا، به صد و ده تومان به مدت دو یا سه ماه یا بیشتر بفروشند،

جایز نیست و این عمل در واقع همان وام دادن با سود است که به صورت خرید و فروش انجام می شود و حرام است.

«۲۲۸۵» در مسائل قبل گفته شد که حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است، و چنانچه در قرارداد وام شرط سود شده باشد ربا و حرام است، و فرق نمی کند که پولی که به بانک داده می شود به صورت «سپرده ثابت» باشد، یعنی صاحب پول بر حسب قرارداد تا مدت معینی نمی تواند از پول خود استفاده کند، یا به نحو «حساب در گردش» باشد، که هر موقع بخواهد می تواند از پول خود استفاده کند، و در هر دو صورت حرام است.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۶۰

«۲۲۸۶» کسی که پول به بانک می دهد چنانچه شرط سود نشده باشد و صاحب پول به این قصد پول خود را به بانک ندهد که از آن فایده ای عاید او گردد و اگر بانک سودی هم به او ندهد خود را طلبکار ندانسته و مطالبه نکند در این صورت گذاشتن پول نزد آن بانک جایز است و سود آن هم اشکال ندارد.

«۲۲۸۷» اگر بخواهد در پولی که از بانکها گرفته تصرف کند و با آن معامله نماید، بعد از آن که جایز بودن اصل معامله و گرفتن پول از بانک، از نظر شرعی ثابت شده باشد، در مورد تعیین آن قسمت از پول که مخلوط با غیر شده است باید از مجتهد جامع الشرایط اجازه گرفته شود، و اگر در این فرض بانک مبلغی بعنوان اضافه به او بدهد، اشکال ندارد.

«۲۲۸۸» قرض گرفتن از بانک ها در صورتی که شرط سود در آن

شده باشد جایز نیست و ربا و حرام است، و فرق نمی کند که قرض با وثیقه بوده باشد یا بدون وثیقه، و وثیقه سند ملکی باشد یا اسناد اعتباری مانند سفته و غیره.

«۲۲۸۹» چنانچه پول را به عنوان مجهول المالک و با اجازه حاکم شرع یا وکیل او از بانکها گرفته باشد، نه به عنوان قرض، یعنی قصد و تصمیم پول دهنده و پول گیرنده متفاوت باشد، قرض گرفتن جایز است و اشکال ندارد. و این که می داند بانک اصل پول و سود آن را به طور حتمی از او خواهد گرفت در جواز تصرف در آن پول اشکالی ایجاد نمی کند، و اگر نتواند از دادن آن خودداری کند، پرداخت آن نیز جایز است.

«۲۲۹۰» سپردن پول به بانک به قصد زیاد شدن آن و گرفتن سود و فایده بر آن پول جایز نیست، ربا و حرام است، ولی برای جلوگیری از گرفتار شدن به ربا و حرام، می تواند در تصمیم و نیت خود شرطِ گرفتنِ سود را نکند و بنای کار خود را بر این بگذارد که اگر بانک سود ندهد، خود را طلبکار نمی داند و مطالبه نخواهد کرد، در این صورت اگر بانک فایده ای به او داد می تواند با اجازه حاک شرع یا وکیل او، آن فایده را به عنوان مجهول المالک بگیرد و در آن تصرف کند، و اگر بداند که در صورت نگرفتن سود از بانک، کارمند بانک سود را به مصرف شخصی خود خواهد رسانید، می تواند سود را به قصد این که پول مجهول المالک است، و باید شرعاً به مصارف خاصی برسد، از بانک مطالبه کرده و به آن مصارف

برساند.

«۲۲۹۱» حکم بانک هایی که به صورت شرکت با دولت سرمایه گذاری شده است،

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۶۱

از دو مسأله ای که قبلًا گفته شد معلوم می گردد چون پول موجود در این بانک ها مخلوط با مجهول المالک است و حکم بانک های دولتی را دارد.

«۲۲۹۲» گرفتن پول از بانک های غیر اسلامی مانند بانک های کشورهای کفر، چه دولتی باشد و چه شخصی جایز است، ولی نه به عنوان قرض؛ و تصرف در آن احتیاج به اجازه حاکم شرع و یا وکیل او ندارد، مگر آنکه مال مسلمانی در بانک کفار باشد که باید نسبت به سهم آن مسلمان به وظیفه مخصوصی که در مورد بانک های کشورهای اسلامی گفته شد عمل نماید.

اعتبارات بانکی

قبل از بیان مسائل، بخشی از آنچه به عنوان اعتبارات بانکی و مقررات صادرات و واردات معمول و متعارف است بیان می شود:

واردات کالا

کسی که بخواهد جنس و کالاهای اجنبی را از کشورهای خارجی وارد کند باید بنا بر مقررات بین المللی در نزد یکی از بانک های کشور وارد کننده کالا، گشایش اعتبار کند و بانکی که در نزد او گشایش اعتبار شده متعهد می شود که پس از انجام گرفتن مقدمات معامله بین طرفین فروشنده و خریدار، چه از طریق مکاتبه یا از طریق نمایندگی فروشنده در کشور خریدار به موجب فاکتور صادر شده از طرف فروشنده با تمام مشخصات و اوصاف کالای مورد معامله از جهت کیفیت و کمیت، مبلغ مورد اتفاق طرفین را به وسیله بانک کشور فروشنده به فروشنده بپردازد، و با این اقدام ده درصد یا بیست درصد کل بهای مورد سفارش را از سفارش دهنده دریافت می کند تا تمامیت معامله را از طرف خریدار به فروشنده اعلام تا اسناد حمل را جهت دریافت بهای کالا به بانک تحویل دهد و با تحویل گرفتن اسناد حمل کالا بر طبق مشخصات مذکور در موقع گشایش اعتبار، تمام مبلغ را به فروشنده می پردازد.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۶۲

صادرات کالا

کسی که بخواهد جنس و کالایی را به خارج از کشور صادر کند باید طبق مقررات، اعتباری در بانک گشایش شود تا بانک طبق تعهد خود نسبت به پرداخت قیمت کالا و دریافت اسناد بر حسب مقررات جاری اقدام نماید و در نتیجه عمل بانک در هر دو مورد صادرات و واردات یک چیز است و در واقع فرقی با هم ندارد و بر اساس تعهد پرداخت مبلغ کالای مورد معامله و

گرفتن اسناد حمل و تحویل آن به سفارش دهنده انجام می گیرد.

و یک نوع دیگر از اعتبار

بـانکی آن است که فروشـنده کالاـ و یـا نماینـده او صورت و قـائمه کالا را با ذکر تمام مشـخصات آن از لحاظ کمّی و کیفی بـدون این که قبلًا مـذاکره و معامله ای با طرف مقابل یعنی خریـدار انجام داده باشد به بانک می فرسـتد و به بانک وکالت می دهـد که اسـناد را به طرف مقابل که خریـدار باشـد عرضه کنـد. اگر خریدار به قیمت عرضه شده قبول کرد، تقاضای گشایش اعتبـار می کنـد و آن موقع بانـک بر حسب مقررات خود بـا دریافت ده درصـد یا بیست درصـد مثلًا از مبلغ قیمت کالا قرارداد انجام معامله را با خریـدار می بنـدد و تعهد می کند که تمام مبلغ را به فروشـنده پرداخت نماید و اسـناد حمل آن را گرفته و به خریدار تسلیم نماید.

«۲۲۹۳» مجموع کارهایی که در مورد گشایش اعتبارات بانکی در قسـمت بالا گفته شـد در صورتی که کشور صادر کننـده و وارد کننـده، دولتی داشـته باشد و آن را به منزله یک نفر مالک شخصـی فرض کنیم و بانک به منزله وکیل آن شـخص باشد، بـدین معنی که در اجرای معاملات خاص، بانک به عنوان وکیل دولت مشـغول این عملیات می شود و کارهایی که وکیل می توانـد انجـام دهـد به عهـده می گیرد، در صورتی که حلال بودن پول های بانک معلوم باشـد و معاملات و عملیاتی که بانک انجام می دهد از تمام جهات حلال و جایز باشد گشایش اعتباراتی که گفته شد بی اشکال است.

«۲۲۹۴» جـایز است بانـک برای انجـام عمـل گشـایش اعتبار و تعهـدات مربوطه، مبلغی از سـفارش دهنـده و خریـدار به عنوان کارمزد دریافت کند و این عمل بانک را می توان از نظر شرعی، نوعی عقد جعاله

دانست، یعنی سفارش دهنده با بانک قرار می گذارد که اگر بانک عمل گشایش اعتبار را برای او انجام دهد، مبلغی را بعنوان کارمزد به بانک بپردازد، و بانک پس از انجام عمل گشایش اعتبار، حق دارد که آن مبلغ را از او دریافت کند.

«۲۲۹۵» اگر بانک بر حسب تقاضای سفارش دهنده مبلغ کالای مورد سفارش را تا مدت معینی مطالبه نکند و بابت آن مبلغی از سفارش دهنده بگیرد، خالی از اشکال نیست.

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱

ضمائم:

مسائل متفرقه

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۳

«۱۶» رشوه دادن و رشوه گرفتن حرام است و در آن فرقی نیست که از مسلمان بگیرد یا از غیر مسلمانی که مالش محترم باشد، و اگر رشوه بگیرند مالک آن نمی شوند و سود حاصله از آن نیز، مال مالک است.

«۱۷» اگر پدر، خانه و زمین و امثال آن را به فرزند خود ببخشد و در زمان حیاتش تحویل او داده باشد، آن مال ملک فرزند شده و پدر بعد از آن حق رجوع نداشته و ورثه هم بعد از فوت پدر در آن حقی ندارند.

«۱۸» زن باید برای بیرون رفتن از منزل از شوهر خود اجازه بگیرد و یا علم به رضایت او داشته باشد، مگر در واجبات شرعی؛ و چنانچه در ضمن عقد شرط کرده باشد که زن برای شلغش مثلًا بتواند به خارج از منزل برود، و یا عقد مبتنی بر این شرط واقع شده باشد، این شرط نافذ است.

«۱۹» متنجس نجس کننده است، هر چند واسطه متعدد باشد.

«۲۰» استعمال آلات مختص به لهو در غیر لهو بنابر احتیاط واجب جایز نیست، و استعمال آنها در لهو مطلقاً حرام

است، و موسیقی مطرب استماع آن هم حرام است، و میزان در مطرب بودن اطراب شأنی است نه فعلی، و تشخیص آن با خود مکلف است.

«۲۱» فروش اشیا و لوازم مسجد که در عرف زمان، استعمال آن معمول نیست، مانند سینی های مسی یا پارچ های بزرگ، و تبدیل آن به اشیا و لوازم مورد احتیاج، زیر نظر متولی شرعی مانعی ندارد.

«۲۲» پول گذاشتن در بانک به عنوان قرض الحسنه اشکالی ندارد و همچنین جایزه ای که بانک در مقابل آن به بعضی از مشترکین پرداختن می کند حلال است.

«۲۳» پول و مالی که از شخص متوفی به صورت امانت نزد انسان موجود است، و در عین حال این متوفی به شخصی که مال نزد اوست و یا به شخص دیگر بدهکاری دارد در صورتی که دانسته شود که ورثه او از پرداخت بدهی متوفی امتناع می ورزند، می توان از آن مال برای ادای دین استفاده نمود و در صورتی که زیادتر بود

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۴

مازاد به ورثه بر می گردد.

«۲۴» اگر شخصی بخواهد عضوی از اعضاء بدن خود، مثلًا کلیه را به دیگری بدهد، و یا وصیت کند که بعد از مردن خود، آن عضو در مقابل پول یا مجانی برداشته و به دیگری داده شود، در صورتی که نجات مسلمانی متوقف بر آن عضو باشد، یعنی راه نجات آن مسلمان منحصر در دادن عضو به او باشد، و تهیه آن از غیر مسلمان هم ممکن نباشد، اشکالی ندارد.

«۲۵» قصد اقامت در دو محل نزدیک به هم در صورتی که یک محل حساب نشود و به حد مسافت شرعی هم نرسد صحیح نیست، مگر اینکه با تعدد محل،

اقامت واحده محسوب شود ولی اگر شخص در یک محل قصد اقامت کند و شب ها و قسمت عمده روز را در آن محل که قصد اقامت کرده بماند و برای انجام کاری که در محل دیگر دارد مقداری از روز را به آن محل برود به طوری که به اقامت او در محل اول ضرری نزند، و سپس به محل اقامت برگردد مانعی ندارد.

«۲۶» زنی که شوهر کرده و از وطن اصلی خود به شهر دیگر می رود، در صورتی که از وطن اصلی خود اعراض نکرده باشد، هر وقت به آنجا می رود نمازش تمام است و روزه را باید بگیرد، و اگر به سبب تبعیت از شوهر یا جهات دیگر اعراض کرده، در وطن اصلی حکم مسافر را دارد.

«۲۷» در موردی که شوهر به وطن اصلی خود که از آنجا اعراض نکرده، رفته و همسر وی با او به آن محل می رود، در صورتی که زن قصد اقامت ده روز نداشته باشد نمازش شکسته است، و میزان قصد خود زن است ولو قصد از جهت تبعیت شوهر باشد.

«۲۸» عکسبرداری، اگر مستلزم کار حرامی نباشد، مانعی ندارد.

«۲۹» در موردی که شخصی متاعی را فروخته و قیمت را به صورت چک مدت دار گرفته، فروش این چک به مبلغی کمتر از آن، در صورتی که در مابه التفاوت معامله شرعی انجام گیرد و در ضمن آن، شرط قرض یا فروش بقیه به مساوی بشود

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۵

مانعی ندارد.

«۳۰» دست زدن (کف زدن) در مجالس جشن و سخنرانی جهت تشویق افراد اگر به حد لهو نرسد مانعی ندارد.

«۳۱» خرید و فروش رادیو و تلویزیون، که دارای

منافع حلال و حرام است، به قصد منفعت حلال مانعی ندارد؛ و همچنین است استفاده از آن در جهت حلال، ولی به هیچ وجه نباید از آن استفاده حرام بکنند، و نیز باید در دسترس کسی که استفاده حرام می کند قرار ندهند.

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۶

واژه ها و اصطلاحات فقهی

آب جاری- آب قلیل- آب کر- آب مضاف- آب مطلق- آلات لهو- ابْنُ الْسَبیل- اتقی- اجاره- اجْرَتُ الْمِثْل- «الف»- آب در حال جریان، مانند آب چشمه و قنات که از زمین می جوشد و رودخانه که از کوه ها جاری است و آب لوله کشی شهری.- آبی است کمتر از کر، که از زمین هم نجوشد.- مقدار معینی از آب است که اندازه و کیفیت آن در احکام آبها بیان شده است.- آبی است که با چیزی آمیخته شده باشد مانند شربت و یا از چیزی گرفته شده مانند گلاب.- به آن آب خالص نیز گفته می شود.- اسباب عیاشی و خوشگذرانی نامشروع مانند تار و ضرب و غیره.- مسافری که در سفر درمانده باشد، و مخارج سفر و زندگی نداشته باشد.- با تقوی تر.- قراردادی است که طی آن منافع مال یا کار یک طرف در قبال اجرت و مدت معین به طرف دیگر واگذار می شود.- اجرت همانند. مثل اینکه شخصی بدون تعیین اجرت، کاری انجام دهد، برای تشخیص قیمت کار انجام شده گفته می شود: اگر همین کار را شخص مشابه این فرد است انجام می داد چقدر می شد؟ پاسخ هر چه باشد، قیمت و اجرت المثل همان است.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۷

اجزاء و شرایط- اجیر- احتلام- احتیاط- احتیاط لازم- احتیاط مستحب- احتیاط واجب- احتیاط را ترک نکند- احراز- احوط-

ادّعا- اذن- ارباح مکاسب- ارتماس- هر امری که فقدان آن به اصل یک چیز لطمه زند، جزء آن محسوب می گردد و هر امری که فقدان آن صفت یا حالت چیزی را متغیّر کند، شرط آن محسوب می شود. مثلًا عدم انجام رکوع و سجود به اصل نماز خلل می آورد ولی فقدان حضور قلب «کمال» نماز را زایل می کند، یعنی نماز هست ولی کامل نیست.- به مزد گرفته شده مانند کسی که طبق قرارداد در برابر کاری که انجام می دهد مستحق اجرت می شود.- نشانه بلوغ- خارج شدن منی از انسان در حالت خواب.- رعایت جوانب نمودن در اینصورت موجب اطمینان انسان به رسیدن به واقع می شود.- احتیاطی است که مجتهد لزوم رعایت آن را از طریق ادله عقلیه یافته است.- احتیاطی است غیر فتوای فقیه و رعایت آن واجب نیست.- عبارت از امری است که مطابق احتیاط است اما فقیه همراه آن فتوی نداده است. در چنین مواردی مقلّد می تواند به فتوای مجتهد دیگر که در رتبه بعد قرار دارد عمل نماید.- هر موردی که فتوایی از فقیه نسبت به آن ذکر نشده است به معنی احتیاط واجب است و اگر در همان مورد، فتوایی ذکر نشده باشد به معنی تأکید بر حُسن احتیاط می باشد.- بدست آوردن، فراهم آوردن، دریافتن.- منطبق با احتیاط.- دادخواهی.- اجازه.- منافع کسب و کار، هر نوع درآمدی که از طریق حرفه و کار عاید شود.- فرورفتن در آب (غسل)- فرو کردن در آب (وضوء).-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۸

ارث- استبراء- استحاضه- استحاله- استفتاء- استطاعت- استمناء- اشکال دارد- اضطرار- اظْهَر- اعْدَل- ماترک متوفی که برای ورثه باقی می ماند.- سعی در برائت و پاکی

از آلودگی و نجاست. در سه مورد بکار رفته است:- ۱- استبراء از بول.- ۲- استبراء از منی یعنی ادار کردن پس از خروج منی به قصد اطمینان از اینکه ذرّات منی در مجرای بول نمانده باشد.- ۳- استبراء حیوان نجاستخوار یعنی بازداشتن آن از خوردن نجاست انسان تا وقتی که به خوراک طبیعی خود عادت کند.- نام حالات خون دیدگی زنان؛ این خون اگر زیاد باشد استحاضه کثیره و اگر کم باشد استحاضه قلیله و در صورت بینابین استحاضه متوسطه نامیده می شود.- دگرگونی شی ء بصورتی که به حقیقت دیگری مبدل شود. مانند چوب نجسی که بسوزد و خاکستر شود یا سگی که در نمکزار فرو رفته و تبدیل به نمک شود که با اینگونه استحاله شدن پاک می شوند بر خلاف جایی که حقیقت آن عوض نشود مثل آرد شدن گندم نجس.- مطالبه فتوی، سؤال کردن و کسب نظر مجتهد درباره حکم شرعی یک مسئله.- توانایی انجام فریضه حج از حیث بدن، مال و راه.- انجام عملی با خود که موجب انزال منی می شود، که به آن جلق زدن نیز می گویند.- چنانچه عملی انجام شود، آن عمل موجب اسقاط تکلیف نیست و نمی شود به آن اکتفا کرد.- ناگزیری، ناچاری.- ظاهرتر، روشن تر، فتواست، مقلد بایستی طبق آن عمل نماید.- عادل تر.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۹

اعراض از وطن- اعلان- اعلَم- افْضاء- افطار- اقامه معروف- اقرب این است- اقوی این است- اکتفا به رفع ضرورت کند- الزام کردن- امام- امام جماعت- امرار معاش- امر به معروف- امساک- اموال محترمه- انتقال- انْزال- اوداج اربَعه- اورَع- اولی- ایقاع- تصمیم انسان بر روی گردانی از وطن و ترک همیشگی

آن.- آگـاه سـاختن.- عـالم تر.- بـاز شـدن- یکی شـدن و تـداخل مجاری بول و حیض یا مجاری حیض و غائط یا هر سه این مجاری.- بازکردن روزه.- بپاداشـتن سـنتی که از نظر شـرعی معتبر شـناخته شده است.- فتوی این است (مگر آنکه قرینه ای بر عـدم فتوی باشـد).- نظر قوی بر این است. فتوای صـریح است بایستی طبق آن عمل شود.- به اندازه اجبار اکتفا کند و بیشتر از آن انجام ندهـد.- اجبار نمودن.- رهبر و پیشوا.- کسـی که در نماز به او اقتدا می کنند.- گذراندن زندگی.- واداشـتن افراد به انجام احکام و سـنتی که از نظر شارع پسـندیده است.- امتناع کردن، خود را از انجام کاری بازداشتن.- اموالی که بنابر ضوابط اسـلامی دارای احترام است.- جـابه جـایی، جابه جاشـدن چیز نجس به نحوی که دیگر شـی ء اول محسوب نشودماننـد انتقال خون انسـان به پشه.- بیرون ریختن منی.- شـاهرگ هـای چهارگـانه حیوانـات.- پرهیزکارتر. کسـی که تقوای او بیشتر است.- سزاوارتر- بهـتر.- هر نـوع قراری که یـک جـانبه انجـام گیرد و نیـاز به قبول طرف دیگر نداشـته باشـد،ماننـد طلاـق که شـرعاً احتیاجی به قبول زوجه ندارد.

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۰

اهـل کتاب- بالغ- بـدل از وضوء- بـدل از غسل- برائت ذمّه- بعیـد- بعیـد است- بعیـد نیست- بلاد کبیره- بلوغ- بیع مثل به مثل- به نحو متعـارف- بهیمه- غیر مسـلمانی که خود را پیرو یکی از پیامبران صاحب کتاب می دانـد ماننـد یهودی و مسـیحی.- «ب»- رسـیده- فردی که به سن بلـوغ رسـیده باشـد.- به جـای وضـوء. در جـایی که آب نباشـد وظیفه مکلّـف تیمم است و این تیمم جایگزین وضوء خواهد شد.- به جای غسل. در جایی که

آب نباشد، وظیفه مکلّف تیمم است و این تیمم جایگزین غسل خواهد شد.- در موارد شک، مکلّف بایستی عمل را بگونه ای انجام دهد که یقین پیدا کند تکلیف خود را انجام داده است.- دور از ذهن است- فتوا بر آن منطبق نیست.- فتوی این است (مگر قرینه ای بر خلاف آن در کلام پیدا شود)- شهرهای بسیار بزرگ.- ظهور یکی از علائم سه گانه در انسان که نشانه بالغ شدن است- رسیدن به سن تکلیف به ظهور یکی از نشانه های سه گانه بلوغ در انسان.- خرید و فروش دو شی ء هم جنس به صورت مبادله، مانند گندم با گندم.- به صورت معمول- حیوان چهارپا.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۱

- تبعیت- تَجافی- تحت الحنک- تَخلی- تَخْمیس- تَروّی- تزکیه شده- تسبیحات اربعه- تسبیح حضرت زهرا (س)- تَسَتُّر- تسمیه- تشریح- تصدیق- تطهیر- تعدّی- تعقیب- تفاوت قیمت (صحیح و معیوب)- تفریط- «ت»- پیروی کردن- پاک گشتن چیز نجس به تبع پاک شدن چیز نجس دیگر مانند پاکی ظرفی که در آن انگور جوشیده است، پس از آنکه دو سوم آب انگور تبخیر شده باشد.- نیم خیز نشستن- مأمومی که به رکعت اول نماز جماعت نرسیده، هنگام تشهد خواندن امام به حالت نیم خیز می نشیند.- زیر چانه. آن قسمت از عمامه که زیر گلو آویخته می شود.- تخلیه کردن- بول و غائط کردن.- یک پنجم کردن- خارج کردن خمس مال- خمس مال را تأدیه کردن.- تفکر- تفکر در افعال نماز برای کشف چگونگی نمازی که خوانده شده است.- حیوانی که با رعایت موازین شرع ذبح شده باشد.- سبحان اللَّه و الحمدللّه و لااله الااللّه و اللّه اکبر.- گفتن سی و چهار مرتبه

اللّه اکبر و سی و سه مرتبه الحمدللّه و سی و سه مرتبه سبحان اللّه.- خود را پوشاندن.- نام بردن- جاری کردن اسم خدا بر زبان.- پاره کردن بدن انسان یا حیوان مُرده برای اطلاعات پزشکی و غیره.- گواهی نمودن، تأیید کردن.- پاک کردن.- زیاده روی، ستم کردن، دست درازی، تجاوز.- دنبال کردن- پس از نماز با ذکر دعا و قرآن، خود را مشغول کردن.- مقدار اختلافی که از نظر قیمت بین جنس سالم و غیر سالم وجود دارد.- کوتاهی کردن، مسامحه نمودن.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۲

تَقاص- تقلید- تکبیره الاحرام- تلف شدن- تلقیح- تمکّن- تملک به ضمان- تیمّم- تیمّم بدل از غُسل- تیمّم جبیره ای- توکیل- توریه- تهمت- ثلثان- ثَمَن- قصاص کردن- تَهاتُر- مال مدیون را بابت طلب خود برداشتن.- تبعیت از فتاوی مجتهد و عمل نمودن به دستور وی.- به قصد اقامه نماز اللّه اکبر گفتن.- از بین رفتن.- نطفه مرد را با وسیله ای نظیر سرنگ به رحم زن رساندن.- دارایی.- مالک شدن با ضمانت. انسان مال استقراضی رامالک می شود به شرط ضمانت ادای آن.- در موارد عدم دسترسی به آب به جای وضوء و غسل در هفت مورد باید تیمم کرد.- در جایی که غسل، ممکن نباشد و یا آبی برای غسل موجود نباشد، تیمم جایگزین غسل خواهد شد.- تیمم کسی که بر اعضاء تیمم او مرهم یا پوشش است.- وکیل یا نماینده قراردادن.- نوعی حرف زدن است که در آن نه دروغ گفته می شود و نه راست. این روش نوعی پنهان کاری است که به منظور خلاص شدن از دروغ بکار گرفته می شود.- افترا بستن، نسبت ناروادادن.- «ث»- دو سوم- تبخیر شدن دو

سوم آب انگور و کشمش جوشیده که موجب پاکی آن است.- قیمت کالا.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۳

- جاعل- جاهل به مسئله- جاهل قاصر- جاهل مقصِّر- جَبیره- جَرح- جروح- جُنُب- جعاله- جَلّال- جماع- جَهر- حائض- حاکم شرع- حج- حج نیابتی- «ح»- کسی که قرار داد جعاله را منعقد می کند.- ناآشنا به مسئله. کسی که مسئله شرعی خود را نمی داند.- جاهلی که در شرایط عدم امکان دسترسی به حکم خدا قراردارد و به جهل خود نیز وقوف دارد.- جاهلی که امکان آموختن مسائل را داشته ولی عمداً در فراگیری آن کوتاهی کرده است.- مرهم- پارچه و پوششی که زخم یا شکستگی را با آن ببندند.- جراحت، زخم.- کسی که منی از او خارج شده یا با دیگری مقاربت کرده است.- قراری که طی آن فردی اعلام می کند هر کس برای او کار معینی را انجام دهد، اجرت مشخصی به او پرداخت می شود. مثلًا هر کس گمشده مرا پیدا کند، هزار تومان به او مژدگانی می دهم.- قرار گذارنده را «جاعل» و عمل کننده به آن را «عامل» می گویند.- حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده است.- مقاربت- آمیزش جنسی.- صدای بلند- با صدای بلند چیزی را قرائت کردن.- «ح»- زنی که در عادت ماهیانه باشد.- مجتهدی که بر اساس موازین شرعی دارای قدرت بر فتوی است.- زیارت خانه خدا و انجام اعمالی مخصوص در زمانی خاص.- زیارت خانه خدا به نیابت از طرف شخص دیگر با انجام مناسک آن.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۴

حدث اصغر- حَدَث اکبر- حدّ تَرَخُّص- حرام- حَرَج- حِصّه- حَضَر- حنوط- حواله- حیض- حین عروض شک- خارق العاده- خالی از قوّت نیست- خالی

از وجه نیست- خُبره- خبیث- هر علتی که باعث وضو شود و آن هفت چیز است:- ۱- بول. ۲- مدفوع. ۳- باد شکم. ۴- خواب کامل. ۵- امور زایل کننده عقل. ۶- استحاضه. ۷- موجبات غسل.- هر کاری که غسل برای نماز را سبب شود مانند احتلام و جماع.- حدّی از مسافت که در آن صدای مؤذن و دیوار محل اقامت قابل تشخیص نباشد.- ممنوع- هر عملی که از نظر شرعی ترکش لازم باشد.- مشقت- سختی، دشواری.- سهم.- محل حضور (وطن).- مالیدن کافور بر اعضای مرده از جمله به پیشانی، کف دستها، سرزانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها.- ارجاع طلبکار به شخص ثالث برای دریافت طلبش.- قاعدگی، عادت ماهیانه زنان.- وقت پدید شدن شک.- «خ»- خلاف عادت- غیر معمول- بیش از انتظار.- معتبر است- فتوی این است (مگر در ضمن کلام قرینه ای بر غیر این معنی دیده شود).- بی مورد نیست. فتوی این است (مگر در ضمن کلام قرینه ای بر غیر این معنی مشاهده شود).- کارشناس.- پلید، زشت.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۵

خسارت- خصوصیات- خُمس- خَوارج- خَوفْ- خون جهنده- خِیار- دائمه- دُبُر- دعوی- دفاع- دیه- ذبح شرعی- ذِمّه- ذِمّی- زیان، ضرر.- ویژگیها.- یک پنجم- بیست درصد درآمد سالیانه و غیره که باید به مجتهد جامع الشرائط و مرجع تقلید پرداخت شود.- کسانی که علیه امام معصوم «ع» قیام مسلحانه نمایند مثل خوارج نهروان.- ترس، هراس، واهمه.- یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببُرند خون از آن جستن می کند.- بهتر گزینی- اختیار بر هم زدن معامله که در یازده مورد مشخص شده برای طرفین یا یکی از آنها ممکن است.- «د»- زنی که طی

عقد دائم به همسری مردی درآمده باشد.- پشت، مقعد.- دادخواهی.- دفع دشمن، مقاومت در برابر دشمن.- مالی که بنابر تقویم شرعی به جبران خون مسلمان یا نقص بدنی او تأدیه شود.- «ذ»- کشتن حیوانات حلال گوشت با رعایت ضوابط شرعی.- تعهّد به ادای چیزی یا انجام عملی.- کافران اهل کتاب مانند یهود و نصاری در مقابل تعهّدشان نسبت به رعایت قوانین اجتماعی اسلامی از حمایت و امنیت حکومت اسلامی برخوردار می شوند و در بلاد مسلمین زندگی خواهند کرد.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۶

- ربا- رباء قرضی- رجوع- رضاعی- رفع ضرورت- رکن- ارکان- رکوع- رهن- رِیبه- زائد بر مئونه- زکوه- زکوه فطره- زمان غیبت کبری- زینت- «ر»- زیادت، اضافه، بدست آوردن مال زائد بر سرمایه.- اضافه ای که پرداخت آن در ضمن قرض شرط گردد.- بازگشتن، بازگشت.- همشیر، پسر و دختری که از یک زن شیرخورده باشند با شرائطی که در مسأله بیان شده نسبت به هم برادر و خواهر رضاعی می شوند و محرم ابدی می باشند.- برطرف شدن حال اضطرار.- پایه- اساسی ترین جزء هر عبادت.- خم شدن- یکی از ارکان نماز که برای انجام آن شخص نمازگزار در برابر عظمت خداوند خم می شود که دستهایش به زانو برسد.- گرو، گروی- تردید، شک، شبهه. و «نظر به ریبه» خواهد آمد.- «ز»- مازاد بر مخارج، اضافه بر هزینه زندگی.- پاکی از آلودگی- مقدار معینی از اموال خاص انسان که به شرط رسیدن به حد نصاب باید در موارد مشخص خود مصرف شود. این اموال اختصاص به نُه مورد دارد.- مقدار حدود ۳ کیلوگرم گندم، جو، ذرّت و غیره یا قیمت آن که باید در عید فطر به فقرا

بدهنـد و یا در مصارف دیگر زکوه صـرف کننـد.- مثل زمان ما، که امام دوازدهم «ع» در پرده غیبت به سـر می برنـد.- زیور، آرایش.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۷

- سال شمسـی- سال قمری- سال خُمسـی- سجده- سجود- سجده سهو- سجده شکر- سِرگین- سفیه- سقط شده- شاخص- شارع- شاهد- شـرایط ذمّه- شـهادت- شهادتین- «س- ش»- مدت یک بار حرکت انتقالی زمین به دور خورشید که ۳۶۵ روز و چنـد سـاعت که برابر ۱۲ برج از فروردین تا اسـفند می باشـد.- مـدت ۱۲ بـار گردش مـاه به دور زمین که ۳۵۴ روز و چند ساعت برابر ۱۲ مـاه عربی از محرم تـا ذی حجه می باشـد.- یک سال تمام که از تاریـخ رسـیدگی انسان به حساب اموال خود برای پرداخت خمس آغاز می گردد و بایـد هر سال همان تاریخ را مبدأ رسـیدگی مجدّد قرار دهد.- بر زمین گذاردن پیشانی و کف دسـتها و سرِ زانوها و سرِ دو انگشت بزرگ پاها برای ستایش خداوند. یکی از ارکان نماز.- سجده ای که نمازگزار در برابر اشتباهاتی که سهواً از او سر زده به جای آورد.- پیشانی بر زمین نهادن به منظور سپاسگزاری از نعمتهای خداوند.- مدفوع حیوانات.- کم عقل، کسـی که قـدرت نگهداری مال خودش را ندارد و سـرمایه اش را در کارهای بیهوده مصـرف می کند.- افتاده، جنین نارس یا مُرده که قبل از موعـد تولّـد از رحم خارج شـده باشـد.- چوب یا آلتی که برای تعیین وقت ظهر در زمین نصب می کنند.- بنیانگذار شـریعت اسلامی- خداوند. پیغمبر اکرم «ص».- گواه.- شرایطی که اگر اهل کتاب در بلاد مسلمین به آنها عمل کنند جان و مالشان در پناه حکومت اسلامی است.-

گواهی دادن.- شهادت به یگانگی اللّٰه و رسالت رسول اللّٰه «ص».-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۸

شیوع- شهرت- شیر کامل- صاع- صحت- صراط- صغیره- صلح- صیغه- ضامن- ضرورت- ضروری دین- طلاق- طلاق بائن- طلاق خُلع- شایع شدن، همگانی شدن.- مشهور شدن، آشکار شدن برای همه افراد.- منظور انجام یافتن تمام شرایط نُه گانه ای است که در مسأله گفته شده و موجب مَحرم شدن است.- «ص- ض»- پیمانه ای دارای گنجایش حدود ۳ کیلو گرم.- درستی.- منظور پل صراط در روز قیامت است.- دختری که به سنّ بلوغ نرسیده است.- سازش طرفین- اینکه کسی مال یا حق خود را برای توافق و سازش به دیگری واگذار کند.- خواندن کلماتی که وسیله تحقق عقد است.- عهده دار- متعهد.- وجوب، حتمیت.- آنچه بدون تردید جزء دین است مانند وجوب نماز و روزه.- «ط»- رهایی- گسستن پیمان زناشویی.- طلاقی است که پس از آن مرد حق رجوع به همسرش را ندارد مگر آنکه وی را عقد مجدّد کند.- طلاق زنی که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگرش را در قبال این کراهت به او می بخشد تا طلاق بگیرد.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱۹

طلاق رِجعی- طلاق مُبارات- طواف نساء- طوق- طهارت- طهارت ظاهری- ظاهر این است- ظهر شرعی- عاجز- عادت ماهیانه- عادت وقتیه و عددیه- طلاقی است که مرد در عده زن می تواند به او رجوع نماید.- طلاقی است که در نتیجه عدم سازش زن و مرد با یکدیگر و دادن مقداری مال از طرف زن به شوهر واقع می شود.- آخرین طواف حج و عمره مفرده است که ترک آن موجب استمرار حرمت همبستری برای طواف کننده با همسرش می شود.- گردن بند،

آنچه در گردن بیاویزند.- پاکی- حالتی معنوی که در نتیجه وضوء و غسل یا تیمم حاصل شود.- چیزی که بر اساس نظر شارع مقدّس محکوم به پاکی است هر چند در واقع نجس باشد مثل اینکه شخصی وارد خانه مسلمانی شود مادام که او نجاست چیزی را مطرح ننماید تمام اشیاء آن خانه محکوم به پاکی است.- «ظ»- فتوی این است. (مگر اینکه در کلام قرینه ای برای مقصود دیگر باشد).- وقت اذان ظهر که سایه شاخص محو می شود یا به کمترین حد آن می رسد. و ساعت آن نسبت به فصول مختلف و افق های گوناگون فرق می کند.- «ع»- ناتوان، درمانده.- قاعدگی، حیض.- زن هایی که عادت ماهیانه آنها دارای وقت مشخص و مقدار زمان معین باشد، عادتشان «وقتیه و عددیه» است.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۰

عادل- عاریه- عاصی- عامل- عایدات- عدول- عذر شرعی- عُرف- عرق جنب از حرام- عَزل- عُسرت- عقد- عقد بیع- عقد دائم- عقد غیر دائم- عُقُود- عُمّال- عمداً- عُمره- شخصی که دارای ملکه عدالت است.- دادن مال خود به دیگری برای استفاده موقت و بلاعوض از آن.- عصیان کننده، کسی که نسبت به احکام الهی نافرمان است.- عمل کننده: ۱- کسی که به قرار داد جعاله عمل می کند. ۲- کسی که متصدی جمع آوری، حسابرسی و تقسیم و سایر امور مربوط به زکوه است. ۳- اجیر.- درآمد.- اشخاص عادل. و به معنای برگشت هم آمده، مثل آنکه از نظر خود عدول نموده.- توجیه شرعی، بهانه شرعی.- فرهنگ عموم مردم.- عرقی که پس از آمیزش نامشروع یا استمناء از بدن خارج گردد.

کنارگذاشتن. ۱- انزال نمودن در خارج از رحم برای جلوگیری از آبستنی زن. ۲-

برکنار کردن وکیل یا مأمور خود از کار مانند برکناری وصیّ یا متولّی خائن توسط حاکم شرع.- سختی، تنگدستی.- گره، پیمان زناشویی، پیوند- قرارداد خرید و فروش.- ازدواج مادام العمر- ازدواج موقت، متعه، صیغه.- قراردادهای دو طرفه مثل خرید و فروش، ازدواج، مصالحه.- کارگزاران- از روی قصد، کاری را با علم و آگاهی انجام دادن.- زیارت خانه خدا و انجام اعمال مخصوص خانه کعبه که تا حدودی شبیه حج است و آن بر دو قسم است: عمره تمتّع که قبل از حج

- عمل به احتیاط- عِنین- عورت- عهد- عیال- عید فطر- عید قربان- غایب شدن- غائط- غرض عقلائی- غُساله- غُسل- غُسل واجب- تمتّع انجام می گیرد و عمره مفرده که پس از حج قِران و افراد یا بدون حج انجام می گیرد.- مکلّف تکلیف خود را بگونه ای عمل نماید که یقین پیدا کند تکلیف شرعیش را انجام داده است. طریقه احتیاط در کتابهای فقهی مطرح شده است.- مردی که قادر به انجام آمیزش جنسی نیست.- آنچه انسان از ظاهر کردنش حیاء می کند- اعضاءتناسلی.- پیمان، تعهد انسان در برابر خداوند برای انجام کار پسندیده یا ترک ناپسند که با صیغه مخصوص اداء می شود.- زن- همسر- نان خور.- نخستین روز ماه شوال که یکی از دو عید بزرگ اسلامی است.- دهمین روز ماه ذی الحجه که یکی از دو عید بزرگ اسلامی است.- «غ»- پنهان شدن، غایب شدن شوهر برای مدتی معین که موجب درخواست طلاق زوجه از حاکم شرع می شود.- مدفوع- هدفی که از نظر عقلا قابل قبول و پسندیده باشد.- آبی که معمولًا پس از شستن چیزی خود به خود یا با فشار

از آن می چکد.- شستن- شستشو- شستشوی بدن با کیفیت مخصوصی که بر دو نوع است: ۱- ترتیبی. ۲- ارتماسی.- غسلی که انجام دادن آن الزامی است و اقسام آن عبارت است از:- ۱- غسل جنابت. ۲- غسل حیض. ۳- غسل نفاس. ۴- غسل استحاضه. ۵- غسل مسّ میت. ۶- غسل میت. ۷- غسلی که بواسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می شود.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۲

غُسل مستحب- غُسل ارتماسی- غُسل ترتیبی- غُسل جبیره- غُلات- فتوی- فجر- فجر اول و دوم- فجر صادق- فجر کاذب- فُرادی- فَرْج- فَرْض- فَضله- فطریه- غسلی که به مناسبت ایام ولیالی خاص یا عبادات و زیارات مخصوص رواست مانند غسل جمعه و غسل زیارت و غیره.- به نیّت غسل یک مرتبه در آب فرو رفتن.- به نیّت غسل، اول سر و گردن، بعد طرف راست و سپس طرف چپ را شستن.- غسلی که با وجود جبیره بر اعضای بدن انجام می گیرد و الزاماً باید به صورت غسل ترتیبی باشد.- گروهی از مسلمانان هستند که درباره امیرالمؤمنین علی «ع» غلّو می کنند و آن حضرت را خدا می شمارند.- «ف»- رأی مجتهد در مسائل شرعیه.- سپیده صبح.- نزدیک اذان صبح از طرف مشرق سپیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را فجر اول می گویند. موقعی که آن سپیده گسترده شد، فجر دوم و اول نماز صبح است.- منظور فجر دوم است.- منظور فجر اول است.- نمازی که انسان به طور انفرادی می گذارد.- عورت انسان (زن و مرد- قُبُل و دُبُر).- امر الزامی، امری که انجام یا ادای آن واجب است.- مدفوع حیوانات.- زکوه فطره.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۳

فُقاع- فقیر- فی

سبیل اللَّه- قُبُل- قتل- قتل نفس محترمه- قرائت- قُروح- قریب- قرینه- قَسَم- قِصاص- قصد اقامه- آب جو.- محتاج- کسی که نیازمند تأمین مخارج سال خود و عیالاتش است. و چیزی هم ندارد که به طور روزانه قادر به تأمین هزینه زندگیش باشد.- در راه خدا انجام کار خیری که نفعش به عموم مسلمانان برسد مثل ساختن مسجد، پل، جاده و غیره.- «ق»- پیش (کنایه از عضو جنسی که در جلو بدن قرار دارد).- کشتن.- کشتن کسی که خونش از نظر شرعی محترم است و نباید کشته شود.- خواندن- خواندن حمد و سوره در نمازهای یومیه.- دُمَلها، زخمهای چرکین.- نزدیک به واقع و حقیقت.- نشانه، علامت، همانند.- سوگند- سوگند به یکی از اسامی خداوند برای انجام امور پسندیده، یا ترک ناپسند.- کیفر، نوعی از مجازات است که مشابه با جنایت انجام شده می باشد مثل اینکه شخصی کسی را عمداً بکشد او را خواهند کشت.- قصد مسافر به ماندن ده روز یا بیشتر در یک محل.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۴

قصد انشاء- قصد وجه- قصد رجاء- قصد قربت- قضاء- قنوت- قیام متصل به رکوع- قِی- قَیِّم- کافر- تصمیم به ایجاد یک امر اعتباری مانند بیع و شراء و غیره همراه با ادای کلمات مربوطه.- در جایی که مکلّف عمل را با حفظ وصف وجوب و یا استحباب انجام دهد، یعنی بگوید این عمل واجب و یا این عمل مستحب را انجام می دهم.- در موردی است که مکلّف عمل را به احتمال اینکه به خدا نزدیک می کند انجام می دهد.- در جایی متصور است که مکلّف عنوان عمل را می داند و آن را به قصد قربت انجام می دهد مثل

اینکه بداند واجب است یا مستحب و یا ...- ۱- بجا آوردن عملی که در وقت فوت شده است. ۲- قضاوت کردن.- اطاعت- تواضع در برابر خـدا- در رکعت دوم نماز پس از قرائت سوره ها، دست ها را در مقابل صورت قرار دادن و ذکر و دعا خواندن.- قیامی که باید نمازگزار در آخرین لحظه قبل از رکوع داشته باشد ورکن نماز است.- استفراغ.- سرپرست- کسی که براساس وصیت یا حکم حاکم شرع مسئول امور یتیم و غیره می شود.- «ك»- کسی که به توحید و نبوّت یا هر دوی آنها معتقد نیست، یعنی:- ۱- کسی که وجود خدا را انکار می کند.- ۲- کسی که برای خدا شریك می تراشد.- ۳- کسی که پیغمبری پیغمبرِ اسلام را قبول ندارد.- ۴- کسی که در امور فوق شك دارد.- ۵- کسی که منکر ضروری دین است و انکار او به انکار خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم می انجامد.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۵

کافر حربی- کافر ذمّی- کثیر الشک- کشف خلاف شدن- کفّاره- کفّاره جمع- کفالت- کفیل- کیفیت- لازم- لازم الوفاء- لُزوجت محل- لَغو- کافری که با مسلمین در حال جنگ می باشد.- اهل کتابی که در بلاد اسلامی با شرایط مخصوص اهل ذمّه در پناه حکومت اسلامی قرار گرفته و زندگی می کند.- کسی که زیاد به شك می افتد.- آشکار شدن خلاف یك چیز.- کاری که انسان برای جبران گناهش انجام دهد.- کفاره سه گانه (۶۰ روز روزه گرفتن، ۶۰ فقیر را سیر کردن و بنده ای را آزاد نمودن).- ضمانت- ضامن.- چگونگی.- «ل»- واجب- اگر مجتهد دلیل الزامی بودن امری را از آیات و روایات کشف کند و بتواند

آن را به شارع نسبت دهد، تعبیر به واجب می کند و اگر الزامی بودن آن را به طریق دیگر نظیر ادلّه عقلیّه استفاده کند طوری که استناد آن به شارع میسّر نباشد، تعبیر به لازم می کند. همین تفاوت را باید در احتیاط لازم و احتیاط واجب در نظر داشت، لذا در مقام عمل برای مقلّد تفاوت بین لازم و واجب نیست.- باید به آن عمل شود.- لغزندگی همراه با چسبندگی که در محلی وجود دارد.- بی فایده، بی معنا، بیهوده.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۶

- ما به التفاوت- مال الاجاره- مال المصالحه- مالیت شرعی- مالیت عرفی- ماه هلالی- مأموم- مؤنه- مُباح- مبتدئه- مبطلات- مُتعه- متنجّس- متولّی- مجتهد- «م»- مقدار تفاوت بین دو شی ء، رجوع به «تفاوت قیمت صحیح و معیوب»- مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد.- مالی که مورد صلح قرار گرفته است.- چیزهایی که از نظر شارع مقدس مال محسوب می شود مانند همه اموال مشروع (که ضوابط آن توسط شارع مقدس بیان گردیده است).- چیزهایی که از نظر فرهنگ عموم مردم (عرف) مال محسوب می شود. هرچند از نظر دین اسلام مالیت نداشته باشد، مثل خوک و مشروب.- ماه قمری، مدت ۲۹ یا ۳۰ روز از رؤیت هلال ماه تا هلال دیگر که یک ماه (یا «شهر» در زبان عرب) است و تکرار ۱۲ بار آن، سال قمری است از محرم تا ذی الحجه.- پیرو- کسی که در نماز به امام جماعت اقتدا نماید.- مخارج یا هزینه.- هر فعلی که از نظر شرعی نه پسندیده است و نه ناپسند (در برابر واجب و حرام و مستحب و مکروه).- زنی که برای اولین بار عادت شود.- اموری که

باطل کننده عبادت می باشد.- زنی که با عقد موقت به همسری مردی درآمده است.- هرچیزی که ذاتاً پاک است، اما در اثر برخورد با شی ء نجس، آلوده شده است.- سرپرست- کوشا- کسی که در فهم احکام الهی به درجه اجتهاد رسیده و دارای قدرت علمی مناسبی است که می تواند احکام اسلام را از روی کتاب و سنت استنباط نماید.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۷

مجتهد جامع الشرائط- مجرای طبیعی- مجهول المالک- مُجزی است- مُحتَضَر- مُحتَلِم- مَحذور- مُحرَّم (محرّمات)- مَحْرَمْ- مُحرِم- محجور- محظور- محفوظ- محل اشکال است- محل تأمل است- مخیّر است- مخرج بول و غائط- مُخمَّس- مُدّ- مُدّعی- مذی- مجتهدی است که شرایط مرجعیت تقلید را دارا می باشد.- مسیر طبیعی هر چیز.- مالی که معلوم نیست به چه کسی متعلق است.- کافی است- ساقط کننده تکلیف است.- کسی که در حال جان کندن است.- کسی که در خواب از او منی خارج شده باشد.- مانع- کنار گذاشته شده- آنچه از آن پرهیز گشته است.- چیزی که حرام است- اولین ماه از سال قمری- فامیل های نزدیک، کسانی که ازدواج با آنها حرام ابدی است مانند:

خواهر، مادر، دختر و دخترِ دختر، جدات، عمه و عمات، خاله و خالات، رَبائب، مادر زن و مادر او، دختر و خواهر رضاعی.- کسی که در حال احرام حج یا عمره باشد.- کسی که از تصرف در اموال ممنوع شود.- ممنوع.- حفظ شده، نگهداری شده.- اشکال دارد- قبول صحّت و تمامیّت آن مشکل می باشد.- باید احتیاط کرد.- فتواست. مقلّد بایستی یکی از دو طرف و یا بیشتر را انتخاب نماید و یا به مجتهد دیگری مراجعه نماید.- مجرای طبیعی خروج ادرار و مدفوع.-

مـالی که خمس آن خارج شـده باشـد.- پیمانه ای که تقریباً ده سـیر گنجایش داشـته باشـد.- خواهان، کسـی که برای خودش حقی قائل است.- رطوبتی که پس از ملاعبه از انسان خارج می گردد.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۸

مُرتـدّ- مرتـدّ فطری- مرتـدّ ملّی- مرجوح (مرجوح شـرعی)- مُردار- مُزارعه- مَسّ- مسّ میّت- مُساقات- مسـتحب- مُسـتطیع- مُسـتهلک- مَسح- مِسـکین- مُسکرات- مسلمانی که منکر خدا و رسول یا حکمی از ضروریات دین شده که انکارش به انکار خدا و رسول باز می گردد.- کسی که از پدر یا مادر مسلمان متولد شده و خودش نیز مسلمان بوده و سپس از دین خارج شده است.- کـافری که از پـدر و مـادر غیر مسـلمان متولـد شـده ولی پس از اظهـار اسـلام مجـدداً کافر گردیـده است.- چیزی که کراهت شـرعی داشـته باشـد.- حیوانی که خود به خود مرده یا بـدون شـرایط لازم کشـته شده باشد.- قراردادی که بین مالک زمین و زارع منعقـد می شود که بر اسـاس آن مالـک در صـدی از محصول زراعی را صـاحب می شود.- لمس کردن.- لمس کردن انسان مرده.- آبیاری کردن- قراردادی بین صاحب باغ و باغبان که براساس آن باغبان در برابر آبیاری و تربیت درختان، حق اسـتفاده از مقدار معینی از میوه باغ را پیدا می کند.- پسـندیده، مطلوب- چیزی که مطلوب شارع است ولی واجب نیست- هر حکم شرعی که اطاعت آن موجب ثواب است ولی مخالفت آن عِقاب ندارد.- توانا- کسی که امکانات و شرایط سفر حج را دارا باشد.- از میان رفته، نابود شده، نیست شده.- دست کشـیدن بر چیزی- دست کشـیدن به فرق سر و روی پاها با رطوبت باقیمانده از شستشوی صورت و دستها

در وضوء.- بیچاره- مفلوک- کسی که از فقیر هم، زندگی را سخت تر می گذراند.- چیزهای مَست کننده.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۲۹

مَشقّت- مُصالحه- مُضطربه- مضمضه- مُطهِّرات- مَظالم- مُفْطر- مُفلس- مقررات شرعیه- مکروه- مُکَلَّف- مُلاعبه- مُمیّز- موالات- مؤجر- موقوفٌ علیهم- موقوفه- مُوَکِّل- منع کردن- میّت- سختی، رنج، دشواری.- سازش، آشتی.- زنی که عادت ماهیانه اش بی نظم است.- چرخانیدن آب در دهان.- پاک کننده ها.- آنچه که در ذمّه انسان است ولی صاحب آن معلوم نیست و یا دسترسی به آن ممکن نمی باشد. مانند اینکه کسی بدهکار است ولی صاحب آنرا نمی شناسد و دسترسی به او ندارد.- چیزی که روزه را می شکند.- کسی که دارائیش کمتر از بدهکاریش می باشد.- آنچه از طرف خداوند به عنوان تکلیف شرعی معین گردیده است.- ناپسند، نامطلوب- آنچه انجام آن حرام نیست ولی ترکش اولی است.- هر انسانی که بالغ و عاقل است.- بازی کردن- معاشقه کردن.- خردسالی که خوب و بد را تمیز می دهد.- پشت سر هم- پیاپی انجام دادن.- اجاره دهنده.- کسانی که به نفع آنها وقف شده است.- وقف شده.- وکیل کننده.- جلوگیری کردن، بازداشتن.- مرده، جسد بی جان انسان.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۳۰

- ناسیه- نافله- نذر- نَری- نبش قبر- نِصاب- نصاب زکوه- نظر به ریبه- نجس- نفاس- نَفساء- نکاح- نماز آیات- نماز احتیاط- نماز اسْتِسْقاء- نماز جماعت- نماز جمعه- «ن»- زنی که وقت عادت ماهیانه خود را از یاد برده است.- نماز مستحبی.- واجب نمودن کار مطلوب یاترک کار غیر مطلوب بر خود برای خدا.- بیضه.- شکافتن قبر.- حدّ مشخص- حدّ یا مقدر معیّن.- حدّ مشخصی که برای هر یک از موارد وجوب زکوه در نظر گرفته شده است.- نگاه کردن به گونه ای

که دیگران را بدگمان کند- نگاهی که موجب فتنه شود.- پلید، ناپاک.- خونی که پس از زایمان از رحم زن خارج می گردد.- زنی که خون نفاس ببیند.- ازدواج کردن- زناشویی.- دو رکعت نماز مخصوص که در مواردی نظیر زلزله و کسوف و خسوف واجب است.- نماز بدون سوره ای که برای جبران رکعات مورد شک به جا آورده می شود.- نمازی که با کیفیت مخصوص برای طلب باران خوانده شود.- نماز واجبی که دو نفر یا بیشتر با امامت یکی از آنها بجا می آورند.- دو رکعت نماز مخصوص که در زوال جمعه به جای نماز ظهر و به طور جماعت برگزار می گردد و با کمتر از ۵ نفر انجام پذیر نیست.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۳۱

نماز خَوفْ- نماز شب- نماز شفع- نماز طواف- نماز عید- نماز غفیله- نماز قَصر (مسافر)- نماز قضا- نماز مستحب- نماز میّت- نماز واجب- نماز وحشت- نماز یومیه- نوافل یومیه- نهی از منکر- نیت- نماز یومیه انسان در حال جنگ و امثال آن که با کیفیت مخصوص و به طور مختصر به جا آورده شود.- هشت رکعت نماز مستحبی که به صورت ۴ دو رکعتی در ثلث آخر شب گزارده می شود.- دو رکعت نماز مستحبی که پس از هشت رکعت نافله های شب، پیش از نماز وتر گزارده می شود.- دو رکعت نماز مخصوص که در مراسم حج و عمره پس از طواف گزارده می شود.- دو رکعت نماز مخصوص که روز عید فطر و قربان می خوانند.- دو رکعت نماز مخصوص که پس از نماز مغرب تا وقتی که سرخی مغرب از بین نرفته مستحب است.- نماز کوتاه- نمازهای چهاررکعتی که در سفر دو رکعت خوانده

می شود.- نمازی است که به جبران نمازهای فوت شده گزارده می شود.- هر نمازی که بجاآوردن آن پسندیده است ولی واجب نیست.- نماز مخصوصی که باید بر جنازه مسلمان خوانده شود.- نمازی که بجاآوردن آن بر هرمکلّفی لازم است و اقسام آن عبارت است از:- ۱- نمازهای یومیه. ۲- نماز آیات. ۳- نماز میّت. ۴- نماز طواف.

۵- نماز قضای پدر و مادر. ۶- نمازی که انسان با نذر و عهد و قسم بر خود واجب کرده است.- دو رکعت نماز که برای شب اول قبر متوفی خوانده می شود.- نماز روزانه- نمازهای واجب در هر شبانه روز که مجموعاً ۱۷ رکعت است.- نمازهای مستحبی روزانه که هر شبانه روز ۳۴ رکعت و در جمعه ۳۸ رکعت است.- بازداشتن دیگران از هر عملی که به حکم شارع ناپسند است.- قصد- تصمیم انجام عمل دینی با هدف تقرّب به خداوند.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۳۲

- واجب- واجب تخییری- واجب عینی- واجب کفایی- واجب موسّع- واجب مضیّق- وارث- وُرّاث- واقف- وثیقه- وجه- ودی- ودیعه- وذی- «و»- هر امری که انجام آن از نظر شرع الزامی و اجباری است.- امری که وجوب بین آن و دیگری دَوَران دارد مانند کفّاره روزه که مخیر است بین سه امر:- ۱- آزاد کردن برده. ۲- شصت روز روزه گرفتن. ۳- شصت مسکین را اطعام کردن.- واجبی که بر هر فردی با قطع نظر از دیگران واجب است مانند نماز و روزه.- واجبی که اگر به حدّ کافی کسانی نسبت به آن اقدام نمایند از دیگران ساقط می شود مانند غسل و سایر تجهیزات میّت که بر همه واجب است ولی وقتی که عده ای اقدام کنند،

از دیگران ساقط می شود.- واجبی است که وقت انجام آن وسیع است مانند نماز ظهر و عصر که از ظهر تا غروب وقت دارد.- واجبی است که دارای وقت مشخص و محدود است مانند روزه گرفتن در ماه رمضان.- کسی که ارث می برد.- کسانی که ارث می برند.- وقف کننده.- سپرده، گرویی.- صورت- دلیل- عنوان.- رطوبتی که گاهی پس از خروج بول مشاهده می شود.- امانت- رطوبتی که گاهی پس از خروج منی مشاهده می شود.-

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۳۳

وصل به سکون- وصیّ- وصیت- وضوء- وضوء ارتماسی- وضوء ترتیبی- وضوء جبیره- وطن- وَطْی- وقف به حرکت- وکیل- ولایت- ولیّ (یا قیّم)- هبه- هدیه- یائسه- حرکت آخر کلمه ای را انداختن و بدون توقف آن را به کلمه بعد چسباندن.- کسی که مسئول انجام وصیتی شود.- سفارش- توصیه هایی که انسان برای کارهای پس از مرگش به دیگری می کند.- شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها برای برپاداشتن نماز.- وضویی که انسان به عوض آنکه آب را روی صورت و دستهایش بریزد، صورت و دستهایش را در آب فرو می برد و درحال فروبردن یا بیرون آوردن آن قصد وضوء می کند.- وضویی که انسان با ریختن آب به قصد وضوء روی صورت و دستهایش آنها را می شوید.- آن است که در محل وضوء جبیره باشد.- جایی که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کند.- لگدمال کردن- کنایه از عمل جنسی است.- در حین ادای حرکتِ آخرین حرفِ یک کلمه، بین آن و کلمه بعد فاصله انداختن.- نماینده، کسی که از طرف شخصی اختیار انجام کاری را داشته باشد.- سرپرستی، صاحب اختیار بودن.- کسی که به دستور شارع مقدّس،

سرپرست دیگری است مانند پدر و پدربزرگ و مجتهد جامع الشرایط.- بخشش- تحفه، ارمغان.- «ی»- زنی که سنش به حدی رسیده که دیگر عادت ماهیانه نمی شود.-

کس که برای او دعا کند، پذیرفته می شود.

پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم: حجّ به جای آورید، زیرا که حج گناهان را می شوید چونان که آب پلیدی را.

امام صادق علیه السلام: حج و عمره دو بازار از بازارهای آخرتند؛ و هر کس آن دو را به جا می آورد، در جوار خداست که اگر به آن چه آرزو دارد انجام حج و عمره دست یابد، خداوند او را می بخشد؛ و اگر اجل او را مهلت ندهد، پاداش او بر خداست.

پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم: هر کس خواهان دنیا و آخرت است، دیدار این خانه کعبه را، قصد کند؛ و هر کس از مکه بازگردد و بر حج در سال آینده عزم داشته باشد، به عمرش افزون گردد.

هر کس برای حج یا عمره از خانه اش بیرون آید، به هر قدمی که برمی دارد و بر می نهد چنان که برگ از درختان فرو می ریزد، گناهان از بدنش فرو می ریزد؛ پس هنگامی که به مدینه وارد آید و با سلام با من مصافحه کند، ملائکه با سلام با او مصافحه می نمایند؛ و چون به ذو الحلیفه محدوده مسجد شجره در آید و غسل نماید، خداوند او را از گناهان پاکیزه می سازد؛ و وقتی دو جامه احرام نو بر تن کند، خداوند حسنات را

بر وی تازه کند؛ و وقتی که «لبیک اللّهم لبیک» بگوید، پروردگار او را با لبیک و سعدیک پاسخ می گوید و می فرماید «کلامت را می شنوم و تو را می نگرم»؛ پس هنگامی که به مکه داخل شود و طواف نماید و بین صفا و مروه سعی کند، خداوند پیوسته خیرات را بر وی عطا

کند؛ و هنگامی که در عرفات به وقوف پردازد و فریاد ناله ها به نیازها، برخیزد، خداوند به وسیله ایشان بر ملائکه اش مباهات می نماید و می فرماید: «ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمانهایم آیا بر بندگانم نمی نگرید که چگونه از راه های دور، ژولیده و غبار آلوده نزد من آمده اند، مالهایشان را در این راه صرف نموده و بدنهایشان را در رنج افکنده اند، سوگند به عزت و جلالم که گنه کارشان را به نیکوکارشان، می بخشم و آنان را از گناهان بدر آورم مانند روزی که از مادر زاده شده اند؛ پس هنگامی که جمرات را رمی کنند و سرهایشان را بتراشند و خانه کعبه را زیارت کنند، فریاد کننده ای از درون عرش فریاد بر می کشد: «باز گردید؛ شما بخشیده شدید؛ عمل را از سر گیرید».

رسول گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم: کسی که حج به جای می آورد، در رفت و بازگشت، در ضمانت خدای عزّ و جل ّاست؛ پس اگر در سفرش رنج یا سختی بدو رسد، گناهانش به وسیله آن بخشیده می شود و به هر قدمی که برمی دارد، هزار درجه در بهشت به او عطا می شود؛ و به هر قطره ای از باران که به او اصابت می نماید، پاداش شهید برایش منظور می گردد.

آداب حج امام صادق علیه السلام: هر گاه اراده حج نمودی، پس قلبت را برای خداوند عزّ و جل ّقبل از سفر، از هر مشغول کننده ای و تاریکی ِ هر حجابی، پاکیزه کن و همه امورت را به آفریننده ات واگذار، و در همه حرکات و سکنات،

بر او توکل کن؛ و بر قضا و حکم و تقدیر او تسلیم شو؛ و دنیا و راحتی و

مخلوقین را واگذار؛ و حقوقی که از مخلوقین بر عهده تو است ادا کن؛ و بر توشه و وسیله مسافرتت و یارانت و نیرویت و جوانیت و مالت، اعتماد مکن که چه بسا اینان برای تو دشمن و موجب نابودی گردند؛ هر کس ادعای رضایت خداوند نماید و بر غیر او اعتماد کند، خداوند آن غیر را برای او دشمن و وبال قرار می دهد تا بداند نه برای او و نه برای دیگری هیچ نیرو و چاره ای نیست مگر با نگهداری خداوند متعال و توفیق او و آن گاه آماده شو به گونه آمادگی کسی که امید بازگشت ندارد؛ و با دیگران نیک معاشرت کن؛ و وقتهای نمازهای واجب و سنت های پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم را پاس دار و نیز بر آن چه که از ادب و بردباری و صبر و شکر گزاری و مهربانی و سخاوت و بخشش توشه، در همه اوقات محافظت نما سپس با آب توبه خالصانه، خودت را از گناهان بشوی؛ و لباس راستی و صفا و خضوع و خشوع را بر تن نمای؛ و بر هر چیز که تو را از یاد خدای عزّ و جل ّباز می دارد و از بندگیش مانع می گردد، مُحرِم شو.

اجابت تلبیه گوی به گونه اجابتی صاف و خالص و پاکیزه برای خداوند عزّ و جل ّدر حالی که به ریسمان محکم الهی چنگ زده ای.

و با قلبت همراه فرشتگان اطراف عرش، طواف کن همان گونه که با جسمت با مسلمین در گرد کعبه طواف می کنی و از ترس هوای نفست و به خاطر دوری جستن از تمامی نیرو و توان خود، هروله کن.

آن گاه

از غفلت ها و لغزشهایت با خارج شدنت به سوی «منی» بیرون شو و آن چه را که بر تو حلال نیست و سزاوار آن نیستی «تمنّی» مکن و در

عرفات به خطاهایت اعتراف کن و پیمانی را که نزد خداوند بر یگانگی او بسته ای، تجدید کن در مزدلفه مشعر الحرام و به سوی او تقرب جوی و تقوای او را پیشه کن؛ و هم چنان که بر کوه جبل الرحمه بالاـ می روی با روح خود به سوی ملأ اعلی بالاـ رو؛ و گلوی هوا و طمع را هنگام قربانی نمودن، بِبُر و شهوتها و پستی ها و خسّت ها و کارهای ناپسند را هنگام رمی جمرات، پرتاب کن؛ و عیبهای آشکار و نهان را با حلق موی، از بیخ به رکن؛ و با داخل شدن در حرم، در امان خداوند متعال و حمایت و پوشش و حفظ و سرپرستی او، داخل شو و خانه کعبه را در حالی که به بزرگداشت و تعظیم صاحب آن خانه و شناخت و عظمت و سلطنت او مشغولی، طواف کن و حَجَر را از روی رضایت به قسمت او و با خضوع برای عظمتش، ببوس؛ و از غیر او با طواف ِوداع، خدا حافظی؛ کن و روح و درون خود را برای دیدار خداوند در روز ملاقات، با ایستادنت بر کوه صفا، پاکسازی کن؛ و در نزد مَروه برای خداوند با مُروّت باش با فانی نمودن صفاتت در خداوند؛ و بر شرط حج خود و وفای به عهدی که بر آن با پروردگارت پیمان بسته ای، و او را اجابت نموده ای تا روز قیامت استوار باش.

و بدان که خداوند متعال، حج را واجب نساخت و آن

را در میـان همه عبادات با فرموده اش «وَ لِلّهِ ِعَلَی النّاس ِحِجّ ُالبَیت ِمَن ِاستَطاع َإلَیه ِسَبِیلًا» به خودش مخصوص نساخت، و سنّتی را در میان مناسک بر پیامبرش تشریع ننمود، مگر برای آمادگی و اشاره به مرگ و قبر و بعث و قیامت.

اخلاص در حج امام صادق علیه السلام: حج بر دو گونه است: حج برای خدا و حج برای مردم؛

پس کسـی که برای خـدا حج کند، پاداش او در نزد خدا بهشت است؛ و هر کس برای مردم حج کند، پاداش او روز قیامت بر مردم است.

هر کس که برای خدا حج به جا آورد و قصد ریا و شهرت طلبی، نداشته باشد، خداوند حتماً او را می آمرزد.

نشانه قبولی حج پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم: نشانه قبولی حج آن است که عبد گناهانی را که انجام می داده، ترک نماید.

ثواب ختم قرآن در مکه امام زین العابـدین علیه السـلام: هر کس قرآن را در مکه ختم کنـد، نمی میرد تا این که پیامبر خدا را ببیند و جایگاهش را در بهشت رؤیت نماید.

نور حج امام صادق علیه السلام: حج گزار مادامی که به گناه آلوده نشده، نور حج همراه اوست.

حجر الاسود حجر الاسود به منزله دست راست خداونـد در روی زمین است، پس کسـی که دسـتش را بر آن کشد، هر آینه با خداوند بیعت نموده که او را نافرمانی نکند.

نگاه به کعبه معظمه امام علی علیه السـلام: هنگامی که برای حـج، به سوی خانه خـدا روانه شدیـد، به خانه کعبه زیاد بنگریـد، زیرا صد و بیست رحمت برای خدا در کنار خانه اش می باشد: شصت رحمت برای طواف کنندگان و چهل

رحمت برای نمازگزاران، و بیست رحمت برای نگاه کنندگان به خانه امام صادق علیه السلام: کسی که به کعبه بنگرد، پیوسته برای او نیکی نوشته می شود و گناه از او محو می شود تا زمانی که نگاهش را از آن برگیرد.

امام صادق علیه السلام: کسی که با معرفت به کعبه بنگرد و حق و حرمت ما را چنان که حرمت کعبه را می شناسد، دریابد، خداوند گناهانش را می بخشد و اندوه دنیا و آخرتش را کفایت فرماید.

ثواب نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم: یک نماز در مسجد الحرام، برابر با صد هزار نماز؛ و یک نماز در مسجد من، برابر با هزار نماز است؛ و در بیت المقدس، برابر با پانصد نماز است.

امام صادق علیه السلام: در این مسجد (مسجد النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم) زیاد نماز بخوانید، هر قدر می توانید که تحقیقاً برای شما بهتر است و بدانید که گاهی کسی در امر دنیا زیرک است، می گویند چقدر فلانی زیرک است، پس چگونه است کسی که در امر آخرتش زیرک باشد.

ذکر گفتن در حال حج پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم: حج گزار هیچ تسبیح و تهلیل و تکبیری نمی گوید مگر آن که به سبب آنها بشارتی دریافت می دارد.

ترک حج امام صادق علیه السلام: در ترک حج، هیچ خیر و خوبی نیست.

ابو سعید می گوید از امام صادق علیه السلام از تفسیر فرمایش خداوند متعال «مَن کانَ فِی هذِهِ أَعمی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعمی وَ أَضَلُ سَبِیلًا» سؤال کردم آن حضرت فرمودند: او کسی است که حج را یعنی حَجّه الاسلام

به تأخیر می اندازد تا مرگ او را دریابد.

ثواب طواف و نماز آن امام باقر علیه السلام: هیچ بنده با ایمانی نیست که گرد این خانه هفت بار، بگردد و طواف کند و دو رکعت نماز بخواند و طواف و نماز آن را نیکو به جا آورد مگر آن که خداوند او را ببخشد.

مغفرت در عرفات پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم: در میان گناهان، گناهانی است که بخشیده نمی شوند مگر در عرفات.

خصلت های لازم در سفر حج امام باقر علیه السلام: چه بهره ای برد کسی که این راه را به پیماید اگر سه خصلت در او نباشد: تقوایی که او را از نافرمانی های خداوند، مانع شود، و بردباریی که به وسیله آن بر غضبش چیره آید، و معاشرت نیکو با همراهیان خود.

کمک به همراهان شخصی گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: هنگامی که ما به مکه می رسیم، همراهانم به طواف می پردازند و مرا وا می نهند تا وسایلشان را نگهداری نمایم، ایشان فرمود: تو پاداشت از آنان بیشتر است.

دیدار و مصافحه با حاجی امام زین العابدین علیه السلام: بر حاجی و عمره کننده به سلام و مصافحه مبادرت کنید قبل از آن که با گناهان آمیخته شوند.

امام صادق علیه السلام: کسی که حج کننده ای را ملاقات نماید و با او مصافحه کند، مانند کسی است که حجر را استلام کرده است.

کمک و رسیدگی به خانواده حاجی امام سجاد علیه السلام: هر کس در غیاب حج گزار، به خانواده و اموال او

رسیدگی کند، پاداشی چون حج گزار دارد حتی به گونه ای که گویی سنگ های کعبه را استلام نموده است.

ثواب عمره رسول گرامی

اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم: بدان که عمره حج اصغر است و همانا یک عمره برتر است از دنیا و آن چه در اوست و حج، برتر از عمره است.

رسول گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم: پاداش حج بهشت است، و عمره کفّاره هر گناهی است.

رسول گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم: هر کسی برای عمره خارج گردد پس مرگ او را دریابد، برای او پاداش عمره کننده تا روز قیامت، نوشته می شود.

زیارت مدینه منوّره شخصی از امام محمّد باقر علیه السلام سؤال نمود که آیا ابتدا به مدینه روم یا مکّه؟ ایشان فرمود: از مکه آغاز کن و به مدینه پایان بخش که این گونه برتر است.

رسول گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم: کسی که حج به جا می آورد و پس از آن قبر مرا بعد از مماتم زیارت کند مانند کسی است که مرا در حال زندگانی، زیارت کرده باشد.

پیامبر گرامی صلی اللّه علیه و آله و سلم: ای علی کسی که مرا در حال حیاتم یا در مماتم زیارت کند، یا تو را در حال حیاتت یا در ممات زیارت کند یا زیارت کند دو پسر تو را در حیاتشان یا در مماتشان، برای او ضامن می شوم در روز قیامت که او را از هراسها و سختی های قیامت نجات دهم تا او را در رتبه خودم با خودم همراه سازم.

کسی گوید که به امام باقر علیه السلام عرض کردم فدایت شوم کسی که با قصد به زیارت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم رود، چه پاداشی دارد؟

فرمود: برای او بهشت است.

زیـد شـحّام گویـد به امام صادق علیه السـلام عرض کردم چه ثوابی است برای کسـی که زیارت کند یکی از شـما را؟ فرمود: مانند کسی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را زیارت نموده باشد.

امام صادق علیه السـلام: حضرت فاطمه علیها السلام در هر صبح شنبه به زیارت قبور شهدا می رفت پس نزد قبر حمزه می آمد و برای او طلب رحمت و آمرزش می نمود.

وجوب حج

فصل اول آشنایی اجمالی با حج و عمره

سفر به مکّه معظّمه از ایران و دیگر مناطقی که شانزده فرسخ یا بیشتر با مکّه مکرّمه فاصـله دارند، معمولًا به دو منظور انجام می شود:

۱ عمره مفرده ۲ حجّ تمتّع

عمره مفرده

سفرهایی که در غیر ایّام حج به مکّه مکرّمه انجام می شود، معمولًا جهت به جا آوردن «عمره مفرده» است.

عمره مفرده بر افرادی که شانزده فرسـخ یا بیشتر با مکّه مکرّمه فاصـله دارنـد مانند ایران ابتداءً واجب نمی شود، ولی کسـی که قصـد انجام حـج را نـدارد و یا از موارد اسـتثنا که خواهـد آمـد نیست و بخواهـد به مکّه وارد شود، بایـد با «احرام» برای عمره مفرده وارد شود و جهت خروج از احرام باید بقیّه اعمال آن را انجام دهد. عمره مفرده از هفت عمل تشکیل می شود

۱ احرام ۲ طواف ۳ نماز طواف ۴ سـعی بین صفا و مروه ۵ تقصیر ۶ طواف نساء ۷ نماز طواف نساء هر کسـی می تواند «عمره مفرده» انجام دهد کسـی که می خواهد عمره مفرده انجام دهد، شـرط خاصّی برای او نیست حتّی بچّه ای که و اعمال عمره را می فهمـد ممیّز است و می توانـد مُحرم شود و نیز مُحرم کردن بچّه غیر ممیّز یـا شـخص غیر عاقـل توسّط ولیّ آنها جایز است ولی جهت خروج از احرام باید اعمال عمره به نحو صحیح انجام شود.

حجّ تمتّع

«حجّ تمتّع» مجموعه اعمالی است که فقط در موسم حج، صورت می گیرد و ماههای حج عبارتند از «شوّال» و «ذی القعده» و «ذی الحجّه». اصل اعمال حج، در ماه «ذی الحجّه» به طور معمول از هشـتم شـروع و به مدّت چند روز ادامه پیدا می کند، ولی عمره تمتّع یعنی عمره ای که قبل از اعمال حـج باید انجام شود انجام دادن آن از اوّل «شوّال» مانعی ندارد؛ بخلاف عمره مفرده که دارای زمان خاصی نیست.

اعمال حجّ تمتّع حجّ تمتّع از دو قسمت تشکیل می شود:

۱ عمره تمتّع

۲ اعمال حج- ۱ «عمره تمتّع» که قبل از انجام حج صورت می گیرد و از پنج عمل تشکیل می شود.

۲ «اعمال حج» سیزده عمل است که با ضمیمه عمره تمتّع هیجده عمل می شود.

موارد حج-افرادی که در موسم حج، عازم مکّه معظّمه می شوند، معمولًا به قصد انجام دادن حج- تمتّع، مشرف می گردند؛ و حج آنها بر چند گونه است:

الف «حَجّه الاسلام»: افرادی که شرایط وجوب حج را دارا می باشند و «مستطیع» شده اند، حج- آنها، «حج ِ واجب» است خواه در سال اوّل استطاعت باشند یا از سابق مستقر شده باشد اگر چه استطاعت باقی نیست. حجه الاسلام در تمام عمر، بر افراد واجد شرایط فقط یک مرتبه، واجب می شود.

ب «حج مستحبی»: افرادی که شرایط وجوب حج را دارا نیستند، یا قبلًا حج ِ واجب خود را به جا آورده اند، حج آنها «حج مستحبی» است و اختیار حج تمتّع افضل است.

ج «حج نیابی»: افرادی که حج را برای شخص دیگری انجام می دهند، خواه اجیر شده باشند یا به نحو تبرّع باشد حج آنها «حج- نیابی» است خواه از زنده باشد یا مرده، به جهت وصیّت باشد یا استقرار حج بر میّت اگر چه وصیت نکرده، در حج مستحبی باشد یا واجب، و دارای شرایط و ضوابط خاصی است که إن شاء اللّه ذکر خواهد شد.

د حجّی که به وسیله نذر یا عهد یا قَسَم، بر کسی واجب شده باشد.

ه کسی که حج خود را و لو مستحبی یا نیابی بوده، افساد نموده باشد، باید پس از اتمام حج در این سال در سال بعد هم حج به جا آورد.

تذکّر ۱ موارد پنج گانه ای که برای حج ذکر شد، از

نظر اصل اعمال یکسان می باشند، و از جهت بعضی شرایط خاص، اختلافاتی دارند که در جای مناسب ذکر می شود.

۲ حج ِواجب، منوط به دارا بودن شرایطی است ولی حج مستحبی شرط خاصی ندارد غیر از آن که نباید بر عهده شخص، حَجّه الاسلام باشد.

فصل دوم شرایط واجب شدن حج ِتمتّع

چنانچه اشاره شد باید شرایط خاصی فراهم شود تا «حَجّه الاسلام» بر شخصی واجب شود، این شرایط عبارتند از:

اول و دوم «بلوغ» و «عقل»سوّم این که «مستطیع» باشد؛ و معنای مستطیع بودن، توانایی بر تمامی امور ذیل است:

۱ «توانایی مالی برای سفر به حج یا توانایی بذلی» یعنی هزینه سفر و وسیله نقلیّه برایش فراهم باشد.

۲ «توانایی مالی در اداره زندگی تا بازگشت از حج».

۳ توانائی اداره زندگی پس از بازگشت از حج رجوع به کفایت.

۴ «توانایی جسمی» یعنی قادر بر انجام دادن اعمال یا سفر کردن باشد، و گر نه باید نائب بگیرد.

۵ «توانایی طریقی» یعنی راه باز و امن باشد.

۶ «توانایی زمانی» یعنی وقت کافی برای رسیدن به مکه و انجام اعمال حج داشته باشد.

چند تذکر: ۱ رفتن به حج نباید باعث شود که انسان کار واجبی را که اهمیّت آن از حج بیشتر است، ترک نماید؛ یا حرامی را انجام دهد که ترک آن مهمتر از حج باشد؛ یا ضرری که عادتاً تحمّل آن ممکن نیست بر او وارد شود.

۲ کسی که شرایط وجوب حج را دارا نیست می تواند حج مستحبی یا نیابی انجام دهد و در صورتی که بعداً شرایط وجوب را پیدا نماید، کفایت از حج ِواجب نمی نماید.

۳ اگر کسی شرایط وجوب حج برایش فراهم شده بوده ولی نمی دانسته و تصور می کرده که وظیفه او حج مستحبی

است و آن را به قصد وظیفه فعلی به جا آورده حج او کفایت از حج ِواجب می نماید.

اگر کسی که حج بر او واجب شده، در انجام آن کوتاهی کند مستقر شدن حج ۱ کسی که دارای شرایط وجوب حج باشد، باید در اولین سال، حج به جا آورد؛ و اگر در انجام آن کوتاهی کند، علاوه بر این که معصیت نموده حج بر او «مستقر» می شود، یعنی حج بر ذمّه و عهده او ثابت می شود، و باید آن را به هر نحو ممکن در اولین وقت ممکن، انجام دهد؛ حتی اگر هزینه سفر را از دست داده باشد، باید با قرض یا مثل آن به حج برود هر چند برایش سخت باشد، مگر این که به حدّ غیر مقدور برسد؛ و چنانچه وفات کند و حج را به جا نیاورده باشد، باید از طرف او قضا شود.

۲ کسی که حج بر ذمّه و عهده او ثابت و مستقر شده، یعنی حج بر او واجب شده بوده ولی در انجام آن کوتاهی نموده است، هنگام مرگش واجب است وصیّت کند که برای او حج به جا آورند.

توضیح شرایط وجوب حج

شرط اوّل و دوم: حج «بلوغ» و «عقل»:

بلوغ ۱ یکی از شرایط وجوب حج، «بلوغ» است؛ پس اگر شخصی که بالغ نشده حج به جا آورد، کفایت از حج ِواجب نمی کند.

۲ اگر شخص نابالغ به حج برود و در اثنای آن بالغ شود و شرایط استطاعت را داشته باشد، دو حالت دارد:

الف اگر قبل از احرام، بالغ شود، حج او حجّه الاسلام است.

ب اگر بعد از شروع صحیح حج و قبل از وقوف مشعر، بالغ شود، کفایت از

حج ِواجب می نماید و نیّت های گذشته او بنا بر اظهر نیاز به از سر گرفتن ندارد.

۳ هر گاه شخصی به گمان این که هنوز بالغ نشده، حج استحبابی به جا آورد و بعداً معلوم شود که بالغ بوده، اگر شرایط استطاعت را دارا بوده، و به نیت امر فعلی به جا آورده حج او کفایت از حج ِواجب می نماید.

۴ احرام شخص نابالغ و حج وی دارای شرایطی است که در بخش احرام ذکر می گردد.

عقل ۱ بر دیوانه، حج واجب نمی شود؛ ولی اگر در اثنا به نحوی که در بلوغ گذشت عاقل شود و استطاعت و قدرت بر انجام دادن اعمال حج را دارا باشد، حج بر او واجب می شود.

۲ جایز است که ولی ِّشخص مجنون او را به گونه ای که در احرام غیر بالغ خواهد آمد مُحرم نماید و عهده دار انجام تکالیف او گردد.

۳ شخصی که در زمان بهبودی، حج بر او واجب شده بوده و به جا نیاورده تا دیوانه شده، ولی ّاو از طرف وی اگر مال داشته باشد بنا بر احوط، نائب می گیرد با تفصیلی که در مورد یاس از بهبودی و.. خواهد آمد؛ و اگر وفات کند از طرف او قضا می کند.

شرط سوّم وجوب حج: استطاعت

شرط سوّم وجوب حج آن است که شخص، «مستطیع» باشد؛ و «استطاعت» آن است که توانایی و قدرت از چند جهت برای او حاصل باشد که اجمال آن گذشت، و اکنون به یاری خداوند متعال، به تفصیل، بیان می شود:

۱ توانایی زمانی

یکی از شرایط استطاعت آن است که زمان مناسب و کافی برای رفتن به مکه و به جا آوردن اعمال واجب را داشته باشد، پس:

الف اگر

کسی شرایط وجوب حج را دارا باشد و زمان کافی برای تهیه مقدمات آن داشته باشد ولی در تهیه آنها کوتاهی نماید و حج در همان سال از او فوت شود، حج بر او مستقر و ثابت می شود و باید در اولین وقت ممکن به هر نحو اگر چه با سختی آن را به جا آورد.

ب اگر توانایی بر حج، در زمانی حاصل شود که وقت

لازم برای رفتن به حج باقی نمانده، یا به قدری کم مانده باشد که امکان حج باشد ولی مشقّت زیاد در آن باشد که عادتاً تحمّل نمی شود، حج واجب نیست و نگهداری هزینه برای سال آینده لازم نیست، و اگر در سال آینده از همه جهات، استطاعت حاصل بود، حج واجب می شود.

۲توانایی طریقی باز بودن و امن بودن راه حج

شرط دیگر استطاعت آن است که راه حج باز باشد، و در راه خطری متوجه خود شخص یا ناموس یا اموال او نشود؛ پس:

الف اگر شخصی استطاعت بر حج از سایر جهات را دارا باشد ولی راه بسته باشد یا خطری متوجّه او باشد که عرفاً به آن اعتنا می کنند، حج واجب نمی شود.

ب اگر رفتن به حج، متوقّف بر تهیّه مقدماتی باشد، مثل گرفتن گذرنامه و یا ثبت نام برای حج و امثال آنها، باید اقدام نموده و آن مقدمات را تهیّه نماید.

ج اگر برای حج، دو راه وجود داشته باشد و یکی بی خطر و امن باشد و دیگری امنیّت نداشته باشد، باید از راه امن برود هر چند دور باشد، یا مثلًا از راه دریا باشد، و وجوب حج، ساقط نمی شود.

د کسانی که از کشور خودشان ممکن نباشد به حج بروند

اما از کشورهای دیگر هر چند با هزینه بیشتر امکان تشرف به حج باشد، و موجب خطر و ضرری که عادتاً تحمل نمی شود، نشود، مستطیع هستند و باید از آن راه اقدام کنند.

۳ توانایی بدنی

افرادی که توانائی بدنی بر انجام حج ندارند ولی سایر شرایط را دارا هستند، به تفصیل ذیل باید نائب بگیرند و بر شخص آنها حج واجب نیست.

افرادی که وضعیّت آنها به گونه ای است که به هیچ وجه قدرت بدنی بر حج ندارند و یا رفتن آنها باعث زحمت و مشقّتی شود که عرفاً قابل تحمل نیست، بر دو گونه اند:

۱ افرادی که قبلًا حج بر آنها واجب شده و در سال اوّل، توانایی بدنی بر حج داشته اند و در انجام آن کوتاهی کرده اند و حج بر آنها مستقر شده است، اگر:

امید بهبودی و توانایی انجام دادن حج را نداشته باشند، واجب است فورا نائب بگیرند؛ و اگر عذر برطرف شد، احتیاط در اعاده است.

و اگر امید بهبودی داشته باشند، احوط آن است که فوراً نائب بگیرند و احتیاطات مناسب را بعداً انجام دهند به گونه ای که اطمینان حاصل نمایند که به تکلیف حجّه الاسلام عمل نموده است.

۲ و افرادی که در سال اوّل استطاعت در رفتن به حج کوتاهی نکرده اند ولی اکنون توانائی ندارند، اگر:

امید بهبودی ندارند، باید فوراً نائب بگیرند.

و اگر امید بهبودی دارند، احتیاط مستحب آن است که نائب بگیرند و اگر عذر آنها برطرف شد، حج را خودشان نیز به جا آورند.

۴توانایی تأمین هزینه زندگی در زمان حج و بعد از آن

بر کسی حج واجب می شود که علاوه بر داشتن شرایطی که قبلًا گذشت و بعداً ذکر می شود:

اوّلًا: هزینه

اهل و عیال خودش را در زمان حج داشته باشد.ثانیاً: وضعیت زندگی او نسبت به بعد از زمان حج به صورت یکی از حالات ذیل باشد.الف اگر کسی دارای شغل مناسبی باشد که بعد از بازگشت از حج، قادر باشد زندگی خود و خانواده اش را به راحتی اداره نماید و دچار تهی دستی نگردد با دارا بودن شرایط دیگر که حج بر او واجب است.

ب اگر شخصی دارای شغل مناسبی نباشد ولی رفتن به حج و صرف مبلغ در آن، تأثیر قابل توجّهی در زندگی او نمی گذارد، یعنی چه به حج برود یا نرود، از حدّ قبلی زندگی خود پایین تر نمی آید در صورت بودن شرایط دیگر، حج بر او واجب است.

ج اگر کسی دارای شغل نیست، ولی به اندازه ای مال دارد که با آن می تواند زندگی خودش را به راحتی اداره نماید، حج بر او واجب می شود.

د افرادی که در تمام مدت عمر، تحت تکفّل کسی هستند، مانند خانمی که شوهر نموده و نفقه او بر شوهرش می باشد، با تحقق شرایط دیگر بر آنها حج واجب می شود.

ه افرادی که از وجوه شرعی مانند خمس و زکات زندگی خود را اداره می کنند و به صورت عادی، مخارج زندگی را به صورت حتمی و بدون مشقّت به وسیله آن وجوه تأمین می نمایند، حج بر آنها واجب می گردد.

۵استطاعت مالی یا بذلی

فراهم بودن هزینه سفر پنجمین شرط از شرطهای استطاعت است.

اگر هزینه حج به یکی از گونه های ذیل فراهم شود با تحقق شرایط دیگر، حج واجب می شود:

الف اگر خود شخص هزینه سفر حج را دارا باشد، یا مالی داشته باشد که با فروش آن با شرایطی که بعداً ذکر می شود

بتواند هزینه حج را تهیّه نماید، حج بر او واجب است. و این گونه توانایی «استطاعت مالی» نامیده می شود.

ب اگر کسی هزینه سفر و حج و مال معادل آن را نداشته باشد اما شخص دیگری به او بگوید: «تو به حج برو، هزینه حج تو و مخارج خانواده تو بر عهده من باشد» در صورتی که اطمینان به گفته بذل کننده داشته باشد، حج بر او واجب می شود، و در آن «رجوع به کفایت» که گذشت شرط نیست.

به این حج «حجّ بذلی» می گویند و دارای شرایط خاصی است که خواهد آمد.

استطاعت مالی و انواع آن

استطاعت مالی با تحقق یکی از گونه های ذیل، حاصل می شود:

۱ مالک هزینه حج باشد.

۲ اگر کسی مالک هزینه سفر و وسیله نقلیّه نباشد ولی نزد او از دیگری مالی باشد که به اندازه حج باشد و ماذون باشد در تملّک آن در هر وقت بخواهد و یا تصرّفش در آن جایز باشد به گونه ای که مالک آن مال نتواند او را منع نماید، مثل این که در ضمن عقدِ لازم شرط شده باشد که او حق تصرف یا تملّک داشته باشد استطاعت مالی برای او حاصل است و باید به حج برود.

۳ اگر کسی مالی به انسان به اندازه هزینه حج ببخشد بدون این که با او شرط کند که صرف در حج نماید. ۴ هر گاه کسی هزینه حج را در اختیار نداشته باشد، ولی وضع او به گونه ای است که در بین راه یا مثلًا خود مکه معظّمه با شغلی که در شأن او باشد، می تواند آن را تهیّه نماید، بنا بر اظهر، حج بر او واجب می شود؛ و

هم چنین است اگر از کسی طلبی دارد که در راه یا در مقصد، وصول می شود.

سه مسأله: ۱ استطاعت مالی نسبت به مکانی که شخص در آن است لحاظ می شود هر چند آن مکان، وطن او نباشد؛ پس هر گاه شخصی مثلًا به مدینه منوّره یا جده برود و در آنجا برای او استطاعت حاصل شود، حج بر او واجب می شود هر چند اگر در شهر خودش بود، مستطیع نمی شد.

۲ داشتن هزینه بازگشت، هنگامی معتبر است که کسی قصد بازگشت به وطنش را داشته باشد، در غیر این صورت، هزینه بازگشت به جایی را باید داشته باشد که می خواهد به آنجا بازگردد، مگر این که آنجا از وطنش دورتر باشد که در این صورت در حالت عادی هزینه بازگشت به وطن معتبر است.

۳ تحقق استطاعت، منوط به داشتن پول قربانی نیست.

فروش اموال برای تهیّه هزینه حج

۱ هر گاه کسی زیاده بر احتیاجات مناسب شأن زندگی خود، ملك یا مالی داشته باشد، و آن ملك یا مال، جهت حج او کافی باشد، اگر دیگر شرایط استطاعت را دارا باشد، باید آن را بفروشد و صرف در حج نماید.

۲ اگر شخصی با شرایطی که در مسأله قبل بیان شد مالی دارا باشد، و فروش آن ممکن نباشد مگر به کمتر از قیمت به گونه ای که باعث ضرر زیاد بر او شود، فروش آن واجب نمی باشد؛ امّا اگر ضرر به خاطر بالا رفتن هزینه حج باشد و به حدّ غیر عقلایی نرسیده باشد، تأخیر جایز نمی باشد و باید با فروش آن، به حج برود.

۳ فروختن لوازم ضروری زندگی مانند منزل مناسب شأن و اثاث منزل و هر چیزی

که برای حفظ شأن و آبروی او لازم است واجب نیست؛ ولی اگر کسی مثلًا خانه ای دارد که با فروش آن علاوه بر هزینه حج، قادر

است منزل مناسب شأن تهیّه نماید، لازم است آن را بفروشد و به حج برود.

۴ کسی که دو خانه دارد و در یکی از آن دو خانه بتواند بدون ناراحتی و مشقّت زندگی نماید، در صورتی که یکی از آن دو خانه جهت حج او کافی باشد باید آن را بفروشد و صرف در حج نماید، و این حکم در سایر اموال و وسایل نیز جاری است.

کسی که هزینه حج را دارد ولی برای مصارف زندگی به آن نیاز دارد

۱ قبل از حرکت کاروان، اگر مالی به اندازه هزینه حج داشته باشد ولی جهت ِ مصارف زندگی به آن مال، نیاز داشته باشد، می تواند آن را در آن مصارف صرف نماید و مستطیع نمی شود.

۲ اگر کسی پول کافی برای حج داشته باشد ولی به آن پول برای امور زندگی مثل ازدواج نیاز داشته باشد، در صورتی که صرف آن پول در حج، موجب ناراحتی و مشقتی در زندگی او شود که عرفاً غیر قابل تحمّل، یا موجب واقع شدن در حرام است، حج بر او واجب نیست و اگر حج نماید کفایت از حج ِ واجب نمی نماید؛ ولی اگر صرف آن مبلغ در حج، موجب مشقت و ناراحتی نشود، حج بر او واجب است.

وصول طلب برای حج

اگر کسی طلبی داشته باشد و به اندازه هزینه حج ّاو باشد، یا هزینه حج او را کامل کند و دیگر شرایط استطاعت را نیز دارا باشد:

الف اگر وقت وصول طلب نرسیده باشد، وصول واجب نیست،

مگر آن که اگر طلب کند، بدهکار حاضر به پرداخت باشد که در این صورت، گرفتن واجب است و باید به حج برود.

ب و اگر وقت وصول طلب فرا رسیده باشد، واجب است وصول کند. و اگر بدهکار بد حساب باشد و حاضر به پرداخت نشود، در صورتی که طلبکار در ضرر و حرج نمی افتد، باید او را مجبور به پرداخت نماید هر چند متوقّف بر مراجعه به حاکم جور باشد.

مواردی که مطالبه طلب برای حج، واجب نیست

در موارد ذیل، مطالبه و گرفتن طلب برای حج واجب نمی باشد:

الف بدهکار قدرت بر پرداخت بدهی را نداشته باشد.

ب بدهکار بد حساب باشد و مجبور کردن به پرداخت او ممکن نباشد.

ج بدهکار بد حساب باشد و مطالبه بدهی موجب درد سری شود که عرفاً تحمّل آن مطابق با شأن طلبکار نباشد.

د گرفتن طلب، متوقّف بر مراجعه به حاکم باشد و این امر، موجب ذلّت و پایین آمدن شأن طلبکار شود به گونه ای که تن دادن به آن عقلایی نباشد.

ه مهلت وصول طلب نرسیده باشد و بدهکار نیز حاضر به پرداخت نباشد.

و وصول طلب به گونه ای موجب ضرر باشد که عرفاً به آن تن داده نمی شود.

قرض با اعتماد بر طلب

اگر وقت وصول بدهی فرا نرسیده باشد ولی طلبکار امکان قرض گرفتن به راحتی و بدون کسر شأن برایش ممکن باشد و مطمئن باشد که بدهکار در وقت مقرّرِ برای وصول، آن را پرداخت می نماید و قرض خودش را با آن ادا می نماید، وجوب حج و تحقّق استطاعت، خالی از وجه نیست.

آیا بر افرادی که بدهی دارند حج واجب می شود؟

۱ افرادی که هزینه حج را دارند و بدهی نیز دارند،

بر دو گونه اند:

الف این که اگر آن مبلغ را در حج صرف نمایند، قدرت بر پرداخت بدهی را نیز دارند که با تحقّق دیگر شرایط حج واجب است.

ب این که اگر آن مبلغ را صرف در حج کنند، قدرت بر پرداخت بدهی نخواهند داشت که در این صورت اگر وقت پرداخت بدهی رسیده باشد و طلبکار راضی نیست بدهی در ذمه بدهکار باقی باشد، باید بدهی پرداخت شود و حج واجب نیست؛ و اگر وقت ِ پرداخت نرسیده یا طلبکار راضی است که دین باقی باشد چنانچه اطمینان دارند که بعداً در وقت مطالبه یا فرا رسیدن وقت پرداخت بدهی، می توانند دین را ادا کنند، واجب است با تحقق سایر شرایط به حج بروند و گر نه حج واجب نیست.

افرادی که بدهی شرعی مانند خمس و زکات دارند

۱ بدهی شرعی مانند خمس و زکات حکم آن مانند سایر بدهی ها است، که در مسأله قبل بیان شد، و فرقی نمی کند خمس و زکات در عین مال باشد، یا در ذمّه و عهده شخص، ثابت شده باشد.

۲ کسی که حج بر او واجب شده و خمس و زکات یا حقوق واجب دیگر بدهکار است، لازم است آنها را پرداخت نماید و تا پرداخت ننموده جایز نیست به حج برود.

۳ خواهد آمد که بدهی در «توانایی بذلی»، مانع واجب شدن حج نیست.

قرض گرفتن برای حج واجب

۱ کسی که قدرت مالی بر انجام دادن حج ندارد، لازم نیست برای حج پول قرض نماید، مگر این که با دارا بودن شرایط دیگر قدرت بر پرداخت بدهی را داشته باشد به این نحو که الآن مالی دارد که بعد از حج با فروش

آن می تواند بدهی خود را بپردازد، یا این که از کسی طلبی دارد و می داند که اگر قرض کند، بدهکار در وقت مقرّر، بدهی خودش را می پردازد، که در این موارد حج واجب است.

۲ اگر کسی بعداً قدرت بر پرداخت دین داشته باشد ولی فعلًا ما به ازای آن را ندارد، در وجوب فعلی حج، تأمّل است.

استحباب قرض برای حج مستحبی

کسی که شرایط استطاعت را دارا نیست، مستحب است که قرض کند و به حج برود هر چند که جای حج ِواجب او، محسوب نمی شود.

کسی که مالی دارد ولی امکان صرف آن در حج نیست

۱ اگر هزینه حج برایش فراهم نباشد مگر به وسیله مالی که در دسترس او نیست و نمی تواند به صورت متعارف به آن دسترسی پیدا نماید، حج بر او واجب نمی شود.

۲ کسی که ملك یا مالی به اندازه هزینه حج دارد ولی تبدیل آن به پول و هزینه حج برایش مقدور نباشد مگر به تحمّل ضرر زیادی که تحمّل آن عقلایی نباشد، حج بر وی واجب نمی شود.

کسی که مالی به اندازه حج داشته ولی اکنون از دست داده

کسی که مالی داشته که برای حج او کافی بوده و اکنون آن را از دست داده خواه عقیده اش این بوده که آن مال کافی نیست؛ یا غفلت داشته که چنین مالی دارد یا برای حج کافی است؛ یا از اصل وجوب حج غافل بوده و غفلت او از روی تقصیر نبوده، و خواه در وجوب حج شك داشته یا غافل بوده و غفلت او از روی تقصیر بوده و زمانی ملتفت شد که پول و مال را از دست داده و قدرت بر

حج ندارد، ظاهر این است که اگر شرایط دیگر را داشته، حج بر ذمّه و عهده او مستقر شده است.

مستطیع شدن بانوان و مسأله مهریه آنها

۱ خانمی که مهریّه او کفاف هزینه حجّش را می دهد یا هزینه حج او را کامل می کند:

الف اگر تقاضای مهر از شوهر، باعث ناراحتی و مشکلات در زندگی نشود و او حاضر به پرداخت باشد، مستطیع است و مطالبه مهر نه تنها مانعی ندارد، بلکه لازم است.

ب اگر تقاضای مهر، موجب ناراحتی و مشکلات در زندگی شود، مطالبه آن لازم نیست و استطاعت حاصل نمی شود.

۲ اگر مردی در ضمن عقد، به هم سرش وعده سفر حج داده باشد، صرف وعده، موجب استطاعت زن نمی شود، ولی بر شوهرش لازم است به وعده اش وفا کند، و حکم مطالبه آن با فرض این که استحقاق مطالبه کردن ثابت شده باشد مانند مهر است.

۳ اگر مردی به هر علتی مهریّه هم سرش را نپردازد، حج بر هم سرش واجب نمی شود و با ترک آن، حج بر او مستقرّ نمی شود؛ ولی اگر مرد، حاضر به پرداخت بوده و زن مطالبه نکرده باشد، حج بر عهده زن مستقر می گردد.

۴ در صورتی که زن مستطیع شود، اذن شوهر شرط نیست؛ و حتی اگر اذن ندهد، زن باید به حج برود؛ و شوهر نیز نمی تواند زن را از حج ِواجب، منع نماید؛ بلی در صورت سعه وقت، می تواند رفتن او را تا آخرین کاروان به تأخیر بیاندازد. و زنی که در طلاق رجعی است و عدّه اش تمام نشده، مانند زن شوهر دار است.

۵ استطاعت بانوان، منوط به امکان همراه داشتن مَحرم نیست؛ بلی اگر بر خود بترسد، لازم است مَحرمی همراه

خود ببرد هر چند مستلزم خرج کردن مبلغی باشد، البته به شرط آن که به حدّ اجحاف نرسد؛ و اگر در فرض اخیر قدرت بر پرداخت هزینه سفرِ مَحرم را ندارد، حج بر او واجب نمی باشد.

۶ «رجوع به کفایت»، در خانمهایی که شوهر نموده اند و تحت تکفّل او می باشند، محقّق می باشد و به بیش از آن نیازی نیست.

۱۷اگر خانمی برای حج ثبت نام نموده باشد و هنوز نوبتش نرسیده شوهرش ورشکست شود، زن می تواند پول خود را پس بگیرد یا فیش حج را بفروشد و به شوهر ببخشد و از استطاعت خارج شود.

مصرف کردن هزینه حج یا از بین رفتن آن

۱ هر گاه کسی هزینه حج یا مالی به مقدار آن را دارا باشد، می تواند قبل از حرکت کاروان، آن را در مصارف خود خرج نماید، هر چند دیگر نتواند به حج برود. ولی احتیاط در آن است که برای فرار از حج، آن مال را به صورت نسیه نفروشد؛ و اگر این کار را انجام داد و در همان سال

نتوانست به حج برود خود را مستطیع محسوب نماید به این که سال آینده به حج برود و احتیاطاتی که لازم است مثل آن که با حال استطاعت برود انجام دهد تا قطع پیدا نماید که حَجّه الاسلام را انجام داده است.

۲ اگر بعد از روانه شدن برای حج، هزینه آن از بین برود دو حالت دارد:

الف اگر از بین رفتن هزینه، سهوی و بدون اختیار باشد، وجوب حج از او ساقط است و کشف می شود که از اوّل مستطیع نبوده است.

ب و اگر از بین رفتن هزینه از روی عمد و تقصیر باشد،

در صورتی که حج از او فوت شود، حج بر او مستقر می شود و باید به هر نحو که ممکن است هر چند به سختی، در سال آینده حج به جا آورد.

۱۳اگر بعد از روانه شدن به سوی حج، مالی را که برای مخارج عائله خودش قرار داده تلف شود، به استطاعت او لطمه وارد نمی شود و حج او حَجّه الاسلام است.

استطاعت بذلی

گذشت که استطاعت بر هزینه حج به یکی از دو حالت ذیل حاصل می شود:

الف: خود شخص هزینه حج را دارا باشد؛ ب: خود او دارای هزینه نباشد اما شخصی هزینه حج را با شرایطی که می آید به او بذل نماید، توضیحِ قسم اول آن گذشت، اکنون به توضیح قسم دوّم آن می پردازیم.

نحوه محقق شدن حج بذلی

به یکی از گونه های ذیل، استطاعت بذلی حاصل می شود:

الف هر گاه فردی یا افرادی علاوه بر مصارف و هزینه حج انسان، مخارج زندگی او را تا بازگشت که در اثر سفر نمی تواند تحصیل نماید، بر عهده گیرند و به او بگویند: «حج برو، و هزینه حج تو و مخارج خانواده تو تا بازگشت بر عهده ما باشد» با فرض اطمینان به گفته آنها، قبول نمودن بر او واجب است و حج بر او واجب می شود و این توانایی، توانایی بذلی نام دارد؛ و هم چنین است اگر مالی به اندازه هزینه حج و خانواده او به او بدهند که حج نماید.

ب اگر هزینه مذکور را به او ببخشند به شرط این که با آن به حج برود که در این صورت هر چند قبول واجب نیست ولی اگر قبول کرد، توانایی بذلی حاصل می شود.

تذکّر: اگر به کسی

که قدرت بدنی بر حج ندارد، بذل حج شود، بنا بر احوط باید نائب بگیرد.

بخششی که موجب استطاعت بذلی نمی شود

هر بـذل و بخششـی موجب اسـتطاعت بـذلی نمی شود؛ اگر چه ممکن است موجب اسـتطاعت مـالی و در نتیجه موجب واجب شـدن حـج شود ولی با اسـتطاعت بـذلی، متفاوت است که این تفاوت ها در مسأله ۱۱۲ ذکر خواهـد شد. پس اگر بخشـش به صور ذیل باشد «استطاعت بذلی» حاصل نمی شود

الف اگر به انـدازه هزینه حـج به انسان ببخشـند و قیـد نکننـد که برای حـج باشـد، در این صورت قبول واجب نیست، ولی اگر قبول کرد، استطاعت مالی محقّق می شود و با داشتن سائر شرایط، حج واجب می شود.

ب اگر کسـی مالی داشـته باشد که کمتر از هزینه حج باشد و شخصـی کمبود آن را با بخشش جبران نماید، واجب است قبول کند؛ ولی رجوع به کفایت از ناحیه خود او شرط است.

تـذکر: کسـی که حـج بر او مسـتقر شـده و اکنون فاقد هزینه حج است؛ اگر کسـی به او پول یا مالی بذل کند، قبول آن واجب است و هم چنین است کسی که به سبب نذر و مانند آن، حج بر او واجب شده است.

فرق استطاعت مالی با استطاعت بذلی

استطاعت مالی و استطاعت بذلی هر دو، موجب واجب شدن حج می گردند، ولی فرقهایی نیز دارند که به شرح ذیل است:

۱ «رجوع به کفایت» که یکی از شرایط وجوب حج است در استطاعت بذلی، شرط نیست.

۲ داشـتن بدهکاری برای کسـی که توانایی بذلی پیدا می کند، مانع از وجوب حج نمی شود، مگر آن که وقت پرداخت بدهی برسد و طلبکار هم خواهان آن باشد و شخصی که بذل حج

نموده یا دیگری، حاضر به پرداخت آن

نشود و خود شخص در صورتی که به حج نرود بتواند آن بدهی را پرداخت نماید که در این صورت حج واجب نمی شود.

۳ در «استطاعت بذلی» اگر دهنده باذل، انسان را وکیل کند که از طرف او پولی قرض نماید و به حج برود که بعداً خود باذل آن را بپردازد با اطمینان به گفته او باید، قبول کند و حج واجب می شود.

۴ «قربانی» در استطاعت بذلی، بر عهده باذل است.

حجّ روحانیون کاروان و خدمه و مواردی از استطاعت بذلی

۱ روحانیون و خدمه کاروان و امثال آنها که حجِ واجب خود را به جا نیاورده اند و هزینه حج آنها عنوان مزد ندارد، حجّ آنها از موارد حجّ بذلی محسوب می شود.

۲ اگر شخصی برای دیگری مالی وصیّت کند که او با آن مال حج نماید، در صورتی که آن مال به مقدار هزینه حج و مخارج عائله وی باشد، پس از موت وصیّت کننده، حج بر آن شخص واجب می شود به شرط این که علی الأحوط قبول وصیّت اگر از نوع تملیک بوده باشد نموده باشد.

۳ اگر شخصی مالی را برای حج، وقف یا نذر یا وصیّت نموده باشد و متولّی وقف، یا ناذر، یا وصیّ آن مال را به کسی بذل نماید، حج بر او واجب شده و موضوع «حجّ بذلی» محقّق می شود.

رجوع باذل از بذل و غصبی بودن مال

باذل بخشنده مال می تواند قبل از این که گیرنده داخل احرام شود از بخشش خود، برگردد ولی نفقه بازگشت وی از محل اعلام رجوع که زائد

بر نفقه وطن است بنا بر اظهر بر عهده باذل است؛ و بعد از مُحرم شدن وی

بنا بر اظهر باذل نمی تواند از بذل خود بر گردد.

چند مسأله

حج ّغیر مسلمان و غیر شیعه

۱ اگر کـافری کـه شـرایط اسـتطاعت را داراسـت مسـلمان شـود، حـج بر وی واجـب است؛ ولی اگر بعـد از، از زائـل بین رفتن استطاعت مسلمان شود، حج بر وی واجب نیست.

۲ حج بر شخص مرتدّ، واجب می شود، ولی قبل از حج اگر توبه نکند، حج ّاو صحیح نخواهد بود.

۳ شخصی که شیعه نیست، اگر حج را طبق مذهب شیعه، یا طبق مذهب خودش به نحو صحیح انجام داده باشد، اعاده حج بر او واجب نیست.

نذر حج و تعارض نذر با حج

۱ اگر کسـی نـذر کنـد که حـج به جا آورد، حـج بر او واجب می شود؛ و اگر سال نـذر، معیّن باشد و بدون عذر به حج نرود، باید علاوه بر قضا، کفّاره نذر را هم بپردازد.

۲ کسـی که نذر کرده در ایّام حج مثلًا به جایی برای زیارت برود، یا در محل خودش کار خاصـی را انجام دهد، و بعد از نذر، مستطیع شود و حج بر او واجب شود، باید به حج برود و به نذر عمل ننماید.

۲ اگر کسی در زمانی که مستطیع نبوده نذر نموده که اگر موفق به حج شود، آن را به نیابت یکی از معصومین علیهم السلام یا فرزنـدان ایشان، انجام دهـد و بعد به نحوی او را به حج بردند، نذر او منعقد و صـحیح بوده و باید به نذر خودش عمل نماید و به این صورت مستطیع نمی شود.

اگر کسی که حج بر او واجب بوده وفات کند

قضای حج از طرف میّت کسی که حج بر او واجب شده و وفات نماید:

الف اگر در

سال اوّل استطاعت، وفات نمایـد یعنی حج بر او مسـتقر نشده و وظیفه او نائب گرفتن هم نبوده قضا از طرف او لازم نیست چه قبل از انجام حـج وفات کنـد و چه حین انجام حـج، چون اگر بعـد از احرام و دخول حرم وفات نماید حجش صـحیح است؛ و اگر قبل از آن وفات نماید، کشف می شود که از اوّل مستطیع نبوده است.

ب و اگر کسی که حج بر او مستقر شده، یعنی در سال اوّلی که مستطیع شده، کوتاهی کرده و به حج نرفته است، وفات نماید:

اگر قبل از انجام دادن حـج، وفات نمایـد، بایـد از طرف او حج را قضا نمایند و همین طور است بنا بر اقرب اگر بعد از احرام و قبل از داخل شدن در حرم بمیرد.

اگر به حـج برود و مُحرم شود و در حَرَم داخـل شود و بنا بر احتیاط در داخل حرم وفات نموده، کفایت از حـج او می نمایـد و قضا از طرف او لازم نیست و اگر از حرم خارج شد و وفات

کرد بنا بر احتیاط از طرف او قضا شود و همین طور اگر بعد از خارج شدن از احرام در حرم وفات نمود.

ج اگر کسی شرایط وجوب حج را دارا بوده غیر از توانایی بدنی و وظیفه اش نائب گرفتن بوده ولی نگرفته و فوت نموده، باید از طرف او حج به جا آورده شود.

د اگر کسـی به سـبب نـذر، حج بر او واجب شد و می توانست آن را به جا آورد ولی انجام نداد تا وفات کرد از طرف او قضـا می نمایند.

فصل سوم احکام حج میّت و وصیّت به حج

کسی که حج بر عهده او ثابت و مستقر شده است،

و به هر دلیلی نتوانسته است تا زمان فوتش آن را به جا آورد، واجب است وصیّت کند که از طرف او حج به جا آورند.

قضای حجّ کسی که وصیّت به حج نکرده است

کسی که وفات کرده و حج ِواجب بر عهده او بوده و وصیّت به حج نکرده است:

الف اگر دارایی او به اندازه هزینه حج یا بیشتر از آن باشد، باید هزینه حج را از اصل دارایی خارج نمایند و برای او نائب بگیرند.

ب اگر دارایی او کمتر از هزینه حج و لو میقاتی یا اضطراری باشد، نائب گرفتن واجب نمی باشد.

ج اگر دارایی او به اندازه هزینه حج یا بیشتر از آن باشد ولی بدهی هم داشته باشد، دارایی او توزیع بر حج و بدهی می شود و اگر بعد از توزیع، آن چه برای حج می ماند، کافی برای آن نباشد، مقدم داشتن حج از نزدیکترین راه و کمترین هزینه و صرف بقیه دارایی در بدهی، خالی از وجه نیست. و اگر به گونه ای باشد که اگر در هر کدام از حج یا بدهی

صرف بشود، صرف در دیگری اصلًا نمی شود، اظهر تخییر است؛ و اگر به هیچ نحوی صرف در حج نمی شود، صرف در غیر حج می شود.

کسی که وصیّت به حج کرده

کسی که وصیّت به حج کرده چند حالت دارد:

حالت اوّل:

اگر کسی وصیّت به حَجّه الاسلام کرده باشد، یا بدانند حجّی که بر عهده او بوده، حَجّه الاسلام بوده:

الف اگر دارایی از او باقی نمانده باشد، یا دارایی او به اندازه حج نباشدو لو میقاتی یا اضطراری، در این صورت نائب گرفتن واجب نیست، ولی مستحب است ولیّ این عمل را انجام دهد.

ب و

اگر دارایی باقی مانده از او به اندازه هزینه حج یا بیش از آن باشد:

اگر وصیّت را مقیّد به ثلث نکرده باشد، هزینه حج از اصل دارایی او خارج می شود.

اگر وصیّت را مقیّد به ثُلث کرده باشد چنانچه، ثلث او به اندازه حج باشد، با آن نائب می گیرند؛ و چنانچه ثلث ِمال، کمتر از هزینه حج باشد، از بقیّه دارایی او، کمبود آن را جبران می کنند و نائب می گیرند.

حالت دوّم:

کسی که فوت نموده و وصیت به حج نموده، اگر حجّی که بر گردن او

بوده، واجب بوده ولی حَجّه الاسلام نبوده، بلکه به سبب نذر، واجب شده، یا ندانند که وجوب آن چگونه بوده، در هر دو صورت، احوط برای ورثه آن است که هزینه آن را از اصل دارایی خارج نمایند.

حالت سوّم:

اگر کسی وصیت به حج ِمستحبی نماید، هزینه آن، از ثُلث خارج می شود، چه وصیّت به اخراج از ثُلث کرده باشد و چه نکرده باشد.

از چه مکانی باید برای میّت، نائب گرفته شود؟

میقاتی، بَلَدی به جهت این که نائب گرفتن هم از شهر خود میّت ممکن است و هم از میقات هم ممکن است، حج بر دو گونه تقسیم شده است:

حج ِبلدی: یعنی این که برای میّت شخصی را اجیر کنند که از شهر او میت به حج برود و به این جهت آن را حج ِبلدی می گویند و به اجیر هزینه حج از همان شهر پرداخت می شود.

حج ِمیقاتی: یعنی این که برای میّت شخصی را اجیر کنند که حج را از میقات انجام دهد و به اجیر هزینه حج از میقات به بعد پرداخت می شود.

۱ اگر میّت حج بر عهده اش بوده و وصیّت

به آن نکرده، حجّ میقاتی، کافی است هر چند از یکی از نزدیکترین مواقیت پنجگانه به مکه معظّمه باشد.

۲ اگر میت، وصیّت به حجّ بلدی کرده باشد:

چنانچه ثلث اموال او برای ما زاد هزینه حجّ بلدی کافی باشد، باید حجّ بلدی انجام شود و ما زاد بر اجرت میقاتی از ثلث خارج می شود.

اگر ثلث اموال او به اندازه هزینه حجّ بلدی نباشد، حجّ میقاتی کافی است.

۳ اگر میت، وصیّت به حج کرده باشد ولی نوع آن را مشخص نکرده باشد بنا بر اظهر به حج بلدی، منصرف می شود. و هم چنین است اگر قرینه ای بر حجّ بلدی باشد، که در این دو صورت به اندازه هزینه حجّ میقاتی، از اصل دارایی خارج می شود و بقیّه هزینه، از ثلث خارج می شود.

۴ اگر مال میّت به اندازه هیچ کدام از حجّ بلدی یا میقاتی نباشد، و امکان انجام دادن حجّ اضطراری ِ صحیح ِ با عذر مثل حج از مکه یا ادنی الحل- فراهم شد، کفایت می کند.

۵ در صورتی که نائب گرفتن ممکن نباشد مگر از شهر خود میّت،یعنی حجّ بلدی، باید انجام شود و از اصل دارایی میّت، هزینه آن خارج می شود.

فوریت نائب گرفتن

۱ کسی که وفات کند و حَجّه الاسلام بر عهده وی باشد، واجب است همان سال فوتش نائب بگیرند، و اگر قصد اجیر گرفتن داشته باشند، قبل از آن، در دارایی می توانند تصرّف نمایند.

۲ هر چند در حالت عادی، اجیر گرفتن از میقات کافی است ولی اگر در همان سال وفات، اجیر گرفتن از میقات ممکن نباشد، لازم است از محلّ خودش نائب بگیرند و هزینه آن از اصل ترکه خارج می شود، و جایز نیست

این کار را به تأخیر بیندازند هر چند در سال بعد نائب گرفتن جهت حجّ میقاتی ممکن باشد.

۳ به صرف اجیر گرفتن، حج از عهده میّت ساقط نمی شود، بلکه باید اطمینان داشته باشند که به وظیفه عمل کرده است. و اگر بدانند که او به هر دلیلی به وظیفه اش عمل نکرده، واجب است دوباره اجیر بگیرند و مخارج آن از اصل مال خارج می شود. و اگر اجرتی که به اجیر اوّل داده اند، از مال میّت پرداخت شده، باید پس بگیرند.

زیاد و کم بودن اجرت

۱ کسی که وفات نموده و حج بر او مستقر بوده در صورتی که استنابه ممکن نباشد مگر به اجرت زائد بر متعارف، باید اقدام شود و از ورثه در مبلغ زائد استجازه شود و اگر در ورثه صغار هست، احتیاطاً زائد را بین غیر صغار تقسیم نمایند.

۲ اگر نائب پیدا نشود مگر به قیمت بیشتر از حدّ معمول، در وجوب نائب گرفتن اگر چه هزینه آن به اندازه همه دارایی باشد، تأمّل است.

۳ بنا بر اظهر جایز است اجیری را انتخاب نمایند که از جهت فضیلت و شرف، مناسب حال میّت باشد؛ هر چند به مبلغ بیشتری نیاز است و استیجار از مال میّت باشد. هر چند احوط آن است که کسی را اجیر نمایند که اجرت او از دیگران کمتر باشد.

وارث و نائب به فتوای مرجع خودشان عمل می کنند

۱ در نائب گرفتن، وارث باید به فتوای مرجع خودش عمل نماید، یا

این که خودش مجتهد باشد؛ پس اگر تکلیف وارث، وجوب حجّ بلدی نباشد، بر او حجّ بلدی واجب نیست و لو این که فتوای مرجع شخصی که وفات کرده، وجوب

حجّ بلدی باشد، مگر این که وصیّت به حجّ بلدی کرده باشد که مسائل آن گذشت.

۲ نائب چنانکه خواهد آمد باید در اعمال حج، طبق نظر مرجع خودش عمل نماید و یا اگر مجتهد باشد به اجتهاد خودش عمل نماید؛ و اگر از طرف شخص زنده نائب شده است فی الجمله احتیاط کند.

اگر بر عهده میّت، حج، قرض، خمس، و زکات باشد

اگر کسی حج بر او واجب بوده وفات نماید و قرض و خمس و زکات نیز بر عهده او باشد، و دارایی او برای همه آنها کافی نباشد:

الف اگر مالی که به آن خمس یا زکات تعلّق گرفته، موجود باشد، باید اوّل خمس و زکات را بپردازند.

ب اگر مالی که به آن خمس یا زکات تعلّق گرفته، موجود نباشد و خمس و زکات بر عهده و ذمّه وی منتقل شده باشد، مقدّم نمودن حج به کمترین مبلغ ِممکن به تفصیلی که سابقاً گذشت، و صرف باقی مانده، در سایر بدهی ها، خالی از وجه نیست.

ج اگر مال باقی مانده از میّت فقط به اندازه یکی از حج یا قرض باشد بنا بر اظهر مخیّر می باشند که آن مبلغ را در هر کدام که خواستند صرف نمایند.

تعیین مبلغ حج در وصیت و کمی و زیادی آن

۱ اگر میّت در وصیّتش اجرت را معیّن نموده باشد، در صورتی که

بیش از هزینه متعارف حج نباشد، عمل به آن واجب است و آن مقدار هم از واجب از اصل مال برداشته می شود. و اگر مبلغی را که مشخص نموده از هزینه متعارف حج بیشتر باشد مقدار اضافی از ثلث اخراج می شود.

۲ اگر مبلغی را که میّت مشخص نموده، کمتر

از متعارف باشد اگر حج ِواجب باشد، کمبود از ترکه جبران می شود به نحوی که تفصیل آن گذشت.

و اگر حجّی را که وصیّت نموده مستحب باشد، و انجام آن با ثلث مال در صورت انحلال ِ مقصودِ او ممکن نباشد وصیّت باطل می شود و آن مبلغ بنا بر عدم رجوع به ارث، یا صورت صحیح بودن وصیّت در اوّل امر و باطل شدن آن در مرحله بعد صَرف امور خیر می گردد.

تعیین اجیر یا مکان خاص در وصیّت

اگر میّت مشخص نموده باشد که از مکان خاصّی برای او حج انجام شود، مثلًا از مشهد، و یا شخصی را معیّن نموده باشد که او برایش حج انجام دهد، لازم است که به وصیّت عمل شود و اگر آن شخص قبول نکرد مگر به مبلغی اضافه بر متعارف، مقدار زیادی از ثلث پرداخت می شود؛ و چنانچه به هر جهت اجیر نمودن آن شخص ممکن نشد، شخص دیگری را به اندازه هزینه متعارف اجیر می نمایند.

معامله یا مصالحه مِلک در زمان حیات برای حج

۱ اگر شخصی مثلًا منزلی را به دیگری بفروشد به مبلغی و با او شرط کند که آن مبلغ را بعد از فوتش صرف در حج ّاز طرف او نماید، آن مبلغ بعد از فوتش از ترکه او محسوب می شود و:

اگر مورد قرارداد، حَجّه الاسلام باشد، عمل به آن

شرط لازم است و باید آن مبلغ صرف در حج شود به شرط این که از حد متعارف خارج نباشد، و گر نه مقدار اضافه، از ثلث خارج می شود؛ و اگر از حدّ متعارف کمتر باشد به اندازه مقدار متعارف از اصل ترکه خارج می شود.

و اگر مورد قرارداد، حج ّ مستحبی

باشـد، نیز عمل به آن لازم است و از ثلث خارج می شود؛ و اگر ثلث کمتر از آن باشـد، اگر ورثه اجازه ندهنـد عمل به شـرط مذکور، لازم نخواهد بود.

۲ اگر شخصـی مثلًا منزلی را به دیگری مصـالحه کنـد به شـرط آن که بعـد از وفاتش برای او حـج ّبه جا آورد، چنین شـرطی صحیح و عمل به آن لازم خواهد بود و آن منزل یا مبلغ آن، از ترکه محسوب نمی شود و ملک شـخص طرف ِ مصالحه است؛ و هم چنین است تملیک و واگذاری ملکی به این قصد.

تلف شدن هزینه حج ّمیّت یا وفات اجیر

۱ اگر مالی را که برای حج از طرف میّت منظور نموده اند تلف شود، دو حالت دارد:

الف اگر بـا سـهل انگاری ِ کسـی که نائب گرفتن بر او واجب بوده، تلف شود، وی ضامن است و بر او واجب است که از مال خودش نائب بگیرد.

ب اگر آن مال بدون سهل انگاری تلف شود، ضامن نمی باشد؛ و اگر حجّی که بر عهده میّت بوده حَجّه الاسلام باشد، واجب است از بقیّه ترکه اجیر گرفته شـود؛ و اگر حَجّه الاسـلام نباشـد اگر از ثلث چیزی موجود باشـد از آن بایـد اجیر گرفته شود؛ و چنانچه بقیّه ثلث بین ورثه تقسیم شده

باشد، از هر یک به نسبت پس گرفته می شود.

۲ اگر اجیر قبل از اقدام به حج ّوفات کند و ترکه ای نداشـته باشد، یا داشـته باشد ولی گرفتن آن ممکن نباشد، با تفصیلی که گذشت، حکم آن مانند تلف بدون سهل انگاری است فرض ب.

۳ اگر مال قبل از اجیر گرفتن، در دست وصی ّ تلف شود و معلوم نشود که در اثر سهل انگاری

بوده، جایز نیست از وصی ّ تاوان گرفته شود.

۴ اگر کسی وصیت کند که با مال معینی برای او حج به جا آورند، چنانچه بعد از فوت او این پول صرف در امری دیگر نمایند، ضامن هستند و حتی اگر فوت نموده باشند باید از ترکه آنها مثل سایر دیون حج به جا آورند.

اگر وصی ّ به حج، وفات کند

۱ اگر وصی ّوفات کند و معلوم نباشد که اجیر گرفته یا نه:

اگر حج ّ مورد وصیّت، حَجّه الاسلام بوده و از وفات وصیّت کننده حد اقل ّ یک سال گذشته باشد، واجب نیست از ترکه وصیّت کننده، اجیر گرفته شود هر چند احتیاط در اجیر گرفتن است.

و اگر حج ّ مورد وصیّت، حَجّه الاسلام نبوده، از ثلث او باید اجیر گرفته شود.

۲ اگر وصی ّوفات کرده باشد و مبلغی که جهت حج ّ در نظر بوده، اخذ نموده و موجود هم باشد، باز پس گرفته می شود، مگر آن که احتمال برود که او از مال خود، اجیر گرفته و بعداً آن مال را به جای مالی که از

خود خرج کرده، بر داشته است؛ و با این احتمال حتی در صورتی که اصل مال، موجود نباشد و یا تلف شده باشد، نیز وصی ّ ضامن نخواهد بود.

اگر امانتی به اندازه هزینه حج، از میّت در نزد شخصی باشد

۱ اگر میتی حَجّه الاسلام بر عهده او بوده و امانتی در نزد شخصی گذارده باشد و آن امانت برای حج کافی باشد، اگر این شخص علم یا اطمینان داشته باشد که اگر مال را بر گرداند، ورثه حج را انجام نخواهند داد، لازم است امانت را برنگرداند و به اجرت متعارف اجیر بگیرد تا حج را

انجام دهد و می تواند خودش اجیر شود؛ و اگر چیزی اضافه آمد، آن را به ورثه برگرداند؛ و الحاق خوف به اطمینان، خالی از وجه نیست.

۲ هم چنین اگر مالی به صورت عاریه یا اجاره یا طلب یا حتی غصب، در نزد شخصی باشد به گونه ای که در مسأله بالا بیان شد دور نیست که ملحق به امانت باشد.

شکٔ یا اختلاف در واجب بودن حج بر میّت

۱ اگر شکٔ داشته باشند که بر میّت، حج واجب شده بوده یا نه، اجیر گرفتن لازم نیست.

۲ اگر بعضی از ورثه اقرار کنند که بر میّت حج واجب بوده و بعضی منکر شوند، افرادی که اقرار به ثبوت حج نموده اند، فقط باید به اندازه سهم خودشان بپردازند که اگر این مقدار به اندازه هزینه حج باشد، اجیر می گیرند و اگر به هیچ وجه کفاف هزینه حج را ندهد و کسی هم حاضر به تکمیل آن نشود، اجیر گرفتن، لازم نیست.

فصل چهارم احکام نیابت

هر گاه بر کسی حج ّواجب شود، لازم است خودش شخصاً حج ّبه جا آورد؛ ولی به جهت آن که بعضی افراد قدرت بدنی بر حج ّندارند یا این که حج ّبر آنها واجب شده و وفات نموده اند، نائب گرفتن لازم می شود.

در چه مواردی نائب گرفتن، لازم است

۱ شخص زنده در دو صورت واجب است نائب بگیرد:

الف کسی که توانایی بدنی انجام حج را ندارد؛ و دیگر شرایط استطاعت را داراست و می تواند نائب بگیرد.

ب کسی که حج به جا آورده، ولی حج ّاو به دلیلی صحیح واقع نشده و بر عهده وی باقی مانده و قدرت رفتن به حج ّرا ندارد.

تذکّر:

همان گونه که گذشت اگر به کسی

که قدرت بدنی بر حج ندارد، حج بذل شود، بنا بر احوط باید نائب بگیرد.

۲ نائب گرفتن برای شخصی که وفات کرده نیز، در دو صورت واجب است:

الف کسی که توانایی بدنی انجام دادن حج ّرا نداشته و می توانسته نائب بگیرد و نگرفته تا وفات کرده است.

ب کسی که حج ّبر عهده او ثابت شده باشد و حج ّبه جا نیاورده باشد تا وفات کرده است.

انجام حج از طرف دیگری بدون اجرت

حج ّتبرّعی الف در مواردی که نائب گرفتن لازم شده است، اگر کسی بدون اجرت و بدون این که از طرف او اجیر شود از طرف آن شخص حج ّبه جا آورد، کافی است و حج ّاز عهده آن شخص ساقط می شود.

ب به صورت کلّی نیابت از طرف شخصی که وفات کرده مانعی ندارد، چه با اجرت باشد و چه بدون اجرت، چه نیابت در حج ّواجب باشد و چه مستحب.

پس انجام دادن حج ّاز طرف دیگران حتّی بدون اجرت و بدون اجیر شدن از طرف آنها، در موارد ذیل صحیح است:

۱ انجام حج از طرف حضرت ولی ّعصر أرواحنا فداه مانع ندارد و احتیاط آن است که از طرف خود به جا آورد و ثواب آن را برای آن حضرت اهدا نماید.

۲ انجام دادن حج از طرف معصومین علیهم السلام و فرزندان ایشان مانند حضرت زینب علیها السلام- و حضرت أبا الفضل علیه السلام و حضرت علی بن الحسین علیه السلام و.. صحیح است.

۳ از طرف فردی که وفات کرده و معلوم نیست که حج ّبر او واجب بوده یا نه، جایز، بلکه مطلوب است که حج به جا آورده شود.

۴ از طرف

فردی که زنـده است ولی توانایی بـدنی بر حـج ّ نـدارد و بایـد نائب بگیرد بنا بر اظهر به صورت تبرّعی جایز است، ولی اگر با اذن او باشد احوط است.

۵ از طرف فردی که وفات کرده و حج ّ بر او واجب بوده، انجام دادن حج ّ بدون اجرت از طرف او کافی است و حج ّ از عهده وی ساقط می شود.

۶ از طرف فردی که زنده است ولی حج ّ بر او واجب نشده، انجام حج مستحبّی مانعی ندارد.

با انجام حج تبرّعی بر ورثه نائب گرفتن لازم نیست

در مواردی که بر ورثه لازم بوده نائب بگیرنـد، اگر کسـی حـج ّ را از طرف میّت، بدون اجرت به جا آورد بر آنها لازم نیسـت که نائب بگیرنـد و مقـدار هزینه حـج ّ که از اصل مال یا ثلث بایـد برداشـته می شـد، در جای خود باقی می مانَد و حکم اموال دیگر میّت را دارد.

مورد عدم صحت نیابت در حج

از طرف فردی که زنده است و حج بر او واجب شده و خودش می تواند حج ّ انجام دهد، نیابت صحیح نمی باشد.

انجام عمره مفرده تبرّعی

انجـام عمره مفرده به صورت تبرّعی بـدون اجرت از طرف هر کسـی زنـده یا میّت، کوچک یا بزرگ، عاقل یا غیر عاقل، جائز است.

شرایط نائب

«نائب»، یعنی کسـی که برای انجام دادن حـج ّ از طرف دیگری در نظر گرفته می شود، باید دارای شـرایط خاصـی خواه شـرط جواز تکلیفی نیابت یا شرط صحّت حج یا شرط صحّت اجاره باشد:

شرط اوّل: «بلوغ» بچّه ای که ممیّز نیست یعنی خوب و بد را نمی فهمد در حج ِ واجب

نمی تواند نائب شود ولی بچّه ای که ممیّز است، صحت نیابت او بنا بر شرعیّت عبادت صبی ّ ممیّز در حج ِ واجب و

غیر آن، خالی از رجحان نیست.

شرط دوّم: «عقل» نیابت «دیوانه» صحیح نیست، مگر این که جنون او ادواری باشد و در زمان بهبودی او نیابت صورت گیرد.

تذکّر: نیابت شخص «سفیه» بدون اجیر شدن مانعی ندارد؛ و با اجیر شدن هم با اذن سرپرست او، مانعی ندارد.

شرط سوّم: «ایمان» نائب علاوه بر این که خداوند متعال و حضرت پیامبر اکرم ۹ را قبول دارد، باید به امامت دوازده امام علیهم السلام هم معتقد باشد؛ پس نیابت غیر مؤمن صحیح نیست، هر چند که اعمال را طبق مذهب حق به جا آورد.

شرط پنجم: «مورد اعتماد بودن نائب و قابلیّت انجام دادن اعمال به نحو صحیح» ۱ کسی را که به عنوان نائب، اجیر می نمایند، باید اعتماد داشته باشند که به وظیفه اش عمل می نماید هر چند عادل بودن وی لازم نیست. و باید به گونه ای باشد که قابلیت انجام دادن اعمال را به نحو صحیح داشته باشد هر چند فعلًا بعضی مسائل را نداند ولی قبل از عمل بتواند یاد بگیرد، یا با راهنمایی دیگران بتواند به نحو صحیح انجام دهد.

۲ تا یقین نداشته باشند که نائب به وظیفه اش عمل نموده یا اماره معتبری نباشد، حج ّاز عهده کسی که از طرف او نیابت صورت گرفته، ساقط نمی شود.

شرط ششم: «بنا بر احتیاط معذور از بعضی اعمال نباشد» مراد از معذور نبودن آن است که بتواند وظایفی را که در حال اختیار برای به جا آورنده حج مشخص شده، انجام دهد.

۱ اگر ممکن باشد که فردی را اجیر نمایند که عذر و مشکلی ندارد، بنا بر احتیاط نمی توانند کسی را که در ترک بعضی از اعمال حج ّیا در

به جا آوردن آن به طور صحیح، معذور باشد اجیر نمایند؛ و اکتفا به حجّ تبرّعی چنین شخصی هم مشکل است.

۲ خدمه کاروانها و مانند آنها اگر شب عید قربان را در مشعر الحرام نمی مانند، بنا بر احتیاط نمی توانند نائب شوند.

۳ اگر کسی هنگام پذیرفتن نیابت، بر انجام وظائف کامل قادر بوده ولی در بین اعمال، عذری برای او پیش آمده، تمام کردن عمل طبق وظیفه عذری کفایت می کند و مضرّ به صحیح بودن نیابت نیست.

۴ نیابت کسی که به ارتکاب بعضی از محرّمات احرام مثل زیر سایه رفتن مضطرّ باشد، اشکال ندارد.

جواز نیابت مرد از طرف زن و بالعکس

مرد می تواند از طرف زن، حجّ نیابی انجام دهد و عکس آن نیز جایز است هر چند مرجوح است.

جواز نیابت کسی که حجّ نرفته

نیابت کسی که تا کنون به حجّ نرفته که به او «صَروره» می گویند اگر شرایط لازم را دارا باشد، مانعی ندارد، هر چند مکروه است؛ ولی اگر مزایایی در او باشد از قبیل فقاهت و تقوی و کمالات دیگر، مکروه نیست؛ بلکه موجب راجحیّت می شود.

اگر بر نائب حج واجب باشد

اگر نائب در همان سالی که اجیر شده است، بر او حج واجب و فوری باشد مثل حَجّه الاسلام یا نذر یا غیر آن دو صورت دارد:

الف اگر کسی با علم و آگاهی به این که نباید نائب می شده، اجیر شده، خلاف کرده ولی حجّ او صحیح است و حجّ از عهده میّت ساقط می شود؛ ولی اگر قائل به صحت اجاره به نحو ترتب نباشیم، نائب مستحق اجرتی را که معیّن نموده اند نمی باشد؛ بلکه مستحق اجرت متعارف حجّ است.

ب اگر کسی بدون علم و

عمـد، یـا به خـاطر این که نمی دانسـته حـجّ بر او واجب بوده، یا غافل بوده یا فراموش کرده، نائب شود؛ در همه این صُوَر هم حجّ او صحیح است و بنا بر کفایت اینها در تحقق شرط اجاره، مستحق اجرت قرار داده شده هم می باشد.

اگر نائب قبل از اجیر شدن یا بعد از آن، مستطیع شود

۱ اگر نائب قبل از این که عقـد اجاره واقع شـده باشد، مسـتطیع بوده، عقد اجاره به جهت عدم قدرت شـرعی باطل می باشد و باید با هزینه خود برای خودش حجّ به جا آورد؛ اگر با این فرض نیابت نمود، حکم آن در مسأله ۲۰۶ و ۲۰۷ بیان شد.

۲ اگر نائب بعد از این که عقد اجاره واقع شد، مستطیع شود، عمل به مفاد اجاره لازم است و در سال بعد برای خود حجّ به جا آورد. و اگر مباشـرت در انجام حـج در نظر نبوده، بایـد برای منوب عنه نائب بگیرد که حج میقاتی انجام دهد، و خودش برای خودش حج به جا آورد.

شرایط کسی که از طرف او نیابت صورت می گیرد

۱ کسـی که از طرف او نیابت صورت می گیرد، باید مسـلمان باشد؛ و صـحت نیابت از طرف شـخص کافر، به احتمال حصول تخفیف عذاب، محل تأمل است؛ و اگر کافر مسـتطیعی وفات کند و ورثه او مسلمان باشند، واجب نیست برای او نائب بگیرند. و نیابت مؤمن از طرف غیر مؤمن نیز محل تأمّل است.

۲ گـذشت که نیابت از طرف شخصـی که حـج واجب بر عهـده اوست و توان انجام حج را دارد، جائز نیست و نیز گذشت که انجام دادن حجّ از طرف کسی که وفات نموده

چه حج ّواجب و چه مستحب، و چه با مزد و چه بدون مزد مانعی ندارد؛ و نیز انجام دادن حج مستحبّی از طرف شخص زنده مطلقاً مانعی ندارد.

۳ نیابت از طرف کسی که به سن بلوغ نرسیده و یا شخص دیوانه، مانعی ندارد؛ بلکه اگر حج ّبر عهده شخص دیوانه در حال بهبودیش واجب شده باشد و در حال دیوانگی مرده باشد، واجب است برای او اجیر بگیرند.

نحوه قرارداد نیابت برای حج

۱ نیابت هم چنان که با اجاره و نیز به صورت تبرّع و مجانی محقّق می شود با «جُعاله» و «شرط ضمن عقد» نیز صحیح است.

۲ اگر در قرارداد قید شده باشد که اجیر شخصاً حج ّبه جا آورد، یا در قرارداد قید نشده باشد ولی نزد طرفین منصرف به آن باشد، اجیر نمی تواند دیگری را به جای خود اجیر نماید مگر این که اجازه بگیرد.

تخلّف از مفاد قرارداد نیابت

۱ اگر گونه خاصی برای حج ّ در ضمن قرارداد در نظر گرفته شود مثل این که نائب از راه خاصی به حج ّبرود وی باید طبق آن عمل نماید، و اگر تخلّف کرد، بر دو گونه است:

الف اگر در نظر گرفتن کیفیّت مورد نظر، به گونه شرطیّت باشد، یعنی شرطِ معامله باشد، اجیر کننده می تواند فسخ نماید و اجرت المثل بپردازد، ولی اگر فسخ نکرد، نائب، مستحق تمام اجرت می باشد.

ب و اگر در نظر گرفتن کیفیّت مورد نظر، به گونه جزئیّت باشد، یعنی جزء و قسمتی از اعمال بوده، در این صورت نیز اجیر کننده، حق ّفسخ دارد و اجرت متعارف اعمال انجام شده را می پردازد؛ ولی اگر فسخ نکرد، نائب فقط استحقاق اجرت به

اندازه اعمال انجام شده، دارد و نسبت به آن چه که مخالفت کرده حقّی ندارد.

۲ اگر نائب به طور اتّفاقی برای انجام دادن حجّ تمتّع، وقت کافی پیدا ننمود، و به حجّ افراد عدول نمود و بعد از انجام آن عمره مفرده ای انجام داد، حجّ از عهده منوبٌ عنه برداشته می شود؛ و اگر نیابت، این بوده که حج از عهده منوب عنه ساقط شود نائب، مستحقِ اجره المسمّی

می باشد؛ ولی اگر صِرف ساقط شدن حج از عهده میّت، مقصود از قرارداد نبوده بلکه انجام دادن اعمال به کیفیّت خاص و معهود، مراد از قرارداد باشد، نائب مستحق اجره المسمّی نیست، بلکه مستحقِ اجرت متعارف اعمال انجام شده است اجره المثل.

اگر نائب وفات کند یا نتواند به حجّ برود

۱ اگر کسی که برای انجام دادن حجّ، نائب شده وفات کند، دو صورت دارد:

الف اگر نائب بعد از مُحرم شدن و داخل شدن در حرم، وفات نماید، حجّ از عهده شخصی که از طرف او نیابت صورت گرفته شده، ساقط می شود.

ب اگر نائب قبل از مُحرم شدن یا قبل از داخل شدن در حرم، وفات نماید، حجّ از عهده منوب عنه ساقط نمی شود و لازم است دوباره نائب گرفته شود.

۲ هر گاه نائب پس از مُحرم شدن به علت جلوگیری دشمن یا به جهت بیماری نتواند به حجّ برود، حکم آن با کسی که می خواسته از طرف خود حجّ برود و به یکی از این دو علت نتوانسته حجّ برود یکی است که بیان خواهد شد. و اگر اجاره مقیّد به همان سال بوده فسخ می شود و از جهت استحقاق اجرت، با توجه به شرایط در نظر گرفته شده

در قرارداد، موارد آن مختلف است که مراعات هر موردی به خصوص می شود؛ و اگر اجاره مقیّد به همان سال نبوده، حجّ بر عهده او باقی می ماند و هیچ کدام حق فسخ ندارند.

حکم استحقاق اجرت در فرض وفات نائب

اگر نائب در حین اعمال حجّ یا قبل از آن وفات کند:

الف اگر مقصود از قرار داد، این بوده که حجّ از عهده منوب عنه، برداشته شود یعنی ذمّه او فارغ شود و تصریح به پس گیری اجرت در صورت وفات نشده باشد، در این صورت اگر نائب بعد از مُحرم شدن و داخل شدن حرم بمیرد، مستحق تمام اجرت می باشد، اگر چه تصوّر آنها محقّق شدن فرد کامل بوده است.

ب اگر منظور از قرارداد این بوده که علاوه بر فارغ شدن ذمه منوبٌ عنه، اعمال نیز انجام شود، که در این صورت، نسبت به هر اندازه ای که از اعمال انجام داده، مستحق مزد خواهد بود؛ و اگر مقدمات سفر هم داخل قرار داد بوده، بر آنها نیز استحقاق اجرت دارد.

قبول دو نیابت در یک سال

اگر شخصی برای انجام دادن حجّ در سال مشخصی، اجیر شود، از طرف دیگری برای همان سال، نمی تواند اجیر شود؛ مگر این که یکی از دو قرارداد به گونه ای باشد که اختیار واگذاری آن را به دیگری داشته باشد.

تقدیم و تأخیر حج از مفاد قرارداد

اگر شخصی جهت حجّ برای سال معیّن اجیر شود، نمی تواند تأخیر نماید، ولی اگر حجّ را از سال یاد شده جلوتر انجام داد اظهر صحیح بودن آن است، مگر این که تصریح شده باشد که جلو و عقب به جا آورده نشود.

و اگر از سال یاد شده حجّ

را تأخیر انداخت، حجّ از عهده منوب عنه برداشته می شود ولی مستحق اجرت نخواهد بود مگر این که منظور از

قرار داد، منحلّ به دو چیز شود: یکی اصل انجام شدن حجّ و دیگری حجّ در سال معیّن، که بعید نیست نائب مستحق اجرت متعارف حجّ باشد.

اگر نائب حجّ خود را فاسد کند یا کفّاره بر او ثابت شود

۱ هر گاه شخصی را برای حجِ واجب یا مستحب اجیر کنند و او حجِ خود را به جماع قبل از مشعر یعنی بعد از خارج شدن از احرام عمره تمتّع و مُحرم شدن برای حج فاسد نماید، واجب است حج را به آخر برساند و سال بعد حج نموده و یک شتر نیز کفّاره بدهد و در حجِ واجب ذمه منوب عنه فارغ نمی شود، مگر این که نائب حج را به طور صحیح اعاده نماید؛ و اگر نیابت مقیّد به سال اول نباشد، ظاهر آن است که استحقاق اجرت دارد. و احکام ذکر شده غیر از استحقاق اجرت در حج تبرّعی نیز جاری است.

۲ اگر نائب کاری کند که موجب کفّاره باشد مثلًا در حال احرام زیر سایه برود کفّاره بر عهده خود اوست، چه نیابت به مزد باشد یا تبرّعی و مجّانی.

قربانی در حج نیابی

گوسفند قربانی بر عهده نائب است مگر آن که در قرارداد شرط شده باشد که پول آن را اجیر کننده بپردازد.

زمان پرداخت اجرت

وقتی که عقد اجاره بر نیابت واقع شد، اجیر استحقاق اجرت را پیدا می نماید و مالک آن می شود ولی زمان پرداخت آن چند حالت دارد:

الف اگر زمان خاصی در ضمن عقد اجاره مشخص شده باشد، پرداخت در آن زمان لازم

است.

ب اگر زمان خاصّی مشخص نشده باشد، با توجّه به این که معمولًا باید اجرت دریافت شود تا قدرت بر حجّ داشته باشد، اجیر می تواند مطالبه اجرت نماید.

ج اگر قرینه یا انصرافی بر هیچ زمانی وجود نداشت، پرداخت اجرت به او تا بعد از تمام شدن اعمال حج واجب نیست.

کم و زیادی اجرت

هر گاه مبلغی که به عنوان اجرت، معیّن شده، کمتر از اجرت متعارف باشد، یا به هر دلیل، برای حجّ کافی نباشد، بر اجیر گیرنده واجب نیست کمبود را تدارک نماید؛ مگر این که انصرافی در بین باشد که کمی اجرت به عهده یکی از طرفین باشد.

و اگر مبلغ زیاد بیاید، اجیر گیرنده نمی تواند زیادی را پس بگیرد، هر چند که بر نائب معیّن شده، مستحب است زیادی را اگر به علّت صرفه جویی نبوده، پس بدهد.

نیابت یک نفر به جای چند نفر

نیابت یک نفر به جای چند نفر، جهت اعمال حجّ بر چند گونه است:

الف در حجّ مستحبی جایز است یک نفر به جای چند نفر چه با اجرت و چه بدون آن حجّ نماید.

ب در حجِ واجب، جایز نیست یک نفر از طرف بیش از یک شخص، نیابت نماید و فقط از طرف یک نفر می تواند حجّ انجام دهد.

ج اگر مثلًا دو نفر نذر نموده باشند که به طور شراکت کسی را برای حجّ بفرستند در این صورت انجام حج از طرف بیش از یک نفر، مانعی ندارد.

نیابت چند نفر از طرف یک نفر

انجام دادن حجّ توسّط چند نفر در یک سال از طرف یک نفر، دارای چند صورت است:

الف در حجّ مستحبی مانعی ندارد که چند نفر هر کدام به

طور جداگانه برای یک شخص حج ّ مستحبی به جا آورند.

ب در حج ِ واجب اگر چند حج ّ بر یک شخص واجب شده باشد، نیابت چند نفر مانعی ندارد، مثل شخصی که وفات کرده یا قدرت بر مباشرت اعمال ندارد و حَجّه الاسلام و حج ّ نذری بر عهده اش باشد.

ه: اگر بخواهند برای میت یا زنده غیر متمکّن هم حج ِ واجب و هم حج مستحبی به جا آورند نیز تعدّد نائب مانعی ندارد.

ج در حج ِ واجب، اجیر نمودن دو نفر به جهت احتیاط، از طرف یک نفر مثل این که احتمال بدهند حج ّ یکی از این دو ناقص است، خالی از اشکال نیست مگر به گونه ای باشد که قصد آنها به حج واجب و مستحب منحل ّ باشد.

نیابت در بعضی از اعمال

بر اشخاصی که در مکه نباشند یا حاضر باشند ولی متمکّن ِ از طواف نباشند و لو با حمل نمودن چه به خاطر ناتوانی یا به سبب عذری دیگر، مثل اغما یا مبطون بودن یا مرضی که با آن طهارتش محفوظ نماند، استنابه در طواف واجب است در صورت یأس از بهبودی در وقت آن.

نیّت نائب در اعمال حج ّ

باید شخصی که از طرف او نیابت انجام می شود، معیّن و مشخص باشد و لازم نیست نام او آورده شود اگر چه مستحب است.

اعمال و احکام حج تمتّع

مقدمه

اعمال و احکام حج تمتّع

حج تمتّع چنانکه گذشت از دو قسمت تشکیل می شود: عمره تمتّع و اعمال حج؛ و کسی که عمره تمتّع را انجام دهد، باید اعمال حج را به دنبال آن انجام دهد چه حج او مستحبی باشد و چه واجب، چه نیابی باشد و چه غیر آن.

اعمال عمره تمتّع از پنج عمل به ترتیب

ذیل تشکیل می شود:

۱ احرام در میقات ۲ طواف ۳ نماز طواف ۴ سعی بین صفا و مروه ۵ تقصیر یعنی گرفتن مقداری از ناخن یا کوتاه کردن مو و اعمال حج از سیزده عمل به ترتیب ذیل تشکیل می شود:

۱ احرام در مکه مکرّمه ۲ بودن در «عرفات»وقوف عرفات از اوّل ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب ۳ بودن در «مشعر»وقوف مشعر از طلوع فجر روز عید قربان تا طلوع آفتاب و شب آن بنا بر احتیاط.

۴ زدن سنگ ریزه به «جمره عَقَبه» در روز عید قربان در منی ۵ قربانی در روز عید در منی ۶ تراشیدن سر یا گرفتن مقداری از مو یا ناخن در منی ۷ طواف ۸ نماز طواف ۹ سعی بین صفا و مروه ۱۰ طواف نساء ۱۱ نماز طواف نساء ۱۲ ماندن شب در منی در شب یازدهم و دوازدهم و برای بعضی افراد شب سیزدهم نیز لازم می شود.

۱۳ زدن سنگ ریزه به «جمره اوُلی» و «جمره وُسطی» و «جمره عقبه» در روز یازدهم و دوازدهم. و افرادی که شب سیزدهم را در منی مانده باشند، روز سیزدهم نیز رمی می نمایند.

فاصله و زمان عمره تمتّع و اعمال حج

۱ عمره تمتّع باید در ماههای حج: شوّال ذی القعده، ذی الحجّه، قبل از اعمال حج واقع شود و اعمال حج در وقت مقرّر، یعنی از حدود روز هشتم به بعد شروع و در وقت مقرّر یعنی دوازدهم یا سیزدهم ذی الحجه، خاتمه می یابد.

۲ عمره تمتّع و اعمال حج تمتّع، باید در یک سال به جا آورده شوند و تأخیر اعمال حج تمتّع برای سال بعد صحیح نمی باشد.

فصل اول احکام و اعمال عمره تمتّع

اشاره

عمره تمتّع از پنج

عمل تشکیل می شود:

عمل اول عمره تمتّع: احرام

افرادی ماننـد اهـل ایران و غیر ایشان که شانزده فرسـخ یا بیش از آن با مکّه معظّمه فاصـله دارنـد، معمولًا به یکی از منظورهای ذیل مُحرم می شوند:

الف احرام برای عمره مفرده ب احرام برای عمره تمتّع و بعـد از اعمال عمره تمتع احرام برای اعمال حج این سه مورد احرام، از جهت احکام با هم یکسان هستند و فقط از جهت نیّت مکان و زمان احرام فرق هایی دارند که احکام خاص هر کدام در جای مناسب ذکر می شود؛ اکنون به توضیح احرام عمره تمتّع می پردازیم:

احرام عمره تمتّع اولیـن عملی کـه در عمره تمتّع صـورت می گیرد، «احرام» اسـت. احرام،یعنی پوشـیدن لبـاس احرام و نیّت و گفتن تلبیه؛ به کسـی که این اعمـال را انجـام داده «مُحرم» می گوینـد. بعـد از احرام، دوری از محرّمات احرام بر مُحرم، واجب است و تا اعمال لازم را انجام ندهد، از احرام خارج نمی شود.

مکان احرام میقات

جهت مُحرم شـدن، مکانهـای مشخصـی در شـرع، تعیین شـده است و بایـد احرام عمره تمتع، از یکی از آنهـا واقع گردد و این مکانها «میقات» نامیده می شوند.

مکان مُحرم شدن با توجه به اختلاف راههایی که حجاج از آنها به طرف مکّه معظّمه می روند، یکی از این پنج میقات است:

میقاتهای پنجگانه

۱- «مسجد شجره»ذو الحلیفه

مسـجد شجره در نزدیکی مدینه واقع شده است و آن میقات کسانی است که بخواهند از راه مدینه به حج بروند؛ پس آن دسته از اهل ایران که به صورت «مدینه قبل» از مدینه به مکّه مشرّف می شوند، میقات آنها مسجد شجره است.

تأخیر احرام از مسجد شجره

۱ افرادی که از راه مدینه به مکّه مشرّف می شوند هر چند میقات دیگری به نام «جُحفه» در سر راه آنان باشد، لکن نمی توانند در حال عبور از ذو الحلیفه بدون عذر احرام را تا جحفه به تأخیر اندازند.

۲ تأخیر احرام از مسـجد شـجره تا جحفه در وقت ضرورت، جائز است و جواز احرام با این فرض از مسجد شجره و انجام دادن کار ضروری و سپس کفّاره دادن، محل تامل است، پس احتیاط ترک نشود.

احرام در داخل مسجد شجره

۱ در صورتی که ممکن باشد، احرام می باید در داخل مسـجد، صورت گیرد؛ و در حالت عادی، مُحرم شدن در بیرون مسـجد یا محاذات آن، کافی نیست.

۲ احرام در مسـجد شـجره، احتیاطاً در مکان مسـجد قدیم و اصلی صورت گیرد و در صورتی که قسمت اصلی و قدیمی معلوم نشود، می توانند به نذر مُحرم شوند یا به ظن اکتفا نمایند.

اگر ورود به مسجد ممکن نباشد

اگر در شرایطی امکان ورود به مسجد نباشد، احرام بستن از محاذات کافی است

یعنی از طرف راست یا چپ مسجد قدیم.

نحوه مُحرم شدن بانوانی که عذر شرعی دارند

بانوانی که به دلیل عادت ماهیانه حیض نمی توانند داخل مسجد شجره توقّف نمایند، احرام آنها به یکی از گونه های ذیل، صورت می پذیرد:

۱ این که با نذر مُحرم شوند، یعنی نذر نمایند که قبل از مسجد مُحرم شوند و احرام آنها صحیح است.

۲ اگر بتوانند بدون توقف از دربی وارد مسجد شوند و از درب دیگر خارج شوند و در محل ِاصلی مُحرم شوند، احرام آنها صحیح است.

۳ اگر نتوانند داخل مسجد شجره شوند، در خارج مسجد در محاذات آن مُحرم می شوند و بنا بر احتیاط در جحفه یا محاذی آن، احرام را تجدید می نمایند؛ ولی اگر به علّت خواب یا فراموشی، تجدید احرام نکنند در صورتی که نمی توانند به میقات برگردند، همان احرام اول کافی است.

توضیح: زنانی که عذر آنها استحاضه است، می توانند در داخل مسجد توقف نموده و مُحرم شوند ولی نفاس مثل حیض است.

۲ «وادی عقیق»

وادی عقیق، میقات اهل عراق و نجد و نیز میقات هر کسی است که از آنجا عبور می کند و به حج می رود. این میقات دارای سه قسمت است: ۱ «سلخ» ۲ «غمره» ۳ «ذات عرق».

۳ «جُحفه»

«جحفه» میقات اهل شام و مصر و مغرب و کسانی که از آنجا عبور می نمایند، می باشد. افرادی که به عنوان «مدینه بعد» از ایران به جدّه می روند، از آنجا به جحفه رفته و مُحرم می گردند.

میقات در جحفه، خصوص مسجد نیست و از هر جای آن می توان مُحرم شد.

۴ «یلملم»

«یلملم» نام کوهی است و میقات اهل یمن و هر کسی است که از آنجا عبور می نماید.

۵ «قرن المنازل»

«قرن المنازل»، میقات اهل

طائف و دیگر افرادی است که از آنجا عبور می نمایند.

احکام میقاتها

افرادی که از محاذات مِیقات عبور می کنند

۱ افرادی که در مسیر رفتن به حج، از خود میقات عبور نمی نمایند ولی از محاذات آن می گذرند، باید از محاذات اولین و نزدیکترین میقات، مُحرم شوند

محاذات با میقات اگر خود شخص یقین یا اطمینان داشته باشد یا از پرسیدن اهل محل برایش گمان و مظنّه حاصل شود. کافی است.

۲ اگر از هیچ راهی نتوانست علم یا اطمینان یا گمان به محاذات پیدا نماید، جواز احرام از اوّلین جایی که احتمال محاذات می دهد و تجدید آن در نزدیکترین میقات به مکه، محتمل است و بنا بر احتیاط باید اگر می تواند به میقات برود یا به جایی که محاذات به گونه مذکور در مسأله قبل برایش معلوم شود.

افرادی که از میقات یا محاذات آن، عبور نمی کنند

افرادی که در حج از میقات یا محاذی آن عبور نمی کنند، مکان احرام آنها یکی از محلهای زیر است:

۱ مکّه مکرّمه، محل احرام اهل مکه و نیز مکان احرام برای حج تمتّع است.

۲ منزل خود شخص، محل احرام برای کسی است که منزل او از میقات به مکّه نزدیکتر باشد.

مُحرم شدن به وسیله نذر

۱ گذشتن از میقات بدون احرام جایز نیست ولی مقدّم نمودن آن بر میقات به وسیله نذر جائز است؛ یعنی هر کسی می تواند نذر نماید که جلوتر مُحرم شود در این صورت اگر نذر او مطلق جلوتر مُحرم شدن باشد، در هر جا که خواست می تواند مُحرم شود و اگر نذر نموده باشد از مکان خاصی مُحرم شود، از همان مکان مُحرم می شود و نیاز به تجدید ندارد و حتی اگر با احرام

نذری از میقات هم عبور نکند مانعی ندارد.

۲ چنـانکه کسـی که نـذر نموده از میقات جلوتر مُحرم شود، به نـذر خود عمل نکنـد، اگر چه کفّاره عمل نکردن به نـذر بر او ثابت می شود ولی احرام او در میقات صحیح است.

۳ کسی که جلوتر از میقات مُحرم می شود، باید از محرّمات احرام دوری نماید.

ثابت شدن میقات

۱ برای تشخیص مکان دقیق میقات بنا بر احوط و اقوی، تحصیل علم لازم است؛ و اگر علم ممکن نباشد، اکتفا به گمانی که از پرسیدن اهل اطلاع به این اماکن حاصل شود، بعید نیست ۲ اگر به هیـچ وجه برای او علم و اطمینان یا گمان حاصل نشود، می تواند با نذر جلوتر از میقات مُحرم شود.

گذشتن از میقات بدون احرام با عذر و از روی سهو

اگر کسـی به خاطر عُذری، مانند بیماری یا فراموشـی، یا ندانسـتن مسأله یا میقات در صورتی که ندانستن از روی تقصیر نباشد بدون احرام از میقات عبور نماید، یا بعد از عبور از میقات بفهمد احرامش باطل بوده چند صورت دارد:

۱ اگر بتواند به میقات برگردد، واجب است برگردد و از آنجا مُحرم شود.

۲ اگر نتواند به میقات برگردد:

الف اگر به محدوده حرم نرسیده باشد، از همان جا مُحرم شود.

ب و اگر به محـدوده حرم رسـیده باشـد، چنانچه بتواند از حرم خارج شود، باید خارج شود و مُحرم شود؛ و در این دو صورت بنا بر احتیاط واجب، هر قدر می تواند به نحوی که حج از او فوت نمی شود از حرم فاصله بگیرد.

و اگر نتواند از حرم خارج شود، از همان جایی که هست

مُحرم می شود، هر چند وارد مکّه شده باشد.

تذکر: خانمی که حائض

بوده و مسأله را نمی دانسته و بدون احرام از میقات عبور نموده بر طبق مسأله بالا عمل می نماید.

انجام دادن عمره بدون احرام

اگر از روی عذر مثل ندانستن مسأله یا فراموشی، عمره را بدون احرام به جا آورد، بعضی از فقها فرموده اند: «عمره وی صحیح است»، ولی این فرمایش، خالی از تامّل نیست و احوط بطلان آن است.

گذشتن از میقات بدون احرام عمداً

هر گاه کسی عمداً بدون عذرِ موجّه از میقات بدون احرام عبور نماید و برگشتن به میقات برایش ممکن نباشد بنا بر احتیاط باید به وظیفه شخصی که با عذر احرام را ترک نموده که در مسأله **۲۷۳** به بعد بیان شد عمل نماید، و سپس قضا کند.

بازگشتن به قبل از میقات بعد از احرام

افرادی که در میقات مُحرم شده اند، اگر خواسته باشند می توانند به ما قبل میقات بازگردند و بعد از مدتی برای انجام دادن اعمال به مکّه بروند، ولی باید از محرّمات احرام دوری نمایند؛ پس افرادی که در مسجد شجره مُحرم می شوند می توانند به هر جهتی به مدینه منوّره مراجعت و سپس به مکه مکرّمه مشرّف شوند.

غسل و وضو و پاک بودن بدن برای احرام لازم نیست

کسی که می خواهد مُحرم شود، لازم نیست که طهارت از حدث داشته باشد، یعنی اگر جُنب یا حائض یا مستحاضه یا نفساء باشد یا وضو نداشته باشد، احرام او صحیح است؛ و اگر بدن او پاک هم نباشد، ضرری به

صحّت احرام وارد نمی کند، و حکم پاک بودن لباس احرام خواهد آمد.

لزوم خروج از احرام برای احرام بعد

۱ کسی که برای عمره مُحرم شده است، باید با انجام اعمال آن از احرام خارج شود تا بتواند

برای عمره تمتع مُحرم شود؛ در این فرض اگر ممکن باشد باید برای احرام عمره تمتع به میقات بازگردد.

۲ اگر کسی بدون این که از احرام خارج شود، عمداً یا سهواً مجدداً مُحرم شود، احرام دوّم لغو و بی اثر است.

واجبات احرام

واجبات احرام سه چیز است: «پوشیدن لباس احرام بر مردان»، «نیّت» و «تلبیه»

واجب اوّل ِاحرام: پوشیدن جامه احرام

۱ یکی از واجبات احرام بر مردان آن است که دو جامه بر تن نمایند به این گونه که یکی را دور کمر ببندد و دیگری را روی دوش بیاندازند.

۲ صحت احرام، متوقف بر پوشیدن جامه احرام نیست؛ هر چند پوشیدن آن، بر مردان واجب و ترک آن معصیت است.

۳ پوشیدن لباس احرام قبل از نیّت و تلبیه واجب است و اگر کسی بعد از نیّت و تلبیه، لباس احرام را به پوشد بنا بر احتیاط تلبیه و نیّت را اعاده کند.

۴ پوشیدن بیش از دو جامه، مانعی ندارد.

۵ پوشیدن لباس احرام بر بانوان واجب نیست و می توانند در لباسهای عادی خودشان هم مُحرم شوند و بنا بر احتیاط لباس آنها در حال احرام پاک باشد.

۶ در پوشیدن لباس احرام، نیت و قصد امتثال فرمان الهی لازم است.

۷ گذاردن سنگ در جامه احرام و بستن آن با نخ و امثال آن، مانعی ندارد ولی بنا بر احوط از گره زدن جامه احرام خودداری شود.

مشخصات لباس احرام

۱ آن چه دور کمر بسته می شود، به اندازه ای باشد که از ناف تا زانو را به پوشاند و آن چه روی دوش انداخته می شود به اندازه ای باشد که روی دو شانه را به پوشاند به گونه ای که «رداء» بر آن صادق باشد.

آن چه دور کمر بسته می شود، بدن نما نباشد و هم چنین است بنا بر احتیاط آن چه روی دوش انداخته می شود.

۳ بنا بر احوط مجموع شرایطی که برای لباس نمازگزار شرط شده، دارا باشد از جهت پاک بودن و زر بافت و حریر خالص نبودن و امثال آن.

۴ لباس احرام نباید دوخته شده باشد و پوشیدن لباس دوخته هنگام احرام، هر چند جایز نیست و با عمد موجب کفّاره است ولی به صحت احرام، ضرر نمی زند.

در آوردن جامه احرام

واجب نیست که جامه های احرام همیشه در تن باشد بلکه درآوردن آنها و نیز عوض کردن آنها، مانعی ندارد.

نجس شدن لباس احرام یا بدن

اگر جامه احرام بعد از احرام بستن، نجس شود، احوط این است که هر چه زودتر تبدیل یا تطهیر نماید و چنانچه بدن نجس شود بنا بر اظهر تطهیر آن از جهت احرام لازم نیست.

واجب دوم احرام: نیّت

نیّت یعنی انجام هر عمل با قصد و کسی که قصد دارد برای خدا مُحرم شود برای انجام دادن اعمال عمره تمتّع، و قصد ترک محرّمات احرام را داشته باشد، نیّت از او محقق شده و واجب نیست آن را بر زبان آورد ولی اگر بخواهد آن را بر زبان بیاورد می تواند این جمله را بگوید: «مُحرم می شوم به نیّت عمره تمتع از حج واجب یا مستحب قربةً إلی اللّه».

۱ اگر کسی اعمال عمره و حج را به صورت کامل نداند و بتواند قبل از هر عمل آن را یاد بگیرد، یا کسی او را راهنمایی کند و نیّت او مُحرم شدن برای انجام دادن اعمالی باشد که بر عهده اوست، کفایت می کند.

۲ در احرام علاوه

بر قصد قربت، لازم است که نوع احرام را مشخص نماید که برای عمره است یا حج، برای حج ِ واجب است یا مستحب یا نذری و امثال آن.

۳ شخصی که می خواهد حج تمتّع به جا آورد باید به نیّت احرام عمره تمتّع مُحرم شود و اگر قبل از مُحرم شدن می داند که محتاج به بیرون رفتن از مکه می شود، می تواند اول به عنوان عمره مفرده مُحرم شود و اعمال آن را انجام دهد و از مکه خارج شود و مجدّداً به نیّت عمره تمتّع از میقات مُحرم شود و فاصله شدن یک ماه معتبر نمی باشد.

۴ در تمام اعمال عبادی اعم از نماز روزه حج و غیر آن، جاری کردن نیّت بر زبان و حتی گذراندن آن از ذهن، لازم نیست بلکه همین که کار شخص با قصد و داعی باشد کافی است.

واجب سوّم احرام «تلبیه»

۱ بعد از پوشیدن جامه احرام و نیّت نمودن، با گفتن تلبیه، احرام محقق می شود. تلبیه عبارت است از: «لَبَّیک َ اللّهُم َ لَبَّیک َ، لبّیک لا شَریک َ لَک َ لَبَّیک َ». و بنا بر احتیاط این جمله بدان اضافه شود:

«إن َّ الحَمدَ وَ النِعمَةَ لَک َ وَ المُلک َ، لا شَریک َ لک َ لَبَّیک َ»و جائز است تکرار کلمه «لک» بعد از «و الملک» و ترک تکرار، مطابق اکثر روایات است.

و مضمون ِ معنای آن این است: «پروردگارا با کمال میل، دعوت و فرمان تو را اجابت و اطاعت می کنم، برای تو شریکی نیست، به درستی که ستایش تو را سزاست و نعمت و پادشاهی از آن تو است، شریکی برای تو نیست».

۲ گفتن تلبیه بیش از یک مرتبه واجب نیست ولی تکرار آن استحباب دارد.

افرادی که قادر بر گفتن صحیح

تلبیه نیستند

۱ کسی که می خواهد مُحرم شود لازم است که الفاظ تلبیه را یاد گرفته و به طور صحیح ادا نماید و اگر کسی نمی تواند تلبیه را صحیح ادا کند، دیگری به او تلقین نماید؛ و اگر تلقین هم ممکن نشد، آن چه می تواند بگوید، و ترجمه فارسی را به آن ضمیمه نماید. و احتیاط مستحب در این صورت، جمع بین گفتن به مقداری که می تواند و گفتن ترجمه و نائب گرفتن است.

۲ شخص گنگ و لال همراه با نیّت قلبی، با انگشت خود برای تلبیه اشاره می نماید و زبان خود را حرکت می دهد و اگر این کار ممکن نباشد، نائب بگیرد.

۳ هر گاه بخواهند شخص دیوانه یا بچه غیر ممیّزی را مُحرم نمایند اگر خودشان قادر بر گفتن تلبیه نباشند، دیگری به جای آنها تلبیه می گوید.

شک در تلبیه

۱ اگر کسی بعد از پوشیدن لباس احرام و قبل از گذشتن از میقات، شک نماید که تلبیه را گفته یا نه، باید بنا بگذارد بر این که تلبیه نگفته و تلبیه بگوید.

۲ اگر بعد از گفتن تلبیه، شک کند که آن را درست گفته یا نه، بنا بگذارد که درست گفته و احرام و عمل او صحیح است.

۳ اگر بعد از گذشتن از میقات شک نماید که تلبیه گفته یا نه، بنا بگذارد که تلبیه گفته است.

زمان قطع تلبیه

۱ کسی که برای عمره تمتّع مُحرم شده است، هنگامی که چشمش به خانه های مکه افتاد، تلبیه را قطع می نماید.

۲ کسی که برای عمره مفرده، مُحرم شده است اگر از خارج حرم آمده باشد، هنگام داخل شدن حرم تلبیه را قطع می نماید؛ و چنانچه برای احرام عمره، از

مکّه بیرون رفته هنگام دیدن خانه خدا، تلبیه را قطع می نماید.

۳ کسی که برای حج مُحرم شده است، هنگام ظهر روز عرفه، تلبیه را قطع می نماید.

حجّ و احرام اطفال و کودکان

۱ جائز است که شخص نابالغ مُحرم شود، یا دیگری او را مُحرم نماید، و اگر به گونه صحیحی مُحرم شد، باید با انجام اعمال به نحو صحیح، از احرام خارج شود و گر نه به حالت احرام باقی می ماند، و محرّمات احرام بر وی حلال نمی شود.

۲ شخص غیر بالغ بر دو گونه است:

الف اگر به حدّی رسیده که «ممیّز» باشد، می تواند خودش مُحرم شود؛ ولی اگر مُحرم شدن او موجب تصرّف در مال باشد بنا بر احوط اجازه ولیّ او، معتبر است.

ب اگر غیر ممیّز باشد، ولیّ او، احرام و دیگر اعمال او را بر عهده می گیرد، لباسهای احرام را به او می پوشاند، و اگر خود طفل بتواند، تلبیه می گوید هر چند با تلقین؛ و گر نه ولیّ او به جای او تلبیه می گوید، و او را از محرمات احرام باز می دارد، و اعمالی را که خودش می تواند، به جا می آورد و ولیّ از طرف او نیّت می نماید، و هر عملی را که خود طفل نمی تواند انجام دهد، ولیّ به نیابت از او انجام می دهد و هم چنین است رمی جمرات؛ و اگر ممکن باشد که سنگ ریزه را در دست طفل قرار دهد و ولیّ به آن کیفیت رمی نماید، احوط است.

و نیز اگر ممکن باشد که در حال طواف، هر دو طاهر باشند و نماز طواف را هر دو بخوانند، احوط است.

۳ آن چه از هزینه حج کودک که ما زاد بر

نفقه عـادی اوست، بر عهـده ولی اوست، بلی اگر حفـظ کودک متوقف بر بردن اوست، جائز است از مال خود او برایش خرج نمایند.

۴ چنـانچه کـودک به وسـیله ولی ّ مُحرم شود، پول قربـانی او بر ولی ّ است؛ و هم چنین بر اوست کفّـاره در آن چه که عمـد و خطأ آن کفّاره دارد، بلکه ثبوت سایر کفارات عمدی بر ولی ّ خالی از وجه نیست.

مستحبّات احرام

احرام دارای مستحبّاتی است از قبیل غسل و غیر آن که در بخش آداب و مستحبّات در قسمت پایان کتاب ذکر می گردد.

محرّمات احرام

هر گاه کسی مُحرم شود، چیزهایی بر او حرام می شود که «محرّمات احرام» نامیده می شوند و باید از آنها اجتناب نماید.

محرّمات احرام بر چند گونه است:

الف محرّماتی که بر همه اعم از زن و مرد حرام است.

ب محرّماتی که فقط بر مردان حرام است.

ج محرّماتی که فقط بر زنان حرام است.

مجموع محرمات ذکر شده، عبارتند از:

۱ شکار حیوان صحرایی ۲ امور زناشویی ۳ استمناء ۴ عقد نکاح و شهادت بر آن ۵ استعمال بوی خوش ۶ پوشیدن لباس دوخته بر مردان ۷ سرمه کشیدن ۸ نگاه در آینه ۹ پوشیدن چکمه و جوراب بر مردان ۱۰ دروغ و دشنام ۱۱ قسم خوردن به لفظ جلاله «اللّه» ۱۲ کشتن و انداختن جانوران بدن ۱۳ زینت نمودن ۱۴ مالیدن روغن به بدن ۱۵ جدا نمودن مو از بدن ۱۶ پوشانیدن سر بر مردان ۱۷ پوشانـدن رو بر زنان ۱۸ زیر سـایه رفتن برای مردان ۱۹ بیرون آوردن خون از بـدن ۲۰ ناخن گرفتن ۲۱ برداشتن سلاح ۲۲ کندن درخت و گیاه حرم تذکر: بعضی از محرمات مانند صید و کندن درخت و گیاه بر همه افرادی که در محدوده حرم باشند چه مُحرم باشند و چه مُحرم نباشند، حرام است.

کفّارات احرام با علم و عمد ثابت می شوند

۱ اگر کسـی محرّمـات احرام را با علم و عمـد مرتکب شود، در برخی موارد بر او کفّاره ثابت می شود که توضـیح آن خواهد آمد.

۲ اگر کسـی سـهواً و از روی فراموشـی یـا ندانسـتن مسأله، محرّمات احرام را مرتکب شود بر او کفّاره ثابت نمی شود مگر در

«صید» که در هر صورت کفاره دارد.

توضیح محرّمات احرام

اوّل: شکار حیوان صحرایی

۱ شکار نمودن در حرم و کمک به شکار، برای مُحرم و غیر او جایز نیست.

۲ در حال احرام نگهداری شکار و لو قبل از احرام شکار شده باشد و نیز خوردن از گوشت شکار هر چند شکار کننده آن مُحرم نباشد، جائز نیست.

۳ شکار نمودن حیوان دریایی که تخم و جوجه هر دو در دریا کند مانند ماهی و نیز ذبح حیوانات اهلی و مرغ خانگی و گوسفند و امثال آن، مانعی ندارد.

۴ ملخ، جزء حیوان صحرایی است و کشتن و خوردن آن جائز نیست.

حکم حیوانات موذی

۱ هر حیوانی که انسان از وی بر خود بترسد، کشتن آن جایز است؛ پس کشتن امثال مار و عقرب، مانعی ندارد.

۲ کشتن پشه و امثال آن اگر باعث اذیتی شوند که عرفاً قابل تحمّل نباشد، جائز است.

کفاره:

دوّم: امور زناشویی

در حال احرام دوری از امور مربوط به زناشویی و التذاذ، واجب است و این امور چند گونه اند:

گونه ۱:

نزدیکی نمودن به هر نحو که باشد، در اثنای عمره تمتّع، و یا عمره مفرده و نیز در حج پیش از به جا آوردن نماز طواف نساء، بر شخص مُحرم، حرام است.

اگر در حال عمره واقع شود

اگر شخصی در حال عمره از روی علم و عمد به هر نحو نزدیکی نماید

الف اگر بعد از تمام

نمودن سعی بین صفا و مروه باشد، عمره فاسد نمی شود ولی کفّاره بر او واجب می شود و کفّاره اش یک شتر است.

ب اگر این عمل پیش از سعی واقع شود، عمره اش نیز فاسد است ولی باید عمره را تمام کند و اعاده نماید؛ و اگر عمره تمتّع باشد، پیش از اعمال حج، باید آن را به جا آورد و اگر وقت تنگ باشد، حج او تبدیل به «حج افراد» می شود و بعد از آن عمره مفرده به جا می آورد و احوط اعاده حج است در سال آینده.

اگر قبل از وقوف مشعر واقع شود

الف اگر این عمل با علم و عمد و با رضایت هر دو واقع شده باشد، حج هر دو فاسد می شود و باید حج را تمام نمایند و کفّاره دهند و حج را در سال آینده اعاده نمایند، چه حجشان واجب و چه مستحب باشد یا از طرف خودشان باشد یا نائب باشند.

ب اگر زن مجبور بر این عمل بوده، حج او فاسد نمی شود و بر مرد دو کفّاره ثابت می شود و بر زن چیزی نخواهد بود.

کفّاره: کفّاره این عمل در صورت دارائی یک شتر و در صورت متوسّط بودن یک گاو و در صورت فقر، یک گوسفند است.

تذکر: بنا بر احتیاط لازم است در آن حج و حجّی که سال بعد انجام می دهند از محل ِوقوع این عمل تا پایان مناسک و نیز در بازگشت تا رسیدن به آن موضع بین زن و مرد جدایی باشد، ولی اگر از راه دیگری بازگردند، ظاهراً تفریق مطلقاً لازم نیست.

اگر بعد از وقوف مشعر واقع شود

الف اگر این کار از روی علم و عمد پیش از

طواف نساء بلکه قبل از اکمال دور سوم آن واقع شود، کفّاره بر او واجب می شود ولی حج فاسد نمی شود و هم چنین است بنا بر احتیاط اگر پیش از اکمال دور پنجم باشد.

ب اگر بعد از دور پنجم طواف نساء، این عمل واقع شود، حج او صحیح است و بنا بر اظهر و اشهر کفّاره هم ندارد اگر چه احتیاط مستحب در کفّاره دادن است.

اگر در عمره مفرده واقع شود

الف اگر این کار از روی علم و عمد بعد از سعی واقع شود، عمره اش صحیح است، ولی کفّاره بر او واجب می شود.

ب اگر قبل از سعی باشد، عمره اش فاسد است و کفّاره باید بدهد و ظاهر فتاوای اصحاب این است که عمره تمتّع نیز چنین است و همین موافق احتیاط است. و لازم است علی الاحوط که همان عمره فاسد شده را تمام نماید و بعد از آن اعاده کند.

تذکّر مهم: در تمامی موارد گذشته اگر این کار سهواً یا از روی جهل واقع شود، عمره و حج، صحیح است و کفّاره هم ندارد و این حکم در تمامی محرّمات احرام جاری است مگر صید.

گونه ۲:

۱ شخص مُحرم، جایز نیست که زن خود را از روی شهوت ببوسد و چنانچه این کار واقع شد و منی هم خارج شد، یک شتر کفّاره دارد؛ و اگر خارج نشد، یک شتر بنا بر احتیاط کفّاره بدهد. و اگر بوسیدن زن، از روی شهوت نباشد، بنا بر احوط یک گوسفند کفّاره دارد؛ و احوط بلکه ظاهر

این است که این حکم در بوسیدن اجنبیّه هم جاری است.

۲ اگر شخصی که از احرام خارج شده، زن خود را که هنوز

از احرام خارج نشده ببوسد اگر چه زن راضی نباشد بنا بر احتیاط باید یک گوسفند کفّاره دهد.

گونه ۳:

لمس کردن بـدن هم سر بدون شـهوت مانعی ندارد و با شـهوت بدون این که منی خارج شود، یک گوسـفند کفّاره دارد و با خروج منی باید یک شتر کفّاره دهد.

گونه ۴:

۱ هر گاه مُحرم از روی شـهوت به زن خود نگاه کنـد و منی بیرون آید، باید یک شتر کفّاره دهد؛ و اگر از روی شـهوت نگاه کند ولی منی بیرون نیاید، یا بدون شهوت نگاه کند و منی بیرون بیاید، کفّاره ندارد.

۲ اگر به نحو حرام به زن اجنبی نگـاه کنـد و منی خـارج شود بنـا بر احوط یک شتر کفّاره دارد اگر دارا باشـد؛ و اگر وضع او متوسـط باشـد، یـک گاو؛ و اگر فقیر باشـد، یک گوسـفند کفّاره بدهـد؛ و اگر منی خارج نشود، حرام مرتکب شـده ولی علی الاظهر کفّاره ندارد.

۳ هر گاه مُحرم با هم سر خود ملاعبه و شوخی نماید و منی خارج شود، لازم است یک شتر کفّاره بدهد.

سوم: «استمناء»

استـمناء به هر نحوی که صورت گیرد بر مُحرم حرام است، و یک شتر کفّاره دهد و بعضـی آن را باعث فساد حج دانسته اند و این قول در مورد استمنایی که در حال غیر احرام نیز حرام است، احوط است.

چهارم: عقد نکاح

۱ ازدواج و عقـد نمودن در حـال احرام برای خود یـا دیگری، حرام است، چه آن دیگری در حال احرام باشـد یا نه، و چه عقدِ دائمی باشد یا غیر آن.

۲ اگر در حال احرام، عقدی واقع شد، دارای چند صورت است:

الف اگر شخصی که مُحرم است برای خود زنی را عقد نماید،

در صورتی که علم به حرمت داشته باشد، حرمت ابدی برای او حاصل می شود، یعنی هیچ گاه نمی تواند با آن زن ازدواج نماید.

ب هر گاه شخصی زنی را برای شخص مُحرم عقد نماید و شوهر با آن زن نزدیکی کند و علم به حرمت داشته باشند، بر هر کدام یک شتر واجب می شود و بر زن نیز واجب می شود اگر علم به حرمت داشته است.

۳ شاهد شدن در مجلس عقد، بر مُحرم حرام است و نیز بنا بر احتیاط گواهی دادن بر عقدی که قبلًا واقع شده، جائز نیست اگر چه قبل از احرام شاهد بر آن بوده است.

پنجم: استعمال بوی خوش

۱ استعمال بوی خوش و انواع عطر و موادی که مانند زعفران، بوی خوش دارند، چه به نحو بوییدن یا خوردن و یا مالیدن، بر مُحرم حرام است و همچنین است پوشیدن لباسی که بوی خوش در آن باشد، لکن حرمت در غیر طیب مسلّم الحرمه مانند روغنهای خوشبو که برای طیب استعمال می شود و مسک و زعفران و عنبر و کافور و ورس، معلوم نیست بلکه جواز آن شمّاً و استعمالًا خالی از وجه نیست احوط دوری از هر بوی خوشی است.

۲ خوردن و بوییدن میوه های خوشبو مثل «سیب» و «به» مانعی ندارد. و نیز بوییدن «خلوق» که عطری مخصوص است که به کعبه معظّمه می مالند، مانعی ندارد.

۳ گرفتن بینی از بو، دو حالت دارد:

الف اگر مُحرم محتاج شود به خوردن یا پوشیدن هر طیب که استعمال آن حرام است بینی خود را بگیرد.

ب شخص مُحرم بنا بر اقوی نباید بینی خود را از بوی بد بگیرد، بلی تند رفتن برای فرار از

آن مانعی ندارد.

کفّاره: کفّاره استعمال بوی خوش بنا بر احتیاط واجب یک گوسفند است.

ششم: پوشیدن لباس دوخته بر مردان

پوشیدن اشیای ذیل بر مرد محرم حرام است:

پوشیدن لباسهای متعارف، مثل پیراهن و عبا و شلوار؛ هر لباسی که دکمه دار باشد؛ هر لباسی که آستین دار باشد هر چند دوختنی یا بافتنی نباشد؛ هر لباسی که به هر نحوی دوخته باشد هر چند کم باشد، بنا بر احوط.

ساعتی که بند آن دوخته باشد؛

پوشیدن دمپایی دوخته شده.

پوشیدن کفش دوخته شده، بنا بر احتیاط.

مواردی که استعمال دوختنی حرمت ندارد

به کمر بستن و همیانی که در آن پول گذاشته می شود بنا بر اظهر.

پوشیدن فتق بندِ دوخته برای کسی که به آن نیاز دارد، ولی احتیاطاً کفّاره دارد.

استفاده از دست و پای مصنوعی اگر پوشش صدق ننماید.

لحاف یا پتو جهت استفاده برای خواب، ولی سر را نپوشاند.

گره زدن لباس احرام و وصل آن به هم

احوط ترک گره زدن لباس احرام است و لو بعض آن به بعض دیگر باشد؛ و به وسیله مثل چوب و سوزن و سنجاق و سوزن نیز بعض آن را به بعض دیگر وصل نکند ولی گذاردن سنگ و امثال آن و بستن آن با نخ و کش و مثل آن، مانعی ندارد.

تذکّر: پوشیدن لباس دوخته به هر نحوی که باشد، برای زنان مانعی ندارد، مگر دستکش «قفّازین».

کفّاره: کفّاره پوشیدن لباس دوخته از روی علم و عمد، یک گوسفند است هر چند پوشیدن آن ضروری باشد؛ مگر کسی که جامه ای را که دور کمر می بندند ندارد که در این صورت اگر به جای آن شلوار به پوشد، در وجوب کفّاره تامّل است.

هفتم: سرمه کشیدن

سرمه کشیدن در حال احرام، دارای دو

صورت است:

الف کشیدن سرمه سیاه به قصد زینت یا با صدق تزیّن، حرام است ولی بدون قصد زینت برای مداوا مانعی ندارد.

ب احتیاط در ترک استعمال سرمه ای است که سیاه نباشد با قصد زینت و نیز احتیاط در ترک سرمه ای است که بوی خوش در آن باشد، ولی اگر سرمه، سیاه نباشد و بوی خوش در آن نباشد، بدون قصد زینت، استعمال آن مانعی ندارد.

کفّاره: سرمه کشیدن کفّاره ندارد.

هشتم: نگاه در آئینه

۱ نگاه کردن در آیینه اگر:

الف جهت زینت باشد حرام است؛ ب و اگر نگاه کردن به آئینه به منظور زینت نباشد، مانند مریضی که به نگاه کردن نیاز دارد، یا نگاه کردن راننده در آئینه ماشین برای دیدن عقب و امثال آن، مانعی ندارد.

۲ عینک زدن بدون قصد زینت برای زن و مرد بنا بر اقوی مانعی ندارد.

۳ نگاه کردن در اجسام صیقلی غیر از آئینه، مانند شیشه و غیر آن، مانعی ندارد.

کفّاره: نگاه در آینه کفّاره ندارد.

نهم: پوشاندن تمام روی پا برای مردان

۱ پوشیدن چکمه و جوراب بر مرد مُحرم، حرام است؛ و احوط ترک پوشیدن هر چیزی است که تمام پشت پا را به پوشاند و لو این که مانند

چکمه و جوراب نباشد با صدق پوشیدن؛ ولی پوشاندن پشت پا بدون صدق پوشش مانعی ندارد.

۲ اگر برای مرد مُحرم، دمپایی و امثال آن که روی پا را نمی پوشاند، پیدا نشد و پوشیدن چکمه و جوراب ضروری شد، احتیاط مستحب آن است که روی آن را بشکافد.

کفّاره: ندارد.

دهم: دروغ و دشنام

۱ دروغ و دشنام ِحرام، حرمت آن در حال احرام شدیدتر است.

۲ فخرفروشی برای اثبات برتری خود و امثال آن اگر موجب

اهانت به دیگران شود، این عمل فی حد نفسه حرام است و اگر موجب نشود، حرام نیست.

کفّاره: ندارد.

یازدهم: قسم خوردن به لفظ جلاله «اللّه»

۱ قسم خوردن به لفظ جلاله «و اللّه» و «باللّه» و نیز «لاـ و اللّه» و «بلی و اللّه» که به آن «جدال» گفته می شود، بر مُحرم حرام است.

۲ چند مورد از حرمت قسم خوردن، استثناء شده است:

الف اگر به وسیله قسم خوردن حقی ثابت شود یا باطلی از بین برود، قسم خوردن مانعی ندارد.

ب اگر قصد او قسم خوردن نباشد، بلکه غرض دیگری داشته باشد، مانند اظهار محبت یا تعظیم، مثل این که بگوید: «تو را به خدا از این غذا میل کن» مانعی ندارد.

کفّاره قسم خوردن

الف اگر قسم او برای سخن راست باشد و از دو مرتبه نگذشته باشد، کفّاره ندارد و باید استغفار نماید.

ب اگر از دو مرتبه بیشتر قسم خورده باشد به صورت پی در پی، یک گوسفند کفّاره دارد؛ و اگر پی در پی نباشد، وجوب کفّاره مورد تامّل است.

ج اگر قسم او برای سخن دروغ باشد، در یک مرتبه یک گوسفند؛ در مرتبه دوم به صورت پی در پی بنا بر احتیاط یک گاو و بلکه خالی از وجه نیست؛ و در سه مرتبه پی در پی، تخییر میان گاو و شتر، خالی از وجه نیست. و در صورتی که پی در پی نباشد و در بین آنها کفّاره نداده باشد اثبات این کفّاره محل تأمّل است د در صورتی که قسم خوردن، جائز باشد، علی الاظهر کفّاره ندارد.

دوازدهم: کشتن و انداختن جانوران بدن

۱ حرمت کشتن شپش و انداختن آن از بدن و لباس مُحرم، خالی

از وجه نیست؛ و جابجا کردن آن اگر موجب افتادن آن نشود، مانعی ندارد؛ و در غیر شپش مثل کک حرمت کشتن آنها موافق احتیاط است و تاراندن آنها جائز است.

کفّاره: کفّاره کشتن یا انداختن شپش، بنا بر احتیاط واجب، دادن یک مشت طعام به فقیر است.

سیزدهم: زینت نمودن

۱ به دست کردن انگشتر به قصد زینت، بر مُحرم حرام است؛ ولی به قصد استحباب مانعی ندارد.

۲ حنا بستن اگر برای زینت باشد، جواز آن مورد تأمّل است؛ ولی اگر

قبل از احرام حنا ببندد به طوری که اثر آن تا حال احرام باقی بماند بنا بر اظهر مانعی ندارد.

۳ آرایش کردن زنان و رنگ کردن موها و مالیدن کِرِم به بدن جهت زینت در حال احرام، جایز نمی باشد.

۴ پوشیدن زیور و طلاجات به قصد زینت بر بانوان ِمُحرم، حرام است ولی پوشیدن زیوری که پیش از احرام عادت به پوشیدن آن داشته، مانعی ندارد ولی نباید آن را به شوهر خود و دیگر مردان نشان دهد.

چهاردهم: مالیدن روغن به بدن

۱ مالیدن روغن به بدن هر چند خوشبو هم نباشد علی الاقوی جایز نیست مگر لازم و ضروری باشد.

۲ مالیدن روغن به بدن اگر بوی خوش داشته باشد، قبل از احرام هم به نحوی که قطعاً تا حال احرام بوی آن می ماند جایز نیست؛ و اگر مالید در صورت امکان، باید صبر کند تا بوی آن از بین برود.

کفّاره: اگر روغن بوی خوش داشته باشد کفّاره آن یک گوسفند است هر چند برای ضرورت مالیده باشد علی الاحوط؛ و اگر بوی خوش نداشته باشد، کفّاره ندارد.

پانزدهم: جدا نمودن مو از بدن

۱ شخصی که مُحرم است نباید موی

خود یا دیگری را هر چند یک مو باشد، جدا کند، چه این که آن دیگری مُحرم باشد و یا نباشد؛ و چه به وسیله ماشین برقی باشد یا دست یا غیر آن.

۲ کندن مو در موارد ضرورت، استثنا شده است مثل این که:

اگر موجب زیاد شدن جانورانی مثل شپش شود؛بلندی مو موجب سر درد و یا ناراحتی دیگر شود یا مثلًا در چشم باشد.

۳ آن چه خود به خود کنده می شود به سبب وضو و غسل مانعی ندارد و اظهر در آن عدم وجوب فدیه است.

۴ خاراندن بدن و سر به طوری که مویی نیفتد، مانعی ندارد.

کفّاره: کفّاره کندن و تراشیدن مو بر چند گونه است:

الف اگر سر خود را بتراشد چه ضروری باشد و چه نباشد، کفّاره اش یک گوسفند است، یا سه روز روزه، یا سیر کردن ده فقیر اگر چه سیر کردن به بیش از یک مد باشد بنا بر احتیاط ولی کمتر از یک مد ندهد.

ب اگر موی زیر هر دو بغل خود را بکند، کفّاره اش بنا بر اقوی یک گوسفند است و اگر موی یک طرف را بکَند، سه فقیر را طعام دهد.

ج اگر با عدم اطمینان به افتادن مو به سر و صورتش دست بکشد، و چیزی از مو بیافتد، باید یک مشت طعام به فقیر بدهد.

شانزدهم: پوشانیدن سر بر مردان

۱ پوشانیدن سر یا قسمتی از آن و نیز سر را به زیر آب فرو بردن، جایز نیست و هم چنین است پوشانیدن گوشها.

و گذاردن و حمل کردن چیزی روی سر، بنا بر احتیاط جائز نیست و هم چنین است فرو بردن سر در غیر آب از مایعات دیگر.

۲

مواردی از حرمت پوشانیدن سر، استثنا شده، یا پوشانیدن صدق نمی کند

الف بستن دستمال به جهت سر درد و نیز انداختن بند مشک؛ ب گذاردن سر روی بالش و لو این که قسمتی از سر در آن داخل شود؛ ج دوش گرفتن؛ د خشک نمودن سر البته اگر این کار را به تدریج انجام دهد. ۳ احوط و اولی ترک پوشانیدن سر به وسیله اعضای بدن مانند دست است در غیر موارد ضرورت عرفی یا شرعی، مثل وضو و غسل اگر چه مستحب باشد اگر چه جواز خالی از وجه نیست.

۴ بر سر داشتن موی مصنوعی در حال احرام، اشکال دارد.

کفّاره: کفّاره پوشاندن سر، یک گوسفند است؛ و اگر پوشاندن تکرار شود و در بین آنها کفّاره داد، اقوی تعدد کفّاره است؛ و اگر نداد احوط تکرار نمودن کفّاره است خصوصاً اگر بدون عذر پوشانده باشد و خصوصاً اگر پوشاندن در چند مجلس صورت گرفته باشد.

هفدهم: پوشاندن رو بر زنان

۱ بانوان در حال احرام نباید تمام صورت خود و یا قسمتی از آن را به وسیله پوشیه یا نقاب و امثال آن، به پوشانند.

۲ موارد ذیل از حرمت پوشاندن، استثناء شده است:

الف سر بر بالش گذاردن در حال خوابیدن

ب اگر پوشاندن لازم باشد، مانند جلوگیری از مگس و امثال آن، مانعی ندارد.

ج پوشانیدن قسمتی از صورت برای نماز جهت اطمینان حاصل نمودن به رعایت پوشش ِ نمازی، مانعی ندارد ولی بعد از نماز باید فوراً آن را بردارد.

د آویزان نمودن مثل چادر جلوی صورت در حال نماز یا جهت رو گرفتن از نامحرم بلکه مطلقاً، مانعی ندارد و لازم نیست که از خوردن آن به صورت جلوگیری

نمایند.

ه خشک کردن صورت اگر به تدریج انجام شود، جایز است.

کفّاره: در ثابت شدن کفّاره یک گوسفند برای پوشیدن رو بر زنان، تامّل است.

هجدهم: زیر سایه رفتن

مردان در هنگام سیر در روز، نباید زیر سایه متحرک بروند اگر چه منحرف از بالای سر باشد علی الاحوط، ولی زیر سایه ثابت رفتن، مانعی ندارد.

۱ زیر سایه رفتن برای مردان چند حالت دارد:

الف زیر سایه رفتن یا بر سر گرفتن سایبان هنگام سیر و حرکت در روز چه در ماشین یا هواپیما یا پیاده، جایز نیست.

ب احوط ترک سایه انداختن است به وسیله چیزی که بالای سر نیست و همراه شخص حرکت می کند مثل سایه محمل و دیواره ماشین، ولی حرکت در کنار چیزی که سایه دارد مثل ماشین ایستاده یا درخت و ساختمان مانعی ندارد.

ج استظلال مثل در شب و در ماشین سقف دار حرکت کردن در شب، مانعی ندارد و ممنوعیّت آن فقط اختصاص به روز دارد.

د هنگامی که مُحرم در جایی منزل نمود، چه در مکه و چه در عرفات و منی یا غیر آن اگر به جهت استراحت در خیمه و خانه برود، مانعی ندارد، ولی هنگام تردّد و رفت و آمدِ برای حوائج در بیرون خانه و خیمه بنا بر احوط نباید زیر سایه برود.

۲ زیر سایه رفتن کودکان و زنان در هیچ صورتی مانع ندارد.

۳ اگر مردان به جهت شدّت گرما و سرما و باران و سایر موارد ضروری زیر سایه بروند، حرام نیست، ولی کفّاره دارد.

۴ معلوم شد که حرکت در داخل تونل و مثل آن از جهت زیر سایه رفتن مانعی ندارد.

کفّاره: کفّاره زیر سایه رفتن عمدی، یک گوسفند

است چه اختیاراً رفته باشد و چه اضطراراً؛ و اگر زیر سایه رفتن تکرار شود در هر احرام، یک کفّاره کافی است.

نوزدهم: بیرون آوردن خون از بدن خود

۱ شخص مُحرم نباید کاری که می داند سبب خارج شدن خون می شود، انجام دهد، چه به خاراندن بدن باشد و چه به کندن دندان یا غیر آن باشد.

۲ در حالت لزوم و برای رفع ناراحتی، خاراندن بدن و کندن دندان و لو این که موجب بیرون آمدن خون شود، مانعی ندارد.

۳ شخص مُحرم اگر علم داشته باشد که مسواک زدن موجب بیرون آمدن خون می شود، بنا بر احتیاط باید آن را ترک کند.

۴ انجام دادن عملی که یقین ندارد موجب بیرون آمدن خون می شود، مانعی ندارد.

۵ تزریق آمپول به مریض در حال ضرورت حتی اگر بدانند خون خارج می شود، مانعی ندارد.

کفّاره: بیرون آوردن خون از بدن در هیچ صورتی کفّاره ندارد.

بیستم: ناخن گرفتن

در حال احرام گرفتن تمام ناخن خود یا قسمتی از آن، جایز نیست مگر آن که باقی ماندن آن موجب اذیت باشد.

کفّاره: کفّاره گرفتن ناخن با علم و عمد به ترتیب ذیل است:

الف کفّاره گرفتن یک یا چند ناخن، برای هر کدام یک مُدّ طعام است.

ب کفّاره گرفتن تمامی ناخنهای دستها یک گوسفند است؛ ولی اگر در بین ناخن گرفتن برای آنها کفّاره به «مُد» داده باشد، همان دادن مد برای بقیه کفایت می کند، و همین طور است حکم گرفتن تمامی ناخنهای پاها.

ج کفّاره گرفتن تمامی ناخنهای دستها و پاها در یک مجلس، یک گوسفند است مگر این که در بین، کفّاره داده باشد.

د اگر مجموع ناخن دست ها در یک مجلس و مجموع ناخن پاها را

در مجلس دیگر بگیرد، کفّاره آن دو گوسفند است.

ه: اگر ناخن او مثلًا شکسته باشد و او را اذیت کند جائز است آن را بگیرد ولی برای هر ناخن یک مدّ طعام کفّاره بدهد.

بیست و یکم: برداشتن سلاح

برداشتن و حمل نمودن آن چه که عرفاً به آن سلاح گفته می شود و پوشیدن سلاح بر او، صدق می کند، بر مُحرم حرام است، و صرف همراه داشتن علی الاظهر حرمت ندارد.

اگر برداشتن سلاح به جهت ضرورت باشد کفاره ندارد.

بیست و دوم: کندن درخت و گیاه حرم

۱ کندن و بریدن هر چیزی که در حرم روییده باشد اعم-از درخت و گیاه، بر همه افراد چه مُحرم باشند و چه نباشند، حرام است.

۲ چیزی که در راه رفتن ِبه صورت متعارف، کنده شود، مانعی ندارد در صورتی که راه رفتن برای او ضروری باشد، یا این که علم به قطع شدن آن نداشته باشد و الّا محل-احتیاط است.

کفّاره: بنا بر احتیاط کفّاره کندن درخت چه شخص مُحرم باشد و چه نباشد: اگر درخت بزرگ باشد، یک گاو؛ و اگر کوچک باشد، یک گوسفند اگر قیمت گوسفند کمتر از قیمت درخت نیست؛ و اگر قسمتی از درخت باشد، قیمت آن است؛ و در کندن گیاه کفّاره نمی باشد بجز استغفار.

چگونگی و مکان ذبح و پرداخت کفّاره

۱ هر گاه بر کسی کشتن شتر یا گاو یا گوسفند به عنوان کفّاره واجب شده باشد، آن را در احرام عمره، در مکّه مکرّمه نحر یا ذبح می نماید، و در احرام حج، در منی و در صورتی که خودش قادر بر انجام آن در مکان مشخّص شده نباشد، نائب می گیرد.

۲ گوسفندی که به عنوان کفّاره ذبح می شود، لازم

نیست که شرایط گوسفند قربانی را داشته باشد.

عمل دوم عمره تمتّع: طواف

طواف عبارت است از هفت دور شوط گردیدن به دور کعبه معظّمه؛ با شرایط و واجباتی که بیان می شود.

ترک عمدی طواف

۱ طواف از ارکان عمره است و اگر شخصی آن را عمداً ترک کند چه حکم آن را بداند و چه نداند، عمره او باطل می شود. و وجوب ذبح یک شتر در همه احوال چه حال علم و عمد و چه غیر آن موافق احتیاط است.

۲ زمانی ترک طواف محقق می شود که اگر عمره را بخواهد به جا آورد، نتواند خود را به وقوف عرفات برساند که در اینجا حج او مبدّل به «حج افراد» می شود، و وجوب قضای حج در سال آینده بر این شخص قوی است.

ترک سهوی طواف

۱ اگر کسی طواف را سهواً به جا نیاورد، هر وقت که باشد آن را به جا می آورد و در صورت مشکل بودن یا عدم امکان، نائب می گیرد؛ و اگر سعی را به جا آورده آن را نیز بنا بر احتیاط اعاده نماید. و در تمامی این صورتها، عمره او صحیح است.

۲ هر گاه طواف را فراموش نمود و زمانی یادش آمد که قضایش ممکن است، با همان احرام ِاوّل، قضا نماید و تجدید احرام لازم نیست؛ واگر از مکه خارج شده و یک ماه یا بیشتر بر آن گذشته، احتیاطاً برای داخل شدن مکه، احرام ِتازه ببندد مانعی ندارد.

۶ آن چه بر طواف کننده حلال می شود، بر فراموش کننده طواف تا آن را شخصاً یا نایبش قضا ننموده، حلال نمی شود.

شرایط طواف

طواف واجب، دارای شرایط و واجباتی است. ابتدا به بیان شرایط آن می پردازیم:

شرط اوّل طواف: نیّت

۱ طواف

باید با نیّت و قصد قربت انجام شود.

۲ به زبان آوردن نیّت لازم نیست و همین که قصد داشته باشد که طواف انجام دهد برای تقرّب به خداوند، کافی است و حتی گذراندن از ذهن نیز لازم نیست. ولی اگر بخواهد نیّت را بر زبان آورد، می تواند این جمله را بگوید:

«هفت شوط طواف عمره تمتّع انجام می دهم از حَجّه الاسلام یا غیر آن قربهً إلی اللّه».

شرط دوّم طواف: طهارت از حدث

شرط دوم ِطواف عمره تمتّع و هر طواف واجب دیگر، آن است که طواف کننده، غسل بر او نباشد و وضو هم داشته باشد، یا آن چه برای تحصیل طهارت در حالت اضطرار، به عنوان وظیفه معیّن شده است، دارا باشد.

در طواف مستحبی، داشتن وضو لازم نیست؛ ولی اگر بخواهد نماز طواف مستحبی را بخواند، باید وضو بگیرد.

اگر در میان طواف حدثی سر زند

اگر در اثنای طواف از طواف کننده، حدثی سر زند، چند حالت دارد:

۱ اگر پیش از رسیدن به نصف ِطواف باشد، طواف، باطل است؛ ۲ اگر بعد از رسیدن به نصف باشد و سهواً اتفاق افتاده باشد، طواف را قطع می نماید و تحصیل ِطهارت می نماید و همان جا آن را ادامه می دهد.

۳ اگر بعد از رسیدن به نصف باشد و حدث عمداً به وجود آمده باشد، احتیاط آن است که بعد از تحصیل طهارت آن طواف را تمام نماید و نیز، طواف را اعاده نماید.

شک در وضو و غسل در طواف

۱ اگر کسی قبل از طواف یا در اثنای آن، شک کند که وضو یا غسل را انجام داده یا نه، باید بنا بگذارد که وضو یا غسل ندارد.

۲ اگر قبلًا با طهارت

بوده مثلًا وضو گرفته بوده و شک کند که آیا وضوی او باطل شده یا نه، اعتنا به شک خود نکند و بنا بر طهارت بگذارد.

۳ اگر بعد از طواف شک کند که آیا قبل از آن، طهارت لازم را تحصیل نموده یا نه، بنا بر صحت طواف بگذارد ولی برای نماز طواف، وضو بگیرد.

اگر معلوم شود که وضو یا غسل نداشته است

۱ کسی که بعد از طواف یا در اثنای آن بفهمد که وضو یا غسل نداشته، باید آن را اعاده نماید.

۲ زنی که حائض بوده و نمی دانسته و با همان حال، اعمال عمره را به جا آورده و بعد از تمام شدن اعمال فهمیده، لازم است طواف و نماز را اعاده نماید و احتیاطاً سعی و تقصیر را به جا آورد.

کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا تیمّم نماید

۱ هر گاه کسی نتواند برای طواف وضو بگیرد و لو وضوی جبیره ای باید تیمّم نماید و طواف را به جا آورد.

۲ اگر کسی قدرت بر تیمّم هم نداشته باشد، به حکم کسی است که نمی تواند طواف را انجام دهد؛ پس اگر از برطرف شدن عذر خود مأیوس است، برای طواف نائب بگیرد؛ و احوط آن است که خودش نیز بدون طهارت طواف نماید.

۳ اگر کسی به هر علتی مثلًا دست او شکسته یا سوخته و نمی تواند وضو بگیرد یا باید وضوی جبیره ای بگیرد، اگر به وظیفه ای که برای او جهت نماز معین شده عمل نماید، جهت طواف و نماز آن کفایت می کند.

کسی که نمی تواند غسل کند

بانوانی که عذر شرعی مثل حیض یا نفاس داشته اند و عذر آنان پایان یافته و نیز اشخاص جُنب، اگر قدرت

بر غسل نداشته باشند، در آخرین وقت امکان، با تیمم طواف نمایند و نائب گرفتن لزومی ندارد و اگر از تیمم کردن هم عاجز باشند، باید نائب بگیرند و احوط آن است که خود آنان هم طواف نمایند.

مسلوس و مبطون

کسی که مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد یعنی «مسلوس» است اگر به همان دستوری که برای نماز خود عمل می نماید جهت طواف عمل کند، کافی است. اما شخصی که نمی تواند از خارج شدن غایط جلوگیری کند، یعنی مبطون است باید نائب بگیرد. و کسی که از او باد خارج می شود به حکم مسلوس عمل نماید.

حکم طواف بانوانی که عذر شرعی دارند

بانوانی که عذر شرعی دارند و هنوز عذر شرعی آنان پایان نیافته است، حال آنان چند صورت دارد:

الف در عمره تمتّع اگر عذر شرعی آنها «حیض» یا «نفاس» باشد، باید صبر کنند تا پاک شوند؛ و چنانچه وقت گنجایش نداشته باشد، یعنی به اعمال حج نمی رسند، نیّت احرام را به احرام حج افراد، نقل می کنند و بعد از تمام شدن اعمال حج، عمره مفرده ای به جا آورند؛ و اگر به همین نحو عمل نمایند از حج تمتّع آنها کفایت می کند.

ب در طواف حج تمتّع اگر عذر شرعی آنها حیض یا نفاس باشد، باید صبر کنند تا پاک شوند و چنانچه تا آخرین وقت ممکن که در مکّه مکرّمه هستند، پاک نگردند، برای طواف حج و نماز طواف، نائب بگیرند و سعی را خودشان انجام دهند و مجدداً برای طواف نساء و نماز آن نائب بگیرند.

ج اگر عذر شرعی آنها «استحاضه» باشد، چه در عمره تمتع و چه طواف در حج اگر به دستوری

که جهت نماز عمل می نمایند، برای طواف هم عمل نمایند، کفایت می کند و طواف آنها در همان حال هم صحیح است.

رخ دادن عذر شرعی برای بانوان در اثنای طواف

۱ اگر زنی در اثنای طواف، حیض شود، مشهور بین فقها این است که: ن الف اگر قبل از تمام نمودن دور چهارم طواف، حائض شود، طواف باطل می شود.

ب و اگر زنی بعد از تمام نمودن دور چهارم حائض شود، آن چه به جا آورده صحیح است و واجب است اگر وقت گنجایش داشته باشد بعد از پاک شدن و غسل نمودن، بقیه آن را انجام دهد؛ و اگر وقت تنگ باشد، سعی و تقصیر را انجام دهد و برای حج مُحرم شود و بعد از بازگشت از منی، بقیه طواف عمره را به جا آورد.

۲ اگر برای زن در اثنای طواف، استحاضه رخ دهد، به دستور بالا عمل می نماید مگر آن که در فرض اول آن بتواند بدون فوت موالات، تحصیل طهارت نماید؛ و در فرض دوّم آن، بعد از عمل به دستور استحاضه، بقیّه طواف را انجام می دهد و لازم نیست صبر کند تا پاک شود.

۳ هر گاه زنی بعد از طواف و قبل از نماز آن، حائض شود، طواف او صحیح است و نماز طواف را، بعد از پاک شدن به جا آورد؛ و اگر وقت تَنگ بود، سعی و تقصیر را به جا آورد و نماز طواف را پیش از طواف حج قضا نماید.

۴ اگر زنی در اثناء طواف حائض شد باید فوراً از مسجد الحرام خارج شود. و هم چنین است زنی که شک کند غسل حیض را انجام داده یا نه

و در این دو صورت اگر بتوانند واجب است اول تیمم نمایند سپس خارج شوند؛ و این حکم در مردی که شک در انجام دادن غسل جنابت نماید، جاری است.

شک در زمان حیض

۱ هر گاه زنی پس از طواف و نماز آن، بفهمد که حائض شده و نداند که پیش از طواف یا نماز آن یا در اثنا بوده یا بعد از نماز رخ داده، طواف و نماز او صحیح است. و اگر بداند قبل از نماز حائض شده است و وقت هم تنگ است یعنی اگر بخواهد صبر نماید به اعمال حج نمی رسد سعی و تقصیر نموده و نماز را تا پس از پاک شدن به تأخیر می اندازد و عمره اش صحیح است.

۲ اگر کسی شک دارد که یکی از عذرهای شرعی برای او اتفاق افتاده یا نه، می تواند بنا بگذارد که اتفاق نیفتاده و تحقیق و بررسی لازم نیست؛ و اگر بعداً متوجه شد که عذری برای او اتفاق افتاده بوده، بنا بگذارد که در آخرین زمان ِامکان، اتفاق افتاده است.

اگر بعد از مسامحه، برای بانوان عذر شرعی واقع شود

۱ اگر زنی به مکه رسید و می توانست اعمال عمره را به جا آورد و می دانست که اگر به جا نیاورد برای او حیض رخ خواهد داد، ولی در به جا آوردن اعمال کوتاهی کرد تا حیض شد و وقت برای اعمال با طهارت نداشت، عمره اش فاسد است و باید به «حج افراد» عدول نماید، پس از آن عمره مفرده به جا آورد، و حج را در سال آینده بنا بر احوط اگر اقوی نباشد اعاده نماید.

۲ در فرض قبل اگر برای او استحاضه اتفاق

افتاد اگر به وظیفه مستحاضه عمل نماید، کافی است.

شرط سوم طواف: پاک بودن بدن و لباس

۱ شرط سوم طواف آن است که بدن و لباس طواف کننده پاک باشد، و حتی نجاستی که در نماز هم بخشیده شده بنا بر احتیاط در لباس و بدن طواف کننده، نباید باشد.

۲ هر گاه در اثنای طواف احتمال دهد که در حال طواف نجاستی به لباس یا بدنش اصابت نموده، تحقیق لازم نیست ولی اگر علم پیدا نماید، باید به مسأله **۴۹۲** عمل نماید.

نجاساتی که در طواف بخشیده شده

اگر زخم و دُمَل و امثال آن در بدن باشد و در آن خون یا خونابه باشد و اجتناب از آن در بدن یا لباس سخت باشد، به صحت طواف ضرری نمی زند.

همراه داشتن اشیای نجس در طواف

بودن چیزهای نجس همراه طواف کننده مانعی ندارد، مثل دستمال نجس؛ و هم چنین است نجس بودن چیزهای کوچکی که در آن نماز خوانده نمی شود، مانند همیان و جوراب و امثال آن.

کسی که نمی دانسته لباس یا بدن او نجس بوده یا فراموش نموده

۱ کسی که نجس بودن بدن یا لباس خود را نمی دانسته:

اگر پس از طواف بفهمد بنا بر اظهر طوافش صحیح است و نیاز به اعاده ندارد؛ و هم چنین است نماز طواف.

و اگر در اثنای طواف بفهمد که لباس یا بدن او نجس بوده، احوط آن است که طواف را قطع نماید و لباس یا بدن را تطهیر کند و طواف را تمام نموده و سپس اعاده نماید.

۲ هر گاه کسی می دانسته که بدن یا لباسش نجس بوده ولی فراموش نمود و بعد از طواف یادش آمد، صحت طواف او خالی از

وجه نیست.

نجس شدن لباس یا بدن در اثنای طواف

اگر طواف کننـده در اثنای طواف، لباس یا بدنش نجس شود، طواف خود را قطع نماید و لباس یا بدن را تطهیر نماید و طواف را از همان جایی که قطع کرده بوده، تمام نماید و بنا بر اظهر نیاز به اعاده ندارد اگر چه احوط است.

شرط چهارم طواف: ختان

تحقق این شـرط در مردان و و نیز بنـا بر احتیـاط در اطفال ِ پسـر، لازم است، و طواف آنها اعم از طواف عمره و طواف حـج و طواف نساء بدون ختان، صحیح نیست.

شرط پنجم طواف: ستر عورت

۱ در هنگام طواف باید مردها و زنها به نحوی که در نماز شرط شده، بدنشان پوشیده باشد و لباس آنها غصبی نباشد و بلکه بنا بر احوط سایر شرایطی که برای لباس نمازگزار شرط شده، دارا باشد.

۲ اگر سـهواً مقـداری از موهـا یـا اعضـایی که پوشانیـدن آن در حال طواف بر بانوان لازم است، معلوم بوده، به صـحت طواف ضرر نمی زند.

۲ حکم همراه داشتن اشیاء غصبی در طواف، مانند حکم همراه داشتن آن در نماز است.

تعویض لباس احرام

طوافی که در حال احرام انجام می شود، لازم نیست با لباسـی باشـد که در آن احرام صورت گرفته و تعویض آن مانعی نـدارد ولی باید آن چه می پوشد، شرایط لازم را دارا باشد.

طواف با لباس دوخته

۱ پوشیدن لباس دوخته بر مردان مُحرم چه در حال طواف و چه

غیر آن حرام است و با عمد کفاره دارد ولی به صحیح بودن طواف، ضرر نمی زند.

۲ پوشیدن لباس دوخته برای مردان در طوافهایی که بعد از خروج احرام انجام می شود مانند طواف نساء و طواف حج و

نسای آن جایز است.

واجبات طواف

واجبات طواف هفت تاست:

واجب اوّل طواف:

طواف باید از برابر «حجر الاسود» آغاز می شود و می توانند به خاطر اطمینان مقداری از قبل از آن شروع به حرکت نمایند، و نیّت آنها این باشد که طواف آنها از ابتدای حجر الاسود، آغاز شود. هر چند که بنا بر اقوی اگر به گونه ای باشد که عرفاً بگویند که طواف از حجر الاسود شروع شده است، کافی است.

یک مسأله: کسی که اشتباهاً طواف را از غیر حجر الاسود شروع نماید مثلًا از رکن یمانی شروع کند و بعد از طواف یا بعد از سایر اعمال متوجه شود، در صورتی که کمبود آن را تا حجر الاسود جبران نماید طوافش صحیح است.

واجب دوّم طواف:

هر دوری به حجر الاسود ختم شود و در دور آخر نیز همان طور که گذشت مقداری از حجر الاسود بگذرد تا اطمینان پیدا نماید که دور را به پایان رسانیده است.

واجب سوّم طواف:

کعبه معظّمه باید در همه احوال طواف، در طرف چپ طواف کننده باشد؛ و میزان آن صدق عرفی است هم چنان که از عمل حضرت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله که سواره طواف می نمودند، این مطلب استفاده می شود.

دو مسأله: شخصی که کودک را در بغل گرفته و طواف می دهد، شانه چپ کودک نیز حتی الامکان به طرف کعبه باشد.

چنانچه طواف کننده در حال طواف بدون عمد، طرف جلوی او یا پشت سرش یا طرف راست او به طرف کعبه معظّمه شد، آن مقدار از طواف محسوب نمی شود و واجب است همان جزء را اعاده نماید.

واجب چهارم طواف:

«حجر اسماعیل علیه السلام» در حال طواف، باید داخل محدوده طواف باشد

و طواف کننده داخل آن نرود و اگر طواف از داخل آن صورت گیرد، باطل است.

۱ هر گـاه طواف کننـده در بین طواف داخـل «حجر اسـماعیل علیه السـلام» برود، آن دور باطل است و لازم است اعاده شود و تدارک، از موضعی که داخل حجر رفته کفایت نمی کند و بهتر آن است که بعد از آن اصل طواف

را نیز اعاده کند و هم چنین است بالا رفتن بر دیوار حجر بلکه احوط این است که در حال طواف دست بر دیوار حجر نگذارد.

۲ اگر کسی یک دور طواف را از درون حجر اسماعیل علیه السلام انجام داده باشد و بقیه اعمال را به جا آورده باشد، باید آن دور و نماز طواف را اعاده کند و احتیاطاً سعی و تقصیر را هم اعاده کند.

۳ اگر در ابتـدا نیّت طواف کننـده بر طواف اصـل بیت بوده و «حجر اسـماعیل علیه السـلام» داخل نیّت او نبوده در این صورت اگر چه در یک دور داخل حجر شده لکن اعاده اصل طواف، موافق احتیاط است.

واجب پنجم طواف:

محدوده طواف باید بین مقام ابراهیم علیه السـلام و خانه خدا باشد، یعنی از هر طرف این مسافت در نظر گرفته شود؛ و مسافت آن بیست و شش ذراع و نیم حدود ۵/ ۱۲- متر برآورد شده است که در محدوده حجر اسـماعیل علیه السلام تنها شش ذراع و نیم یعنی حدود سه متر باقی می ماند.

۱ اگر در حال طواف شک کند که از محدوده طواف خارج شده یا نه، بنا بگذارد که خارج نشده و طواف او صحیح است.

۲ افرادی که در این محدوده نتوانند طواف نمایند، یا طواف برای آنها

مشقت داشته باشد، به اندازه توانایی، لازم است مراعات احتیاط را بنمایند و حتی الامکان طواف را در اوقات خلوت و توانایی انجام دهند و در صورتی که این امر هم ممکن نشد بنا بر اقرب جایز است که از نزدیکترین فاصله ممکن به ملاحظه هر طرف طواف نمایند.

۱۳اگر طواف کننده بدون عذر از محدوده طواف خارج شود، اگر پی

در پی بودن عرفی از بین برود، طوافش باطل است؛ و چنانچه پی در پی بودن فوت نشود، واجب است که آن را تمام نماید.

واجب ششم طواف:

طواف باید در بیرون کعبه معظّمه انجام شود؛ پس برآمدگی اطراف خانه که دور تا دور خانه کعبه را احاطه کرده که به آن «شاذروان» می گویند بنا بر احوط از جمیع جوانب، جزء کعبه معظّمه محسوب می شود و طواف کننده نباید از روی آن طواف نماید.

۱ هر گاه طواف کننده از محدوده طواف بیرون برود و داخل خانه کعبه شود، یا بالای شاذروان برود، اگر پی در پی بودن عرفی طواف بهم نخورده باشد، از همان موضعی که طواف را قطع نموده بوده، آن را تمام می کند؛ و اگر پی در پی بودن عرفی به هم خورده قبل از اتمام چهار دور، دوباره از سر می گیرد و بعد از اتمام چهار دور، احوط آن است که همین طواف را تمام نماید، سپس اعاده کند.

۲ هر گاه طواف کننده هنگام طواف روی بلندی اطراف خانه کعبه شاذروان رفت، آن مقدار از طواف که روی «شاذروان» بوده باطل است و اعاده آن لازم است؛ و احتیاط آن است که هنگام طواف دست خود را از طرف «شاذروان» به دیوار کعبه یا ارکان

آن دراز ننماید.

واجب هفتم طواف:

آن که طواف هفت دور باشد و کمتر از هفت دور کافی نیست و بیشتر از هفت دور عمداً، طواف باطل است؛ و نیز باید در حالت اختیار به صورت پی در پی انجام شود.

قطع طواف بدون عذر

چنانچه کسی بدون عذر، طواف را قطع نماید، اگر موالات آن بهم خورده باشد، طوافش باطل است و اگر نه واجب است همان را تمام نماید.

قطع طواف به سبب مریضی

اگر کسی به جهت عذر مانند مریضی و امثال آن طواف را قطع نماید دو حالت دارد:

اگر موالات طواف بهم خورده و قبل از تمام نمودن دور چهارم باشد، طواف باطل است.

و اگر بعد از دور چهارم باشد چنانچه قدرت بر اتمام دارد، اتمام می نماید؛ و اگر قدرت ندارد بنا بر احوط صبر کند تا وقت طواف تنگ شود که اگر تا آن زمان قادر نشد او را بر دوش طواف دهند تا طواف را تمام کند؛ و اگر ممکن نباشد مباشرت خودش جهت تمام نمودن طواف، نائب بگیرد.

قطع طواف برای انجام حاجت و عیادت مریض

طواف کننده می تواند جهت عیادت مریض یا انجام حاجت خود یا حاجت برادر دینی از محدوده طواف بیرون برود ولی:

اگر طواف او واجب باشد و پی در پی بودن عرفی بهم خورده و کمتر از چهار دور به جا آورده، طواف را اعاده نماید.

اگر چهار دور را به جا آورده، احتیاط واجب آن است که با فوت موالات طواف را تمام نماید و بعد از آن اعاده نماید.

نشستن و استراحت در اثنای طواف

نشستن جهت استراحت و رفع خستگی در اثنای طواف:

بعد از دور چهارم مطلقاً مانعی ندارد.

قبل از دور چهارم،

نیز جایز است ولی اگر به اندازه ای باشد که پی در پی بودن طواف از بین برود، طواف باطل می شود.

برقرار شدن نماز جماعت در اثنای طواف

مواردی که بین طواف، نماز جماعت بر پا می شود و طواف قطع می شود؛ اگر موالات عرفیه به هم نخورده باشد یا بعد از شوط چهارم باشد از هر جا قطع کرده اتمام کند، ولی اگر قبل از اکمال شوط چهارم بوده و موالات به هم خورده آن را اعاده نماید.

مصادف شدن طواف با نظافت مسجد الحرام

زمانی که مأمورین نظافت در کنار خانه کعبه معظّمه به نظافت، می پردازند و طواف در داخل محدوده، ممکن نیست، طواف کننده، در کناری قرار می گیرد تا بعد از تمام شدن کار آنها، از همان جا که طوافش را قطع کرده آن را ادامه دهد.

حرکت و طواف غیر اختیاری

۱ طواف باید با اختیار و توسط خود طواف کننده صورت گیرد؛ پس اگر او را حرکت دهند به نحوی که سلب اختیار شود کافی نیست؛ ولی اگر در حالی که جمعیت حرکت دارد، خود او با قصد و اختیار به حرکت آنها حرکت می نماید، مانعی ندارد.

۲ اگر شخصی در حال طواف در شوط پنجم یقین کند که چند متر در شوط اول و چند متر در شوط سوم بدون اختیار حرکت کرده است، دو شوط کامل به احتمال این که برای اتمام طواف لازم باشد انجام می دهد و طواف او صحیح است.

تذکر:

نحوه تدارک قسمتی از یک دور طواف

در حال طواف اگر کسی قسمتی از طواف را بدون اختیار و اراده با فشار جمعیت انجام داده یا مثلًا سینه یا پشت او به طرف خانه شده اگر بتواند

آن مقدار را برمی گردد و از آن جا طواف را ادامه دهد؛ و گر نه بدون نیّت دور می زند تا به محلّی که می باید تدارک نماید برسـد و از همان جا به طواف ادامه دهـد و لازم نیست که دقیقاً بدانـد از کجا طواف او مشـکل پیدا کرده، بلکه همین که نیت دارد که از مکانی که وظیفه اوست طواف ادامه پیدا کند، کافی است.

کم کردن از طواف

۱ اگر طواف کننده مقداری از طواف را کم کند، دارای چند حالت است:

الف اگر کسی عمـداً از طواف کم کنـد و موالاـت از بین برود، طواف باطل است؛ و اگر پی در پی بودن عرفی طواف از بین نرفته باشد، کمبود را جبران نماید.

ب اگر سهواً باشد:

اگر پی در پی بودن عرفی به هم نخورده باشد، کمبود را جبران می نماید و طواف صحیح است.

اگر پی در پی بودن عرفی بهم خورده باشد و حداقل چهار دور به جا آورده باشد، هر گاه یادش آمد، جبران می نماید؛ و اگر شخصاً نتوانست مثلًا به وطن برگشـته نائب می گیرد تا آن را تمام نمایـد. و اگر کمتر از نصف به جا آورده، بلکه بنا بر احوط اگر کمتر از چهار دور به جا آورده باشد باید طواف را از سر بگیرد؛ و احتیاط مستحب آن است که اگر مقدار فراموش شده، یک دور باشد، طواف را تمام نماید؛ و اگر بیشتر از یک دور باشد، آن را از سر بگیرد و اگر شخصاً نتوانست، نائب می گیرد. بلکه احتیاط آن است که مطلقاً بعد از اتمام ِطواف، آن را اعاده کند.

زیادی سهوی در طواف

۱ اگر کسی از روی سهو و فراموشی

کمتر از یـک دور به طواف اضـافه نمایـد و قبـل از اتمـام آن دور یادش آمـد، آن را از همان جا قطع نمایـد و طوافش صـحیح است.

۲ اگر زیادی سـهوی در طواف، یک دور یا بیشتر باشد، احتیاط آن است که به قصد وظیفه فعلی، چهارده دور را تمام نماید و دو نمـاز طواف بعـد از آن به جـای آورد و احتیـاط آن است که دو رکعت را به عنوان واجب، قبـل از سـعی به جـا آورد و دو رکعت مستحبی را می تواند بعد از سعی به جای آورد.

زیاد نمودن عمدی در طواف

زیاد نمودن در دورهای طواف از روی عمد، چند صورت دارد

الف اگر زیـادی را به قصـد جزئیت برای همین طوافی که مشـغول است یا طواف بعـدی، به جا نیاورده باشـد، طوافش صـحیح است.

ب و اگر زیادی به قصد جزئیت باشد که در این صورت:

اگر زیادی را جزء برای همین طواف قرار داده باشـد اگر این قصـد را بعـد از تمام شدن طواف نموده باشد طواف دوم محکوم به حکم «قران» است، که حکم آن ذکر می شود؛ و اگر این قصـد در آغـاز طواف اول باشـد، طوافش باطل است و بایـد اعاده نماید؛ و اگر در اثنا باشد از زمان قصد، طوافش باطل است و از همان جا باید اعاده نماید.

و اگر زیادی را به قصد طواف دیگر انجام داده و طواف را تمام نموده حکم «قران» دارد؛ و اگر طواف دوّم را به پایان نرسانده طواف اول صحیح است و حکم «قِران» را هم ندارد.

شک در دورهای طواف واجب

شک در دورهای طواف واجب، دارای چند صورت است:

الف اگر بعد از فارغ شدن از

طواف شک کند که طواف هفت دور بوده یا کمتر یا بیشتر، اعتنا به شک خود ننماید و طواف او صحیح است.

ب اگر قبل از فارغ شدن از طواف شک کند:

هر گاه یک طرف شک کمتر از هفت باشد، مثلًا بین پنج و شش یا پنج و هشت دور شک نماید، در این صورت حکم به بطلان، خالی از قوت نیست و فی الجمله هم احوط است. و احوط از این آن است که مثلًا اگر بین شش دور و هفت دور شک نماید بنا بر شش بگذارد و طواف را تمام نماید، و سپس طواف را از سر بگیرد.

هر گاه یقین داشته باشد که هفت دور به جا آورده و شک کند که زیادتر از آن هم به جا آورده یا نه، در این صورت به شک خودش اعتنا نکند؛ و اگر قبل از تمام شدن دور آخر چنین شکی کند بنا بر احتیاط طواف او باطل است.

تذکر: اگر کسی در دورهای طواف شک کرد و حکم به بطلان نمود و طواف دیگری را شروع نمود و در اثنای آن، عدد دورهای طواف اول یادش آمد، همان طواف اول را اتمام می کند و آن چه در طواف دوم به جا آورده با حفظ شرائط تتمه طواف اول قرار می دهد.

شک در طواف مستحب

۲ شک در عدد دورهای طواف مستحبی در هیچ صورت موجب بطلان آن نیست، و هر گاه کسی در عدد دورهای طواف مستحبی شک نماید، بنا را بر کمتر بگذارد و طواف او صحیح است.

شک در صحیح بودن طواف یا دورهای آن

۱ اگر کسی در اثنای طواف به منظور بوسیدن خانه کعبه یا

مثل آن از مسیر طواف خارج شـده و نمی دانـد که آیا در بازگشت طواف را از همان نقطه که قطع نموده شـروع نموده یا نه، طوافش صحیح و حمل بر صحت می شود.

۲ اگر کسی بعد از طواف شک کند که آیا طواف را صحیح انجام داده یا نه و شک او ناشی از جهل به مسأله نباشد مثلًا شک کند آیا در حین طواف از محدوده طواف خارج بوده یا نه و امثال آن به شک خود اعتنا نکند.

۳ اگر در هنگـام طواف در صـحیح بودن دور قبل یا اجزای سابق همان دوری که مشـغول است شک کنـد، به شک خود اعتنا نکند.

شک نائب در نیّت طواف

اگر نـائب در اثنـای طواف شـک کنـد که که آیـا این طواف را به نیّت طواف واجب از منوب عنه شـروع نموده یـا مثلًا به نیّت طواف مستحبی، بنا می گذارد که طواف نیابی است.

افرادی که قدرت بدنی بر طواف ندارند

۱ هر گـاه شخصـی به جهت بیمـاری یا شکسـتگی اعضای بـدن یا پیری و امثال آن نتوانـد شـخصاً طواف نمایـد، لازم است به کمک دیگری طواف نماید هر چند بر دوش وی سوار شود یا بر چرخ قرار داده شود.

۲ هر گـاه شخصـی خودش به هیـچ وجه و لو بـا کمـک دیگران نتوانـد طواف نمایـد، واجب است نـائب بگیرد که به جـای او طواف نماید؛ و هم چنین نماز طواف که شخص باید خودش به جا آورد و اگر نتوانست نائب بگیرد.

۳ زنی که قادر بر طواف نیست و یا بایـد با تخت روان در خارج محـدوده طواف، طواف نمایـد و یا باید نامحرم او را بر دوش بگیرد، در

صورتی که نمی تواند با کمک کسی خودش طواف نماید، طواف با تخت روان در خارج محدوده کفایت می کند.

معتبر بودن گمان مظنّه در طواف و حکم کثیر الشک

۱ کفایت ظن در عدد دورهای طواف و اجزای آن خالی از وجه نیست.

۲ افرادی که در طواف کثیر الشک هستند به وظیفه ای که در نماز برای آنها مشخص شده عمل می نمایند.

طواف مستحبی

۱ انجام دادن طواف مستحبی قبل از طواف واجب، مانعی ندارد.

۲ محدوده طواف مستحبی همان محدوده طواف واجب است، ولی در صورت عدم امکان در بیرون آن محدوده نیز مانعی ندارد.

۳ طواف مستحبی نیاز به وضو ندارد هر چند برای نماز آن باید وضو بگیرد.

۴ هم چنان که گذشت شک در طواف مستحبی موجب بطلان نیست و بنا بر را بر اقل می گذارد.

طواف احتیاطی

۱ بعد از این که هفت دور طواف انجام شد، اگر بخواهد هفت دور دیگر احتیاطاً انجام دهد و بعد از آن نماز بخواند، مانعی ندارد ولی موجب وسواس نشود.

۲ اگر بعد از طواف و نماز طواف، احتیاطاً یک طواف دیگر و نماز آن را انجام دهد مانعی ندارد.

۳ اگر بعد از تمام نمودن طواف و قبل از نماز یک دور دیگر احتیاطاً به قصد جبران کمبود احتمالی انجام دهد، مانعی ندارد.

طواف ممنوع قران

۱ بعد از تمام شدن طواف واجب، باید نماز طواف خوانده شود و قبل از خواندن نماز طواف، انجام دادن طواف دیگر، جایز نیست.

۲ قران در طواف واجب، حرام است ولی اگر از اول طواف واجب یا در اثنای آن نیّت کند که بلا فاصله طواف دیگری بعد از این طواف به جا آورد یعنی قِران در طواف اگر از باب تعدّد مقصود

باشد، مبطل طواف نیست، اگر چه بر خلاف احتیاط است.

احکام خاص ِ طواف کودکان

۱ شخصی که کودک را در بغل گرفته و طواف می دهد، باید شانه چپ کودک را حتی الامکان به طرف کعبه معظّمه قرار دهد.

۲ طهارت بدن و لباس کودک در حال طواف، لازم است؛ و چنانچه قبل از طواف بدن و لباس او را تطهیر کرده اند و در اثنای طواف هم معلوم نشود که چیزی از او خارج شده، تطهیر اول کفایت می کند و اگر در اثنا حدثی به وجود آید، احتیاط در تجدید طهارت است مگر این که موجب عسر و حرج باشد.

۳ کسی که کودک را طواف می دهد، می تواند در همان حال خودش نیز، طواف نماید.

واجب سوم عمره تمتّع: نماز طواف

نماز طواف واجب سوم از عمره تمتّع: «دو رکعت نماز» است.

۱ بعد از این که طواف به پایان رسید، باید دو رکعت نماز طواف مانند نماز صبح به جا آورده شود.

۲ بلند یا آهسته خواندن نماز طواف، جائز است و در آن خواندن هر سوره ای نیز جائز است هر چند مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سوره توحید و در رکعت دوم «قل یا أیّها الکافرون» خوانده شود.

جواز جماعت در نماز طواف

خواندن نماز طواف به صورت جماعت، جائز است و شخص می تواند به کسی که او هم نماز طواف واجب را می خواند، اقتدا نماید.

زمان نماز طواف

نماز طواف باید بعد از طواف به جا آورده شود و بین آن دو فاصله نشود و تأخیر در حدّ متعارف مانعی ندارد.

مکان نماز طواف

۱ مکان نماز طواف ِ واجب، نزد مقام ابراهیم علیه السلام است و احوط آن است که پشت مقام به جا آورده شود به گونه ای

که عرفا صدق کند که نماز را نزد مقام به جا آورده است.

۲ خواندن نماز طواف مستحبی در هر جای مسجد الحرام، جائز است.

وظیفه در هنگام ازدحام

اگر به نحوی که در مسأله قبل بیان شد نتوانست نماز را به جا آورد، باید در یکی از دو طرف مقام به جا آورد.

و اگر آن هم ممکن نشد، حتی الامکان نزدیکترین فاصله را رعایت نماید یعنی نزدیکترین فاصله را به پشت مقام در نظر گیرد.

و اگر آن هم ممکن نشد، نماز را در نزدیکترین فاصله به یکی از دو طرف مقام به جا آورد با رعایت احتیاط در صورت دوران بین فاصله دورتر در پشت مقام و فاصله نزدیکتر در دو طرف، به این که جمع کند بین نماز خواندن در پشت مقام و بین یکی از دو طرف ِ نزدیکتر، بلکه بعداً هر گاه ممکن شد اگر چه در آخرین وقت امکان باشد، نماز را در پشت مقام، اعاده نماید.

اگر کسی در غیر مقام نماز خواند

۱ اگر کسی به خاطر ندانستن مسأله، نماز طواف را در غیر مقام بخواند، وظیفه اش آن است که نماز را نزد مقام بخواند و اگر برایش ممکن نیست مثلًا از حج برگشته همان جا که هست نماز را به جا آورد و احتیاطاً کسی را نائب کند که در نزد مقام نماز بخواند.

۲ اگر کسی عمداً نماز را در غیر محلّی که بیان شد بخواند، کافی نیست به تفصیلی که گذشت.

ترک نماز طواف

۱ اگر کسی عمداً نماز طواف را به جا نیاورد، یا عمداً باطل به جا آورد، عمره و حجش باطل نیست ولی وظیفه دارد که به دستور مسأله بعد ترک

سهوی آن عمل کند.

۲ اگر کسی سهواً نماز طواف را ترک نماید، چند حالت دارد:

الف اگر کسی بعد از سعی یادش آمد که نماز طواف را نخوانده، فوراً آن را در محلش به جا آورد و ظاهر آن است که اعاده سعی و غیر آن لازم نیست اگر چه احوط است.

ب اگر در اثنای سعی یادش آمد که نماز طواف را نخوانده، سعی را قطع نماید و نماز طواف را در محلش به جا آورد، سپس سعی را اتمام نماید.

ج اگر یادش نیامد تا از مکه خارج شد، باید برگردد و آن را به جا آورد؛ و اگر بازگشتن دشوار باشد، هر جا که یادش آمد آن را به جا آورد و احتیاط مستحب آن است که نائب هم بگیرد؛ و اگر تا وقت وفات آن را ترک کرد، بر ولیّ او واجب است که آن را به جا آورد.

شک در نماز طواف و خواندن آن

۱ اگر کسی در اثنای سعی یا بعد از آن شک کرد که آیا نماز طواف را خوانده یا نه، به شکش اعتنا نکند.

۲ اگر کسی قبل از شروع در سعی شک کرد که آیا نماز طواف را به جا آورده یا نه، باید آن را به جا آورد.

۳ اگر کسی بعد از تمام شدن نماز، شک کند که آیا آن را درست خوانده یا نه، به شکّش اعتنا نکند.

افرادی که قرائت نماز آنها اشکال دارد

۱ بعضی از فقها رضوان اللّه علیهم فرموده اند که اعمال بعد از نماز طواف در صورتی صحیح است که نماز طواف درست خوانده شده باشد؛ پس در جمیع اوقات خصوصاً در وقت اراده حج بر

مکلّف لازم است که واجبات و احکام نماز خود را یاد بگیرد تا آن را به صورت صحیح به جا آورد.

۲ افرادی که نماز آنها از جهت حمد و سوره، اشکال دارد، اگر ممکن شود نماز طواف را به جماعت بخوانند؛ و اگر امکان جماعت نباشد، عمل به وظیفه نماز روزانه کافی است.

۳ کسی که بعد از نماز بفهمد که قرائت نماز او یا ذکری که در نماز می گفته، اشکال داشته، باید نماز را اعاده نماید، و اگر برگشته، به حکم فراموشی آن عمل نماید که ذکر شد.

نیابت افرادی که قرائت آنها اشکال دارد

شخصی که قرائتش درست نبوده یا از جهت دیگری معذور بوده و بدون توجه به این مطلب، از طرف دیگری مُحرم شده و در وسط اعمال یا بعد از عمره تمتّع متوجه شده، احتیاطاً در موارد عذر نائب بگیرد و خود نیز آن عمل را انجام دهد، در این صورت نیابتش صحیح است هر چند از اول نمی توانسته نائب شود.

مسأله جلوتر ایستادن خانمها در نماز طواف

در نماز طواف و نیز سایر نمازها، جلوتر بودن یا برابر ایستادن زن و مرد در نماز، به صحت نماز ضرر نمی زند.

عمل چهارم عمره تمتّع: سعی

واجب چهارم در عمره تمتّع «سعی بین صفا و مروه» است.

هفت مرتبه رفت و برگشت بین صفا و مروه، «سعی» نامیده می شود که از صفا شروع و در دور هفتم به مروه ختم می شود و به هر مرتبه آن یک «شوط» گفته می شود.

فاصله زمانی سعی با طواف و نماز آن

۱- تأخیر انداختن سعی از طواف و نماز آن تا فردا، جائز نیست، ولی تأخیر آن تا شب جائز است هر چند احتیاط مستحب آن است

که سعی را به تأخیر نیاندازد مگر به خاطر عذر، مانند زیادی گرما یا خستگی در اثنای آن.

۲ اگر کسی سعی را عمداً تا روز بعد تأخیر بیاندازد اگر چه معصیت کرده، ولی به صحت اعمال او، ضرر نمی زند.

ترک سعی

۱ سعی از ارکان حج و عمره است، پس اگر کسی عمداً آن را در عمره تمتّع به جا نیاورد، حج او باطل خواهد بود و باید بعد از این که «حج افراد» را به جا می آورد در سال آینده حج نماید؛ و افرادی هم که جاهل به حکم باشند، در حکم عامد محسوب می شوند.

۲ اگر کسی سهواً و از روی فراموشی سعی را به جا نیاورد، برای انجام آن باید رجوع نماید؛ و اگر ممکن نباشد باید نائب بگیرد تا از طرف او به جا آورد، و حج او صحیح است.

مقدم کردن سعی بر طواف

سعی باید بعد از طواف و نماز آن به جا آورده شود و اگر مسأله را نداند یا فراموش کند و سعی را پیش از طواف به جا آورد، بنا بر احتیاط واجب بعد از به جا آوردن طواف و نماز طواف، آن را اعاده نماید.

واجبات و شرایط سعی

واجبات سعی

۱نیّت

الف سعی باید با نیّت و قصد قربت یعنی برای امتثال امر خداوند متعال انجام شود و به زبان آوردن آن لازم نیست، ولی اگر خواست نیت را بر زبان آورد، می تواند بگوید: «هفت شوط سعی صفا و مروه انجام می دهم به نیّت عمره تمتّع از حَجّه الاسلام یا حج مستحبی قربهً إلی اللّه».

ب سعی باید در حالت بیداری انجام شود چه خودش سعی نماید و چه بر روی چرخ و امثال

آن؛ و اگر در اثنای سعی خواب رفت، همان مقدار را اعاده می کند.

۲شروع سعی از صفا

سعی باید از صفا شروع شود و شوط هفتم به مروه ختم شود و اگر از مروه شروع نمود، آن را محسوب نکند و از صفا آغاز نماید.

۳سعی از راه متعارف

الف رفت و آمد باید از راه متعارف صورت گیرد و اگر از داخل مسجد الحرام یا راه دیگر برود، کافی نیست ولی لازم نیست رفت و آمد در یک خط مستقیم باشد.

ب سعی در طبقه دوم اگر احراز شود که بین صفا و مروه از بالای کوه صفا شروع و به بالای کوه مروه ختم می شود کافی است.

ج سعی لازم نیست به صورت پیاده باشد، بلکه در حالت اختیار و قدرت، سواره سعی کردن مانعی ندارد.

۴ در مقابل بودن صفا و مروه در حال سعی

هنگام سعی به طرف مروه، واجب است که مروه را روبروی خود قرار دهد و هم چنین هنگام سعی به طرف صفا، صفا در مقابل او باشد، یعنی سعی او به صورت قهقری نباشد ولی نگاه کردن به اطراف و پشت سر در حال سعی مانعی ندارد.

شرایط سعی

در سعی طهارت معتبر نیست

۱ در سعی طهارت از نجاست معتبر نیست، یعنی اگر کسی، بدن یا لباس او نجس باشد، سعی او صحیح است.

۲ در سعی طهارت از حدث معتبر نیست، یعنی اگر کسی جنب باشد یا زنی حائض باشد یا وضو نداشته سعی او صحیح است اگر چه احوط رعایت طهارت از حدث است.

پوشش بدن در هنگام سعی

در سعی، ستر عورت شرط نیست یعنی اگر مراعات ستر عورت به نحوی که در نماز لازم دانسته شده است

نشود، سعی صحیح است؛ پس اگر در سعی، بعضی از مواضع بدن زن غیر از وجه و کفّین ظاهر شد به سعی او ضرر نمی زند.

سعی افراد ناتوان و ضعیف

۱ در سعی لازم نیست کسی با پای خودش سعی نماید؛ پس همه افراد، چه قدرت بر پیاده سعی نمودن داشته باشند و چه نداشته باشند، سعی دادن آنها بر روی چرخ و روی دوش مانعی ندارد.

۲ اگر کسی به هیچ و چه نتواند سعی نماید هر چند به نحو سواره و امثال آن، باید نائب بگیرد.

موالات در سعی

۱ لزوم موالات در غیر شوط اوّل یعنی پی در پی بودن سعی معلوم نیست.

۲ نشستن روی صفا یا مروه به جهت استراحت، مانعی ندارد و احوط آن است که بین آن دو بدون عذر ننشیند.

۳ در هنگام سعی، خوردن و آشامیدن، جایز است.

زیاد کردن در سعی

۱ زیاد کردن در سعی از روی عمد، موجب بطلان است، چنانچه در طواف گذشت.

۲ زیادی در سعی جهلًا، به صحت طواف ضرر نمی زند.

۳ زیاد کردن سهوی در سعی، موجب بطلان آن نمی شود، ولی جمعی از علما رضوان اللّه علیهم ذکر کرده اند که مستحب است اگر زیادی یک شوط کامل یا بیشتر باشد آن مقدار زیاده را به هفت برساند تا یک سعی کامل شود که ختم سعی دوم بر صفا خواهد بود؛ و چنانچه زیادی کمتر از یک شوط باشد آن را رها می کند و سعی او صحیح است.

۴ اگر کسی در حال سعی بعد از گذشتن از مکان هروله به گمان این که هروله لازم بوده برگردد و مقداری را که به صورت عادی سیر کرده بوده با هروله تکرار نماید،

سعی او ظاهراً اشکال ندارد.

کم کردن از سعی

۱ اگر کسی عمداً از سعی کم کند، باید آن را تا قبل از وقوف به عرفات به نحو کامل انجام دهد؛ و اگر تا قبل از وقوف به عرفات نتوانست آن را تدارک نماید، حج او باطل می شود و باید حج افراد انجام دهد و سال بعد حج را اعاده نماید.

۲ اگر کسی سهواً از سعی کم کند، دو حالت دارد:

الف اگر بیشتر از سه شوط را فراموش کرده، باید بنا بر احتیاط کل ّ آن را به جا آورد هر چند به شهر خود رفته باشد؛ و اگر متمکن از مراجعت نیست، باید نائب بگیرد تا از طرف او سعی را انجام دهد.

ب اگر کسی چهار شوط را به جا آورده و بقیه را فراموش کرده، باقی مانده را هر وقت یادش آمد به جا آورد و حتی اگر از حج برگشته باشد و نتواند برگردد، باید نائب بگیرد تا از طرف او انجام دهد.

۳ اگر از روی فراموشی مقداری از سعی را در عمره تمتّع کم نمود و به اعتقاد این که از سعی فارغ شده با عیال خود نزدیکی نمود، جمعی ذکر کرده اند که علاوه بر این که باید سعی را خودش تمام نماید یا نائب بگیرد، واجب است یک گاو کفّاره بدهد و بعضی گرفتن ناخنها را به آن ملحق کرده اند و عمل به آن احوط است.

شک در سعی و دورهای آن

۱ بعد از تمام شدن سعی اگر کسی در عدد شوطهای آن شک کند، سعی او صحیح است و به شک خود اعتنا نکند.

۲ اگر کسی در انجام دادن اصل سعی شک داشته

باشد تا محل ِ آن باقی است باید آن را به جا آورد.

۳ اگر کسی در مروه شک کند که دور هفتم است یا نهم، به شک خود اعتنا نکند؛ ولی اگر این شک در اثنای شوط باشد، ظاهراً سعی او باطل و لازم است آن را از سر بگیرد.

۴ حکم شک در عدد شوطهای سعی، مانند حکم شک در دورهای طواف است که گذشت.

حجیّت ظن در اشواط سعی

اعتبار ظن در عدد اشواط سعی، خالی از وجه نیست ولی اگر کشف خلاف شد، احتیاط آن است که اگر می تواند خودش آن را اعاده کند و اگر نمی تواند نائب بگیرد.

قطع نمودن سعی

۱ قطع نمودن سعی از روی عذر مانند خستگی زیاد و کسالت و امثال آن جایز است.

۲ اگر کسی به هر دلیل سعی را قطع نمود، اگر:

الف در شوط اوّل آن را قطع نموده باشد و موالات بهم نخورده باشد، سعی را ادامه می دهد و اگر موالات بهم خورده باشد سعی را از سر می گیرد.

ب اگر کسی در شوط دوّم به بعد سعی را قطع نمود، آن را اتمام می نماید چه موالات فوت شده باشد و چه نشده باشد.

سعی دادن کودکان و دیگران

۱ کسی که خودش سعی می کند می تواند در همان حال، دیگری را نیز سعی دهد.

۲ افرادی که بر روی چرخ و امثال آن سعی می نمایند، باید در حال سعی بیدار باشند.

بازگشتن به عقب به هنگام سعی

اگر کسی در هنگام سعی بدون نیّت، جهت کاری مثلًا پیدا نمودن همراهان خود مقداری به عقب برگردد و مجدّداً بازگردد نیّت او این باشد که از همان جایی که به عقب بازگشته، سعی را ادامه پیدا کند، سعی

او صحیح است.

عمل پنجم عمره تمتّع: تقصیر

واجب پنجم از عمره، تمتّع «تقصیر» است.

«تقصیر»، یعنی کوتاه کردن؛ و مراد از آن در اینجا این است که مقداری از ناخن دست یا پا، یا مقداری از موی سر یا ریش یا سبیل، گرفته شود.

توجه: در عمره تمتّع، تراشیدن سر به جای تقصیر، جایز نیست و کفایت هم نمی کند و اگر بتراشد باید طبق نص و فتوای مشهور کفّاره بدهد.

زمان و مکان تقصیر

۱ زمان تقصیر، بعد از تمام شدن سعی است و چنانچه کسی قبل از فارغ شدن از سعی تقصیر نمود، کافی نیست و باید کفّاره بدهد اگر عمدی بوده است و احتیاط در صورت نسیان گذشت.

۲ لازم نیست تقصیر بلا فاصله بعد از سعی به جا آورده شود.

۳ لازم نیست تقصیر در مروه به جا آورده شود و مُحرم می تواند هر جا دلش خواست تقصیر نماید ولی تا تقصیر ننموده محرّمات احرام بر او حلال نمی شود.

شرایط تقصیر

۱ تقصیر باید با نیّت و قصد قربت صورت گیرد.

و اگر کسی بخواهد آن را بر زبان آورد، می تواند این جمله را بگوید: «تقصیر می کنم به نیّت عمره تمتع از حَجّه الاسلام یا حج مستحبی قربةً إلی اللّه».

۲ تقصیر مانند سعی طهارت و ستر عورت و امثال آن، شرط نیست.

ترک تقصیر

۱ اگر کسی تقصیر را فراموش کند تا بعد از مُحرم شدن برای حج، عمره اش صحیح است ولی بنا بر احتیاط واجب، باید یک گوسفند کفّاره بدهد.

۲ اگر عمداً تا وقت احرام حج، تقصیر را ترک نمود، جمعی تصریح فرموده اند که عمره او باطل و حج او به افراد تبدیل می

شود و لازم است بعد از حج، عمره مفرده به جا آورد و

بعضی تصریح کرده اند حج را در سال بعد اعاده نماید.

چگونگی خروج از احرام توسط تقصیر

تـا زمـانی که مُحرم تقصـیر ننموده، محرمـات احرام بر او حلاـل نمی شود و وقتی که در عمره تمتّع تقصـیر با شـرایط آن انجام شود، همه محرّمات احرام بر او حلال می شود و تراشـیدن سر بعد از تقصیر در عمره تمتّع ظاهر، عدم حرمت آن است از جهت احرام.

تقصیر برای دیگری

۱ لازم نیست تقصیر توسط خود شخص صورت گیرد و اگر دیگری، مقداری از مو یا ناخن او را بچیند، کافی است.

۲ کسـی که برای دیگری به وسـیله چیـدن مو تقصـیر می نماید، نباید مُحرم باشد، چون گرفتن موی دیگری هم بر مُحرم حرام است، ولی گرفتن ناخن ِ دیگری توسط مُحرم، مانعی ندارد؛ لکن در فرض اول نیز بعید نیست تقصـیر واقع شود، هر چند با کار حرام بر غیر صورت گرفته باشد.

ترک تقصیر در عمره مفرده و احرام مجدّد

اگر کسـی در عمره مفرده تقصـیر را انجـام ندهـد و مثلًا به مـدینه منوّره برگردد یعنی به خارج حرم برود و مجـدّداً جهت عمره دیگر مُحرم شود، احرام دوّم او صـحیح نیست و باید ابتدا تقصـیر نماید تا از احرام اول بیرون آید؛ و چنانچه احرام دوم او برای عمره تمتّع بوده، باید به میقات برگردد و مُحرم شود و در صورت عدم امکان بازگشت به میقات، در خارج حرم مُحرم شود.

تذکر: طواف نساء و نماز آن در عمره تمتّع، واجب نیست و به جا آوردن آن به قصد رجا، مانعی ندارد.

احکام خاص زمان بین عمره تمتع و اعمال حج

خارج شدن از مکّه بعد از عمره تمتّع

کسی که عمره تمتع را انجام داده در صورتی که بداند که اگر از مکه

خارج شود حج از او فوت می شود، نمی توانـد خارج شود؛ و اگر می داند که اگر از مکه خارج شود به اعمال حج می رسد، می تواند خارج شود، اگر چه احوط عدم خروج است مگر با احرام برای حج.

خروج بدون احرام بعد از عمره تمتّع از مکه معظّمه

بعـد از پایـان یافتن عمره تمتّع اگر شخصـی بـدون احرام از مکه مکرّمه خارج شـد و از میقاتهای احرام گـذشت، مثلًا به مـدینه منوّره رفت دو صورت دارد:

۱ اگر ماهی که در آن جهت عمره، مُحرم شده بوده، نگذشته باشد، مثلًا در ماه ذی القعده عمره تمتع را انجام

داده و در همـان مـاه به مکه مکرّمه بر گردد، در این صـورت می توانـد بـدون احرام وارد مکه مکرمه شـود و از مکّه برای حج احرام ببندد و جهت انجام بقیه اعمال حج، روانه عرفات شود.

۲ و اگر ماهی که در آن مُحرم شده بوده گذشته باشد پس محتاج به عمره تمتّع است و عمره قبل را عمره تمتع محسوب نکند، و بنا بر احتیاط برای عمره قبل، طواف نساء و نماز آن را انجام دهد.

بیرون رفتن از مکّه معظّمه با احرام حج

بعد از انجام عمره تمتّع و مُحرم شدن به احرام حج، خارج شدن از مکه معظّمه برای امور ضروری، مانعی ندارد.

فرض اکتفا به احرام عمره مفرده برای عمره تمتّع

اگر کسی در ماههای حج، به نیت عمره مفرده مُحرم شده باشد و داخل مکه معظّمه شد و وقت برای انجام عمره مفرده و احرام مجدّد، ضـیق باشد اگر عمره مفرده به سـببی بر او واجب نباشد می تواند قصد عمره تمتّع را نموده و به آن عدول نماید و بنا بر احتیاط قربانی

کند.

انجام دادن عمره مفرده بعد از عمره تمتّع

انجام دادن عمره مفرده بعد از عمره تمتّع، مانعی ندارد.

فصل دوم اعمال حج

اشاره

قبلًا گذشت که حج تمتّع از دو قسمت تشکیل می شود: عمره تمتّع و اعمال حج؛ توضیح عمره تمتّع و احکام آن به یاری خداوند متعال به پایان رسید، اکنون در این فصل به مدد وی به توضیح و تشریح اعمال حج می پردازیم.

عمل اول حج: احرام

اولین عمل بعد از پایان یافتن عمره تمتّع، احرام حج است که از جهت احکام و شرایط، مانند احرام عمره است و اختلاف آن دو، فقط در نیّت و زمان و مکان احرام است که بیان می شود.

زمان احرام حج

۱ زمان احرام حج، بعد از فراغت از اعمال عمره تمتّع، آغاز می شود و تا زمانی که شخص بتواند وقوف عرفات را درک کند، ادامه می یابد و بهترین وقت آن روز «ترویه»، یعنی هشتم ذی الحجه است.

۲ قبل از انجام دادن تقصیر، احرام برای حج جایز نیست؛ هم چنین قبل از تمام شدن اعمال حج، مُحرم شدن برای عمره مفرده جائز نیست.

مکان احرام حج

۱ احرام برای حج بنا بر احتیاط واجب باید در شهر مکه قدیم، صورت گیرد؛ و مستحب است از مسجد الحرام در نزد مقام ابراهیم علیه السلام یا در حجر اسماعیل علیه السلام باشد.

ترک احرام حج

۱ اگر کسی سهواً یا به خاطر ندانستن مسأله، احرام حج را ترک کند یا احرام او باطل بوده و نمی دانسته، در وقتی که فهمید:

الف اگر برایش ممکن باشد، باید در مکّه مُحرم شود و اگر در عرفات باشد باید برگردد و اگر بازگشت برایش ممکن نباشد از همان جایی که هست مُحرم شود؛ ب اگر بعد از وقوف به عرفات فهمید، باید از هر جایی که هست مُحرم شود.

ج اگر اصلًا متوجه نشد تا از اعمال

حج فارغ شد، حج او صحیح است.

۲ اگر کسی عمداً احرام حج را ترک کند:

الف اگر امکان تدارک آن قبل از وقوف به عرفات باشد، باید از مکّه معظّمه مُحرم شود.

ب و اگر ممکن نباشد از مکه مُحرم شود، و یا پس از مُحرم شدن، به وقوف عرفات نرسد، حج او باطل است و باید سال بعد آن را اعاده نماید.

طواف استحبابی بعد از احرام حج

شخصی که برای حج تمتّع مُحرم شده است و هنوز به طرف عرفات

روانه نشده است، احتیاط مستحب آن است که طواف مستحبی انجام ندهد؛ و چنانچه انجام داد، احتیاط مستحب آن است که بعد از طواف در محل احرام در حالی که لباس احرام را پوشیده باشد، تلبیه را تجدید نماید.

عمل دوم حج: وقوف در عرفات

واجب دوم از واجبات حج تمتّع «وقوف» در «عرفات» است، و از ارکان حج محسوب می شود.

زمان وقوف و انواع آن

الف وقت اختیاری عرفات ۱ از اول ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب بنا بر احتیاط وقت اختیاری وقوف عرفات محسوب می شود و افرادی که عذری ندارند، باید در این زمان در عرفات وقوف نمایند.

۲ بودن در تمام این وقت در عرفات اگر چه واجب است لکن تمام آن، رکن محسوب نمی شود، بلکه اگر بودن ِ در این مکان، صدق کند هر چند کم باشد مثلا یک دقیقه برای صحت حج کافی است.

ب وقت اضطراری عرفات: مقداری از شب دهم یعنی شب عید قربان وقت اضطراری عرفات، محسوب می شود؛ و افرادی که به جهت فراموشی یا عذر موجّه دیگر، وقوف اختیاری را درک ننموده اند، باید این وقوف را درک نمایند؛ و اگر عمداً این وقوف را نیز ترک کنند،

حج آنها فاسد می شود هر چند وقوف مشعر را درک نمایند.

نیّت وقوف

۱ وقوف باید با نیّت و قصد قربت صورت گیرد و اگر مثلًا در تمام وقت خواب یا بیهوش باشد، کفایت نمی کند ولی اگر مثلًا قبل از آن قدری وقوف کرده باشد و خوابیده باشد، کفایت می کند.

۲ اگر کسی خواست علاوه بر نیّت قلبی بر وقوف، آن را بر زبان آورد می تواند این جمله را بگوید: «وقوف می نمایم در عرفات به نیّت حَجّه الاسلام یا حج مستحبی، قربه إلی اللّه».

در وقوف طهارت شرط نیست

طهارت و امثال آن در وقوف شرط نیست؛ پس اگر شخصی جنب یا حایض هم باشد، وقوف او صحیح است.

وقوف بر جبل الرحمه

وقوف بر روی کوه «جبل الرحمه» مکروه است و مستحب است وقوف در پائین کوه از طرف چپ آن نسبت به کسی که از مکّه معظّمه می آید، باشد.

کوچ کردن از عرفات پیش از غروب آفتاب

کوچ کردن از عرفات پیش از غروب آفتاب با علم و عمد، حرام است ولی موجب بطلان حج نمی شود؛ و اگر کسی قبل از غروب کوچ نمود، چند حالت دارد:

الف اگر عمداً کوچ کرده و پشیمان شده و بازگشته، بنا بر احتیاط، کفّاره بدهد.

ب و اگر عمداً کوچ کرده و باز نگشت، باید یک شتر کفّاره بدهد و ظاهر آن است که باید آن را در منی در روز عید، نحر کند؛ و اگر نتواند یک شتر بدهد، باید هیجده روز روزه بگیرد و اظهر آن است که لازم نیست پی در پی باشد.

ج و اگر سهواً کوچ کرده، اگر برگشت، چیزی بر او نیست. و اگر به خاطرش نیامد یا حکم را نمی دانست، و

باز نگشت نیز بر او چیزی نیست.

د اگر کسی سهواً کوچ کرده و متوجه شده و یا جاهل بوده و عالم شده و باز نگشته بنا بر احتیاط کفّاره ای که برای فرض عمد ذکر شد با ترتیب ذکر شده، برای او هم ثابت است.

عمل سوم حج: وقوف در مزدلفه مشعر

واجب سوم از واجبات حج تمتّع «وقوف» در «مزدلفه» است و از ارکان حج محسوب می شود.

زمان و انواع وقوف مشعر

۱وقوف اختیاری مشعر:

الف وقوف اختیاری مشعر برای افرادی که عذری ندارند از طلوع فجر وقت اذان صبح روز عید قربان آغاز می شود؛ و هر چند بنا بر اشهر و احوط ماندن تا طلوع آفتاب، واجب است ولی مقدار رکن به اندازه ای است که عرفاً «بودن در مشعر» صدق کند و لو این که کم باشد؛ و اگر کسی عمداً قبل از طلوع، کوچ کند، حرام انجام داده ولی حج او صحیح است و بعضی یک گوسفند کفّاره واجب دانسته اند.

ب بیتوته در مزدلفه مشعر در شب عید بنا بر احوط، واجب است.

۲وقوف اضطراری مشعر:

افرادی که به جهت عذری نتوانند وقوف اختیاری مشعر را درک نمایند، باید وقوف اضطراری نمایند.

مشعر دارای دو وقت اضطراری است:

الف اگر مقداری بین طلوع آفتاب تا ظهر روز عید در مشعر الحرام باشند، کافی است.

ب زنان و کودکان و اشخاص پیر و بیماران و یا کسانی که کار ضروری دارند، وقوف در شب عید در مشعر برای آنها کافی است.

برای این دسته افراد، جایز است بعد از صدق وقوف در شب با قصد قربت، قبل از طلوع فجر، به سوی منی کوچ نمایند.

نیّت وقوف مشعر

۱ وقوف در مشعر الحرام باید با نیّت و قصد قربت باشد.

۲ اگر کسی خواست علاوه

بر نیّت قلبی آن را بر زبان آورد، می توانـد این جمله را بگویـد: «وقوف می نمایم در مشـعر الحرام به نیّت حـج تمتع واجب یا مستحب قربه إلی اللّه».

در وقوف مشعر طهارت شرط نیست

در وقوف در مشعر مانند وقوف در عرفات داشتن وضو و غسل، شرط نمی باشد.

کوچ کردن از مشعر

اگر کسی بدون عذر قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام کوچ نماید در حالی که شب عید را در آنجا با قصد قربت وقوف نموده و وقوف اختیاری عرفات نیز از او فوت نشـده باشـد، حـج او بنا بر مشـهور که قوی است صـحیح می باشد، لکن یک گوسـفند باید کفّاره بدهد.

ترک وقوف مشعر و عرفات یا یکی از آنها

بـا توجه به آن که برخی افراد به هر دلیـل وقوف عرفـات و مشـعر یا یکی از آن دو از آنها فوت می شود و وقوف در عرفات و مشعر دارای وقوف اختیاری و اضطراری است، حالتهای مختلفی برای ترک وقوف، متصوّر

است که در برخی صور حـج صـحیح و در برخی دیگر موجب بطلاـن حـج و لو بنـا بر احتیـاط، می شود. این صور عبارتنـد از موارد ذیل:

ترک وقوفی که موجب بطلان حج نمی شود

اگر کسی موفق نگردید که هر دو وقوف اختیاری عرفات و مشعر را درک نماید، حال او بر چند گونه است:

۱ شخصـی که وقوف اختیاری عرفات و اضـطراری مشعر را درک کند، حج او در صورتی که فوت وقوف مشعر، عمدی نبوده صحیح است، مگر آن چه در صورت ادراک اختیاری عرفه با اضطراری لیلی مشعر، گذشت.

۲ اگر کسی وقوف اضطراری عرفات و اختیاری مشعر را درک نماید، حج او در صورتی که فوت وقوف اختیاری عرفات،

عمدی نبوده، صحیح است.

۳ اگر کسی فقط وقوف اختیاری مشعر را درک نماید، چنانچه ترک وقوف اختیاری و اضطراری ِعرفات عمدی نباشد، حج او صحیح است.

۴ اگر کسی فقط وقوف اختیاری عرفات را درک نماید چنانچه وقوف اختیاری مشعر را عمداً ترک نکرده، اظهر صحت حج است.

۵ چنانچه شخصی وقوف اضطراری عرفات و یکی از دو وقوف اضطراری مشعر بنا بر اظهر را درک نماید، در این صورت اگر وقوف اختیاری هر یک، بدون عذر ترک نشده باشد، بعید نیست حج او صحیح باشد اگر چه احوط آن است که با بقای استطاعت یا استقرار حج، آن را اعاده نماید.

ترک وقوفی که موجب بطلان حج می شود

۱ اگر کسی هیچ یک از وقوفهای اختیاری و اضطراری را درک ننماید،حج او باطل است چه عمداً باشد و چه سهواً، و لازم است با همان احرام با نیّت عدول بنا بر احتیاط واجب به عمره مفرده عدول نماید و آن را به جا آورد و در صورتی که حج بر عهده او مستقر بوده یا استطاعتش تا سال بعد باقی بماند، حج را اعاده نماید.

۲ و اگر فقط وقوف اضطراری عرفات را درک نماید، حج او باطل است.

۳ اگر فقط یکی از دو وقوف اضطراری مشعر را درک نماید، در این صورت اگر وقوفهای دیگر را بدون عذر ترک ننموده احتیاط آن است که اعمال را به قصد وظیفه فعلی انجام دهد و حج را اعاده نماید.

اعمال مِنی

۱ هر گاه وقوف مشعر به پایان رسید، حُجاج باید به سوی منی روانه گردند و اعمالی که در آنجا واجب است، انجام دهند.

۲ ترتیب در اعمال منی، واجب تکلیفی است

على الاشـهر الاحوط نه شـرطى، و اگر كسـى مثلًا قبل از قربانى حلق يا تقصـير نمايـد، مجزى است و لازم نيست بعـد از قربانى كردن اعاده كند.

۳ سه عمل در منى به ترتيب ذيل واجب است:

عمل چهارم حج و اوّل منى: رمى جمره عقبه واجب اول ِمنى

واجب چهارم از واجبات حج، زدن سنگ ريزه در روز عيد به جمره عقبه است.

شرايط پرتاب سنگ ريزه

۱ نيّت و قصـد قربت؛ و اگر خواست آن را بر زبان آورد مى توانـد اين جمله را بگويد: «رمى جمره عقبه انجام مى دهم از حج تمتع واجب يا مستحب قربه إلى اللّه»؛ ۲ سنگ ريزه ها هفت تا باشند و كمتر از آن كافى نيست؛

۳ سـنگ ريزه ها جداگانه پرتاب شوند و زدن چند تايى با هم كافى نيست؛ ۴ در حالت قدرت و اختيار، خود شخص بايد آنها را پرتاب نمايد؛ ۵ سـنگ ريزه هـا بايـد پرتاب شونـد و گذاشـتن آنها بر جمره، كافى نيست، ولى اگر در راه به چيزى برخورد نمايد سپس به جمره اصابت نمايد، اگر از اول تا آخر، رمى صدق نمايد، ظاهر كفايت آن است.

۶ سنگ ريزه ها به جمره اصابت نمايند.

زمان رمى

رمى بايد در روز، بين طلوع و غروب آفتاب صورت گيرد و زنان و كسانى كه كوچ از مشعر برايشان در شب جايز است، بنا بر اظهر مى توانند شب عيد، رمى جمره نمايند.

تذكر ۱ رمى از طبقه دوم جائز است.

۲ رمى به وسيله فلاخن و امثال آن، خلاف احتياط است.

مشخصات سنگ ريزه

۱ سنگ ريزه ها بايد از حرم باشند و بهتر آن است كه از مشعر جمع آورى شوند.

۲ سنگها بِكر و دست نخورده باشند، يعنى قبلًا به گونه صحيحى پرتاب نشده باشند.

۳ رمى با سنگ ريزه مرمر جائز است.

شك

در رمی و شرایط آن

۱ هر گاه شک کند که سنگ ریزه به جمره اصابت نموده یا نه، بنا بگذارد که اصابت نکرده و سنگ دیگری بزنند.

۲ هر گاه شک کند که آیا پرتاب او به هفت مرتبه رسیده یا نه، باید به قدری پرتاب نماید تا اطمینان حاصل شود.

۳ اگر شک کند که سنگی دست نخورده و بکر است یا نه، می تواند بنا بگذارد که بکر و دست نخورده است.

۴ کسی که در این امور وسواس داشته باشد یا کثیر الشک باشد، باید طبق متعارف مردم عمل نماید.

۵ بعد از پایان یافتن ِ پرتاب سنگ ریزه و انصراف از آن اگر شک در تعداد رمی یا شرایط سنگ ریزه نماید، به شک خود اعتنا نکند.

۶ تکرار رمی از روی احتیاط، مانعی ندارد.

فراموشی یا ترک رمی جمره

چنانچه کسی رمی جمره را ترک نماید یا بعداً بفهمد که رمی او باطل بوده است، چند حالت ممکن است داشته باشد:

۱ اگر فراموش کرده بود یا مسأله را نمی دانست، تا روز سیزدهم هر وقت فهمید آن را انجام دهد با جلو انداختن رمی قضا بر رمی اداء همان روز؛ و هم چنین است بنا بر احتیاط اگر عمداً باشد.

۲ هر گاه شب فهمید که رمی را ترک کرده، باید روز بعد آن را انجام دهد، به نحوی که گذشت که تقدیم قضا بر ادا کند مگر آن که از افرادی باشد که رمی ِ در شب برای آنها جایز است.

۳ اگر بعد از روز سیزدهم فهمید، در سال بعد اگر ممکن باشد خودش و اگر نه نائبش آن را به جا آورد و هم چنین است اگر بعد از بازگشت

از حج یادش بیاید.

کسی که قدرت بر رمی نداشته باشد

۱ افرادی که به هیچ عنوان خودشان نمی تواننـد رمی نمایند، یا برای آنها مشکل است به نوعی که غیر قابل تحمّل است، باید نائب بگیرند.

۲ اگر کسی برای رمی نـائب گرفت و بعـد خودش امکان رمی برایش حاصل شـد، در حالی که وقت باقی است، احوط اعاده رمی است.

۳ بیماری که امیـد بهبودی تا مغرب ندارد ولی احتمال می دهد که در شب بتواند رمی نماید، احتیاط آن است که نائب بگیرد و خودش هم در شب رمی نماید.

۴ اگر بیمار در اثنای رمی نائب، بهبودی یابد و قدرت بر رمی پیدا نماید، رمی را از سر بگیرد.

عمل پنجم حج و دوّم منی: قربانی

زمان و مکان قربانی کردن

۱ قربانی در روز عید در زمین «منی» انجام می شود.

۲ قربانی باید بنا بر احتیاط بعد از رمی صورت گیرد، ولی اگر از روی فراموشی یا عمداً قبل از رمی صورت گیرد، کافی است.

۳ اگر به علت تغییر محـل، ذبـح در «منی» ممکن نباشـد و تـأخیر انـداختن آن و لو تـا آخر مـاه ذی الحجه موجب عسـر و حرج نوعی باشد، در این صورت ذبح در خارج از «منی» با مراعات اقربیت به منی مانعی ندارد.

ترک قربانی کردن

۱ اگر از روی فراموشـی یا عـذر دیگری، ذبح یا نحر را در روز عید ترک نمود، لازم است بنا بر احتیاط تا آخر ایام تشـریق آن را به جا آورد؛ و اگر عذر او ادامه پیدا کرد، می تواند تا آخر ماه ذی الحجه تأخیر نماید و کافی خواهد بود.

۲ کسی که عمداً ذبح را ترک نموده، به دستور مسأله بالا عمل نماید.

۳ اگر کسی به جهتی مثلًا

به اعتقاد این که گوشت تلف می شود-قربانی نکرد و تقصیر نمود و اعمال حج را انجام داد، باید قربانی نماید و اعاده حلق یا تقصیر لازم نیست و اعمال مکه معظّمه را احتیاطاً اعاده کند.

۴ کسی که برای ذبح وکیل گرفته و با اعتقاد به این که او ذبح را انجام داده، حلق یا تقصیر نمود و اعمال حج را انجام داد، و بعد فهمید که وکیل ذبح نکرده باید ذبح را انجام دهد و اعاده حلق یا تقصیر لازم نیست.

مشخّصات قربانی

۱ قربانی باید به ترتیب افضلیّت «شتر» یا «گاو» یا «گوسفند» باشد. شتر باید سال پنجم را تمام کرده باشد و داخل در سال ششم شده باشد؛ و گاو و بز بنا بر احتیاط داخل سال سوم باشند؛ و احتیاط واجب آن است که گوسفند یک سالش تمام و داخل در سال دوّم شده باشد.

۲ قربانی باید از هر جهت سالم باشد؛ پس قربانی کور، یک چشم، شَل، گوش بریده و لو به مقدار کم، یا قربانی شاخ شکسته از اندرون، یا اخته شده، یا بسیار پیر و بیمار، کفایت نمی کند.

۳ احوط آن است که قربانی علاوه بر آن که مشهور فرموده اند که در گُرده های او «پیه» باشد به نحوی باشد که او را در عرف، لاغر هم نگویند.

۴ احتیاط مستحب آن است که قربانی «تخم کوبیده» هم نباشد و قربانی که گوشش سوراخ یا شکافته شده یا «رگ مالیده» باشد عیبی ندارد و نیز احتیاط مستحب آن است که قربانی طوری نباشد که از اصل مادرزادی، شاخ و دم نداشته باشد.

۶ شرایطی که برای قربانی ذکر شده، باید احراز شده، و بدون احراز

نمی توان بنا بر سالم بودن آن گذارد.

اگر بعد از ذبح بفهمد که قربانی شرایط را دارا نبوده

۱ اگر سن قربانی از آن چه که بیان شد کمتر باشد، کفایت نمی کند؛ واگر بعد از ذبح بفهمد که قربانی سن ّلازم را نداشته، باید قربانی دیگری ذبح نماید.

۲ اگر قربانی را به عقیده این که سالم است خریداری نمود و ذبح کرد و بعد معلوم شد که معیوب است، کفایت نمی کند.

۳ اگر قربانی را به عقیده این که چاق است ذبح کرد بعد فهمید که لاغر است، کافی است و نیاز به ذبح دیگر نیست.

۴ هر گاه گمان به لاغر بودن قربانی داشت ولی به امید چاق بودن، آن را ذبح کرد و قصد او اطاعت دستور خداوند متعال بود و بعد معلوم شد که چاق بوده، کافی است.

اگر قربانی بعد از خرید، مریض یا معیوب شود

۱ هر گاه قربانی سالم و بی عیبی خرید و قبل از ذبح، مریض یا معیوب شد، ذبح آن کافی نیست و لازم است تعویض نماید.

توجه: شرایطی که ذکر شده، فقط برای قربانی است و برای کفّاره لازم نیست.

کفایت ذبح قربانی غیر واجد شرایط با عدم تمکن از سالم

شرایطی که برای قربانی ذکر شد، همه آن در صورت تمکّن و قدرت است و کسی که نتواند قربانی را به این شرایط تهیّه نماید، هر چه برای او ممکن باشد، همان کافی است و بنا بر احتیاط به نحوی که ذکر خواهد شد روزه هم بگیرد.

کسی که پول دارد ولی قربانی نیابد

کسی که پول قربانی را دارد ولی قربانی گیرش نمی آید، بایستی پول آن را نزد شخص امینی بگذارد که تا آخر ماه

ذی الحجه با آن پول قربانی خریـده و ذبـح نمایـد؛ و چنانچه ماه ذی الحجه گـذشت، نبایـد ذبح نماید تا سال بعد و احوط آن است که در صورت تأخیر از ذی الحجه همان سال، هم سال بعد ذبح نماید و هم ده روز روزه بگیرد.

کسی که نه قربانی دارد و نه پول آن را

۱ کسـی که نه قربانی دارد و نه پول آن را، به جای آن بایـد ده روز روزه بگیرد؛ به این ترتیب که سه روز آن را پی در پی در حـج بگیرد، یعنی روز هفتم و هشـتم و نهم ذی الحجه را روزه بگیرد و این سه روز را می توانـد پس از شـروع به اعمـال عمره تمتّع از اوّل مـاه ذی الحجه روزه بگیرد و بایـد پی در پی باشـد و هفت روز دیگر را بعـد از بـازگشت در وطن روزه بگیرد؛ و اظهر آن است که لازم نیست هفت روز پی در پی باشـد و نیز لازم نیست روزه در خود وطن باشـد بلکه اگر در جـایی قصـد اقامت نمود، کافی است.

۲ کسـی که باید در حج به جای قربانی روزه بگیرد، اگر نتواند روز هفتم را روزه بگیرد، روز هشتم و نهم را روزه هم بگیرد و روز دیگر را بعد از بازگشت از منی روزه بگیرد؛ لکن چنانچه روز هشتم را هم نتوانست، روز نهم را روزه نگیرد و هر سه روز را بعد از برگشتن از منی روزه بگیرد و احتیاط آن است که پس از بازگشت هر چه زودتر روزه ها را بگیرد و بدون عذر تأخیر ننماید هر چند تا آخر ذی الحجه بنا بر

اقوی تأخیر آن جایز است.

۵ اگر کسی که قدرت بر تهیه قربانی ندارد، در حج سه روز روزه نگرفت تا ماه تمام شد، باید خودش یا نایبش در سال دیگر ذبح نماید و روزه کافی نیست.

۶ اگر کسی پول قربانی ندارد ولی متاعی زاید بر شأن داشته باشد حتّی اگر لباس باشد باید آن را بفروشد و قربانی تهیه نماید.

۷ کسی که می توانسته روزه بگیرد ولی نگرفته، بر ورثه وی واجب است از طرف وی قضا نماید.

شراکت در قربانی

کسی که نمی تواند به تنهایی قربانی تهیه نماید و می تواند با مشارکت دیگری آن را تهیه نماید، احتیاط آن است که بین شرکت در قربانی و روزه گرفتن جمع نماید.

شرایط ذابح

۱ ذبح چه در قربانی و چه در کفّاره لازم نیست توسط خود شخص صورت گیرد بلکه جایز است که در حال اختیار هم دیگری را نائب قرار دهد، هر چند توسط خودش مستحب است.

۲ کسی که ذبح به او واگذار می شود، لازم نیست مؤمن باشد ولی باید ذبح را به گونه صحیح انجام دهد.

۳ کسی که برای ذبح نائب می شود نیّت او از طرف منوبٌ عنه، کافی است و لازم نیست منوب عنه هم نیّت کند.

مصرف قربانی

احتیاط آن است که در صورت امکان، مقداری از قربانی را به فقیر مؤمن صدقه دهد، یا به وکیل او بدهد تا به او برساند؛ و یک مقداری را هدیه نماید؛ و مقداری را هم خودش بخورد. جدا کردن صدقه و هدیه لازم نیست و به صورت مشاع، می تواند به ترتیب بالا عمل نماید.

اگر بعد از روزه یا ذبح ناقص، قدرت حاصل شود

۱ کسی که نه قربانی داشت و نه

پول آن را و در حج سه روز روزه

گرفت، سپس قربانی برای او ممکن شد، قربانی بر او واجب نیست و روزه کافی است اگر چه ذبح کردن بهتر است.

عمل ششم حج و سوم منی: حلق یا تقصیر واجب سوم ِمنی

«حلق»، یعنی تراشیدن سر و «تقصیر» چنانچه گذشت یعنی، چیدن مقداری از مو یا ناخن و دارای احکام و شرایطی است که ذکر می شود.

تخییر بین حلق و تقصیر، برای مردان

مردان می توانند حلق نمایند و یا تقصیر نمایند، یعنی می توانند سر بتراشند و یا از مو یا ناخن خود کوتاه نمایند؛ و سر تراشیدن بهتر است، و برای کسی که اولین بار حج می نمایدصروره مستحب ّموکّد است.

۲ سر تراشیدن برای زنان جایز نیست و باید تقصیر نمایند و هم چنین است خنثای مشکل.

نیّت حلق و تقصیر

۱ تقصیر باید با نیّت و قصد قربت انجام شود.

۲ اگر کسی خواست نیّت بر زبان آورد می تواند این جمله را بگوید: «حلق یا تقصیر می نمایم به نیّت حج تمتع واجب یا مستحب قربه إلی اللّه».

زمان و مکان حلق و تقصیر

۱ احتیاط آن است که حلق و تقصیر، بعد از رمی جمره و ذبح قربانی در روز عید انجام گیرد؛ ولی اگر به هر جهتی آن را بر رمی جمره یا قربانی یا هر دوی آنها مقدم نمود، اعاده آن لازم نیست.

۲ انجام دادن حلق و تقصیر در شب، مجزی است.

۳ مکان حلق و تقصیر، منی است و اختیاراً در غیر آنجا جائز نمی باشد.

۴ کسی که وظیفه او روزه گرفتن است، حلق یا تقصیر را باید در روز عید انجام دهد.

۵ اگر به جهت عذر، ذبح قربانی از روز عید تأخیر افتاد، مقدم نمودن حلق و تقصیر جائز است.

ترک حلق یا

تقصیر

۱ هر گاه شخصی از روی فراموشی یا ندانستن مسأله، حلق یا تقصیر ننماید تا از منی بیرون رفت، باید به منی برگردد و آن را انجام دهد؛ و اگر بازگشت دشوار یا غیر ممکن باشد، هر جا که هست حلق یا تقصیر نموده و موی خود را در صورت امکان به منی بفرستد.

۲ هر گاه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله، حلق یا تقصیر ننمود تا بعد از طواف فهمید و به منی مراجعت نمود و حلق یا تقصیر نمود، اعاده طواف واجب است.

۳ حکم ترک عمدی تقصیر یا حلق، مانند سهو است، لکن بنا بر احوط یک گوسفند کفّاره دارد.

مراحل سه گانه خروج از محرمات احرام

خروج از محرمات احرام در سه مرحله صورت می پذیرد:

مرحله اول: به وسیله حلق و تقصیر صورت می گیرد؛ و پس از آن که حاجی سر تراشید یا تقصیر نمود، غیر از مسائل زناشویی و بوی خوش، همه محرّمات احرام بر او حلال می شود؛ و حلال شدن صید از ناحیه احرام بعد از تقصیر و حلق، بی وجه نیست، هر چند که صید در حرم، بر مُحرم و غیر مُحرم، حرام است.

مرحله دوم: بعد از انجام طواف و نماز آن و سعی، بوی خوش بر حاجی، حلال می شود.

مرحله سوم: بعد از انجام طواف نساء و نماز آن، امور زناشویی نیز حلال می گردد.

خارج شدن از مکه معظمه قبل از اعمال آن

بعد از اعمال منی و قبل از پایان یافتن اعمال مکه معظّمه بنا بر احتیاط خروج از مکه جائز نیست.

اعمال پنج گانه مکه [اعمال ۷ –۱۱]

اشاره

بعد از پایان گرفتن اعمال منی، حُجاج باید جهت انجام دادن بقیه اعمال حج، به مکّه معظّمه برگردند و طواف حج و

نماز آن و سعی را انجام دهند.

زمان رجوع به مکّه گر چه جواز تأخیر طواف، بعد از روزهای تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بلکه تا آخر ماه ذی الحجه، بعید نیست؛ لکن احتیاط مستحب آن است که طواف حج از روز یازدهم ذی الحجه، تأخیر نشود.

افرادی که می توانند اعمال مکّه را بر وقوف عرفات و مشعر مقدم نمایند مقدم نمودن طواف و نماز آن و سعی، بر وقوف عرفات و مشعر بنا بر مشهور و اظهر در حالت عادی جایز نمی باشد ولی برای افرادی جایز شمرده شده است:

الف افرادی که می دانند یا احتمال عقلایی می دهند که هنگام بازگشت از منی قدرت بر انجام دادن این اعمال را ندارند؛ می توانند اعمال را مقدم نمایند، حتّی طواف نساء علی المشهور الاظهر پس افراد پیر، یا زنی که می ترسد که در آن زمان حیض شود، و امثال آنها می توانند اعمال مکه را بر وقوف عرفات و مشعر، مقدم نمایند؛ و احوط آن است که اگر بعد از به جا آوردن آن اعمال برای آنها ممکن شد، در ایام تشریق یا تا آخر ذی الحجه، اعاده نمایند؛ و اگر ممکن نشد بنا بر احوط نائب بگیرند، و اگر می دانند که اعاده آن اعمال تا آخر ماه، ممکن نمی شود، احوط جمع بین مقدم نمودن اعمال و نائب گرفتن است.

ب کسی که بعد از اعمال منی بازگشت به مکّه معظّمه برای او ممکن نباشد، می تواند طواف حج و نماز آن و سعی را بر وقوفین مقدم نماید؛ بلکه مقدم نمودن طواف نساء نیز بنا بر مشهور و اظهر-، مانعی ندارد.

اعمال مکه از پنج عمل به ترتیب ذیل، تشکیل می شود:

۱طواف حج عمل هفتم حج

۱ طواف

حج از جهت احکام و شرایط کاملًا با طواف عمره که گذشت یکسان می باشد فقط از جهت نیّت با آن متفاوت است.

۲ اگر کسی خواست علاوه بر نیّت قلبی آن را بر زبان آورد می توانـد این جمله را بگویـد: «هفت شوط طواف حـج به جا می آورم از حج تمتّع واجب یا مستحب، قربه إلی اللّه».

انجام طواف مستحبی قبل از طواف حج

انجام طواف مستحبی قبل از طواف حج، مانعی ندارد.

کسانی که قدرت بر طواف نداشته باشند

اگر کسی عارضه ای برایش اتفاق بیافتد و نتوانـد طواف نماید مانند زنی که حیض ببیند یا زایمان کند و نتواند تا پاک شدن خود در مکه بماند لازم است برای طواف و نماز، نائب بگیرد و پس از طواف ِنائب و نماز او، خودش سعی را به جا آورد.

مرحله دوّم ِخروج از محرّمات احرام

۱ کسی که طواف و نماز و سعی را به جا آورد، بوی خوش نیز بر او حلال می شود.

۲ کسی که تقدیم طواف و سعی بر وقوفین برایش جایز باشد هر گاه طواف و سعی نمود تا مناسک منی را به جا نیاورد، بوی خوش و سایر محرمات بر او حلال نمی شود.

۲نماز طواف حج عمل هشتم حج

۱ نماز طواف حج کاملًا با نماز طواف عمره یکسان است مگر نیّت.

۲ اگر کسی خواست نیّت را بر زبان آورد می تواند این جمله را بگوید: «دو رکعت نماز طواف حج تمتع واجب یا مستحب به جا می آورم قربه إلی اللّه».

۳سعی عمل نهم حج

۱ بعد از پایان یافتن طواف و نماز آن سعی بین صفا و مروه با همان خصوصیاتی که در سعی عمره گذشت، انجام می شود.

۲ برای نیّت سعی حج می توانـد این جمله را بگویـد: «هفت شوط سـعی حج تمتع واجب یا مسـتحب انجام می دهم قربه إلی اللّه».

۴ و ۵طواف نساء و نماز آن عمل دهم و یازدهم حج

۱ بعد از پایان گرفتن سعی، انجام طواف نساء و نماز آن واجب است.

۲ انجـام طواف نساء و نماز آن واجب است ولی از ارکان حـج نیست؛ پس ترک عمـدی آن دو، موجب بطلان حـج نمی شود ولی تا کسی طواف نساء و نماز آن را انجام نداده، امور زناشویی بر او حلال نمی شود.

۳ طواف نسـاء و نماز آن از جهت واجبات و احکام و شـرایط با طواف و نماز عمره و حـج یکسان است مگر از جهت نیّت که ذکر خواهد شد.

وجوب طواف نساء مردان، زنان و کودکان

طواف نساء بر همه حجّاج، اعم از مردان و زنان و کودکان، واجب است.

نیّت طواف نساء

۱ طواف نساء و نماز آن، باید با نیّت و با قصد قربت انجام پذیرد به گونه ای که در طواف حج و نماز آن گذشت.

۲ کسـی که حـج نیـابی انجام می دهـد، طواف نساء را از طرف کسـی که از طوف او نائب شـده به جا می آورد؛ و اگر نائب، طواف نساء و نماز آن را ترک کند یا صحیح انجام ندهد، امور زناشویی بر خود او حلال نمی شود.

زمان طواف نساء و نماز آن

۱ زمان انجام دادن طواف نساء، بعد از انجام دادن سـعی است و جلوتر از آن عمداً، کافی نیست مگر در حال ضرورت و ترس حیض که تقدیم آن در این فرض بر سعی جایز

است و اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله آن را جلوتر انجام داد بنا بر اظهر کافی است و اعاده لازم ندارد.

۲ طواف نساء و نماز آن، لازم نیست بلا فاصله بعد از سعی واقع شود

و تأخیر آن دو به هر اندازه جایز است ولی تا انجام نشده، امور زناشویی، حلال نمی شود.

کسی که طواف نساء را بر وقوفین مقدم کرده است

۳ کسی که به خاطر عذر، طواف نساء و نماز آن را قبل از وقوفین به جا می آورد تا وقتی که مناسک منی را انجام نداده، امور زناشویی بر او حلال نمی شود.

افرادی که قادر بر طواف نساء یا نماز آن نباشند

کسی که به جهت عذری نمی تواند طواف نساء و نماز آن را انجام دهد به وظیفه ای که برای غیر قادر بر طواف حج و نماز آن بیان شد، عمل می نماید، یعنی طواف را با کمک دیگران انجام می دهد و لو با سوار شدن بر چرخ یا پشت کسی باشد؛ و اگر این هم ممکن نباشد، نائب می گیرد؛ و هم چنین است نماز طواف.

ترک طواف نساء و نماز آن یا باطل بودن آن

۱ کسی که عمداً یا سهواً یا جهلًا، طواف نساء را به جا نیاورد یا باطل به جا آورد، امور زناشویی بر او حرام خواهد بود مگر آن که خودش آن را تدارک کند، یا اگر ممکن نباشد نائب بگیرد تا از طرف او انجام دهد.

۲ فراموشی نماز طواف نساء، مانند فراموشی نماز طواف عمره تمتّع و طواف حج است که حکم آن گذشت.

شک در طواف نساء و نماز آن

۱ اگر کسی بعد از مراجعت از مکه معظّمه شک کند که طواف نساء

را انجام داده یا نه اگر برایش ممکن باشد برگردد و آن را انجام دهد و گر نه نائب بگیرد تا آن را به جا آورد.

۲ اگر کسی بعد از فراغت از طواف نساء شک کند که آیا آن را صحیح به جا آورده یا نه، بنا بر صحت بگذارد و هم چنین است نماز طواف نساء.

۳ هر گاه کسی طواف نساء را فراموش نماید و وقت مراجعت طواف وداع به جا آورده باشد، از طواف نساء مجزی است چون در حقیقت قصد انجام وظیفه و امر فعلی را نموده است.

مرحله سوّم ِخروج از محرّمات احرام

هر گاه حاجی طواف نساء و نماز آن را به جا آورد اموری که از ناحیه زناشویی بر او حرام شده بود، بر او حلال می شود؛ اما کندن گیاه و درخت ِحرم و شکارِ در حرم حرمت آن اختصاص به مُحرم ندارد و بر همه حرام است.

عمل دوازدهم حج: بیتوته در منی

۱ بر حجاج واجب است که شب یازدهم و دوازدهم را در منی بیتوته کنند، مگر چند دسته که بدان اشاره خواهد شد.

۲ بیتوته در شب سیزدهم علاوه بر شب یازدهم و دوازدهم، بر عده خاصی از حجاج لازم است، که عبارتند از:

۱ کسانی که در حال احرام از شکار یا زن، خودداری نکرده اند، واجب است شب سیزدهم را نیز در منی بمانند.

۲ افرادی که به هر دلیل تا شب سیزدهم در منی باقی بمانند، واجب است شب سیزدهم را نیز بمانند.

افرادی که بیتوته در منی بر آنها واجب نیست

افرادی که از ماندن در منی در این شبها مستثنی شده اند، عبارتند از:

الف افرادی که عذری داشته باشند، مانند بیماران و پرستاران آنها و

نیز کسی که آنجا یا جای دیگری بر مال و جان خود بترسد، بیتوته بر آنها واجب نیست.

ب کسی که در مکه تمام شب را مگر در موارد ضروری مانند خوردن و آشامیدن یا خواب ِبدون

اختیار مشغول به عبادت باشد؛ می تواند بیتوته در منی را ترک نماید و مراد از عبادت بنا بر احتیاط، طواف و سعی و امثال آن از نسک حج است.

ج کسانی که به حجّاج آب می دهند نیز بیتوته بر آنها واجب نیست و هم چنین شبان گوسفندان.

مقدار زمان واجب برای بودن در شب و روز در منی

۱ کسی که بودن شب در منی بر او واجب است، واجب نیست تمام شب را در منی باشد و می تواند از سر شب تا بعد از نیمه شب بماند، و بهتر برای کسی که نصف اول شب را آنجا مانده و بیرون رفته، این است که پیش از طلوع فجر وارد مکه نشود.

۲ کسی که بودن شب در منی بر او واجب است، بودن روز در منی بیش از مقداری که بتواند رمی جمرات کند بر او واجب نیست هر چند در روز دوازدهم، لازم است کوچ بعد از ظهر شرعی صورت گیرد.

زمان کوچ از منی

۱ افرادی که در منی بیتوته نموده اند، باید کوچ آنها به مکه معظّمه بعد از ظهر شرعی روز دوازدهم صورت گیرد مگر آن دسته از افراد که بیتوته شب سیزدهم بر آنها واجب شده، که در روز سیزدهم از منی کوچ می نماید.

۲ هر گاه کسی برای کوچ از منی از جای خود حرکت نمود ولی به جهت شلوغی و مانند آن نتواند قبل از غروب از منی خارج شود،

اگر بودن در منی برایش ممکن باشد، واجب است بماند؛ و اگر ممکن نباشد یا دشوار باشد، جایز است از منی شبانه خارج شود و بنا بر احتیاط باید یک گوسفند ذبح نماید.

۳ کسی که از منی کوچ کرده و هنگام شب سیزدهم جهت کاری به منی بازگشته در صورتی که اعمال مکه را انجام داده باشد، واجب نیست در منی بیتوته کند.

ترک بیتوته در منی

۱ کسی که بیتوته در منی را ترک کند:

اگر عمداً بوده، باید برای هر شب یک گوسفند کفّاره بدهد.

اگر سهواً بوده یا مسأله را نمی دانسته یا معذور بوده، احتیاط آن است که کفّاره بدهد.

۲ کسی که جهت عبادت، شب را در مکه بوده، لازم نیست کفّاره بدهد.

۳ کسی که از مکه به سوی منی خارج شده و در بین راه بیتوته نموده است در حالی که از «عقبه مدنیین» نگذشته باشد، باید کفّاره بدهد.

۴ اگر کسی در زمینهای متصل به منی به اعتقاد این که جزء منی است بیتوته نماید و بعد بفهمد که از منی نیست، بنا بر احوط باید برای هر شب کفّاره بدهد.

۵ اگر کسی از اول شب در منی بیتوته نماید ولی قبل از نیمه شب سهواً از منی خارج شود، کفاره بر وی واجب نیست.

عمل سیزدهم حج: رمی جمرات

جمره اولی، جمره وُسطی و جمره عَقَبه ۱ در شبهایی که حجاج در منی بیتوته نموده اند، در روز آن واجب است جمرات را رمی نمایند؛ پس افرادی که شب سیزدهم را در منی بیتوته کنند، رمی روز سیزدهم نیز بر آنان واجب خواهد بود.

۲- افرادی که به جهتی در روز دهم ذبح را انجام نداده اند و می خواهند روز دوازدهم ذبح

نمایند، رمی آنها در روز یازدهم و دوازدهم مانعی ندارد.

چگونگی رمی جمرات

احکام و شرایطی که در رمی جمره عقبه یعنی عمل چهارم حج اوّل منی ذکر شد از قبیل شرایط سنگ ریزه و رمی و غیر آن، باید در رمی جمرات سه گانه نیز رعایت شود.

ترتیب در رمی

۱ در روزهای یازدهم و دوازدهم و برای برخی افراد سیزدهم، که رمی هر سه جمره واجب است، واجب است به ترتیب از جمره أُولی شروع کند، بعد از آن جمره وُسطی و بعد از آن جمره عَقَبه را رمی نماید و ترتیب باید رعایت شود.

۲ کسی که از روی نادانی یا فراموشی ترتیب را ترک کرده باشد؛ اگر بر عکس، رمی نموده، کافی است که جمره وُسطی و سپس عقبه را رمی نماید؛ بلی اگر چهار ریگ زده بود لازم نیست تماماً اعاده کند؛ و اگر سه ریگ دیگر به جمره قبلی زد کفایت می کند ولی احوط در اینجا نیز اعاده است.

زمان رمی جمرات

زمان رمی در حالت عادی از طلوع آفتاب تا غروب آن است مگر برای افرادی که مسأله بعد ذکر می شود.

کسانی که رمی در شب برای آنها جائز است

رمی جمرات باید در روز در وقت مقرر انجام شود و کسانی که در روز نتوانند رمی کنند، مانند افراد پیر و زنها و بچه ها و افراد ضعیف که به خاطر ازدحام و امثال آن، بر جان خود می ترسند، می توانند رمی را در شب قبل ِ هر روز انجام دهند؛ و اما در شب بعد از هر روزی اگر می دانند که در فردای آن روز می توانند رمی را قضا کنند، احوط آن است که قضا را تا طلوع

آفتاب تاخیر بیاندازند.

ترک رمی جمرات

۱ اگر رمی جمرات حتی عمداً، ترک شود بنا بر اشهر و اقوی حج باطل نمی شود و واجب است در سال بعد قضای رمی را خود شخص و بنا بر احتیاط اگر ممکن نیست نائب او به جا آورد.

۲ کسی که رمی ِ روز یازدهم را فراموش کند، واجب است روز بعد یعنی روز دوازدهم قبل از رمی ِ همان روز، آن را قضا نماید و هم چنین است اگر رمی روز دوازدهم را فراموش نماید.

۳ کسی که رمی در منی را فراموش نموده:

الف اگر پس از کوچ کردن به مکه یادش آمد که رمی را به جا نیاورده، واجب است به منی برگشته و رمی نماید؛ و چنانچه رمی بیش از یک روز را فراموش کرده، ترتیب در قضا را رعایت نماید.

ب اگر کسی بعد از خروج از مکه یادش آمد که رمی را به جا نیاورده، واجب نیست همان زمان به منی برگردد، بلکه در سال بعد خودش آن را در ایام تشریق انجام می دهد و بنا بر احوط اگر نتوانست نایبش از طرف وی آن را انجام می دهد.

ج اگر بعد از گذشت سه روز از روز عید قربان یقین کرد که یکی از این سه روز رمی های جمرات را به جا نیاورده و نداند که کدام روز بوده، احتیاطاً باید رمی هر سه روز را قضا نماید.

کسانی که قدرت بر رمی ندارند و موارد نائب گرفتن

۱ بیماری که امید ندارد تا پایان وقت، بهبودی حاصل کند، برای رمی نائب می گیرد، و چنانچه پیش از تمام شدن وقت، بهبودی یافت، اعاده لازم نیست اگر چه احتیاط مستحب است؛ و در صورت

امکان، شخص ناتوان سنگ را به دست بگیرد که دیگری بیاندازد؛ و بنا بر احوط هم این کار را انجام دهد و هم نائب بگیرد.

۲ افرادی که به خاطر کهولت سن و امثال آن، قادر بر رمی ِدر روز نیستند، در شب رمی می نمایند، چنانچه گذشت و اگر از آن هم عاجز باشند، نائب می گیرند.

بازگشت به مکه از منی

۱ افرادی که وظایف منی را انجام داده اند جائز است بعد از ظهر شرعی روز دوازدهم به طرف مکه حرکت نمایند، مگر افرادی که وظیفه آنان ماندن است.

۲ افرادی که بعد از ظهر دوازدهم کوچ برای آنها جائز است، اگر در منی بمانند تا آفتاب غروب کند، باید شب سیزدهم را هم در منی بمانند.

۳ کسی که وظایف منی را انجام داده و صبح دوازدهم برای بعضی حوائج به مکه آمده، لازم است بنا بر احتیاط قبل از ظهر برای کوچ کردن در بعد از ظهر به منی برگردد.

فصل سوم احکام محصور و مصدود

اشاره

به کسی که بعد از مُحرم شدن مریض شود و نتواند اعمال عمره یا حج را انجام دهد، «محصور» می گویند و دارای احکام خاصی است که بیان می شود.

حصول بیماری و حصر قبل از احرام حج

اگر کسی بعد از اعمال عمره تمتع و قبل از احرام برای حج، محصور شود اگر حج بر وی مستقر بوده، احتیاط آن است که برای حج افراد و عمره مفرده بعد از آن، نائب بگیرد.

کسی که برای او «حصر» رخ می دهد چند حالت دارد:

حصول بیماری و حصر قبل از وصول به مکه

اگر کسی در عمره به سبب مریضی، نتواند بعد از احرام خود را به مکه معظّمه برساند، باید قربانی نماید؛ و بنا

بر احوط و مشهور، مکان ذبح آن مکه معظّمه است به این صورت که قربانی را به آنجا می فرستد و شخصی را وکیل می نماید و وقت ذبح را مشخص می نماید تا بعد از این که ذبح توسط وکیل انجام شد، تقصیر نماید.

۱۳اگر کسی در حج بعد از احرام نتواند به سبب مریضی خود را به وقوفین برساند، باید قربانی نماید و مکان ذبح بنا بر احوط و مشهور «منی» است و زمان ذبح نیز بنا بر احوط روز عید است، ترتیبی که در فرض قبل، مطرح شد در این فرض نیز رعایت می شود.

تذکر: بعد از تقصیر همه محرّمات احرام بر این چنین شخصی حلال می شود غیر از امور زناشویی و چنانچه شخصی که حجِ واجب بر عهده اش بوده در سال آینده حج را با طواف نساء انجام ندهد، بر او امور مربوط به زناشویی حلال نمی شود؛ و اگر در سال آینده قدرت بر حج نداشته باشد، بعید نیست که استنابه کافی باشد؛ و شخصی که حج او مستحبی بوده با نائب گرفتن در خصوص طواف نساء، آن امور بر او حلال می شود.

حصول بهبودی نسبی بعد از فرستادن قربانی

کسی که در حج محصور شده و قربانی فرستاده اگر مریضی او بهبودی یابد و گمان کند یا احتمال دهد که می تواند حج را درک نماید، واجب است خودش را برساند و چنانچه هر دو موقف یا یکی را به نحوی که گذشت، درک نماید، حج او صحیح است و اگر نتواند هر دو موقف یا یکی را به نحوی که گذشت درک نماید به وسیله عمره مفرده از احرام خارج می شود البته در صورتی که بنا

بر احتیاط قبل از فوت حج، به وسیله ذبح ِقربانی، از احرام خارج نشده باشد.

کسی که واجبات منی را نتواند انجام دهد

اگر کسی مریض شود و نتواند فقط مناسک منی را انجام دهد، حکم محصور بر او جاری نمی شود، بلکه برای رمی و قربانی نائب می گیرد و

خودش حلق یا تقصیر می نماید و به مکّه معظّمه رفته و مناسک آنجا را به جا می آورد.

مریضی که اعمال مکه را نتواند انجام دهد بعد از منی

اگر کسی بعد از درک وقوفین و اعمال منی، نتواند فقط اعمال مکه را به جا آورد، ظاهر این است که واجب است جهت انجام مناسک مکه نائب بگیرد و بعد از عمل نائب، همه محرّمات احرام حتی امور زناشویی، بر او حلال می شود.

حکم حج سال آینده محصور

شخصی که محصور شده اگر استطاعتش تا سال بعد باقی بماند یا از سالهای پیش حج بر او واجب شده باشد، به وسیله فرستادن قربانی و بیرون آمدن از احرام، حج از او ساقط نمی شود و باید در سال بعد به حج برود.

مصدود

«مصدود» کسی است که بعد از مُحرم شدن برای عمره یا حج، از انجام دادن اعمال، منع شود و راهی دیگر نداشته باشد مصدود و دارای احکام خاصی است که به یاری خداوند متعال بیان می شود.

اقسام مصدود

شخص مصدود و ممنوع از اعمال دارای چند حالت است:

۱ مصدود از عمره در جای خود خود به نیّت خروج از احرام قربانی می نماید و از احرام خارج می شود و بنا بر احتیاط حلق یا تقصیر را به آن ضمیمه نماید.

۲ مصدود از حج چنانچه قبل از موقف عرفات و مشعر برای او

ممنوعیّت حاصل شود، وظیفه اش آن است

که در همان محل محل ممنوعیت قربانی نماید و بنا بر احتیاط حلق یا تقصیر هم بنماید.

میزان تحقق و عدم تحقق مصدودیّت

کسی که از یکی از دو موقف عرفات و مشعر ممنوع شود در صورتی که بر موقف دیگری قدرت داشته باشد، بنا بر اظهر حکم مصدود بر او جاری نمی شود و در صورت کلّی هر گاه حج صحیح از مکلّف متمشّی شود به هر نحوی که باشد اگر چه به گونه اضطراری آن، حکم مصدود بر او جاری نمی شود.

۳اگر از اعمال منی بعد از وقوف عرفات و مشعر، ممنوع شود حج او صحیح و تمام است و برای رمی و بعد آن نائب می گیرد و پس از آن که نائب عمل را انجام داد به وسیله سر تراشیدن از احرام خارج می شود و اگر همان سال نتوانست نائب بگیرد سال بعد نائب می گیرد و دور نیست که به وسیله قربانی در همین سال از احرام خارج شود و لو باید در سال بعد نائب بگیرد.

۴ کسی که بعد از اعمال منی از اعمال مکّه ممنوع شود اگر خودش نتوانست به جا آورد نائب بگیرد؛ و اگر در همان زمان نتوانست نائب بگیرد، تا آخر ذی الحجه نائب بگیرد؛ و اگر آن هم ممکن نشد، در سال آینده نائب بگیرد و در خروج از احرام در همین سال به وسیله قربانی مثل مساله قبلی است.

۵ کسی که بعد از اعمال مکّه در مکه باشد و از بیتوته در منی و رمی جمرات ممنوع شود، حج او تمام است و برای رمی در صورت امکان همان سال نائب می گیرد و در صورت عدم امکان، در سال بعد

نائب می گیرد.

نوع قربانی

۱ در تمامی موارد مصدودیّت قربانی شتر یا گاو یا گوسفند کافی است.

۲ مصدودی که نتواند قربانی نماید، در احرام باقی می ماند و در اینجا قربانی جایگزین ندارد و باید اگر چه به قرض گرفتن هم باشد آن را تهیّه و ذبح نماید و از احرام خارج شود.

۲ کسی که قربانی همراه خود برده و مصدود شود، کشتن همان قربانی کافی است و قربانی دیگری بر او واجب نمی شود.

کسی که حج خود را فاسد کرده و بعد از آن مصدود شود

کسی که حج خود را فاسد کرده و بعد از آن مصدود شود، لازم است علاوه بر قربانی جهت خارج شدن از احرام، کفّاره افساد حج را نیز بدهد و حج را در سال آینده به جا آورد اگر چه حج فاسد شده مستحبی باشد؛ و احوط آن است که یک حج قضایی کافی نیست و باید بنا بر احتیاط دو حج به جا آورد، بلکه در صورت استقرار وجوب حج، وجوب تعدّد حج خالی از وجه نیست و در غیر آن فقط یک حج افساد عقوبتی لازم است بنا بر مختار که دومی به عنوان عقوبت است.

فصل چهارم تبدّل به حج افراد

۱ حج همان طور که گذشت بر سه گونه است: «حج تمتّع» و «حج قران» و «حج افراد»، و نیز گذشت که حج مورد ابتلای اهل ایران و امثال آن ابتداءً حج تمتّع است.

۲ افرادی که وظیفه آنها حج تمتع است به جهت عذری نمی توانند عمره تمتّع را به جا آورند و اگر بخواهند آن را به جا آورند به وقوف اختیاری عرفات نمی رسند، وظیفه آنها مبدّل به حج افراد می شود

و باید به حج افراد عدول نمایند.

افرادی که حج تمتع آنها بدل به افراد می شود

اشخاصی که حج ّ تمتّع بر عهده آنها باشد و حج آنها مبدّل، به حج افراد می شود، عبارتند از:

افرادی که دیر به مکه برسند

۱ افرادی که به خاطر عذری دیر به مکّه برسند به گونه ای که اگر بخواهند عمره تمتّع را به جا آورند به وقوف عرفات نمی رسند یا خوف آن دارند که نرسند، به حج افراد عدول می نمایند و حج آنها صحیح است و اعاده نیاز ندارد.

بانوان مُحرمی که می ترسند به وقوف عرفات نرسند

۲ بانوانی که مُحرم شده اند و به مکه وارد شده اند اما به واسطه حیض یا نفاس نتوانند طواف را انجام دهند و اگر بخواهند که بمانند تا پاک شوند ترس آن داشته باشند که به وقوف عرفات نرسند، که باید حج افراد انجام دهند و حج آنها صحیح است.

افرادی که احرام نبسته یا عمره خود را باطل نموده اند

۳ افرادی که بدون عذر موجّه احرام نبسته باشند یا عمره خود را باطل نموده باشند تا وقت تنگ شده، باید به حج افراد عدول نمایند و عمره مفرده بعد از آن به جا آورند و بنا بر احتیاط واجب حج را در سال بعد اعاده نمایند.

مورد تبدیل حج تمتع مستحبی به افراد

۴ افرادی که حج ّمستحب ّ به جا می آورند اگر دیر به مکّه معظّمه برسند و نیز بانوانی که حج مستحبی به جا می آورند اگر به خاطر عذر شرعی که توضیح آن گذشت به وقوف عرفات نمی رسند، حج آنها مبدّل به حج افراد می شود و لازم نیست بعد از آن عمره مفرده به جا آورند.

مورد تبدیل حج نیابی و تبرّعی به حج افراد

۵ افرادی که برای انجام

حج اجیر شده اند و حج نیابی به جا می آورند نیز در صورتی که به خاطر عذری به یکی از گونه هایی که گذشت نتوانند عمره تمتّع را به جا آورند، حج افراد به جا می آورند و حج آنها صحیح است ولی از جهت استحقاق اجرت و امثال آن تفصیلاتی دارد و فی الجمله تابع نحوه قرار دارد است.

۶ افرادی که حج ّ تبرّعی به جا می آورند نیز مثل فرض گذشته حج آنها مبدّل به افراد می شود و حج آنها صحیح است.

کیفیت حج افراد

زمان نیّت حج افراد

کسی که وظیفه او حج ّ تمتّع باشد و می داند که عمره تمتّع را به خاطر مریضی یا تنگی وقت نمی تواند انجام دهد، باید از اول نیّت حج افراد نماید.

اعمال حج افراد

۱ اعمال حج افراد، مانند حج ّ تمتّع است و اعمال آنها یکسان هستند مگر در سه جهت:

الف: نیت و محل ّ احرام که در تمتع مکه و در افراد مواقیت پنجگانه است.

ب: در حج افراد، هدی واجب نیست و مستحب ّ است.

ج: حج افراد در غالب موارد، باید بعد از آن عمره مفرده انجام شود.

۲ عمره مفرده ای که بعد از حج افراد انجام می شود با عمره مفرده ای که ابتداءً انجام می شود از جهت اعمال و محل ّ احرام یکسان است.

چند مساله:

فرض فراغت ذمّه منوب ٌعنه با حج افراد

زن حائضی که حج نیابی به جای می آورد و نمی تواند به دلیل ضیق وقت عمره تمتّع را به جا آورد باید به حج افراد عدول نماید و در صورتی که نیابت بر فارغ شدن ذمّه منوب عنه باشد، علاوه بر این که مجزی از حج منوب عنه است مستحق اجرت تعیین شده نیز خواهد بود.

کشف خلاف بعد از نیّت

حج افراد

اگر زنی در میقات با یقین به این که عمره تمتّع را نمی تواند انجام دهد

نیّت حج افراد نمایـد ولی بعـد از چنـد روز اقامت در مکه کشف خلاف آن شد، اگر بتواند به میقات برگرد و گر نه از خارج حرم برای عمره تمتّع احرام ببندد و اعمال عمره تمتّع را انجام دهد سپس برای حجّ تمتّع مُحرم شود.

نیّت افراد و کشف عدم حیض در عرفات

اگر زنی بعـد از ورود به مکّه گمـان کرد که حائض است و نیز گمان کرد که تا وقوف عرفات نمی توانـد اعمال عمره تمتّع را انجام دهـد و قصـد حج افراد نمود و به عرفات رفت ولی در عرفات معلوم شد که حیض نبوده اگر بتواند باید به مکه معظّمه بر گردد و اعمال عمره تمتّع را انجام دهد و گر نه حج افراد به جا آورد و کفایت می کند.

احکام و اعمال عمره مفرده

عمره مفرده

گذشت که عمره بر دو گونه است: عمره به تنهایی و مستقل که «عمره مفرده» نام دارد؛ و «عمره تمتّع» که جزء اعمال حج تمتّع است و قبل از آن به جا آورده می شود.

احکام عمره مفرده با احکام عمره تمتّع، یکسان است مگر در موارد انـدکی که به آن اشاره خواهد شد؛ و چون در احکام حج تمتّع، احکام عمره تمتّع به صورت مشـروح بیان شد، در اینجا نیازی به ذکر احکام عمره مفرده نیست و فقط به احکام خاص و فرقهای آن با عمره تمتّع، اشاره می شود.

فرقهای عمره مفرده و عمره تمتّع

۱ در عمره مفرده «طواف نسـاء» و نمـاز آن، لازم است؛ ولی در عمره تمتّع، واجب نیست؛ پس عمره مفرده دارای هفت عمل و عمره تمتّع دارای پنج عمل است.

۲ عمره تمتّع فقط بایـد در ماههای حج انجام شود؛ ولی به جا آوردن عمره مفرده در تمامی ماهها صـحیح است. هر چند به جا آوردن آن در ماه

رجب و بعد از آن ماه مبارک رمضان از همه ماهها برتری دارد.

۳ عمره تمتّع و اعمال حج باید در یک سال به جا آورده شوند، ولی عمره مفرده ای که بعد از حج افراد به جا آورده می شود، شرط نیست با حج افراد در یک سال به جا آورده شود.

۴ در عمره مفرده، خارج شدن از احرام، هم به وسـیله «تقصـیر» جایز است و هم به وسـیله «تراشـیدن سـر» و دوّمی افضل است؛

ولی در عمره تمتّع، خارج شدن از احرام، فقط به وسیله تقصیر حاصل می شود.

۵ مکان مُحرم شـدن، یعنی میقات ِعمره تمتّع، یکی از محلهای پنجگانه معروف است. ولی میقات عمره مفرده برای افرادی که در مکه هستند

کمترین فاصله خارج از حرم است و برای افرادی که از میقات عبور می نمایند، یکی از میقاتهای پنجگانه است.

آیا عمره مفرده بر کسی واجب است؟

۱ عمره مفرده بر افرادی که وطن آنها شانزده فرسخ یا بیشتر حدود ۸۶ کیلو متر با مکّه مکرمه فاصله دارد، ابتداءً یعنی عمره السلام آنها عمره تمتّع است نه مفرده واجب نمی شود، هر چند بر انجام دادن آن قدرت داشته باشند، بنا بر این کسی که برای حج اجیر شده بعد از فراغت از اعمال حج نیابی، واجب نیست عمره به جا آورد هر چند در این هنگام، استطاعت بر عمره دارد، هر چند احتیاط مستحب آن است که به جا آورد.

۲ افرادی که بخواهند به مکه معظّمه وارد شوند، با تفصیلی که خواهد آمد واجب است مُحرم شوند و تا اعمال لازم را انجام ندهند، از

احرام خارج نمی شوند.

۳ افرادی که جهت حج تمتّع به مکّه عزیمت می نمایند، عمره تمتّع انجام می دهند و با به جا آوردن آن لازم نیست عمره مفرده انجام دهند.

۴ عمره مفرده به وسیله نذر و امثال آن، واجب می شود و در صورت تمکّن و به جا نیاوردن، علاوه بر قضا کفّاره نذر باید پرداخت شود.

۵ وقتی وظیفه کسی از حج تمتع به حج افراد مبدّل می شود، بعد از آن عمره مفرده ای به جا آورده می شود.

چگونگی انجام دادن عمره مفرده

افرادی که جهت عمره مفرده عزیمت می نمایند، معمولًا در ابتدا به مدینه منوّره مشرف می شوند بعد از آن به طرف مکه حرکت می نمایند و در سر راه ِ مکه مکرّمه به «مسجد شجره» که در ذو الحلیفه واقع شده و میقات و مکان مُحرم شدن است می رسند؛ پس اعمال عمره مفرده با احرام در همین مکان به ترتیب ذیل آغاز می شود:

۱ در ابتدا شخص، جامه احرام بر تن می کند و با نیت ِ احرام، لبّیک می گوید، یعنی

«مُحرم» می شود.

۲ بعد از مُحرم شدن به سوی مکه معظّمه حرکت می نماید و در مکه گرد کعبه مشرّفه طواف انجام می دهد، یعنی هفت مرتبه دور خانه خداوند متعال، می گردد.

۳ بعد از طواف، دو رکعت نماز طواف، در پشت مقام ابراهیم علیه السلام به جا می آورد.

۴ بعد از آن، هفت مرتبه، مسافت بین «صفا» و «مروه» را می پیماید، یعنی سعی بین صفا و مروه را انجام می دهد.

۵ بعد از سعی، «تقصیر» می کند. یعنی ناخن می گیرد، یا مقداری از مویش را می چیند، و تراشیدن سر نیز جایز بلکه افضل است.

۶ بعد از تقصیر یا سر تراشیدن، هفت مرتبه دور خانه خدا به نیت طواف نساء می گردد.

۷ بعد از طواف نساء، دو رکعت نماز طواف نساء، در پشت مقام ابراهیم علیه السلام به جا می آورد.

نیّت عمره مفرده

۱ همین که کسی قصد دارد قربه إلی اللّه برای عمره مفرده، مُحرم شود، نیّت او محسوب می شود و گفتن لفظی واجب نیست ولی اگر خواست آن را به زبان بیاورد، می تواند این جمله را با قصد، بگوید: «مُحرم می شوم به نیّت عمره مفرده قربةً إلی اللّه».

۲ اگر کسی هنگام احرام برای عمره مفرده اشتباهاً نیّت عمره تمتع نمود، اگر به قصد وظیفه بوده، عمره مفرده محسوب می شود و تکرار لازم ندارد.

مکان احرام عمره مفرده

۱ افرادی که از میقات یا محاذات آن عبور می کنند، مکان مُحرم شدن آنها یکی از میقاتهای پنجگانه است که در احرام عمره تمتّع ذکر خواهد شد.

۲ افرادی که در خود مکه هستند و می خواهند عمره مفرده به جا

آورند، مکان مُحرم شدن آنان نزدیکترین فاصله خارج از حرم یعنی: «ادنی الحِل» است که بهتر یکی از مکانهای «تنعیم» «جعرانه» و «حدیبیّه» است.

۳ افرادی که از مسجد تنعیم برای عمره مفرده مُحرم شوند بنا بر احتیاط واجب نمی توانند در روز ماشین سقف دار سوار شوند.

گذشتن بدون احرام از میقات در عمره مفرده

اگر کسی به هر دلیل از میقات بدون احرام گذشت و وارد مکه شد لازم نیست به میقات برگردد، و ظاهراً کافی است که از ادنی الحل مُحرم شود.

چگونگی خارج شدن از احرام عمره مفرده

۱ افرادی که جهت عمره مفرده مُحرم شده اند بعد از این که عمل پنجم، یعنی تقصیر یا سر تراشیدن را انجام دادند، همه محرّمات احرام بر آنها حلال می شود مگر آن چه که از امور زناشویی بر آنها حرام شده بود که با انجام دادن طواف نساء و نماز آن، آن جهت نیز حلال می شود.

۲ اگر کسی بعد از احرام، اعمال لازم را انجام ندهد و یا آن اعمال را به صورت باطل انجام دهد، به حالت احرام باقی می ماند؛ و اگر محرّمات احرام را عمداً مرتکب شود، بر او با تفصیلی که خواهد آمد کفّاره لازم می شود.

تکرار عمره

۱ تکرار عمره مانند تکرار حج، مستحب است.

۲ پی در پی انجام دادن دو عمره بنا بر اظهر مانعی ندارد و نیاز به

فاصله ندارد؛ هر چند احتیاط مستحب آن است که ده روز بین دو عمره فاصله شود، یا عمره دوّم در ماهی غیر از ماه احرام عمره اوّل باشد.

افرادی که بدون احرام می توانند به مکّه مکرّمه وارد شوند

وارد شدن به مکه مکرمه بدون احرام، جایز نیست، مگر برای برخی افراد که از این حکم استثناء شده اند:

۱ افرادی که زیاد باید رفت و آمد نمایند، مانند راننده و امثال آن.

۲ افرادی که عمره مفرده به جا آورده اند و هنوز ماه احرام سابق آنها به پایان نرسیده است، هر چند اگر احتیاط نمایند خوب است.

۳ افرادی که به سن بلوغ نرسیده اند مانند اطفال و کودکان و نیز مجانین می توانند بدون احرام به مکه مکرّمه وارد شوند هر چند مُحرم نمودن آنها با شرایط مانعی ندارد.

افرادی که در عمره مفرده، جلوتر از میقات می توانند مُحرم شوند

۱ افرادی که نذر نمایند که جلوتر از میقات مُحرم شوند، احرام آنها قبل از میقات، صحیح است.

۲ کسی که می خواهد عمره مفرده را در ماه رجب انجام دهد و بترسد که اگر بخواهد در میقات مُحرم شود، موفق به عمره در ماه رجب نشود، برای چنین شخصی جایز است که زودتر مُحرم شود هر چند به میقات نرسیده، و برای او عمره رجبیّه محسوب می شود، هر چند که اعمال را در ماه شعبان انجام دهد.

طواف نساء در عمره مفرده

۱ انجام دادن طواف نساء و نماز آن قبل از تقصیر، جائز نیست و اگر

از روی ضرورت یا جهل یا نسیان مقدم شود، کفایت می کند.

۲ قبل از انجام دادن طواف نساء در عمره مفرده، انجام دادن عمره مفرده دیگر جائز است ولی طواف نساء و نماز آن را دو مرتبه باید به جا آورد.

۳ اگر کسی چندین عمره مفرده انجام داده باشد و طواف نساء انجام نداده باشد یک طواف نساء برای همه آنها کافی نیست.

۴ کسی که طواف نساء را در عمره مفرده ترک کرده، باید آن را به جا آورد، و طواف نسای حج از آن کفایت نمی کند.

انجام عمره مفرده بدون غسل جنابت

اگر کسی جنب بوده و غسل نکرده یا غسل او باطل بوده و بعد از عمره و مراجعت به وطن متوجه شده، چنانچه بازگشت برای او مقدور نباشد، بنا بر احتیاط نائب بگیرد که از طرف او طواف و نماز و سعی را به جا آورد و نائب بعد از سعی به وی خبر دهد تا خود او تقصیر نماید و بعد از تقصیر وی نائب طواف نساء و نماز آن را به جا آورد، چنین شخصی تا نائب اعمال را انجام نداده از محرمات احرام دوری نماید.

مسائل متفرقه بعضی از احکام نماز در مکه معظمه و مدینه منوره

۱ بنا بر احتیاط حکم قصر و اتمام به قسمتهای اصلی مسجد الحرام و مسجد النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم یعنی قدیمی اختصاص دارد و احوط قصر است. این حکم مربوط به نماز است و در روزه جاری نمی شود.

۲ اگر کسی در مکه معظمه یا مدینه منوّره قصد ده روز نماید، باید نماز را در این دو مسجد نیز تمام بخواند.

۳ افرادی که هنگام نماز جماعت در مسجد الحرام و مسجد النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم هستند به گونه ای عمل نمایند که موجب وهن برای مؤمنین نباشد و با قصد فرادی و عمل به وظیفه منفرد می توانند حضور یابند و اگر امکان رعایت شرایط نماز منفرد نبود، نماز را اعاده می نمایند.

۴ در مواردی که نماز در مکه معظمه تمام است، در عرفات و مشعر و منی نیز تمام است.

۵ برقرار نمودن نماز جماعت در هتل اگر موجب مفسده ای نباشد، مانعی ندارد.

۶ سجده بر سنگ فرشهای مسجد الحرام و مسجد النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم، صحیح است.

۷ سجده کردن بر

فرش در موارد ناچاری و ضرورت تقیه در حین عمل جائز است بلکه در این حال سجده کردن بر مهر و کاغذ و امثال آن در مساجد مکه معظمه و مدینه منوّره اگر سبب انگشت نما شدن و وهن به مؤمنین باشد، جائز نیست لکن اگر می تواند در جای دیگر یا وقت دیگر عمل را بدون تقیه انجام دهد بنا بر احوط آن را انتخاب کند.

قصد ده روز

۱ افرادی که در مکه معظمه یا مدینه منوّره ده روز یا بیشتر می مانند، قصد ده روز می نمایند و میزان تحقق ده روز است و ابتدای روز از اذان صبح روز اول آغاز می گردد و تا غروب روز دهم ده روز کامل می گردد؛ و شب اول و شب آخر دخالتی ندارد مگر در تلفیق یعنی اگر مثلاـ وقت اذان ظهر روز اول ماه وارد شد، تا وقت اذان ظهر روز یازدهم ده روز وی کامل می گردد.

۲ افرادی که می خواهند قصد ده روز نمایند خروج آنها از محل اقامت تا کمتر از مسافت شرعی مانعی ندارد ولی باید صدق کند که معظم روز در محل اقامت باشند؛ پس خروج از مکه معظمه برای افرادی که قصد ده روز می نمایند به سوی عرفات و مشعر و منی که در روز و شب در آنجا هستند و به طور متعارف جزء مقصود به اقامت نیست باید قبل از تمام شدن ده روز در مکه معظمه به آنجا بروند چون اکنون به مسافت شرعیه نمی رسد نماز آنها در رفت و برگشت همه جا تمام است؛ و هم چنین است صورت انصراف از ده روز ماندن پس از استقرار حکم اقامت به خواندن یک

نماز چهار رکعتی و سپس رفتن به کمتر از مسافت شرعیّه.

حکم خاص مسجد الحرام و مسجد النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم

اشاره

در قسمت های قدیمی و اصلی مسجد الحرام اشخاص جنب و یا حایض نمی توانند جدید مکث نمایند ولی جایز است از دری وارد و از در دیگر بدون مکث، خارج شوند.

بعض مسائل مربوط به تقلید

۱ بقاء بر میّت دارای صور مختلفی به شرح ذیل است:

الف: اگر مرجع میّت از مرجع حیّ اعلم باشد، باید در مسایلی که به فتوای وی عمل کرده، باقی باشد و در مسایلی که به فتوای وی عمل نکرده به مرجع حیّ اعلم مراجعه نماید.

ب: اگر مرجع حیّ از میّت اعلم باشد، باید در تمامی مسایل به مرجع حیّ عدول نماید.

ج: اگر اعلمیّت هیچ کدام معلوم نشد، عدول به حیّ اعلم جایز است.

۲ کسی که با شرایط ذکر شده بر تقلید میّت باقی می ماند چون با فتوای حیّ اعلم باقی می ماند پس در حقیقت مقلّد حیّ اعلم است و در مسایل جدید و آن چه به فتوای مرجع میت عمل نکرده، به حیّ اعلم رجوع می کند؛ پس افرادی که در زمان حیات مرجع میت به حج یا عمره مشرف نشده اند باید به حی اعلم رجوع نمایند.

۳ جایی که مرجع تقلید فتوی نداده و احتیاط واجب نموده، مقلّد می تواند به فتوای فالاعلم رجوع نماید.

مسائل خمس مربوط به حج و عمره

۱ متعلق خمس هفت مورد است ولی آن چه بیشتر محل ابتلا است ما زاد بر مئونه و احتیاجات سال است.

۲ به خانه مناسب شأن و ماشینی که بدان احتیاج دارد و نیز کلیّه لوازم که برای زندگی بدان ها نیاز دارد و سرمایه ای که با آن زندگی خودش را اداره می کند خمس تعلق نمی گیرد.

۳ به پولی که برای تهیّه زندگی مانند خانه و امثال آن باید پس انداز شود و بدون پس انداز نمی تواند آنها را تهیّه نماید، خمس تعلق نمی گیرد.

۴ به پولی که از درآمد سال برای حج و عمره واریز می شود، خمس تعلق نمی گیرد ولی اگر بعد از

گذشت سال آن را پس بگیرد یا مثلًا فیش آن را بفروشد، باید خمس آن را پرداخت نماید.

۵ کسی که برای عمره ثبت نام نموده در صورتی که فیش آن را بفروشد و به حج تبدیل نماید، خمس ندارد.

۶ کسی که می خواهد به حج برود، باید دیون شرعی خودش را بپردازد و اگر بدون پرداخت دیون شرعی به حج برود معصیت کرده ولی به صحت حج وی لطمه نمی زند بلی اگر با پرداخت دیون به اندازه هزینه حج برای او نمی ماند مستطیع نبوده و حج وی حَجه الاسلام نخواهد بود.

۱۷ اگر کسی که برای حج مستحبی یا عمره ثبت نام نموده فوت نماید، باید ورثه خمس آن پول را بپردازند، چون با موت وی کشف می شود که در واقع زائد بر مئونه بوده است.

۱۸ اگر کسی برای انجام حج اجیر شود به این نحو که مثلًا مال الاجاره را شش ماه بعد از حج بگیرد، آن پول از درآمد سال وصول محسوب می گردد.

۱۹ اگر کسی بدون پس انداز نمی تواند به حج یا عمره یا عتبات و امثال آن، مشرّف شود، به پولی که بدین منظور پس انداز می نماید، خمس تعلق نمی گیرد.

برداشتن خاک و سنگ

برداشتن خاک و سنگ از مسجد الحرام و صفا و مروه با فرض امکان جایز نیست؛ و در غیر این امکنه نیز اگر برداشتن موجب مفسده باشد، جایز نیست.

بعضی احکام مربوط به نجاست و طهارت

۱ اگر بدن و لباس و امثال آن، پاک باشد تا یقین به نجس شدن آنها حاصل نشده پاک محسوب می شوند و هر مکانی تا یقین یا اطمینان به نجاست آن ندارد پاک محسوب می شود.

۲ در فرض قبل اگر چیزی نجس بوده تا یقین یا اطمینان به تطهیر آن نداشته باشد، حکم نجاست بر آن مترتب می شود.

۱۳ اگر خونی غیر از دماء ثلاثه، کمتر از درهم در بدن یا لباس نمازگزار باشد، به صحت نماز ضرر نمی زند ولی در طواف باید از بنا بر احوط از آن هم اجتناب شود.

غسلهای مستحب در مکه و مدینه

۱ در موارد ذیل غسل، استحباب دارد:

الف: غسل برای احرام، طواف عمره و حج، وقوف به عرفات، وقوف در مشعر، برای ذبح و حلق.

ب: روز عید قربان.

ج: برای زیارت پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم و دیگر معصومین علیهم السلام.

د: برای داخل شدن به مسجد الحرام و مسجد النبی ۶.

۲ به وسیله یک غسل می توان نیّت چند غسل نمود چه واجب و چه مستحب.

۳ کسی که نتواند غسلهای ذکر شده را به جا آورد، اکتفای به تیمّم برای درک صواب مشکل و احوط آن است که اگر خواست تیمم نماید به قصد رجا و احتمال مطلوبیّت به جا آورد.

اعمال و ادعیه مکّه مکرّمه

پیشگفتار

دعا و اقسام آن

مرکز تحقیقات حج

دعا در لغت به معنای خواندن و در اصطلاح، درخواست حاجت از خداوند می باشد.

دعا بر دو قسم است:

۱. گاه دعا کننده مطالب و نیازهای خود را به زبان خود و به هر بیانی که قدرت بر آن دارد در پیشگاه خداوند اظهار می کند، این قسم را «دعاهای غیر وارده» می نامند.

۲. و گاه دعا کننده مطالب و خواسته های خود را با الفاظ مخصوصی که از معصومین(علیهم السلام) رسیده است اظهار می نماید، این قسم ادعیه را «دعاهای وارده» یا «ادعیه مأثوره» می نامند.

ادعیه مأثوره نیز بر دو قسم است:

الف ادعیه ای که باید در شرایط خاصّی خوانده شود، مثلاً در وقت مخصوص یا محل معلوم، و بالاخره آداب و شرایط ویژه ای از زبان معصوم(علیه السلام) برای آن ذکر شده باشد.

ب دعاهایی که از معصوم رسیده ولی برای آنها هیچ گونه شرطی ذکر نشده است.

البته هر نوع دعا و درخواست از پروردگار یکتا، مطلوب شارع است، و

در روایت وارد شـده: «الدُّعاءُ مُخُّ العِباده»(بحار، ج۹۳، ص۳۰۰)مغز و روح عبـادت همان دعا است. همچنین در قرآن کریم در مناسـبت هـای مختلف از زبـان پیـامبران و اولیای الهی دعاهایی نقل شـده است، لکن ثواب و فضـیلت دعاهای مأثوره وارده از معصوم(علیه السلام) برای کسـی که آشـنا به معانی آنها باشـد، به مراتب بیش از دعاهای معمولی است، زیرا معصومین(علیهم السـلام) به امراض روحی فرد و جـامعه آشـناتر و به کیفیّت راز و نیـاز بـا حق تعـالی آگاه تر هسـتند، و سایر انسان ها گاهی به جای خیر خویش شـرّ، و گاهی به جای سود و سـعادت، زیان و شـقاوت می طلبنـد: " وَيَدْعُ الْإنسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْأنْسانُ عَجُولاً ".(اِسراء: ۱۱، ترجمه: «انسان (بر اثر شـتابزدگی) بدیها را طلب می کند آنگونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همیشه عجـول بـوده است.»)بنـابر این سـزاوار است دعـا کننـده چگـونگی درخواست مطـالب و حاجـات خود را از معصوم فرا گیرد.البته تشـخیص دادن دعاهای وارده و آگاهی از سخن معصوم کار آسانی نیست. اگر کسی بتواند از مدارک موجود، و با موازین علمی صـحّت صـدور دعـا از معصوم را به دست آورد، می توانـد آن را به قصـد ورود بخوانـد، ولی اگر دلیـل معتبر و مـدرک قابل اعتمادی پیدا نکند و در پژوهش ها و بررسـی های خود به این نتیجه برسد که سـند فلان دعا ضـعیف و غیر قابل اعتماد است، نباید آن را به طور جزم به معصوم نسبت دهد، بلکه به امید درک ثواب و رسیدن به پاداش آن را بخواند، در این صورت حتّی اگر در تشخیص خود به

خطا رفته باشد، به ثواب آن خواهد رسید.

رجاء مطلوبیت

گاهی دعا یا عملی که سند معتبر هم دارد مربوط به زمان یا مکان خاصّی است، مانند دعاهای ماه رمضان یا مناجات مسجد کوفه، در چنین مواردی اگر کسی بخواهد آنها را در غیر آن زمان یا آن مکان انجام دهد باید آنها را فقط به عنوان رجاء و احتمال مطلوبیت بجا آورد، نه به قصد استحباب یا ثواب ثابت، یعنی چنین نیت کند: «این دعا را می خوانم و این عمل را انجام می دهم به امید آنکه مطلوب باشد و مأجور باشم».

شرایط استجابت و قبولی دعا:

در احادیث و روایات ما برای اجابت دعا شرایط متعدّدی بیان شده که برای آگاهی از آنها می توان به کتاب های مفصّل روایی مراجعه کرد که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم(نک: بحار، ج۹۳ طبع ایران.):امام صادق(علیه السلام) در جواب قومی که عرض کردند:ما دعا می کنیم ولی مستجاب نمی شود، فرمودند: چون کسی را می خوانید که نمی شناسید: «لِاَنَّکُمْ تَدْعُونَ مَنْ لا تَعْرِفُونَهُ».(بحار، ج۹۰، ص۳۶۸)شرط اوّل استجابت دعا معرفت پروردگار است، زیرا هر کس را به قدر معرفتش مزد می دهند.از حضرت علی(علیه السلام) سؤال شد: «فَما بالُنا نَدْعُوا فَلا نُجابُ؟» چرا دعای ما مستجاب نمی شود؟ حضرت فرمود:«إِنَّ قُلُوبَکُمْ خانَتْ بِثَمانِ خِصال: أَوَّلُها أَنَّکُم عَرَفْتُمُ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ کَما أَوْجَبَ عَلَیْکُمْ...».(بحار، ج۹۰، ص۳۷۶)اوّلین علّت آن است که نسبت به خداوند معرفت و شناخت پیدا کردید، ولی حقّ معرفت را عملاً پیاده نکردید.رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس می خواهد دعایش مستجاب شود باید لقمه و کارش حلال باشد.(همان، ص۳۷۲)امام

باقر(علیه السلام) فرمود: خداوند دعای بنده ای را که برعهده اش، مظالم و حقوق مردم باشد یا غذای حرام بخورد، قبول نمی کند.(. همان، ص۳۷۲)رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: خداوند دعای کسی را که حضور قلب ندارد، قبول نمی کند. (همان، ص۳۲۱)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: خداوند به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که من دعای مظلومی را که خود در حقّ دیگری چنین ظلمی نموده است، مستجاب نمی کنم.(بحار، ج۹۰، ص۳۲۰)رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: دعایی که اوّلش «بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» باشد، رَد نمی شود.(همان، ص۳۱۳)رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) فرمود: صلوات شما بر من مایه اجابت دعای شما خواهد بود.(بحار، ج۹۱، ص۵۴)امام صادق(علیه السلام) فرمود: هر کس پیش از خود به چهل مؤمن دعا کند، دعایش مستجاب می شود.(بحار، ج۹۰، ص۳۱۷)در حدیث قُدسی وارد شده است: خداوند به حضرت عیسی(علیه السلام) فرمود: ای عیسی مرا بخوان همانند خواندن شخص اندوهناک و غرق شده ای که هیچ فریادرسی ندارد(همان، ص۳۱۴).

ملاحظه می کنید که برای اجابت دعا شرایطی بیان شده است، و از همه بیشتر بر روی خود سازی و آمادگی برای ضیافت پروردگار و شناخت میزبان حقیقی تکیه شده است.

آثار پذیرفته شدن دعا و زیارت در زندگی انسان

قبولی دعا و زیارت از دو جهت قابل بررسی است:الف: صحیح خواندن و قصد قربت داشتن ادعیه و زیارات و اگر غلط خوانده شود معنای آن به کلّی تغییر یافته و انسان را از رسیدن به اهداف آن دور می کند.

ب: قبولی دعا و زیارت و پذیرفته شدن عند الله. یعنی علاوه بر اینکه قربةً إلَی الله انجام داده است، حضور قلب و معرفت الهی هم داشته و توانسته از تمایلات

نفسانی رهایی پیـدا کنـد، و با خضوع و خشوع دعا و زیارت را انجام دهد، و در طول سـفر خصـلت های زشت درونی را یکی پس از دیگری ترک کرده و از سـفره گسـترده حق تعـالی بهره منـد شود، یعنی در مهمـانی رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) و زهرای مرضـیه(علیها السـلام) و ائمه بقیع(علیهم السـلام) شرکت نماید و به قدر توان از غذاهای معنوی تناول کند. چنین فردی توانسـته است درجـاتی از تقوا را به دست آورد. قرآن کریم می فرمایـد: گوشت و خون قربـانی به خـدا نمی رسـد، "...وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ... " (حج: ۳۷) بلکه تقوای حاصل از قربانی است که انسان را بالا می برد و به خـدا نزدیک می کند. در آیه دیگر می فرماید: در روزهای مشـخّص به یاد خدا باشید (اشاره به مَناسک منا).آنگاه می فرماید: "...وَاتَّقُوا اللّهَ... "؛(بقره: ۲۰۳) «از خدا پروا کنید.» اگر زائر حرمین شـریفین به یاد خدا باشد، خود را از گناه حفظ نماید، تمرین ترک معاصـی داشته باشد، و حـالت تقوا و پرهیزکـاری پیـدا کنـد، پس از حـج مرتکب گناه نمی شود، و خصـلت های خـدایی در درونش جوانه می زنـد، رسول گرامی اسـلام(صـلی الله علیه وآله) می فرمایـد: «آیَهُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْکُ ما کانَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ مُقِیماً مِنَ الذُّنُوبِ»،(مسـتدرک الوسائل، ج۱۰، ص۱۶۵، ح۱۱۷۶۷) نشانه قبولی حج، ترک گناهان گذشـته است.بنابراین نشانه قبولی اعمال، دستیابی به تقوا و مراعات حدود الهی، پرهیز از گناه، و دوری از خصـلت های زشت است، و این معنا امکان ندارد مگر اینکه انسان همیشه خود را در محضر حق سبحانه و تعالی ببیند، و مراقب اعمال و

رفتار خود باشد، هر کاری را جهت رضای پروردگار انجام دهد، با مردم آن گونه رفتار نماید که دوست دارد مردم با او رفتار کنند، بندگان خدا از دست و زبانش در امان باشند، در سختی ها و گرفتاری ها تکیه گاه محکمی برای نزدیکان به حساب آید، به اعمال عبادی بویژه نماز اهمیّت دهد، و سعی کند نمازهای واجب را اوّل وقت و به «جماعت» برگزار نماید.

چند توصیه در زمینه وحدت امّت اسلامی

اشاره

اگرچه درباره توصیه های لازم به حجّاج محترم کتاب های جداگانه ای نوشته شده و به طور مفصّل نکاتی را تذکّر داده اند، و ما هم در همین کتاب به مناسبت های مختلف به بعضی از آنها اشاره کرده ایم، لکن به خاطر اهمّیّت موضوع سزاوار است برخی از نکات یادآوری شود:

الف اهمیّت وحدت امّت اسلامی

یکی از اسرار اعمال و مناسک حج و زیارت مَشاهد مشرّفه، تمرین تواضع و اخلاص، متخلّق شدن به اخلاق الهی، نمایش وحدت و عزّت امّت اسلامی و ارتباط نزدیک با برادران دینی، و همدلی و تبادل نظر با آنها است. از این رو زائر بیت الله الحرام و حرم نبوی(صلی الله علیه وآله) باید به همه میهمانان خانه خدا با هر ملیّت و مذهب و از هر سرزمینی که باشند، با چشم عزّت و برادری بنگرد، و با برخورد مودّت آمیز، آنگونه که مایل است بندگان خدا با او رفتار نمایند، با دیگران رفتار کند، و با اقتدا به پیشوایان دینی خود مایه عزّت و زینت اسلام و رسول الله(صلی الله علیه وآله) و ائمّه اطهار(علیهم السلام) باشد، و در یک سخن اختلاف در مذهب نباید موجب بدبینی و تشتّت گردد؛ زیرا مشترکات موجود میان ما و مسلمانان فراوان است، و باید تمام مسلمین در برابر دشمنان قرآن و انسانیّت یَد واحده باشند، و از عظمت و عزّت قرآن و اسلام دفاع کنند، و شاید به همین دلیل است که در روایات ما توصیه های مؤکّد درباره شرکت در جماعات برادران دینی شده است.پس زائران محترم از انجام کارهایی که موجب بدبینی و تفرقه وجدایی امّت بزرگ اسلامی می شود باید پرهیز نمایند.

ب میهمانان خدا در سفر الهی حج

زیارت خانه خدا وقبر مطهر پیامبر اکرم وائمّه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین سفر الهی و دارای ابعاد گوناگون می باشد، و چه بسا در زندگی تنها یك بار توفیق این سفر معنوی نصیب انسان گردد، لذا سزاوار است به اهمیّت و سازندگی آن بیش از پیش توجّه کنیم، و از هنگام

تصمیم و عزم به مسافرت تا پایان آن قدم به قدم، الهی بودنِ این میهمانی را مدّ نظر داشته باشیم، و از ارزش و منزلت همسفران و رعایت حقوق آنها غفلت نکنیم، و در مواقع ازدحام و شلوغی روحیه عفو و اغماض و چشم پوشی از خطای دیگران را پیشه خود سازیم، و از کمک و همراهی و خدمت به میهمانان خانه خدا غفلت نورزیم، و این سنّت ارزشمند پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمّه معصومین(علیهم السلام) را زنده نگه داریم.

ج فرصت را مغتنم بشماریم

عمر سفر کوتاه، و ایّام زیارت به زودی سپری می گردد، باید با برنامه ریزی منظم بهترین استفاده را از اوقات شبانه روز خود بنماییم، و به جای وقت گذرانی برای کارهای بی نتیجه یا کم نتیجه، بیشترین وقت خود را صرف شناخت احکام و آداب و اسرار حج و زیارت و بهره مندی از مَشاهد شریفه و مواقف کریمه نماییم، که از جمله آنها، حضور و شرکت به موقع در نمازهای جماعت مسجدالحرام و مسجدالنبی(صلی الله علیه وآله) و قرائت قرآن در این دو مسجد با عظمت (حداقل یک ختم قرآن در مسجدالحرام و یک ختم در مسجدالنبی(صلی الله علیه وآله)) و خواندن دعاها و مناجات های وارده از طرف معصومین(علیهم السلام)در ایّام و مناسبت های مختلف می باشد.

د کیفیّت عبادت را فدای کمیّت آن نکنیم

همان گونه که قبلاً تذکّر دادیم، روح و عظمت دعا و عبادت و مناسک حجّ به معرفت و اخلاص و رعایت ادب و حضور در محضر خداوند متعال بستگی دارد. لذا باید تنها به مقدار و کمیّت اعمال و عبادات خود اکتفا نکرده، بیشتر به کیفیّت آن بپردازیم؛ زیرا اگر یک دعا یا زیارت و یا نماز، از روی معرفت واخلاص باشد، موجب شکستن دل و تحوّل درونی انسان می گردد، و باعث نجات از عذاب الهی و دست یافتن به بهشت جاوید خواهد شد. «رَزَقَنَا اللهُ وَإِیّاکُمْ إِنْ شاءَ اللهُ تَعالی».

جایگاه حج

حج در لغت به معنای: «قصد» ودر اصطلاح شرع به معنای: قصد زیارت خانه خدا وانجام اعمال ومناسک مخصوص می باشد.حجّ به معنای زیارت خانه خدا وانجام اعمال مخصوصه و یکی از ارکان پنج گانه اسلام است، و به اتفاق نظر علمای فریقین، از ضروریات دین، ومنکر آن کافر می باشد ولذا تارک حج مورد تهدید شدید خداوند واقع شده است.و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده:«مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتّی یَمُوتَ بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَهُودِیّاً «کسی که حجّ رابه تأخیر اندازد تا مرگ او فرا رسد، خداوند در روز رستاخیز اورا یهودی ویا أَوْ نَصْرانِیّاً».(وسائل الشیعه، ج۵، ص۲۱ چاپ اسلامیه تهران.) نصرانی محشور سازد.»و امیرالمؤمنین(علیه السلام) در وصیّت نامه خود می فرماید: وَ اللهَ، اللهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لا تُخَلُّوهُ ما بَقِیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُناظَرُوا».(نهج البلاغه، نامه ۴۷؛ وسائل الشیعه، ج۵، ص۱۵) وخدا را، خدا را، در مورد خانه خدا «کعبه» تا هستید، مبادا آن را خالی بگذارید، که اگر ترک شود مهلت داده نمی شوید.»

فلسفه تشریع حجّ

دستور وجوب حجّ، بعد از هجرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به مدینه نازل گردیده، واز هر مسلمان مستطیعی در تمام

دوران عمر یک بار به عنوان حج واجب (حَجَّهُ الإسـلام) خواسـته شده است. (صرف نظر از عناوین دیگری که موجب وجوب حـج می شود ماننـد نـذر و...).حـجّ گرچه جزو فروع دین به حساب می آیـد، ولی از افضل عبادات است. ودارای فوایـد وآثار بسیار عظیم دنیوی، اُخروی، فردی، اجتماعی، سیاسی ومعنوی است که در کمتر عبادتی دیده می شود.حجّ نمایش تعبّد محض وعبادت خالص خدا واظهار بندگی وایجاد ارتباط قلبی با خداوند است.حجّ کلاس تعلیم

و تربیت است، زمینه ای است برای تحصیل علم زندگی و حسن معاشرت، وتحکیم مبانی اخلاق اسلامی در عمل.حجّ درس جهاد و فداکاری بامال و جان و گسستن ازخود و خودخواهی ها، و جدا شدن از تعلّقات و جذبات زندگی مادّی، و رو آوردن به عالم معنا، و حرکت به سوی خدا است.حجّ به ما آموزش توحید در عقیده ووحدت در رویّه و ضرورت تبادل افکار و آرا و همکاری های اجتماعی، علمی، فرهنگی، اقتصادی وسیاسی را می دهد، و خلاصه حجّ در مجموعه اعمال ومناسک، تابلویی از تمامیّت دین مقدس اسلام وحیات دنیا وآخرت را به نمایش می گذارد، وانسان حج گزار را از عالَم خاکی به اوج می برد، وبه عالَم قدس وملکوت پرواز می دهد، وحیاتی نوین از معنویت وارتباط با حقّ وحضور نزد ربّ، در کالبد خسته حاجی می دمد.امام صادق(علیه السلام) در بیان آداب باطنی حجّ می فرمایند:«إِذا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِکَ مِنْ کُلِّ شاغِل وَحِجابِ کُلِّ حاجِب، وَفَوِّضْ أُمُورَکَ کُلَّها إِلی خالِقِکَ، وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ ما یَظْهَرُ مِنْ حَرَکاتِکَ وَسَکَناتِکَ، وَسَلِّمْ لِقَضائِهِ وَحُکْمِهِ وَقَدَرِهِ، وَوَدِّع الدُّنْیا وَالرّاحَهَ وَالْخَلْقَ... ثُمَّ اغْتَسِلْ بماءِ التَّوْبَهِ الْخالِصَهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ الْبسْ کِسْوَهَ الصِّدْقِ وَالصَّفاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ أَحرِمْ عَنْ کُلِّشَیْء یَمْنَعُکَ مِنْ ذِکْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَیَحْجُبُکَ عَنْ طاعَتِهِ، وَلَبِّ بِمَعْنی إِجابَه صافِیَه خالِصَه زاکِیَه لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی دَعْوَتِکَ، مُتَمَسِّکاً بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی، وَطُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلائِکَهِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوافِکَ مَعَ الْمُسْلِمِینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبَیْتِ...».(مصباح الشریعه، ص۱۶ و ۱۷) «هنگامی که اراده حج نمودی، پیش از هر تصمیم دل خود را از هر چه

غیر خـدا است خالی،وهر حجابی را کـه میان تـو و او حـاجب وحائـل شـده است برطرف کـن، وتمـام امـور خـویش رابه آفریـدگارت واگذار.در تمام حرکات وسـکنات خود، بر او تو کّل کن،وبر قضا و قدر الهی وحکم وتقدیر او تسـلیم باش، و از آسـایش دنیـا و مردم منقطع شو...،سپس بـا آب زلاـل وخالص توبه گناهانت را شسـتشو کن، ولباس صـداقت وراستی، پاکی، صفا، خضوع وخشوع را بر تن نما، واز آنچه که تو را از یاد وذکر خدا باز می دارد ومانع تو از اطاعت او میگردد، «اِحرام» بند، ولبّیکهایت، شـفافترین وخالصانه ترین پاسـخ واجابت دعوت خـدای متعال باشد. در حالی کـهبه ریسـمان محکم الهی تمسّـک جسـته (از غیر او دل بریده ای). از صـمیم قلب و در عالَم دل،به همراهی فرشـتگان عرش الهی طواف کن، هم چنان که خود با مسلمانان، دور کعبه طواف می کنی».

حضور قلب در دعا در مراسم حج

قبلًا اشاره کردیم که حجّ از اعظم عبادات اسلامی است، ومی دانیم که هر عبادتی را ظاهری است وباطنی.

وباطن عبادات را، توجّه خالص وارتباط دائم قلبی ومراقبت ومواظبت همیشگی تشکیل می دهد.که بنده خود را در محضر ربّ العـالمین مشاهـده کنـد.بر این اسـاس، دعا در لسان پیشوایان بزرگوار اسـلام به «مُخُّ الْعِبادَهِ»، «أَفْضَلُ الْعِبادَهِ»، «سِـلاحُ الْمُؤْمِنِ»، «عَمُودُ الـدِّینِ»، «نُورُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ»، «تُرْسُ الْمُؤْمِنِ»، «سِـلاحُ الْأَنْبیاءِ»، «مَفاتِیـحُ النَّجاحِ» و«مَقالِیـدُ الْفَلاحِ» تعبیر شـده است. (بحار، ج۹۳)

یعنی دعـا مغز عبادت، برترین نیایش، سـلاح مؤمن، سـتون دین، فروغ آسـمان و زمین، سپر مؤمن، سـلاح انبیا، کلیـد پیروزی و رسـتگاری می باشـد.و مرحوم کلینی در «اصول کـافی» به اسـناد خود از زراره از امـام بـاقر(علیه السـلام) ذیل آیه شـریفه " إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ

عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ ".(مؤمن: ۶۰، ترجمه: «آنانی که از عبادت من تکبّر ورزنـد به زودی با خفت و خواری وارد دوزخ گردنـد.»)آورده که حضـرت فرمودند: منظور از عبادت در آیه شـریفه دعا است. وبعد فرمودند: «وَأَفْضَلُ الْعِبادَهِ الدُّعاءُ»، «وبهـترین عبادتهـا، دعـا است».(اصول کـافی، ج۲، ص۴۶۷)و آنچـه از شـیوه زنـدگی معنـوی پیـامبران الهی وائمـه معصـومین وبزرگـان اسـلام به مـا رسـیده نیز این معنـا را تصـدیق و تأییـد می کنـد، که بالاترین مقام انسان، مقام عبودیّت است که توفیق بندگی حضـرت ذوالجلال نصیبش می گردد، و اصلی ترین مرتبه و شیرین ترین مرحله عبادت، مرحله دعا و ایجاد ارتباط بنده با خـدا، وتوفیق تضـرّع و توبه، واظهار خضوع وخشوع، واعلان تقدیس وتسبیح وتحمید حقّ است، که اگر بنده اهل دعا نباشـد مورد توجّه خـدا نخواهـد بود: "...قُلْ مـا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لا ـ دُعـاؤُکُمْ... ".(فرقـان: ۷۷، ترجمه: «بگـو: اگر دعـای شـما نبود، پروردگـار من چه اعتنـا وتوجهی به شـما می کرد؟»)و حاجی بایـد بدانـد که گرچه در عتبات عالیات ومَشاهـد مشرّفه واماکن وازمنه حجّ، عرض حـاجت دنیوی واُخروی به محضـر حضـرت حقّ بردن خلاف نیست ولی نزد اولیای خـدا وشـیفتگان جمال ذوالجلالش دعا برای رسـیدن به مرحله «کمال الانقطاع» وتحصـیل نورانیّت، بصـیرت قلوب و وصول و اتّصال به معدن عظمت، وکنـار زدن حجـاب هـای ظلمت، وسـر بر آسـتانش سودن، و آسودن است.ای برادران وخواهران، اینک که به توفیق حقّ عازم حریم حرم امن «الهی» وراهی سـرزمین مقـدّس وحی، گشـته ایـد.به آوای آن شب زنـده دار معصوم؛ حضـرت سالار شـهیدان، گوش فرا دهید، که در مناجات شعبانیه اش به درگاه واهب المواهب عرض می کند:«...إِلهِی هَبْ لِی

كَمالَ الْاِنْقِطاعِ إِلَيْکَ، وَ أَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِياءِ نَظَرِها إِلَيْکَ، حَتّى تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ،فَتَصِلَ إِلى مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَ تَصِيرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ...». «بار الها کمال انقطاع وبریدن از دیگران وپیوستن به خویش رابه من عنایت فرما، ودیدگان دل های ما را به نور دیدارت روشن گردان. تا آنجا که دیدگان و بصیرت دل، حجاب های مانع نور را پاره کنند،وبه معدن عظمت واصل گردند، و روح وجان ما (تنها وتنها) به پیشگاه مقدّس تو تعلّق و وابستگی بیابند، وبه مقام قدس تو بیاویزند».وبه دعای امام حسین(علیه السلام) که در سرزمین عرفات به درگاه خداوند می نالد، توجه کنید:

«إِلهِی تَرَدُّدِی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِی إِلَیْکَ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ، أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ،حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَکَ، مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیل یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَ مَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الْاِعْتِمادِ عَلَیْها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً، إِلهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الْآثارِ، فَارْجِعْنِی إِلَیْکَ بِکِسْوَهِ الْأَنْوارِ وَ هِدایَهِ الْاِسْتِبْصارِ، حَتّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إِلَیْکَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْها، إِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً، وَ خَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْد لَمْ «خداوندا جستجویم در آثار قدرت و عظمت تو، موجب دوریم از زیارت جمالت می گردد، پس مرا خدمتی فرما تا به مقام وصلت نایل گردم. چگونه برای قرب وجودت، به آثاری استدلال شود که خود در وجود خویش نیازمند تو می باشند. آیا ظهور وپیدایش برای غیر تو هست که آن ظهور، از تو

و برای تو نباشد تا در نتیجه دلیل ظهور تو گردد؟ چه وقت غایب از نظر بوده ای تا برای ظهورت نیاز به دلیل و برهان باشد؟ و چه وقت دور بوده ای تا آثار وپدیده هایت دلیل نزدیکی و وصلت باشند؟ کور است دیده ای که تو را نبیند، در صورتی که همواره مراقب او، با او و در کنار او هستی در خسران و زیان است بنده ای که از عشق ومحبت تو نصیبی ندارد معبودا! همگان را امر کردی که به آثار قدرت وعظمتت رجوع کنند، ولی مرا به تجلّیات انوار خودت رجوع ده، وبا مشاهده واستبصار، هدایتم فرما، تا از آثار بگـذرم و به تو واصل گردم، همچنان که از آنها گذشـته ودر سِرّ درونم بدون توجّه به آنها، بر تو وارد گشـته. همّتم را چنـان بلنـد گردان که نیاز واعتماد بر پدیـده و آثار نداشـته باشم که تنها تو بر همه چیز توانایی...» وشـما زائران محترم خانه خدا در تمام مراحل ومواقیت ومواقف ودر ضمن اعمال ومناسک، اذکار وادعیه ای دارید که سزاوار است آنها را با توجّه وخلوص کامـل بخوانیـد، و بدانیـد که روح حـجّ، تزکیه وتعـالی روحی است که با انجام مناسک حـجّ و ملازمت بر دعوات و اذکار وارده وقرائت قرآن کریم ودقّت در ثمرات معنوی واسرار باطنی و عمل به واجبات و مستحبّات، حاصل می گردد.

بخش اول اعمال وآداب حجّ

واجبات عمره تمتّع

در عمره تمتع پنج چیز واجب است:

۱. اِحرام.

۲. طواف کعبه.

۳. نماز طواف.

۴. سعی بین صفا و مروه.

۵. تقصیر (گرفتن قدری از مو یا ناخُن).

احکام مربوط به عمره تمتع را در مناسک بخوانید، وادعیه واذکار در همین کتاب خواهد آمد.

واجبات عمره مفرده

در عمره مفرده هفت چیز واجب است:

۱. احرام.

۲. طواف کعبه.

۳. نماز طواف.

۴. سعی بین صفا ومروه.

۵. تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو).

۶. طواف نساء.

۷. نماز طواف نساء.

احکام مربوط به واجبات عمره مفرده را در کتاب های مناسک، وادعیه واذکار مربوطه را در همین کتاب بخوانید.

میقات های احرام

کسانی که به قصد حج یا عمره عازم بیت الله الحرام می باشند، باید با احرام وارد مکّه شوند. محلّی که برای احرام بستن معیّن شده «میقات» نامیده می شود. ومیقات حجّاج به اختلاف راههایی که از آنها به طرف مکّه می روند مختلف می شود، وآن پنج محلّ است:

۱. میقات کسانی که از طرف مدینه به مکه عازم

هستند «ذو الْحُلَيْفَه» است که همان «مسجد شجره»

می باشد.

۲. و برای کسانی که از طرف شام می آیند «جُحفه» است.

۳. و برای کسانی که از عراق ونجد عازمند «وادی عقیق» است.

۴. وبرای کسانی که از طرف طائف می آیند «قَرْنُ المنازل» است.

۵. و برای کسانی که از سوی یمن عازم هستند «يَلَمْلَم» می باشد.

واجبات احرام:

برای مُحرِم شدن سه امر واجب است.

۱. پوشیدن دو قطعه لباس اِحرام (لنگ و رِدا).

۲. نیّت: در نیّت باید به سه نکته توجّه شود:

الف: قربةً الی الله باشد.

ب: همراه با شروع پوشیدن لباس احرام باشد.

ج: تعیین نوع احرام که برای عمره، حجّ، برای خود یا به نیابت است.

۳. تلبیه: که گفتن این ذکر شریف می باشد:

«لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَالْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ». «اجابت کردم خداوند را! اجابت کردم، اجابت کردم، شریکی برایت نمی باشد، اجابت کردم، سپاس و نعمت و ملک هستی ترا است، شریکی برایت نیست، اجابت کردم.»

مستحبّات احرام

۱. غسل: مستحب است قبل از اِحرام، به قصد اِحرام غسل کنند، وبهتر است که بعد از ادای نماز فریضه اِحرام ببندند.شیخ صدوق فرموده: مستحب است این دعا هنگام غسل اِحرام خوانده شود: «بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزًا وَأَمْنًا مِنْ کُلِّ خَوْف، وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم. اَللّهُمَّ طَهِّرْنِی وَطَهِّرْ لِی قَلْبِی، وَاشْرَحْ لِی صَدْرِی، وَ أَجْرِ عَلی لِسانِی مَحَبَّتَکَ وَمِدْحَتَکَ وَ الثَّناءَ عَلَیْکَ، فَإِنَّهُ لا قُوَّهَ لِی إِلاّ بِکَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوامَ دِینِی التَّسْلِیمُ لاَِمْرِکَ، وَالاِْتِّباعُ لِسُنَّهِ نَبِیِّکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

سپس جامه های احرام را پوشیده واین دعا را بخواند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی رَزَقَنِی ما أُوارِی بِهِ عَوْرَتِی، وَأُؤَدِّی بِهِ فَرْضِی، وَأَعْبُدُ فِیهِ رَبِّی، وَأَنْتَهِی فِیهِ إِلی ما أَمَرَنِی، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِی، وَأَرَدْتُهُ فَأَعانَنِی وَقَبِلَنِی، وَلَمْ یَقْطَعْ بِی، وَوَجْهَهُ أَرَدْتُ فَسَلَّمَنِی، فَهُوَ حِصْنِی وَکَهْفِی وَحِرْزِی وَظَهْرِی ومَلاذِی وَمَلْجَئِی وَمَنْجایَ وذُخْرِی وَعُدَّتِی فِی شِدَّتِی وَرَخائِی».

و مستحب است بعد از تلبیه واجب بگوید: «لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ داعِیًا إِلی

دارِ السَّلام لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ غَفّارَ الذُّنُوبِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرام لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَ الْمَعادُ إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِی وَیُفْتَقَرُ إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ مَرْهُوباً وَمَرْغُوباً إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ إِلهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا النَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ کَشّافَ الْکُرَبِ الْعِظامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ یا کَرِیمُ لَبَّیْکَ.»

و خوب است این جملات را نیز بگوید:

لَبَّیْکَ أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ بِحَجَّه وَعُمْرَه مَعاً لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ هذِهِ عُمْرَهُ مُتْعَه إِلَی الْحَجِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَلْبِیَهً تَمامُها وَبَلاغُها عَلَیْکَ.»

محرّمات اِحرام

پس از آنکه حاجی مُحرِم شد، بیست و چهار چیز بر او حرام می شود، که عبارتند از:

۱. شکار حیوان صحرایی (وحشی).

۲. جماع کردن با زن، وبوسیدن ونگاه به شهوت وهر نوع لذّت بردن از او.

۳. عقد کردن زن برای خود یا غیر.

۴. استمنا.

۵. استعمال عطریات وبوی خوش.

۶. پوشیدن پوشش های دوخته برای مردان.

۷. سرمه کشیدن به سیاهی که در آن زینت باشد.

۸. نگاه کردن در آیینه.

۹. پوشیدن کفشی که تمام روی پا را می گیرد.

۱۰. فسوق (اعمّ از دروغ گفتن وفحش دادن یا فخر ومباهات کردن).

۱۱. جدال و گفتن لا وَالله، وَبلَی وَالله (قسم یاد کردن به نام الله).

۱۲. کشتن جانورانی که در بدن ساکن می شوند.

۱۳. انگشتر به دست کردن به جهت زینت.

۱۴. پوشیدن زیور برای زن.

۱۵. روغن مالیدن به بدن.

۱۶. ازاله مو از بدن خود یا غیر چه مُحرِم باشد چه مُحِلّ.

۱۷. پوشانیدن مرد سر خود را، با هرچه که آن را بپوشاند.

۱۸. پوشانیدن صورت برای زنان.

۱۹. زیر سایه قرار گرفتن برای مردان، در حال راه رفتن وطیّ طریق.

۲۰. بیرون آوردن خون

از بدن.

۲۱. ناخن گرفتن.

۲۲. کندن دندان.

۲۳. کندن درخت یا گیاه از حرم.

۲۴. سلاح برداشتن (حمل سلاح).

مستحبات ورود به حرم:

۱. غسل کردن.

۲. پیاده شدن از وسیله نقلیّه.

۳. خواندن این دعا:

«اَللّٰهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ: " وَأَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیق "،اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَرْجُو أَنْ أَکُونَ مِمَّنْ أَجابَ دَعْوَتَکَ، وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه وَ مِنْ فَجّ عَمِیق، سامِعاً لِندائِکَ، وَمُسْتَجِیباً لَکَ، مُطِیعاً لاَمْرِکَ، وَکُلُّ ذلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی مَا وَفَّقْتَنِی لَهُ،أَبْتَغِی بِذلِکَ الزُّلْفَهَ عِنْدَکَ،وَالْقُرْبَهَ إِلَیْکَ، وَ الْمَنْزِلَهَ لَدَیْکَ، وَالْمَغْفِرَهَ لِذُنُوبِی، وَالتَّوْبَهَ عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَحَرِّمْ بَدَنِی عَلَی النّارِ، وَ آمِنِّی مِنْ عَذابِکَ وَعِقابِکَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آداب ورود به مسجد الحرام

۱. غسل کردن.

۲. پای برهنه با حالت متانت ووقار قدم برداشتن.

۳. ورود از باب بنی شیبه که مقابل باب السّلام کنونی می باشد.

ومستحب است بر در مسجدالحرام ایستاده، بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، بِسْمِ اللهِ

وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَماشاءَ اللهُ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ وَ آلِهِ، اَلسَّلامُ عَلی اِبْراهِیمَ وَآلِهِ، وَالسَّلامُ عَلی أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ».

و در روایت دیگر وارد است که نزد در مسجد بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَی اللهِ وَما شاءَ اللهُ وَعَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَخَیْرُ الْأَسْماءِ لِلّهِ،

وَالْحَمْدُ لِلّهِ، وَالسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی أَنْبیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلی إِبْراهِیمَ خَلِیلِ الرَّحْمانِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْمُرْسَلِینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد،

وَبـارِکْ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَـمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد، کَمـا صَـلَّیْتَ وَبـارَکْتَ وَتَرَحَّمْـتَ عَلی إِبْراهِیمَ وَآلِ إِبْراهِیمَ، إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ، وَعَلی إِبْراهِیمَ خَلِیلِکَ وَعَلی أَنْبیائِکَ وَرُسُـلِکَ وَسَـلِّمْ عَلَیْهِمْ، وَسَـلامٌ عَلَی الْمُرْسَـلِینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، اَللّهُمَّ افْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَاسْـتَعْمِلْنِی فِی طاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ، وَاحْفَظْنِی بِحِفْظِ الإْیمانِ أَبَـداً ما أَبْقَیْتَنِی، جَلَّ ثَناءُ وَجْهِکَ، اَلْحَمْـدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَنِی مِنْ وَفْـدِهِ وَزُوّارِهِ، وَجَعَلَنِی مِمَّنْ یَعْمُرُ مَساجِدَهُ،وَجَعَلَنِی مِمَّنْ یُناجِیهِ.اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْـدُکَ وَزائِرُکَ فِی بَیْتِکَ، وَعَلی کُلِّ مَأْتِیّ حَقٌّ لِمَنْ أَتاهُ وَزارَهُ، وَأَنْتَ خَیْرُ مَأْتِیّ وَأَکْرَمُ مَزُور، فَأَسْأَلُکَ یا اَللّهُ یا رَحْمانُ بِأَنَّکَ أَنْتَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لا شَـرِیکَ لَکَ، بِأَنَّکَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ [لَـکَ] کُفُواً أَحَـدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْـدُکَ وَرَسُولُـکَ، صَـلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَعَلی أَهْـلِ بَیْتِهِ، یـا جَوادُ یـا کَرِیمُ یا ماجِـدُ یا جَبّارُ یا کَرِیمُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَکَ إِیّایَ بِزِیارَتِی إِیّاکَ أَوَّلَ شَیْء تُعْطِیَنِی فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ».

پس سه مرتبه بگوید: «اَللّهُمَّ فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ».

آنگاه چنین ادامه دهد:

«وَ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ الطَّیِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَـرَّ شَیاطِینِ الإْنْسِ وَالْجِنِّ وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ». «اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ فِی مَقـامِی هـذا، فِی أَوَّلِ مَناسِـکِی أَنْ تَقْبَـلَ تَوْبَتِی، وَ أَنْ تَجـاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی وَ تَضَعَ عَنِّی وِزْرِی، اَلْحَمْـدُ لِلّهِ الَّذِی بَلَّغَنِی بَیْتَهُ الْحَرامَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَشْـهَدُ أَنَّ هـذا بَیْتُکَ الْحَرامُ الَّذِی جَعَلْتَهُ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَ هُـدیً لِلْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْـدُکَ، وَالْبَلَـدَ بَلَدُکَ، وَالْبَیْتَ بَیْتُـکَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَـکَ، وَأَؤُمُّ طاعَتَـکَ، مُطِیعًـا لاَِمْرِکَ، راضِـیاً بِقَـدَرِکَ، أَسْأَلُـکَ مَسْأَلَهَ الْمُضْـطَرِّ إِلَیْکَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ. اَللّهُمَّ افْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ

وَمَرْضاتِکَ».

بعد خطاب کند به کعبه و بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَکَرَّمَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَهً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدىً لِلْعالَمِینَ».

ومستحب است وقتی به محاذی «حجر الأسود» رسید، بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ،

وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ، وَکَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّى، وَعِبادَهِ الشَّیْطانِ، وَعِبادَهِ کُلِّ نِدٍّ یُدْعى مِنْ دُونِ اللّهِ».

امام صادق(علیه السلام) به ابوبصیر فرمود: هنگامی که داخل مسجد شدی جلو برو تا روبروی «حجرالأسود» که رسیدی متوجّه آن شده، این دعا را بخوان:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللهُ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ، أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَکْبَرُ مِمّا أَخْشى وَأَحْذَرُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُوَلَهُ الْحَمْدُ،یُحْییوَیُمِیتُ، وَیُمِیتُ وَیُحْیِی، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِکْ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، کَأَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلى إِبْراهِیمَ وَآلِ إِبْراهِیمَ، إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ، وَسَلامٌ عَلى جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَالْمُرْسَلِینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أُومِنُ بِوَعْدِکَ، وَأُصَدِّقُ رُسُلَکَ، وَأَتَّبِعُ کِتابَکَ». و در روایت معتبر وارد است که وقتی نزدیک حجرالأسود رسیدی دست های خود را بلند کن، وحمد وثنای الهی را بجا آور، وصلوات بر پیغمبر بفرست، واز خداوندِ عالَم بخواه که حجّ تو را قبول کند، پس از آن حَجَر را بوسیده واستلام نما. واگر بوسیدن ممکن نشد لمس کن، واگر آن هم ممکن نشد اشاره به آن کن، وبگو: «اَللّهُمَّ أَمانَتِی أَدَّیْتُها وَمِیثاقِی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوافاهِ، اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلى سُنَّهِ نَبِیِّکَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَنَّ

مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّى، وَعِبادَةِ الشَّيْطانِ، وَعَبادَةِ كُلِّ نِدّ يُدْعى مِنْ دُونِ اللهِ». اَللّهُمَّ إِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِى وَ فِيما عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِى فَاقْبَلْ سُبْحَتِى، وَاغْفِرْ لِى وَارْحَمْنِى،اَللّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَواقِفِ الْخِزْىِ فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ».

مستحبات طواف

مستحب است حاجی در حال طواف، با کمال خلوص وتوجّه به خدا، در هر دوری از طواف های هفت گانه، راز و نیازی آهسته و آرام، با حضرت حق داشته باشد، پس علاوه بر اذکاری که دارد، می تواند در هر شوط این ادعیه را بخواند:

دعای اشواط طواف

اشاره

برای اینکه طواف کننده در تعداد دورهای طواف شک نکند، می تواند دعاهای وارده را تقسیم کرده و در هر دور طواف بخشی از آن را به قصد رجاء بخواند، واگر تکرار شد مانعی ندارد.

دعای دور اوّل

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى يُمْشى بِه عَلى طَلَلِ الْماءِ،كَما يُمْشى بِه عَلى جَدَدِ الْأَرْضِ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى يَهْتَزُّلَهُ عَرْشُكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدامُ مَلائِكَتِكَ،وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى دَعاكَ بِهِ مُوسى مِنْ جانِبِ الطُّورِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَأَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّد صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ، وَأَتْمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ، أَنْ تَرْزُقَنِى خَيْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ» و حاجات خود را می خواهی.

دعای دور دوم

«اَللّهُمَّ إِنِّى إِلَيْكَ فَقِيرٌ، وَإِنِّى خائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، فَلا تُغَيِّرْ جِسْمِى وَلا تُبَدِّلِ اسْمِى».

سپس می گویی:سائِلُكَ فَقِيرُكَ مِسْكِينُكَ بِبابِكَ، فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ. اَللّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ، وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ الْمُسْتَجِيرِ بِكَ مِنَ النّارِ، فَأَعْتِقْنِى وَ والِدَىَّ وَ أَهْلِى وَوُلْدِى وَإِخْوانِىَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النّارِ، يا جَوادُ يا كَرِيمُ».

دعای دور سوم

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِى الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، وَأَجِرْنِى بِرَحْمَتِكَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِى مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَىَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، يا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، وَالْجُودِ وَالْكَرَمِ، اِنَّ عَمَلِى ضَعِيفٌ فَضاعِفْهُ لِى، وَتَقَبَّلْهُ مِنِّى، إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

دعای دور چهارم

«يا اَللّهُ يا وَلِيَّ الْعافِيَهِ، وَخالِقَ الْعافِيَهِ، وَرازِقَ الْعافِيَهِ، وَالْمُنْعِمَ بِالْعافِيَهِ، وَ الْمَنّانَ بِالْعَافِيَهِ، وَالْمُتَفَضِّلُ بِالْعافِيَهِ عَلَيَّ

وَعَلى جَمِيعِ خَلْقِكَ، يا رَحْمانَ الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ وَرَحِيمَهُما، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْزُقْنا الْعافِيَهَ، وَ دَوامَ الْعَافِيَهِ، وَتَمامَ الْعافِيَهِ، وَشُكْرَ الْعافِيَهِ فِى الدُّنْيا وَالاْخِرَه، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

دعای دور پنجم

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى شَرَّفَكِ وَعَظَّمَكِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى بَعَثَ مُحَمَّداً نَبِيّاً، وَجَعَلَ عَلِيّاً إِماماً. اَللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خِيارَ خَلْقِكَ، وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِكَ».

آنگاه می گویی:" رَبَّنا آتِنا فِى الدُّنْيا حَسَنَهً وَ فِى الاْخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ ".

دعای دور ششم

«اَللّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَ هذا مَقامُ الْعائِذِ بِكَ مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ مِنْ قِبَلِكَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعافِيَهُ. اَللّهُمَّ اِنَّ عَمَلِى ضَعِيفٌ فَضاعِفْهُ لِى، وَاغْفِرْ لِى مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنّى وَ خَفِىَ عَلى خَلْقِكَ، أَسْتَجِيرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ».

دعای دور هفتم

«اَللّهُمَّ إِنَّ عِنْدِى أَفْواجاً مِنْ ذُنُوب، وَ أَفْواجاً مِنْ خَطايا وَعِنْدَكَ أَفْواجٌ مِنْ رَحْمَه، وَ أَفْواجٌ مِنْ مَغْفِرَه، يا مَنِ اسْتَجابَ لِاَبْغَضِ خَلْقِهِ إِلَيْهِ إِذْ قالَ أَنْظِرْنِى إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، اِسْتَجِبْ لِى». سپس حاجات را بخواه و آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ قَنِّعْنِى بِما رَزَقْتَنِى، وَبارِكْ لِى فِيما آتَيْتَنِى». و هنگامی که مقابل مقام حضرت ابراهیم رسیدی، بگو:«اَللّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ، وَوَسِّعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّفَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالاْنْسِ». وامام سجّاد(علیه السلام) هنگام طواف، به ناودان نگاه می کرد، و عرضه می داشت:

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِى الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِكَ، وَأَجِرْنِى بِرَحْمَتِكَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِى مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالاِْنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ».

مستحبات نماز طواف

در نماز طواف مستحب است بعد از حمد، در رکعت اوّل سوره «توحید» ودر رکعت دوّم سوره " قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ " را بخواند، وپس از نماز، حمد وثنای الهی را بجا آورده وصلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، واز خداوند عالم طلب قبول نماید، وبگوید:«اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّى، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّى، اَلْحَمْدُ لِلّهِ بِمَحامِدِهِ كُلِّها عَلى نَعْمائِهِ كُلِّها، حَتّى يَنْتَهِىَ الْحَمْدُ إِلى ما يُحِبُّ رَبِّى وَيَرْضى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّى، وَطَهِّرْ قَلْبِى، وَزَكِّ عَمَلِى». و در روایت دیگر چنین آمده است:

«اَللّهُمَّ ارْحَمْنِی بِطَواعِیَتِی إِیّاکَ، وَطَواعِیَتِی رَسُولِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِی أَنْ أَتَعَدّی حُدُودَکَ، وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یُحِبُّکَ وَیُحِبُّ رَسُولَکَ وَمَلائِکَتَکَ وَعِبادَکَ الصّالِحِینَ».

و در بعضی از روایات است که حضرت صادق(علیه السلام) بعد از نماز طواف به سجده رفته و چنین می گفت: «سَجَدَ وَجْهِی لَکَ تَعَبُّداً وَرِقّاً، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ حَقّاً حَقّاً، اَلْاَوَّلُ قَبْلَ

كُلِّ شَيْء، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْء، وَها أَنَا ذا بَيْنَ يَدَيْكَ ناصِيَتِي بِيَدِكَ، فَاغْفِرْ لِي، إِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ غَيْرُكَ، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنِّي مُقِرٌّ بِذُنُوبِي عَلى نَفْسِي، وَلا يَدْفَعُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ غَيْرُكَ». و بعد از سجده، روى مبارك آن حضرت از گريه چنان بود كه گويا در آب فرو رفته باشد.

مستحبّات سعى

مستحب است پس از خواندن نماز طواف وپيش از سعى، مقدارى از آب زمزم بياشامد و به سر و پشت و شكم خود بريزد و بگويد:«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً، وَرِزْقاً واسِعاً، وَشِفاءً مِنْ كُلِّ داء وَسُقْم». پس از آن نزديك حجرالأسود بيايد، ومستحب است از درى كه روبروى حجرالأسود است به سوى صفا متوجه شود، و با آرامش دل وبدن بالاى صفا رفته، وبه خانه كعبه نظر كند، و به ركنى كه حجرالأسود در آن است رو نمايد، وحمد وثناى الهى را بجا آورد، ونعمت هاى الهى را به خاطر بياورد، آنگاه اين ذكر را بگويد: «اَللّهُ أَكْبَرُ» هفت مرتبه.

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ» (سه مرتبه).پس صلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، وسه مرتبه بگويد: «اَللّهُ أَكْبَرُ عَلى ما هَدانا، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما أَبْلانا، وَالْحَمْدُ

لِلّهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْحَيِّ الدّائِمِ».

پس سه مرتبه بگويد:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لا نَعْبُدُ إِلاّ إِيّاهُ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

پس سه مرتبه بگويد:

«اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعافِيَةَ وَالْيَقِينَ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَة».

و سه مرتبه بگويد:

«اَللّهُمَّ آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً

وَفِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً وَقِنا عَذابَ النّارِ».

پس بگويد:

«اَللهُ أَكْبَرُ» صد مرتبه. «لا إلهَ إلاَّ اللهُ» صد مرتبه. «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه. «سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه.

پس بگويد:«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ. اَللّهُمَّ بارِكْ لِی فِی الْمَوْتِ وَفِيما بَعْدَ الْمَوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَهِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ. اَللّهُمَّ أَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّكَ».

و بسيار دعای بعد را كه سپردن دين و نفس و اهل و مال خود به خداوند عالم است، تكرار كند، بگويد:

«اَسْتَوْدِعُ اللهَ الرَّحْمنَ الرَّحِيمَ الَّذِی لا تَضِيعُ وَدائِعُهُ دِينِی وَنَفْسِی وَأَهْلِی. اَللّهُمَّ اسْتَعْمِلْنِی عَلی كِتَابِكَ وَسُنَّهِ نَبِيِّكَ، وَتَوَفَّنِی عَلی مِلَّتِهِ، وَاَعِذْنِی مِنَ الْفِتْنَهِ». پس «اَللهُ أَكْبَرُ» سه مرتبه بگويد.

بعد دعای سابق را دو مرتبه تكرار كند، آنگاه يك بار ديگر تكبير ودعا را بخواند، واگر تمام اين عمل را نتواند انجام دهد هر قدر كه می تواند بخواند. و مستحب است كه رو به كعبه نمايد، واين دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی كُلَّ ذَنْب أَذْنَبْتُهُ قَطُّ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَیَّ بِالْمَغْفِرَهِ، فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. اَللّهُمَّ افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، فَإِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ تَرْحَمْنِی، وَإِنْ تُعَذِّبْنِی فَأَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابِی، وَأَنَا مُحْتَاجٌ إِلی رَحْمَتِكَ، فَيا مَنْ أَنَا مُحْتاجٌ إِلی رَحْمَتِهِ ارْحَمْنِی. اَللّهُمَّ لا تَفْعَلْ بِی ما أَنَا أَهْلُهُ، فَإِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنَا اهْلُهُ تُعَذِّبْنِی، وَلَمْ تَظْلِمْنِی، أَصْبَحْتُ أَتَّقِی عَدْلَكَ، وَلا أَخافُ جَوْرَكَ، فَيا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لا يَجُورُ ارْحَمْنِی».

پس بگويد: «يا مَنْ لا يَخِيبُ سائِلُهُ، وَلا يَنْفَدُ نائِلُهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِذْنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِكَ».

و در حديث شريف وارد

شـده است: ایسـتادن بر صـفا را طول دهـد، وهنگامی که از صـفا پایین می آید رو به خانه کعبه کند و بگوید: «اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ وَغُرْبَتِهِ وَوَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضِیقِهِ وَضَنْکِهِ. اَللّهُمَّ اَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

سپس می گویی:

«یا رَبَّ الْعَفْوِ، یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ هُوَ أَوْلی بِالْعَفْوِ،یامَنْ یُثِیبُ عَلَی الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ، یَا جَوادُ یَاکَرِیمُ یَا قَرِیبُ، یَا بَعِیدُ، اُرْدُدْ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ». و مستحب است پیاده سـعی نمایـد، و از صـفا تا مناره میانه، راه رود، واز آنجـا تـا جایی که محل بازار عطاران بوده است (این فاصـله با چراغ سبز مشـخص شـده)، (هَرْوَلَه کنـد)، و اگر سوار باشـد این فاصله را کمی تند نماید، و از برای زنها هَرْوَلَه نیست، و مستحب است در هنگامی که به این محل می رسد، بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَللّهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ، إِنَّکَ أَنْتَ الأَعَزُّ الأَکْرَمُ، وَاهْدِنِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ. اَللّهُمَّ إِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْ مِنِّی. اَللّهُمَّ لَکَ سَعْیِی، وَبِکَ حَوْلِی

وَقُوَّتِی، تَقَبَّلْ عَمَلِی، یا مَنْ یَقْبَلُ عَمَلَ الْمُتَّقِینَ».

و چون از این قسمت گذشتی بگو:

«یا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْکَرَمِ وَالنَّعْماءِ وَالْجُودِ، اِغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ».

و هنگامی که به مروه رسـید بالای آن برود، و بجا آورد آنچه را که در صـفا بجا آورد، وبخواند دعاهای آنجا را به ترتیبی که ذکر شد. وپس از آن بگوید:

«یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ یُحِبُّ الْعَفْوَ، یا مَنْ یُعْطِی عَلَی الْعَفْوِ، یا مَنْ یَعْفُو عَلَی الْعَفْوِ، یارَبَّ الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ».

و مستحب است در گریه کردن بکوشد و خود را به گریه وا دارد، ودر حال سعی دعا بسیار کند، وبخواند این دعا را:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ حُسْنَ الظَّنِّ بِکَ عَلی کُلِّ حَال، وَصِدْقَ النِّیَّهِ فِی التَّوَکُّلِ عَلَیْکَ».

آداب تقصیر عمره

واجب است پس از اتمام دور سعی بین صفا و مروه، قسمتی از مو یا ناخن خود را به نیّت تقصیر کوتاه کند، وبهتر آن است که اکتفا به گرفتن ناخن نکند بلکه از موی خود هم قدری کوتاه کند، که موافق احتیاط است، وتراشیدن سر در تقصیر عمره تمتع کفایت نمی کند، بلکه حرام می باشد.و هنگام تقصیر مناسب است این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ».

اقسام حج

حجّ بر سه قسم است:

۱. «حجّ تمتّع» وآن وظیفه کسانی است که ۴۸ میل(یعنی شانزده فرسخ) از مکّه دور باشند، وحجّ تمتع همراه عمره تمتع است.

۲. «حجّ افراد» که عین حجّ تمتع است با این فرق که در حجّ تمتّع قربانی واجب است و در حجّ إفراد واجب نیست.

۳. «حجّ قِران» مانند حجّ افراد است با این تفاوت که در حجّ قِران، همراه آوردن قربانی لازم است. تفصیل مسائل اقسام حجّ را در مناسک مطالعه کنید.

واجبات حجّ تمتع

واجبات حجّ تمتّع ۱۳ عمل است:

۱. احرام بستن در مکّه.

۲. وقوف در عرفات.

۳. وقوف در مشعرالحرام.

۴. زدن سنگ بر جمره عقبه در روز عید.

۵. قربانی در منا.

۶. تراشیدن سر یا تقصیر کردن در منا.

۷. طواف زیارت در مکّه.

۸. دو رکعت نماز طواف.

۹. سعی بین صفا ومروه.

۱۰. طواف نساء.

۱۱. دو رکعت نماز طواف نساء.

۱۲. ماندن در منا شب یازدهم ودوازدهم (ودر بعضی موارد شب سیزدهم).

۱۳. رمی جمرات در روز یازدهم ودوازدهم.

ودعاهای وارده ضمن این اعمال از قرار زیر می باشد:

مستحبات إحرام حجّ تا وقوف به عرفات

اموری که در احرام عمره مستحب بود در احرام حجّ نیز مستحب است، وپس از این که شخص احرام بست واز مکه بیرون آمد، همین که بر «أَبْطَح» مشرِف شد، به آواز بلند تلبیه

گوید، وچون متوجّه منا شود بگوید:

«اَللّهُمَّ إِیّاکَ أَرْجُو وَإِیّاکَ أَدْعُو، فَبَلِّغْنِی أَمَلِی، وَأَصْلِحْ لِی عَمَلِی».

و با وقار و دل آرام، و در حال گفتن سبحان الله و ذکر حق تعالی حرکت کند، وچون به منا رسید بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَقْدَمَنِیها صالِحاً فِی عافِیَه وَبَلَّغَنِی هذَا الْمَکانَ».

پس بگوید:

«اَللّهُمَّ هذِهِ مِنًی وَهِیَ مِمّا مَنَنْتَ بِهِ مِنَ الْمَناسِکِ، فَأَسْأَلُکَ أَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ فِیها بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلی أَوْلِیائِکَ، فَإِنَّما أَنَا عَبْدُکَ وَفِی قَبْضَتِکَ».

ومستحب است شب عرفه را در منا بوده، وبه اطاعت الهی مشغول باشد، وبهتر آن است که عبادات وخصوصاً نمازها را در مسجد خَیفْ بجا آورد، وچون نماز صبح را خواند تا طلوع آفتاب تعقیب نماز بخواند، پس به سوی عرفات روانه شود، واگر خواسته باشد بعد از طلوع صبح برود مانعی ندارد، ولی سنّت آن است که تا آفتاب طلوع نکرده از وادی مُحَسَّر رد نشود، وروانه شدن پیش از صبح مکروه است، وچون به عرفات متوجّه شود،

این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ إِلَيْکَ صَمَدْتُ، وَإِيّاکَ اعْتَمَدْتُ، وَوَجْهَکَ أَرَدْتُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُبارِکَ لِی فِی رِحْلَتِی، وَأَنْ تَقْضِیَ لِی حاجَتِی، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ تُباهِی بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّی».

مستحبات واعمال شب عرفه

شب نهم ذی حجه که شب عرفه است در فضیلت و احیا و دعا وعبادت مانند روز عرفه است، و مستحب است که در آن شب این دعاها خوانده شود.

دعای شب عرفه

«اَللّهُمَّ یا شاهِدَ کُلِّ نَجْوی، وَمَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَعالِمَ کُلِّ خَفِيَّه، وَمُنْتَهی کُلِّ حاجَه، یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ عَلَی الْعِبادِ،یا کَرِيمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا جَوادُ، یا مَنْ لا یُوارِی مِنْهُ لَيْلٌ داج، وَلا بَحْرٌ عَجّاجٌ، وَلا سَماءٌ ذاتُ أَبْراج، وَلا ظُلَمٌ ذاتُ ارْتِتاج، یا مَنِ الظُّلْمَهُ عِنْدَهُ ضِياءٌ،أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الْکَرِيم، الَّذِی تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً، وَبِاسْمِکَ الَّذِی رَفَعْتَ بِهِ السَّماواتِ بِلا عَمَد، وَسَطَحْتَ بِهِ الْأَرْضَ عَلی وَجْهِ ماء جَمَد، وَبِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ الْمَکْتُوبِ الطّاهِرِ الَّذِی إِذا دُعِيتَ بِهِ اَجَبْتَ، وَإِذا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَيْتَ، وَبِاسْمِکَ السُّبُّوحِ الْقُدُّوسِ الْبُرْهانِ الَّذِی هُوَ نُورٌ عَلی کُلِّ نُور، وَنُورٌ مِنْ نُور، يُضِیءُ مِنْهُ کُلُّ نُور، إِذا بَلَغَ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ، وَإِذا بَلَغَ السَّماواتِ فُتِحَتْ، وَإِذا بَلَغَ الْعَرْشَ اهْتَزَّ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی تَرْتَعِدُ مِنْهُ فَرائِصُ مَلائِکَتِکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ جَبْرَئِيلَ وَمِيکائِيلَ وَاِسْرافِيلَ، وَبِحَقِّ مُحَمَّد الْمُصْطَفی صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَعَلی جَمِيعِ الْأَنْبِياءِ وَجَمِيعِ الْمَلائِکَهِ، وَبِالْاِسْمِ الَّذِی مَشی بِهِ الْخِضْرُ عَلی طَلَلِ الْماءِ کَما مَشی بِهِ عَلی جَدَدِ الْأَرْضِ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسی، وَأَغْرَقْتَ فِرْعَونَ وَقَوْمَهُ، وَأَنْجَيْتَ بِهِ مُوسَی بْنَ عِمْرانَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّهً مِنْکَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی بِهِ أَحْيا عِيسَی بْنُ مَرْيَمَ الْمَوْتی، وَتَکَلَّمَ فِی الْمَهْدِ صَبِيّاً، وَأَبْرَءَ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِکَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ حَمَلَهُ عَرْشِکَ وَجَبْرَئِيلُ وَمِيکائِيلُ وَإِسْرافِيلُ، وَحَبِيبُکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَلائِکَتُکَ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَنْبِياؤُکَ الْمُرسَلُونَ، وَعِبادُکَ الصّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضِينَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ ذُوالنُّونِ إِذْ

ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّیْتَهُ مِنَ الْغَمِّ، وَکَذلِکَ تُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الَّذِی دَعاکَ بِهِ داوُدُ وَخَرَّ لَکَ ساجِداً، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعَتْکَ بِهِ آسِیَهُ امْرَاَهُ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَونَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ، فَاسْتَجَبْتَ لَها دُعاءَها، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ أَیُّوبُ إِذْحَلَّ بِهِ الْبَلاءُ، فَعافَیْتَهُ وَآتَیْتَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِکَ وَذِکْری لِلْعابِدِینَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ یَعْقُوبُ، فَرَدَدْتَ عَلَیْهِ بَصَرَهُ وَقُرَّهَ عَیْنِهِ یُوسُفَ، وَجَمَعْتَ شَمْلَهُ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ سُلَیمانُ، فَوَهَبْتَ لَهُ مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِاَحد مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی سَخَّرْتَ بِهِ الْبُراقَ لِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه، إِذْ قالَ تَعالی: " سُبْحانَ الَّذِی اَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرام إِلَی الْمَسْجِدِ الاَْقْصی "، وَقَوْلُهُ: " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَاِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَبِاسْمِکَ الَّذِی تَنَزَّلَ بِهِ جَبْرَئِیلُ عَلی مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ آدَمُ، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ وَاَسْکَنْتَهُ جَنَّتَکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِیم، وَبِحَقِّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ، وَبِحَقِّ اِبراهِیمَ وَبِحَقِّ فَصْلِکَ یَوْمَ الْقَضاءِ، وَبِحَقِّ الْمَوازِینِ إِذا نُصِبَتْ، وَ الصُّحُفِ إِذا نُشِرَتْ، وَبِحَقِّ الْقَلَمِ وَما جَری وَاللَّوْحِ وَما أَحْصی، وَبِحَقِّ الاِْسْمِ الَّذِی کَتَبْتَهُ عَلی سُرادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِکَ الْخَلْقَ وَالدُّنْیا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ بِأَلْفَیْ عام، وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ فِی خَزائِنِکَ الَّذِی خَلْقِکَ، لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلا عَبْدٌ مُصْطَفیً، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی شَقَقْتَ بِهِ

الْبِحارَ، وَقامَتْ بِهِ الْجِبالُ، وَاخْتَلَفَ بِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِحَقِّ السَّبْعِ الْمَثانِى وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَبِحَقِّ الْكِرامِ الْكاتِبِينَ، وَبِحَقِّ «طا ها» وَ «يا سين» وَ «كاف ها يا عين صاد» وَ«حا ميم عين سين قاف»،وَبِحَقِّ تَوْراهِ مُوسى، وَإِنْجِيلِ عِيسى، وَزَبُورِ داوُدَ، وَفُرْقانِ مُحَمَّد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلى جَمِيعِ الرُّسُلِوَباَهِيّاًوَشَراهِيّاً.اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَقِّ تِلْكَ الْمُناجاهِ الَّتِى كانَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُوسى بنِ عِمْرانَ فَوْقَ جَبَلِ طُورِ سَيْناءَ،وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى عَلَّمْتَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ لِقَبْضِ الْأَرْواحِ، وأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى كُتِبَ عَلى وَرَقِ الزَّيْتُونِ، فَخَضَعَتِ النِّيرانُ لِتِلْكَ الوَرَقِهِ، فَقُلْتَ: " يا نارُ كُونِى بَرْداً وَسَلاماً "، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى كَتَبْتَهُ عَلى سُرادِقِ الْمَجْدِ وَالْكَرامَهِ، يامَنْ لايُحْفِيهِ سائِلٌ وَلا يَنْقُصُهُ نائِلٌ، يا مَنْ بِهِ يُسْتَغاثُ وَإِلَيْهِ يُلْجَأُ،أَسْأَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهى الرَّحْمَهِ مِنْ كِتابِكَ، وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ، وَجَدِّكَ الْأَعْلى، وَكَلِماتِكَ التّامّاتِ الْعُلى. اَللّهُمَّ رَبَّ الرِّياحِ وَما ذَرَتْ، وَالسَّماءِ وَما أَظَلَّتْ، وَالْأَرْضِ وَما أَقَلَّتْ، وَالشَّياطِينِ وَما اَضَلَّتْ، وَالْبِحارِ وَما جَرَتْ، وَبِحَقِّ كُلِّ حَقّ هُوَ عَلَيْكَ حَقٌّ، وَبِحَقِّ الْمَلائِكَهِ الْمُقَرَّبِينَ وَالرَّوْحانِيِّينَ وَالْكَرُّوبِيِّينَ وَالْمُسَبِّحِينَ لَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ لا يَفْتُرُونَ، وَبِحَقِّ اِبْراهِيمَ خَلِيلِكَ، وَبِحَقِّ كُلِّ وَلِىّ يُنادِيكَ بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَهِ، وَتَسْتَجِيبُ لَهُ دُعاءَهُ يا مُجِيبُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هذِهِ الْأَسْماءِ وَبِهذِهِ الدَّعَواتِ أَنْ تَغْفِرَ لَنا ما قَدَّمْنا وَما اَخَّرْنا وَما أَسْرَرْنا وَما أَعْلَنّا وَما أَبْدَيْنا وَما أَخْفَيْنا وَما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا، إِنَّكَ عَلى كُلِّشَىْء قَدِيرٌ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا حافِظَ كُلِّ غَرِيب، يا مُونِسَ كُلِّ وَحِيد، يا قُوَّهَ كُلِّ ضَعِيف، يا ناصِرَ كُلِّ مَظْلُوم، يا رازِقَ كُلِّ مَحْرُوم، يا مُونِسَ كُلِّ مُسْتَوْحِش، يا صاحِبَ كُلِّ مُسافِر، يا عِمادَ كُلِّ حاضِر، يا غافِرَ كُلِّ ذَنْب وَخَطِيئَه، يا غِياثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، يا كاشِفَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ،

يـا فارِجَ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ،يا بَـدِيعَ السَّماواتِ وَالْاَرَضـِينَ، يا مُنْتَهى غايَهِ الطّالِبِينَ، يا مُجِيبَ دَعْوَهِ الْمُضْـطَرِّينَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا رَبَّ الْعالَمِينَ، يا دَيّانَ يَوْمِ الدِّينِ، يا أَجْوَدَ الْاَجْوَدِينَ، يا أَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ، يا أَسْـمَعَ السّامِعِينَ، يا أَبْصَـرَ النّاظِرِينَ، يا أَقْدَرَ الْقادِرِينَ، اِغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تُغَيِّرُ النِّعَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تُـورِثُ النَّدَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تُورِثُ السَّقَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تَهْتِكُ الْعِصَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تَرُدُّ الـدُّعاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَحْبِسُ قَطْرَ السَّماءِ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُعَجِّلُ الْفَناءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَجْلِبُ الشَّقاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُظْلِمُ الْهَواءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَكْشِفُ الْغِطاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى لا يَغْفِرُها غَيْرُكَ يا اَللهُ، وَاحْمِلْ عَنِّى كُلَّ تَبِعَه لِاَحَـد مِنْ خَلْقِكَ، وَاجْعَلْ لِى مِنْ أَمْرِى فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَيُسْـراً، وَأَنْزِلْ يَقِينَـكَ فِى صَـدْرِى، وَرَجـاءَكَ فِى قَلْبِى، حَتّى لا أَرْجُوَ غَيْرَكَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِى، وَعـافِنِى فِى مَقامِى، وَاصْـحَبْنِى فِى لَيْلِى وَنَهارِى وَمِنْ بَيْنِ يَدَىَّ وَمِنْ خَلْفِى وَعَنْ يَمِينِى وَعَنْ شِـمالِى وَمِنْ فَوْقِى وَمِنْ تَحْتِى، وَيَسِّرْ لِىَ السَّبِيلَ، وَأَحْسِنْ لِىَ التَّيْسِـيرَ، وَلا تَخْذُلْنِى فِى الْعَسِـيرِ، وَاهْدِنِى يا خَيْرَ دَلِيل، وَلا تَكِلْنِى إِلى نَفْسِـى فِى الْاُمُورِ، وَلَقِّنِى كُلَّ سُـرُور، وَاقْلِبْنِى إِلى أَهْلِى بِالْفَلاحِ وَالنَّجاحِ مَحْبُوراً فِى الْعاجِلِ وَالْآجِلِ، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَـىْء قَدِيرٌ، وَارْزُقْنِى مِنْ فَضْلِكَ، وَأَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ طَيِّبـاتِ رِزْقِـكَ، وَاسْـتَعْمِلْنِى فِى طاعَتِكَ، وَأَجِرْنِى مِنْ عَـذابِكَ وَنـارِكَ، وَاقْلِبْنِى إِذا تَوَفَّيْتَنِى إِلى جَنَّتِـكَ بِرَحْمَتِـكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِـكَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِـكَ، وَمِنْ تَحْوِيلِ عافِيَتِكَ، وَمِنْ حُلُولِ نَقِمَتِكَ، وَمِنْ نُزُولِ عَذابِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ، وَدَرَكِ الشَّقاءِ، وَمِنْ سُوءِ الْقَضاءِ وَشَماتَهِ الْاَعْداءِ، وَمِنْ شَرِّ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ، وَمِنْ شَرِّ ما فِى الْكِتابِ الْمُنْزَلِ.

اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْنِی مِنَ الْاَشْرارِ، وَلا مِنْ أَصْحابِ النّارِ، وَلا تَحْرِمْنِی صُحْبَهَ الْاَخْیارِ، وَأَحْیِنِی حَیاهً طَیِّبَهً، وَتَوَفَّنِی وَفاهً طَیِّبَهً تُلْحِقُنِی بِالْاَبْرارِ، وَارْزُقْنِی مُرافَقَهَ الْاَنْبِیاءِ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ وَصُنْعِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی الْإِسْلامِ، وَاتِّباعِ السُّنَّهِ، یا رَبِّکما هَدَیْتَهُمْ لِدِینِکَ، وَعَلَّمْتَهُمْ کِتابَکَ، فَاهْدِنا وَعَلِّمْنا، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ، وَصُنْعِکَ عِنْدِی خاصَّهً، کَما خَلَقْتَنِی فَأَحْسَنْتَ خَلْقِی، وَعَلَّمْتَنِی فَأَحْسَنْتَ تَعْلِیمِی، وَهَدَیْتَنِی فَأَحْسَنْتَ هِدایَتِی، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی إِنْعامِکَ عَلَیَّ قَدِیماً وَحَدِیثاً، فَکَمْ مِنْ کَرْبٍ یا سَیِّدِی قَدْ فَرَّجْتَهُ، وَکَمْ مِنْ غَمٍّ یا سَیِّدِی قَدْ نَفَّسْتَهُ، وَکَمْ مِنْ هَمٍّ یا سَیِّدِی قَدْ کَشَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ بَلاءٍ یا سَیِّدِی قَدْ صَرَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ عَیْبٍ یا سَیِّدِی قَدْ سَتَرْتَهُ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی کُلِّ حالٍ فِی کُلِّ مَثْویً وَزَمانٍ، وَمُنْقَلَبٍ وَمَقامٍ، وَعَلی هذِهِ الْحالِ وَکُلِّ حالٍ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَفْضَلِ عِبادِکَ نَصِیباً فِی هذَا الْیَوْمِ، مِنْ خَیْرٍ تَقْسِمُهُ، أَوْ ضُرٍّ تَکْشِفُهُ، أَوْ سُوءٍ تَصْرِفُهُ، أَوْ بَلاءٍ تَدْفَعُهُ، أَوْ خَیْرٍ تَسُوقُهُ، أَوْ رَحْمَهٍ تَنْشُرُها، أَو عافِیَهٍ تُلْبِسُها، فَإِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، وَبِیَدِکَ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، وَأَنْتَ الْواحِدُ الْکَرِیمُ الْمُعْطِی الَّذِی لا یُرَدُّ سائِلُهُ، وَلا یُخَیَّبُ آمِلُهُ، وَلا یَنْقُصُ نائِلُهُ، وَلا یَنْفَدُ ما عِنْدَهُ، بَلْ یَزْدادُ کَثْرَهً وَطِیباً وَعَطاءً وَجُوداً، وَارْزُقْنِی مِنْ خَزائِنِکَ الَّتِی لا تَفْنی، وَمِنْ رَحْمَتِکَ الْواسِعَهِ، اِنَّ عَطاءَکَ لَمْ یَکُنْ مَحْظُوراً، وَأَنْتَ عَلی کُلِّشَیْءٍ قَدِیرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

ونیز این دعا را که جمعی از بزرگان علما آن را، از جمله اعمال شب و روز جمعه وعرفه ذکر کرده اند بخوانند. دعا به نقل مرحوم کفعمی در مصباح این است: «اَللّهُمَّ مَنْ تَعَبَّأَ وَتَهَیَّأَ وَأَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفادَهٍ إِلی مَخْلُوقٍ، رَجاءَ رِفْدِهِ وَطَلَبَ

نائِلِهِ وَجائِزَتِهِ، فَإِلَيْکَ یارَبِّ تَعْبِیَتی وَاسْتِعْدادی، رَجاءَ عَفْوِکَ، وَطَلَبَ نائِلِکَ وَجائِزَتِکَ، فَلا تُخَیِّبْ دُعائِی، یا مَنْ لا یَخِیبُ عَلَیْهِ سائِلٌ وَلا یَنْقُصُهُ نائِلٌ، فَإِنِّی لَمْ آتِکَ ثِقَةً بِعَمَلٍ صالِحٍ عَمِلْتُهُ، وَلا لِوِفادَهِ إِلی مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ، أَتَیْتُکَ مُقِرّاً عَلی نَفْسِی بِالْإِساءَهِ وَالظُّلْمِ، مُعْتَرِفاً بِأَنْ لا حُجَّهَ لِی وَلا عُذْرَ، أَتَیْتُکَ أَرْجُو عَظِیمَ عَفْوِکَ، الَّذِی عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخاطِئِینَ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلی عَظِیمِ الْجُرْمِ، أَنْ عُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالرَّحْمَهِ، فَیا مَنْ رَحْمَتُهُ واسِعَهٌ وَعَفْوُهُ عَظِیمٌ، یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ، لا یَرُدُّ غَضَبَکَ إِلّا حِلْمُکَ، وَلا یُنْجِی مِنْ سَخَطِکَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَیْکَ، فَهَبْ لِی یا إِلهِی فَرَجاً بِالْقُدْرَهِ الَّتِی تُحْیِی بِها مَیْتَ الْبِلادِ، وَلا تُهْلِکْنِی غَمّاً حَتّی تَسْتَجِیبَ لِی، وَتُعَرِّفَنِی الْإِجابَهَ فِی دُعائی، وَأَذِقْنِی طَعْمَ الْعافِیَهِ إِلی مُنْتَهی أَجَلِی، وَلا تُشْمِتْ بِی عَدُوِّی، وَلا تُسَلِّطْهُ عَلَیَّ، وَلا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقِی. اَللّهُمَّ إِنْ وَضَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْفَعُنِی،وَإِنْ رَفَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَضَعُنِی، وَإِنْ أَهْلَکْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَعْرُضُ لَکَ فِی عَبْدِکَ، أَوْ یَسْأَلُکَ عَنْ أَمْرِهِ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَیْسَ فِی حُکْمِکَ ظُلْمٌ، وَلا فِی نَقِمَتِکَ عَجَلَهٌ، وَإِنَّما یَعْجَلُ مَنْ یَخافُ الْفَوْتَ، وَإِنَّما یَحْتاجُ إِلَی الظُّلْمِ الضَّعِیفُ، وَقَدْ تَعالَیْتَ یا إِلهِی عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ فَأَعِذْنِی، وَاسْتَجِیرُ بِکَ فَأَجِرْنِی، وَاَسْتَرْزِقُکَ فَارْزُقْنِی، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ فَاکْفِنِی، وَاَسْتَنْصِرُکَ عَلی عَدُوِّی فَانْصُرْنِی، وَاَسْتَعِینُ بِکَ فَأَعِنِّی، وَاَسْتَغْفِرُکَ یا إِلهِی فَاغْفِرْ لِی، آمِینَ آمِینَ آمِینَ».

مستحبات وقوف به عرفات

در هنگام وقوف در عرفات چند چیز مستحب است.

۱. با طهارت بودن.

۲. غسل نمودن و بهتر است نزدیک ظهر باشد.

۳. توجه قلبی به خدا، واز خود دور ساختن چیزهایی که موجب تفرقه حواس می شود.

۴. وقوف در طرف چپ جبل الرّحمه.

۵. وقوف

در زمین هموار.

۶. خواندن نماز ظهر وعصر با یک اذان ودو اقامه.

۷. خواندن دعاهای وارده وتضرع به درگاه خداوند.

ادعیه وقوف به عرفات

وآنها بسیار است از جمله گفتن «اَللهُ أَكْبَرُ» صد مرتبه، و «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ» صد مرتبه، و«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه، و«سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه، و«ما شاءَ اللهُ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ» صد مرتبه، و«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد» صد مرتبه.

نیز صد مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَه الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي، وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ».

هر کدام از سوره "قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ" و «آيه الْكُرْسِى» و سوره "إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَهِ الْقَدْرِ" را صد مرتبه بخواند.

ومستحب است خواندن این دعا:

«أَسْأَلُ اللهَ بِأَنَّهُ هُوَ اللهُ الَّذِى لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ، سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى، يُسَبِّحُ لَهُ ما فِى السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيمُ».

پس بگو: «اَللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلى نَعْمائِكَ الَّتِى لا تُحصى بِعَدَد، وَلا تُكافَأُ بِعَمَل».

پس بخوان این دعا را:

«أَسْأَلُكَ يا اَللهُ يا رَحْمانُ بِكُلِّ اسْم هُوَ لَكَ، وَأَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ وَقُدْرَتِكَ وَعِزَّتِكَ وَبجَمِيع ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَبِأَرْكانِكَ كُلِّها، وَبِحَقِّ رَسُولِكَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِكَ الأَكْبرِ الأَكْبرِ، وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِى مَنْ دَعاكَ بِهِ كانَ حَقّاً عَلَيْكَ أَنْ لا تُخَيِّبَهُ، وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الَّذِى مَنْ دَعاكَ بِهِ كانَ حَقّاً عَلَيْكَ أَنْ لا تَرُدَّهُ، وَأَنْ تُعْطِيَهُ ما سَئَلَ، أَنْ تَغْفِرَ لِى ذُنُوبِى فِى جَمِيعِ عِلْمِكَ فِيَّ»

و این دُعا را نیز بخوان:

«اَللّهُمَّ فُكَّنِى مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ

الطَّيِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»،

وبخواند اين دُعا را:

«اَللّهُمَّ إِنِّى عَبْدُكَ، فَلا تَجْعَلْنِى مِنْ أَخْيَبِ وَفْدِكَ، وَارْحَمْ مَسِيرِى إِلَيْكَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِيقِ. اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ كُلِّها، فُكَّ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ. اَللّهُمَّ لا تَمْكُرْ بِى، وَلا تَخْدَعْنِى، وَلا تَسْتَدْرِجْنِى. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَوْلِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَمَنِّكَ وَفَضْلِكَ، يا أَسْمَعَ السّامِعِينَ، وَيا أَبْصَرَ النّاظِرِينَ، وَيا أَسْرَعَ الْحاسِبِينَ، وَيا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد.(وَأَنْ تَرْزُقَنِى خَيْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ». پس حاجت خود را بخواهد، آنگاه دست به آسمان بردارد واين دُعا را بخواند:

اَللّهُمَّ حاجَتِى إِلَيْكَ الَّتِى إِنْ أَعْطَيْتَنِيها لَمْ يَضُرَّنِى ما مَنَعْتَنِى، وَالَّتِى إِنْ مَنَعْتَنِيها لَمْ يَنْفَعْنِى ما أَعْطَيْتَنِى، أَسْأَلُكَ خَلاصَ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ، اَللّهُمَّ إِنِّى عَبْدُكَ، وَمِلْكُ يَدِكَ ناصِيَتِى بِيَدِكَ، وَأَجَلِى بِعِلْمِكَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُوَفِّقَنِى لِما يُرْضِيكَ عَنِّى، وَأَنْ تُسَلِّمَ مِنِّى مَناسِكِى الَّتِى اَرَيْتَها خَلِيلَكَ اِبراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَدَلَلْتَ عَلَيْها نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِى مِمَّنْ رَضِيتَ عَمَلَهُ، وَأَطَلْتَ عُمُرَهُ، وَأَحْيَيْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَياةً طَيِّبَةً».

ونيز مُستحبّ است در روز عَرَفه هنگام غرُوب آفتاب اين دُعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ، وَمِنْ تَشَتُّتِ الْأَمْرِ، وَمِنْ شَرِّ ما يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ، أَمْسى ظُلْمِى مُسْتَجِيراً بِعَفْوِكَ، وَأَمْسى خَوْفِى مُسْتَجِيراً بِأَمانِكَ، وَأَمْسى ذُلِّى مُسْتَجِيراً بِعِزِّكَ، وَأَمْسى وَجْهِىَ الْفانِى مُسْتَجِيراً بِوَجْهِكَ الْباقِى، يا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطى، يا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، جَلِّلْنِى بِرَحْمَتِكَ، وَأَلْبِسْنِى عافِيَتَكَ، وَاصْرِفْ عَنِّى شَرَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَارْزُقْنِى خَيْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ».

ونيز مُستحبّ است بعد از غرُوب آفتاب اين دُعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هذَا الْمَوْقِفِ، وَارْزُقْنِيهِ أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِى، وَاقْلِبْنِى

الْیَوْمَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی،مَرْحُوماً مَغْفُوراً لِی، بِأَفْضَلِ ما یَنْقَلِبُ بِهِ الْیَوْمَ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ، وَحُجّاجِ بَیْتِکَ الْحَرامِ، وَاجْعَلْنِی الْیَوْمَ مِنْ أَکْرَمِ وَفْدِکَ عَلَیْکَ، وَأَعْطِنِی أَفْضَلَ ما أَعْطَیْتَ أَحَداً مِنْهُمْ مِنَ الْخَیْرِ وَالْبَرَکَهِ وَالْعافِیَهِ وَالرَّحْمَهِ وَالرِّضوانِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَبارِکْ لِی فِیما أَرْجِعُ إِلَیْهِ مِنْ أَهْلٍ أَوْ مالٍ أَوْ قَلِیلٍ أَوْ کَثِیرٍ، وَبارِکْ لَهُمْ فِیَّ».

دعای امام حسین(ع) در روز عَرَفه

دعای امام حسین(علیه السلام) در روز عَرَفه: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ، وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ، وَلا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِعٍ، وَهُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ، فَطَرَ أَجْناسَ الْبَدائِعِ، وَأَتْقَنَ بِحِکْمَتِهِ الصَّنائِعَ، لا تَخْفی عَلَیْهِ الطَّلائِعُ، وَلا تَضیعُ عِنْدَهُ الْوَدائِعُ، جازِی کُلِّ صانِعٍ، وَرائِشُ کُلِّ قانِعٍ، وَراحِمُ کُلِّ ضارِعٍ، وَمُنْزِلُ الْمَنافِعِ، وَالْکِتابِ الْجامِعِ، بِالنُّورِالسّاطِعِ، وَهُوَلِلدَّعَواتِ سامِعٌ، وَلِلْکُرُباتِ دافِعٌ، وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ، وَلِلْجَبابِرَهِ قامِعٌ، فَلا إِلهَ غَیْرُهُ، وَلا شَیْءَ یَعْدِلُهُ، وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَهُوَالسَّمِیعُ الْبَصِیرُ، اَللَّطِیفُ الْخَبِیرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَرْغَبُ إِلَیْکَ، وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِیَّهِ لَکَ، مُقِرّاً بِأَنَّکَ رَبِّی، وَإِلَیْکَ مَرَدِّ ی، اِبْتَدَأْتَنِی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ أَنْ أَکُونَ شَیْئاً مَذْکُوراً، وَخَلَقْتَنِی مِنَ التُّرابِ، ثُمَّ أَسْکَنْتَنِی الْأَصْلابَ، آمِناً لِرَیْبِ الْمَنُونِ، وَاخْتِلافِ الدُّهُورِ والسِّنِینَ، فَلَمْ أَزَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْبٍ إِلی رَحِمٍ، فِی تَقادُمٍ مِنَ الْأَیّامِ الْماضِیَهِ، وَالْقُرُونِ الْخالِیَهِ، لَمْ تُخْرِجْنِی رَأْفَتِکَ بِی، وَلُطْفِکَ لِی، وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فِی دَوْلَهِ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ، اَلَّذِینَ نَقَضُواعَهْدَکَ، وَکَذَّبُوا رُسُلَکَ، لکِنَّکَ أَخْرَجْتَنِی رَأْفَهً مِنْکَ وَتَحَنُّناًعَلَیَّ لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدی،الَّذِی لَهُ یَسَّرْتَنِی،وَفِیهِ أَنْشَأْتَنِی، مِنْ قَبْلِ ذلِکَ رَؤُفْتَ بِی بِجَمِیلِ صُنْعِکَ،وَسَوابِغِ نِعَمِکَ، فَابْتَدَعْتَ خَلْقِی مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی، وَأَسْکَنْتَنِی فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ، مِنْ بَیْنَ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ، لَمْ تُشْهِدْنِی خَلْقِی، وَلَمْ تَجْعَلْ لِی شَیْئاًمِنْ أَمْرِی، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِی لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدی إِلَی الدُّنْیا تامّاً سَوِیّاً، وَحَفِظْتَنِی فِی الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِیّاً، وَرَزَقْتَنِی مِنَ الْغِذاءِ

لَبناً مَريّاً، وَعَطَفْتَ عَلَيَّ قُلوبَ الْحَواضِنِ، وَكَفَّلْتَنِى الاْمَّهاتِ الرَّواحِمَ، وَكَلاَتَنِى مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ، وَسَلَّمْتَنِى مِنَ الزّ يادَهِ وَالنُّقْصانِ، فَتَعالَيْتَ يا رَحِيمُ يا رَحْمانُ. حَتّى إذَا اسْتَهْلَلْتُ ناطِقاً بِالْكَلام، أَتْمَمْتَ عَلَيَّ سَوابغَ الاِنْعام، وَرَبَّيْتَنِى زائِداً فِى كُلِّ عام، حَتّى إذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتِى، وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتِى، أَوْجَبْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ، بِأَنْ أَلْهَمْتَنِى مَعْرِفَتَكَ، وَرَوَّعْتَنِى بِعَجائِبِ حِكْمَتِكَ، وَأَيْقَظْتَنِى لِما ذَرَأْتَ فِى سَمائِكَ وَأَرْضِكَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِكَ، وَنَبَّهْتَنِى لِشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ، وَأَوجَبْتَ عَلَيَّ طاعَتَكَ وَعِبادَتَكَ، وَفَهَّمْتَنِى ما جاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ، وَيَسَّرْتَ لِى تَقَبُّلَ مَرْضاتِكَ، وَمَنَنْتَ عَلَيَّ فِى جَمِيعِ ذلِكَ بِعَونِكَ وَلُطْفِكَ. ثُمَّ إذْ خَلَقْتَنِى مِنْ حَرِّ الثَّرى، لَمْ تَرْضَ لِى يا إلهِى نِعْمَةً دُونَ أُخْرى، وَرَزَقْتَنِى مِنْ أَنْواعِ الْمَعاشِ، وَصُنُوفِ الرِّ ياشِ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ الاْعْظَمِ عَلَيَّ، وَإحْسانِكَ الْقَدِيمِ إلَيَّ. حَتّى إذا أَتْمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النِّعَمِ، وَصَرَفْتَ عَنِّى كُلَّ النِّقَمِ، لَمْ يَمْنَعْكَ جَهْلِى وَجُرْأَتِى عَلَيْكَ أَنْ دَلَلْتَنِى إلى ما يُقَرِّبُنِى إلَيْكَ، وَوَفَّقْتَنِى لِما يُزْلِفُنِى لَدَيْكَ، فَإنْ دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِى، وَإنْ سَأَلْتُكَ أَعْطَيْتَنِى، وَإنْ أَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِى، وَإنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِى، كُلُّ ذلِكَ إكْمالٌ لاَنْعُمِكَ عَلَيَّ، وَإحْسانِكَ إلَيَّ، فَسُبْحانَكَ سُبْحانَكَ، مِنْ مُبْدِئٍ مُعِيدٍ حَمِيدٍ مَجِيدٍ، تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُكَ، وَعَظُمَتْ آلاؤُكَ، فَأَيُّ نِعَمِكَ يا إلهِى أُحْصِى عَدَداًوَذِكْراً، أَمْ أَيُّ عَطاياكَ أَقُومُ بِهاشُكْراً، وَهِىَ يا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَهَا الْعادّوُنَ، أَوْ يَبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحافِظُونَ، ثُمَّ ما صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّى اَللّهُمَّ مِنَ الضُرِّ وَالضَّرّاءِ أَكْثَرُ مِمّا ظَهَرَ لِى مِنَ الْعافِيَهِ وَالسَّرّاءِ. فَأَنَا أَشْهَدُ يا إلهِى بِحَقِيقَهِ إيمانِى، وَعَقْدِ عَزَماتِ يَقِينِى، وَخالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِى، وَباطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِى، وَعَلائِقِ مَجارِى نُورِ بَصَرِى، وَأَسارِيرِ صَفْحَهِ جَبِينِى، وَخُرْقِ مَسارِبِ نَفَسِى، وَخَذارِيفِ مارِنِ عِرْنِينِى، وَمَسارِبِ صِماخِ سَمْعِى، وَما ضُمَّتْ وَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتایَ، وَحَرَكاتِ لَفْظِ لِسانِى، وَمَغْرَزِ حَنَكِ فَمِى وَفَكِّى، وَمَنابِتِ أَضْراسِى، وَمَساغِ مَطْعَمِى وَمَشْرَبِى،

وَحِمالَهِ أَمِّ رَأْسِی، وَبُلُوغ فارِغ حَبائِلِ عُنُقِی. وَمَا اشْتَمَلَ عَلَیْهِ تامُورُ صَدْرِی، وَحَمائِلِ حَبْلِ وَتِینِی، وَنِیاطِ حِجابِ قَلْبِی، وَأَفْلاذِ حَواشِی کَبِدِی. وَما حَوَتْهُ شَراسِیفُ أَضْلاعِی، وَحِقاقُ مَفاصِلِی، وَقَبضُ عَوامِلِی، وَأَطرافُ أَنامِلِی وَلَحْمِی وَدَمِی، وَشَعْرِی وَبَشَرِی، وَعَصَبِی وَقَصَبِی، وَعِظامِی وَمُخِّی وَعُرُوقِی، وَجَمِیعُ جَوارِحِی، وَمَا انْتَسَجَ عَلی ذلِکَ أَیّامَ رِضاعِی، وَما أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی، وَنَوْمِی وَیقْظَتِی وَسُکُونِی، وَحَرَکاتِ رُکُوعِی وَسُجُودِی، أَنْ لَوْ حاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَی الْأَعصارِ وَالْأَحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها أَنْ أُؤَدِّیَ شُکْرَ واحِدَه مِنْ أَنْعُمِکَ مَا اسْتَطَعْتُ ذلِکَ، إلاّ بِمَنِّکَ، اَلْمُوجَبِ عَلَیَّ بِهِ شُکْرُکَ أَبَداً جَدِیداً، وَثَناءً طارِفاً عَتِیداً. أَجَلْ، وَلَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَالْعادُّونَ مِنْ أَنامِکَ، أَنْ نُحْصِیَ مَدی إِنْعامِکَ، سالِفِهِ وَآنِفِهِ ما حَصَرْناهُ عَدَداً، وَلا أَحْصَیناهُ أَمَداً. هَیْهاتَ أَنّی ذلِکَ وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِی کِتابِکَ النّاطِقِ، وَالنَّبَإِ الصّادِقِ: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللهِ لا تُحْصُوها، صَدَقَ کِتابُکَ اللّهُمَّ وَ نَبَؤُکَ، وَبَلَّغَتْ أَنْبِیاؤُکَ وَرُسُلُکَ، ما أَنْزَلْتَ عَلَیْهِمْ مِنْ وَحْیِکَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِینِکَ. غَیْرَ أَنِّی یا إِلهِی أَشْهَدُ بِجُهْدِی وَجِدِّی، وَمَبْلَغِ طاقَتِی وَوُسْعِی، وَأَقُولُ مُؤْمِناً مُوقِناً، اَلْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً فَیَکُونَ مَوْرُوثاً، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ فَیُضادَّهُ فِیمَا ابْتَدَعَ، وَلا وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ فَیُرْفِدَهُ فِیما صَنَعَ، فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ، لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا. سُبْحانَ اللهِ الْواحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، اَلْحَمْدُ لِلهِ حَمْداً یُعادِلُ حَمْدَ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ، وَأَنْبِیائِهِ الْمُرْسَلِینَ. وَصَلَّی اللهُ عَلی خِیَرَتِهِ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ، وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ الْمُخْلَصِینَ».

آنگاه حضرت شروع کرد به درخواست از پیشگاه خداوند متعال و سعی و اهتمام نمود در دعا و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود، پس گفت: «اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشاکَ کَأَنِّی أَراکَ، وَأَسْعِدْنِی بِتَقْواکَ، وَلا

تُشْقِنِی بِمَعْصِيَتِکَ، وَخِرْ لِی فِی قَضائِکَ، وَبارِکْ لِی فِی قَدَرِکَ، حَتّی لا أَحِبَّ تَعْجِيلَ ماأَخَّرْتَ، وَلا تَأْخِيرَ ما عَجَّلْتَ.

اَللّهُمَّ اجْعَلْ غِناىَ فِی نَفْسِی، وَالْيَقِينَ فِی قَلْبِی، وَالإِخْلاصَ فِی عَمَلِی، وَالنُّورَ فِی بَصَرِی، وَالْبَصِيرَةَ فِی دِينِی، وَمَتِّعْنِی بِجَوارِحِی، وَاجْعَلْ سَمْعِی وَبَصَرِیَ الْوارِثَيْنِ مِنِّی، وَانْصُرْنِی عَلی مَنْ ظَلَمَنِی، وَأَرِنِی فِيهِ ثارِی وَمَآرِبِی، وَأَقِرَّ بِذلِکَ عَيْنِی. اَللّهُمَّ اكْشِفْ كُرْبَتِی، وَاسْتُرْ عَوْرَتِی، وَاغْفِرْ لِی خَطِيئَتِی، وَاخْسَأْ شَيْطانِی، وَفُكَّ رِهانِی، وَاجْعَلْ لِی يا إِلهِی الدَّرَجَةَ الْعُلْيا فِی الآخِرَةِ وَالأُولی. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنِی فَجَعَلْتَنِی سَمِيعاً بَصِيراً، وَلَکَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنِی فَجَعَلْتَنِی خَلْقاً سَوِيّاً رَحْمَةً بِی، وَقَدْ كُنْتَ عَنْ خَلْقِی غَنِيّاً، رَبِّ بِمابَرَأْتَنِی فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِی، رَبِّ بِما أَنْشَأْتَنِی فَأَحْسَنْتَ صُورَتِی، رَبِّ بِما أَحْسَنْتَ إِلَیَّ وَفِی نَفْسِی عافَيْتَنِی، رَبِّ بِما كَلأْتَنِی وَوَفَّقْتَنِی، رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَهَدَيْتَنِی، رَبِّ بِما أَوْلَيْتَنِی وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَعْطَيْتَنِی، رَبِّ بِما أَطْعَمْتَنِی وَسَقَيْتَنِی، رَبِّ بِما أَغْنَيْتَنِی وَأَقْنَيْتَنِی، رَبِّ بِما أَعَنْتَنِی وَأَعْزَزْتَنِی، رَبِّ بِما أَلْبَسْتَنِی مِنْ سِتْرِکَ الصّافِی، وَيَسَّرْتَ لِی مِنْ صُنْعِکَ الْكافِی، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِنِّی عَلی بَوائِقِ الدُّهُورِ، وَصُرُوفِ اللَّيالِی وَالأَيّامِ، وَنَجِّنِی مِنْ أَهْوالِ الدُّنْيا وَكُرُباتِ الآخِرَةِ، وَاكْفِنِی شَرَّ ما يَعْمَلُ الظّالِمُونَ فِی الأَرْضِ. اَللّهُمَّ ما أَخافُ فَاكْفِنِی، وَما أَحْذَرُ فَقِنِی، وَفِی نَفْسِی وَدِينِی فَاحْرُسْنِی، وَفِی سَفَرِی فَاحْفَظْنِی، وَفِی أَهْلِی وَمالِی فَاخْلُفْنِی، وَفِی ما رَزَقْتَنِی فَبارِکْ لِی، وَفِی نَفْسِی فَذَلِّلْنِی، وَفِی أَعْيُنِ النّاسِ فَعَظِّمْنِی، وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالإِنْسِ فَسَلِّمْنِی، وَبِذُنُوبِی فَلا تَفْضَحْنِی وَبِسَرِيرَتِی فَلا تُخْزِنِی، وَبِعَمَلِی فَلا تَبْتَلِنِی، وَنِعَمَکَ فَلا تَسْلُبْنِی، وَإِلی غَيْرِکَ فَلا تَكِلْنِی، إِلهِی إِلی مَنْ تَكِلُنِی، إِلی قَرِيب فَيَقْطَعُنِی، أَمْ إِلی بَعِيد فَيَتَجَهَّمُنِی، أَمْ إِلَی الْمُسْتَضْعَفِينَ لِی، وَأَنْتَ رَبِّی وَمَلِيکُ أَمْرِی، أَشْكُو إِلَيْکَ غُرْبَتِی، وَبُعْدَ دارِی، وَهَوانِی عَلی مَنْ مَلَّكْتَهُ

أَمْرِی. إِلهِی فَلا تُحْلِلْ عَلَیَّ غَضَبَکَ، فَإِنْ لَمْ تَکُنْ غَضِبْتَ عَلَیَّ فَلا أُبالِی سِواکَ، سُبْحانَکَ غَیْرَ أَنَّ عافِیَتَکَ أَوْسَعُ لِی، فَأَسْأَ لُکَ یـا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ وَالسَّماواتُ، وَکُشِفَتْ بِهِ الظُّلُماتُ، وَصَلُحَ بِهِ أَمْرُ الْأَوَّلِینَ وَالْاخِرِینَ، أَنْ لا تُمِیتَنِی عَلی غَضَبِکَ، وَلا تُنْزِلْ بِی سَخَطَکَ، لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی قَبْلَ ذلِکَ. لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرامِ، وَالْبَیْتِ الْعَتِیقِ، الَّذِی أَحْلَلْتَهُ الْبَرَکَهَ، وَجَعَلْتَهُ لِلنّاسِ أَمْنَاً، یـا مَنْ عَفـا عَنْ عَظِیمِ الـذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، یـا مَنْ أَسْبَغَ النَّعْماءَ بِفَضْلِهِ، یا مَنْ أَعْطی الْجَزِیلَ بِکَرَمِهِ، یا عُدَّتِی فِی شِدَّتِی، یا صاحِبِی فِی وَحْدَتِی، یا غِیاثِی فِی کُرْبَتِی، یا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی، یا إِلهِی وَإِلهَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ، وَرَبَّ جَبْرَئِیلَ وَمِیکائِیلَ وَإِسْرافِیلَ، وَربَّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ وَآلِهِ الْمُنْتَجَبِینَ، وَمُنْزِلَ التَّوْراهِ وَالْإِنْجِیلِ، وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقانِ، وَمُنَزِّلَ کهیعص، وَطه وَیس، وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ، أَنْتَ کَهْفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذاهِبُ فِی سَعَتِها، وَتَضِیقُ بِیَ الْأَرْضُ بِرُحْبِها، وَلَوْلا رَحْمَتُکَ لَکُنْتُ مِنَ الْهالِکِینَ، وَأَنْتَ مُقِیلُ عَثْرَتِی، وَلَوْلا سَتْرُکَ إِیّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِینَ، وَأَنْتَ مُؤَیِّدِی بِالنَّصْرِ عَلی أَعْدائِی، وَلَوْلا نَصْرُکَ إِیّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِینَ. یا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْسُّمُوِّ وَالرِّفْعَهِ، فَأَوْلِیاؤُهُ بِعِزِّهِ یَعْتَزُّونَ، یا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوکُ نِیرَ الْمَذَلَّهِ عَلی أَعْناقِهِمْ، فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خائِفُونَ، یَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، وَغَیْبَ ما تَأْتِی بِهِ الْأَزْمِنَهُ وَالـدُّهُورُ، یا مَنْ لا یَعْلَمُ کَیْفَ هُوَ إِلاّ هُوَ، یا مَنْ لا یَعْلَمُ ماهُوَ إِلاّ هُوَ، یامَنْ لایَعْلَمُ مایَعْلَمُهُ إِلاّهُوَ، یامَنْ کَبَسَ الْأَرْضَ عَلَی الْماءِ، وَسَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، یا مَنْ لَهُ أَکْرَمُ الْأَسْماءِ، یا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِی لا یَنْقَطِعُ أَبَداً، یا مُقَیِّضَ الرَّکْبِ لِیُوسُفَ فِی الْبَلَدِ الْقَفْرِ، وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَجاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِیَّهِ

مَلِكاً، يا رآدَّهُ عَلى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنِ ابيُضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يا كاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلْوى عَنْ أَيُّوبَ، وَمُمْسِكَ يَدَىْ إِبْراهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ، وَفَناءِ عُمُرِهِ، يا مَنِ اسْتَجابَ لِزَكَرِيّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيى، وَلَمْ يَدَعْهُ فَرْداً وَحِيداً، يامَنْ أَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِى إِسْرائِيلَ فَأَنْجاهُمْ، وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِينَ، يا مَنْ أَرْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّرات بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ، يا مَنْ لَمْ يَعْجَلْ عَلى مَنْ عَصاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحَرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ غَدَوْا فِى نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ، وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ،وَقَدْ حادُّوهُ وَنادُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ. يا اَللّهُ يا اَللّهُ يا بَدِئُ يا بَدِيعُ، لا نِدَّ لَكَ، يا دائِمُ لا نَفادَ لَكَ، يا حَيُّ حِينَ لا حَيَّ، يا مُحْيِيَ الْمَوْتى، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْس بِما كَسَبَتْ، يا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِى فَلَمْ يَحْرِمْنِى، وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِى فَلَمْ يَفْضَحْنِى، وَرَآنِى عَلَى الْمَعاصِى فَلَمْ يَشْهَرْنِى، يا مَنْ حَفِظَنِى فِى صِغَرِى، يا مَنْ رَزَقَنِى فِى كِبَرِى، يا مَنْ أَيادِيهِ عِنْدِى لاتُحْصى، وَنِعَمُهُ لاتُجازى، يامَنْ عارَضَنِى بِالْخَيْرِ وَالْاِحْسانِ، وَعارَضْتُهُ بِالْإِساءَةِ وَالْعِصْيانِ، يامَنْ هَدانِى لِلْإِيمانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الاِمْتِنانِ، يا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِيضاً فَشَفانِى، وَعُرْياناً فَكَسانِى، وَجائِعاً فَأَشْبَعَنِى، وَعَطْشانَ فَأَرْوانِى، وَذَلِيلاً فَأَعَزَّنِى، وَجاهِلاً فَعَرَّفَنِى، وَوَحِيداً فَكَثَّرَنِى، وَغائِباً فَرَدَّنِى، وَمُقِلاًّ فَأَغْنانِى، وَمُنْتَصِراً فَنَصَرَنِى، وَغَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنِى، وَأَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذلِكَ فَابْتَدَأَنِى. فَلَكَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ، يامَنْ أَقالَ عَثْرَتِى، وَنَفَّسَ كُرْبَتِى، وَأَجابَ دَعْوَتِى، وَسَتَرَ عَوْرَتِى،وَغَفَرَ ذُنُوبِى، وَبَلَّغَنِى طَلِبَتِى، وَنَصَرَنِى عَلى عَدُوِّى، وَإِنْ أَعُدَّ نِعَمَكَ وَمِنَنَكَ وَكَرائِمَ مِنَحِكَ لاأُحْصِيها. يامَوْلاىَ أَنْتَ الَّذِى مَنَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَجْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَكْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى

رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِى وَفَّقْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعْطَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَغْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَقْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى آوَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى كَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى هَدَيْتَ،أَنْتَ الَّذِى عَصَمْتَ،أَنْتَ الَّذِى سَتَرْتَ،أَنْتَ الَّذِى غَفَرْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَقَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى مَكَّنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعْزَزْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى عَضَدْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَيَّدْتَ، أَنْتَ الَّذِى نَصَرْتَ، أَنْتَ الَّذِى شَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى عافَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَكْرَمْتَ،تَبارَكْتَ وَتَعالَيْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُدائِماً، وَلَكَ الشُّكْرُ واصِباً أَبَداً. ثُمَّ أَنَا يا إِلهِى اَلْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِى فَاغْفِرْها لِى، أَنَا الَّذِى أَسَأْتُ، أَنَا الَّذِى أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِى هَمَمْتُ،أَنَاالَّذِى جَهِلْتُ،أَنَاالَّذِى غَفَلْتُ،أَنَاالَّذِى سَهَوْتُ، أَنَاالَّذِى اعْتَمَدْتُ، أَنَا الَّذِى تَعَمَّدْتُ، أَنَا الَّذِى وَعَدْتُ، أَنَا الَّذِى أَخْلَفْتُ، أَنَا الَّذِى نَكَثْتُ، أَنَا الَّذِى أَقْرَرْتُ، أَنَا الَّذِى اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَىَّ وَعِنْدِى، وَأَبُوءُ بِذُنُوبِى فَاغْفِرْها لِى. يا مَنْ لا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ، وَهُوَ الْغَنِىُّ عَنْ طاعَتِهِمْ، وَالْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِلهِى وَسَيِّدِى، إِلهِى أَمَرْتَنِى فَعَصَيْتُكَ، وَنَهَيْتَنِى فَارْتَكَبْتُ نَهْيَكَ، فَأَصْبَحْتُ لا ذا بَراءَه لِى فَأَعْتَذِرُ، وَلاذا قُوَّه فَأَنْتَصِرُ، فَبِأَىِّ شَىْءٍ أَسْتَقْبِلُكَ يامَوْلاىَ،أَبِسَمْعِى أَمْ بِبَصَرِى، أَمْ بِلِسانِى،أَمْ بِيَدِى، أَمْ بِرِجْلِى، أَ لَيْسَ كُلُّها نِعَمَكَ عِنْدِى، وَبِكُلِّها عَصَيْتُكَ يا مَوْلاىَ، فَلَكَ الْحُجَّةُ وَالسَّبِيلُ عَلَىَّ، يا مَنْ سَتَرَنِى مِنَ الْآباءِ وَالْاُمَّهاتِ أَنْ يَزْجُرُونِى، وَمِنَ الْعَشائِرِ وَالْإِخْوانِ أَنْ يُعَيِّرُونِى، وَمِنَ السَّلاطِينِ أَنْ يُعاقِبُونِى، وَلَواطَّلَعُوا يامَوْلاىَ عَلى مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّى إِذاً ما أَنْظَرُونِى، وَلَرَفَضُونِى وَقَطَعُونِى. فَها أَنَا ذا يا إِلهِى، بَيْنَ يَدَيْكَ يا سَيِّدِى، خاضِعٌ ذَلِيلٌ حَصِيرٌحَقِيرٌ، لا ذُو بَراءَه فَأَعْتَذِرُ، وَلا ذُو قُوَّه فَأَنْتَصِرُ، وَلا ذُوحُجَّه فَأَحْتَجُّ بِها، وَلا قائِلٌ لَمْ أَجْتَرِحْ، وَلَمْ أَعْمَلْ سُوءًا، وَما عَسَى الْجُحُودُ لَوْ جَحَدْتُ يامَوْلاىَ يَنْفَعُنِى، كَيْفَ وَأَنّى ذلِكَ وَجَوارِحِى كُلُّها شاهِدَةٌ عَلَىَّ بِما قَدْ عَمِلْتُ، وَقَدْ عَلِمْتُ يَقِيناً غَيْرَ

ذِی شَکَ أَنَّکَ سائِلِی مِنْ عَظائِمِ الاْمُورِ، وَأَنَّکَ الْحَکَمُ الْعَدْلُ الَّذِی لا تَجُورُ، وَعَدْلُکَ مُهْلِکِی، وَمِنْ کُلِّ عَدْلِکَ مَهْرَبِی، فَإِنْ تُعَذِّبْنِی یا إِلهِی فَبِذُ نُوبِی بَعْدَ حُجَّتِکَ عَلَیَّ، وَإِنْ تَعْفُ عَنِّی فَبِحِلْمِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ. لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْخائِفِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْوَجِلِینَ، لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الرّاجِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الرّاغِبِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ السّائِلِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُکَبِّرِینَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ رَبِّیوَرَبُّ آبائِیَ الاْوَّلِینَ. اَللّهُمَّ هذا ثَنائِی عَلَیْکَ مُمَجِّداً، وَإِخْلاصِی لِذِکْرِکَ مُوَحِّداً، وَإِقْرارِی بِآلائِکَ مَعَدِّداً، وَإِنْ کُنْتُ مُقِرّاً أَنِّی لَمْ أُحْصِها لِکَثْرَتِها وَسُبُوغِها، وَتَظاهُرِهاوَتَقادُمِهاإِلی حادِث،مالَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِی بِهِ مَعَهامُنْذُخَلَقْتَنِی وَبَرَأْتَنِی مِنْ أَوَّلِ الْعُمُرِ مِنَ الاْغْناءِ مِنَ الْفَقْرِ، وَکَشْفِ الضُّرِّ، وَتَسْبِیبِ الْیُسْرِ، وَدَفْعِ الْعُسْرِ، وَتَفْرِیجِ الْکَرْبِ، وَالْعافِیَهِ فِی الْبَدَنِ، وَالسَّلامَهِ فِی الدِّینِ. وَلَوْ رَفَدَنِی عَلی قَدْرِ ذِکْرِ نِعْمَتِکَ جَمِیعُ الْعالَمِینَ مِنَ الاْوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ،، ما قَدَرْتُ وَلاهُمْ عَلی ذلِکَ. تَقَدَّسْتَ وَتَعالَیْتَ مِنْ رَبٍّ کَرِیمٍ، عَظِیمٍ رَحِیمٍ، لا تُحْصی آلاؤُکَ، وَلا یُبْلَغُ ثَناؤُکَ، وَلا تُکافَأُ نَعْماؤُکَ، صَلِّعَلی مُحَمَّدوَآلِ مُحَمَّد،وَأَتْمِمْ عَلَیْنانِعَمَکَ،وَأَسْعِدْنابِطاعَتِکَ. سُبْحانَکَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، أَللَّهُمَّ إِنَّکَ تُجِیبُ الْمُضْطَرَّ، وَتَکْشِفُ السُّوءَ، وَتُغِیثُ الْمَکْرُوبَ، وَتَشْفِی السَّقِیمَ، وَتُغْنِی الْفَقِیرَ، وَتَجْبُرُ الْکَسِیرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِیرَ، وَتُعِینُ الْکَبِیرَ، وَلَیْسَ دُونَکَ ظَهِیرٌ، وَلا فَوْقَکَ قَدِیرٌ، وَأَنْتَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ.

يا مُطْلِقَ الْمُكَبَّلِ الْاسِيرِ، يا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغيرِ، يا عِصْمَةَ الْخائِفِ الْمُسْتَجيرِ، يا مَنْ لا شَريكَ لَهُ وَلا وَزيرَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعْطِنِي فِي هذِهِ الْعَشِيَّةِ، أَفْضَلَ ما أَعْطَيْتَ وَأَنَلْتَ أَحَداً مِنْ عِبادِكَ، مِنْ نِعْمَة تُولِيها، وَآلاء تُجَدِّدُها، وَبَلِيَّة تَصْرِفُها، وَكُرْبَة تَكْشِفُها، وَدَعْوَة تَسْمَعُها، وَحَسَنَة تَتَقَبَّلُها، وَسَيِّئَة تَتَغَمَّدُها، إِنَّكَ لَطِيفٌ بِما تَشاءُ خَبيرٌ، وَعَلى كُلِّ شَيْء قَديرٌ. أَللَّهُمَّ إِنَّكَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِيَ، وَأَسْرَعُ مَنْ أَجابَ، وَأَكْرَمُ مَنْ عَفا، وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطى، وَأَسْمَعُ مَنْ سُئِلَ، يا رَحْمانُ الدُّنْيا والْاخِرَةِ وَرحِيمَهُما، لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْؤُولٌ، وَلا سِواكَ مَأْمُولٌ، دَعَوْتُكَ فَأَجَبْتَنِي، وَسَأَلْتُكَ فَأَعْطَيْتَنِي، وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فَرَحِمْتَنِي، وَوَثِقْتُ بِكَ فَنَجَّيْتَنِي، وَفَزِعْتُ إِلَيْكَ فَكَفَيْتَنِي. اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ، وَعَلى آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ أَجْمَعِينَ، وَتَمِّمْ لَنا نَعْماءَكَ، وَهَنِّئْناعَطاءَكَ، وَاكْتُبْنا لَكَ شاكِرِينَ، وَلِالائِكَ ذاكِرِينَ، آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ يا مَنْ مَلَكَ فَقَدَرَ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ، وَعُصِيَ فَسَتَرَ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ، يا غايَةَ الطّالِبينَ، وَمُنْتَهى أَمَلِ الرّاجِينَ، يا مَنْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْء عِلْماً، وَوَسِعَ الْمُسْتَقِيلِينَ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَحِلْماً. اَللّهُمَّ إِنّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هذِهِ الْعَشِيَّةِ، الَّتِي شَرَّفْتَها وَعَظَّمْتَها بِمُحَمَّد نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ، وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَمِينِكَ عَلى وَحْيِكَ، اَلْبَشِيرِ النَّذِيرِ، اَلسِّراجِ الْمُنِيرِ، اَلَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، كَما مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِذلِكَ مِنْكَ يا عَظِيمُ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى الْمُنْتَجَبِينَ الطَّيِّبينَ الطّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَغَمَّدْنا بِعَفْوِكَ عَنّا، فَإِلَيْكَ عَجَّتِ الْأَصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ، فَاجْعَلْ لَنا اللّهُمَّ فِي هذِهِ الْعَشِيَّةِ نَصِيباً مِنْ كُلِّ خَيْر تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبادِكَ، وَنُور تَهْدِي بِهِ، وَرَحْمَة تَنْشُرُها، وَبَرَكَة تُنْزِلُها، وَعافِيَة تُجَلِّلُها، وَرِزْق تَبْسُطُهُ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ أَقْلِبْنا فِي هذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غانِمِينَ، وَلا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِينَ، وَلا تُخْلِنا مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلا

تَحْرِمْنا ما نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِكَ، وَلاتَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْرُومِينَ، وَلا لِفَضْلِ مانُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِكَ قانِطِينَ، وَلا تَرُدَّنا خائِبِينَ، وَلا مِنْ بابِكَ مَطْرُودِينَ، يا أَجْوَدَ الأَجْوَدِينَ، وَأَكْرَمَ الأَكْرَمِينَ، إِلَيْكَ أَقْبَلْنا مُوقِنِينَ، وَلِبَيْتِكَ الْحَرام آمِّينَ قاصِدِينَ، فَأَعِنّاعَلى مَناسِكِنا، وَأَكْمِلْ لَناحَجَّنا، وَاعْفُ عَنّا وَعافِنا، فَقَدْ مَدَدْنا إِلَيْكَ أَيْدِيَنا، فَهِيَ بِذِلَّهِ الاِعْتِرافِ مَوْسُومَهٌ. اَللّهُمَّ فَأَعْطِنا فِي هذِهِ الْعَشِيَّهِ ما سَأَلْناكَ، وَاكْفِنا مَا اسْتَكْفَيْناكَ، فَلا كافِيَ لَنا سِواكَ، وَلا رَبَّ لَنا غَيْرُكَ، نافِذٌ فِينا حُكْمُكَ، مُحِيطٌ بِنا عِلْمُكَ، عَدْلٌ فِينا قَضاؤُكَ، اِقْضِ لَنَا الْخَيْرَ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ. اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لَنا بِجُودِكَ عَظِيمَ الأَجْرِ، وَكَرِيمَ الذُّخْرِ، وَدَوامَ الْيُسْرِ، وَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا أَجْمَعِينَ، وَلاتُهْلِكْنامَعَ الْهالِكِينَ، وَلاتَصْرِفْ عَنّارَأْفَتَكَوَرَحْمَتَكَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِي هذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَكَ فَأَعْطَيْتَهُ، وَشَكَرَكَ فَزِدْتَهُ، وَتابَ إِلَيْكَ فَقَبِلْتَهُ، وَتَنَصَّلَ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِهِ كُلِّها فَغَفَرْتَها لَهُ، يا ذَا الْجَلالِ وَالإِكْرامِ. اَللّهُمَّ وَفِّقْنا وَسَدِّدْنا وَاعصِمنا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا، يا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، يا مَنْ لا يَخْفى عَلَيْهِ إِغْماضُ الْجُفُونِ، وَلا لَحْظُ الْعُيُونِ، وَلا مَااسْتَقَرَّ فِي الْمَكْنُونِ، وَلا مَا انْطَوَتْ عَلَيْهِ مُضْمَراتُ الْقُلُوبِ، أَلا كُلُّ ذلِكَ قَدْ أَحْصاهُ عِلْمُكَ، وَوَسِعَهُ حِلْمُكَ، سُبْحانَكَ وَتَعالَيْتَ عَمّا يَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً، تُسَبِّحُ لَكَ السَّماواتُ السَّبْعُ، وَالأَرَضُونَ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ، وَعُلُوُّ الْجِدِّ، يا ذَا الْجَلالِ وَالإِكْرامِ، وَالْفَضْلِ وَالإِنْعامِ، وَالأَيادِي الْجِسامِ، وَأَنْتَ الْجَوادُ الْكَرِيمُ، الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ. اَللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ، وَعافِنِي فِي بَدَنِي وَدِينِي، وَآمِنْ خَوْفِي، وَأَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ لا تَمْكُرْ بِي، وَلا تَسْتَدْرِجْنِي، وَلا تَخْدَعْنِي، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالإِنْسِ».

آنگاه صورت را به سوی آسمان کرد، درحالی که از دیده های مبارکش اشک می ریخت، با صدای

بلند عرضه می داشت: «یاأَسْمَعَ السّامِعِینَ، وَیاأَبْصَرَالنّاظِرِینَ، وَیاأَسْرَعَ الْحاسِبِینَ، وَیا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد السّادَهِ الْمَیامِینِ، وَأَسْأَ لُکَ اللّهُمَّ حاجَتِیَ الَّتِی إِنْ أَعْطَیْتَنِیها لَمْ یَضُرَّنِی ما مَنَعْتَنِی، وَإِنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما أَعْطَیْتَنِی، أَسْأَ لُکَ فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لَکَ الْمُلْکُ، وَلَکَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ، یارَبِّ یا رَبِّ».

پس مکرّر می گفت: یا رَبِّ، و کسانی که دور آن حضرت بودند گوش به دعای آن حضرت فرا داده، و به آمین گفتن اکتفا کرده بودند. و صدایشان همراه حضرت به گریه بلند شد تا آفتاب غُروب کرد، آنگاه روانه به سوی مشعرالحرام شدند. سیّد بن طاووس در اقبال بعد از «یارَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ» نقل کرده، که حضرت در ادامه عرضه داشت: «إِلهِی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِناىَ فَکَیْفَ لا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْرِی، إِلهِی أَنَا الْجاهِلُ فِی عِلْمِی فَکَیْفَ لا أَکُونُ جَهُولاً فِی جَهْلِی، إِلهِی إِنَّ اخْتِلافَ تَدْبِیرِکَ، وَسُرْعَهَ طَواءِ مَقادِیرِکَ، مَنَعا عِبادَکَ الْعارِفِینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ إِلی عَطاء، وَالْیَأْسِ مِنْکَ فِی بَلاء. إِلهِی مِنِّی ما یَلِیقُ بِلُؤْمِی، وَمِنْکَ مایَلِیقُ بِکَرَمِکَ. إِلهِی وَصَفْتَ

نَفْسَکَ بِاللُّطْفِ وَالرَّأْفَهِ لِی قَبْلَ وُجُودِ ضَعْفِی، أَفَتَمْنَعُنِی مِنْهُما بَعْدَ وُجُودِ ضَعْفِی، إِلهِی إِنْ ظَهَرَتِ الْمَحاسِنُ مِنِّی فَبِفَضْلِکَ، وَلَکَ الْمِنَّهُ عَلَیَّ، وَإِنْ ظَهَرَتِ الْمساوِئُ مِنِّی فَبِعَدْلِکَ، وَلَکَ الْحُجَّهُ عَلَیَّ. إِلهِی کَیْفَ تَکِلُنِیوَقَدْتَکَفَّلْتَ لِی، وَکَیْفَ أُضامُ وَأَنْتَ النّاصِرُ لِی، أَمْ کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ الْحَفِیُّ بِی، ها أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِفَقْرِی إِلَیْکَ، وَکَیْفَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِما هُوَ مَحالٌ أَنْ یَصِلَ إِلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ أَشْکُوإِلَیْکَ حالِی وَهُوَ لا یَخْفی عَلَیْکَ،أَمْ کَیْفَ أُتَرْجِمُ بِمَقالِی، وَهُوَمِنْکَ بَرَزٌ إِلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ تُخَیِّبُ آمالِی وَهِیَ قَدْ

وَفَدَتْ إِلَيْكَ، أَمْ كَيْفَ لا تُحْسِنُ أَحْوالِيوَبِكَ قامَتْ يا إِلهِى ما أَلْطَفَكَ بِى مَعَ عَظِيمِ جَهْلِى وَما أَرْحَمَكَ بِى مَعَ قَبِيحِ فِعْلِى إِلهِى ما أَقْرَبَكَ مِنِّى وَ قَدْ أَبْعَدَنِى عَنْكَ! وَما أَرْأَفَكَ بِى فَمَاالَّذِى يَحْجُبُنِى عَنْكَ، إِلهِى عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثارِ، وَتَنَقُّلاتِ الْأَطْوارِ، أَنَّ مُرادَكَ مِنِّى أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِى كُلِّ شَىْءٍ، حَتّى لا أَجْهَلَكَ فِى شَىْءٍ. إِلهِى كُلَّماأَخْرَسَنِى لُؤْمِى أَنْطَقَنِى كَرَمُكَ، وَكُلَّما آيَسَتْنِى أَوْصافِى أَطْمَعَتْنِى مِنَنُكَ. إِلهِى مَنْ كانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِىَ فَكَيْفَ لا تَكُونُ مَساوِيهِ مَساوِىَ، وَمَنْ كانَتْ حَقائِقُهُ دَعاوِىَ، فَكَيْفَ لاتَكُونُ دَعاوِيهِ دَعاوِىَ، إِلهِى حُكْمُكَ النّافِذُ وَمَشِيَّتُكَ الْقاهِرَةُ لَمْ يَتْرُكا لِذِى مَقالٍ مَقالاً، وَلا لِذِى حالٍ حالاً. إِلهِى كَمْ مِنْ طاعَه بَنَيْتُها، وَحالَه شَيَّدْتُها، هَدَمَ اعْتِمادِى عَلَيْها عَدْلُكَ، بَلْ أَقالَنِى مِنْها فَضْلُكَ. إِلهِى إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّى وَإِنْ لَمْ تَدُمِ الطّاعَةُ مِنِّى فِعْلاً جَزْماً فَقَدْ دامَتْ مَحَبَّةً وَعَزْماً. إِلهِى كَيْفَ أَعْزِمُوَأَنْتَ الْقاهِرُ،وَكَيْفَ لاأَعْزِمُوَأَنْتَ الْآمِرُ،إِلهِى تَرَدُّدِى فِى الْآثارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِى عَلَيْكَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِى إِلَيْكَ، كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِما هُوَ فِى وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَيْسَ لَكَ حَتّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَلَكَ، مَتى غِبْتَ حَتّى تَحْتاجَ إِلى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتى بَعُدْتَ حَتّى تَكُونَ الْآثارُ هِىَ الَّتِى تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَتْ عَيْنٌ لا تَراكَ عَلَيْها رَقِيباً، وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً.إِلهِى أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثارِ،فَأَرْجِعْنِى إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوارِ، وَهِدايَةِ الِاسْتِبْصارِ، حَتّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْها كَما دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْها، وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الِاعْتِمادِعَلَيْها، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْءقَدِيرٌ. إِلهِى هذاذُلِّى ظاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَهذا حالِى لا يَخْفى عَلَيْكَ، مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ، وَبِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ، فَاهْدِنِى بِنُورِكَ إِلَيْكَ، وَأَقِمْنِى بِصِدْقِ الْعُبُودِيَّهِ بَيْنَ يَدَيْكَ. إِلهِى عَلِّمْنِى مِنْ

عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ، وَصُنّي بِسِتْرِكَ الْمَصُونِ. إِلهي حَقِّقْنِي بِحَقائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ، وَاسْلُكْ بِي مَسْلَكَ أَهْلِ الْجَذْبِ. إِلهي أَغْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيري، وَبِاخْتِيارِكَ عَنِ اخْتِيارِي، وَأَوْقِفْنِي عَلى مَراكِزِ اضْطِرارِي. إِلهي أَخْرِجْنِي مِنْ ذُلِّ نَفْسِي، وَطَهِّرْنِي مِنْ شَكِّي وَشِرْكِي قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِي، بِكَ أَنْتَصِرُ فَانْصُرْنِي، وَعَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ فَلا تَكِلْنِي، وَإِيّاكَ أَسْأَلُ فَلا تُخَيِّبْنِي، وَفِي فَضْلِكَ رْغَبُ فَلا تَحْرِمْنِي، وَبِجَنابِكَ أَنْتَسِبُ فَلا تُبْعِدْنِي، وَبِبابِكَ أَقِفُ فَلا تَطْرُدْنِي. إِلهي تَقَدَّسَ رِضاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ، فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنّي، إِلهي أَنْتَ الْغَنِيُّ بِذاتِكَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ النَّفْعُ مِنْكَ، فَكَيْفَ لا تَكُونُ غَنِيّاً عَنّي، إِلهي إِنَّ الْقَضاءَ وَالْقَدَرَ يُمَنِّينِي، وَإِنَّ الْهَوى بِوَثائِقِ الشَّهْوَةِ أَسَرَنِي، فَكُنْ أَنْتَ النَّصِيرَ لِي، حَتّى تَنْصُرَنِي وَتُبَصِّرَنِي، وَأَغْنِنِي بِفَضْلِكَ حَتّى أَسْتَغْنِيَ بِكَ عَنْ طَلَبِي، أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الأَنْوارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيائِكَ حَتّى عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ، وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الأَغْيارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِكَ حَتّى لَمْ يُحِبُّوا سِواكَ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلى غَيْرِكَ، أَنْتَ الْمُونِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْهُمُ الْعَوالِمُ، وَأَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبانَتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ. يا إِلهي ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ؟ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟ لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلاً، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغى عَنْكَ مُتَحَوِّلاً، كَيْفَ يُرْجى سِواكَ وَأَنْتَ ماقَطَعْتَ الإِحْسانَ، وَكَيْفَ يُطْلَبُ مِنْ غَيْرِكَ وَأَنْتَ ما بَدَّلْتَ عادَةَ الاِمْتِنانِ، يا مَنْ أَذاقَ أَحِبّاءَهُ حَلاوَةَ الْمُؤانَسَةِ، فَقامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ، وَيا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِياءَهُ مَلابِسَ هَيْبَتِهِ، فَقامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ. أَنْتَ الذّاكِرُ قَبْلَ الذّاكِرِينَ، وَأَنْتَ الْبادِي بِالإِحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعابِدِينَ، وَأَنْتَ الْجَوادُ بِالْعَطاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطّالِبِينَ، وَأَنْتَ الْوَهّابُ ثُمَّ لِما وَهَبْتَ لَنا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ. إِلهي اُطْلُبْنِي بِرَحْمَتِكَ حَتّى أَصِلَ إِلَيْكَ، وَاجْذِبْنِي بِمَنِّكَ حَتّى أُقْبِلَ عَلَيْكَ. إِلهي إِنَّ رَجائِي لا يَنْقَطِعُ عَنْكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ، كَما

أَنَّ خَوْفِی لا یُزایِلُنِی وَإِنْ أَطَعْتُک، فَقَدْ دَفَعْتَنِی الْعَوالِمُ إِلَیْک، وَقَدْ أَوْقَعَنِی عِلْمِی بِکَرَمِک عَلَیْک. إِلهِی کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ أَمَلِی، أَمْ کَیْفَ أُهانُ وَعَلَیْک مُتَّکَلِی، إِلهِی کَیْفَ أَسْتَعِزُّ وَفِی الذِّلَّهِ أَرْکَزْتَنِی، أَمْ کَیْفَ لا أَسْتَعِزُّ وَإِلَیْک نَسَبْتَنِی، إِلهِی کَیْفَ لا أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی فِی الْفُقَراءِ أَقَمْتَنِی، أَمْ کَیْفَ أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی بِجُودِک أَغْنَیْتَنِی، وَأَنْتَ الَّذِی لا إِلهَ غَیْرُک تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیْء فَما جَهِلَک شَیْءٌ، وَأَنْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْء، فَرَأَیْتُک ظاهِراً فِی کُلِّ شَیْء، وَأَنْتَ الظّاهِرُ لِکُلِّ شَیْء، یا مَنِ اسْتَوی بِرَحْمانِیَّتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَیْباً فِی ذاتِهِ، مَحَقْتَ الْآثارَ بِالْآثارِ، وَمَحَوْتَ الْأَغْیارَ بِمُحِیطاتِ أَفْلاکِ الْأَنْوارِ، یا مَنِ احْتَجَبَ فِی سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ، یا مَنْ تَجَلّی بِکَمالِ بَهائِهِ، فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الِاسْتِواءَ، کَیْفَ تَخْفی وَأَنْتَ الظّاهِرُ، أَمْ کَیْفَ تَغِیبُ وَأَنْتَ الرَّقِیبُ الْحاضِرُ، إِنَّک عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیر، وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ».

دعای امام سجّاد(ع) در روز عرفه

دعای امام سجّاد(علیه السلام) در روز عرفه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ لَک الْحَمْدُ بَدِیعَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرامِ، رَبَّ الْأَرْبابِ، وَإِلهَ کُلِّ مَأْلُوه، وَخالِقَ کُلِّ مَخْلُوق، وَوارِثَ کُلِّ شَیْء، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَ لایَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَیْء، وَهُوَ بِکُلِّ شَیْء مُحِیطٌ، وَهُوَ عَلی کُلِّشَیْء رَقِیبٌ، أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ، اَلْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْکَرِیمُ الْمُتَکَرِّمُ، اَلْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، اَلْکَبِیرُ الْمُتَکَبِّرُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْعَلِیُّ الْمُتَعالِ، اَلشَّدِیدُ الْمِحالِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلرَّحْمنُ الرَّحِیمُ، اَلْعَلِیمُ الْحَکِیمُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلسَّمِیعُ الْبَصِیرُ، اَلْقَدِیمُ الْخَبِیرُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْکَرِیمُ الْأَکْرَمُ، اَلدّائِمُ الْأَدْوَمُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْأَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحَد، وَالْآخِرُ بَعْدَ کُلِّ عَدَد، وَأَنْتَ

اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلدّانِى فِى عُلُوِّهِ، وَالْعالِى فِى دُنُوِّهِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، ذُوالْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، الَّذِى أَنْشَأْتَ الْأَشْياءَ مِنْ غَيْرِ سِنْخٍ، وَصَوَّرْتَ ما صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثالٍ،وَابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعاتِ بِلاَ احْتِذاءٍ، أَنْتَ الَّذِى قَدَّرْتَ كُلَّ شَىْءٍ تَقْدِيراً، وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَىْءٍ تَيْسِيراً، وَدَبَّرْتَ ما دُونَكَ تَدْبِيراً، أَنْتَ الَّذِى لَمْ يُعِنْكَ عَلى خَلْقِكَ شَرِيكٌ، وَلَمْ يُؤازِرْكَ فِى أَمْرِكَ وَزِيرٌ، وَلَمْ يَكُنْ لَكَ مُشاهِدٌ وَلا نَظِيرٌ، أَنْتَ الَّذِى أَرَدْتَ فَكانَ حَتْماً ما أَرَدْتَ، وَقَضَيْتَ فَكانَ عَدْلاً ما قَضَيْتَ، وَحَكَمْتَ فَكانَ نِصْفاً ما حَكَمْتَ، أَنْتَ الَّذِى لا يَحْوِيكَ مَكانٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطانِكَ سُلْطانٌ، وَلَمْ يُعْيِكَ بُرْهانٌ وَلا بَيانٌ، أَنْتَ الَّذِى أَحْصَيْتَ كُلَّ شَىْءٍ عَدَداً، وَجَعَلْتَ لِكُلِّ شَىْءٍ أَمَداً، وَقَدَّرْتَ كُلَّ شَىْءٍ تَقْدِيراً، أَنْتَ الَّذِى قَصُرَتِ الْأَوْهامُ عَنْ ذاتِيَّتِكَ، وَعَجَزَتِ الْأَفْهامُ عَنْ كَيْفِيَّتِكَ، وَلَمْ تُدْرِكِ الْأَبْصارُ مَوْضِعَ أَيْنِيَّتِكَ، أَنْتَ الَّذِى لا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً، وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَ مَوْجُوداً، وَلَمْ تَلِدْ فَتَكُونَ مَوْلُوداً، أَنْتَ الَّذِى لا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعانِدَكَ، وَلا عِدْلَ لَكَ فَيُكاثِرَكَ، وَلانِدَّ لَكَ فَيُعارِضَكَ، أَنْتَ الَّذِى ابْتَدَأَ وَاخْتَرَعَ وَاسْتَحْدَثَ وَابْتَدَعَ، وَأَحْسَنَ صُنْعَ ما صَنَعَ، سُبْحانَكَ ما أَجَلَّ شَأْنَكَ، وَأَسْنى فِى الْأَماكِنِ مَكانَكَ، وَأَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقانَكَ، سُبْحانَكَ مِنْ لَطِيفٍ ما أَلْطَفَكَ، وَرَؤُوفٍ ما أَرْأَفَكَ، وَحَكِيمٍ ما أَعْرَفَكَ، سُبْحانَكَ مِنْ مَلِيكٍ ما أَمْنَعَكَ، وَجَوادٍ ما أَوْسَعَكَ، وَرَفِيعٍ ما أَرْفَعَكَ، ذُو الْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، سُبْحانَكَ بَسَطْتَ بِالْخَيْراتِ يَدَكَ، وَعُرِفَتِ الْهِدايَةُ مِنْ عِنْدِكَ، فَمَنِ الْتَمَسَكَ لِدِينٍ أَوْ دُنْيا وَجَدَكَ، سُبْحانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرى فِى عِلْمِكَ، وَخَشَعَ لِعَظَمَتِكَ ما دُونَ عَرْشِكَ، وَانْقادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ، سُبْحانَكَ لا تُحَسُّ وَلا تُجَسُّ وَلا تُمَسُّ، وَلا تُكادُ وَلا تُماطُ وَلا تُنازَعُ، وَلا تُجارى

وَلا تُمارى وَلا تُخادَعُ وَلا تُماكَرُ، سُبْحانَكَ سَبيلُكَ جَدَدٌ، وَأَمْرُكَ رَشَدٌ، وَأَنْتَ حَىٌّ صَمَدٌ، سُبْحانَكَ قَوْلُكَ حُكْمٌ، وَقَضاؤُكَ حَتْمٌ، وَإِرادَتُكَ عَزْمٌ، سُبْحانَكَ لا رادَّ لِمَشِيَّتِكَ، وَلا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِكَ، سُبْحانَكَ قاهِرَ الْأَرْبابِ، باهِرَ لْآياتِ، فاطِرَ السَّماواتِ، بارِئَ النَّسماتِ، لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يَدُومُ بِدَوامِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً خالِداً بِنِعْمَتِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يُوازى صُنْعَكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يَزيدُ عَلى رِضاكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً مَعَ حَمْدِ كُلِّ حامِد، وَشُكْراً يَقْصُرُ عَنْهُ شُكْرُ كُلِّ شاكِر، حَمْداً لا يَنْبَغِى إِلاّ لَكَ، وَلا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلاّ إِلَيْكَ، حَمْداً يُسْتَدامُ بِهِ الْأَوَّلُ، وَيُسْتَدْعى بِهِ دَوامُ الْآخِرِ، حَمْداً يَتَضاعَفُ عَلى كُرُورِ الْأَزْمِنَهِ، وَيَتَزايَدُ أَضْعافاً مُتَرادِفَةً، حَمْداً يَعْجِزُ عَنْ إِحْصائِهِ الْحَفَظَهُ، وَيَزيدُ عَلى ما أَحْصَتْهُ فِى كِتابِكَ الْكَتَبَهُ، حَمْداً يُوازِنُ عَرْشَكَ الْمَجيدَ، وَيُعادِلُ كُرْسِيَّكَ الرَّفيعَ، حَمْداً يَكْمُلُ لَدَيْكَ ثَوابُهُ، وَيَسْتَغْرِقُ كُلَّ جَزاء جَزاؤُهُ، حَمْداً ظاهِرُهُ وَفْقٌ لِباطِنِهِ، وَ باطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ النِّيَّهِ، حَمْداً لَمْ يَحْمَدْكَ خَلْقٌ مِثْلَهُ، وَلا يَعْرِفُ أَحَدٌ سِواكَ فَضْلَهُ، حَمْداً يُعانُ مَنِ اجْتَهَدَ فِى تَعْديدِهِ، وَيُؤَيَّدُ مَنْ أَغْرَقَ نَزْعاً فِى تَوْفِيَتِهِ، حَمْداً يَجْمَعُ ما خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَيَنْتَظِمُ ما أَنْتَ خالِقُهُ مِنْ بَعْدُ، حَمْداً لا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلى قَوْلِكَ مِنْهُ، وَلا أَحْمَدَ مِمَّنْ يَحْمَدُكَ بِهِ، حَمْداً يُوجِبُ بِكَرَمِكَ الْمَزيدَ بِوُفُورِهِ، وَتَصِلُهُ بِمَزيد بَعْدَ مَزيد طَوْلاً مِنْكَ، حَمْداً يَجِبُ لِكَرَمِ وَجْهِكَ، وَيُقابِلُ عِزَّ جَلالِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْمُنْتَجَبِ الْمُصْطَفى الْمُكَرَّمِ الْمُقَرَّبِ أَفْضَلَ صَلَواتِكَ، وَبارِكْ عَلَيْهِ أَتَمَّ بَرَكاتِكَ، وَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ أَمْتَعَ رَحَماتِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً زاكِيَةً لا تَكُونُ صَلاةٌ أَزْكى مِنْها، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلاةً نامِيَةً لا تَكُونُ صَلاةٌ أَنْمى مِنْها، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلاةً راضِيَةً لا تَكُونُ صَلاةٌ رِضاهُ، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلاةً تُرْضيكَ وَتَزيدُ عَلى رِضاكَ لَهُ، وَصَلِّ

عَلَيْهِ صَلاةً لا تَرْضى لَهُ إلاّ بِها، وَلا تَرى غَيْرَهُ لَها أَهْلاً، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تُجاوِزُ رِضْوانَكَ، وَيَتَّصِلُ اتِّصالُها بِبَقائِكَ، وَلا يَنْفَدُ كَما لا تَنْفَدُ كَلِماتُكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تَنْتَظِمُ صَلَواتِ مَلائِكَتِكَ وَأَنْبِيائِكَ وَرُسُلِكَ وَأَهْلِ طاعَتِكَ، وَتَشْتَمِلُ عَلى صَلَواتِ عِبادِكَ مِنْ جِنِّكَ وَإِنْسِكَ وَأَهْلِ إجابَتِكَ، وَتَجْتَمِعُ عَلى صَلاةِ كُلِّ مَنْ ذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ مِنْ أَصْنافِ خَلْقِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلاةً تُحِيطُ بِكُلِّ صَلاه سالِفَه وَمُسْتَأْنَفَه، وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آلِهِ صَلاةً مَرْضِيَّةً لَكَ وَلِمَنْ دُونَكَ، وَتُنْشِئُ مَعَ ذلِكَ صَلَوات تُضاعِفُ مَعَها تِلْكَ الصَّلَواتِ عِنْدَها، وَتَزِيدُها عَلى كُرُورِ الاَيّام زِيادَةً فِي تَضاعِيفَ لا يَعُدُّها غَيْرُكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى اَطائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ، اَلَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لاَمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ، وَحَفَظَةَ دِينِكَ، وَخُلَفاءَكَ فِي أَرْضِكَ، وَحُجَجَكَ عَلى عِبادِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِيراً بِإِرادَتِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إلَيْكَ، وَالْمَسْلَكَ إلى جَنَّتِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تُجْزِلُ لَهُمْ بِها مِنْ نِحَلِكَ وَكَرامَتِكَ، وَتُكْمِلُ لَهُمُ الاَشْياءَ مِنْ عَطاياكَ وَنَوافِلِكَ، وَتُوَفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوائِدِكَ وَفَوائِدِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ صَلاةً لا أَمَدَ فِي أَوَّلِها، وَلا غايَةَ لاَمَدِها، وَلانِهايَةَ لاِخِرِها، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِم زِنَةَ عَرْشِكَ وَما دُونَهُ، وَمِلاَ سَماواتِكَ وَما فَوْقَهُنَّ، وَعَدَدَ أَرَضِيكَ وَما تَحْتَهُنَّ وَما بَيْنَهُنَّ، صَلاةً تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفى، وَتَكُونُ لَكَ وَلَهُمْ رِضىً، وَمُتَّصِلَةً بِنَظائِرِهِنَّ أَبَداً. اَللّهُمَّ إنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوان بِإمام أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِكَ، وَمَناراً فِي بِلادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إلى رِضْوانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَحَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَمْرِهِ وَ الاِنْتِهاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَلاّ يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَلا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَعِصْمَهُ اللاّئِذِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَعُرْوَهُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَبَهاءُ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيِّكَ شُكْرَ ما أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ،

وَأَوْزِعْنا مِثْلَهُ فِيهِ، وَآتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصِيراً، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً، وَأَعِنْهُ بِرُكْنِكَ الأَعَزِّ، وَاشْدُدْ أَزْرَهُ، وَقَوِّ عَضُدَهُ، وَراعِهِ بِعَيْنِكَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَانْصُرْهُ بِمَلائِكَتِكَ، وَامْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الأَغْلَبِ، وَأَقِمْ بِهِ كِتابَكَ وَحُدُودَكَ وَشَرائِعَكَ وَسُنَنَ رَسُولِكَ صَلَواتُكَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَحْيِ بِهِ ما أَماتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعالِمِ دِينِكَ، وَاجْلُ بِهِ صَداءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَأَبِنْ بِهِ الضَّرّاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَأَزِلْ بِهِ النّاكِبِينَ عَنْ صِراطِكَ، وَامْحَقْ بِهِ بُغاةَ قَصْدِكَ عِوَجاً، وَأَلِنْ جانِبَهُ لِأَوْلِيائِكَ، وَابْسُطْ يَدَهُ عَلى أَعْدائِكَ، وَهَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ، وَاجْعَلْنا لَهُ سامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَفِي رِضاهُ ساعِينَ، وَإِلى نُصْرَتِهِ وَالْمُدافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَإِلَيْكَ وَإِلى رَسُولِكَ صَلَواتُكَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذلِكَ مُتَقَرِّبِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى أَوْلِيائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقامِهِمْ، اَلْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمْ،اَلْمُقْتَفِينَ آثارَهُمْ، اَلْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، اَلْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَتِهِمْ، اَلْمُؤْتَمِّينَ بِإِمامَتِهِمْ، اَلْمُسَلِّمِينَ لِأَمْرِهِمْ، اَلْمُجْتَهِدِينَ فِي طاعَتِهِمْ، اَلْمُنْتَظِرِينَ أَيّامَهُمْ، اَلْمادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ، اَلصَّلَواتِ الْمُبارَكاتِ الزّاكِياتِ النّامِياتِ الْغادِياتِ الرّائِحاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلى أَرْواحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوى أَمْرَهُمْ،وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤُونَهُمْ، وَتُبْ عَلَيْهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ، وَخَيْرُالْغافِرِينَ، وَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِي دارِ السَّلامِ، بِرَحْمَتِكَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ هذا يَوْمُ عَرَفَهَ، يَوْمٌ شَرَّفْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَعَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَكَ، وَمَنَنْتَ فِيهِ بِعَفْوِكَ، وَأَجْزَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَكَ، وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلى عِبادِكَ. اَللّهُمَّ وَأَنَا عَبْدُكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ، وَبَعْدَ خَلْقِكَ إِيّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ، وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّكَ، وَعَصَمْتَهُ بِحَبْلِكَ، وَأَدْخَلْتَهُ فِي حِزْبِكَ، وَ أَرْشَدْتَهُ لِمُوالاةِ أَوْلِيائِكَ، وَمُعاداةِ أَعْدائِكَ، ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتَمِرْ، وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزَجِرْ، وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ، فَخالَفَ أَمْرَكَ إِلى نَهْيِكَ، لا مُعانَدَةً لَكَ وَلَا اسْتِكْباراً عَلَيْكَ، بَلْ دَعاهُ هَواهُ إِلى ما زَيَّلْتَهُ وَإِلى ما حَذَّرْتَهُ، وَأَعانَهُ عَلى ذلِكَ عَدُوُّكَ وَعَدُوُّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عارِفاً بِوَعِيدِكَ، راجِياً لِعَفْوِكَ، واثِقاً بِتَجاوُزِكَ، وَكانَ أَحَقَّ عِبادِكَ مَعَ ما

مَنَنْتَ عَلَيْهِ أَلاّ يَفْعَلَ، وَها أَنَاذا بَيْنَ يَدَيْكَ صاغِراً ذَليلاً خاضِعاً خاشِعاً، خائِفاً مُعْتَرِفاً بِعَظيمٍ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ، وَجَليلٍ مِنَ الْخَطايَا اجْتَرَمْتُهُ، مُسْتَجيراً بِصَفْحِكَ، لائِذاً بِرَحْمَتِكَ، مُوقِناً أَنَّهُ لا يُجيرُنى مِنْكَ مُجيرٌ، وَلا يَمْنَعُنِى مِنْكَ مانِعٌ، فَعُدْ عَلَيَّ بِما تَعُودُ بِهِ عَلى مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَغَمُّدِكَ، وَجُدْ عَلَيَّ بِما تَجُودُ بِهِ عَلى مَنْ أَلقى بِيَدِهِ إِلَيْكَ مِنْ عَفْوِكَ، وَامْنُنْ عَلَيَّ بِما لا يَتَعاظَمُكَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلى مَنْ أَمَّلَكَ مِنْ غُفْرانِكَ، وَاجْعَلْ لِى فِى هذَا الْيَوْمِ نَصيباً أَنالُ بِهِ حَظّاً مِنْ رِضْوانِكَ، وَلا تَرُدَّنِى صِفْراً مِمّا يَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَكَ مِنْ عِبادِكَ، وَإِنِّى وَإِنْ لَمْ أُقَدِّمْ ما قَدَّمُوهُ مِنَ الصّالِحاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحيدَكَ، وَنَفْىَ الْأَضْدادِ وَالْأَنْدادِ وَالْأَشْباهِ عَنْكَ، وَأَتَيْتُكَ مِنَ الْأَبْوابِ الَّتِى أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتى مِنْها، وَتَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ بِما لا يَقْرُبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْكَ إِلّا بِالتَّقَرُّبِ بِهِ، ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذلِكَ بِالْإِنابَهِ إِلَيْكَ، وَالتَّذَلُّلِ وَالاِسْتِكانَهِ لَكَ، وَحُسْنَ الظَّنِّ بِكَ، وَالثِّقَهِ بِما عِنْدَكَ، وَشَفَعْتُهُ بِرَجائِكَ الَّذى قَلَّ ما يَخيبُ عَلَيْهِ راجيكَ، وَسَأَلْتُكَ مَسْأَلَهَ الْحَقيرِ الذَّليلِ، اَلْبائِسِ الْفَقيرِ، اَلْخائِفِ الْمُسْتَجيرِ، وَمَعَ ذلِكَ خيفَهً وَتَضَرُّعاً وَتَعَوُّذاً وَتَلَوُّذاً، لامُسْتَطيلاً بِتَكَبُّرِ الْمُتَكَبِّرينَ، وَلا مُتَعالِياً بِدالَّهِ الْمُطيعينَ، وَلا مُسْتَطيلاً بِشَفاعَهِ الشّافِعينَ، وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلّينَ، وَأَذَلُّ الْأَذَلّينَ، وَمِثْلُ الذَّرَّهِ أَوْ دُونَها، فَيا مَنْ لَمْ يُعاجِلِ الْمُسيئينَ، وَلايَنْدَهُ الْمُتْرَفينَ، وَيا مَنْ يَمُنُّ بِإِقالَهِ الْعاثِرينَ، وَيَتَفَضَّلُ بِإِنْظارِ الْخاطِئينَ، أَنَا الْمُسىءُ الْمُعْتَرِفُ الْخاطِئُ الْعاثِرُ، أَنَا الَّذى أَقْدَمَ عَلَيْكَ مُجْتَرِئاً، أَنَا الَّذى عَصاكَ مُتَعَمِّداً، أَنَا الَّذى اسْتَخْفى مِنْ عِبادِكَ وَبارَزَكَ، أَنَا الَّذى هابَ عِبادَكَ وَأَمِنَكَ، أَنَا الَّذى لَمْ يَرْهَبْ سَطْوَتَكَ وَلَمْ يَخَفْ بَأْسَكَ، أَنَا الْجانى عَلى نَفْسِهِ، أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِيَّتِهِ، أَنَا الْقَليلُ الْحَياءِ، أَنَا الطَّويلُ الْعِناءِ، بِحَقِّ مَنِ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِكَ، وَبِمَنِ اصْطَفَيْتَهُ لِنَفْسِكَ، بِحَقِّ مَنِ

اخْتَرْتَ مِنْ بَرِيَّتِكَ، وَمَنِ اجْتَبَيْتَ لِشَأْنِكَ، بِحَقِّ مَنْ وَصَلْتَ طاعَتَهُ بِطاعَتِكَ، وَمَنْ جَعَلْتَ مَعْصِيَتَهُ كَمَعْصِيَتِكَ، بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ مُوالاتَهُ بِمُوالاتِكَ، وَمَنْ نُطْتَ مُعاداتَهُ بِمُعاداتِكَ، تَغَمَّدْنِى فِى يَوْمِى هذا بِما تَتَغَمَّدُ بِهِ مَنْ جَأَرَ إِلَيْكَ مُتَنَصِّلاً، وَعاذَ بِاسْتِغْفارِكَ تائِباً، وَتَوَلَّنِى بِما تَتَوَلّى بِهِ أَهْلَ طاعَتِكَ، وَالزُّلْفى لَدَيْكَ، وَالْمَكانَهِ مِنْكَ، وَتَوَحَّدْنِى بِما تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفى بِعَهْدِكَ، وَأَتْعَبَ نَفْسَهُ فِى ذاتِكَ، وَأَجْهَدَها فِى مَرْضاتِكَ، وَلاتُؤاخِذْنِى بِتَفْرِيطِى فِى جَنْبِكَ، وَتَعَدِّى طَوْرِى فِى حُدُودِكَ، وَمُجاوَزَهِ أَحْكامِكَ، وَلا تَسْتَدْرِجْنِى بِإِمْلائِكَ لِى اسْتِدْراجَ مَنْ مَنَعَنِى خَيْرَ ما عِنْدَهُ، وَلَمْ يَشْرَكْكَ فِى حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِى، وَنَبِّهْنِى مِنْ رَقْدَهِ الْغافِلِينَ، وَسِنَهِ الْمُسْرِفِينَ، وَنَعْسَهِ الْمَخْذُولِينَ، وَخُذْ بِقَلْبِى إِلى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقانِتِينَ، وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهاوِنِينَ، وَأَعِذْنِى مِمّا يُباعِدُنِى عَنْكَ، وَيَحُولُ بَيْنِى وَبَيْنَ حَظِّى مِنْكَ، وَ يَصُدُّنِى عَمّا أُحاوِلُ لَدَيْكَ، وَسَهِّلْ لِى مَسْلَكَ الْخَيْراتِ إِلَيْكَ، وَالْمُسابَقَهَ إِلَيْها مِنْ حَيْثُ أَمَرْتَ، وَالْمُشاحَّهَ فِيها عَلى ما أَرَدْتَ، وَلا تَمْحَقْنِى فِيمَنْ تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفِّينَ بِما أَوْعَدْتَ، وَلا تُهْلِكْنِى مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مِنَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَقْتِكَ، وَلا تُتَبِّرْنِى فِيمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ سُبُلِكَ، وَنَجِّنِى مِنْ غَمَراتِ الْفِتْنَهِ، وَخَلِّصْنِى مِنْ لَهَواتِ الْبَلْوى، وَأَجِرْنِى مِنْ أَخْذِ الْإِمْلاءِ،وَحُلْ بَيْنِى وَبَيْنَ عَدُوّ يُضِلُّنِى، وَهَوىً يُوبِقُنِى، وَمَنْقَصه تَرْهَقُنِى، وَلا تُعْرِضْ عَنِّى إِعْراضَ مَنْ لا تَرْضى عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِكَ، وَلا تُؤْيِسْنِى مِنَ الْأَمَلِ فِيكَ فَيَغْلِبَ عَلَىَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلا تَمْتَحِنِّى بِما لا طاقَهَ لِى بِهِ فَتَبْهَظَنِى مِمّا تُحَمِّلُنِيهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِكَ، وَلا تُرْسِلْنِى مِنْ يَدِكَ إِرْسالَ مَنْ لا خَيْرَ فِيهِ، وَلا حاجَهَ بِكَ إِلَيْهِ، وَلا إِنابَهَ لَهُ، وَ لاتَرْمِ بِى رَمْىَ مَنْ سَقَطَ مِنْ عَيْنِ رِعايَتِكَ، وَمَنِ اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْخِزْىُ مِنْ عِنْدِكَ، بَلْ خُذْ بِيَدِى مِنْ سَقْطَهِ الْمُتَرَدِّينَ، وَوَهْلَهِ الْمُتَعَسِّفِينَ، وَزَلَّهِ

الْمَغْرُورِينَ، وَوَرْطَهِ الْهالِكِينَ، وَ عافِنِی مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ طَبَقاتِ عَبِيدِكَ وَ إِمائِکَ، وَبَلِّغْنِی مَبالِغَ مَنْ عُنِيتَ بِهِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَرَضِيتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَمِيداً، وَتَوَفَّيْتَهُ سَعِيداً، وَطَوِّقْنِی طَوْقَ الْإِقْلاعِ عَمّا يُحْبِطُ الْحَسَناتِ، وَيَذْهَبُ بِالْبَرَكاتِ، وَأَشْعِرْ قَلْبِیَ الْإِزْدِجارَ عَنْ قَبائِحِ السَّيِّئاتِ، وَفَواضِحِ الْحَوْباتِ، وَلا تَشْغَلْنِی بِما لا أُدْرِكُهُ إِلّا بِکَ عَمّا لا يُرْضِيکَ عَنِّی غَيْرُهُ، وَأَنْزِعْ مِنْ قَلْبِی حُبَّ دُنْيا دَنِيَّه تَنْهی عَمّا عِنْدَكَ، وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغاءِ الْوَسِيلَهِ إِلَيْکَ، وَتُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْکَ، وَزَيِّنْ لِیَ التَّفَرُّدَ بِمُناجاتِکَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ، وَهَبْ لِی عِصْمَهً تُدْنِينِی مِنْ خَشْيَتِکَ، وَتَقْطَعُنِی عَنْ رُكُوبِ مَحارِمِکَ، وَتَفُكَّنِی مِنْ أَسْرِ الْعَظائِمِ، وَهَبْ لِیَ التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْيانِ، وَأَذْهِبْ عَنِّی دَرَنَ الْخَطايا، وَسَرْبِلْنِی بِسِرْبالِ عافِيَتِکَ، وَرَدِّنِی رِداءَ مُعافاتِکَ، وَجَلِّلْنِی سَوابِغَ نَعْمائِکَ، وَظاهِرْ لَدَیَّ فَضْلَکَ وَطَوْلَکَ، وَأَيِّدْنِی بِتَوْفِيقِکَ وَتَسْدِيدِكَ، وَأَعِنِّی عَلی صالِحِ النِّيَّهِ، وَمَرْضِیِّ الْقَوْلِ، وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ، وَلا تَكِلْنِی إِلی حَوْلِی وَقُوَّتِی دُونَ حَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، وَلا تُخْزِنِی يَوْمَ تَبْعَثُنِی لِلِقائِکَ، وَلا تَفْضَحْنِی بَيْنَ يَدَیْ أَوْلِيائِکَ، وَلا تُنْسِنِی ذِكْرَكَ، وَلا تُذْهِبْ عَنِّی شُكْرَكَ، بَلْ أَلْزِمْنِيهِ فِی أَحْوالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلاتِ الْجاهِلِينَ لِآلائِکَ، وَأَوْزِعْنِی أَنْ أُثْنِیَ بِما أَوْلَيْتَنِيهِ، وَأَعْتَرِفَ بِما أَسْدَيْتَهُ إِلَیَّ، وَاجْعَلْ رَغْبَتِی إِلَيْکَ فَوْقَ رَغْبَهِ الرّاغِبِينَ، وَحَمْدِی إِيّاکَ فَوْقَ حَمْدِ الْحامِدِينَ، وَلا تَخْذُلْنِی عِنْدَ فاقَتِی إِلَيْکَ، وَلا تُهْلِكْنِی بِما أَسْدَيْتُهُ إِلَيْکَ، وَلا تَجْبَهْنِی بِما جَبَهْتَ بِهِ الْمُعانِدِينَ لَکَ، فَإِنِّی لَکَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّهَ لَکَ، وَأَنَّکَ أَوْلی بِالْفَضْلِ، وَأَعْوَدُ بِالْإِحْسانِ، وَأَهْلُ التَّقْوی وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ، وَأَنَّکَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلی مِنْکَ بِأَنْ تُعاقِبَ، وَأَنَّکَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْکَ إِلی أَنْ تَشْهَرَ، فَأَحْيِنِی حَياهً طَيِّبَهً تَنْتَظِمُ بِما أُرِيدُ، وَتَبْلُغُ ما أُحِبُّ مِنْ حَيْثُ لا آتِی ما تَكْرَهُ، وَلا أَرْتَكِبُ ما نَهَيْتَ عَنْهُ، وَأَمِتْنِی مِيتَهَ مَنْ يَسْعی نُورُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ

يَمينِهِ، وَذَلِّلْنِی بَیْنَ یَدَیْکَ، وَأَعِزَّنِی عِنْدَ خَلْقِکَ، وَضَعْنِی إِذا خَلَوْتُ بِکَ، وَارْفَعْنِی بَیْنَ عِبادِکَ، وَأَغْنِنِی عَمَّنْ هُوَ غَنِیٌّ عَنِّی، وَزِدْنِی إِلَیْکَ فاقَةً وَفَقْراً، وَأَعِذْنِی مِنْ شَماتَهِ الْأَعْداءِ، وَمِنْ حُلُولِ الْبَلاءِ، وَمِنَ الذُّلِّ وَالْعَناءِ، تَغَمَّدْنِی فِیما اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی بِما یَتَغَمَّدُ بِهِ الْقادِرُ عَلَی الْبَطْشِ لَوْلا حِلْمُهُ، وَالْآخِذُ عَلَی الْجَرِیرَهِ لَوْلا أَناتُهُ، وَإِذا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً أَوْ سُوءاً فَنَجِّنِی مِنْها لِواذاً بِکَ، وَإِذْ لَمْ تُقِمْنِی مَقامَ فَضِیحه فِی دُنْیاکَ فَلا تُقِمْنِی مِثْلَهُ فِی آخِرَتِکَ، وَاشْفَعْ لِی أَوائِلَ مِنَنِکَ بِأَواخِرِها، وَقَدِیمَ فَوائِدِکَ بَحَوادِثِها، وَلا تَمْدُدْ لِی مَدّاً یَقْسُو مَعَهُ قَلْبِی، وَلا تَقْرَعْنِی قارِعَةً یَذْهَبُ لَها بَهائِی، وَ لاتَسُمْنِی خَسِیسَةً یَصْغُرُ لَها قَدْرِی، وَلا نَقِیصَةً یُجْهَلُ مِنْ أَجْلِها مَکانِی، وَلا تَرُعْنِی رَوْعَةً أُبْلِسُ بِها، وَلا خِیفَةً أُوجِسُ دُونَها، اِجْعَلْ هَیْبَتِی فِی وَعِیدِکَ، وَحَذَرِی مِنْ إِعْذارِکَ وَإِنْذارِکَ، وَرَهْبَتِی عِنْدَ تِلاوَهِ آیاتِکَ، وَاعْمُرْ لَیْلِی بِإِیقاظِی فِیهِ لِعِبادَتِکَ، وَتَفَرُّدِی بِالتَّهَجُّدِ لَکَ، وَتَجَرُّدِی بِسُکُونِی إِلَیْکَ، وَإِنْزالِ حَوائِجِی بِکَ، وَمُنازَلَتِی إِیّاکَ فِی فَکاکِ رَقَبَتِی مِنْ نارِکَ، وَإِجارَتِی مِمّا فِیهِ أَهْلُها مِنْ عَذابِکَ، وَلا تَذَرْنِی فِی طُغْیانِی عامِهاً، وَلا فِی غَمْرَتِی ساهِیاً حَتّی حِینٍ، وَلا تَجْعَلْنِی عِظَةً لِمَنِ اتَّعَظَ، وَلا نَکالاً لِمَنِ اعْتَبَرَ، وَلا فِتْنَةً لِمَنْ نَظَرَ، وَلا تَمْکُرْ بِی فِیمَنْ تَمْکُرُ بِهِ، وَلا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی، وَلا تُغَیِّرْ لِی اِسْماً، وَ لا تُبَدِّلْ لِی جِسْماً، وَلا تَتَّخِذْنِی هُزُواً لِخَلْقِکَ، وَلا سُخْرِیّاً لَکَ وَلا تَبَعاً إِلاّ لِمَرْضاتِکَ، وَلا مُمْتَهَناً إِلاّ بِالاِنْتِقامِ لَکَ، وَأَوْجِدْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلاوَهَ رَحْمَتِکَ، وَرَوْحِکَوَرَیْحانِکَوَجَنَّهِ نَعِیمِکَ، وَأَذِقْنِی طَعْمَ الْفَراغِ لِما تُحِبُّ بِسَعَه مِنْ سَعَتِکَ، وَالاِجْتِهادِ فِیما یُزْلِفُ لَدَیْکَ وَعِنْدَکَ، وَ أَتْحِفْنِی بِتُحْفَه مِنْ تُحَفاتِکَ، وَاجْعَلْ تِجارَتِی رابِحَةً، وَکَرَّتِی غَیْرَ خاسِرَه، وَأَخِفْنِی مَقامَکَ، وَشَوِّقْنِی لِقاءَکَ، وَتُبْ عَلَیَّ تَوْبَةً نَصُوحاً، لا تُبْقِ مَعَها

ذُنُوباً صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً، وَلا تَذَرْ مَعَها عَلانِيَةً وَلا سَرِيرَةً، وَانْزِعِ الْغِلَّ مِنْ صَدْرِى لِلْمُؤْمِنِينَ، وَاعْطِفْ بِقَلْبِى عَلَى الْخاشِعِينَ، وَكُنْ لِى كَما تَكُونُ لِلصّالِحِينَ، وَحَلِّنِى حِلْيَةَ الْمُتَّقِينَ، وَاجْعَلْ لِى لِسانَ صِدْق فِى الْغابِرِينَ، وَذِكْراًنامِياً فِى الاْخِرِينَ، وَوافِ بِى عَرْصَةَ الْأَوَّلِينَ، وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِكَ عَلَىَّ، وَظاهِرْ كَراماتِها لَدَىَّ، إمْلاْ مِنْ فَوائِدِكَ يَدِى، وَسُقْ كَرائِمَ مَواهِبِكَ إلَىَّ، وَجاوِرْ بِىَ الْأَطْيَبِينَ مِنْ أَوْلِيائِكَ فِى الْجِنانِ الَّتِى زَيَّنْتَها لِاَصْفِيائِكَ، وَجَلِّلْنِى شَرائِفَ نِحَلِكَ فِى الْمَقاماتِ الْمُعَدَّهِ لِاَحِبّائِكَ، وَاجْعَلْ لِى عِنْدَكَ مَقِيلاً آوِى إلَيْهِ مُطْمَئِنّاً، وَمَثابَهً أَتَبَوَّأُها وَأَقَرُّ عَيْناً، وَلا تُقايِسْنِى بِعَظِيماتِ الْجَرائِرِ، وَلا تُهْلِكْنِى يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ، وَأَزِلْ عَنِّى كُلَّ شَكٍّ وَشُبْهَه، وَاجْعَلْ لِى فِى الْحَقِّ طَرِيقاً مِنْ كُلِّ رَحْمَه، وَأَجْزِلْ لِى قِسَمَ الْمَواهِبِ مِنْ نَوالِكَ، وَوَفِّرْ عَلَىَّ حُظُوظَ الْإحْسانِ مِنْ إفْضالِكَ، وَاجْعَلْ قَلْبِى واثِقاً بِما عِنْدَكَ، وَهَمِّى مُسْتَفْرَغاً لِما هُوَلَكَ، وَاسْتَعْمِلْنِى بِما تَسْتَعْمِلُ بِهِ خالِصَتَكَ، وَ أَشْرِبْ قَلْبِى عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طاعَتَكَ، وَاجْمَعْ لِىَ الْغِنى وَالْعَفافَ وَالدَّعَهَ وَالْمُعافاهَ وَالصِّحَّهَ وَالسَّعَهَ وَالطُّمَأْنِينَهَ وَالْعافِيَهَ، وَلا تُحْبِطْ حَسَناتِى بِما يَشُوبُها مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَلا خَلَواتِى بِما يَعْرِضُ لِى مِنْ نَزَغاتِ فِتْنَتِكَ، وَصُنْ وَجْهِى عَنِ الطَّلَبِ إلى أَحَد مِنَ الْعالَمِينَ، وَذُبَّنِى عَنِ الْتِماسِ ما عِنْدَ الْفاسِقِينَ، وَ لا تَجْعَلْنِى لِلظّالِمِينَ ظَهِيراً، وَلا لَهُمْ عَلى مَحْوِ كِتابِكَ يَداً وَنَصِيراً، وَحُطْنِى مِنْ حَيْثُ لا أَعْلَمُ حِياطَهً تَقِينِى بِها، وَافْتَحْ لِى أَبْوابَ تَوْبَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرِزْقِكَ الْواسِعِ، إنِّى إلَيْكَ مِنَ الرّاغِبِينَ، وَأَتْمِمْ لِى إنْعامَكَ إنَّكَ خَيْرُ الْمُنْعِمِينَ، وَاجْعَلْ باقِىَ عُمْرِى فِى الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ ابْتِغاءَ وَجْهِكَ يا رَبَّ الْعالَمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَبَدَ الْآبِدِينَ».

زیارت امام حسین(علیه السلام) در روز عرفه

از جمله مستحبات این روز شریف، زیارت حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) می باشد و زیارتی که برای آن

حضرت دراین روز نقل شده است، اختصاص به کسانی دارد که در سرزمین مقدّس کربلا توفیق زیارت آن حضرت را پیدا می کنند، علاقمندان به زیارت آن حضرت از راه دور، می توانند همان زیارت وارث یا جامعه را که در فصل نخست این کتاب آمده است در این روز بخوانند.

برخی از مستحبّات وقوف به مشعرالحرام

مستحبّ است حاجی با دلی آرام از عرفات به سوی مشعرالحرام حرکت کرده و در حال استغفار باشد، امام صادق(علیه السلام) فرمود: در راه رفتن نه تند رود و نه آهسته،بلکه به طور معمول حرکت کند و کسی را آزار ندهد، و مستحبّ است نماز را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، اگر چه ثلث شب نیز بگذرد، و هر دو نماز را با یک اذان و دو اقامه جمع کند، و نوافل مغرب را بعد از نماز عشا بجا آورد، و درصورتی که از رسیدن به مزدلفه پیش از نصف شب مانعی رسید، باید نماز مغرب وعشا را به تأخیر نیاندازد، و در میان راه بخواند.

ومستحبّ است که در وسط وادی ازطرف راست نزول نماید، واگر حاجی صروره باشد (سال اوّل حجّ او باشد)، مستحبّ است که در مشعرالحرام قدم بگذارد، و آن شب را هر مقدار که ممکن باشد به عبادت واطاعت الهی بسر برد، واین دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ هذِهِ جَمْعٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْمَعَ لِی فِیها جَوامِعَ الْخَیْرِ. اَللّهُمَّ لا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْخَیْرِ الَّذِی سَأَلْتُکَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی، وَأَطْلُبُ إِلَیْکَ أَنْ تُعَرِّفَنِی ماعَرَّفْتَ أَوْلِیاءَکَ فِی مَنْزِلِی هذا، وَأَنْ تَقِیَنِی جَوامِعَ الشَّرِّ».

امام صادق(علیه السلام) فرمود: مستحبّ است بعد از نماز صبح در حال طهارت حمد و ثنای الهی را بجا

آورد، و به هر مقدار که بتواند از نعمتها وتفضّلات حضرت حق ذکر کند، و بر محمّد وآل محمّد صلوات بفرستد، آنگاه دعا نماید، واین دعا را نیز بخواند:

«اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِالْحَرامِ، فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ، اَللّهُمَّ أَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوب إِلَیْهِ، وَخَیْرُ مَدْعُوّ وَخَیْرُ مَسْؤُول، وَلِکُلِّ وافِد جائِزَهٌ، فَاجْعَلْ جائِزَتِی فِی مَوْطِنِی هذا أَنْ تُقِیلَنِی عَثْرَتِی، وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِی، وَأَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی، ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوی مِنَ الدُّنْیا زادِی».

مستحبّ است سنگ ریزه هایی را که در منا رمی خواهد نمود از مزدلفه بردارد، که مجموع آنها هفتاد دانه است. ومستحبّ است وقتی از مزدلفه به سوی منا حرکت کرد وبه وادی محسّر رسید، به مقدار صد قدم هَرْوَلَه کند و بگوید:

«اَللّهُمَّ سَلِّمْ لِی عَهْدِی، وَاقْبَلْ تَوْبَتِی، وَأَجِبْ دَعْوَتِی، وَاخْلُفْنِی فِیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدِی».

مستحبّات رمی جمرات

در رمی جمرات چند چیز مستحبّ است:

۱. طهارت.

۲. امام صادق(علیه السلام) فرمود: هنگامی که سنگ ها را در دست

گرفته وآماده رمی است، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ حَصَیاتِی، فَأَحْصِهِنَّ لِی، وَارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی».

۳. با هر سنگی که می اندازد تکبیر بگوید.

۴. باهر سنگی که می اندازد این دعا را بخواند:

«اَللّهُ أَکْبَرُ. اَللّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطانَ. اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی حَجّاً مَبْرُوراً، وَعَمَلاً مَقْبُولاً، وَسَعْیاً مَشْکُوراً، وَذَنْباً مَغْفُوراً».

۵. در جمره عقبه میان او و جمره، ده تا پانزده ذراع فاصله باشد، و در جَمَره اُولی و وُسطی کنار جمره بایستد.

۶. جمره عقبه را رو به جمره وپشت به قبله رمی نماید، وجمره اُولی ووُسطی را رو به قبله رمی نماید.

۷. سنگ ریزه را بر انگشت ابهام گذارده، وبا ناخنِ

انگشت شهادت بيندازد.

۸. پس از برگشت به جاى خود در منا، اين دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ، وَعَلَيْکَ تَوَکَّلْتُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ، وَنِعْمَ الْمَوْلى وَنِعْمَ النَّصِيرُ».

آداب قربانى

مستحبّات قربانى چند چيز است:

۱. درصورت تمكّن، قربانى شتر باشد. اگر نبود گاو، واگر گاو هم نبود گوسفند باشد.

۲. قربانى بسيار فربه و چاق باشد.

۳. درصورت شتر يا گاو بودن از جنس ماده باشد. ودرصورت گوسفند يا بز بودن از جنس نر باشد.

۴. اگر قربانى شتر است ايستاده او را نحر كنند. و از سر دست ها تا زانوى او را ببندند. و شخص از جانب راست او بايستد. كارد يا نيزه و يا خنجر به گودال گردن او فرو بَرَد.

امام صادق(عليه السلام) فرمود: قربانى را رو به قبله قرار داده، وهنگام ذبح يا نحر اين دعا را بخواند:

«وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّماواتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، اِنَّ صَلاتِى وَنُسُكِى وَمَحْياىَ وَمَماتى لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، لا شَرِيکَ لَهُ، وَبِذلِکَ اُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اَللّهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللهِ وَاللّهُ أَكْبَرُ، اَللّهُمَ تَقَبَّلْ مِنِّى».

مستحبّات حلق وتقصير

مستحبّ است رو به قبله نام خدا را بر زبان جارى كرده، و از جانب راست پيش سر را ابتدا كند، و اين دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ أَعْطِنِىْ بِكُلِّ شَعْرَه نُوراً يَوْمَ الْقِيامَهِ، وَحَسَنات مُضاعَفات، إِنَّکَ عَلى كُلِّ شَىْء قَدِيرٌ».

ونيز مستحبّ است موى سر خود را در منا در خيمه خود دفن نمايد، و بهتر اين است كه بعد از حلق از اطراف ريش و شارب خود گرفته، و هم چنين ناخن ها را بگيرد.

مستحبّات منا

۱. مستحبّ است حاجى ايّام تشريق يعنى يازدهم، دوازدهم وسيزدهم را در منا بماند، و اين ماندن در منا بهتر است از اينكه به مكه رفته، و طواف مستحبّى انجام دهد.

۲. مستحبّ است حاجى در منا بعد از پانزده نماز واجب ودر غير منا بعد از ده نماز كه اوّل آن نماز ظهر روز عيد است، اين

تکبیرات را بخواند:

«اَللهُ أَكْبَرُ اَللهُ أَكْبَرُ، لا ـ إِلهَ إِلاّ ـ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ، اَللهُ أَكْبَر وَلِلّهِ الْحَمْـدُ، اَللهُ أَكْبرُ عَلى ما هَـدانا، اَللهُ أَكْبَرُ عَلى ما رَزَقَنا مِنْ بَهِيمَهِ الأَنْعامِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما أَبْلانا».

مستحبّات مسجد خَیفْ

۱. مسـتحبّ است حاجی نمازهای شبانه روزی خود را چه واجب وچه مستحب در مسجد خَیفْ بخواند، و بهترین محلّ جایگاه نماز نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله) می باشد که از مناره تا سی ذراع از طرف قبله واز سمت راست وچپ و پشت سر قرار دارد.

۲. صد مرتبه سُبْحانَ الله گفتن.

۳. صد مرتبه لا إِلهَ إِلاَّ الله گفتن.

۴. صد مرتبه اَلْحَمْدُ لله گفتن.

۵. خواندن شش رکعت نماز در جایگاه اصلی مسجد، و بهتر است این نماز را هنگام مراجعت به مکّه روز سیزدهم انجام دهد.

مستحبّات برگشت به مکّه معظّمه

۱. غسل جهت ورود به شهر مکه معظّمه ومسجد الحرام.

۲. وارد شدن به مسجد الحرام ازباب السّلام.

۳. از امام صادق(علیه السـلام) روایت شده که اگر روز عید قربان به زیارت خانه خدا مشرّف شدی بر در مسجد بایست، واین دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلى نُسُـكِكَ، وَسَـلِّمْنِی لَهُ وَسَـلِّمْهُ لِی، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَهَ الْعَلِيلِ الذَّلِيلِ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَنْ تَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی، وَأَنْ تَرْجِعَنِی بِحاجَتِی. اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْـدُكَ، وَالْبَلَـدُ بَلَـدُكَ، وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ، جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ، وَاَؤُمُّ طاعَتَكَ، مُتَّبِعاً لاَمْرِكَ، راضِـياً بِقَدَرِكَ، أَسْأَلُـكَ مَسْـأَلَهَ الْمُضْـطَرِّ إِلَيْكَ، اَلْمُطِيعِ لاَمْرِكَ، اَلْمُشْـفِقِ مِنْ عَـذابِكَ، اَلْخائِفِ لِعُقُوبَتِكَ، أَنْ تُبَلِّغَنِی عَفْوَكَ، وَتُجِيرَنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِكَ».

مستحبّات واعمال مکّه مکرّمه

۱. نمازهای واجب را در مسجد الحرام بجا آورد.

۲. ذکر خدا را بسیار بگوید، وحالت تذکّر وتنبّه را در خود حفظ نماید.

۳. قرآن را ختم نماید، تا نمیرد مگر اینکه جای خود را در بهشت دیده، وحضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را ببیند.

۴. بسیار به کعبه معظّمه نگاه کند، که موجب آمرزش گناهان می شود.

۵. به هر اندازه که بتواند برای خود وپدر و مادر و خویشاوندان طواف مستحبّی انجام دهد، واگر بتواند به تعداد ایّام سال طواف نماید ثواب بسیار دارد.

۶. از آب زمزم بنوشد.

۷. طواف وداع انجام دهد.

طواف وداع

بدان که برای کسی که می خواهد ازمکه بیرون رود، مستحبّ است طواف وداع نماید، ودر هر دور حجرالأسود و رکن یمانی را درصورت امکان استلام کند، و چون به مستجار که نام دیگر آن ملتزم است و نزدیک رکن یمانی است رسد مستحبّاتی را که قبلاً برای آن مکان ذکر شد بجا آورد، وآنچه خواهد دعا کند. بعد حجرالأسود را استلام نموده، وشکم خود را به خانه کعبه بچسباند، یک دست را بر حَجَر ودست دیگر را به طرف در گذاشته، وحمد وثنای الهی نماید، وصلوات بر پیغمبر وآل او بفرستد، واین دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ، وَنَبِیِّکَ وَأَمینِکَ، وَحَبیبِکَ وَنَجِیِّکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ کَما بَلَّغَ رِسالاتِکَ، وَجاهَدَ فِی سَبیلِکَ، وَصَدَعَ بِأَمْرِکَ، وَأُوذِیَ فِی جَنْبِکَ حَتّی أَتاهُ الْیَقینُ. اَللّهُمَّ اقْلِبْنِی مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی، بِأَفْضَلِ ما یَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ مِنَ الْمَغْفِرَهِ وَالْبَرَکَهِ وَالرِّضْوانِ وَالْعافِیَهِ، (مِمّا یَسَعُنِی أَنْ أَطْلُبَ أَنْ تُعْطِیَنِی مِثْلَ الَّذِی أَعْطَیْتَهُ أَفْضَلَ مَنْ عَبَدَکَ، وَتَزِیدُنِی عَلَیْهِ) اَللّهُمَّ إِنْ أَمَتَّنِی فَاغْفِرْ لِی وَإِنْ أَحْیَیْتَنِی فَارْزُقْنِیهِ مِنْ

قابِل. اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ. اَللّهُمَّ إنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ، حَمَلْتَنِي عَلى دابَّتِكَ، وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلادِكَ، حَتّى أَدْخَلْتَنِي حَرَمَكَ وَأَمْنَكَ، وَقَدْ كانَ فِي حُسْنِ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَلِي ذُنُوبِي، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ غَفَرْتَ لِي ذُنُوبِي فَازْدَدْ عَنِّي رِضىً، وَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ زُلْفى، وَلاتُباعِدْنِي، وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْلِي فَمِنَ الْانَ فَاغْفِرْ لِي قَبْلَ أَنْ تَنْأى عَنْ بَيْتِكَ دارِي، وَهذا أَوانُ انْصِرافِي، إِنْ كُنْتَ أَذِنْتَ لِي غَيْرَ راغِبٍ عَنْكَ وَلا عَنْ بَيْتِكَ، وَلا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلا بِهِ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمالِي، حَتّى تُبَلِّغَنِي أَهْلِي، وَاكْفِنِي مَؤُونَةَ عِبادِكَ وَ عِيالِي، فَإِنَّكَ وَلِيُّ ذلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّي».

پس مقداری از آب زمزم بیاشامد، واین دُعا را بخواند:

«آيِبُونَ تائِبُونَ عابِدُونَ لِرَبِّنا حامِدُونَ،إِلى رَبِّنا راغِبُونَ، إِلى اللهِ راجِعُونَ إِنْ شاءَ اللهُ».

بخش دوّم: زیارت مزارهای متبرّکه مکّه مکرّمه

توضیحی کوتاه درباره مزارهای مکّه مکرّمه

یکی از اعمال مفید وسازنده که با تأکیدات فراوان مورد توجّه وتوصیه ائمّه اطهار وپیشوایان دین قرار گرفته، یاد گذشتگان وزیارت قبور آنان می باشد.

براین اساس محلّ مراقدی که در مکّه مشخص است و حجّاج محترم می توانند با حضور در کنار قبور آن بزرگواران یا از دور درک فیض نمایند، یادآوری می گردد:

۱. قبرستان ابوطالب

اشاره

قبرستان ابوطالب که به آن حُجُون وجنّه المُعلّی نیز گفته می شود پس از بقیع اشرف مقابر است، و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) مکرّر به آنجا رفت وآمد داشته اند.

و در آنجا حضرت عبدمناف جدّ اعلای پیامبر، حضرت عبدالمطّلب جدّ پیامبر، حضرت ابو طالب عموی پیامبر، حضرت خدیجه همسر پیامبر، وعدّه ای از علمای بزرگ وجمع بسیاری از مؤمنین، مدفون می باشند.

وبنابر قولی مدفن والده مکرّمه حضرت نبیّ اکرم «آمنه بنت وهب» نیز در این قبرستان قرار دارد. گر چه مشهور این است که قبر آن جناب در أبْواء بین مکّه و مدینه است.

زیارت عبد مناف(علیه السلام) جدّ اعلای پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ النَّبِيلُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْغُصْنُ الْمُثْمِرُ مِنْ شَجَرَةِ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا جَدَّ خَيْرِ الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْأَنْبِياءِ الْأَصْفِياءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْأَوْصِياءِ الْأَوْلِياءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَيِّدَ الْحَرَمِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ

مَقامِ إِبْراهِيمَ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ بَيْتِ اللهِ الْعَظِيمِ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلی آبائِکَ الطّاهِرِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت عبدالمطّلب جدّ پيغمبر خدا (صلی الله عليه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْبَطْحاءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ ناداهُ هاتِفُ الْغَيْبِ بِأَکْرَمِ نِداء، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ الذَّبِيحِ إِسْماعِيلَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ أَهْلَکَ اللهُ بِدُعائِهِ أَصْحابَ الْفِيلِ، وَجَعَلَ کَيْدَهُمْ فِی تَضْلِيل، وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجارَه مِنْ سِجِّيل، فَجَعَلَهُمْ کَعَصْف مَأْکُول، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ تَضَرَّعَ فِی حاجاتِهِ إِلَی اللهِ، وَتَوَسَّلَ فِی دُعائِهِ بِنُورِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنِ اسْتَجابَ اللهُ دُعاءَهُ،وَنُودِیَ فِی الْکَعْبَهِ، وَبُشِّرَ بِالْاِجابَهِ فِی دُعائِهِ، وَأَسْجَدَ اللهُ الْفِيلَ إِکْراماً وَإِعْظاماً لَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ الْماءَ حَتّی شَرِبَ وَارْتَوی فِی الْأَرْضِ الْقَفْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الذَّبِيحِ وَأَبَا الذَّبِيحِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ساقِیَ الْحَجِيجِ وَحافِرَ زَمْزَمَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ نَسْلِهِ سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَخَيْرَ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ طافَ حَوْلَ الْکَعْبَهِ وَجَعَلَهُ سَبْعَهَ أَشْواط، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ رَأی فِی الْمَنامِ سِلْسِلَهَ النُّورِ وَعَلِمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّه، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا شَيْبَهَ الْحَمْدِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلی آبائِکَ وَأَجْدادِکَ وَأَبْنائِکَ جَمِيعاً وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت حضرت ابوطالب عموی گرامی پيامبر (صلی الله عليه وآله) و پدر بزرگوار اميرمؤمنان (عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْبَطْحاءِ وَابْنَ رَئِيسِها، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ الْکَعْبَهِ بَعْدَ تَأْسِيسِها، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا کافِلَ الرَّسُولِ وَناصِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَمَّ الْمُصْطَفی وَأَبَا الْمُرْتَضی، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَيْضَهَ الْبَلَدِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الذّابُّ عَنِ الدِّينِ، وَالْباذِلُ نَفْسَهُ فِی نُصْرَهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلی وَلَدِکَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت حضرت خديجه، همسر گرامی پيامبر اکرم (صلی الله عليه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا زَوْجَهَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أُمَّ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ سَيِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أَوَّلَ الْمُؤْمِناتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا مَنْ أَنْفَقَتْ مالَها فِی نُصْرَهِ سَيِّدِ الْأَنْبِياءِ، وَنَصَرَتْهُ مَااسْتَطاعَتْ وَدافَعَتْ عَنْهُ الْأَعْداءَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا مَنْ سَلَّمَ عَلَيْها جَبْرَئِيلُ، وَبَلَّغَهَا السَّلامَ مِنَ اللهِ الْجَلِيلِ، فَهَنِيئاً لَکِ بِما أَوْلاکِ اللهُ مِنْ فَضْل، وَالسَّلامُ عَلَيْکِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت حضرت قاسم فرزند رسول اکرم (صلی الله عليه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَنا يا قاسِمَ بْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ حَبِيبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلی مَنْ حَوْلَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُمْ وَأَرْضاکُمْ أَحْسَنَ الرِّضا، وَجَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکُمْ وَمَسْکَنَکُمْ وَمَأْوِيکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَيْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

٢. مزار شهدای فخّ

اشاره

در این مکان که نزدیک مسجد تنعیم است حدود صد نفر از فرزندان حضرت زهرا(علیها السلام) به دستور خلیفه عبّاسی «موسی الهادی» به شهادت رسیده، و به خاک سپرده شده اند با همان زیارت که امام زادگان زیارت می شوند، آنان زیارت می گردند:

مزار شهدای فخّ

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکُمُ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أَبِیکُمُ الْمُرْتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَّیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ،

اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجَهَ اُمِّ الْمُؤْمِنِینَ اُمِّ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ اُمِّ الاَْئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَهِ، بُحُورِالْعُلُومِ الزّاخِرَهِ، شُفَعائِی فِی الاْخِرَهِ، وَأَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظامِ النَّخِرَهِ، أَئِمَّهِ الْخَلْقِ وَوُلاهِ الْحَقِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّها الاَْشْخاصُ الشَّرِیفَهُ الطّاهِرَهُ الْکَرِیمَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفاهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الاِْمامَهَ فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

۳. حِجر اسماعیل: در داخل مسجد الحرام کنار خانه کعبه حدّ فاصل رکن شمالی ورکن غربی، خانه حضرت اسماعیل بوده است که در آن قبر مبارک حضرت اسماعیل ومادرش هاجر وقبور جمع زیادی از پیامبران(علیهم السلام) قرار دارد. واز برخی روایات استفاده می شود که اطراف خانه کعبه قبور انبیای الهی فراوان است، که در این مکان زیارت می شوند.

اشاره

ومستحبّ است اِحرام حجّ تمتُّع در حِجر اسماعیل زیر ناودان رحمت انجام گیرد، و آن جا مکان دعا واستغفار وطلب رحمت وحاجت می باشد.

زیارت حضرت اسماعیل وهاجر(علیهما السلام) در حِجر اسماعیل

«اَلسَّلامُ عَلی سَیِّدِنا إِسْماعِیلَ ذَبِیحِ اللهِ ابْنِ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللهِ وَابْنَ نَبِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللهِ وَابْنَ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ بِئْرَ زَمْزَم حِینَ أَسْکَنَهُ أَبُوهُ بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِ اللهِ الْمُحَرَّمِ، وَاسْتَجابَ اللهُ فِیهِ دَعْوَهَ أَبِیهِ إِبْراهِیمَ حِینَ قالَ: " رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَّمَ نَفْسَهُ لِلذَّبْحِ طاعَهً لاَِمْرِاللهِ تَعالی إِذْ قالَ لَهُ اَبُوهُ: " إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ماذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللهُ مِنَ الصّابِرِینَ "، فَدَفَعَ اللهُ عَنْهُ الذِّبْحَ وَفَداهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَعانَ أَباهُ عَلی بِناءِ الْکَعْبَهِ کَما قالَ اللهُ تَعالی: " وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ مَدَحَهُ اللهُ تَعالی فِی کِتابِهِ بِقَوْلِهِ: " وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً وَکانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَکانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیّاً "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ مُحَمَّداً سَیِّدَ الْمُرْسَلِینَ وَخاتَمَ النَّبِیِّینَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی أَبِیکَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ،

وَعَلى أَخِيکَ اِسْـحقَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلى جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ الْمَـدْفُونِینَ بِهـذِهِ الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ الْمُعَظَّمَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلى أُمِّکَ الطّاهِرَهِ الصّابِرَهِ هاجَرَ

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، حَشَرَنَا اللهُ فِی زُمْرَتِکَمْ تَحْتَ لِواءِ مُحَمَّد صلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَلا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِکُمْ، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

پس دو رکعت نماز زیارت بخوان، و ثوابش را به آن حضرت اهدا کن.

زیارت سایر انبیای عظام(علیهم السلام) در حجر اسماعیل

به نیّت زیـارت ارواح طیّبه هریک از انبیای عظام الهی سـلام الله علیهم اجمعین یا به نیّت زیارت تمامی آنان می خوانی زیارتی را که مرحوم کُلینی در کتاب شـریف کافی، ومرحوم شـیخ طوسـی در تهـذیب، وابن قولویه در کامل الزّیارات آورده اند. این زیارت که اوّل آن «اَلسَّلامُ عَلی أَوْلِیاءِ اللهِ وَأَصْفِیائِهِ...» می باشد، ودر فصل اوّل این کتاب به عنوان زیارت جامعه اوّل قرار داده شـده، در زیـارت همه مرقـدهای متبرّکه جایز است، و پس از پایان آن بسـیار بر محمَّد و آل محمَّد صـلوات می فرستی، وبرای خود ومؤمنین ومؤمنات به هر نحو که بخواهی دعا می کنی.

بخش سوّم: اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

حدود حرم:

اطراف مکّه معظّمه، محـدوده ای به عنوان حرم در نظر گرفته شـده است، وحرم از هر جانب مکّه عبارت از آن حدّی است که نمی شود بـدون احرام از آن حـدّ گـذشت، وخداونـد متعال آن حدّ را محلّ امن برای انسان و حیوان و گیاهان قرار داده است. محدوده حرم از این قرار می باشد:

۱. از جانب شمال مسجد تنعیم است، که در راه مدینه و حدود شش کیلومتر تا مسجدالحرام فاصله دارد.

۲. از جانب جنوب محلّ اِضائَهُ لِبْن است، که سر راه یمن وفاصله آن تا مسجدالحرام حدود دوازده کیلومتر می باشد.

۳. از جـانب شـرق جعرانه است که سـر راه طـائف قرار گرفته، ورسـول اکرم(صـلی الله علیه وآله) از این حـدّ برای عمره مُحرم شدند.

۴ از جانب غرب منطقه حُدَیبیّه (شُمَیسی) می باشد، که در کنار راه سابق جدّه، و محل بیعت رضوان است.

حرم در فقه دارای احکامی است که حجّاج و واردین به این سرزمین باید

بدان توجّه نمایند، ودر کتب فقهیه و مناسک ذکر شده است.

برخی از مساجد شهر مکّه

در شهر مکّه علاوه بر مسجد الحرام مساجد تاریخی زیادی وجود دارد، که از آن جمله است:

۱. مسجد جِنّ، که نزدیک بازار معروف به ابوسفیان است، و محلّ نزول سوره مبارکه جنّ بر پیامبر عظیم الشّأن می باشد، و سزاوار است در آن دو رکعت نماز تحیّت خوانده شود.

۲. مسجد الرّایه، که بعد از فتح مکّه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) دستور دادند آنجا پرچم پیروزی را به پا داشتند، وبه این مناسبت آن جا مسجدی ساخته اند به نام مسجد الرّایه.

مسجد الحرام وخصوصیات کعبه

مسجد الحرام مسجدی است بسیار با عظمت که در فضیلت و شرافت بی نظیر می باشد، یک نماز در آن برابری می کند با صد هزار نماز در مساجد دیگر، پس بایستی وقت را غنیمت شمرده واز فضیلت های معنوی مسجدالحرام حدّاکثر بهره را بُرد.

کعبه در وسط مسجد الحرام قرار دارد با بنایی ساده ومکعب شکل، به ارتفاع حدود ۱۵ متر.

وچون کعبه را می بینی بگو:«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَهً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ».

ارکان کعبه

رکن شرقی: که حجر الأسود در آن منصوب است.

رکن عراقی یا شمالی، بعد از در کعبه قرار دارد.

رکن غربی: در طواف از حِجر اسماعیل که می گذری به آن می رسی.

رکن جنوبی: که به نام رکن یمانی معروف است، بعد از رکن غربی ومحاذی رکن شرقی است، امام صادق(علیه السلام) فرمود:

رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد.(مجمع البیان، ج۱، ص۴۷۸، رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد ۱)

حَجَر الأسود: سنگ سیاه رنگ بیضی شکلی است که در رکن شرقی کعبه قرار دارد، و به دست حضرت اِبراهیم(علیه السلام)نصب گردیده است. ارتفاع آن از سطح زمین یک متر ونیم می باشد.

مُلْتَزَم: نزدیک رکن یمانی مقابل در کعبه می باشد و آنجا جای دعا و استغفار است. ومستحبّ است انسان خود را به آنجا

چسبانده، واین دعا را بخواند:

«اَللّٰهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ...».

واز خدا طلب آمرزش نماید.

مُسْتَجار: همان ملتزم است و آن مکانی است که گناهکاران بدان جا پناه می برند.

ناودان رحمت: بالای کعبه در طرف حِجر اسماعیل قرار گرفته، وآنجا محلّ نزول رحمت وجای تضرّع واستغفار است.

حَطِیم: محلّی است

که بین درب کعبه وحجر الأسود قرار دارد، وحطیم نامیده اند چون در این جا مردم تلاش می کنند تا استلام حجر نموده وبه یکدیگر فشار می آورند.

وبرخی گفته اند حطیم نام دیوار منحنی نیم دایره ای است که حِجر اسماعیل را محصور نموده، وما بین دو زاویه شمالی وغربی خانه کعبه به ارتفاع ۳۱/۱ متر وعرض ۵۲/۱ متر از بالا ـ و ۴۴/۱ متر از پایین قرار دارد، وفاصله نهایی دیوار حِجر اسماعیل (حطیم) تا دیوار خانه از قسمت وسط حدود ده متر است.

حِجر اسماعیل

بنایی است به شکل نیم دایره با دیواری به ارتفاع یک متر و ۳۰ سانتیمتر که در جانب شمالی کعبه قرار دارد، و قبر حضرت اسمعیل و هاجر، مادر آن حضرت در آن جا می باشد، وبنابر بعض روایات قبور جمعی از انبیا(علیهم السلام) هم در آن جا است.

مقام ابراهیم

محلی است در نزدیک کعبه، به فاصله حدود ۱۳ متر، دارای گنبدی کوچک که با شیشه احاطه شده، و در آن سنگی قرار دارد، که گفته می شود حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام بر آن ایستاده، ومردم را به حجّ خدا دعوت کرده است، واثر پاهای مبارکش در آن پیدا می باشد، حجاج محترم نماز طواف خود را پشت این مقام بجای می آورند.

زمزم

نام چاه آبی است که خداوند به لطف خود در زیر پای حضرت اسماعیل جاری ساخت، و در طول تاریخ و پیش آمد حوادث، بارها مرمَّت ولا یروبی گردیده، وفعلاً ـ آب آن نیز مورد استفاده حُجّاج بیت الله الحرام قرار می گیرد و آب آن مورد توجّه خاصّ نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله) بوده است، و در طول تاریخ اسلام مؤمنین بدان تبرّک می جسته اند. آب زمزم، مبارک و موجب شفاست.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مدینه آب زمزم را درخواست می فرمودند. ودر روایت وارد شده: وقتی از آب زمزم نوشیدی، بگو:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماًنافِعاً وَرِزْقاًواسِعاً وَشِفاءاًمِنْ کُلِّ داء وَسُقْم».

نوشیدن آب زمزم بعد از نماز طواف مستحب است.

صفا و مروه

صفا در سمت جنوب شرقی ومروه در سمت شمال شرقی کعبه قرار دارند.

منظره صفا ومروه بسیار زیبا و باشکوه می باشد، ومستحب است مردها قریب هفتاد متر از سعی را به طور «هَرْوَلَه» حرکت کنند، که حدود آن با رنگ وچراغ سبز مشخّص گردیده است.

شِعب ابی طالب

شعب ابی طالب در شمال شرقی مسجدالحرام و در نزدیکی صفا ومروه واقع شده، و محلّ ولادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و فاطمه زهرا(علیها السلام) است. خاندان بنی هاشم و عبدالمطلب در همین مکان زندگی می کرده اند و پس از بعثت توسط مشرکان حدود سه سال محاصره اقتصادی شدند. طبق نقل مورّخین

عده ای از سران قریش در دارالندوه گرد آمدند و عهدنامه ای تنظیم و پیمان بستند که نسبت به فرزندان عبدالمطلب سختگیری وآنها را تحریم اقتصادی وتحت اذیت و آزار قرار دهند، سرانجام بعد از گذشت سه سال از این پیمان پنج نفر از مشرکین پشیمان شده وعهدنامه را پاره کردند.

محلّ ولادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

در نزدیکی صفا و مروه می دانی است که در آنجا کتابخانه ای به نام «مکتبه مکّه المکرّمه» واقع شده، در این بقعه نور عالم تاب نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) بر جهانیان تابید، ودر همین محل مدّتی در کنار مادرش آمنه زندگی نمود. حجّاج محترم این دعا را در این مکان مقدّس می خوانند:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ نَبِيِّكَ الْمُصْطَفى، وَرَسُولِكَ الْمُرْتَضى، وَأَمِينِكَ عَلى وَحْيِ السَّماءِ، طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنْ كُلِّ وَصْف يُباعِدُنا عَنْ مُشاهَدَتِكَ وَمَحَبَّتِكَ، وَأَمِتْنَا عَلى مُوالاةِ أَوْلِيائِكَ، وَمُعاداةِ أَعْدائِكَ، وَالشَّوْقِ إِلى لِقائِكَ، يا ذَاالْجَلالِ وَالْاِكْرام. اَللّهُمَّ إِنِّى أَوْدَعْتُ فِى هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِيفِ مِنْ يَوْمِنا هذا إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ خالِصاً مُخْلِصاً، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

غار حِرا

جبل النور، اسم کوهی است در داخل شهر مکه، و در

آن غاری می باشد به نام غارِ حِرا که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت در آن به تفکّر و عبادت خداوند می پرداخت، و در هر فرصتی به سوی آن می شتافت، تا اینکه در ۲۷ رجب، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد، وبا آوردن آیات سوره علق " اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ " آن حضرت به نبوّت مبعوث شد. مناسب است اگر موفّق به دیدن غار حرا شدی، با خواندن دو رکعت نماز وخواندن زیارت آن حضرت از راه دور یاد زحمات طاقت فرسای رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)را گرامی داری.

کوه ثَوْر

کوهی است که در پایین شهر مکّه، تقریباً در دو فرسخی مسجدالحرام واقع شده، در آن کوه غاری است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در وقت مهاجرت به جانب مدینه در آن پنهان شدند، و این کوه را جبل الثّور نامیده اند،از آن جهت که ثور بن

عبد مناف زمانی در آن نزول کرده است.

مرحوم شیخ انصاری(رحمه الله) در مناسک این دعا را برای کوه ثور نقل کرده، که به قصد رجاء می خوانی:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّد وَأَمِينِهِ وَصِدِّيقِهِ يَسِّرْ اُمُورَنا، وَاشْرَحْ صُدُورَنا، وَنَوِّرْ قُلُوبَنا، وَاخْتِمْ بِالْخَيْرِ اُمُورَنا،اَللّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ سِرِّی وَعَلانِيَتِی فَاقْبَلْ مَعْذِرَتِی، وَتَعْلَمُ حاجَتِی وَتَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَوْدَعْتُ فِی هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِيفِ مِنْ يَوْمِنا هذا إِلی يَوْمِ الْقِيامَةِ خالِصاً مُخْلِصاً، أَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

عَرَفات

سرزمین عرفات بیابان وسیع وهمواری است که در شمال مکّه در مسافت حدود ۲۱ کیلومتری واقع شده است، واز حدّ حرم خارج است.

عرفات سرزمینی است که آدم و حوّا(علیهما السلام) بعد از جدایی طولانی، در این سرزمین به یکدیگر رسیدند، ونسبت به هم آشنا وعارف گردیدند.

عرفات سرزمینی است که آدم در این سرزمین اعتراف به گناه خویش کرده است.

عرفات سرزمینی است که دعا در آن مستجاب است، کوه عرفات را «جبل الرّحمه» می گویند، وامام حسین(علیه السلام) دعای معروف عرفه را در کنار همین کوه خواندند.

وقوف در عرفات از ارکان حج می باشد، و مستحبّات و دعاهای مربوط به آن قبلاً گذشت.

مُزدَلفه (مشعرالحرام)

از انتهای مأزَمَین در سمت عرفات تا وادی مُحَسِّر در سمت مِنی، مُزدلفه یا مَشعرالحرام نامیده شده است، در سال های اخیر حدود مشعرالحرام علامت گذاری شده. وقوف به مشعر در شب دهم ذی حجّه بین الطّلوعین از ارکان حج می باشد، مستحبّات و ادعیه مربوط به مشعر قبلاً بیان شد.

مِنا

منا، سرزمینی است میان وادی مُحَسِّر و جمره عقبه که جزو حرم می باشد، و در فاصله کمی در جانب شرقی بین مکّه و مشعرالحرام قرار دارد. از جمره عقبه که حدّ نهایی مکّه است تا وادی محسّر در طرف مُزدلفه، منا است، وطول آن حدود «۳۶۰۰ متر» می باشد.

یکی از جهاتی که این جا را منا گفته اند آن است که جبرئیل امین در این حصار به حضرت ابراهیم گفت از خدا تمنّا و درخواست کن.

مسجد خَیفْ

از مساجد بسیار باعظمت است و در منا قرار دارد.

رمی جمرات، قربانی، حلق یا تقصیر وبیتوته شب یازدهم ودوازدهم، ودر بعض موارد شب سیزدهم ذی حجه از اعمالی است که باید در منا انجام شود. اعمال مستحبّ منا ومسجد خَیفْ قبلاً گذشت.

بخش چهارم: اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

پایان بخش این قسمت یادی از اماکن ومَشاهد مقدّسه ای است که در مسیر راه مکّه ومدینه وجود دارد، مانند:

قبر عبدالله بن عبّاس در وادی طائف، قبر میمونه همسر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در سَرَف واقع در دو فرسخی مکه، قبر حوّا در جدّه، وآمنه در اَبواء، مسجد غدیر خم در نزدیکی جُحفه با فاصله سه میل یا دو میل از جُحفه، و قبور شهدا بدر در بدر، ومدفن عبدالله بن الحارث بن عبدالمطلب که در مراجعه از جنگ بدر در اثر زخم های زیادی شهید شد، و در «رَوحاء» ۱۷ کیلومتری مدینه به خاک سپرده شد.

مناسب است در خاتمه کتاب درباره برخی از آنها بطور خلاصه مطالبی را یادآور شویم:

مسجد غدیر خم

غدیر خم در سه میلی جُحفه و به روایت دیگر در دو میلی آن واقع شده است.

مرحوم شیخ صدوق در «فقیه» از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که نماز در مسجد غدیر خم مستحبّ است.

اَبواء

اَبواء، نام قریه ای است در سیزده میلی میقات جُحفه، که مادر رسول خدا جناب آمنه بنت وهب پس از زیارت قبر همسرش عبدالله در مدینه، ومراجعت به سوی مکه در آن قریه مریض شد واز دنیا رفت، و در آن محل به خاک سپرده شد.

زیارت آمنه بنت وهب مادر گرامی حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الطّاهِرَةُ الْمُطَهَّرَةُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا مَنْ خَصَّهَا اللهُ بِأَعْلَى الشَّرَفِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا مَنْ سَطَعَ مِنْ جَبِینِها نُورُ سَیِّدِ الْأَنْبِیاءِ، فَأَضاءَتْ بِهِ الْأَرْضُ وَالسَّماءُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا مَنْ نَزَلَتْ لِأَجْلِهَا الْمَلائِكَةُ، وَضُرِبَتْ لَها حُجُبُ الْجَنَّةِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا مَنْ نَزَلَتْ لِخِدْمَتِهَا الْحُورُ الْعِینُ، وَسَقَیْنَها مِنْ شَرابِ الْجَنَّةِ، وَبَشَّرْنَها بِوِلادَةِ خَیْرِ الْأَنْبِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا أُمَّ حَبِیبِ اللهِ، فَهَنِیئاً لَكِ بِما آتاكِ اللهُ مِنْ فَضْل، وَالسَّلامُ عَلَیْكِ وَعَلى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

بَدر

در رمضان سال دوّم هجری، جنگ بدر کبری در آنجا به وقوع پیوست که در جریان آن چهارده تن از اصحاب

آن حضرت به شهادت رسیدند، در زیارت آن شهدا می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّها الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْإِیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ قَدِ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَنَصَرْتُمْ لِدِینِ اللهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الْإِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ، وَعَرَّفَنا فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَأَنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، اَلَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلائِکَةِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ

وَ بَرَكاتُهُ».

ربذه

«ربذه» در فاصله حدود ۲۰۰ کیلومتری شمال شرقی مدینه در کوه های حجاز غربی، بر خط طولی ۴۱-۱۸ و خط عرضی ۲۴-۴۰ قراردارد. نزدیک ترین راه برای رسیدن به آن، از راه قصیم به مدینه است که حدود۷۰کیلومترازمدینه فاصله دارد.(میقات حج، ش۴۸، ربذه کجاست؟ سید علی قاضی عسکر)جناب ابوذر غفاری و جمعی از صحابه در آن جا مدفون می باشند.ومستحبّ است ابوذر را به این عبارات زیارت کنید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبا ذَرٍّ الْغِفارِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ قالَ فِی حَقِّهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ: ما أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَلا أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ عَلی ذِی لَهْجَه أَصْدَقَ مِنْ أَبِی ذَرّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ نَطَقَ بِالْحَقِّ، وَلَمْ یَخَفْ فِی اللهِ لَوْمَهَ لائِم، وَلا ظُلْمَ ظالِم، أَتَیْتُکَ زائِراً شاکِراً لِبَلائِکَ فِی الْإِسْلام، فَأَسْأَلُ اللهَ الَّذِی خَصَّکَ بِصِدْقِ اللَّهْجَهِ وَالْخُشُونَهِ فی ذاتِ اللهِ وَمُتابَعَهِ الْخَیِّرِینَ الْفاضِلِینَ أَنْ یُحْیِیَنِی حَیاتَکَ، وَیُمِیتَنِی مَماتَکَ، وَیَحْشُرَنِی مَحْشَرَکَ، عَلی إِنْکارِ ما أَنْکَرْتَ، وَمُنابَذَهِ مَنْ نابَذْتَ، جَمَعَ اللهُ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ وَبَیْنَ رَسُولِهِ وَآلِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ فِی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

اعمال و ادعیه مدینه منوره

آداب سفر

آداب و ادعیه سفر

مرکز تحقیقات حج

آداب و ادعیه سفر بسیار است، و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ وصیّت: مستحب است انسان قبل از شروع به سفر وصیّت کند، خصوصاً نسبت به حقوق واجبه و ادای دُیون. در روایات اهل بیت(علیهم السلام) نیز درباره وصیّت کردن به ویژه برای کسی که قصد سفر دارد، تأکید زیادی شده است.

۲ آگاه نمودن برادران دینی وآشنایان: از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده که فرمودند: از حقوق

مسلمان بر برادر دینی خود، یکی این است که هرگاه خواست سفر کند آنان را مطّلع سازد، و او بر برادران ایمانی حق دارد که پس از مراجعت به دیدارش بیایند.

۳ دعای سفر: مجلسی در تحفه الزائر می فرماید: مستحب است که پیش از مسافرت غسل کند، و بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إلاّ بِاللهِ وَعَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ وَالصّادِقِینَ عَنِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی وَنَوِّرْ بِهِ قَبْرِی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَآفَه وَعاهَه وَسُوء مِمّا أَخافُ وَأَحْذَرُ، وَطَهِّرْ قَلْبِیوَجوارِحِی وَعِظامِی وَدَمِی وَشَعْرِی وَبَشَرِی وَمُخِّی وَعَصَبِی وَما أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شاهِداً یَوْمَ حاجَتِی وَفَقْرِی وَفاقَتِی إِلَیْکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ، " إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ "».

۴ خانواده خود را جمع کند و دو رکعت (و بنابر قولی چهار رکعت) نمازبگزارد، در رکعت اوّل حمد و سوره توحید و در رکعت دوّم حمد و سوره قدر را بخواند، و بعد از نماز تسبیحات حضرت زهراء(علیها السلام) را بگوید و از خداوند طلب خیر کند به این کیفیت که بگوید: «أَسْتَخِیرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَةً فِی عافِیَه»، و آیه الکرسی را بخواند، و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و صلوات و تحیّات بر حضرت رسول و آل او بفرستد، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ نَفْسِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وَمَنْ کانَ مِنِّی بِسَبِیلِ الْإِیمانِ الشّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا بِحِفْظِ الْإِیمانِ وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَلا تَسْلُبْنا فَضْلَکَ إِنّا إِلَیْکَ راغِبُونَ. اَللّهُمَّ إِنّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ فِی الدُّنْیا

وَالاْـخِرَهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْـکَ هـذَا التَّوَجُّهَ طَلَباً لِمَرْضاتِکَ وَتَقَرُّباً إِلَیْکَ،اَللّهُمَّ فَبَلِّغْنِی ما أُؤَمِّلُهُ وَأَرْجُوهُ فِیکَ وَفِی أَوْلِیائِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و اگر خواست بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی خَرَجْتُ فِی وَجْهِی هـذا بِلاـ ثِقَه مِنِّی لِغَیْرِکَ، وَلا رَجاء یَأْوِی بِی إِلاّ إِلَیْکَ، وَلا قُوَّه اَتَّکِلُ عَلَیْها، وَلا حِیلَه اَلْجَأُ إِلَیْها إِلاّ طَلَبَ رِضاکَ وَابْتِغاءَ رَحْمَتِکَ وَتَعَرُّضاً لِثَوابِکَ وَسُـکُوناً إِلی حُسْنِ عائِدَتِکَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِما سَـبَقَ لِی فِی عِلْمِکَ فِی وَجْهِی مِمّا أُحِبُّ وَأَکْرَهُ. اَللّهُمَّ فَاصْرِفْ عَنِّی مَقادِیرَ کُلِّ بَلاء وَمَقْضِیَّ کُلِّ لأْواء، وَابْسُطْ عَلَیَّ کَنَفاً مِنْ رَحْمَتِکَ وَلُطْفًا مِنْ عَفْوِکَ وَحِرْزاً مِنْ حِفْظِـکَ وَسَـعَهً مِنْ رِزْقِـکَ وَتَماماً مِنْ نِعْمَتِـکَ وَجِماعاً مِنْ مُعافاتِـکَ، وَوَفِّقْ لِی یـارَبِّ فِیهِ جَمِیعَ قَضائِـکَ عَلی مُـوافَقَهِ هَوایَ وَحَقِیقَهِ أَمَلِی، وَادْفَعْ عَنِّی ما أَحْذَرُ وَما لا أَحْذَرُ

عَلی نَفْسِـی مِمّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی، وَاجْعَلْ ذلِکَ خَیْراً لِی لاِخِرَتِی وَدُنْیایَ مَعَ ما أَسْأَلُکَ أَنْ تَخْلُفَنِی فِیمَنْ خَلَّفْتُ وَرائِی مِنْ وُلْدِی وَأَهْلِی وَمـالِی وَإِخْوانِی وَجَمِیعِ حُزانَتِی بِأَفْضَـلِ مـا تَخْلُفُ فِیهِ غائِباً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی تَحْصِـینِ کُلِّ عَوْرَه وَحِفْظِ کُلِّ مَضِـیعَه وَتَمامِ کُلِّ نِعْمَه وَدِفاعِ کُلِّ سَـیِّئَه وَکِفایَهِ کُلِّ مَحْـذُور وَصَـرْفِ کُلِّ مَکْرُوه وَکَمالِ ما تَجْمَعُ لِی بِهِ الرِّضا وَالسُّرُورَ فِی الـدُّنْیا وَالاْخِرَهِ، ثُمَّ ارْزُقْنِی ذِکْرَکَ وَشُـکْرَکَ وَطاعَتَکَ وَعِبادَتَکَ حَتّی تَرْضـی وَبَعْدَ الرِّضا. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْـتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ دِینِی وَنَفْسِی وَمالِی وَأَهْلِی وَذُرِّیَّتِی وَجَمِیعَ إِخْوانِی. اَللّهُمَّ احْفَظِ الشّاهِـدَ مِنّا وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی جِوارِکَ وَلا تَسْـلُبْنا نِعْمَتَکَ وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَه وَعافِیَه وَفَضْل».

۵ روایت شـده که مسـافر پیش از سـفر، سوره حمـد و "قُل أَعوذُ بِرَبِّ النّاس" و "قُل أَعوذُ بِرَبِّ الفَلَق " و آیهُ الکُرسـی و سوره "إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِ القَدْرِ"

و آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره آل عمران را که از این قرار است بخواند:

" إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لَآیات لِأُولِی الْأَلْبابِ * الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ * رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَما لِلظّالِمِینَ مِنْ أَنْصار * رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ * رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلاتُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لاتُخْلِفُ الْمِیعاد ".

سپس بگوید:

«اَللّهُمَّ بِکَ یَصُولُ الصّائِلُ وَبِقُدْرَتِکَ یَطُولُ الطّائِلُ وَلاحَوْلَ لِکُلِّ ذِی حَوْل إِلاّ بِکَ وَلاقُوَّهَ یَمْتَلِدُها ذُو قُوَّه إِلاّ مِنْکَ، أَسْأَلُکَ بِصَفْوَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ مُحَمَّد نَبِیِّکَ وَعِتْرَتِهِ وَسُلالَتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلَیْهِمْ، وَاکْفِنِی شَرَّ هذَا الْیَوْمِ وَضُرَّهُ، وَارْزُقْنِی خَیْرَهُ ویُمْنَهُ، وَاقْضِ لِی فِی مُتَصَرِّفاتِی بِحُسْنِ الْعاقِبَهِ وَبُلُوغِ الْمَحَبَّهِ وَالظَّفَرِ بِالاُْمْنِیَّهِ وَکِفایَهِ الطّاغِیَهِ الْغَوِیَّهِ وَکُلِّ ذِی قُدْرَه لِی عَلی اَذِیَّه، حَتّی اَکُونَ فِی جُنَّه وَعِصْمَه مِنْ کُلِّ بَلاء وَنِقْمَه، وَأَبْدِلْنِی فِیهِ مِنَ الْمَخاوِفِ أَمْناً وَمِنَ الْعَوائِقِ فِیهِ یُسْراً، حَتّی لایَصُدَّنِی صادٌّ عَنِ الْمُرادِ وَلایَحُلَّ بِی طارِقٌ مِنْ اَذَی الْعِبادِ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ، وَالاُْمُورُ إِلَیْکَ تَصِیرُ، یامَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَالسَّمِیعُ الْبَصِیرُ».

۶ سپس با خانواده وداع کند، و بر درِ خانه بایستد، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را بگوید، وسوره حمد و آیه الکرسی را از جلو و از طرف راست و چپ بخواند، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِلَیْکَوَجَّهْتُ وَجْهِی وَعَلَیْکَ خَلَّفْتُ أَهْلِی وَمالِی وَما خَوَّلْتَنِی وَقَدْ وَثِقْتُ بِکَ، فَلا تُخَیِّبْنِی یا مَنْ لایُخَیِّبُ مَنْ أَرادَهُ

وَلا يُضَيِّعُ مَنْ حَفِظَهُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وآلِهِ وَاحْفَظْنِی فِیما غِبْتُ عَنْهُ وَلاتَكِلْنِی إلی نَفْسِی یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْنِی ما تَوَجَّهْتُ لَهُ وَسَبِّبْ لِیَ الْمُرادَ وَسَخِّرْ لِی عِبادَكَ وَبِلادَكَ وَارْزُقْنِی زِیارَهَ نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ أَمِیرالْمُؤْمِنِینَ وَالْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ وَجَمِیعِ أَهْلِ بَیْتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَمُدَّنِی مِنْکَ بِالْمَعُونَهِ فِی جَمِیعِ أَحْوالِی، وَلاتَكِلْنِی إلی نَفْسِی وَلا إلی غَیْرِی فَأَكِلَّ وَأَعْطَبَ، وَزَوِّدْنِی التَّقْوی، وَاغْفِرْلِی فِی الْاخِرَهِ وَالْاُولی. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَوْجَهَ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَیْکَ».

و باز می گویی:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَی اللهِ وَاسْتَعَنْتُ بِاللهِ وَاَلْجَأْتُ ظَهْرِی إِلَی اللهِ وَفَوَّضْتُ أَمْرِی إِلَی اللهِ رَهْبَهً مِنَ اللهِ وَرَغْبَهً إِلَی اللهِ وَلامَلْجَأَ وَلامَنْجا وَلا مَفَرَّ مِنَ اللهِ إلاّ إِلَی اللهِ، رَبِّ آمَنْتُ بِکِتابِکَ الَّذِی أَنْزَلْتَ وَبِنَبِیِّکَ الَّذِی أَرْسَلْتَ لِاَنَّهُ لایَأْتِی بِالْخَیْرِ إِلهِی إلاّ أَنْتَ، وَلا یَصْرِفُ السُّوءَ إلاّ أَنْتَ، عَزَّ جارُکَ وَجَلَّ ثَناؤُکَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْماؤُکَ وَعَظُمَتْ آلاؤُکَ وَلا إِلهَ غَیْرُکَ».

روایت شده: «هر کس هنگام صبح این دعا را بخواند و از خانه بیرون رود، تا شام بلایی به او نرسد تا به خانه برگردد، و اگر شام شود و این دعا را بخواند، بلایی به او نرسد تا صبح به منزل خود بازگردد.»(بحار، ج۷۶، ص۲۴۱)

۷ پس از آن سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه، و سوره «إِنّا أَنْزَلْناهُ» و «آیه الکرسی» و سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را بخواند، و بعد دست بر بدن خود بکشد، و در لحظه سوار شدن به وسیله نقلیه بگوید: " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لنا هذا وَما كُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ " (زخرف: ۱۳)، پس هفت مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ للهِ وَلا إِلهَ إلاَّ اللهُ».

۸ قبل از مسافرت صدقه

دهد به هرچه ممکن باشد. «روایت شده: مردی از اصحاب امام باقر(علیه السلام) هنگامی که اراده سفر کرد، خدمت آن حضرت آمد تا خداحافظی کند، حضرت به او فرمود: پدرم علیّ بن الحسین(علیهما السلام) هرگاه آهنگ سفر می کرد، سلامتی خود را با صدقه دادن از خداوند می خرید، و چون از سفر به سلامت مراجعت می کرد، خدا را شکر کرده و صدقه می داد.(بحار، ج۷۶، ص۲۳۱؛ ج۹، ص۲۳۳)»

بعد از دادن صدقه بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی اشْتَرَیْتُ بِهذِهِ الصَّدَقَهِ سَلامَتِی وَسَلامَهَ سَفَرِی وَما مَعِی، فَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ ما مَعِی وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ ما مَعِی بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ».

پس بگوید:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ وَما فِیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ، وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ. اَللّهُمَّ کُنْ لِی جاراً مِنْ کُلِّ جَبّار عَنِید وَمِنْ کُلِّ شَیْطان مَرِید، بِسْمِ اللهِ دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللهِ خَرَجْتُ. اَللّهُمَّ إِنِّی اُقَدِّمُ بَیْنَ یَدَیْ نِسْیانِی وَعَجَلَتِی بِسْمِ اللهِ وَما شاءَ اللهُ فِی سَفَرِی هذا ذَکَرْتُهُ أَمْ نَسِیتُهُ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْمُسْتَعانُ عَلَى الاُْمُورِ کُلِّها وَأَنْتَ الصّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَالْخَلِیفَهُ فِی الْأَهْلِ. اَللّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنا سَفَرَنا وَاطْوِ لَنَاالْأَرْضَ وَسَیِّرْنا فِیها بِطاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ. اَللّهُمَّ أَصْلِحْ لَنا ظَهْرَنا وَبارِکْ لَنا فِیما رَزَقْتَنا وَقِنا عَذابَ النّارِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ. اَللّهُمَّ أَنْتَ عَضُدِی وَناصِرِی. اَللّهُمَّ اقْطَعْ عَنِّی بُعْدَهُ وَمَشَقَّتَهُ وَاصْحَبْنِی فِیهِ وَاخْلُفْنِی فِی أَهْلِی بِخَیْر وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّهَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

و هنگامی که سوار بر وسیله نقلیه شد، بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِلْإِسْلامِ وَمَنَّ

عَلَیْنـا بِمُحَمَّد صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، " سُـبْحانَ الَّذِی سَـخَّرَ لَنـا هـذا وَمـا کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَإِنّـا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَالْحَمْـدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالْمُسْـتَعانُ عَلَی الْأَمْرِ، اَللّهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغاً یَبْلُغُ إِلی خَیْرِ بَلاغ وَیَبْلُغُ إِلی مَغْفِرَتِکَ وَرِضْوانِکَ. اَللّهُمَّ لا طَیْرَ إِلاّ طَیْرُکَ وَلا خَیْرَ إِلاّ خَیْرُکَ وَلاحافِظَ غَیْرُکَ».

۹ ازامام صادق(علیه السـلام) منقول است کسـی که در سـفر هر شب آیه الکرسی را بخواند، خود و آنچه با اوست سالم بماند. (مکارم الاخلاق، ص۲۶۶؛ بحار، ج۷۶، ص۲۵۲)

۱۰ در سفر این دعا را بخواند تا در امان پروردگار باشد:

«بِسْـمِ اللهِ وَبِـاللهِ وَمِـنَ اللهِ وَإِلَی اللهِ وَفِی سَبِیـلِ اللهِ. اَللّهُمَّ إِلَیْـکَ أَسْـلَمْتُ نَفْسِـی، وَإِلَیْـکَ وَجَّهْتُ وَجْهِی، وَإِلَیْـکَ فَـوَّضْتُ أَمْرِی، فَـاحْفَظْنِی بِحِفْـظِ الْإِیمانِ مِنْ بَیْنِ یَـدَیَّ وَمِنْ خَلْفِی وَعَنْ یَمِینِی وَعَنْ شِـمالِی وَمِنْ فَوقِی وَمِنْ تَحْتِی وَادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، فَإِنَّهُ لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

۱۱ بر زائران محترم سزاوار است بیش از دیگران

به اخلاص در اعمال و مراقبت از حدود الهی اهتمام

داشته باشند، زیرا گذشته از اینکه به مهمانی پروردگار می روند، و مهمان باید رضایت صاحب خانه را فراهم

آورد، طبق حدیث شـریف: «کُونُوا لَنا زَیْناً وَلا تَکُونُوا عَلَیْنا شَـیْناً»،(وسائل الشـیعه، ج۱۲، ص۸) باید آیینه تمام نمای اسـلام ناب محمّـدی باشـند، و لازم است مراقب اعمـال خود بوده، و به نمازهـای واجب در اوّل وقت اهتمـام بیشتری دهنـد، در جماعـات برادران اهل سنّت شرکت کنند، تا از ثواب جماعت بهره مند شوند، و خدای نخواسته نباید بعضی افراد ناآگاه کاری کنند که در شأن یک زائر ایرانی نبوده و موجب نفرت دیگران گردد، و در نتیجه اعمال صالحه سایرین را هم

تحت الشّعاع قرار دهد. خداوند به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم به وظایف دینی خود عمل نماییم و آنگونه باشیم که خداوند فرموده است.

۱۲ در سفر تأکید شده که مسافر بعد از هر نماز، سی مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ».

۱۳ اخلاق حسنه و کمک به یکدیگر: در سفر لازم است به همراهان کمک کرده، و در انجام کارها پیشقدم بوده، و از برآوردن احتیاجات دیگران روگردان نباشد، تا خداوند متعال او را از گرفتاری های دنیا و آخرت نجات دهد، در حدیث آمده است: در سفر، بدترین افراد آن کسی است که بتواند به دیگران کمک نماید ولی کوتاهی کند و منتظر کمک دیگران باشد. هم چنین اکیداً سفارش شده که با دوستان و همراهان، با اخلاق خوب وخوش، برخورد نموده و به آنان کمک نماییم، وبه ویژه در مشکلات و سختی ها صبور و بردبار باشیم.

فصل اوّل: ادعیه و زیارات

ادعیه و زیارات مشترکه

تعقیبات مشترکه نمازهای روزانه»:

از مصباح شیخ طوسی(رحمه الله) و غیره نقل شده هرگاه سلام نماز را دادی، سه مرتبه اَللهُ أَكْبَر بگو، و در هر یک دست ها را تا محاذی گوش ها بلند کن و سپس بگو:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ إِلهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَلا نَعْبُدُ إِلاّ إِيّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، رَبُّنا وَرَبُّ آباءِنَا الأَوَّلِينَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَأَعَزَّ جُنْدَهُ، وَهَزَمَ الأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي، وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيء قَدِيرٌ».

پس بگو:

«أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لا إِلهَ إِلاّ

هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَاَتُوبُ إِلَیْهِ».

آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ، وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ، وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَأَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکاتِکَ، سُبْحانَکَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اِغْفِرْ لِی ذُنُوبِی کُلَّها جَمِیعاً، فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ کُلَّها جَمِیعاً إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرٍّ أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عافِیَتَکَ فِی أُمُورِی کُلِّها، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیا وَعَذابِ الْاخِرَهِ، وَأَعُوذُ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَعِزَّتِکَ الَّتِی لا تُرامُ وَقُدْرَتِکَ الَّتِی لا یَمْتَنِعُ مِنْها شَیْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ وَمِنْ شَرِّ الْأَوْجاعِ کُلِّها وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّه أَنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها، إِنَّ رَبِّی عَلی صِراط مُسْتَقِیم، وَلاحَوْلَ وَلا قُوَّهَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ، تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً».

پس تسبیح حضرت زهرا(علیها السلام) را می گویی، و پیش از آنکه از جای خود حرکت کنی ده مرتبه بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، إِلهاً واحِداً أَحَداً

فَرْداً صَمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَهً وَلا وَلَداً».

و برای این تهلیل، به خصوص در تعقیب نماز صبح و شام و هنگام طلوع و غروب آفتاب، فضیلت بسیار وارد شده است، پس می گویی:

«سُبْحانَ اللهِ کُلَّما سَبَّحَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُسَبَّحَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ کُلَّما حَمِدَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُحْمَدَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ کُلَّما هَلَّلَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُهَلَّلَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما

يَنْبَغِى لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَاللهُ أَكْبَرُ كُلَّما كَبَّرَ اللهَ شَىْءٌ وَكَما يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُكَبَّرَ وَكَما هُوَ أَهْلُهُ وَكَما يَنْبَغِى لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ عَلى كُلِّ نِعْمَه أَنْعَمَ بِها عَلَىَّ وَعَلى كُلِّ أَحَد مِنْ خَلْقِهِ مِمَّنْ كانَ أَوْ يَكُونُ إِلى يَوْمِ الْقِيامهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ ما أَرْجُو وَخَيْرِ ما لا أَرْجُو، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ ما أَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ ما لا أَحْذَرُ».

پس مى خوانى سوره حمد و آيه الكرسى " وَشَهِدَ اللهُ {وآيه " قُلِ اللّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ " و آيه سخره (و آن سه آيه است از سوره اعراف كه اوّل آن " إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ " و آخر آن " مِنَ الْمُحْسِنِينَ " است، پس سه مرتبه مى گويى:

سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا يَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِين ".

سپس سه مرتبه مى گويى:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْ لِى مِنْ أَمْرِى فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَارْزُقْنِى مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لا أَحْتَسِبُ».

واين دعايى است كه جبرئيل تعليم حضرت يوسف) عليه السلام) كرد هنگامى كه در زندان بود، پس محاسن خود را به دست گير، و كف دست چپ را به آسمان گرفته، هفت مرتبه بگو:

«يا رَبَّ مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّد».

به همان حال سه مرتبه بگو:

«يا ذَا الْجَلالِ وَالاِْكْرامِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِى وَأَجِرْنِى مِنَ النّارِ».

پس مى خوانى دوازده مرتبه " قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " را و مى گويى:

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الطّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبارَكِ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

الْعَظِيمِ وَسُلْطانِکَ الْقَدِيمِ، يا واهِبَ الْعَطايا وَيا مُطْلِقَ الْاسارى وَيا فَکّاکَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ، وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنَ الدُّنْيا سالِماً وَتُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ آمِناً، وَأَنْ تَجْعَلَ دُعائِي اَوَّلَهُ فَلاحاً وَأَوْسَطَهُ نَجاحاً وَآخِرَهُ صَلاحاً، إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُيُوبِ».

و در صحيفه علويّه است که در تعقيب هر فريضه بخوان:

«يا مَنْ لا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْع، يا مَنْ لا يُغَلِّطُهُ السّائِلُونَ يا مَنْ لا يُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحِّينَ، أَذِقْنِي بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلاوَةَ رَحْمَتِکَ وَمَغْفِرَتِکَ».

و نيز می گويی:

«إِلهِي هذِهِ صَلاتِي صَلَّيْتُها لا لِحاجَة مِنْکَ إِلَيْها وَلا رَغْبَة مِنْکَ فِيها إِلاّ تَعْظِيماً وَطاعَةً وَإِجابَةً لَکَ إِلى ما أَمَرْتَنِي بِهِ، إِنْ كانَ فِيهاخَلَلٌ أَوْ نَقْصٌ مِنْ رُكُوعِها أَوْ سُجُودِها فَلا تُؤاخِذْنِي وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ بِالْقَبُولِ وَالْغُفْرانِ بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

و نيز بعد از هر نماز اين دعا را که پيغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) براى تقويت حافظه تعليم اميرالمؤمنين (عليه السلام) نمود، می خوانی:

«سُبْحانَ مَنْ لا يَعْتَدِي عَلى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا يَأْخُذُ أَهْلَ الْاَرْضِ بِأَلْوانِ الْعَذابِ، سُبْحانَ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُوراً وَبَصَراً وَفَهْماً وَعِلْماً، إِنَّکَ عَلى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ».

و در البلد الأمين است که سه مرتبه بعد از هر نماز بگو:

«أُعِيذُ نَفْسِي وَدِينِي وَأَهْلِي وَمالِي وَوُلْدِي وإِخْوانِي فِي دِينِي وَما رَزَقَنِي رَبِّي وَخَواتِيمَ عَمَلِي وَمَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ بِاللهِ الْواحِدِ الْاَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي " لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ "، وَ " بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غاسِق إِذا وَقَبَ وَمِنْ شَرِّ النَّفّاثاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حاسِد إِذا حَسَدَ "، وَ " بِرَبِّ النّاسِ مَلِكِ النّاسِ إِلهِ

النّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنّاسِ "».

و از شیخ شـهید نقل شده است که حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)فرموده: هر کس بخواهد خدا او را در قیامت بر اعمال بدش مطّلع نگرداند و دیوان گناهانش نگشاید، بعد از هر نماز این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَکَ أَرْجی مِنْ عَمَلِی، وَإِنَّ رَحْمَتَکَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ کانَ ذَنْبِی عِنْدَکَ عَظِیماً فَعَفْوُکَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ لَمْ اَکُنْ أَهْلاً تَرْحَمَنِی فَرَحْمَتُکَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِی وَتَسَعَنِی،لِاَنَّها وَسِعَتْ کُلَّ شَیء بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و از ابن بابویه(رحمه الله) نقل شده است که فرموده: چون از تسبیح حضرت فاطمه(علیها السلام) فارغ شوی، بگو:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ، وَمِنْکَ السَّلامُ، وَلَکَ السَّلامُ، وَإِلَیْکَ یَعُودُ السَّلامُ، " سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَی الْأَئِمَّهِ الْهادِینَ الْمَهْدِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیّ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدالصّادِقِ،اَلسَّلامُ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ الْکاظِمِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ الْجَوادِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد الْهادِی، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ الزَّکِیِّ الْعَسْکَرِیِّ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْقائِمِ الْمَهْدِیّ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ».

پس هر حاجت که داری از خدا بخواه. شیخ کفعمی فرموده: بعد از هر نماز می گویی:

«رَضِیتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِالْإِسْلامِ دِیناً، وَبِمُحَمَّد صَلَّی

اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيّاً وَبِعَلِيّ إماماً وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعِلِيّ وَمُحَمَّد

وَجَعْفَر وَمُوسى وَعَلِيّ وَمُحَمَّدوَعَلِيّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّد الْخَلَفِ الصّالِحِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ أَئِمَّةً وَسادَةً وَقادَةً، بِهِمْ أَتَوَلّى وَمِنْ أَعْداِئِهِمْ أَتَبَرَّأُ».

پس سه مرتبه بگو:

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعافِيَهَ وَالْمُعافاهَ فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ».

دعای کمیل

این دعا از دعاهای معروفی است که حضرت علی(علیه السلام) آن را به «کمیل بن زیاد» که از اصحاب خاصّ وی بود تعلیم داد. نیایشی عاشقانه و عارفانه است که بنده ای به درگاه خدای غفّار انجام می دهد، و از پروردگار، رحمت و بخشایش می طلبد.

علامه مجلسی(رحمه الله) آن را از بهترین دعاها شمرده است.

این دعا در شب های نیمه شعبان و در هر شب جمعه خوانده می شود، و برای ایمنی از گزند دشمنان و افزایش روزی و آمرزش گناهان مفید است.

دعای ندبه

این دعای شریف، از معروف ترین دعاهای معتبر شیعه است، و مضامین بلند و مفاهیم والایی دارد، و نجوایی است که یک مسلمان منتظر، به یاد آن امام غایب از نظر، به درگاه خداوندی عرضه می کند. مروری بر اعتقادات و باورهای شیعه نسبت به فضایل اهل بیت ونوید آمدن حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف و اصلاح جهان و گسترش عدل در سایه حکومت جهانی آن دادگستر موعود است، و مستحب است که در چهار عید، یعنی روز های عید فطر، قربان، غدیر، و جمعه خوانده شود.

شیخ بزرگوار محمد بن مشهدی در کتاب «مزار» خود که از مدارک کتاب «بحار» علامه مجلسی است و سید بن طاوس در کتاب «مصباح الزائر» و میرداماد در کتاب «الأيام الأربعه» و دیگران روایت کرده اند که امام صادق(علیه السلام) دعای ندبه را در روز عید غدیر، فطر، قربان و جمعه قرائت می فرمود.

دعای سمات

دعای سمات که به دعای شبّور هم معروف است محتوایی اعتقادی و تاریخی دارد، و با اشاره به نامهای پروردگار و شگفتی های خلقت خدا و قدرت بی نظیر او که در بعثت پیامبران و معجزه ها آشکار می شد، و با یادی از حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت اسحاق، و حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)، و حوادث مربوط به پیامبران الهی، خداوند را

به همه مقدّسات سوگند می دهد، و مغفرت و رحمت او را می طلبد.

این دعا در «مصباح» شیخ طوسی و «جمال الأسبوع» سیّد ابن طاووس وکتاب های کفعمی از«محمّدبن عثمان عمری» که یکی از نوّاب چهارگانه حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف بود از امام باقر

و امام صادق(علیهما السلام) روایت شده، و مستحب است این دعا را در ساعات آخر روز جمعه بخوانند. بیشتر علمای گذشته بر خواندن این دعا مواظبت می کردند.

دعای توسّل

حاجتها را باید از خداوند خواست، امّا برای برآورده شدن آنها باید کسانی را که مقرّب درگاه خدایند، وسیله قرار داد، و خدا را به حق و مقام و منزلت آنان قسم داد، و آنان را شفیع ساخت. این کار «توسّل» نام دارد. مرحوم علامه مجلسی نقل می فرماید: دعای توسل را محمّد بن بابویه از معصوم(علیه السلام) روایت کرده و گفته است: در هیچ امری این دعا را نخواندم، مگر آن که به زودی اثر اجابت آن را یافتم.

دعای رفع گرفتاری

مرحوم شیخ کفعمی در بلدالأمین دعایی از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت کرده که هر ملهوف و مکروب و محزون و گرفتار و ترسانی آنرا بخواند، حقّ تعالی او را فرج کرامت فرماید، و آن دعا این است:

«یا عِمادَ مَنْ لاعِمادَ لَهُ، وَیا ذُخْرَ مَنْ لاذُخْرَ لَهُ، وَیا سَنَدَ مَنْ لا سَنَدَ لَهُ، وَیا حِرْزَ مَنْ لا حِرْزَ لَهُ، وَیا غِیاثَ مَنْ لاغِیاثَ لَهُ، وَیا کَنْزَ مَنْ لا کَنْزَ لَهُ، وَیا عِزَّ مَنْ لا عِزَّ لَهُ، یا کَرِیمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا عَوْنَ الضُّعَفاءِ، یا کَنْزَ الْفُقَراءِ، یا عَظِیمَ الرَّجاءِ، یا مُنْقِذَ الْغَرْقی، یا مُنْجِیَ الْهَلْکی، یا مُحْسِنُ یا مُجْمِلُ یا مُنْعِمُ یا مُفْضِلُ، أَنْتَ الَّذِی سَجَدَ لَکَ سَوادُ اللَّیْلِ وَنُورُ النَّهارِ وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَشُعاعُ الشَّمْسِ وَحَفِیفُ الشَّجَرِ وَدَوِیُّ الْماءِ، یا اَللّهُ یا اَللّهُ یا اَللّهُ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لاشَرِیکَ لَکَ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَافْعَلْ بِنا ما أَنْتَ أَهْلُهُ».

پس هر چه حاجت داری طلب کن.

دعای فَرَج

مرحوم کفعمی در کتاب «مصباح» دعایی نقل کرده و فرموده است: این دعا را امام هادی(علیه السلام) به «یَسَع بن حمزه قمی» تعلیم داد، و فرمود که آل محمّد(صلی الله علیه وآله) هنگام پیش آمدن بلاها و مواجهه با دشمنان و خوف از خطر و فقر این دعا را می خوانند، و برای ایمنی مفید می باشد. و این دعا، از دعاهای صحیفه سجّادیه است:

«یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ الْمَکارِهِ، وَیا مَنْ یُفْثَأُ بِهِ حَدُّالشَّدائِدِ، وَیا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلی رَوْحِ الْفَرَجِ، ذَلَّتْ لِقُدْرَتِکَ الصِّعابُ، وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ الأَسْبابُ، وَجَری بِقُدْرَتِکَ الْقَضاءُ،وَمَضَتْ عَلی إِرادَتِکَ الْأَشْیاءُ، فَهِیَ بِمَشِیَّتِکَ دُونَ قَوْلِکَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَبِإِرادَتِکَ دُونَ

نَهْیِکَ مُنْزَجِرَهٌ، أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهِمّاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْزَعُ فِی الْمُلِمّاتِ، لا یَنْدَفِعُ مِنْها إلاّ ما دَفَعْتَ، وَلا یَنْکَشِفُ مِنْها إلاّ ما کَشَفْتَ، وَقَدْ نَزَلَ بِی یا رَبِّ ما قَدْ تَکَأَّدَنِی ثِقْلُهُ، وَاَلَمَّ بِی ما قَدْ بَهَظَنِی حَمْلُهُ، وَبِقُدْرَتِکَ أَوْرَدْتَهُ عَلَیَّ، وَبِسُلْطانِکَ وَجَّهْتَهُ إِلَیَّ، فَلا مُصْدِرَ لِما أَوْرَدْتَ، وَلا صارِفَ لِما وَجَّهْتَ، وَلا فاتِحَ لِما أَغْلَقْتَ، وَلا مُغْلِقَ لِما فَتَحْتَ، وَلا مُیَسِّرَ لِما عَسَّرْتَ، وَلا ناصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَافْتَحْ لِی یا رَبِّ بابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِکَ، وَاکْسِرْ عَنِّی سُلْطانَ الْهَمِّ بِحَوْلِکَ، وأَنِلْنِی حُسْنَ النَّظَرِ فِیما شَکَوْتُ، وَأَذِقْنِی حَلاوَهَ الصُّنْعِ فِیما سَأَلْتُ، وَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً وَفَرَجاً هَنِیئاً، وَاجْعَلْ لِی مِنْ عِنْدِکَ مَخْرَجاً وَحِیّاً، وَلا تَشْغَلْنِی بِالْاهْتِمامِ عَنْ تَعاهُدِ فُرُوضِکَ وَاسْتِعْمالِ سُنَّتِکَ، فَقَدْ ضِقْتُ لِما نَزَلَ بِی یا رَبِّ ذَرْعاً، وَامْتَلَأْتُ بِحَمْلِ ما حَدَثَ عَلَیَّ هَمّاً، وَأَنْتَ الْقادِرُ عَلی کَشْفِ ما مُنِیتُ بِهِ، وَدَفْعِ ما وَقَعْتُ فِیهِ، فَافْعَلْ بِی ذلِکَ وَإِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْکَ، یا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَذَا الْمَنِّ الْکَرِیمِ، فَأَنْتَ قادِرٌ یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ».

دعای سریع الإجابه

مرحوم کفعمی در «مصباح» دعایی از حضرت امام موسی کاظم(علیه السلام) نقل کرده، و فرموده است: این دعا منزلتی عظیم دارد، و زود به اجابت می رسد. متن دعا چنین است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَطَعْتُکَ فِی أَحَبِّ الْأَشْیاءِ إِلَیْکَ وَهُوَ التَّوْحِیدُ، وَلَمْ أَعْصِکَ فِی أَبْغَضِ الْأَشْیاءِ إِلَیْکَ وَهُوَ الْکُفْرُ، فَاغْفِرْ لِی ما بَیْنَهُما یا مَنْ إِلَیْهِ مَفَرِّی، آمِنِّی مِمّا فَزِعْتُ مِنْهُ إِلَیْکَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعاصِیکَ، وَاقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ مِنْ طاعَتِکَ، یا عُدَّتِی دُونَ الْعُدَدِ، ویا رَجائِی وَالْمُعْتَمَدَ، وَیا کَهْفِی وَالسَّنَدَ، وَیا واحِدُ یا أَحَدُ، یا قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ، اَللّهُ الصَّمَدُ، لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ،

وَلَمْ يَكَنْ لَهُ كُفُواً أَحدٌ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَن اصْطَفَيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِکَ، وَلَمْ تَجْعَلْ فِی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ أَحداً، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِالْوَحْدانِیَّهِ الْکُبْری، وَالْمُحَمَّدِیَّهِ الْبَیْضاءِ، وَالْعَلَوِیَّهِ الْعُلْیا، وَبِجَمیعِ مَا احْتَجَجْتَ بِهِ عَلی عِبادِکَ، وَبِالاْسْمِ الَّذی حَجَبْتَهُ عَنْ خَلْقِکَ، فَلَمْ یَخْرُجْ مِنْکَ إِلاّ إِلَیْکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْری فَرَجاً وَمَخْرَجاً، وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لا أَحْتَسِبُ، إِنَّکَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِساب».

دعای حضرت مهدی صلوات الله علیه

«اَللّهُمَّ ارْزُقْنا تَوْفِیقَ الطّاعَهِ، وَبُعْدَ الْمَعْصِیَهِ، وَصِدْقَ النِّیَّهِ، وَعِرْفانَ الْحُرْمَهِ، وَأَکْرِمْنا بِالْهُدی وَالاْسْتِقامَهِ، وَسَدِّدْ أَلْسِنَتَنا بِالصَّوابِ وَالْحِکْمَهِ، وَامْلاْ قُلُوبَنا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَهِ، وَطَهِّرْ بُطُونَنا مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَهِ، وَاکْفُفْ اَیْدِیَنا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَهِ، وَاغْضُضْ أَبْصارَنا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِیانَهِ، وَاسْدُدْ أَسْماعَنا عَنِ اللَّغْوِ وَالْغِیبَهِ، وَتَفَضَّلْ عَلی عُلَمائِنا بِالزُّهْدِ وَالنَّصیحَهِ، وَعَلَی الْمُتَعَلِّمینَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَهِ، وَعَلَی الْمُسْتَمِعینَ بِالاْتِّباعِ وَالْمَوْعِظَهِ، وَعَلی مَرْضَی الْمُسْلِمینَ بِالشِّفاءِ وَالرّاحَهِ، وَعَلی مَوْتاهُمْ بِالرَّأْفَهِ وَالرَّحْمَهِ، وَعَلی مَشایِخِنا بِالْوَقارِ وَالسَّکِینَهِ، وَعَلَی الشَّبابِ بِالاْنابَهِ وَالتَّوْبَهِ، وَعَلَی النِّساءِ بِالْحَیاءِ وَالْعِفَّهِ، وَعَلَی الاْغْنِیاءِ بِالتَّواضُعِ وَالسَّعَهِ، وَعَلَی الْفُقَراءِ بِالصَّبْرِ وَالْقَناعَهِ، وَعَلَی الْغُزاهِ بِالنَّصْرِ وَالْغَلَبَهِ، وَعَلَی الأُسَراءِ بِالْخَلاصِ وَالرّاحَهِ، وَعَلَی الاْمَراءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَهِ، وَعَلَی الرَّعِیَّهِ بِالاْنْصافِ وَحُسْنِ السِّیرَهِ، وَبارِکْ لِلْحُجّاجِ وَالزُّوّارِ فِی الزّادِ وَالنَّفَقَهِ، وَاقْضِ ما أَوْجَبْتَ عَلَیْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ، بِفَضْلِکَ وَرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

مناجات شعبانیّه

دعایی است سرشار از مضامین عرفانی و بلند، و این دعا از «ابن خالویه» روایت شده است. وی گفته است: این مناجات حضرت امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم(علیهم السلام)بوده، و آنان بر خواندن این دعا در ماه شعبان مداومت می کردند. و بدین جهت بزرگان دین، مانند حضرت امام خمینی(قدس سره) به این مناجات علاقه خاصی داشتند.

خواندن این مناجات، با مفاهیم عالیه ای که دارد برای هر وقتی که انسان حضور قلب و توجّه داشته باشد مناسب است.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاسْمَعْ دُعائِی إِذا دَعَوْتُکَ وَاسْمَعْ نِدائِی إِذا نادَیْتُکَ، وَأَقْبِلْ عَلَیَّ إِذا ناجَیْتُکَ، فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ، وَوَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ،مُسْتَکِیناً [لَکَ مُتَضَرِّعاً إِلَیْکَ، راجِیاً لِمالَدَیْکَ ثَوابِی،وَتَعْلَمُ مافِی نَفْسِی،وَتَخْبُرُ حاجَتِی، وَتَعْرِفُ ضَمِیری، وَلا یَخْفی عَلَیْکَ أَمْرُ مُنْقَلَبِی وَمَثْوایَ، وَما اُرِیدُ أَنْ اُبْدِئَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِی وَأَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِی، وَأَرْجُوهُ لِعاقِبَهِ أَمْرِی، وَقَدْ جَرَتْ مَقادِیرُکَ عَلَیَّ

ياسَيِّدِى فِيما يَكُونُ مِنِّى إِلى آخرِ عُمْرِى مِنْ سَرِيرَتى وَعَلانِيَتِى، وَبِيَدِكَ لا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيادَتِى وَنَقْصِى وَنَفْعِى وَضَرِّى، إِلهِى إِنْ حَرَمْتَنِى فَمَنْ ذَا الَّذِى يَرْزُقُنِى، وَإِنْ خَذَلْتَنِى فَمَنْ ذَا الَّذِى يَنْصُرُنِى، إِلهِى أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَحُلُولِ سَخَطِكَ، إِلهِى إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ، إِلهِى كَأَنِّى بِنَفْسِى واقِفَهٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظَلَّها حُسْنُ تَوَكُّلِى عَلَيْكَ، فَفَعَلْتَ ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَغَمَّدْتَنِى بِعَفْوِكَ، إِلهِى إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلى مِنْكَ بِذلِكَ، وَإِنْ كانَ قَدْ دَنا اَجَلِى وَلَمْ يُدْنِنِى مِنْكَ عَمَلِى، فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِى، إِلهِى قَدْ جُرْتُ عَلى نَفْسِى فِى النَّظَرِ لَها، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَها، إِلهِى لَم يَزَلْ بِرُّكَ عَلَيَّ أَيّامَ حَياتِى، فَلا تَقْطَعْ بِرَّكَ عَنِّى فِى مَماتِى، إِلهِى كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِكَ لِى بَعْدَ مَماتِى، وَأَنْتَ لَمْ تُوَلِّنِى إِلاَّ الْجَمِيلَ فِى حَياتِى، إِلهِى تَوَلَّ مِنْ أَمْرِى ما أَنْتَ أَهْلُهُ، وَعُدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلى مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ، إِلهِى قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوباً فِى الدُّنْيا، وَأَنَا أَحْوَجُ إِلى سَتْرِها عَلَيَّ مِنْكَ فِى الْأُخْرى، إِلهِى قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْها لِأَحَدٍ مِنْ عِبادِكَ الصّالِحِينَ، فَلا تَفْضَحْنِى يَوْمَ الْقِيامَهِ عَلى رُؤُسِ الْأَشْهادِ، إِلهِى جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِى، وَعَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِى، إِلهِى فَسُرَّنِى بِلِقائِكَ يَوْمَ تَقْضِى فِيهِ بَيْنَ عِبادِكَ، إِلهِى اعْتِذارِى إِلَيْكَ اعْتِذارُ مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ، فَاقْبَلْ عُذْرِى يا أَكْرَمَ مَنِ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ، إِلهِى لا تَرُدَّ حاجَتِى وَلا تُخَيِّبْ طَمَعِى، وَلا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجائِى وَأَمَلِى، إِلهِى لَوْ أَرَدْتَ هَوانِى لَمْ تَهْدِنِى، وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِى لَمْ تُعافِنِى، إِلهِى ما اَظُنُّكَ تَرُدُّنِى فِى حاجَه قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِى فِى طَلَبِها مِنْكَ، إِلهِى فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَداً أَبَداً

دائِماً سَرْمَداً، يَزِيدُ وَلا يَبِيدُ كَما تُحِبُّ وَتَرْضى، إلهِى إنْ اَخَذْتَنِى بِجُرْمِى اَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ، وَإنْ اَخَذْتَنِى بِذُنُوبِى اَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ، وَإنْ أَدْخَلْتَنِى النّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَها أَنِّى أُحِبُّكَ، إلهِى إنْ كانَ صَغُرَ فِى جَنْبِ طاعَتِكَ عَمَلِى، فَقَدْ كَبُرَ فِى جَنْبِ رَجائِكَ أَمَلِى، إلهِى كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَيْبَةِ مَحْرُوماً، وَقَدْ كانَ حُسْنُ ظَنِّى بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِى بِالنَّجاةِ مَرْحُوماً، إلهِى وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِى فِى شِرَّةِ السَّهْوِ عَنْكَ، وَأَبْلَيْتُ شَبابِى فِى سَكْرَةِ التَّباعُدِ مِنْكَ، إلهِى فَلَمْ أَسْتَيْقِظْ أَيّامَ اغْتِرارِى بِكَ وَرُكُونِى إلى سَبِيلِ سَخَطِكَ، إلهِى وَأَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ قائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إلَيْكَ، إلهِى أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إلَيْكَ مِمّا كُنْتُ اُواجِهُكَ بِهِ مِنْ قِلَّةِ اسْتِحْيائِى مِنْ نَظَرِكَ، وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ، اِذِ الْعَفْوُ نَعْتٌ لِكَرَمِكَ، إلهِى لَمْ يَكُنْ لِى حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إلاّ فِى وَقْت اَيْقَظْتَنِى لِمَحَبَّتِكَ، وَكَما أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ، فَشَكَرْتُكَ بِإدْخالِى فِى كَرَمِكَ وَلِتَطْهِيرِ قَلْبِى مِنْ أَوْساخِ الْغَفْلَةِ عَنْكَ، إلهِى أُنْظُرْ إلَيَّ نَظَرَ مَنْ نادَيْتَهُ فَأَجابَكَ، وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ فَأَطاعَكَ، يا قَرِيباً لا يَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ، وَيا جَواداً لا يَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ، إلهِى هَبْ لِى قَلْباً يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ، وَلِساناً يُرْفَعُهُ إلَيْكَ صِدْقُهُ، وَنَظَراً يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ، إلهِى إنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُول، وَمَنْ لاذَ بِكَ غَيْرُ مَخْذُول، وَمَنْ أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُول، إلهِى إنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِكَ لَمُسْتَنِيرٌ، وَإنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ لَمُسْتَجِيرٌ، وَقَدْ لُذْتُ بِكَ يا إلهِى، فَلا تُخَيِّبْ ظَنِّى مِنْ رَحْمَتِكَ وَلا تَحْجُبْنِى عَنْ رَأْفَتِكَ، إلهِى اَقِمْنِى فِى أَهْلِ وِلايَتِكَ مُقامَ مَنْ رَجَا الزِّيادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ، إلهِى وَاَلْهِمْنِى وَلَهاً بِذِكْرِكَ إلى ذِكْرِكَ، وَهِمَّتِى فِى رَوْحِ نَجاحِ أَسْمائِكَ وَمَحَلِّ قُدْسِكَ، إلهِى بِكَ عَلَيْكَ إلاّ اَلْحَقْتَنِى بِمَحَلِّ أَهْلِ طاعَتِكَ، وَالْمَثْوَى

الصّالِحِ مِنْ مَرْضاتِکَ، فَإِنّی لا أَقْدِرُ لِنَفْسی دَفْعاً وَلا أَمْلِکُ لَها نَفْعاً، إِلهی أَنَا عَبْدُکَ الضَّعیفُ الْمُذْنِبُ وَمَمْلُوکُکَ الْمُنیبُ، فَلا تَجْعَلْنی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ، وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِکَ، إِلهی هَبْ لی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَأَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتّی تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَتَصیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِکَ، إِلهی وَاجْعَلْنی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَأَجابَکَ، وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ، فَناجَیْتَهُ سِرّاً وَعَمِلَ لَکَ جَهْراً، إِلهی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنّی قُنُوطَ الْاَیاسِ، وَلَا انْقَطَعَ رَجائی مِنْ جَمیلِ کَرَمِکَ، إِلهی إِنْ کانَتِ الْخَطایا قَدْ أَسْقَطَتْنی لَدَیْکَ، فَاصْفَحْ عَنّی بِحُسْنِ تَوَکُّلی عَلَیْکَ، إِلهی إِنْ حَطَّتْنِی الذُّنُوبُ مِنْ مَکارِمِ لُطْفِکَ، فَقَدْ نَبَّهَنِی الْیَقینُ إِلی کَرَمِ عَطْفِکَ، إِلهی إِنْ أَنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الْاِسْتِعْدادِ لِلِقائِکَ، فَقَدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفَهُ بِکَرَمِ آلائِکَ، إِلهی إِنْ دَعانی إِلَی النّارِ عَظیمُ عِقابِکَ فَقَدْ دَعانی إِلَی الْجَنَّهِ جَزیلُ ثَوابِکَ، إِلهی فَلَکَ أَسْأَلُ وَإِلَیْکَ أَبْتَهِلُ وَأَرْغَبُ، وَأَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنی مِمَّنْ یُدیمُ ذِکْرَکَ، وَلا یَنْقُضُ عَهْدَکَ، وَلا یَغْفُلُ عَنْ شُکْرِکَ، وَلا یَسْتَخِفُّ بِأَمْرِکَ، إِلهی وَأَلْحِقْنی بِنُورِ عِزِّکَ الْأَبْهَجِ، فَأَکُونَ لَکَ عارِفاً وَعَنْ سِواکَ مُنْحَرِفاً وَمِنْکَ خائِفاً مُراقِباً، یا ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرامِ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد رَسُولِهِ وَآلِهِ الطّاهِرینَ وَسَلَّمَ تَسْلیماً کَثیراً».

مناجات امیر مؤمنان (علیه السلام)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ «اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ إِلاّ مَنْ أَتَی اللهَ بِقَلْب سَلیم، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصی وَالْأَقْدامِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلا مَوْلُودٌ هُوَ جاز عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ

لا يَنْفَعُ الظّالِمينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ، وَأَسْأَلُکَ الأمانَ يَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْس شَيْئاً وَالاْمْرُ يَومَئِذ لِلّهِ، وَأَسْأَلُکَ الأَمانَ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِکُلِّ امْرِی مِنْهُمْ يَوْمَئِذ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، وَأَسْأَلُکَ الأَمانَ يَوْمَ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِی مِنْ عَذابِ يَوْمَئِذ بِبَنِيهِ وَصاحِبَتِهِ وَاَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ کَلاّ إِنَّها لَظی نَزّاعَةً لِلشَّوی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمَوْلی وَأَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلاَّ الْمَوْلی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ المالِکُ وَأَنَا الْمَمْلُوکُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إِلاَّ الْمالِکُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَزِيزُ وَأَنَا الذَّلِيلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الذَّلِيلَ إِلاَّ الْعَزِيزُ، مَوْلایَ يا

مَوْلایَ أَنْتَ الْخالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلاَّ الْخالِقُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَظِيمُ وَأَنَا الْحَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْحَقِيرَ إِلاَّ الْعَظِيمُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعِيفُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ إِلاَّ الْقَوِیُّ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الغَنِیُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلاَّ الْغَنِیُّ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعْطِی وَأَنَا السَّائِلُ، وَهَلْ يَرْحَمُ السّائِلَ إِلاَّ الْمُعْطِی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْحَیُّ، وَأَنَا الْمَيِّتُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إِلاَّ الْحَیُّ، مَوْلایَ يا

مَوْلایَ أَنْتَ الْباقِی وَأَنَا الْفانِی وَهَلْ يَرْحَمُ الْفانِیَ إِلاَّ الْباقِی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الدّائِمُ وَأَنَا الزّائِلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الزّائِلَ إِلاَّ الدّائِمُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الرّازِقُ وَأَنَا الْمَرْزُوقُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَرْزُوقَ إِلاَّ الرّازِقُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْجَوادُ وَأَنَا الْبَخِيلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْبَخِيلَ إِلاَّ الْجَوادُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعافِی وَأَنَا الْمُبْتَلی وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُبْتَلی إِلاَّ الْمُعافِی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْکَبِيرُ وَأَنَا الصَّغِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ إِلاَّ الْکَبِيرُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْهادِی وَأَنَا الضّالُّ وَهَلْ يَرْحَمُ الضّالَّ إِلاَّ الْهادِی، مَوْلایَ

يا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّحْمانُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ وَهَلْ يَرْحَمُ

الْمَرْحُومَ إِلاَّ الرَّحْمانُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ السُّلْطانُ وَأَنَا الْمُمْتَحَنُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُمْتَحَنَ إِلاَّ السُّلْطانُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الدَّلِيلُ وَأَنَا الْمُتَحَيِّرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُتَحَيِّرَ إِلاَّ الدَّلِيلُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْغَفُورُ، وَأَنَا الْمُذْنِبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُذْنِبَ إِلاَّ الْغَفُورُ مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْغالِبُ وَأَنَا الْمَغْلُوبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَغْلُوبَ إِلاَّ الْغالِبُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْمَرْبُوبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَرْبُوبَ إِلاَّ الرَّبُّ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُتَكَبِّرُ وَأَنَا الْخاشِعُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْخاشِعَ إِلاَّ الْمُتَكَبِّرُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ اِرْحَمْنِی بِرَحْمَتِكَ، وَارْضَ عَنِّی بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَفَضْلِكَ يا ذَا

الْجُودِوَالْاِحْسانِوَالطَّوْلِوَالْاِمْتِنانِ بِرَحْمَتِكَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

چند مناجات از مناجات خمسه عشر

اشاره

پانزده مناجات از امام زین العابدین(علیه السلام) روایت شده که مرحوم علّامه مجلسی در بحار الأنوار فرموده: من این مناجات را در کتب بعضی از اصحاب دیدم. که چند نمونه آن را در اینجا ذکر می کنیم:

مناجات تائبين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِی اَلْبَسَتْنِی الْخَطايا ثَوْبَ مَذَلَّتِی، وَجَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْكَ لِباسَ مَسْكَنَتِی، وَأَماتَ قَلْبِی عَظِيمُ جِنايَتِی، فَأَحْيِهِ بِتَوْبَه مِنْكَ يا أَمَلِی وَبُغْيَتِی، وَيا سُؤْلِی وَمُنْيَتِی، فَوَعِزَّتِكَ ما أَجِدُ لِذُنُوبِی سِواكَ غافِراً، وَلا اَری لِكَسْرِی غَيْرَكَ جابِراً، وَقَدْ خَضَعْتُ بِالْاِنابَهِ إِلَيْكَ، وَعَنَوْتُ بِالْاِسْتِكانَهِ لَدَيْكَ، فَاِنْ طَرَدْتَنِی مِنْ بابِكَ فَبِمَنْ اَلُوذُ، وَإِنْ رَدَدْتَنِی عَنْ جَنابِكَ فَبِمَنْ أَعُوذُ، فَوا اَسَفاهُ مِنْ خَجْلَتِی وَافْتِضاحِی، وَوالَهْفاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِی وَ اجْتِراحِی، أَسْأَلُكَ يا غافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ، وَيا جابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ، أَنْ تَهَبَ لِی مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ، وَتَسْتُرَ عَلَيَّ فاضِحاتِ السَّرائِرِ، وَلا تُخْلِنِی فِی مَشْهَدِ الْقِيامَهِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِكَ وَغَفْرِكَ، وَلا تُعْرِنِی مِنْ جَمِيلِ صَفْحِكَ وَسَتْرِكَ، إِلهِی ظَلِّلْ عَلی ذُنُوبِی غَمامَ رَحْمَتِكَ، وَأَرْسِلْ عَلی عُيُوبِی سَحابَ رَأْفَتِكَ، إِلهِی هَلْ يَرْجِعُ الْعَبْدُ الْابِقُ إِلاّ إِلی مَوْلاهُ، أَمْ هَلْ يُجِيرُهُ مِنْ سَخَطِهِ أَحَدٌ سِواهُ، إِلهِی إِنْ كانَ النَّدَمُ عَلَى الذَّنْبِ تَوْبَهً فَإِنِّی وَعِزَّتِكَ مِنَ النّادِمِينَ، وَإِنْ كانَ الْاِسْتِغْفارُ مِنَ الْخَطِيئَهِ حِطَّهً فَإِنِّی لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ، لَكَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی، إِلهِی بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ تُبْ عَلَيَّ، وَبِحِلْمِكَ عَنِّی اعْفُ عَنِّی، وَبِعِلْمِكَ بِی اِرْفَقْ بِی، إِلهِی أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبادِكَ باباً إِلی عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَهَ، فَقُلْتَ تُوبُوا إِلَی اللهِ تَوْبَهً نَصُوحاً، فَما عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ، إِلهِی إِنْ كانَ قَبُحَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ، إِلهِی ما أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصاكَ فَتُبْتَ عَلَيْهِ وَتَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِكَ فَجُدْتَ عَلَيْهِ، يا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّ، يا كاشِفَ الضُّرِّ، يا

عَظِيمَ الْبِرِّ، يا عَلِيماً بِما فِى السِّرِّ، يا جَمِيلَ السِّتْرِ، اِسْتَشْفَعْتُ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيْكَ، وَتَوَسَّلْتُ بِحنانِكَ، وَتَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ، فَاسْتَجِبْ دُعائِى، وَلا تُخَيِّبْ فِيكَ رَجائِى، وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِى، وَكَفِّرْ خَطِيئَتِى، بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات شاكين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِى إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْساً بِالسُّوءِ اَمّارَهً، وَإِلَى الْخَطِيئَهِ مُبادِرَهً، وَبِمَعاصِيكَ مُولَعَهً، وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَهً، تَسْلُكُ بِى مَسالِكَ الْمَهالِكَ، وَتَجْعَلُنِى عِنْدَكَ أَهْوَنَ هالِك، كَثِيرَهَ الْعِلَلِ طَوِيلَهَ الْأَمَلِ، إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجْزَعُ، وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ، مَيّالَهً إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ، مَمْلُوَّهً بِالْغَفْلَهِ وَالسَّهْوِ، تُسْرِعُ بِى إِلَى الْحَوْبَهِ، وَتُسَوِّفُنِى بِالتَّوْبَهِ، إِلهِى أَشْكُو إِلَيْكَ عَدُوّاً يُضِلُّنِى، وَشَيْطاناً يُغْوِينِى، قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْواسِ صَدْرِى، وَأَحاطَتْ هَواجِسُهُ بِقَلْبِى، يُعاضِدُ لِيَ الْهَوى، وَيُزَيِّنُ لِى حُبَّ الدُّنْيا، وَيَحُولُ بَيْنِى وَبَيْنَ الطّاعَهِ وَالزُّلْفى، إِلهِى إِلَيْكَ أَشْكُو قَلْباً قاسِياً، مَعَ الْوَسْواسِ مُتَقَلِّباً، وَبِالرَّيْنِ وَ الطَّبْعِ مُتَلَبِّساً، وَ عَيْناً عَنِ الْبُكاءِ مِنْ خَوْفِكَ جامِدَهً، وَ إِلى ما يَسُرُّها طامِحَهً، إِلهِى لا حَوْلَ لِى وَ لا قُوَّهَ إِلّا بِقُدْرَتِكَ، وَلا نَجاهَ لِى مِنْ مَكارِهِ الدُّنْيا إِلّا بِعِصْمَتِكَ، فَأَسْأَلُكَ بِبَلاغَهِ حِكْمَتِكَ، وَنَفاذِ مَشِيَّتِكَ، أَنْ لا تَجْعَلَنِى لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضاً، وَلا تُصَيِّرَنِى لِلْفِتَنِ غَرَضاً، وَكُنْ لِى عَلَى الْأَعْداءِ ناصِراً، وَعَلَى الْمَخازِى وَالْعُيُوبِ ساتِراً، وَمِنَ الْبَلايا واقِياً، وَعَنِ الْمَعاصِى عاصِماً، بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات خائفين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِى أَتَراكَ بَعْدَ الْإِيمانِ بِكَ تُعَذِّبُنِى، أَمْ بَعْدِ حُبِّى إِيّاكَ تُبَعِّدُنِى، أَمْ مَعَ رَجائِى لِرَحْمَتِكَ وَصَفْحِكَ تَحْرِمُنِى، اَم مَعَ اسْتِجارَتِى بِعَفْوِكَ تُسْلِمُنِى، حاشا لِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ تُخَيِّبَنِى، لَيْتَ شِعْرِى اَللِشَّقاءِ وَلَدَتْنِى أُمِّى، أَمْ لِلْعَناءِ رَبَّتْنِى، فَلَيْتَها لَمْ تَلِدْنِى وَلَمْ تُرَبِّنِى، وَلَيْتَنِى عَلِمْتُ اَمِنْ أَهْلِ السَّعادَهِ جَعَلْتَنِى، وَبِقُرْبِكَ وَجِوارِكَ خَصَصْتَنِى، فَتَقَرَّ بِذلِكَ عَيْنِى وَتَطْمَئِنَّ لَهُ نَفْسِى، إِلهِى هَلْ تُسَوِّدُ وُجُوهاً خَرَّتْ ساجِدَهً لِعَظَمَتِكَ، أَوْ تُخْرِسُ أَلْسِنَهً نَطَقَتْ بِالثَّناءِ عَلى مَجْدِكَ وَجَلالَتِكَ، أَوْ تَطْبَعُ عَلى قُلُوبِ انْطَوَتْ عَلى مَحَبَّتِكَ، أَوْ تُصِمُّ أَسْماعاً تَلَذَّذَتْ بِسَماعِ ذِكْرِكَ فِى إِرادَتِكَ، أَوْ تَغُلُّ اَكُفّاً رَفَعَتْهَا الْآمالُ إِلَيْكَ رَجاءَ رَأْفَتِكَ، أَوْ تُعاقِبُ أَبْداناً عَمِلَتْ بِطاعَتِكَ حَتّى نَحِلَتْ

فِی مُجاهَدَتِکَ، أَوْ تُعَذِّبُ أَرْجُلًا سَعَتْ فِی عِبادَتِکَ، إِلهِی لا تُغْلِقْ عَلی مُوَحِّدِیکَ أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَلا تَحْجُبْ مُشْتاقِیکَ عَنِ النَّظَرِ إِلی جَمِیلِ رُؤْیَتِکَ، إِلهِی نَفْسٌ أَعْزَزْتَها بِتَوْحِیدِکَ کَیْفَ تُذِلُّها بِمَهانَهِ هِجْرانِکَ، وَضَمِیرٌ نْعَقَدَ عَلی مَوَدَّتِکَ کَیْفَ تُحْرِقُهُ بِحَرارَهِ نِیرانِکَ، إِلهِی أَجِرْنِی مِنْ أَلِیمِ غَضَبِکَ وَعَظِیمِ سَخَطِکَ، یا حَنّانُ یا مَنّانُ، یا رَحِیمُ یا رَحْمانُ، یا جَبّارُ یاقَهّارُ، یا غَفّارُ یا سَتّارُ، نَجِّنِی بِرَحْمَتِکَ مِنْ عَذابِ النّارِ، وَفَضِیحَهِ الْعارِ، إِذَا امْتازَ الْأَخْیارُ مِنَ الْأَشْرارِ، وَحالَتِ الْأَحْوالُ، وَقَرُبَ الْمُحْسِنُونَ، وَبَعُدَ الْمُسِیئُونَ، " وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ "».

زیارت اوّل جامعه

این زیارت در کتب کافی، تهذیب و کامل الزیارات نقل شده است، و در تمام زیارتگاه های ائمّه و انبیا واوصیا(علیهم السلام)خوانده می شود:

«اَلسَّلامُ عَلی أَوْلِیاءِ اللهِ وَأَصْفِیائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی اُمَناءِ اللهِ وَأَحِبّائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَنْصارِ اللهِ وَخُلَفائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مَساکِنِ ذِکْرِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُظْهِرِی أَمْرِ اللهِ وَنَهْیِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاهِ إِلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْمُسْتَقِرِّینَ فِی مَرْضاهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْمُخْلِصِینَ فِی طاعَهِ اللهِ، السَّلامُ عَلَی الْأَدِلّاءِ عَلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الَّذِینَ مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والَی اللّهَ، وَمَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عادَی اللّهَ، وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللّهَ، وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللّهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ، وَمَنْ تَخَلّی مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلّی مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَاُشْهِدُ اللهَ أَنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَعَلانِیَتِکُمْ، مُفَوِّضٌ فِی ذلِکَ کُلِّهِ إِلَیْکُمْ، لَعَنَ اللّهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّد مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَأَبْرَأُ إِلَی اللهِ مِنْهُمْ، وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ».

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه، زیارتی است که به خاطر جامع بودن مطالب و تعبیرها و صفات و خصوصیات امامان (علیهم السلام) که در آن بیان شده، جامعیّت خاصّی دارد، و می توان هر یک از امامان و معصومین(علیهم السلام) را با آن زیارت کرد.

نمونه های متعدّدی به عنوان زیارت جامعه در کتاب ها آمده است، که «زیارت جامعه کبیره» مفصّل تر و جامع تر از همه است، و یک دوره «امام شناسی» به حساب می آید. صفات و فضایل و ویژگی های ائمّه معصومین(علیهم السلام) در این زیارت گرد آمده، و کتاب های متعدّدی هم در شرح آن نوشته شده است.

زائری که با معرفت و از روی بصیرت این زیارت

را با توجه به معنایش در کنار قبور ائمّه(علیهم السلام) بخوانـد، نوعی مرور بر اعتقادات و باورها و تجدید میثاق با اولیای دین کرده است.

شیخ صدوق در «فقیه» و «عیون» روایت کرده از موسَی بن عبداللّه نخعی، که گفت: به حضرت امام علیّ النّقی(علیه السلام) عرض کردم: یابن رسول اللّه! مرا تعلیم فرما زیارتی که با بلاغت کامل باشد، هرگاه خواستم زیارت کنم یکی از شما را، آن را بخوانم. فرمود: چون به آستانه در حرم رسیدی توقف کن، و شهادتین را بگو:

«أَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». و در حلی که غُسل زیارت کرده ای داخل حَرَم می شوی و آنگاه که قبر را دیدی توقف کن و سی مرتبه «اَللهُ أَکْبَرُ» بگو، پس با دل آرام اندکی پیش برو، و گام ها را نزدیک بگذار، آنگاه توقف کن و سی مرتبه «اَللهُ أَکْبَرُ» بگو، پس نزدیک قبر مُطهّر برو، و چهل مرتبه «اَللهُ أَکْبَرُ» بگو تا صد تکبیر تمام شود، پس بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّهِ، وَمَوْضِعَ الرِّسالَهِ، وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِکَهِ، وَمَهْبِطَ الْوَحْیِ، وَمَعْدِنَ الرَّحْمَهِ، وَخُزّانَ

الْعِلْمِ، وَمُنْتَهَی الْحِلْمِ، وَاُصُولَ الْکَرَمِ، وَقادَهَ الاُْمَمِ، وَأَوْلِیاءَ النِّعَمِ، وَعَناصِرَ الاَْبْرارِ، وَدَعائِمَ الاَْخْیارِ، وَساسَهَ الْعِبادِ، وَأَرْکانَ الْبِلادِ، وَأَبْوابَ الاْیمانِ، وَاُمَناءَ الرَّحْمانِ، وَسُلالَهَ النَّبِیّینَ، وَصَفْوَهَ الْمُرْسَلِینَ، وَعِتْرَهَ خِیَرَهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی أَئِمَّهِ الْهُدی، وَمَصابِیحِ الدُّجی، وَأَعْلامِ التُّقی، وَذَوِی النُّهی، وَأُولِی الْحِجی، وَکَهْفِ الْوَری، وَوَرَثَهِ الاَْنْبِیاءِ، وَالْمَثَلِ الاَْعْلی، وَالدَّعْوَهِ الْحُسْنی، وَحُجَجِ اللهِ عَلی أَهْلِ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ وَالاُْولی، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللهِ، وَمَساکِنِ بَرَکَهِ اللهِ، وَمَعادِنِ حِکْمَهِ اللهِ، وَحَفَظَهِ سِرِّ اللهِ،

وَحَمَلَهِ كِتابِ اللهِ، وَأَوْصِياءِ نَبِيِّ اللهِ، وَذُرِّيَّهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَى الدُّعاهِ إِلَى اللهِ، وَالْاَدِلاَّءِ عَلى مَرْضاهِ اللهِ، وَالْمُسْتَقِرِّينَ فِى أَمْرِ اللهِ، وَالتّامِّينَ فِى مَحَبَّهِ اللهِ، وَالْمُخْلِصِينَ فِى تَوْحِيدِ اللهِ، وَ الْمُظْهِرِينَ لِاَمْرِ اللهِ وَنَهْيِهِ، وَعِبادِهِ الْمُكْرَمِينَ، اَلَّذِينَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَى الْاَئِمَّهِ الدُّعاهِ، وَالْقادَهِ الْهُداهِ، وَالسّادَهِ الْوُلاهِ، وَالذّادَهِ الْحُماهِ، وَأَهْلِ الذِّكْرِ وَأُولِى الاَمْرِ، وَبَقِيَّهِ اللهِ وَخِيَرَتِهِ وَحِزْبِهِ وعَيْبَهِ عِلْمِهِ وَحُجَّتِهِ وَصِراطِهِ وَنُورِهِوَبُرْهانِهِ،وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، كَما شَهِدَ اللهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلائِكَتُهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ، لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضى، أَرْسَلَهُ بِالْهُدى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْاَئِمَّهُ الرّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكَرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ، الْمُطِيعُونَ لِلّهِ، الْقَوّامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعامِلُونَ بِاِرادَتِهِ، الْفائِزُونَ بِكَرامَتِهِ، اِصْطَفاكُمْ بِعِلْمِهِ، وَارْتَضاكُمْ لِغَيْبِهِ، وَاخْتارَكُمْ لِسِرِّهِ، وَاجْتَباكُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَأَعَزَّكُمْ بِهُداهُ وَخَصَّكُمْ بِبُرْهانِهِ، وَانْتَجَبَكُمْ بِنُورِهِ، وَأَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ، وَرَضِيَكُمْ خُلَفاءَ فِى أَرْضِهِ، وَحُجَجاً عَلى بَرِيَّتِهِ، وَأَنْصاراً لِدِينِهِ، وَحَفَظَهً لِسِرِّهِ،وَخَزَنَهً لِعِلْمِهِ،وَمُسْتَوْدَعاًلِحِكْمَتِهِ،وَتَراجِمَهً لِوَحْيِهِ، وَأَرْكاناً لِتَوْحِيدِهِ، وَشُهَداءَ عَلى خَلْقِهِ، وَأَعْلاماً لِعِبادِهِ، وَمَناراً فِى بِلادِهِ، وَأَدِلاّءَ عَلى صِراطِهِ، عَصَمَكُمُ اللهُ مِنَ الزَّلَلِ، وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً، فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ، وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ، وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ، وَأَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ، وَوَكَّدْتُمْ مِيثاقَهُ، وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طاعَتِهِ، وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِى السِّرِّ وَالْعَلانِيَهِ، وَدَعَوْتُمْ إِلى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَبَذَلْتُمْ أَنْفُسَكُم فِى مَرْضاتِهِ، وَصَبَرْتُمْ عَلى ما اَصابَكُم فِى جَنْبِهِ، وَأَقَمْتُمُ الصَّلاهَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكاهَ، وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجاهَدْتُمْ فِى اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، حَتّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ،

وَبَيَّنْتُمْ فَرائِضَهُ، وَأَقَمْتُمْ حُدُودَهُ، وَنَشَرْتُمْ شَرائِعَ أَحْكامِهِ، وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ، وَصِرْتُمْ فِى ذلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضا، وَسَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضاءَ، وَصَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضى، فَالرّاغِبُ عَنْكُمْ مارِقٌ، وَاللاّزِمُ لَكُمْ لاحِقٌ، وَالْمُقَصِّرُ فِى حَقِّكُمْ زاهِقٌ، وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَإِلَيْكُمْ، وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ، وَمِيراثُ النُّبُوَّهِ عِنْدَكُمْ، وَإِيابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَحِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ، وَفَصْلُ الْخِطابِ عِنْدَكُمْ، وَآياتُ اللهِ لَدَيْكُمْ، وَعَزائِمُهُ فِيكُمْ، وَنُورُهُ وَبُرْهانُهُ عِنْدَكُمْ، وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ، مَنْ والاكُمْ فَقَدْ والَى اللهَ، وَمَنْ عاداكُمْ فَقَدْ عادَى اللهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ، أَنْتُمُ الصِّراطُ الْأَقْوَمُ، وَشُهَداءُ دارِ الْفَناءِ، وَشُفَعاءُ دارِ الْبَقاءِ، وَالرَّحْمَهُ الْمَوْصُولَهُ، وَالْآيَهُ الْمَخْزُونَهُ وَالْأَمانَهُ الْمَحْفُوظَهُ، وَالْبابُ الْمُبْتَلى بِهِ النّاسُ، مَنْ أَتاكُمْ نَجا، وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ، إِلَى اللهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَ إِلى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ، سَعَدَ مَنْ والاكُمْ، وَهَلَكَ مَنْ عاداكُمْ، وَخابَ مَنْ جَحَدَكُمْ، وَضَلَّ مَنْ فارَقَكُمْ، وَفازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ، وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَإِلَيْكُمْ، وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ، وَهُدِىَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ، مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّهُ مَأْواهُ، وَمَنْ خالَفَكُمْ فَالنّارُ مَثْواهُ، وَمَنْ جَحَدَكُمْ كافِرٌ، وَمَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُم فِى أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ، أَشْهَدُ أَنَّ

هذا سابِقٌ لَكُمْ فِيما مَضى، وَجارٍ لَكُمْ فِيما بَقِىَ، وَأَنَّ أَرْواحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ واحِدَهٌ، طابَتْ وَطَهُرَتْ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمُ اللهُ أَنْواراً، فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ، حَتّى مَنَّ عَلَيْنا بِكُمْ، فَجَعَلَكُمْ فِى بُيُوتٍ اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيها اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلاتَنا عَلَيْكُمْ وَما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلايَتِكُمْ طِيباً لِخَلْقِنا، وَطَهارَهً لِأَنْفُسِنا، وَتَزْكِيَهً لَنا، وَكَفّارَهً لِذُنُوبِنا، فَكُنّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُم، وَمَعْرُوفِينَ بِتَصْدِيقِنا إِيّاكُمْ، فَبَلَغَ اللهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلى مَنازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجاتِ الْمُرْسَلِينَ، حَيْثُ

لا يَلْحَقُهُ لاحِقٌ، وَلا يَفُوقُهُ فائِقٌ، وَلا يَسْبِقُهُ سابِقٌ، وَلا يَطْمَعُ فِى اِدْراكِهِ طامِعٌ، حَتّى لايَبْقى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلاصِدِّيقٌ وَلا شَهِيدٌ، وَلا عالِمٌ وَلا جاهِلٌ، وَلادَنِيٌّ وَلا فاضِلٌ، وَلا مُؤْمِنٌ صالِحٌ، وَلا فاجِرٌ طالِحٌ، وَلا جَبّارٌ عَنِيدٌ، وَلا شَيْطانٌ مَرِيدٌ، وَلاخَلْقٌ فِيما بَيْنَ ذلِكَ شَهِيدٌ، إلاّ عَرَّفَهُمْ جَلالَهَ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمامَ نُورِكُمْ وَصِدْقَ مَقاعِدِكُمْ، وَثَباتَ مَقامِكُمْ، وَشَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَكَرامَتَكُمْ عَلَيْهِ، وَخاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ، قُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ، بِأَبِى أَنْتُمْ وَأُمِّى وَأَهْلِى وَمالِى وَاُسْرَتِى، اُشْهِدُ اللهَ وَاُشْهِدُكُمْ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِما آمَنْتُمْ بِهِ، كافِرٌ بِعَدُوِّكُمْ وَبِما كَفَرْتُمْ بِهِ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَبِضَلالَهِ مَنْ خالَفَكُمْ، مُوالٍ لَكُمْ وَلِاَوْلِيائِكُمْ، مُبْغِضٌ لِاَعْدائِكُمْ وَمُعادٍ لَهُمْ، سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ، مُحَقِّقٌ لِما حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِما أَبْطَلْتُمْ، مُطِيعٌ لَكُمْ، عارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُحْتَمِلٌ عِلْمِكُمْ، مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ، مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِاِيابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِاَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ، آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ، عامِلٌ بِأَمْرِكُمْ، مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ، زائِرٌ لَكُمْ، لائِذٌ عائِذٌ بِقُبُورِكُمْ، مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ، وَمُتَقَرِّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ، وَمُقَدِّمُكُمْ أَمامَ طَلِبَتِى وَحَوائِجِى وَإِرادَتِى فِى كُلِّ أَحْوالِى وَأُمُورِى، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلانِيَتِكُمْ وَشاهِدِكُمْ وَغائِبِكُمْ وَاَوَّلِكُمْ وَآخِرِكُمْ، وَمُفَوِّضٌ فِى ذلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ، وَمُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ، وَقَلْبِى لَكُمْ مُسَلِّمٌ، وَرَأْيِى لَكُمْ تَبَعٌ، وَنُصْرَتِى لَكُمْ مُعَدَّةٌ، حَتّى يُحْيِيَ اللهُ تَعالى دِينَهُ بِكُمْ، وَيَرُدَّكُمْ فِى أَيّامِهِ، وَيُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ، وَيُمَكِّنَكُمْ فِى أَرْضِهِ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لا مَعَ غَيْرِكُمْ، آمَنْتُ بِكُمْ، وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِما تَوَلَّيْتُ بِهِ اَوَّلَكُمْ، وَبَرِئْتُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَعْدائِكُمْ وَمِنَ الْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالشَّياطِينِ وَحِزْبِهِمُ الظّالِمِينَ لَكُمْ، وَالْجاحِدِينَ لِحَقِّكُمْ، وَالْمارِقِينَ مِنْ وِلايَتِكُمْ، وَالْغاصِبِينَ لِاِرْثِكُمْ، وَالشّاكِّينَ فِيكُمْ، الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ، وَمِنْ كُلِّ وَلِيجَه دُونَكُمْ، وَكُلِّ مُطاعٍ سِواكُمْ، وَمِنَ الْاَئِمَّهِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النّارِ،

فَثَبَّتَنِیَ اللّهُ أَبَداً ما حَییتُ عَلی مُوالاتِکَمْ وَمَحَبَّتِکَمْ وَدِینِکَمْ، وَوَفَّقَنِی لِطاعَتِکَمْ، وَرَزَقَنِی شَفاعَتَکَمْ، وَجَعَلَنِی مِنْ خِیارِ مَوالِیکَمُ، التّابِعِینَ لِما دَعَوْتُمْ إِلَیْهِ، وَجَعَلَنِی مِمَّنْ یَقْتَصُّ آثارَکُمْ، وَیَسْلُکُ سَبِیلَکُمْ، وَیَهْتَدِی بِهُداکُمْ، وَیُحْشَرُ فِی زُمْرَتِکُمْ، وَیَکِرُّ فِی رَجْعَتِکُمْ، وَیُمَلَّکُ فِی دَوْلَتِکُمْ، وَیُشَرَّفُ فِی عافِیَتِکُمْ، وَیُمَکَّنُ فِی أَیّامِکُمْ، وَتَقَرُّ عَیْنُهُ غَداً بِرُؤْیَتِکُمْ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمِّی وَنَفْسِیوَأَهْلِیوَمالِی، مَنْ اَرادَاللّه بَدَأَبِکُمْ، وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْکُمْ، وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِکُمْ، مَوالِیَّ لا اُحْصِی ثَناءَکُمْ، وَلا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ کُنْهَکُمْ، وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَکُمْ، وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْیارِ، وَهُداهُ الْأَبْرارِ، وَحُجَجُ الْجَبّارِ، بِکُمْ فَتَحَ اللّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ، وَبِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ، وَبِکُمْ یُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ، وَبِکُمْ یُنَفِّسُ الْهَمَّ وَیَکْشِفُ الضُّرَّ، وَعِنْدَکُمْ ما نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَهَبَطَتْ بِهِ مَلائِکَتُهُ، وَإِلی جَدِّکُمْ». و اگر زیارت امیر مؤمنان(علیه السلام) باشد به جای «وَإِلی جَدِّکُمْ» بگو: «وَ إِلی أَخِیکَ»،بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِینُ،آتاکُمُ اللّهُ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ، طَأْطَأَ کُلُّ شَرِیفٍ لِشَرَفِکُمْ، وَبَخَعَ کُلُّ مُتَکَبِّرٍ لِطاعَتِکُمْ، وَخَضَعَ کُلُّ جَبّارٍ لِفَضْلِکُمْ، وَذَلَّ کُلُّ شَیْءٍ لَکُمْ، وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِکُمْ، وَفازَ الْفائِزُونَ بِوِلایَتِکُمْ، بِکُمْ یُسْلَکُ إِلَی الرِّضْوانِ، وَعَلی مَنْ جَحَدَ وِلایَتَکُمْ غَضَبُ الرَّحْمانِ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمِّی وَنَفْسِی وَأَهْلِی وَمالِی، ذِکْرُکُمْ فِی الذّاکِرِینَ، وَأَسْماؤُکُمْ فِی الْأَسْماءِ، وَأَجْسادُکُمْ فِی الْأَجْسادِ، وَأَرْواحُکُمْ فِی الْأَرْواحِ، وَأَنْفُسُکُمْ فِی النُّفُوسِ، وَآثارُکُمْ فِی الْآثارِ، وَقُبُورُکُمْ فِی الْقُبُورِ، فَما أَحْلی أَسْماءَکُمْ، وَأَکْرَمَ أَنْفُسَکُمْ، وَأَعْظَمَ شَأْنَکُمْ، وَأَجَلَّ خَطَرَکُمْ، وَأَوْفی عَهْدَکُمْ، وَأَصْدَقَوَعْدَکُمْ،کَلامُکُمْ نُورٌ، وَأَمْرُکُمْ رُشْدٌ، وَوَصِیَّتُکُمُ التَّقْوی، وَفِعْلُکُمُ الْخَیْرُ، وَعادَتُکُمُ الْإِحْسانُ، وَسَجِیَّتُکُمُ الْکَرَمُ، وَشَأْنُکُمُ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ، وَقَوْلُکُمْ حُکْمٌ وَحَتْمٌ، وَرَأْیُکُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ، إِنْ ذُکِرَ الْخَیْرُ کُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْواهُ وَمُنْتَهاهُ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمِّی وَنَفْسِی، کَیْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنائِکُمْ، وَأُحْصِی جَمِیلَ بَلائِکُمْ،

وَبِكَمْ أَخْرَجَنَا اللهُ مِنَ الذُّلِّ، وَفَرَّجَ عَنّا غَمَراتِ الْكَرُوبِ، وَأَنْقَذَنا مِنْ شَفا جُرُفِ الْهَلَكاتِ وَمِنَ النّارِ، بِأَبِى أَنْتُمْ وَأَمِّى وَنَفْسِى، بِمُوالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللهُ مَعالِمَ دِينِنا، وَأَصْلَحَ ما كانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيانا، وَبِمُوالاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ، وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ، وَائْتَلَفَتِ الفُرْقَةُ، وَبِمُوالاتِكُمْ تُقْبَلُ الطّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ، وَلَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْواجِبَةُ، وَالدَّرَجاتُ الرَّفِيعَةُ، وَالْمَقامُ الْمَحْمُودُ، وَالْمَكانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالْجاهُ الْعَظِيمُ، وَالشَّأْنُ الْكَبِيرُ، وَالشَّفاعَةُ الْمَقْبُولَةُ، رَبَّنا آمَنّا بِما أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ، رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ، سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً، يا وَلِيَّ اللهِ، إِنَّ بَيْنِى وَبَيْنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوباً لا يَأْتِى عَلَيْها إِلاّ رِضاكُمْ، فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلى سِرِّهِ، وَاسْتَرْعاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ، وَقَرَنَ طاعَتَكُمْ بِطاعَتِهِ، لَمّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِى، وَكُنْتُمْ شُفَعائِى، فَإِنِّى لَكُمْ مُطِيعٌ، مَنْ أَطاعَكُمْ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ، وَمَنْ عَصاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْأَحَبَّ اللهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللهَ. اَللّٰهُمَّ إِنِّى لَوْ وَجَدْتُ شُفَعاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيارِ الْأَئِمَّهِ الْأَبْرارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعائِى، فَبِحَقِّهِمُ الَّذِى أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِى فِى جُمْلَهِ الْعارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ، وَفِى زُمْرَهِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفاعَتِهِمْ، إِنَّكَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ

الطّاهِرِينَ، وَسَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً، وَحَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

زيارت امين اللّه

يكى از زيارت هاى بسيار معروف و معتبر است كه در كتاب هاى زيارات نقل شده است. مرحوم علامه مجلسى آن را از نظر متن و سند از بهترين زيارات دانسته كه مناسب است در همه حرمها و مزارهاى ائمّه(عليهم السلام) بر آن مداومت شود.

اين زيارت، هم از زيارتهاى مطلقه محسوب مى شود كه در هر وقت مى توان خواند، هم

از زیارتهـای مخصوصه روز غـدیرخم است، و هم از زیـارات جامعه ای است که در همه حرمهای مقـدّس ائمّه(علیهم السـلام) خوانـده می شـود. محتـوایی عرفـانی و سراسـر شور و اشتیـاق به قرب الهی دارد. کیفیّت آن چنـان است که به سـندهای معتـبر روایت شده از جابر از امام محمّدباقر(علیه السلام) که امام زین العابدین(علیه السلام) به زیارت امیرالمؤمنین(علیه السلام) آمد، و نزد قبر آن حضرت ایستاد، و گریست، و گفت:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلی عِبادِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ، أَشْـهَدُ أَنَّکَ جاهَـدْتَ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَعَمِلْتَ بِکِتابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُـنَنَ نَبِیِّهِ صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، حَتّی دَعاکَ اللهُ إِلی جِوارِهِ، فَقَبَضَکَ إِلَیْهِ بِاخْتِیارِهِ، وَاَلْزَمَ أَعْداءَکَ الْحُجَّهَ مَعَ ما لَکَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَهِ عَلی جَمِیعِ خَلْقِهِ، اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِـی مُطْمَئِنَّهً بِقَدَرِکَ، راضِـیَهً بِقَضائِکَ، مُولَعَهً بِذِکْرِکَ وَدُعائِکَ، مُحِبَّهً لِصَفْوَهِ أَوْلِیائِکَ، مَحْبُوبَهً فِی أَرْضِکَ وَسَمائِکَ، صابِرَهً عَلی نُزُولِ بَلائِکَ، شاکِرَهً لِفَواضِلِ نَعْمائِکَ، ذاکِرَهً لِسَوابِغِ آلائِکَ، مُشْـتاقَهً إِلی فَرْحَهِ لِقائِـکَ، مُتَزَوِّدَهً التَّقْوی لِیَوْمِ جَزائِـکَ، مُسْـتَنَّهً بِسُـنَنِ أَوْلِیائِـکَ، مُفـارِقَهً لِاَخْلاقِ أَعْـدائِکَ، مَشْـغُولَهً عَنِ الـدُّنْیا بِحَمْدِکَ وَثَنائِکَ».

پس گونه خود را بر قبر گذاشت و گفت:

«اَللّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِینَ إِلَیْـکَ والِهَهٌ، وَسُـبُلَ الرّاغِبِینَ إِلَیْـکَ شـارِعَهٌ،وَأَعْلامَ الْقاصِـدِینَ إِلَیْکَ واضِـحَهٌ، وَأَفْئِـدَهَ الْعارِفِینَ مِنْکَ فازِعَهٌ، وَأَصْواتَ الـدّاعِینَ إِلَیْکَ صاعِدَهٌ، وَأَبْوابَ الْإِجابَهِ لَهُمْ مُفَتَّحَهٌ، وَدَعْوَهَ مَنْ ناجاکَ مُسْـتَجابَهٌ، وَتَوْبَهَ مَنْ أَنابَ إِلَیْکَ مَقْبُولَهٌ، وَعَبْرَهَ مَنْ بَکی مِنْ خَوْفِکَ مَرْحُومَهٌ، وَالْإِغاثَهَ لِمَنِ اسْـتَغاثَ بِکَ مَوْجُودَهٌ، وَالْإِعانَهَ لِمَنِ اسْـتَعانَ بِکَ مَبْـذُولَهٌ، وَعِداتِکَ لِعِبادِکَ مُنْجَزَهٌ، وَزَلَـلَ مَنِ اسْـتَقالَکَ مُقـالَهٌ، وَأَعْمـالَ الْعامِلِینَ لَـدَیْکَ مَحْفُوظَهٌ، وَأَرْزاقَکَ إِلَی الْخَلائِقِ مِنْ لَـدُنْکَ نازِلَهٌ، وَعَوائِـدَ الْمَزِیدِ إِلَیْهِمْ واصِلَهٌ، وَذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِینَ مَغْفُورَهٌ، وَحَوائِجَ خَلْقِکَ عِنْدَکَ مَقْضِیَّهٌ، وَجَوائِزَ السّائِلِینَ عِنْدَکَ مُوَفَّرَهٌ، وَعَوائِدَ

الْمَزِيـدِ مُتَواتِرَةٌ، وَمَوائِـدَ الْمُسْـتَطْعِمِينَ مُعَدَّةٌ، وَمَناهِلَ الظِّماءِ لَدَيْكَ مُتْرَعَةٌ. اَللّهُمَّ فَاسْـتَجِبْ دُعائِى، وَاقْبَلْ ثَنائِى، وَاجْمَعْ بَيْنِى وَبَيْنَ أَوْلِيـائِى، بِحَقِّ مُحَمَّد وَعَلِيّ وَفـاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَـيْنِ، إِنَّكَ وَلِيُّ نَعْمـائِى وَمُنْتَهى مُناىَ وَغايَةُ رَجائِى فِى مُنْقَلَبى وَمَثْواىَ». «أَنْتَ إِلهِى وَسَـيِّدِى وَمَوْلاـىَ، اِغْفِرْ لِى وَ لِاَوْلِيائِنـا، وَكُفَّ عَنّا أَعْـداءَنا، وَاشْـغَلْهُمْ عَنْ اَذانـا، وَاَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْيا، وَأَدْحِضْ كَلِمَةَ الْباطِلِ وَاجْعَلْهَاالسُّفْلى، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْء قَدِيرٌ».

زيارت وارث

زيـارت مطلقـه امـام حسـين(عليـه السـلام) معروف بـه زيـارت وارث اين زيـارت معتـبر و پرمحتـوا، ابراز علاقه و همبسـتگى با سيدالشّـهدا و شهداى ديگر(عليهم السلام) كربلاست، و سلسله نورانى نياكان امام حسين و دودمان رسالت(عليهم السلام) را به ياد مى آورد. و پيوند زائر را با اهلبيت عصمت تحكيم مى كند. پس چون قصد زيارت امام حسين(عليه السلام) نمودى بگو:

«اَلسَّلاـمُ عَلَيْـكَ يـا وارِثَ آدَمَ صَـفْوَهِ اللهِ، اَلسَّلاـمُ عَلَيْـكَ يـا وارِثَ نُوح نَبِىِّ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ إِبْراهِيمَ خَلِيلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْـكَ ياوارِثَ مُوسـى كَلِيمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عِيسـى رُوحِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُحَمَّد حَبِيبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يـا وارِثَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلاـمُ عَلَيْـكَ يَـا ابْنَ مُحَمَّد الْمُصْـطَفى، اَلسَّلاـمُ عَلَيْكَ يَاابْنَ عَلِىّ الْمُرْتَضـى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءَ، اَلسَّلاـمُ عَلَيْـكَ يَـاابْنَ خَـدِيجَهَ الْكُبْرى،اَلسَّلاـمُ عَلَيْكَ يا ثارَاللهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، أَشْـهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاهَ، وَآتَيْتَ الزَّكـاهَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللهَ وَرَسُولَهُ حَتّى أَتاكَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً سَـمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِـيَتْ بِهِ، يا مَوْلاىَ ياأَباعَبْدِاللهِ، أَشْـهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُوراً فِى الْأَصْـلابِ الشّامِخَهِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْـكَ الْجـاهِلِيَّهُ بِأَنْجاسِـها،وَلَمْ تُلْبِسْـكَ مِنْ مُـدْلَهِمّاتِ ثِيابِهـا، وَأَشْـهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعائِمِ الـدِّينِ وَأَرْكانِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ

الْإمـامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِىُّ الزَّكِيُّ الْهـادِى الْمَهْدِيُّ، وَأَشْـهَدُ أَنَّ الاَْئِمَّهَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَهُ التَّقْوى، وَأَعْلامُ الْهُـدى، وَالْعُرْوَهُ الْوُثْقى، وَالْحُجَّهُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، وَأُشْهِدُ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، أَنِّى بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِاِيابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرائِعِ دِينِى وَخَواتِيمِ عَمَلِى، وَقَلْبِى لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ، وَأَمْرِى لاَِمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكُمْ، وَعَلى أَرْواحِكُمْ، وَعَلى أَجْسـادِكُمْ، وَعَلى أَجْسـامِكُمْ، وَعَلى شاهِـدِكُمْ، وَعَلى غـائِبِكُمْ، وَعَلى ظاهِرِكُمْ، وَعَلى باطِنِكُمْ، بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى يا أَباعَبْدِاللهِ، لَقَـدْعَظُمَتِ الرَّزِيَّهُ، وَجَلَّتِ الْمُصِيبَهُ بِكَ عَلَيْنا وَعَلى جَمِيعِ أَهْـلِ السَّمـاواتِ وَالاَْرْضِ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً أَسْرَجَتْ وَأَلْجَمَتْ وَتَهَيَّأَتْ لِقِتالِكَ، يا مَوْلاىَ يا أَباعَبْدِاللهِ، قَصَدْتُ حَرَمَكَ وَأَتَيْتُ مَشْهَدَكَ أَسْأَلُ اللهَ بِالشَّأنِ الَّذِى لَكَ عِنْدَهُ وَبِالْمَحَلِّ الَّذِى لَكَ لَدَيْهِ أَنْ يُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ يَجْعَلَنِى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ». «اَللّهُمَّ إِنِّى صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، لاَِنَّ الصَّلاهَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَكُونُ إِلاّ لَكَ، لاَِنَّكَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَأَبْلِغْهُمْ عَنِّى أَفْضَلَ السَّلامِ وَالتَّحِيَّهِ، وَارْدُدْ عَلَىَّ مِنْهُمُ السَّلامَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِيَّهٌ مِنِّى إِلى مَوْلاىَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىّ عَلَيْهِمَا السَّلامُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَعَلَيْهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّى، وَاجْزِنِى عَلى ذلِكَ بِأَفْضَلِ أَمَلِى وَرَجائِى فِيكَ وفِى وَلِيِّكَ، يا وَلِىَّ الْمُؤْمِنِينَ».

آنگاه به قصد زيارت علىّ بن الحسين(عليهما السلام) بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ نَبِىِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ بْنُ الشَّهِيدِ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ بْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اللهُ أُمَّهً قَتَلَتْكَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّهً ظَلَمَتْكَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّهً سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ. أَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِىَّ اللهِ وَ ابْنَ وَلِيِّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ

الْمُصِيبَهُ وَ جَلَّتِ الرَّزِيَّهُ بِکَ عَلَيْنا وَ عَلى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَعَنَ اللهُ أَمَّهً قَتَلَتْکَ، وَ أَبْرَأُ إِلَى اللهِ وَ إِلَيْکَ مِنْهُمْ».

سپس به نيّت زيارت ديگر شهداى كربلا بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَوْلِياءَ اللهِ وَ أَحِبّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَصْفِياءَ اللهِ وَ اَوِدّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنصارَ فاطِمَهَ سَيِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ أَبِى مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِىّ الْوَلِىِّ الزَّكِىِّ النّاصِحِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ أَبِى عَبْدِاللهِ، بِأَبِى أَنْتُمْ وَأُمِّى، طِبْتُمْ وَطابَتِ الْأَرْضُ الَّتِى فِيها دُفِنْتُمْ، وَفُزْتُمْ فَوْزاً عَظِيماً، فَيا لَيْتَنِى كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ فِى الجِنانِ مَعَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیاره آل یس

مرحوم مجلسى در كتاب بحار الأنوار به نقل از ناحيه مقدّسه چنين آورده است كه هرگاه خواستى به وسيله ما به سوى خداوند تبارك وتعالى و به سوى ما توجه كنيد، بگوييد:

«سَلامٌ عَلى آلِ يس، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا داعِىَ اللهِ وَرَبّانِىَّ آياتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بابَ اللهِ وَدَيّانَ دِينِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خَلِيفَهَ اللهِ وَناصِرَ حَقِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّهَ اللهِ وَدَلِيلَ إِرادَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا تالِىَ كِتابِ اللهِ وَتَرْجُمانَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ فِى آناءِ لَيْلِكَ وَأَطْرافِ نَهارِكَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّهَ اللهِ فِى أَرْضِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مِيثاقَ اللهِ الَّذِى اَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ،اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وَعْدَ اللهِ الَّذِى ضَمِنَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَهُ الْواسِعَهُ وَعْداً غَيْرَ مَكْذُوبٍ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تَقْعُدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تُصَلِّى وَتَقْنُتُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ، اَلسَّلامُ

عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ

حينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تُصْبِحُ وَتُمْسى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ فِى اللَّيْلِ إِذا يَغْشى وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الإِمامُ الْمَأْمُونُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ بِجَوامِعِ السَّلام، أُشْهِدُكَ يا مَوْلاىَ أَنِّى أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عبْدُهُ وَرَسُولُهُ لا حَبِيبَ إِلاّ هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأُشْهِدُكَ يا مَوْلاىَ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ، وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيّ حُجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَر حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسى حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيّ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ ابْنَ مُحَمَّد حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيّ حُجَّتُهُ،وَأَشْهَدُأَنَّكَ حُجَّةُ اللهِ، أَنْتُمُ الأَوَّلُ وَالآخِرُ، وَأَنَّ رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ "لا رَيْبَ فِيها، يَوْمَ لا يَنْفَعُ نَفْساً اِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِى اِيمانِها خَيْراً "، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ ناكِراً وَنَكِيراً حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّراطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصادَ حَقٌّ، وَالْمِيزانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ وَالنّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِما حَقٌّ، يا مَوْلاىَ شَقِىَ مَنْ خالَفَكُمْ وَسَعِدَ مَنْ أَطاعَكُمْ، فَاشْهَدْ عَلى ما أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ، وَأَنا وَلِيٌّ لَكَ بَرِىءٌ مِنْ عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ ما رَضِيتُمُوهُ، وَالْباطِلُ ما سَخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ ما أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ ما نَهَيْتُمْ عَنْهُ، فَنَفْسِى مُؤْمِنَةٌ بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يا مَوْلاىَ اَوَّلِكُمْ وَآخِرِكُمْ، وَنُصْرَتِى مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتِى خالِصَةٌ لَكُمْ آمينَ آمينَ».

سپس بگو:

«اَللّهُمَّ اِنِّى أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَهِ نُورِكَ، وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِى نُورَ الْيَقِينِ، وَصَدْرِى نُورَ الإِيمانِ، وَفِكْرِى نُورَ النِّيّاتِ، وَعَزْمِى نُورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِى نُورَ الْعَمَلِ، وَلِسانِى نُورَ الصِّدْقِ، وَدِينِى نُورَ الْبَصائِرِ مِنْ عِنْدِكَ،وَبَصَرِى نُورَ الضِّياءِ، وَسَمْعِى نُورَ الْحِكْمَهِ،

وَمَوَدَّتى نُورَ الْمُوالاةِ لِمُحَمَّد وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ حَتّى أَلْقاكَ وَقَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَميثاقِكَ فَتُغَشِّيَنى رَحْمَتَكَ يا وَلِيُّ يا حَميدُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد حُجَّتِكَ فِى أَرْضِكَ، وَخَليفَتِكَ فِى بِلادِكَ، وَالدّاعِى إِلى سَبيلِكَ، وَالْقائِمِ بِقِسْطِكَ،وَالثّائِرِ بِأَمْرِكَ، وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ وَبَوارِ الْكافِرِينَ، وَمُجَلِّى الظُّلْمَهِ، وَمُنِيرِ الْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالْحِكْمَهِ وَالصِّدْقِ، وَكَلِمَتِكَ التّامَّهِ فِى أَرْضِكَ، الْمُرْتَقِبِ الْخائِفِ وَالْوَلِيِّ النّاصِحِ، سَفِينَهِ النَّجاهِ وَعَلَمِ الْهُدى وَنُورِ أَبْصارِ الْوَرى، وَخَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدى، وَمُجَلِّى الْعَمى الَّذِى يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْء قَدِيرٌ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ، وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً، اَللّهُمَّ انْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ، وَانْصُرْ بِهِ أَوْلِياءَكَ وَأَوْلِياءَهُ وَشيعَتَهُ وَأَنْصارَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْهُمْ. اَللّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ باغ وَطاغ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوء، وَاحْفَظْ فيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ، وَاَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَاَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَانْصُرْ ناصِرِيهِ، وَاخْذُلْ خاذِلِيهِ، وَاقْصِمْ

قاصِمِيهِ، وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَهَ الْكُفْرِ، وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفّارَ وَالْمُنافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها بَرِّها وَبَحْرِها، وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلاً، وَاَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنِى اللّهُمَّ مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَأَتْباعِهِ وَشيعَتِهِ، وَأَرِنِى فِى آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ ما يَأْمُلُونَ وَفِى عَدُوِّهِمْ ما يَحْذَرُونَ، إِلهَ الْحَقِّ آمِينَ، يا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعای بعد از زیارت ائمّه(علیهم السلام)

این دعا به خاطر مفاهیم بسیار ارزشمند و عالی آن، به دعای عالیه المضامین معروف است که آن را سید بن طاوس در مصباح الزایر بعد از زیارت جامعه مذکوره نقل فرموده و آن دعای شریف این است:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی زُرْتُ هَذَا الْإِمامَ مُقِرّاً

بِإِمامَتِهِ مُعْتَقِداً لِفَرْضِ طاعَتِهِ فَقَصَدْتُ مَشْهَدَهُ بِذُنُوبِى وَ عُيُوبِى وَ مُوبِقاتِ آثامِى وَ كَثْرَهِ سَيِّئاتِى وَ خَطاياىَ وَ ما تَعْرِفُهُ مِنِّى مُسْتَجِيراً بِعَفْوِكَ مُسْتَعِيذاً بِحِلْمِكَ راجِياً رَحْمَتَكَ لاجِئاً إِلى رُكْنِكَ عائِذاً بِرَأْفَتِكَ مُسْتَشْفِعاً بِوَلِيِّكَ وَ ابْنِ أَوْلِيائِكَ وَ صَفِيِّكَ وَ ابْنِ أَصْفِيائِكَ وَ أَمِينِكَ وَ ابْنِ أُمَنائِكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ ابْنِ خُلَفائِكَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَهَ إِلى رَحْمَتِكَ وَ رِضْوانِكَ وَ الذَّرِيعَهَ إِلَى رَأْفَتِكَ وَ غُفْرانِكَ أَللَّهُمَّ وَ أَوَّلُ حاجَتِى إِلَيْكَ أَنْ تَغْفِرَ لِى ما سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِى عَلى كَثْرَتِها وَ أَنْ تَعْصِمَنِى فِيما بَقِىَ مِنْ عُمْرِى وَ تُطَهِّرَ دِينِى مِمَّا يُدَنِّسُهُ وَ يَشِينُهُ وَ يُزْرِى بِهِ وَ تَحْمِيَهُ مِنَ الرَّيْبِ وَ الشَّكِّ وَ الْفَسادِ وَ الشِّرْكِ وَ تُثَبِّتَنِى عَلى طاعَتِكَ وَ طاعَهِ رَسُولِكَ وَ ذُرِّيَّتِهِ النُّجَباءِ السُّعَداءِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَتُكَ وَ سَلامُكَ وَ بَرَكاتُكَ وَ تُحْيِيَنِى ما أَحْيَيْتَنِى عَلى طاعَتِهِمْ وَ تُمِيتَنِى إِذا أَمَتَّنِى عَلى طاعَتِهِمْ وَ أَنْ لا تَمْحُوَ مِنْ قَلْبِى مَوَدَّتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ بُغْضَ أَعْدائِهِمْ وَ مُرافَقَهَ أَوْلِيائِهِمْ وَ بِرَّهُمْ وَ أَسْأَلُكَ يا رَبِّ أَنْ تَقْبَلَ ذلِكَ مِنِّى وَ تُحَبِّبَ إِلَىَّ عِبادَتَكَ وَ الْمُواظَبَهَ عَلَيْها وَ تُنَشِّطَنِى لَها وَ تُبَغِّضَ إِلَىَّ مَعاصِيَكَ وَ مَحارِمَكَ وَ تَدْفَعَنِى عَنْها وَ تُجَنِّبَنِى التَّقْصِيرَ فِى صَلاتِى وَالْاِسْتِهانَهَ بِها وَ التَّراخِىَ عَنْها وَ تُوَفِّقَنِى لِتَأْدِيَتِها كَما فَرَضْتَ وَ أَمَرْتَ بِهِ عَلى سُنَّهِ رَسُولِكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَتُكَ وَ بَرَكاتُكَ خُضُوعاً وَ خُشُوعاً وَ تَشْرَحَ صَدْرِى لِإِيتاءِ الزَّكاهِ وَ إِعْطاءِ الصَّدَقاتِ وَ بَذْلِ الْمَعْرُوفِ وَ الْاِحْسانِ إِلَى شِيعَهِ آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ مُواساتِهِمْ وَ لا تَتَوَفَّانِى إِلّا بَعْدَ أَنْ تَرْزُقَنِى حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرامِ وَ زِيارَهَ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَقُبُورِ الْأَئِمَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ أَسْأَلُكَ يا

رَبِّ تَوْبَهً نَصُوحاً تَرْضَاهَا وَ نِيَّهً تَحْمَدُهَا وَ عَمَلاً صَالِحاً تَقْبَلُهُ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِی وَ تَرْحَمَنِی إِذَا تَوَفَّيْتَنِی وَ تُهَوِّنَ عَلَیَّ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ تَحْشُرَنِی فِی زُمْرَهِ مُحَمَّد وَ آلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ تُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِكَ وَ تَجْعَلَ دَمْعِی غَزِيراً فِی طَاعَتِكَ وَ عَبْرَتِی جَارِيَهً فِيمَا يُقَرِّبُنِی مِنْكَ وَ قَلْبِی عَطُوفاً عَلَى أَوْلِيَائِكَ وَ تَصُونَنِی فِی هَذِهِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَاهَاتِ وَ الْآفَاتِ وَ الْأَمْرَاضِ الشَّدِيدَهِ وَ الْأَسْقَامِ الْمُزْمِنَهِ وَ جَمِيعِ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ وَ الْحَوَادِثِ وَ تَصْرِفَ قَلْبِی عَنِ الْحَرَامِ وَ تُبَغِّضَ إِلَیَّ مَعَاصِيَكَ وَ تُحَبِّبَ إِلَیَّ الْحَلَالَ وَ تَفْتَحَ لِی أَبْوَابَهُ وَ تُثَبِّتَ نِيَّتِی وَ فِعْلِی عَلَيْهِ وَ تَمُدَّ فِی عُمُرِی وَ تُغْلِقَ أَبْوَابَ الْمِحَنِ عَنِّی وَ لَا تَسْلُبَنِی مَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ وَ لَا تَسْتَرِدَّ شَيْئاً مِمَّا أَحْسَنْتَ بِهِ إِلَیَّ وَ لَا تَنْزِعَ مِنِّی النِّعَمَ الَّتِی أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیَّ وَ تَزِيدَ فِيمَا خَوَّلْتَنِی وَ تُضَاعِفَهُ أَضْعَافاً مُضَاعَفَهً وَ تَرْزُقَنِی مَالاً كَثِيراً وَاسِعاً سَائِغاً هَنِيئاً نَامِياً وَافِياً وَ عِزّاً بَاقِياً كَافِياً وَ جَاهاً عَرِيضاً مَنِيعاً وَ نِعْمَهً سَابِغَهً عَامَّهً وَ تُغْنِيَنِی بِذَلِكَ عَنِ الْمَطَالِبِ الْمُنَكَّدَهِ وَ الْمَوَارِدِ الصَّعْبَهِ وَ تُخَلِّصَنِی مِنْهَا مُعَافًى فِی دِينِی وَ نَفْسِی وَ وُلْدِی وَ مَا أَعْطَيْتَنِی وَ مَنَحْتَنِی وَ تَحْفَظَ عَلَیَّ مَالِی وَ جَمِيعَ مَا خَوَّلْتَنِی وَ تَقْبِضَ عَنِّی أَيْدِیَ الْجَبَابِرَهِ وَ تَرُدَّنِی إِلَى وَطَنِی وَ تُبَلِّغَنِی نِهَايَهَ أَمَلِی فِی دُنْيَایَ وَ آخِرَتِی وَ تَجْعَلَ عَاقِبَهَ أَمْرِی مَحْمُودَهً حَسَنَهً سَلِيمَهً وَ تَجْعَلَنِی رَحِيبَ الصَّدْرِ وَاسِعَ الْحَالِ حَسَنَ الْخُلُقِ بَعِيداً مِنَ الْبُخْلِ وَ الْمَنْعِ وَ النِّفَاقِ وَالْكِذْبِ وَالْبَهْتِ وَ قَوْلِ الزُّورِ وَتُرَسِّخَ فِی قَلْبِی مَحَبَّهَ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ شِيعَتِهِمْ وَ تَحْرُسَنِی يَا رَبِّ فِی نَفْسِی

وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي وَ أَهْلِ حُزَانَتِي وَ إِخْوانِي وَ أَهْلِ مَوَدَّتِي وَ ذُرِّيَّتِي بِرَحْمَتِكَ وَ جُودِكَ اللَّهُمَّ هَذِهِ حَاجَاتِي عِنْدَكَ وَ قَدِ اسْتَكْثَرْتُهَا لِلُؤْمِي وَ شُحِّي وَ هِيَ عِنْدَكَ صَغِيرَةٌ حَقِيرَةٌ وَ عَلَيْكَ سَهْلَةٌ يَسِيرَةٌ فَأَسْأَلُكَ بِجَاهِ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ عِنْدَكَ وَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ وَ بِما أَوْجَبْتَ لَهُمْ وَ بِسَائِرِ أَنْبِيائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ الْمُخْلَصِينَ مِنْ عِبَادِكَ وَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ لَمَّا قَضَيْتَها كُلَّها وَ أَسْعَفْتَنِي بِهَا وَ لَمْ تُخَيِّبْ أَمَلِي وَ رَجَائِي، اَللَّهُمَّ وَشَفِّعْ صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ فِيَّ يا سَيِّدِي يا وَلِيَّ اللَّهِ يا أَمِينَ اللَّهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَشْفَعَ لِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَذِهِ الْحَاجَاتِ كُلِّهَا بِحَقِّ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَ بِحَقِّ أَوْلادِكَ الْمُنْتَجَبِينَ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُهُ الْمَنْزِلَةَ الشَّرِيفَةَ وَ الْمَرْتَبَةَ الْجَلِيلَةَ وَ الْجَاهَ الْعَرِيضَ اَللَّهُمَّ لَوْ عَرَفْتُ مَنْ هُوَ أَوْجَهُ عِنْدَكَ مِنْ هَذَا الْإِمامِ وَ مِنْ آبَائِهِ وَ أَبْنائِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ الصَّلاةُ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمامَ حَاجَتِي وَ طَلِبَاتِي هَذِهِ فَاسْمَعْ مِنِّي وَ اسْتَجِبْ لِي وَ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، اَللَّهُمَّ وَ ما قَصُرَتْ عَنْهُ مَسْأَلَتِي وَ عَجَزَتْ عَنْهُ قُوَّتِي وَ لَمْ تَبْلُغْهُ فِطْنَتِي مِنْ صَالِحِ دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي فَامْنُنْ بِهِ عَلَيَّ وَ احْفَظْنِي وَ احْرُسْنِي وَ هَبْ لِي وَ اغْفِرْ لِي وَ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوء أَوْ مَكْرُوه مِنْ شَيْطَان مَرِيد أَوْ سُلْطَان عَنِيد أَوْ مُخَالِف فِي دِين أَوْ مُنازِع فِي دُنْيَا أَوْ حاسِد عَلَيَّ نِعْمَةً أَوْ ظَالِم أَوْ بَاغ فَاقْبِضْ عَنِّي يَدَهُ وَ اصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَ اشْغَلْهُ عَنِّي بِنَفْسِهِ وَ اكْفِنِي شَرَّهُ وَ شَرَّ أَتْباعِهِ

وَ شَیَاطِینِهِ وَ أَجِرْنِی مِنْ کُلِّ مَا یَضُرُّنِی وَ یُجْحِفُ بِی وَ أَعْطِنِی جَمِیعَ الْخَیْرِ کُلِّهِ مِمَّا أَعْلَمُ وَ مِمَّا لا أَعْلَمُ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لاِخْوانِی وَ أَخَواتِی وَ أَعْمامِی وَ عَمَّاتِی وَ أَخْوالِی وَ خَالاتِی وَ أَجْدَادِی وَ جَدَّاتِی وَ أَوْلادِهِمْ وَ ذَرَارِیهِمْ وَ أَزْوَاجِی وَ ذُرِّیَّاتِی وَ أَقْرِبَائِی وَ أَصْدِقَائِی وَ جِیرَانِی وَ إِخْوانِی فِیکَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لِجَمِیعِ أَهْلِ مَوَدَّتِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، اَلْأَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَ الأَمْواتِ وَ لِجَمِیعِ مَنْ عَلَّمَنِی خَیْراً أَوْ تَعَلَّمَ مِنِّی عِلْماً، اَللَّهُمَّ أَشْرِکْهُمْ فِی صَالِحِ دُعَائِی وَ زِیَارَتِی لِمَشْهَدِ حُجَّتِکَ وَ وَلِیِّکَ وَ أَشْرِکْنِی فِی صَالِحِ أَدْعِیَتِهِمْ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ بَلِّغْ وَلِیَّکَ مِنْهُمُ السَّلامَ وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ یا سَیِّدِی وَ مَوْلایَ یَا فُلانَ بْنَ فُلان بجای «فلان بن فلان» نام امامی را که زیارت می کند و نام پدر آن بزرگوار را بگوید:

صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلی رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ أَنْتَ وَسِیلَتِی إِلَی اللَّهِ وَ ذَرِیعَتِی إِلَیْهِ وَ لِی حَقُّ مُوالاتِی وَ تَأْمِیلِی فَکُنْ شَفِیعِی إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْوُقُوفِ عَلَی قِصَّتِی هَذِهِ وَ صَرْفِی عَنْ مَوْقِفِی هَذَا بِالنُّجْحِ بِما سَأَلْتُهُ کُلِّهِ بِرَحْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی عَقْلاً کَامِلاً وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ عِزّاً بَاقِیاً وَ قَلْباً زَکِیاً وَ عَمَلاً کَثِیراً وَ أَدَباً بَارِعاً وَ اجْعَلْ ذَلِکَ کُلَّهُ لِی وَ لا تَجْعَلْهُ عَلَیَّ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».

دعا برای حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشریف

هرگاه بخواهی برای خویش یا دیگران دست به دعا برداری بهتر آن است که نخست به نیّت دعا برای حضرت ولی عصر (عجل اللّه فرجه الشریف) این

دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ، فِى هذِهِ السّاعَهِ وَفِى كُلِّ ساعَه، وَلِيّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِيلاً وَعَيْناً، حَتّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً، وَتُمَتِّعَهُ فِيها طَوِيلاً».

دعای عهد

از حضرت صادق(علیه السلام) روایت است که هر کس چهل بامداد این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و چنانچه پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند او را زنده سازد تا در خدمت آن حضرت باشد و خداوند به هر کلمه این دعا هزار حسنه به او کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند.

«اَللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْراهِ وَالْاِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ، وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْمَلائِكَهِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْاَنْبِياءِ وَالْمُرْسَلِينَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ،وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ، يا حَيُّ يا قَيُّومُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى أَشْرَقَتْ بِهِ السَّماواتُ وَالْاَرَضُونَ، وَبِاسْمِكَ الَّذى يَصْلَحُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ، يا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيّ، وَيا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيّ،وَيا حَيُّ حِينَ لا حَيَّ، يا مُحْيِىَ الْمَوْتى وَمُمِيتَ الْاَحْياءِ، يا حَيُّ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَاالْإِمامَ الْهادِىَ الْمَهْدِىَّ الْقائِمَ بِأَمْرِكَ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ الطّاهِرِينَ، عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ فِى مَشارِقِ الْاَرْضِ وَمَغارِبِها، سَهْلِها وَجَبَلِها وَبَرِّها وَبَحْرِها، وَعَنِّى وَ عَنْ والِدَىَّ مِنَ الصَّلَواتِ زِنَهَ عَرْشِ اللهِ وَمِدادَ كَلِماتِهِ وَما أَحْصاهُ عِلْمُهُ وَأَحاطَ بِهِ كِتابُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّى أُجَدِّدُ لَهُ فِى صَبِيحَهِ يَوْمِى هذا وَما عِشْتُ مِنْ أَيّامِى عَهْداً وَعَقْداً وَبَيْعَهً لَهُ فِى عُنُقِى، لا أَحُولُ عَنْها وَلا أَزُولُ أَبَداً. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِى مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ، وَالذّابِّينَ عَنْهُ، وَالْمُسارِعِينَ إِلَيْهِ فِى قَضاءِ حَوائِجِهِ، وَالْمُمْتَثِلِينَ لِاَوامِرِهِ، وَالْمُحامِينَ عَنْهُ،وَالسّابِقِينَ إِلى إِرادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اَللّهُمَّ إِنْ حالَ

بَيْنِی وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتْماً مَقْضِيّاً، فَأَخْرِجْنِی مِنْ قَبْری، مُؤْتَزِراً كَفَنِی، شاهِراً سَيْفِی، مُجَرِّداً قَناتِی، مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدّاعِی فِی الْحاضِرِ وَالْبادِی. اَللّهُمَّ أَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، والْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ، وَاكْحَلْ ناظِری بِنَظْرَه مِنِّی إِلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُكْ بِی مَحَجَّتَهُ، وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ اَزْرَهُ، وَاعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ، وَأَحْيِ بِهِ عِبادَکَ، فَإِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ: " ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ اَيْدِی النّاسِ "، فَأَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِيَّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّکَ الْمُسَمّی بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتّی لا يَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْباطِلِ إِلاّ مَزَّقَهُ، ويُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُوم عِبادِکَ، وَناصِراً لِمَنْ لا يَجِدُ لَهُ ناصِراً غَيْرَکَ، وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ أَحْكامِ كِتابِکَ، وَمُشَيِّداً لِما وَرَدَ مِنْ أَعْلامِ دِينِکَ وَسُنَنِ نَبِيِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مِمَّن حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ. اَللّهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلی دَعْوَتِهِ، وَارْحَمِ اسْتِكانَتَنا بَعْدَهُ، اَللّهُمَّ اكْشِفْ هذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هذِهِ الاُْمَّهِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداًوَنَراهُ قَرِيباً، بِرَحْمَتِکَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

پس سه بار دست بر ران راست خود می زنی و هربارمی گویی:

«اَلْعَجَلَ، اَلْعَجَلَ يا مَوْلایَ يا صاحِبَ الزَّمانِ».

نماز شب

روايات وارده از سوی پيشوايان معصوم در فضيلت نماز شب فراوان است که به ذکر برخی از آنها می پردازيم:

امام صادق(عليه السلام) از پيامبر خدا(صلی الله عليه وآله) روايت کرده است که آن حضرت به وصيّش حضرت علی بن ابی طالب(عليه السلام) فرمود: يا علی ترا به چند چيز سفارش می کنم به خاطر بسپار... و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز

شب،(کافی، ج۸، ص۷۹) و از انس نقـل شـده است که گویـد: از پیامبر شـنیدم که می فرمود: دو رکعت نماز در دل شب بهتر است از دنیا و آنچه که در اوست. (بحار، ج۸۷، ص۱۴۸)

کیفیت نماز شب

نمـاز شب یـازده رکعت است، و می تـوان در هر رکعت به حمـد تنهـا اکتفـا کرد، هشت رکعت آن را به نیت نمـاز شب بـاید خوانـد و بعـد از هر دو رکعت سـلام گفت، سـپس دو رکعت به نیت نماز شَـفْع و یک رکعت به نیت نماز وِتْر و بهتر است که نمازگزار در قنوت نماز وتر هفتاد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتُوبُ إِلَيْهِ» و سـپس هفت بار: «هـذا مَقامُ الْعائِـذِ بِکَ مِنَ النّارِ» و بعد سیصـد مرتبه «اَلْعَفْو» بگویـد و آنگاه برای چهل نفر از مؤمنان دعا کند و بعد برای خویش دعا نماید و چون از قنوت فارغ شـد رکوع و سـجود گزارد و نماز را تمام نماید و پس از نماز، تسبیح حضـرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را انجام دهد و بعد هر چه می خواهد دعا کند.

نماز حضرت فاطمه (علیها السلام)

روایت شده که حضـرت فاطمه(علیها السـلام) دو رکعت نماز می گزارد که جبرئیل(علیه السلام) تعلیم او کرده بود، در رکعت اوّل بعـد از حمـد صد مرتبه سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد صد مرتبه سوره توحید و چون سـلام می گفت این دعا را می خواند:

«سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِیفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِیم، سُبْحانَ ذِی الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدِیم، سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَهَ وَالْجَمالَ، سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَالْوَقارِ، سُبْحانَ مَنْ یَری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ یَری وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا لا هکَذا غَیْرُهُ».

شیخ در مصـباح المتهجدین فرموده: سـزاوار است کسی که این نماز را بجا می آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همه مواضِع سجود خود

را بزمین بدون حاجز و حایلی و حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا کند آنچه می خواهد و در همان حال سجده بگوید:

«یا مَنْ لَیْسَ غَیْرَهُ رَبٌّ یُدْعی، یا مَنْ لَیْسَ فَوْقَهُ إِلهٌ یُخْشی، یا مَنْ لَیْسَ دُونَهُ مَلِکٌ یُتَّقی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ وَزِیرٌ یُؤْتی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ حاجِبٌ یُرْشی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ بَوّابٌ یُغْشی، یا مَنْ لا یَزْدادُ عَلی کَثْرَهِ السُّؤالِ إِلاّ کَرَماً وَ جُوداً وَعَلی کَثْرَهِ الذُّنُوبِ إِلاّ عَفْواً وَصَفْحاً، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَافْعَلْ بی کَذا وَکَذا».و بجای کلمه «کذا و کذا» حاجات خود را از خدا بخواهد.

نماز دیگر از حضرت فاطمه(علیها السلام)

شیخ طوسی و سیّد بن طاوس روایت کرده اند از صفوان که محمّد بن علیّ حلبی روز جمعه خدمت حضرت صادق(علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: می خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که در این روز بهترین اعمال باشد.

حضرت فرمود: من کسی را بهتر از حضرت فاطمه(علیها السلام)، نزد پیامبر سراغ ندارم و چیزی را بهتر از آنچه حضرت به او آموخت نشان ندارم.

سپس فرمود: هر کس در روز جمعه غسل کند و چهار رکعت نماز گزارد بدو سلام و بخواند در رکعت اوّل بعد از حمد پنجاه مرتبه توحید، در رکعت دوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " وَالْعادِیاتِ " در رکعت سوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " إِذا زُلْزِلَتْ " و در رکعت چهارم بعد از حمد پنجاه مرتبه (إِذا جآءَ نَصْرُ اللهِ " چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: «إِلهی وَسَیِّدی مَنْ تَهَیَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ اَعَدَّ اَوِ اسْتَعَدَّ لِوِفادَهِ مَخْلُوق رَجاءَ رِفْدِهِ وَفَوائِدِهِ ونائِلِهِ وَفَواضِلِهِ وَجَوائِزِهِ، فَإِلَیْکَ یا إِلهی کانَتْ

تَهْيِئَتى وَتَعْبِئَتى وَإِعْدادى وَاسْتِعْدادى، رَجاءَ فَوائِدِكَ وَمَعْرُوفِكَ وَنائِلِكَ وَجَوائِزِكَ، فَلاتُخَيِّبْنى مِنْ ذلِكَ، يا مَنْ لا تَخيبُ عَلَيْهِ مَسْأَلَةُ السّائِلِ، وَلا تَنْقُصُهُ عَطِيَّةُ نائِلٍ، فَإِنّى لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صالِحٍ قَدَّمْتُهُ، وَلا شَفاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفاعَتِهِ، إِلاّ مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَيْتِهِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، أَتَيْتُكَ أَرْجُو عَظيمَ عَفْوِكَ الَّذى عُدْتَ بِهِ عَلَى الْخاطِئينَ عِنْدَ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحارِمِ، فَلَمْ يَمْنَعْكَ طُولُ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحارِمِ أَنْ جُدْتَ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَهِ، وَأَنْتَ سَيِّدِى الْعَوّادُ بِالنَّعْماءِ، وَأَنَا الْعَوّادُ بِالْخَطاءِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّد وَآلِهِ الطّاهِرينَ أَنْ تَغْفِرَ لِى ذَنْبِىَ الْعَظِيمَ، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إِلاَّ الْعَظِيمُ،ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ».

نماز حضرت صاحب الزَّمان(عليه السلام)

نماز حضرت صاحب الزَّمان عَجَّلَ اللهُ تَعالى فَرَجَهُ دو ركعت است مى خوانى در هر ركعت سوره حَمْد را و چون به " إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعِينُ " رسيدى آن را صد مرتبه تكرار مى كنى و سپس بقيه سوره را مى خوانى و بعد " قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " را يكبار مى خوانى و چون از نماز فارغ شدى اين دعا را مى خوانى:

«اَللّهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ، وَبَرِحَ الْخَفاءُ، وَانْكَشَفَ الْغِطاءُ، وَضاقَتِ الأَرْضُ بِما وَسِعَتِ السَّماءُ، وَإِلَيْكَ يا رَبِّ الْمُشْتَكى، وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِى الشِّدَهِ وَالرَّخاءِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلَّذِينَ أَمَرْتَنا بِطاعَتِهِمْ، وَعَجِّلِ اللّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقائِمِهِمْ، وَاَظْهِرْ إِعْزازَهُ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اِكْفِيانِى فَإِنَّكُما كافِياىَ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِىُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اُنْصُرانِى فَإِنَّكُما ناصِراىَ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اِحْفَظانِى فَإِنَّكُما حافِظاىَ، يا مَوْلاىَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، يا مَوْلاىَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، يا مَوْلاىَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، اَلْغَوثَ الْغَوثَ الْغَوْثَ، أَدْرِكْنِى أَدْرِكْنِى أَدْرِكْنِى، اَلأَمانَ الأَمانَ الأَمانَ».

نماز حاجت

نماز حاجت به صورت هاى مختلفى روايت شده است و از جمله آنها نمازى است كه مرحوم كلينى(رحمه الله) در كتاب كافى به سند معتبر از عبدالرحيم قصير روايت كرده است كه مى گويد: حضرت صادق(عليه السلام) به من فرمود: چون مشكلى به تو روى آورد، پناه بياور به رسول خدا(صلى الله عليه وآله) و سپس دو ركعت نماز بگزار و آن را به آن حضرت هديه كن، و چون سلام گفتى اين دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَمِنْكَ السَّلامُ، وَإِلَيْكَ يَرجِعُ السَّلامُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّد مِنِّى السَّلامُ، وَ أَرْواحَ الأَئِمَّهِ

الصادِقِينَ سَلامِی، وَارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلامُ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ. اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وِ آله و سَلَّمَ فَأَثِبْنِی عَلَیْهِما ما أَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ فِیکَ وَفِی رَسُولِکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ». سپس سجده کن و چهل مرتبه بگو:

«یا حَیُّ یا قَیُّومُ، یا حَیُّ لایَمُوتُ، یا حَیُّ لاإِلهَ إِلاَّ أَنْتَ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آنگاه گونه راست را بر زمین گذار و همین دعا را که در سجده گفتی چهل بار بگو بعد گونه چپ را به زمین بگذار و همین دعا را چهل بار تکرار کن، پس سر از سجده بردار و دست راست را بلند کن و چهل مرتبه آن را بخوان، بعد دست ها را روی گردن خود بگذار و با انگشت سبّابه اشاره کن و چهل مرتبه آن دعا را بگو، سپس محاسن خود را به دست چپ بگیر و شروع به گریه نما و چنانچه نتوانستی گریه کنی حالت گریه و زاری بخود بگیر و بگو:

«یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) أَشْکُو إِلَی اللهِ وَإِلَیکَ حاجَتِی، وإِلی أَهْلِ بَیْتِکَ الرّاشِدِینَ حاجَتِی، وَبِکُمْ أَتَوَجَّهُ إِلَی اللهِ فِی حاجَتِی».

سپس سجده کن و در همان حال به اندازه یک نفس بگو: «یا اَللّهُ یا اَللّهُ»، بعد صلوات فرست وحاجتت را از خدا بخواه.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: کسی که این عمل را به جا آورد، من از سوی خدای عزّوجل ضمانت می کنم که از جای خود برنخیزد جز آنکه حاجت او برآورده گردد.

نماز جعفر طیّار

نماز جعفر طیّار(علیه السلام) با فضیلت وسند بسیار معتبر وارد شده، که مهمترین فضیلت آن، بخشیده شدن گناهان کبیره است،

و افضل اوقات آن پیش از ظهر روز جمعه است، وچگونگی آن چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، در هر رکعت پس از حمد و سوره، قبل از آن که رکوع کند، پانزده مرتبه بگوید:

«سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ»، و در رکوع پس از ذکر رکوع ده مرتبه آن را بگوید، و پس از رکوع در حال قیام ده مرتبه، و در سجده بعد از ذکر سجده ده مرتبه، و در جلوس بین دو سجده ده مرتبه، و در سجده دوم ده مرتبه، و پس از سجده دوم ده مرتبه بگوید، و در هر چهار رکعت به همین کیفیّت عمل کند، که مجموع آن سیصد تسبیح می شود، و سوره مخصوصی در این نماز معیّن نشده، ولی افضل است که در رکعت اوّل پس از حمد، سوره «إِذا زُلْزِلَت» و در رکعت دوّم بعد از حمد، سوره «وَالْعادِيات» و در رکعت سوّم «إِذا جاءَ نَصْرُ اللّه» و در رکعت چهارم «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را بخواند. و نیز مستحب است در سجده دوم از رکعت چهارم پس از اتمام تسبیحات بگوید:

«سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقارَ، سُبْحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا يَنْبَغِى التَّسْبِيحُ إِلاّ لَهُ، سُبْحانَ مَنْ أَحْصى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمُهُ، سُبْحانَ ذِى الْمَنِّ وَالنِّعَم، سُبْحانَ ذِى الْقُدْرَهِ وَالْكَرَم. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَهِ مِن كِتابِكَ، وَاسْمِكَ الْأَعْظَمِ، وَكَلِماتِكَ التّامَّهِ الَّتِى تَمَّتْ صِدْقاً وَعَدْلاً، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَافْعَلْ بِى كَذا وَكَذا».

و به جای «وَافْعَلْ بِى كَذا وَكَذا» حاجت خود را از خدا بخواهد که برآورده می شود إن شاء اللّه

تعالی و مستحبّ است پس از اتمام چهار رکعت نماز دست ها را به دعا بردارد و بگوید:

«یا رَبّ یا رَبّ» به قـدر یک نفس و نیز کلمه «یا رَبّاهُ یا رَبّاهُ» را تکرار کنـد به قدر یک نفس، و «رَبِّ رَبِّ» به اندازه یک نفس، و «یـا اَللّهُ یـا اَللّهُ» به قـدر یک نفس، و «یا حَیُّ یا حَیُّ» به انـدازه یک نفس، و «یا رَحِیمُ یا رَحِیمُ» به انـدازه یک نفس، و بعـد «یا رَحْمانُ یا رَحْمانُ» هفت مرتبه، و «یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ» هفت مرتبه، بگوید و آنگاه این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَفْتَتِحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِکَ، وَأَنْطِقُ بِالثَّناءِ عَلَیْکَ، وَأُمَجِّدُکَ وَلا غایَهَ لِمَدْحِکَ، وَأُثْنِی عَلَیْکَ، وَمَنْ یَبْلُغُ غایَهَ ثَنائِکَ، وَأَمَدَ مَجْدِکَ وَأَنّی لِخَلِیقَتِکَ کُنْهُ مَعْرِفَهِ مَجْدِکَ؟ وَأَیَّ زَمَن لَمْ تَکُنْ مَمْدُوحاً بِفَضْلِکَ، مَوْصُوفاً بِمَجْدِکَ، عَوّاداً عَلَی الْمُذْنِبِینَ بِحِلْمِکَ تَخَلَّفَ سُکّانُ أَرْضِکَ عَنْ طاعَتِکَ، فَکُنْتَ عَلَیْهِمْ عَطُوفاً بِجُودِکَ، جَواداً بِفَضْلِکَ، عَوّاداً بِکَرَمِکَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ الْمَنّانُ ذُوالْجَلالِ وَالْإِکْرامِ».

اعمال دهه اوّل ذی حجّه

ذی حجّه از ماه های شـریف است، و از این رو چون این ماه داخل می شد صُـلَحای صحابه و تابعین در عبادت و نماز و نیایش نهایت سعی و اهتمام را داشتند. و ایّام دهه اوّل آن «ایّام معلومات» است که در قرآن کریم ذکر شده است، و در نهایتِ فضیلت و برکت است. از رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله)روایت شـده: که عمل خیر و عبادت در هیچ ایّامی نزد حقّ تعالی از این دهه محبوبتر نمی باشد، و از برای این دهه اعمالی است:

اوّل: روزه گرفتن نُه روز اوّل این دهه که ثواب روزه تمام عُمر را دارد.

دوّم: خواندن دو رکعت نماز

بین مغرب و عشاء در تمام شب های این دهه، در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه توحید، و آیه " وَواعَدْنامُوسی ثَلثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْر فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیلَةً وَقالَ مُوسی لاَخِیهِ هرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ " را بخواند تا با ثواب حاجیان شریک شود.

سوّم: از روز اوّل تا عصر روز عَرَفه بعد از نماز صبح و پیش از مغرب این دعا را، که شیخ و سیّد از حضرت صادق(علیه السلام)روایت کرده اند بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ الاَیّامُ الَّتِی فَضَّلْتَها عَلی غَیْرِها مِنَ الاَیّامِ وَشَرَّفْتَها، وَقَدْ بَلَّغْتَنِیها بِمَنِّکَ وَرَحْمَتِکَ، فَأَنْزِلْ عَلَیْنا مِنْ بَرَکاتِکَ، وَأَوْسِعْ عَلَیْنا فِیها مِنْ نَعْمائِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهْدِیَنا فِیها لِسَبِیلِ الْهُدی وَالْعَفافِ وَالْغِنی، وَالْعَمَلِ فِیها بِما تُحِبُّ وتَرْضی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یا مَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَیا سامِعَ کُلِّ نَجْوی، وَیا شاهِدَ کُلِّ مَلاء، وَیاعالِمَ کُلِّ خَفِیَّه، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَکْشِفَ عَنّا فِیهَا الْبَلاءَ، وَتَسْتَجِیبَ لَنا فِیهَا الدُّعاءَ، وَتُقَوِّیَنا فِیها وَتُعِینَنا، وَتُوَفِّقَنا فِیها لِما تُحِبُّ رَبَّنا وَتَرْضی، وَعَلی مَا افْتَرَضْتَ عَلَیْنا مِنْ طاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ وَأَهْلِ وِلایَتِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهَبَ لَنا فِیهَا الرِّضا، إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ، وَلا تَحْرِمْنا خَیْرَ ما تُنْزِلُ فِیها مِنَ السَّماءِ، وَطَهِّرْنا مِنَ الذُّنُوبِ یا عَلاّمَ الْغُیُوبِ، وَأَوْجِبْ لَنا فِیها دارَ الْخُلُودِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَلا تَتْرُکْ لَنا فِیها ذَنْباً إِلاّ غَفَرْتَهُ، وَلا هَمّاً إِلاّ فَرَّجْتَهُ، وَلا دَیْناً إِلاّ قَضَیْتَهُ، وَلا غائِباً إِلاّ أَدَّیْتَهُ، وَلا حاجَةً مِنْ حَوائِجِ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ إِلاّ سَهَّلْتَها وَیَسَّرْتَها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ

یـا عـالِمَ الْخَفِیّـاتِ، یا راحِمَ الْعَبَراتِ، یا مُجیبَ الـدَّعَواتِ، یا رَبَّ الْاَرَضـینَ وَالسَّماواتِ، یا مَنْ لا تَتَشابَهُ عَلَیْهِ الْاَصْواتُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْنـا فِیهـا مِنْ عُتَقائِـکَ وَطُلَقائِـکَ مِنَ النّـارِ، وَالْفـائِزِینَ بِجَنَّتِـکَ، النّـاجِینَ بِرَحْمَتِـکَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنامُحَمَّدوَآلِهِ أَجْمَعِینَ، وَسَلِّمْ عَلَیْهِمْ تَسْلِیماً».

چهارم: در هر روز از دهه بخواند پنج دعایی را که حضرت جبرئیل از سوی خداوند برای حضرت عیسی هدیه آورده که در این دهه بخواند، و آن پنج دعا این است:

(۱) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ». (۲) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَـرِیکَ لَهُ، أَحَداً صَـمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً». (۳) «أَشْـهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، أَحَداًصَمَداً لَم یَلِـدْ وَلَم یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ». (۴) «أَشْـهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَـرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ». (۵) «حَسْبِیَ اللهُ وکَفی، سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعا، لَیْسَ وَراءَ اللهِ مُنْتَهی، أَشْهَدُ لِلّهِ بِما دَعا، وَأَنَّهُ بَرِیءٌ مِمَّنْ تَبَرَّءَ، وَأَنَّ لِلّهِ الْاخِرَةَ وَالْاُولی».

حضرت عیسی(علیه السلام) ثواب بسیاری برای خواندن هر کدام از این پنج دعا را صد بار، نقل کرده است.

پنجم: بخوانـد در هر روزِ این دهه این تهلیلاـت را که از امیرالمـؤمنین(علیه السـلام) روایت شـده است بـا ثـواب بسـیار، و اگر روزی ده مرتبه بخواند بهتر است.

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ اللَّیالِی وَالدُّهُورِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ أَمْواجِ الْبُحُورِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَرَحْمَتُهُ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ،

لا إِلهَ إِلاّ اللهُ عَدَدَ الشَّوْكِ وَالشَّجرِ، لا إِلهَ إِلاّ اللهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبَرِ، لا إِلهَ إِلاّ اللهُ عَدَدَ الْحَجرِ وَالْمَدَرِ، لا إِلهَ إِلاّ اللهُ عَدَدَ لَمْحِ الْعُيُونِ، لا إِلهَ إِلاّ اللهُ "فِی اللَّيْلِ إِذاعَسْعَسَ "، وَفِی " الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ "، لا إِلهَ إِلاّ اللهُ عَدَدَ الرِّ ياحِ فِی البَرارِی وَالصُّخُورِ، لا إِلهَ إِلاّ اللهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلی يَوْمِ "يُنْفَخُ فِی الصُّورِ "».

روز اوّل ذی حجّه: روز بسیار مبارکی است، و در آن چند عمل وارد است:

اوّل: روزه که ثواب روزه هشتاد ماه را دارد.

دوّم: خواندن نماز حضرت فاطمه(علیها السلام)، و طبق روایتی که شیخ نقل کرده، چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، مثل نمازامیرالمؤمنین(علیه السلام)، درهر رکعت حمد یک مرتبه، و توحید پنجاه مرتبه، وبعد از نماز، تسبیح حضرت را بخواند، و بگوید:

«سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِيفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْكِ الْفاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحانَ مَنْ يَری اَثَرَ النَّمْلَهِ فِی الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ يَری وَقْعَ الطَّيْرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هكَذا وَلا هكَذا غَيْرُهُ».

سوّم: نیم ساعت پیش از اذان ظهر، دو رکعت نماز گزارد، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و بعد هر کدام از توحید و آیه الکرسی و سوره قدر، را ده مرتبه بخواند.

چهارم: هر کس از ظالمی بترسد در این روز بگوید:«حَسْبِی حَسْبِی حَسْبِی مِنْ سُؤالِی عِلْمُکَ بِحالِی».

و بدان که در این روز حضرت ابراهیم خلیل(علیه السلام)متولّد شده، و به روایت شیخین تزویج حضرت فاطمه با امیر المؤمنین(علیهما السلام) در این روز می باشد.

روز هفتم: سال صد و چهارده هجری قمری، شهادت حضرت امام محمّد باقر(علیه السلام) در مدینه واقع شده، که روز

حُزن شیعه است.

روز هشتم: روز تَرْوِیَه است، وروزه اش فضیلت دارد، و روایت شده که کفّاره شصت سال گناه است، و شیخ شهید غسل این روز را مستحب دانسته است.

شب نهم: شب عرفه، که از لیالی متبرّکه و شب مناجات با قاضی الحاجات است، و توبه در آن شب مقبول، و دعا در آن مستجاب است، و کسی که آن شب را به عبادت به سر آورد اجر صد و هفتاد سال عبادت دارد، و از برای آن شب چند عمل است که در بخش اوّل فصل سوّم ذکر می شود.

روز نُهم: روز عرفه، و از اعیاد عظیمه است، اگر چه به اسم عید نامیده نشده است، و روزی است که حق تعالی بندگان خویش را به عبادت و اطاعت خود خوانده، و جود و احسان خود را برای ایشان گسترانیده، و شیطان در این روز خوار و حقیر و رانده تر و خشمگین تر از همه اوقات خواهد بود.

برای این روز چند عمل است، که بعضی از آنها در اعمال روز عرفه (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

شب دهم: از لیالی متبرّکه و از جمله چهار شبی است که احیای آنها مستحب است، و درهای آسمان در این شب باز است، و سنّت است در آن زیارت امام حسین(علیه السلام) و دعای:

«یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّهِ، یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّهِ، یا صاحِبَ الْمَواهِبِ السَّنِیَّهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ خَیْرِ الْوَری سَجِیَّه، وَاغْفِرْ لَنا یا ذَا الْعُلی فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ».

روز دهم: روزعید قربان وبسیار روز شریفی است،وبعضی اعمال آن در (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

اعمال عید غدیر

عید غدیر، برای پیروان اهل بیت (علیهم

السلام)، از اهمیّت خاصّی برخوردار است، چرا که عید آل محمّد (علیهم السلام)و عید عدالت و رهبری است، و نزد ائمّه دارای حرمت و قداست بسیاری می باشد. در این روز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در غدیر خم حضرت علی(علیه السلام) را به ولایت و جانشینی خویش منصوب فرمود.

اعمالی که برای این روز مبارک نوشته اند بسیار است، از جمله چند عمل زیر است:

اوّل: روزه، که کفّاره گناهان است و پاداش بسیار دارد.

دوّم: غسل.

سوّم: زیارت حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)، بخصوص «زیارت امینُ اللّه».

چهارم: دو رکعت نماز و بهتر است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد سوره توحید را بخواند ویس از پایان نماز به سجده رود وصد مرتبه شکر خدا کند (شُکْراً لِلّهِ)، سپس سر از سجده بردارد واین دعارا بخواند:

«اَللّهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ بِأَنَّ لَکَ الْحَمْدَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، وَأَنَّکَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَکَ کُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مَحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْم فِی شَأْن، کَما کانَ مِنْ شَأْنِکَ أَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَیَّ بِأَنْ جَعَلْتَنِی مِنْ أَهْلِ إجابَتِکَ، وَأَهْلِ دِینِکَ، وَأَهْلِ دَعْوَتِکَ، وَوَفَّقْتَنِی لِذلِکَ فِی مُبْتَدَإ خَلْقِی، تَفَضُّلاً مِنْکَ وَکَرَماً وَجُوداً، ثُمَّ أَرْدَفْتَ الْفَضْلَ فَضْلاً وَالْجُودَ جُوداً وَالْکَرَمَ کَرَماً، رَأْفَةً مِنْکَ وَرَحْمَةً، إلی أَنْ جَدَّدْتَ ذلِکَ الْعَهْدَ لِی تَجْدِیداً بَعْدَ تَجْدِیدِکَ خَلْقِی، وَکُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً ناسِیاً ساهِیاً غافِلاً، فَأَتْمَمْتَ نِعْمَتَکَ بِأَنْ ذَکَّرْتَنِی ذلِکَ، وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ، وَهَدَیْتَنِی لَهُ، فَلْیَکُنْ مِنْ شَأْنِکَ یا إلِهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ أَنْ تُتِمَّ لِی ذلِکَ، ولا تَسْلُبْنِیهِ حَتّی تَتَوَفّانِی عَلی ذلِکَ وَأَنْتَ عَنِّی راض، فَإِنَّکَ أَحَقُّ الْمُنْعِمِینَ أَنْ تُتِمَّ نِعْمَتَکَ عَلَیَّ.

اَللّهُمَّ سَمِعْنا وأَطَعْنا وَاَجَبْنا داعِيكَ بِمَنِّكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ، " غُفْرانَكَ رَبَّناوَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ "، آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ مَحَمَّد، وَصَدَّقْنا وَاَجَبْنا داعِیَ اللهِ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فِی مُوالاهِ مَوْلانا وَمَوْلَی المُؤْمِنِینَ أَمِیرالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِب، عَبْدِ اللهِ وَاَخِی رَسُولِهِ، وَالصِّدِّیقِ الاَْکْبرِ وَالْحُجَّهِ عَلی بَرِیَّتِهِ، اَلْمُؤَیِّدِ بِهِ نَبِیَّهُ وَدِینَهُ الْحَقَّ الْمُبِینَ، عَلَماً لِدِینِ اللهِ، وَخازِناً لِعِلْمِهِ، وَعَیْبَهَ غَیْبِ اللهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّ اللهِ، وَأَمِینَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ، وَشاهِدَهُ فِی بَرِیَّتِهِ. اَللّهُمَّ " رَبَّناإِنَّناسَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلاْیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا، رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الاَْبْرارِ، رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ "، فَإِنّا یارَبَّنا بِمَنِّکَ وَلُطْفِکَ اَجَبْنا داعِیکَ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، وَصَدَّقْناهُ وَصَدَّقْنا مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ، فَوَلِّنا ما تَوَلَّیْنا، وَاحْشُرْنا مَعَ أَئِمَّتِنا، فَإِنّا بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِنُونَ، وَلَهُمْ مُسَلِّمُونَ، آمَنّا بِسِرِّهِمْ وَعَلانِیَتِهِمْ وَشاهِدِهِمْ وَغائِبِهِمْ وَحَیِّهِمْ وَمَیِّتِهِمْ، وَرَضِینا بِهِمْ أَئِمَّهً وَقادَهً وَسادَهً، وَحَسْبُنا بِهِمْ بَیْنَنا وَبَیْنَ اللهِ دُونَ خَلْقِهِ، لا نَبْتَغِی بِهِمْ بَدَلاً، ولا نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیجَهً، وَبَرِئْنا إِلَی اللهِ مِنْ کُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرْباً مِنَ الْجِنِّ وَالاِْنْسِ مِنَ الاَْوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالاَْوْثانِ الاَْرْبَعَهِ وَأَشْیاعِهِمْ وَأَتْباعِهِمْ وَکُلِّ مَنْ والاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالاِْنْسِ، مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلی آخِرِهِ. اَللّهُمَّ إِنّا نُشْهِدُکَ أَنّا نَدِینُ بِما دانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّد، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ، وَقَوْلُنا ما قالُوا، وَدِینُنا ما دانُوا بِهِ، ما قالُوا بِهِ قُلْنا، وَما دانُوا بِهِ دِنّا،وَما أَنْکَرُوا أَنْکَرْنا، وَمَنْ والَوْا والَیْنا، وَمَنْ عادَوْا عادَیْنا، وَمَنْ لَعَنُوا لَعَنّا، وَمَنْ تَبَرَّءُوا مِنْهُ تَبَرَّأْنا مِنْهُ، وَمَنْ تَرَحَّمُوا عَلَیْهِ تَرَحَّمْنا عَلَیْهِ، آمَنّا وَسَلَّمْنا وَرَضِینا وَاتَّبَعْنا مَوالِیَنا، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ. اَللّهُمَّ فَتَمِّمْ لَنا

ذلِکَ وَلا تَسْلُبْناهُ، وَاجْعَلْهُ مُسْتَقِرّاً ثابِتاً عِنْدَنا وَلا تَجْعَلْهُ مُسْتَعاراً، وَأَحْيِنا ما أَحْيَيْتَنا عَلَيْهِ، وَاَمِتْنا إِذا أَمَتَّنا عَلَيْهِ، آلُ مُحَمَّد أَئِمَّتُنا، فَبِهِمْ نَأْتَمُّ وَإِيّاهُمْ نُوالِی، وَعَدُوَّهُمْ عَدُوَّ اللهِ نُعادِی، فَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِی الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَاِنّا بِذلِکَ راضُونَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

باز به سجده رود و صد مرتبه «اَلْحَمْدُ لِلهِ» و صد مرتبه «شُكْراً لِلّهِ» بگويد. و روايت شده كه هر كس اين عمل را بجا آورد ثواب كسى داشته باشد كه در روز عيد غدير نزد حضرت رسول خدا(صلى الله عليه وآله) حاضر شده باشد، و با آن حضرت بر ولايت بيعت كرده باشد، و بهتر آن است كه اين نماز را نزديک زوال گذارد، كه حضرت در آن ساعت اميرالمؤمنين(عليه السلام) را در غدير خم به امامت و خلافت براى مردم نصب فرمود.

پنجم: خواندن دعاى ندبه.

ششم: خواندن اين دعا، كه سيد بن طاوس از شيخ مفيد نقل كرده است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِيِّکَ، وَعَلِیّ وَلِيِّکَ، وَالشَّأْنِ وَالْقَدْرِ الَّذِی خَصَصْتَهُما بِهِ دُونَ خَلْقِکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَعَلِیّ، وَأَنْ تَبْدَأَ بِهِما فِی كُلِّ خَيْر عاجِل. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلاْئِمَّهِ الْقادَهِ، وَالدُّعاهِ السّادَهِ، وَالنُّجُوم الزّاهِرَهِ، وَالأَعْلام الْباهِرَهِ، وَساسَهِ الْعِبادِ، وَأَرْكانِ الْبِلادِ، وَالنّاقَهِ الْمُرْسَلَهِ، وَالسَّفِينَهِ النّاجِيَهِ الْجارِيَهِ فِی اللُّجَج الْغامِرَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، خُزّانِ عِلْمِکَ، وَأَرْكانِ تَوْحِيدِکَ، وَدَعائِم دِينِکَ، وَمَعادِنِ كَرامَتِکَ، وَصَفْوَتِکَ مِنْ بَرِيَّتِکَ، وَخِيَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، اَلاَْتْقِياءِ الأَنْقِياءِ النُّجَباءِ الاْبْرارِ، وَالْبابِ الْمُبْتَلى بِهِ النّاسُ، مَنْ اَتاهُ نَجا، وَمَنْ أَباهُ هَوى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَهْلِ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرْتَ بِمَسْأَلَتِهِمْ، وَذَوِی الْقُرْبَى الَّذِينَ أَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ، وَفَرَضْتَ حَقَّهُمْ، وَجَعَلْتَ الْجَنَّهَ مَعادَ مَنِ اقْتَصَّ آثارَهُمْ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد

وَآلِ مُحَمَّد، كَما أَمَرُوا بِطاعَتِكَ، وَنَهَوْا عَنْ مَعْصِيَتِكَ، وَدَلُّوا عِبادَكَ عَلى وَحْدانِيَّتِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِيِّكَ وَنَجِيِّكَ وَصَفْوَتِكَ وَأَمِينِكَ وَرَسُولِكَ إِلى خَلْقِكَ، وَبِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْسُوبِ الدِّينِ، وَقائِدِ الغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، الْوَصِيِّ الْوَفِيِّ، وَالصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ، وَالْفارُوقِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ، وَالشّاهِدِ لَكَ، وَالدّالِّ عَلَيْكَ، وَالصّادِعِ بِأَمْرِكَ، وَالْمُجاهِدِ فِى سَبِيلِكَ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةُ لائِمٍ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنِى فِى هذَا الْيَوْمِ الَّذِى عَقَدْتَ فِيهِ لِوَلِيِّكَ الْعَهْدَ فِى أَعْناقِ خَلْقِكَ، وَأَكْمَلْتَ لَهُمُ الدِّينَ مِنَ الْعارِفِينَ بِحُرْمَتِهِ، وَالْمُقِرِّينَ بِفَضْلِهِ، مِنْ عُتَقائِكَ وَطُلَقائِكَ مِنَ النّارِ، وَلا تُشْمِتْ بِى حاسِدِى النِّعَمِ. اَللّهُمَّ فَكَما جَعَلْتَهُ عِيدَكَ الْأَكْبَرَ، وَسَمَّيْتَهُ فِى السَّماءِ يَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَفِى الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثاقِ الْمَأْخُوذِ وَالْجَمْعِ الْمَسْؤُولِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مَحَمَّد، وَأَقْرِرْ بِهِ عُيُونَنا، وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَنا، وَلاتُضِلَّنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا، وَاجْعَلْنا لِأَنْعُمِكَ مِنَ الشّاكِرِينَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى عَرَّفَنا فَضْلَ هذَا الْيَوْمِ، وَبَصَّرَنا حُرْمَتَهُ، وَكَرَّمَنا بِهِ، وَشَرَّفَنا بِمَعْرِفَتِهِ، وَهَدانا بِنُورِهِ، يا رَسُولَ اللهِ، يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْكُما وَعَلى عِتْرَتِكُما وَعَلى مُحِبِّيكُما مِنِّى أَفْضَلُ السَّلامِ ما بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِكُما أَتَوَجَّهُ إِلَى اللهِ رَبِّى وَرَبِّكُما فِى نَجاحِ طَلِبَتِى، وَقَضاءِ حَوائِجِى، وتَيْسِيرِ أُمُورِى».

هفتم: آنکه در دیدار با برادران مؤمن، این تهنیت را به یکدیگر بگویند که سپاس نعمت ولایت است:

«اَلْحَمْدُ لِلهِ الَّذِى جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَةِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ».

ونیز بخواند:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى أَكْرَمَنا بِهذَا الْيَوْمِ، وَجَعَلَنا مِنَ الْمُوفِينَ بِعَهْدِهِ إِلَيْنا وَمِيثاقِهِ الَّذِى واثَقَنا بِهِ مِنْ وِلايَةِ وُلاةِ أَمْرِهِ، وَالْقُوّامِ بِقِسْطِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنا مِنَ الْجاحِدِينَ وَالْمُكَذِّبِينَ بِيَوْمِ الدِّينِ».

هشتم آنکه صد مرتبه بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَ كَمالَ دِينِهِ وَتَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلايَةِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طالِب عَلَيْهِ السَّلامُ».

اعمال روز مباهله

طبق یک سنّت

دیرین، گاه دو نفر یا دو گروه با هم در مسأله ای اختلاف نظر داشتند و هیچ یک به گفته دیگری قانع نمی شدند، باهم «مباهله» می کردند، و از خداوند می خواستند که طرف باطل را با فرستادن عذابی هلاک کند و طرف حق پیروز شود.

مسیحیان نجران، چون به رسالت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) ایمان نداشتند، می خواستند که با مباهله، حق آشکار شود. نصارای نجران در تاریخ مقرّر و مکان معیّن با همه زیورها و آرایش ها و تشریفات حاضر شدند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هم همراه با اهل بیت خاصّ خود برای مباهله حاضر شدند.

رسول خدا پیش از آنکه خواست مباهله کند، عبا بر دوش مبارک گرفت و سپس امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) را داخل در زیر عبا نمود، و گفت: پروردگارا! هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است که مخصوصترین خلق بوده اند، بار خداوندا! اینها اهل بیت من می باشند، پس از ایشان برطرف کن شکّ و گناه را، و پاک کن ایشان را. پس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را در شأن ایشان آورد. پس حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) آن چهار بزرگوار را بیرون برد از برای مباهله، چون نگاه نصاری بر ایشان افتاد و حقّانیّت آن حضرت و آثار نزول عذاب را مشاهده کردند، جرأت مباهله ننمودند، و درخواست مصالحه و قبول جزیه نمودند.

در این روز نیز حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در حال رکوع انگشتری خود را به سائل داد، و آیه " إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ... " در شأنش نازل شد، وبالجمله این روز، روز شریفی است، ودر آن چند عمل

وارد است:

اوّل: غسل، دوّم: روزه، سوّم: دو رکعت نماز، مثل نمازِ روز عید غدیر که از نظر وقت و کیفیّت و ثواب و خواندن آیه الکرسی مثل نماز روز عید غدیر است.

چهارم: خواندن دعای مباهله که شبیه به دعای سحر ماه رمضان است، و شیخ و سیّد هر دو دعای روز مباهله را از حضرت صادق(علیه السلام)چنین نقل کرده اند:

«اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهائِکَ بِأَبْهاهُ وکُلُّ بَهائِکَ بَهِیٌّ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهائِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَلالِکَ بِأَجَلِّهِ وَکُلُّ جَلالِکَ جَلِیلٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَمالِکَ بِأَجْمَلِهِ وَکُلُّ جَمالِکَ جَمِیلٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِجَمالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِأَعْظَمِها وَکُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَهٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ نُورِکَ بِأَنْوَرِهِ وَکُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِأَوْسَعِها وَکُلُّ رَحْمَتِکَ واسِعَهٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کَمالِکَ بِأَکْمَلِهِ وَکُلُّ کَمالِکَ کامِلٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِکَمالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کَلِماتِکَ بِأَتَمِّها وَکُلُّ کَلِماتِکَ تامَّهٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِکَلِماتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ أَسْمائِکَ بِأَکْبَرِها وَکُلُّ أَسْمائِکَ کَبِیرَهٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِأَسْمائِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عِزَّتِکَ بِأَعَزِّها وَکُلُّ عِزَّتِکَ عَزِیزَهٌ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَشِیَّتِکَ بِأَمْضاها وَکُلُّ مَشِیَّتِکَ ماضِیَهٌ. اَللّهُمَّ إنِّی

أَسْأَ لُکَ

بِمَشِیَّتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقُدْرَتِکَ الَّتِی اسْتَطَلْتَ بِها عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطِیلَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقُدْرَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عِلْمِکَ بِأَنْفَذِهِ وَکُلُّ عِلْمِکَ نافِذٌ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعِلْمِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ قَوْلِکَ بِأَرْضاهُ وَکُلُّ قَوْلِکَ رَضِیٌّ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقَوْلِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مَسائِلِکَ بِأَحَبِّها إِلَیْکَ وَکُلُّها إِلَیْکَ حَبِیبَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمَسائِلِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ شَرَفِکَ بِأَشْرَفِهِ وَکُلُّ شَرَفِکَ شَرِیفٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِشَرَفِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ سُلْطانِکَ بِأَدْوَمِهِ وَکُلُّ سُلْطانِکَ دائِمٌ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِسُلْطانِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مُلْکِکَ بِأَفْخَرِهِ وَکُلُّ مُلْکِکَ فاخِرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمُلْکِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عَلائِکَ بِأَعْلاهُ وَکُلُّ عَلائِکَ عالٍ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعَلائِکَ کُلِّهِ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ آیاتِکَ بِأَعْجَبِها وَکُلُّ آیاتِکَ عَجِیبَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِآیاتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مَنِّکَ بِأَقْدَمِهِ وَکُلُّ مَنِّکَ قَدِیمٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمَنِّکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِما أَنْتَ فِیهِ مِنَ الشُّئُونِ وَالْجَبَرُوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِکُلِّ شَأْنٍ وَکُلِّ جَبَرُوتٍ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِما تُجِیبُنِی بِهِ حِینَ أَسْأَلُکَ، یا اَللهُ یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُکَ بِبَهاءِ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُکَ بِجَلالِ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، یا لا إِلهَ

إلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُكَ بِلا إِلهَ إلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِى، فَاسْتَجِبْ لِى كَما وَعَدْتَنِى. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ بِأَعَمِّهِ وَكُلُّ رِزْقِكَ عامٌّ، اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِرِزْقِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ عَطائِكَ بِأَهْنَئِهِ وَكُلُّ عَطائِكَ هَنِيئٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِعَطائِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ بِأَعْجَلِهِ وَكُلُّ خَيْرِكَ عاجِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِخَيْرِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ مِنْ فَضْلِكَ بِأَفْضَلِهِ وَكُلُّ فَضْلِكَ فاضِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِفَضْلِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِى، فَاسْتَجِبْ لِى كَما وَعَدْتَنِى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِى عَلَى الْإِيمانِ بِكَ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَالْوِلايَهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِى طالِب، وَالْبَراءَهِ مِنْ عَدُوِّهِ، وَالْإِيتِمامِ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ، فَإِنِّى قَدْ رَضِيتُ بِذلِكَ يا رَبِّ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ فِى الْأَوَّلِينَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد فِى الْآخِرِينَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد فِى الْمَلَإِ الْأَعْلى، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد فِى الْمُرْسَلِينَ. اَللّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسِيلَهَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَهَ وَالدَّرَجَهَ الْكَبِيرَهَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَقَنِّعْنِى بِما رَزَقْتَنِى، وَبارِكْ لِى فِيما أَعْطَيْتَنِى، وَاحْفَظْنِى فِى غَيْبَتِى وَفِى كُلِّ غائِب هُوَ لِى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِى عَلَى الْإِيمانِ بِكَ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِكَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُكَ خَيْرَ الْخَيْرِ رِضْوانَكَ وَالْجَنَّهَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّرِّ سَخَطِكَ وَالنّارِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاحْفَظْنِى مِنْ كُلِّ مُصِيبَه، وَمِنْ كُلِّ بَلِيَّه، وَمِنْ كُلِّ عُقُوبَه، وَمِنْ كُلِّ فِتْنَه، وَمِنْ كُلِّ بَلاء، وَمِنْ كُلِّ شَرّ، وَمِنْ كُلِّ مَكْرُوه، وَمِنْ كُلِّ مُصِيبَه، وَمِنْ كُلِّ آفَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ، فِى هذِهِ السّاعَهِ، وَفِى هذِهِ اللَّيْلَهِ، وَفِى هذَا الْيَوْمِ، وَفِى هذَا الشَّهْرِ، وَفِى

هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاقْسِمْ لِی مِنْ کُلِّ سُرُور، وَمِنْ کُلِّ بَهْجَه، وَمِنْ کُلِّ اِسْتِقامَه، وَمِنْ کُلِّ فَرَج، وَمِنْ کُلِّ عافِیَه، وَمِنْ کُلِّ سَلامَه، وَمِنْ کُلِّ کَرامَه، وَمِنْ کُلِّ رِزْق واسِع حَلال طَیِّب، وَمِنْ کُلِّ نِعْمَه، وَمِنْ کُلِّ سَعَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَی الأَرْضِ، فِی هذِهِ السّاعَهِ، وَفِی هذِهِ اللَّیْلَهِ، وَفِی هذَا الْیَوْمِ، وَفِی هذَا الشَّهْرِ، وَفِی هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ إِنْ کانَتْ ذُنُوبِی قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِی عِنْدَکَ، وَحالَتْ بَیْنِی وَبَیْنَکَ، وَغَیَّرَتْ حالِی عِنْدَکَ، فَإِنِّی أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی لایُطْفَأُ، وَبِوَجْهِ مُحَمَّد حَبِیبِکَ الْمُصْطَفی، وَبِوَجْهِ وَلِیِّکَ عَلِیّ الْمُرْتَضی، وَبِحَقِّ أَوْلِیائِکَ الَّذِینَ انْتَجَبْتَهُمْ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَغْفِرَلِی ما مَضی مِنْ ذُنُوبِی، وَأَنْ تَعْصِمَنِی فِیما بَقِیَ مِنْ عُمْرِی، وَأَعُوذُ بِکَ اَللّهُمَّ أَنْ أَعُودَ فِی شَیْء مِنْ مَعاصِیکَ أَبَداً ما أَبْقَیْتَنِی، حَتّی تَتَوَفّانِی وَأَنَا لَکَ مُطِیعٌ وَأَنْتَ عَنِّی راض، وَأَنْ تَخْتِمَ لِی عَمَلِی بِأَحْسَنِهِ، وَتَجْعَلَ لِی ثَوابَهُ الْجَنَّهَ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، یا أَهْلَ التَّقْوی وَیا أَهْلَ الْمَغْفِرَهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

فصل دوّم: اعمال مدینه منوّره

فضیلت زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و حضرت فاطمه زهرا و ائمّه بقیع علیهم السلام

مستحب مؤکّد است برای مردم، خصوصاً حُجّاج، مُشرّف شدن به زیارت روضه مُطهّره و آستانه منوّره فخر عالمیان حضرت سیّد المرسلین محمّد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله)، و ترک زیارت آن حضرت باعث جفا در حقّ او می شود.

و شیخ شهید فرموده: اگر مردم ترک زیارت آن حضرت کنند، بر امام است که ایشان را مجبور کند به رفتن زیارت آن حضرت، زیرا که ترک زیارت آن حضرت موجب جفا در حقّ پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

شیخ صدوق از حضرت صادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: هرگاه کسی از

شما حجّ کند، باید حَجّش را ختم کند به زیارت ما، زیرا که این از تمامی حجّ است. و نیز روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) که فرمود: تمام کنید حجّ خود را به زیارت حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) که ترک زیارت آن حضرت بعد از حجّ جفا و خلاف ادب است، و شما را امر به این کرده اند، و بروید به زیارت قبوری که حق تعالی لازم گردانیده است بر شما حقّ آنها و زیارت آنها را، و روزی از حق تعالی طلب کنید نزد آن قبرها، و نیز از ابو الصّلت هَرَوی روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام رضا(علیه السلام) عرض کردم که نظر شما درباره این حدیث که مؤمنین از منازل خویش در بهشت، زیارت می کنند پروردگارشان را چیست؟

حضرت در جواب او فرمودند: ای ابا الصّلت! حق تعالی پیغمبرش حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) را بر جمیع خلقش از پیغمبران و فرشتگان برتری بخشیده و اطاعت او را اطاعت خود، و بیعت با او را بیعت با خود، و زیارت او را زیارت خودش شمرده است، چنانچه در سوره نساء آیه ۸۰ فرمود: " مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ "، و در سوره فتح، آیه ۴۸ فرموده: " إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ ".

حضرت رسُول(صلی الله علیه وآله) فرموده: «هر کس مرا زیارت کند در حال حیات یا بعد از فوت من چنان است که حق تعالی را زیارت کرده باشد...».

و حِمیَری در «قرب الاسناد» از حضرت صادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسُول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده: هرکس مرا

زیارت کند در حیات من یا بعد از فوت من شفیع او گردم در روز قیامت.

و در حدیثی است که حضرت صادق(علیه السلام) روز عیدی رفت به زیارت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) و بر آن حضرت سلام کرد، و فرمود: ما به سبب زیارت و سلام بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر اهل همه شهرها مکّه و غیر مکّه، فضیلت داریم.

و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از یزید بن عبدالملک روایت کرده، و او از پدرش، از جدّش، که گفت: به خدمت حضرت فاطمه(علیها السلام) مشرّف شدم، آن حضرت بر من سلام کرد، سپس از من پرسید که برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای طلب برکت و ثواب. فرمود: خبر داد مرا پدرم، و اینک حاضر است که هر کس بر او و بر من سه روز سلام کند، حق تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند، گفتم: در حال حیاتتان؟ فرمود: بلی، و هم چنین بعد از موت ما.

علاّمه مجلسی فرموده که در حدیث معتبر از عبداللّه بن عبّاس منقول است که حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس امام حسن(علیه السلام) را در بقیع زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد و نلغزد در روزی که قدم ها بر آن بلغزد.

و در «مقنعه» از حضرت صادق(علیه السلام) روایت شده که فرمود: هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده شود و فقیر و پریشان نمیرد.

ابن قولویه در کامل الزیارات حدیث طولانی از هشام بن سالم از حضرت صادق(علیه السلام) روایت کرده و از جمله فرازهای آن این است که: مردی به خدمت حضرت صادق(علیه السلام) شرفیاب شد، و عرض

کرد: آیا باید زیارت کرد پدرت را؟ فرمود: بلی. عرض کرد: پاداش آن چیست؟ فرمود: اگر با اعتقاد و متابعت از امامت او باشد پاداش آن بهشت است. عرض کرد: کسی که اعراض کند از زیارت او چه خواهد داشت؟ فرمود: حسرت خواهد داشت در یوم الحسره که روز قیامت است... و احادیث در این باب بسیار است.

آداب زیارت

زیارت، دیدار با روحهای پاک و الگوهای کمال و آیینه های حق نماست. زائر، خود را در برابر وجودهای والا و پیشوایان معصومی دیده، با اعتراف به نقص خود و کمال آن اولیای الهی، به فضایل آنان اشاره می کند، و درودهای خود را نثارشان می نماید، و پیوند خویش را با آنان و با راه و تعالیم و فرهنگشان ابراز می دارد.

از این رو، نخستین شرط زیارت، «ادب» است، و ادب هم در سایه معرفت و محبّت پدید می آید.

خود را در محضر رسول الله(صلی الله علیه وآله) دیدن، و در برابر قبور پاک امامان ایستادن، هم آدابِ ظاهری دارد، هم آدابِ باطنی.

آنچه در منابع روایی مانند «بحار الأنوار» و نوشته های علما درباره آداب زیارت آمده، بسیار است، و در این جا برخی از آن آداب را نقل می کنیم:

۱ قبل از ورود به زیارتگاه، غسل کردن و باطهارت بودن و خواندن این دعا هنگام غسل زیارت مستحب است:«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ كُلِّ داء وَسُقْم وَآفَه وَعاهَه. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی،

وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی، وَسَهِّلْ لِی بِهِ أَمْرِی».

۲ لباس های پاکیزه پوشیدن و عطر و بوی خوش استعمال کردن.

۳ هنگام رفتن به زیارت، قدم های کوتاه برداشتن، با آرامش و

وقـار راه رفتن، بـا خضوع و خشوع آمـدن، سـر به زیر انـداختن و به این طرف و آن طرف و بالاـ نگاه نکردن، و ترک کلمات بیهوده و مخاصمه و مجادله نمودن در راه، تا رسیدن به حرم.

۴ هنگام رفتن به حرم و زیارت، زبان به تسبیح و حمد خدا گشودن، و صلوات بر محمّد و آل او فرستادن، ودهان را با یاد خدا و نام اهل بیت معطّر ساختن.

۵ بر درگاه حرم ایسـتادن، و دعا خواندن، و اجازه ورود خواسـتن، و سـعی در تحصیل رقّت قلب و خشوع دل نمودن، و مقام و عظمت صاحب قبر را تصوّر نمودن، و این که او ما را می بیند، سـخن ما را می شنود، و سلام ما را پاسخ می دهد. هرگاه رقّت قلب حاصل شد و آمادگی روحی پدید آمد، در این حال وارد شود، و زیارت نماید

۶ در وقت داخل شدن، پای راست را مقدّم داشـتن، و هنگام خروج از حرم پای چپ را، آن گونه که در ورود و خروج مسجد مستحب است.

۷ در برابر ضریح ایستادن و زیارت نامه هایی را که از ائمه(علیهم السلام) رسیده، خواندن.

۸ در زیـارت قبر معصومین(علیهم السـلام) رو به قبر منوّر آنهـا ایسـتادن، و پس از فراغت از زیـارت، با تضـرّع دعا کردن، و از خداوند حاجت خواستن، سپس به طرف بالای سر رفتن، و رو به قبله دعا کردن، و زیارت خواندن.

۹ صاحب قبر را برای بر آمدن حاجت و رفع نیاز نزد خداوند شفیع قرار دادن.

۱۰ ایستادن هنگام خواندن زیارت، اگر عذری و ضعفی ندارد.

۱۱ هنگام مشاهده قبر مطهّر و پیش از خواندن زیارت، (آرام)

اَللّهُ أَكْبر بگويد.

۱۲ خواندن دو ركعت نماز زيارت در حرم مطهّر، و اگر زيارت ائمّه است، بالاى سر بهتر است. و پس از نماز، دعاهاى منقول را خواندن، و حاجت طلبيدن، و تلاوت قرآن با آرامش و ترتيل و طمأنينه، و هديه كردن ثواب آن به روح مقدّس آن معصوم.

۱۳ پرهيز از سخنان ناشايست، و كلمات لغو و بيهوده، و جدال هاى بى مورد در حرم ها و زيارتگاه ها.

۱۴ صداى خود را در نماز و زيارت خيلى بلند نكردن، كه مزاحم زيارت ديگران نشود.

۱۵ وداع كردن با پيامبر(صلى الله عليه وآله) و امام(عليه السلام)، هنگام بيرون آمدن از شهر(زيارت وداع حضرت رسول(صلى الله عليه وآله) و ائمّه در همين كتاب آمده است).

۱۶ پس از زيارت، تعجيل در بيرون آمدن، تا هم شدّت شوق براى رجوع به زيارت بيشتر شود و هم نوبت و فرصت براى ديگران باشد، و پرهيز از اختلاط با زنان در مَشاهد مشرّفه، و رعايت حرمت و دورى از هر نوع خطا و گناه. هم چنين در صورت ازدحام و كثرت زوّار، رعايت حال آنان را كردن، و مكان و فرصت زيارت به آنان دادن.

۱۷ حضور قلب داشتن در تمام مراحل زيارت، و نيز توبه و استغفار و صدقه به نيازمندان و انفاق به مستحقّان.

۱۸ هنگام زيارت، بايد زمينه اى براى كمال روحى و رشد معنوى و تصفيه قلب انسان فراهم شود، تا زائر را در اخلاق و زندگى و عفاف و تقوا به اولياء اللّه نزديک سازد، و وسيله اى براى توبه، تطهير، و تزكيه باطنى وى گردد. اين جز با توفيق الهى و جز با داشتن «معرفت» و «محبّت»

نسبت به این بزرگواران، فراهم نمی شود. اساس ارزش زیارت هم به معرفت است، و درباره زیارت ائمّه و معصومین (علیهم السلام) تعبیر «عارِفاً بِحَقِّهِ» اشاره به همین نکته است، و گرنه، زیارت بی معرفت، آن ثواب و کمال مطلوب را ندارد.

زیارت اوّل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

هرگاه به مدینه الرّسول وارد شدی، پس از غسل زیارت اذن دخول بخوان:

«اَللّهُمَّ اِنّی قَدْ وَقَفْتُ عَلی باب مِنْ اَبْوابِ بُیُوتِ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ مَنَعْتَ النّاسَ أَنْ یَدْخُلُوا إِلاّ بِإِذْنِهِ، فَقُلْتَ: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»، اَللّهُمَّ إِنّی أَعْتَقِدُ حُرْمَهَ صاحِبِ هذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِیفِ فِی غَیْبَتِهِ، کَماأَعْتَقِدُها فِی حَضْرَتِهِ، وَاَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَکَ وَخُلَفاءَکَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ أَحْیاءٌ عِنْدَکَ یُرْزَقُونَ، یَرَوْنَ مَقامِی وَیَسْمَعُونَ کَلامِی وَیَرُدُّونَ سَلامِی، وَأَنَّکَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعِی کَلامَهُمْ، وَفَتَحْتَ بابَ فَهْمِی بِلَذِیذِ مُناجاتِهِمْ، وَإِنّی أَسْتَأْذِنُکَ یا رَبِّ أَوَّلاً، وَأَسْتَأْذِنُ رَسُولَکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثانِیاً... ءَاَدْخُلُ یارَسُولَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا حُجَّهَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَهَ اللّهِ الْمُقَرَّبِینَ اَلْمُقِیمِینَ فِی هذَا الْمَشْهَدِ، فَأْذَنْ لِی یا مَوْلایَ فِی الدُّخُولِ أَفْضَلَ ما اَذِنْتَ لِاَحَد مِنْ أَوْلِیاءِکَ، فَاِنْ لَمْ أَکُنْ أَهْلاً لِذلِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ لِذلِکَ»،

پس داخل شو، وبگو:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ، وَعَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی، وَتُبْ عَلَیَّ، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ».

از در جبرئیل داخل شو، و مُقدّم دار پای راست را، و صد مرتبه اَللّهُ أَکْبَرُ بگو. آنگاه دو رکعت نماز تحیّت مسجد «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یارَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَبْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خاتَمَ النَّبِیِّینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّ سالَهَ، وَأَقَمْتَ الصَّلاهَ، وَآتَیْتَ الزَّکاهَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ،

وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّی أَتاکَ الْیَقِینُ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِکَ الطّاهِرِینَ».

سپس رو به قبله در کنار ستونی که در سمت راست مرقد مطهّر است بایست، در حالی که قبر مطهّر در سمت چپ تو و منبر در سمت راست تو باشد که در این حال در بالا سَرِ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) قرار رفته ای و بگو:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللهِ، وَأَنَّکَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ، وَنَصَحْتَ لاُِمَّتِکَ، وَجاهَدْتَ فِی سَبِیلِ اللهِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّی أَتاکَ الْیَقِینُ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ،وَأَدَّیْتَ الَّذِی عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ، وَأَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِینَ، وَغَلُظْتَ عَلَی الْکافِرِینَ، فَبَلَغَ اللهُ بِکَ أَفْضَلَ شَرَفِ مَحَلِّ الْمُکْرَمِینَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالَهِ. اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ وَأَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلِینَ وَعِبادِکَ الصّالِحِینَ، وَأَهْلِ السَّماواتِوَالاَْرَضِینَ، وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یارَبَّ الْعالَمِینَ مِنَ الاَْوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ، عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَأَمِینِکَ وَنَجِیِّکَ وَحَبِیبِکَ وَصَفِیِّکَ وَخاصَّتِکَ وَصَفْوَتِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَهَ الرَّفِیعَهَ، وَآتِهِ الْوَسِیلَهَ مِنَ الْجَنَّهِ، وَابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً یَغْبِطُهُ بِهِ الاَْوَّلُون وَالاْخِرُونَ. اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ: " وَلَو أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً "، وَإِنِّی أَتَیْتُکَ مُسْتَغْفِراً تائِباً مِنْ ذُنُوبِی، وَإِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّی وَرَبِّکَ لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی».

و حاجت خود را بطلب، امید است که برآورده شود.

پس صلوات و درودهای مخصوص بر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را بخوان:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما حَمَلَ وَحْیَکَ وَ بَلَّغَ رِسالاتِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما أَحَلَّ حَلالَکَ، وَحَرَّمَ حَرامَکَ، وَعَلَّمَ کِتَابَکَ،

وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما اَقامَ الصَّلاهَ، وَآتَى الزَّكاهَ، وَدَعا إِلى دِينِكَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما صَدَّقَ بِوَعْدِكَ، وَأَشْفَقَ مِنْ وَعِيدِكَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما غَفَرْتَ بِهِ الذُّنُوبَ، وَسَتَرْتَ بِهِ الْعُيُوبَ، وَفَرَّجْتَ بِهِ الْكُرُوبَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما دَفَعْتَ بِهِ الشَّقاءَ، وَكَشَفْتَ بِهِ الْغَمّاءَ، وَأَجَبْتَ بِهِ الدُّعاءَ، وَنَجَّيْتَ بِهِ مِنَ الْبَلاءِ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما رَحِمْتَ بِهِ الْعِبادَ، وَأَحْيَيْتَ بِهِ الْبِلادَ، وَقَصَمْتَ بِهِ الْجَبابِرَهَ، وَأَهْلَكْتَ بِهِ الْفَراعِنَهَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما أَضْعَفْتَ بِهِ الاْمْوالَ، وَأَحْرَزْتَ بِهِ مِنَ الاْهْوالِ، وَكَسَرْتَ بِهِ الاْصْنامَ، وَرَحِمْتَ بِهِ الاْنامَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما بَعَثْتَهُ بِخَيْرِ الاْدْيانِ، وَأَعْزَزْتَ بِهِ الاْيمانَ، وَتَبَّرْتَ بِهِ الاْوْثانَ، وَعَظَّمْتَ بِهِ الْبَيْتَ الْحَرامَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطّاهِرِينَ الاْخْيارِ وَسَلِّمْ تَسْلِيماً».

زیارت دوّم حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)

با سند صحیح و با دو روایت، از امام رضا(علیه السلام) روایت شده است که رو به قبر مطهّر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایستاده، و چنین می خوانی:

«اَلسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خِيَرَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حَبِيبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صِفْوَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا أَمِينَ اللهِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لاُِمَّتِكَ، وجاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ، وَعَبَدْتَهُ حَتّى اَتيكَ الْيَقِينُ، فَجَزاكَ اللهُ أَفْضَلَ ما جَزى نَبِيّاً عَنْ أُمَّتِهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَفْضَلَ ما صَلَّيْتَ عَلى اِبراهِيمَ وَآلِ اِبراهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

سپس رو به قبله کن، و این دعا را که امام سجاد(علیه السلام) پس از زیارت قبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می خواند، بخوان:

«اَللّهُمَّ إِلَيْكَ اَلْجَأْتُ أَمْرِى، وَإِلى قَبْرِ نَبِيِّكَ مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ أَسْنَدْتُ

ظَهْرِی، وَالْقِبْلَهَ الَّتِی رَضِیتَ لِمُحَمَّد صلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اسْتَقْبَلْتُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی خَیْرَ ماأَرْجُو لَها، وَلا أَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما أَحْذَرُعَلَیْها، وَأَصْبَحَتِ الْأُمُورُکُلُّهابِیَدِکَ، وَلا فَقِیرَ أَفْقَرُ مِنِّی، إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْر فَقِیرٌ. اَللّهُمَّ ارْدُدْنِی مِنْکَ بِخَیْر وَلا رَادَّ لِفَضْلِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ أَنْ تُبَدِّلَ اسْمِی، وَأَنْ تُغَیِّرَ جِسْمِی، أَوْ تُزِیلَ نِعْمَتَکَ عَنِّی. اَللّهُمَّ زَیِّنِّی بِالتَّقْوی، وَجَمِّلْنِی بِالنِّعَمِ، وَاغْمُرْنِی بِالْعافِیَهِ، وَارْزُقْنِی شُکْرَ الْعافِیَهِ».

در بسیاری از زیارات آمده که پس از آن یازده بار سوره «قدر» را بخواند، و اگر حاجتی دارد، رو به قبله دست ها را بالا ببرد، و حاجات خود را بطلبد، که إن شاءاللّه برآورده شود.

نماز زیارت و دعای بعد از آن

سپس دو رکعت نماز زیارت می خوانی، و ثواب آن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) اهدا می کنی و می گویی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی صَلَّیْتُ وَرَکَعْتُ وَسَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لاَنَّ الصَّلاهَ وَالرُّکُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَکُونُ إِلاّ لَکَ، لاَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی سَیِّدِی وَمَوْلایَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَتَقَبَّلْهُما مِنِّی بِأَحْسَنِ قَبُولِکَ، وَأْجُرْنِی عَلی ذلِکَ بِأَفْضَلِ أَمَلِی، وَرَجائِی فِیکَ وَفِی رَسُولِکَ، یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

و نیز مستحب است بعد از نماز این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ لِنَبِیِّکَ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ: " وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً "، وَلَمْ أَحْضُرْ زَمانَ رَسُولِکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَقَدْ زُرْتُهُ راغِباً تائِباً مِنْ سَیِّءِ عَمَلِی، وَمُسْتَغْفِراً لَکَ مِنْ ذُنُوبِی، وَمُقِرّاً لَکَ بِها، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِها مِنِّی، وَمُتَوَجِّهاً إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَاجْعَلْنِی اللّهُمَّ بِمُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ

عِنْدَکَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ، یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللهِ، بِأَبی أَنْتَ وَأُمّی یا نَبِیَّ اللهِ، یا سَیِّدَ خَلْقِ اللهِ، إِنّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّکَ وَرَبّی، لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی، وَیَتَقَبَّلَ مِنّی عَمَلِی، وَیَقْضِیَ لِی حَوائِجِی، فَکُنْ لِی شَفِیعاً عِنْدَ رَبِّکَ وَرَبّی، فَنِعْمَ الْمَسْؤُولُ رَبِّی، وَنِعْمَ الشَّفِیعُ أَنْتَ یا مُحَمَّدُ، عَلَیْکَ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِکَ السَّلامُ. اَللّٰهُمَّ أَوْجِبْ لِی مِنْکَ الْمَغْفِرَهَ وَالرَّحْمَهَ، وَالرِّزْقَ الْواسِعَ الطَّیِّبَ النّافِعَ، کَما أَوْجَبْتَ لِمَنْ اَتی نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ حَیٌّ، فَأَقَرَّ لَهُ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُ رَسُولُکَ عَلَیْهِ السَّلامُ، فَغَفَرْتَ لَهُ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

بخشی از مستحبّات مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله)

در مسجد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بسیار نماز بگزار، چون که برای هر نماز در آن مکان شریف، معادل ثواب یک هزار نماز در نامه اعمال نمازگزار می نویسند، و خصوصاً بین منبر و مرقد منوّر آن حضرت افضل است. از حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)مروی است که فرمودند: بین قبر و منبر من باغی از باغ های بهشت است، و حدود روضه شریفه طولاً از قبر منوّر تا موضع منبر آن حضرت، و عرضاً از منبر تا ستون چهارم قرار گرفته، و مستحبّ است این دعا را در روضه مبارکه بخوانند:

«اَللّٰهُمَّ إِنَّ هذِهِ رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ جَنَّتِکَ، وَشُعْبَهٌ مِنْ شُعَبِ رَحْمَتِکَ، الَّتِی ذَکَرَها رَسُولُکَ وَأَبانَ عَنْ فَضْلِها، وَشَرَفِ التَّعَبُّدِ لَکَ فِیها، فَقَدْ بَلَّغْتَنِیها فِی سَلامَهِ نَفْسِی، فَلَکَ الْحَمْدُ یا سَیِّدِی عَلی عَظِیمِ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ فِی ذلِکَ، وَعَلی ما رَزَقْتَنِیهِ مِنْ طاعَتِکَ، وَطَلَبِ مَرْضاتِکَ، وَتَعْظِیمِ حُرْمَهِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، بِزِیارَهِ قَبْرِهِ وَالتَّسْلِیمِ عَلَیْهِ، وَالتَّرَدُّدِ فِی مَشاهِدِهِ وَمَواقِفِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ یا مَوْلایَ، حَمْداً یَنْتَظِمُ بِهِ مَحامِدُ حَمَلَهِ عَرْشِکَ، وَسُکّانِ سَماواتِکَ لَکَ،

وَيَقْصُرُ عَنْهُ حَمْدُ مَنْ مَضى، وَيَفْضُلُ حَمْدَ مَنْ بَقِىَ مِنْ خَلْقِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ يا مَوْلاىَ، حَمْدَ مَنْ عَرَفَ الْحَمْدَ لَكَ، وَالتَّوْفِيقَ لِلْحَمْدِ مِنْكَ، حَمْداً يَمْلاُ ماخَلَقْتَ وَيَبْلُغُ حَيْثُ ما أَرَدْتَ، وَلا يَحْجُبُ عَنْكَ وَلا يَنْقَضِى دُونَكَ، وَيَبْلُغُ أَقْصى رِضاكَ وَلا يَبْلُغُ آخِرَهُ أَوائِلُ مَحامِدِ خَلْقِكَ لَكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ ما عُرِفَ الْحَمْدُ، واعْتُقِدَ الْحَمْدُ، وَجُعِلَ ابْتِداءُ الْكَلامِ الْحَمْدُ، يا باقِىَ الْعِزِّ وَالْعَظَمَهِ، وَدائِمَ السُّلْطانِ وَالْقُدْرَهِ وَشَدِيدَ الْبَطْشِوَالْقُوَّهِ، وَنافِذَالْأَمْرِ وَالْإِرادَهِ، وَواسِعَ الرَّحْمَهِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَرَبَّ الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ، كَمْ مِنْ نِعْمَه لَكَ عَلَىَّ يَقْصُرُ عَنْ اَيْسَرِها حَمْدِى، وَلا يَبْلُغُ أَدْناها شُكْرِى، وَكَمْ مِنْ صَنائِعَ مِنْكَ إِلَىَّ لايُحِيطُ بِكَثْرَتِها وَهْمِى، وَلايُقَيِّدُها فِكْرِى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى نَبِيِّكَ الْمُصْطَفى، بَيْنَ الْبَرِيَّهِ طِفْلاً وَخَيْرِها شابّاً وَكَهْلاً، أَطْهَرِ الْمُطَهَّرِينَ شِيمَهً، وَأَجْوَدِ الْمُسْتَمْتَرِينَ دِيمَهً، وَأَعْظَمِ الْخَلْقِ جُرْثُومَهً، اَلَّذِى أَوْضَحْتَ بِهِ الدِّلالاتِ، وَأَقَمْتَ بِهِ الرِّسالاتِ، وَخَتَمْتَ بِهِ النُّبُوّاتِ، وَفَتَحْتَ بِهِ بابَ الْخَيْراتِ، وَ أَظْهَرْتَهُ مَظْهَراً، وَابْتَعَثْتَهُ نَبِيّاً وَهادِياً أَمِيناً مَهْدِيّاً، داعِياً إِلَيْكَ، وَدالاًّ عَلَيْكَ، وَحُجَّهً بَيْنَ يَدَيْكَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمَعْصُومِينَ مِنْ عِتْرَتِهِ وَالطَّيِّبِينَ مِن اُسْرَتِهِ، وَشَرِّفْ لَدَيْكَ بِهِ مَنازِلَهُمْ، وَعَظِّمْ عِنْدَكَ مَراتِبَهُمْ، وَاجْعَلْ فِى الرَّفِيقِ الْأَعْلى مَجالِسَهُمْ، وَارْفَعْ إِلى قُرْبِ رَسُولِكَ دَرَجاتِهِمْ، وَتَمِّمْ بِلِقائِهِ سُرُورَهُمْ، وَوَفِّرْ بِمَكانِهِ اُنْسَهُمْ».

دعا و نماز نزد ستون توبه

دو ركعت نماز نزديك ستون ابولبابه كه معروف به «ستون توبه» است بگزار، وبعد از آن اين دعا را بخوان:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. اَللّهُمَّ لاتُهِنِّى بِالْفَقْرِ، وَلا تُذِلَّنِى بِالدَّيْنِ، وَلا تَرُدَّنِى إِلَى الْهَلَكَهِ، وَأَعْصِمْنِى كَىْ أَعْتَصِمَ، وَأَصْلِحْنِى كَىْ أَنْصَلِحَ، وَاهْدِنِى كَىْ أَهْتَدِىَ. اَللّهُمَّ اَعِنِّى عَلَى اجْتِهادِ نَفْسِى، وَلا تُعَذِّبْنِى بِسُوءِ ظَنِّى، وَلا تُهْلِكْنِى وَأَنْتَ رَجائِى، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَغْفِرَلِى وَقَدْ أَخْطَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَعْفُوَ عَنِّى وَقَدْ أَقْرَرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُقِيلَ وَقَدْ عَثِرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ

تُحْسِنَ وَقَدْ اَسَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوى وَ الْمَغْفِرَه، فَوَفِّقْنِی لِما تُحِبُّ وَتَرْضی، وَیَسِّرْ لِیَ الْیَسیرَ، وَجَنِّبْنِی کُلَّ عَسیر. اَللّهُمَّ أَغْنِنِی بِالْحَلالِ مِنَ الْحَرامِ، وَبِالطّاعاتِ عَنِ الْمَعاصِی، وَبِالْغِنی عَنِ الْفَقْرِ، وَبِالْجَنَّهِ عَنِ النّارِ، وَبِالْأَبْرارِ عَنِ الفُجّارِ، یا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ، وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ» پس حاجات خود را طلب کن، که به خواست خدا مُستجاب می شود.

استحباب روزه ودعا در مدینه منوّره و مسجد النّبی (صلی الله علیه وآله)

مستحبّ است سه روز در مدینه منوّره به قصد برآورده شدن حاجات روزه بگیرند، گرچه مسافر باشند، و شایسته است روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد، و نیز مستحب است شب چهارشنبه و روز آن نزدیک ستون ابولبابه نماز گزارند، و شب پنجشنبه و روز آن نزد ستونی که مقابل آن قرار گرفته نماز گزارند، و شب و روز جمعه نزد ستونی که جنب محراب حضرت رسُول اکرم(صلی الله علیه وآله) واقع شده نماز گزارند، و جهت برآورده شدن حاجات دُنیوی واُخروی خود از درگاه الهی مسئلت نمایند، و ضمن دعاهایی که می خوانی این دعا باشد:

«اَللّهُمَّ ما کانَتْ لِی إِلَیْکَ مِنْ حاجَه شَرَعْتُ أَنَا فِی طَلَبِها وَالْتِماسِهاأَوْ لَمْ أَشْرَعْ، سَأَلْتُکَهاأَوْ لَمْ أَسْأَلْکَها، فَإِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ مُحَمَّد نَبِیِّ الرَّحْمَهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فِی قَضاءِ حَوائِجِی صَغِیرِها وَکَبِیرِها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ وَقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ، وَجَمِیعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ، وأَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَکَذا». وآنگاه حاجات خودرا بطلب،که إن شاءالله مستجاب می شود.

نماز و دعا نزد مقام جبرئیل

مستحب است در مقام جبرئیل نماز گزارد، و دعا بخواند، و آن همان مقامی است که جبرئیل هنگام ورود بر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به آنجا که می رسید از ایشان اذن ورود می طلبید، و مکان آن زیر ناودانی است که بالای درِ خانه حضرت زهرا(علیها السلام) قرار گرفته، و درِ خانه آن حضرت بنابر روایاتی که قبر آن بانوی معظّمه را در خانه اش معیّن کرده است همان دری است که محاذی قبرآن حضرت است، و پس از نماز بگو:

«یامَنْ خَلَقَ السَّماواتِ، وَمَلَأَها جُنُوداً مِنَ الْمُسَبِّحِینَ

لَهُ مِنْ مَلائِكَتِهِ، وَالْمُمَجِّدِينَ لِقُدْرَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَفْرَغَ عَلى أَبْدانِهِمْ حُلَلَ الْكَراماتِ، وَأَنْطَقَ أَلْسِنَتَهُمْ بِضُرُوبِ اللُّغاتِ، وَاَلْبَسَهُمْ شِعارَ التَّقْوى، وَقَلَّدَهُمْ قَلائِدَ النُّهى، وَجَعَلَهُمْ أَوْفَرَ أَجْناسِ خَلْقِهِ مَعْرِفَةً بِوَحْدانِيَّتِهِوَقُدْرَتِهِ وَجَلالَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَكْمَلَهُمْ عِلْماً بِهِ،وَاَشَدَّهُمْ فَرَقاً،وأَدْوَمَهُمْ لَهُ طاعَةً وَخُضُوعاً وَاسْتِكانَةً وَخُشُوعاً، يا مَنْ فَضَّلَ الْأَمِينَ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِخَصائِصِهِ وَدَرَجاتِهِ وَمَنازِلِهِ، وَاخْتارَهُ لِوَحْيِهِ وَسِفارَتِهِ وَعَهْدِهِ وَأَمانَتِهِ، وَإِنْزالِ كُتُبِهِ وَأَوامِرِهِ عَلى أَنْبيائِهِ وَرُسُلِهِ، وَجَعَلَهُ واسِطَةً بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَينَهُمْ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَعَلى جَمِيعِ مَلائِكَتِكَ وَسُكّانِ سَماواتِكَ، أَعْلَمِ خَلْقِكَ بِكَ، وَأَخْوَفِ خَلْقِكَ لَكَ، وَأَقْرَبِ خَلْقِكَ مِنْكَ، وَأَعْمَلِ خَلْقِكَ بِطاعَتِكَ، اَلَّذِينَ لا يَغْشاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلا فَتْرَةُ الْأَبْدانِ، اَلْمُكَرَّمِينَ بِجِوارِكَ، وَالْمُؤْتَمَنِينَ عَلى وَحْيِكَ، اَلْمُجْتَنَبِينَ الْآفاتِ، وَالْمُوقِينَ السَّيِّئاتِ. اَللّهُمَّ وَاخْصُصِ الرُّوحَ الْأَمِينَ، صَلَواتُكَ عَلَيْهِ بِأَضْعافِها مِنْكَ، وَعَلى مَلائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَطَبَقاتِ الكَرُّوبِيِّينَ وَالرُّوحانِيِّينَ، وَزِدْ فِي مَراتِبِهِ عِنْدَكَ، وَحُقُوقِهِ الَّتِي لَهُ عَلى أَهْلِ الْأَرْضِ، بِما كانَ يَنْزِلُ بِهِ مِنْ شَرائِعِ دِينِكَ، وَما بَيَّنْتَهُ عَلى أَلْسِنَةِ أَنْبيائِكَ، مِنْ مُحَلَّلاتِكَ وَمُحَرَّماتِكَ. اَللّهُمَّ أَكْثِرْ صَلَواتِكَ عَلى جَبْرَئِيلَ، فَإِنَّهُ قُدْوَةُ الْأَنْبِياءِ، وَهادِي الْأَصْفِياءِ وَسادِسُ أَصْحابِ الْكِساءِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ وُقُوفِي فِي مَقامِهِ هذا سَبَباً لِنُزُولِ رَحْمَتِكَ عَلَيَّ، وَتَجاوُزِكَ عَنِّي، أَي جَوادُ أَي كَرِيمُ، أَي قَرِيبُ أَي بَعِيدُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُوَفِّقَنِي لِطاعَتِكَ، وَلا تُزِيلَ عَنِّي نِعْمَتَكَ، وَاَن تَرْزُقَنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، وَتُوَسِّعَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ، وَتُغْنِيَنِي عَنْ شِرارِ خَلْقِكَ، وَتُلْهِمَنِي شُكْرَكَ وَذِكْرَكَ، وَلا تُخَيِّبَ يا رَبِّ دُعائِي، وَلا تَقْطَعَ رَجائِي، بِمُحَمَّد وَآلِهِ».

و سپس بگو:

«وَأَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لَيسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ، أَنْ تَعْصِمَنِي مِنَ الْمَهالِكِ، وَأَنْ تُسَلِّمَنِي مِنْ آفاتِ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ، وَوَعْثاءِ السَّفَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ، وَأَنْ تَرُدَّنِي سالِماً إِلى وَطَنِي، بَعْدَ حَجّ مَقبُول وَسَعْي مَشْكُور وَعَمَل مُتَقَبَّل، وَلا تَجْعَلْهُ

آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ حَرَمِکَ وَحَرَمِ نَبِیِّکَ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

و از حضرت امام صادق(علیه السلام) روایت است که نزد مقام جبرئیل(علیه السلام) بایست و بگو:

«أَی جَوادُ أَی کَرِیمُ، أَی قَرِیبُ أَی بَعِیدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیتِهِ، وَأَنْ تَرُدَّ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ».

زیارت وداع رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

هرگاه خواستی از مدینه خارج شوی غُسل کن، و برو نزد قبر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) برو و عمل کن آنچه را قبلاً انجام می دادی، پس وداع کن آن حضرت را، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ، أَسْتَودِعُکَ اللهَ وَأَسْتَرْعِیکَ وَأَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلامَ،آمَنْتُ بِاللهِ وَبِما جِئْتَ بِهِ وَدَلَلْتَ عَلَیهِ، اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزیارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ، فَاِنْ تَوَفَّیْتَنِی قَبْلَ ذلِکَ فَإِنِّی أَشْهَدُ فِی مَماتِی عَلی ما شَهِدْتُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

حضرت صادق(علیه السلام) در وداع قبر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به یونس بن یعقوب فرموده، بگو:

«صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِیمِی عَلَیْکَ».

در نقل دیگری آمده است: هرگاه خواستی از مدینه منوّره خارج شوی، پس از اتمام کلیّه اعمال غُسل کن، و پاک ترین لباسهایت را بپوش، و به زیارت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)مُشَرَّف شو، و به همان زیاراتی که قبلاً گفته شد زیارت کن، سپس در وداع آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْبَشِیرُ النَّذِیرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السِّراجُ الْمُنِیرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السَّفِیرُ بَیْنَ اللهِ وَبَیْنَ خَلْقِهِ، أَشْهَدُ یا رَسُولَ اللهِ أَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّهُ بِأَنْجاسِهَا، وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِیابِها، وَأَشْهَدُ یا رَسُولَ اللهِ أَنِّی مُؤْمِنٌ بِکَ وَبِالْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ

بَيْتِـكَ مُوقِنٌ بِجَمِيعِ مـا أَتَيتَ بِهِ راض مُؤْمِنٌ وَأَشْـهَدُ أَنَّ الاْـئِمَّهَ مِنْ أَهْـلِ بَيْتِکَ أَعْلامِ الْهُـدی، وَالْعُرْوَهِ الْوُثْقی، وَالْحُجَّهِ عَلی أَهْلِ الـدُّنْیا. اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْـدِ مِنْ زِیارَهِ نَبِیِّکَ عَلَیْهِ السَّلامُ، وَإِنْ تَوَفَّیْتَنِی فَإِنِّی أَشْـهَدُ فِی مَماتِی عَلی ما أَشْـهَدُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَنَّکَ أَنْـتَ اللهُ لا ـ إِلـهَ إِلاّ ـ أَنْتَ، وَحْـدَکَ لاشَـرِیکَ لَـکَ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْـدُکَ وَرَسُولُـکَ، وَأَنَّ الاْـئِمَّهَ مِنْ أَهْـلِ بَیْتِهِ أَوْلِیـاؤُکَ وَأَنْصـارُکَ وَحُجَجُـکَ عَلی خَلْقِـکَ، وَخُلَفـاؤُکَ فِی عِبـادِکَ وَأَعْلامُکَ فِی بِلادِکَ، وَخُزّانُ عِلْمِکَ، وَحَفَظَهُ سِـرِّکَ، وَتَراجِمَهُ وَحْیِـکَ. اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ نَبِیِّکَ مُحَمَّد وَآلِهِ، فِی سـاعَتِی هـذِهِ وَفِی کُـلِّ سـاعَه تَحِیَّهً مِنِّی وَسَـلاماً، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِیمِی عَلَیْکَ».

وبگو:

«اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ، فَإِنْ تَوَفَّیْتَنِی قَبْلَ ذلِکَ، فَإِنِّی أَشْـهَدُ فِی مَماتِی عَلی ما أَشْهَدُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، وَأَنَّکَ قَدِاخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِکَ، ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ الْأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، الَّذِینَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیرًا، فَاحْشُـرْنا مَعَهُمْ، وَفِی زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لِـوائِهِمْ، وَلا ـ تُفَرِّقْ بَیْنَنـا وَبَیْنَهُمْ فِی الـدُّنْیا وَالاْـخِرَهِ، یـاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

زیارت حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام)

حضـرت زهرا(علیها السـلام) نزد خداوند مقامی بس والا دارد، و در زیارت آن بانوی بزرگ و فداکار، پاداشی عظیم است. به نقل علامه مجلسـی در «مصباح الأنوار»، از حضرت فاطمه(علیها السلام): که پدرم به من فرمود: هر کس بر تو صلوات بفرستد، خداوند متعال او را بیامرزد، و در هر جای از بهشت که باشم، او را به من ملحق سازد.

مرحوم شـیخ طوسـی در «تهذیب» نوشـته است: آنچه در فضـیلت زیارت حضـرت زهرا(علیها السـلام) روایت شده، بیش از آن است

که به شمار آید.

حضرت فاطمه(علیها السلام) در سال های اوّل بعثت به دنیا آمد، و در دامان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بزرگ شد، و در دوران سخت رسالت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مراقبت و یاری پدر پرداخت. با علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) ازدواج کرد، و پس از رحلت پدر بزرگوارش، به فاصله ۷۵ روز (یا ۹۵ روز) دار فانی دنیا را وِداع گفت.

جای دقیق قبر آن حضرت، معلوم نیست. برخی مدفن او را در حرم پیامبر (بین قبر و منبر) می دانند، برخی گفته اند در خانه خودش (کنار مرقد پیامبر) دفن شده، بعضی هم مدفن او را در بقیع و در کنار قبر ائمّه(علیهم السلام) می دانند. آنچه بیشتر نزد اصحاب ما مطرح است، زیارت آن حضرت در روضه و کنار قبر رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) است، و بهتر است که در هر سه مکان، آن حضرت را زیارت کنی.

زیارت اوّل حضرت فاطمه(علیها السلام)

وقتی در هر یک از این مواضع ایستادی، خطاب به آن معصومه مطهّره و پاره تن پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کرده، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یابِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ نَبِیِّاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَلِیلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ أَمِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِكَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا سَیِّدَهَ نِساءِ الْعالَمِینَ، مِنَ الْأَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ». «اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا زَوْجَهَ وَلِیِّ اللهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ

عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَهُ الشَّهيدَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الرَّضِيَّهُ الْمَرْضِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْفاضِلَهُ الزَّكِيَّهُ،اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْحَوْراءُ الْاِنْسِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّهُ النَّقِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَهُ الْعَلِيمَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَاالْمُضْطَهَدَهُ الْمَقْهُورَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَهُ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ»، صَلَّى اللهُ عَلَيْكِ وَعَلى رُوحِكِ وَبَدَنِكِ، أَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَيْتِ عَلى بَيِّنَه مِنْ رَبِّكِ، وَأَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ جَفاكِ فَقَدْ جَفا رَسُولَ اللهِ، وَمَنْ آذاكِ فَقَدْ آذى رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ قَطَعَكِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللهِ، لِاَنَّكِ بَضْعَهٌ مِنْهُ، وَرُوحُهُ الَّتِی بَيْنَ جَنْبَيْهِ، كَما قالَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ سَلامِ اللهِ وَأَفْضَلُ صَلَواتِهِ، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ أَنِّی راضٍ عَمَّنْ رَضيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَمَّنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوالٍ لِمَنْ والَيْتِ، مُعادٍ لِمَنْ عادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفى بِاللهِ شَهيداً وَحَسيباً وَجازِياً وَمُثِيباً».

سپس می گویی: «اَللّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلى عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَخَيْرِالْخَلائِقِ أَجْمَعِينَ، وَصَلِّ علىوَصِيِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طالِبٍ أَميرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإمامِ الْمُسْلِمِينَ، وَخَيْرِ الْوَصِيِّينَ، وَصَلِّ عَلى فاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّد سَيِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِينَ، وَصَلِّ عَلى سَيِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلْحَسَنِ والْحُسَيْنِ، وَصَلِّ عَلى زَيْنِ الْعابِدينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، وَصَلِّ عَلَى الصّادِقِ عَنِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلى كاظِمِ الْغَيْظِ فِی اللهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَر، وَصَلِّ عَلَى الرِّضا عَلِيِّ بْنِ مُوسى، وَصَلِّ عَلَى التَّقِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیّ، وَصَلِّ عَلَى النَّقِيِّ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلَى الزَّكِيِّ الْحَسنِ بْنِ عَلِیّ، وَصَلِّ عَلَى الْحُجَّهِ الْقائِمِ بْنِ الْحَسَنِ

بْنِ عَلِیّ.اَللّهُمَّ أَحْیِ بِهِ الْعَدْلَ، وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ، وَ زَیِّنْ بِطَوْلِ بَقائِهِ الاْرْضَ، وَأَظْهِرْ بِهِ دِینَکَ وَسُنَّهَ نَبِیِّکَ، حَتّی لا یَسْتَخْفِیَ بِشَیْء مِنَ الْحَقِّ مَخافَهَ أَحَد مِنَ الْخَلْقِ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَعْوانِهِ وَ أَشْیاعِهِ، وَالْمَقْبُولِینَ فِی زُمْرَهِ أَوْلِیائِهِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ، اَلَّذِینَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیراً»،

سپس دو رکعت نماز بگزار در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و ثواب آن را به روح منوّر حضرت زهرا(علیها السلام) هدیه کن، آنگاه این دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّنا مُحَمَّد، وَبِأَهْلِ بَیْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ الْعَظِیمِ الَّذِی لا یَعْلَمُ کُنْهَهُ سِواکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عِنْدَکَ عَظِیمٌ، وَبِأَسْمائِکَ الْحُسْنَی الَّتِی أَمَرْتَنِی أَنْ أَدْعُوَکَ بِها، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الاَْعْظَمِ الَّذِی أَمَرْتَ بِهِ إِبْراهِیمَ، أَنْ یَدْعُوَ بِهِ الطَّیْرَ فَأَجابَتْهُ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الَّذِی قُلْتَ لِلنّارِ " کُونِی بَرْداً وَسَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ "، فَکانَتْ بَرْداً، وَبِأَحَبِّ الاَْسْماءِ إِلَیْکَ وَأَشْرَفِها وَأَعْظَمِها لَدَیْکَ، وَأَسْرَعِها إِجابَهً وَأَنْجَحِها طَلِبَهً، وَبِما أَنْتَ أَهْلُهُ وَمُسْتَحِقُّهُ وَمُسْتَوْجِبُهُ، وَأَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ وَأَرْغَبُ إِلَیْکَ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَیْکَ، وَأُلِحُّ عَلَیْکَ، وَأَسْأَلُکَ بِکُتُبِکَ الَّتِی أَنْزَلْتَها عَلی أَنْبِیائِکَ وَرُسُلِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ، مِنَ التَّوْرِیهِ وَالاِْنْجِیلِ وَالزَّبُورِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، فَإِنَّ فِیهَا اسْمَکَ الاَْعْظَمَ، وَبِما فِیها مِنْ أَسْمائِکَ الْعُظْمی، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُفَرِّجَ عَنْ آلِ مُحَمَّد وَشِیعَتِهِمْ وَمُحِبِّیهِمْ وَعَنِّی، وَتَفْتَحَ أَبْوابَ السَّماءِ لِدُعائِی، وَتَرْفَعَهُ فِی عِلِّیینَ، وَتَأْذَنَ لِی فِی هذَا الْیَوْمِ وَفِی هذِهِ السّاعَهِ بِفَرَجِی وَإِعْطاءِ أَمَلِی وَسُؤْلِی فِی الدُّنْیاوَالاْخِرَهِ، یا مَنْ لا یَعْلَمُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَ وَقُدْرَتَهُ إِلاّ هُوَ، یا مَنْ سَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، وَکَبَسَ الاَْرْضَ عَلَی الْماءِ، وَاخْتارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الاَْسْماءِ، یا مَنْ سَمّی نَفْسَهُ بِالاِْسْمِ الَّذِی تُقْضی بِهِ حاجَهُ مَنْ یَدْعُوهُ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ ذلِکَ الاِْسْمِ،

فَلا شَفِيعَ أَقْوى لِى مِنْهُ، أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تَقْضِىَ لِى حَوائِجِى، وَتُشْفِعَ بِمُحَمَّد وَعَلِيّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَر وَعَلِيِّ بْنِ مُوسى، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّد، والْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ والْحُجَّهِ الْمُنْتَظَرِ لإِذْنِكَ، صَلَواتُكَ وَسَلامُكَ وَرَحْمَتُكَ وَبَرَكاتُكَ عَلَيْهِمْ صَوْتِى لِيَشْفَعُوا لِى إِلَيْكَ، وَتُشَفِّعَهُمْ فِىَّ، وَلا تَرُدَّنِى خائِباً، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ».

سپس حاجاتت را بخواه كه إن شاء اللّه برآورده مى شود.

زيارت دوّم حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يامُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ الَّذِى خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكِ، فَوَجَدَكِ لِما امْتَحَنَكِ صابِرَةً، وَ زَعَمْنا أَنّا لَكِ أَوْلِياءُ وَمُصَدِّقُونَ وَ صابِرُونَ، وَلِكُلِّ ما أَتانا بِهِ أَبُوكِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَتانا بِهِ وَصِيُّهُ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَإِنّا نَسْأَلُكِ إِنْ كُنّا صَدَّقْناكِ إِلاّ أَلْحَقْتِنا بِتَصْدِيقِنا لَهُما لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنا بِأَنّا قَدْ طَهُرْنا بِوِلايَتِكِ».

آنگاه مى گويى:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ حَبِيبِ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَلِيلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ أَمِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَهِ الْعَلِيْمَه، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَلائِكَتَهُ أَنِّى راض عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَلى مَنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوال لِمَنْ والَيْتِ، مُعاد لِمَنْ عادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفى بِاللهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجازِياً وَمُثِيباً».

پس دو ركعت نماز زيارت بگزار، به همان ترتيبى كه در زيارت اوّل آن حضرت ذكر كرديم.

زيارت ائمّه بقيع عليهم السلام

چون خواستى اين بزرگواران را زيارت كنى آنچه در آداب زيارت ذكر شد (از غسل، طهارت، پوشيدن جامه هاى پاك و پاكيزه، استعمال بوى خوش و إذن دخول و امثال آن) اينجا نيز بجاى آور، و در اذن دخول بگو:

«يا مَوالِيَّ يا أَبْناءَ رَسُولِ اللهِ، عَبْدُكُمْ وَابْنُ أَمَتِكُم، اَلذَّلِيلُ بَيْنَ اَيْدِيكُمْ، وَالْمُضْعَفُ فِى عُلُوِّ قَدْرِكُمْ، وَالْمُعْتَرِفُ بَحَقِّكُمْ، جاءَكُمْ مُسْتَجِيراً بِكُمْ، قاصِداً إِلى حَرَمِكُمْ، مُتَقَرِّباً إِلى مَقامِكُمْ، مُتَوَسِّلاً إِلَى اللهِ تَعالى بِكُمْ، أَ أَدخُلُ يا مَوالِيَّ، أَ أَدخُلُ يا أَوْلِياءَ اللهِ، أَ أَدخُلُ يا مَلائِكَةَ اللهِ الْمُحْدِقِينَ بِهذَا الْحَرَمِ، اَلْمُقِيمِينَ بِهذَا الْمَشْهَدِ».

و بعد از خضوع و خشوع و رقّت قلب داخل شو و پاى راست را مقدّم دار، و بگو:

«اَللّهُ أَكْبَرُ

كَبيراً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ كَثيراً، وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَةً وَاَصيلاً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، اَلْماجِدِ الْاَحَدِ، اَلْمُتَفَضِّلِ الْمَنّانِ، اَلْمُتَطَوِّلِ الْحَنّانِ، اَلَّذى مَنَّ بِطَوْلِهِ، وَسَهَّلَ زِيارَةَ سادَتى بِاِحْسانِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنى عَنْ زِيارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ».

پس نزديک قبور مقدّسه ايشان برو، و رو به قبر آن بزرگواران بايست و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّةَ الْهُدى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّقْوى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْحُجَّةُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْقُوّامُ فِى الْبَرِيَّةِ بِالْقِسْطِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَةِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ آلَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقى، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِى ذاتِ اللهِ، وَكُذِّبْتُمْ وَأُسِئَ إِلَيْكُمْ فَعَفَوتُمْ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَأَنَّ طاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ، وَأَنَّ قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ، وَأَنَّكُمْ دَعَوْتُم فَلَمْ تُجابُوا، وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا، وَأَنَّكُمْ دَعائِمُ الدِّينِ وَأَرْكانُ الْأَرْضِ، لَمْ تَزالُوا بِعَيْنِ اللهِ، يَنْسَخُكُمْ مِنْ أَصْلابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ، وَيَنْقُلُكُمْ فِى أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ، لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجاهِلِيَّةُ الْجَهْلاءُ، وَلَمْ تَشْرَكْ فِيكُمْ فِتَنُ الْأَهْواءِ، طِبْتُمْ وَطابَ مَنْشَؤُكُمْ، مَنَّ بِكُمْ عَلَيْنا دَيّانُ الدِّينِ، فَجَعَلَكُمْ فِى بُيُوت اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَواتَنا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنا وَكَفّارَةً لِذُنُوبِنا، اِذِ اخْتارَكُمْ لَنا، وَطَيَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ بِهِ عَلَيْنا مِنْ وِلايَتِكُمْ، وَكُنّاعِنْدَهُ مُسَمِّينَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِينَ بِتَصْدِيقِنا إِيّاكُمْ، وَهذا مَقامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكانَ وَأَقَرَّ بِما جَنى، وَرَجى بِمَقامِهِ الْخَلاصَ، وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكى مِنَ الرَّدى، فَكُونُوا لِى شُفَعاءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيا، وَاتَّخَذُوا آياتِ اللهِ هُزُواً، وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ لايَسْهُو، وَدائِمٌ لا يَلْهُو، وَمُحِيطٌ بِكُلِّ شَىْءٍ، لَكَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنِى، وَعَرَّفْتَنِى بِما إِئْتَمَنْتَنِى عَلَيْهِ، إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبادُكَ وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُ، وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمالُوا إِلى سِواهُ، فَكانَتِ الْمِنَّةُ لَكَ وَ مِنْكَ

عَلَىَّ مَعَ أَقْوام خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنِی بِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ إِذْ کُنْتُ عِنْدَکَ فِی مَقامِی مَذْکُوراً مَکْتُوباً، فَلا تَحْرِمْنِی ما رَجَوْتُ، وَلا تُخَیِّبْنِی فِیما دَعَوْتُ».

پس دعا کن از برای خود هر چه خواهی.

به تصریح اکثر بزرگان بهترین زیارت برای ائمّه بقیع همان زیارت جامعه کبیره است که در ادعیه و زیارات مشترکه ذکر شد و دارای مفاهیم عالی و بیان اوصاف و مناقب اهل بیت(علیهم السلام) است.

زیارت دیگر ائمه بقیع علیهم السلام

علامه مجلسی(رحمه الله) در «بحار الأنوار» گوید: این زیارت را به قصد ائمه بقیع بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَئِمَّهَ الْمُؤْمِنِینَ، وَسادَهَ الْمُتَّقِینَ، وَکُبَراءَ الصِّدِّیقِینَ، وَأُمَراءَ الصّالِحِینَ، وَقادَهَ الْمُحْسِنِینَ، وَأَعْلامَ الْمُهْتَدِینَ، وَأَنْوارَ الْعارِفِینَ، وَوَرَثَهَ الْأَنْبِیاءِ، وَصَفْوَهَ الْأَصْفِیاءِ، وَخِیَرَهَ الْأَتْقِیاءِ، وَعِبادَ الرَّحْمانِ، وَشُرَکاءَ الْفُرْقانِ، وَمَناهِجَ الْإِیمانِ، وَمَعادِنَ الْحَقائِقِ، وَشُفَعاءَ الْخَلائِقِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ أَبْوابُ نِعَمِ اللهِ الَّتِی فَتَحَها عَلی بَرِیَّتِهِ، وَالْأَعْلامُ الَّتِی فَطَرَها لِإِرْشادِ خَلِیقَتِهِ، وَالْمَوازِینُ الَّتِی نَصَبَها لِتَهْذِیبِ شَرِیعَتِهِ، وَإِنَّکُمْ مَفاتِیحُ رَحْمَتِهِ، وَمَقالِیدُ مَغْفِرَتِهِ، وَسَحائِبُ رِضْوانِهِ، وَمَفاتِیحُ جِنانِهِ، وَحَمَلَهُ فُرْقانِهِ، وَخَزَنَهُ عِلْمِهِ، وَحَفَظَهُ سِرِّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْیِهِ، وَمَعادِنُ أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ، وَأَماناتُ النُّبُوَّهِ، وَوَدائِعُ الرِّسالَهِ، وَفِی بَیْتِکُمْ نَزَلَ الْقُرآنُ، وَمِنْ دارِکُمْ ظَهَرَ الْإِسْلامُ وَالْإِیمانُ، وَإِلَیْکُمْ مُخْتَلَفُ رُسُلِ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ، وَأَنْتُمْ أَهْلُ إِبْراهِیمَ عَلَیْهِ السَّلامُ الَّذِینَ ارْتَضاکُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْإِمامَهِ، وَاجْتَباکُمْ لِلْخِلافَهِ، وَعَصَمَکُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَأَکُمْ مِنَ الْعُیُوبِ، وَطَهَّرَکُمْ مِنَ الرِّجْسِ، وَفَضَّلَکُمْ بِالنَّوْعِ وَالْجِنْسِ، وَاصْطَفاکُمْ عَلَی العالَمِینَ بِالنُّورِ وَالْهُدی، وَالْعِلْمِ وَالتُّقی وَالْحِلْمِ وَالنُّهی، وَالسَّکِینَهِ وَالْوَقارِ، وَالْخَشْیَهِ وَالْإِسْتِغْفارِ، وَالْحِکْمَهِ وَالْآثارِ، وَالتَّقْوی وَالْعَفافِ، وَالرِّضا وَالْکَفافِ، وَالْقُلُوبِ الزّاکِیَهِ، وَالنُّفُوسِ الْعالِیَهِ، وَالْأَشْخاصِ الْمُنِیرَهِ، وَالْأَحْسابِ الْکَبِیرَهِ، وَالْأَنْسابِ الطّاهِرَهِ، وَالْأَنْوارِ الْباهِرَهِ لْمَوْصُولَهِ، وَالْأَحْکامِ الْمَقْرُونَهِ، وَأَکْرَمَکُمْ بِالْآیاتِ، وَأَیَّدَکُمْ بِالْبَیِّناتِ، وَأَعَزَّکُمْ بِالْحُجَجِ الْبالِغَهِ، وَالْأَدِلَّهِ الْواضِحَهِ، وَخَصَّکُمْ بِالْأَقْوالِ الصّادِقَهِ، وَالْأَمْثالِ النّاطِقَهِ، وَالْمَواعِظِ الشّافِیَهِ، وَالْحِکَمِ الْبالِغَهِ، وَوَرِثَکُمْ عِلْمَ الْکِتابِ، وَمَنَحَکُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَرْشَدَکُمْ

لِطُرُقِ الصَّوابِ، وَأَوْدَعَكُمْ عِلْمَ الْمَنايا وَالْبَلايا، وَمَكْنُونَ الْخَفايا، وَمَعالِمَ التَّنْزِيلِ، وَمَفاصِلَ التَّأْوِيلِ، وَمَوارِيثَ الْأَنْبِياءِ، كَتابُوتِ الْحِكْمَهِ، وَشِعارِ الْخَلِيلِ، وَمِنْسَأَهِ الْكَلِيمِ، وَسابِغَهِ داوُدَ، وَخاتَمِ الْمُلْكِ، وَفَضْلِ الْمُصْطَفى، وَسَيْفِ الْمُرْتَضى، وَالْجَفْرِ الْعَظِيمِ، وَالْإِرْثِ الْقَدِيمِ، وَضَرَبَ لَكُمْ فِى الْقُرْآنِ أَمْثالاً، وَامْتَحَنَكُمْ بَلْوىً، وَأَحَلَّكُمْ مَحَلَّ نَهْرِ طالُوتَ، وَحَرَّمَ عَلَيْكُمُ الصَّدَقَهَ، وَأَحَلَّ لَكُمُ الْخُمْسَ، وَنَزَّهَكُمْ عَنِ الْخَبائِثِ ماظَهَرَ مِنْهاوَمابَطَنَ،فَأَنْتُمُ الْعِبادُالْمُكْرَمُونَ، وَالْخُلَفاءُ الرّاشِدُونَ،وَالْأَوْصِياءُالْمُصْطَفَوْنَ،وَالْأَئِمَّهُ الْمَعْصُومُونَ، وَالْأَوْلِياءِ الْمَرْضِيُّونَ وَالْعُلَماءُ الصّادِقُونَ، وَالْحُكَماءُ الرّاسِخُونَ الْمُبَيِّنُونَ، وَالْبُشَراءُ النُّذَراءُ الشُّرَفاءُ الْفُضَلاءُ، وَالسّادَهُ الْأَتْقِياءُ، اَلْامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاللّابِسُونَ شِعارَ الْبَلْوى وَرِداءَ التَّقْوى، وَالْمُتَسَرْبِلُونَ نُورَ الْهُدى، وَالصّابِرُونَ فِى الْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ، وَلَدَكُمُ الْحَقُّ، وَرَبّاكُمُ الصِّدْقُ، وَغَذّاكُمُ الْيَقِينُ، وَنَطَقَ بِفَضْلِكُمُ الدِّينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ السَّبِيلُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالطُّرُقُ إِلى ثَوابِهِ، وَالْهُداهُ إِلى خَلِيقَتِهِ، وَالْأَعْلامُ فِى بَرِيَّتِهِ، وَالسُّفَراءُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، وَأَوْتادُهُ فِى أَرْضِهِ، وَخُزّانُهُ عَلى عِلْمِهِ، وَأَنْصارُ كَلِمَهِ التَّقْوى، وَمَعالِمُ سُبُلِ الْهُدى، وَمَفْزَعُ الْعِبادِ اِذَا اخْتَلَفُوا، وَ الدّالُّونَ عَلَى الْحَقِّ إِذا تَنازَعُوا، وَالنُّجُومُ الَّتِى بِكُمْ يُهْتَدى، وَبِأَقْوالِكُمْ وَأَفْعالِكُمْ يُقْتَدى، وَبِفَضْلِكُمْ نَطَقَ الْقُرْآنُ، وَبِوِلايَتِكُمْ كَمُلَ الدِّينُ وَالْإِيمانُ، وَإِنَّكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْحَقِّ، وَمَنْ خالَفَكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْباطِلِ، وَأَنَّ اللهَ أَوْدَعَ قُلُوبَكُمْ أَسْرارَ الْغُيُوبِ وَمَقادِيرَ الْخُطُوبِ، وَأَوْفَدَ إِلَيْكُمْ تَأْيِيدَ السَّكِينَهِ وَطُمَأْنِينَهَ الْوَقارِ، وَجَعَلَ أَبْصارَكُمْ مَأْلِفاً لِلْقُدْرَهِ، وَأَرْواحَكُمْ مَعادِنَ لِلْقُدْسِ، فَلا يَنْعَتُكُمْ إِلَّا الْمَلائِكَهُ، وَلا يَصِفُكُمْ إِلَّا الرُّسُلُ، أَنْتُمْ اُمَناءُ اللهِ وَأَحِبّاؤُهُ، وَعِبادُهُ لِلْقُدْسِ وَأَصْفِياؤُهُ، وَأَنْصارُ تَوْحِيدِهِ، وَأَرْكانُ تَمْجِيدِهِ، وَدَعائِمُ تَحْمِيدِهِ، وَدُعاتُهُ إِلى دِينِهِ، وَحَرَسَهُ خَلائِقِهِ، وَحَفَظَهُ شَرائِعِهِ، وَأَنَا اُشْهِدُ اللهَ خالِقِى، وَاُشْهِدُ مَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، وَاُشْهِدُكُمْ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُعْتَقِدٌ لِإِمامَتِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِعِصْمَتِكُمْ، خاضِعٌ لِوِلايَتِكُمْ، مُتَقَرِّبٌ إِلَى اللهِ سُبْحانَهُ بِحُبِّكُمْ، وَبِالْبَراءَهِ مِنْ أَعْدائِكُمْ، عالِمٌ بِأَنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ قَدْ طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَواحِشِ ماظَهَرَ مِنْهاوَمابَطَنَ،وَمِنْ كُلِّ رِيْبَه

وَ رَجاسَه وَدَنائَه وَنَجاسَه، وَأَعْطاكُمْ رايَه الْحَقِّ، الَّتِی مَنْ قَدَّمَها ضَلَّ، مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها ذَلَّ، وَفَرَضَ طاعَتَكَمْ وَمَوَدَّتَكَمْ عَلی كُلِّ أَسْوَدَ وَأَبْيَضَ مِنْ عِبادِهِ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلی أَرْواحِكُمْ وَأَجْسادِكُمْ».

آنگاه بگو:

«اَلسَّلامُ عَلی أَبِی مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ، سَيِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعابِدِينَ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی جَعْفَر مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ الدِّينِ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد الصّادِقِ الْأَمِينِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمّی، لَقَدْ رُضِعْتُمْ ثَدْیَ الْإِيمانِ، وَرُبِّيتُمْ فِی حِجْرِ الْإِسْلامِ، وَاصْطَفاكُمُ اللهُ عَلَی النّاسِ، وَوَرَثَكُمْ عِلْمَ الْكِتابِ، وَعَلَّمَكُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَجْری فِيكُمْ مَوارِيثَ النُّبُوَّهِ، وَفَجَّرَ بِكُمْ يَنابِيعَ الْحِكْمَهِ، وَأَلْزَمَكُمْ بِحِفْظِ الشَّرِيعَهِ، وَفَرَضَ طاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتَكُمْ عَلَی النّاسِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ ابْنِ عَلِیّ، خَلِيفَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْإِمامِ الرَّضِیِّ الْهادِی الْمَرْضِیِّ، عَلَمِ الدِّينِ وَإِمامِ الْمُتَّقِينَ، اَلْعامِلِ بِالْحَقِّ وَالْقائِمِ بِالْقِسْطِ، أَفْضَلَ وَأَطْيَبَ وَأَزْكی، وَأَنْمی ما صَلَّيْتَ عَلی أَحَد مِنْ أَوْلِيائِكَ وَأَصْفِيائِكَ وَ أَحِبّائِكَ، صَلاهً تُبَيِّضُ بِها وَجْهَهُ، وَتُطَيِّبُ بِها رُوحَهُ، فَقَدْ لَزِمَ عَنْ آبائِهِ الْوَصِيَّهَ، وَدَفَعَ عَنِ الْإِسْلامِ الْبَلِيَّهَ، فَلَمّا خافَ عَلَی الْمُؤْمِنِينَ الْفِتَنَ رَكَنَ إِلَی الَّذِی إِلَيْهِ رَكَنَ، وَكانَ بِما أَتاهُ اللهُ عالِماً، وَبِدِينِهِ قائِماً، فَأَجْزِهِ اللّهُمَّ جَزاءَ الْعارِفِينَ، وَصَلِّ عَلَيْهِ فِی الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَبَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُ السَّلامَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْإِمامِ الْوَصِیِّ، وَالسَّيِّدِ الرَّضِیِّ، وَالْعابِدِ الْأَمِينِ، عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعابِدِينَ، اِمامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، اَللّهُمَّ اخْصُصْهُ بِما خَصَصْتَ بِهِ أَوْلِياءَكَ مِنْ شَرائِفِ رِضْوانِكَ، وَكَرائِمِ تَحِيّاتِكَ، وَنَوامِی بَرَكاتِكَ، فَلَقَدْ بَلَّغَ فِی عِبادِهِ، وَنَصَحَ لَكَ فِی طاعَتِهِ، وَسارَعَ فِی رِضاكَ، وَسَلَكَ بِالْأُمَّهِ طَرِيقَ هُداكَ، وَقَضی ما كانَ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّكَ فِی دَوْلَتِهِ، وَأَدّی ما وَجَبَ عَلَيْهِ فِی وِلايَتِهِ،

حَتَّى انْقَضَتْ أَيّامُهُ، وَ كانَ بِشيعَتِهِ رَؤُوفاً، وَبِرَعِيَّتِهِ رَحيماً. اَللّهُمَّ بَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ مِنْهُ عَلَيْنا السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الْوَصِيِّ الْباقِرِ، وَالْإمام الطّاهِرِ، وَالْعَلَم الظّاهِرِ، مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ، أَبِى جَعْفَر الْباقِرِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى وَلِيِّكَ، الصّادِعِ بِالْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالصِّدْقِ، الَّذِى بَقَرَالْعِلْمَ بَقْراً وَبَيَّنَهُ سِرّاً وَجَهْراً، وَقَضى بِالْحَقِّ الَّذِى كانَ عَلَيْهِ، وَأَدَّى الْأَمانَةَ الَّتِى صارَتْ إِلَيْهِ، وَأَمَرَ بِطاعَتِكَ، وَ نَهى عَنْ مَعْصِيَتِكَ. اَللّهُمَّ فَكَما جَعَلْتَهُ نُوراً يَسْتَضِيُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَفَضْلاً يَقْتَدِى بِهِ الْمُتَّقُونَ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ الطّاهِرِينَ، وَأَبْنائِهِ الْمَعْصُومِينَ، أَفْضَلَ الصَّلاهِ وَأَجْزَلَها، وَأَعْطِهِ سُؤْلَهُ وَغايَهَ مَأْمُولِهِ، وَأَبْلِغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الْإمام الْهادِى، وَصِيِّ الْأَوْصِياءِ، وَوارِثِ عِلْمِ الْأَنْبِياءِ، عَلَمِ الدِّينِ، وَالنّاطِقِ بِالْحَقِّ الْيَقِينِ، وَأَبِى الْمَساكِينِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد الصّادِقِ الْأَمِينِ. اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ كَما عَبَدَكَ مُخْلِصاً وَأَطاعَكَ مُخْلِصاً مُجْتَهِداً، وَاجْزِهِ عَنْ إِحْياءِ سُنَّتِكَ وَاِقامَهِ فَرائِضِكَ خَيْرَ جَزاءِ الْمُتَّقِينَ، وأَفْضَلَ ثَوابِ الصّالِحِينَ، وَخُصَّهُ مِنّا بِالسَّلامِ، وَارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت امام حسن مجتبى(عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حَبِيبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صَفْوَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا أَمِينَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صِراطَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَيانَ حُكْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا ناصِرَ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَرُّ الْوَفِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقائِمُ الْأَمِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعالِمُ بِالتَّأْوِيلِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْهادِى الْمَهْدِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطّاهِرُ الزَّكِيُّ، اَلسَّلامُ

عَلَيْكَ أَيُهَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْحَقِيقُ،

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا أَبا مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ وَ رَحْمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ».

زيارت امام زين العابدين(عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا زَيْنَ الْعابِدِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا زَيْنَ الْمُتَهَجِّدِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اِمامَ الْمُتَّقِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وَلِيَّ الْمُسْلِمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا قُرَّهَ عَيْنِ النّاظِرِينَ الْعارِفِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وَصِيَّ الْوَصِيِّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا خازِنَ وَصايَا الْمُرْسَلِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ضَوْءَ الْمُسْتَوْحِشِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا نُورَ الْمُجْتَهِدِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سِراجَ الْمُرْتاضِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ذَخِيرَهَ الْمُتَعَبِّدِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مِصْباحَ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَفِينَهَ الْعِلْم، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَکِينَهَ الْحِلْم، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مِيزانَ الْقِصاصِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَفِينَهَ الْخَلاصِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَحْرَ النَّدى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَدْرَ الدُّجى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْأَوّاهُ الْحَلِيمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الصّابِرُ الْحَکِيمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَئِيسَ الْبَکّائِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ امِصْباحَ الْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَوْلاىَ يا أَبا مُحَمَّد، أَشْهَدُ أَنَّکَ حُجَّهُ اللهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَبُو حُجَجِهِ، وَابْنُ أَمِينِهِ وَابْنُ اُمَنائِهِ، وَأَنَّکَ ناصَحْتَ فِى عِبادَهِ رَبِّکَ، وَسارَعْتَ فِى مَرْضاتِهِ، وَخَيَّبْتَ أَعْداءَهُ، وَسَرَرْتَ أَوْلِياءَهُ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ عَبَدْتَ اللهَ حَقَّ عِبادَتِهِ، وَاتَّقَيْتَهُ حَقَّ تُقاتِهِ، وَأَطَعْتَهُ حَقَّ طاعَتِهِ، حَتّى اَتيکَ الْيَقِينُ، فَعَلَيْکَ يا مَوْلاىَ يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ أَفْضَلَ التَّحِيَّهِ، وَالسَّلامُ عَلَيْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت امام محمّد باقر(عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْباقِرُ بِعِلْم اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْفاحِصُ عَنْ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْمُبَيِّنُ لِحُکْم اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْقائِمُ بِقِسْطِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النّاصِحُ لِعِبادِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الدّاعِى إِلَى اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الدَّلِيلُ عَلَى اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْحَبْلُ الْمَتِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْفَضْلُ الْمُبِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النُّورُ السّاطِعُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْبَدْرُ اللاّمِعُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْأَبْلَجُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السِّراجُ الْأَسْرَجُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النَّجْمُ الْأَزْهَرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْکَوْکَبُ الْأَبْهَرُ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمُنَزَّهُ عَنِ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمَعْصُومُ مِنَ الزَّلّاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الزَّکِیُّ فِی الْحَسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الرَّفِیعُ فِی النَّسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْقَصْرُ الْمَشیدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ أَجْمَعِینَ، أَشْهَدُ یا مَوْلایَ أَنَّکَ قَدْ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ صَدْعاً، وَبَقَرْتَ الْعِلْمَ بَقْراً، وَنَشَرْتَهُ نَشْراً، لَمْ تَأْخُذْکَ فِی اللهِ لَوْمَةُ لائِمٍ، وَکُنْتَ لِدِینِ اللهِ مُکاتِماً، وَقَضَیْتَ ما کانَ عَلَیْکَ، وَأَخْرَجْتَ أَوْلِیاءَکَ مِنْ وِلایَةِ غَیْرِ اللهِ إِلی وِلایَةِ اللهِ، وَأَمَرْتَ بِطاعَةِ اللهِ، وَنَهَیْتَ عَنْ مَعْصِیَةِ اللهِ، حَتّی قَبَضَکَ اللهُ إِلی رِضْوانِهِ، وَذَهَبَ بِکَ إِلی دارِ کَرامَتِهِ، وَإِلی مَساکِنِ أَصْفِیائِهِ، وَمُجاوَرَةِ أَوْلِیائِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امام صادق(علیه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْإمامُ الصّادِقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْوَصِیُّ النّاطِقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْفائِقُ الرّائِقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السَّنامُ الْأَعْظَمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّراطُ الْأَقْوَمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِصْباحَ الظُّلُماتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا دافِعَ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِفْتاحَ الْخَیْراتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَعْدِنَ الْبَرَکاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْحُجَجِ وَالدَّلالاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْبَراهِینَ الْواضِحاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناشِرَ حُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا فاصِلَ الْخَطاباتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا کاشِفَ الْکُرُباتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمِیدَ الصّادِقِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا لِسانَ النّاطِقِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَلَفَ الْخائِفِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَعِیمَ الصّادِقِینَ الصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْمُسْلِمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا هادِیَ الْمُضِلِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَکَنَ الطّائِعِینَ، أَشْهَدُ یا مَوْلایَ إِنَّکَ عَلَی الْهُدی، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقی، وَشَمْسُ الضُّحی، وَبَحْرُ الْمَدی، وَکَهْفُ الْوَری، وَالْمَثَلُ الْأَعْلی، صَلَّی اللهُ عَلی رُوحِکَ وَبَدَنِکَ، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلَی الْعَبّاسِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت وداع ائمّه بقیع(علیهم السلام)

مرحوم شیخ طوسی و سیّد بن طاوس گفته اند که چون خواستی ائمّه بقیع را وداع کنی، بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَئِمَّةَ الْهُدی وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَسْتَوْدِعُکُمُ اللهَ وَأَقْرَأُ عَلَیْکُمُ السَّلامَ، آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما جِئْتُم بِهِ وَدَلَلْتُمْ عَلَیْهِ. اَللّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِینَ».

پس دعا بسیار کن، و از خداوند بخواه که بار دیگر زیارت ایشان را نصیب تو گرداند، و این آخرین زیارت تو نباشد.

زیارت عبّاس بن عبدالمطّلب(علیهما السلام)

عباس بن عبدالمطّلب، عموی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مقامی والا دارد، و در راه اسلام فداکاری های بسیار کرده و از حامیان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بوده، که قبر او در قبرستان بقیع است. در مفتاح الجنّات این زیارت برای آن بزرگوار نقل شده است:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَبّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ السِّقایَةِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت فاطمه بنت اسد مادر گرامی امیرالمؤمنین(علیهما السلام)

فاطمه بنت اسد، از زنان عالی مقام و مورد احترام خاصّ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، و فرزندی هم چون علیّ بن ابی

طالب(علیه السلام)به دنیا آورد. قبر ایشان نزدیک قبور ائمّه بقیع است، لکن بعضی گفته اند قبر آن مخدّره نزدیک قبر حلیمه سعدیّه دایه پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشد. نزد قبر آن بانوی مجلّله می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الاْوَّلِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الاْخِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مَنْ بَعَثَهُ اللهُ رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَةَ بِنْتِ اَسَد الْهاشِمِیَّةِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الصِّدِّیقَةُ الْمَرْضِیَّةُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا التَّقِیَّةُ النَّقِیَّةُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الْکَرِیمَةُ الرَّضِیَّةُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا کافِلَةَ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا والِدَةَ سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ ظَهَرَتْ شَفَقَتُها عَلی رَسُولِ اللهِ خاتَمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ تَرْبِیَتُها لِوَلِیِّ اللهِ الاْمِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی رُوحِکِ وَبَدَنِکِ الطّاهِرِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی وَلَدِکِ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکِ أَحْسَنْتِ الْکَفالَةَ، وَأَدَّیْتِ الاْمانَةَ، وَاجْتَهَدْتِ فِی مَرْضاةِ اللهِ، وَبالَغْتِ فِی حِفْظِ رَسُولِ اللهِ، عارِفَةً بِحَقِّهِ، مُؤْمِنَةً بِصِدْقِهِ، مُعْتَرِفَةً بِنُبُوَّتِهِ، مُسْتَبْصِرَةً بِنِعْمَتِهِ، کافِلَةً بِتَرْبِیَتِهِ، مُشْفِقَةً عَلی

نَفْسِهِ، واقِفَةً عَلی خِدْمَتِهِ، مُخْتارَةً رِضاهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَيْتِ عَلَى الْإِيمانِ وَالتَّمَسُّکِ بِأَشْرَفِ الْأَدْيانِ، راضِيَةً مَرْضِيَّةً، طاهِرَةً زَکِيَّةً، تَقِيَّةً نَقِيَّةً، فَرَضِيَ اللهُ عَنْكِ وَأَرْضاكِ، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكِ وَمَأْواكِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْفَعْنِی بِزِيارَتِها، وَثَبِّتْنِی عَلی مَحَبَّتِها، وَلا تَحرِمْنِی شَفاعَتَها وَشَفاعَةَ الْأَئِمَّهِ مِن ذُرِّيَّتِها، وَارْزُقْنِی مُرافَقَتَها، وَاحْشُرْنِی مَعَها وَمَعَ أَوْلادِهَا الطّاهِرِينَ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِی إِيّاها، وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ إِلَيْها أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِی، وَإِذا تَوَفَّيْتَنِی فَاحْشُرْنِی فِی زُمْرَتِها، وَأَدْخِلْنِی فِی شَفاعَتِها، بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ بِحَقِّها عِندَکَ وَمَنزِلَتِها لَدَيْکَ، اِغْفِرلِی وَلِوالِدَیَّ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، وَآتِنا فِی الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِی الْأخِرَهِ حَسَنَةً، وَقِنا بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النّارِ».

زیارت دختران حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) غیر از فاطمه زهرا(علیها السلام) دختران دیگری هم به نام های «زینب»، «امّ کلثوم» و«رقیّه» داشته است که قبرشان در بقیع می باشد.

برای زیارت آنان، نزدیک قبورشان می ایستی و به امید ثواب، چنین می گویی:«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صَفْوَةَ جَمِيعِ الْأَنْبِياءِ وَالْمُرْسَلِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنِ اخْتارَهُ اللهُ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ السَّيِّدِ الْمُصْطَفى، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ النَّبِيِّ الْمُجْتَبى، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ مَنِ اصْطَفيهُ اللهُ فِی السَّماءِ، وَفَضَّلَهُ عَلى جَمِيعِ الْبَرِيَّهِ وَالْوَری، اَلسَّلامُ عَلى ذُرِّيَّهِ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ، مِنْ نَسْلِ إِسْماعِيلَ، وَسُلالَهِ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ النَّبِیِّ الرَّسُولِ، اَلسَّلامُ عَلى اَخواتِ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ الْبَتُولِ، اَلسَّلامُ عَلى زَيْنَبَ وَأُمِّ كُلْثُومَ وَرُقَيَّهَ، اَلسَّلامُ عَلَى الشَّرِيفاتِ الْأَحْسابِ، وَالطّاهِراتِ الْأَنْسابِ، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ الْأباءِ الْأَعاظِمِ، وَسُلالَهِ الْأَجْدادِ الْأَكارِمِ الْأَفاخِمِ، عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَعَبْدِمَناف وَهاشِم، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیارت جناب عقیل وجناب عبداللّه فرزند جعفر طیّار(علیهما السلام)

عقیل و جعفر طیّار هر دو برادران علیّ بن ابی طالب هستند. عبدالله پسر جعفر طیّار، همسر حضرت زینب(علیها السلام)است.

قبر عقیل و عبدالله بن جعفر در بقیع قرار دارد. در زیارت این دو بزرگوار چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَنا يا عَقِيلَ بْنَ اَبيطالِب، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ عَمِّ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ عَمِّ حَبِيبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ عَمِّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا أَخا عَلِيِّ الْمُرْتَضى، اَلسَّلامُ عَلى عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرالطَّيّارِ فِی الْجِنانِ، وَعَلى مَنْ حَوْلَكُما مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْكُما وَ أَرْضاكُما أَحْسَنَ الرِّضا، وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكُما وَ مَسْكَنَكُما وَ مَحَلَّكُما وَمَأْويكُما، اَلسَّلامُ عَلَيْكُما وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیارت ابراهیم، فرزند رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

ابراهیم، پسر رسول الله(صلی الله علیه وآله) در کودکی از دنیا رفت و پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) را داغدار کرد. درگذشت ابراهیم، پیامبر را به شدّت غمگین ساخت و آن حضرت در سوگ فرزند، اشک می ریخت و می فرمود: «چشم اشک فشان است و غمگین، ولی سخنی نمی گویم که موجب ناخوشنودی پروردگارمان گردد».(بحار، ج۱۶، ص۲۳۵، ح۳۵ و ج۷۷، ص۱۴۲، ح۱)

این فرزند، که مورد علاقه شدید پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، در بقیع به خاک سپرده شد. برای زیارت او، در قبرستان بقیع، نزدیک قبر او می ایستی و چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَجِیِّ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، سَیِّدِ الْاَنْبِیاءِ وَخاتَمِ الْمُرْسَلِینَ، وَخِیَرَهِ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ فِی أَرْضِهِ وَسَمائِهِ،اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی السُّعَداءِ وَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ،اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِاللهِ الصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ

عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الرُّوحُ الزّاكِيَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الشَّرِيفَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا السُّلالَهُ الطّاهِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا النَّسَمَهُ الزّاكِيَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ خَيْرِ الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ النَّبِيِّ الْمُجْتَبى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمَبْعُوثِ إِلى كافَّهِ الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ السِّراجِ الْمُنِيرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمُؤَيَّدِ بِالْقُرْآنِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمُرْسَلِ إِلَى الاْنْسِ وَالْجانِّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ صاحِبِ الرّايَهِ وَالْعَلامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الشَّفِيعِ يَوْمَ الْقِيامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ مَنْ حَباهُ اللهُ بِالْكَرامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَهُ اللهِ وبَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ اِخْتارَ اللهُ لَكَ دارَ إِنْعامِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيْكَ أَحْكامَهُ، أَوْ يُكَلِّفَكَ حَلالَهُ وَحَرامَهُ، فَنَقَلَكَ إِلَيْهِ طَيِّباً زاكِياً مَرْضِيّاً طاهِراً مِنْ كُلِّ نَجَس، مُقَدَّساً مِنْ كُلِّ دَنَس، وَبَوَّأَكَ جَنَّهَ الْمَأْوى، وَرَفَعَكَ إِلَى الدَّرَجاتِ الْعُلى، وَصَلَّى اللهُ عَلَيْكَ صَلاهً تَقَرُّ بِها عَيْنُ رَسُولِهِ، وَتُبَلِّغُهُ أَكْبَرَ مَأْمُولِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ أَفْضَلَ صَلَواتِكَ وَأَزْكاها، وَأَنْمى بَرَكاتِكَ وَأَوْفاها، عَلى رَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلى مَنْ نَسَلَ مِنْ أَوْلادِهِ الطَّيِّبينَ، وَعَلى ما خَلَّفَ مِنْ عِتْرَتِهِ الطّاهِرِينَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّد صَفِيِّكَ، وَإِبْراهِيمَ نَجْلِ نَبِيِّكَ أَنْ تَجْعَلَ سَعْيِى بِهِمْ مَشْكُوراً، وَذَنْبِى بِهِمْ مَغْفُوراً، وَحَياتِى بِهِمْ سَعِيدَهً، وَعاقِبَتِى بِهِمْ حَمِيدَهً، وَحَوائِجى بِهِمْ مَقْضِيَّهً، وَأَفْعالِى بِهِمْ مَرْضِيَّهً، وَأُمُورِى بِهِمْ مَسْعُودَهً، وَشُؤُونِى بِهِمْ مَحْمُودَهً. اَللّهُمَّ وَأَحْسِنْ لِىَ التَّوْفِيقَ، وَنَفِّسْ عَنِّى كُلَّ هَمّ وَضِيق. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِى عِقابَكَ، وَامْنَحْنِى ثَوابَكَ، وَأَسْكِنِّى جِنانَكَ، وَارْزُقْنِى رِضْوانَكَ وَأَمانَكَ، وَأَشْرِكْ لِى فِى صالِحِ دُعائِى والِدَىَّ وَوُلْدِى وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، اَلاْحْياءَ مِنْهُمْ وَالاْمْواتَ، إِنَّكَ وَلِىُّ الْباقِياتِ الصّالِحاتِ، آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ».

زیارت اسماعیل فرزند امام صادق(علیهما السلام)

اسماعیل، فرزند بزرگ امام صادق(علیه السلام) بود، و عدّه ای از شیعیان پس از امام صادق به امامت

او اعتقاد پیدا کردند و به «اسماعیلیّه» معروف شدند، اگر چه خود به امامت برادرش امام موسی کاظم عقیده داشت و مورد احترام آن حضرت بود. در زیارت اسماعیل می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکَ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أَبیکَ الْمُرتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَّیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجَهَ أُمِّ الْمُؤْمِنِینَ أُمِّ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ أُمِّ الْأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَهِ، بُحُورِ الْعُلُومِ الزّاخِرَهِ، شُفَعائِی فِی الْآخِرَهِ، وَ أَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظامِ النَّخِرَهِ، أَئِمَّهِ الْخَلْقِ وَوُلاهِ الْحَقِّ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیفُ، الطّاهِرِ الْکَرِیمِ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفیهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الْإِمامَهَ فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

زیارت حلیمه سعدیّه(علیها السلام)

حلیمه سعدیّه، دایه و مادر رضاعی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود که آن حضرت را در کودکی از عبدالمطّلب (جدّ پیامبر) تحویل گرفت و میان قبیله خود در بیرون مکّه برد، و به او شیر داد و بزرگش کرد. زنی با عاطفه و مهربان که افتخار دایگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را داشت، و مورد احترام و علاقه حضرت بود.

در زیارت آن بانوی عظیم الشّأن چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا

أُمَّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یامُرْضِعَهَ رَسُولِ اللهِ، اَلسّلامُ عَلَیْکِ یا حَلِیمَهَ السَّعْدِیَّهِ، فَرَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکِ وَأَرْضاکِ، وَجَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکِ وَ مَأْواکِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت عمّه های رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

قبر این دو بانوی بزرگوار «صفیّه و عاتکه»، دختران عبدالمطّلب و امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل(علیه السلام) در بقیع در کنار هم قرار دارند. صفیّه، زنی شجاع، با کمال و ادیب و شاعر بود، و در آغاز ظهور اسلام مسلمان شد، و با پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بیعت کرد، و به مدینه هجرت نمود. در جنگ اُحُد و خندق هم حاضر بود، و در سال ۲۰ هجری در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت.

عاتکه نیز زنی با ایمان بود، و در ردیف صحابه پیامبر قرار داشت، و همراه مسلمانان مهاجر به مدینه هجرت کرد. در زیارت دو عمّه حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) صفیّه و عاتکه می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیِ الْمُصْطَفی، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُما وَجَعَلَ الجَنَّهَ مَنْزِلَکُما وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل(علیه السلام)

امّ البنین، که نامش «فاطمه» دختر حزام است، زنی رشـید، شجاع و عارف و فاضل و نجیب و با اخلاص بود که پس از شهادت حضـرت زهرا(علیها السـلام)، به همسـری امیرالمؤمنین در آمد، و صاحب چهار فرزند رشـید به نامهای عباس، عبداللّه، جعفر و عثمان شد که هر چهار نفر در کربلا، در رکاب امام حسـین(علیه السـلام) جنگیدند، و شـربت شـهادت نوشیدند. امّ البنین برای شهـدای کربلا و چهار شـهید خود در مدینه عزاداری می کرد، و در رثایشان شـعر می سـرود، واز احیاگران یاد کربلا و شـهدا بود.

در زیارت امّ البنین(علیها السلام) می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَهَ وَلِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَهَ أَمِیرِالمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْبَنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ

الْعَبّاسِ بْنِ أَميرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْكِ، وَجَعَلَ الجَنَّهَ مَنْزِلَكِ وَمَأْويكِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیارت اهل قبور

این زیارت برای دیگر اموات مؤمن و مؤمنه مدفون در بقیع و در دیگر قبرستان ها خوانده می شود:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم «اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مِنْ أَهْلِ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، يا أَهْلَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مِنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، يا لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، اِغْفِرْ لِمَنْ قالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَهِ مَنْ قالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ».

از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت شده هر کس به قبرستان برای زیارت اهل قبور برود، خداوند متعال ثواب پنجاه سال عبادت به او عطا فرماید، و گناه پنجاه ساله او و والدینش را ببخشد. از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل است هر کس هفت مرتبه سوره " إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيْلَهِ القَدْر " را نزد قبر مؤمنی بخواند، خداوند متعال فرشته ای را نزد قبر او می فرستد که پرستش خدا کند، و ثوابش را به نام آن میّت می نویسد. پس چون روز قیامت شود به هر هولی از اهوال قیامت برسد، خداوند آن هول را از او برطرف کند، تا اینکه داخل بهشت شود.

زیارت حضرت عبد اللّه بن عبدالمطّلب(علیهما السلام)

پدر گرامی حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) پس از مراجعت از سفر شام و قبل از ولادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، قبر آن بزرگوار تقریباً روبه روی «باب السّلام در محلّ مُصَلّی» قرار داشت که پس از طرح توسعه حرم، در داخل شبستان مسجد قرار گرفت و هم اکنون جای دقیق آن معلوم نیست.

در زیارت

آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُسْتَوْدَعَ نُورِ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ الْأَنْبِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ انْتَهی إِلَیْهِ الْوَدِیعَهُ وَالْأَمانَهُ الْمَنِیعَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَوْدَعَ اللهُ فِی صُلْبِهِ الطَّیِّبِ الطّاهِرِ الْمَکِینِ نُورَ رَسُولِ اللهِ الصّادِقِ الْأَمِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ سَیِّدِ الْأَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ حَفِظْتَ الْوَصِیَّهَ، وَأَدَّیْتَ الْأَمانَهَ عَنْ رَبِّ الْعالَمِینَ فِی رَسُولِهِ، وَکُنْتَ فِی دِینِکَ عَلی یَقِینٍ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ اتَّبَعْتَ دِینَ اللهِ عَلی مِنْهاجِ جَدِّکَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ فِی حَیاتِکَ وَبَعْدَ وَفاتِکَ، عَلی مَرْضاتِ اللهِ فِی رَسُولِهِ، وَأَقْرَرْتَ وَصَدَّقْتَ بِنُبُوَّهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَوِلایَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلامُ، وَالْأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، فَصَلَّی اللهُ عَلَیْکَ حَیّاً وَمَیِّتاً، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت دوم حضرت عبدالله بن عبدالمطّلب(علیهما السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْمَجْدِ الْأَثِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَهَ فَرْعٍ مِنْ دَوْحَهِ الْخَلِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ لِذَّبِیحِ إِسْماعِیلَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سُلالَهَ الْأَبْرارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبَا النَّبِیِّ الْمُخْتارِ، وَعَمَّ الْوَصِیِّ الْکَرّارِ، وَوالِدَ الْأَئِمَّهِ الْأَطْهارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَضاءَتْ بِنُورِ جَبِینِهِ عِنْدَ وِلادَتِهِ أَطْرافُ السَّماءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا یُوسُفَ آلِ عَبْدِ مَنافٍ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَکَ مَسْلَکَ جَدِّهِ إِسْماعِیلَ، فَأَسْلَمَ لِأَبِیهِ لِیَذْبَحَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ فَداهُ اللهُ بِما فَداهُ، فَتَقَبَّلَهُ فَأَعْطاهُ اللهُ وَأَباهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حامِلَ نُورِ النُّبُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَشْرَفَ النّاسِ فِی الْأُبُوَّهِ وَالْبُنُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبَا الطّاهِرِینَ بَعْدَ الطّاهِرِینَ، وَابْنَ الطّاهِرِینَ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

فضیلت زیارت حضرت حمزه و سایر شُهدای اُحُد

در سال سوّم هجری در شمال مدینه، در دامنه کوه اُحُد جنگی میان مسلمانان و کفّار اتّفاق افتاد که ابتدا مسلمانان پیروز شدند، ولی در مرحله بعد در اثر تخلّف، عدّه ای از فرمان رهبری سرپیچی کردند، و در نتیجه بیش از هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند. فخر المحقّقین در رساله فخریّه نوشته: مُستحب است زیارت حضرت حمزه(علیه السلام) و دیگر شهدای اُحُد در قبرستان اُحد.

از حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل است که هر کس مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت ننماید، به من جفا کرده است. شیخ مفید(رحمه الله) فرموده که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به زیارت قبر حمزه امر می فرمود وبه زیارت ایشان و شهدا اهتمام می کرد.

حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) بر زیارت قبر آن بزرگوار مواظبت می نمود. و از زمان حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) سنّت شده است

که مسلمانان به زیارت عموی گرامی آن حضرت می روند، و در کنار قبرش درنگ می کنند.

ودر حدیث است که حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از رحلت پدر روزهای دوشنبه و پنج شنبه هر هفته به زیارت قبور شُهدا می رفت و با اشاره به مواضع مسلمانان در صحنه جنگ اُحُد، می فرمود: این جا موضع رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، و در این مکان مشرکین، وبه نقلی دیگر در آن جا نماز می گزارد ودعا می کرد. شهدای اُحُد رضوان اللّه علیهم حدود هفتاد نفر می باشند.

زیارت حضرت حمزه عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

چون به زیارت آن حضرت در اُحُد رفتی نزد قبرش بایست و این زیارت را بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَیْرَ الشُّهَداءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَسَدَاللهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجُدْتَ بِنَفْسِکَ، وَنَصَحْتَ رَسُولَ اللهِ، وَکُنْتَ فِیما عِنْدَ اللهِ سُبْحانَهُ راغِباً، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی، أَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً إِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِزِیارَتِکَ، وَمُتَقَرِّباً إِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ، راغِباً إِلَیْکَ فِی الشَّفاعَهِ، أَبْتَغِی بِزِیارَتِکَ خَلاصَ نَفْسِی مَتَعَوِّذاً کَ مِنْ نار اسْتَحَقَّها مِثْلِی بِما جَنَیْتُ عَلی نَفْسِی، هارِباً مِنْ ذُنُوبِی الَّتِی احْتَطَبْتُها عَلی ظَهْرِی، فَزِعاً إِلَیْکَ رَجاءَ رَحْمَهِ رَبِّی، أَتَیْتُکَ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه، طالِباً فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَقَدْ أَوْقَرَتْ ظَهْرِی ذُنُوبِی، وَأَتَیْتُ ما أَسْخَطَ رَبِّی، وَلَمْ أَجِدْ أَحَداً أَفْزَعُ إِلَیْهِ خَیْراً لِی مِنْکُمْ أَهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَهِ، فَکُنْ لِی شَفِیعاً یَوْمَ فَقْرِی وَحاجَتِی، فَقَدْ سِرْتُ إِلَیْکَ مَحْزُوناً، وَأَتَیْتُکَ مَکْرُوباً، وَسَکَبْتُ عَبْرَتِی عِنْدَکَ باکِیاً، وَصِرْتُ إِلَیْکَ مُفْرَداً، وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِیَ اللهُ بِصِلَتِهِ، وَحَثَّنِی عَلی بِرِّهِ، وَدَلَّنِی عَلی فَضْلِهِ، وَهَدانِی لِحُبِّهِ، وَرَغَّبَنِی فِی الْوِفادَهِ

إلَيْهِ، وَاَلْهَمَنِى طَلَبَ الْحَوائِجِ عِنْدَهُ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْت لا يَشْقى مَنْ تَوَلاّكُمْ، وَلايَخِيبُ مَنْ أَتاكُمْ، وَلايَخْسَرُ مَنْ يَهْواكُمْ، وَلا يَسْعَدُ مَنْ عاديكُمْ».

پس رو به قبله می كنی و می گویی:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد. اَللّهُمَّ إنِّى تَعَرَّضْتُ لِرَحْمَتِكَ بِلُزُومِى لِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِيُجيرَنى مِنْ نِقْمَتِكَ وَسَخَطِكَ وَمَقْتِكَ فِى يَوْم تَكْثُرُ فِيهِ الاَْصْواتُ، وَتَشْغَلُ كُلُّ نَفْس بِما قَدَّمَتْ، وَتُجادِلُ عَنْ نَفْسِها، فَإنْ تَرْحَمْنِى الْيَوْمَ فَلا خَوْفَ عَلَيَّ وَلاحُزْنَ، وَإنْ تُعاقِبْ فَمَوْليً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلى عَبْدِهِ،وَلاتُخَيِّبْنى بَعْدَ الْيَوْم، وَلاتَصْرِفْنِى بِغَيْرِ حاجَتِى، فَقَدْ لَصِقْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ إلَيْكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِكَ وَرَجاءَ رَحْمَتِكَ، فَتَقَبَّلْ مِنِّى، وَعُدْ بِحِلْمِكَ عَلى جَهْلِى، وَبِرَأْفَتِكَ عَلى جِنايَهِ نَفْسِى، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِى، وَما أَخافُ أَنْ تَظْلِمَنِى، وَلكِنْ أَخافُ سُوءَ الْحِسابِ، فَانْظُرِ الْيَوْمَ تَقَلُّبِى عَلى قَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ، فَبِهِما فُكَّنِى مِنَ النّارِ، وَلاتُخَيِّبْ سَعْيِى، وَلا يَهُونَنَّ عَلَيْكَ ابْتِهالِى، وَلاتَحْجُبَنَّ عَنْكَ صَوْتِى، وَلاتَقْلِبْنِى بِغَيْرِ حَوائِجِى، يا غِياثَ كُلِّ مَكْرُوب وَمَحْزُون، وَيا مُفَرِّجاً عَنِ

الْمَلْهُوفِ الْحَيْرانِ الْغَرِيقِ الْمُشْرِفِ عَلَى الْهَلَكَهِ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْظُرْ إلَيَّ نَظْرَهً لا أَشْقى بَعْدَها أَبَداً، وَارْحَمْ تَضَرُّعِى وَعَبْرَتِى وَانْفِرادِى، فَقَدْ رَجَوْتُ رِضاكَ، وَتَحَرَّيْتُ الْخَيْرَ الَّذِى لايُعْطِيهِ أَحَدٌ سِواكَ، فَلا تَرُدَّ أَمَلِى، اَللّهُمَّ إنْ تُعاقِبْ فَمَوْليً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلى عَبْدِهِ وَجَزائِهِ بِسُوءِ فِعْلِهِ، فَلا اَخِيبَنَّ الْيَوْمَ، وَلاتَصْرِفْنِى بِغَيْرِ حاجَتِى، وَلاتُخَيِّبَنَّ شُخُوصِى وَوِفادَتِى، فَقَدْ أَنْفَدْتُ نَفَقَتِى، وَ أَتْعَبْتُ بَدَنِى، وَقَطَعْتُ الْمَفازاتِ، وَخَلَّفْتُ الاَْهْلَ وَالْمالَ وَما خَوَّلْتَنِى، وَآثَرْتُ ما عِنْدَكَ عَلى نَفْسِى، وَلُذْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ ابْتِغاءَ مَرْضاتِكَ، فَعُدْ بِحِلْمِكَ عَلى جَهْلِى، وَبِرَأْفَتِكَ عَلى ذَنْبِى، فَقَدْعَظُمَ جُرْمِى، بِرَحْمَتِكَ ياكَرِيمُ ياكَرِيمُ».

زیارت دیگر شهدای اُحُد

در زیارت شهدای جنگ اُحُد كه در دامنه كوه اُحُد دفن هستند،

چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْإِیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ، عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ، وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَذَبَبْتُمْ عَنْ دِینِ اللهِ وَعَنْ نَبِیِّهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الْإِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ،وَعَرَّفَنا وُجُوهَکُمْ فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ والصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، الَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَهُ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، أَتَیْتُکُمْ یا أَهْلَ التَّوْحِیدِ زائِراً وَبِحَقِّکُمْ عارِفاً، وَبِزِیارَتِکُمْ إِلَی اللهِ مُتَقَرِّباً، وَبِما سَبَقَ مِنْ شَرِیفِ الْأَعْمالِ وَمَرْضِیِّ الْأَفْعالِ عالِماً، فَعَلَیْکُمْ سَلامُ اللهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَکاتُهُ، وَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَهُ اللهِ وَغَضَبُهُ وَسَخَطُهُ، اَللّهُمَّ انْفَعْنِی بِزِیارَتِهِمْ، وَثَبِّتْنِی عَلی قَصْدِهِمْ، وَتَوَفَّنِی عَلی ما تَوَفَّیْتَهُمْ عَلَیْهِ، وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرِّ دارِ رَحْمَتِکَ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ لَنا فَرَطٌ، وَنَحْنُ بِکُمْ لاحِقُونَ».

و سپس هر چه می توانی سوره " اِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ " بخوان و ثواب آن را به ارواح مطهّره این شهدا هدیه کن.

مساجد و اماکن متبرّکه در مدینه منوّره

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

آثار و بناهای ارزشمند اسلامی در مدینه منوّره بقدری زیاد است که توضیح و تشریح ویژگی های آن، نیاز به کتاب جداگانه ای دارد، و از آنجا که توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم

رهبری، کتاب هایی در این زمینه تهیه و منتشر شده است، لذا از معرّفی اماکن، همراه کتاب ادعیه و زیارات، صرف نظر نموده، تنها به ذکر اسامی و مستحبّات برخی از آنان اکتفا می شود:

مسجد النّبی(صلی الله علیه وآله)

این مسجد، توسّط نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) و با کمک و همراهی مسلمانان صدر اسلام بنا گردید. حدود آن در زمان آن حضرت از شمال به جنوب ۳۵ متر، و از مشرق به مغرب ۳۰ متر بود که با ده ستون از درخت خرما ساخته شد، و در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به واسطه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) توسعه یافت.

جاهای مهمّ مسجد عبارتند از

الف: حُجره مطهّره:

طول حجره مطهّره رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) ۱۶ متر و عرض آن ۱۵ متر می باشد، و گنبدی به نام قبّه الخضرا بر روی آن قرار دارد.

ب: منبر رسول اللّه(صلی الله علیه وآله):

در سال ۵ هجرت برای پیامبر منبری با سه پلّه ساختند که آن حضرت بر پله سوم نشسته و برای مردم سخن می گفتند.

ج: محراب: در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و خلفا، مسجدالنّبی محراب نداشت، امّا در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز محرابی در محلّ نماز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ساختند، که هم اینک به نام محراب النّبی(صلی الله علیه وآله) معروف است.

د: روضه منوّره

ه: ستون های مسجد که به نام های توبه یا ابولبابه، حنّانه، مهاجرین، سریر و مخلّقه معروف است.

و: مقام جبرئیل

ز: محلّ اصحاب صفّه

ح: محراب تهجّد

ط: خانه حضرت فاطمه(علیها السلام)

قبرستان بقیع

در این قبرستان چهار امام معصوم یعنی: امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمّد باقر، امام جعفر صادق(علیهم السلام)، و بسیاری از صحابه، همسران و دختران، و ابراهیم فرزند رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، و تعداد زیادی از مردان و زنان صدر اسلام مدفونند.

مسجد قُبا

اوّلین مسجدی که بر اساس تقوا، توسّط پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در مدینه ساخته شد، مسجد قُبا بود.

مَشرَبه اُم‌ابراهیم ومسجد فضیخ یا ردّ الشّمس

مَشرَبه اُم‌ابراهیم ومسجد فضیخ یا ردّ الشّمس که در نزدیکی قُبا بوده است.

مسجد الجمعه

مسجد الجمعه که در مسیر قُبا به مدینه قرار دارد.

قبرستان اُحد

قبرستان اُحد در این مکان حمزه سیّدالشّهدا و سایر شهدای جنگ اُحد مدفون هستند

مسجد العسکر

مسجد العسکر و مسجد ثنایای رسول اللّه که در اُحد قرار داشته است.

مساجد سبعه

مساجد سبعه این مساجد که شمارشان کمتر از هفت می باشد ولی به مساجد سبعه معروف است، و بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله)در محلّ وقوع جنگ احزاب بنا گردیده است، عبارتند از:

الف: مسجد فتح

ب: مسجد علی(علیه السلام)

ج: مسجد فاطمه(علیها السلام)

د: مسجد سلمان(رحمه الله)

برخی از این مساجد در سال های اخیر تخریب گردیده است.

مسجد ذوالقبلتین

مسجد ذوالقبلتين در اين مسجد قبله تغيير يافت، و مسلمين كه به طرف مسجد الأقصى نماز مى خواندند، موظّف شدند از آن پس به طرف كعبه نماز بگزارند.

مسجد غمامه يا مصلّى النّبى(صلى الله عليه وآله)

مسجد غمامه يا مصلّى النّبى(صلى الله عليه وآله)

مسجد حضرت على(عليه السلام) و مسجد حضرت زهرا(عليها السلام)

مسجد حضرت على(عليه السلام) و مسجد حضرت زهرا(عليها السلام) كه در مناخه و نزديك به يكديگر قرار داشته اند.

مسجد مباهله

مسجد مباهله در محلّ اين مسجد پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)همراه با على و فاطمه و حسن و حسين(عليهم السلام) براى مباهله با نصاراى نجران آمدند.

مسجد شجره

مسجد شجره كه همان ميقات اهل مدينه و كسانى است كه از مدينه عازم حجّ و زيارت بيت الله الحرام مى باشند.

مسجد مُعَرَّس

مسجد مُعَرَّس كه اينك از آن خبرى نيست.

محلّه بنى هاشم

محلّه بنى هاشم خانه امام سجاد(عليه السلام) و امام صادق(عليه السلام) و ذرّيّه رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) در اين محل بوده، و در توسعه حرم تخريب گشته و از بين رفته است.

مساجد ديگرى

مسجد ابوذر، مسجد نفس زكيه، مسجد ظفر يا مسجد بنى ظفر، مسجد سُقيا، مسجد مُسَيْجِد، مسجد غزاله يا مسجد منصرف، مسجد بنى سالم، مسجد بنى قريظه، مسجد الرايه، و...

برخى از اين اماكن اعمال و مستحبّات خاصّى دارند كه به اختصار متذكّر مى شويم:

مستحبّات مدينه منوّره و مسجدالنّبى(صلى الله عليه وآله)

۱ غسل ورود به مدينه و مسجدالنّبى(صلى الله عليه وآله) وزيارت پيامبر(صلى الله عليه وآله) و ائمّه بقيع(عليهم السلام)، كه مى

توان با یک غسل همه را نیّت کرد.

۲ اقامت در مدینه منوّره: صاحب جواهر می فرماید که اختلافی در استحباب سکونت و مجاورت مدینه منوّره نیست، و مرحوم شهید در دروس بر این مطلب ادّعای اجماع کرده است.

سمهودی از مالک بن انس امام مالکیه نقل می کند که از او سؤال شد: سکونت در مدینه نزد تو بهتر است یا در مکّه؟ گفت: مدینه، و چرا مدینه محبوب تر نباشد؟ و حال آنکه راهی در آن نیست مگر اینکه رسول خدا بر آن عبور فرموده، و جبرئیل از جانب پروردگار بر آن حضرت نازل شده است.

۳ مستحبّ است در مدّت اقامت یک ختم قرآن یا بیشتر در مدینه و به خصوص در مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله) بخواند.

۴ مستحبّ است هر مقدار می تواند در مدینه صدقه بدهد، و مرحوم مجلسی روایت کرده که یک دِرهم صدقه در مدینه معادل ده هزار دِرهم در جای دیگر است. بنابراین سعی کند در کمک کردن به برادران دینی مخصوصاً سادات و ذرّیه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کوتاهی نشود.

۵ مواظب اعمال و رفتار خود باشد، و فرصت را غنیمت شمرد، و هرچه می تواند نماز بخواند، به ویژه در مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله) که

هر رکعت نماز در مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله) مساوی هزار رکعت نماز در غیر آن است مگر مسجد الحرام، و برای نماز افضل اماکن، روضه رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) می باشد.

۶ در وقت ورود و خروج از مسجد صلوات بفرستد.

۷ هنگام ورود در مسجد دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آورد.

۸ از طرف والدین و برادران دینی و آشنایان، به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) سلام کند.

۹ پس از زیارت چنانکه قبلاـ گفته شد دو رکعت نماز زیارت بخواند، و ثوابش را به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هدیه کند.

۱۰ نزدیک مرقد مطهر رسول خدا بایستد، و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، و دعا کند.

۱۱ در مقام جبرئیل نماز و دعا بخواند.

۱۲ در محراب رسول خدا در صورت امکان نماز بگزارد.

۱۳ در مسجد صدا را بلند نکند.

۱۴ دو رکعت نماز نزد ستون ابولبابه (ستون توبه) بجا آورد، و دعا کند.

۱۵ نماز و دعا در روضه مبارکه حضرت رسول و هم چنین در خانه حضرت زهرا(علیها السلام) مستحب است، و در صورتی که امکان نداشته باشد، مناسب است این کار هر چه نزدیک تر به این دو مکان شریف انجام گیرد.

قابل توجّه اینکه، روضه مبارکه مسجدالنّبی، ستون توبه و مقام جبرئیل هر کدام دعای مخصوصی دارند که در همین کتاب پس از زیارت حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) زیر عنوان خاصّ خود ذکر شده است.

مسجد قُبا

حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) به هنگام هجرت از مکّه به مدینه، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل، سال اوّل هجری، وارد قریه قُبا (۵ کیلومتری جنوب مدینه) شد، و تا روز جمعه (۴ روز) در این محل

توقّف کرد، تـا حضـرت علی(علیـه السـلام) در مکّه امانـات مردم را که نزد حضـرت رسـول بـود به آنـان برگردانـده، و سـایر دسـتورهای حضـرت را اجرا، و چند تن از زنان که حضـرت فاطمه(علیها السلام) در میانشان بود، به حضرتش ملحق شود، و از طرفی دیگر مردم مدینه خود را برای ورود حضـرت آماده کنند. در این توقّف چهار روزه، حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) اوّلین مسـجد را با کمکْ مسلمانان بنا نمود، که زمین آن را مردم قُبا هدیه کردند، و حضرت با نوک سرنیزه خود حدود آن را روی زمین مشخّص کرد. گفته اند که هر ضلع آن ۶۶ ذراع بوده است.

در ساختن این مسـجد پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) مانند دیگر مسـلمانان شـرکت داشت، و سنگ و گِل حمل می نمود، و دوشـادوش دیگران کـار می کرد، و در جواب آنـان که از حضـرت می خواسـتند که گوشه ای بنشـیند و فقط فرمان دهـد می فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ یَعْمُرُ الْمَساجِدا *** یَقْرَأُ الْقُرآنَ قائِماً وَقاعِداً آیه شریفه " لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرینَ " ((توبه: ۱۰۸) در مورد همین مسجد نازل شده است.

مسـجد قبا بارها تجدید بنا و توسـعه یافته، زیرا نزد مسـلمین اهمّیّت بسـزایی داشـته، و رسول اکرم(صـلی الله علیه وآله) هر هفته روزهـای دوشـنبه به قبا تشـریف می برده، و در آنجا نماز می گزاردنـد. از آن حضـرت روایت شـده که: هر کس در خانه اش وضو بگیرد و به مسجد قبا رود و دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک عُمره را برای او می نویسند. و

حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام) نیز فرمود: هنگام زیارت مَشاهد و مساجد اطراف مدینه، ابتدا به مسجد قبا رفته و در آنجا بسیار نماز بخوان.

اعمال مسجد قبا

وقت تشرّف، دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آور،

بعد تسبیحات حضرت زهرا(علیها السلام) را بگو، و زیارت جامعه اوّل را بخوان آنگاه دعا کن، و بهتر است که به این جملات

دعا کنی:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلُ عَلی صَدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: "لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ". اَللّهُمَّ طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنَ النِّفاقِ، وَأَعْمالَنا مِنَ الرِّیا، وَفُرُوجَنا مِنَ الزِّنا، وَأَلْسِنَتَنا مِنَ الْکِذْبِ وَالْغَیْبَهِ، وَأَعْیُنَنا مِنَ الْخِیانَهِ، فَإِنَّکَ تَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ».

پشت این مسجد منزلی بوده متعلّق به امیرالمؤمنین(علیه السلام)، و جلوی مسجد چاه آب شیرینی که فعلاً اثری از آن نیست.

گفته شده که انگشتر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در آن چاه افتاده و بدین جهت به «چاه انگشتر» نامیده ده، و نیز به «چاه آب دهان» هم معروف است، زیرا نقل شده پیغمبر(صلی الله علیه وآله) آب دهان مبارک را در آن چاه افکندند و آبش پس از شوری، شیرین شد.

نکته قابل توجّه اینکه: در سال نُهم هجری گروهی از منافقین مسجدی ساختند تا از آن به عنوان پایگاهی بر ضدّ اسلام و مسلمانان بهره گیرند، و از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) درخواست کردند که آن را افتتاح نماید و برای تبرّک در آن نماز بخواند، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هم قول مساعد دادند که در فرصت مناسب چنین

کنـد، ولی با نزول آیه شـریفه "...وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَکُفْراً... " نقشه منافقین آشـکار شـد، و پیامبر(صـلی الله علیه وآله) دستور تخریب آن را صادر فرمود.

مسجد ذو قبلتین

بنـابر مشـهور در نیمه رجب یا شـعبان سال دوم هجری، رسول گرامی(صـلی الله علیه وآله) به دعوت «اُمُّ بِشْـر» به میان قبیله بنی سالم در شمال غربی مدینه رفتند، و هنگام نماز ظهر دو رکعت نماز را طبق معمول به سوی بیت المقدّس خواندند. فرمان الهی مبنی بر روگردانـدن بـه سـوی کعبـه نـازل شـد، و بقیـه نمـاز را بـه طرف کعبـه گزاردنـد، و از آن پس کعبه مکرّمه قبله دائمی مسلمانان شد. بدین مناسبت این مسجد را مسجد ذو قبلتین یا مسجد قبلتین نامیده اند. این مسجد در جانب غربی مسجد فتح، با فاصله کمی واقع شده است.

یکی از آیـات کریمه ای که به این مناسـبت نـازل شـد آیه کریمه: " قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ «ما تو را که صورتت را به سوی آسـمان می گردانی می بینیم، اکنون تو را به قِبْلَةً تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَحَیْثُ ما سوی قبله ای که از آن خوشـنود باشی می گردانیم، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان، و هرجا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ» (بقره: ۱۴۴)می باشد.

سابقاً در این مسـجد دو محراب، روبروی هم شـمالی و جنوبی یکی به طرف کعبه و دیگری به طرف بیت المقدس قرار داشته، ولی متأسّـفانه در سال های اخیر که مسـجد را تجدیـد بنا کرده انـد، تنها جای یک محراب در آن باقی مانـده، و آثار قبلی این حادثه بزرگ، محو شده است.

مستحب است در مسجد ذو

قبلتین دو رکعت نماز تحیّت مسجد خوانده شود، و مناسب است بعد از آن این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إِنَّ هذا مَسْجِدُ الْقِبْلَتَیْنِ، وَمُصَلّی نَبِیِّنا وَحَبِیبِنا وَسَیِّدِنا مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ عَلی صَدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: "قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ". اَللّهُمَّ کَما بَلَّغْتَنا فِی الدُّنْیا زِیارَتَهُ وَمَآثِرَهُ الشَّرِیفَهَ، فَلا تُحْرِمْنا یا اَللهُ فِی الْاخِرَهِ مِنْ فَضْلِ شَفاعَهِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَتِهِ وَتَحْتَ لِوائِهِ، وَ أَمِتْنا عَلی مَحَبَّتِهِ وَسُنَّتِهِ، وَاسْقِنا مِنْ حَوْضِهِ الْمَوْرِدِ بِیَدِهِ الشَّرِیفَهِ، شَرْبَهً هَنِیئَهً مَرِیئَهً لا نَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

مسجد فتح (مسجد احزاب)

در کنار رشته کوه سلع، چند مسجد کوچک است که موقعیّت جنگ احزاب (خندق) را نشان می دهد، و گفته می شود لشکر اسلام در این قسمت اردو زده بود. در همین محل بر فراز کوه، مسجدی بنا شده که معروف به مسجد فتح است، در سبب نامگذاری آن گفته شده: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این مکان برای پیروزی مسلمانان دعا کرد، و خبر فتح و پیروزی لشکر اسلام در همین مکان به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) رسید. در همین جنگ بود که به دست توانای علیّ بن ابی طالب(علیهما السلام)، عَمْرِو بْن عبدوُدّ عامری پهلوان نامی عرب کشته شد، و نوشته اند: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این هنگام فرمود: «ضَرْبَهُ عَلِیّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ خَیْرٌ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَیْنِ (بحار، ج ۳۹، ص ۲)

مستحب است بعد از خواندن دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را بخوانی:

«یا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ، وَیا

مُجیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ، وَیا مُغِیْثَ الْمَهْمُومِینَ، إِکْشِفْ عَنِّی ضُرِّی وَهَمِّی وَکَرْبِی وَغَمِّی، کَما کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هَمَّهُ، وَکَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ،وَاکْفِنِی مااَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِالدُّنْیاوَالْاخِرَهِ، یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

دعا در مسجد الاجابه

مسجد اجابه همان مسجد مباهله است که در روز بیست و چهارم ذی حجّه داستان مباهله رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) با نصارای نجران در آن مکان واقع شد.

در مسجد الإجابه پس از دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را می خوانی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ صَبْرَ الشّاکِرِینَ لَکَ، وَعَمَلَ الْخائِفِینَ مِنْکَ، وَیَقِینَ الْعابِدِینَ لَکَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، وَأَنَا عَبْدُکَ الْبائِسُ الْفَقِیرُ، وَ أَنْتَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ، وَأَنَا الْعَبْدُ الذَّلِیلُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَامْنُنْ بِغِناکَ عَلی فَقْرِی، وَبِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِقُوَّتِکَ عَلی ضَعْفِی، یا قَوِیُّ یا عَزِیزُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْأَوْصِیاءِ الْمَرْضِیِّینَ، وَاکْفِنِی ما أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

فرهنگ واژگان حج

مقدمه

فرهنگ اصطلاحات حج

گردآوری: محمّد یوسف حریری

بسم الله الرحمن الرحیم

حج عبادتی مقدس است و مکه و مدینه هم مقدس ترین دیار جهان، و آرزوی هر مسلمانی انجام حج است و زیارت این دو مهبط وحی الهی. این کتاب با این هدف و امید که بتواند اطلاعات عمومی مختصری را در اختیار علاقه مندان و زائران «بیت الله» قرار دهد، مدون شده است، با این تذکار که در مسائل فقهی ضمانت عملی ندارد. با مسئلت توفیقِ زیارت مقبول از درگاه الهی برای همه آرزومندان.ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو أخطانا تقدیم به پدر و مادرم، هستی دهندگان زندگی ام و همسرم، همراه و همسفر زندگی ام

ا

ائمه بقیع

چهار امام معصوم (امام دوم، چهارم، پنجم و ششم) مدفون در مدینه در قبرستان تاریخی بقیع.

آبار علی

نام دیگر منطقه (ك) مسجد شجره.

اباطع

(اَ طِ) شهرت قریشیان ابطحی که در داخل دره مکه مکان داشتند. (مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۲۰).

ابراج شهداء

اَ) شهرت برج (ساختمان)هایی است در شهر مکه جهت سکونت زائران واقع در منطقه () شهدای فخ.

ابطح

(اَ طَ) جایی است بین مکه و منی و مسافت آن از هر دو به یک اندازه است و شاید به منی نزدیک تر است و از این جهت به مکه و منی هر دو نسبت داده می شود. (لغت نامه).

ابطحی

اهل مکه را می گفتند، منسوب به (ك) ابطح.

ابوا

(اَ) منطقه و زیارتگاهی است بین مکه و مدینه. این جا:

۱. محل ولادت حضرت امام کاظم(علیه السلام) است.

۲. محل دفن حضرت آمنه مادر رسول الله است (به نظر بیشتر مورخین). نوشته اند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در سال حدیبیه در گذر از ابواء قبر مادرش را زیارت کرد و آن را مرمت نمود و بر سر مزار مادر گریست و مسلمین هم گریستند.

۳. محل وفات و دفن عبدالرحمن بن حسن مجتبی است که همراه امام حسین(علیه السلام) به حج مشرف می شد.

۴. محل وقوع غزوه ابواء است که طبق نقل، نخستین غزوه ای است که در صفر سال دوم هجری رخ داد، اما کار بدون جنگ به صلح انجامید. پرچمدار این غزوه حضرت حمزه سیدالشهداء بود.

نیروی مسلمین را دویست تن و شمار دشمن را نامعلوم ذکر کرده اند.

ابوقبیس

(ك) کوه ابوقبیس.

ابیار علی

(اَ) نام دیگر منطقه (ک) مسجد شجره.

اتمام حج

افعال حج را بدون خلل ونقص به جای آوردن. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اتمو الصف الاول فالاول (اَ تِ مُّ صَّ فَّ لْ اَ وَّ لْ فَ لْ اَ وَّ لْ).

امام جماعت اهل سنت قبل از گفتن تکبیره الاحرام. با این جمله و جملات دیگر نظیر «سدوا الخلل» و «سووا صفوفکم» و «استووا» نمازگزاران را به تسویه صفوف و منظم ایستادن در صف دعوت می کند. اگر در صف های جلو جای خالی وجود دارد، در صف بعد نایستید. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۶۵).

اثبره

(اَ بَ رَ) جمع ثبیر. عمده کوه های بزرگ مکه را گویند. از جمله اند: ثبیر غینا (که بلندترین این ثبیرهاست)، ثبیر الزنج، ثبیر الخضراء، ثبیرا التصح، ثبیر احدب. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۹۱ به بعد).

اثرب

اَ رِ) نام دیگری از یثرب (مدینه) است (لغت نامه،میقات حج، ش ۵، ص ۹۱).

اجازه

(اِ زِ) نامی برای انتقال سریع از عرفه به مزدلفه در (ک) حج جاهلی.

اجزی صوفه

نوعی اجازه گرفتن برای شروع (ک) حج جاهلی.

اجیاد

(اَ) یا «جیاد» در تلفظ گویش های عامیانه به دو دره از دره های مکه اطلاق می شود؛ یکی از جنوب امتدا یافته به سمت شمال می رود و دیگری از کوه اعرف در شرق آمده و سپس روبه روی مسجد الحرام از سمت جنوب به یکدیگر می پیوندد. این دره ها امروزه با پدید آمدن و گسترش محلات متعدد شهری، مسکونی شده است. (میقات حج، ش ۱۳، ص ۱۵۱).

احجاج

(اِ) به حج فرستادن (لغت نامه، فرهنگ جامع).

احجار الزیت

(اَ رُ زَّ) محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع و موضع نماز استسقاء است.

این جا مـدفن قیامگر علوی از نوادگان امام مجتبی(علیه السـلام)محمدبن عبدالله مشـهور به نفس زکیه (متولد ۱۰۰ متوفی ۱۴۵ هجری) است. با سرکوبی علویان توسط عباسیان، نفس زکیه در زمان منصور به سال ۱۴۵ هجری به همراه عده ای از سادات و بزرگان در مـدینه قیام نمود و اهل مدینه با وی بیعت کردند، اما در برخورد با عیسـی بن موسـی در «احجار الزیت» به شـهادت رسـید. لقب نفس زکیه را براساس خبری از رسول الله می داننـد که فرمود: نفس زکیه از فرزنـدانم در احجار الزیت کشـته می شود.

احجار المراء

(اَ رُ لْ مَ)(۱)قبا که در خارج مدینه منوره است (لغت نامه)

جـایی است در مکه، در حـدیث آمـده است: پیامبر(صـلی الله علیه وآله وسـلم) در محل احجارالمراء جبرئیل را دیـدار کرد. به نقلی دیگر احجارالمراء در قبا، از توابع مدینه، قرار دارد. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۲).

احد

(اُ حُ) منطقه ای است در شـمال مـدینه (که امروزه به علت گسترش محلات شـهری تقریباً متصل به مـدینه شـده است) این جا محل رویداد غزوه احد و مدفن شهدای این نبرد است.

کوه احد

کـوهی است از دیگر کوه هـا به مـدینه نزدیـک تر و کوهی است مسـتقل از دیگر کوه هـا و طولا‌نی ترین کوه در شـبه جزیره عربستان است و احادیث متعددی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل آن نقل شده است. (ک) کوه احد.

غزوه احـد: در پانزدهم شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد غزوه احد اتفاق افتاد. هفتصد (یا هزار) مسـلمان در مصاف با سه (یا پنج) هزار کافر قریشـی به سـرکردگی ابوسـفیان و صفوان بن امیه ابتدا آنها را گریزاندند و با این فتح ابتدایی عده ای از محافظان پنجاه (یا صد) نفری تنگه پشت سـر مسلمین برخلاف فرمان رسول الله برای کسب غنایم جایگاه خود را ترک کردند. با این ترک سـنگر، سواران کمین کرده قریش به فرماندهی خالد بن ولید با هجوم به باقی مانده محافظان تنگه و کشتن آنها از پشت سـر به مسـلمین حمله آوردنـد و آنها را پراکنـده ساختنـد. در این موقعیت حضـرت خود به نبرد پرداختند و با یاری پسـر عمش حضـرت علی(علیه السـلام) و تنی چند از اصحاب، سپاه اسلام را از نابودی نجات دادند و کفار ناموفق در کشتن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به مکه بازگشتند.

قبرسـتان احـد: محـاذات کـوه احـد، مـدفن حضـرت حمزه سیدالشـهداء و دیگر مجاهـدانی است که در غزوه احـد به شـهادت رسیدند. این جا به «مقبره الشهداء» و یا «قبورالشهداء» معروف است. مدفن مقدس

آن حضرت قبه و بارگـاهی داشت که در سـال ۵۷۰ (یا ۵۹۰) هجری توسط مادر ناصـرالدین بالله عباسـی ساخته شد و سـلطان اشـرف قایتبای از ممالیک مصـر (در اواخر قرن نهم) آن را تعمیر کرد و توسـعه داد و نیز در زمان حکومت عبدالمجید عثمانی مرمت شـد. امـا وهـابیون آن را (ماننـد دیگر زیارتگـاه های مـدینه) تخریب کردنـد و قبر آن حضـرت و سایر شـهدا را با زمین مسطح ساختند و سرانجام برای عدم دسترسی زائران به آن مزارهای شریف، در سال ۱۳۸۳

۱. مِ (لغت نامه) مَ (میقات حج، ش ۳۶ ص ۱۱۲).

هجری قمری دور تـا دور «مقـابر شـهدای احـد» را به صورت صـحن مسـتطیل با دیواری سـیمانی و درب و پنجره های فولادی محصور ساختند. (درب این صحن تا سال های اخیر بر روی زائران گشوده بود، ولی از سال ۱۳۹۶ قمری در موسم حج مانع از ورود زائران به محوطه مزار شهدای احد می شوند).

در وسط این قبرستان صورت سه قبر مشخص است که مرقد مطهر حضرت حمزه (در قسمت شرقی) و مزار عبدالله بن جحش و مصـعب بن عمیر (در قسـمت غرب) می باشد، و در ضـلع شـمالی قبر حضـرت حمزه، محوطه گود مربع شـکلی وجود دارد که سایر شهدا مدفونند.

زیـارت شـهدای احـد: دربـاره فضـیلت زیـارت شـهدای احـد احادیث فراوانی نقل شـده است؛ از جمله روایت شـده که رسول اکرم(صـلی الله علیه وآله وسـلم) فرمودنـد: هر کس مرا زیارت کنـد و عمویم را زیارت نکنـد بر من جفا کرده است. و روایت است که آن حضرت فرمان دادند تا قبر آن حضرت زیارت شود و خود به زیارت آن جناب و سایر

شهـدا می رفتنـد. حضـرت فاطمه(علیها السـلام) نیز برای زیارت به احـد می رفتنـد. زیارت شـهدای احد در روزهای دوشـنبه و پنجشنبه مستحب ذکر شده است.

مساجد احد: در این منطقه مساجد چندی وجود دارد، چون: مسـجد حمزه، مسـجد جبل احد (مسجد فسح)، مسجد جبل عینین (مسـجد جبل الرماه)، مسـجد ثنایا (قبه الثنایا)، مسجد الدرع (مسـجد الشـیخین مسـجد البدائع)، مسـجد المصرع (مسجد الوادی مسجد العسکر)، مسجد المستراح (مسجد استراحت).

احرام

(اِ) در لغت بـه معنی منع اسـت و در اصـطلاح عبـارت اسـت از آهنـگ حـج نمـودن، بـه حرم در آمـدن، دو پـارچه نـادوخته (احرامی)، حرام کردن اموری در مراسم حج.

احرام اولین عمـل از واجبات حـج (و عمره) است که از ارکان می باشـد و با بیرون آمـدن از لباس معمولی و در برکردن لباس احرامی و حرام شـدن اموری بر مکلف (محرم) ضـمن انجام آدابی صورت می گیرد. حالتی است که مکلف حـج در آن ملتزم به ترک محرمات و حفظ آداب آن است.

واجبات احرام:

احرامی پوشیدن.

نیت احرام (حج عمره) نمودن.

ذکر تلبیه (لبیک) را گفتن.

مکـان احرام: در بر کردن احرامی (لبـاس احرام) بایـد در میقـات صورت گیرد و میقـات (مکـان احرام بسـتن) با توجه به نقطه ورود به حرم و با توجه به نوع عبادت (حج یا عمره) متعدد و متفاوت است و این مکان ها در:

۱. عمره تمتع عبارتنـد از: یلملم، وادی عقیق، قرن المنـازل، ذوالحلیفه (مسـجد شـجره)، جحفه، محـاذی ادنی الحـل، فـخ (برای کودکان).

۲. حج تمتع عبارت است از مکه با افضلیت مسجدالحرام (در مقام ابراهیم، حجر اسماعیل زیر ناودان طلا).

۳. عمره مفرده، همان میقات های عمره، تمتع است، و در مورد انجام عمره مفرده از داخل

مکه میقات ها عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، اضأه لبن، وادی نحله، وادی عرفه، ادنی الحل.

زمان احرام: ۱. عمره تمتع طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است.

۲. حج طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است (در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است).

۳. عمره مفرده طول ایام سال است، بجز ایام اختصاصی حج.

لباس احرام: احرام (احرامی) مجازاً نام دو قطعه جامه است که زائران خانه خدا جهت اجرای مراسم حج (و عمره) برتن می کنند. و استفاده از لباس احرام اختصاصاً برای مردان است. آنها باید کلیه لباس های معمولی خود را از تن در آورند و لباس احرام (احرامی) بر تن نمایند. این لباس متشکل از دو تکه پارچه است که یکی به صورت «ازار» (مانند لنگ به کمر بسته شده و) از ناف تا زانو را می پوشاند و دیگری به صورت «ردا» که (به دوش افکنده می شده و کتف را در بر می گیرد و) شانه و بازو را پوشش می دهد (و استفاده بیش از دو قطعه پارچه احرامی و تبدیل آن را جایز دانسته اند) اما در مورد زنان همان لباس معمولشان، احرام به حساب می آید اگر چه به زعم بعضی از فقها و مراجع تقلید خانم ها باید لباس احرام را بپوشند و پس از نیت و تلبیه مجازند آن را در آورند و با همان لباس معمول خودشان باشند.

واجبات احرام:

طاهر بودن.

غصبی نبودن.

ندوخته بودن.

بافته بودن.

بدن نما نبودن.

گره خورده نبودن.

از حلال تهیه شدن.

از طلا و

ابریشم خالص و اجزای حیوان حرام گوشت نبودن.

مستحبات احرامی:

فراخ بودن.

سفید بودن.

بلند تا ساق بودن.

پنبه ای (خالص) بودن.

مکروهات احرامی:

چرک بودن.

سیاه و رنگی (غیر از سبز) بودن.

راه راه (رنگی) بودن (برای مردان).

از پارچه با تار و پود ابریشم بودن.

محرمات احرام:

یا «محرمات محرم»، «تروک محرمه»، «تروک احرام»، «محظورات احرام» اموری هستند که بر محرم (شخص احرام بسته) حرام بوده و باید ترک شوند(۱) و لذا ارتکاب عمدی اکثر این محرمات موجب کفاره است و ارتکاب برخی از آنها موجب ابطال حج است (و ارتکاب برخی نیز نه کفاره دارد و نه مبطل حج است و اما تعداد و شماره تروک (محرمات) احرام را متفاوت ذکر کرده اند از آن جهت که برخی از فقها محرمات فاقد کفاره را جزء تروک احرام محسوب نساخته اند و یا برخی از محرمات را تحت یک شماره ذکر نموده اند، در حالی که فقهای دیگر آنها را از هم تفکیک کرده اند. به هر حال فهرست محرمات احرام حسب مشهور (که اکثر آنها مشترک بین زن و مرد است و اندکی اختصاصی مردان یا اختصاصی زنان) چنین است.

۱. ناخن گرفتن.

۲. استمنا نمودن.

۳. روغن مالیدن.

۴. دندان کشیدن.

۵. سلاح به خود بستن.

۶. در آینه نگاه کردن.

۷. درخت و گیاه حرم کندن.

۸. خون از بدن خارج کردن.

۹. سرمه (زینتی) به چشم کشیدن.

۱۰. انگشتر (زینتی) به دست نمودن.

۱۱. جانور بدن را کشتن و انداختن.

۱۲. مو (از بدن خود و غیر) ازاله نمودن.

۱۳. جدال (با قسم خوردن به اسم خدا) نمودن.

۱۴. زن را عقد نمودن و شاهد عقد نکاح گردیدن.

۱۵. رفث (آمیزش و لمس و نگاه به شهوت) نمودن.

۱۶. فسوق (دروغگویی، فحاشی، تفاخر، مباهات) نمودن.

۱۷. بوی خوش

و عطریات بوییدن(۲) و مشام از بوی ناخوش گرفتن.

۱۸. صید حیوان صحرایی و کمک در این کار نمودن و گوشت آن را خوردن.

۱. بایـد توجه داشت که حتی در غیر حـالت احرام هم بعضـی از امور ذاتاً حرام هسـتند (مثل اسـتمنا) و بعضـی محرمات خاص حرم هستند (مثل صید).

۲. غیر از خلوق کعبه و گیاهان: اذخر و خزامی و شیح و قیصوم.

۱۹. سر خود را پوشانیدن (برای مردان).

۲۰. سر خود را به زیر آب فرو بردن (برای مردان).

۲۱. تمام روی پاهای خود را پوشانیدن (برای مردان).

۲۲. در مسیر راه زیر سایه حرکت کردن (برای مردان)(۱).

۲۳. زینت کردن (برای زنان).

۲۴. صورت پوشانیدن (برای زنان).

مستحبات احرام:

۱. نیت به زبان راندن.

۲. بلند تلبیه گفتن (مردان).

۳. تلبیه را تکرار نمودن.

۴. نماز نافله احرام به جا آوردن.

۵. پیش از احرام در میقات غسل نمودن.

۶. بعد از نماز ظهر (یا نماز واجب دیگر) احرام بستن.

۷. موی سر و صورت را از روز اول ذی قعده نتراشیدن.

۸. موی زیر بغل و صورت و شارب و ناخن قبل از احرام گرفتن.

۹. دعاهای وارده را هنگام غسل و نیت احرام و پوشیدنِ احرامی خواندن.

۱۰. با خداوند جهت مُحِلّ شدن (در صورت پیش آمدن مانعی جهت اتمام اعمال) شرط کردن.

مکروهات احرام:

۱. کشتی گرفتن.

۲. شعر خواندن.

۳. صورت ساییدن.

۴. زانو به بغل نشستن.

۵. در جواب کسی لبیک گفتن.

۶. در مسواک زیاده روی کردن.

۷. بر رخت و فرش و بالش زرد و سیاه خوابیدن.

۸. پیش از محرم شدن حنا بستن (در صورت باقی ماندن اثر تا حال احرام).

۹. حمام رفتن، بدن با آب سرد شستن، با دست و کیسه و امثال آن بدن را ساییدن.

۱۰. هر کاری که

در انجام آن بیم باشد از مجروح شدن یا موی از بدن افتادن.

تلبیه احرام:

ذکر تلبیه به هنگـام پوشـیدن لباس احرام و نیت احرام از واجبات احرام است و به واسـطه ادای این ذکر احرام بسـته شـده و می توان وارد محدوده حرم و مکه گردید (بدون احرام و تلبیه نمی توان وارد محدوده حرم شد) و این دسـتور اختصاص به موسـم حج ندارد بلکه در تمام دوران سال هر مسـلمانی که بخواهد وارد این سرزمین شود باید احرام ببندد و تلبیه بگوید که ذکر آن عبارت است از:

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لا شریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لا شریک لک).

مستحبات تلبیه:

۱. بلند گفتن (برای مردان).

۲. تکرار کردن بعد از بیدار شدن از خواب، بعد از نمازهای واجب و مستحب، وقت سوار و پیاده شدن، هنگام زوال خورشید، هنگام بالا رفتن از بلنـدی و پایین آمـدن از بلنـدی، موقع ملاقات سوارها، وقت سـحر، تا موقع دیـدن خانه های مکه (در احرام عمره) و تا ظهر روز عرفه (در احرام حج) و تا مسجد الحرام (در احرام عمره مفرده ای که از مکه صورت گرفته).

۳. ذکر خوانـدن لبیک ذا المعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسـلام، لبیک لبیک غفار الذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذوالجلال و الاکرام...

رمز تلبیه:

تلبیه سـرودی است برای اظهار بندگی نسـبت به خداوند و جواب دادن دعوت حضرت ابراهیم(علیه السلام) و به مفهوم کلامی از امام سـجاد(علیه السلام) در گفتن لبیک باید قصد آن داشت که از این پس فقط در موارد رضای حق سخن گفت و زبان به گناه و معصیت نگشود.

بین الاحرامین:

فاصله بین دو احرام حج (احرام عمره

تمتع و احرام حج

۱. نه در هنگام توقف در منزلگاه ها یا توقفگاه ها.

تمتع) است. در این زمان گرچه اعمالی (مثل متعه حج یعنی بهره مندی همسران از هم) مجاز است ولی برخی اعمال نیز مجاز نمی باشد مثل:

۱. عمره مفرده کردن.

۲. موی سر را تراشیدن.

۳. از شهر مکه بیرون رفتن.

۴. در حرم (برای همیشه) صید کردن.

۵. درخت و گیاه حرم (برای همیشه) کندن.

کفارات احرام:

کفاراتی است برای ارتکاب پاره ای از اعمال که در حال احرام ممنوع و حرام است. (ارتکاب بعضی اعمال در حرم مکه هم مطلقاً ممنوع است و کفاره دارد.) این کفارات با توجه به نوع عمل متفاوتند و عبارتند از:

۱. روزه گرفتن.

۲. اطعام مساکین نمودن.

۳. درهم و دینار پرداختن.

۴. شتر و گاو و گوسفند قربانی کردن.

وفات در احرام:

از امام صادق(علیه السلام) نقل است که فرمودند: «کسی که در حال احرام بمیرد، لبیک گویان از قبر برانگیخته می شود».

همراه با احرام:

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام):

هنگام بیرون کردن جامه، باید نیت آن را داشت که لباس گناه از تن بیرون می کنند و از ریا و نفاق و شبهات برهنه می شوند.

هنگام غسل براین اندیشه باید بود که گناهان خود را می شویند و به نور توبه خالص، خود را پاکیزه می کنند.

هنگام در بر کردن جامه احرام باید قصد آن نمود که در بقیه عمر حرام می نمایند بر نفس خود آنچه را که خداوند حرام کرده است.

احرام بستن

پوشیدن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج (و عمره) نمودن.

احرام بند

آن که احرام بسته باشد. (لغت نامه).

احرام بیت الحرام

پرده های کعبه را بر چهار دیوار آن به اندازه یک قد و نیم بالا کشند و این عمل را احرام بیت الحرام خوانند و گویند کعبه احرام بسته است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۱۰).

احرام حج

همان (ک) احرام.

احرام گرفتن

مراسم احرام (در حج) به جای آوردن. (لغت نامه)

احرام گرفته

محرم است (لغت نامه).

احرامی

۱. حاجی محرم را گویند.

۲. جامه نادوخته که حاجیان در شروع احرام برتن کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

احصار (

اِ) و اتموا الحج و العمرهلله فان احصرتم (بقره ۱۹۶).

از حصـر است به معنی حبس و منع در سـفر، و در بـاب حـج منع حـج گزار محرم از ادامه اعمـال حـج است. (لغت نـامه دایره المعارف بزرگ اسلامی) (ک) حج محصور.

احکام حج

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، قرآن و تمتع) صورت می گیرد.

احکام عمره

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم عمره (مفرده و تمتع) صورت می گیرد.

احلال

(اِ) بیرون آمدن از حال احرام است با «حلق» یا با «تقصیر»

احمس

(اَمَ) قبـایلی از عرب (قریش، کنـانه و قیس) کـه (در مراسـم حـج جـاهلی) از منطقـه حرم بیرون نمی رفتنـد و می گفتنـد ما خویشاونـدان خـداییم. جمع آن حمس است و لغت نویسان عرب ریشه کلمه را به حماسه (شـجاعت) می رساننـد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، طبقات، ص ۳۵۱).

اختیاری عرفات

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در عرفات.

اختیاری مشعر

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در مشعر.

آخر مدینه

همان (ک) پس مدینه.

اخشبان

(اَ شَ) تثنیه اخشب به معنای کوه دشوار و سخت صعود و تعبیری است از:

۱. دو کوه منی.

۲. دو کوه ابوقبیس وقعیقعان.

۳. دو کوه مشرف بر مزدلفه از سمت مشرق (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۵).

اخوه

همان (ک) خاوه.

آداب حج

چگونگی انجام دادن فریضه حج (از ارکان و واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات) است.

اداره الحرام

(اِ رَ تُ لْ حَ رَ) سازمانی است که توسط حکومت سعودی برای اداره مسجد الحرام ایجاد شده و در باب السعود در جهت جنوب مسجد مستقر می باشد. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۱۴).

اداره شئون الحرمین الشریفین

اداره ای که بر مسجد الحرام و مسجد النبی نظارت دارد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۲).

ادراک و قوفین

همان (ک) درک و قوفین.

ادماء محرم

(اِ) بیرون آوردن خون از بدن محرم.

ادهان

(اَ) روغن مالی بدن است که از محرمات احرام است (فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۵).

ادنی الحل

(اَ نَ لْ حِ لّ) ادنی یعنی نزدیک تر، و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است. مراد نزدیک ترین محلی است که از حرم بیرون است. مکانی است که منتهی الیه حرم به آن متصل باشد یا اولین نقطه خارج حرم است و از آن جا ورود به داخل حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند. از جمله جاهای معروف ادنی الحل حدیبیه و تنعیم و جعرانه است.

اذاخر

(اَخِ) موضعی است نزدیک مکه، و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در عام الفتح از اذاخر داخل شد و به اعلای مکه فرود آمد و آن جا قبه خویش بر پا کرد. (لغت نامه)

اذخر

همان (ك) گیاه اذخر.

اراق المولد

محلی در مکه. محله ولادت نبی اکرم (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۸).

اراک

(اَ) محلی است در عرفه از جانب شام، از حدود عرفات است ولی خارج از آن است و وقوف در آن کفایت نمی کند از عرفات (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰).

ارض الله

(اَ ضُ لاّ) الم تکن ارض الله (نساء ۹۷).

به نقلی از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹).

ارض الهجره

(لْ هِ رِ) از نام های مدینه است به معنی زمینی که هجرت در آن تحقق پیدا کرد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳).

ارکان بیت

همان (ك) ارکان کعبه.

ارکان چهارگانه

همان (ك) ارکان کعبه.

ارکان حج

اعمالی است که ترکش (عمدی یا سهوی) موجب بطلان حج است که عبارتند از:

احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

ارکان عمره

اعمالی است که ترکش موجب بطلان عمره است که عبارتند از: احرام، طواف و سعی.

ارکان کعبه

یا ارکان بیت. چهار رکن (چهار زاویه، چهار گوشه) خانه خدا را می گویند و هر یک از این ارکان به نامی مشهور هستند:

۱. رکن شرقی یا «رکن جنوب شرقی» (بین جنوب و شرق) آن زاویه است که حجرالاسود در آن نصب شده است و بدین اعتبار آن را «رکن حجر» و «رکن اسود» و «رکن حجرالاسود» نیز می گویند. برخی منابع به جهت آن که تقریباً در سمت عراق واقع شده به عنوان «رکن عراقی» نیز از آن یاد کرده اند. رکن شرقی مواجه با ایران و قسمتی از جنوب بلاد حجاز و استرالیا و جنوب هند وچین است. طواف خانه خدا از این رکن آغاز می شود و بدان هم طواف

ختم می شود. استلام این رکن مستحب است.

۲. رکن شمالی یا رکن «شمال شرقی» (بین شمال و شرق). آن زاویه است که در جهت طواف بعد از گذشتن از درب کعبه پیش از رسیدن به حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل عراق و شام است از آن به عنوان «رکن عراقی» و «رکن بصری» و «رکن شامی» هم یاد کرده اند.

۳. رکن غربی یا «رکن شمال غربی» (بین شمال و مغرب) آن زاویه است که در جهت طواف پس از گذشتن از حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل غرب (غرب روسیه و همه اروپا و مغرب) است آن را «رکن مغربی» هم می گویند.

۴. رکن جنوبی یا «رکن جنوبی غربی» (بین جنوب و مغرب)

آن زاویه است که در جهت طواف قبل از «رکن حجرالاسود» قرار دارد و چون مقابل یمن است آن را «رکن یمانی» هم می گویند. این رکن را بعد از «رکن حجرالاسود» شریف تر از دیگر رکن ها معرفی کرده اند و استلام این رکن مستحب است.

ازار

(اِ) آن قطعه از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۳ و...)

اسباب تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آنچه که قاطع تروک احرام است و به یکی از آن اسباب محرم، مُحِلّ می گردد که عبارتند از اتمام مناسک حج یا عمره، حصر و صد (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استار کعبه

(اَ) همان (ک) پرده کعبه (لغت نامه).

استحلال کعبه

(اِتِ) حلال دانستن اموری که در حرم کعبه اقدام به آن حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که از گناهان به شمار می آید. (شرح اربعین، ص ۳۶۳).

استطاعت

(اِتِ) ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (آل عمران ۹۷).

حجه الاسلام با وجود استطاعت واجب می شود (که باید در همان اولین سال وجود استطاعت برگزار گردد) و عبارت است از:

۱. استطاعت عقلی، یعنی داشتن عقل.

۲. استطاعت شرعی، یعنی داشتن سن تکلیف و عدم ابتلا به واجب یا حرام مهم تر.

۳. استطاعت عرفی، یعنی داشتن توانایی های راهی، بدنی، زمانی و مالی.

شرط استطاعت عرفی:

۱. استطاعت راهی، یعنی امن و بی مانع و باز بودن و امکان پیمودن راه سفر.

۲. استطاعت زمانی، یعنی وسعت و کفایت داشتن وقت برای انجام اعمال حج.

۳. استطاعت بدنی، یعنی داشتن توانایی برای پیمودن راه سفر و انجام مناسک.

۴. استطاعت مالی، یعنی داشتن امکانات اقتصادی مطابق با حال و شأن از جهات:

راحله: وسیله سواری جهت رفت و برگشت.

زاد: توشه راه (از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج) در رفت و برگشت.

مؤنه: مخارج عائله و خانواده و کسانی که خرجی آنها واجب است از زمان رفت تا برگشت.

رجوع به کفایت، که بعد از بازگشت زندگی عادی را کفایت کند، یا به زحمت نیفتادن به لحاظ کسب و کار و زراعت بعد از برگشت (مناسک حج، مسئله ۱۷؛ خلاصه مناسک حج؛ اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۳۲ الی ۴۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۳؛ فرهنگ علوم).

استطاعت بذلی

(ب) استطاعتی است (مالی) جهت انجام حج که بابذل (بخشیدن) هزینه آن توسط شخص دیگر ایجاد می شود.

استطاعت جعلی

(ج) استطاعتی است که با نذر و قسم و عهده برای انجام حج، ایجاد می شود.

استظلال

(اِ تِ) همان (ک) تظلیل.

استقرار حج

کسی که شرعاً قادر به اجرای مناسک حج یا عمره یا هر دو باشد (بی فرق بین حج واجب به اصل شرع

و یا به نذر) اگر در عام الاستطاعه در رفتن به حج اهمال ورزد تا حدی که اجرای مناسک از وی فوت شود با فوت آن، حج در ذمه او مستقر می گردد. پس استقرار حج بستگی دارد به گذشتن زمانی که در آن زمان ممکن باشد به جای آوردن همه افعال حج به اختیار و با بودن همه شروط حج رفتن و حج کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استقیموا

(اِ تَ) همان (ک) استووا.

استلام

(اِ تِ) در اصطلاح لمس کردن رکن کعبه است (ک).

استلام حَجَر

لمس کردن (ک) حجرالاسود.

استلام رکن

مسح و تماس شکم و دست با رکن کعبه است. برخی از فقها استلام رکن یمانی را مستحب می دانند و از امام صادق(علیه السلام) نقل است که «رکن یمانی بابی است که ما خانواده از آن باب وارد بهشت می شویم.» و برخی از فقهای استلام تمام ارکان کعبه را مستحب دانسته اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۵۱؛ و...)

استمتاع

(اِ تِ) عمره گزاردن با حج (لغت نامه).

استمتاع به عمره

گزاردن حجه الاسلام با مقدمه آن که عمره تمتع است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استنابه

(اِ تِ بِ) در حج یعنی نیابت به دیگری دادن که از جانب او حج کند (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استن

(اُ تُ) مخفف «استون» و «ستون». در مورد «استن های مسجدالنبی» که برخی از آنها نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استوانه (اسطوانه

) در مورد استوانه های مسجدالنبی که نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استون

در مورد «استون های مسجدالنبی». رجوع کنید به قسمت «ستون».

استووا

(اِ تَ وُ) پیشنمازهای اهل سنت قبل از تکبیر الاحرام با برگشت به سوی صفوف جماعت با صدای بلند با گفتن «استووا» یا

«استقیموا» یا «اعتدلوا» فرمان منظم ساختن صف نماز را می دهند. (نکاتی در رابطه با حج و زیارت، ص ۲۰).

اسدال

(اِ) نقاب زدن زن است در حال احرام به طوری که روی صورت نیفتد. پوشانیدن صورت زن در حال احرام حرام است. (ثواب اعمال حج، ص ۱۰۶).

اسواف (

اَ) نام حرم مدینه، و گفته اند موضعی است به «عینه» در ناحیه بقیع و آن از حرم مدینه است. (لغت نامه)

اسواق الآخره

(اَ قُ خِ لْ رِ) تعبیری است از حج و عمره در روایتی منقول از امام صادق(علیه السلام).

اشعار

(اِ) نشان کردن قربانی فرستاده شده به مکه است و آن چنان است که کوهان شتر قربانی را از جانب راست بشکافند و با خون او آغشته کنند و از میقات بدین گونه به سوی منی سوق دهند. اشعار خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و در حج قرآن اگر قربانی شتر باشد در بستن احرام با تلبیه و یا با اشعار اختیار است و با اشعار، احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. (توضیح مناسک حج، ص ۱۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۷۳؛ حج و عمره، ص ۹؛ حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۳۹؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳).

اشعار البدن

(اِ رُ لْ بُ) تفصیل (ک) اشعار (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اشعار بدنه

(بَ دَ نِ) تفصیل (ک) اشعار.

اشواطه

(اَ) جمع (ک) شوط (لغت نامه).

اشواط سبعه

هفت (ک) شوط.

اُشهر حج

(اَ هُ رِ) ماه های حج که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (میقات حج، ش ۴، ص ۹۲).

اشهر حرم

(حُ رُ) فاذا انسلخ الاشهر الحرام (توبه ۶).

به گفته برخی مقصود چهار ماه حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم و رجب) است. یعنی همان چهار ماهی که کشتار در آن حرام شده و از این میان ماه های ذی قعده و ذی حجه ماه انجام مناسک حج هستند. (مجمع البیان؛ و...)

اشهر معلومات

(مَ) الحج اشهر معلومات (بقره ۱۹۷).

اشهر حج، ماه های حج، که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (مجمع البیان؛ و...)

اصحاب صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ك) صفه.

اصحاب عقبه

(عَ قَ بِ) اهل عقبه. اصحاب کید. شهرت ۱۳ (یا ۱۴ یا ۱۶) تن از صحابه که در مراجعت رسول الله از حجه الوداع در عقبه (گردنه) به نیت کشتن آن حضرت قصد رم دادن شتر ایشان یا قطع تسمه زیر شکم شتر و حمله به حضرت را نمودند. (برخی شکل گرفتن این نیت را در مراجعت از غزوه تبوك ذکر کرده اند) اما حضرت به وحی از این نیت آگاه شد و این عده نقاب پوش بر قصد خود موفق نشدند و حضرت نام اینان را برای حذیفه شمرد و فرمود تا زمان حیات پیامبر این اسامی را فاش نکند. (ریحانه الادب؛ حیوه القلوب، ج ۲، ص ۴۸۲؛ مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵۸؛ تبصره العوام).

اصحاب عقبه اول

شهرت دوازده تن از مردم یثرب (شش تن از قبیله اوس و شش تن از قبیله خزرج) که در سال دوازدهم بعثت در موسم حج در محل عقبه با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب عقبه دوم

شهرت هفتاد (یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه) تن از مردم یثرب (از قبایل اوس و خزرج) که در سال سیزدهم بعثت در ایام تشریق از ماه ذی حجه (ماه حج) در محل عقبه با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب فیل

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل (فیل ۱).

شهرت گروهی که همراه فیلان عازم مکه شدند جهت تخریب (ک) کعبه.

اصحاب معلقات

شهرت شاعرانی که اشعار خود را بر دیوار کعبه آویخته بودند، یعنی صاحبان (ک) معلقات.

اصناف الاسلام

(اَ فُ لْ اِ) همان اهل (ک) صفه (فهرست کشف الاسرار، ص ۸۰۲).

اضأه ابن عقش

همان (ک) اضأه لبن.

اضأه لبن

(اَ ء ه ل) یا اضأه ابن عقش (به معنی دره یا مسیل ابن عقش) محلی است که از جانب جنوب حد حرم مکه می باشد و در سر راه یمن در فاصله دوازده کیلومتری قرار دارد و میقات عمره مفرده (از داخل مکه) است. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۷۷).

اضحات

(اَ).۱. روز اضحی (روز عید قربان).

۲. گوسفند که در روز اضحی ذبح کنند. (لغت نامه) (â).

اضحی (اَ حا) روز عید قربان. دهم ذی حجه که حجاج در منی و مسلمانان در خانه خود قربانی کنند. «اضحی» از ماده «ضحی» است به معنای ارتفاع روز امتداد نور آفتاب و هنگامی است که خورشید بالا می آید (قبل از ظهر) و آن موقع را «ضحی» گویند. و چون قربانی قبل از ظهر (دهم ذی حجه) و در وقت گسترش نور آفتاب ذبح می شود آن را «اضحیه» یا «ضحیه» گویند.

اضحیه (اُ یَ ّ) قربانی مستحب روز عید (ک) اضحی.

اضطباع (اِ طِ) رداء (احرام) را از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن؛ در این صورت دوش راست برهنه ماند و دوش چپ پوشیده گردد. (لغت نامه).

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره قضیه دستور داد که ردای احرام را از زیر بغل راست بر روی شانه چپ بیفکنند

و این تکلیف مخصوص عمره قضیه و اوضاع و احوال ویژه آن روز بوده است. اینک تکلیف احرام همان کیفیت معهود است که بازوی چپ و راست هر دو پوشیده باشد. (آداب عمره قرآن، ص ۴۰ و ۴۳).

اضطراری اول

همان (ک) اضطراری مشعر (۱).

اضطراری دوم

همان (ک) اضطراری مشعر (۲).

اضطراری روزانه

همان (ک) اضطراری مشعر (۲).

اضطراری شبانه

۱. همان (ک) اضطراری عرفات.

۲. همان (ک) اضطراری مشعر (۱).

اضطراری عرفات

یا اضطراری شبانه مراد وقوف در عرفات است در شب دهم ذی حجه برای شخص مضطر.

اضطراری مشعر

مراد وقوف در مشعر است (به دو گونه) برای شخص مضطر:

۱. اضطراری اول

یا اضطراری شبانه، وقوف در مقداری

از شب دهم ذی حجه است در مشعر.

۲. اضطراری دوم

یا اضطراری روزانه وقوف بعد از طلوع آفتاب دهم ذی حجه است تا پیش از ظهر در مشعر.

اطحل

(اَ حَ) همان (ك) كوه ثور

اطرست

حروفی رمزی است در اشاره به اعمال عمره تمتع که توسط شیخ بهایی وضع شد:

۱= احرام (بستن).

ط= طواف (خانه کعبه نمودن).

ر= رکعتین (دو رکعت نماز طواف گزاردن).

س= سعی (رفت و برگشت میان صفا و مروه نمودن).

ت= تقصیر (از مو یا ناخن چیدن) (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ اصول فقه، فقه، ص ۹۴).

آطام

جمع «اُطم» نام دژهایی است که در عصر جاهلی در مدینه وجود داشته اند و تعداد آن ها زیاد بوده است. در حدیث آمده است که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) از ویران کردن آطام اهل مدینه نهی کرد و فرمود: این ها زیور مدینه هستند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۹).

اعتدلوا

(اِ تَ دِ لُ) (ك) استووا.

اعتمار

(اِ تِ) عمره به جای آوردن (لغت نامه).

اعلام حرم

(اَ) نام ستون هایی بتونی مکعب مستطیل شکلی که به ارتفاع سه متر در انتهای هر یک از حدود حرم مکه نصب شده اند. (میعادگاه عشاق، ص ۱۱۹).

اعمال حج

(اَ) احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، تمتع و قرآن) انجام می دهند.

اعمال عمره

احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم عمره (تمتع، مفرده) انجام می گیرند.

اعمال منی

افعالی که در روز عید قربان (دهم ذی حجه) باید در سرزمین منی به جا آورد.

اعنه

(اَ عِ نَ ّ) از (ک) مناصب کعبه (۱).

آغاوات

خواجگان حرم مسجد النبی را گویند که از یادگارهای دوره عثمانی بودند. (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۴).â

اغوات

(اَ غَ) شهرت خواجگان حرم مدینه در میان مردم. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۵).ل

افاضه

(اِ ضِ) ثم افیضوا من حیث افاض الناس. (بقره ۱۹۹).

۱. افاضه از عرفات

کوچ کردن از عرفات و رفتن به مشعرالحرام است پس از غروب روز نهم ذی حجه.

۲. افاضه از مشعر

کوچ کردن از مشعرالحرام و رفتن به منی است پس از سر زدن خورشید روز دهم ذی حجه.

۳. افاضه از منی

کوچ کردن از منی و رفتن به مکه است در عصر روز دوازدهم ذی حجه.

آفاقی

همان (ک) اهل آفاق

افراد

همان (ک) حج افراد

افساد حج

(اِ) یعنی ابطال حج به وسیله زائر به این که کاری کند که حج خود را تباه و باطل گرداند. افساد حج ناشی از اخلال عمدی در افعال حج است. گاه اخلال سهوی هم به حکم شارع ملحق به اخلال عمدی می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

افعال حج

افعال واجبه حج

افعال عمره

افعال واجبه عمره

اقتراض مستطیع

قرض کردن مستطیع است برای حج گزاردن آن گاه که او را مالی باشد که نتواند با آن زاد و راحله تهیه کند. پس در وقت مناسب مال خود را بفروشد و آن قرض را بدهد و یا از محلی دیگر ادای دین کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج تمتع و حج قرآن (رساله نوین، ج ۱، ص ۲۱۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۰)

اقسام عمره عبارتند از: عمره مفرده و عمره تمتع (مناسک حج، مسئله ۱۳۵؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۸)

اکاله البلدان

(اَ کَّ لَ تُ لْ بُ لْ) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. بر سایر شهرها علو مقام و برتری دارد. (احکام حج و

اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. بر سایر شهرهای این منطقه از نظر ارتفاع مسلط بود. (حرمین شریفین، ص ۲۹۳)

۳. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات شهرهایی که توسط مسلمین فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

اکاله القری

(قُ را) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. شهرهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات های شهرهای دیگری که توسط مسلمانان فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

۳. از آن جا به سایر شهرها و بلاد غیر مسلمان که درصدد توطئه علیه اسلام برمی آمدند حمله می شد و بعد از پیروزی اموال غنیمتی و اسیران به مدینه منتقل می شدند.

الال

(اَ) همان (ك) کوه رحمت

الحاد

(اِ) از حد در گذشتن در حرم (کعبه). میل به ظلم در آن و رعایت نکردن و هتك حرمت آن. به قولی ستم کردن در حرم. به قولی احتکار در حرم مکه (لغت نامه)

آل سعود

خاندان حاکم بر کشور (ك) عربستان سعودی

آل شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ك) سدانت

الملم

(اَ لَ لَ) همان (ك) یلملم

ام

(اُ مّ) از اسامی مکه است چون اعظم بلاد است یا قبله گاه امم است یا وسط کره ارض است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

امارت حج

سرپرستی قافله حج. منصبی که ارتباط مستقیم با حکومت اسلامی دارد و از زمان صدر اسلام حاکمان جامعه با تأسی به سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در موسم حج یا خود عازم زیارت بیت الله شده و امارت حج را برعهده داشتند و یا فردی را به عنوان نماینده خود امیر الحاج منصوب می کردند. در سال نهم هجری رسول خدا امارت حجاج و انجام مراسم حج را به حضرت امیر علی(علیه السلام)واگذار فرمود (ابتدا آن جناب ابوبکر را به سرپرستی روانه کرد اما به فرمان خداوند حضرت

علی(علیه السلام) را مأمور ابلاغ آیات سوره برائت به کفار مکه نمود و ایشان در راه آیات از راه ابوبکر گرفتند.) حضرت امیر(علیه السلام) طبق روایات منقول در یوم النحر خطبه ایراد فرمود که کسی عریان طواف خانه نکند و مشرکی در این سال حج به جای نیاورد و هر که مدتی (برای پیمان) دارد همان مدت محترم است و هر که مهلتی ندارد مهلت او چهار ماه است. در سال دهم هجری رسول الله خود شخصاً سرپرستی حج را داشت و بعدها وظیفه امارت حج به خلفا اختصاص یافت که که شخصاً قافله حج را سرپرستی می کردند و یا کسی را به امیری حج منصوب می نمودند. و وظیفه امیر حج رهبری حجاج مکه و عودت و محافظت آنان و امنیت در اثنای سفر بوده است. ماوردی گوید «امیر حاج» باید مراقب ده چیز باشد:

۱. فراهم بودن

و پراکنده نشدن مردم هنگام عزیمت و حرکت و نزول.

۲. معین کردن رهبری برای هر طایفه تا در حرکت پیرو او باشند و در نزول اطراف او فرود آیند و از دور نشوند.

۳. آهسته رفتن کاروان تا واماندگان بتوانند بدان برسند و ضعیفان همراه بتوانند راه سپرند.

۴. بردن کاروان از راه آسانی که در آن آب و آذوقه فراوان باشد (نه از راه سخت و کم آب)

۵. جست و جوی آب و آذوقه در صورت کمبود و نبود.

۶. گماردن نگهبانان بر کاروان به هنگام حرکت و نزول تا دزدان در مال ایشان طمع نکنند.

۷. دور کردن مزاحمان سفر که مانع کاروان می شوند به جنگ یا به بذل.

۸. فیصله دادن اختلافات کاروانیان نه به اجبار، مگر آن که دو طرف به حکم او تسلیم شوند و او صلاحیت قضا داشته باشد.

۹. آرام کردن آشوبگران قافله و تأدیب نمودن خائنان (در حد تنبیه)

۱۰. رعایت وقت حرکت و مدت سفر تا کاروان به موقع به حج رسد و از تنگی وقت ناچار به شتاب نشود و چون به

میقات رسد فرصت احرام به کاروان دهد و اگر وقت باشد کاروان را به مکه برد تا با مکیان به مواقف روند، و اگر وقف تنگ باشد یکسر به عرفه رود که مبادا به موقع نرسد و حج فوت شود... و چون مردم حج به کردند روزی چند برای انجام کارهایشان فرصت دهد و در حرکت عجله نکند و به هنگام بازگشت کاروان را از مدینه ببرد تا قبر پیغمبر را زیارت کند که اقتضای حرمت پیغمبر و حقوق وی چنین است. تا به هنگام بازگشت نیز همه شرایط رفتن

را رعایت کند تا کاروان به شهر خود برسد آن گاه ولایت وی پایان پذیرد. (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۳۵۰؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۳، ص ۲۴۸؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۷۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۳۰، ص ۸۲)

ام الارضین

(اُ م ُلْ اَ) از نام های مکه است (فرهنگ نفیسی)

ام الدود

(د ّ) موضعی است بر سر دو راهی ورود به مکه که یک راه به محله باب السعود در منطقه حرم و صفا و مروه منتهی می شود که آن را «طریق الحرام» می گویند؛ دیگری راهی است که معابده منتهی می گردد که آن را «طریق الخریق» می نامند و از نزدیکی ام الدود است که تلبیه قطع می شود. (با ما به مکه بیایید، ص ۲۸)

ام راحم

(اُ مَ ِر) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحم

(رُ) از نام های مکه معظمه است به مناسبت رحمتی که خداوند به این شهر عطا فرموده و این که پناهندگان به این خانه در رحمت آفریدگار قرار می گیرند. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحمان (

رَ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام رحمه

(رَ مِ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام روح

از نام های مکه است به علت رحمت فراوان پیرامون آن (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام زحم

(زُ) از نام های مکه است به علت ازدحام مردم در آن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام صبح

(صُ) از نام های مکه است (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

ام صح

(۱) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۳ و ۱۴۵)

ام الصفا

(اُ مُّ صَّ) از نـام هـای مکه است، چون برای کسـانی با خلوص ایفای فریضه حـج می کننـد گشایش خاطر و صـفا حاصل می گردد. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

ام القری

(لْ قُ را) لتنذر ام القری (انعام، ۹۲؛ شوری، ۷۰)

نام مکه معظمه است (به معنی مادر واصل قریه ها) و در جهت این نام وجوهی گفته اند چون:

۱. قبله مسلمین است.

۲. دارای مرکزیت است.

۳. مرکز آبادی های حجاز است.

۴. در وسط زمین (نزدیک خط استوا) است.

۵. مقام آن نسبت به شهرها و قرای دیگر بلندتر است. از لحاظ عظمت و قداست مهم ترین شهر روی زمین است.

۶. زیارتگاه خـدا پرسـتان است، چرا که در قلب خود خانه ای را جای داده که نخستین خانه برای همه انسان ها و مایه برکت و هدایتگر جهانیان است و این خود انگیزه ای است برای انسان های با ایمان که از تمام نقاط به سوی این دیار روی آورند.

۷. زمین از زیر آن گسترده شـده است. یعنی اولین محل منعقد شده و خشـکیده از زمین است. در آغاز آفرینش نخستین محلی که از زیر آب بیرون آمـد محل بیت الحرام بود و خشـکی های زمین از آن جا گسترش پیدا کرد. پس ۱. در «لغت نامه» کلمه «صـح» (صُ حّ) به معنی بهی و برائت از هر عیب آمـده است.اصل و مبدأ هر سـرزمینی و هر دیاری است. (قاموس قرآن؛ دائره الفرائد؛ تاریخ مکه، ص ۱۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۲ به بعد، ش ۴، ص ۱۳۷ به بعد)

ام المشاعر

(لْ مَ عِ) از نـام های مکه است چون اصل مشاعر حـج و مرکز مواضع مسـعوده ای است که در آن امکنه ادای عبادت حـج می شود. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۰)

ام کوثی

(ثا) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۳)

امیر حاج

سرپرست قافله حج. صاحب منصب (ک) امارت حج

امیر حج

پیشوای حاجیان (فرهنگ آنندراج) صاحب منصب (ک) امارت حج

امین

(اَ) و هذا البلد الامین (تین ۳)

لقـب مکـه معظمـه که از طرف خداونـد شـهر امن و دارای امنیت معرفی گردیـده و خداونـد به آن سوگنـد یـاد کرده است، و گویند مکه قبل از بعثت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز محل امنیت بوده است. (دائره الفرائد، ج ۲، ص ۸۵۱)

امینه

(اَ نِ) از اسامی مکه است چون مطلع وجود حضرت نبی امین است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

انصاب

(اَ) جمع نصب، به تفاوت نقل:

۱. سـنگ های مخصوصی بوده اند که بت پرستان در اطراف کعبه نگهداری می کرده و قربانی های خود را برای بت روی آن ذبح می کردند.

۲ بت های مخصوصـی بوده انـد که در جایگاه خاصـی نگهـداری می شـده و قربانی ها را روی آن ذبـح می نمودند و با خون قربانی آن را رنگین می کردند.

انصاب الحرم

(اَ بُ لْ حَ رَ) حدهای حرم. سنگ ها که برکنار حرم نهاده بودند. علاماتی بود که عثمان

در سال ۲۶ هجری به وسیله آنها حرم را تحدید حدود کرد. (لغت نامه؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

انصار

(اَ) جمع نصیر و ناصر (یاری کننده) لقب آن دسته از مسلمانان اهل مدینه است که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه به او ایمان آوردند و نصرتش دادند و یاری کردند و در پیشرفت اسلام کمک های بسیاری نمودند. این صفت چنان بر این دسته غلبه یافت که حکم اسم پیدا کرد و این لقب چنان اهمیت یافت و موجب مباهات و مفاخره گردید که انصار آن را بر نام قبیله های خود (اوس و خزرج) ترجیح دادند. (دایره المعارف فارسی)

انقاب المدینه

(اَ بُ لْ) انقاب جمع «نَقب» است به معنای راه تنگ و باریک. و مراد از انقاب المدینه راه های مدینه منوره است. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۸)

اودیه المدینه

(اَ یِ تُ لْ) وادی های مدینه (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۹)

اوطاس

وادی عقیق که میقات است از اوطاس یا «برید البعث» شروع می شود تا مسلخ و از آن جا تا... (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴)

اولاد شیخ

شهرت نسل شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه، مذهب حاکم در () عربستان سعودی.

اول مدینه

همان (ک) پیش مدینه.

او وار نحط رس طرمر

رمز حج تمتع است. حروف رمز در اشاره به اعمال حج که شیخ بهایی ترتیب داد:

ا= احرام بستن

و= وقوف (عرفات)

و= وقوف (مشعرالحرام)

ا= افاضه (کوچ از مشعر به منی)

ر= رمی (جمره عقبه)

ن= نحر (شتر یا ذبح گاو و یا گوسفند یا بز)

ح= حلق (تراشیدن موی سر)

ط= طواف (زیارت خانه خدا)

ر= رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

س= سعی (بین صفا و مروه)

ط= طواف (نساء)

ر= رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

م= مبیت (بیتوته در منی)

ر= رمی جمرات ثلاث (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ حج برنامه تکامل)

اهل آفاق

آفاقی (منسوب به آفاق جمع افق، آنچه که از اطراف زمین ظاهر است) اصطلاحی است که در فقه شیعه توسط متأخران به کار برده شده، به معنی کسی است که از خارج از مواقیت به حرم می آید؛ در برابر اهل مکه. میقات آفاقیان برحسب اختلاف جهاتی که از آن به سوی حرم می آیند مختلف است. آفاقی حج تمتع را باید انجام دهد. (دایره المعارف فارسی، ذیل آفاقی؛ و...)

اهلال

(اِ)۱. در احادیث مجازاً مترادف احرام به کار رفته. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۲. بانک لبیک زدن. بلند گفتن حاج لبیک را (مبسوط در ترمینولوژی حقوق؛ لغت نامه)

اهل الله

(اَ لُ لاّ) اهل مکه را گویند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸؛مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل التلبیه

(ت َ یِ) «لبیک اهل التلبیه»

از اذکار «تلبیه مستحب» است و «اهل التلبیه» خداوند متعال است که شایسته است لبیکش گفته شود.

اهل الحاضره

(لْ ضِ رِ) از تاریخ هجرت پیامبر تا روز فتح مکه، سکنه شهر مدینه را اهل الحاضره نامیدند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حج

همان (ك) اهل موسم

اهل حرم

اهالی مکه را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حرمین

(حَ رَ مَ) اهل مکه و مدینه. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل اجماع)

اهل حله

همان (ك) حله

اهل حمس

همان (ك) حمس

اهل صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ك) صفه

اهل موسم

(مَ سِ) اهل حج، زائران بیت الله. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل موقف

(مَ قِ) آنان که در (موقف) عرفات و مشعر برای انجام مراسم حج حاضر می شوند.

اهل مکه

آنان که نوع حجشان افراد یا قرآن است. در مقابل اهل آفاق (که حج تمتع به جا می آورند.)

اهلّه قمر

(اَ هِ لَ ـِءِ قَ مَ) یسئلونک عن الأهله قل هی مواقیت للناس و الحج (بقره ۱۸۹)

اشکال مختلفه قسمت روشن ماه است در ضمن دوران به گرد زمین در ظرف یک ماه قمری، و از آن جا که بنای اکثر اعمال مسلمین از جمله حج برمبنای ماه های قمری است رؤیت هلال ماه جهت تعیین اول ماه ضروری و مورد احتیاج است.

اهلیه

صورتی به شکل هلال از برنج که بر سر هر گنبد در مسجدالحرام گذارده اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۳۲)

آیات بینات

(بَ یِّ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا (آل عمران ۶۷)

نشانه های آشکار کعبه و از نشانه های روشن خانه کعبه مقام ابراهیم و امنیت آن است و به گفته مفسرین آیات روشن عبارت است از مقام ابراهیم، حجرالاسود، حطیم، زمزم، مشعرها، ارکان بیت، ازدحام بیت و بزرگداشت آن. و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که درباره آیات بینات از مقام ابراهیم و حجرالاسود و حجراسماعیل نام بردند. (مجمع البیان؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۰۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۴۴)

آیات حج

(حَ جّ) برخی از آیات قرآن مجید در باب حج عبارتند از:

۱. و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

۲. واتموا الحج والعمره لله (بقره ۱۹۶)

۳. واذان من الله ورسول الی الناس یوم الحج الاکبر (توبه ۳)

۴. و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً (آل عمران ۹۷)

۵. ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر (بقره ۱۵۸)

ایام احرام

روزهایی که شخص در مراسم حج در حال

احرام به سر می برد و محرم است.

ایام تشریق

(تَ) روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه را گویند(۱) و به اختلاف نقل به جهت:

۱. تابش ماهتاب در طول شب

۲. رمی و قربانی بعد از طلوع آفتاب

۳. رفتن به سوی مشرق (به طرف مساکن خود)

۴. منع از قربانی گوسفند مشرقه (گوش شکافته)

۵. برق زدن خورشید بر خون هایی ریخته شده و تلألو و درخشندگی آنها

۶. خشک کردن گوشت قربانی در آفتاب ظرف سه روز پس از عید قربان برای ذخیره

ایام جمع

همان (ک) ایام منی (لغت نامه، ذیل جمع)

ایام حج

ماه های حج یعنی شوال، ذی قعده، ذی حجه.

ایام رمی

روزهای دهم و یازدهم ودوازدهم (و سیزدهم) ذی حجه که در مراسم حج، جمرات رمی می شوند. (روز سیزدهم ذی حجه برای کسی است که تا قبل از غروب آفتاب روز دوازدهم ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد.)

ایام رمی

الجمار یوم النحر و ایام تشریق (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) (ک)

ایام قربانی

روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه و در منی در روز دهم قربانی کنند. (ك)

ایام نحر

ایام معدودات

(مَ) واذکروا الله فی ایام معدودات (بقره ۲۰۳)

۱. ماه رمضان است.

۲. روز عید قربان و دو روز بعد از عید است.

۳. سه روز بعد از عید قربان است یعنی ایام تشریق. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۲، ج ۱، ص ۱۵۵)

ایام معلومات

(مَ) لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم فی ایام معلومات (حج ۲۸)

۱. دهه اول ذی حجه را گویند.

۲. روز عید (قربان) است و سه روز بعد از آن یعنی ایام تشریق. (مجمع البیان؛ دائره المعارف تشیع)

ایام منی

(مِ نـا) روزهـای دهم و یـازدهم و دوازدهم ذی حجه که طی آن حجـاج در مراسم حـج در سـرزمین منی اعمـالی را انجـام می دهند:

۱. روز دهم، رمی جمره عقبه، قربانی و حلق (یا تقصیر)

۲. روز یازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

۳. روز دوازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

ایام نحر

(نَ) روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه (فرهنگ علوم)

پنجمین عمل از اعمال حج تمتع قربانی کردن در سـرزمین منی می باشد و اصطلاح نحر در مورد قربانی کردن شتر به کار برده می شود.

ایام وقفه

(وَ فِ) روزهای توقف حجّاج در مکه جهت انجام حج.

ایداع

واجب گردانیدن حج بر خود. واجب کردن حج را برخود به تطیب زعفران به جهت احرام. (لغت

نامه)

ایمان

والذین تبوّءوالدّار والایمان من قبلهم (حشر ۹)

نام مدینه است، زیرا مردم مدینه الگو و مظهر ایمان بودند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

آینه نگاه کردن در آیینه (چه برای زینت باشد چه برای زینت نباشد) برای محرم حرام است ولکن اگر نگاه کرد به آیینه مستحب است دوبار تلبیه بگوید. (توضیح مناسک حج، ص ۴۴)

ایوان صفه

همان (ک) صفه

۱. و اسم با مسمایی است زیرا این ایام روشنی جان و روح انسان است و چه بسا انسان هایی که در پرتو این مراسم عالی و یاد خدا بودن روح و روانشان روشن گردد. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۱)

ب

بئر

(ب ءْ) در مورد انواع «بئر» رجوع فرمایید به قسمت «چاه»

باب آل محمد

از رکن یمانی (از ارکان کعبه) تا به حجر به باب آل محمد و شیعیان آنان معروف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

باب البقیع

۱. از باب های مسجد النبی در قسمت شرقی که جدیداً گشودند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸)

۲. و از شـهر مدینه دروازه ای به سوی آن (بقیع غرقد) گشوده می شود که به باب البقیع شـهرت دارد. (سـفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۴)

باب بنی الشمس

همان (ک) باب بنی شیبه

باب بنی شیبه

(شَ بِ) یا باب بنی الشـمس از حدود مسجدالحرام در قبل از بعثت بوده است و دری بوده است در قسمت شرقی مسجد مقابل مقام ابراهیم بین مدخل چاه زمزم و منبری که سـلطان سلیمان عثمانی ساخته بود و طبق گفته ها مقابل باب السلام قرار داشت و ورود از این باب را مسـتحب می شـمردند و مطابق نقل، رسول الله و بعضی از ائمه معصومین(صلوات الله علیهم اجمعین) از این باب وارد مسـجد می شدنـد. آورده انـد که بت هبل در این نقطه مـدفون شد. آثار این باب را که طاقی بوده است نیم دایره (و در میان مسجدالحرام قرار داشت) سعودی ها برداشتند.

باب البیت

همان (ک) باب الکعبه

باب التوبه

۱. یا «باب علی» شـهرت دری است در زاویه شـمال شـرقی داخل کعبه در برابر پلکانی که به بام کعبه ختم می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ میقات حج، ش ۲۰، ص ۱۱۳)

۲. یـا «بـاب الرسول» از بـاب هـای ضـریح مقـدس رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله وسـلم) است. در جهت قبله (جهت جنوبی) حجره، ضریحی از مس است که به صورت مشبک در حد میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متحدالشکل تقسیم شده است و میان آنها درِ کوچکی است که باب التوبه است.

(مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الجبر (جَ) همان (ک) باب جبرئیل

باب الجبرئیل

از مهم ترین درهای مسـجدالنبی است واقع در سـمت شرق و از درهای اصلی زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) است که در توسـعه های بعد از غزوه خیبر و زمان عثمان و دوران عثمانی از مکان اصلی خود عقب تر رفته است. این باب به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. باب جبرئیل، از آن جهت که آن مأمور وحی از این راه به

حضور حضرت شرفیاب می شد و نزول وحی می نمود.

۲. باب جنائز، از آن جهت که پس از اقامه نماز بر میت وی را از این در خارج می ساختند.

۳. باب جبر، از آن جهت که خانـدان میت مجبور بودنـد مرده خویش را از این در خارج سازنـد. (تاریـخ و آثار اسـلامی، ص ۲۳۱ الی ۲۳۳ و ۲۳۷)

باب الجنائز

(جَ ءِ)

۱. همان (ک) باب جبرئیل

۲. نام بابی در طرف شرق مسجدالحرام که جنازه ها را به طرف قبرستان از آن جا خارج می کردند. (حرمین شریفین، ص ۸۷)

باب حجره طاهره

ضریح مقدس پیامبر اکرم دارای چهار در است:

۱. باب تهجد، در شمال

۲. باب فاطمه، در شرق

۳. باب وفود، در غرب

۴. باب توبه یا باب رسول، در جنوب (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الحرم

درِ حرم (مسجدالنبی و مسجد الحرام) را گویند.

باب الحناطین

(حَ نّ) از بـاب های مسـجدالحرام در برابر رکن شامی و داخل در مسـجد بوده است و جهت نام از آن جا است که نزدیک آن گندم فروشان یا حنوط فروشان بوده اند، و سنت است که از این

باب بیرون روند و عزم بر مراجعت داشته باشـند و در آن حین که بیرون روند دعا کنند و از خدا بخواهند که بار دیگر زیارت

خانه اش را روزی کند. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۸)

باب الرحمه

۱. رکن حجرالاسود را گویند (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

۲. دری است در درون کعبه که از آن جا به بام آن خانه مکرم بالا می روند. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱) (ک) باب التوبه (۱)

۳. دری است در دیوار غربی مسجدالنبی و از درهای اصلی مسجد در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است. این در بر اثر توسعه مسجد در همان ضلع غربی تغییر محل یافت ولی نامش باقی مانده است. در وجه تسمیه باب الرحمه گویند از این در عربی نزد حضرت آمد و طلب باران نمود و حضرت هم دعا فرمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱ و ۲۳۷)

باب الرسول

همان (ک) باب التوبه (۲)

باب السلام

۱. از درهای مسجدالحرام است در سمت شرق

۲. از درهای مسجد النبی است در سمت غرب که بعد از باب الرحمه قرار داشته و از افزوده های خلیفه دوم است و باب مروان هم گفته می شد چون نزدیک خانه مروان حکم بوده است.

باب عاتکه

از درهای مسجدالنبی است به جهت آن که مقابل خانه زنی به نام عاتکه قرار داشت. این در:

۱. در قسمت غرب مسجد واقع بود و همان باب الرحمه است. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۱)

۲. در دیوار جنوبی بود و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام تغییر قبله به سوی مکه آن را مسدود ساخت (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱)

باب قبله

از درهای مسجد النبی بود و بعد که کعبه قبله گشت این باب مسدود شد. (راهنمای حرمین

شریفین، ج ۵، ص ۵۷)

باب الکعبه

یا «باب البیت» درِ خانه خداست که از آن وارد کعبه می شوند. این در بین رکن عراقی و رکن حجر یعنی بر ضلع شرقی خانه در جنب «حجرالاسود» (با فاصله حدود یک متری) به ارتفاع حدود دو متر از کف مسجد نصب گردیده است و برای رسیدن به آن از پلکان متحرک(۱)

۱. دَرَج یا مَدْرَج نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند. (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

استفاده می کنند. درِ کعبه با قفل بزرگی از نقره که سلطان سلیمان در سال **۹۵۹** هجری تقدیم داشته بود بسته می شد و هم اکنون قفل جدیدی از طلا ساخته اند که از آن استفاده می شود. درِ کعبه در تمام مدت سال بسته است ولی به طور معمول در موارد ویژه و در ایام و اوقاتی که مقرر می باشد گشوده می شود؛ از جمله برای شست وشوی خانه (که همه ساله قبل از موسم حج یا بعد از موسم حج انجام می گرفت. این مراسم در این سال ها معمولاً در روز هفتم ذی حجه انجام می گیرد و در برخی سال ها به مناسبت هایی روز شست و شو تغییر می یابد، مثلاً در بیستم ذی حجه و یا چند سالی در اول ذی حجه صورت گرفته است) واز جمله برای مواقعی که شخصیت های بزرگ اسلامی را به زیارت درون خانه خدا مشرف می سازند. کعبه در روزگاران پیشین در نداشت (و تنها در

سمت شرقی آن، قسمتی از دیوار را باز گذاشتند تا برای ورود به داخل کعبه از آن استفاده شود) و بعدها برای آن دری قرار داده شد که ابتدا همسطح زمین بود و در دوران جاهلیت در تجدید بنای کعبه جهت جلوگیری از نفوذ آب، قریش در را از سطح زمین بالاتر قرار داد. دری که کعبه داشت دری یک لنگه و یکپارچه بود تا این که:

۱. سال ۶۴ هجری، ابن زبیر در بازسازی کعبه درِ دو لنگه ای قرار داد و بر ضلع غربی هم دری نصب نمود.

۲. سال ۷۴ هجری، حجاج ثقفی در بازسازی کعبه درِ ضلع غربی را بست.

۳. سال ۵۵۰ هجری، جمال الدین محمد بن ابی منصور معروف به جواد اصفهانی (اصبهانی) وزیر اتابکان موصل دری نصب کرد که در آن صنعت ظریفکاری به کار رفته بود.

۴. سال ۵۵۱ هجری، مقتفی خلیفه عباسی دری کار گذاشت که آن را مزین به زیورآلات نمودند. (ابن جبیر از نوشته ای بر درِ کعبه یاد می کند که دستور ساخت آن توسط مقتفی به سال ۵۵۰ نگاشته شده بود)

۵. سال ۶۵۶ هجری، ملک مظفر امیر یمن دری نصب کرد که بر آن تکه های نقره قرار دادند.

۶. قرن هشتم هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون، امیر مصر دری از چوب سَلَم یا اَقاقیا قرار داد.

۷. سال ۷۶۱ هجری، ملک ناصر حسن، امیر مصر دری از چوب ساج نصب نمود و نیز در سال ۷۷۶ زیورآلاتی بر این در اضافه کرد.

۸. قرن نهم هجری، بر درِ کعبه تا سال ۸۱۶ هجری زیورآلات اضافه می شد و نیز زین الدین عثمانی در سال ۸۷۱ در را

مزین نمود.

۹. در سال ۹۶۱، از طرف سلطان سلیمان بر درِ کعبه ورقه هایی از نقره قرار دارد. دوباره به سال ۹۶۴ از طرف سلیمان عثمانی امر شد که در را تعمیر و بر آن الواحی از چوب آس سیاه رنگ که مزین به طلا و نقره بود قرار دهند.

۱۰. سال ۱۰۴۵ هجری، سلطان مراد عثمانی دری کار گذارد.

۱۱. سال ۱۳۶۳ هجری، دولت سعودی دری نصب نمود.

۱۲. سال ۱۳۸۹ هجری قمری به دستور خالد بن عبدالعزیز دری نصب گردید که در آن بالغ بر ۲۸۰ کیلوگرم طلا- با عیار ۹/۹۹۹/۰ به کار رفته است (حرمین شریفین، ص ۸۹ و ۹۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۰؛ تاریخ مکه، ص ۱۱۲؛ عرشیان، ص ۵۱؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۸؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۴)

باب النبی

دری است که از منزل رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به درون مسجدالنبی باز می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۲)

باب النساء

دری است در مسجدالنبی در سمت شرق که بعد از باب جبرئیل قرار دارد و از افزوده های خلیفه دوم است و بعضی آن را از درهای اصلی زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)می دانند. باب النساء هم اکنون (مقداری عقب تر از مکان اصلی آن) چسبیده به ایوان صفه بوده و زنان غالباً از این در داخل مسجد شده و فعلاً هم ساعاتی از روز مخصوص

عبور زنان است. این باب به جهاتی نام هایی دارد:

۱. باب النساء، از آن جهت که «عمره» گفت «هذا باب النساء» و این براساس فرمایش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بود که میل داشتند دری مخصوص زنان به مسجد باز شود.

۲. باب ریطه، از آن جهت که این در روبه روی خانه ریطه دختر ابی العباس سفاح قرار داشت.

۳. باب ابوبکر، از آن جهت که خانه ریطه را همان خانه ابوبکر دانسته اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۳۳)

باب های مسجدالحرام

از درهای مسجدالحرام در کتب و منابع مختلف متعدد و به اختلاف یاد شده است، چرا که با انجام تعمیرات و تغییرات در مسجد درها نیز کاهش و با افزایش می بافتند و یا تعویض می شدند و یا تغییر نام پیدا می کردند. اکثر درها در دوره سلاطین

آل عثمـان وامرای (خـدیوی) مصـر نامگـذاری شـده انـد و از جمله بـاب هایی که به نام هایی معروف بوده انـد عبارتنـد از در قسمت:

۱. شرق، باب السلام، باب قایتبای، باب علی (باب بنی هاشم) باب عباس، باب نبی (باب الجنائز)

۲. غرب، باب ابراهیم (باب الحناطین)، باب وداع (باب حزوره، باب حزامیه، باب قروه) باب داودیه، باب عمره (باب بنی سهم).

۳.

شمال، باب دریبه، باب محکمه(۱)، باب زیاده(۲) (باب سویقه)، باب باسطیه (باب عجله)، باب زمامیه، باب عتیق (باب سده)، باب مدرسه (باب مدرسه سلیمانیه، باب کتبخانه)، باب قبطی.

۴. جنوب باب بازان (باب نساء، باب القره قول)، باب بغله (باب بنی سفیان)، باب صفا (باب بنی مخزوم)، باب اجیاد (باب جیاد، باب اجیاد صغیر)، باب رحمه (باب اجیاد کبیر، باب مجاهدیه)، باب تکیه (باب مدرسه الشریف عجلان)، باب ام هانی (باب الفرج، باب حمیدیه). (حرمین شریفین، ص ۸۷ به بعد؛ فلسفه و اسرار حج،ص ۲۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۲۹ الی ۱۳۱).

امروزه مسجدالحرام مجموعاً ۳۰ در دارد به نام های باب عبدالعزیز، اجیاد، بلال، حنین، اسماعیل، الصفا، بنی هاشم، علی، عباس،النبی، السلام، بنی شیبه، الحجون، معلاه، المدعی، المروه، المحضب، عرفه، القراره، الفتح، الزبیر، عمر، الندوه، الشامیه، القدس، المدینه المنوره، الحدیبیه، المهدی، العمره، ملك فهد، (میقات حج، ش ۱۴، ص ۱۹۹ که از هفته نامه «المسلمون» چاپ عربستان سعودی نقل می کند.)

باب های مسجدالنبی از هنگام بنای مسجدالنبی تاکنون با توجه به تغییرات و نوسازی و توسعه هایی که صورت گرفته تعداد درها و نام آنها در حال تغییر بوده است. به این ترتیب که از زمان خلیفه دوم به بعد تعداد درهای مسجد که در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیه گردید تا دوران سلاطین عثمانی در تغییر بوده است و بعد از تجدید بنایی که توسط سلطان عبدالحمید عثمانی انجام شد در مسجدالنبی پنج در وجود داشت: باب جبرئیل و باب النساء (در شرق)، باب السلام (باب مروان) و باب الرحمه (در غرب)، باب مجیدی

یـا همـان باب توسل (در شـمال)، و اما با دو توسـعه ای که سـعودی ها در مسـجدالنبی انجام داده انـد بر تعـداد درهای مسـجد افزوده شد که تا قبل از توسعه دوم عبارتند از در قسمت:

۱. شرق، باب جبرئیل، باب نساء، باب عبدالعزیز.

۲. غرب، باب الرحمه، باب السلام، باب ابوبکر، باب سعود.

۳. شـمال، باب مجیـدی (باب عبدالمجیـد، باب توسل) باب عثمان، باب عمر. (فلسـفه و اسـرار حج، ص ۱۹۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۰؛ فرهنگنامه حج وعمره، دفتر دوم، ص ۲۲)

بادی

«والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد» (حج ۲۵)

۱. در برخی منابع باب الحکمه.

۲. در برخی منابع باب الزیاره.

کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج آید و از اهل آن سامان نیست. (تفسیر نمونه؛ نهج البلاغه، ص ۱۰۵۳)

باره

(رَّ) از نـام های مـدینه است به علت کثرت احسان آن نسبت به همه جهانیان به ویژه اهالی آن شـهر، زیرا منبع اسـرار و اشـراق انوار و برکات نبویه است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

بازار عطاران

بازاری بود در فاصـله بین صـفا و مروه که در این قسمت هروله صورت می گرفت. اما امروزه این بازار در تعمیرات و تغییراتی که سعودی ها در مسجدالحرام صورت دادند از بین رفته و دیگر وجود

ندارد.

بازار عکاظ

(عُ) بازار بزرگی بود که در ایام جاهلیت سالی یک بار در ماه شوال یا به هنگام مراسم حـج در ماه ذی قعـده در بیابان وسـیعی بین طـایف و نخله و یـا بین طـایف و مکه برپـا می شـد. در این بـازار مردم به داد و سـتد می پرداختنـد و اشـعار خویش را می خواندند و بر یکدیگر مفاخره می کردند و آن گاه به اجرای مناسک حج می پرداختند و سپس متفرق می شدند.

باسه

(سَّ) از نام های مکه است به معنای درهم شکننده، چون در عهد عَمالیق و جُرهُم جبارانی در مکه فرود آمدند و هر کدام از آنان که قصد سویی نسبت به بیت الحرام کرد خداوند او را نابود ساخت. (تاریخ مکه، ص ۲۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

باغ فدک

در اصطلاح حجاج به منطقه ای در مدینه گفته می شد با نخلستان ها و استخرهای بزرگ با چاه های عمیق، و محصول عمده این محله خرما و میوه و سبزیجات است. شیعیان اثنا عشری و سادات در این جا زندگی می کنند.

بحر

(بَ) از نام های مدینه منوره است، و بحر اطلاقی است به سرزمین وسیع و نیز روستا. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بحره

(بَ ر) از نام های مدینه منوره است، و بحره زمینی است که نسبت به اطرافش پست و یا دارای بوستان ها و نخلستان ها است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

بحیره

(بُ حَ رِ) (بَ رِ) از نام های مدینه است، تصغیر (ک) بحر (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ لغت نامه)

بدر

(بَ) محلی است در ۱۵۰ کیلومتری جاده قدیمی مدینه به مکه و ۳۱۰ کیلومتری مکه و ۴۵ کیلومتری دریای سرخ. (بدر امروزه در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه شهری است دارای امارت و روستاهای متعددی تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوره به شمار می آید) وجه تسمیه «بدر» را به مناسبت نام شخصی گفته اند. بدر محل رویداد غزوه بدر و مدفن شهدای این نبرد است.

بازار بدر

در جاهلیت سالی سه روز در بدر به هنگام حج بازاری تشکیل می شد و در این بازار اعراب ابتدا به معاملات و خرید و فروش اجناس دست می زدند و پس از آن به اجرای مراسم مذهبی خود می پرداختند.

غزوه بدر

در روز جمعه ۱۷ رمضان سال دوم هجری غزوه بدر در اراضی بدر اتفاق افتاد که اولین نبرد رسمی بین مسلمین و کفار قریش محسوب می شود. رهبری مشرکین در این جنگ با ابوسفیان بود. آنها ۹۰۰ یا ۹۵۰ تن بودند و ۱۰۰ اسب و ۷۰۰ شتر داشتند،

اما مسلمین ۳۱۳ تن بودند و ۲ اسب داشتند. این جنگ با کشته شدن ۷۰ تن از کفار و اسارت ۷۰ تن از آنها و شهادت ۱۴ تن از مسلمین به پیروزی سپاه اسلام انجامید.

زیارتگاه بدر

در فاصله کمی از محل درگیری مسلمین و کفار، شهدای غزوه بدر مدفونند. مزار شهدای بدر (در چهار صد متری چاه های بدر) با دیواری محصور شده است. در دوران اخیر به علت تغییر مسیر و احداث بزرگراه مکه به مدینه این سرزمین از راه عمومی به کنار شده است و زائران بیت الله از زیارت شهدای بدر محروم گردیده اند.

بدن

(بُ) والبدان جعلناها لکم من شعائر الله (حج ۳۶)

جمع بدنه است و بدنه از ماده بدن است و دلالت بر تنومندی دارد و مقصود قربانی حج است. شتر بزرگ و فربه و به قولی شتر و گاو که در مکه قربان کنند و ظاهراً شامل هر کشتاری که در حج کنند حتی فدا و کفاره. و در موارد متعدد از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به «بدنه» شده است. و از آن جا که چنین حیوانی (بزرگ و چاق و گوشت دار) برای مراسم قربانی و اطعام فقرا مناسب تر است مخصوصاً بر آن تکیه شده است. (تفسیر نمونه؛ لغات قرآن؛ لغت نامه؛ مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۳)

بدنه

(بَ دَ نَ) (ک) بدن

بدنه الافساد

(تُ لْ اِ) شتری که قربان کند آن که حج خود را تباه کرده است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

برش

(بُ) مستحب است ریگ ها برای رمی جمرات برش باشد یعنی در آنها رنگ مختلف باشد. (حج البیت، ص ۱۲۰)

برطله

(بُ طَ لِ)(۱) (بُ طُ لّ)(۲) (بَ طُ لِ)(۳) کلاه درازی (که زی یهودیان) است و در ایام پیشین مواقع طواف به سر داشتند و پوشیدن آن هنگام طواف کعبه از مکروهات است. (توضیح مناسک حج، ص ۷۹؛ حج و عمره، ص ۱۸۸؛ لغت نامه)

برقع

(بُ قَ) پرده درِ کعبه را گویند. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲؛ میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹)

برکه

(بِ کِّ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

بره

(بَ رِّ)

۱. نام زمزم است. به معنی پر منفعت. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ طبقات، ص ۷۶)

۲. نام مکه است به علت بلد الابرار بودن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

۳. نام مـدینه است. مقصود از آن زیادی برکات و فیضـی است که شامل مردم مـدینه منوره و همه مردم جهان می شود، از آن جا که سرچشـمه اسرار معنوی و محل درخشش انوار الهی و برکات نبوی است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

برید البعث

یا (ک) اوطاس

بساسه

(بَ سِ) از نام های مکه است. وجه تسمیه بساسه (از بس به معنی راندن) از آن جهت است که:

۱. هر آن کس در آن جا پرهیزکار نبود شتران را بس بس می کرد. (لغت نامه)

۲. چون هر وقت ظلم در آن می کردند هلاک می شدند. (ثواب اعمال حج، ص ۷۱)

۳. آنها که قصد بی احترامی به کعبه را می کردند صاحب خانه آنها را رانده و هلاک می نمود مانند اصحاب فیل، و بعضی را آگاه می نمود مانند تبع اول. (میعادگاه عشاق، ص ۱۲۴)

بساق

(بُ)

۱. نام کوهی در عرفات (به زعم برخی)

۲. نام وادیی است بین مدینه و جار

۳. شهری است به حجاز. برخی از نام های مکه دانسته اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۴۶)

بست

(بَ) پناهگاه محوطه ای است که اگر مقصر در آن وارد شود در امان است. مسافت وسیعی که شهر مکه در آن واقع شده و روضه نبوی بست هستند.

بست حرم

یعنی حرم کعبه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بست مکه

مسافت نسبتاً وسیعی است که شهر مکه در آن واقع شده (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۳۱)

بشری

(بُ را) از نام های زمزم است. (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

بطحا

(بَ) نام مکه. نام وادی مکه (لغت نامه)

بطحیا

(بُ طَ) نامی که خلیفه دوم بر تالاری وسیع نهاد که به هنگام توسعه مسجدالنبی در جانب شمال شرقی از

۱. لغت نامه.

۲. لغت نامه ذیل «برطل».

۳. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

مسجد شریف نبوی بساخت (و آن را به ریگ های «عرصه الحمراء» فرش کردند) و مردم را گفت هر کس خواهد در امور دنیا صحبت کند به آن جا رود تا کسی در مسجد هیاهو نکند. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۱۰۲)

بطن عرنه

همان (ك) عرنه

بطن عقیق

همان (ک) وادی عقیق (۱)

بطن محسر

همان (ک) محسر

بطن مکه

داخل و درون مکه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بطن وج

(وَ جّ) شهر طایف است. (تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، ص ۴۲)

بعثه

(بِ ثِ)

۱. مکانی را گویند که سرپرست حجاج و دیگر مسئولین، در مکه و مدینه در آن جایند.

۲. افرادی را گویند که در رابطه با امور حج از طرف رهبر و مراجع تقلید به عربستان روانه شده و دارای

مسئولیتی هستند.

بقره

(بَ قَ رِ) در مواردی از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به بقره (گاو) شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

بقعه ائمه اربعه

همان (ک) بقعه اهل بیت النبی

بقعه اهل بیت النبی

شهرت مقابر اهل بیت در بقیع که به صورت بقعه ای مرتفع مورد توجه و زیارت مسلمین بوده است. اصل بقعه ائمه اربعه از بناهای ناصربن المستضی (در قرن ششم) است. سعودی ها آن را تخریب کردند (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۵۳)

بقیع

اشاره

(بَ) یا «جنه البقیع» شـهرت گورسـتان مقدس و تاریخی مدینه است. مشهورترین قبرستان تاریخی جهان اسلام در قسمت شرق مدینه (و تقریباً در وسط شهر) و در فاصله حدود ۲۰۰ متری شرق مسجدالنبی قرار دارد و محدود است از:

شمال به شارع ملک عبدالعزیز

شرق به شارع ستین (شارع ملک فیصل)

غرب به شارع ابوذر (مقابل مسجدالنبی)

جنوب به شارع باب العوالی (شارع امام علی)

تسمیه بقیع

از بقعه گرفته شده است، زیرا مقابر این قبرستان دارای بقعه بود.

مکـان وسـیعی را می گفتنـد که در آن درخت فراوان باشـد (و یـا ریشه آن باشـد) و در این مکـان درختان خاردار معروف به «غرقد» وجود داشت و لذا آن را بقیع الغرقد می گفتند.

سابقه بقیع

این مکان که طی سال های متمادی در خارج از یثرب واقع شده بود طبق نقل، قبرسـتان اهل یثرب بود و قبل از اسـلام مردگان قبلایل در آن به خاك سپرده می شدند و پس از اسـلام به مناسبت دفن جسد عثمان بن مظعون (در سال دوم هجری) در بقیع، به این مکان توجه شد و صرفاً برای دفن مردگان مسلمان اختصاص و مردگان غیر مسلمان در منطقه ای در سمت جنوب شرقی آن به خـاك سپرده می شدنـد که «حش کـوکب» نـام داشت. (و بـاغی بود متعلق به مردی قـدیمی به نـام کوکب یـا مردی از اصحاب به نام کوکب و یا زنی یهودیه به نام کوکب) تا این که به د ستور معاویه بن ابی سفیان باغ و دیوار را ویران ساختند و این قطعه زمین به بقیع متصل شد و به نقلی مروان آن را ضمیمه بقیع کرد.

فضیلت بقیع

این قبرسـتان که مـدفن برخی از معصومین(علیهم السـلام) و بسـیاری از مقربـان الهی و شـهدای صـدر اسـلام است از قداسـت خاصـی برخوردار است. طبق روایت رسول خدا(صـلی الله علیه وآله وسـلم) فرمود کسی که در مقبره ما (بقیع) مدفون گردد از شفاعت من برخوردار خواهد شد و حضـرت خود بر اهل بقیع سـلام می فرستاد و برایشان طلب مغفرت می کرد و به زیارتشان

می رفت.

مشاهیر بقیع

۱. جانشینان پیامبر. قبور مقدس چهار امام معصوم (مجتبی، سجاد، باقر و صادق)(علیه السلام) در منتهی الیه سمت غرب در محوطه ای به مساحت حدود سی و دو متر (هشت در چهار) به ترتیب در کنار هم قرار دارد و تنها چهار سنگ روی مزار مقدسشان به جهت نشانه نصب است.

۲. فرزندان پیامبر. قبور بنات النبی (حضرت زینب، حضرت ام کلثوم و حضرت رقیه) در قسمت غرب قبرستان و مزار حضرت ابراهیم در قسمت شمال قبرستان و مزار حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) به روایتی در محوطه قبور ائمه می باشد.

۳. همسران پیامبر. قبور نه تن از ازواج النبی (زینب بنت جحش، زینب بنت خزیمه(۱) صفیه، ام سلمه، ام حبیبه: حفصه، عایشه، سوده و جویره) در وسط این قبرستان (در قسمت غرب) واقع است (اگر چه تعداد آنها را دقیقاً مشخص ندانسته اند. بعضی از مورخان و محدثان پیشین نظرشان این است که چهار تن در این محل دفن شده اند.)

۴. بستگان پیامبر. قبور منسوبین به رسول الله در نقاط مختلف بقیع واقع است، از جمله اند: عباس عموی

حضرت (در محوطه قبور ائمه)، صفیه و عاتکه عمه های حضرت، حلیمه سعدیه دایه حضرت، عقیل پسر عم حضرت (طبق نقلی)، عبدالله

بن جعفر طیار فرزند پسر عم حضرت (طبق نقلی)، محمد حنفیه (طبق نقلی)، حضرت اسماعیل بن امام صادق(علیهما السلام)، حضرت فاطمه.

بنت اسد مادر حضرت امیر (به زعمی در محوطه قبور ائمه)، ام البنین همسر امیر(علیه السلام) و...

۵. اصحاب پیامبر. قبور اصحاب بسیار زیاد است و نخستین کسی که در اسلام در بقیع مدفون شد از مهاجرین عثمان بن مظعون است و از انصار، اسعد بن زراره.

مستحبات بقیع

زیارت ائمه بقیع (و حضرت ابراهیم و حضرت فاطمه بنت اسد) مستحب مؤکد است و برای زیارت ایشان آدابی است (۲) چون:

غسل

آهسته و آرام آمدن

با خضوع و خشوع آمدن

لباس های پاکیزه تر پوشیدن

عطر خوشبوتر استعمال کردن

در ورود اذن دخول خواندن

در ورود ابتدا پای راست گذاشتن

بعد از ورود نماز زیارت به جای آوردن

دعاها و زیارت های وارده را خواندن

وقت زیارت صدای خود را بلند ننمودن

ثواب تلاوت قرآن مجید به روح مطهر هدیه کردن

به جهت گناهان خود توبه کردن و استغفار نمودن

سخنان بیهوده نگفتن و سخنان دنیایی را ترک کردن

قسمت های بقیع

۱. محوطه حرم، قبور محوطه حرم در سمت غربی و منتهی الیه بقیع در زیر یک گنبد و دارای ضریح و صندوق زیبا بود. حرم مطهر هشت ضلعی و دارای دو درب بود اما صحن و سرا نداشت ولی دارای محراب بود. بنای اصلی گنبد و بارگاه حرم در قرن پنجم به دستور «مجدالملك براوستانی» صورت گرفت و تعمیرات چندی از جمله در قرن ششم به وسیله مسترشد بالله عباسی و در قرن هفتم به وسیله مستنصر بالله عباسی و در قرن سیزدهم قمری به دستور سلطان محمود عثمانی در آن انجام پذیرفت، اما وهابیون در شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری آن را تخریب کردند.(۳)

۱. برخی به جای او از میمونه یاد کرده اند در حالی که برخی قبر میمونه را در سَرِف می دانند.

۲.متأسفانه آل سعود درِ بقیع را به روی زائران بسته اند و از سال ۱۳۶۵ شمسی برای ساعاتی آن را می گشایند و زنان نیز از ورود محرومند.

۳. در بقیع برخی از قبور رواق و قبه و گنبدهای بزرگ و ضریح های آهنی

یا مسی یا نقره ای داشتند و بسیاری از قبور نیز دارای کتیبه و سنگ نوشته هایی بودند که نام و نشان صاحبان قبر را مشخص می نمود اما متأسفانه وهابیون برپایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

۲. روحاء، قسمتی در بخش میانی بقیع است که قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول الله و قبر عثمان بن مظعون در آن واقع است و وجه تسمیه روحا (به معنی جایگاه انبساط) از بیان حضرت رسول بود که هنگام دفن عثمان بن مظعون فرمودند: «هذه الروحاء».

۳. شهداء الجنه، قبور شهیدانی است که در قسمت شمالی بقیع مدفونند و دیوار کوتاهی در اطراف آرامگاه آنها کشیده شده بود. این شهیدان عبارت بودند از شهدای احد (یعنی آن دسته از شهیدان غزوه احد که در مدینه به خاک سپرده شدند) و شهدای حره (آنان که واقعه حره در سال ۶۲ یا ۶۳ هجری توسط سپاه یزیدبن معاویه به فرماندهی مسلم بن عقبه در مدینه به شهادت رسیدند).

۴. بقیع العمات، مقابر عمه های رسول الله (صفیه و عاتکه) است واقع در شمال (غربی) بقیع که ابتدا به عنوان جزئی از بقیع الغرقد به وسیله دیواری از آن جدا بود ولی بعداً

این دیوار برداشته شد و به صورت یک قبرستان در آمد، اما این را نیز نوشته اند که در این محل تنها «صفیه» مدفون است و تا نیمه قرن سیزدهم نه هیچ یک از نویسندگان از عاتکه یاد کرده اند و نه تعبیر بقیع العمات را آورده اند (و این خود حاکی از آن است که قبر دوم متعلق به هر کسی که باشد پس از این تاریخ به وجود آمده) و اصولاً ـ از نظر تاریخی هجرت عاتکه به مدینه معلوم نیست.

۵. بیت الحزن یا (ک) بیت الاحزان. (حرمین شریفین، ص ۱۶۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۱۵ الی ۳۳۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۵۵، ج ۲، ص ۱۷۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۱و ۳۹۳؛ الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ توضیح مناسک حج؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶، ش ۱۹، ص ۹۱ و ۹۲ و ش ۴، ص ۱۷۷ و ۱۹۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳؛ و...)

بقیع خیل

(خَ) موضعی است در مدینه، عامه کشتگان احد در این مکان به خاک سپرده شدند. (لغت نامه)

بقیع العمات

(عَ مَ) شهرت مقابر عمه های پیامبر اکرم واقع در شمال غربی قبرستان (ک) بقیع

بقیع الغرقد

(غَ قَ) همان قبرستان (ک) بقیع

بقیع مصلی

(مُصَ لاّ) موضعی در مدینه که طبق نقل رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا

نماز عید به جای آوردند.(۱)

بکه

(بَ کَّ) «ان اول بیت وضع للناس للّذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین» (آل عمران ۹۷)

به اختلاف نقل: از نام های مکه است. همان مکه است (میم بدل به با شده. حجر است. محل حجر است. کعبه است. محل کعبه است. مطاف است. ساحت میان دو کوه و ساخت مسجدالحرام است. تمام

منطقه حرم است.

مبارک بودن بکه

مبارک، نمو یافتن و زیاد شدن پیوسته خیرات و طاعات و عبادات در بکه است، یعنی طاعات و عباداتی که در آن جا به جای

آورده می شود ثوابی فزون تر دارد. یا بقاء و دوام و ثبوت دایمی خیرات و عبادات و طاعات در بکه است یعنی هیچ گاه از عبادت کنندگان خالی نیست و یا هیچ گاه از توجه نمازگزاران گوشه ای از این جهان پهناور منفک و جدا نیست.

وجه تسمیه بکه

از «بکاء» (گریه) است، به جهت گریه کردن مردم در مکه

۱. پایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

در داخل و اطراف کعبه.

از «تباک» (ازدحام و راندن) است، به جهت ازدحام جمعیت در جایگاه کعبه و در

هنگام طواف.

از «بک» (شکستن) است، به جهت شکسته شدن غرور و نخوت مغروران و گردنکشان و شکسته شدن ستمکاران در مکه. (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۴۵۴؛ دائره الفرائد؛ تفسیر نمونه؛ مجمع البیان؛ تاریخ مکه، ص ۲۱، ۴۲ الی ۴۴؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۰، ش ۴، ص ۱۳۶)

بلاد العرب

(بِ دُ لْ عَ رَ) یا جزیره العرب، نامی است که عرب از همان اوان ظهور اسلام سرزمین مسکونی خویش را بدان می خواند. (کعبه، ص ۳)

بلاط

(بَ) سرزمین سنگفرش شده.

۱. از اسامی مدینه است چون زمینش مفروش بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. موضع خاصی است در مدینه مابین مسجد نبوی و بازار که در آن سنگ ها گسترده اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلاطه حمراء

(بَ طِ ءِ حَ) همان (ک) حجر السماق

بلد

(بَ لَ) لااقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد (بلد ۱ و ۲)

۱. از نام های مکه است (تفسیر نمونه؛ تاریخ مکه، ص ۵؛ فرهنگ جامع)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلد استیطان

(اِ) اقامتگاه شخص، در باب حج از آن یاد کرده اند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلد آمن

(مِ) و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمنا (بقره ۱۲۶)

مکه است که حضرت ابراهیم(علیه السلام) بعد از بنای کعبه امنیت آن را از خداوند در خواست نمود و خدا دعای او از اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماعی مردم است که به سوی آن می آیند و هم از نظر قوانین مذهبی امنیت آن، آن چنان محترم

شمرده شده که هرگونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است و افراد انسانی که به آن پناه می برند در امان هستند و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود. (تفسیر نمونه)

بلدالله

(بَ لَ دُ لّا) نام مکه است چون شهر خداست (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلدالله تعالی

از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

بلدالامین

(لْ اَ) و هذاالبلد الامین (تین ۳)

شهر امن، کنایه از مکه معظمه است که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شده و کسی در آن جاحق تعرض به دیگری نداشت حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند در امنیت بودند. در اسلام این سرزمین اهمیت فوق العاده ای دارد. در این جا حیوانات و درختان و پرندگان تا چه رسد به انسان از امنیت خاصی برخوردار می باشند. منشأ امنیت این شهر کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی و اولین بنا و اجتماع آن بوده است. کعبه با آداب و احکامش صورت تمثل و تبلور یافته توحید حضرت ابراهیم(علیه السلام) را شرح و بیان نموده تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات و صفات و اراده خداوند ایمان آرند و دعوت حضرت ابراهیم(علیه السلام) را لبیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدأ تشریع و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است. (تفسیر نمونه؛ فرهنگ پرتوی از قرآن)

بلدالحرام

(لْ حَ) مکه است. به واسطه آن که:

۱. محل نقص و کم شدن گناه یا فانی شدن آن است.

۲. هر کس قصد آن کند، از روی ظلم و عدوان هلاک می گردد.

۳. ایمن است و مردم در آن مأمون می باشند. (شرح

اربعین، ص ۲۵۱؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلد رسول الله

از نام های مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلدالمساجد

(لْ مَ جِ) مدینه منوره را بلدالمساجد می شناسند (همشهری، ویژه نامه ۲۰/۹/۷۵، ص ۷)

بلدالنذر

(نِّ) محلی که نذر حج کردن در آن شده باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلداليسار

(لْ یَ) محلی که در آن جا برای حج کردن مستطیع شده باشند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلده (بَ لَ دَ) انما امرت ان اعبد رب هذه البلده (نمل ۹۱)

مکه معظمه را گویند. (تفسیر نمونه؛ دائره الفرائد)

بلده المروزقه

(تُ لْ مَ قِ) مکه را گویند چون حضرت ابراهیم(علیه السلام) اهل مکه را دعا کرد به «و ارزق اهله من الثمرات» (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

بنی شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ک) سدانت

بوسیدن حجر (حَ جَ) در روایات، بوسیدن حجر (الاسود) مورد سفارش قرار گرفته و طبق نقل ها رسول الله مقیّد به استلام و بوسیدن آن بوده اند (همراه با زائران خانه خدا ص ۹۱)

بهره

(بَ رِ) همان (ک) حده (سفرنامه مکه ص ۲۴۶).

بیت

(بَ) نامی است در قرآن برای کعبه.

۱. ولله علی الناس حجّ البیت (آل عمران ۹۷)

۲. و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

۳. ان اول بیت وضع للناس ببکّه مبارکاً (آل عمران ۹۶)

بیت ابی النبی

(اَ بِ نَّ) همان (ک) دارالنابغه

بیت اسماعیل

حجر است در روایات از امام صادق(علیه السلام): «الحجر بیت اسماعیل» (میقات حج ش ۹ ص ۱۲۸)

بیت الاحزان

(بَ تُ لْ اَ) و یا «بیت الحزن» شهرت مکانی است در مدینه به جهت آن که محل اظهار حزن و اندوه حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) در فراق پدر و شِکوه از اوضاع زمانه بوده است. مورخان و سیاحان مدینه از «بیت الحزن» به عنوان یکی از بقاع و اماکن زیارتی یاد نموده اند. اما در تعیین مکان این نقطه تاریخی اختلاف شده (که این خود سند دیگری است بر استبداد رفته بر اهل بیت وحی). به نقل برخی «بیت الاحزان» در خارج مدینه و در سمت مشرق بقیع بوده است که با گسترش شهر مدینه در داخل شهر واقع شد (و سپس در این اواخر در توسعه های ساختمانی شهر مدینه، آثار این مکان از بین رفته است) اما برای این نظر که «بیت الاحزان» در خارج مدینه بوده مأخذ و مستندی از قرون گذشته وجود ندارد و به نقل بسیاری «بیت الحزن» در داخل مدینه و در بقیع و در مجاورت قبور ائمه و یا نزدیک قبر حضرت ابراهیم(علیه السلام) بوده و در دوران عثمانی ضریح کوچکی داشته که احتمالاً وهابیون آن را همانند رواق و بارگاه سایر قبور بقیع تخریب نموده اند (طبق نقلی در سال ۱۳۴۴ قمری به امر ملک عبدالعزیز منهدم گردید).

۱. عمر بن شبه نمیری (متولد ۱۷۳ متوفی ۲۶۲ هجری) از گفتارش در «تاریخ المدینه» (که قدیمی ترین تاریخ موجود درباره مدینه است) درباره بقیع دو مطلب به وضوح به دست می آید. یکی این که بیت الاحزان تا سال ۶۱ هجری

مانند حال حیات حضرت زهرا(علیها السلام) به صورت خیمه و چادر و محلی بوده است معین و مشخص و حضرت امام حسین(علیه السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشت و دیگر این که بیت الاحزان پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم دارای ساختمان بوده است.

۲. ابن جبیر (متولد ۵۴۰ متوفی ۶۱۴ هجری) سیاح معروف عرب که مدینه و بقیع را زیارت کرده در سفرنامه خود ضمن توضیح بقیع می گوید: «خانه ای است منسوب به فاطمه(علیها السلام) دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) که به بیت الحزن معروف است و گویند همین خانه است که آن بانو(علیها السلام) در سوگ رحلت پدر خود مصطفی(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه دایم نشست».

۳. سمهودی (متولد ۸۴۴، متوفی ۹۱۱ هجری) مورخ مشهور مصر بیت الاحزان را در بقیع می داند.

۴. فرهاد میرزا(معتمد السلطنه) در آخر قرن سیزدهم هجری و ابراهیم رفعت پاشا امیر الحاج مصری در اوایل ۱۴ هجری قمری از بیت الاحزان در بقیع یاد کرده اند.

(میقات حج، ش، ص ۱۲۱ و ۱۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۶۸؛ تاریخ و آثار اسلامی؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵)

بیت الارقم

(لْ اَ قَ) همان (ک) دارالارقم

بیت الاسلام

(لْ اِ) همان (ک) دارالارقم

بیت الله

(لّا) کعبه و از مشهورترین نام های آن می باشد و نشانه ای از شرافت این خانه است که به خداوند منتسب شده (لغت نامه؛ و...)

بیت الله الحرام

کعبه را گویند.

بیت الحرام

(لْ حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام (مائده ۹۷)

۱. کعبه است به جهت بزرگداشت حرمت آن.

۲. کعبه است به جهت حرمت شکار حیوانات و قطع اشجار آن.

۳. کعبه است به جهت حرام بودن داخل شدن مشرکین در آن. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۷ ص ۱۸۶)

بیت الحرم

(لْ حَ رَ) بیت الحرام. بیت الله (لغت نامه) (ل)

بیت الحزن

(لْ حَ زَ)(۱) (لْ حُ)(۲) همان (ک) بیت الاحزان (لغت نامه؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۴)

بیت الدعا

(دُّ) مکه معظمه (فرهنگ آنندراج)

بیت الرسول

(رَّ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

بیت الشیخ

(شِّ) شهرت خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه. (فرقه وهابیه، ص ۳۰)

بیت الصلوه

(صَّ لا) شبستان مسجد پیغمبر که محراب و منبر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا است. (در راه خانه خدا، ص ۱۸۸)

بیت الضراح

(ضُّ) به روایتی خانه ای بود در موضع خانه کعبه و ملائکه طواف آن می کردند و چون حضرت آدم(علیه السلام) به زمین هبوط نمود مأمور حج و طواف آن شد و در زمان طوفان آن را به آسمان چهارم بردند (منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۷۷).

بیت العتیق

(لْ عَ) ولیطوفوا بالبیت العتیق (حج ۲۹)

۱. کعبه است، به جهت کرامت و شرافت، چون هر چیز مکرم و زیبا را عتیق می نامند و کعبه هم این دو مزیت را دارد.

۲. کعبه است، به جهت قدمت (عتیق). کعبه نخستین خانه ای است که برای پرستش خداوند در زمین بنا شد و قدیمی ترین کانون توحید است.

۳. کعبه است، به جهت آزادی(۳) (عتیق) و کعبه آزاد است از ملک مردم (و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است) یا از تسلط جباران یا از غرق گردیدن در طوفان (که به آسمان برده شد) یا این که زیارت کننده آن از آتش جهنم آزاد است. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ قصص قرآن؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۵۷)

بیت العروس

(لْ عَ) کنایه از مکه معظمه است. (فرهنگ آنندراج)

بیت المعمور

(لْ مَ) و البیت المعمور (طور ۴)

۱. خانه کعبه است که با انجام حج آباد است.

۲. حقیقت مثالی کعبه است در عوالم غیبی (خانه ای در آسمان است برابر کعبه) و آن مسجد ملائکه

است.

۳. خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا آباد است. (لغات قرآن؛ تفسیر نمونه؛ فرهنگ آنندراج)

بیتوته در مشعر

در مراسم حج شب به سر بردن در

۱. ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵.

۲. ضبط لغت نامه.

۳. کعبه آزاد و مستقل و تملک ناپذیر است و هیچ شخصی و دولت و مرجع بین المللی نمی تواند و حق هم ندارد که برای کعبه تعیین تکلیف کند. حق و تکلیف کعبه را فقط و فقط اسلام معین کرده است و بس.

مشعر الحرام است (ک) وقوف در مشعر.

بیتوته در منی

در مراسم حج شب به سر بردن در منی است (ک) وقوف در منی.

بیداء

(بَ یْ) تلی است در یک میلی مسجد شجره. مردانی که محرم هستند هنگام عبور از این محل مستحب است صدا را به تلبیه (لبیک) بلند کنند. و از امام صادق(علیه السلام)روایت است که اگر سواری، از بیداء آواز تلبیه را بلند کن. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۰؛ گزیده از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۵۷)

بین الاحرامین

(بَ نُ لْ اِ مَ) فاصله بین دو احرام حج (یعنی احرام عمره تمتع و احرام حج تمتع) را گویند که طی آن اعمالی مثل سر تراشیدن، عمره مفرده، بیرون رفتن از مکه، صید در حرم (همیشه) کندن درخت و گیاه حرم (همیشه) جایز نیست. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۷۳)

بین الحرمین

(حَ رَ مَ) میان دو حرم (لغت نامه)

پ

اشاره

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

۲. از نام های کعبه است و اعراب بسیار «برب هذه البینه» قسم می خوردند. (تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، ص ۶۰)

پرده کعبه

(پَ دِ) «حجاب البیت»، «کسوت کعبه»، «جامعه کعبه»، «ستار کعبه»، «پیراهن کعبه»، پوشش (روپوش) قسمت خارجی کعبه را گویند، و در این که اول بار چه کسی درصد پوشانیدن کعبه برآمد و جنس پوشش چه بود اختلاف زیادی وجود دارد و از کسانی چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر و عدنان (علیه السلام) نام برده اند. بر اساس روایتی، حضرت آدم(علیه السلام) که اساس خانه کعبه را نهاد آن را با پیراهن مویی پوشانید و حضرت ابراهیم(علیه السلام) پیراهن کعبه را از بافته خرما بساخت و حضرت سلیمان(علیه السلام) با پارچه قطبی پیراهنش کرد. اما سابقه تاریخی پوشش کعبه طبق نظر مورخان:

۱. پوشش کعبه به تُبَّع حمیری نسبت داده شده که درباره نام او (به نقلی اسعد ابو کرب) و زمان او (به نقلی در قرن پنجم میلادی یا حوالی ۲۲۰ سال قبل از هجرت) اختلاف است. به نوشته ارباب قصص، تبع از پادشاهان جهانگشای یمن وارد مکه شد و قصد ویران کردن کعبه را نمود لکن دچار زکام شدیدی شد به قسمی که اطباء از درمان او عاجز شدند. حکیمی از

ملازمانش تشخیص داد که اگر از قصد خود پشیمان شود و استغفار کند درمان خواهد شد و تبع منصرف از قصد شد و نذر کرد که خانه کعبه را محترم دارد و برای آن پوشش و پیراهنی ترتیب دهد. (به نقلی

دیگر تبع قبل از ورود به مکه بر اثر کسب آگاهی از ارزش کعبه توسط دو تن از کاهنان، با ایمان و احترام به مکه وارد شد). تبع اول بار کعبه را به طور کامل با پارچه ضخیمی (به نام پلاس) و بعد با پارچه های بهتری (به نام های مَعافِر ملاء وصائل رَیْطَه) پوشانید (و به این نحو پوشانیدن کعبه مورد پیروی جانشینان تبع و مردم قرار گرفت.) به زعمی نیز عدنان (جد بیستم پیامبر اسلام) اولین کسی است که کعبه را پوشانید. به نظر می رسد که بعد از تبع کعبه پوشانیده نشد تا زمان عدنان (البته اگر از لحاظ زمانی عدنان بعد از تبع بوده باشد) و چون عدنان پس از گذشت مدت زیادی برای کعبه پوششی آماده کرد لذا او را نخستین کسی دانسته اند که کعبه را پوشش نمود.

۲. عهد جاهلیت. از دوران تبع تا زمان اسلام اطلاعات اندکی از پوشانیدن کعبه در دست است. آورده اند که قبایل عرب در زمان جاهلیت در تهیه کسوت کعبه مشارکت داشتند و بعد از تجدید بنای کعبه توسط قریش، پوشش

توسط آنها صورت می گرفت تا این که قُصَی بن کِلاب برای تهیه پیراهن کعبه برای قبایل سهمی قرار داد تا کعبه با هزینه عموم مردم پوشانده شود و لذا پوشش زمان قریش را عدل می نامیدند (و یا این که ابوربیعه بن مغیره به دلیل تجارت با یمن به درجه ای از ثروت رسید که به قریش گفت سالی خود به تنهایی پوشش کعبه را به عهده می گیرم و سالی دیگر شما همگی آن را بپوشانید و از آن پس تا

زنـده بود بـا پارچه حبری یمنی بسـیار نیکویی کعبه را می پوشانیـد و قریش او را عـدل نام نهاد). در دوران جاهلیت و پیش از اسلام خالد بن جعفر کلاب را نخستین کسی می دانند که کعبه را با دیباج (پارچه ابریشمی) پوشانید و از «نُتَیلَه» مادر عباس بن عبـدالمطلب به عنوان نخسـتین زنی یـاد می کننـد که به علت نـذرش (در پیـدا کردن کودک گمشـده اش عبـاس) کعبه را (با دیباج) پوشانید.

۳. صدر اسـلام. در عصـر اسـلام اولین کسـی که به کعبه کسوه کرد خود پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) بود که بعد از فتـح مکه کعبه را (با هزینه بیت المال) با پارچه یمانی پوشانـد و ابوبکر نیز جامه قباطی (نوعی پارچه مصـری) بر کعبه قرار داد. در زمان عمر، پرده کعبه از جنس قباطی بود. او به عامل خود در مصـر نوشت که کسوه کعبه در آن جا بافته شود. نوشته اند او همه ساله پرده ای نو دسـتور می داد و پرده قـدیمی در قطعات کوچکی میان حاجیان تقسـیم می شـد. در زمان عثمان کسوه از جنس قبـاطی و گـاهی از برد یمانی بود تا این که در یکی از سال ها به جامه قباطی اکتفا نکرد و جامه دیگری از برد یمانی بر آن پوشانید (و لذا او را نخستین کسی می دانند که در اسلام دو جامه یکی بر دیگری بر کعبه قرار داد.) در زمان حضرت علی امیر مؤمنان طبق روایتی از امام صادق(علیهما السلام) کسوه بیت همه ساله از عراق فرستاده می شد.

۴. عهد امویان. معاویه ابتدا پرده ای از کتان و حریر بیاویخت و بعداً

با پارچه های یمانی راه راه پوشـش نمود. نوشته اند او نخستین کسی است که جامه کعبه را در سال دو بار تعویض نمود. جامه قبـاطی (در پایان ماه رمضان) و جامه دیبا (در روز عاشورا) بر کعبه می پوشانیـد و دیگر خلفای اموی نیز کعبه را با پارچه های قباطی و دیبا می پوشانیدند.

۵. عهـد عباسـیان. به دسـتور خلفـای عباسـی، جـامه کعبه از گرانبهـاترین انواع ابریشم در مصـر (در شـهر «تنیس» و گـاه در دو دهکـده «تونه» و «شـطا» که همگی در بافت منسوجات گران قیمت شـهرت بسـزایی داشـتند) تهیه می شد. در سال ۱۶۰ هجری مهدی عباسـی به درخواست خادمان کعبه (که از تراکم پوشـش های بر روی هم کعبه از خوف فرو ریزی سـقف بیت شکایت داشـتند) دستور داد تا جز یک جامه همه پوشش ها را از روی کعبه بردارند و دستور داد تا پرده کعبه از قباطی مصر به صورت بافته های «تنیس» مهیا شود. در سال ۱۶۱ به امر مهدی جامه دیگری برای کعبه مهیا گردید. او نخسـیتن کسی است که کعبه را به وسـیله سه جـامه (قبـاطی، خز و ابریشم) یکی بر دیگری پوشـش داد. در سـال ۱۹۰ به دسـتور هارون جامه از قباطی مصـر بر کعبه انداختند. در سال ۲۰۶ به امر مأمون جامه ای از دیبای سـفید بر کعبه آویختنـد، و از آن پس در هر سال سه جامه بر کعبه قرار می دادند؛ جامه ای از دیبای سـرخ (در روز نهم ذی حجه)، جامه قباطی (در اول ماه رجب)، دیبای سپید (در ۲۷ رمضان). ازرقی تعداد جامه های کعبه بین سال های ۲۰۰ تا ۲۴۴

قمری را ۱۷۰ جامه شمارش کرده و از این گفته چنین بر می آید که در یک سال بیش از یک جامه و گاه تا چهار جامه بر کعبه پوشانده می شد. از هنگامی که دولت عباسیان روبه ضعف نهاد جامه کعبه از سوی حکام و فرمانداران و پادشاهان همچنان ارسال می گردید. (گاه از سوی مصر، گاه از یمن، گاه از ایران) و در اوج رقابت خلفای عباسی و فاطمی نمایندگان رسمی آنها در حج، گاه در آن واحد پرده های خود را بر کعبه می آویختند. در سال ۵۳۲ هجری چون از سوی کشورهای اسلامی پرده ای برای کعبه فرستاده نشد، بازرگانی ایرانی الاصل به نام شیخ ابوالقاسم را مشت، کعبه را با جامه ای حبری (و جز آن) پوشانید. ناصرالدین الله عباسی (۵۷۳

۶۲۲) نخستین کسی بود که کعبه را به وسیله جامه ای از دیبای سیاه بیاراست و از آن هنگام دیبای سیاه به عنوان جامه ای برای کعبه معمول گردید.

۶. یمنی ها. ملک مظفر یوسف پادشاه یمن، نخستین پادشاهی است که بعد از سقوط بنی عباس جامه کعبه را (به سال ۶۵۹) فرستاد. او چندین سال به همراه پادشاهان مصر کعبه را جامه می پوشانید و در بعضی از سال ها به علت افزایش قدرت و نفوذش به تنهایی این کار را انجام می داد. ۷. عهد ممالیک مصر. با استیلای ملوک مصر بر حجاز (در قرن هفتم هجری قمری) پوشانیدن کعبه در انحصار آنها در آمد. سلطان بَیْبَرس(۱) بند قُداری نخستین پادشاه مصری است که کعبه را (به سال ۶۶۱ هجری) پوشانید و ملک صالح اسماعیل (۷۴۳ ۷۴۶) سه دهکده

را در مصـر جهت تهیه پرده کعبه (و پرده حجره نبوی) وقف نمود و سلاطین ممالیك از آغاز این وقف همواره جامه سیاهی را ویژه کعبه در هر سـال ارسـال می داشـتند و آخرین جـامه کعبه دوران ممالیـك از سوی اشـرف طومـان بـای (در **۹۲۲** هجری) فرستاده شد.

۸. عهد عثمانیان. با تسلط عثمانی ها بر حجاز و مصر (از قرن دهم هجری) تهیه کسوه انحصاری آنان گردید. در دوران عثمانی ها پرده کعبه در مصـر از حریر و دیباج (و معمولاً به رنگ سیاه) تهیه می گردید. سلطان سلیم عثمانی با استیلا بر مصر نخستین سلطـان عثمـانی است که جامه کعبه را (در مصـر) تهیه و ارسال داشت (به سال **۹۲۳** هجری) و سـلطان سلیمان قانونی (در سال **۹۴۷** هجری) هفـت دهکـده مصـری را خریـداری و وقـف تهیه پرده کعبه (و پرده حجری نبـوی) نمـود (و به این ترتیب بر سـه دهکده وقف شده قبلی توسط ملك صالح اسـماعیلی از ممالیك مصر برای تهیه پرده، هفت دهکده افزوده شد)(۲) جامه کعبه در طول دوران عثمانی از محل در آمد اوقاف یاد شده همه از مصر با تشریفات خاصی به مکه حمل می شد (جز در طول سال های **۱۲۱۳** الی **۱۲۱۵** که مصر توسط فرانسویان تصرف شده بود.)

۹. عهد سـعودی ها. با تسـلط آل سعود بر عربستان پرده کعبه همچنان در مصر ساخته می شد و به مکه حمل می گردید تا این که در اواخر قرن چهاردهم هجری کسوه کعبه در خود مکه (از حریر طبیعی مشـکلی) بافته شـده و هر ساله تعویض می گردد. با این ترتیب از آن جا که بافتن پرده

کعبه از نظر سیاسی بسیار اهمیت داشته (و برای بافنده آن مایه افتخار می باشد) دولت سعودی کوشید تا خود این کار را انجام داده و به این وسیله نفوذ سایر دولت ها را در زمینه امور دینی قطع کند؛ پس عبدالعزیز سعودی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری فرمان داد تا کارگاه ویژه ای برای تهیه و بافت جامه کعبه مشرفه احداث گردد و بی درنگ کار احداث آن در ماه محرم همان سال (در محله اجیاد مکه) آغاز شد و در ماه رجب پایان یافت و از هند بافندگانی آوردند و به این ترتیب در این کارگاه، جامه کعبه به وسیله عرب ها و هندی ها بافته می شد و همه ساله یک پوشش تهیه می گردید تا این که در سال ۱۳۵۲ هجری قمری نخستین جامه کعبه فقط به وسیله خود عرب ها بافته شد. کارگاه جامه بافی اجیاد همچنان تا سال ۱۳۵۸ هجری قمری به فعالیت خویش ادامه داد تا این که براساس یادداشت تفاهمی میان دو دولت مصر و سعودی در این سال، مصر ارسال جامه به کعبه معظمه را از سر گرفت. این وضع همچنان تا سال ۱۳۸۱ هجری قمری ادامه یافت. عربستان در این سال مانع از پیاده شدن جامه از کشتی شد و خود در سال ۱۳۸۲ هجری قمری اقدام به بازگشایی کارگاه جامه بافی در جایگاه تازه ای به نام «جروَل» در مکه

۱. بَ بَ (ضبط دایره المعارف فارسی) بِ بَ (ضبط لغت نامه، ذیل طاهر بیبرس) بَ (ضبط لغت نامه، ذیل بیبرس بدون اشاره به تلفظ حرف بعد) بَ بُ (منبع دیگر).

۲. سلاطین مصری (ممالیک) و سلاطین

عثمانی هنگام به سلطنت رسیدن جامه ویژه ای (به رنگ سرخ) برای درون کعبه ارسال می کردند. به نظر می رسد اولین بار در دوران عباسی از جامه درونی کعبه (در سفرنامه ابن جبیر به سال ۵۷۹ هجری) سخن به میان آمده و شاید به وسیله ناصر لدین الله عباسی جامه درون کعبه قرار داده شده باشد که به سال ۵۷۳ هجری خلافت را به دست گرفت. و شاید از پادشاهان عثمانی هیچ کس پیش از سلطان سلیمان جامه ای درون کعبه قرار نداده است.

مکرمه نمود.

این کارگاه تا سال ۱۳۹۷ هجری قمری به ساخت جامه کعبه مشرفه می پرداخت که در این سال ساختمان کارگاه جدید در منطقه «ام الجود» واقع در مکه مکرمه آغاز به فعالیت نمود و از آن زمان تاکنون این کارگاه به فعالیت در زمینه تهیه و ساخت جامه کعبه مشغول است.

مشخصات پرده

پرده حالیه کعبه تا پایین دیوار خانه می رسد و در آن جا با حلقه ها به شاذروان بسته می شود (اما در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پایین لوله کرده و بالا می زنند تا در دسترس حجاج قرار نگیرد). این پرده هر ساله در روز نهم (یا دهم) ذی حجه طی مراسم و تشریفات با حضور پادشاه کشور و نمایندگان رسمی دیگر کشورهای اسلامی تعویض می گردد و بنی شیبه (کلیدداران کعبه) تحت نظارت حکومت، پرده تعویض شده را میان خود تقسیم می کنند و برخی از آنان سهم خود را به افراد و طبقات خاص و دوستان خود در داخل و خارج کشور هدیه می دهند. و اما از جمله ویژگی های پرده

حالیه کعبه این که:

۱. جنس آن از ابریشم ضخیم است و به رنگ سیاه (و آستری پرده به رنگ غیر سیاه است).

۲. در کل از ۵۴ قطعه ترکیب یافته که طول هر قطعه ۱۴ متر و عرض آن ۹۵ سانتی متر است و مساحت کلی آن به ۲۶۵۰ متر مربع بالغ می گردد.

۳. در حد یک سوم بالای پرده، کمربند مانندی (حزام) است که از ۱۶ قطعه ترکیب یافته با عرض ۹۵ سانتیمتر و طول ۴۷ متر و محیط آن ۴۵ متر می باشد.

۴. پرده درِ کعبه موسوم به برقع (چه ساخته مصر چه ساخت عربستان) از چهار قطعه متصل به هم تشکیل شده به ارتفاع ۵/۶ متر و عرض ۵/۳ متر. لیکن در دوران اخیر قطعه پنجمی را در پایین پرده قرار داده و عبارت اهدا را بر روی آن نقش کرده اند به طوری که با پیوستن قطعه پنجم اکنون طول پرده ۵/۷ متر و عرض آن به ۴ متر رسیده است.

۵. روی جامه کعبه کلمات «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (در میان مربع ها) با رشته های ابریشمی بافته شده و در کنار راست و کنار چپ آن لفظ «جل جلاله» نقش گردیده است و در خالیگاه آن لفظ «یا الله» منقوش می باشد. روی کمربند پرده در قسمت شمالی عبارت «هذه السکوه صنعت فی مکه المکرمه بامر خادم الحرمین الشریفین» درج گردیده است و در قسمت های دیگر کمربند (حزام) آیاتی از قرآن کریم با رشته های نقره ای طلا فام نقش بسته است. در روی پره درب کعبه آیاتی از قرآن کریم به اشکال گرد و مربع با

رشته های طلا فام (نخ نقره مطلا) نوشته شده است.

۶. برای تهیه پرده به ۶۷۰ کیلوگرم ابریشم (حریر) طبیعی سفید خالص نیاز است (تا با ۷۲۰ کیلوگرم مواد رنگ آمیزی گردد) برای کمربند و پرده کعبه، رشته های نقره ای طلافام مورد احتیاج ۱۲۰ کیلوگرم می باشد.

فضیلت پرده

در روایات منقول از اهل بیت بوسیدن آن مستحب شمرده است.

در روایات منقول از اهل بیت، به گرفتن پرده کعبه و تضرع و دعا در این حال به درگاه خداوند تصریح

گردیده است.

حوادث پرده اشتیاق به پوشانیدن کعبه در میان سلاطین حوادث خواندنی را ایجاد کرده است، از جمله این که در سال ۷۵۱ هجری «ملک مجاهد» پادشاه یمن تصمیم گرفت تا جامه مصری کعبه را برداشته و جامه دیگری را (که نام او بر آن بود) بر خانه بپوشاند، و لذا هنگام وقوف در عرفات جنگی میان او و «امیر طاز» (امیر الحاج محمل مصری) در گرفت که منجر به پیروزی امیر الحاج مصر شد و او «امیر مجاهد» را زنجیر بسته به قاهره برد. اما سلطان «ناصر حسن» وی را از زنجیر آزاد کرد و با احترام فراوان به همراه «امیر قشتمر منصوری» به کشور خویش روانه ساخت.

در ینبع «ملک مجاهد» قصد کشتن امیر همراه خود را کرد، ولی امیر ینبع او را به زنجیر درآورد و در اختیار «امیر قشتمر» قرار داد و بار دیگر به قاهره برده شد. سلطان با آگاهی از جریان بر «ملک مجاهد» غضب کرد و فرمان داد تا در مرز اسکندریه زندانی اش کنند. هم چنین در سال ۸۳۸ هجری «شاهرخ میرزا» حاکم شیراز از «اشرف بَرْسبای» پادشاه مصر تقاضا کرد

تا کعبه را از درون یا بیرون جامه کند و چون تقاضایش پذیرفته نشد، بدین صورت تجدید تقاضا کرد که به علت نذری که نموده است درخواست دارد جامه را ابتدا به مصر ارسال کرده و آنها از سوی خود جامه را به مکه برند و کعبه را حتی برای یک روز به وسیله آن پوشش دهند.

«اشرف بَرْسبای» مطلب را با علما در میان گذارد. برخی از دادن پاسخ خودداری کردند و برخی دیگر از بیم ایجاد فتنه نظر دادند تا تقاضای «شاهرخ میرزا» عملی نشود و این مطلب عملی نشد، تا این که در سال ۸۴۸ هجری «شاهرخ میرزا» از «ظاهر چَقْمَق»(۱) جقمق)(۲) شاه مصر درخواست نمود که جامه کعبه را در آن سال برعهده گیرد و چون ظاهر پذیرفت، شاهرخ میرزا جامه کعبه را به مصر گسیل داشت و از آن جا به همراه کاروان محمل مصری به مکه روانه شد و در روز عید قربان درون کعبه را با آن جامه پوشش دادند، زیرا سلطان «ظاهر چقمق» (جقمق) اجازه نداد تا جامه ارسالی «شاهرخ میرزا» بر روی کعبه قرار داده شود، تا این که در رمضان سال ۸۵۶ هجری به فرمان سلطان جامه درونی کعبه (ارسالی شاهرخ میرزا) را برداشتند و کعبه را بدان پوشش دادند.

(میقات حج، ش ۱۲، ص ۸۴ الی ۹۹؛ ش ۱۵، ص ۸۵ الی ۹۰؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ ش ۱۷،ص ۱۲۲ الی ۱۲۴؛ ش ۲۵، ص ۸۴ الی ۹۵؛ ش ۲۶، ص ۱۱۴ الی ۱۲۲؛ ش ۲۷، ص ۵۶ الی ۶۵؛ ش ۲۸، ص ۷۵ و ۷۶؛ ش ۳۱، ص ۱۱۷؛ ش ۳۸، ص ۱۰۰؛ ش ۳۷،

ص ۱۲۴؛ درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۲، ص ۱۱۶؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۵؛ میعادگاه عشاق، ص ۱۷۵؛ سیری در اماکن وحی، ص ۱۰۲؛ حرمین شریفین، ص ۶۰ و ۹۰؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶؛ اعلام قرآن، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ تاریخ مکه ص ۵۹ ش ۳۸ ص ۱۰۰).

پس مدینه

آخر مدینه، مدینه بعد، مدینه آخر، واژه هایی هستند که در سنوات اخیر در ایران در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدود اوایل ذی حجه) ابتدا به مکه معظمه مشرف شده و بعد از اتمام حج به مدینه منوره عزیمت می نمایند و توفیق زیارت معصومین(صلوات الله علیهم اجمعین) را می یابند. روایات تقدم زیارت کعبه را افضل شمرده، و از حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که «حج خودتان را به زیارت ما ختم کامل گردانید».

پشت کعبه

دبر الکعبه. آن قسمت از پشت خانه (درست پشت باب کعبه) که برای حضرت فاطمه بنت اسد به امر خدای تعالی شکافته شد. (حج البیت، ص ۱۴۸)

پشت مقام ابراهیم

آن جا که در مراسم حج و عمره نماز طواف به جای آورند.

پلاس

(پَ) نام پارچه ای از پشم ضخیم که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را به آن پوشانید. (حرمین شریفین، ص ۹۰)

پل جمرات

(جَ مَ) پلی است در سرزمین منی بر فراز سه جمره که توسط سعودی ها جهت تردد حجاج و کم کردن فشار جمعیت به هنگام رمی جمرات ساخته شد. ساختمان این پل طویل بدون پله از سطح زمین به صورت قوسی شکل به نحوی است که جمره ها از فراز آن قابل مشاهده است و بسیاری از حجاج اهل سنت از آن جا جمرات را رمی می نمایند. این پل با وجود وسعت و بزرگی، به علت ازدحام جمعیت در موقع رمی شاهد سقوط برخی حجاج بوده است.

پوشش کعبه

پارچه سیاهی که بر کعبه کشیده اند. (میقات حج، ش ۲۴، ص ۱۱۶)

پوشیدن احرام

در برکردن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج و عمره کردن.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی و لغت نامه ذیل ظاهر سیف الدین.

۲. ضبط لغت نامه.

پیراهن کعبه

همان (ک) پرده کعبه

پیش مدینه

اول مدینه، مدینه بعد، مدینه جلو، واژه هایی هستند که در سال های اخیر در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدوده دهه آخر ذی قعده) ابتدا به مدینه منوره جهت زیارت معصومین(صلوات الله علیهم اجمعین) مشرف شده و بعد از مدتی برای انجام فرایض حج عازم مکه می شوند. برای این دسته از زائران توفیق محرم شدن از مسجد شجره به وجود می آید که محل احرام بستن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بود و ثواب بسیاری برای آن روایت شده است.

ت

تاج

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸)

تارک الحج

(رِ کُ لْ حک جّ) ترک کننده فریضه حج با وجود استطاعت و شرایط انجام حج، از نظر روایات جزو مرتکبین گناه کبیره به شمار می آید.

تعزیر

(تَ ءْ) همان (ک) شاذروان

تبع

(تُ بَّ) طبق قصص از پادشاهان یمن و اول کسی است که کعبه را پوشش کرد.

تجرید در حج

حج بدون عمره کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تجلیل

(تَ) قربانی حـج (قرآن) را به جامه ای یا مانند آن پوشاندن تا این که معلوم شود قربانی است، و بعید نیست که تجلیل به جای تقلید کفایت کند. (مناسک حج، مسئله ۱۸۲)

تجمیر

(تَ) افکندن سـنگ جمره. یکی از واجبات مراسم حج سنگ انداختن به جمرات است در منی. (مبادی فقه و اصول، ص ۲۶۷؛ و...)

تحریم

(تَ)

۱. بستن (ک) احرام

۲. در حرم آمدن. (لغت نامه)

تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) طلب حلیت. مواضع تحلل مقاطعی است از حج که همه یا بخشـی از تروک احرام بر محرم روا گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلل به هدی

(هَ دْ) یعنی زائر کعبه به جهت برخورد به حَصْـر یا صَـدّ قربانی کنـد و از احرام حج یا عمره به در شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحللل به نحر

(نَ) حلال شدن تروک احرام به سبب قربانی کردن در منی (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلیق همان

(ک) حلق

تحمس

(تَ حَ مُّ) چیزهای تازه ای که حمس (قریش) در دین خود (در حج جاهلی) به وجود آورد. (طبقات، ص ۶۳)

تحویل قبله

برگشتن قبله از مسجد الاقصی به سوی کعبه (ك) مسجد قبلتین

ترمینال حجاج

(تِ) عنوان بخشی از فضا و سالن فرودگاه بین المللی تهران است که در ایام حج به پروازهای حج گزاران (ایرانی به عربستان) اختصاص می یابد.

تروک احرام

آنچه که باید ترک شود در حال (ك) احرام

تروک محرم

(مُ رِ) آنچه که شخص باید ترک کند در حال (ك) احرام

تروک محرمه

(مُ حَ رِّ مِ) آنچه که انجامش حرام است در حال (ك) احرام

ترویه

روز هشتم ذی حجه یا (ك) یوم الترویه

تشریق

همان (ك) ایام تشریق

تصدیه

(تَ یِ) کف زدن و غوغا کردن در طواف کعبه از مناسک (ك) حج جاهلی

تضحیه

(تَ یِ) ذبح و قربان کردن در روز اضحی (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

تطیب

(تَ طَ یُّ) عطر زدن و از تروک احرام است (دایره المعارف تشیع)

تظلیل

(تَ) یا استظلال. پناه بردن به سایه. سایه بر سر قرار دادن. به زیر سایه رفتن. و در اصطلاح سایبان روی سر قرار دادن محرم است به هنگام طی طریق. و یکی از تروک (محرمات) احرام برای مرد تظلیل است در حال حرکت و سیر (پیاده یا سوار) مانند چتر بر سر گرفتن، استفاده از هواپیما و اتومبیل مسقف و واگن ترن مسقف. (دایره المعارف تشیع؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۲۳؛ احکام عمره، ص ۳۶؛ مبادی فقه و اصول، ص ۲۵۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۶)

تغطیه الرأس

(تَ طِ یَ تُ رَّ ءْ) سایه بر سر قرار دادن که در حین حرکت برای مردان از تروک احرام است.(ل)

تغییر قبله

برگشتن قبله از مسجدالاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

تفث

(تَ فَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج ۲۹)

تقصیر کردن و بیرون آمدن از احرام است در روز عید قربان پس از قربانی. بعضی گویند مراد مطلق مناسك حج است. (لغات قرآن)

تفریق ابدان

(تَ قِ اَ) در باب حج عبارت است از این که زن و شوهر در حال احرام پیش از وقوف مشعرالحرام بی اکراه نزدیکی کنند پس از آن لحظه تا پایان مناسک حج باید جدا از یکدیگر باشند و بدون حضور ثالث نزد هم نباشند و آن ثالث نباید صغیر و غیر ممیز و یا زوجه دیگر آن مرد و یا کنیز او باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تقبیل حجر

(تَ لِ حَ جَ)بوسیدن حجرالاسود که از مستحبات است.

تقصیر

(تَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج ۲۹)

یعنی چیدن مقداری از موی سر یا صورت یا شارب و یا چیدن مقداری از ناخن دست یا پا که یکی از واجبات (غیر رکنی) در

مراسم حج و عمره است. با انجام تقصیر محرم از حال حرام بیرون می آمد و محرمات احرام (جز برخی) بر او حلال می شود. (به این ترتیب تقصیر یکی از اسباب تحلیل محرم است)

زمان و مکان تقصیر

۱. در عمره. تقصیر در عمره تمتع (و عمره مفرده) پنجمین واجب است که در پایان سعی در مکه (و معمولاً ـ درکنار مروه) صورت می گیرد و با تقصیر تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم) حلال می شود. (در عمره مفرده زن همچنان جزو محرمات است. در عمره مفرده هم چنین می توان به جای تقصیر به حلق یعنی تراشیدن موی سر اقدام کرد).

۲. در حج. تقصیر ششمین واجب است که در دهم ذی حجه بعد از قربانی کردن و در منی صورت می گیرد و با تقصیر، تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم و زن و بوی خوش) حلال می شود. البته به جای «تقصیر» می توان به «حلق» (تراشیدن موی سر) اقدام کرد و به فرموده فقها «حلق» افضل است خصوصاً برای کسی که بار اول به حج می آید. و به حکم برخی از مراجع تقلید آنان که سال اول حجشان می باشد لزوماً باید اقدام به «حلق» کنند. (حلق برای زنان مطلقاً حرام است.)

مستحبات حلق و تقصیر

نیت به زبان آوردن

رو به قبله قرار گرفتن

با

بسم الله شروع کردن

بین مو و ناخن جمع نمودن

صلوات فرستادن و دعا نمودن

موقع و بعد تراشیدن سه بار تکبیر گفتن

از موی روی پیشانی و سپس از تمام جوانب چیدن

از طرف راست جلو سر و بعد طرف چپ را تراشیدن

موی سر را در خیمه مورد سکونت (در سرزمین منی) دفن نمودن

همراه با حلق

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام)، هنگام تراشیدن سر باید نیت پاک شدن از گناهان و مظالم بندگان داشت چون روز تولد پاک.

تقلید

(تَ) آن است که کفشی را که در آن نماز خوانده اند(۱)به گردن قربانی (گاو یا گوسفند) بیندازند و از میقاتگاه بدین گونه به سوی منی برانند. تقلید خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و با تقلید احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. بنابراین در حج قرآن اگر قربانی گاو یا گوسفند باشد، در احرام بستن با تلبیه یا با تقلید اختیار است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۵۰؛ حج و عمره، ص ۹)

در حج قرآن تقلید، بستن نعلین است به گردن شتر یا رشته به گردن گاو و گوسفند که نشانه قربانی باشد و با آن احرام منعقد می گردد. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۸)

تقلید هدی

(هَ دْ) اصطلاح تفصیلی (ک) تقلید

تقلیم الاظفار (تَ مُ لْ اَ) گرفتن ناخن ها که از تروک احرام است (فرهنگنامه حج، ص ۵۸)

تکبیرات عید

عبارت است از «الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر... و الحمدلله علی ما ابلانا» که مستحب است در عید قربان خوانده شود. و از اعمال روز عید قربان برای کسی که در منی است آن است که عقب پانزده نماز از ظهر روز عید تا صبح روز

سیزدهم ذی حجه این تکبیرات را بخواند. (مفاتیح الجنان؛ معارف و معاریف)

تکتم

(تُ تَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

تلبیات اربع (تَ) چهار تلبیه (لبیک، اللهم لبیک، لبیک ان الحمــد و النعمه والملک لاشــریک لک لبیک) که برای احرام باید گفته شود. (فرهنگ معارف اسلامی) (â)

تلبید

(تَ) گذاشتن ماده ای در میان موی سر جهت خودداری از مرتب کردن و کشتن شپش آن در مراسم حج جاهلی (ك)

تلبیه

(تَ یِ) لبیک گفتن در (ك) احرام

۱. تلبیه واجب. ذکر واجبی است که به واسطه گفتن آنها احرام بسته می شود و آن چهار لبیک است: لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک).

۲. تلبیه مستحب. ذکر مستحبی است که بعد از تلبیه واجب (ل) می خوانند: لبیک ذالمعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسلام، لبیک لبیک غفار الذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذالجلال والاکرام...

تل سرخ

(تَ لِّ سُ) کثیب الاحمر. تپه ای است از شن سرخ در جانب راست راه برای کسی که از عرفات به مشعر الحرام کوچ می کند و مستحب است با تن و دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شوند و همین که به تل سرخ رسند این دعا خوانند: «اللهم ارحم موقفی و زدنی عملی وسلم دینی و تقبل مناسکی». (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۹؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۱۴؛ خلاصه مناسک حج، ص ۶۲)

تل قرین

تلی است در بیرون قلعه مدینه در بالایش جایی ساخته اند که مردم بدان جا رفته شهر را تماشا می نمایند. (به سوی ام القری، ص ۳۲۰)

تندد

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تندر

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تنعیم

(تَ) مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه

۱. کفشی که امکان سجده صحیح را می داده.

مدینه به مکه و یکی از محدوده های حرم مکه است یعنی بدون احرام نمی توان از آن عبور کرد و وارد مکه شد (و امروزه با توسعه شهر مکه تنعیم متصل به مکه شده) تنعیم میقات عمره مفرده است برای کسی که بخواهد از مکه معظمه عمره مفرده به جا آورد.

تمتع

۱. همان (ك) عمره تمتع

۲. همان (ك) حج تمتع

توسعه اول

۱. توسعه مسجدالنبی است طی سال های ۱۳۷۲ الی ۱۳۷۵ قمری

۲. توسعه مسجدالحرام است طی سال های ۱۳۷۵ الی ۱۳۹۵ هجری قمری

توسعه دوم

۱. توسعه مسجدالنبی است که از سال ۱۴۰۶ هجری قمری آغاز شد.

۲. توسعه مسجدالحرام است که از سال ۱۴۰۹ هجری قمری شروع گردید.

توقیف

وقوف آوردن حج در پی یکدیگر.

تولیت کعبه

(ك) کعبه

تهامه

(تِ مِ)

۱. مکه معظمه را گویند. (لغت نامه؛ راهنمای دانشوران)

۲. زمینی است که مکه معظمه متصل به آن است. (لغت نامه)

۳. ناحیه ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی حجاز. (فرهنگ فارسی)

۴. خطه ای است میان حجاز و یمن. (راهنمای دانشوران)

تهامه بخشـی از شـبه جزیره عربسـتان است که امروزه در خاک عربستان سعودی و در خاک یمن (قسمت شمالی) واقع شده و چون هوایی بسیار گرم دارد به تهامه موسوم شده است.

تین

والتین والزیتون (تین ۱)

۱. به نقلی مسجدالحرام است. (تفسیر ابوالفتوح رازی)

۲. مدینه است طبق حدیثی منقول از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم). (تفسیر نمونه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

ث

ثبیر

(ک) کوه ثبیر

ثج (ثَ جّ) رسول گرامی اسـلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار تا برگزید و از حج چهار چیز را برگزید: الثج (نحر و قربانی) العج (ضجه مردم به تلبیه) الاحرام والطواف (میقات حج، ش ۵، ص ۵۲)

ثنی

(ثَ) واجب است در قربانی (هـدی تمتع) «جذع» از میش یا «ثنی» از غیر میش. و ثنی گاو نری است که به سال دوم در آمده و شتر به سال ششم در آمده. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

ثنیه البیضاء

(ثَ یَّ تُ لْ بَ) همان (ک) ثنیه الکدی

ثنیه الحل

(حِ لّ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

ثنیه الکدی

(کُ دَ یّ) ثنیه البیضاء. معبری است در قسمت سفلی مکه واقع بین دو کوه که در تنگنای آن تلی سنگی قرار داشت و هر کس از آن جا رد می شد سنگی بر آن می انداخت. می گویند قبر ابولهب و زن او در این محل واقع است و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع از این راه وارد شهر مکه شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

ثنیه العلیا

(عُ) در سنن ابن ماجه آمده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از ثنیه العلیا وارد مکه می شد و هرگاه می خواست خارج شود از ثنیه السفلی خارج می شد. ثنیه علیا همان جایی است که امروزه به آن «معلاه» می گویند. ثنیه سفلی عبارت است از «مسفله» (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۶)

ثنیه المحدث

در حدیث تعیین حدود حرم مدینه آمده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) میان دولابه مدینه را تاعیر و تا ثنیه المحدث و تا ثنیه الحضیاء... را حرم قرار داد. (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۷)

ثنیه الوداع

(وَ) مکانی در مدینه که مسافران مدینه از آن حد، به سوی مکه و به سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند و چون پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جایگاه حضور مکرر داشتند ثنیه الوداع در تاریخ مدینه موقعیت خاصی پیدا نمود. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

ثواب

همان (ك) کوه سلع

ثور

همان (ك) کوه ثور

ثویه

(ثَ یِّ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت نمی کند از عرفات (مناسک حج، از مسئله

۳۶۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

ثیات لقی

(لَ قا) لباس دور انداختنی در حج جاهلی (ک)

حمس

ج

جابره

(بِ رِ) از اسامی مدینه است (در تورات و احادیث نبوی) که در آن فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که شهرهای غیر مسلمان را مجبور به قبول اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جار الله

(رُ لّا) اهالی مکه اند. (ناسخ التواریخ؛ حضرت رسول، ج ۲، پاورقی ص ۳۹۵)

جامع ابراهیم

مسجد نمره (در عرفات) را گویند.

جامع خیف

مسجد خیف (در منی) را گویند.

جامع مدینه

مسجدالنبی (در مدینه) را گویند.

جامعه

از اسامی مکه است چون نقطه تجمع اقسام اقوام مسلمین است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جامه احرام

دو قطعه لباس ندوخته است که زائران خانه خدا از میقات بر تن کنند. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۵)

جامه کعبه

همان (كَ) پرده كعبه

جايزه

(يِ زِ) از اسامی مدينه است (ميقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جبار

(جُ) از اسامی مدينه است (ميقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲ و ۱۷۴؛ حرمين شريفين، ص ۱۱۶) (â)

جباره

(جَ بّ رِ) از اسامی مدينه است زيرا در اين شهر فقير و ورشكسته بی نياز می گرديد و اين كه ديگر شهرها را مجبور به قبول دين مبين اسلام می نمود. (حرمين شريفين، ص ۱۱۶؛ ميقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جبل

(جَ بَ) برای آن چه كه ذيل «جبل» می جوييد مراجعه فرماييد به قسمت «كوه».

جحفه

(جُ فِ) مكانی است در شمال غربی مكه به فاصله تقريبی ۱۵۶ كيلومتری و منطقه غديرخم در نزديكی اش قرار دارد. اين جا (كه «مهيعه» نيز ناميده می شد) از جمله ميقات ها است. و ميقات عمره تمتع و مفرده است برای اهل شام و مصر و مغرب و ديگر كسانی كه از اين راه و از راه جده به مكه می روند در صورتی كه پيش از اين به ميقات ديگری برخورد نكرده باشند والا بايد در همان ميقات پيشين احرام بست، اما اگر بدون احرام از ميقات پيشين عبور شود و برگشتن به آن ممكن نباشد لازم است از جحفه محرم شد. در وجه تسميه نام ها گفته اند:

۱. جحفه، به معنی محلی است كه سيل بر آن وارد شده يا چون در جاهليت سيلی در اين منطقه عده ای را هلاك كرد آن جا را جحفه گفتند، زيرا به ساكنان خود اجحاف كرد.

۲. مهيعه، به معنی با وسعت و اين منطقه را بدان علت كه از آغاز غدير خم تا ساحل دريای سرخ وسيع است مهيعه خوانده اند. (ميقات حج، ش ۷، ص ۱۵۰؛ فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۸۴؛ لغت نامه ذيل مهيعه؛ توضيح مناسك

حج، ص ۳۴؛ و...)

جحفه الوداع

ميقات است (ل) (رياحين الشريعه، ج ۲، ص ۲۱۹)

جد

(جُ دّ) ساحل دریای مکه (لغت نامه)

جدارالحجر

(جِ رُ لْ حِ) دیار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

جدال

(جِ) ولا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

از محرمات احرام است و قسم خوردن به نام خداوند متعال است در مقام رد و انکار و نزاع مانند والله. بالله. تالله. لاوالله. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

جده (جَ(۱) جُ(۲) دِّ) شهری است در منطقه حجاز در کنار دریای سرخ و بندر ورودی مکه است. جده در غرب مکه واقع شده (در حدود ۷۰ کیلومتری) و با مدینه حدود ۴۲۵ کیلومتر و با ریاض حدود ۹۵۰ کیلومتر فاصله دارد. جده بندرگاه و فرودگاه رسمی زائران مکه است. فرودگاه جده از غروب روز ۷ ذی حجه بسته می شود تا این که کار پروازهای برگشتی شروع گردد. جده بزرگ ترین شهر تجاری عربستان سعودی است و به علت وجود سفارتخانه های خارجی در آن، یک شهر سیاسی نیز می باشد. قسمت جدید این شهر را سعودی ها بسیار مدرن ساخته اند و وهابیون در قسمت شمالی شهر قبه و بارگاهی منسوب به حضرت حوا را تخریب نموده اند. (فاصله تهران تا جده ۲۲۰۰ کیلومتر هوایی است که معمولاً ـ حدود دو ساعت و نیم این مسافت طی می شود.)

جدی

(جَ دْ) بزغاله که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزعه

(جَ زَ عِ) نام (ک) ستون حنانه

جزور

(جَ) عنوانی است برای شتر یا گوسفندی که باید در کفاره احرام قربانی شود در روایات. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزیره

(جَ رِ) از نام های مدینه است. عباس می گوید: با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از مدینه خارج شدیم. آن حضرت رو

به سوی مدینه نموده فرمود: «ان الله تعالی قد برأ هذه الجزیره من الشرک» (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

جزیره العرب

۱. عربستان را گویند.

۲. از رسول الله نقل شده که فرمودند: «اخرجوا المشرکین من جزیره العرب» و مقصود یا حجاز است یا از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جعرانه

(جِ ع رّ نِ) (جِ، جُ(۳) نِ) مکانی است بین مکه و طایف و روستای کوچکی است در کناد وادی سَرِف در جانب شمال (شرقی) مکه و در حدود ۲۶ (یا ۲۹ یا...) کیلومتری آن قرار دارد و یکی از محدوده های حرم مکه (در جانب شمالی) است و بدون احرام نمی توان از آن جا عبور کرد وارد مکه شد. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در این مکان نقل گردیده است. مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارده شده است و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام بستن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با کشیدن دیواری برگرد آن بساخت، سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد ترمیم و توسعه قرار گرفت و در سال ۱۳۷۰ و ۱۳۸۴ هجری قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰ و ۱۳۴؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۴۷؛ میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۰؛ و...)

جمار

(جِ) جمع (ک) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در سرزمین منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمار ثلاث

۲. جمار ثلاثه

۳. جمار ثلث

۱. به اعتبار مدفن جده انسان ها حضرت حوا.

۲. به اعتبار واقع بودن در ساحل دریا.

۳. جِ ضبط واژه شناسان. جُ تلفظ امروزه مکیان (میقات حج، ش ۱۵، ص ۹۶).

۴. جمار حج

جماوات

کوه های سه گانه ای هستند و در قسمت غرب حره غربی در راه وادی عقیق به سمت جرف.

جمرات

(جَ مَ) جمع (كَ) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمرات ثلاث

۲. جمرات ثلاثه

۳. جمرات حج

۴. جمرات المناسک

جمره

(جَ مَ رِ) (جَ رِ) به معانی توده سنگریزه، محل سنگریزه، سرعت، اجتماع قبیله. در اصطلاح هر یک از سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که در مناسک حج باید به ترتیب خاصی رمی شوند (یعنی تعداد هفت سنگریزه به سوی هر کدامشان پرتاب نمود) این سه ستون سنگی که به جمار یا جمرات معروفند از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع و به طرف عمق منی تا طول ۲۷۱ متر پیش می روند. اینک هر یک از این جمار (جمرات) ثلاثه به صورت ستونی است چهارگوش از سنگ های برهم چیده شده با ملاطی از سیمان بارتفاع حدود ۹ متر و اطراف هر یک از این جمره ها را مانند حوض و کاسه ای بزرگ به ارتفاع ۳۰/۱ متر جهت جمع شدن سنگ ریزه های پرتاب شده ساخته اند. (فضای اطراف جمرات نیز باز است و اخیراً با ایجاد پل هوایی و دو طبقه شدن فضای اطراف جمرات برخی حجاج عمل رمی (پرتاب سنگریزه به جمره) را از طبقه فوقانی انجام می دهند و راه ها نیز طوری تعبیه شده که می توان از مسیری برای عمل رمی رفت و از مسیری دیگر نیز بازگشت).

تسمیه جمره در جهت نامیده شدن این ستون های سنگی به جمره به اختلاف گفته اند چون:

۱. به آن سنگ می اندازند.

۲. جای جمع سنگریزه است.

۳. مردم

به سوی آن شتاب می کنند.

نام جمره هر یک از جمرات ثلاثه منی نام های مخصوصی دارند که به ترتیب هنگام خروج از منی و

رفتن به مکه عبارتند از: جمره الاولی. جمره الوسطی. جمره الاخری. (â)

جمره الاخری

(جَ مَ رَ تُ لْ اُ را) سومین (ک) جمره از جمرات ثلاث منی و نزدیک ترین آن به مکه است که در اول پیچ کوه منی به طرف مکه واقع شده و لذا به جمره العقبه (یعنی گردنه) مشهور می باشد و نام های دیگر آن «جمره الکبری» و «جمره العظمی» و «جمره الکبیره» می باشد. این جمره در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الاولی

(لْ اُ لا) اولین (ک) جمره از جمرات ثلاث منی است در نزدیکی مسجد خیف و شاید علت نام آن باشد که چون از دل منی به جمرات روی می آورند نخستین جمره ای است که به آن می رسند. و نام های دیگر آن «جمره الصغری» و «جمره الدنیا» می باشد. این جمره در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الدنیا

(دُّ) همان (ک) جمره الاولی

جمره الصغری

(صُّ را) همان (ک) جمره الاولی

جمره العظمی

(لْ عُ ما) همان (ک) جمره الاخری

جمره العقبه

(لْ عَ قَ بِ) همان (ک) جمره الاخری

جمره الکبری

(لْ کُ را) همان (ک) جمره الاخری

جمره الکبیره

(لْ کَ رِ) همان (ک) جمره الاخری

جمره الوسطی

(لْ وُ طا) دومین (ک) جمره، از جمرات ثلاثه منی است که در فاصله ۱۵۵ متری از جمره بعد از خود و به فاصله ۱۱۶ متری جمره قبل از خود قرار گرفته است و در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمع

(جَ)

۱. نام روز عرفه است (لغت نامه)

۲. نام مزدلفه است. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۶)

جمعه خونین مکه

اشاره به کشتاری است که رژیم آل سعود در جمعه ششم ذی حجه الحرام سال ۱۴۰۷ هجری

قمری (برابر با ۹ مرداد ۱۳۶۶ هجری شمسی) از زائران ایرانی خانه خدا که در مراسم برائت از مشرکین شرکت داشتند به عمل آورد. (فرقه وهابی)

جنه البقیع

(جَ نِّ تُ لْ بِ) همان (ک) بقیع

جنه الحصینه

(جُ نَّ تُ لْ حِ نِ) از اسامی مدینه است. به معنی سپر محم (برای مسلمین). رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه احد فرمود: «انا فی جنه حصینه» من در قلعه و حصار محافظت شده هستم. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

جنه المعلی

(جَ نَّ تُ لْ مُ عَ لّا) قبرستان تاریخی شهر مکه است واقع در قسمت شمال شرقی شهر در منطقه سلیمانیه و حجون (در انتهای پل بزرگ هوایی) قریب یک کیلومتری مسجدالحرام و به نام های دیگری نیز موسوم است چون: جنه المعلاه، مقبره المعلی (المعلاه)، مقبره الحجون، مقبره المطیبین، مقبره بنی هاشم، قبرستان معلاه، قبرستان حجون، قبرستان بنی هاشم، قبرستان ابوطالب، قبرستان قریش. این جا شعبی بوده است موسوم به شعب جَزّارین و نیز شعب ابی دُبّ (به علت سکونت مردی بدین

نـام در آن) و دره ای است در دهانه کوه حجون که مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسـلام مردگان خود را در این دره (که بخشـی از حجون است) دفن می کردنـد و لـذا این دره را «شـعب المقبره» نیز می نامیدنـد. امروزه جنه المعلی به دو ناحیه مجزا (قدیمی و جدیدی) تقسیم شده است. قسمت جلوی آن قبرستان عمومی مکه است و قسمت عقب آن قبرستان قدیمی است که در دامنه کـوه قرار گرفته و از سه طرف به وسـیله کـوه احـاطه شـده است (و متأسـفانه درب این قسـمت قـدیمی از سـال ۱۳۹۶ هجری قمری توسط آل سعود بر روی زائران مسدود گردید).

در قسمت اصلی و قدیمی جنه المعلاه طبق مشهور بزرگان و آباء و اجداد رسول اکرم(صلی

الله علیه وآله وسلم) و نیز وابستگان به آن جناب به خاک سپرده شده اند که شاخص ترین آنها عبارتند از:

۱. حضرت خدیجه (همسر رسول الله)

۲. قاسم و طیب (فرزندان رسول الله)

۳. قُصَی(۱) بن کِلاب (جد اعلای رسول الله)

۴. عبد مناف بن قصی (از اجداد رسول الله)

۵. هاشم(۲) بن عبد مناف (از اجداد رسول الله)

۶. عبدالمطلب بن هاشم (جد رسول الله)

۷. ابوطالب بن عبدالمطلب (عموی رسول الله)

۸. بعضی فرزندان و نوادگان ائمه اطهار (از نسل رسول الله)

۹. سمیه و یاسر والدین عمار یاسر (از اصحاب گران قدر رسول الله)

اهمیت معلی

طبق نوشته ها رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمانی که در مکه بودند در روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای زیارت بستگان خود به قبرستان قریش می رفتند و برای آنها طلب مغفرت می نمودند اما حکومت سعودی در جفا به آنان گنبد و بارگاه باشکوهی را که بنا بر مشهور بر مقابر حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب و حضرت عبدمناف و حضرت عبدالمطلب وجود داشت تخریب و محو کرد و سنگ های روی قبور نیز شکسته شد و زیارت آنان غیر ممکن گردید.

جواز السفر

(جَ زُ سَّ فَ) اعراب پاسپورت را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

جهت جنوبی

یا جهت قِبلی (قبله) در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به سوی مکه تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت شامی

همان (ک) جهت شمال

جهت شمالی

یا جهت شامی در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به

۱. نوشته اند قصی اولین کسی بود که در این شعب به خاک سپرده شد و پس از وی مردم مردگان خود را در کنار او (در شعب ابی دب) مدفون ساختند.

۲. طبق نقلی.

سوی شام توديع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت قبلی

(ق) همان (ک) جهت جنوبی

جیاد

همان (ک) اجیاد

جبیه

(جَ بِ) از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

جیران رسول الله

اهل مدینه را نامیده اند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸)

چ

چاه اریس

(اَ اُ)(۱) از چاه های مدینه است در کنار مسجد قبا (به فاصله پنجاه متری غرب آن) رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن وضو ساخت و غسل کرد. این چاه در سال ۱۳۸۴ هجری قمری در توسعه میدان غربی مسجد قبا محو گردید.این چاه به جهاتی نام هایی دارد:

۱. اریس، چون منسوب بود به شخصی یهودی به نام اریس.

۲. تفله، چون آب شور آن با تفله (آب دهان) مبارک رسول الله گوارا گردید (و مردم آب آن را برای تبرک می نوشیدند).

۳. خاتم، چون خاتم (انگشتری) رسول الله در سال ششم خلافت عثمان از دست او (یا از دست غلام او) درون چاه افتاد و

دیگر به دست نیامد. (حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ به سوی ام القری، ص ۳۲۲؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲۱۹ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

چاه اسماعیل

چاه زمزم. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۷)

چاه انس

(اَ نَ) از چاه های مدینه واقع در سمت شرق مسجدالنبی که به دست مالک بن انس خادم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) حفر شد و حضرت از آن آشامید و خود را شست و شو داد. این چاه در دوران سعودی در توسعه شرق مسجدالنبی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱ و ۳۴۵)

چاه بضاعه

(بُ ع) از چاه های مدینه است در سمت شمال غربی مسجدالنبی در فاصله پانصد متری در محله بنی ساعده قرار داشت. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از آن آشامید و با دست خود به مردم نوشانید. نقل شده که با این آب مریض ها غسل می کردند و سه روز نمی گذشت که عافیت می یافتند. این چاه در دوران عثمانی مورد توجه و استفاده مزارع اطراف بود اما اخیراً در توسعه مسجدالنبی محو گردیده است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ به سوی ام القری، ص ۳۰۳)

چاه بوصه

از چاه های مدینه در نزدیکی قبرستان بقیع در منطقه باب العوالی قرار داشته و به نقلی رسول خدا در آن غسل جمعه فرموده اند. امروز اثری از آن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۶)

چاه تفله

(ت ِ لِ) همان (ک) چاه اریس

چاه حاء(۲) از چاه های مدینه واقع در سمت شمال مسجد النبی. این چاه را ابوطلحه انصاری به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. اَ (ضبط لغت نامه) اُ (ضبط میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴).

۲. بعضی گفته اند حاء نام قبیله و یا شخصی است.

بخشید و حضرت از آن وضو ساخت و آن را صدقه قرار داد. آب این چاه بسیار شیرین بود و مریض ها خود را با آن شسته و شفا می یافتند و تا دهه های گذشته همچنان مورد استفاده و سقایت زائران بود اما در دوران سعودی در توسعه مسجدالنبی

تخریب و مکان آن در محدوده میدان مجیدی محو گردید (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۰ و ۳۴۵؛ میقات حج، ش ۲۴، ص ۸۱)

چاه خاتم

(تَ) همان (ک) چاه اریس

چاه ذوالهرم

(ذُ لْ هَ) نوشته اند چاهی است که عبدالمطلب (پس از حفر زمزم در مکه) آن را در طایف حفر نمود.

چاه رومه

(مِ) از چاه های مدینه در شمال شهر (و شمال مسجد ذوقبلتین) و آب مشروب مدینه پیش از اسلام و بعد از اسلام از آن بود. این چاه در میان بنی مازن حفر شده بود و به رومه غفاری تعلق داشت و چون عثمان آن را یا نیمی از آنرا (از یک یهودی) خرید و صدقه داد به نام عثمان نیز معروف شد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل این چاه سخنانی فرمود و از آب آن وضو می ساخت. در سال های اخیر مکان این چاه به مقر اداره حکومتی تبدیل شده و اثری از آن دیده نمی شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

چاه زمزم

(زَ زَ)

۱. همان چشمه معروف مکه به نام (ک) زمزم (لغت نامه)

۲. از چاه های مدینه واقع در اطراف مسجدالنبی در داخل خانه فاطمه بنت امام حسین(علیه السلام) و به دست او حفر شد. چاه زمزم یا چاه فاطمه در دوران سعودی در توسعه غربی مسجد تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۷)

۳. از چاه های مدینه واقع در حره غربی. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)روزی ضمن استفاده از آن برای صاحبش دعا فرمودند. این چاه به مرور زمان از بین رفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۵)

چاه سقیا

(سُ) از چاه های مدینه واقع در حره غربی در باب عنبریه و در جنوب مسجد سقیا. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامیدند و وضو ساختند و در کنارش نماز گزاردند و در مکان نماز آن حضرت مسجدی ساختند. اکنون اثری از این چاه نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۸۱، ۳۴۵؛ و...)

چاه عثمان

همان (ك) چاه رومه

چاه عسیله

(عُ سَ لِ) از چـاه هـای مکه واقـع در زاهر (محلی بین مکه و تنعیم که اکنون جزء شـهر مکه است) نقـل است جمعی از اهـالی زاهر نزد پیامبر(صـلی الله علیه وآله وسـلم) آمدند و از شوری آب چاهشان شـکوه داشتند. حضرت به کنار آن چاه رفت و آب دهان مبارک در آن بیفکند و چاه که علاوه بر شوری کم آب نیز بود فوراً پرآب و شیرین شد. (معارف و معاریف، ذیل زاهر)

چاه علی

از چاه های مدینه. چاه هایی که حضـرت علی(علیه السـلام)در منطقه مسجد شجره برای آبیاری مزارع حفر فرمودند. آبار علی. ابیار علی.

چاه غرس

(غَ غُ)(١) از چاه های مدینه واقع در شرق مسجد قبا. طبق نقل پیامبر اکرم آن را به پاکیزگی ستود و مبارك شمرد و از آب آن نوشیدند و وضو ساختند و به حضرت علی(علیه السلام) فرمودند پس از مرگ مرا از آب چاه غرس غسل بده و آن حضرت نیز چنین کرد. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ٣۴٣؛ حرمین شریفین، ص ١٢١؛ ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ١۵۶؛ لغت نامه ذیل غرس؛ میقات حج، ش ٢٨، ص ١٣۴)

چاه فخ

(فَ خّ) همان (ك) چاه میمون

چاه فضا

از چاه های مدینه. این چاه با آب دهان مبارك رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برکت یافت و شفای امراض شد. (میقات حج، ش ٢٨، ص ١٣۴)

چاه قراصه

از چاه های مدینه واقع در سـمت مساجد سـبعه متعلق به جابر بن عبدالله انصاری که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامیـد و برای صـاحبش دعـا فرمـود. اکنـون اثری از آن ١. غُ (ضـبط تاریـخ و آثـار اسـلامی) غَ (ضـبط لغت نـامه و میقـات حج).نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ٣٢۶)

چاه میمون

از چاه های مکه است. چاهی است معروف در سرزمین ابطح و از مستحبات ورود به مسجدالحرام وطواف، غسل کردن از چاه میمون است پیش از ورود به مکه. چاه فخ هم گفته می شد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۶)

چتر

در احرام حج و عمره بر سر قرار دادن چتر در حال حرکت برای مردان مجاز نبوده و از محرمات است.

چهار تلبیه

از واجبات احرام گفتن چهار تلبیه است بعد از نیت. و صورت آن این است که بگوید: «لبیك، اللهم لبیك، لبیك، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک و الملك لا شریک لک لبیك) مکرر گفتن این چهار تلبیه مستحب است و بیش از یک مرتبه گفتن آن واجب نیست. (مناسک حج و احکام عمره، ص ۲۶ الی ۲۹؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۸)

چهار رکن

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود و این هر چهار از ارکان کعبه است. (فرهنگ آنندراج؛ فرهنگ غیاث اللغات)

چهار رکن کعبه

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود. (فرهنگ نفیسی)

چهار لبیک

همان (ک) چهار تلبیه

ح

حائط

نام کنونی فدک است. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲)

حاج

الحاج و المعتمر وفدالله (منقول از امام صادق).

حج رونده. حج کننده. عنوان کسی که اعمال و مناسک حج را به جای آورده است.

حاج صروره

به جا آورنده (ک) حج صروره

حاج قارن

به جا آورنده (ک) حج قرآن

حاج متمتع

به جا آورنده (ک) حج تمتع

حاج محصور

به جا آورنده (ک) حج محصور

حاج مصدود

به جا آورنده (ک) حج مصدود

حاج مفرد

به جا آورنده (ک) حج افراد

حاجه

(جِّ) زنی که به زیارت خانه کعبه توفیق یافته. (لغت نامه)

حاجی

آن که فریضه حج گزارده (لغت نامه)

حاج به معنی حج گزار و افزوده «یا» در آخر آن از اغلاط مشهور است (راهنمای دانشوران)

حاجیانه

(نِ) حجیه. مالی که از دارایی میت به نایب زیارت در حج داده می شود و از جمله واجبات مالی متوفی است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حاجی حرمین

(حَ رَ مَ) کسی که هم حج کرده باشد (حرم مکه) و هم به مدینه طیبه (حرم مدینه و مدفن رسول الله) مشرف شده باشد.

حاجیه

(ی) زنی حج گزارنده (لغت نامه)

حاشیه مطاف

جای طواف کعبه که با حاشیه ای از سنگ سیاه در کف حرم (مسجدالحرام) مشخص گردیده است.

حاضر

(ضِ) ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام (بقره ۱۹۶)

اهل مکه. کسی که نزدیک مکه است. کسی که وطنش کمتر از شانزده فرسخ با مکه فاصله دارد و وظیفه اش به جای آوردن حج افراد یا حج قرآن است (نه حج تمتع)

حاطمه

(طِ مِ) از نام های مکه است از آن جهت که هر کس را که بدان اهانت روا دارد در هم شکند، و لذا اصحاب فیل را که قصد نابودی اصل کعبه را داشت با اعجاز غیبی به هلاکت نشاند. (لغت نامه؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ کتاب حج، ص ۴۵)

حبری

(حِ بَ یّ) روپوش یا پارچه سیاه رنگی که گاه کعبه را بدان می پوشانیدند (میقات حج، ش ۲۵، ص ۹۷)

حبش

(کَ) کوه حبش

حبیبه

(حَ بِ) از اسامی مدنیه است به خاطر علاقه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به آن (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

حج

(حِ جّ) و لله علی الناس حج البیت (آل عمران ۹۷)

نتیجه قصد است که زیارت مقصود باشد و حِج البیت زیارت قصد شده خانه خداست و حَج (قصد زیارت) مقدمه حِج (زیارت قصد شده) است.(۱) (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۷)

حج

اشاره

(حَ جّ) و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

حـج به معنی قصـد و قصـد زیارت و در اصـطلاح فقها قصد خانه خدا و زیارت بیت الله است. حج انجام مراسم و تشـریفات و مناسک خاصـی است در مکانی (مکه) و زمانی خاص (ماه های حـج)، و علت نامیده شدن مراسم و تشـریفات زیارت بیت الله (کعبه) به «حـج» برای آن است که در لغت حـج به معنی قصد و رفتن به سوی کسـی و جایی به منظور دیدار و زیارت است و هنگام حرکت به سوی مکه برای شـرکت در این مراسم قصـد زیارت بیت الله می شود. حج از واجبات و ضـروریات است و از ارکان مهم دین اسـلام است و در ترتیب متداول ابواب فقه، حج باب (و یا رکن) پنجم از ابواب و ارکان فروع احکام به اسـلام به شـمار رفته است. در سال وجوب حج (و نیز در تعداد حج رسول الله) گر چه اختلاف کرده اند ولی آنچه مورد اتفاق اسـت آن است که پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در سال دهـم هجرت حج نمودند. حج بر هر مسـلمان (با وجود استطاعت) در تمام عمر یک بار واجب می گردد (و آن را «حجه الاسلام» گویند).

ترک حج

طبق روایات، ترک حج، ترک شریعت است، باعث هلاکت است، باعث نابینا محشور شدن است.

طبق فرموده فقها، ترک حـج با اقرار به وجوب از گناهان کبیره است (و تارک حـج در صورت عـدم انکار وجوب آن مرتکب گناه کبیره شده است) و ترک حج با انکار وجوب (در صورتی که به انکار خدا و یا توحید و یا نبوت برگردد) موجب کفر

است (و تارک حج در صورت انکار وجوب حج کافر است).

فواید حج

(۲) برقراری دین

تندرستی بدن

پاکی از گناهان

وارد شدن به جنان

بی نیازی از دیگران

شفاعت کردن از دیگران

رهایی از فقر و نداشتن

جلوگیری از بدن مردن

در پناه خداوند در آمدن

از فشار قبر رهایی یافتن

از آتش جهنم آزاد شدن

مال و روزی را زیاد کردن

اهل و مال را حفظ نمودن(۳)

مستحبات سفر حج

صدقه دادن

وصیت کردن

غسل سفر حج کردن

دوستان را خبر کردن

دو رکعت نماز خواندن

اهل خود به خداوند سپردن

تربت سیدالشهداء همراه بردن

توبه و به واقع به خداوند برگشتن

نیت برای خداوند خالص کردن

خیر و برکت از خداوند طلب نمودن

انگشتر عقیق و فیروزه در انگشت کردن

توشه سفر خوب و کافی به همراه بردن

مال از حق الله و حق الناس پاک کردن(۴)

از ذمه حقوق اخلاقی دیگران به در آمدن

با خانواده و بستگان و دوستان وداع نمودن

همسفر صالح، دانا و خوش خلق انتخاب کردن

۱. و از نظر کسانی میان حَج و حِج تفاوتی ندارد. (میقات حج، ش ۴، ص ۲۰).

۲. طبق روایات منقول از معصومین(علیهم السلام).

۳. و نیز توجه کنیم به آثار اخلاقی واجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهانی حج.

۴. اصولاً هیچ عبادتی را خداوند با مال حرام نمی پذیرد.

همسفران را در راه سفر خدمتگزاری کردن

با همسفران مروت و جوانمردی و خوشرفتاری کردن

از مشکلات (مالی و بدنی) احتمالی سفر افسرده نشدن

در راه سفر ترک کلام بیهوده و خصومت و مجادله نمودن

دعاهای وارده (چون دعای فرج) را هنگام خروج از خانه خواندن

قرآن (آیه الکرسی، قدر، معوذتین و یازده قل هوالله) هنگام خروج از خانه خواندن

سخاوت کردن و به طور گروهی غذا خوردن و همسفران را بر سر سفره (غذا) دعوت کردن

در حال سیر استغفار کردن

و تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن و بر محمد و اهل بیتش صلوات فرستادن

رهاورد وسوغاتی سفر خریدن و در بازگشت از سفر حج ولیمه دادن

راه های وجوب حج

حج به یکی از سه راه واجب می شود: حجه الاسلام، حج بالنذر و حج استیجاری.

شرایط وجوب حج

عبارتند از: بلوغ، عقل، حریت و استطاعت (مالی، بدنی، راهی و زمانی)

مناسک حج

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادت مخصوص حج) را گویند، یعنی مجموعه آداب و افعالی که جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد. حج به طور کلی از دو عبادت عمره(۱)و حج تشکیل می شود. اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج قران و حج تمتع.

اعمال (واجبات) حج

۱. احرام (در میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعرالحرام

۴. رمی جمره العقبه (در منی)

۵. قربانی کردن(۲) (در منی)

۶. حلق یا تقصیر (در منی)

۷. طواف زیارت (کعبه)

۸. نماز طواف زیارت (کعبه)

۹. سعی صفا و مروه (در مکه)

۱۰. طواف نساء (کعبه)

۱۱. نماز طواف نساء (کعبه)

۱۲. بیتوته کردن (در منی)

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی)

نوع واجبات حج

۱. واجبات رکنی، عبارتند از: احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

۲. واجبات غیر رکنی، عبارتند از: نماز طواف زیارت، طواف نساء، نماز طواف نساء، رمی، قربانی، حلق (یا تقصیر) و بیتوته در منی.

زمان انجام حج

ماه های حج ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه است و شروع حج که با احرام است می تواند از اول ماه شوال به بعد انجام پذیرد.

تفاوت انواع حج

۱. در حج افراد و حج قران (که عبادت عمره مفرده بعد از عبادت حج صورت می گیرد) می توان هر موقع از اول ماه شوال به بعد احرام بست و از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه بقیه اعمال حج را انجام داد. اما در حج تمتع (که عبادت عمره تمتع(۳) قبل از عبادت حج صورت می گیرد) ابتدا عمره تمتع را هر موقع از اول ماه شوال به بعد تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه انجام می دهند و آنگاه احرام حج می بندند(۴) و بقیه اعمال حج را بعد از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به جای می آورند.

۲. حج افراد و حج قران برای اهل مکه و حوالی آن است

۱. رجوع کنید به قسمت عمره».

۲. در حج افراد قربانی نیست.

۳. رجوع کنید به قسمت «عمره».

۴. و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند.

ولی حج تمتع برای غیر اهالی مکه (یعنی برای اهل آفاق) می باشد.

۳. احرام در حج افراد و حج تمتع با تلبیه منعقد می شود ولی در حج قران اختیار است بین تلبیه و اشعار و تقلید.

۴. میقات (جای احرام بستن) حج افراد و حج قران در غیر مکه و در نقاط مختلف است اما میقات حج تمتع در مکه است.

۵. قربانی در حج تمتع در اصل واجب است و در

حج قران به سبب اشعار یا تقلید واجب است و در حج افراد واجب نیست.

۶. دو طواف و نیز سعی را در حج قرآن و حج افراد می توان بدون عذر تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت ولی در حج تمتع تنها در مورد عذر جایز است.

۷. در حج افراد و حج قران عمره و حج دو عبادت هستند و استطاعتشان جداست ولی در حج تمتع یک عبادتند و استطاعتشان یک جا است.

۸. در حج افراد و حج قران پس از احرام و پیش از رفتن به عرفات می توان طواف مستحبی انجام داد ولی در حج تمتع تا حلق (یا تقصیر) در منی انجام نشود طواف مستحبی وجود ندارد.

۹. در حج افراد و حج قرآن می توان برای هر یک از عمره و حج نایبی جداگانه گرفت ولی در حج تمتع نایب برای عمره و حج تنها یک نفر است.

حجاب البیت

(حِ بُ لْ بَ) همان (ک) پرده کعبه

حجابت

(حِ بَ) همان (ک) سدانت. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج ابراهیمی

یعنی حج واقعی و حقیقی که خداوند تشریع کرد و به حضرت ابراهیم(علیه السلام)

دستور داد که «واذن فی الناس بالحج» و در عصر رسول الله این حج توسط آن جناب تجدید حیات یافت، و حجی است که با انگیزه ای خاص و جهت تحقق فلسفه مهم آن که اظهار عبودیت الهی و نفی شرک و الحاد و رسیدن به قله کمال و سعادت است انجام می گیرد. (میقات حج، ش ۲، ص ۳۲؛ ص ۲۳۹)

حجاج

(حُ جّ) حاجیان. حج کنندگان (لغت نامه)

حجاج مدینه بعد

واژه ای است برای معرفی آن دسته از زائران ایرانی بیت الله که بعد از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پس مدینه

حجاج مدینه قبل

واژه ای است برای معرفی آن گروه از زائران ایرانی خانه کعبه که قبل از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پیش مدینه

حجاز

(حِ)

۱. از اسامی مکه است از جهت واقع شدن در منطقه حجاز. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۲ و ۱۲۳)

۲. منطقه ای است در شمال شبه جزیره عربستان واقع میان نجد و تهامه، و گویند چون میان این دو جدایی انداخته آن را حجاز (از ماده حَجْز به معنای فاصله و حایل) نامیدند و سرزمینی است با بیابان های وسیع ولی بیشتر ریگزار و بی آب و حاصل. حجاز از نظر تاریخ اسلام مهم ترین قسمت عربستان می باشد،و تاریخ حجاز همان تاریخ مکه و مدینه است که در این قسمت واقعند. بعد از سقوط بنی عباس (سال ۶۵۶ هجری قمری) حجاز تابع دولت مصر شد و پس از استیلای دولت عثمانی بر مصر (به سال ۹۲۳ هجری قمری) حجاز به تابعیت عثمانی درآمد ولی حکومت آن عمدتاً در دست شرفای مکه باقی ماند و تا سال ۱۸۴۵ میلادی حجاز از طرف مصر اداره می شد و از آن پس دولت عثمانی مستقیماً بدان جا والی فرستاد. در سال ۱۹۱۶ میلادی شریف مکه به یاری متحدین جنگ جهانی اول حجاز را از تبعیت عثمانی آزاد کرد و مملکت مستقلی تشکیل داد اما فرمانروایی هاشمیان با شورش وهابیه و سعودیه در سال ۱۳۴۳ هجری قمری برافتاد و سعودی ها بر نجد و حجاز مسلط شدند.

حج الاسباب

(حَ جُّ لْ اَ) حجی است که به یکی از اسباب همچون نذر، عهد، یمین و غیر اینها بر کسی واجب گردد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج استحبابی

(حَ جِّ اِ تِ) یا حج مستحب. حج ثوابی،

حج غیر واجب است که از افضل مستحبات است و در هر سال انجام آن نیکو شمرده شده و ترک آن در پنج سال متوالی مکروه معرفی گشته. حتی فرموده اند تکرار آن در هر سال مطلوب است اگر چه موجب استقراض شود در صورتی که قدرت بر پرداخت آن باشد. در انجام حج مستحب چه اهل مکه و چه اهل آفاق در انتخاب هر یک از انواع سه گانه حج (افراد، تمتع و قرآن) مختارند (ولی انجام تمتع را افضل دانسته اند).

حج استطاله

(اِ تِ لِ) طبق روایت حجی است برای گدایی که تهیدستان کنند.

حج استیجاری

(اِ) حجی است که به خاطر اجیر شدن بر نایب واجب می شود. حجی است که اجیر از جانب میت به جای می آورد. اگر مکلف حجی را که بر او واجب بوده انجام نداده باشد پس از فوت او شخصی را اجیر می کنند تا از جانب وی حج کند. و حجه الاسلام از میقات برای میت کفایت می کند مگر آن که وصیت به خصوص حج بلدی کرده باشد.

حج اسلام

(اِ)

۱. همان (ک) حجه الاسلام

۲. همان (ک) حجه الوداع

حج اصغر

(اَ غَ) تعبیری است از «عمره» (مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵)

حج افراد

(اِ) یا «حج مفرده» از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی واجب است که:

۱. اهل مکه هستند.

۲. محل سکونت آنها تا مکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی)(۱) می باشد.

۳. وظیفه آنها انجام حج تمتع است ولی به عللی باید حج افراد انجام دهند، مثل این که دیر به مکه رسیده و فرصت عمره تمتع نباشد، یا در عمره مریض شوند و وقت وقوف به عرفات تنگ باشد به طوری که اگر عمره را به جا آورند تا آخر روز نهم به عرفات نمی رسند.

وجه تسمیه افراد

چون قربانی همراه قاصد حج نمی باشد.

چون حج از عمره جداست.(۲) (عمره را در نیت حج ضمیمه نکنند)

اعمال (واجبات) حج افراد

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. حلق (یا تقصیر)

۶. طواف زیارت کعبه

۷. نماز طواف زیارت

۸. سعی بین صفا و مروه

۹. طواف نساء کعبه

۱۰. نماز طواف نساء

۱۱. بیتوته کردن در منی

۱۲. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج افراد

اعمال حج افراد از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد. گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج افسادی

(اِ) حج باطل شده را گویند.

حج اکبر

(اَ بَ) واذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر.(توبه ۳)

۱. نام دیگر «حجه الوداع» است.

۲. تعبیری است از حج (در مقابل عمره)

۳. حج سالی است که عید قربان جمعه باشد.

۴. روز عرفه و یا روز عید قربان است.

۱. هر فرسخ حدود ۵/۵ کیلومتر است.

۲. حج افراد دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل و جداگانه ای است و بعد از حج افراد، عمره مفرده را در صورت استطاعت به جا می آورند.

۵. روز عید قربان سال نهم هجری که بزرگ ترین اجتماع مسلمانان و مشرکین بود.(۱)

۶. ظهور حضرت قائم(علیه السلام) است و اعلان دعوت مردم. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ کتاب حج، ص ۱۳۵؛ و...)

حج بالعهد

(بِ لْ عَ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنذر

(بَ نَّ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنیابه

(بَ نّ بِ)

۱. انجام مراسم حج به جای دیگری.

۲. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود.

حج بالیمین

(بِ لْ یَ) حجی که به وسیله قسم و سوگند واجب آید. (لغت نامه)

حج بذلی

(بَ) حجی که با پولی که دیگری بخشیده است به جای آورند و کفایت از حجه الاسلام می کند، و گیرنده اگر پس از این خودش مستطیع شد دیگر حجی بر او واجب نخواهد شد. و اگر مالی برای خصوص حج بخشیده شود واجب است قبول کردن (برای کسی که حجه الاسلام نکرده) و دین مانع از وجوب حج بذلی نیست (مگر آن که حال باشد و مانع از ادای آن گردد)، و در حج بذلی رجوع به کفایت شرط نیست. (مناسک حج، مسئله ۵۳؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۴۹)

حج بلاغ

(بَ) همان (ك) حجه الوداع

حج بلاغه

(بَ غِ) همان (ك) حجه الوداع

حج بلدی

(بَ لَ) مقابل حج میقاتی. حجی است نیابتی و نایب از شهر میت به قصد حج حرکت می کند.

حج بیت

(بَ) حج البیت، حجه الاسلام (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تبرع

(تَ بَ رُّ) همان (ك) حج تطوع

حج تجارت

(تِ رَ) طبق روایت حجی است برای تجارت که ثروتمندان کنند.

حج تطوع

(تَ تَ وُّ) حج تبرع. آن است که پس از وفات دیگری بدون اخذ اجرت و به نیابت وی حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تمام

همان (ك) حجه الوداع

حج تمتع

(تَ مَ تُّ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی (افراد مستطیعی) واجب است که فاصله محل سکونتشان تا مکه ۱۶ فرسخ شرعی یا بیشتر باشد (یعنی وطن آنها تا مکه تقریباً ۸۷ کیلومتر یا لااقل ۴۸ میل فاصله دارد) حج تمتع دارای دو عبادت متصل به هم عمره تمتع و حج تمتع است که هر دو در یک سال (و ابتدا عمره تمتع و سپس حج تمتع) صورت می پذیرد.

وجه تسمیه تمتع

جهت نامیدن این حج را به تمتع از آن جهت ذکر کرده اند که می توان در فاصله بین انجام اعمال عمره و انجام اعمال حج از آنچه که بر محرم حرام بوده متمتع و بهره منـد گردید. به این نحو که حاج پس از پایان اعمال عمره مُحِلّ شده (از احرام بیرون می آیـد) و در فاصـله ای که تـا احرام مجـدد برای عمل حـج موجود است از چیزهایی که بر محرم حرام بوده تمتع حاصل می نماید.

زمان انجام حج

۱. عمره: وسعت زمانی انجام عمره از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه است.

۲. حج: شـروع اعمال حج بعد از پایان یافتن عمره است که با احرام شـروع می شود.(و معمولاً از روز هشـتم ذی حجه این کار را انجام می دهند)(۲) و بقیه اعمال از بعد از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه انجام می شود.

اعمال عمره تمتع

۱. احرام (از میقات عمره)

۲. طواف زیارت خانه خدا

۳. نماز طواف زیارت خانه خدا

۴. سعی بین صفا و مروه (در مکه)

۱. و پس از آن سال دیگر هیچ

مشرکی حق شرکت در مراسم حج نیافت.

۲. احرام حج تمتع خوب است روز هشتم ذی حجه باشد (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۷)

۵. تقصیر (در مکه و معمولاً در کنار مروه)

اعمال حج تمتع

۱. احرام (از میقات مکه)

۲. وقوف در عرفات (از ظهر روز نهم ذی حجه)

۳. وقوف مشعر (از طلوع فجر تا سر زدن خورشید دهم ذی حجه)

۴. رمی جمره العقبه (در منی در روز دهم ذی حجه)

۵. قربانی کردن (در منی در روز دهم ذی حجه)

۶. حلق یا تقصیر (در منی در روز دهم ذی حجه)

۷. طواف زیارت خانه خدا

۸. نماز طواف زیارت خانه خدا

۹. سعی بین صفا ومروه

۱۰. طواف نساء خانه خدا

۱۱. نماز طواف نساء خانه خدا

۱۲. بیتوته در منی (شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه).

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی، روزهای یازدهم و دوازدهم)

حج جاهلی

(هِ) یا حج مشرکین، حجی که در جاهلیت آمیخته با آداب شرک آلود انجام می گرفت. زیارت بیت الله الحرام عبادتی است که سابقه تاریخی توحیدی آن به زمان بنای کعبه به دست توانای پیامبر عظیم الشأن الهی حضرت ابراهیم(علیه السلام) می رسد. زیارت بیت الله و انجام مراسم حج در طول زمان همچنان صورت می گرفت حتی در آن دوران که پایگاه توحیدی

کعبه به فراموشی سپرده شده بود، و به این ترتیب حج را نه تنها موحدان که مشرکان نیز انجام می دادند و اعراب جاهلی به زیارت بیت الله می پرداختند که اگر چه با آداب شرك آلود صورت می گرفت ولی با این همه در میان ایشان باز مانده هایی از رسوم عصر حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل(علیهما السلام) بر جای

مانـد که از آن پیروی می کردنـد همانند تعظیم و طواف کعبه و حج و عمره و وقوف بر عرفه و مزدلفه و قربانی شتران و تهلیل و تلبیه در حـج و عمره بـا افزودن چیزهـایی بر آن. اعراف جاهلی به هنگام موسم حـج، در بیابان وسـیعی بین طایف و نخله (یا بین طـایف و مکه) در اول ذی قعـده بازاری (به نام عکاظ) بر پا می کردنـد تا بیسـتم (یا بیست و یکم و یا سـی ام) ماه به طول می کشـید. آنها در این بازار به داد و سـتد می پرداختند و اشعار خویش را می خواندند و بر یکدیگر مفاخره می کردند و پس از آن در ماه ذی حجه به اجرای مناسک حـج می پرداختند و در موقع حج عرب ها خطاب به قوم «صوفه» با گفتن «اجز صوفه» یا «اجیزی صوفه» اجازه(۱) حج می گرفتند. اجازه حج و حرکت از عرفه به منی و از منی به مکه مخصوص صوفه (غوث بن مُر و اولاـد او) بود (تـا آن که طـایفه «عـدوان» آن را گرفتنـد و با اینان بود تا قریش آن مقام را به دست آورد) و اعراب جاهلی با توجه به برخی تفاوت و امتیازات بین خود، حـج خاص خود را انجام می دادند (حج حمس، حج حله و حج طلس) و برخی از ویژگی های حج جاهلی عبارت بود از:

نسئی، عبارت بود از جا به جایی ماه ذی حجه (ماه حج) جهت رهایی از گرمای طاقت فرسای آن.(۲)

تلبید، آن بود که حج کننده مقداری از گیاه خطمی و آس و سدر را با کمی کتیرا به هم

می آمیخت و آن را در میان موی سرش می نهاد از برای آن که از مرتب کردن آن و کشتن شپش آن خودداری نماید.

تصدیه، آن بود که چون حج کننده به کعبه می رسید به کف زدن و غوغا کردن می پرداخت و تا پایان طواف برگرد کعبه ادامه می داد.

مکاء،(۳) آن بود که حج کننده چون به کعبه می رسید به صفیر کشیدن و سوت زدن می پرداخت و این عمل را تا

۱. در حج جاهلی انتقال سریع از عرفه به مزدلفه را «اجازه» می گفتند و کسانی بودند که پیشاپیش، افراد را هدایت می کردند و طبق سیره ابن هشام «غوث بن مُرُبن اُدّ» مسئول اجازه عرفه بود و پس از او فرزندانش این مسئولیت را بر عهده داشتند و او و فرزندانش را صوفه می گفتند و در وجه این نامگذاری گفته اند هنگامی که مادرش او را به کعبه بست پارچه ای پشمین (صوف) بر او انداخت. و بنابر نقل ابن عباس، پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از حرکت شتابان منع فرمود و دستور حرکت به آرامی صادر کرد.

۲. رجوع کنید به واژه «نسیئی».

۳. و ما کان صلاتهم عند البیت الامکاء و تصدیه (انفال ۳۵).

پایان طواف بر گرد خانه کعبه ادامه می داد.(۱) (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۱ الی ۱۰۴، ص ۱۱۲؛ تلبیس ابلیس، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ و...)

حج جاهلیت

همان (ک) حج جاهلی

حج حله

(ک) حله

حج حمس

(ک) حمس

حج خدمه

(حَ دَ مِ) فقهای عظام در باب حج خدمه (که ضمن خدمت به حجاج، مناسک حج را نیز انجام می دهند) بابی از فقه گشوده اند و مسائل آن را تبیین کرده اند. (میقات حج، ش ۷۳، ص ۴۴)

حجر

(حِ) همان (ک) حجر اسماعیل

حجر

(حَ جَ) همان (ک) حجرالاسود

حجرات

(حُ جُ) منظور منزل مسکونی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و اطاق زنان آن حضرت است. (دایره المعارف قرآن کریم)

حجر اسماعیل

(حِ) «حجر» یا «حجر اسماعیل» یا «حجر الکعبه» مکانی (فضایی سطحی) است در قسمت شمالی دیوار خانه کعبه (در جانب ناودان طلا) که با دیواری قوسی و نیم دایره (حجر الحجر) محصور است.(۲)این دیوار به ارتفاع یک متر و سی (یا چهل) سانت از یک طرف به رکن شمالی (رکن شمال شرقی) و از طرف دیگر به رکن غربی (رکن شمال غربی) منتهی می گردد. اما امتداد آن در حدود دو متر مانده به دو رکن قطع می گردد تا به این ترتیب راه ورود و خروج (حجر) ممکن گردد. فاصله این فضا از وسط دیوار کعبه تا دیوار قوسی از داخل ۳۶/۸ متر و عرض خود دیوار قوسی ۵/۱ متر می باشد (و در نتیجه فاصله این فضا از دیوار کعبه تا دیوار قوسی شکل از خارج ۸۶/۹ متر است). دیوار حجر اسماعیل و نیز فضای حجر اسماعیل از سنگ مرمر پوشیده شده است. حجر به فرموده فقها:

۱. داخل در طواف است.

۲. هنگام طواف واجب نباید از آن عبور کرد.

۳. هنگام طواف حرکت روی دیوار جایز نمی باشد.

۴. نماز طواف واجب را نمی توان در درون آن به جای آورد.

اهمیت حجر

از آیات بینات است.

زیر ناودان طلا امکان استجابت دعا بیشتر است.

آب ناودان که به حجر می ریزد شفا دهنده بیمار است.

قبور جمعی از انبیا از جمله حضرت اسماعیل در این عرصه است.

نماز در این مکان به خصوص در زیر ناودان طلا فضیلت بیشتری دارد.

احرام بستن برای حج تمتع در این مکان استحباب و فضیلت

بیشتری دارد.

به زعم برخی قسمتی از خانه کعبه است (که در بازسازی کعبه از خانه خارج گردید) و قریش روی آن ساختمان بنا نکرد و در تجدید بازسازی کعبه توسط ابن زبیر این قسمت جزء خانه قرار گرفت ولی حجاج دوباره آن را به صورت قبلی در آورد و بیرون از خانه قرار داد و نیز طبق روایات متعدد حج اسماعیل جزء خانه نمی باشد و برخی از فقها نیز آن را جزء خانه نمی دانند.

تسمیه حجر

۱. این جا محل نزول و مأوای حضرت اسماعیل و مادرش حضرت هاجر بوده و طبق روایاتی منقول از امام صادق(علیه السلام)حجر خانه اسماعیل است و آن حضرت مادر خود را در آن دفن نمود و به خاطر این که زیر پای مردم قرار نگیرد اطراف آن را سنگ چین کرد.

۲. در جهت اضافه «اسماعیل» به «حجر» (حجر اسماعیل) گفته اند چون دیوارهای کعبه برافراشته شد آن حضرت از گرمای خورشید در کنار این دیوار در سایه می نشست و یا این که سایبانی در کنار آن برای خود بر می افراشت و یا

۱. حج جاهلی آمیزه ای از شرک، افتخارات قبیله ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود، از این رو به هنگام گرد آمدن هر قبیله سعی داشت تا با بانگ بلند مظاهر این آمیزه های ناهمگن را در یک میدان رقابتی به نمایش بگذارد.

۲. و در برخی از کتاب ها خود این دیوار، حجر اسماعیل معرفی شده.

طبق برخی نقل ها ایشان در همین جا به خاک سپرده شدند. (میقات حج، ش ۸، ص ۱۱۰، ش ۱۳، ص ۵۶، ش ۲۰، ص ۱۱۱ الی ۱۱۴؛

راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۹۶؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۷؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۷؛ لغت نامه، ذیل حجر الکعبه)

حجر الاسعد

(حَ جَ رُ لْ اَ عَ) به «حجرالاسود» گفته می شود. (فرهنگ آنندراج، ذیل محک زر ایمان؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۳۳)

حجرالاسود

(لْ اَ وَ) «حجر» یا «حجرالاسود» یا «حجر الاسعد» یا «دره البیضاء» سنگی است منصوب بر دیوار کعبه در رکن شرقی (رکن جنوب شرقی) این سنگ بیضی شکل با قطری قریب به سی سانتیمتر در حدود ۵/۱ متری از کف مسجدالحرام بر دیوار کعبه نصب است و از اطراف با روپوشی از نقره خالص به صورت مستدیر (مدور) که بتوان با سر و صورت و دست آن را لمس نمود محصور گردیده است. این سنگ در ابتدا یکپارچه بود ولی به علت آسیب هایی که در طول زمان بر آن وارد آمد به صورت قطعاتی چند در آمد. طبق روایات تاریخی در سال ۶۴ هجری که سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر مکه را سنگباران کرد، حجرالاسود سه قطعه شد و عبدالله بن زبیر آن را در قابی نقره ای محصور ساخت، تا این که در سال ۱۸۹ هجری به علت سست شدن قاب نقره ای، به دستور هارون الرشید بالا و پایین قاب را سوراخ کرده و در آن سرب یا نقره مذاب ریختند و محکم نمودند. به نوشته «ابن جبیر» سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری قمری) که «حجرالاسود» را زیارت کرده حجر «چهار قطعه به یکدیگر پیوسته است که اطراف آن را با صفحه ای سیمین استوار کرده اند» ابن جبیر می نویسد: «گویند قرمطی (که خدایش لعنت کناد) آن را شکسته». طبق نقلی در سال ۱۲۹۰ هجری قمری حجر در ۱۷ قطعه (سه قطعه

درشت و بقیه ریزتر) به یکدیگر در درون قاب نقره ای پیوست داده شد و مطابق سفرنامه یکی از ایرانیان (و احتمالاً ـ از وابستگان به دربار ناصرالدین شاه) که در سال ۱۲۹۶ هجری قمری نگاشته شد()

«حجرالاسود» قریب بیست قطعه است در طوقی نقره ای (ولی در کتاب «سفرنامه مکه» آمده است که پنجاه قطعه است که درهم در قاب نقره محفوظ است) رنگ این سنگ سیاه متمایل به سرخ (با نقطه ها و لکه هایی سرخ و رگه هایی زرد) است و رگه های زرد آن در اثر جوش خوردن تَرَک ها می باشد. طبق روایات «حجر» در ابتدا سفید و روشن بود ولی در اثر تماس بدن کفار و مشرکین و گناهکاران و یا بر اثر آتش سوزی هایی که در کعبه روی داد به رنگ فعلی (سیاه متمایل به سرخ) در آمد. ابن جبیر در سفرنامه خود می نویسد: در بخش سالم مانده حجرالاسود (برابر سمت راست کسی که برای بسودن و بوسیدن مقابل آن قرار می گیرد) نقطه کوچک سپید درخشانی وجود دارد که گویی خالی بر این صفحه خجسته است و این لکه سپید را خاصیتی است که چشم را روشنی می بخشد.

احکام حجر طبق فتوای فقها در مراسم حج عمره:

۱. حجر مبدأ نیت و آغاز طواف کعبه می باشد.

۲. حجر مرحله پایانی و ختم طواف کعبه می باشد.

استلام حجر مراد از استلام حجر در روایات و اصطلاح فقها، مسح کردن و تماس بدن با حجرالاسود است از طریق: بوسیدن، مسح با دست، چسباندن شکم، تماس مقداری از بدن (و در صورت عدم امکان چسباندن شکم و مسح، به اشاره از

دور یا اشاره با سر و عصا) و در این رابطه:

۱. استلام حجر از مستحبات است و در طواف (و در تمام شوط ها) نیز مستحب است، و در شوط اول و شوط آخر مورد تأکید قرار گرفته است.

۲. مستحب است در استلام حجر: الله اکبر گفتن، صلوات فرستادن، دعا نمودن، بوسیدن، صورت بر آن قرار دادن، بلند کردن دست ها، با دست راست لمس کردن، بوسیدن دست و بوسیدن عصا اگر توسط آن استلام شود.

۳. و از آثار استلام حجر است: شعار طواف بودن، اجابت

دعا، شهادت حجر در قیامت، بیعت با خداوند طبق روایتی منقول از رسول خدا، حجر الاسود به منزله دست خداوند در زمین است که به وسیله آن با بندگان مؤمن مصافحه می کند (و مردم با دست کشیدن بر آن و بوسیدنش با خدا بیعت و اطاعت خدا را تثبیت می کنند) و از ابن عباس نقل شده که دست گذاردن بر سنگ به منزله بیعت با رسول خداست(۱) که از میان ما رفته است.

۴. به روایتی منقول از رسول الله «باید آخرین عهد با کعبه استلام حجر باشد.» و از امام کاظم درباره پیامبر اکرم(صلوات الله علیهما) آمده که در هر طوافی بدون آن که کسی را آزار دهد «حجرالاسود» را لمس می فرمود.

۵. با وجود سفارش های بسیاری که برای لمس و بوسیدن حجر شده است و ائمه نیز بر آن مواظبت عملی می کردند لیکن اگر به خاطر کثرت جمعیت انجام آن مشکل باشد و سبب مزاحمت دیگران گردد این تأکید برداشته شده و سزاوار دانسته اند که فرد با اشاره از دورتر اکتفا کند، زیرا مصلحت

جمع اقتضا می کند تا فرد از این وظیفه مستحبی به خاطر یک واجب اجتماعی (رعایت حقوق مردم) دست بردارد تا در مقابل خداوند اجر بیشتری نصیبش سازد.

اهمیت حجر طبق روایات:

از سنگ ها یا یاقوت ها بهشتی است.

حضرت آدم از بهشت روی آن فرود آمد.

از کوه ابوقبیس است که از جانب خدا فرود آمد.

دست کشیدن به آن گناهان شخص را از بین می برد.

چون دست خدا در زمین است که با بندگان به وسیله آن مصافحه فرماید.

آن که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را درک نکرده با مس آن مثل این است که با خدا و پیامبرش بیعت کرده.

شاخصه توحیدی حجر

این سنگ و کعبه در طول تاریخ نمودار آثار توحید و یگانه پرستی اند و مظهر مبارزه با شرک و نبرد با پس مانده های بت پرستی و جنگ با موهومات به شمار می روند. عرب های قبل از اسلام از مواد و اشیاء گوناگون بت و معبود می ساختند ولی کعبه و حجرالاسود تنها چیزهایی بودند که دور از جنبه الوهیت شرک آمیز قرار داشتند و هیچ عربی آن دو را به هیچ وجه به عنوان معبود یا بت مورد پرستش قرار نداده است و با ظهور اسلام کفر ستیز و مخالف با بت و بت پرستی، کعبه و حجرالاسود بار دیگر شاخصه توحید ابراهیمی گشتند.

نصب حجر کعبه با وجود آن که در ادوار مختلف تجدید بنا شد ولی جایگاه حجر (این تنها سنگ ثابت و تغییر نیافته کعبه از ابتدای بنا) هیچ گاه تغییر نکرده است و توسط شایستگانی در جای خود نصب شده است:

۱. حضرت ابراهیم خلیل الله. حجر برای نخستین

بار توسط آن پیامبر عظیم الشأن توحیدی هنگام بنای کعبه به دیوار کعبه گذارده شد.

۲. حضـرت محمـد رسول الله. حجر پنـج سـال قبـل از بعثت در تجدیـد بنای کعبه به علت تخریب ناشـی از سـیل، به دست نبی مکرم در دیوار کعبه جای گذاشـته شد. آن گاه که قسـمتی از دیوار کعبه بالا آمد و بین قبایل بر سر نصب حجر اختلاف افتاد، همگان بر قبول تصمیمی که آن امین خردمند بگیرد اتفاق کردند؛ پس به دستور آن ستوده بزرگ ردایی گستردند، حجر را به درون آن نهاد و بفرمود تا بزرگان قبایل گوشه های ردا را برداشته و پای دیوار کعبه آورند، آن گاه حضرت به دستان مبارک خود آن را نصب نمود.

۳. حضـرت سجاد ولی الله. حجر در سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری در تجدید بنای کعبه (به علت تخریب ناشـی از سـنگباران مکه) به دست امام سـجاد(علیه السـلام) کار گذاشته شد. در سال ۶۴ هجری سـپاه یزیـد در مقابله با ابن زبیر (که بر حجاز مسـلط شـده بود) مکه را سنگباران کرد که در این درگیری قسمت هایی از کعبه آسیب دید و بعد از پایان محاصره، ابن زبیر کعبه را ترمیم و حجر اسماعیل را داخل کعبه

۱. و لذا آیا هدف از استلام حجر نمی تواند مجسم ساختن یک پیمان قلبی باشد؟!

نمود، ولی کعبه باز در جریان محاصره مکه توسط «حجاج» آسیب دید و چون ابن زبیر کشته شد، عبدالملک بن مروان دستور بازسازی آن را داد که در این تجدید بنا «حجاج» کعبه را به شکل قبلی اش در آورد. (حجر اسماعیل را در خارج از خانه قرار داد) و

حجرالاسود را امام زین العباد نصب فرمود.

۴. حضـرت ولی الله اعظم. حجر در سـال ۳۳۷ (یا ۳۳۹) هجری بعـد از ربوده شدن توسط قرامطه به وسـیله امام زمان حضـرت حجت ولی عصـر(علیه السـلام) کار گذاشـته شد. در ایام خلافت مقتدر بالله هیجدهمین خلیفه عباسـی (۲۹۵ ۳۲۰) که از دوره هـای تیره و پرآشـوب حکـومت عباسـی است در سـال ۳۱۷ (یـا ۳۱۰) هجری قرامطـه بـا قـوت گرفتـن در بحرین بـا سـپاهی به فرماندهی ابوطاهر سـلیمان بن ابوسـعید حسن جنّابی قرمطی به عنوان حج عازم مکه شدند ولی در روز نهم ذی حجه خانه های مکه و اموال حاج را غارت نمودند و مردم را در مسجدالحرام کشتند(۱)(و به طوری که نقل کرده اند، آنها طی مدت ۶ یا ۷ یا ۸ یا ۱۱ روزی که در مکه بودند تعداد هزار و هفتصد نفر را در حالی که از اسـتار کعبه گرفته بودند، کشـتند و تعداد کشتگان مجموعاً به حدود سـی هزار نفر رسـید). آنها در ۱۴ ذی حجه حجرالاسود را از کعبه جـدا ساختنـد و به هَجَر(۲) از بلاد احساء بردنـد (طبـق برخی نوشـته هـا بر ایـن منظـور کـه در آن جـا عبادتگـاهی بسازنـد و مردم را از کعبه منصـرف کننـد و به آن جا بکشاننـد). آنهـا مـدت ها حجرالاسود را نزد خود نگه داشـتند و پیشـنهادات دو قطب سیاسـی جهان اسـلام یعنی بنی عباس در بغـداد و فاطمی ها در افریقا را برای برگردانـدن حجر، رد می کردند تا آن که مأیوس از موفقیت در جلب نظر مردم و هلاکت قرمطی (به علت ابتلا به بیماری جذام و کرم افتادن به تنش) حاضر به برگشت

دادن حجرالاسود گردیدند. به نقلی «الراضی بالله» حجر را به مبلغ ۵۰۰۰۰ دینار خرید ولی این قول را با توجه به سال وفات الراضی (۳۲۹) و سال نصب حجر (۳۳۷ یا ۳۳۹) صحیح نمی دانند. به قولی دیگر وکلای «المطیع لله» (خلیفه عباسی از ۳۳۴ تا ۳۶۳ هجری) در سال ۳۳۷ هجری حجرالاسود را به مبلغ ۳۰۰۰۰ دینار خریدند و خلیفه آن را به مکه فرستاد. به نقلی نیز در سال ۳۳۹ هجری قرامطه به دستور خلیفه فاطمی افریقیه حجر را برگرداندند و یا به وساطت شریف یحیی بن حسین از نسل امام حسین (علیه السلام)آن را باز پس فرستادند. همچنین نوشته اند چون عبیدالله نخستین خلیفه فاطمی به خلافت رسید، قرمطی به نام او خطبه خواند ولی عبیدالله در جواب نامه قرمطی او را به خاطر کشتار زائران و ربودن حجرالاسود لعنت کرد و در نتیجه قرمطی سر از فرمان وی پیچید تا آن که مبتلای به بیماری شد و قرامطه مأیوس از موفقیت حجر را به مکه حمل نمودند، و گفته اند پیش از حمل به مکه آن را به کوفه بردند و بر ستون هفتم از ستون های مسجد جامع آویختند تا این که به مکه فرستاده شد و از افرادی نام برده اند که حجر را نصب نموده اند ولی براساس شواهدی که در جریان نصب حجر روی داد فقهای شیعه مسلم گرفته اند که حجرالاسود به دست مبارک امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) بر دیوار کعبه نصب شد. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ میقات حج، ش ۱۲، ص ۴۵ الی ۵۸؛ ش ۱۹، ص ۱۷۵؛

نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ همراه با زائران خانه خدا، ص ۹۰، و منابع متعدد دیگر)

حجر الزیت

(زَّ) گویند از این سنگ (در مدینه) برای پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) روغن زیتون تراویده است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حجر السماق

(سَّ) یا «بلاطه حمراء» سنگی است درون کعبه که حضرت علی امیر المؤمنین(علیه السلام) بر روی آن به دنیا

۱. و پس از یازده قرن در روز هشتم ذی حجه سال ۱۴۰۷ هجری قمری حجاج ایرانی هنگام اظهار برائت از مشرکین و عزیمت به سوی بیت الحرام زیر رگبار گلوله های حکومت کشته و مجروح و هتک حرمت شدند.

۲. هجر مرکز بحرین بود و گاهی هم به همه بلاد بحرین هجر گویند. در آن زمان به منطقه وسیعی از شمال عربستان فعلی بحرین یا هجر گفته می شد، و شهر احساء داخل همین منطقه قرار داشت (میقات حج، ش ۵، ص ۷۸ و ۸۱).

آمد و الان این سنگ در نزدیکی درب کعبه می باشد. در روایت دارد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر بلاطه حمراء نماز خواندند و سپس روی کردند به ارکان خانه به هر رکنی تکبیر گفتند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

حجر الکعبه

(حِ رُ لْ کَ بِ) همان (ک) حجر اسماعیل (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۴)

حجره شریفه

(حُ رِ ءِ شَ فِ) همان (ک) حجره طاهره

حجره طاهره

(هِ رِ)یا «حجره شریفه» یا «حجره مطهره» یا «مقصوره شریفه» اطلاقی است به مدفن حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) واقع در خانه مسکونی آن جناب که فعلاً در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی واقع شده است (ولی قبل از توسعه در خارج از مسجد و در کنار آن بود) و از جمله اقداماتی که در مورد آن صورت گرفته طبقه نوشته ها عبارت است از:

۱. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم آن گاه که مقداری بر مسجد بیفزود، در پیرامون مرقد مطهر دیواری بالا برد تا مدفن حضرت مستور ماند.

۲. سال ۸۸ هجری، عبدالملک مروان آن گاه که دستور تخریب خانه همسران رسول الله و توسعه مسجد را داد، برای این که مدفن حضرت در مسجد نمایان نباشد دیواری اطراف آن کشید که به نام حجره طاهره معروف شد. نخستین کسی که به عمران مرقد منور پرداخت و چهار درب برای ورود و خروج آن قرار داد عمربن عبدالعزیز بود

۳. سال ۵۷۷ هجری، به دستور نورالدین زنگی پادشاه شام اطراف حجره شریفه را کندند و سپس با آهن و فولاد دیواری بالا آوردند و بر روی این دیوارها شبکه ای از فولاد نصب نمودند و قبه و بارگاهی از فولاد بنا کردند.

۴. سال ۶۶۸ هجری، الملک الظاهر بَیْبَرس مقصوره ای از چوب ساخت که سه درب داشت.

۵. سال ۶۷۸ هجری، ملک مصر قبه ای بر روی مدفن بنا نمود.

۶. سال ۶۹۴ هجری، الملک العادل زین الدین کَتْبُغا بر دیواره های مقصوره افزود تا به سقف رسید.

۷. سال ۸۸۶ هجری، سلطان قایِتبای از ممالیک برخی مصر بناهایی

را که اکنون در حجره طاهره موجود است و ضریح مقدس و تزیینات آن را بساخت.

خصوصیات حجره

طول این حجره در هر یک از دو ضلع شمالی و جنوبی ۱۶ متر و عرض آن در هر یک از دو ضلع شرقی و غربی ۱۵ متر و مساحت کلی آن ۲۴۰ متر مربع است.

در گوشه های حجره طاهره ستون هایی از سنگ مرمر قرار دارد که قبه خضراء بر آنها استوار است.

حصار مشبک اطراف حجره به شکل ضریحی از مس و فولاد است که میناکاری و طلاکاری است مگر طرف جنوبی آن که برنجی می باشد.

ضریح شریف در طول دارای شش طاق نما و در عرض دارای سه طاق نما می باشد که چهار طاق نمای در طول مربوط به قسمتی است که مرقد حضرت در آن قرار دارد و دو طاق نمای دیگر مربوط به قسمتی است که منسوب به حضرت زهرا(علیها السلام) می باشد.

مرقد مطهر در قسمت جنوبی و مرقد حضرت فاطمه (بنابر روایاتی) در قسمت شمالی حجره واقع

است. داخل حجره قبر منور پیامبر مشخص است و اطراف آن دیوار کشیده شده که تا زیر گنبد ادامه دارد (و قبر شیخین خارج از این دیوار و داخل در محوطه پنجره های فولادی می باشد).

حجره طاهره دارای ۴باب می باشد. باب تهجد (در شمال)، باب فاطمه (در شرق)، باب وفود (در غرب)، باب توبه یا باب رسول الله (در جنوب).

جامه حجره

۱. دوران بنی العباس: اولین بار «حسین بن ابی الهیجا» داماد «طائع بن زریک» وزیر خلیفه العاضد فاطمی (۵۵۷ - ۵۶۷ هجری قمری) حجره نبوی را جامه پوشانید. او جامه ای بزرگ و سفید تهیه کرد

که روی آن با نقش و نگار و کمربندهایی از ابریشم زرد و سرخ آذین شده و با سوره یاسین مزین گردیده بود، اما امیر مدینه از قرار دادن آن در حجره نبوی امتناع کرد و اجازه خلیفه عباسی المستضئی بامرالله را ضروری دانست، و چون خلیفه اجاره داد جامه مزبور در حجره نبوی شریف آویزان گردید، تا این که بعد از حدود دو سال مستضئ بامرالله خلیفه عباسی، جامه ای از ابریشم بنفش را که گلدوزی و نقش و نگار و کمربندهای سفید نوشته شده داشت ارسال نمود و آن را جایگزین جامه «حسین بن ابی الهیجاء» کردند. سپس الناصرلدین الله عباسی (۵۷۳ ۶۲۲ هجری قمری) جامه ای از ابریشم سیاه ارسال کرد که آن را بر روی جامه قبلی (جامه مستضئی بامرالله) قرار دادند و چون مادر این خلیفه حج گزارد، جامه دیگری همانند جامه فرزندش را بر روی دو جامه پیشین در حجره نبوی آویخت و از آن پس خلفای بنی العباس (تا دوران انقراض خلافتشان) همواره جامه هایی را برای حجره نبوی می فرستادند.

۲. دوران ممالیک: سلاطین مصر جامه حجره نبوی را همچنان ولی به صورت نامنظم ارسال می کردند تا این که با وقف سه دهکده در مصر جهت تهیه پرده های کعبه و حجره نبوی توسط ملک صالح اسماعیل (۷۴۳ - ۷۴۶ هجری قمری) جامه حجره نبوی هر پنج سال یک بار بافته و فرستاده می شد و افزون بر آن سلاطین مصر به هنگام رسیدن به سلطنت جامه ای سبز رنگ برای حجره نبوی ارسال می نمودند.

۳. دوران عثمانی: در زمان خلفای عثمانی جامه حجره نبوی هر پانزده

سال یک بار در مصر تهیه و فرستاده می شد و علاوه بر آن هر یک از سلاطین عثمانی به هنگام جلوس بر کرسی خلافت جامه ای نیز برای حجره نبوی روانه می کردند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۷۲ الی ۷۷؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۷۳ الی ۷۶)

حجره فاطمه

(طِ م) حجره ای است متصل به حجره رسول الله که اکنون در داخل «حجره طاهره» واقع شده است و گفته اند این خانه همان است که:

در آن دو نور چشم پیامبر حسنین(صلوات الله علیهم) ولادت یافتند.

درِ آن به سوی مسجد، به فرمان خداوند از بسته شدن استثنا شد.

درِ آن جهت اخذ بیعت از شوی آن بانو به آتش کشیده شد.

در آن بانویِ سرای، در حمایت از همسرش در برابر حکومتیان بین درب و دیوار پهلو شکسته شد.

در آن سیده زنان دو عالم بنابر احتمالی به خاک سپرده شد و یکی از مواضع مزار آن بانوست.

حجره مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ك) حجره طاهره

حجرین

(حَ جَ رَ) مراد حجرالاسود و صخره ای (سنگی) است در بیت المقدس که مانند حجرالاسود آن را زیارت کنند. (فرهنگ فارسی، ذیل صخره)

حج سنتی

(حَ جِّ سُ نَّ) همان (ك) حج استحبابی

حج صروره

(صَ رِ) حج کسی است که سابقه حج کردن نداشته باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج طلس

)ك) طلس

حج عقوبه

(عُ بِ) آن که حج خود را تباه و باطل گرداند از احرام به در نشود وباید آن حج را به پایان برد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج عمره

۱. همان (ک) عمره تمتع

۲. همان (ک) عمره مفرده

حج فرضی

(فَ) حج واجب است (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴) (â)

حج فریضه

(فَ ضِ) حج الاسلام است که زائر صحیحاً به پایان برد و تکلیف واجب به جای آورد.

(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج فقرا

(فُ قَ) تعبیری است از زیارت مرقد امام رضا(علیه السلام) در روایت.

حج قران

(قِ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی واجب است که:

اهل مکه هستند.

محل سکونت آنها تامکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) می باشد.

وجه تسمیه قران

حج گزار برای احرام حج و عمره(۱) دو نیت را مقارن می کند و به یک نیت احرام می بندد.

حج گزار قارن است یعنی از میقات و از آغاز احرام و حین احرام قربانی را قرین خود می کند.

اعمال (واجبات) حج قران

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. قربانی کردن

۶. حلق یا تقصیر

۷. طواف زیارت

۸. نماز طواف زیارت

۹. سعی بین صفا و مروه

۱۰. طواف نساء کعبه

۱۱. نماز طواف نساء

۱۲. بیتوته کردن در منی

۱۳. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج قران

اعمال حج قران از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد، گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج قضاء

(قَ) حجی که بابت قضای حج فوت یا تباه شده باید کرد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج کمال

(کَ) همان (ک) حجه الوداع

حج للناس

(لِ نّ) حجی که به خاطر مردم کنند و طبق روایت باید پاداش آن را از مردم گیرند.(â

حج لله

(لِ لّا) حجی که برای خاطر خدا کنند. طبق روایت منقول از امام صادق(علیه السلام): «حج دو نوع است: حج لله و حج للناس. هر که برای خدا حج کند پاداش او بهشت است و هر که برای مردم حج رود در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد.» (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۲؛ و...)

حج مبدله

(مُ بَ دَّ لِ) حج تمتعی که بدل به حج افراد شود. اگر کسی از روی ندانستن مسئله، تقصیر عمره تمتع را ترک کند و چون احرام بسته است برای او قضای آن یا اعاده آن ممکن نیست بنابراین حج تمتع او به حج افراد مبدل می شود یعنی افعال حج را تماماً به جا آورده و سپس به میقات رفته عمره احرام مفرده می بندد و اعمال عمره را انجام می دهند. (حج البیت، ص ۱۰۳)

حج مبرور

(مَ) ان تکتبنی من حجاج بیتک الحرام، المبرور حججهم (مفاتیح الجنان، دعای بعد از فریضه در ماه رمضان).

حج نیکو و پسندیده است که در دعا به درگاه خداوند باید درخواست توفیق آن را داشت. طبق حدیث، رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) «حج مبرور» را از دنیا و مافیها بهتر می داند و پاداش آن را تنها، بهشت ذکر می فرماید.

حج متسکع

(مُ تَ سَ کِّ) حج کسی است که استطاعت ندارد و به دریوزه و ستدن زاد و راحله از این و آن حج کند. این کار(۲) مسقط فریضه او نیست، یعنی اگر مستطیع گردد باید حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) همان (ک) حج تمتع

حج محصور

(مَ) ممنوع شدن حج به علت پیش آمدن مرض است. محصور کسی است که پس از محرم شدن برای حج (یا عمره) به علت بیماری و مریض شدن نتواند اعمال را انجام دهد و از حج باز ماند و محصور باید با

۱. حج قران دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل هستند و بعد از حج عمره مفرده را (در صورت استطاعت) به جا آورند.

۲. تسکع = دریوزه کردن و یا بی زاد و راحله از خود حج کردن.

قربانی کردن از احرام به در آید. و اما در این که در چه جایی باید قربانی کند (مکه، منی، همان محل...) نظرها مختلف است. (نهایه، ص ۲۸۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مستحب

(مُ تَ حَ بّ) همان (ک) حج استحبابی

حج مستقر

(مُ تَ قَ رّ) هرگاه کسی با وجود شرایط استطاعت حج را ترک کند حج بر او مستقر می شود و باید به هر صورت که می تواند به حج برود. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج مشرکین

(مُ رِ) همان (ک) حج جاهلی

حج مصدود

(مَ) هم الذین کفروا و صدوکم عن السمجدالحرام والهدی (فتح ۲۵)

ممنوع شدن حج است به علت پیدا شدن دشمن. مصدود کسی است که پس از احرام (محرم شدن) برای حج (یا عمره) از به جا آوردن اعمال ممنوع شده باشد (کسی که دشمن او را از حج و عمره بازداشته باشد و نگذارد به مکه وارد شود یا در مکه مانع انجام اعمال حج او گردد. کسی که به عللی زندانی شده). و مصدود باید با قربانی کردن از احرام به در آید و درباره این که قربانی در چه جایی (مکه، منی، همان محل) باید صورت گیرد اختلاف نظر است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۸۱؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مفرده

(مُ رَ) همان (ک) حج افراد. (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۱۵)

حج مفرده

(مُ رَ دِ) همان (ک) حج افراد.

حج مقبول

(مَ) و ان تجعل فی عامی هذا الی بیتک الحرام سبیلاً حجه مبروره متقبله (مفاتیح الجنان).

حج پذیرفته شده است و در دعاها که از خداوند متعال باید طلب حج مقبول نمود.

حج منذور

(مَ) حج النذر. حجه النذر. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج میقاتی

حجی که هزینه سفر (ك) «حجه فروش» فقط از محل میقات تا مکه و بازگشت به میقات پرداخت می شود. (لغت نامه)

حج ندبی

(نَ) همان (ك) حج استحبابی (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴)

حج نذری

(نَ) حجی که بر اثر نذر بر نذر کننده واجب می شود.

اگر شخص بالغ عاقل با خواندن صیغه شرعی نذر و یا عهد و یمین را منعقد نماید که به حج برود انجام حج بر او واجب می شود و اگر نذر مقید به سال خاصی باشد در صورت تخلف با تمکن از انجام حج، حنث نذر کرده و علاوه بر انجام حج، کفاره بر او واجب می شود و در صورتی که نذر مقید به سال خاصی نباشد با داشتن تمکن تأخیر جایز نیست. (آداب واحکام حج، مسئله ۱۶۴، ص ۷۰)

حج نزهت

(نُ هَ) طبق روایت، حجی است برای تفریح که پادشاهان کنند.

حج نیابتی

(بَ) همان (ك) حج بالنیابه

حج واجب

(جِ) حجی است که به یکی از سه راه واجب می شود:

۱. حجه الاسلام که در تمام عمر یک مرتبه واجب می شود.

۲. حجی که به واسطه نذر یا عهد یا قسم بر شخص واجب می شود.

۳. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود. (توضیح مناسک حج، ص ۴)

حج الوداع

همان (ك) حجه الوداع

حجول

(حُ) تلفظ امروز عامه مردم است از «حجون» (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۰ و ۱۰۲)

حجون

(حَ حُ)

۱. نام دیگر قبرستان تاریخی مکه است. (مقبره الحجون)

۲. نام کوهی است در شمال شرقی مکه مشرف بر گورستان تاریخی مکه «یعنی بر دامنه جنوب غربی آن مقبره الحجون (جنه المعلی) قرار دارد.

حجه الاسلام

(حَ جَ تُ لْ اِ)

۱. همان (ك) حجه الوداع

۲. حجی (اولین حج) که بر هر مسلمان مستطیع در طول عمر فقط یک بار واجب می گردد و از آن جهت حجه الاسلام نامیده شد که مانند نماز و روزه و خمس و زکات، اسلام بر آن بنا نهاده شده است، یا این که این حج به اصل شرع اسلام (و به تکلیف شارع) واجب شده نه به تکلیف مکلف بر ذمه مثل نذر و اجاره.

حجه البلاغ

(لْ بَ) همان (ك) حجه الوداع

حجه البلاغه

(لْ بَ غِ) همان (ك) حجه الوداع

حجه التمام

(تَّ) همان (ر) حجه الوداع

حجه الکمال

(لْ کَ) همان (ک) حجه الوداع

حجه الوداع

(لْ وَ) نام آخرین حجی است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت (به اتفاق مسلمین) به جای آورد. طبق نقل، حضرت در ۲۵ ذی قعده حرکت فرمود و در ۴ ذی حجه به مکه رسید. برا ی این حج به جهاتی نام های مختلفی ذکر شده است:

۱. حجه الاسلام، چون حضرت احکام حج را طبق دستورات اسلام و وجوب آن را تا روز قیامت بیان فرمودند.

۲. حجه البلاغ (البلاغه)، چون حضرت با نزول آیه «یا ایها الرسول بلغ» (مائده ۹۷) در غدیر خم به امر الهی ولایت و جانشینی حضرت علی(علیه السلام) را اعلام نموده و خطاب به مسلمین فرمودند: ای مردم آیا ابلاغ کردم؟ و یا خدا را شاهد گرفتند که: «اللهم هل بلغت».

۳. حجه التمام، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (مائده ۳) به دنبال خطبه رسول اللّه در روز عید غدیر خم، تمام نعمت بر مردم ارزانی شد و نعمت خداوندی به تمامیّت خود رسید.

۴. حجه الکمال، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» در روز عید غدیر، دین کامل شد.

۵. حجه الوداع، چون حضرت در عرفات یا در منی با مسلمانان وداع فرمود و خبر داد که بعد از این سال، آنها را در این موقف ملاقات نخواهد کرد. (التنبیه والاشراف، ص ۲۵۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲؛ امام شناسی، ج ۶، ص ۳۱ و ۳۲؛ کتاب حج، ص ۱۵۴ الی ۱۵۶)

حجه فروش

(حِ جِّ) شهرت کسی که به نیابت از میت مستطیع و واجب الحج در ازای مزدی حج گزارد. (لغت نامه)

حجیه

(حَ جَ یِّ) همان (ک) حاجیانه

حدا

(حَ دّ) نام قدیم (ک) حده (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۶)

حدائق الفتح

(حَ ءِ قُ لْ فَ) عنوان «مساجد سبعه» (به سوی ام القری، ص ۷۴)

حدائق سبعه

همان (ك) حوائط اسبعه

حد طواف

(حَ دِّ طَ) همان (ك) حد مطاف

حد عرفات

(عَ رَ) مواضعی در صحرای عرفات هستند که به گفته فقها ماندن در آن کافی نیست از عرفات که عبارتند از: نمره، عرفه، ثویه، ذوالمجاز، اراک. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۲۸)ê

حد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) از مأزمی تا حیاض وادی محسر می باشد. (فقه تطبیقی، ص ۱۹۲) (ك)

حد مشعر

(مَ عَ) از مأزمین (در جانب مشرق مشعر) و وادی محسر (طرف مغرب و مشعر) تا جایی به نام حیاض ادامه دارد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

حد مطاف

(مَ) حد طواف. آن مقدار از اطراف کعبه که طواف در آن مجاز می باشد، که از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است.

حد منی

(مِ نا) از عقبه تا وادی محسر است. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۱)

حدود حرم

(ك) مکه

حده

(حَ دِّ) نام منزلی است میان جده و مکه (حدود چهار فرسنگی مکه) که نزدیک به حد حرم است و زائران خانه قبل از ورود مکه به این مکان می رسند و افراد غیر مسلمان حق عبور از این محل و ورود به مکه را ندارند. کسانی که از

راه جده وارد حجاز می شوند ولی به جحفه نمی روند واز جده محرم می شوند معمولاً در حده تجدید احرام می کنند.

حدیبیه

(حُ دَ یْ یِّ) سرزمینی است مابین جده و مکه در مغرب حرم نزدیک مکه (به نقلی حدود ۲۰

کیلومتری) که میقات عمره مفرده است و گفته انـد نیمی از این محـل جزء حـل و نیمی دیگر جزء حرم است و وجه تسـمیه از جهت نـام چـاهی است در این جا و یا به مناسبت وجود درخت خمیـده (حـدبا) و کهنسالی است که در این سـرزمین در کنار چشـمه ای قرار داشت. حدیبیه به لحاظ تاریخی محل وقوع یک جریان بزرگ در رابطه با عمره رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسـلم) است. آن گاه که حضـرت در سال شـشم هجری با حـدود ۱۳۰۰ (یا ۱۵۰۰) مسـلمان به قصـد عمره عازم مکه گردید، قریش با ورود ایشان مخالفت ورزیـد و در نتیجه اصـحاب در این نقطه برای دفاع از حضـرت بیعتی با پیامبر انجام دادنـد که به خـاطر نـام ایـن سـرزمین بـه بیعت حـدیبیه معروف شـد (و نیز از آن جـا که این بیعت در زیر درخـتی صـورت گرفت به «بیعت شجره» و به خاطر وعده رسول الله به بهشت به «بیعت رضوان» و به دلیل عهد مسلمانان تا سرحد مرگ به «بیعت مرگ» معروف گردید).

در این سرزمین با مذاکرات دو طرف در ماه ذی قعده صلحی به مدت ده (یا بین دو تا ده) سال بین مسلمانان و کفار منعقد شد که به مناسبت نام این سرزمین به «صلح حدیبیه» یا «عهد حدیبیه» معروف است. طبق مفاد یکی از مواد صلحنامه قرار شد که در این سال مسلمین به مدینه برگردند و سال دیگر به حج آیند مشروط به این که بیش از سه روز در مکه اقامت ننمایند. و چون پس از دوسال، قریش با کمک کردن به قبیله بنوبکر در حمله به قبیله خزاعه (و نیز عدم قبول پرداخت خونبهای کشتگان و یا جدا ساختن خود از قبیله بنوبکر) یکی از مواد عهدنامه را زیر پا گذاشت و موجب لغو صلح حدیبیه شد، رسول اسلام در اواخر سال هشتم هجری به سوی مکه آمد و آن جا را فتح نمود.

حرا

همان (ک) کوه حرا

حرام

(حَ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

حرامان

(حَ) مکه و مدینه (لغت نامه)

حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ک) ستون محرس

حرم

(حِ) مرد محرم. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ) احرام به حج (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ رُ)

۱. احرام گرفتگان (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

۲. ده روز اول ماه ذی حجه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حرم

(حَ رَ) پناهگاه. چیزی که هتک حرمت آن سزاوار نیست.

۱. مکه معظمه را گویند.

۲. مدینه منوره را گویند.

حرم آمن

(مِ) اولم نمکن حرماً آمنا (قصص ۵۷)

حرم مکه است. از امام صادق(علیه السلام) نقل است کسی که داخل حرم گردد در حالی که به آن پناه آورده باشد از غضب پروردگار ایمن است و حیوانات وحشی و پرندگانی که به حرم داخل می گردند تا از حرم بیرون نرفته اند امنیت دارند و کسی حق ندارد آنها را رم بدهد یا اذیت کند. (مجمع البیان، ذیل آیه ۵۷ قصص و آیه ۱۲۶ بقره)

حرم ائمه بقیع

مزار چهار امام معصوم (امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق) واقع در مدینه در سمت غربی و منتهی الیه قبرستان تاریخ (ک) بقیع.

حرمات الله

(حُ رُ تِ لّا) ذلک ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه (حج ۳۰)

مراد از «حرمات»، حج، مسجدالحرام، کعبه و غیر آنهاست که بزرگداشت آنها سبب خیر است و می شود گفت «حرمات» اعم از اینهاست. (قاموس قرآن، ذیل حرام)

حرم الله

(حَ رَ مُ لّا)

۱. گرداگرد خانه کعبه.

۲. مکه. چون خداوند حرمتش را واجب شمرد. آن را ایمن و مردم را در آن مأمون قرار داده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ لغت نامه؛ دایره المعارف فارسی)

حرم الله تعالی

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶)

حرم الرسول

(رَّ) نام مدینه است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ۲۳)

حرم امن

(حَ رَ مِ اَ) شهرت مکه (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۹)

حرمان

(حَ رَ) دو حرم مکه و مدینه. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرمان شریفین

(شَ فَ) دو حرم شریف مکه و مدینه را گویند.

حرم اهل بیت

همان (ك) حرم ائمه بقیع (میقات حج، ش ۴، ص ۱۷۵)

حرم رسول الله

۱. از اسامی مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

۲. گرداگرد روضه مقدسه حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه وآله وسلم) را (در مسجدالنبی) گویند.

حرم مدینه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ك) مدینه

حرم مکه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ك) مکه

حرمه

(حُ مِ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

حرمی

(حَ رَ) منسوب به حرم (مکه مدینه)

حرمین

(حَ رَ مَ)

۱. مکه معظمه و مدینه منوره.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (فرهنگ غیاث اللغات)

حرمین شریفین

۱. حرم مکه و حرم مدینه.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (لغت نامه)

حره

(حَ رِّ) زمین سنگلاخ یا سنگریزه دار سیاه مدور. و بیشتر زمین های اطراف مدینه این چنین است که از سه طرف جنوب و شرق و غرب این شهر را احاطه کرده است (و در سمت شمال حره ای وجود ندارد) حره به صورت اضافه مستعمل شده است مانند:

۱. حره و بره، حره قسمت غربی شهر است.

۲. حره بنی سلیم، که جنگ بئر معونه در آن رخ داد.

۳. حره بنی حارثه، که طبق نقل، رسول الله در غزوه احد شبانه از آن جا گذشت.

۴. حره واقم، در قسمت شرق مدینه است و سپاه یزید در سال ۶۳ هجری به فرماندهی مسلم بن عقبه قیام مردم مدینه را در این نقطه سرکوب کرد و به قتل عام مردم پرداخت (و شهدای حره در قسمت شمالی قبرستان بقیع به خاک سپرده شدند).

حری

(حُ ر ا) کوهی است به مکه (لغت نام) (ک) کوه حرا

حریق اول

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ هجری قمری.

حریق دوم

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان سال ۸۸۶ هجری قمری.

حزام

(حِ) کمربند قسمت بالای پرده کعبه را گویند که به عرض ۹۵ سانتیمتر است و دور تا دور آن آیات قرآن باخطوط نقره آمیخته با طلا بافته می شود. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲)

حزوره

(حَ وَ رِ) محلی بین مسجدالحرام و مسعی (در کنار مروه) که قربانی (مستحب عمره) را در آن جا ذبح می کردند و فعلاً داخل در مسجد شده است. (احکام و آداب حج، زیرنویس، ص ۱۷۲؛ و...)

حسنه

(حَ سَ نِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

حش کوکب

(حُ حَ شِّ کُ کَ) حش (به معنی بستان) باغی بوده است در جنوب شرقی بقیع متعلق به کوکب (شخصی قدیمی، یکی از اصحاب، زنی یهودیه) در کنار گورستان یهودیان (و یا جایی که به گورستان یهودیان تبدیل شد) عثمان را در حش کوکب به خاک سپردند و معاویه حکم

داد تا مسلمانان مردگان خویش را در بقیع از آن سوی که عثمان مدفون بود به خاک سپردند تا مدفن او به بقیع متصل شد. (الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ نقش عایشه در اسلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۸ و ۱۴۴)

حصاب

(حَ) همان (ک) محصب

حصبه

(حَ بِ)

۱. بطحاست.

۲. یوم نفر ثانی است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حصن العزاب

(حِ نُ لْ عُ زّ) دژی است بر کناره خنـدق مشـهور که اکنون ویران شـده. گویند عمر آن دژ را برای مردان عزب مدینه بساخت. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حصن کوکب

(حِ) شهرت باغی بیرون بقیع (محل دفن عثمان) که مروان آن را ضمیمه بقیع نمود. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۵) (ك) حش کوکب

حصوه

(حَ وِ) و در دوران عثمانی، صحن هایی در شمال مسجدالنبی بود که رواق های مسقف با گنبدهایی بر آنها وجود داشت. این رواق ها و گنبدها که بر سـتون هایی بلند و مرتفعی در کناره ها اسـتوار بودند در توسـعه شمالی مسجدالنبی تخریب گردیدند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

حصی

(حَ صا) سنگریزه. و در مراسم حج در منی باید به جمرات سنگریزه پرتاب نمود و رمی کرد.

حصی الجمار

(حَ صَ لْ جِ) سنگ های جمرات (ل) (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حصی الخذف

(خَ) در رمی جمرات ریگ ها که پشت ناخن می گذارند و می افکنند. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۱۰)

حطاب

(حَ طّ) کسی است که برای آوردن هیزم و فروش آن از حرم خـارج و به حرم وارد شـود و از جمله کسـانی است که اجـازه دارند بدون احرام وارد حرم شوند. (احکام عمره، ص ۱۳؛ و...)

حطیم

(حَ) بنابر روایات یکی از اماکن با فضـیلت کعبه و از با شـرافت ترین قسـمت های مسـجد الحرام است که نماز خوانـدن در آن فضـیلت داشـته و بدان سـفارش شده است و اما در مقدار و محیط حطیم (در یک نیم دایره فرضـی در فاصله رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم و حجر اسماعیل) اختلاف قول است و به تفاوت گفته اند:

۱. حجر اسماعیل است.(۱)

۲. مقام ابراهیم است.

۳. دیوار قوسی حجر اسماعیل است.

۴. فاصله بین رکن اسود و درِ کعبه است.(۲)

۵. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم است.

۶. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم است.

۷. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و حجر اسماعیل است.

وجه تسمیه حطیم

در آن جا اگر کسی سوگند دروغ یاد می کرد عقوبتش فوری بود.

در آن جا با نفرین مظلوم و بر ظالم کمتر می شد که نفرینش ظالم را هلاک نکند.

آن جا (یعنی حجر اسماعیل) از بیت الله جدا و شکسته (حطیم) است.

آن جا (یعنی دیوار قوسی حجر اسماعیل) مستقیم نبوده و دارای انحنا و شکستگی است.

در آن جا (یعنی در حجر اسماعیل) اعراب جاهلی به هنگام طواف لباس های کهنه خود را می انداختند که به تدریج فرسوده (محطوم) می شد.

در آن جا مردم برای خواندن دعا و استغاثه، ازدحام (حطم) نموده و یکدیگر را می فشردند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ راهنمای

حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۹۴؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۹ و ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۳ و ۸۴؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۲)

۱. نوشته اند اهل سنت حجر اسماعیل را حطیم نامیده اند.

۲. نوشته اند اهل تشیع برحسب روایات حطیم را در مکانی در حد فاصل میان درب کعبه و حجرالاسود می دانند.

حظیره رسول اللّه

(حَ رِ) در پهلوی منبر مسجد (النبی) است چون رو به قبله نمایند جانب چپ (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۷۰)

حفره توبه

حفره ای بود نزدیک در کعبه. گویند آن جا محلی است که حضرت آدم(علیه السلام) ایستاد و از خداوند طلب مغفرت کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۶)

حفیره عباس

(حُ فَ رِ) از نام های چاه زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

حفیره عبدالمطلب

از نام های زمزم است چون به دست آن حضرت حفر گردید. (ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

حل

(حِ لّ). حلال و حلال شدن.

۱. بیرون حرم مکه

۲. بیرون آمدن از حرم

۳. بیرون آمدن از احرام

۴. آن که از حرم بیرون آید

۵. آن که از احرام بیرون آید

۶. وقت بیرون آمدن از احرام

حلال

(حَ)

۱. از (ماه های) حرام بیرون آمدن.

۲. کسی که از احرام بیرون آمده باشد. (لغت نامه)

حلق

(حَ) ولا تحلقوا رءُوسکم حتی یبلغ الهدی محله (بقره ۱۹۶)

تراشیدن سر را گویند و یکی از اسباب تحلیل محرم در حج است (فرهنگ علوم) (ک) تقصیر

حله

(حِ لِّ) اهل حله، قبایل خارج از حرم بودند که در حل می زیستند. آنان در ایام حج برخلاف (ک) «حمس» روغن ذوب می کردند و خوراک «اقط» (شیر خشکانده) و گوشت می خوردند و بر خود روغن می مالیدند. از پشم و مو لباس می بافتند و چادر بر پا می کردند. در لباس خود مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت چون داخل کعبه می شدند کفش و لباس را صدقه می دادند. آنان برای طواف (اول) از حمسیان لباس کرایه می کردند. (میقات حج، ش، ص ۱۰۹)

حلی الکعبه

(حَ لْ یُ لْ کَ بِ) زیور کعبه را می گفتند.

نقل شده که در زمان خلافت عمربن خطاب نزد او سخن درباره زیور کعبه و بسیاری آن به میان آمد. گروهی گفتند آن را برداشته صرف سپاه مسلمانان کنی ثواب و پاداشش بیشتر است و کعبه زیور می خواهد چه کند. عمر تصمیم گرفت بردارد و درباره آن از امیرالمؤمنین پرسید. آن حضرت فرمود قرآن بر پیغمبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرود آمد و دارایی ها چهار جور بود: اموال مسلمانان، غنیمت، خمس، صدقات... و زیور کعبه آن روز در آن بود خدا آن را به حال خود گذاشت (دستوری برای تصرف در آن نداد) و از روی فراموشی آن را رها نکرد و مکان و جای آن بر او پنهان و پوشیده نبود، پس بر جا گذار آن را همان طور که خدا و رسول قرار داد. عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم و زیور را به جای خود گذاشت. (نهج البلاغه، ص ۱۲۰۸)

حمام الحرم

(حَ مُ لْ حَ رَ) کبوتری که در حرم مکه خانه و لانه و مسکن دارد و شکار چنین کبوتری حرام است. (لغت نامه)

حمس

(حُ) یا اهل حمس قریش (و منسوبان به آنها یعنی خزاعه و جدیله و کنانه) را می گفتند به جهت:

نزول ایشان در حرم (حمساء)

التجای ایشان به کعبه (حمساء)

شدت (حمس) داشتن در دین

شدت (حمس) داشتن در شجاعت

(فرود آمدن از دیوار به خانه در ایام منی و عدم استفاده از غذاهای سرخ کردنی.

امتیازات حمس طوایف قریش از آن جا که خود را اولاد حضرت ابراهیم(علیه السلام) و اهل حرم و والیان کعبه می دانستند در مراسم حج برای خود نسبت به سایرین امتیازاتی قائل بودند چون:

۱. ترک وقوف و افاضه. آنان از منطقه حرم بیرون نرفته و در عرفات وقوف نمی کردند و حداکثر تا مسافتی مانده به مزدلفه نمی بایست بیشتر می رفتند (و چون حج کنندگان در عرفه قرار می گرفتند اینان در اطراف حرم وقوف می کردند و شامگاهان به مزدلفه می رفتند).

۲. نزول از دیوار. در ایام منی از دیوار و پشت بام ها وارد خانه می شدند نه از درب خانه.

۳. سکونت در خیمه. در ایام منی و در حال احرام در خیمه هایی از چرم سرخ رنگ سکونت می کردند و داخل شدن در چادرهای پشمی و مویی را حرام می شمردند.

۴. خوراک خاص. آنها روغن داغ نمی کردند و «اقط» (شیر خشکانده) نمی پختند و گوشت نمی خوردند و از گیاه حرم مصرف نمی کردند (و غیر اهل حرم می بایست از طعام اهل حرم بخورند بر وجه مهمانی یا از راه خریدن).

۵. لباس خاص. آنها

از مو و پشم (شتر و گوسفند و بز) و پنبه پارچه نمی بافتند و لباس جدید بر تن می کردند و طواف می بایست در لباس حمس انجام شود. به این نحو هر کس (که اول بار به حج یا عمره می آمد) می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از حمس (به عاریه یا به اجاره) گرفته باشد و اگر کسی از آن لباس نمی یافت و با لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست به طور حتم پس از طواف لباس را در مکانی نزدیک مکه به دور افکند نه خود حق استفاده مجدد از آن را داشت و نه دیگران (و این لباس ها به «ثیات لقی» معروف بود) و چنان چه کسی نمی خواست از لباس خود چشم بپوشد و آن را دور افکند می بایست برهنه طواف نماید. (حرمین شریفین، ص ۳۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ کتاب حج، ص ۲۰۶، الی ۲۰۸؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۸؛ و...)

حمسا

(حُ) کعبه را می گفتند که با احجار سفید مایل به سیاه بنا شده بود. (لغت نامه؛ کتاب حج، ص ۲۰۶)

حمل

(حَ مَ) بره، که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلام، ص ۵۴)

حمله دار (حَ لِ) اصطلاحاً به رئیس کاروان حج گفته می شد که عده ای را به حج می برد و مناسک حج به راهنمایی او صورت می گرفت.

حنانه

همان (ک) ستون حنانه

حوائطه سبعه

(حَ ءِ طِ سَ عِ) یا حوائط النبی یا حدائق سبعه یا حیطان شیعه شهرت باغستان های هفتگانه ای در مدینه بوده است که یکی از علمای یهود به نام مُخَیْریق از بنی قَیْنُقاع یا بنی نَضیر به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هبه نمود و به نقلی دیگر این اراضی متعلق به یهود بنی نضیر یا متعلق به سلام بن مشکم از بنی نضیر بود که پس از مصالحه به حضرت واگذار شد و چون مصالحه بدون جنگ صورت پذیرفت خاص آن جناب گردید و از ایشان به وقف (یا به میراث) خاص حضرت زهرا(علیها السلام) گشت و «مشربه ام ابراهیم» یکی از این باغات است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۰؛ جنایات تاریخ، ج ۲، ص ۳۴؛ مقدمه ای بر فرهنگ وقف، ص ۱۵ و ۱۳۸؛ و...)

حوائط النبی

(حَ ءِ طُ نَّ) همان (ک) حوائط سبعه.

حواج

(حَ جّ) زنان حج گزار (لغت نامه)

حیاض

جایی است از (ک) حد مشعر.

حیره

یا (ک) مسجد علی (۲).

حی الشهدا

(حَ یُّ شُّ هَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

حیطان سبعه

همان (ک) حوائط سبعه.

خ

خاتون خیاب

مکه معظمه را گفته اند.

خاتون عرب

کنایه از مکه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ فرهنگ غیاث اللغات)

خاتون کائنات

۱. مکه معظمه (برهان قاطع؛ لغت نامه)

۲. کعبه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ لغت نامه)

خادم الحرمین (دِ مُ لْ حَ رَ مَ) خادم الحرمین الشریفین.

۱. لقب ملک فهد از سلاطین آل سعود (که در حال حاضر بر عربستان سعودی حکومت دارد).

۲. لقب سلاطین عثمانی. پس از این که سلطان سلیم بر مصر استیلا یافت و قاهره در سال **۹۲۳** هجری فتح گردید و آخرین خلیفه عباسی عنوان خلافت خود را واگذاشت و ترکان بر حجاز و بر دنیای اسلام مسلط شدند از این زمان لقب خادم الحرمین

(خادم الحرمین الشریفین) را گرفتند.

نوشته اند هنگامی که «سلیم» گفته سخنران را در تمجید خود شنید که می گفت «خادم الحرمین الشرفین» به درگاه الهی سجده شکر گزارد و گفت: «پروردگار را شکر گزارم که به من افتخار خادم الحرمین الشریفین را ارزانی داشت». او از ملقب شدنش به «خادم الحرمین» ابراز خرسندی و شادمانی نمود. (دایره المعارف فارسی، ذیل عربستان؛ حرمین شریفین، ص ۶۱؛ میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۱۳)

خادم الحرمین الشریفین

(ک) خادم الحرمین

خامه حمراء

(مِ ءِ حَ) سنگ نرم سرخ که در کعبه است. (ترجمه و شرح تبصره علامه، ج ۱، ص ۲۳۴) (ک) رخام حمراء

خانه جبرئیل

تعبیری است از (ک) مقام جبرئیل

خانه خدا

۱. مسجد

۲. مسجدالحرام

۳. کعبه معظمه

خانه کعبه

همان (ک) کعبه

خاوه

(وِ) اخوه. پولی (ورودیه ای) است که هنگام داخل شدن به عربستان باید پرداخت نمود.

خذف

(خَ) سنگ را بر باطن انگشت ابهام گذاردن و با ناخن انگشت سبابه آن را انداختن است که یکی از مستحبات در رمی جمره است. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

خزامی

یا (کُ) گیاه خزامی

خزانه الزیت

(خِ نَ تُ زَّ) خانه ای است در ساحت مسجدالحرام واندر و شمع و روغن و قنادیل است. (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۹؛ و...)

خزانه الکعبه

(لْ کَ بِ) حفره ای بوده است مانند چاه به

عمق سه ذرع که در زمان حضرت ابراهیم(علیه السلام) بنا گردید. و هر کس متاع یا پارچه حریر و طلا و نقره ای به کعبه تقدیم می داشت در آن حفره نگاهداری می شد. هنگامی که قریش در کعبه تجدید بنا کرد هبل را در آن نصب کردند و هنگامی که عبدالله بن زبیر کعبه را تجدید بنا کرد آن چاه معدوم گردید. (کعبه، ص ۳۴)

خضراء قریش

(خَ) بندگان یا رعیت قریش، بیشتر مردم و ساکنین شهر مکه را می گفتند (میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۷)

خطبه وداع

(وَ) خطبه ای که حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع خواند و در آن حضرت امیر علی(علیه السلام) را خلیفه خود کرد. (لغت نامه)

خطم الحجون

(خَ طَ مُ لْ حُ) در برگیرنده گورستان مکیان است، و خطم راهی میان بر از کوه به زمین است (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۸)

خل المقطع

(خِ لُّ لْ مُ قَ طَّ) حرم مکه از سمت عراق. وجه تسمیه این است که عبدالله بن زبیر برای ترمیم کعبه از این مکان قطعه های سنگ را برای امر عمارت کعبه حمل می نمود و نیز «المقطع» نام کوهی است در این حدود. (تاریخ و آثار مکه، ص ۱۳۰)

خلف مقام

(خَ فِ مَ) بیشتر فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «خلف مقام» (پشت مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

خلوق کعبه

(خَ) ماده ای که بخش عمـده آن از زعفران است مخلوط با قضـیب الـذریره و اشـنان و قرنفل و قرفه نرم (که کوبنـد و پزنـد با روغن و گلاب، گُل آلود کننـد) و کعبه را بـا این ماده خوشـبو می نماینـد و از حرمت بوی خوش در حال احرام اسـتثنا شـده است. (فقه فارسی با مدرک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ و...)

خم غدیر

همان (ك) غدیر خم

خیر البلاد

(خَ رُ لْ بِ)

۱. کنایه از مکه است

۲. کنایه از مدینه است (لغت نامه)

خیره

(خَ یَّ رِ) (خِ یَ رِ) نام مدینه منوره است از آن جهت که این شـهر دارای خیرات زیادی است. (لغت نامه؛ حرمین شـریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

خیره الاصفر

(خَ رَ تُ لْ اَ فَ) نام یکی از کوه های مکه (لغت نامه)

خیره المدود (

مَ) نام یکی از کوه های مکه است. (لغت نامه)

خیف

همان (ك) مسجد خیف

خیمه جمانه

(جَ نِ) مکـان مسـجد تنعیم قبلاًـ به خیمه جمانه معروف بوده است، چرا که جمانه دختر حضـرت ابی طالب(علیه السـلام) برای سفیان بن حارث در این مکان فرزندی به دنیا آورد (تاریخ و آثار اسلام، ص ۱۳۳)

د

دایره حرم

دایره ای است کوچک تر از دایره میقات ها در اطراف مکه معظمه که مشخص کننده حدود حرم مکه است و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند. طبق نقل ها عبارتند از: تنعیم (در شمال)، نمره (در جنوب)، جعرانه (در شرق)، حدیبیه یا علمین (در غرب).

دایره طواف

یا دایره مطاف، دایره ای است که گرداگرد خانه کعبه که محیط آن بر روی زمین با مرمرهای سیاه مشخص می باشد و طواف باید در درون این دایره صورت گیرد. حد مطاف از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است. حد فاصل میان دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

دایره کعبه

دایره ای است محیط بر کعبه مانند مواقیت. دایره مسجدالحرام. دایره حرم.

دایره مطاف

همان (ک) دایره طواف

دایره مواقیت

همان (ک) دایره میقات ها

دایره میقات ها

یا دایره مواقیت، دایره ای است که وارد شونده به مکه نباید از آن عبور کند مگر این که محرم شود. (هر یک از مواضعی که باید در آن احرام بست و محرم شد به میقات مشهور است).

دار

والذین تبوء والدر (حشر ۹)

از نام های مدینه است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۶۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الابرار

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است که جایگاه انسان های شایسته هم چون مهاجرین و انصار است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵؛ حرمین شرفین، ص ۱۱۷)

دار ابو ایوب

سرایی بود در مدینه در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی و وقتی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هجرت فرمود حدود هفت ماه در آن اقامت گزید. خانه ابو ایوب در دوران سعودی به سال ۱۴۰۷ هجری قمری تخریب گردید. (تاریخ آثار اسلامی، ص ۳۰۳)

دار ابوطالب

سرایی بود در مکه در ابتدای منازل بنی هاشم در چند متری مولد النبی محل زندگی حضرت ابوطالب و حضرت امیر و نیز محل رشد و زندگی پیامبر اکرم(صلوات الله علیهم اجمعین)، در دوران سعودی در توسعه میدان پشت صفا و مروه تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۶)

دار ابو یوسف

(ک) دار البیضاء

دار الاخیام

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الارقم

(رُ لْ اَ قَ) خانه ای بود در مکه بر دامنه کوه صفا و زیارتگاه حاجیان به شمار می آمد چرا که در این خانه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مردم را نهانی به اسلام دعوت می نمود. این سرا در سال های مختلف از جمله در سال ۵۵۵ هجری به دست منصور اصفهانی وزیر شام و موصل تعمیر گردید و بعدهامبدل به کتابخانه گردید تا سال ۱۳۹۵ هجری قمری که در طرح توسعه مسجد، توسط سعودی های تخریب گشت. این خانه به جهاتی نام های مختلفی داشته است.

۱. دار الارقم، یا «بیت الارقم» به خاطر آن که متعلق بود به «ابو عبدالله ارقم بن ابی الارقم» (متوفی به سال ۵۵ هجری در بیش از هشتاد سالگی) او هفتمین یا هشتمین یا دهمین کسی بود که اسلام آورد و در سختی کار رسول الله در خانه را به روی ایشان گشود. او از مهاجرین اولیه و از صحابه بدری و متصدی صدقات حضرت بود.

۲. بیت الاسلام، چون رسول الله در این خانه مردم را به اسلام دعوت می فرمود.

۳. دار الخیزران، چون منصور عباسی این خانه را خرید و به فرزندش مهدی داد و او نیز آن را به همسرش خیزران بخشید (و به نقلی ا ین خانه را خیزران خرید) و از آن پس به دارالخیزران موسوم شد. (تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، ص ۴۴؛ ناسخ التواریخ، خلفا، ج ۳، ص ۲۸۹؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۹۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴؛ آثار عجم، ص ۷۷؛ دایره المعارف فارسی، ذیل ارقم؛ لغت

نامه، ذیل ارقم)

دار الاعنه

(لْ اَ عِ نّ) از مناصب مکه و اداره امور ستوران قریش و احشام و اغنام و مرکب های جنگی بود. (تاریخ جفرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار الایمان

(لْ) والذین تبوءوا الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم (حشر ۹)

از اسامی مدینه است، و در حدیث آمده است: المدینه قبه الاسلام و دار الایمان. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۴۹)

دار البیضاء

(لْ بَ) خانه محل تولد حضرت رسول (مولد النبی) را محمد بن یوسف ثقفی (برادر حجاج) از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه خویش ملحق ساخت و نام آن را دار البیضاء (خانه سفید) نهاد، زیرا که آن را از گچ ساخته و اطراف آن را نیز گچ کشیده بودند و در نتیجه تمامی ساختمان به رنگ سفید بود و از آن پس به خانه ابو یوسف شهرت یافت. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۵)

دار الخیزران

(لْ خَ زُ) (ک) دار الارقم

دار السفاره

(سَّ رِ) از مناصب مکه است و فرستادن سفیر به کشورهای همجوار برای صلح و جنگ و اقتصاد بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار السلامه

(سَّ مِ) از اسامی مدینه است. خدای سبحان رسول گرامی اش را در مدینه منوره حفظ نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دار السنه

(سُّ نِّ) از اسامی مدینه است. محلی که شریعت و قانون خدا در آن جا تدوین شده و لباس عمل پوشیده. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دار الشوری

(شُّ را) از منـاصب اجتمـاعی مکه است که در دست بنی اسـد قرار داشت و کارهای مهم قریش با صوا بدیـد و مشورت رجال اسد انجام می گرفت (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۶)

دار الصفا

(صَّ) خانه کعبه است. (فرهنگ آنندراج)

دار الضیافه

(ضّ فِ) قصری که آل سعود بر کوه ابو قبیس (با تخریب آثار تاریخی آن) ساخته است، این جا مخصوص میهمانان و سران کشورهای خارجی است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

دار الضیفان (

ضَّ) خانه عبدالرحمن بن عوف (در مدینه) به مناسبت این که محل ضـیافت و پذیرایی مهمانان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بود. طبق شواهد تاریخی آن حضرت پس از ورود به مدینه زمین وسیعی را که در سمت غربی بقیع قرار داشت جهت ساختن منزل تقطیع و هر قطعه ای را در اختیار یکی از مهاجرین از صحابه قرار داد که یکی از این منزل ها متعلق به عبدالرحمن بن عوف بود، و خانه او

اولین خانه ای است که در این نقطه احداث گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۰۹)

دار العجله

(لْ عَ جَ لِ) خانه سعید بن سعد بود در مکه که خاندان او (بنوسعد) آن را نخستین بنای قریش می دانند و می گویند پیش از دار الندوه ساخته شده است. (لغت نامه)

دار العجله

در سمت صفا و مروه قرار داشت و در دوران سعودی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۱)

دارالعماره

(لْ عِ رِ) از منـاصب مکه است جهت نگهبـانی و عمران و آبـادی و مراقبت در حفظ بنا و ترمیم و تعمیر مسجدالحرام و کعبه و آیین حج و طواف وافدین و واردین که بدیت قریش بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار الفتح

(لْ فَ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار القبه

(لْ قُ بِّ) از مناصب مکه است و انبار اسلحه (اسلحه خانه) بود از چادر و شمشیر و سپر و تیر و غیره و زیر نظر قریش قرار داشت. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷) (ک)

مناصب کعبه

دار القراء

(لْ قُ رّ) خانه مَخْرَمه بن نوفل در مدینه که پایگاه قاریان قرآن بود. او از قریشی های مخالف اسلام بود و در مکه می زیست. در اوایل قاریان قرآن با اهل صفه یک جا می زیستند که تا حدود سال چهارم هجری به طول انجامید اما وقتی تعدادشان بیشتر شد خانه او را پایگاه ساختند به طوری که نام آن دار القراء گشت. (تاریخ قرآن، ص ۲۴۶)

دار الکسوه

(لْ کِ وَ) کارگاه تهیه پرده کعبه که عبدالعزیز سلطان حجاز و نجد در مکه بنا نمود. (میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۷۵)

دار المختار

(لْ مُ) از نام های مدینه است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دار المنتدی

(لْ مُ تَ دا) مؤسسه ای مشورتی در جاهلیت (ک) دارالندوه

دار المهاجرین

(لْ مُ جِ) از این واژه که در حدیث نبوی آمده است بیشتر شهر مدینه در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) متبادر می شود که محل اجتماع و زندگی مهاجرین بوده است. (فقه سیاسی، ج ۳، ص ۳۰۱)

دار النابغه

(نّ بِ غِ) خانه ای در مدینه در میان خانه های قبیله بنی نجار ومتعلق به شخصی از این قبیله به نام نابغه و شهرت محل دفن حضرت عبدالله پدر گرامی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن حضرت به مناسبت سابقه قوم و خویشی میان قبیله بنی نجار و قبیله حضرت آمن بنت وهب و به هنگام مراجعت از سفر شام در مدینه به این قبیله وارد شد ولی در همان جا مریض گردید و از دنیا رفت و پیکرش طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دار النابغه) به خاک سپرده شد. دار النابغه

که به «بیت ابی النبی» نیز معروف شد در کوچه ای به نـام «زقال الطوال» در خیابان مناخه مقابل دارالسـلام قرار داشت و تا این اواخر زائران، مزار آن جناب را زیارت می کردنـد. در زمان عثمانی ها آرامگاه آن جناب به طور مجللی ساخته شد. و در سال ۱۳۹۶ هجری قمری (برابر ۱۳۵۵ شمسـی) در زمان خالـد بن عبـدالعزیز به تخریب آرامگاه اقدام شد و در سـنوات اخیر (۱۳۶۳ شمسـی؟) تمـام کوچه ها و بازار مجاور و بقعه مبارکه تخریب و مسـطح گشت و اینکه هیـچ اثری از خیابان و کوچه باقی نمی باشـد. (تاریـخ و آثار اسـلامی، ص ۳۲۲؛ راهنمـای حرمین شـریفین، ج ۵، ص ۱۸۵؛ تاریـخ پیامبر اسـلام، ص ۵۹، به سـوی ام القری، ص

۳۱۷؛ میقات حج، ش ۲۲، ص ۱۰۸)

دار الندوه

(نَّ وِ) شـهرت مکـان انجمن شورایی قبایـل قریش در مکه است واقع در شـمال غربی خانه کعبه. تأسـیس دار النـدوه را توسـط زعیم قریش جـد اعلای رسول اکرم(صـلی الله علیه وآله وسـلم) یعنی قُصَیِ ی بن کلاب گفته اند و آن را اولین بنا (یا جزء اولین بناهایی) می داننـد که قریش در مکه ساخت. درِ دار النـدوه به سوی کعبه باز می شد و این محل با سابقه ای طولانی در تاریخ مکه، انجمن بزرگان قبایل بود (که

تعدادشان را مختلف و گاه تا صد ذکر کرده اند) در دار الندوه امور مهمی مربوط به زناشویی، سلاح جنگی، معامله بزرگان و شئون اجتماعی مطرح می گردید وبعد از موافقت به مرحله اجرا در می آمد و سرپرستی آن مقارن ظهور اسلام به دست عثمان بن طلحه (از بنی عَبْدُ الدّار) بود. دار الندوه در دوران سـیزده ساله بعثت و قبل از فتح مکه همچنان از اهمیت خاصـی برخوردار بود. و به نقلی در این جا بود که تصـمیمات شومی علیه پیامبر اسـلام جهت محاصـره اقتصادی اجتماعی و سپس جهت قتل آن حضـرت گرفته شد که منجر به هجرت گردید. این خانه در دوران پس از حضـرت از اعتبار چندانی برخوردار نبود. معاویه در دوران سـلطنت خود دار النـدوه را از اولاد عبد الدار خرید و هرگاه به مکه می آمد در آن جا مسـکن می گزید و بعد از او نیز در موسم حج محل نزول خلفا و امرا بود و معمولاً در آن جا به طواف و نماز می رفتند ولی در غیر موسم حج دار الندوه محل

قرآن پاره ها بود. بخشی از دار الندوه در توسعه مسجدالحرام توسط عبدالملك و فرزندانش، ضمیمه مسجدالحرام شد. این مكان در دوره عباسی نیز محل اقامت خلفا و حاكمان مكه بود. طبق نقل در زمان متعضد عباسی به سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، دار الندوه را به شكل مسجدی (داخل مسجدالحرام) ساختند و یا به دستور معتصم آن مكان را به مسجد تبدیل كردند. بعدها درهای دار الندوه را كه به سوی مسجدالحرام باز می شد توسعه دادند به طوری كه دار الندوه از صورت مسجد مستقل خارج و ضمیمه بیوتات مسجدالحرام گشت و نمازگزار می توانست از این جا كعبه را ببیند. در سال ۹۵۷ هجری امیر مكه آن را خراب نمود و به جای آن ساختمانی جهت امام مسجد و نمازگزاران ساخت و در حال حاضر هیچ اثری از آن نیست و جزء مسجدالحرام شده است.

دار الهجره

(لْ هِ رِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ فهرست كشف الاسرار، ص ۹۴۱)

دبر الكعبه

(دُ بُ رُ لْ كَ بِ) همان (ك) پشت كعبه

درج

(دَ رَ) یا «مدرج» نام پلكان متحركی است كه برای رفتن به درون كعبه از آن استفاده می كنند (دایره المعارف فارسی، ذیل كعبه)

پرده داران خانه از دودمان بنی شیبه پیش می آیند و یكی از ایشان به آوردن كرسی بزرگی كه شبیه منبری عریض است می پردازد. (این پلكان متحرك) را نه پله مستطیل و پایه هایی چوبی است كه آن را بر زمین استوار می دارند و چهار قرقره بزرگ پوشیده به ورق آهن دارد كه به وسیله آنها بر زمین كشانیده می شود تا به بیت كریم (كعبه) می رسد و پله زیرین آن در محاذات آستانه مبارك درِ كعبه قرار می گیرد، آن گاه رئیس شیبیان كه پیری كهنسال است و زیبا منظر و خوش هیئت و كلید قفل مبارك (كعبه) را به دست دارد بر فراز آن (پلكان چرخدار) می رود و یكی از پرده داران كه همراه اوست و پرده ای سیاه رنگ به دست دارد هنگامی كه رئیس شیبیان آن خجسته در را می گشاید... (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۹ و ۱۳۰)

درع (دِ) پیراهن. زیر جامه. قبا و هر لباسی است كه دست های انسانی در دست او داخل گردد و بر مردان حرام است این گونه لباس ها را بپوشند (مناسك حج، ص ۹۴)

درك اختیاری

۱. درك اختیاری عرفات، عبارت است از وقوف اختیاری عرفات

۲. درك اختیاری مشعر، عبارت است از وقوف اختیاری مشعر

درک اضطراری

۱. درک اضطراری عرفات، عبارت است از وقوف اضطراری عرفات

۲. درک اضطراری مشعر، عبارت است از وقوف اضطراری مشعر

درک وقوف

درک وقوف عرفات. درک وقوف مشعر (ل)

درک وقوفین

(وُ فَ) درک وقوف عرفات و وقوف مشعر است. عرفات و مشعر هر کدام دو موقف اختیاری و اضطراری دارند و حاجیان نسبت به ادراک دو وقوف هشت قسم می شوند:

۱. درک اختیاری عرفات

۲. درک اضطراری عرفات

۳. درک اختیاری مشعر

۴. درک اضطراری مشعر،

۵. درک اختیاری عرفات و مشعر

۶. درک اختیاری عرفات و مشعر

۷. درک اختیاری عرفات و اضطراری مشعر

۸. درک اضطراری عرفات و اختیاری مشعر. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۷۸)

دره البیضاء

(دُ رَ تُ لْ بَ) نام حجرالاسود که در ابتدا سفید و براق و شفاف بود. (ارمغان کعبه، ص ۵۳)

دره هارون

(ک) قبه هارون

دست خدا

در اصطلاح «حجرالاسود» را نامند. (ارمغان کعبه، ص ۱۶۶)

دعا

همان (ک) کوه رحمت

دعای عرفه

دعـای مشـهوری است که حضـرت سیدالشـهداء(علیه السـلام) در روز عرفه در عرفـات خواندنـد. آن حضـرت در حـالی که با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شـیعیان خود در جانب چپ کوه ایسـتادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را در برابر رو داشـتند، ماننـد مسـکینی این دعا را خواندنـد: الحمـدلله الـذی لیس لقضائه... (مفاتیـح الجنان؛ ناسخ التواریخ، حضرت سید الشهداء، ج ۴، ص ۲۸۵)

دکه الاغوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) ایوان صفه (محل اهل صفه) در مسجدالنبی است در اصطلاح مورخان و محدثان، زیرا این محل جایگاهی برای بیچارگان در جست و جوی چاره بوده است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۹؛ میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۹)

برخی از مورخان می پندارند که دکه الاغوات مکان «صـفه» بوده است حال آن که حقیقت این است که آن جا صفه ای است که در شـرق مکان صـفه واقع شـده هنگامی که ولیـد بن عبـدالملک مسـجد نبوی را تا این مکان توسـعه داد. (تعمیر و توسـعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۷)

دکه الاقوات

(اَ) همان (ک) محراب عثمانی

دله

(دَ لّ) نام شرکتی است که مدتی کار اداره مسجد نبوی و مسجدالحرام را به عهده داشت.

دلیل

(دَ) یا «مزور» به افرادی گفته می شود که از طرف حاکم مـدینه مأمور رسـیدگی به وضع زائران مدینه اند. اینان هر یک دفتری دارنـد (که اکثر در شارع ابوذر بوده) و «اداره الحـج و الزیاره» نامیـده می شود. زائران با ورود به مـدینه بایـد گـذرنامه ها را به یکی از این دفاتر برده تا نماینـدگانی که در آن دفاتر هسـتند گـذرنامه را گرفته، تاریـخ ورود به شـهر مـدینه را (که در مدخل شهر مأمورین سعودی ثبت کرده اند) در دفتر خودشان نیز ثبت و یادداشت کنند و گذرنامه را نزد خود نگه داشته و رسید داده

و روز حرکت را مشخص نمایند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۳۹)

دماء الحج

(دِ ءُ لْ حَ جّ) یعنی قربانی ها که در حج به دستور شرع کنند، خواه به اصل شرع باشد یا به سبب فعلی که حکم آن فعل قربانی باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم التحلل

(دَ مُ تَّ حَ لَ لْ) همان (ک) دم التمتع

دم التمتع

(تَّ مَ تُّ) قربانی در منی در روز دهم ذی حجه است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم المتعه

(لْ مُ عِ) دم التمتع است و آن را هدی المتعه و هدی تمتع هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم شاه

از گوسفند که در کفارات احرام باید قربانی شود در بسیاری از موارد به شاه یا دم شاه تعبیر شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

دوایر کعبه

مانند دایره مواقیت. دایره حرم. دایره مسجدالحرام.

دوار

(دَ وّ)

۱. کعبه، بدان سبب که حاجیان به دور آن می گردند. (لغت نامه)

۲. نام طواف بت پرستان به دور انصاب (و اصنام و اوثان) کسی که نمی توانست بتی برپا دارد یا بتکده ای بسازد سنگی پیشاپیش حرم و یا پیشاپیش چیزی از آنچه می پسندید نصب می کرد و آن گاه به طواف آن می پرداخت همچنان که کعبه را طواف می کرد. (تاریخ و مقرارت جنگ در اسلام، ص ۱۳)

دم خون

مرا قربانی است در کفارات. و انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند و در بعضی موارد که به طور مطلق فرموده اند دو خون بر عهده مرتکب است با قربانی کردن دو گوسفند امتثال می شود.

دورق

(دَ رَ) نام سبویی یک دسته جهت استفاده از آب زمزم. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

دویره الاهل

(دُ وَ رَ تُ لْ اَ) منزل، خانه. فرموده اند میقات است برای کسانی که فاصله منزلشان تا مکه کمتر از فاصله میقات تا مکه است.

دیوار حجر

(حِ) دیوار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

دیوار مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه که در آن جا به خداوند مستجیر (و پناهنده) می شوند.

ذ

ذا

از اسامی مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

ذات انواط

(تُ اَ) نام درختی است به جاهلیت، قریش (یا اهل مدینه و یا مردم یمن) را که آن را چون بت و معبودی ستایش و پرستش می نمودند و همه ساله به روزی معین بر وی گرد می آمدند و سلاح خود را بدان می آویختند و بر آن طواف می کردند و قربان ها آورده ذبح می کردند. آنها این روز را خوش می خوردند و خوش می آشامیدند. (لغت نامه؛ ناسخ التواریخ، حضرت عیسی، ج ۳، ص ۸۰)

ذات الحجر

(لْ حُ جَ) از اسامی مدینه است که دارای خانه های زیادی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات الحرار

(لْ حِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که دارای سنگ های سیاه فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات السلقه

(سَّ لِ قِ) از اسامی مدینه (در تورات) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات السلیم

(سَّ) حد حرم مکه در طریق عرفات و طایف در یازده میلی بر رأس کوه ضحاضح (احکام عمره، ص ۸۱)

ذات عرق

(عِ) میقات است آخر (ک) وادی عقیق (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ذات النخل

(نَّ) از اسامی مدینه است چون دارای درخت های نخل (خرما) فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات الودع

(لْ وَ دَ) خانه کعبه از آن رو که بر پرده هایش ودعه (مهره های بحری) می آویختند (لغت نامه).

ذبح

(ذِ)

۱. سر بریدن گاو و گوسفند و مانند آنها.

۲. قربانی عید اضحی. (فرهنگ فارسی)

ذبح اکبر

ذبیح اکبر. گوسفند که به فدیه اسماعیل از بهشت آمد. (لغت نامه، ذیل ذبح)

ذبح قربانی

کشتن (سر بریدن) قربانی در اعمال حج.

ذبح اکبر

(ذَ) همان (ک) ذبح اکبر

ذکر تلبیه

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک. (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک)

ذوالحجه

(ذُ لْ حَ جِّ) ذوالحجه الحرام. ذی حجه. آخرین ماه سال قمری عرب و مسلمین است که پس از ماه

ذی قعده وجود دارد. وجه تسمیه:

۱. ذوالحجه، از آن جهت است که ماه حج است.

۲. ذوالحجه، از آن جهت است که جزو ماه های حرام است.

ذوالحجه الحرام

همان (ك) ذوالحجه

ذوالحلیفه

(حُ لَ فِ) میقات عمره تمتع است در چند کیلومتری مدینه و در این جا است (ك) مسجد شجره

ذوالخلصه

(خَ لَ صِ) (ك) کعبه یمانیه

ذوقبلتین

نام دیگر (ك) مسجد قبلتین

ذوالقعده

(قَ دِ) از ماه های سال قمری عرب و مسلمین. پس از ماه شوال و قبل از ماه ذوالحجه است و از ماه های حج است.

ذوالکعبات

همان (ك) کعبات

ذوالمجاز

(مَ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (مناسک حج، مسأله ۳۶۵؛

فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

ذوالندوه

(ذ نَّ وِ) همان (ك) دارلندوه (لغت نامه)

ذوالهرم

همان (ك) چاه ذوالهرم

ذی طوی

(طَ، طِ، طُ وا) موضعی است نزدیک مکه و بدان جا چاه هایی است که غسل با آب آنها مستحب است. در سال ششم هجری که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با پیروان خود آهنگ سفر حج نمود، بزرگان قریش درذی طوی اجتماع کردند و برای آگاهی از قصد آن حضرت فرستادگانی روانه نمودند. به روز فتح مکه حضرت در این نقطه فرمان داد که زبیر با مهاجر از اعلای مکه در آمده رایتی که بر دوش داشته در حجون نصب کند.

ذی المنزلین

(ذِ لْ مَ زِ لَ) همان (ك) ذی الوطنین

ذی الوطنین

(وَ طَ نَ) ذی المنزلین. یعنی آن که دو یا چند اقامتگاه دارد، و اقسام سه گانه حج (تمتع، افراد و قران) با تعدد اقامتگاه رابطه دارد. اگر مدت اقامت چنین کسی در یکی بیش از دیگری باشد در نوع حج تابع همان اقامتگاه است. اگر مدت اقامت در دو اقامتگاه مساوی باشد او در انتخاب نوع حج مخیر است. شرط تعدد اقامتگاه در رابطه با حج این است که بر اقامت و مجاورت او در مکه دو سال تمام بگذرد و وارد سال سوم شده باشد، خواه اقامت و مجاورت در مکه اختیاری باشد یا اضطراری. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

ر

الراء

از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

راحله

(حِ لِ) وسیله سواری. از شرایط وجوب حج داشتن راحله (یعنی وسیله سواری که مکلف بتواند طی مسافت رفت و برگشت را بنماید) است مطابق شأن. (مناسك حج، مسئله ۱۷)

رأس

(رَ ءْ) یا «رأسی» از نام های مکه است چون من جهه الشرف شبیه سر انسان است و در وسط دنیا واقع است و یا شریف ترین نقطه زمین است یا آن که نسبت به آسمان از بلاد سائره پیش تر خلق شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

رأسی

همان (ک) رأس

راقصات

(قِ) به شترانی گفته می شد که زائران خانه خدا را از مکه به منی و عرفات می بردند (قصه کربلا، نظری منفرد، پاورقی، ص ۴۴۲)

ربذه

(رَ بَ ذِ) مکانی بر چهار منزلی از مدینه که ابوذر غفاری از آن جاست و به دستور خلیفه سوم به این مکان تبعید شد و در همین جا (به سال ۳۴ هجری) در گذشت و به خاک سپرده شد. سابقاً حجاج می توانستند در مسیر حرکت خود مزار این صحابه عالیقدر را زیارت کنند.

رتاج

(رِ) از نام های مکه است به معنی باب عظیم. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵، ش ۲۱، ص ۱۲۹)

رجوع به کفایت

در اصطلاح حج، مراد برخورداری از امکاناتی است که بعد از بازگشت حاج از حج زندگی عادی او (و اهل او) را کفایت کند. برخی از فقها در استطاعت، رجوع به کفایت را شرط می دانند.

رحم

از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

رخام حمراء

(رُ مِ حَ) سنگ های سرخی که زمین کعبه به آن فرش شده و مستحب است حاجی در وداع کعبه روی رخام حمراء نماز کند. درباره امام هفتم (علیه السلام) وارد است که داخل کعبه شد و دو رکعت نماز بر رخامه حمراء خواندند. (فلسفه و اسرار حج،

ص ۱۸۳؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

رداء

(رِ) قطعه ای از احرام (پوشش نادوخته) که محرم به دوش افکند.

رفادت

(رِ دَ) از (ك) مناصب كعبه

رفث

(رَ فَ) فلا رفث ولافسوق ولاجدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

توجه به نزدیکی با زن که در حال احرام حرام است و باید ترک گردد.

رفیق المرئه

(رَ قُ لْ مَ ءِ) کسی که به خاطر خون زن همراه وی به حج رفته باشد و نمی تواند از آن جدا شود.

(فرهنگ اصطلاحات فقهی)

رقطاء

جایی است در مکه. و اولی برای کسی که می خواهد از مسجدالحرام احرام ببندد این است که گفتن تلبیه را تا «رقطاء» به تأخیر اندازد. «رقطاء» قبل از «ردم» قرار گرفته و «ردم» نام جایی است در مکه در نزدیکی مسجد رایه (قبل از مسجد جن و در نزدیکی آن) و گفته شده که نام فعلی جایی که «ردم» به آن گفته می شد، «مدعی» است. (مناسک حج، مسئله ۱۸۵)

رکاز

(رِ) ولیمه بعد از سفر حج است که به خاطر ثواب زیادش (همچون غنیمت و رکاز) به آن سفارش گردیده.

رکضه جبرئیل

(رَ ضَ تُ) از نام های زمزم است. و رکضه به معنی زمین گود است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳؛ میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰)

رکن

(رُ)

۱. اختصاصاً، رکن اسود (کعبه) را گویند.

۲. عموماً، هر یک از ارکان (چهارگانه) کعبه را گویند.

۳. منظور در حج عملی است که ترک آن سبب بطلان حج می شود.

رکن اسود

(رُ نِ اَ وَ) همان (ک) رکن شرقی

رکن بصری

(-َ بَ) همان (ک) رکن شمالی

رکن جنوبی

(جَ) از ارکان کعبه است که به «رکن یمانی» نیز موسوم است و از آن به عنوان دری از بهشت یاد شده و روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن حجر

(حَ جَ) همان (ک) رکن شرقی

رکن حجرالاسود

(حَ جَ رُ لْ اَ وَ) همان (ک) رکن شرقی

رکن شامی

همان (ک) رکن شمالی

رکن شرقی

(شَ) از ارکان کعبه است که به «رکن اسود» و «رکن حجر» و «رکن حجرالاسود» نیز موسوم (و در برخی منابع به عنوان «رکن عراقی» هم از آن یاد شده است.) روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن شمالی

(شِ) از ارکان کعبه است که به «رکن بصری» و «رکن شامی» و «رکن عراقی» نیز موسوم است.

رکن عراقی

(عِ) همان (ک) رکن شمالی

رکن غربی

(غَ) از ارکان کعبه است که به «رکن مغربی» نیز موسوم است.

رکن مغربی

(مَ رِ) همان (ک) رکن غربی

رکن یمانی

(یَ) همان (ک) رکن جنوبی

رمل

(رَ مَ) حالتی بین دویدن و راه رفتن عادی، سرعت گرفتن با قدم های نزدیک به هم.

۱. یعنی انجام (ک) هروله (آداب عمره قران، ص ۴۳)

۲. از آداب طواف است در سه شوط و مقصود اولیه از این نوع حرکت اظهار صلابت و قوت بود به کفار تا از مسلمانان قطع طمع کنند. هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از صلح حدیبیه به مکه وارد شدند مردم را امر فرمودند که محکم و با صلابت باشند و آن گاه با حالت رمل طواف کردند تا به مشرکان نشان دهند که خستگی و تعب در آنها راه ندارد. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۶ الی ۲۵۸)

رمی

(رَ مْ) اصطلاحاً پرتاب (هفت) سنگریزه به هر یک از «جمرات ثلاث» در منی را در مراسم حج (تمتع، افراد و قران) رمی گویند. رمی از واجبات (غیر رکنی) حج می باشد و زمان رمی «جمار ثلاثه» از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب در ایام منی به توالی در:

۱. دهم ذی حجه رمی جمره اخری (که چهارمین واجب حج است و با آمدن از مشعرالحرام به منی و در لباس احرام انجام می پذیرد).

۲. یازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین(۱) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می گیرد).

۳. دوازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین(۲) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می پذیرد).(۳)

۱ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۲ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۳ و اگر کسی تا قبل از طلوع آفتاب

۱۲ ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد باید شب را در منی مانده و در روز ۱۳ ذی حجه جمرات سه گانه را به ترتیب رمی نماید.

واجبات رمی

نیت کردن

پرتاب کردن

هفت بار پرتاب کردن

تک تک پرتاب کردن

پرتاب کردن (سنگ ها) نه گذاردن

مستقیماً سنگ را به جمره پرتاب نمودن

مستحبات رمی

پیاده رمی کردن

با طهارت رمی کردن

با هر رمی تکبیر گفتن

با هر رمی دعای «الله اکبر اللهم ادحر...» خواندن

هنگام آمادگی برای رمی دعای «اللهم هذه حصیاتی فاحصهن وارفعهن فی عملی» خواندن

هنگام رمی، سنگریزه را به دست چپ گرفتن و با دست راست انداختن

سنگریزه را بر انگشت ابهام (بزرگ) گذاردن و با ناخن انگشت شهادت انداختن (خذف)

پشت به قبله (و از رو به رو) جمره عقبه (اخری) را رمی کردن ولی جمره های اولی و وسطی را رو به قبله رمی کردن

با فاصله (۵/۵ یا ۵/۷ متری) جمره اخری (عقبه) و بدون فاصله (و در کنار ایستادن) جمره های اولی و وسطی را رمی نمودن

واجبات سنگ رمی

ریگ بودن

بکر بودن

مباح بودن

از حرم بودن (ولی نه از ریگ های مسجدالحرام و مسجد خیف)

مستحبات سنگ رمی

سیاه بودن

شکسته نبودن

از مشعر بودن

به اندازه سرانگشت بودن

سست و نیز خیلی سخت نبودن

نقطه نقطه و رنگ های مختلف داشتن

دانه دانه از زمین جمع آوری گردیدن

در صورت کثیف بودن شست و شویش دادن

نیابت رمی

فرموده اند در صورت وجود مشقت و حرج در رمی می توان برای انجام آن نایب گرفت.

پاداش رمی

طبق روایت منقول از امام صادق(علیه السلام) هر کس رمی جمره کند، خداوند به پاداش هر سنگی گناهی از وی پاک می کند. چون مؤمن سنگ اندازد فرشته ای آن را می گیرد و اگر غیر مؤمن اندازد

شیطان به او ناسزا گوید و می گوید تو سنگ نزدی.

همراه رمی

جمرات سمبل شیطان شمرده شده اند و رمی به آنها در مناسک حج به منزله طرد و نفی شیطان تلقی می شود و ابراز نوعی نفرت و انزجار از اوست و به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) هنگام رمی بر این قصد باید بود که شیطان زده و رانده می شود.

سابقه رمی(۱)

۱. محل جمرات، در جاهلیت محل نصب سه بت بوده است.

۲. محل جمرات، محل سنگسار شدن سه تن از اهالی مکه است که در حمله ابرهه به مکه برای منافع شخصی با او همدست شده به جاسوسی مبادرت کردند.

۳. حضرت آدم(علیه السلام) در محل جمرات شیطان را که بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه براند.

۴. حضرت ابراهیم(علیه السلام) بعد از ساختن خانه خدا شیطان را که در محل جمرات بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه

۱. طبق نقل ها

از خود براند (هم در روز قربانی و هم در دو روز بعد).

۵. حضرت ابراهیم(علیه السلام) به هنگام قربانی کردن حضرت اسماعیل(علیه السلام) شیطان را که در صدد برآمد تا او را از این کار باز دارد در محل جمرات رمی نمود.

۶. حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر(علیهم السلام) شیطان را که در مواضع جمرات در قیافه ناصحی درصدد برآمد با وسوسه آنها را از قربانی نمودن (حضرت اسماعیل) باز دارد به ترتیب (در یکی از مواضع) با هفت سنگریزه براند اند.

رمی جمار

(جِ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

۱. رمی جمار ثلاث

۲. رمی جمار ثلاثه

۳. رمی جمار ثلث

۴. رمی جمار حج

رمی جمرات

(جَ مَ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

۱. رمی جمرات ثلاث

۲. رمی جمرات ثلاثه

۳. رمی جمرات ثلث

۴. رمی جمرات حج

رمی جمره اخری

(جَ مَ رَ ءِ اُ را) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به سومین جمره در منی (یعنی جمره عقبه) در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه. در روز دهم (روز عید) فقط همین یک جمره رمی می شود و چهارمین عمل حج است و در دو روز بعد آخرین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره وسطی صورت می پذیرد (و آخرین عمل حج هستند).

رمی جمره اولی

(اُ لا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به اولین جمره در منی (جمره الصغری) در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و اولین رمی جمره ها نیز در این دو روز هست (که آخرین عمل حج می باشند).

رمی جمره وسطی

(وُ طا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به دومین جمره در منی در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و دومین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره اولی صورت می گیرد (و آخرین عمل حج می باشند)

رمی سه جمره

رمی جمار (جمرات) ثلاث (ل) همان (ک) رمی

رنک

(رِ) در پرده کعبه پره هایی هستند که در زمینه اش عبارات یاحنان، یا منان و یا سبحان نوشته شده و در جامه مصری در فاصله

میان قطعه های کمربند قرار داده می شد اما در جامه سعودی از آن استفاده نمی شود. (میقات حج ش ۳۸ ص ۱۰۰).

رنوک

ابن جبیر در سفرنامه خود از ظهور نوشته های نوین بر جامه کعبه یاد کرده که آن «دو طغرای سرخ با دایره های سفید کوچک» است و نوشته هایی در متن دایره های یاد شده وجود داشته که شامل آیاتی از قرآن کریم و نام خلیفه بوده است. به نظر می رسد که این نوشته ها همان آذین های زربفت بوده که بعد از این به نام قطعه های طلایی نوشته شده یا به رنوک و یا کردشیات معروف گردیده. (میقات حج ش ۲۹ ص ۱۱۲).

الرواء

(رَ) از اسامی زمزم است به معنی آب گوارا و همواره جاری و جوشان (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

روپوش کعبه

نام دیگری برای (ک) پرده کعبه

روحاء

نام قسمتی در بخش میانی (ک) بقیع

روزه دم متعه

(دَ مُ مُ عِ) روزه بدل هدی در حج است.

«در صورت فقدان قربانی در حج تمتع در منی (که از واجبات است) بدل آن باید ده روز روزه گرفت. سه روز در حج و مکه و هفت روز بعد از مراجعت» (ترجمه و شرح تبصره علامه، ص ۱۷۶)

روضه

(رَ ضِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه بهشتی

(رَ ضِ ءِ بِ هِ) (ک) روضه النبی

روضه رسول

(رَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه شریفه

(شَ فِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مسجدالنبی

(َ مَ جِ دُ نَّ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه نبوی

(نَ بَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه النبی

(رَ ضَ تُ نَّ) مکانی است در ناحیه جنوبی مسجدالنبی به شکل مربع مستطیل به درازای حدود ۲۲ متر از غرب به شرق (بین حجره طاهره و منبر) و عرض حدود ۱۵ متر از جنوب به شمال (از آغاز حد اولیه قبله مسجد تا منتهی الیه دیوار شمالی حجره) مجموعاً به مساحت ۳۳۰ متر مربع. شهرت این مکان به «روضه» (و نیز روضه نبوی، روضه شریفه، روضه مطهره، روضه رسول، روضه النبی) بر اساس حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)است که فرمودند: «ما بین بیتی(۱) و منبری روضه من ریاض الجنه» و در معنی و تفسیر «روض الجنه» گفته اند مقصود این است که این قسمت در آخرت به بهشت منتقل می شود (و همانند سایر زمین ها از بین نمی رود) و عبادت کننده در آن همانند کسی است

که داخل باغی از باغ های بهشت شده است.

مقامات روضه در محدوده روضه النبی، منبر و محراب و خانه و مرقد رسول الله و خانه حضرت زهرا و مزار احتمالی آن بانو قرار دارد.

فضیلت روضه روضه النبی برترین مکان این مسجد و از بهترین اماکن روی زمین است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) همه روزه در این جا برای اقامه نماز و جلوس بر منبر شریف رفت و آمد می فرمود و روایات زیادی از آن جناب در فضیلت این نقطه نقل شده و نماز خواندن و دعا نمودن و قرآن تلاوت کردن در روضه النبی افضل از دیگر مکان ها شمرده شده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۷؛ راهنمای حرمین

شریفین، ج ۵، ص ۷۹)

روماه

یا (ک) کوه عینین

رومه

یا (ک) چاه رومه

ریاض

شهری است در ناحیه نجد در شمال شرقی مکه و مشرق مدینه و در فاصله حدود ۹۵۰ کیلومتری جده. این شهر پایتخت کشور عربستان سعودی است.

ریال

واحد پول کشور عربستان سعودی است معادل ۲۰ قروش.

ریطه

(رَ طِ) پارچه ای لطیف و نرم (پارچه ای قرمز راه راه یمنی) که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را با آن پوشاند. (حرمین شریفین، ص ۹۰؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۶)

۱. و به روایتی دیگر «قبری».

ز

زائر

(ءِ) مقابل مجاور و مقیم. کسی است که به زیارت (و دیدار) مکان مقدسی می رود. مثلاً به زیارت بیت الله، به زیارت قبر نبی الله و به زیارت قبور ائمه هدی و غالب مسلمانان به زیارت مزار پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) می روند و با خواندن زیارتنامه ادای احترام می نمایند. گر چه وهابیه که بر عربستان سعودی حاکمند غالباً زیارت قبور و اقامه نماز در بقاع را ناروا می شمرند اما غالب اهل سنت زیارت قبور را جایز و سبب حصول تنبه و کسب ثواب می دانند. شیعه مخصوصاً در فضیلت و ثواب زیارت قبور معصومین و امامزاده ها اخبار بسیار نقل می کند.

زائران بیت الله

مسلمانانی که بنابر وجوب دینی یا از روی استحباب به زیارت خانه خدا می روند.

زائران مدینه بعد

حاجیانی که بعد از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زائران مدینه قبل

مسلمانانی که قبل از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زاد توشه راه.

از شرایط وجوب حج داشتن زاد است مطابق شأن مکلف، از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج انسان در سفر یا پول نقد به اندازه ای که بتوان توشه رفت و برگشت را فراهم نمود. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

زاد و راحله

از شرایط وجوب حج داشتن زاد (توشه راه) و راحله (وسیله سواری) است مطابق شأن

زقاق الحجر

(زُ قُ لْ حِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ک) مولد فاطمه

زقاق الطوال

(طُّ) کوچه ای (تخریب شده) در مدینه در محل (ک) دارالنابغه

زقاق العطارین

(لْ عَ طّ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ک) مولد فاطمه

زقاق المولد

(لْ مُ لِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (مولد نبی)

زمازم

(زَ زَ) از نام های زمزم است. (â)

زمزم

(زَ زَ) (زُ مَ زَ)(۱) (زُ مَّ زِ)(۲) نام چاه (یا چشمه) مقدسی است داخل مسجدالحرام واقع در ۱۸ متری

جنوب شرقی کعبه مقابل زاویه ای که حجرالاسود در آن قرار دارد. طبق روایات این چشمه را حضرت جبرئیل آن گاه پدید آورد که تشنگی بر حضرت اسماعیل و حضرت

۱. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴).

۲. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴).

هاجر(که توسط حضرت ابراهیم از سرزمین فلسطین کنعان به صحرای خشک و بی آب عربستان کوچانده شدند) غلبه کرد. و برخی روایات جوشش آب زمزم را به سودن پاشنه پای حضرت اسماعیل (تشنه و بی قرار) به زمین نسبت داده اند. پیدایش چاه زمزم در مکه سبب شد تا قبایلی در آن سکنی گزینند و بعدها قبیله جُرهُم که حرمت حرم و خانه کعبه را رعایت ننمودند چون دانستند ولایت و ریاست کعبه از دستشان خارج می شود، چاه زمزم را پر کردند تا این که چند سال قبل از ولادت حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) این چاه به دست مبارک حضرت عبدالمطلب حفر گردید (و بعداً حوض هایی در پیرامون زمزم به طور مجزا ساخته شد که برای آشامیدن و وضو از آن استفاده می شد، حوضی در سمت رکن حجرالاسود برای آشامیدن و حوضی در مقابل صفا برای وضو ساختن). چاه زمزم در طی زمان کم آب شد به طوری که گاهی اوقات می خشکید، از جمله در عهد مهدی و هارون و امین عباسی حفاری به عمل آمد و در سال های ۲۲۳ و ۲۲۴ هجری نیز بر عمق آن

افزودند. در سال ۳۲۲ هجری نیز بر عمق آن افزودنـد. در سال ۳۲۲ آب آن قطع گردیـد که پس از لایروبی قدرت آبدهی آن چندین برابر گردید. در سال ۸۲۲ هجری چاه زمزم تعمیر و توسـعه یافت و در سال ۱۳۸۳ هجری قمری آل سعود ساختمان دو طبقه روی زمزم را تخریب کردند و به صورت زیرزمینی در آوردند. در این تغییرات چاه زمزم به فاصله حدود ۵ متری از کف مسـجدالحرام واقع شـد و دهـانه یـک متری آن وسـعتی دو و نیم متری یافت و عمق کم چاه نیز به ۳۰ (یا ۴۰) متر رسید. حالیه برای رفتن بر سـر چاه زمزم دو ردیف پله های عریض جداگانه (جهت مردان و زنان) تعبیه شده که به زیر صحن مسجد منتهی می شود که محوطه ای نسـبتاً وسـیع است و در انتهای سمت چپ محوطه مردانه چاه زمزم قرار دارد که درون اتاقکی شیشه ای با نرده های آهنی محصور شـده و روی چاه موتور پمپ برقی نصب گردیده که آب چاه را به درون مخازن زیرزمینی شبسـتان هدایت می کند و از آن جا توسط لوله های شیرداری که در اطراف کشیده شده در درون محوطه و دیگر نقاط حرم در اختیار زائران است. زمزم معجزه بی پایان الهی است.

فضیلت زمزم

بهترین آبی که از زمین می جوشد آب زمزم است. (منقول از رسول الله)

خداوند زمزم را حایلی میان بهشت و دوزخ قرار داده است. (منقول از حضرت امیر)

زمزم نهری بهشتی است که جرعه ای از آن در زمین جوشیده است. (روایت)

تسمیه زمزم جهت نام را با توجه به معانی مختلف زمزم(۱)متفاوت ذکر کرده اند.

به خاطر:

زیادتی آب آن

گوارایی آب آن

حرکت و جوشش آب آن

زمزمه حضرت جبرئیل بر سر آن

زمزمه فارسیان در حج بر سر آن

زمزمه و نیایش عده ای بر سر آن

زمزمه شاپور شاه ایران بر سر آن

زمزمه ملایم آب در حال جوشش آن

جلوگیری کردن حضرت هاجر از پراکندگی آن (با ریختن خاک در اطراف چشمه)

خطاب حضرت هاجر به آن جهت ایستادن. آن گاه که آب جوشید و زیادتی کرد آن حضرت از بیم آن که پیش از پرکردن ظرف خود، آب پراکنده شود (و در زمین فرو رود) و یا این که زیادتی آب برای فرزندش خطر به بار آورد در مقام خطاب به آب دو واژه مشابه «زم» «زم» (به معنی بس است یا از حرکت بایست) را به کار برد.

استحباب زمزم طبق روایت مستحب است استفاده از زمزم:

۱. کثرت، حرکت، محل زمزمه اهل دعا، خواندن مجوس در هنگام نیایش و غذا خوردن، کنترل آب از پراکندگی، ایست کردن، آب گوارای شیرین اندکی شورطعم.

برای خوردن

برای بدن شستن

برای شفا نوشیدن

برای هدیه بردن

برای سعی (صفا و مروه) نوشیدن

برای پس از طواف و نماز، نوشیدن و سر و صورت شستن

همراه زمزم به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) بر سر آب زمزم نیت آن باید داشت که از این پس نظر به انجام اطاعت باشد و چشم بر گناهان بسته.

اسامی زمزم برای زمزم اسامی متعددی نقل شده که از جمله اند:

ابرار، برکه، بره، بشری، تکتم، حفیره عباسی، حفیره عبدالمطلب، حرمیه، الراء، رکضه جبرئیل، الروا، زمازم، زمم، سالمه، سقیا، سقیاء اسماعیل، سقیاء الله اسماعیل، سیده، شافیه، شباعه، شباعه العیال، شراب الابرار، شفاء، شفاء سقم، صافیه، طاهره، طعام، طعام الابرار، طعام طعم،

طیبه، عافیه، عصمه، عونه، قریه النمل، کافیه، لا تدم، لا شرق، مبارکه، مرویه، مضمونه، مضنونه، مغذیه، مکتومه، مکنونه، مؤنسه، میمونه، نافعه، نقره الغراب، هزمه اسماعیل، هزمه جبرئیل، هزمه ملک. (حرمین شریفین، ص ۲۰ و ۲۳ و ۵۵ و ۱۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰ و ۶۱؛ حجه التفاسیر، ص ۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۰؛ ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ طبقات، ص ۶۷؛ میقات حج، ش ۴ و ۵ و ۱۰ و ۲۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ و...)

زمزمیین

(زَ زَ مَ) گروهی که به سقایت حجاج می پرداختند. گروه زمزمیه که در نزدیکی حرم وسایل کار خود را از قبیل کوزه و مخازنی (که آب را خنک نگه می داشت) به حجاج اجاره می دادند و علاوه بر این به انجام برخی خدمات برای حجاج (در مقابل دریافت پول) می پرداختند. (نگاه کنید به: میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۳۰ و ۱۳۱)

زمم

(زَ مَّ) از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹؛ ش ۲۸، ص ۱۲۱)

زیارت

رفتن به اماکن مقدسه مدینه و به جا آوردن آداب آن را «الزیاره» گویند.

زیارت حج

مقصود به جای آوردن اعمال حج است.

زیارت دوره

مقصود رفتن به اماکن زیارتی و دیدنی اطراف مدینه است. (حج آن طور که من رفتم، ص ۵۳)

زیارت عمره

مقصود به جای آوردن اعمال عمره است.

زینت کعبه

طواف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۱)

زیورهای کعبه

(ک) حلی الکعبه

س

سابقه الحاج

(بِ قُ لْ)

۱. کسی را گویند که بر حاجیان در رسیدن به مکه پیشی گیرد. (راهنمای دانشوران)

۲. آن که پیشاپیش کاروان حجاج به شهر آید و خبر فرا رسیدن آنان باز دهد. (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

سادات نخاوله

(ک) نخاوله

ساق

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سالار حاج

امیر حاج (ک) امارت حج

سالمه

(لِ مِ) از اسامی زمزم است (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

سبوحه

(سَ بُّ حِ) (سَ حِ) از اسامی مکه است و اسم دره ای است در قرب جبل الرحمه (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ستار کعبه

(س) همان (ک) پرده کعبه

ستون ابولبابه

(سُ نِ اَ لُ بِ) همان (ک) ستون توبه

ستون امامیه

(اِ یِّ) از ستون های مسجدالنبی است. بعضی از رسائل ستون پیش جانب غربی حجره طاهره را گویند که محاذی سر مقدس رسول الله است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۰۹)

ستون توبه

(تَ بِ) یا «ستون ابولبابه» از ستون های مسجدالنبی است واقع میان ستون عایشه و ستون حرس (و دومین ستون از حجره و چهارمین ستون از منبر می باشد) و دعا کردن و نماز خواندن در کنار آن معروف و مستحب است و رسول خدا نوافل خود را در این جا به جای می آورد و بعضاً «در این جا اعتکاف می فرموده اند» و اکنون نام «اسطوانه التوبه» بر آن است. شهرت این ستون به «ابولبابه» و «توبه» از آن جهت است که ابولبابه (رفاعه بن عبدالمنذر) از صحابه خود را به آن بست و از عمل خویش توبه نمود. عمل او به نقلی تخلف از غزوه تبوک بود و به نقلی دیگر نوعی اطلاع رسانی به دشمن بود، به این ترتیب که او به تقاضای یهود بنی قریظه که به علت خیانت در محاصره مسلمین قرار گرفته بودند روانه مذاکره شد و در جواب پرسش آنها که در صورت تسلیم چه اتفاق خواهد افتاد با اشاره به گلوی خود به کشته شدن آنها اشاره کرد. ابولبابه در بازگشت از این اطلاع رسانی به دشمن که برخلاف وظیفه اش بود آن چنان پشیمان شد که به قصد توبه مستقیماً به طرف مسجد رفت و خود را به ستونی بست و سوگند خورد تا آب و غذا نخورد مگر این که خداوند توبه اش را بپذیرد. ابولبابه مدت ۳(یا ۶ یا

۷ یا ۱۵) شبانه روز تنها به جهت ادای فرایض از ستون (و به وسیله همسر یا دخترش) باز می شد تا به حالت بیهوشی در آمد.

و خداوند توبه اش را پذیرفت و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) او را بگشاد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۹۷؛ منهج الصادقین، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۳۱۱؛ النهایه، ص ۲۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۴)

ستون تهجد

(تَ هَ جُّ) از ستون های مسجدالنبی است و آخرین ستونی است که در دوران حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشت و این جا محل تهجد و شب زنده داری آن جناب بوده است. مکان این ستون در کنار محل اصلی باب جبرئیل قبل از توسعه مسجدالنبی قرار داشته که اکنون در داخل ضریح قرار گرفته است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸)

ستون جزعه

(جَ زَ عِ) همان (ک) ستون حنانه

ستون حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ک) ستون محرس

ستون حنانه

(حَ نّ نِ) از ستون های مسجدالنبی است واقع در سمت مغرب محراب نبوی و نزدیک ترین ستون ها به محراب نماز رسول اکرم است و چسبیده به دیوار قبلی مسجد. این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. علم رسول الله

۲. جزعه. نامی است که بعدها به آن داده شد.

۳. مخلقه. به جهت آن که عطر و خلوق بر آن می سوزانیدند و یا اصحاب قبل از ملاقات با حضرت در این مکان خود را خوشبو و عطرآگین می نمودند.

۴. حنانه.تا اوایل قرن چهاردهم بر بالای این ستون نام «استوانه حنانه» دیده شده است. حنانه به معنی نالنده است و گویند در این محل درخت خرمایی بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام خطبه بر آن تکیه می فرمود (و چون منبر ساخته شد، این درخت از فراق حضرت حنین (ناله) سرداد و لذا آن را حنانه (به معنی بانگ شتر ماده ای که از بچه خود جدا می شود) گفتند و حضرت این درخت را در بر گرفت تا آرام شد. طبق نقل ها، این درخت بعداً دفن گردید یا به فرموده حضرت درخت را کندند (و در زیر منبر) مدفون نمودند و یا بنی امیه هنگام نوسازی مسجد این درخت را بریدند. (حیوه القلوب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳ و ۲۱۲ و ۲۱۳؛ و...)

ستون سریر

(سَ) از ستون های مسجدالنبی است و اولین ستون از سمت قبله و متصل به ضریح و دیواره غربی حجره پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) است و تسمیه سریر از آن جهت است که:

تخت حضرت در کنار آن قرار داشت و

با تکیه بر آن به پاسخگویی مسائل مسلمین و برآورده ساختن نیازمندی های ایشان می پرداختند.

در این جا که مکان اعتکاف حضرت بود، برگ بزرگ خرمایی می گسترانیدند و آن جناب بر آن دراز می کشیدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۶)

ستون عایشه

همان (ک) ستون مهاجرین

ستون علی

همان (ک) ستون محرس

ستون قرعه

(قُ عِ) همان (ک) ستون مهاجرین

ستون محرس

) مُ حَ رِّ) (مَ رَ) از ستون های مسجدالنبی است و دومین ستون مدوری است که متصل به ضریح از دیوار غربی است (و میان ستون های سریر و وفود قرار دارد). این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. ستون علی بن ابی طالب (â)

۲. مصلی علی. به نقلی چون محل نماز حضرت علی(علیه السلام)بوده است.

۳. حرس. و امروزه نیز نام «استوانه الحرس» بر آن دیده می شود. ظاهراً هنگامی که گروه های ناآشنا به ملاقات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) می آمدند حضرت علی(علیه السلام) در کنار آن از آن جناب حراست می کردند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۱۲۲؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۶)

ستون مخلقه

(مُ خَ لَّ قِ) از ستون های مسجدالنبی.

۱. (ک) ستون حنانه

۲. (ک) ستون مهاجرین

ستون مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ک) ستون مقام جبرئیل

ستون مقام جبرئیل از ستون های مسجدالنبی است که ستون «مربعه القبر» هم نامیده می شود و به موازات ستون های محرس و وفود است. لیکن اکنون ستون «مربع قبر» در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد و قابل دیدن نیست. در کنار این ستون درِ خانه حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) قرار داشت و هنگامی که دسترسی بدین محل ممکن بود به عنوان یکی از نقاط بسیار متبرک، محل عبادت به شمار می آمد ولی قرن ها است که قابل دسترسی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۸)

ستون مهاجرین

(مُ جِ) از ستون های مسجدالنبی است که در وسط ستون های اصلی دیگر مسجد و در کنار ستون توبه قرار دارد. (سومین ستون است از منبر و از قبر) نماز گزاردن در کنار این ستون مورد سفارش بسیار قرار گرفته است. این ستون به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مخلقه. به جهت آن که بر آن خلوق می آویختند.

۲. مهاجرین. چون مهاجرین گرداگرد آن نشسته و نماز می گزاردند و لذا محل این ستون «مجلس المهاجرین» هم نام گرفت.

۳. عایشه. به جهت آن که عایشه احادیثی در فضل این ستون روایت کرد و اکنون نیز بر بالای آن نام «اسطوانه العایشه» دیده می شود.

۴. قرعه. به جهت روایت منقول از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمودند در مسجد من مکانی است قبل از این ستون که اگر مردم می دانستند در کنار آن نماز نمی گزاردند مگر آن که بین خود

(برای نماز خواندن) قرعه می زدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳)

ستون وفود

(وُ) از ستون های مسجد النبی است. سومین ستون گرد و مدور از سمت قبله می باشد (که بعد از ستون های سریر و محرس) به ضریح حضرت (در ضلع غربی) متصل است. این جا محل جلوس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)برای دیدار با وفود و دسته ها و قبایل عرب بود که در این مکان اسلام می آوردند و یا با ایشان ملاقات می کردند. (و به این علت نام وفود به خود گرفته است) قبل از مسقف شدن قسمت صحن مسجد در زمان آن جناب، این ستون آخرین ستون شبستان از سمت شمال بوده است. رجال و بزرگان صحابه به ویژه بنی هاشم در کنار آن می نشسته اند و به این علت به محل آن «مجلس قلاده» نیز گفته می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۸۰)

سدانت

(سِ نَ) از (ک) مناصب کعبه و آن کلید داری و پرده داری بیت الله می باشد و بعد از بنای بیت به دست حضرت ابراهیم(علیه السلام) سدانت کعبه با حضرت اسماعیل (علیه السلام)و سپس با اولاد آن حضرت بود. طبق نقل بنی جُرهُم آن را غصب نمودند و بنی خُزاعِه نیز آن را از بنی جرهم گرفتند و مدت پنج قرن متولی کعبه بودند تا آن که مبتلا به فساد شدند و قُصَی بن کِلاب آنان را راند و به پسر خود عَبْدُ الدار سپرد و آن گاه به «شیبه» رسید. و قبل از فتح مکه سدانت کعبه را آل شَیْبَه (بنی شیبه) به عهده داشت و بعد از فتح مکه نیز رسول خدا(صلی الله

علیـه وآله وسـلم) کلیـد کعبه را به آنـان سـپرد و از آن زمـان تـاکنون کلیـد در دست خانـدان «شـبیه» است و بزرگ ترین فرد خانواده «کبیرالسدنه» است. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۲ و ۸۶ و ۱۰۱؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ و...)

سدنه البیت

(سَ دَ نَ تُ لْ بَ) پرده داران خانه کعبه. (ل)

سدنه کعبه

(سَ دَ نِ ءِ) خادمان کعبه (لغت نامه، ذیل سدنه) (ل)

سدوا الخلل

(سَ دُّ لْ خِ لَ لَ) اتموالصف الاول فالاول

سر تراشیدن

همان (ك) حلق

سعدیه

معروفیت میقات یلملم (ارمغان حج، ص ۲۷)

سعودی

شهر دودمان حاکم بر (ك) عربستان سعودی

سعی

اصطلاح خلاصه شده (ك) سعی صفا و مروه

سعی بین صفا و مروه

اصطلاح تفصیلی (ك) سعی صفا و مروه

سعی صفا و مروه

(سَ عْ يِ صَ وَ مَ وِ) ان الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البیت اواعتمر (بقره ۹۸ ۱۵۸)

سعی طی فاصله (رفت و برگشت) میان دو کوه صـفا و مروه است در مکه جنب مسجدالحرام در مراسم حج و عمره با رعایت

شرایط خاص و از واجبات رکنی است. عبادت سعی در حج و عمره بعد از نماز طواف زیارت باید صورت گیرد و زمان انجام آن در حج و عمره متفاوت است:

۱. عمره. سعی چهارمین عمل عمره(ها) است که در لباس احرام صورت می گیرد. در عمره تمتع از اول شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه و در عمره مفرده در طول سال (جز ایام اختصاصی حج).

۲. حج. سعی نهمین(۱) عمل حج (تمتع وقران) است که در لباس غیر احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد و زمان آن از روز دهم تا روز دوازدهم (و یا تا آخر) ذی حجه است.

واجبات سعی

نیت کردن

از صفا شروع کردن

به مروه آن را ختم نمودن

هفت بار(۲) رفت و برگشت کردن.

از راه متعارف رفت و برگشت نمودن

به طور مستقیم و از جلو رفت و برگشت نمودن (نه به حالت عقبی و یا پهلو رفتن)

مستحاب سعی

به حال گریه بودن

با لباس طاهر بودن

با غسل و وضو بودن

پیاده رفت و برگشت کردن

ابتدا از باب صفا به کوه صفا رفتن

با سکینه و اعتدال رفت و برگشت نمودن

در قسمتی از مسیر حرکت (مردان) هروله کردن

رفت و برگشت را بدون ضرورت قطع ننمودن

در ابتدای رفتن به صفا حجرالاسود را بوسیدن و مس کردن

رفت و برگشت را بلافاصله بعد از نماز طواف به جای آوردن

ماندن

بر کوه های صفا و مروه (بالاخص صفا) را طولانی کردن

روی کوه ها و طول رفت و برگشت اذکار و ادعیه (وارده را) خواندن

بیش از رفت و برگشت از آب زمزم خوردن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

در آغاز سعی بر بالای کوه صفا رفتن و به جانب کعبه و رکن نظر کردن و ایمان خود و بستگان را به خداوند سپردن و نعمت های خدای تعالی را به خاطر آوردن و ذکر اذکار (وارده) نمودن.

هروله

نوعی راه رفتن و حرکت است از دویدن پایین تر و از راه رفتن معمولی بالاتر (کوتاه برداشتن قدم ها) همراه با تکان دادن شانه ها. و اما فاصله ای که در مسعی مستحب است به صورت هروله طی شود حدود هفتاد و پنج متر است که از طرف مسجد حد این مسافت از یک طرف برابر است با باب بازان و از طرف دیگر برابر است با باب علی و در هر یک از دو مسیر رفت و برگشت دو ستون سبز رنگ (که با چراغ مهتابی سبز رنگ هم مشخص شده) نقطه شروع و ختم هروله را مشخص کرده اند. و از جهت سابقه عمل هروله به اختلاف گفته اند:

در این قسمت شیطان بر حضرت ابراهیم(علیه السلام) ظاهر شد و آن جناب این قسمت را تندتر پیمود.

در این قسمت حضرت هاجر(علیها السلام) در رفت و آمد برای جست و جوی آب، با اضطراب ناشی از تشنگی فرزند می گذشت.

ناشی از دستور حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره القضاء است از باب آن که مشرکین خبر دادند که یاران پیامبر در

۱. هشتمین عمل حج

افراد.

۲. هفت شوط.

سختی به سر برده و خسته اند و آن جناب برای خنثی نمودن این شایعه فرمان هروله و آشکار ساختن قدرت را صادر فرمود.

سابقه سعی

حضرت هاجر(علیهاالسلام) در جست و جوی آب برای رفع تشنگی فرزندش حضرت اسماعیل(علیه السلام) فاصله صفا و مروه را طی کرد.(۱)

حضرت ابراهیم(علیه السلام) در این جا به تعقیب شیطان که تجسم یافت پرداخت و او را از ساحت قدس خداوند دور ساخت.

نیابت سعی

فرموده اند در صورت مشقت و حرج در سعی، می توان برای انجام این عمل نایب گرفت.

همراه سعی

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) در سعی قصد آن باید داشت که از آن پس بین حالت خوف و رجا به سر برند، و بنابر روایات این جا محل بیدار کردن متکبران است.

سعی وادی محسر

یعنی هروله کردن در زمان عبور از وادی (ک) محسر (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

سعی هفت شوط

اصطلاح دیگری است از (ک) سعی صفا و مروه. چون هر رفت و یا برگشتی را بین صفا و مروه شوط گویند. و لذا چهار شوط از صفا به مروه است و سه شوط از مروه به صفا.

سعیین

(سَ یِ) مقصود دو سعی صفا و مروه است یکی در عمره و یکی در حج.

سفارت

(سَ رَ) یکی از (ک) مناصب کعبه

سفرالی الله

(اِ لَ لّا) سفر مکه را گویند. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۰۳)

سقایت

(سِ یَ) آب دادن زائران کعبه از (ک) «مناصب کعبه» که در اختیار عباس بن المطلب بود. (â)

سقایه الحاج

(سِ یَ تُ لْ حّ) یا (ک) سقایه العباس (مسالک و ممالک، ص ۱۸)

سقایه العباس

(عَ بّ) اتاقی بود در مسجدالحرام در فاصله ۸۰ ذراعی حجرالاسود (در شرق کعبه و جنوب زمزم) و گویند جایی بوده که عباس بن عبدالمطلب حاجیان را آب می داده است.

این اتاق بزرگ یا خانه به شکل مربع بوده و در بالای آن گنبد بزرگی قرار داشت و در چهار قسمت آن شبکه های آهنی قرار داده بودند و در جهت شمالی آن از خارج دو حوض وجود داشت که بین آن دو، در سقایه العباس قرار داشت. در وسط خانه (اتاق) حوض بزرگی بود که از آب زمزم پر شده بدین طریق که آب زمزم از مجرایی (به نام سماویه) از دیوار خانه گذشته و سپس از فواره حوض بزرگ وسط سقایه العباس خارج می گردید. ابن جبیر سیاح معروف عرب در قرن ششم که بیت الله را زیارت کرده از «قبه الشراب» یاد می کند که به عباس منسوب است که برای آب دادن به حاجیان ساخته شده و آب زمزم در آن جا خنک می شود و این که شبانگاه آن را برای آشامیدن حاجیان در کوزه هایی به نام دَوْرَق (که یک دسته دارد) بیرون می آورند. ناصر خسرو نیز از «سقایه الحاج» یاد می کند در برابر زمزم که اندر آن خم ها نهاده باشند که حاجیان از آن جا آب خورند. سقایه الحاج در سال ۸۰۷ هجری تعمیر گردید ولی امروزه اثری از آن نیست. (حرمین شریفین، ص ۲۳ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۵)

سقیاء

(سُ) آب دادن و خوردن.

۱. همان (ک) چاه سقیا

۲. از اسامی زمزم است که از طرف خداوند در برابر تضرع

هاجر به آن مادر و فرزندش اسماعیل عطا شد و لذا به آن سقیاء اسماعیل و سقیاء الله اسماعیل هم گفته اند. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰ و ۹۱؛ ش ۲۸، ص ۲۸، ص ۱۲۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

سقیاء اسماعیل

همان (ک) سقیاء (۲)

سقیاء الله اسماعیل

همان (ک) سقیاء (۲)

۱. و لذا گفته اند سعی تجسم حالت انسانی است که تلاش کرد و از رحمت خداوند مأیوس نشد.

سقیفه بنی ساعده

(سَ فِ ءِ بَ عِ دِ) سایبانی از حصیر و شاخه های نخل متعلق به قبیله بنی ساعده از انصار که در باب شامی و درکنار چاه بضاعه قرار داشت و در این جا با هم به مشورت در امور مهم قبیله می پرداختند و در این جا بود که در سال یازدهم هجری با رحلت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)مهاجر و انصار با نادیده گرفتن جانشینی منصوص (حضرت علی امیرالمؤمنین) جانشینی انتخابی را شکل دادند و در این مکان بود که برای خلیفه منتخب بیعت گرفتند. در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در محل سقیفه بنایی ساخته شد که تا اوایل سده سیزدهم هجری پا بر جا بود. اما اکنون مکان سقیفه (که در شمال غربی مسجدالنبی و به فاصله ۵۰۰ متری آن قرار داشت) در تخریب ساختمان های اطراف مسجد از بین رفته است.

سکوی خواجه ها

سکوی موجود در مسجدالنبی در سمت راست درب ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱)

سلام

(سَ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سلع

همان (ک) کوه سلع

سلقه

(سَ لِ قِ) از نام های مدینه (که در تورات آمده) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

سنگ زدن

همان (ك) رمی

سنگ مقام

۱. حجرالاسود است.

۲. مقام ابراهیم است.

سوق الطوال

(سُ قِ طُّ) بازار مجاور (ك) دار النابغه

سوق هدی

(سَ قِ هَ دْ) همراه بردن قربانی از حین احرام در حج قران (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۵)

سویقه

(سُ وَ قِ) دهی بود در اطراف مدینه و پیوسته مرکز سکونت فرزندان امام مجتبی(علیه السلام) بود تا این که در زمان متوکل سویقه را ویران کردند و نخل های آن را بریدند و دیگر آباد نشد. (مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۰ و ۴۶۲)

سه جمره

جمرات ثلاث، جمار ثلاثه، جمع (ك) جمره

سیاق هدی

(هَ دْ) همراه بردن قربانی در حج قران. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۶۴)

سیده

(سَ یِ ـدَ) از اسامی زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

سیده البلدان

(تُ لْ بُ) از اسامی مدینه است که سیدالمرسلین را در خود دارد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

سیل

از نام های مکه است. میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سیل ام نهشل

(اُ مِ ـ نَ شَ) شهرت سیلی است که در زمان خلیفه دوم وارد مسجدالحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد و به زعم برخی به محلات پایین کعبه برده شود. وجه تسمیه آن است که صاحب این نام در این سیل غرق گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۶)

سیل کبیر

همان (ك) قرن المنازل

ش

شئون الحاج

(شُ ءُ نُ لْ) اداره ای است در مکه و جده و عرفات و منی برای راهنمایی و رسیدگی به اظهارات حجاج (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج و تاریخچه حرمین و مزارات، ص ۶۳)

شاخ داخلی

شاخ سفید و کوچکی است که درون شاخ معمولی حیوان قرار دارد و در قربانی اگر شاخ داخلی شکسته باشد کفایت نمی کند. (مناسک حج، مسئله ۳۸۴)

شاخ شیطان

تعبیری از فرقه مذهبی (وهابیه) حاکم بر (ك) عربستان سعودی

شادروان

همان (ك) شاذروان

شاذروان

(ذُ ذِ ذُ) یا «شادروان» (اصل این کلمه فارسی است و در عربی به صورت شاذروان وارد شده) نام قسمتی از بنای کعبه است و آن برآمدگی های کوتاهی می باشد که پایین دیوارهای خارجی کعبه را احاطه کرده است. این برآمدگی (یا سنگ نمای پایین خانه کعبه) در جهات شرقی و غربی و جنوبی بشکل پخ و سراشیب (مورب) می باشد و در جهت شمالی (طرف حجر اسماعیل) به صورت پله است. شاذروان را «تأزیر» هم می گویند، چون برای کعبه مانند ازاری است. شاذروان قسمت باقی مانده یا نشانه محل دیوار قبلی کعبه است و فقها آن را جزو خانه خدا و سطح اولیه آن می دانند که هنگام طواف واجب نباید

بر روی آن راه رفت و دست و یا پا روی آن گذاشت و به همین منظور سطح شاذروان را سراشیب ساخته اند و در اطراف حجر هم که سراشیب نیست از آن جهت است که در طواف نباید وارد حجر شد. حدود ارتفاع شاذروان را از سطح زمین و عرض آن را به نقلی چنین آورده اند:

شمال، ارتفاع ۱۵، عرض ۳۵ سانتیمتر

جنوب، ارتفاع ۲۴، عرض ۸۷ سانتیمتر

شرق، ارتفاع ۲۲، عرض ۶۶ سانتیمتر

غرب، ارتفاع ۲۸، عرض ۸۰ سانتیمتر(۱) (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۴۹؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۹؛ حرمین و شریفین، ص ۷۴؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ حج و عمره، ص ۱۵۸؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۶؛ دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

شاعره

(عِ رِ) نشان های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شافیه (یِ)

۱. از نام های زمزم است. و

شفاء من کل سقم (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲)

۱. شاذروان در آخرین مرمت کعبه در سال ۱۴۱۷ هجری بازسازی شد و ارقام جدید در صورت تغییر به دست نیامد.

۲. از نام های مدینه است. ترابها شفاء من کل داء. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

شاه

یا (ک) دم شاه

شاهد

(هِ) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

۱. روز عید قربان است.

۲. حجر الاسود و یا... (تفسیر نمونه)

شاه مربع نشین

کنایه از خانه کعبه به اعتبار آن که مربع است (فرهنگ: رشیدی، نفیسی، برهان قاطع)

شباشعه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

شباعه

(شُ عِ) از نامهای زمزم در عهد جاهلیت چون سیر کننده خورنده است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شباعه العیال

(شُ بّ عَ تُ لْ عِ) از نام های زمزم. (میقات حج، ش، ص ۹۱)

شباک

(شُ بّ) بنای فعلی مقصوره یا حجره در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی دارای ضریح یا حصاری خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشباک» معروف است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵)

شب ماندن در مشعر

همان (ک) وقوف در مشعر

شب ماندن در منی

همان (ک) وقوف در منی

شب های تشریق

(ک) ایام تشریق

شیبیین

(شَ یِّ) پرده داران کعبه اند (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۰)

شجره

(شَ جَ رِ) نام درختی است در ذی الحلیفه. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) هر وقت از مدینه به مکه می آمدند در آن جا محرم می شدند. (لغت نامه)

شجره

حنانه همان (ک) ستون حنانه

شراب الابرار

(شَ بُ لْ اَ) از اسامی زمزم است که نوشیدنی پارسایان است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شرط تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آن است که زائر کعبه زمان احرام گرفتن از خدای می خواهد که او را وقت احصار حلال کند و به تعهدات ناشی از احرام نگیرد. اما با صراحت سوره بقره (۱۹۶) که آمره است و دستور داده که هَدیْ تحلل (قربانی احلال) به قربانگاه فرستد و پیش از ذبح سر نتراشد شرط مذکور خلاف آیه و بی اعتبار است. قارن اگر شرط تحلل کند هدی سیاق از او ساقط نگردد و باید در سال آینده حج قران کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

شرطه الحاج

(شُ طَ تُ لْ) سرپرستی حفاظتی حجاج (در عربستان سعودی) است.

شرفای مکه

(شُ رَ) حج (ك) شریف مکه

شریفه

(شَ رَ یِّ) مـدینه الحـاج. آسایشـگاه هـایی بوده است نزدیـک فرودگاه سابق جـده، مختص اقامت موقت حجاج هنگام ورود و خروج.

شریف مکه

(شَ) لقب بزرگ و رئیس مکه. عنوان کسی که در مکه حکومت می کرد. شریف امر نگهبانی و مراقبت و سرپرستی حجاج را عهده دار بود. در دوره شـرفاء مراسم حج بسیار باشکوه برگزار می شد. گویند در مراسم حج، شریف مکه لباس سفید پوشیده به نشانه اطاعت از خـدا شمشـیری به گردن خود آویخته به طواف برگرد خانه کعبه می پرداخت و پس از آن که شـریف مکه طواف خود را به پایان می رسانید، دیگران طواف خانه خدا را آغاز می کردند.

شعائر

(شَ ءِ) نشان ها در حـج و طاعتی که در آن جا کننـد. هر یک از مناسک حـج را گوینـد از وقوف به عرفات و مشعر و منی و رمی جمرات و طواف و سعی و دیگر اعمال. (کتاب حج، ص ۱۲۵؛ لغت نامه؛ فرهنگ فارسی)

شعائر الله

(شَ ءِ رَ لّا) علامت هایی است که انسان را به یاد خدا می اندازد. کلمه شعائر در قرآن معمولاً در مورد مراسم حج به کار رفته است. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۳۹؛ ج ۲، ص ۲۵۰)

۱. ذلک ومن یعظم شعائر الله. (حج – ۳۲)

۲. ان الصفا والمروه من شعائر الله. (بقره ۱۵۸)

۳. یا ایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائر الله. (مائده ۲)

۴. والبدن جعلناها لکم من شعائر الله. (حج ۳۶)

شعائر حج

نشانه های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شعار

(شِ) نشان در حج، طاعت در حج. (لغت نامه)

شعار الحج

(شِ رُ لْ حَ جّ) مناسک حج و علامات آن (فرهنگ نفیسی)

شعار محرم

(مُ رِ) تلبیه. امام اول فرماید: جبرئیل به پیغمبر گفت تلبیه شعار محرم است. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۹۱)

شعاره

(شِ رِ) اصل مناسک حج و معظم آن مانند وقوف و طواف و امثال آن (فرهنگ نفیسی)

شعاع حرم

(ک) دایره حرم

شعاع طواف

(ک) دایره مطاف

شعب ابی دب

(شِ بِ اَ دُ بّ) دره ای است در مکه در دهانه کوه حجون به علت سکونت مردی به نام «ابی دب» در آن. مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام مردگان خود را در این دره که بخشی از حجون است دفن می کردند و لذا این دره را «شعب المقبره» می گفتند و به «شعب جزارین» نیز موسوم بود. این قبرستان شناخته شده است به معلی. همان (ک) جنه المعلی (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۰؛ ش ۴، ص ۱۶۶)

شعب ابی طالب

شهرت دره ای است محل سکونت خاندان بنی هاشم که به آنها اختصاص داشته است. این جا محل محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب توسط کفار قریش و یادآور خاطره مقاومت شکوهمند هاشمیان در برابر تحریم همه جانبه طی مدت سه سال (از محرم سال هفتم تا سال دهم بعثت) می باشد. سران کفار قریش با اجتماع در دار الندوه عهدنامه ای بین خود منعقد نمودند تا براساس آن هاشمیان را تحریم کنند تا مجبور گردند حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) را برای رهایی از محاصره به قریش بسپرند (تا قریش حضرت را به قتل برساند) و بدین منظور مواد عهدنامه را چنین تنظیم کردند که از آنان همسر نگیرند و به آنان همسر ندهند. از آنان چیزی نخرند و به آنان چیزی نفروشند. با ایشان رفت و آمدی نکنند و گفت و شنودی نداشته باشند. در مدتی که هاشمیان در محاصره قرار داشتند سختی های بسیاری را متحمل شدند به طوری که تعدادی از آنان از شدت گرسنگی از دنیا رفتند.

آنها تنها در موسم که مقاتله حرام بود می توانستند با خروج از شعب با قبایل عرب که در مکه حاضر می شدند معامله نمایند، اما قریش این را نیز روا نمی داشت و چون یکی از آنها کالایی می خرید با پیشنهاد خرید به قیمت گران تر مانع خرید بنی هاشم می شد. طریق دیگر دستیابی به آذوقه چیزهایی بود که به وسیله ابوالعاص بن ربیع داماد پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و یا هشام بن عمر و برادرزاده حضرت خدیجه(علیها السلام) بر پشت شتر در شعب رها می شد، اما این را نیز قریش تاب نمی آورد و اگر آگاه می شد کسی از قریش به سبب قرابت خوراکی به شعب فرستاده برای او ایجاد مزاحمت می کرد. اما به هر حال این سختی ها هیچ اثری در تصمیم حضرت ابی طالب به حمایت از برادرزاده اش نداشت و هاشمیان با صبر و تحمل خود سبب شدند تا برخی از محاصره کنندگان ناراحت از اقدام خود و مأیوس از موفقیت خود درصدد ابطال عهدنامه برآیند و با خبری که حضرت ابوطالب از سوی رسول الله مبنی بر محو متن عهدنامه (بجز نام خدا) به وسیله موریانه برای کفار برد بنی هاشم از محاصره رها گردید. اما موضع محاصره را برخی ها در شعب کنار قبرستان ابوطالب می دانند ولی بسیاری از مورخین مکان شعب مورد محاصره را در شعبی کنار کعبه ذکر کرده اند و می گویند شعب ابی طالب در نزدیکی مسجدالحرام و در سمت کوه صفا در فاصله کوه ابوقبیس و کوه خندمه قرار داشته و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب

همگی در این مکان زندگی می کردند. شعب مذکور در سال ۱۳۹۹ هجری قمری در وسعت شارع غزه تخریب گردید و با ساختمان سازی ها و تغییراتی که آل سعود در این قسمت داد این مکان تاریخی محو شده است. این شعب به جهاتی اسامی مختلفی داشته است چون:

۱. قشاشیه، نام امروزی آن است.

۲. شعب علی(علیه السلام)، شهرتی که در دوره فاطمیان یافت.

۳. شعب مولد، چون پیامبر اکرم در این مکان تولد یافت.

۴. شعب ابی یوسف، چون در دوران بنی امیه مردی به نام ابویوسف این دره را خرید. (طبقات؛ ناسخ التواریخ؛ منتهی الآمال؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۲؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

شعب ابی یوسف

همان (ك) شعب ابی طالب

شعب جزارین

(جَ زّ) همان (ك) ابی دب

شعب علی(علیه السلام)

همان (ك) شعب ابی طالب

شعب مقبره

(مَ بَ رِ) همان (ك) شعب ابی دب

شعب مولد

(مُ لِ) همان (ك) شعب ابی طالب

شعیره

(شَ رِ) علامت:

۱. قربانی حج

۲. افعال حج

۳. اصل عبادت حج

۴. آنچه بروی از برای حج نشان باشد (لغت نامه)

شفاء

(شِ) از اسامی زمزم است. «انها طعام طعم وشفاء سقم» (تاریخ و آثار اسلام، ص ۶۰؛ لغت نامه، ذیل طعم)

شفاء سقم

(شِ ءِ سُ) از اسامی زمزم است چون شفای بیماری هاست. (ل) (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شمیبی

گفته اند حدیبیه همان چاهی است که امروزه سر راه جده به نام چاه شمیبی معروف است و در بعضی نسخه ها شمیسی آمده و اکنون هم به همین نام معروف است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۳ و ۱۲۷)

شمیسی

(شُ مَ) حدیبیه را گویند. (مناسک حج، ص ۲۰۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۴۶).

شوال

(شَ وّ) ماه دهم سال قمری و اولین ماه از ماه های اختصاصی حج است. از اول شوال می توان برای حج احرام بست و عمره تمتع را انجام داد.

شوط

(شَ) به معین نهایت دویدن تا هدف، در اعمال حج:

۱. در طواف کعبه هر دور را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. شروع شوط از حجرالاسود است و به آن نیز ختم می شود.

۲. در سعی صفا و مروه، هر یک بار رفت یا برگشت را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. چهار شوط از صفا به مروه و سه شوط از مروه به صفا.

شهدا

(شُ هَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

شهدای احد

(اُ حُ) شـهرت مزار شهیدان غزوه احد است که در مدینه در دو نقطه مدفونند؛ یکی در سرزمین احد و دیگر در قسمت شمالی قبرستان بقیع.

شهدای بدر

(بَ) شهرت مزار شهیدان غزوه بدر، در سرزمین بدر است واز زیارتگاه هاست ولی امروزه به علت تغییر مسیر راه مدینه به مکه زائران از زیارت آنها محروم گشته اند.

شهدای جنت

(جَ نَ) شـهداء الجنه شـهرت قبور شـهدای حره و شـهدای احد در بقیع است که در قسمت شمالی قبرستان واقع شده. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۷۲)

شهدای حره

(- حَ رّ) شهرت قبور شهیدان واقعه حره است در قبرستان بقیع در قسمت شمالی.

شهدای فخ

(- فَ خَّ) شـهرت قبور شـهیدان واقعه فخ در مکه در وادی (ك) فخ، که به «الشـهداء» و «حی شهدا» (محله شهیدان) و «مسجد شهدا» معروف شده و اخیراً در این جا برج هایی ساخته اند که به «ابراج شهداء» موسوم است.

در هشتم ذی حجه سال ۱۶۹ هجری سپاهیان هادی عباسی در این وادی (که مدخل ورودی مکه و نزدیک مسجد تنعیم است) حسـین بن علی بن مثلث از اعقاب امام مجتبی(علیه السـلام) و بسـیاری از علویان همراه او را (در حدود سـیصد تن) که پس از تصـرف مدینه (به علت سـتم های نایب حاکم مدینه) به سـمت مکه می آمدند قتل عام کردند و سـپس سرهای بیش از یکصد تن از شـهدا را همراه اسـرا نزد خلیفه سـفاك عباسی فرستادند. بدن های بی سر شهدای فخ پس از سه روز در همان محل دفن گردیـد. (و گفته انـد پس از فاجعه کربلا هولناك تر از حادثه فـخ واقع نگردیده است) امروزه مزار شـهدای فخ به علت عقاید نادرست حکام سعودی مورد تعرض و بی حرمتی قرار گرفته و

صاف و مسـطح شده و قابل تشخیص نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۴؛ دایره المعارف فارسی، ذیل فخ؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲۹؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۹۲؛ ش ۶، ص ۱۳۹؛ ش ۱۳، ص ۱۵۸)

شهر حرام

(حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس والشهر الحرام (مائده ۹۷)

مـاه حرام. ماهی که جنگ در آن حرام است و چهار ماه ذی قعـده، ذی حجه، محرم و رجب ماه های حرامنـد. عرب ها در ایام ماه های حرام کینه و کدورت ها را کنار می

گذاشتند و آزادانه به معاشرت و تجارت می پرداختند و چون از جنگ در این ماه ها خبری نبود آن را ماه های حرام می نامیدند.

اسلام در راستای ارزشی که برای کعبه قائل شده قسمتی از ایام سال را نیز از ارزشی برخوردار کرد تا مردم با استفاده از حرمت زمان و مکان مصالح و منافع خویش را تأمین کنند و با تفاهمی که در این دوران می یابند زمینه کنار گذاردن خوی تجاوزگری فراهم آید و به این ترتیب ماه حرام مایه قوام زندگی مردم قرار داده شده است. و مراسم حج و عمره نیز در این ماه هاست:

۱. عمره مفرده، در ماه رجب مورد تأکید فراوان قرار گرفته.

۲. عمره تمتع، در ماه ذی قعده و ذی حجه می تواند صورت گیرد.

۳. حج، اقسام حج (تمتع، افراد و قران) باید در ذی حجه انجام شود.

شیح

یا (ک) گیاه شیح

شیطان

اصطلاحاً جمره را گویند.

۱. شیطان بزرگ، مراد جمره عقبه (یا جمره کبری) است.

۲. شیطان کوچک، مراد جمره اولی (یا جمره صغری) است.

۳. شیطان میانه، مراد جمره وسطی است. (دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۳۰۰)

شیعیان نخاوله

(ک) نخاوله

ص

صاحب الرفاده

(حِ بُ رِّ دِ)شخصی را می گفتند که از نذورات و موقوفاتی که عرب به عنوان خانه کعبه می داد برای زائران و فقرا طعام فراهم می نمود.

صاحب السقایه

(سِ ـِیِ) کسی را می گفتند که با مشک و شتر برای رفاه حجاج و زوار آب شیرین از خارج به مکه می آورد.

صافیه

(یِ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

صحرای عرفات

همان (ک) عرفات

صحرای مشعر

همان (ک) مشعر

صحرای منی

همان (ک) منی

صد

(صَ) عبارت است از بازداشتن دشمن و مانند آن کسی را که در مسیر رفتن به حج یا عمره باشد از رسیدن به عرفات یا مکه. (معارف و معاریف)

صدر

(صَ دَ)

۱. بازگشت از حج

۲. روز چهارم از روزهای نحر (لغت نامه)

صرور

(صَ) حج ناکرده (لغت نامه) (â)

صروره

(صَ رِ) آن که (زن و مردی که) برای اولین بار به حج مشرف شده. (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۴۸؛ میقات حج، ش ۸، ص

(۵۵

صفا

همان (ک) کوه صفا

صفاح

(صُ فّ) حد حرم (مکه) در طریق عراق در هفت میلی بر کوهی به نام «مُقْطَع» قرار دارد. (احکام عمره، ص ۸۱)

صفا و مروه

(صَ وَ مَ وِ) دو کوه هستند در مکه در جنب مسجدالحرام و فاصله بین این دو کوه به نـام (ک) «مسعی» محل انجام یکی از اعمال حج و عمره است به نام (ک) سعی صفا و مروه.

صفه

(صُ فِ) شهرت سکو و ایوانی است در مسجدالنبی واقع در جهت شمال حجره مطهر در مدخل باب جبرئیل به ارتفاع ۴۰ (یا ۵۰) سانتیمتر از کف مسجد و به مساحت ۹۶ متر مربع (به طول ۱۲ متر در عرض ۸ متر) و تلاوت قرآن واقامه نماز را در این جا مستحب شمرده اند (و اکنون زائران روی ایوان صفه رحل های قرآن قرار می دهند و به قرائت قرآن مجید مشغول می شوند) و امـا در زمـان رسول الله جماعتی از فقرای مهاجر به علت فقـدان مسـکن در این ایوان (که در آن موقع پشت دیوار مسـجد اولیه محسوب می شد) سـکونت می کردند و حضـرت توانگران صحابه را ترغیب می فرمود تا به آنها انفاق کنند و حضرت خود با آنها می نشست و قرآن بدیشان می آموخت. اهل صفه را بر حسب تفاوت حال و مقتضیات زمان از ۱۰ تا ۹۳

نفر ذکر کرده انـد و آنچه مشـهور است آن است که آنها عبارت بودند از: بلال، ابوعبیده، عمار یاسـر، عبدالله بن مسـعود، عتبه بن مسـعود. مقـداد بن اسود، عتبه بن غزوان، زیـد بن خطاب، ابوکبشه و... اهل صـفه بعـدها با توسـعه و قـدرت یافتن اسـلام تا حـدی بی نیاز شدنـد لیکن عنوان اهل (اصـحاب) صـفه به عنوان امتیازی همچنان برای آنها باقی مانـد. با پیـدا شدن خواجگان حرم، آنها بر ایوان صفه می نشستند.

واما سکوی موجود کنونی در سمت راست ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء که امروزه به آن «سکوی خواجه ها» گویند به گمان برخی از نویسندگان و پژوهشگران همان جای صفه است، اما به زعمی دیگر مکان اصلی صفه که در احادیث شریف نبوی آمده نمی باشد. طبق نوشته ها یک سوم قسمت جنوبی صفه (به سمت قبله) از دوران پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشته و بقیه از افزوده های عمربن عبدالعزیز است. ایوان صفه را به نام (ک) «دکه الاغوات» نیز گفته اند.

(مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۷۴؛ دایره المعارف فارسی؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۱؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۷۲؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱ و ۷۲)

صلاح

(صُ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (حرمین شریفین، ص ۱۴؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

صما

(صَ مّ) سنگ کبود رنگ متمایل به سیاه است و نوشته اند که دیوارهای کعبه با سنگ های حجاری

شده «صما» بنا شده است.

صنابیر

(صَ) از قرن هفتم به بعد که سقاخانه های داخل صحن مسجدالنبی را برچیدند به جایش صنابیر(۱) حنفیات (حوضچه هایی با آب شیر) بین باب جبرئیل وباب النساء ساختند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۳ و ۱۴۸)

صوره

(رِ)

۱. مکانی است در صدر یلملم از اراضی مکه (لغت نامه)

۲. شهرت قسمت شمالی (شامی) مدینه. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۴)

صید

(صَ) یا ایها الذین آمنوا لاتقتلوا الصید و انتم حرم (مائده ۹۵)

از محرمات احرام، شکار حیوان صحرایی (وحشی) است و همچنین اعانت در صید و خوردن گوشت آن حرام است و اصولاً

صید در حرم حرام است. (â)

صید احرامی

(اِ) صیدی است که به جهت احرام ممنوع است خواه آن صید در حرم باشد خواه بیرون حرم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

صید حرمی

(حَ رَ) صیدی است که به جهت حضورش در حرم قتل آن ممنوع است خواه کشنده مُحل باشد خواه مُحْرِم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۱. صناییر جمع صنبور به معنی دهانه کاریز، ناودان حوضی و سوراخی که آب حوض از آن بیرون رود. (فرهنگ نفیسی)

ط

طائب

(ءِ) از نام های مدینه است در تورات. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طائف

(ءِ)

۱. طواف کننده (لغت نامه)

۲. از شهرهای حجاز در عربستان در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه که از بهترین ییلاقات مکه به شمار می آید و قبر عبدالله بن عباس پسر عموی رسول خدا(صلوات الله علیه) در آن جاست. طایف در قدیم مرکز قبیله ثقیف بود و مقارن طلوع اسلام دومین شهر عربستان غربی به حساب می آمد.

اهالی آن پیامبر اکرم را که برای دعوت به میانشان رفته بود با آزار واذیت بیرون نمودند. در هجوم وهابیه شهرهای مختلف حجاز، طایف نیز تاراج گردید.

طائفین

(ءِ) طهر بیتی للطائفین (بقره ۱۲۵)

کسانی هستند که بر گرد خانه کعبه مشغول طواف می باشند. به نقلی کسانی هستند که از آفاق به منظور ادای مراسم حج آمده اند. (مجمع البیان)

طابه

(بِ) از نام های مدینه است. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طاهره

(هِ رِ) از نام های زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

طبابا

(طِ) از نام های مدینه است که بر سرزمین مستطیل شکل اطلاق می شود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طراز

(ط) کمربند جامه (پرده) کعبه. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹ و ۱۲۰)

طعام

(طً) آب زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام الابرار

(طَ مُ لْ اَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام طعم

از اسامی زمزم است که غذایی از خوراکی هاست. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طلس

(طَ طِ طُ) قبایلی از اعراب که در مراسم حج بعضی از اعمال «حمس» (اهل حرم) و بعضی از

اعمال «حله» (قبایل خارج حرم) را انجام می دادند، و گفته اند اینان یمینان اهالی حَضْرَموت و عَک و عجیب و ایاذبن نزارند. اینان در احرام بسان اهل حله اما در پوشیدن لباس و دخول به خانه خدا چون اهل حمس عمل می کردند. اهل طلس چون از مکان های دور می آمدند ودر حالی که غبار راه بر آنها نشسته بود به طواف خانه خدا

می پرداختند بدین نام خوانده شدند. (کتاب حج، ص ۲۰۸، سیره رسول الله، ص ۶۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۹)

طواف

(طَ) لیطوفوا بالبیت العتیق (حج ۲۹)

عبارت است از هفت بار دور زدن خانه کعبه در مراسم حج و عمره طبق شرایطی (و هر بار گردیدن را یک شوط گویند.)(۱). طواف در مراسم و مناسک زیارت بیت الله دو گونه است: «طواف زیارت» (که واجب رکنی است) و «طواف نساء» (که واجب غیر رکنی است) وقت انجام این طواف ها در حج و عمره متفاوت است.

۱. عمره تمتع. این عبادت یک «طواف زیارت» واجب دارد که در طول ماه شوال تا ظهر نهم ذی حجه می تواند انجام گیرد.

۲. عمره مفرده. این عبادت دو طواف زیارت و نساء واجب دارد که در طول سال (به جز ایام اختصاصی حج) می تواند انجام گیرد.

۳. حج. این عبادت (حج افراد، حج قران و حج تمتع) دو طواف زیارت و نساء واجب دارد که فرصت انجام آن از روز دهم ذی حجه تا دوازدهم (و گاه تا آخر) ذی حجه است.

واجبات طواف

نیت کردن

ختنه بودن(۲)

وضو داشتن

ستر

عورتین نمودن

مباح بودن لباس

طاهر بودن لباس و بدن

از حجرالاسود شروع نمودن

به رکن حجرالاسود ختم کردن

هفت دور (شوط) تمام زدن

دورها را پی در پی انجام دادن

حجر اسماعیل را در دورها داخل کردن

بدن را از کعبه و اجزای آن (درون کعبه، دیوار کعبه، شاذروان) خارج داشتن

کعبه را در سمت چپ قرار دادن (رو یا پشت یا شانه راست به کعبه نکردن. بنابراین طواف کعبه بیضی شکل است نه مربع و از غرب به شرق است)(۳).

در مطاف (محدوده مجاز طواف) دور زدن. یعنی در فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم بودن. این فاصله از دیوار خانه حدود ۵/۲۶ ذراع (حدود ۱۳ متر) می باشد (و از طرف حجر، حد مطاف از دیوار حجر ۵/۶ ذراع است) و بر روی زمین اطراف بیت با حاشیه ای از سنگ سیاه مشخص گشته. به نظر برخی فقها طواف در خارج از این حد (در پشت مقام ابراهیم) در حال تقیه یا در حال اضطرار یا در صورت ازدحام طواف کنندگان (تا حدی که عرفاً اتصال آنان محفوظ باشد) صحیح است.

مستحبات طواف

پیاده بودن

پا برهنه بودن

نزدیک خانه بودن

چشم به زیر انداختن

موقع ظهر به جای آوردن

قدم ها را کوچک برداشتن

حجرالاسود را مس کردن و بوسیدن

به دعا و قرآن و تهلیل و تکبیر و صلوات مشغول بودن

در شوط هفتم در مستجار بر دیوار کعبه دست گشودن و شکم چسباندن

دعاهای وارده را در برابر درِ کعبه و برابر اسماعیل و در رکن یمانی خواندن.

مکروهات طواف

۱. طواف نزد قریش عددی نداشت، پس حضرت عبدالمطلب هفت شوط مقرر کرد و خدا چنین مقرر فرمود. (منتهی الآمال)

۲. برای مردان.

۳. با ایستادن بر بام کعبه می توان دید که طواف

کنندگان از طرف راست می آیند و به طرف چپ می روند و همان طور که جهت حرکت وضعی و انتقالی زمین و جهت حرکت خورشید و سیارات آن همه از غرب به شرق و همه در مدار بیضی است، طواف نیز همگام با حرکت سیارات از غرب به شرق و بیضی است. (قاموس قرآن، ذیل کعبه).

برطله گذاشتن(۱)

خوردن و نوشیدن

به قضای حاجت نیاز داشتن

به غیر ذکر خدا و آیات و دعا سخن گفتن

دهن دره و خمیازه کردن و خندیدن و انگشت به صدا در آوردن

نیابت طواف

به فرموده فقها در صورت مشقت و حرج می توان برای طواف نایب گرفت.

پاداش طواف(۲)

- عذاب نشدن

بالا رفتن درجات

بخشیده شدن گناهان

ثواب آزاد کردن بنده یافتن.

همراه طواف

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) در طواف باید قصد آن داشت که گشتن دور خانه گریزی است از همه چیز به سوی خدا و در پناه امن او در آمدن است.

طواف آخر العهد

(خِ رُ لْ عَ) طواف وداع. طواف مستحبی خانه کعبه است در موقع بازگشت از آن جا و مستحب است از خداوند متعال توفیق مراجعت طلب کردن (لغت نامه)

و به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) در طواف وداع نیت بر این باید داشت که با رحمت پروردگار کوچ می کنند و

بر این تصمیم باید بود که از این پس واجبات الهی را ادا کنند و به دنبال اعمالی باشند که آنها را به حضرت حق نزدیک تر کند.

طواف افاضه

(اِ ضِ) طواف زیارت حج را گویند چون برای این طواف از منی به مکه کوچ می کنند.

طواف اول طواف

زیارت را گویند. (که در عمره ها و حج اولین طواف است)

طواف اول عهد

طواف تحیت، طواف قدوم، طواف لقاء، طواف موقع دخول به مکه است. (لغت نامه)

طواف بیت الله

طواف خانه کعبه.

طواف تحیت

(تَ یَّ) همان (ك) طواف اول عهد

طواف حامل و محمول

آن چنان است که یکی به ضرورتی دیگری را بر شانه یا پشت گیرد و حمل کند تا او طواف را صورت دهد. حامل می تواند ضمن حمل او برای خود نیت طواف کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف حج

طواف واجب خانه کعبه است در ضمن انجام مناسک حج (افراد، تمتع و قران) و دوبار انجام می شود: یکی (ك) «طواف زیارت» و دیگری (ك) «طواف نساء».

طواف دوم

طواف نساء را گویند. (که در عمره مفرده و حج دومین طواف است).

طواف رکن

طواف زیارت را گویند. (که واجب رکنی است)

طواف زنان

همان طواف نساء است. (لغت نامه)

طواف زیارت

طواف واجب (رکنی) بیت الله است در مراسم حج (و عمره) موسوم به طواف اول. طواف فرض، طواف فرضیه، طواف رکن، این طواف در:

۱. عمره مفرده،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد، و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد و زمان انجام آن از اول ماه شوال است تا قبل از روز نهم ذی حجه.

۳. حج،

هفتمین عمل حج (تمتع و قران)(۳) است که بعد از حلق یا تقصیر (در منی و بیرون آمدن از احرام) در روز دهم ذی حجه با کوچ (افاضه) از منی به مکه صورت می گیرد.(۴) این طواف را بعد از مراجعت از منی (در روز دوازدهم ذی حجه) نیز می توان انجام داد، ولی مستحب

۱. کلاه درازی است (که زی یهودیان است) و در ایام پیشین موقع طواف بر سر می کردند.

۲. طبق روایات منقول از معصومین(علیهم السلام).

۳. و ششمین عمل حج افراد.

۴. و لذا این طواف علاوه بر اسامی دیگرش به طواف افاضه نیز موسوم است.

است که در همان روز عید صورت گیرد. این طواف در غیر لباس احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد چون با انجام حلق (یا تقصیر) از لباس احرام بیرون می آیند.

طواف سنت

(سُ نَّ) (ک) طواف مستحب

طواف صدر

(صَ)(۱) (صَ دَ)(۲)

۱. طواف وداع را گویند. (لغت نامه؛ در راه خانه خدا، ص ۱۶۹)

۲. طواف افاضه. (پیامبر) «همچنان سواره طواف افاضه کرد واین طواف را طواف صدر نیز گویند» (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲۹)

طواف عربان

طوافی که عرب در حج جاهلی می بایست در لباس حمس انجام دهد؛ یعنی هر کس که اول بار به حج یا عمره می آمد می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از «حمس» «عاریه» و یا «اجاره» کرده باشد و اگر در لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست آن را به دور افکند و اگر نمی خواست لباسش را از دست بدهد می بایست برهنه طواف نماید.

طواف عمره

طواف واجب خانه خداست ضمن انجام مناسک عمره:

۱. عمره تمتع،

یک طواف واجب دارد به نام (ک) «طواف زیارت».

۲. عمره مفرده،

دو طواف واجب دارد، یکی به نام (ک) «طواف زیارت» و دیگری به نام (ک) «طواف نساء».

طواف فرض

(فَ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف فریضه

(فَ ضِ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف قدوم

(قُ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف لقا

(لِ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف مستحب

هفت بار گردیـدن غیر واجب گرد کعبه است. و فرموده انـد مسـتحب است در ایام توقف در مکه ۵۲ یا ۳۶۰ طواف و یا ۳۶۰ شوط یا هر چه تواننـد طواف کردن. طواف وداع، طواف به نیابت معصومین و والدین و همسـر و اولاد و خویشان و دوسـتان و مؤمنین زنده و مرده و جنابان ابوطالب، عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، آمنه و فاطمه بنت اسد نیز مستحب معرفی شده اند. در طول مستحبی طهارت (با وضو بودن) شرط نیست.

طواف متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) طواف آن کس که عمره تمتع کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف متعه

(مُ عِ) طواف عمره تمتع (فرهنگ معارف اسلامی، ذیل طواف)

طواف نساء

(نِ) طـواف واجب (غیر رکنی) بیت الله است در مراسم حـج (و عمره) موسـوم به طـواف دوم و طواف زنـان.(۳) این طواف با لباس غیر احرام است و در:

۱. عمره تمتع،

وجود ندارد.

۲. عمره مفرده،

ششمین عمل است که بعد از حلق یا تقصیر صورت می گیرد و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۳. حج، دهمین عمل (حج تمتع و حج قرآن)(۴) است که بعد از خاتمه واجبات منی تا روز دهم (یا

دوازدهم) و مراجعت به مکه بعد از سعی صفا و مروه صورت می گیرد.

طواف نافله

(فِ لِ) طوافی که فرض نباشد چون طواف الوداع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف نیـابتی از جمله طواف هـای مسـتحبی است که به نیـابت از دیگران و یـا به نیـابت از معصومین(علیهم السـلام) انجام می

شود.

طواف واجب

هر یک از دو طواف زیارت و نساء است.

طواف وداع

(مِ) یا (کِ) طواف آخر العهد

طوافین

(طَ فَ) دو طواف زیارت و نساء را گویند.

طیب

بوی خوش. استعمال و بوییدن طیب و عطریات از محرمات احرام است و در صورت ارتکاب موجب کفاره است.

۱. لغت نامه.

۲. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

۳. با انجام این طواف و خواندن نماز آن، زن که از محرمات احرام است حلال می گردد.

۴. نهمین عمل حج افراد.

طیبه

(بِ)

۱. نام زمزم است. (لغت نامه)

۲. نام مدینه است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طیبه

(طَ یِّ بِ)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام زمزم است. (طبقات، ص ۶۷، میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

ظ

ظبایا

(ظ) از نام های مدینه است به معنای سرزمین گرم و داغ، و خدای سبحان، به برکت دعای رسول الله (صلوات الله علیه) گرمای شدید آن را منتقل به جحفه نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷).

ظلا

(ظُ لّ) سکویی در قسمت قدیمی مسجد النبی که آن را «صفه» یا «ظلا» می گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۹ (â).

ظلال

از مضمون روایات و نقل مدینه شناسان استفاده می شود که مدتی طولانی و در زمان ائمه(علیهم السلام) بخشی از مسجد النبی (بیرون از مسجد اصلی) در سمت شمال و در نزدیکی صحن، دارای سایبانی بوده که از آن به «ظلال» و «مظله» تعبیر شده است. (میقات حج، ش ۲۶، ص ۱۰۲).

ع

عائر

همان (ك) کوه عائر

عاصمه

(صِ مِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مهاجرین و انصار را حفظ کرد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عافیه

(یِ) از اسامی زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

عاقر

(قَ) از اسامی مکه است، مسطور در کتاب شعیاء و در مفاد مسجد الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

عاکف

(کِ) و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواءً العاکف فیه و الباد (حج ۲۵)

عاکف کسی است که مجاور خانه کعبه باشد. بومی مکه. (مجمع البیان، ذیل آیه ۲۵ حج آیه ۱۲۵ بقره)

عالیه

(یِ)

۱. سرزمین حجاز که مشتمل بر بلاد واسعه و مواضع شریفه و یا آن قسمتی که از رمه تجاوز کند تا مکه و یا مشتمل بر همه آن قسمتی از قریه ها و آبادی های مدینه که از طرف نجد تا تهامه یافت می شود. (لغت نامه)

۲. نام محله ای در مدینه که در آن خانه هایی از قبیله بنی نضیر بود که به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و حضرت، ماریه را در این محل در خانه ای سکونت داد که به مشربه ابراهیم معروف است. (نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۸۶)

عام الاستطاعه

(مُ لْ اِ تِ ع) سالی که استطاعت رفتن به حج فراهم می آید. سال مستطیع شدن برای عبادت حج.

عام الحصر

(حَ) سالی است که زائر کعبه به جهت بیماری از اتمام مناسک حج باز ماند و این در صورتی است که حصر را مختص مرض بدانیم. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبا

(عَ) رداء. قطعه ای از احرام که به دوش افکنند. (میقات حج، ش ۵، ص ۴۹؛ و...)

عبادت مختلط

حج کردن عبادتی است که دو جنبه مالی و بدنی دارد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبد الدار

(عَ دُ دّ) نامی است که در دوره جاهلی برخی از اقوام به جهت تعظیم و تکریم خانه کعبه بر فرزندان خویش می نهادند. (کعبه، ص ۴۴)

و بنی عبد الدار طایفه ای بودند که مقارن ظهور اسلام منصب حجابت و سدانت کعبه را در اختیار داشتند.

عتیق

(عَ) کعبه همان (ک) بیت العتیق

عج

(عَ جّ) ضجه و فریاد مردم به تلبیه (ک) ثج

عدل

(عَ) در زمان قریش نامی بود برای (ک) پیراهن کعبه

عذرا

(عَ)

۱. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳؛ میقات

حج،ش ۴، ص ۱۴۸)

۲. از نام های مدینه است (در تورات) زیرا از آن سرزمین با دشمنان اسلام سخت برخورد شد تا به دست رسول الله رسید. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷ ص ۱۶۷)

عراء

(عَ) از نام های مدینه است از آن جهت که ساختمان های شهر مدینه کوتاه بود و سعی می شد تا از خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مرتفع و بلندتر نگردد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عرب

(عَ رَ) اصلا نام مردم و قوم سامی عربستان یا جزیره العرب است (ولی اکنون نام همه مردمی است که زبان مادری آنها عربی است). مورخین عرب را به طور کلی به دو دسته تقسیم می کنند.

عرب منقرضه و عرب باقیه:

۱. عرب بائده

عرب منقرضه، عرب اصل و از نسل سام بوده اند؛ مثل قبایل عاد، ثَمود، عَمالِقِه، جُرهُم اولی، حَضْرَ موت، طَسم، جَدیس، اَمیم، جاسم، عَبیل، عبد ضَخْم، حَضورا. و همه این قبایل قبل از ظهور اسلام از بین رفته بودند.

۲. عرب باقیه

دو دسته هستند: عدنانی و قحطانی.

الف عرب عدنانی یا «عرب شمالی» عرب هایی هستند که به مناسبت سکونت در عربستان و مجاورت با قبایل خالص، عرب شده اند (عرب مستعربه اند). عدنانیان در تهامه و نجد و حجاز تا مرزهای شام و حدود عراق سکونت داشتند و اکثر آنان (بجز قریش و ثقیف) صحرا گرد و بیابان نشین بودند، و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام بودند. نسبت آنها را به مُضَربن نزاربنِ مَعَدّ بن عدنان از اخلاف حضرت اسماعیل پیغمبر(علیه السلام) رسانیده اند ولذا آنها را عرب مُضری و عرب نزاری و عرب مَعَدی و عرب اسماعیلی نیز می خوانند.

ب عرب قطحانی یا «عرب جنوبی» ساکن عربستان جنوبی به خصوص یمن بوده و به قولی قسمتی از ایشان به شمال عربستان مهاجرت کردند (مثلاـ اوس و خزرج از جمله عرب های یمانی و قحطانی هستند) و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام قحطانیان بودند. نسبت قحطانیان را به یَعرُب بن قَحطان (از اولاد سام) رسانیده اند و اما به قولی اینان نیز جزو عرب های خالص نبوده و مستعربه هستند.

عربستان

(سَ، سُ) کشوری است که مقدس ترین اماکن جهان (مکه و مدینه) در آن جا است. کشوری که سرزمین وحی است. کشوری که اعمال حج و عمره در آن صورت می گیرد. کشور عربستان سعودی(۱) با مساحتی حدود ۲۱۴۹۶۹۰ (و به نقلی دیگر ۲۲۶۰۰۰۰) کیلومتر مربع بزرگ ترین قسمت شبه جزیره عربستان (و تقریباً ۵۴) را تشکیل می دهد و در دورترین قسمت جنوب غربی آسیا قرار دارد. این کشور از چهار بخش (نَجد، اَحساء، حِجاز

و عَسیر) تشکیل یافته و دارای سیزده استان می باشد و جمعیتی حدود ۱۸ میلیون(۲) نفر دارد. مکه پایتخت دینی آن و ریاض پایتخت رسمی می باشد و جده محل سفارتخانه های کشورهای خارجی است. این کشور محدود است از جنوب به یمن، از شمال به اردن و عراق و کویت، از غرب به دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و امارات متحده عربی وقطر و عمان.

مذهب سعودی

مذهبی که امروزه در سرزمین مقدس وحی رواج دارد مذهب «وهابیه» است، منتسب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تَمیمی (متولد ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ هجری قمری در «عُیَیْنِه» در وادی حَنیفه در نجد، متوفی سال ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۷ هجری قمری در «درْعیّه» از عرب های بیابانی نجد و شاگرد شیخ محمد مهدی بصری. ابتدا ظهور او به سال ۱۱۴۳ هجری بود که سخنانی علیه اعمال و عقاید متفق علیه مسلمین به میان آورد و پدرش که قاضی «عیینه» بود با

۱. و چه تأسف بار است این تخصیص و اضافه «سعودی» به سرزمین اسلام و مهبط وحی الهی!

۲. که ۵/۴ میلیون نفر خارجی می باشند. (روزنامه اطلاعات، ۳۱/ ۳/ ۷۹، ص ۱۲) ۲۲ میلیون نفر که ۳/۵ میلیون نفر از آنها مهاجرین خارجی هستند (روزنامه اطلاعات، ۳۱/ ۳/ ۷۹، ضمیمه، ص ۸).

وی مخالفت کرد بعد از مرگ پدر در سال ۱۱۵۳ هجری جرأت بیشتری به خود داد و به انکار قسمتی از اعمال مذهبی پرداخت تا این که در سال ۱۱۶۰ هجری از «عیینه» رانده شد و رهسپار شهرک «درعیه» گردید. وی در آن جا با جلب نظر حکمران شهر «محمد بن سعود» و در پرتو کمک های

نظامی سعودی ها داعیه خویش را گسترش داد و رهبر مذهبی گردید و بدین ترتیب وهابیه(۱) در طی دو قرن توانست مذهب رسمی عربستان سعودی گردد. اعتقادات وهابیت بر اساس ویرانه های عقاید «ابن تَیمیّه حرانی» (متولد سال ۶۶۱، متوفی سال ۷۲۸ هجری قمری) از فقهای ظاهر و مفسر مکتب حنبلی و شاگرد او «ابن قَیِم» (متولد سال ۶۹۱، متوفی سال ۷۵۱ هجری قمری) بنا شده است و در اصول و فروع پیرو تعالیم تقی الدین تیمیه هستند. آنها

برای خداوند جهت و جسمیت قائلند.

آنچه را که در کتاب خدا و سنت پیامبر نمی یابند بدعت می شمارند.

بر پا کردن یاد بود برای پیامبر و امام و ایجاد بنا بر قبور را حرام می دانند.

یاری و شفاعت طلبیدن از پیامبر و تبرک جستن به مزار حضرتش را کفر و شرک می دانند.

تقلید یکی از مذاهب اربعه را لازم نمی دانند بلکه احیاناً بر خلاف آن مذاهب اجتهاد می کنند.

تمام فرق اسلامی و مسلمین را به دلیل زیارت قبور اولیاء الله و طلب حاجت و شفاعت از ایشان به الحاد و شرک متهم ساخته و خونشان را روا شمرده و مالشان را حلال کرده اند.

حکومت سعودی

تاریخ سیاسی و حکومتی عربستان، تاریخ سر بر آوردن سلسله آل سعود است. از سال ۱۳۵۱ هجری قمری که ابن سعود عنوان سلطان عربستان را یافت) جریان پیدایی این دودمان در تاریخ با پیدایش وهابیه شروع می شود. آن گاه که محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ هجری رهسپار «درعیه» گردید، محمد بن سعود حکمران آن جا را به سلطنت نجد تطمیع کرد و حاکم نیز با پذیرش این دعوت به ترویج

اعتقادات وی اهتمام نمود و با این توافق هم شیخ محمد توانست داعیه مذهبی خود را گسترش دهد و هم آل سعود موفق شد در طی دو قرن به پشتوانه آورده های وهابیت که قصد نابودی و قطعه قطعه کردن حکومت عثمانی را داشتند و با تاخت و تاز به شهرهای مختلف به تدریج در طی سه دوره مختلف به قدرت رسیدند:

۱. در دوره اول، مقر قدرت آل سعود در «درعیه» بود و محمد بن سعود «متوفی ۱۱۷۹ هجری قمری) اهالی «درعیه» را برای جنگ با مردم نجد فرا خواند و بارها با اهالی نجد و احساء جنگید. بعد از او پسرش عبد العزیز اول (طی سال های ۱۱۷۹ ۱۲۱۸ قمری) وسپس سعود(۲)بن عبد العزیز (طی سال های ۱۲۱۸ ۱۲۲۹ قمری) با تاخت و تاز به سرزمین های مختلف تصرفاتی در شبه جزیره و خلیج فارس انجام دادندو کشتارهای بسیاری نمودند(۳) تا این که با تصرف مدینه و مکه، حجاز را در تصرف خود در آوردند و قدرتشان به جایی رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان در تصرف خود در آورند و قدرتشان به جای رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابیگری کرد و مذهب آنان

۱. یا شاخ شیطان. بخاری روایت می کند پیغمر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نجد جای زلزله و فتنه هاست و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید. (فرقه وهابی، ص ۲۳۱).

۲. او نوه دختری محمد بن عبدالوهاب هم می شود (یعنی حاصل پیوند سیاسی مذهبی).

۳. از جمله در سال ۱۲۱۶ قمری سعود به فرمان پدرش عبدالعزیز با استفاده از تعطیلی

شهر کربلا- حمله غافلگیرانه ای به آن کرد و در روز عید غدیر مردم بسیاری را از دم تیغ گذرانید و اماکن مقدسه شیعه را ویران ساخت. (قبر امام ویران، ضریح از جای کنده و گنجینه ها به غارت برده شد). آنها در همین سال (و سال های ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ قمری) به نجف حمله کردند اما شکست خورده بازگشتند. در محرم سال ۱۲۱۸ قمری بدون جنگ بر مکه دست یافتند وقبه و بارگاه حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه وقبه زادگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر قبه های اطراف کعبه (از جمله قبه زمزم) را خراب کردند. در سال ۱۲۲۰ قمری سعودبن عبدالعزیز با تصرف مدینه مقابر مقدسه را ویران و بارگاه ائمه شیعه را تخریب و ذخایر بارگاه شریف نبوی را غارت نمود.

را در حجاز رسمیت داد. سرانجام دولت عثمانی، حکمران جدید مصر محمد علی پاشا را مأمور براندازی ایشان کرد. ابراهیم پاشا ارتشی مرکب از سربازان ترک و آلبانی و عرب را به فرماندهی پسرش طوسوس پاشا به سوی حجاز اعزام داشت. طوسوس در سال ۱۲۲۷ قمری از بندر ینبع وارد مدینه شد و آن را گشود و مقاومت وهابیون مکه را در هم شکست اما موفق به فتح «درعیه» نشد. ابراهیم پاشا، پسر دیگرش را مأمور تسخیر نجد کرد و او در سال ۱۲۳۳ قمری «درعیه» پایتخت آل سعود را متصرف شد.

۲. در دوره دوم، آل سعود بعد از سرکوب شدن توسط «محمد علی پاشا» با کمک های نهانی دوباره جان گرفتند و حکومت آل سعود در ریاض با سر بر آوردن «تُرکی بن عبدالله بن محمد»

آغاز گردید. او در سال ۱۲۳۵ قمری با همراه ساختن جمعی از اعراب در «ریاض» دولت گونه ای تشکیل داد و چون (در سال ۱۲۴۹ قمری) در گـذشت چنـد تن حکومت کردنـد، تـا این که به علت جنـگ خانگی سـعودی ها، ریاض به دست آل رشـید حکومت مورد حمایت عثمانی در «نجد» (که در جبل شَمَّر اقامت داشتند «حائل» را پایتخت قرار داده بودند) افتاد.

۳. در دوره سوم، ریـاض در سال ۱۳۱۹ قمری توسط «عبد العزیز بن سـعود» مشـهور به «ابن سعود» (متولد ۱۲۹۳، متوفی ۱۳۷۳ هجری قمری) از آل رشید پس گرفته شد. و با غلبه او بر امیر نجد (عبد العزیز بن رشید) تمام نجد (به سال ۱۳۲۲ قمری) تسلیم وی شـد. ابن سـعود که خود را امام وهابیه و امیر نجـد خواند، در سال ۱۳۲۴ قمری «ابن رشـید» را شـکست قطعی داد و به قتل رسانید و در سال ۱۳۲۶ قمری ارتش عثمـانی را از «نجـد» و در سال ۱۳۳۱ قمری از «احسا» بیرون رانـد. در جنگ جهانی اول، بریتانیا «ابن سعود» را به عنوان حکمران مستقل نجد شناخت و کمک های مالی زیادی به وی نمود و پس از جنگ جهانی اول «ابن سـعود» ملک حسین (شریف مکه) را مغلوب کرد و راند و در سال ۱۳۴۰ قمری «آل رشـید» را برانداخت. و چون در سال ۱۳۴۳ قمری بر دولـت هاشـمیان در حجـاز مسـلط گشـت خـود را رسـماً پادشـاه حجـاز و نجـد و در سـال ۱۳۵۱ قمری پادشـاه «عربستان سعودی» اعلام نمود و برای جلب نظر مسلمانان جهان زیارت مکه و مدینه را آزاد ساخت.

(تاریخ مکه، ص ۱۷۰ الی ۱۹۰؛ تاریخ

ادیان، ص ۲۹۸؛ ترجمه کشف الارتیاب، دایره المعارف فارسی ذیل عناوین مربوط، مکتب اسلام، ش ۳۳۷، فرقه وهابی).

عرش

(عُ رُ) (عُ عَ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

عرش الله

(عَ شُ لاّ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲۱۲، ص ۹۲)

عرفات

(عَ رَ) فاذا افضتم من عرفات (بقره ۱۹۸)

وادی عرفات بیابان و صحرای وسیع و همواری است بین مکه و طایف حدود ۲۰ (الی ۲۴) کیلومتری جنوب شرقی مکه (واقع در دامنه جبل الرحمه). عرفات از هر طرف با کوه های شیب دار و پلکانی مانند احاطه شده است. مساحت این وادی را حدود هشت کیلومتر مربع ذکر کرده اند و طول عرض آن را دو میل در دو میل نوشته اند.(۱) عرفات یکی از مواقف حج است و تنها موقفی است که خارج از محدوده حرم است (بخش عمده آن خارج از حرم است) و به نظر فقها چند موضع در اطراف صحرای عرفات (به نام های ثویه، عرنه، نمره، ذوالمجاز، اراک) سر حدات عرفات می باشند. در سمت مغرب مسجد نمره و از سمت شمال دو مناره ۵ متری با فاصله زیاد حدود عرفات را مشخص می کنند. سراسر مشرق عرفات را دامنه وسیع قوسی شکلی محصور کرده و در جنوب این قوس تا راه طایف پیش رفته و دنباله شمالی این قوس هم کمی به سمت مغرب جلو رفته تا جبل

۱. ارقام دیگری نیز ذکر کرده اند؛ چون طول و عرض ۲ کیلومتر در ۲ کیلومتر یا حتی طول ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ کیلومتر در عرض ۵/۶ یا ۸ یا ۵/۸ کیلومتر.

الرحمه که دامنه جنوبی حد دیگر عرفات است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در عرفات» است (یعنی توقف در آن از اول و ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز).

تسمیه عرفات

جمع

عرفه است به معنی کوه و بلندی.

از جهت رفعت و بلندی این موقف است.

محیط بسیار آماده است برای معرفت به خدا.

حضرت آدم(علیه السلام) در این نقطه اعتراف نمود.

حاجیان در این نقطه به گناه خودشان اعتراف می نمایند.

حضرت جبرئیل در این جا امت ها را به حضرت ابراهیم(علیه السلام) معرفی کرد.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) در این جا هنگام بیان جبرئیل در مورد اعمال حج می فرمود: «عرفت عرفت».

حضرت ابراهیم(علیه السلام) در این جا با خواب دیدن درباره فرزندش نسبت به وظیفه اش عارف گردید.

حضرت آدم و حضرت حوا (علیهما السلام) بعد از هبوط و جدایی در این جا یکدیگر را یافتند و نسبت به هم عارف گردیدند.

به علت صبر حاجیان بر وقوف در این نقطه (و یا به علت صبر حاجیان برای رسیدن به این نقطه) این مکان عرفات (به معنی صبر) نامیده شد.

عرفه

(عَ رَ فِ)

۱. سرزمین (ک) عرفات (طبقات، ص ۲۰)

۲. تلی است بر فراز کوه عرفات به ارتفاع ۶۰ متر که جبل الرحمه هم خوانده می شود (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۳. روز نهم ذی حجه که طی آن حجاج در مراسم حج در عرفات وقوف می کنند. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۰)

عرنه

(عُ رَ نِ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و ماندن در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰؛ مناسک حج، مسئله ۳۶۵)

عروس عرب

کنایه از مکه معظمه است (فرهنگ های: رشیدی، آنندراج، نفیسی، برهان قاطع)

عروش

(عُ عَ)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

عروض

(عَ) سرزمین دارای پستی هایی که سیل بر آن جاری می شود.

۱. مکه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ تاریخ مکه، ص ۱۵)

۲. مدینه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

۳. قسمتی از شبه جزیره العرب و در دنباله نجد است که به کناره های خلیج فارس منتهی شده و مشتمل است بر یمامه و احساء و عمان و حوالی آن.

عری

(عُ را) از نام های مدینه است (به معنی مردان بزرگی که ضعفا به آنها پناه می برند) از آن جهت که بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مردم مستضعف زیادی رو به مدینه آوردند تا در پناه آن حضرت زندگی سعادتمندی داشته باشند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عریش

(عَ)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

عسکران

(عَ کَ) عرفه و منی. (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

عسیله

(ك) چاه عسیله

عشره کامله

(عَ شَ رِ) و اتموا الحج و العمره لله فان احصر تم فما استیسر من الهدی... تلك عشره کامله (بقره ۱۶۹)

کنایه از ده روزه حاجیان که سه روز در ایام حج دارند و هفت روز بعد از حج و این حکم بر کسانی است که قدرت قربانی ندارند. (فرهنگ غیاث اللغات)

عصفر

(ك) گیاه عصفر

عصمه

(عَ صِ مِ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

عقبه

(عَ قَ بِ) ناحیه ای است واقع بین مکه و منی که در این محل جمره ای واقع شده است که در مناسك حج رمی می شود. فعلا عقبه برای شیطان آخر عَلَم شده و اگر به طور مطلق گفته می شود منصرف به جمره عقبه می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۰۶؛ فرهنگ فارسی؛ دایره المعارف فارسی)

عقبه اخری

همان (ك) جمره الاخری

عقبه اولی

همان (ك) جمره الاولی

عقبه وسطی

همان (ك) جمره الوسطی

عقیق

(ك) وادی عقیق

عکاظ

همان (ك) بازار عكاظ

علايم حرم

همان (ك) انصاب الحرم

علم اسلام

(عَ لَ) تعبيرى از حج در خطبه اول نهج البلاغه «و جعله سبحانه و تعالى بالاسلام علماً»، خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام قرار داد. (نهج البلاغه، ص ٣٢)

علمين

(عَ لَ مَ)

١. ظاهراً مراد دو تنگناى واقع در بين عرفات و مشعر و بين مكه و منى است كه مأزمين نيز گفته مى شود. (حج برنامه تكامل، ص ۴٣١)

٢. حدود حرم مكه از طرف مغرب (كه از جانب جده باشد) جايى است كه علمين (يا حديبيه) گفته مى شود. در علمين دو ستون ساده و كوتاه (از گچ و آجر) مقابل يكديگر روى زمين بر پا شده به عنوان علامت و نشانه آغاز محدوده و دوازده ورود به مكه مى باشد. (توضيح مناسك حج، ص ۵٣؛ حج و عمره، ص ١٣۴؛ احكام و آداب حج، ص ١٨٩؛ با ما به مكه بياييد، ص ٢٨)

علمين حرم

علايم حرم همان (ك) انصاب الحرم

عليه دم

(عَ لَ هِ دَ) كسى است كه به علت ارتكاب حرام در حال احرام و حرم بايد قربانى كند.

عمار

(عُ مّ) عمره گزاردن (لغت نامه)

عمارت

(عِ رَ) از (ك) مناصب كعبه

عمره

(عُ رَ) و تموا الحج و العمره لله (بقره ۱۹۶)

در اصطلاح فقها انجام اعمال و مناسک خاصی است در زیارت خانه خدا (زیارت کعبه است با آداب و مناسک مخصوصه). عمره از واجباتی است که در ارتباط با حج صورت می گیرد و در طول عمر مکلف یک بار به صورت عمره تمتع و یا عمره مفرده واجب می گردد.

تسمیه عمره

عمره عنوانی است بر گرفته از کلمه عمارت به معنای:

۱. آبادی. کسانی که به قصد زیارت به مکه معظمه مشرف می شوند با اجتماع خود موجب عمران آن شده و یا عمره باعث آباد بودن بیت الله است.

۲. زیادت. و عمره اضافه بر حج است.

زمان عمره

با توجه به اقسام حج، دو نوع عمره وجود دارد:

۱. عمره تمتع انجام آن برای کسانی است که استطاعت حج تمتع پیدا می کنند یعنی برای اهل آفاق (غیر اهالی مکه و ساکنین حوالی آن) می باشد و پیش از حج تمتع از اول ماه شوال تا قبل از روز نهم ذیحجه می تواند صورت گیرد.

۲. عمره مفرده، انجام آن برای کسانی است که وظیفه شان حج افراد و قران است، یعنی برای اهالی مکه و ساکنین حوالی آن می باشد، که بعد از انجام حج (در صورت تمکن) و در طول سال می تواند صورت گیرد. (غیر از ایام اختصاصی حج)

واجبات عمره این عبادت دو نوع واجبات دارد:

۱. واجب رکنی، احرام و طواف زیارت و سعی از واجبات رکنی هستند.

۲. واجب غیر رکنی، تقصیر و نماز طواف زیارت و طواف نساء و نماز طواف نساء از واجبات غیر رکنی هستند.

تفاوت دو عمره

۱. عمره مفرده اختصاص به ماه های حج ندارد ولی عمره تمتع باید در اشهر حج انجام شود.

۲. عمره مفرده را می توان جدا از حج به جا آورد ولی عمره تمتع همراه حج انجام می شود.

۳. عمره مفرده دارای طواف نساء و نماز طواف نساء

می باشد ولی عمره تمتع این دو عمل را ندارد.

۴. در عمره مفرده مرد مخیر است بین انجام حلق و تقصیر، ولی در

عمره تمتع این اختیار و جود ندارد و فقط باید تقصیر نمود.

۵. در عمره مفرده آمیزش جنسی قبل از فراغ از سعی، عمره را فاسد می کند و باید ضمن تمام کردن عمره آن را اعاده نمود اما در عمره تمتع فساد آن را محل حرف و بحث دانسته اند.

عمره استحبابی

(اِ تِ) عمره مفرده است که مستحب است برای همه مسلمانان جهان چه اهل مکه و چه اهل آفاق، و در ماه رجب، استحباب تاکید مؤکد دارد.

عمره الاسلام

(عَ رَ تُ لْ) عمره نخستین است (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۹)

عمره افراد

(اِ) عمره مفرده را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره اکمه

(اَ کَ مِ) عمره بیست و هفتم ماه رجب نزد اهل مکه. ریشه عمره اکمی نزد مکیان آن است که چون عبدالله بن زبیر از ساختمان کعبه مقدس بپرداخت، عمره ای گزارد و اهل مکه همراه او بودند تا به محل «اکمه» رسید و از آن جا احرام بست و این واقعه روز بیست و هفتم ماه رجب بود. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۱۷۹)

عمره بتلا

(بَ) عمره بدون حج است. (فرهنگ جامع؛ دائره الفرائد، ج ۳، ص ۲۹)

عمره تطوع

(تَ طَ وُّ) همان (ک) عمره استحبابی

عمره تمتع

(تَ مَ تُّ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا که با واجب شدن حج تمتع واجب می شود (یعنی مخصوص اهل آفاق است، یعنی کسانی که وطن آنها تا مکه بیش از ۱۶ فرسخ شرعی یا ۸۷ کیلومتر می باشد). بنابراین وجوب این عمره برای کسانی است که استطاعت تمتع را پیدا می کنند.

تسمیه تمتع این عمره از آن جا که با حج تمتع در ارتباط است و باید در همان سال حج تمتع (و قبل از آن) انجام گیرد عمره

تمتع نامیده شده است.

زمان تمتع وقت مخصوص این عمره شهر حج است (یعنی از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه) و انجام این عمل طی این زمان خاص بیش از یک بار جایز نیست.

اعمال تمتع واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از(۱):

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام دور خانه کعبه هفت بار گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت نمودن.

۵. تقصیر، در مکه (و معمولا جنب مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن.

میقات تمتع مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام عمره تمتع را بست عبارتند از:

۱. جحفه، در شمال غربی مکه

۲. یلملم، در جنوب شرقی مکه

۳. ذو الحلیفه، در جنوب مدینه

۴. وادی عقیق، در شمال شرقی مکه

۵. قرن المنازل، در شرق مکه

۶. محاذی، با

میقات (ل)

۷. ادنی الحل، نزدیک ترین موضع حل

۸. خانه، در صورت نزدیک تر بودن به مکه از میقات های پنجگانه

۹. فخ، در مکه برای کودکان(۲)

مکه و تمتع

بعد از خاتمه اعمال عمره تمتع، تا روز هشتم ذی حجه (زمان محرم شدن برای اعمال حج تمتع)

۱. در مورد توضیح بیشتر اعمال عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

۲. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه و یا قسمت «میقات».

خروج از مکه جایز نیست.

عمره جعرانه (جِ عِ رّ نِ) (جُ نِ) عمره ای که احرام از جعرانه گرفته شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره حدیبیه

نام عمره ای از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که به جا آورده نشد و متوقف ماند به علت انعقاد صلح (ک) حدیبیه.

عمره رجبیه

(رَ جَ یِّ) شهرت عمره مفرده ای که در ماه رجب صورت گیرد. برای عمره این ماه فضیلت بسیاری ذکر شده است. از جمله از امام نهم(علیه السلام) منقول است که افضل عمره ها عمره رجب است.

عمره صلح

همان (ک) عمره قضا

عمره القصاص

(قِ) همان (ک) عمره قضا

عمره قضا

(قَ) نام عمره ای است که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در ذی قعده سال هفتم هجری (به اتفاق اصحاب)(۱) به جای

آورد و به اسامی دیگری هم معروف است.

۱. عمره الصلح - چون براساس صلح حدیبیه انجام شد.

۲. عمره القصاص چون به تلافی صلح حدیبیه انجام شد.

۳. عمره القضیه چون در صلح حدیبیه، حکم و فرمان (قضیه) شد که عمره در سال هفتم (هجری) انجام پذیرد.

۴. عمره القضا - چون در سال ششم هجری مشرکین مانع از ورود حضرت رسول برای ادای عمره شدند و اجرای آن به سال دیگر موکول گردید، گویی عمره سال هفتم قضای عمره سال ششم است، و نیز قضا به معنی حکم است، و در سال ششم در حدیبیه حکم بر آن قرار گرفت که عمره در سال هفتم انجام گیرد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۷۰)

عمره قضیه

همان (ک) عمره قضا

عمره مبتوله

(مَ لِ) عمره بریده شده یعنی عمره بدون حج، عمره افراد، عمره مفرده، عمره قران.

(فرهنگ معارف اسلامی؛ آداب عمره قران، ص ۵۴، فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۰؛ حج البیت، ص ۱۵۵)

عمره مستحبی

همان (ک) عمره استحبابی

عمره مفرده

(مُ رَ دِ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا، و وجوب آن(۲) برای کسانی است که:

۱. اهل مکه اند.(۳)

۲. در حکم اهل مکه اند و منزل آنان تا مکه کمتر از ۱۶ فرسخ شرعی (یا ۴۸ میل یا ۸۷ کیلومتر) می باشد(۴)

۳. در قید نذر و عهد و یمین و شرط ضمن عقد هستند و یا حج را فاسد کرده اند و یا حج از آنان فوت شده است.(۵)

تسمیه مفرده این عمره از آن جا که جدا از اعمال حج (افراد و قران) به جای آورده می شود مفرده نامیده شده است.

زمان مفرده این عمره پس از حج افراد و یا حج قران به جا آورده می شود و وقت مخصوصی برایش معین نشده و در طول

سـال (جز در ایام اختصاصـی حـج) می توان آن را به جای آورد. این عمره برای مکلف یک بار واجب است ولی تکرار عمره مفرده اسـتحبابی در طول سـال (جز در ایـام اختصاصـی حـج) مجـاز است و برای اهـل آفاق هم مجاز است (البته اهل آفاق در فاصله پایان عمره تمتع تا پایان حج نمی تواند عمره مفرده به جای آورد).

اعمال مفرده واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از:(۶)

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام هفت بار به دور کعبه گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی بین صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت کردن.

۵. تقصیر صورت (یا حلق)، در مکه (و معمولا جنب

۱. با همان عده از

اصحاب که در حدیبیه شرکت داشتند جز چند نفری که در خیبر به شهادت رسیدند، یا وفات کردند (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۲۳).

۲. شروط و وجوب آن مانند شروط وجوب حج است.

۳. به عنوان واجب اصلی.

۴. به عنوان واجب اصلی.

۵. به عنوان واجب عرضی.

۶. برای توضیح بیشتر اعمال این عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن (تقصیر) و یا موی سر تراشیدن (حلق).

۶. طواف نساء، در مسجد الحرام هفت بار به دور خانه خدا (کعبه) گردیدن.

۷. نماز طواف نساء، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردن.

میقات مفرده مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام بست به تناسب آن که عمره از داخل مکه صورت می گیرد یا از خارج آن متفاوت است:

۱. میقات از خارج مکه، برای کسی که از مکه دور است و بخواهد در جهت و رود به مکه و انجام عمره مفرده احرام ببندد. میقات ها عبارتند از: ذو الحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فخ.

۲. میقات از داخل مکه، برای کسی که در داخل مکه است و بخواهد عمره مفرده به جای آورد.

میقات ها برای احرام بستن عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، أضأه لبن. وادی نخله، وادی عرفه.

ادنی الحل(۱)

عمره مفروضه

(مَ ضِ) عمره مفرده، عمره الاسلام. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره واجب

عمره الاسلام. عمره مفرده (در مقابل عمره مستحب)

عمود

از اسطوانه(های) مسجد النبی با عنوان «عمود» نیز نام برده اند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

عمور

(عُ) عمره به جای آوردن، زیارت خانه خدا کردن (لغت نامه)

عندالمقام

(عِ دَ لْ مَ) گروه زیادی از فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «عنـدالمقام» (نزد مقام) را برگزیـده انـد. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳).

عوالی

(عَ) از محله های مدینه است و فعلا خیابانی بدین نام (باب العوالی) در سمت قبله بقیع رو به طرف جنوب شهر کشیده شده (= شارع علی بن ابی طالب) و منتهی به مسجد قبا می شود و اغلب ساکنین این حدود شیعه اثنا عشری هستند و بر مدارس و مغازه های آنان نام های ائمه دیده می شود عوالی قبلاً روستاهای پشت قلعه مدینه بود که باغ های پرمیوه و سرسبزی اطراف آن قرار داشت و گفته اند ظاهراً منظور همان حوائط سبعه بوده است.

عونه

(عَ نِ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

عید اضحی

(اَحا) همان (ک) عید قربان

عید قربان

عید اضحی، روز دهم ذی حجه و از بزرگ ترین اعیاد در اسلام است و وجه تسمیه این که:

۱. عید قربان گویند چون در این روز حاجیان در منی یکی از واجبات حج را که قربانی کردن. (شتر یا گاوه یا گوسفند) باشد انجام می دهند (و در سایر نقاط جهان اسلام نیز مسلمین در این روز به طور استحبابی قربان می کنند).

۲. عید اضحی گویند چون قربانی کردن (معمولا) قبل از ظهر و هنگام ضحی (موقع بالا آمدن آفتاب) انجام می پذیرد.

عیر

(ک) کوه عیر

عین ارزق

(عَ نِ اَ رَ) یا «عین زرقا» در قمست جنوب مدینه قرار داشته و از چاهی در قبا (در سمت غرب مسجد) سر چشمه می گرفت و آب مشروب مردم مدینه از آن بود. این چشمه را مروان بن حکم به دستور معاویه به شهر مدینه روان ساخت (و علت تسمیه آن است که چشمه را مروان بن حکم کبود چشم روان ساخت و یا این که این چشمه در ملک ازرق متعلق به بنی امیه واقع شده بود.) بعدها روی آن گنبدی بر پا کردند که از سمت شمال و جنوب باز بود و از هر طرف پلکانی قرار داده بودند که مردم از آن پایین می رفتند و از چشمه آب بر می داشتند. در قرن ششم قسمتی از آب این چشمه را از دهانه اش از زیر گنبد جدا و به سوی آستانه دری از مسجد النبی که در

۱. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از عناوین مربوطه و یا قسمت «میقات».

جهت باب السلام بود رسانیدند و در آن جا آبشخوری بنا کردند (و مردم مدینه از آن می نوشیدند) و بعداً از این آبشخوری مجرای کوچکی جدا ساخته به سوی صحن مسجد النبی برده و در آبشخوری که در وسط آن فواره ای داشت ظاهر ساختند. چشمه ارزق (زرقا) پیوسته در طول تاریخ اسلام مورد توجه پادشاهان و امراء و بزرگان بود و مورد تعمیر و تجدید بنا قرار می گرفت و آب چاه های دیگر نیز به منابع آب چشمه زرقا اضافه می شد. آب این چشمه را سقاها به وسیله مشک در خانه

های مدینه توزیع می نمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ و...)

عین زرقا

(زَ) همان (ک) عین ارزق

عین عرفه

(عَ رَ فِ) معاویه حدود ۱۰ رشته قنات آب به سوی مکه جاری ساخت تا این که در اواخر بنی امیه، عبدالله بن عامر دستور داد آب تمام چشمه های مکه را در یک مجرای واحد جاری سازند که آن را در میدان صحرای عرفات به نام چشمه عرفه ظاهر ساختند. بعدها در دوران عباسی و حکام مقتدر دیگر آب چشمه عرفه را از طریق مجاری متعددی به مکه روان ساختند. این چشمه در طول تاریخ بارها خراب و بارها تعمیر شد. (حرمین شریفین، ص ۲۶)

عینین

همان (ک) کوه عینین

غ

غار ثور

غار پناهگاه رسول الله در هجرت واقع در (ک) کوه ثور

غار حرا

غار عبادتگاه رسول الله قبل از بعثت واقع در (ک) کوه حرا

غار مرسلات

غار محل نزول سوره مرسلات بر رسول الله واقع در (ک) کوه صفایح

غاشه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

غبغب

(غَ غَ)

۱. کوهکی است در منی که محل نحر بوده است. گویند متعب بن قیس خانه ای موسوم به غبغب داشته که نزد مردم مانند

خانه کعبه محترم بود و در آن حج می کردند.

۲. جایگـاهی است در طـایف که در آن جا برای لات و عزی شتر نحر می کردنـد، و مخزن هـدایایی که به این دو بت تقـدیم شده در این محل بوده است. (لغت نامه)

غدیر جحفه

(غَ رِ جَ فِ) همان (ک) غدیر خم

غدیر خم

(خُ) منطقه ای است بین مکه و مدینه در ناحیه جحفه ۲۶ کیلومتری دهستان رابغ (و غدیر گودالی است که هنگام ریزش باران آب در آن جمع می شود و لذا این منطقه را غدیر خم یا خم غدیر گفته اند). در صدر اسلام از این نقطه حجاج عراق و شام و یمن و... برای بـازگشت به سـرزمین های خویش از یکـدیگر جـدا می شدنـد و مسـیرهای خاص خود را پیش می گرفتنـد. در حجه الوداع به روز هیجـده ذی حجه سـال دهم هجری رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله وسـلم)در این منطقه با دسـتور توقف و تجمع حاجیان حضـرت علی (علیه السلام) را در میان آن جمع عظیم رسماً به جانشینی خویش منصوب نمودند و فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». در محل این واقعه شکوهمند بعدها مسجدی ساخته شد که به مسجد غدیر خم معروف گردید.

غرا

(غَ رّ) از اسامی مدینه است که بر سایر شـهرها شـرافت و در مقابل آنها برجستگی و درخشندگی دارد.(میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ لغت نامه)

غرس

همان (ک) چاه غرس

غروب شرعی

زمانی است که حمره مشـرقیه از بالای سـر گذشـته باشد و حجاج باید در شـروع مناسک حج (بعد از احرام) تا غروب شـرعی روز نهم ذی حجه در عرفات بمانند.

غزال کعبه

(غَ) آهو بره ای طلایی که در جاهلیت آن را به کعبه آویختند. آورده اند که «مدد» فرمانروای مکه به خاطر بیم از نزول غضب خداونـد بر جُرهُم (به علت بی احترامی هـایی که در خـانه مقـدس می شـد) گنجینه های کعبه را (شامل دو غزال زرین و چند شمشیر) در چاه زمزم

پنهان کرد و عازم بادیه شد و یا «عمروبن حارث» رئیس جرهمی ها (که یقین داشتند ریاست مکه از ایشان فوت می شود) دستور داد تا آهو بره زرینی را که از آنِ مکه بود و دیگر سلاح هایی را که در خانه کعبه بود در چاه زمزم پنهان کردند و چاه را با خاک بیانباشتند، تا این که حضرت عبدالمطلب در صدد حفر زمزم بر آمد، آهویی طلایی و شمشیری مزین به جواهرات گرانبها بیرون آمد. قرعه زد که آن ها را چه کند. قرعه به نام کعبه در آمد و در کعبه آویختند و چون مدتی آویخته ماند اهل کعبه، غزال کعبه نامش کردند و این اولین زینتی بود که کعبه را بدان آراستند. نقل شده دو آهوی طلاـ که حضرت عبدالمطلب در چاه زمزم یافت از پیشکش های فارسیانی بود که به حج می آمدند. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۸؛ فقه فارسی با مدارک ج ۳، ص ۲۵)

غزه

(غَ زِّ)نام (ک) شعب ابی طالب (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

غسل سفَر (

سَ فَ) سفر حج و عمره غسل واجب ندارد اما اغسال مستحبی چندی را نام برده اند:

۱. زمانی، مانند غسل روز هشتم و نهم ذی حجه.

۲. مکانی، مانند غسل برای رفتن به اماکنی چون: حرم و شهر مکه، مسجد الحرام (و کعبه، حرم و شهر مدینه، مسجد النبی و بقیع).

۳. فعلی، مانند غسل برای افعالی چون احرام و یا وداع با پیامبر و معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین).

غلبه

(غَ لَ بِ) از اسامی مدینه است به خاطر:

۱. استیلا وبلندی آن بر بلاد دیگر.

۲. استیلای قومی بر قوم دیگر چون استیلای یهود بر عمالقه و اوس و خزرج بر یهود و مهاجرین و انصار بر اوس و خزرج (حرمین شریفین، ص ۱۱۸ و ۱۲۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

غمره (غَ رِ) میقات است وسط (ک) وادی عقیق. (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ف

فاران

از اسم هـای مکه و به قولی اسم کوه هـای مکه است و فـاران یکـی از سـلاطین عمـالقه بود که در تقسـیم اراضـی حجـاز، مکه معظمه و اطراف آن سهم وی و به نام او نامیده شد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۸۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۶۱)

فاضحه

(ضِ حِ) از اسامی مـدینه است از آن جهت که افراد فاسـد العقیـده رسوا و مفتضـح می گردنـد (میقات حـج، ش ۷، ص ۱۶۹؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

فتح مکه

در دهم رمضان سال هشـتم هجری پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله وسلم) با ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه شدند و بعد از ده روز به مکه رسـیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت نمودند و هر کدام را از جهتی روانه شهر ساختند. مکیان که تـاب مقـاومت در خـود ندیدنـد بـه پیشـباز شـتافتند و حضـرت بـدون خـونریزی وارد مکه شـد و براهـالی مکه رحمت آورد و آزادشان ساخت. نقل کرده انـد که آن حضـرت در روز فتح مکه فرمودند: خداوند روزی که آسـمان ها و زمین را آفرید مکه را محترم قرار داد تـا روز قیامت و برای هیـچ کس جایز نبود و نیست که احترام آن را بشـکند، تنها برای من در یک ساعت از روز جایز گردید که به قصد فتح و تسخیر آن با سپاه وارد آن گردم.

فخ

(فَ خّ) یـا وادی فـخ نام محلی است در مـدخل ورودی مکه در محـدوده مسـجد تنعیم و یکی از نقاط آغازین حرم است و از این مکان کسـی بـدون احرام حق و ود به مکه را ندارد. فخ میقات بچه ها (کودکان و نابالغ ها) است. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۸۴؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۶)

فدک

(فَ دَ) نـام محلی بـوده اسـت(۱) متشـکل از چنـد قریـه در نزدیکی (حـدود ۱۴۰ کیلومـتری) مـدینه. این منطقه قبـل از اسـلام حاصلخیز و یهودنشـین بود. به اتفاق نظرمحدثین و سیره نویسان هنگامی که خبر شکست یهودیان به فدک رسید یهودیان آن حاضـر به واگـذاری فدک و مصالحه شدند. و به این نحو چون فدک بدون جنگ به دست آمد از مواد فَئْی و ملک رسول الله شد. دانشـمندان شـیعی و گروهی از محدثان سـنی اتفاق نظر دارند که آن حضـرت فدک را به دختر خود حضـرت زهرا(علیها السـلام) بخشـیدند و آن معصومه در آمد فدک را بین نیازمندان تقسـیم می نمودند اما بعد از رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فدک سرنوشتی دیگر پیدا کرد. (نگاه کنید به مکتب اسلام، ش ۱۹۳ به بعد)

فرار الی الله

ترک ما سوی الله و طلب الله است. حج را گویند. (صهبای صفا، ص ۳۳)

فراشان

(فَ رّ) شهرت گروهی از مردم مدینه که به

۱. امروزه «الحائط» نام دارد: (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲).

خدمت در مسجد مشغولند. این فراشان همزمان به کارهایی از قبیل راهنمایی زوار و زیارت دادن آنان و یا خواندن نماز غایب بر مردگان می پردازند. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۶).

فسخ حج

ابن اثیر گوید رخصتی بود از سوی نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به اصحاب که نیت حج نکرده بودند پس آن را نقض کنند و مبدل به عمره نمایند سپس رجعت کرده و حج تمتع کنند یا در حکم حج تمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فسوق

(فُ) و لا فسوق و لا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

یکی از محرمات احرام است و مقصود دروغ گفتن (و فحاشی و...) می باشد که در هر حال حرام است لیکن حرمت آن در حال احرام شدیدتر است (مجمع البیان؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

فوات حج

(فَ) فوت حج. مربوط است به اوقات شرعی وابسته به آن، مانند این که در وقت اضطراری حضور در عرفات و مشعر الحرام در عرفات و مشعر الحرام حاضر گردد که بنا بر قول مشهور حج از او فوت شده و باید تحلل به عمره مفرده کند و سال بعد حج فوت شده را قضا نماید. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فوت حج

(ک) فوات حج

فی المقام

(فِ لْ مَ) جمعی از فقها در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «فی المقام» (در مقام) را به کار برده اند (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

ق

قادس

(د)

۱. از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی)

۲. از نام های مکه است چون گناهان را پاک می کنـد یا به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قادسه

(دِ سِ) مکه است چون گناهان را پاک می کند (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴)

قادسیه

(دِ سِ) از نـام هـای مکه است، به علت واقع بودن در ارض مقـدس. (تاریـخ و آثـار اسـلامی، ص ۳۶؛ میقات حـج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قارن

(رِ) به جـا آورنـده حـج قران. کسـی که در حـج قران از برای قربـانی هـدی بـا خود ببرد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۵؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

قاصمه

(صِ م) از اسامی مـدینه است از آن جهت که دشـمنان سـتمگری که بـدان جا تجاوز کردنـد خود شـکست خوردنـد. (حرمین شریفین ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

قبا

ناحیه ای است در جنوب غربی مدینه با مسجد معروفش به نام (ک) مسجد قبا

قباطی

(قُ) پارچه سفید و ظریفی بود که به وسیله مصریان بافته می شد و از جمله پارچه هایی است که کعبه را بدان می پوشانیدند.

قبتین

(قُ بَّ تَ) تـا یـک قرن پیش دو بنـا در پیش بنـای زمزم قرار داشت که به منزله انبـار بوده است و هر یـک از این دو بنا قبه ای داشته و از این رو «قبتین» نامیده می شده است، ولی بعداً قبه ها را برداشته اند. (اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

قبرستان ابوطالب

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان احد

واقع در (ک) احد

قبرستان بدر

واقع در (ک) بدر

قبرستان بقیع

همان (ک) بقیع

قبرستان بنی هاشم

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان حجون

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان قریش

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان معلا

همان (ک) جنه المعلی

قبلتین

(قِ لَ تَ) دو قبله.

۱. همان (ک) مسجد قبلتین

۲. «مکه معظمه» و «بیت المقدس» را گویند از جهت آن که قبل از قبله شدن مکه، به سمت بیت المقدس نماز خوانده می شد. (لغت نامه، و...)

«بیت المقدس» یا «قدس» یا «قدس شریف» یا «اورشلیم» (شهر سلامتی و در اصل «اورسالم» شهر صلح) یا «دارالسلام» یا «قریه

السـلام» یـا «ایلیاء» یا «یبوس»(۱) طبق نقـل از بنـای «ایلیـا» پسـر سـام بن نوح است و از قرن پـانزدهم قبـل از میلاـد سـابقه دارد. حضـرت داود(علیه السـلام) یازده قرن قبل از میلاد پس از نشسـتن بر تخت سلطنت در «حَبرون» «اورشلیم» را پایتخت خود قرار داد و حضـرت سـلیمان(علیه السـلام)در آن معبـدی ساخت و بر شـکوهش افزود و پس از مرگ او و تجزیه دولت یهود، مصـر اورشلیم را گرفت و سپس «سارگُن» پادشاه آشور همه فلسطین (از جمله اورشلیم) را متصرف شد و عده ای از اعراب را به این نواحی کوچانید. در سال ۵۸۶ قبل از میلاد «بُختُ النَّصـر» پادشاه بابل، اورشلیم را به تصرف درآورد و ۷۰ سال بعد یهودیان با کمـک «کورش» پادشـاه ایران به اورشـلیم بازگشـتند امـا دولت اسـرائیل دیگر احیا نشـد. یک قرن قبل از میلاد، حکومت روم اورشـلیم را گرفت و «سِزار» یـک یهـودی را به حکـومت آن جـا برگزیـد که به «هِرود کـبیر» معروف شـد. بـا ظهور حضـرت مسیح(علیه السلام) و گرایش مردم به آن حضرت بر اثر سعایت سران قوم یهود در اورشلیم حکام رومی در تعقیب آن حضرت برآمدند. در قرن هفتم میلادی «اورشلیم» توسط مسلمین فتح شد و از آن تاریخ مسلمانان این شهر را

بیت المقـدس خواندنـد. در پایان قرن یازدهم میلادی «بیت المقـدس» بار دیگر به تصـرف مسـیحیان اروپایی درآمـد، ولی ۸۸ سال بعد دوباره آن را طی جنگ های صـلیبی از دست دادند و بیت المقدس محل قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و اوتاد است و مشـهورترین آن، منطقه خلیل الرحمن است که قبور حضرت ابراهیم و اسحاق و زکریا و یحیی(علیهم السلام) در آن جاست. بیت المقدس، این شـهر مقدس و تاریخی، مراکز مقدس سه دین اسلام و مسیحیت و یهودیت را در خود جای داده و زیارتگاه مسـلمانان و مسـیحیان و یهودیان می باشد. «دیوار ندبه» نزد یهودیان مقدس است و مسـیحیان مخصوصاً کلیسای قبر مقدس (یا کلیسای قیامت) را تقدیس می کنند و مسـلمانان «قبه الصـخره» و «مسـجد الاقصـی» را زیارت می نمایند و پیش از آن که کعبه قبله مسـلمین شود، مسـلمین به طرف بیت المقدس نماز می گزاردند. این شهر در ۵۵ کیلومتری غرب رود اردن و به فاصـله ۸۰ کیلومتری سوی دریای مـدیترانه بر روی ارتفاعات متوسط واقع شده است. بیت المقدس امروزه از نظر شـهرسازی و معماری از دو قسـمت تشـکیل گردیـده؛ یکی بیت المقـدس قدیم که تماماً در داخل قلعه و حصاری محکم (که برای آخرین بار در زمان عثمانیان بازسازی و احـداث شده و حرم شـریف و مسجدالاقصـی و کلیسا و معابد قدیمی یهود در آنند) قرار دارد که به چهار محله مسـلمانان، مسـیحیان، ارمنیان و یهودیان تقسـیم شده است. دیگر بیت المقدس در منطقه جدید الاحداث که در خارج از حصار است و از نظر بافت و معماری شهری دو بخش دارد. بخشی محل سکونت

و بازار اعراب و یهودیانی است که در دو قرن اخیر در بیت المقدس سکونت گزیده اند و بخشی نوساز که از زمان اشغال دولت متجاوز اسرائیل احداث گردیده و ساکنان آن عموماً سرمایه داران و تحصیل کرده های یهودی هستند که از نقاط دیگر جهان به این شهر مهاجرت نموده اند. (به امید روز آزادسازی قدس شریف و به امید آنکه صدای همبستگی مسلمین جهان در پایگاه وحی الهی در مراسم حج بتواند زمینه ساز این رهایی بخشی گردد).

۳. «مسجدالحرام» و «مسجدالاقصی» از جهت آن که تا قبل از قبله شدن مسجد الحرام (کعبه)، به سوی مسجدالاقصی (بیت المقدس) نماز خوانده می شد (لغت نامه).

مسجدالاقصی (که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین سر می دهند) امروزه برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود. صخره ای و مسجدی. صخره مقدس صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و

۱. در لغت نامه با ضبط نامعلوم آمده.

حضرت سلیمان اولین معبد یهودیان را بر آن ساخت و صخره ای است که بر اساس روایت آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود. و مسجدالاقصی مسجدی است در جنوب (ک) «قبه الصخره» که عبدالملك بن مروان خلیفه پنجم اموی آن را بنا کرده و پسرش ولید آن را به پایان رسانده و مسجدی است که طبق روایات نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد.

قبله

(قِ لِ) اقبال کردن و مواجهه و ایستادن در برابر خانه کعبه است با تمام اعضا و اندام با نظم و احترام و با حضور

ذهن که کم کم این نام به خود خانه کعبه اطلاق شده است و هر کس در هر نقطه از زمین است در اقامه نماز باید رو به سوی کعبه کند و فقها در مورد قبله نظریاتی فرموده اند:

۱. کعبه معظمه قبله است.

۲. کعبه و مسجدالحرام قبله است.

۳. کعبه قبله برای مسجدالحرام است و مسجدالحرام قبله برای اهل شهر مکه و جمله شهر مکه قبله اهل حرم و سراسر حرم قبله اهل دنیا و هر کس که خارج از حرم است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۳۷ و ۱۳۸).

قبله انام

(اَ) و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبله للانام.

خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آن را قبله مردم قرار داد (نهج البلاغه، خطبه اول).

قبله اول

کعبه را گویند که قبله حقیقی است (البته اولین قبله ای است که مسلمین به سوی آن نماز می خواندند بیت المقدس بوده است).

قبله دوم

اصطلاحاً مدینه (مزار رسول اکرم و ائمه معصوم بقیع) را گویند. (از باب اقبال و توجه به این بزرگان نه از باب نماز؛ همچنان که اصطلاحاً نجف را قبله سوم و کربلا را قبله چهارم و کاظمین را قبله پنجم و سامراء را قبله ششم گفته اند).

قبله مدینه

قبله مدینه طیبه (در مسجدالنبی) تنها معجزه فعلی باقیه رسول الله است، چرا که معجزات فعلی (برخلاف معجزات قولی) موقت و محدود به زمان و مکان و زود گذرند و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سِمَتِ خبری دارند. رسول الله بدون آلات نجومی و قواعد هیوی و یا در دست داشتن زیج و دیگر منابع طول و عرض جغرافیایی آن را در غایت دقت و استوا تعیین کرد و به سوی کعبه ایستاد و فرمود: «محرابی علی المیزاب» و قبله مدینه آن چنان که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به سوی آن نماز خوانده است تا امروز به حال خود باقی است و دانشمندان ریاضی، قبله مدینه را چنان یافتند که رسول الله بدون آنها یافت و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی (میقات حج، ش ۲، ص ۴۴).

قبور الشهداء (

قُ رُ شُّ هَ) مزار شهدای (کَ) احد (سفرنامه ناصرخسرو، ص ۷۷).

قبوه

(قُ و) همان (ک) قبا (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۹۱).

قبه

(قُ بَّ) از (ک) مناصب کعبه.

قبه آدم

(قُ بَّ ءِ دَ)

۱. قبه ای است در کوه جبل الرحمه که نماز گزاردن در آن جا مکروه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۱).

۲. قبه ای از یـاقوت بهشتی که حضـرت جبرئیـل به موضع کعبه آورد و نصب نمود و حضـرت آدم(علیه السـلام) را که در این هنگام بالای کوه صفا بود در جوار قبه جای داد و آن حضرت به تعلیم جبرئیل طواف کرد و حج به جای آورد. و روایت است خدا قبه آدم را قبل از طوفان نوح به آسمان عروج داد. (فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۱۸۵ و ۱۹۹).

قبه الاحزان

(تُ لْ اَ) گنبد (ک) بیت الاحزان (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱).

قبه الاسلام (

تُ لْ اِ) از نام های مدینه. در حدیث آمده: المدینه قبه الاسلام (حرمین شرفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸).

قبه بنات الرسول

(ءِ بَ تُ رَّ) شـهرت قبه ای بر مزار حضـرت رقیه، حضـرت ام کلثوم و حضـرت زینب دختران رسول الله در قبرستان بقیع که به وسیله وهابیون تخریب

شد (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳).

قبه البیضاء

(تُ لْ بَ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰)

قبه الثنایا

(تُ ثَّ) یا (ک) مسجد ثنایا.

قبه جده

(ءِ جَ دِّ) گنبدی بر روی تربت حضرت حوا در شهر جده که مورد زیارت مسلمانان بود و پس از تسلط آل سعود با خاک یکسان گردید. (گنجینه های ویران، ص ۱۸۴).

قبه الحزن

(تُ لْ حُ) (حَ زَ) همان (ک) بیت الاحزان، (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱؛ میقات حج، ش ۲، ص ۱۲۷).

قبه الخضراء

(تُ لْ خَ) شهرت گنبد حرم رسول الله است به علت پوشش سبزش. این گنبد با نام اولیه «قبه الزرقا»، «قبه البیضاء»، «قبه الضیحاء» در طول قرون تعمیرات و تغییرات مختلفی به خود دید:

۱. سال ۶۷۸ هجری به دستور ملک منصور قَلاوون از ممالیک بحری مصر (یا به دستور احمد بن برهان عبدالقوی والی شهر قوص از شهرهای مصر) بر ضریح مقبره شریف رسول الله گنبدی ساختند و آن را با الواح سربی روکش نمودند تا مانع نفوذ آب باران شود. این گنبد بر ستون های اطراف مقبره و در داخل و زیر سقف مسجد و بالای مقبره قرار داشت.

۲. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان الناصر حسن بن محمد قلاوون صفحات سربی این گنبد تجدید گردید.

۳. سال ۷۶۵ هجری، در زمان سلطان ناصرالدین شعبان حسین بن الناصر از ممالیک مصر گنبد با الواح سربی مورد مرمت قرار گرفت.

۴. سال ۸۸۷ هجری، قبه الزرقا در حریق (سال ۸۸۶) مسجدالنبی به کلی سوخت و لذا به دستور سلطان قایِتبای از ممالیک برجی مصر، گنبد را (ضمن قرار دادن پایه های ستون در داخل مقبره) بر روی مقبره رسول الله (در سال ۸۸۷ یا ۸۸۸) بنا نمودند.

۵. سال ۸۹۱ (۸۹۲) هجری، چون قسمت بالای گنبد شکاف برداشت به دستور سلطان قایتبای بنای گنبد با گچ سفید تجدید شد.

۶. سال ۸۹۸ هجری، به علت اصابت صاعقه سلطان قایتبای امر به مرمت گنبد داد.

۷. سال ۱۲۲۸ هجری، سلطان محمود بن سلطان عبدالحمید عثمانی در مرمت آرامگاه شریف، این گنبد

را نیز مرمت و تکمیل کرد. طبق نقلی چون در زمان سلطنت این پادشاه (۱۲۲۳ - ۱۲۵۵) گنبد شکاف برداشت او آن را برچید و گنبد تازه ای پوشیده در سرب (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۳۳ یا ۱۲۵۰) بنا نمود و رنگ آن را (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۵۳ یا ۱۲۵۵) سبز نمود و از این پس آن را «قبه الخضرا» نامیدند.

۸. سال ۱۲۶۵ هجری، در زمان عبدالمجید بن سلطان محمود سلطان عثمانی (۱۲۵۵ ۱۲۷۷) که طی سال های ۱۲۶۵ الی ۱۲۲۷ هجری قمری تعمیرات بزرگی در مسجدالنبی صورت گرفت گنبد را نوسازی کردند و به زعمی روپوش سربی آن را به رنگ سبز درآوردند و از این پس «قبه الخضراء» نام گرفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۴۳ و ۲۴۶ و ۲۴۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۲ و ۱۴۵ و ۱۶۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۶۰؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۶۲ و ۸۴ و ۸۵؛ و...).

قبه الخضراء

(تُ لْ خَ) بنایی است که منصور عباسی برای برگرداندن نظر مسلمانان از مکه و مدینه بساخت تا مردم بدان جا رفته اعمال حج به جا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه اهل تسنن مالک بن انس پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیت منصور به خلع او فتوا داد (تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۱۰۳).

در سال ۳۰۵ غریب دایی مقتدر مرد و مادر خلیفه در عزای وی دستور داد تا قصر وی، قبه الخضراء را ویران کنند. (نگاه کنید به: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ج

۱، ص ۱۹).

قبه الرئوس

(تُ رُّ ءُ) شهرت (ك) مسجد سقیاء.

قبه الزرقاء

(تُ زَّ) همان (ك) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰).

قبه الزوجات

(تُ زّ) گنبد و بارگاه همسران رسول الله در بقیع (میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶).

قبه الزیت

(تُ زَّ) یا قبه الشمع، شهرت ساختمانی بود در مسجد النبی (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۶۸).

قبه السقایه

(تُ سِّ یِ) قبه عباسیه. گنبد آبرسانی در مسجد الحرام (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۷). (â)

قبه الشراب

(تُ شَّ) قبه ای است در مسـجدالحرام منسوب به عباس. برای آب دادن به حاجیان ساخته شد و آب زمزم در آن جا خنک می شود و شـبانگاه آن را برای حاجیان در کوزه هایی به نام دَورَق که یک دسـته دارد بیرون می آورنـد و اکنون خزانه قرآن ها و کتاب ها و شـمعدان ها و دیگر چیزهاست البته قبه عباسـیه صفت و نسبت آشامیدنی خود را از دست نداده است، (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵).

قبه الشمع

(تُ شَّ) همان (ك) قبه الزیت.

قبه الصخره

(تُ صَّ رِ) نام ساختمانی است در بیت المقدس که طی سال های ۶۹ الی ۷۲ هجری به وسیله عبدالملک بن مروان خلیفه اموی بر گرد تخته سـنگی (صخره ای) بنا شد و هدف اولیه عبدالملک از ساختن این قبه آن بود که مردم به جای این که برای انجام مناسک حـج به مکه (که در آن زمان در تصـرف عبـدالله بن زبیر رقیب امویان بود) برونـد، به طواف «قبه الصـخره» بیاینـد. قبه الصـخره توسـط مـأمون ترمیم شـد و در زمـان سـلطان سـلیمان قـانونی (پادشـاه عثمانی) بنای آن کاملا تجدیـد شـد و در زمان

سلاطین عثمانی گنبد مطلا گردید. قبه الصخره یکی از زیباترین اماکن مقدس روی زمین و در شمار ساختمان های بی نظیر جهان محسوب می گردد و عبارت است از ساختمان هشت ضلعی بلندی که یک گنبد بزرگ دارد و در وسط صحن حرم شریف واقع است.

این ساختمان چون از دو قسمت قبه «گنبد» و صخره «سنگ» ترکیب یافته «قبه الصخره» نامیده شده است. قطعه سنگ بزرگی که در زیر این گنبد واقع شده در حقیقت قله و بلندترین نقطه کوه طور یا موریا بود. صخره در نزد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان مقدس است. در برخی روایات آمده که رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) در سیر شبانه و معراج معروف خود پس از حرکت از مکه در بیت المقدس فرود آمد و پس از خواندن نماز در آن جا از فراز همین سنگ به معراج رفت و از این نقطه نظر سنگ قداست ویژه ای دارد (و بر قطعه ای از یک ستون مرمرین

در جنوب غربی صخره «قدم محمد» قرار دارد که جای پای حضرت است در شبی که به معراج رفت) قبه الصخره به نام «مسجد عمر» و «مسجد صخره» نیز نامیده شده است ولی با توجه به وجود مسجدی به نام «مسجد عمر» در سمت شرقی مسجدالاقصی اطلاق «مسجد عمر» به «قبه الصخره» هر چند که فعلا هم معمول است صحیح به نظر نمی رسد و نیز با توجه به این که داخل صخره مقدس به صورت غار زیرزمینی کوچکی درآمده که در حال حاضر جایگاه نماز و مسجد می باشد به نظر می رسد که «مسجد صخره» به همین محل نماز در داخل صخره اطلاق می گردد. (دایره المعارف فارسی؛ مکتب اسلام، س ۲۲؛ ص ۴۱۲ به بعد؛ روزنامه اطلاعات، ۲۴/۲/۷۷، ص ۱۲).

قبه الضیحاء

(تُ ض) همان (ك) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰).

قبه العباس عم النبی

(تُ لْ عَ بّ) یا «قبه العباسیه» شهرت قبه ای است بر مزار عباس در بقیع که در سال ۵۱۹ هجری توسط خلفای بنی العباس ساخته شد. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۶).

قبه عباسیه

(ءِ عَ بّ یِّ)

۱. (ك) قبه السقایه

۲. (ك) قبه العباس عم النبی

قبه العتیق

(تُ لْ عَ)

قبه و بارگاه قبر شریف حضرت حوا در مدافن المسلمین که توسط وهابی ها ویران گردید. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۲، ص ۱۲۴).

قبه علی(علیه السلام)

(ءِ عَ)

قبه امیر مؤمنان علی، قبه ای است در

سمت جنوب مسجد قبا. انتساب این مکان به آن حضرت بدان جهت است که هنگام هجرت، ایشان در این جا به پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ملحق شدند و بعید نیست همین جا تا پایان ساختمان مسجد النبی و حجرات اطراف، خانه حضرت بوده باشد. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۶).

قبه فاطمه (ءِ طِ مَ)

۱. قبه الحزن است. (سفرنامه حج، صافی گلپایگانی، ص ۱۴۳).

۲. قبه ای بوده است در قبا. و بعضی علما فرموده اند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در موقع ورود به قبا در آن جا برای حضرت فاطمه(علیها السلام) خیمه زدند تا در آن سکونت کند. (حج البیت، ص ۲۱۳).

قبه الفراشین (تُ لْ فَ رّ)

سقایه الحاج، عباس آن را بنا کرد تا حاجیان از آن جا آب زمزم بیاشامند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۲۸).

قبه مصرع

قبه ای است در قسمت شرق مسجد مصرع (در احد) و آن جایی است که حضرت حمزه سیدالشهداء در آن جا از اسب خود فرود آمد و مشرکان او را احاطه کردند و وحشی حبشی او را با نیزه از ناحیه پهلو مجروح ساخت. گنبد را حاج «رمزی پاشا» بنا نهاد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۷ و ۱۴۱).

قبه الوحی (تُ لْ وَ)

قبه ای است که (بعدها) در خانه حضرت خدیجه در محل نزول حضرت جبرئیل بر نبی اکرم ساخته شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۰۳ و ۲۰۸).

قبه هارون

(ءِ)

قبه ای است در بالاترین نقطه کوه احد (در مدینه) به صورت سنگ های انباشته ای در ابعاد ۵/۱×۱ متر

و به ارتفاع ۵/۱ متر. روایت کرده اند که قبر هارون پیامبر(علیه السلام)است که در راه حج یا عمره در این نقطه درگذشت. و بعضی نیز در وجود قبر هارون پیامبر شک کرده اند و گفته اند شخصی به نام هارون در این مکان بوده و مردم پنداشته اند که برادر حضرت موسی(علیه السلام)بوده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۳۲ و ۱۳۳).

سمهودی می گوید در کوه احد دره ای است معروف به «دره هارون» و عوام الناس خیال می کنند قبر هارون در انتهای آن است. سمهودی این مطلب را تضعیف می کند. گفتنی است در این اواخر در بعضی از کتاب های فارسی که از این قبر خیالی (طبق نظریه سمهودی در «وفاء الوفاء») سخن به میان آمده به هنگام استنساخ و چاپ، کلمه «قبر» به «قبه» تبدیل شده است و

چون قبه و بقعه دارای یک مفهوم هستند، به تدریج همان کلمه بقعه را به کار برده اند. اگر اصل موضوع و دفن شدن وی صحت داشته باشد اینک بعد از هزاران سال از این قبر و از این بقعه نام و نشانی نیست. (میقات حج، ش ۳۱، ص ۵۰).

قبیس

کوهی است به مکه (لغت نامه) (ک) کوه ابوقبیس.

قران

همان (ک) حج قربان.

قران طواف

(قِ)

یعنی دو طواف را پشت سر هم آوردن به طوری که نماز طواف در میان آن دو برگزار نشود. قران دو طواف واجب جایز نیست و در طواف مستحب مکروه است. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۷).

قربانگاه

جایگاهی است در منی جهت ذبح حیوان (ک) قربانی.

قربانی (قُ)

والبدن جعلناها لکم من شعائر الله (حج، ۳۶).

مقصود از قربانی ذبح (و نحر) حیوان (گاو یا گوسفند یا شتر) است در مراسم حج (و به خود حیوانی که ذبح و یا نحر می شود نیز قربانی گویند) و ذبح (یا نحر) حیوان پنجمین عمل از واجبات حج است (و واجبی غیررکنی است) که در روز دهم ذی حجه (روز عید قربان) بعد از عمل رمی جمره عقبه صورت می گیرد (که با وجود عذر تا آخر ماه ذی حجه فرصت ذبح و نحر است).

تسمیه قربانی

گفته اند از آن جهت است که موجب قرب انسان به خداوند است.

مکان قربانی

ذبح (و نحر) حیوان باید در سرزمین منی صورت گیرد و در هر نقطه ای از آن، قربان کردن جایز است. امروزه در سر راه

مشعر الحرام به منی در سمت راست مکان محصور وسیعی را برای قربان نمودن اختصاص داده اند.(۱) این قربانگاه یا کشتارگاه (مذبح، مسلخ، منحر) را در خارج از منی دانسته اند و برخی از فقها قربانی در این محل را اجازه داده اند.

واجبات حیوان قربانی

پیر نبودن

لاغر نبودن

تام الاجزاء بودن. (در اصل خلقت بی دم و بی بیضه و بی شاخ و بی گوش نبودن به نظر برخی فقها)

صحیح الاعضاء بودن. (مریض، چلاق، اخته، دم بریده، شاخ داخلی شکسته یا بریده، کور و گوش بریده نبودن)

داخل سن قربانی بودن (شتر از ۵ سال تمام، گاو و بز از ۲ سال تمام و به زعمی یک ساله، گوسفند از ۱ سال و برخی کمتر از یک سال هم فرموده اند).

مستحبات حیوان قربانی

فربه و چاق بودن.

از صحرای عرفات در روز عرفه عبور داده شدن.

شتر ماده، بعد گاو ماده و گرنه گوسفند و بز نر و یا قوچ شاخدار بودن.

مستحبات عمل قربانی

در وقت ذبح یا نحر نمودن.

به هنگام ذبح یا نحر حیوان را آب دادن.

شتر را ایستاده و دست ها را از زانو بسته از طرف راست نحر نمودن.

شخصاً ذبح یا نحر کردن و در صورت نتوانستن، دست بر بالای دست کشنده گذاشتن.

دعای «وجّهت وجهی للذی فطر السموات و...» را در وقت ذبح و یا نحر خواندن.

دعای وارده «اللهم تقبل منی...» را پس از ذبح یا نحر خواندن.

نیابت عمل قربانی

ذبح یا نحر حیوان را خود محرم و یا شخص دیگری به نیابت او می تواند انجام دهد.

هدف از قربانی

فرموده اند بر اساس قرآن مجید (فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر) هدف از قربان نمودن حیوان تغذیه محرومین است «مردم را ندای حج داده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکبان سبک رو از دره های عمیق بیایند تا شاهد منافع خویشتن باشند و روزی چند، نام خدا را بر آن حیوانات بسته زبان که روزیشان داده است یاد کنند، از آن بخورید و به درمانده فقیر بخورانید» (حج، ۲۷ و ۲۸) و فرموده اند مستحب است تقسیم گوشت قربانی به سه قسمت جهت صدقه دادن و هدیه به همسفران نمودن و خود مصرف کردن و از امام صادق(علیه السلام) نقل است که «یک سوم آن را خود مصرف نما و یک سوم را هدیه کن و قسمت سوم را به فقیران و مستمندان بده» و فقها امروزه بیرون بردن گوشت قربانی را از منی جهت رسانیدن به نیازمندان بدون مانع می دانند.

کفاره و قربانی

عمل قربان کردن جهت کفاره ارتکاب برخی محرمات احرام از واجبات است.

همراه قربانی

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) به هنگام قربانی کردن باید نیت آن داشت که حنجره حرص و طمع را با دست زدن به حقیقت می برند و پاره می کنند.

قرن (قَ)

۱. میان حج و عمره جمع کردن.

۲. کوهی است مشرف بر عرفات (لغت نامه).

قرن (قَ) (قَ رَ) اختصار (ک) قرن المنازل.

قرن الثعالب (نُ ثَّ لِ)

۱. و در این جا شتر و گاو و گوسفند و میش و بز بسیاری برای فروش آماده است.

۱. همان (ک) قرن المنازل

۲. نام محلی است در دامنه منی نزدیک مسجد خیف (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۱).

قرن المنازل (نُ لْ مَ زِ)

یا «قرن الثعالب» که در بسیاری از عبارات علما با حذف منازل و به اختصار «قرن» یاد می شود، یکی از منازل و مناطق سر راه حاجیان است و موضعی است نزدیک طایف واقع در شرق مکه به فاصله ۹۴ کیلومتری و میقات عمره (تمتع و مفرده) است برای اهل نجد و اهل طایف و کسانی که از این راه عازم مکه هستند و لذا «وادی محرم» هم به آن گفته می شود. امروزه قرن المنازل قریه کوچکی است که «سیل» و «سیل کبیر» نامیده می شود. در وادی سیل دو مسجد قدیمی و یک مسجد نوساز وجود دارد که برای احرام ساخته اند. این قریه از راه ریاض مکه حدود ۸۰ کیلومتر تا مکه فاصله دارد. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۷۳ الی ۷۸؛ ارمغان حج، ص ۲۷؛ و...)

قریتان (قَ یَ)

مکه و طایف (لغت نامه) (â)

قریتین (قَ یَ تَ)

و قالوا لولانزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم (زخرف ۹)

مقصود دو شهر مکه معظمه و طایف است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

قریش (قُ رَ)

از قبایل معروف عرب عدنانی (و از اولاد حضرت اسماعیل پیامبر) است که در جاهلیت در حجاز اهمیت یافت و پیش از ظهور اسلام بر مکه مسلط شد و تولیت خانه کعبه را یافت و مناصبی برای کعبه قرار داد و بر کعبه پرده پوشانید و برای خود در انجام مناسک ویژگی های خاصی را نسبت به دیگران قائل گردید و یک بار ساختمان کعبه را تجدید بنا نمود.

قریش به دو قبیله عمده تقسیم می شود؛ قریش ابطحی و قریش ظواهر و در جهت نام این قبایل به قریش گفته اند:

۱. نسبت آنها به قریش نضربن کنانه (از اجداد پیامبر) می رسد.

۲. مشتق از قرش است به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده است.

۳. مأخوذ از تقریش است به معنی مجتمع ساختن؛ زیرا قصی بن کلاب (جد رسول الله» افراد قبیله را که در حدود حجاز پراکنده بودند جمع کرد.

قریش ابطحی

یا قریش بطحا یا قریش بطاح. قریشیانی بودند که در شهر مکه و مرکز آن (آن جا که آب زمزم جمع و بطحا نامیده می شد) سکونت گزیدند و به بازرگانی معروف بودند. بطون یا طوایف مهم قریش بطاح عبارت بودند از ده بطن بنی هاشم، بنی امیه، بنی نَوفَل، بنی زُهرِه، بنی مَخزوم، بنی اَسَد، بنی جُمَح، بنی سَهم، بنی تَیم، بنی عَدٌی.

قریش ظواهر

قریشیانی بودند که در پشت (خارج) شهر مکه و دامنه و شعب تپه های اطراف آن سکونت داشتند و ظاهراً با بعض قبایل مجاور مخلوط شده بودند. ظواهر از نفوذ کمتری برخوردار بودند اما در دلاوری و جنگجویی نام و آوازه بیشتری داشتند و تیره های آن عبارت بودند از بنی معیص، بنی تمیم، بنی محارب و بنی حارث. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۲؛ طبقات، ص ۶۲؛ و...).

قرین (قَ)

۱. ک کوه رحمت

۲. حج مقرون به عمره (لغت نامه)

قریه (قَ یِ)

۱. در حدیث بر مدینه اطلاق شده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

۲. در قرآن از نام های مکه معظمه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۰ و ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

قریه الانصار

(قَ یَ تُ لْ اَ) از اسامی مدینه منوره است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۳۴).

قریه الحمس (لْ حُ)

از نام های مکه است بعلت آن که قریش (حمس) در این شهر مقدس سکونت داشتند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص

۳۶).

قریه رسول الله

از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

قریه القدیمه (لْ قَ مَ)

از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه).

قریه النمل (نَّ)

۱. از اسامی (مجازی) زمزم است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰، ص ۹۱).

۲. از اسامی مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

قزح همان (ک) کوه قزح

قشاشیه (قَ شّ یِّ)

همان (ك) شعب ابی طالب

قصر الکسوه (قَ رُ لْ کِ وَ)

شهرت کارگاهی در مصر بود که برای بافت کسوه (پوشش کعبه) تأسیس گردید. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵).

قعیقعان همان (ک) کوه قعیقعان

قفازین (قُ فّ) نوعی دستکش است (دو پارچه پر از پنبه که زنان عرب برای دفع سرما به دست خود می پوشاندند) پوشیدن قفازین بر زنان در حال احرام حرام است. مناسک حج، ص ۹۵؛ احکام و آداب حج، ص ۱۵۶).

قلائد (قَ ء) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام والهدی و القلائد ذلک لتعلموا... (مائده ۹۷).

قلائد جمع قلاده و برای آن دو معنی گفته اند: یکی به معنی مقلد است یعنی آن هَدْی ها که قلاده در گردن آن می افکنند. (چهارپایانی که برای قربانی در مراسم حج آنها را نشان می گذارند) و دیگر عین قلاده است یعنی آن گردن آویزی که بر حیوان قربانی در مراسم حج می گذارند.

قرآن مجید قلائد و هدی را در ردیف کعبه و ماه حرام را وسیله قوام زندگی معرفی می کند، چرا که اینها هم از اعمال حج هستند و به شئون خانه خدا بستگی دارند. و بدین جهت قلائد از دستبرد تجاوزگران و دزدان مصون بودند و این امر به گونه ای بود که گاه عربی از گرسنگی می مرد ولی متعرض هدی که نشانه گذاری شده بود نمی شد و صاحبش نیز متعرض او نمی گشت و همه اینها به خاطر این بود که خداوند عظمت خانه را در قلب هایشان قرار داد. (حج در قرآن، ص ۲۳؛ کشف الاسرار، ج ۳، ص ۹؛ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲ سوره مائده؛ مجمع البیان؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۸۴).

قلب الایمان

(قَ بُ لْ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

قلیس

(قُ لَّ) (قَ) نام کنیسه ای که اَبرَهِه حاکم (حبشی) یمن از مرمر و چوب های گرانبها در صنعاء بساخت تا مردم را از زیارت کعبه منصرف سازد و لذا همه طوایف و قبایل یمن را به طواف آن تکلیف کرد و چون فردی از کِنانه، شبانه آن را آلوده

ساخت (و یا بر اثر آتشی که عده ای از بازرگانان قریشی برای گرم شدن در این کنیسه افروخته بودند آتش گرفت) ابرهه خشمگین از این حادثه مصمم به تخریب کعبه شد (و یا نجاشی، ابرهه را با گروه بسیاری از حبشیان، به جنگ عرب فرستاد) ابرهه با لشکر و فیل عازم تخریب کعبه شد اما همگی نابود شدند. (الاصنام، ترجمه فارسی؛ منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۴۶؛ و...).

قیادت

(دَ) از (ک) مناصب کعبه.

قیام ناس

جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس (مائده، ۹۸).

در حالی که هر خانه معمولا برای قعود است، قرآن مجید خانه کعبه را قیام معرفی می کند و اغلب مفسرین اشاره کرده اند که کعبه مایه قوام و تأمین مصالح مردم در امور دینی و دنیوی (هر دو) است. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۷۸ و ۸۱).

قیصوم همان (ک) گیاه قیصوم

منوی اصلی

گ

گاو

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گروه مراجعات

جمعی از علما و افراد صلاحیت دار هستند که به دعوت سرپرست حجاج ایرانی در بعثه رهبری حضور دارند و روزانه در ساعات معینی آماده پاسخگویی مسلمانان از کشورهای مختلف هستند. (راهنمای حجاج، ص ۱۴۴).

گنبد

در مورد «گنبد»ها مراجعه فرمایید به قسمت «قبه».

گوسفند

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گیاه اذخر (اِ خَ)

گیاه خوشبویی است با شاخه های باریک و برگهای ریز سرخ یا زرد و با شکوفه هایی سفید و بامنافع متعدد. جویدن این گیاه در احرام به وقت ورود به حرم (مکه) مستحب است و بوییدنش در حال احرام بلامانع است و کندنش نیز بر محرم و غیر محرم جایز است (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰؛ راهنمای مصور حج، ص ۸۴؛ لغت نامه، ذیل اذخر).

گیاه خزامی (خُ مَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه شیح

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه عصفر (عُ فَ)

گیاهی است که از آن رنگی سرخ گرفته می شود و مکروه است احرام در جامه سیاه و رنگ شده به عصفر (لمعه، ج ۱، ص ۱۱۸)

گیاه قیصوم (قَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن)

لابه

زمین سنگلاخ سوخته سیاهرنگ که مشرق و مغرب مدینه را پوشانیده. حره نیز می گویند.

(روزنامه همشهری، ویژه نامه، ۲۰/ ۹/ ۷۵، ص ۷)

لاتدم

از اسامی زمزم است.(میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لاشرق

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لباس احرام

همان (ک) (احرامی (۲)

لباس حمس

(ک) حمس

لباس درع

(ک) درع

لباس لقی (لَ قا)

جامه دور انداختنی در حج جاهلی (ک) حمس

لباس مصبوغ (مَ)

لباس رنگ کرده شده و در احرام کراهت دارد. (غیر از رنگ سبز)

لب الایمان (لُ بُّ لْ)

از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

لبیک (ل بً)

اجابت باد تو را. کلمه ای که به هنگام ادای احرام (در مراسم حج و عمره) گفته می شود (ک) تلبیه

لحیاجمل (لَ جَ مَ)

موضعی است میان مکه و مدینه و آن عقبه جحفه است. (لغت نامه)

لقطه حرم (لُ قَ طَء حَ رَ)

مالی که در حرم شریف مکه بیابند. جسته در حرم ملک جوینده نمی شود بلکه باید آن را بعد از یک سال تعریف نمودن یا صدقه داد یا امانت پیش خود نگه داشت (فقه فارسی با مدارک، ص ۳۴؛ و...)

لنگ (لُ)

ازار. قطعه ای از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشانند.

لوا (ل) (ک)

از مناصب کعبه

لوری

کامیون های غیر مسقفی را گویند که حجاج محرم (مرد) سوار آن می شوند.

لیله اضحی (لَ لَء اَحا)

شب عید اضحی (قربان) که مبارک شبی است.

لیله جمع (جَ)

شب عید قربان (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۷)

لیله حصبه (حَ بِ)

شب روز سیزدهم ذی حجه که آن را لیله نفر (نفر ثانی) هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

لیله مزدلفه (مُ دَ لَ فِ)

شب مشعر، شب جمع، شبی که حجاج در مشعر الحرام به سر می برند و در آن بیتوته می کنند.

لیله مشعر (مَ عَ)

همان (ک) لیله مزدلفه

لیله نفر (نَ) همان (ک) لیله حصبه

لیلی زمین سنگلاخی که حد حرم مدینه است. (مناسک حج، ص ۲۰۵)

لی لی (لَ لَ) با یک پا راه رفتن و هر وله را بعضی «لی لی» کردن تعبیر نموده اند و صحیح نمی باشد و در اعمال حج «لی لی» کردن وجود ندارد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۴)

م

ماحی

از نام های مکه معظمه است (فرهنگ نفیسی، آنندراج، لغت نامه)

مأذنه بلال (م ذَ ن)

همان (ک) مقام بلال

مأذنه مسجد الحرام

همان (ک) مناره مسجد الحرام

مأذنه مسجد النبی

همان (ک) مناره مسجد النبی

مأرز الایمان (مَ رِ زُ لْ)

از اسامی مدینه است. ملجأ ایمان (تعبیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۰)

مأزم

(مَ زِ) زمین تنگ، راه تنگ مابین دو کوه.

۱. تنگنایی میان مزدلفه و عرفه.

۲. تنگنایی میان مکه و منی. (لغت نامه)

مأزمان

تثنیه (ک) مأزم. (لغت نامه)

مأزمین

(مَ) تثنیه (ک) مأزم (لغت نامه)

۱. معمولاً وادی محسر را مأزمین گویند. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

۲. شعبی است میان دو کوه که آخرش به میدان عرفات پیوندد (حرمین شریفین، ص ۱۰۲؛ مسالك و ممالك، ص ۱۹)

تنگه ای است بین عرفات و مشعر الحرام و از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست (مناسك حج، ص ۲۶۶ و ۲۷۲؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۴)

مال الله

(لُ لّا) نوشته انـد در سوق اللیل (در مکه) خانه ای است که مال الله نامیـده می شود و در آن به مریض ها کمک کرده به آنها غذا می دهند، نزدیک شعب علی. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶)

مال ام ابراهیم

همان (ک) مشربه ام ابراهیم (نگاهی به وقف، ص ۵۶)

مال الجهات

(لُ لْ جِ) مالیاتی است که به مصرف خواروبار کاروان حج می رسید (فرهنگ فارسی، ذیل جهات)

ماه حج

هر یک از ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه (توضیح مناسک حج، ص ۱۰؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۲)

ماه حرام

همان (ک) شهر حرام

ماه خون

به نقلی ماه ذی حجه را گویند که مسلمانان قربانی کنند. (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۰۵۶)

مبارک

توصیفی از (ک) بکه

مبارکه

(مُ رَ کِ)۱. از نام های زمزم است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

۲. از نـام هـای مـدینه است که جایگـاه پر برکت و مبـارک است و پیامبر اکرم برای این شـهر درخواست برکت نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مبرک

(مَ رَ) نشستنگاه. آن جای از مدینه که شتر حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت در آن جای خفت (لغت نامه)

مبرک الناقه

(کُ نّ قِ) محل نشستن شتر. در صحن مسجد (قبا) گنبد کوچکی قرار گرفته که به مبرک الناقه معروف است (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۱)

در میان آن مسجد (قبا) جای زانو زدن ناقه پیامبر است که بر آن سنگ چینی مدور و کوتاه شبیه به روضه ای کوچک بر آورده اند و مردم برای تبرک در آن نماز گزاردند. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

مبطلات حج

آنچه که باعث ابطال حج می شود.

مبوء الحلال و الحرام (مَ وَ ءُ لْ)

از نام های مدینه که محل احکام خدا (حلال و حرام) است.

(حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مبیت منی (مَ تِ مَ نا) شب را در منی گذرانیدن. حضور حاجیان در منی است. پس از ختم مناسک حج که باید در شب های یازدهم و دوازدهم (و سیزدهم) در منی باشند از غروب تا نیمه شب و نیت مبیت کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

مبین الحلال و الحرام (مَ بَ یِّ نُ لْ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

متحفه از اسامی مکه است چون جیران بیت، از جانب حق به اتّحاف (تحفه فرستادن) بر سر افراز می شوند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۹)

متسکع به جا آورنده (ک) حج متسکع

متعبدات (مُ تَ عَ بِّ) اعمال و قربانی هایی که در ایام حج در مکه معظمه به جای می آورند.

(فرهنگ نفیسی)

متعتان (مُ عَ)

متعه حج و متعه نساء (الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۵)

متعود (مُ تَ عَ وِّ)

همان (ک) مستجار

متعه حج (مُ عِ)

جواز تمتع در فاصله عمره تمتع و حج تمتع است؛ یعنی در مدتی که شخصی از احرام عمره تمتع خارج می شود تا زمانی که برای حج محرم می شود می تواند از آنچه که هنگام احرام بستن حرام شده بود تمتع گیرد (و زن و شوهر از هم بهره مند می شوند). در فقه اهل سنت حج تمتع جایز نیست و طبق نقل تاریخ، خلیفه دوم (در مقابل فرمان خدا اجتهاد کرد و) گفت: دو متعه در زمان پیامبر بود و من آن دو را حرام و مرتکبش را مجازات می کنم؛ یکی حج تمتع و دیگر متعه نساء. و علت نهی او را این طور نقل می کنند که می گفت خوش ندارم مردم میان دو عمل زناشویی کنند و در حالی که قطرات غسل جنابت از موهایشان می چکد احرام ببندند.

متعه الحجه

(مُ عَ تُ لْ حَ جِّ) همان (ک) متعه حج (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متکرر

(مُ تَ کَ رِّ) برای دخول در مکه برای احدی جایز نیست که از میقات بدون احرام بگذرد، مگر بر متکرر مانند حطاب (جمع آورنده هیزم) وحشاش (جمع آورنده علف خشک) (حج البیت، ص ۱۵۷)

متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) آن که عمره با حج به جای می آورد. (لغت نامه)

متمتع به عمره الی الحج

اصطلاح تفصیلی (ک) متمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متمتعه

(ء) مؤنث (ک) متمتع

مثابه

(مَ بِ) و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

کعبه است به معنای پناهگاه، محل اجتماع، مرجع (چون مردم هر سال به سویش روی می آورند، یا چون نوعاً مسلمانانی که از خانه کعبه باز می گردند قصد دارند دوباره به سوی آن بازگردند). محل استحقاق ثواب چون مردم هر سال به منظور انجام مراسم حج به زیارت آن می آیند و مستحق ثواب می گردند. (مجمع البیان)

مجبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است چون دیگر شهرهای غیر مسلمان را به قبول اسلام مجبور می نمود و یا این که فقیر و ورشکسته

در این شهر بی نیاز می گردد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

مجلس قلاده

محل (ک) ستون وفود

مجلس مهاجرین

محل (ک) ستون مهاجرین

محاذی

(مُ) مراد از آن در اعمال حج آن است که هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که اگر رو به قبله بایستند میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود. و اگر در راه محاذی با یکی از میقات ها شوند گذشتن از آن جا بدون احرام (مانند خود میقات) جایز نمی باشد.

محببه

(مُ حَ بِّ بِ)(۱) (مُ حَ بْ بِ)(۲) از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

محبوبه

(مَ بِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

محبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است. وجه نامگذاری مدینه به محبوره به معنی شاد با نعمت های فراوانش روشن و آشکار است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محبه

(مُ حَ بِّ) از نام های مدینه است (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

محراب تهجد

(مِ بِ تَ هَ جُّ) از محراب های مسجد النبی است واقع در پشت حجره حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) یعنی در منتهی الیه حجره شریفه پیامبر و مقابل ایوان (صفه) و در سمت باب جبرئیل قرار داشت و محل تهجد و نماز شب رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است و حضرت زهرا(علیها السلام) نیز در آن جا نماز می گزارد و لذا به همین علت، محراب تهجد نام گرفت. بنای محراب از دوران عثمانی بود و در دوران اخیر سعودی ها آن را برداشتند و به موازات آن در بیرون حجره شریفه

یعنی دقیقاً مقابل ایوان صفه، ایوانی به ارتفاع ۳۰ سانت و عرض حدود ۶ متر ساخته اند که زائران برای تبرک و درک فضیلت نماز در محراب تهجد به ناچار بر روی آن به اقامه نماز می پرداختند. این ایوان یا محراب امروزه به نام همان محراب تهجد معروف است.

محراب حنفی

(حَ نَ) از محراب های مسجد النبی، واقع در خارج از روضه النبی و در سمت غرب منبر در امتداد حد قبلی مسجد النبی (در عصر پیامبر) در محل ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب السلام. این محراب حوالی سال ۸۶۰ قمری توسط «طوغان شیخ» ساخته شد تا امام حنفی ها در مدینه در آن جا بایستد. این محراب توسط سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا شد و لذا به نام محراب سلیمانی نیز شهرت دارد. در دوران عثمانی یک شمع در این محراب روشن می شد. امروزه در این محراب نمازی اقامه نمی گردد.

محراب دکه الاقوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) همان (ک) محراب عثمانی

محراب سلیمانی

(سُ لَ) همان (ک) محراب حنفی

محراب عثمانی

(عُ) از محراب های مسجد النبی است متصل به دیوار جنوبی (قبله مسجد) و ساخته عثمان بن عفان است (طبق نقلی) و قسمتی که این محراب در آن قرار دارد از افزوده های دوران خلیفه سوم است. بنای کنونی محراب از آثار قرن نهم هجری است که توسط سلطان قایتبای از ممالیک مصر ساخته شد و اکنون امام جماعت مسجد النبی در این محراب اقامه نماز می کند. آن را «محراب دکه الاقوات» نیز می نامند.

محراب فاطمه (س)

از محراب های مسجد النبی واقع در داخل مقصوره حرم (و در جنوب محراب تهجد) محل اقامه نماز آن حضرت بوده و اکنون قابل رؤیت نیست.

محراب مشایخ حرم

از محراب های مسجد النبی و محرابی است در پشت ایوان صفه و در قسمت جنوب غربی مسجد که به صورت ایوانی می باشد و در قرون گذشته برای اقامت نمازهای تراویح توسط شیخ حرم ساخته شد. این محراب بعدها مخصوص اقامه زنان شد و امام جماعت آنان در این مکان ایستاده و نماز تراویح می خواند.

۱. ضبط (میقات حج).

۲. ضبط (لغت نامه).

محراب نبوی

از محراب های مسجد النبی. محراب پیامبر و محراب النبی، محرابی است که در داخل روضه النبی و در محل نماز آن حضرت بر طرف چپ (شرق) منبر و طرف راست قبر مطهر (میان حجره و منبر) قرار دارد. این محراب در دوران آن جناب وجود نداشت و طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری اولین محراب را بر مکان نماز ایشان عمر بن عبد العزیز والی مدینه در زمان خلافت ولید بن عبدالملک بساخت. این محراب به صورت حفره و تو خالی ساخته شد که در حریق دوم مسجد (در ۸۸۶ هجری قمری) از بین رفت و پس از آن محرابی از سنگ که دارای حفره ای مربع بود ساخته شد. در دوران سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصری (در اواخر قرن نهم هجری) محراب نفیسی از سنگ مرمر (که بر بالای آن آیات قرآنی با تذهیب بسیار زیبا به چشم می خورد) ساخته شد و بعدها حفره درون آن پر گردید و همسطح زمین شد. این محراب به زعم تزیینات و تغییرات در دوران عثمانی همچنان موجود است و به ستون مخلقه چسبیده است (به طوری که ستون در غرب آن قرار دارد) در فضیلت این محراب گفته اند که

به منزله کعبه است و کسی که به آن می نگرد مثل آن است که به کعبه نظر دوخته است.

محراب النبی

(۱) (مِ بُ نَّ) همان (ك) محراب نبوی

محرم (مُ حَ رَّ)

۱. گرداگرد کعبه

۲. گرداگرد مکه. (لغت نامه)

محرم

(مُ رِ)

کسی که قصد احرام کرده و لباس احرام پوشیده و بر او اعمالی واجب و اعمالی حرام است (فرهنگ علوم)

محرمات احرام (مُ حَ رَّ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ك) احرام

محرمات حج اموری که ارتکاب آن ها حرام است در مناسک حج در حال (ك) احرام

محرمات محرم اموری که ارتکاب آن ها حرام است بر محرم یعنی شخص در حال (ك) احرام.

محرمه

(مُ حَ رَّ مِ) از نام های مدینه است که از مصونیت و تقدس خاصـی برخوردار است (حرمین شـریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

محروسه

(مَ سِ) از نام های مـدینه است از جهت آن که مدینه حفظ و پاسداری می شود به واسـطه فرشـتگانی که بر سـر هر یک از راه های منتهی به آن نگهبانی می دهند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

محسر

(مُ حَ سِّ)(۲) راه تنـگ و بـاریکی است به طول تقریبی نیم کیلومتری (با عرض صـد قـدم برابر صـد ذراع) بین دو کوه و میان مشعرومنی که به تفاوت نقل:

بخش از منی است.

بخشی از آن داخل منی و بخشی از آن در مزدلفه است.

جزء هیچ یک از مزدلفه و منی نمی باشد (که قول مشهور و اکثریت است).

احکام و آداب محسر

۱. حجاج که باید در صبح روز دهم ذی حجه (عید قربان) مشعر را به سوی منی ترک کنند تا نزدیکی وادی محسر آمده و توقف می کنند و با طلوع خورشید از این سرزمین می گذرند و به منی می روند.(محرم نباید قبل از طلوع آفتاب از این وادی عبور کند)

۲. مستحب است هنگام عبور از وادی محسر (چه سواره و چه پیاده) این فاصله را به سرعت طی نمود. (و رسول الله وقتی به این وادی می رسید مرکب خود را با شتاب می راند)

۳. دعایی هنگام عبور از محسر از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است: «اللهم سلم عهدی...»

۱. منابع مورد استفاده در مورد محراب های مسجد النبی: حرمین شریفین، ص ۱۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۴ الی ۲۱۶؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹۴ الی ۲۰۲؛ تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۳۶۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵ ص ۸۱.

۲. سَ

(ضبط لغت نامه ذیل «وادی محسر» سِ (ضبط لغت نامه ذیل» بطن محسر، دایره المعارف فارسی؛ سفرنامه ابن جبیر).

تسمیه محسر این وادی به جهاتی اسامی متعددی دارد:

۱. وادی النار، نامی که مردم مکه آن را می خوانند.

۲. مهلل، زیرا وقتی مردم به این وادی می رسند، شتاب می گیرند.

۳. مهلهل، زیرا نزد مردم مشهور است و یا به این دلیل است که وقتی به این جا می رسند، شتاب می گیرند.

۴. محسر، یا بطن محسر یا وادی محسر. بر اساس روایات تاریخی اصحاب فیل (یاران ابرهه) در این نقطه شکست و هلاکت یافتند و به خاطر این شکست حسرت خوردند (تقویم البلدان، ص ۱۸۰؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۱۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۳؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۷۴ به بعد؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۷)

محصب (مُ حَ صَّ) یا «حصاب» جایی است در منی (بین مکه و منی). جای سنگریزه انداختن به منی است و سنت است که حاجی چون از منی آید در مسجد حصباء (که محل نزول رسول الله بوده است) قدری به پشت استراحت کند و سپس به سوی مکه برود، زیرا در عام الفتح، حضرت محل نزول خود را در محصب قرار دادند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را در محصب به جای آوردند و قدری کوتاه به پشت خوابیدند و استراحت کردند. وجه تسمیه یا:

۱. از جهت وجود حصا (ریگ های ریز و خرد آن جا) است.

۲. به مناسبت رمی جمرات (پرتاب سنگریزه به جمرات است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۴؛ امام شناسی، ۶، ص ۲۲۸ الی ۲۳۱)

محصر

(مُ ص) همان (كـ) محصور (حج و عمره، ص ۲۸۸)

محصور

(مَ) به جا آورنده (كـ) حج محصور

محظورات احرام

(مَ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (كـ) احرام.

محفوظه

(مَ ظِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که خدای سبحان مدینه را مصون و محفوظ داشته (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۱)

محفوفه

(مَ فِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مدینه را بر کات الهی و ملائکه رحمتش احاطه نموده اند. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محل

(مُ حِ لّ)

۱. آن که از احرام بیرون آمد.

۲. آن که از حرم بیرون آمد. (لغت نامه)

محل

(مَ حِ لّ)

۱. جای کشتن هدی

۲. زمان کشتن هدی (لغت نامه)

محل سعی

(مَ حَ لِّ سَ عْ) همان (ك) سعی

محل كفاره

(ك فّ رِ) جای ادای كفاره. آنچه از كفارات (قربانی) در مراسم حج بر شخص واجب می شود در:

۱. عمره، باید در مکه بکشد.

۲. حج، باید در منی ذبح کند.

۳. در صورتی که در مکان ذبح، فقیر (یا وکیل فقیر) یافت نگردد اختیار است بین ذبح در آن جا یا در شهر خود و تقسیم آن بین فقرا. (با توجه به «توضیح مناسک حج»، ص ۵۲)

محلل

(مُ حَ لِّ لْ) عملی است که محرم را از احرام بیرون می برد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۴)

محلل اول

شهرت تقصیر (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل دوم

شهرت سعی صفا و مروه (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل سوم

شهرت طواف نساء. (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محل الهدی

(مَ حِ لْ لْ هَ دْ) هم به معنی مکان است و هم زمان. رسیدن هدی به محل یعنی وصول قربانی به مکان و زمان ذبح. محل هدی موضعی است که قربانی به حکم شرع برای حج صورت می گیرد. مواضع هدی عبارت است از:

۱. منی، در مورد حج

۲. مکه، در مورد عمره

۳. مکه یا منی، در مورد محصر(۱)

۴. محل صد، درمورد مصدود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

محله بنی هاشم

محله ای بسیار قدیمی در مدینه النبی (در مقابل باب جبرئیل و باب النساء) در فاصله بین حرم و قبرستان بقیع و در آن «کوچه بنی هاشم» مشهور است. در کوچه های تنگ و باریک با دیوارهای بلند این محله خانه بنی هاشم و ائمه اطهار(علیهم السلام) وجود داشت که در دوران مختلف همچنان محفوظ و بعضاً بازسازی می شد، اما در توسعه دوم حرم رسول الله، آل سعود (طی سال های ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۶ شمسی) این محله و کوچه های آن را تخریب کردند به طوری که اثری از آن به جا نمانده است و به این ترتیب به دستاویزی توسعه اطراف حرم یکی دیگر از آثار ائمه شیعه محو گردید.

محله شهداء

همان (ک) شهدای فخ

محله نخاوله

محله ای در مدینه محل سکونت (ک) نخاوله

محمل

(مَ مِ) کجاوه (خالی از بار) زینت شده ای بود که (از قرن هفتم هجری) از جانب ایران و شاهان مسلمان پیشاپیش کاروان حج به مکه فرستاده می شد(۲) و علامت استقلال کشور فرستنده بود و به تدریج منحصر به فرستادن محمل از طرف مصر شد. محمل به صورت هودجی به شکل مربع از تخت چوب هایی ساخته می شد و دارای سقفی بود که از چهار طرف به سوی وسط محمل بالا می رفت تا به ستونی که به یک شکل هلالی منتهی می شد، برسد و معمولا آن را با پارچه های گران قیمت تزیین می کردند و هنگام سفر به مکه آن را پشت شتر می بستند. در شهرهایی که محمل از آن جا فرستاده می شد و مخصوصاً در مصر مردم مجالس جشن و سرور مجللی ترتیب می دادند و این محمل ها را به همراه گروهی می فرستادند. در محمل کسی سوار نمی شد و فقط نشانه جاه و جلال حکومت بود تا به مردم اعلام دارند حاکمی که آن را فرستاده است شایسته داشتن چنان منصبی است. سال ها حکومت مصر به همراه محمل پرده کعبه را هم به مکه فرستاد، اما در سال ۱۲۱۸ هجری قمری سعود بن عبد العزیز آوردن محمل را منع کرد. محملی که از مصر می آوردند منسوب به حضرت فاطمه(علیها السلام) بود و محملی که از شام می آوردند به عایشه منسوب بود. (در راه خانه خدا، ص ۵۵؛ عرشیان، ص ۶۶؛ سفر نامه مکه، ص ۲۵۴؛ مکتب اسلام، ش ۳۵۹ ص ۲۱؛ دایره المعارف

فارسی)

محیط حرم

یا دایره (ک) حرم

محیط مواقیت

(مَ) یا (ک) دائره میقات ها

مخازن الزیت

(مَ زِ نُ زَّ) مخازن روغن برای روشن ساختن قندیل های مسجد النبی بودند که در سمت شمالی مسجد قرارداشت و از آثار دوره عثمانی بود. این مخازن در توسعه شمالی مسجد دردوران سعودی تخریب گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۲)

مختاره

(مُ رِ) از نام های مدینه است. رسول خدا مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مختبی

(مُ تَ با) مکانی در (ک) مولد فاطمه

مخرج صدق

(مُ رَ) رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق (اسرا – ۸۰)

مخلقه

مکه است (مجمع البیان، مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰) یا (ک) ستون مخلقه

مدار طواف

حد (ک) مطاف

مدخل

(مَ خَ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

۱ و ۲. در این که مصدود و محصر در چه جایی (مکه، منی، همان محل،...) باید قربانی کند نظرها مختلف است.

۳. تاریخ نگاران هر یک زمانی را به عنوان ظهور محمل یاد کرده اند. برخی از آنان گفته اند که تاریخ پیدایش آن، سال ۶۴۵ هجری قمری بوده است. در مقابل برخی دیگر معتقدند که محمل، تاریخی کهن تر از آن دارد و احتمالاً تاریخ آن به پیش از اسلام نیز می رسد. به سختی می توان زمان معینی را به عنوان تاریخ ظهور محمل یاد کرد؛ زیرا حرکت کاروان محمل که تنها حاصل هدایای ویژه ای برای بیت العتیق باشد، امری عادی بوده که ممکن است به پیش از اسلام برگردد. (میقات حج) ش ۳۶، ص ۷۶)

مدخل صدق

رب ادخلنی مدخل صدق (اسرا ۸۰)

مدرج

(مَ رَ) همان (ک) درج

مدینه

(مَ نِ) شهر هجرتگاه و اقامتگاه و آرامگاه حضرت محمد مصطفی رسول گرامی اسلام و پایگاه صدور اسلام در صدر اسلام می باشد. مدینه از شهرهای قدیمی عربستان و جزو استان حجاز است که راجع به بنای آن اطلاعاتی در دست نیست و تاریخ روشن آن با مهاجرت یهود به این ناحیه شروع می شود که در زمان شروع مهاجرت آنهابه این منطقه نیز اختلاف است (و بنا به برخی احتمالات از ویرانی اورشلیم به دست بُختُ النَّصر می باشد) دومین گروه ساکنان مدینه را مهاجران عرب یمنی (یعنی قبایل اوس و خزرج) تشکیل می دادند که پس از تسلط حبشی های به یمن و یا بعد از خرابی سد مَأرِب به مدینه کوچ کردند و از قرن چهارم میلادی به بعد دراین جا سکونت گزیدند. مدینه در دشتی وسیع به ارتفاع ۶۰۰ (یا ۶۲۵) متر از سطح دریا واقع است. این شهر در شمال شرقی جده به فاصله ۲۹۵ کیلومتری و در شمال مکه به فاصله ۴۲۰ کیلومتری قرارگرفته و با ریاض ۹۹۰ کیلومتر فاصله دارد و حدود است ازجهات شمال و مشرق و جنوب به دشت های لم یزرع و کوه های سیاه و از طرف مغرب به دریا. مدینه با سلسله کوه هایی درجنوب و شمال از فلات مرتفع عربستان جدا شده است. این جا در ابتدا صورت شهر نداشت و مجموعه خانه هایی بودکه باغ ها و مزارعی اطراف آن را فرا گرفته و زراعت منبع در آمد ساکنان آن به شمار می آمد. این شهر که در ابتدا «یثرب» نامیده می شد بعد از هجرت

نبی الله الاعظم از مکه بدان جا نام «مدینه النبی» و «مدینه الرسول» را به خود گرفت (که به اختصار به «مدینه مشهور شد». مدینه پایگاه نشراسلام و صدور فرامین و پایتخت حکومت اسلام شد. از این شهر بود که به فرمان رسول اکرم مسلمانان به نقاط مختلف عربستان گسیل گشتند و طوایف را به اسلام فرا خواندند. از مدینه بود که رسولان آن نبی اعظم به مراکز سیاسی بزرگترین حکومت های وقت اعزام شدند و نامه دعوت اسلام را به پادشاهان و امپراطوران جهان ابلاغ نمودند. سپاه مسلمین با حرکت از مدینه ستیز سپاهیان ابر قدرت های زمانه را در هم شکست و پرچم توحید را در سرزمین های دور و نزدیک به اهتزاز در آورد. مدینه جایگاه نشو و نشر علوم اسلامی نیز بود. در این دانشگاه دانش اسلام ریشه زد و به دیگر نقاط عالم شاخ و برگ گسترانید و ائمه معصومین در این شهر در راه نمود سیاست اسلام و تبیین معارف اسلام تن و جان به زخمه زهر سپردند.

فضایل مدینه

مأمن رسول الله از شر کفار است.

مدفن برترین موجود عالم خلقت است.

مهبط وحی و جایگاه نزول امین و حی الهی است.

نشاندار قدم ها و سنت های اشرف مخلوقات هستی است.

حرم امن شده و وامدار کلام تحسین سرور کائنات است.

زادگاه و منزلگاه و آرامگاه جانشینان و پاره های تن نبی اعظم اسلام است.

حرم مدینه

مدینه منوره حرمی دارد که در حدود آن اختلاف است. به نقلی کوه ثَور (در شمال) و کوه عَیر (در جنوب) مدینه، حد حرم است. و نیز گفته اند حدود آن از سمت مغرب و مشرق یک طرف «عائر»

است و از طرف دیگر «عَیر» (یا وعیر) و این دو کلمه اسم است از برای دو کوه که از مشرق تا مغرب محیط به مدینه است و در حقیقت بین این دو کوه حرم است. و چهار فرسخ در چهار فرسخ هم گفته اند. و اگر چه احرام در حرم مدینه واجب نمی باشد ولیکن درخت آن را (خصوصاً اگر سبز باشد) نباید قطع کرد (مگر در مواردی که در حدود مکه استثنا شده است) و صید در حرم مدینه کراهت شدید دارد.

مستحبات ورود به مدینه

غسل نمودن

صدقه دادن

جامه بهترین را پوشیدن

صلوات را مکرر فرستادن

– دعای بسم الله و علی مله رسول الله...را خواندن

مستحبات حضور در مدینه

سه روز روزه گرفتن

زیارت معصومین نمودن

غسل زیارت معصومین کردن

زیارت مزار بزرگان بقیع کردن

مشاهد مقدسه را زیارت کردن

آداب مسجد النبی را مراعات نمودن

اسامی و القاب مدینه

اثرب، ارض الله، ارض الهجره، اکاله البلدان، اکاله القری، ایمان، باره، بحر، بحره

بحیره، بره، بلاط، بلد، بلدرسول الله، بلد المساجد، بیت الرسول، تندد، تندر، تین، جابره،

جباره، جایزه، جنه الحصینه، حبیبه، حرم، حرم رسول، حرم رسول الله، حسنه، خیر البلاد،

دار، دار الابرار، دار الاخيار، دار الايمان، دار السلامه، دار السنه، دارالفتح، دارالمختار، دار الهجره،

ذاء، ذات الاحرين، ذات الاحرار، ذات الحجر، ذات النخل، سلقه، سيده البلدان، شافيه، طابه،

طبابا، طيبه، ظبايا، عاصـمه، عذرا، عرا، عروض، عرى، غرا، غلبه، فاضـحه، قاصـمه، قبه الاسلام، قريه، قربه الانصار، قريه الرسول، قلب الايمان، لب الايمان، مأزر الايمان،مباركه،

حبوء الحلال، و الحرام، مبين الحلال، و الحرام، مجبوره، محببه، محبوره، محبه، محفوظه، محفوفه،

محرومه، محروسه، محرمه، مختاره، مدخل، مدخل الصدق، مدينه الرسول، مدينه السماء،

مدينه طيبه، مدينه العذراّ، مدينه مشرفه، مدينه مكرمه، مدينه منوره، مدينه النبى،

مرحومه، مرزوقه،

مسـكينه، مسـلمه، مضـجع رسول الله، مطيبه، معصومه، مقـدسه، مقر، مكينه، موفيه، مؤمنه، مهاجر رسول الله، ناجيه، نجر، هـذراء، يثرب.

مساجد مدينه

آبـار (ابيـار) (علی = شـجره، احرام، محرم، ذوالحليفـه)، ابراهيم (= مشـربه ام ابراهيم)، ابـوبكر، ابـوذر (= سـجده، بحير)، ابی بن كعب (= بنی جـديله، بقيع)، اجابه (= مباهله)، احد (= جبل احد، فسح) احزاب (= فتح، خندق، اعلی، اجابه)، بدائع، بغله (= بنی ظفر، مائده)، بلال، بنی، زريق، بنی ساعده، تقوی، ثنايا، جبل الرماه، (= جبل العينين)، جمعه (= بنی سالم، عاتكه، وادی)، حمزه (= شـهدا)، دارالنابغه (= بنی عدی) درع، ذباب، رايت، رد شمس (= نخل، بوعی، فضيخ) رسول، زهرا (= فاطمه)، سبق، سرف، سقيا سـلمان، شـمس (= شمسـی)، شـيخين، عرفات، عريش، عسكر (= مصرع) علی، عمر، غمامه (= مصلی العيد، استسقاء)، قبا، قبلتين (= ذوقبلتين، بنی سـلمه) قشـله عسكريه، كبير، مسيجد (=منصرف، غزاله) مستراح (= استراحت)، مصبح، معرس، منارتين، نبوی (نبی، مدينه).

مناطق و محلات مدينه

،ابوا، احـد، بـدر، بقيع، ربـذه، سـقيفه بنی ساعـده، عـاليه، عوالی، قبـا، محله بنی هـاشم، محله نخاوله، مشـربه ام ابراهيم، مصـلی استسقاء، حوائط النبی، فدك، ينبوع، خيبر، ثنيه الوداع، سويقه، لابه، وادی ابی جيده (= وادی بطحان) وادی جن، وادی حصون النيق، وادی رانونا، وادی عقيق (= وادی مبارك).

خانه های مدينه

،دار ابوايوب، دار الضيفان، دار القراء، دار النابغه.

چاه های مدينه

چـاه اريس (= تفله، خـاتم)، چاه انس، چاه بضاعه، چاه حاء، چاه رومه (= عثمان)، چاه سـقياء، چاه زمزم، چاه علی، چاه غرس، چاه فضا، عين ارزق.

كوههای مدينه

،كوه احد، كوه ثور، كوه سلع (=ثواب) كوه عائر، كوه عير، كوه عينين (=رماه)، جماوات.

مدينه آخر

همان (ك) پس مدينه

مدينه اول

همان (ك) پیش مدینه

مدینه بعد

همان (ك) پس مدینه

مدینه جلو

همان (ك) پیش مدینه

مدینه الحاج

(مَ نَ تُ لْ)نام یک رشته ساختمان های چند ضلعی سه طبقه (دارای آب و برق و حمام و توالت) در حدود ۳ کیلومتری جده متصل به فرودگاه (سابق) جده که جهت اقامت موقت حجاج (هنگام ورود و خروج) اختصاص یافته بود. طبقه سوم این ساختمان ها دارای تختخواب بوده و هیئت های پزشکی و سرپرستی کشورها نیز در آنجا متمرکز می شدند. در جلو اطاق های طبقه دوم و سوم ایوان های بزرگی وجود داشت. درطبقه اول نمایندگی مطوفان و پاره ای از ادارات مورد لزوم قرار داشت. (اطلاق های طبقه دوم و سوم مخصوص سکونت زائران بود) در مدینه الحاج پولی از کسی دریافت نمی شد. اما امروزه در فضای بسیار وسیع متصل به فرودگاه جدید جده زیر چادرهای مخصوص و بسیار مرتفع و زیبا زائران از کشورهای مختلف پس از ورود به استراحت پرداخته و سپس عازم مکه و یا مدینه می شوند و بعد از بازگشت به جده در همین نقطه اطراق می کنند تا نوبت پروازشان بشود. در این جا در فواصلی چند مراکزی در اختیار هیئت های حج هر کشور قرار داده می شود و مؤسساتی نیز برای راهنمایی و درمان و سرویس غذا وجود دارند.

مدینه الرب

(رّ بّ) از اسامی مکه مسطوره در انجیل و به معنی بیت الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مدینه الرسول

(رَّ) از نام های شهر مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

مدینه السماء

(سَّ) از نام های مدینه الرسول است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه العذرا

(لْ عَ) لقب مدینه الرسول است. (لغت نامه، ذیل عذرا)

مدینه طیبه

(طَ یِّ بِ) نام دیگر مدینه الرسول است (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه قبل

همان (ک) پیش مدینه

مدینه مشرفه

(مُ شَ رَّ فِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه منوره

(مُ نَ وَّ رِ) نام دیگر مدینه الرسول (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳).

مدینه النبی

(مَ نَ تُ نَّ) لقب مدینه الرسول.

مدینه یثرب

(یَ رِ) حسان بن ثابت و کعب بن مالک از شعرای قدیم مدینه، از مدینه تحت عنوان مدینه یثرب نام برده اند. (اعلام قرآن، ص ۵۷۶)

مذاد

(مَ) نام موضعی است در مدینه که پیامبر اکرم در آن جا یا نزدیک آن جا خندق حفر نمود.

(لغت نامه؛ مقاتل الطالبیین، پاورقی ص ۲۴۹)

مذبح

(مَ بَ). قربانگاه. نام جایگاهی در منی برای قربانی کردن.

مذهب

(مُ هَ)

۱. از نام های کعبه است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۰)

مراهق

(مُ هِ) کسی که آخر وقت حج در مکه آید. (لغت نامه)

مراهقه

(مُ هَ قِ) قریب آخر وقت حج به مکه رسیدن. (لغت نامه)

مربد

(م بَ) نام مکانی در وسط شهر مدینه که در آن جا مسجد شریف نبوی ساخته شد. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۹ و ۴۱)

مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ك) ستون مقام جبرئیل

مرحومه

(مَ مِ) از نام های مدینه است (در تورات) زیرا جایگاه مبعوث و فرستاده پروردگار به همراه رحمت می باشد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرزوقه

(مَ ز) از نام های مدینه است چون در آن جا خداوند به برکت رسول خدا بهره و حظ اهل آن را زیاد

کرده و بهترین روزی را نصیب آنان نموده است. (حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرضوض الخصیتین

(مَ ضُ ضُ لْ خِ یَ تَ) حیوانی است که تخم های او را مالیده باشند و در حج احوط این است که قربانی مرضوض الخصیتین نباشد: (مناسک حج، ص ۱۶۸)

مرقد رسول الله

همان (ك) حجره طاهره

مرقد مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ک) حجره طاهره

مروتین

(مَ وَ تَ) دو کوه صفا و مروه واقع در مکه را گویند که یکی از اعمال حج و عمره به نام سعی بین این دو کوه انجام می شود.

مروه

همان (ک) کوه مروه

مرویه

از اسامی مکه است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مرید الاعتمار

(مُ دُ لْ اِ تِ) کسی که قصد انجام عمره دارد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ک) مشعر الحرام

مزور

(مُ زَ وّ)

۱. همان (ک) دلیل

۲. نام زیارت خوانانی در حرم پیغمبر که در قبال مبلغی، آداب زیارت را یاد داده و برای آن حضرت زیارت می خوانند و زائران تکرار می کنند. مشتریان مزورها بیشتر حجاج اهل تسنن هستند (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۶)

مزوله

(مَ وَ لِ) ساعتی آفتابی در صحن مسجد النبی برای شناخت اوقات روز و پنجگانه. دو ساعت آفتابی (مزوله) ساخته بودند که در توسعه شمالی مسجد در دوران سعودی برداشته شد. این ساعت ها از لحاظ قدمت و فن و هنر اسلامی اهمیت بسزایی داشت که محتملا قبل از دوران عثمانی ساخته شده بود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

مساجد اربعه

(مَ جِ دِ اَ بَ عِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد بصره. (لمعه، ج ۱، ص ۹۹).

مساجد ثلاثه

(ثَ ثِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی.

مساجد دوره

(دَ رِ) مساجد سبعه است (راهنمای قدم به قدم حجاج، علوی، ص ۷۳)

مساجد سبعه

(سَ عِ) مساجد هفتگانه. شهرت هفت مسجد در شمال غربی مدینه در دامنه و بالای کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه خندق (احزاب). این مساجد را به یادبود افرادی که در آن جا در سنگر بوده اند و یا نماز خوانده اند ساختند. از این میان شش مسجد فتح (احزاب)، مسجد علی، مسجد فاطمه، مسجد سلمان، مسجد ابوبکر، مسجد عمر (یعنی مساجد سته) در این منطقه مشخص اند و هفتمین مسجد را برخی مسجد عثمان می دانند (که تخریب شده) و بعضی مسجد ذوقبلتین.

مساجد سته

(سِ تِّ) شهرت مساجد ششگانه (فتح، علی، فاطمه، سلمان، ابوبکر، عمر) واقع در منطقه غزوه احزاب.

مساجد فتح

یا (ك) مساجد سبعه (مدینه منوره، ص ۲۵۷)

مساجد مدینه

از جمله مساجد قدیمی عبارتند از مسجدهای: آبار (ابیار) علی (= شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه) ابراهیم (= مشربه ام ابراهیم)، ابوبکر، ابوذر (= سجده بحیر) ابی بن کعب (= بنی جدیله، بقیع)، اجابه (= مباهله) احد، (= جبل احد فسح) احزاب (= فتح خندق اعلی اجابه) بدائع، بغله (= بنی ظفر، مائده) بلال، بنی زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه (= جبل العینین) جمعه (= بنی سالم، عاتکه، وادی) حمزه (= شهداء) دار النابغه (= بنی عدی) درع، ذباب، رایت، ردشمس (= نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (= فاطمه)، سبق، سرف، سقیا، سلمان، شمس (= شمسی) شیخَین، عرفات، عریش، عسکر (= مصرع)، علی، عمر. غمامه (=مصلی العید، استسقاء) قباء. قبلتین (= ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (= منصرف، غزاله). مستراح (= استراحت) مصبح، معرس، منارتین، نبوی (= مدینه)

مساجد مکه

از جمله مساجد قدیمی مکه عبارتند از

مسجد الحرام و مسجدهای: اجابه، انشقاق قمر(= شق القمر)، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیت، (= عقبه) تنعیم (= عمره) جعرانه، جن (= بیعت، حرس) حدیبیه. حمزه، خیف (= منی). شجره، رأیت، صفایح، غدیر خم. کبش (قوچ، نحر، صخره)، کوثر، مختبی، مزدلفه (= مشعر الحرام)، نمره (= عرفه عرنه)

مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه (نزدیک رکن یمانی) است و این جا نقطه ای است که حضرت فاطمه بنت اسد به هنگام ولادت فرزند به خدا پناه برد و به اراده پروردگار دیوار کعبه شکافته شد و آن بانوی ارجمند به درون کعبه رفت و دیوار به هم آمد و چون نوزاد کعبه (علی مرتضی (علیه السلام)) به دنیا آمد دیوار دوباره شکافته شد و آن گرامی مادر با فرزندش از کعبه بیرون آمد و دیوار نیز به هم آمد. و فرموده اند که مستحب است در شوط هفتم طواف کعبه، طواف کننده شکم خود را به مستجار چسبانده به گناهان خود یکایک اعتراف نموده توبه کند. این مکان به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مستجار، چون به خدا مستجیر می شوند.

۲. متعوذ، چون به خدا پناه می برند.

۳. ملتزم، چون بدان التزام می جویند.

۴. دبر الکعبه، چون پشت باب الکعبه قرار دارد.

مستحبات حج

اموری هستند که هنگام سفر حج و زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج و عمره به رعایت آنها تأکید شده است.

مستطیع

(مُ تَ) واجب الحج، کسی که برای رفتن به زیارت حج بیت الله دارای شرایط و امکانات لازم می باشد. دارنده (ك) استطاعت

مستطیعه

مؤنث (ك) مستطیع

مستلفه

(مُ تَ لَ فِ) مزدلفه را گویند (میقات حج، ش ۱۵، ص ۴۹)

مستمع

(مُ تَ تِ) عمره و یا حج گزارنده (فرهنگ نفیسی)

مستوفره

(مُ تَ ف رِ) حد حرم (مکه) در طریق جعرانه در نه میلی در محلی به نام شریر با اَعلام مشخص است (احکام عمره، ص ۸۱)

مسجد

(۱) آبار مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابراهیم

از مساجد مکه

۱. همان (ک) مسجد نمره

۲. مسجدی است در بالای کوه ابوقبیس به نقلی متأثر از نام شخصی است به نام ابراهیم قبیسی که در این مکان می زیست. در این جا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نماز می خواندند. این مسجد به علت بنای دار الضیافه توسط سعودی ها تخریب گردید.

مسجد ابراهیم

از مساجد مدینه، مسجد ام ابراهیم، مسجد مشربه ام ابراهیم. مسجدی است که در مشربه ام ابراهیم ساخته شد که تا اواخر دوران عثمانی مورد توجه کامل بود و اکنون بصورت مخروبه ای در آمده است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مکه مسجدی است در منطقه مسفله و در مصادر تاریخی از قرن سوم به بعد از آن یاده شده. مسجد فعلی در محل قبلی بنا شده و فاصله آن تا مسجد الحرام حدود ۲۰۰ متر است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مدینه.

۱. مسجدی است در شمال غربی شهر در دامنه کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه احزاب و از مساجد سبعه است و بعد از مسجد سلمان در جهت غرب آن است و امام جماعت رسمی دارد.

۲. مسجدی است پایین تر از مسجد غمامه. گویند ابوبکر در دوران خلافتش در این مکان نماز عید به جای می آورد. بنای اولیه مسجد از عمربن عبدالعزیز است و سلطان محمود عثمانی در سال ۱۲۵۴ قمری و سلطان عبد المجید

۱. منابع مورد استفاده در معرفی مساجد:

تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره (با بیشترین سهم) مدینه شناسی (با بیشترین سهم) میقات حج (شماره های مختلف)، مدینه منوره؛ حرمین شریفین؛ راهنمای حرمین شریفین؛ آثار اسلامی مکه و مدینه؛ راهنمای حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ قبل از حج بخوانید؛ با راهیان قبله؛ فلسفه و اسرار حج؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه و...

عثمانی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری آن را تجدید بنا و تعمیر کردند.

مسجد ابوذر

از مساجد مدینه. مسجدی است در جهت شمال شهر واقع درشارع ابوذر در فاصله حدود ۵۰۰ متری از شمال مسجد نبوی و جدیداً آن را از نو بنا کردند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. ابوذر. شاید این نامگذاری به دلیل قرار گرفتن این مسجد در خیابانی به همین نام باشد و به نقلی اینجا خانه ابوذر غفاری صحابه معروف بوده است.

۲. بحیر. به علت آن که در جنب باغی بوده به این نام. این نام به مرور زمان فراموش شده است.

۳. سجده. گویند رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در

این محل نماز با سجده های طولانی به جای آورده اند و یک بار پس از تشهد فرمودند جبرئیل به من مژده داد هر کس بر من درود فرستند، خدا بر او درود خواهد فرستاد.

مسجد ابیار

(اَ) از مساجد مدینه به نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابی بن کعب

(اُ بَ یّ) از مساجد مدینه. و نیز موسوم است به مسجد بنی جدیله. مسجد بقیع مسجدی بود در داخل قبرستان بقیع متعلق به «ابی بن کعب» از صحابه بزرگ رسول الله و از یاران باوفای امیر المؤمنین. مکان آن تقریباً رو به روی قبور ائمه اطهار در سمت غرب و متصل به دیواره غربی بقیع (پایین تر از درب اصلی کنونی بقیع) بوده است (و لذا آن را مسجد البقیع هم می گفتند) حکومت عثمانی آن را تجدید بنا نمود و محرابی برای آن قرار داد لیکن در دوران سعودی پس از تخریب گنبد و بارگاه های موجود در بقیع و در بازسازی دیوار غربی بقیع، این مسجد (که پیامبر در آن بسیار نماز گزارده بود) تخریب و با زمین یکسان شد.

مسجد اجابه

(اِ بِ) از مساجد مکه. مسجدی است مشهور واقع در شمال شهر در شارع ابطح و نزدیک میدان معابده. آورده اند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام عزیمت به طایف در این جا نماز گزاردند از بنای نخستین آن اطلاعی در دست نیست و برخی مورخان قرن سوم از آن یاد کرده و به عصر آن حضرت منسوب داشته اند. در سال ۱۳۹۴ قمری ساختمان قدیمی مسجد را خراب کردند و بنای جدید در همان محل قبلی در مساحتی ۴۰۰ متری ساخته شد.

مسجد اجابه

از مساجد مدینه

۱. نام دیگر (ک) مسجد احزاب

۲. مسجدی است در جانب شرقی بقیع در شارع ستین (ملک فیصل) و در شمال شرقی مسجد نبوی و در فاصله تقریبی ۶۵۰ متری آن واقع است. این مسجد در دوران عثمانی از نو بنا و باز سازی شده و امروزه نیز بنای آن تجدید گشته و نسبتاً بزرگ و مجلل ساخته شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: ملک فهد بن عبد العزیز؛ چون در این زمان تجدید بنا شد.

ب: اجابه؛ جهت آن را اجابت دعای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از درگاه الهی ذکر کرده اند.

ج: مباهله؛ به علت وقوع جریان مباهله در این نقطه(۱)

مسجد احد

(اُ حُ) از مساجد مدینه است. مسجد کوچکی است چسبیده به کوه که حدود ۵/۱ کیلومتر با مزار شهدای احد (در شمال شرقی) فاصله دارد. طبق نوشته ها رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر روز نبرد احد را در این جا اقامه فرمودند. در دوران عثمانی این مسجد تعمیر شد ولی به مرور زمان رو به ویرانی نهاد و اکنون چیزی جز دیواره های خراب آن باقی نمانده و اطراف آن نیز حصاری آهنی کشیده شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. احد، به علت واقع بودن در احد.

۲. جبل احد، به علت متصل بودن به کوه احد.

۳. فسخ، به نقلی به جهت نزول آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا

۱. دلیل و مدرکی بر وجود مسجد مباهله اعم از شیعه و اهل سنت به دست نیامده و از نظر حدیثی و تاریخی وجود چنین مسجدی را نمی توان

مورد تأیید قرار داد. (میقات حج ش ۴۱ ص ۱۲۳، مقاله مسجد الاجابه یا مسجد مباهله، نوشته آقای محمد صادق نجمی).

قیل لکم تفسحوا فی المجالس» (مجادله ۱۱)

مسجد احرام

(اِ) از مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد احزاب

(اَ) از مساجد مدینه و از جمله مساجد سبعه است واقع در مرتفع ترین نقطه (در شمال غربی) کوه سلع (و برای رسیدن به آن باید از پله های طولانی بالا رفت) این مسجد توسط عمربن عبدالعزیز به سال ۸۸ هجری مرمت و معماری و در سال ۵۶۵ هجری توسط وزیر فاطمی «سیف الدین حسین بن ابی الهیجا» تجدید بنا شد و حکومت عثمانی نیز به عمران آن پرداخت. این مسجد حدود ۲۴ متر مربع مساحت و ۳ متر ارتفاع دارد. در جهت جنوبی (قبله) دارای شبستان و در قسمت شمالی دارای صحن است. در روایات اهل بیت نماز خواندن در این جا مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. احزاب، از آن جهت که در محل رویداد غزوه احزاب بنا شد.

۲. اعلی، شاید از آن جهت که نسبت به دیگر مساجد در ارتفاع بالاتری از کوه سلع قرار گرفته است.

۳. اجابه، از آن جهت که خداوند دعای پیامبرش را برای پیروزی در جنگ (و پیروزی حضرت علی بر عمربن عبدود) مستجاب فرمود.

۴. خندق، از آن جهت که در محل رویداد غزوه جهت جلوگیری از ورود کفار به مدینه خندق حفر گردید.

۵. فتح، از آن جهت که در این جا رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای سپاه اسلام طلب فتح کرد و یا خداوند خبر فتح و پیروزی سپاه اسلام را در این محل به آن حضرت رسانید و به نقل برخی از آن جاست که سوره فتح در این مکان نازل گردید.(۱)

مسجد استسقاء

(اِ تِ) نام دیگر (ک) مسجد غمامه

مسجد استراحت

نام دیگر (ک) مسجد مستراح

مسجد اعلی

(اَلا) از مساجد سبعه (مدینه) به اختلاف نقل:

۱. مسجد احزاب است. (به سوی ام القری، ص ۳۱۸)

۲. مسجد سلمان فارسی است. (سیری در اماکن وحی، ص ۷۳)

مسجد الاقصی

(اَصا) سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی (بنی اسرائیل ۱)

مسجد الاقصی مسجدی است که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین و غاصبین سر می دهند و مسجد الحرام و مسجد الاقصی را «قبلتین» گویند از آن جهت که تا قبل از قبله شدن کعبه، به سوی مسجد الاقصی (بیت المقدس) نماز به جای آورده می شد. مراد از لفظ مسجد الاقصی مذکور در قرآن مجید بیت المقدس می باشد و به نقلی به اعتبار دوری آن از مکه «اقصی» (دورتر) خوانده شد و به اعتبار آن که بعداً از مساجد بزرگ مسلمین خواهد شد به عنوان «مسجد» وصف گردید (و لذا گفته اند که این خود از جمله معجزات قرآن مجید است. امروزه نام مسجد الاقصی برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود؛ برای صخره ای و برای مسجدی:

۱. صخره مقدس؛ صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و حضرت سلیمان(علیه السلام) اولین معبد یهودیان را بر روی آن ساخت. صخره ای که بر اساس روایات آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود.

۲. مسجد الاقصی؛ مسجدی است در جنوب قبه الصخره. این مسجد را عبدالملک بن مروان (و به نقلی در جای مسجد عمر که هنگام فتح قدس بنا شد) احداث کرده و پسرش ولید آن را به پایان رساند. مسجد الاقصی بارها

در طول تاریخ تجدید بنا شد و از جمله در سال ۱۱۸۷ هجری قمری توسط صلاح الدین ایوبی از نو بنا گردید. مسجد الاقصی در برخی روایات یکی از چهار مسجد پر فضیلت و با عظمتی است که نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد (و در ۲۱ اوت ۱۹۶۹ میلادی برابر با ۳۰ مرداد ماه ۱۳۴۸

۱. و برخی در جواب گفته اند که سوره فتح مربوط به صلح حدیبیه و فتح مکه است.

شمسی آتش سوزی عظیمی به دست غاصبین صهیونیست در مسجد الاقصی روی داد و خسارت عمده ای به بار آمد).

مسجد ام ابراهیم

از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد ابراهیم

مسجدان

(مَ جِ) مساجد مکه و مسجد مدینه. (لغت نامه)

مسجد انشقاق قمر

همان (ک) مسجد شق القمر

مسجد بحیر

همان (ک) مسجد ابوذر

مسجد بدائع

همان (ک) مسجد درع

مسجد بغله

(بَ غَ لِ) از مساجد مدینه. مسجدی است در مشرق بقیع در ۵۰۰ متری خیابان ملک عبدالعزیز. آورده اند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا نماز گزاردند و بر سنگی در این مکان نشستند و قرائت قرآن نمودند و بر این سنگ شکافی قرارداشت که حضرت ضمن تکیه بر این سنگ سر مبارک خود را به خاطر آفتاب در آن می گذاشتند. ملک مصر در سال ۶۰۳ هجری قمری این مسجد را تعمیر کرد و در حکومت اخیر تخریب شد. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. بنی ظفر؛ چون متعلق به بنی ظفر از قبیله اوس بوده است.

۲. مائده؛ به نقلی از آن جهت که سوره مائده در این جا بر حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردید.

۳. بغله؛ از آن جهت است که طبق نقل جای پای بغله (استر) پیامبر بر آن سنگ مانده و یا این که این جا مکان دفن بغله آن حضرت بوده است.

مسجد بقیع

همان (ک) مسجد ابی بن کعب

مسجد بلال

(بَ) از مساجد مدینه. مسجدی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هفتم هجری در آن نماز عید اقامه فرمود و بعدها به نام مؤذن با وفای ایشان نامگذاری شد. این مسجد توسط حکومت فعلی تخریب گردید (اکنون در بازار بلال مسجدی به نام بلال در طبقه فوقانی بازارچه وجود دارد.

مسجد بلال

از مساجد مکه، مسجدی در بالای کوه ابوقبیس. در این مکان بلال مؤذن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) معمولا اذان می گفت. این مسجد در دوران سعودی ها تخریب و به جایش قصر چندین طبقه ای ساخته شد. بعضی مسجد بلال و مسجد شق القمر را یکی می دانند.

مسجد بنی جدیله

(جَ لِ) همان (ک) مسجد ابی بن کعب.

مسجد بنی زریق

از مساجد مدینه. مسجدی بود در مقابل باب السلام واقع در خیابان مناخه. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی ساعده

(عِ دِ) از مساجد مدینه. مسجدی بود واقع در بنی ساعده (نزدیک چاه بضاعه) و در شمال غربی مسجد النبی در خیابان سحیمی قرار داشت. نوشته اند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی سالم

(لِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد بنی سلمه

همان (ك) مسجد قبلتین

مسجد بنی ظفر

(ظَ فَ) همان (ك) مسجد بغله

مسجد بنی عاتكه

(تِ كِ) همان (ك) مسجد جمعه

مسجد بنی عدی

(عَ یَّ)همان (ك) مسجد دار النابغه

مسجد بوعی

همان (ك) مسجد ردشمس

مسجد بیعت

از مساجد مکه

۱. همان (ك) از مسجد جن

۲. مسجدی است در ابتدای منی نزدیك جمره عقبه كه به فرمان منصور عباسی ساخته شد و بعدها توسط مستنصر عباسی تعمیر گردید و اكنون مخروبه است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: بیعت؛ از جهت وقوع بیعت النساء و بیعت الحرب اهالی یثرب با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در این جا.

ب: عقبه؛ از جهت صورت گرفتن بیعت در این عقبه.

مسجد پیامبر

همان (ك) مسجد النبی

مسجد تقوی

از مساجد مدینه. مسجدی است كه در حق آن آیه شریفه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم»

(توبه ۱۰۸) نازل شده که به اختلاف نقل:

۱. مسجد النبی

۲. مسجد قباست. (به احتمال بیشتر)

۳. هر دو مسجد قبا و مسجد النبی می باشد.

۴. همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵؛ تفسیر نمونه؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۲)

مسجد تنعیم

(تَ) از مساجد مکه در منطقه حرم در شمال (غربی) مکه و در جاده اصلی مدینه به مکه و به فاصله چند کیلومتری مسجد الحرام واقع است و از نزدیک ترین مساجد حدود حرم است که اکنون متصل به شهر مکه می باشد. از این مسجد به بعد کسی بدون احرام حق ورود به مکه را ندارد. این مسجد را والی مکه در سال ۲۴۰ هجری ترمیم نمود و بر چاه آن گنبدی ساخت. در سال های ۶۴۵ و ۶۷۸ و ۹۱۸ و ۱۰۱۱ هجری قمری نیز این مسجد ترمیم شد و در سال ۱۳۹۸ قمری توسط سعودی های با مساحتی حدود ۱۲۰۰ متر مربع بازسازی گردید و در توسعه اخیر با بنایی بسیار جدید و زیبا تجدید ساختمان گردید. مسجد تنعیم را مسجد عمره هم می گویند. با این وجه تسمیه ها:

۱. تنعیم؛ چون این منطقه نامش «نعمان» است؛ یا میان دو کوه به نام «ناعم» (در سمت راست) و «نعیم» یا «منعم» (در سمت چپ) قرار دارد، یا «تنعیم» نام درختی است که در بادیه شناخته شده است.

۲. عمره؛ چون این جا میقات عمره مفرده است (و برای انجام عمره مفرده از

مکه بیشتر در این مسجد محرم می شوند) و به نقلی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) جهت عمره از تنعیم محرم شدند (و لذا در مکان احرام آن حضرت مسجد را ساختند).

مسجد ثنایا

(ثَ) از مساجد مدینه و از آن به نام قبه الثنایا نیز یاد شده. مسجد کوچکی بود در نزدیکی کوه احد (در ۲۰۰ متری شمال شرقی مقابر شهدای احد) نوشته اند در غزوه احد دندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه شکست. این مسجد بعدها ساخته شد و دارای گنبد بود و به مرور زمان منهدم گردید. گویند دیواره های مخروب این مسجد در دامنه کوه احد مشاهده می شود.

مسجد جبل احد

(جَ بَ ل) یا (ک) مسجد احد

مسجد جبل الرماه

(جَ بَّ لُ رُّ) یا (ک) مسجد جبل العینین

مسجد جبل العینین

(لْ عَ نَ) از مساجد مدینه. جبل الرماه هم نام دارد. مسجدی بود بر سمت شرقی کوه عینین که در سنگر گاه و یا عبادتگاه پنجاه تیر انداز سپاه اسلام در غزوه احد ساخته شد. این مسجد در دوران عثمانی ترمیم ولی به مرور زمان و در اثر بی توجهی تقریباً از بین رفت و اکنون جز دیوارهای کوتاه و خشتی آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد جحفه

(جُ فِ) مسجد واقع در جحفه که میقات است.

مسجد جعرانه

(جِ نِ) (جِ ع رّ نِ) از مساجد منطقه حرم مکه است (بین مکه و طایف) به نقلی حدود ۲۹ کیلومتری مکه و در جانب شمال (شرقی) آن. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در جعرانه نقل گردیده است.

مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارد شده است. و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام رسول الله با کشیدن دیواری بر گرد آن بساخت. سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد توسعه و ترمیم قرار گرفت از جمله در سال ۱۲۶۳ هجری قمری توسط یکی از شاهان حیدرآباد هند باز سازی شد و در سال ۱۳۷۰ و بعد ۱۳۸۴ قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید.

مسجد جمعه

از مساجد مدینه. به مسجد بنی سالم و مسجد عاتکه و مسجد وادی (وادی رانونا) نیز موسوم است. بین قبا و مدینه واقع است. طبق برخی نوشته ها اولین نماز جمعه در تاریخ اسلام در این نقطه اقامه گردید

که در مسیر مهاجرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در میان قبیله بنی سالم بن عوف قرار داشت. این مسجد از گل و خشت ساخته شده بود و سقفی کوچک داشت و بعدها با سنگ تجدید بنا گردید و در دوره عثمانی اندکی بزرگ تر و از اساس بنا شد. امروزه سعودی ها به جای آن مسجد زیبایی ساخته اند. برخی معتقدند که برگشت قبله از بیت المقدس به کعبه در این جا

بوده است. (در مقابل مسجد جمعه در فضای باز، مسجد کوچکی هست که برخی معتقدند مسجد جمعه می باشد)

مسجد جن

از مساجد مکه و مسجدی تاریخی است واقع در مشرق خیابان مسجد الحرام در منطقه حجون حدود ۲۰۰ متری قبرستان ابوطالب. این مسجد در قرن دوم هجری وجود داشت و به جهاتی به نام هایی خوانده شد.

۱. جن؛ به علت نزول آیات سوره جن در این نقطه.

۲. بیعت؛ به علت بیعت طایفه جن با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه.

۳. حرس؛ به علت توقف و ملاقات حرس (گشتی های شبانه) مناطق مختلف مکه در این نقطه.

مسجد حدیبیه

(حَ دَ یِ) (یِّ) از مساجد منطقه حرم مکه است که در زمان خلیفه دوم ساخته شد و به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. حدیبیه؛ به علت واقع شدن در محل حدیبیه.

۲. رضوان؛ به علت آن که در محل بیعت رضوان ساخته شد. (امروزه در مجاورت این بنای قدیمی مسجد جدیدی به نام حدیبیه ساخته اند)

مسجد الحرام

و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه (بقره ۱۹۱)

مفسرین مراد از مسجد الحرام را در چند آیه مکه (یا حرم) دانسته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

مسجد الحرام

فول وجهک شطر المسجد الحرام (بقره ۱۴۴)

از مساجد مکه معظمه است که در وسط شهر واقع گشته و به شکل تقریبی مربع مستطیل بوده و کف آن نسبت به سطح خیابان های اطراف در جهات مختلف از ۵/۱ الی ۳ متر پایین تر است.

طبق برخی نقل ها مسجد الحرام اولین مسجد بنا شده روی زمین است ولی تاریخ آن با بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن(علیه السلام) آغاز می شود. می گویند آن زمان که آن رسول منادی توحید، کعبه را بساخت فضایی را در اطراف آن جهت طواف و نماز در نظر گرفت اما شکل و اندازه آن به درستی معلوم نمی باشد. اما در مورد سابقه اسلامی این

مسجد آورده اند که:

۱. در زمان پیامبر، این مسجد بسیار محدود بود و تا دوره خلیفه اول دیواری نداشت.

۲. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم خانه های اطراف را خرید و جزو مسجد نمود و دیوار کوتاهی به ارتفاع کمتر از قامت انسان به دورش کشید و درب هایی کار گذاشته شد.

۳. سال ۲۶ هجری، خلیفه سوم صحن مسجد را افزایش داد و در اطراف آن شبستان بنا گردید.

۴. سال ۶۴ (یا ۶۶) هجری، عبدالله بن زبیر کار خلیفه سوم را ادامه داد.

۵. سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری، عبد الملک خلیفه اموی دیوارهای مسجد را بلندتر کرد و برای آن سقفی از چوب ساج بساخت

و در تزیین ستون ها از طلا استفاده نمود (و بخشی از دارالندوه نیز در زمان او و فرزندش ضمیمه مسجد گردید).

۶. سال ۸۸ (یا ۹۱) هجری، ولید بن عبدالملک به ترمیم مسجد دست زد و به صحن مسجد افزود و برای نخستین بار ستون های مرمرین به مسجد الحرام آورد و برای آن سقف یکپارچه ای که بر ستون های و پایه های مرمرین قرار داشت بساخت و آن گاه با چوب ساج آراسته و تزیین شده آن را پوشانید. سطح مسجد را سنگفرش کرد و برای اولین بار در مسجد الحرام کاشی به کار برد و کنگره ها و غرفه هایی بنا نمود.

۷. سال ۱۳۷ هجری، منصور عباسی در قسمت شمال و

غرب بر مساحت مسجد افزود و به کاشی کاری و تزیین مسجد اقدام نمود و رواق هایی در اطراف بساخت (که تا سال ۱۴۰ به طول انجامید).

۸. سال ۱۶۰ (یا۱۶۱) هجری، مهدی عباسی به توسعه و ترمیم مسجد اقدام نمود. تقریباً تمام خانه های بین مسجد الحرام و مسعی (محل سعی صفا و مروه) خراب گردید و رواقهایی در اطراف مسجد ساخته شد و به درها افزوده گشت و ستون های مرمرین زیادی بر پا شد و بر این ستون ها سقف های گنبدی شکل ساختند و با این توسعه، کعبه در وسط مسجد واقع گردید و هادی عباسی دنباله کار پدر را تکمیل نمود و به صحن مسجد افزود.

۹. سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، معتضد عباسی به پاره ای از تعمیرات دست زد و دار الندوه را به مسجدی (در داخل مسجد الحرام) تبدیل نمود.

۱۰. سال ۳۰۶ هجری، مقتدر عباسی صحن

را از جانب غربی توسعه داد.

۱۱. سال ۸۰۳ هجری، ناصر بن بَرقوق(۱) پادشاه مصر فرمان به تجدید بنای قسمتی از مسجد داد (چرا که آتش سوزی سال ۸۰۲ قریب یک سوم مسجد را از جانب رکن شامی فرا گرفت) این تجدید بنا در سال ۸۰۴ به اتمام رسید ولی چوب پوش سقف و رواقها تا سال ۸۰۷ هجری به طور انجامید.

۱۲. سال ۸۷۳ هجری، قایتبای از ممالیک برجی مصر بر تزیینات مسجد افزود

۱۳. سال ۹۷۹ هجری، سلطان سلیم دوم عثمانی فرمان به تخریب رواق شرقی مسجد که رو به انهدام بود داد و سقف چوبی این جانب و جوانب دیگر مسجد را بدل به قبه های خشتی نمودند.

۱۴. سال ۹۸۴ هجری، سلطان مراد (سوم) عثمانی دنباله کار سلطان سلیم را به پایان رسانید.

۱۵. سال ۹۹۰ هجری، ستون های موجود در رواق ها را با ستون های مرمرین عوض کردند و بدین نحو به جای یک سقف هموار برروی رواق ها، پانصد گنبد کوچک پیازی شکل به سبک عثمانی دیده می شود و در سال ۹۹۴ نیز تعمیرات و تزییناتی صورت گرفت (و در پایان دوره عثمانی وسعت مسجد را به اختلاف نقل حدود ۲۵۰۰۰ یا ۲۷۰۰۰ یا ۲۹۰۰۰ یا ۳۰۰۰۰ یا ۳۵۰۰۰ متر مربع ذکر کرده اند.

۱۶. سال ۱۳۷۵ هجری، در زمان ملک سعود با خرید خانه ها و اماکن اطراف، نوسازی مسجد الحرام از چهار سمت آغاز گردید و با توسعه ای که طی مدت ۲۰ سال به طول انجامید (معروف به توسعه اول) دور تا دور مسجد الحرام با شبستان های عظیم به صورت دو طبقه به ارتفاع۲۲ متر در آمد (۱۳ متر

طبقه اول و ۹ متر طبقه دوم) و سطح مسجد با ۱۳۰ پله به بام شبستان های مسجد مربوط گردید و مسجد با اسلوبی جدید و با توجه به معماری سنتی اسلامی وسعتی حدود ۱۶۰۰۰۰ متر مربع یافت.

۱۷. سال ۱۴۰۹ هجری، در دوران ملک فهد توسعه دیگری (معروف به توسعه دوم) در مسجد صورت گرفت که سبب شد مساحت مسجد بیش از ۲۳۰۰۰۰ متر مربع گردد. در این توسعه علاوه بر احداث ساختمان های جدید از نظر تزیینات و وسایل رفاهی اقدامات متعددی صورت یافت (اما متأسفانه برخی از اماکن واجد ارزش تاریخی اسلام نیز محو گردید).

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان است.

از قصرهای بهشت در دنیا شمرده شده است.

در دل آن خانه خدا، (کعبه) جلوه گری می کند.

بر سایر اماکن دنیا (جز مکان دفن رسول الله) افضلیت دارد.

قسمتی از مناسک حج و عمره در فضای این مکان مقدس صورت می پذیرد.

نماز خواندن در آن معادل با صد هزار نماز و یا هر رکعت نماز در آن برابر با هزار رکعت نماز معرفی شده است.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی (و در لغت نامه بُ).

احکام مسجد

عدم جواز قصاص پناهنده به آن

عدم جواز عبور جنب و حایض از آن

جواز قصر و اتمام نماز برای مسافر در آن

حرمت خارج کردن سنگریزه و خاک آن

حرمت (یا کراهت) بنای بلندتر از کعبه در اطراف آن

زدن شخص عامل آلوده به نجاست کردن عمدی آن

متعلقات مسجد

کعبه، باب ها، حجر اسماعیل، حطیم، دار الندوه، زمزم، سقایه الحاج، مسعی، مقام ابراهیم، مناره ها منبر، و...

مستحبات مسجد

با غسل وارد شدن

با پای برهنه وارد شدن

از باب بنی شیبه وارد شدن.(۱)

باوقار و خشوع و تذلل وارد شدن.

دو رکعت نماز

تحیت مسجد را به جای آوردن.

بر درب مسجد دعای «السلام علیك ایها النبی...» را خواندن.

بعد از ورود خطاب به کعبه «الحمد لله الذی...» را گفتن.

رو به کعبه دعای «اللهم انی اسألك فی مقامی...» را خواندن.

حجر الاسود را بوسیدن و لمس کردن و در برابرش دعای «اشهد ان لا اله الا الله...» و دعای «الحمد لله الذی هدانا...» را خواندن.

مسجد حرس

(حَ رَ) همان (ك) مسجد جن

مسجد حمزه

از مساجد مکه واقع در منطقه مسفله در نزدیکی تلاقی خیابان های ابراهیم و حمزه.

مسجد حمزه

از مساجد مدینه. مسجدی بود و در احد. در گذشته بر قبر حضرت حمزه ضریح و بارگاهی ساخته بودند و در آن جا مسجدی نیز وجود داشت که چون مورد توجه زائران بود ضریح و بارگاه تخریب گردید و پیرامون قبر آن حضرت نیز دیواری کشیده شد تا مانع ورود زائران باشد.

به مشهد شهداء نیز موسوم بود. مسجد حمزه ای که امروزه در کنار قبرستان وجود دارد مسجدی جدید است.

مسجد خندق

(خَ دَ) همان (ك) مسجد احزاب

مسجد خیف

(خَ)(۲) از مساجد مکه واقع در منی. مسجد خیف (مسجد منی) از محترم ترین مساجد است و اهمیتی تاریخی دارد. مسجد خیف در صدر اسلام از وسیع ترین مساجد به شمار می رفته (و حتی وسیع تر از مسجد الحرام معرفی گردیده) و مسجدی روباز بود و تا دوران عثمانی تنها در قسمت مصلای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و مقداری از اطراف دیوارها، سقف و شبستان داشت قبه ای در وسط این مسجد موجود بود و داخل قبه محراب رسول الله بود که آن را «مسجد عیثومه»(۳) می گفتند. و از جمله اقداماتی که جهت ساخت و تعمیرات در این مسجد صورت گرفته است

عبارت است از:

۱. سال ۲۴۰ هجری، و بعد در سال ۲۵۶ هجری، به علت تخریب بر اثر سیل توسط معتمد عباسی تجدید بنا و تعمیر اساسی شد و سیل بندی نیز برای حفاظ ساخته گردید.

۲. سال ۵۵۶ (و یا ۵۵۹) هجری، وزیر سلجوقی جواد اصفهانی آن را تجدید بنا کرد و وسعت داد.

۳. سال ۷۲۰ هجری، احمد بن عمر معروف به ابن مرجانی در آن تغییراتی داد.

۴. سال ۸۷۴ (یا ۸۹۴) هجری، سلطان قایتبای از ممالیک برجی مصر مسجد را ساختمانی تازه نمود (در زمان او مساحت مسجد تقریباً بیش از ۱۰۰۰۰ متر مربع بود)

۵. سال ۱۰۲۵ هجری، سلطان احمدبن سلطان محمد عثمانی آن را نوسازی کرد.

۱. طبق نقل پس از شکستن بت هبل آن را در این محل دفن کرده اند، و اگر چنین باشد مظهربت و بت پرستی زیر پای گذارده می شود.

۲. ضبط لغت نامه (تحت عناوین) «مسجد خیف» و «خیف

منی» و سفرنامه ابن جبیر (ص ۲۰۳)؛ اما در لغت نامه تحت عنوان «خیف» بدون فتح آمده است (بر وزن لیف).

۳. به معنی کندر و اسپنج (تاریخ و اماکن اسلامی، ص ۱۴۶).

۶. سال ۱۰۷۲ و ۱۰۹۲ هجری سلطان محمد تغییراتی در آن به عمل آورد.

۷. سال ۱۳۶۲ هجری، در دوران سعودی ها مسجد با ایجاد رواق های متعدد، مساحت بسیاری یافت.

۸. قرن پانزدهم، در بازسازی های سال های اخیر سعودی ها، این مسجد به کلی دگرگون شد و با وسعت زیادی به شکلی مدرن و مسقف ساخته شد (و متأسفانه در این بازسازی قبه معروف و محراب نبوی برداشته گردید).

تسمیه مسجد

خیف به معنی زمین بین دو کوه است و این مسجد میان دو کوه واقع است.

خیف به معنی زمین مرتفعی است که سیل به آن آسیب نمی رساند و این مسجد به علت واقع بودن در دامنه کوه منی، سیل گیر نمی باشد.

اهمیت مسجد

مدفن بسیاری از پیامبران (یا هفتاد پیامبر) است.

عبادتگاه حضرت ابراهیم و بسیاری از پیامبران(علیهم السلام) بوده است.

خداوند متعال در این مکان گوسفند قربانی را برای فدا به سوی حضرت ابراهیم فرستاد.

هفتاد پیامبر از جمله حضرت موسی کلیم الله و حضرت عیسی روح الله (علیهما السلام) در این جا نماز خواندند.

این جا محل نماز رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و آن حضرت هرگاه به منی می آمدند و در مواقع حج، در این مسجد حضور یافته نماز می گزاردند.

حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از خطبه های مشهور خویش را در حجه الوداع در این جا برای جماعت مسلمین ایراد فرمودند.

محل این مسجد در جریان فتح مکه (بسال هشتم

هجری) اردوگاه ارتش اسلام بوده است.

فضیلت مسجد

هر رکعت نماز در آن ثوابش برابر صد رکعت معرفی شده(۱)

استحباب ادای نمازهای یومیه در آن در ایام تشریق و بیتوته در منی.

اجر بسیار صدبار خواندن هریک از تسبیح و تهلیل و تحمید در این جا.

مسجد دار النابغه

(رُ نّ بِ غِ) از مساجد مدینه. مسجد بنی عدی نیز گفته می شد و در خیابان مناخه مقابل دار السلام در دارالنابغه (یعنی در کنار مقبره حضرت عبدالله پدر گرامی رسول الله) قرار داشت و گفته اند که رسول الله در این جا نماز گزاردند. این مسجد در تعریض و توسعه این خیابان به همراه مقبره آن حضرت تخریب گردید.

مسجد درع

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است واقع در احد (در سمت چپ کسی که به سوی کوه احد و مقابر شهدای احد می رود) بنای مخروبه و قدیمی مسجد الدرع از دوران عثمانی است. این مسجد به نام هایی موسوم است:

۱. بدایع

۲. درع؛ طبق روایت رسول الله هنگام عزیمت به سوی احد در شیخان (که به بدایع نیز معروف است) بیتوته فرمود و نماز صبح را خواند و هنگام بیتوته و اقامه نماز درع (زره) خود را که برای نبرد پوشیده بود در آورد و در آن جا نهاد (و یا در آن جا درع پوشیدند).

۳. شیخین؛ نامگذاری این جا به شیخین در انتساب به «اجمه الشیخین» صورت گرفت که در واقع جایگاهی متعلق به یهودیان بود و گفته اند از آن جهت «اجمه الشیخین» نام یافت که مرد و زنی که عمر آنها هر یک از صد سال گذشته بود در همین مکان به دیدار هم می آمدند و مردم از این موضوع تعجب کرده و این مکان را بدین اسم نامیدند (و یا این که این مسجد را زن و شوهری پیر و سالخورده بنا نهادند).

مسجد ذباب

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است بر فراز

۱. به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) با نماز خواندن در مسجد خیف باید قصد آن داشت که جز از خدا و از گناه خود نباید ترسید و جز به رحمت حق امید نباید بست.

کوه ذباب (درشرق کوه سلع) که آثار مخروبه آن همچنان موجود و بدون سقف است. نوشته اند رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) بر فراز کوه ذباب هنگام جنگ خندق نماز گزارد و یا در

روزهـای قبل از نبرد خنـدق بر این کوه بر امر تقسـیم نیروها و کنـدن خنـدق ها نظارت می فرمود. در تسـمیه این کوه به ذباب گفته اند مردی از یمن به نام ذباب به وسیله مروان بن حکم اموی بر فراز آن گردن زده شد.

مسجد ذو الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد شجره

مسجد ذوقبلتین

همان (ک) مسجد قبلتین

مسجد رایت

(یَ) از مساجـد مکه. مسـجدی است واقع در شـرق شـهر در محلی به نـام جوردیه و وجه تسـمیه به خـاطر اسـتقرار رایت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان است برای فتح مکه این مسجد به دست یکی از نوادگان عباس بن عبدالمطلب بنا شد و معتصم عباسی در سال ۶۴۰ هجری آن را بازسازی کرد و امیر قطلبک عمارت آن را از نو برافراشت و در زمان سـعودی ها به سال ۱۳۶۱ هجری قمری تعمیر شـد، ولی در سال ۱۳۹۴ محل این مسـجد (در طرح توسـعه جاده حجون به ام لدود) تغییر پیدا کرد و مسجد دیگری در نزدیکی آن ساخته شد.

مسجد رایت

از مساجد مدینه و مسـجدی است بر فراز کوه ذباب و برخی آن را همان مسـجد ذباب دانسته اند. مسجد در شمال مسجد نبوی و در فاصله ۱۸۰۰ متری آن واقع است. در تسمیه به اختلاف گفته اند:

۱. در غزوه خندق، رایت مدنی ها در روی کوه ذباب به اهتزاز در آمد.

۲. در جنگ حره (قتل عام اهل مـدینه توسط سپاه یزیـد) سپاه مدینه نخست بر فراز کوه ذباب صف کشـید و در آن جا رایت نصب نمود.

۳. در قرن اول هجری یزیدبن هرمز که در پشت کوه ذباب با موالیان می جنگید پرچم خود را بر فراز این کوه مستقر ساخت.

مسجد رد شمس

(رَ دِّ شَ) از مساجـد مدینه. مسـجدی است در جنوب شـرقی شـهر در انتهای خیابان عوالی به مساحت اولیه پنج متر مربع که در دوران عثمـانی تعمیر و بنـای محکم بر آن سـاخته و رواق هایی بر آن قرار داده شـده و صـحن بزرگی نیز در پشت داشت. این مسجد بارها بازسازی گردید.

این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. نخل، به خاطر وجود نخلی در این نقطه.

۲. بوعی، چون نزدیک باغی بوعی بود.

۳. شمس، به علت اولین تابش آفتاب بر آن.

۴. فضیخ، چون در این محل درخت فضیخ (خرما) زیاد بود. یا در این محل فضیخ می ریخته اند.

یا این جا مکان نزول آیات تحریم شراب است. یا در این جا عده ای از اصحاب با نزول آیات شراب کوزه های فضیح (شراب) را شکستند.

۵. ردشمس، از آن جهت است که رسول الله در این مکان سر بر زانوی حضرت علی (علیه السلام) به خواب رفتند و چون بیدار شدند وقت

نماز عصر (و به نقلی وقت فضیلت نماز عصر) گذشته بود و لذا دعا فرمودند که خداوند، اگر علی در طاعت تو و رسول توست خورشید را برای او باز گردان و خورشید برگشت و حضرت نماز عصر را به موقع به جای آوردند (و به نقلی این واقعه در خیبر اتفاق افتاد.

مسجد رسول از مساجد سبعه

۱. نام دیگر (ک) مسجد النبی

۲. مسجدی است در احد در شمال قبور شهدای احد.

مسجد زهرا

همان (ک) مسجد فاطمه

مسجد سبق

از مساجد مدینه. مسجدی است در شمال شرقی مسجد نبوی در فاصله ۵۰۰ متری.

علت نامگذاری را از آن جا ذکر کرده اند که در وسط میدان اسب دوانی واقع شده است که در زمان رسول الله وجود داشت.

مسجد سجده

همان (ک) مسجد ابوذر

مسجد سرف

(سَ رِ) مسجدی است واقع در میان راه مکه

و وادی مرو. سرف اردوگاهی برای لشکریان اسلام بوده است که عمدتاً در غزوه های خارج مدینه، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)به همراه سپاه در این مکان اردو می زد.

مسجد سقیا

(سُ) ازمساجد مدینه. مسجدی است در حره غربی شهرمقابل میدان عنبریه.این مسجد که در غرب مسجد نبوی و درفاصله ۲۱۰۰ متری آن واقع است، (بعدها) در محل دعا و نماز رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام حرکت به سوی بدر در کنار چاه سقیا ساخته شد. در دوران عثمانی بر پایه های اولیه، مسجد را مجدداً بنا کردند که اکنون با همان ساختمان به طول تقریبی چهار متر در عرض سه متر باقی مانده است. این مسجد به «قبه الرئوس» نیز مشهور است،(۱) از جمله به این علت که در پایان عصر عثمانی پس از جنگ، سرهای برخی اعراب در این مکان دفن شده است.

مسجد سلمان

از مساجد مدینه و از مساجد سبعه است که در کنار مسجد فتح و در سمت قبله آن در زمین مسطحی قرار دارد با شبستان وصحنی به طول ۵۰/۸ و عرض ۷ متر. این جا محل تهجد و دعای سلمان بود و نیز به خاطر نقش او در جریان حفر خندق این مسجد بنا گردید.

مسجد شجره

(شَ جَ رِ) از مساجد مکه

۱. مسجدی است واقع در حجون (کمی بالاتر از مسجد جن در تقاطع شارع مسجد الحرام و شارع نونه) به روایتی در این مکان شجره ای به نبوت پیامبر اکرم شهادت داد و این مسجد به یاد بود این معجزه ساخته شد.

۲. مسجدی است در حدیبیه، در جای شجره ای که صلح حدیبیه منعقد گردید. این مسجد در حکومت سعودی تخریب گردید.

مسجد شجره

از مساجد مدینه. مسجدی است در چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله ۴۸۶ کیلومتری مکه). این جا در روزهای نخست و مقارن با حیات رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت مسجد در آمد. این مسجد در قرن هشتم دچار خرابی شد ولی مورد استفاده بود. در قرن هشتم و نهم تنها دیواری بر گرد آن قرار داشت. به سال ۹۶۱ «زین الدین الاستار» مسجد را از نو پایه گذاری کرد. در سال ۱۰۵۸ قمری یکی ازمسلمانان هند آن را بازسازی نمود و مناره ای بر آن ساخته شد. در دوران سعودی بار دیگر بازسازی گردید و بناهای جدید بر آن افزودند و در آخرین تجدید بنا در سال های اخیر مساحتی چندین برابر یافته است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مسجد محرم، به علت آن که زائر بیت الله در این جا محرم می شود. (â)

۲. مسجد احرام، به علت آن که زائر بیت الله در این جا احرام می بندد. این جا میقات عمره (تمتع و مفرده) است و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر می باشد و افضل میقات ها از نظر وثوق

است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (در عمره حدیبیه سال ششم و در عمره القضا، سال هفتم و در فتح مکه به سال هشتم و در حجه الوداع سال دهم) احرام بست.

۳. مسجد شجره، به علت آن که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار و یا زیر سایه شجره سمره که در این مکان وجود داشت احرام بست. یا به علت وجود شجره (عطف) حلفا که تا زانو بلند می شود و یا از جهت مشاجره (مجادله) که درآخر منجر به تحالف شد. (â)

۴. مسجد ذوالحلیفه، به علت نام این منطقه، از آن رو که «حلیفه» نام آبی بوده و یا حَلفا نام گیاهی بود و یا از حلف (قسم) است چون در جاهلیت جمعی در این نقطه هم قسم گردیدند.

۵. مسجد آبار علی، یا مسجد ابیار علی به علت آن که حضرت علی(صلی الله علیه وآله وسلم) برای آبیاری مزارع چاه هایی (ابیار) در این جا حفر نمودند و این منطقه اکنون هم به آبار علی موسوم است.

مسجد شق القمر

(شَ قُّ لْ قَ مَ) اقتربت الساعه و انشق القمر. (قمر ۱)

۱. در کتاب «مدینه شناسی» (ج ۱، ص ۱۳۶ الی ۱۳۹) عللی برای این شهرت ذکر شده است.

یا مسجد انشقاق القمر از مساجد مکه. مسجدی است تاریخی که در بالای کوه ابوقبیس در محل انجام یکی از معجزات نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی شکافته شدن ماه (شق القمر) ساخته شد. طبق روایات در اواخر دوران مکه به درخواست مشرکان یا به درخواست حقیقت جویان یثربی درشب سیزدهم شوال یا در شب چهارم ذی حجه برفراز کوه ابو

قبیس به اشاره حضرت و به اذن پروردگار ماه دو قسمت شد. برخی مسجد شق القمر را همان مسجد بلال (واقع بر فراز کوه ابوقبیس) می دانند و برخی ها مستقل از یکدیگر. امروزه حکومت سعودی با تخریب این مسجد تاریخی قصر دارالضیافه را بر فراز کوه ابوقبیس ساخته است.

مسجد شمس

(شَ) از مساجد مدینه. مسجد شمسی هم گفته می شود و بین قبا و عوالی بر تپه ای بر شرق قبا واقع است و چون خورشید در اولین زمان طلوع به آن می تابید نام شمس بر خود گرفته است و اکنون آثار آن از بین رفته. به زعم برخی این مسجد همان مسجد ردشمس (مسجد فضیخ) است.

مسجد شمسی

همان (ک) مسجد شمس

مسجد شهداء

همان (ک) مسجد حمزه

مسجد شیخین

همان (ک) مسجد درع (به نقلی مسجد المستراح را گویند)

مسجد صخره

همان (ک) مسجد کبش

مسجد صفایح

(صَ یِ) از مساجد مکه واقع در منی دامنه کوهی به نام صفایح. این مسجد در جنوب مسجد خیف قرار داشت ولی امروز اثری از آن نیست و احتمالاً در دوران سعودی تخریب شده است. درکنار و دامنه کوه صفایح غاری دایر مانند و مستدیر الشکل به اندازه سر یک انسان وجود داشت که به علت نزول سوره مرسلات در این جا بعدها به غار مرسلات معروف شد.

این نقطه را محلی می دانند که نبی گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) جهت مصونیت از تابش آفتاب سرخویش را در آن قرار داد و مردم به آن تبرک می جستند.

مسجد ضرار

(ضِ) والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین (توبه ۱۰۷)

از مساجد مدینه. توسط گروهی از منافقان اهل عقبه و به دستور ابوعامر (برای ضربه زدن به اسلام و برای ایجاد تفرقه و کمینگاهی برای دشمنان اسلام) در زمان غزوه تبوک ساخته شد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از مراجعت گروهی را برای تخریب آن اعزام فرمود.

مسجد عاتکه

(تِ کِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد عرفات

(عَ رَ) از مساجد مدینه. در پشت مسجد قبا از سمت جنوب واقع بود که در دوران سعودی در توسعه میدان قبا تخریب شد. این مسجد در مکانی ساخته شده بود که طبق نقل رسول اکرم در روز عرفه سالی که عازم حج نبودند حاجیان را نظاره می کردند. (۱)

مسجد عرنه

(عُ رَ نِ) همان (ک) مسجد نمره

مسجد عریش

از مساجد مدینه. مسجدی است در کنار مزار شهدای بدر. این جا محل عبادت و نماز شب پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) در شب غزوه بدر بوده است.

مسجد عسکر

(عَ کَ) از مساجد مدینه. در سمت شرقی پایین جبل الرماه در احد و در مکان شهادت حضرت حمزه سید الشهداء ساخته شد. دیواره های این مسجد تا دوران سعودی پا برجا بود لیکن پس از تخریب گنبد و بارگاه آن حضرت و قبور شهدای احد، این مسجد را نیز در تعریض محوطه اطراف تخریب نمودند. مسجد الوادی و یا مسجد المصرع نیز گفته می شد.

مسجد عقبه

(عَ قَ بِ)همان (ک) مسجد بیت

مسجد علی

(علیه السلام) از مساجد مدینه.

۱. از مساجد سبعه است که در مقابل مسجد فتح و در جنوب غربی آن بالاتر از مسجد فاطمه بر روی کوه سلع قرار دارد و برای رسیدن به آن باید از پله های متعدد بالا

۱. در آخر این روستا (قبا) و مشرف بر آن تپه ای است معروف به عرفات. این تپه را از آن رو عرفات خوانند که پیامبر به روز عرفه بر آن تپه درنگ کرد و از آن جا زمین برابر او جمع آمد و هموار شد و حضرتش عرفات (مکه) را به مردم نشان داد (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶).

رفت. این جا محل عبادت و دیده بانی و پاسداری آن حضرت از خطوط دفاعی مسلمین در غزوه خندق بوده است و طبق روایت نماز در این جا مستحب مؤکد است.

۲. مسجدی است در احد درجهت شرقی صحن مزار جناب حمزه سید الشهداء و در کتب تاریخی آن را «حیره» گفته اند، و انتساب این مسجد به آن حضرت یا از لحاظ دلاوری های ایشان در این مکان در غزوه احد است یا آن که محل عبادت ایشان بعد از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بود و امام صادق(علیه السلام) زیارت آن را توصیه فرمودند. این مسجد کمی پایین تر از مکان قبلی و تاریخی خود نوسازی شده است. برخی آن را «مسجد عسکر» می دانند.

۳. مسجدی است در شمال غربی (و تقریباً در فاصله ۹۰ متری) مسجد غمامه و در حدود ۴۰۰ متری رو به روی باب السلام. رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) نماز عید را در

این مکان اقامه می فرمود. طبق روایات حضرت امیر(علیه السلام) در این مکان نماز خواندند. در زمان عمربن عبدالعزیز این جا به صورت مسجد ساخته شد، و برخی گویند در این زمان مورد ترمیم و بازسازی قرار گرفته بود. حکمرانان دوره عثمانی اهتمام خاصی به تعمیر و حفظ این مسجد داشته و بنای کنونی از دوران عثمانی است و یک مناره دارد که متعلق به قرن نهم هجری می باشد.

مسجد عمر

از مساجد مدینه

۱. از مساجد سبعه است و ما بین مسجد ابی بکر و مسجد فاطمه(علیها السلام) قرار دارد.

۲. مسجدی است در جنوب مسجد غمامه (و نزدیک پل مَدرج) در این جا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در سال سوم هجری نماز عید را اقامه فرمودند. به نقلی این مسجد را شخصی به نام شمس الدین پس از سال ۵۸۰ هجری ساخته است. نمای کنونی این مسجد از دوران عثمانی است که در سال ۱۲۶۶ (یا ۱۲۶۷) هجری قمری توسط سلطان عبدالمجید تعمیر (یا بازسازی) گردید و سپس مناره ای در آخر مسجد ساخت شد و به دوران سعودی نیز تعمیراتی در آن انجام گرفت.

مسجد عمره

همان (ک) مسجد تنعیم

مسجد غدیر خم

(خُ) مسجدی است واقع در منطقه غدیر خم در سه مایلی جحفه در محل واقعه عظیم نصب حضرت امیر علی(علیه السلام) اولین گرونده به رسول خدا به جانشینی حضرتش.

به موجب روایات نماز خواندن در این مسجد فضیلت بسیار دارد و سمت چپ این مسجد به سمت قبله از سایر نقاط مسجد برای نماز گزاردن افضل است (چون محل ایستادن رسول الله برای انتخاب و معرفی حضرت امیر(علیه السلام)بود است) ساختمان این مسجد را تعدادی از ملوک شیعی هند بازسازی کردند. این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شد و گوشه هایی از آن همچنان بر جای مانده است.

مسجد غزاله

(غَ لِ) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد غمامه

(غَ مِ) از مساجد مدینه. در محلی به نام مناخه در ناحیه غرب (جنوب غربی) مسجد النبی و در ابتدای صحن جدید حرم نبوی

واقع است. این مسـجد را عمربن عبد العزیز در دوران ولیدبن عبدالملک بنا نهاد و تعمیر نمود و در قرن دوم و هشـتم و نهم نیز مجدداً تعمیر و اصلاح گردید. در زمان حکومت عثمانی هم عمارت آن تکمیل شد و دولت سعودی نیز در آن تعمیراتی انجام داد. این مسـجد با مساحت ۳۳۸ مـتر مربع به طول ۲۶ و عرض ۱۳ متر) و ارتفاع ۱۲ متری دارای یک گنبـد بزرگ و پنج گنبد کوچـک است که آن را از سایر مساجـد جـدا و ممتاز می سازد مناره های بلنـد آن در قسـمت شـمال غربی مسـجد قرار دارد. دیوارهای مسـجد از سـنگ های سـیاه ضخیم ساخته شده و محراب آن نیز سنگی می باشد. دو مسجد علی(علیه السلام) و عمر در دو طرف این مسجد قرار گرفته اند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. استسقاء؛ چون رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام خشکسالی در این مکان نماز استسقاء گزاردند.

۲. غمامه؛ چون بر بالای سـر رسول خدا که در هوای بسـیار گرم مشغول نماز بودند قطعه ابری (غمام) ظاهر شد و تا پایان نماز باقی مانـد و سـپس ناپدیـد گردیـد. و یا این که حضـرت از نماز استسـقاء فارغ نشـده بودنـد که ابر (غمام) سایه افکند و باران بارید.

۳. مصلی العید؛ چون این جا مصلای رسول الله در نمازهای عید بود و اولین نماز عیدی که حضرت در مدینه به جای

آوردنـد نماز عیـد قربان بود که در این مکان برگزار شد و بعدها به مصـلی العید شـهرت یافت و طبق نقل نماز عیدین تا اواخر قرن نهم هجری در این جا خوانده می شد.

مسجد فاطمه

(علیها السلام) از مساجد مدینه

۱. مسـجدی است در جهت شـمال شـرقی مسـجد غمـامه (در کنـار بـازار فرش فروش هـا در طبقه فوقـانی) و در نوسـازی اخیر تخریب شد.

۲. از مساجد سبعه است. مسجد کوچک و بدون سقفی است که دارای محراب کوچکی نیز می باشد و پایین ترین مساجد این منطقه بوده و در کنار خیابان اصلی واقع است و از آن جهت به نام آن بزرگوار نامگذاری شده که ظاهراً آن حضرت در غزوه خندق در این مکان برای پدر و همسرشان غذا می آوردند و یا شاید از آن سبب است که آن معصومه به یاد روزهای سـخت این سرزمین و جنگ احزاب در این جا نماز شکر خوانده اند.

مسجد فتح

همان (ک) مسجد احزاب

مسجد فسخ

(فَ) همان (ک) مسجد احد

مسجد فضیخ

(فَ) همان (ک) مسجد ردشمس

مسجد قبا

(قُ) از مساجد مدینه. واقع در قبا (و بعضـی آن را قبوه نیز خوانده اند) که نام قریه و ناحیه ای (و به قولی نام چاهی) بوده است در نزدیکی جنوب (غربی) مـدینه که امروزه به هم متصـل شـده انـد. مسـجد در سال اول هجری بنا گردیـد. آن گاه که رسول خدا(صـلی الله علیه وآله وسـلم) در هجرت از مکه در هشـتم (یا دوازدهم) ربیع الاول به قبا (یعنی آخرین منزلگاه برای رسیدن به مـدینه) وارد شدند به مدت ۴ (یا ۱۲ یا ۱۳ یا ۱۷ یا ۲۰) روز در این منطقه ماندند تا حضـرت علی و حضـرت فاطمه (علیها السـلام) و دیگر بسـتگان از مکه وارد شونـد و طی این مـدت آن حضـرت به پیشـنهاد عمار یاسـر و یا به تقاضای ساکنان محل مسـجدی را در قبـا بنا نمود که در حقیقت اولین مسـجدی است که در اولین روزهای هجرت به دست مبارک آن نبی مکرم و صحابه برای عموم مسلمانان ساخته شد. دیوارهای این مسجد با سنگ و خشت بر پا گردید و سقف بر روی چند ردیف ستون اسـتوار گشت. آورده اند که حضـرت شخصاً کار می کردند و خشت ها را به دوش می کشیدند به طوری که اصحاب متأثر از

این حالت تقاضا نمودند تا ایشان فقط ناظر امور باشند اما آن بزرگوار نپذیرفتند و کار می نمودند. بعد از ساختمان زمان رسول اکرم تاکنون به تدریج بسیاری از حکومت های وقت در تعمیر این مسجد سهمی داشته اند و از جمله تجدید کنندگان بناهای اساسی این مسجد عبارتند از:

۱. عثمان؛ در زمان این خلیفه

مسجد مختصری گسترش یافت.

۲. عمربن عبد العزیز؛ والی مدینه به دستور ولید بنای اولیه مسجد را تخریب کرده و بنایی استوار از سنگ و گچ بر پا نمود. رواق هایی ساخت و ستون و مناره ایجاد کرد.

۳. ابویَعلی احمد حسینی در سال ۴۳۵ قمری تعمیر و مرمت در مسجد صورت داد.

۴. جمال الدین جواد اصفهانی از وزرای اتابکان موصل در سال ۵۵۵ قمری فرمان به تجدید بنای مسجد داد.

۵. ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری از ممالیک بحری مصر (۶۵۸ ۶۷۶) اقدام به اصلاحات وسیعی در مسجد کرد.

۶. ناصر محمد بن قَلاوون از ممالیک بحری مصر در سال ۷۳۳ هجری به تعمیرات اساسی مسجد همت گماشت.

۷. اشرف بَرْسبای از ممالیک بحری مصر در سال ۸۴۰ هجری قمری به تجدید و ترمیم برخی قسمت های مسجد فرمان داد.

۸. اشرف قایتبای از ممالیک برجی مصر در سال ۸۸۱ قمری به تجدید بنای مناره و قسمت هایی از مسجد دستور صادر کرد.

۹. آل عثمان؛ سلاطین عثمانی مسجد را مرمت می کردند و آخرین آنها توسط سلطان محمود و فرزندش سلطان عبدالحمید طی سال های ۱۲۴۰ الی ۱۲۴۵ قمری صورت گرفت و مسجد از نو بنا شد.

۱۰. آل سعود؛ در زمان ملک فیصل به سال ۱۳۸۸ قمری مساحت مسجد وسعت یافت (و از ۱۲۷۶ متر مربع به ۱۴۲۰ متر مربع رسید) و در دوران اخیر به کلی وضع مسجد دگرگون شد و تغییرات عمده ای در آن ایجاد گردید و با وسعت بیشتری (به مساحت ۶۰۰۰ متر مربع) ساخته شد(۱) و قبه های متعدد و مناره های طویلی بر پاگردید ولی متأسفانه در آخرین بازسازی مسجد، محرابی که محل نزول

آیه تقوی را نشان می داد برچیده شد.

فضیلت مسجد

دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر با حج و عمره ذکر شده است.

برای آن دعای مخصوص و تسبیحات ویژه ای وارد شده است.(۲)

رسول الله روز شنبه (یا یکشنبه یا دوشنبه) برای نماز و عبادت به این جا می آمدند.

آیه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم» (توبه ۱۰۸) به نقل بسیاری از مفسران درباره این مسجد نزول یافته و محل نزول هم در جنب جنوب غربی مسجد بود (که محرابی برایش ساخته بودند).

مسجد قبلتین

(قِ لَ تَ) از مساجد مدینه. مسجد «قبلتین» و یا مسجد «ذوقبلتین» (که به نام بنی سلمه معروف بود) مسجدی است تاریخی (و به نقلی از جمله مساجد سبعه است) که دارای دو قبله بود و بر بلندی حره الوبر در طرف شمال غربی شهر واقع می باشد. این مسجد دارای دو محراب در برابر هم (شمالی و جنوبی) بود و وجه تسمیه از آن جهت است که در این جا مسئله تغییر قبله صورت گرفت و نیز یک نماز به دو قبله خوانده شد. رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) در طول سیزده سال اقامت در مکه و پس از ورود به مدینه به مدت ۱۰ (یا ۱۶ یا ۱۷ یا ۱۹ و یا...) ماه نماز را به سوی شمال یعنی به سوی بیت المقدس به جای می آوردند. طبق آنچه که مشهور است آن حضرت در نیمه شعبان (یا نیمه رجب) در این مسجد در حال به جا آوردن نماز ظهر بودند که فرمان تغییر قبله رسید و ایشان دو رکعت آخر نماز را به سوی کعبه خواندند. به نقلی نیز

نماز ظهر تمام شده بود که فرمان رسید و نماز عصر به سمت کعبه ادا گردید. به گفته ای دیگر هنگام رکعت دوم نماز صبح بود که آیه نازل گردید و حضرت بقیه نماز را به سوی کعبه خواندند. (برخی مسجد قبلتین را مسجد قبا و برخی مسجد النبی و برخی مسجد جمعه یعنی مسجد بنی سالم می دانند) مسجد قبلتین در زمان عمربن عبد العزیز به احتمال زیاد بازسازی گردید (ولی منابع به بازسازی ها یا اصلاحات بنا قبل از زمان قایتبای اشاره ای ندارند).مسجد در دوره سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۰ قمری از نو بنا گردید و در آخرین بازسازی توسط سعودی ها به طرز زیبایی تجدید بنا گردید ولی محراب شمالی آن را برداشتند.

مسجد قشله عسکریه

از مساجد مدینه، واقع در نزدیکی میدان عنبریه در جنوب غربی مسجد النبی (به فاصله دو کیلو متری). در دوران عثمانی به سبک مساجد عثمانی در استانبول به یاد نماز عید رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (داخل پادگان نظامی) ساخته شد اما با تخریب پادگان در دوران سعودی مسجد داخل آن نیز تخریب گردید.

مسجد قوچ

همان (کٔ) مسجد کبش

مسجد کبش

(کَ) از مساجد مکه واقع در منی بین جمره اولی و جمره وسطی (یا در سمت شمال جمره عقبه به مسافت ۲۰۰ متری و در دامنه کوه ثبیر) که به خاطر احداث پل هوایی جمرات ثلاثه تخریب گردید. این مسجد به جهاتی به نامهایی موسوم است:

۱. مساحت مسجد قبا به ۱۳۵۰۰ متر مربع رسیده است (عرشیان، ص ۱۰۸).

۲. و از اعمال مسجد قبا «زیارت جامعه» و دعای «یا کائنا قبل کل شی...» است (فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۳).

۱. مسجد قوچ

۲. مسجد کبش، به خاطر ظاهر گردیدن کبش فدا (به جای حضرت اسماعیل) در این مکان.

۳. مسجد نحر، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در این جا.

۴. مسجد صخره، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در جوار صخره ای. صخره در جوار مسجد به دلیل لمس و مسح توسط مردم تخریب شد.

مسجد کبیر

از مساجد مدینه

۱. یا (ک) مسجد شجره(۱)

۲. یا مصلی استسقاء

مسجد کوثر

از مساجد مکه واقع در وسط منی (در جانب راست کسی که به عرفات می رفت) طبق نقلی سوره کوثر در این مکان نازل گردید. این مسجد در جریان احداث پل های هوایی مسیر منی عرفات تخریب شد.

مسجد مائده

همان (ک) مسجد بغله

مسجد مباهله

(مُ هِ لِ) از مساجد مدینه. همان (ک) اجابه (۲)

مسجد محرم

(مُ رِ) از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد شجره

مسجد مختبی

(مُ تَ با) از مساجد مکه. مسجدی بود در سوق اللیل مجاور با ولادتگاه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم). گویند محل اختفای حضرت بود از شرّ مشرکین و کفار مکه.

مسجد مدینه

همان (ک) مسجد النبی

مسجد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ک) مسجد مشعر الحرام

مسجد مستراح

(مُ تَ) از مساجد مدینه. مسجد استراحت. مسجدی است واقع در منطقه احد.

این مسجد نسبتاً کوچک در سمت راست کسی قرار دارد که به سمت مقابر شهدای احد می رود.

این مسجد در مکان استراحت رسول الله هنگام باز گشت از غزوه احد و به دوران عثمانی ساخته شد.

مسجد مسیجد

(مُ سَ جَ) یـا مسـجد مسـیجید، مسـجد منصـرف، مسـجد غزاله، مسـجدی است در کنـار کوه شـرقی راه جـده نزدیکی مدرسـه الصحراء. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام ترک مدینه به سوی بدر در این مکان نماز گزاردند.

مسجد مشربه ام ابراهیم

همان (ك) مسجد ابراهیم

مسجد مشعر الحرام

(مَ عَ رُ لْ حَ) از مساجد مکه، واقع در مشـعر (مزدلفه) طبق نقل حضـرت جبرئیل در این مکان بر رسول گرامی اسـلام(صلی الله علیه وآله وسـلم) نازل شد و در مورد مشعر الحرام و اهمیت اعمال آن دستورات و آیاتی ابلاغ کرد. بیشتر حجاج هنگام وقوف در همین مسـجد که بخشـی از مشـعر الحرام است نماز مغرب و عشا را برگزار می نمایند. مساحت اولیه مسجد مشعر الحرام (یا مسجد مزدلفه) حدود ۱۷۰۰ متر مربع بود که در عهد عباسی به ۴۰۰۰ متر مربع رسید و مسجد بی سقفی بود و تنها حصاری در اطراف داشت. عثمـانی ها در سال ۱۰۷۲ قمری آن را بازسازی نمودند و سـعودی ها در سال ۱۳۹۹ قمری بنای جدید آن را به پایان بردند و اکنون مساحت حدود ۶۰۰۰ متر مربع است.

مسجد مصبح

(مَ بَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در بالای تپه مرتفعی در جنوب غربی قبا و در راهی است که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسـلم) هنگام هجرت به مدینه از آن جا عبور فرمودند و وجه تسـمیه آن است که حضرت درهجرت در صبح ابتدا به این مکان وارد شدند. امروزه جز دیواره های مخروبه آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد مصرع

همان (ك) مسجد عسکر

مسجد مصلی

(مُ صْ لّا) همان (ك) غمامه

مسجد معرس

(مُ عّ رَّ) از مساجـد مـدینه. مسـجد معرس (یـا معرس البنی یا معرس ذی الحلیفه) نزدیک (مقابل) مسـجد شـجره در ذی الحلیفه است و طبق روایت مکانی است که رسول گرامی اسـلام(صـلی الله علیه وآله وسـلم) موقع هجرت برای استراحت در این مکان

تعریس فرمودند (یعنی در آخر شب فرود آمدند) و حضرت غالباً در راه حج یا پس از بازگشت از غزوه ای در این مکان استراحت می نمودند. پس از چندی دیواری برگرد این محل کشیده شد و نام

۱. میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۵.

مسجد معرس را به خود گرفت و به مرور زمان بقایای این مسجد رو به ویرانی گذاشت و امروزه جز چند تکه سنگ چیده شده از آن اثری باقی نمانده است. در روایات اهل بیت به بیتوته در این مسجد سفارش شده و برخی فقهای شیعه لزوم توقف در این مسجد را برای کسی که از آن جا عبور می کند، فتوا داده اند.

مسجد مکه

همان (ک) مسجد الحرام

مسجد منارتین

(مَ رَ تَ) از مساجد مدینه، واقع در غرب مسجد السقیا و در فاصله یک کیلومتری آن که حالت ویرانه ای یافته. در این محل نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نماز گزاردند و به همین خاطر در آن، مسجد احداث گردید.

مسجد منصرف

(مُ صَ رَ) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد منی

(مَ نا) همان (ک) مسجد خیف

مسجد نبوی

(نَ بَ) همان (ک) مسجد النبی

مسجد النبی

(نَ) مسجد نبوی، مسجد مدینه، مسجد پیامبر، مسجد تاریخی مدینه است که در قسمت شرقی (و در وسط) شهر مدینه بنا شده است. این مسجد را نبی گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) در سال اول هجری و در نخستین روزهای ورود به مدینه به دست خود و به همراهی مهاجر و انصار ساختند که به نقلی مربع شکل ۵۰ متر در ۵۰ متر (۱۰۰ ذراع در ۱۰۰ ذراع) بود و یا طبق اکثر نقل ها مسجدی مستطیل شکل به مساحت ۱۰۵۰ متر مربع (به طول تقریبی ۳۵ متر از شمال به جنوب و عرض تقریبی ۳۰ متر از شرق به غرب) بوده است که از سنگ و گل و بدون سقف ظرف مدت هفت ماه بنا گردید و پس از مدتی برای قسمتی از مسجد سقفی از شاخ و برگ های درخت خرما بر روی ستون هایی از تنه درخت خرما تعبیه شد. همزمان با ساختن

مسـجد حجراتی برای سـکونت حضـرت و همسرانش در شرق مسجد ساخته شد که بعداً بر تعداد آن افزوده گردید و اصحاب نیز حجراتی در کنـار مسـجد ساختنـد که درب هایی به مسـجد داشت و از همان جا وارد مسـجد می شدنـد تا این که به فرمان الهی درِ خانه صـحابه که به سوی مسـجد باز می شد بسـته گردید مگر درِ خانه حضرت علی (علیه السلام) و از آن پس مسجد تعمیر و توسعه متعددی به خود دید.

۱. سال ۷ هجری، در اولین توسعه و بعد از غزوه خیبر وسعت مسجد النبی به ۱۸۰۰ (یا ۲۴۳۳ یا ۲۴۷۵) متر مربع رسید و

شکل چهار گوش یافت.

۲. سال ۱۶ (یا ۱۷) هجری، خلیفه دوم با خرید خانه های اطراف بر مساحت مسجد از سمت جنوب و غرب (یا جنوب و شمال) و بر ستون درهای آن افزود و صحن نامسقف بساخت و تیرک های چوبی مسجد را تبدیل به ستون هایی از خشت نمود. مساحت مسجد در این زمان (به تفاوت نقل) به ۳۵۷۵ (یا ۳۶۴۹ یا ۴۰۸۷ یا ۴۸۷۵) متر مربع رسید.

۳. سال ۲۹ هجری، خلیفه سوم بر مساحت مسجد از جنوب و غرب (و به نقلی از سه جهت جنوب و شمال و غرب) افزود و مساحت مسجد (به تفاوت نقل) به ۴۰۷۱ (یا ۴۵۸۳ یا ۵۹۵۰) متر مربع رسید. او مسجد را نوسازی کرد و به نقلی محرابی بساخت که به نام او مشهور شد. و نیز می گویند عثمان نخستین کسی است که تزیینات مسجد کرد. او دیوارها را با سنگ های منقوش بازسازی کرد و ستون های مسجد را با سنگ های حجاری و منقش شده تجدید بنا کرد و سقف آن را با چوب ساج ترمیم نمود.

۴. سال ۸۸ هجری، عمربن عبدالعزیز والی مدینه به دستور عبد الملک و سپس در سال ۹۱ به دستور ولیدبن عبدالملک تعمیرات و توسعه عمده ای در قسمت های غرب و شمال و شرق مسجد انجام داد (و تا آن زمان توسعه در طرف شرق صورت نگرفته بود). او (بقایای خانه زوجات پیامبر و خانه های متصل و نزدیک به مسجد را خرید و خراب کرد و به مسجد افزود و مساحت مسجد به ۶۴۴۰ (و یا ۶۹۵۳) متر مربع رسید. او حجره و مقبره حضرت

را محصور ساخت و در چهار گوشه مسجد چهار مناره بنا نمود و محرابی در محل نماز رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بنـا کرد (که طبق نقلی نخستین محراب مسجد است) وی دیوارهـای مسجد را کاشیکاری نمود و از جمله تزیینـاتی که برای اولین بار صورت می گرفت نقش آیات قرآنی بر روی کاشی ها و دیوار مسجد بود.

۵. سال ۱۶۰ (یا ۱۶۱ یا ۱۶۲) هجری، والی مدینه به دستور مهدی عباسی مسجد را در قسمت شمالی توسعه داد و در این توسعه که تا سال ۱۶۵ به طول انجامید بر شمارستون ها نیز افزوده شد و مساحت مسجد به ۸۸۹۰ (و یا ۹۴۰۳) متر مربع رسید.

۶. سال ۱۹۳ هجری، در عهد هارون و ۲۰۲ در عهد مأمون و ۲۴۶ در عهد متوکل و ۲۸۲ در عهد معتضد و ۵۷۶ در عهد ناصر الدین الله تعمیرات و اصلاحاتی درسقف و صحن و دیوارهای مسجد انجام پذیرفت.

۷. سال ۶۵۵ هجری، مستعصم بالله دستور تجدید بنای مسجد را صادر کرد، چرا که در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ به علت آتش گرفتن یکی از مشعل ها (یا افتادن آتش شمع) مسجد دچار حریق شد و (جز مدفن رسول الله گنبدی که در صحن بود) چیزی باقی نماند(۱) مستعصم مهندسین و کارگران و مواد و مصالح ساختمانی را در موسم حج به مدینه فرستاد و کار معماری آغاز شد.

۸. سال ۶۵۶، با سقوط مستعصم (آخرین خلیفه عباسی) و قطع ارتباط مدینه با مرکز خلافت و توقف کار ساختمانی وسایل لازم جهت ادامه کار از جانب امیر مصر منصور الدین ابن معز اَیْبِک صالحی تأمین گردید و

سپس از طرف امیر یمن المظفرشمس الدین یوسف (از بنی رسول) و سایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه گسیل گردید.

۹. سال ۶۵۷ هجری، در عهد سلطان سیف الدین قُطُز، کار نوسازی در سمت جنوب تا سال ۶۵۸ به بیابان رسید.

۱۰. سال ۶۶۱ هجری، و در عهد ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُبداری آنچه از کارها باقی مانده بود و نیاز به باز سازی داشت پایان گرفت.

۱۱. سال ۶۷۸ هجری، در زمان ملک منصور قَلاوون و یا به دستور احمد بن برهان والی شهر قوص (از شهرهای مصر) قبه ای بر ضریح پیامبر ساختند.

۱۲. سال ۷۰۱ هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون سقف روضه و سقف قسمت شرقی مسجد و آستانه درها و نیز قسمت غربی مسجد را (تا سال ۷۲۹) تعمیر نمود.

۱۳. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان ناصر حسن بن محمد قلاوون برخی اصلاحات در مسجد صورت گرفت.

۱۴. سال ۷۶۵ هجری، در عهد سلطان شعبان بن حسین بن ناصر محمد بن قلاوون گنبد مرقد تعمیر شد و برای مسجد شرفه هایی (کنگره هایی) ترتیب داده شد.

۱۵. سال ۸۳۱ هجری، اشرف بَرْسبای (از ممالیک برجی مصر) دو ردیف رواق مسقف در طرف قبله مسجد که در کنار صحن قرار داشت اضافه نمود و آنچه را که خراب بود تعمیر کرد.

۱۶. سال ۸۵۳ هجری، الملک الظاهر جَقْمَق(۲) (چَقْمَق)(۳)ازممالیک برجی مصر سقف آرامگاه شریف و بعضی از سقف های فرو ریخته مسجد را تعمیر کرد و قسمت هایی از زمین مسجد را به رخام (مرمر) مفروش نمود.

۱۷. سال ۸۷۹ (و ۸۸۱) هجری، ملک اشرف قایتبای از ممالیک برجی مصر تغییرات مهمی را در مسجد النبی

شروع کرد که شامل بعضی از ستون ها و سقف ها و دیوارها و حجره نبوی و مناره ها بود که تا ۸۸۴ هجری به طول انجامید.

۱۸. سال ۸۸۶ هجری، به علت اصابت صاعقه به مأذنه جنوب شرقی (مأذنه رئیسیه) در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان تمامی مسجد (جز آرامگاه شریف و گنبد وسط صحن) دچار آتش سوزی شد.(۴) و مردم مدینه از حاکم مصر سلطان قایتبای (از ممالیک برجی مصر) درخواست کمک کردند و به فرمان سلطان مرمت های فراوانی صورت گرفت که تا سال ۸۸۸ هجری

۱. این آتش سوزی به حریق اول شهرت یافته است.

۲. ضبط (لغت نامه).

۳. ضبط دایره المعارف فارسی) و لغت نامه، ذیل ظاهر سیف الدین.

۴. این آتش سوزی به حریق دوم موسوم شد.

به طول انجامید. او محدوده و سیعی به حجره شریف افزود و اطراف آن را با نرده و یا شبکه محصور ساخت و قبه ای بر قبر مطهر پیامبر بنا نمود و مناره رئیسیه را تجدید بنا کرد و مساحت مسجد در این زمان به ۹۰۱۰ (و یا ۹۵۲۳) متر مربع رسید.

۱۹. قرن دهم هجری، در عهد سلطان سلیم و سلیمان و سلیم ثانی و مراد ثانی (از سلاطین عثمانی) توسعه مختصر و تعمیراتی (از جمله ترمیم گنبدها و مناره ها و درها و ستون ها و محراب ها) صورت گرفت.

۲۰. قرون یازده و دوازدهم هجری، سلاطین عثمانی تعمیرات و نوسازی هایی در سقف و رواق و مناره و زمین مسجد صورت دادند.

۲۱. سال ۱۲۲۸ (یا ۱۲۳۳) هجری، سلطان محمود دوم به تجدید بنای گنبد مسجد همت گماشت و بنای گنبد

که با مرمت هایی در قسمت بام مسجد توأم بود به نظر مورخان تا سال ۱۲۵۵ هجری به طول انجامید.

۲۲. سال ۱۲۶۵ هجری، سلطان عبد المجید اول تعمیرات و توسعه عمده ای در سراسر مسجد (جز حجره شریف و محراب های سه گانه و منبر و مناره اصلی) انجام داد که تا سال ۱۲۷۷ (یا ۱۲۸۰) به طول انجامید و کل مساحت مسجد به حدود ۱۰۳۰۳ (یا ۱۰۹۳۹) متر مربع رسید.

۲۳. سال ۱۳۰۷ هجری، سلطان عبد الحمید ثانی تعمیراتی در مسجد به عمل آورد.

۲۴. سال ۱۳۴۸ (و ۱۳۵۰) هجری، در زمان حکومت عبد العزیز از آل سعود اصلاحاتی در سطح رواق ها اطراف صحن و برخی ستون های رواق ها انجام شد.

۲۵. سال ۱۳۶۸ هجری، در زمان حکومت عبدالعزیز از آل سعود در ۱۲ شعبان این سال، تصمیم به توسعه مسجد النبی خطاب به مسلمانان اعلام شد و با انهدام ساختمان های اطراف مسجد در ۵ شوال ۱۳۷۰ امر توسعه آغاز گردید و سنگ بنای عمده ترین توسعه مسجد (با حفظ بنای قبلی) عملاً از سال ۱۳۷۲ هجری قمری آغاز شد که تا آخر سال ۱۳۷۴ قمری به طول انجامید و در پنجم ربیع الاول سال ۱۳۷۵ قمری مسجد پس از توسعه رسماً افتتاح گردید. در این توسعه(۱) (که در قسمت های شمالی و غربی و شرقی صورت گرفت) به میزان ۶۰۲۴ (یا ۶۰۳۳) مترمربع بر وسعت مسجد اضافه شد و مجموع مساحت مسجد النبی به ۱۶۳۲۷ (یا ۱۶۹۶۳) متر مربع رسید.

۲۶. سال ۱۳۹۵ هجری، در عهد ملک فیصل و سپس در عهد ملک خالد مصلایی با سایبان موقت در خارج و غرب مسجد النبی

ساخته شد (این توسعه ساختمان مسجد را در بر نمی گرفت).

۲۷. سال ۱۴۰۶ هجری قمری، درزمان ملک فهد توسعه ای درقسمت های شمالی و غربی و شرقی مسجد شروع شد که آخرین سنگ بنای توسعه اش توسط فهد در سال ۱۴۱۴ هجری نصب گردید. در این توسعه ۸۲۰۰۰ متر مربع به مساحت مسجد افزوده شد و به این ترتیب مساحت مسجد به ۹۸۵۰۰ متر مربع رسید و با احتساب سطح توسعه (پشت بام مسجد) برای نماز (به مقدار ۶۷۰۰۰ متر مربع) مساحت تقریبی مسجد به ۱۶۵۵۰۰ متر مربع رسید و اما فضاهایی که محیط بر مسجد شریف نبوی تسطیح شده به مساحت ۲۳۵۰۰۰ متر مربع است که بخش بزرگی از آن (به مقدار ۱۳۵۰۰۰ متر مربع) دارای سایبان هایی است که به طور خود کار باز و بسته می شوند تا بر نماز گزاران هنگام نماز سایه افکنند و در نهایت مجموع مساحت مسجد و مساحت سطح نماز و مساحت میدان های محیط به مسجد ۴۰۰۵۰۰۰ متر مربع می گردد.

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان (بعد از مسجد الحرام) است.

طبق روایات نماز در آن معادل ده هزار نماز در جای دیگر است.

در بردارنده روضه النبی در دل خود است که باغی از باغ های بهشت است.

آداب مسجد

۱. معروف به توسعه اول.

غسل (ورود و زیارت) نمودن

عطر و بوی خوش استعمال نمودن

با لباس تمیز عازم حرم نبوی شدن

با قدم های کوتاه و سر به زیر رفتن.

از باب نساء وارد شدن (زنان)

از باب جبرئیل وارد شدن (مردان)

اذن دخول به حرم نبوی را خواندن.

در ورود با صلوات پای راست را مقدم داشتن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد نبوی را به جای آوردن.

نمازهای

فریضه را در وقت خودش به جای آوردن.

در محراب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نماز خواندن.

نزد منبر نبوی رفتن و آن منبر محترم را لمس کردن.

نزد مقام جبرئیل (و نیز برخی ستون های خاص) رفتن.

نزد مزار حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دعا و حمد خدا نمودن

از جانب والدین و دوستان خود به رسول خدا سلام دادن

زیارت حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را به جای آوردن

در تمام مراحل زیارت حضور قلب داشتن و توبه و استغفار نمودن

هنگام خروج از مسجد به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) صلوات فرستادن.

اجزاء و اماکن مسجد

باب ها، حجره ها، روضه النبی، ستون ها، صفه، قبه، محراب ها، مقام بلال، مقام جبرئیل، مکان جنائز، مناره ها، منبر نبوی، مزوله، و...

مسجد نحر

)نَ) همان (ک) مسجد کبش

مسجد نحل

(نَ) همان (ک) مسجد رد شمس

مسجد نمره

(نَ مِ رِ) از مساجد مکه واقع در عرفات. طبق شهرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر را به جمع در این جا به جای آوردند. این مسجد که به نام مسجد عرفه و مسجد عرنه و مسجد ابراهیم و جامع ابراهیم نیز خوانده شده همواره مورد توجه مورخان و سفرنامه نویسان بوده است و این مسجد در عهد عباسیان در سال ۱۵۰ هجری ساخته شد (ولی به احتمالی این مسجد از قرن اول هجری بر پا بود و بعداً در جای آن مجدداً مسجدی ساخته اند) طبق نقل مساحت مسجد در زمان مهدی عباسی حدود ۸۰۰۰ متر مربع بود. و جواد اصفهانی از وزرای حکام موصل در سال ۵۵۹ هجری آن را بازسازی

کرد و وسعت داد. و به نقلی مساحت مسجد به ۱۴۴۰۰ متر مربع رسید. گویا این مسجد در این زمان بدون سقف و رواق بوده است و در عهد عثمانی رواق هایی برایش ساخته شد و در عهد سعودی ها بنای فعلی مسجد ساخته شد و مساحت آن به حدود ۱۸۰۰۰ متر مربع رسید و اما در جهت نام های مختلف این مسجد گفته اند:

۱. عرنه، چون عرنه از حدود عرفات است.

۲. عرفه، چون در ابتدای عرفات واقع شده است.

۳. نمره، چون در وادی نمره می باشد (و نمره نام کوهی است در عرفات که از یک سوی موقف عرفات را محدود می کند).

۴. ابراهیم، چون طبق نقل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این مکان وقوف کردند و به نماز و عبادت پرداختند.

مسجد وادی

۱. همان (ك) مسجد جمعه

۲. همان (ك) مسجد عسکر

مسجد ین

(مَ جِ دَ) مسجد الحرام و مسجد النبی را گویند. (فرهنگ علوم؛ لغت نامه)

مس حجر

(مَ سّ) همان (ك) استلام حجر

مسعی

(مَ عا) محل سعی. فاصله بین دو کوه صفا و مروه را گویند که در شرق مسجد الحرام واقع است و یکی از واجبات حج و عمره در این جا صورت می گیرد. مسعی در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت یک وادی بود که مقداری از آن مسیل بود و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق تر بوده است و بعدها در طرفین فاصله بین صفا و مروه دکاکین و مغازه هایی ایجاد شد. مسعی که قبلا در خارج از محوطه مسجد الحرام بود در توسعه هایی که دولت سعودی در مساحت مسجد الحرام به وجود آورد

متصل به مسجد گردید و مسجد و مسعی پیوند خورده و درهایی از طریق مسجد به مسعی گشوده شد. مشخصات مسعی چنین است:

۱. فاصله بین صفا و مروه به طول حدود ۴۲۰ متر و به عرض ۲۰ متر به صورت راهروی سر پوشیده ای در دو طبقه در آمده

است.

۲. طبقه اول (تحتانی) ۱۳ متر و طبقه دوم (فوقانی) ۹ متر ارتفاع دارد و طبقه اول به وسیله پله هایی که حتی اشخاص پیر و ناتوان به آسانی می توانند از آن رفت و آمد نمایند به طبقه دوم متصل می گردد.

۳. در میانه خیابان طبقه اول (تحتانی) دو دیواره کوتاه (به ارتفاع نیم متری) با فاصله از هم تعبیه شده که قسمت رفتن از صفا به مروه و قسمت باز گشتن از مروه به صفا را مجزا می کند.

۴. در حد فاصل دو دیوار تعبیه شده در طبقه اول مسیری است که برای

رفت و آمد افراد بیمار و پیر و ناتوان با استفاده از چرخ های مخصوص اختصاص یافته است.

۵. در دو طرف از دیواره های مسعی نزدیک به صفا دو پایه سبز رنگ (و با نور چراغ های سبز)

محل هروله را مشخص می کنند.

۶. مسعی در جهت خارج (از مسجد) دارای ۸ باب است که به فضای بسیار بازی مرتبط می شود و رو به روی این ابواب نیز مداخل به جانب مسجد و فضایی که منتهی به باب السلام می شود دارد. (ممالک و مسالک، ص ۸ دایره المعارف فارسی، ذیل سعی، امام شناسی، ج ۶، ص ۴۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱ ص ۲۱۸؛ حج برنامه تکامل)

مسفله

(مَ فَ لِ) وادی مسفله. ادامه (ک) وادی ابراهیم

مسکینه

(م نِ) از نام ها و القاب مدینه منوره در تورات و نیز از نام هایی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نهاد. از سکن به معنی رحمت و برکت است و نیز از آن جهت است که مساکین به حضرت حق در آن می زیسته اند. (الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ لغت نامه، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مسلخ

(مَ لَ)

۱. نام قربانگاه منی.

۲. اول وادی عقیق که میقات است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵؛ النهایه، ص ۱۱۷)

مسلمه

(مُ لِ م) از نام های مدینه است، زیرا مردم مدینه در مقابل خدا و رسولش مطیع بودند و آنها در یاری رسول خدا کوتاهی نکردند. (میقات حج، ش ۷، ۱۷۲)

مشاعر (

مَ عِ) همان (ک) مشاعر حج

مشاعر حج

نقـاط متبرک حـج از قبیل خانه خـدا و عرفات و منی (و جمرات و قربانگاه) و مشـعر الحرام و صـفا و مروه و میقات و مکه و... (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۶۶؛ و...)

مشاعر معظمه

نشـانه هـای با عظمت. تعبیری است از آثار مقـدسه ای که در مکه به جای مانـده،ماننـد زادگاه پیامبر و نیاکان ایشان، آرامگاه اجـداد پیـامبر. زادگاه حضـرت امیر علی(علیه السـلام) و حمزه و جعفر طیار. آرامگاه اکثر وابسـتگان به رسول خـدا و حضـرت خدیجه (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۴۲)

مشربه ام ابراهیم

(مَ رَ بِ) شـهرت مکانی (غرفه ای، اطاقی، بسـتانی)(۱) در جهت شـرقی مـدینه در منطقه عوالی در نزدیکی (یا دو هزار قدمی) مسـجد قبـا (و به نقلی در جنوب شـرقی مسـجد قبـا که اکنون در داخـل صـحن مسـجد قرار گرفته است) طبق نوشـته ها رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله وسـلم) حضـرت ماریه را در این جا سـکونت دادنـد و آن گاه که پیامبر به مدت یک ماه از برخی از همسـران خود کناره گرفته بودند در خانه ام ابراهیم ماندند. حضرت در این جا نماز گزاردند. ماریه قبطیه حضرت ابراهیم(علیه السلام) را در این مکان به دنیا آوردند و طبق نقل روایات، زیارت مشربه ام ابراهیم

۱. مشـربه را چند معنی است: صـفه، که با آن نوشتند، آبشخور، زمین نرمی که در آن رستنی روید وظاهراً به همین معنی است که بستانی بوده است؛ و معروف است که پیامبر در آنجا خمره های آب نهاده بود تا از آن بنوشد (عرشیان، ص ۱۱۷).

توصیه شده است.

مشرفه

از القاب مکه است چون اشرف از جمیع بلاد است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مشعر

اختصار (ک) مشعر الحرام

مشعر الاقصی

(مَ عَ رُ لْ اَ صا) عرفه را گویند.

مشعر الحرام

(حَ) فاذا افضتم من عرفات فاذکرو الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸)

مشعر یا مشعر الحرام وادی طویل وبیابانی گسترده و شنی است به طول ۴ کیلومتر (یا بیشتر) که در خارج شهر مکه میان سرزمین منی و عرفات واقع شده است و جزو حرم است و یکی از مواقف حج است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در مشعر» است از شب دهم ماه ذی حجه تا طلوع آفتاب روز دهم ذی حجه. و نیز مستحب است از این وادی برای رمی جمرات سنگریزه برداشتن. در مورد حد مشعر برخی فقها فرموده اند مشعر سرزمینی مشخص در مزدلفه است و برای مشعر و مزدلفه محدوده ای معین کرده اند به این نحو که از آخر وادی محسر (که متصل به منی است) تا اول مأزمین (که محل عبور به عرفات است) از مزدلفه محسوب می شود و مشعر در انتهای مزدلفه است (و یا این که حد مشعر از مأزمین است تا حیاض وادی محسر) این وادی به جهاتی به نام های چندی موسوم است.

۱. قزح؛ چون کوه های اینجا مانند قوس وقزح است.

۲. مشعر؛ چون مرکزی برای شعائر حج و نشانه ای از این مراسم عظیم است و نیز اسم مکان شعور است.

۳. مشعر الحرام؛ چون در محدوده حرم واقع شده است و برای حرمت و احترام این مکان است زیرا نشان حج است.

۴. جمع چون حضرت آدم و حوا (علیهما السلام) در این جا جمع آمدند و به یکدیگر رسیدند. یا چون مردم در این جا برای عبادت جمع می شوند. یا

چون در این جا با سقوط اذان از نماز عشا، جمع بین الصلوتین می شود، یعنی با یک اذان و دو اقامه نمازهای مغرب و عشا به جای آورده می شود.

۵. مزدلفه؛ چون از زُلَف (به معنی شب) است و مردمان در شب به سوی این نقطه کوچ می کنند. یا از «اِزدِلاف» (به معنی تقرب و اجتماع) است و حضرت آدم و حوا در این جا اجتماع کردند و حاجیان در این جا اجتماع می کنند و به خدا تقرب می یابند و در قرب یکدیگر عبادت می نمایند و دو نماز مغرب و عشا با هم خوانده می شوند و یا سنگ های پراکنده را در این جا جمع می کنند.

مشهود

(مَ) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

روز عرفه است. یا حاجیان هستند که در کنار حجر می آیند و دست بر آن می نهند و یا... (تفسیر نمونه)

مصدود

به جا آورنده (ک) حج مصدود

مصلا

(مُ صَ لّ)

۱. نماز گاه در کعبه.

۲. جایی که مردم در عید قربان و عید فطر در آن نماز گزارند. (لغت نامه)

مصلی استسقاء

(مُ ص لّا) یا مسجد الکبیر شهرت محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع موضع نماز استسقاء.

مصلی علی

همان (ک) ستون محرس

مصلی عید

همان (ک) مسجد غمامه

مضجع رسول الله

(مَ جَ) از نام های مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مضمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است که مایه سلامت از هر درد است. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

مضنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است به معنی نفیس و گرانبها (طبقات، ص ۷۶، اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

مطاف

(مَ) جای طواف کردن. آن مقـدار از زمین اطراف کعبه که محل مجاز برای طواف خانه کعبه است. حـد فاصل بین دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

مطوف

(مُ طَ وِّ) طـواف دهنـده. کسـی که حاجیـان را به گرد کعبه طواف می دهـد. آن که راهنمـا و عهـده دار نشـان دادن مواضع و طواف دادن حجاج و سایر اعمال و مناسک حـج است. در سـنوات اخیر مطوفین (که از طرف دولت سـعودی تعیین می شوند) مسئول فراهم آوردن وسایل رفت و آمد حجاج از جده به مکه و مدینه و عرفات و مشعر و منی (طبق برنامه های دولتی) بوده و در منی و عرفـات خیمه حجـاج را آماده می سازنـد و انجام تشـریفات ثبت و ویزای ورودی و خروجی گـذرنامه ها با آنها می باشد و در حقیقت نماینده دولت و رابط بین حجاج و دولت سعودی هستند.

هر یک از مطوفین در نقاط مختلف دفتر و نماینـدگی دارنـد که حمله دارها (و کاروان ها) به آن ها مراجعه می کنند. در جده نماینـدگان هر مطوف گذرنامه مربوط به خود را جمع آوری می کند (نام مطوف مربوطه روی جلد گذرنامه نوشـته می شود) و از این پس گذرنامه در اختیار مطوف یا حمله دار است تا هنگام مراجعت که رد می کنند.

مطیبه

(مُ طَ یَّ بِ) از نام های مدینه منوره است.(فرهنگ آنندراج؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

مظله

(مَ ظَ لِّ) خیمه و سایبان

۱. همان (ک) ظلال

۲. در مراسم حج و عمره، در حالت احرام زیر خیمه و سایبان قرار گرفتن در توقفگاه ها و منزلگاه ها از محرمات نمی باشد.

معاد

(مَ) ان الذی فرض علیک القرآن لرادّک الی معاد (قصص ۸۵).

از نام های مکه مکرمه است. (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۳۸)

معافر

(مُ فِ) حجه فروش. آن که از بهر مردم حج کند. (لغت نامه)

معافری

(مَ فِ) نام پارچه ای (یمنی) کع تُبَّع کعبه را با آن پوشانید (تاریخ مکه، ص ۵۹؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۸؛ حرمین شریفین، ص ۹۰)

معتمر

(مُ تَ مِ) الجاج و المعتمر وفد الله (منقول از امام صادق(صلی الله علیه وآله وسلم))

به جای آورنده عمره (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۹)

معجم

فاصله بین درِ کعبه تا حجر اسماعیل (با راهیان قبله، ص ۱۹۶؛ فرهنگ دانستنی های پیش ازسفر به خانه خدا، ص ۲۳۱).

معجنه

(مُ جَ نِ) نام گودالی است نزدیک شاذروان میان باب کعبه و حجرالاسود که بعدها پوشانیده شد. گویند حضرت ابراهیم خلیل(علیه السلام) در آن جا گل می ساخت (یُحَجَنُ فیه الملاط) تا در ساخت کعبه به کار گیرد. و نیز گفته شده حضرت جبرئیل با پیغمبر خدا در این جا نمازهای پنجگانه را برای اول دفعه به جای آوردند و این نقطه محراب آن جناب گردید. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ تاریخ مفصل اسلام، ص ۶۰)

معدودات

(ک) ایام معدودات

معرس النبی

(مُ عَ رَّ سُ نَّ) همان (ک) مسجد معرس

معرس ذی الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) همان (ک) مسجد معرس

معصومه

(مَ مِ) از نام های مدینه. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

معطشه

(مُ عَ طَّ شِ) از نام های مکه ذکر شده است چون کعبه الله در موقع قلیل المائی اتفاق افتاده. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ ش ۲۱)

معلا

(مُ عَ لّ) همان (ک) جنه المعلی

معلقات

(مُ عَ لَّ) شهرت اشعاری است که قبل از اسلام شاعران بر دیوار کعبه می آویختند. رسم عرب بر این بود که بهترین اشعار را بر دیوار کعبه می آویختند و تا شعری نیکوتر نمی یافتند آنها را از دیوار کعبه بر نمی داشتند. مهم ترین مسابقه شعری در بازار عکاظ طرح می شد و در این بازار به مدت یک ماه تقریباً هر روز قبایل مختلف به زبان شاعران خود، هنرنمایی می کردند و بهترین قصایدی را که در این بازار خوانده می شد (طبق گفته روات) با

حروف طلا- بر حریر مصری ثبت می کردند و بر دیوار کعبه می آویختند و بدین جهت عربان این قصاید را معلقات (جمع معلقه به معنی آویخته شده) می گفتند و برای مدتی مدید معلقاتی چند (همگی بر محور معاشقه، زن، جنگ، غارت، اسب، شتر جنگی و...) بر کعبه آویخته شده بود که پایین آورده نشد تا این که با نزول آیات قرآن مجید و کلام وزین و زیبای آن اصحاب معلقات اشعار خود را شبانه و پنهانی از دیوار کعبه برداشتند. در تعداد معلقات اختلاف است، اما اکثراً ذکر کرده اند که تا قبل از نزول قرآن مجید هفت معلقه موسوم به «معلقات سَبع» یا «سبعه معلقه» بر کعبه بود و اصحاب «معلقات سبعه» عبارت بودند از: اِمرَؤ القَیسِ بنِ حُجر، عَمرو بْنَ کُلثوم ثَعلبی، طَرَفِهِ بنِ عَبدِ بَکری، زُهَیرِبنِ اَبی سُلمی مَزَنی، لَبیدِ بن رَبیعَه عامری، عَنْتَرَهِ بن شَدّاد عَبَسی، حارِثِ بنِ حَلْزَه یَشْکُری.(فرهنگ اصطلاحات قرآنی)

معلومات

(ک) ایام معلومات

معلی

(مُ عَ لّا) همان (ك) جنه المعلی.

مغذیه

(مَ یِّ) از نام های زمزم است(اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص۲۳)

مفخمه

(مُ فَ خَّ مِ) از القاب مکه است چون دارای عظمت و تفخیم است(میقات حج، ش۲۱،ص ۱۲۳)

مفداه

(از نام های زمزم است(میقات حج، ش۱۰،ص۹۱)

مفرد

(مُ رِ)

۱. به جا آورنده حج افراد.

۲. به جا آورنده عمره مفرد.

مفسدات حج

(مُ سَ) آنچه حج را فاسد می کند.

مقابر بنی هاشم

(مَ بِ) شهرت مجموع قبور ائمه و عباس و حضرت فاطمه بنت اسد و همسران و دختران و عمات رسول الله و ام البنین در قبرستان بقیع(میقات حج،ش ۴، ص ۱۷۷)

مقابر حجون

(حَ جُ) همان (ك) جنه المعلی

مقابر شهدای احد

مزار شهیدان غزوه (ك) احد

مقام اختصار

(ک) مقام ابراهیم

مقام ابراهیم

(مَ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم.(آل عمران ۹۷)

جایگاهی است واقع در کنار کعبه. و آن سنگی است تیره رنگ(میانه سفید و سیاه) با قطری حدود دو وجب و به ابعاد ۳۵×۴۵ سانتیمتر با اثر دو کف پای عمیق. این مقام به فاصله قریب به ۵/۱۳ متری روبه روی در بیت الله(یعنی مقابل دیوار شرقی بیت) درون محفظه ای محصور است و جای پاها بر روی سنگ متعلق به حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشان(علیه السلام) است که به اراده خداوندی نرم گردید تا اثر پاها بر آن نقش بست و سپس به حالت سنگی درآمد و در طول قرون نیز به اراده الهی همچنان باقی مانده است. در جهت ظهور این اثر بر روی سنگ به تفاوت گفته اند که حضرت خلیل الله:

هنگام دیدار فرزندش بر آن ایستاد.

هنگام ساخت دیوار کعبه بر روی آن ایستاد.

هنگام اعلام دعوت مردم به حج بیت الله بالای آن ایستاد.

هنگام دیدار فرزند و ساخت کعبه و دعوت مردم بر بالای آن ایستاد.

فضیلت مقام

طبق قرآن از آیات بینات است.

طبق روایت از سنگ های بهشتی است.

طبق روایت افضل مقامات مسجد الحرام است.

طبق روایت نماز خواندن نزد آن مورد سفارش قرار گرفته است.

احکام مقام در مناسک حج و عمره

۱. طواف خانه کعبه باید در فاصله کعبه و مقام ابراهیم انجام شود.

۲. نماز طواف خانه کعبه باید در پشت و نزدیکی مقام ابراهیم به جا آورده شود. (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی.بقره۱۲۵)

مکان مقام

طبق گزارشات و روایت سنگ مقام ابراهیم در کنار و چسبیده به خانه خدا قرار داشت و در جاهلیت آن را از خانه خدا جدا و

به مکان فعلی منتقل کردند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از فتح مکه آن را به خانه متصل نمود و خلیفه دوم برای وسیع تر کردن محل طواف و نماز دستور جا به جایی آن را به محل دوران جاهلیت(محل فعلی) صادر نمود و چون در زمان او سیلی عظیم(موسوم به سیل ام نهشل) وارد مسجد الحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد(و به نقلی به محلات پایین کعبه برده شد) پس پایه ای ساختند و آن را به جای خود منتقل کردند(و این پایه تا به امروز باقی است) به نوشته ابن جبیر سیاح معروف عرب(در قرن ششم و هفتم هجری) مقام ابراهیم در خانه کعبه بود و به هنگام حج آن را برای زیارت حاجیان بیرون آورده و در جای مخصوصش(که تا امروز همچنان باقی است) قرار می داده اند. (۱)

حصار مقام

این سنگ با طوق زرینی بر گردش درون محفظه ای کریستالی مستقر است و این محفظه خود در میان حجره و ضریح کوچک و چهار گوش و مشبکی قرار گرفته است(ابتدای پوشش طلای این سنگ از زمان مهدی عباسی ذکر شده است. نقلی است که در سال ۱۶۱ هجری به دستور مهدی مقام را از بالا تا پایین به صورتی استوار در آوردند و در سال ۲۳۶ متوکل علی الله به وسیله طلا پوشش دیگری را بر تزیین مهدی افزود و در سال ۲۵۶ به

دستور علی بن حسن عباسی عهده دار امور مکه دو طوق از طلا به مقدار ۹۲۲ مثقال و طوقی دیگر از نقره ساختند و به وسیله جیوه سنگ مقام را در میان طوق ها قرار دادند) سابقاً بر روی محفظه این سنگ قبه ای از آجر و سنگ و چوب بنا شده بود(که اطراف آن را آیات قرآنی مزین می نمود) ولی از آن جهت که این قبه از فضای مطاف می کاست در سال ۱۳۸۵ هجری قمری به دستور دولت سعودی این قبه تخریب گردید و ضریح کوچک(فعلی) بر آن ساخته شد و بدین ترتیب طبق نوشته ها بر مساحت مطاف پنج متر اضافه گشت.

همراه مقام

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) با قرار در مقام ابراهیم باید نیت آن داشت که با هر چه گناه است و عصیان، مخالفت ورزید و بر آنچه اطاعت است و فرمانبری مقاومت کرد.

مقام بلال

بنای مربع شکل مرمرینی است در مسجد النبی که به ارتفاع دو متر بر هشت پایه(ستون) سنگی و تقریباًدر محل اذان بلال (بر دیوار غربی مسجد اولیه)ساخته شده و در شروع اوقات پنجگانه نماز بر آن اذان می گویند و زائران مرقد شریف رسول لله برای درک ثواب در زیر این مکان چهارگوش به نماز می ایستند. به«مأذنه بلال» و«مکبریه» و«مقصوره المبلغین» نیز موسوم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج در مکه و مدینه؛ و...)

مقام جبرئیل

یا مهبط وحی مکانی است در مسجد النبی و جهت نام از آن جهت است که امین وحی الهی از این مکان بر رسوللله وارد می شد و محل نزول وحی غالباً این جا بوده است. اما درباره محل مقام و مهبط جبرئیل به اختلاف گفته اند:

۱. داخل حجره است در منتهی الیه جنوب شرقی محل تلاقی دو دیواره جنوبی و شرقی (منبع؟)

۲. محل کوچک مربع مستطیل شکلی است با یک در که در زاویه جنوب شرقی (در محل تلاقی دو دیوار جنوبی و شرقی مسجد) قرار دارد، بین باب بقیع و دیوار جنوبی (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص۲۸).

۳. محلی است داخل ضریح در چند متر بالاتر از دیواره شمال شرقی حجره مطهره چرا که حضرت جبرئیل هنگام غزوه بنی قریظه در مقابل باب آل عثمان (یعنی در نزدیکی موضع و مکان جنایز) بر آن حضرت نزول یافت و لذا این باب به باب جبرئیل مشهور گردید و ستون مقام جبرئیل

۱.سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱ و زیر نویس مترجم؛همچنین نگاه کنید به تحقیقی در این زمینه در فصلنامه «میقات حج»، ش ۷، ص ۵۸ الی ۶۴، ص ۴۶

الی ۴۸.

هم اکنون در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد که قابل دیدن نیست.(تاریخ و آثار اسلامی، ص۲۲۹ و ۲۳۰)

مقام حنبلی

(حَ بَ) نـام محلی(چارطاقی) بود در صـحن مسـجد الحرام(در محل دارالنـدوه) مخصوص نماز گزاردن حنبل مؤسـس مـذهب حنبلی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام حنفی

(حَ نَ) نام محلی بود(چارطاقی) در صـحن مسـجد الحرام در ضلع شمال غربی مخصوص نماز گزاردن ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام شافعی

(فِ) نام محلی بود در صحن مسجد الحرام در بالای ساختمانی که چاه زمزم در آن قرار داشت مخصوص نماز گزاردن شافعی مؤسس مذهب شافعی. طبق نوشته ها مقام شافعی وجود نداشت. و او پشت مقام ابراهیم یا بر زمین اطراف زمزم نماز می خواند و مقام شافعی بعدها ساخته شد و فعلا نیز اثری از آن نیست.

مقام مالکی

(لِ) نـام محلی بود(چارطاقی) در صـحن مسـجد الحرام در ضـلع جنوب شـرقی مخصوص نماز گزاردن مالک مؤسـس مـذهب مالکی و فعلا اثری از آن نیست.(۱)

مقام ملتزم

(ک) ملتزم

مقام مصلا

(مُ صَ لّ) جایی را گویند که حضرت ابراهیم(علیه السلام) در آن جا نماز گزارده بود.(برهان قاطع) (ک) مقام ابراهیم

مقبره البقیع

(مَ بَ رَ تُ لْ بَ) همان (ک) بقیع

مقبره الحجون

(لْ حَ) همان (ك) جنه المعلی

مقبره الشهداء

(شُّ هَ)مزار شهیدان غزوه احد در منطقه (ك) احد

مقبره المطیبین

(لْ مُ ط ی) شهرت مقبره معلاه.(میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۱۷)

مقبره المعلاه

(لْ مُ عَ لّ) همان (ك) جنه المعلی

مقبره بنی هاشم

همان (ك) جنه المعلی

مقدسه

(مُ قَ دَّ سِ)

۱. از نام های مکه است.(تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۴)

۲. از نـام هـای مـدینه است چون از شـرك و آلودگی هـا پاك شـد. چون در جوار رسول الله بودن سـبب می شود که گناهان معصیتکار ریخته گردد.(حرمین شریفین؛ میقات حج، ش۷؛ ص۱۷۲)

مقدمات وجوبی حج

عبارتنـد از اسـتطاعت مالی و اسـتطاعت بـدنی: بلوغ، عقل، حریت، باز بودن راه، زادو راحله.(گزیـده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقدمات وجودیه حج

مقـدماتی که در وجود حج دخالت دارنـد(نه در وجوب) مثل گـذرنامه و کاروان.(گزیـده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقر

(مَ قَّ) از نـام هـای مـدینه است کـه از قرار آمـده و روایـت شـده هر گـاه رسـول الله از سـفری بـه مـدینه بـاز می گشت می

فرمود:«اللهم اجعل لنا بها قراراً و رزقاً حسناً»(حرمین شریفین،ص ۱۱۸، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳)

مقصوره الشریفه

(مَ رَ تُ شَّ فِ) همان (ك) حجره طاهره

مقصوره المبلغین

(لْ مُ بَ لِّ) همان (ك) مقام بلال

مقطع

(مُ قَ طَّ) (مَ طَ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است، و وجه تسمیه به اختلاف نقل اینکه:

۱. در زمان عبدالله بن زبیر سنگ های آن را برای ساختن کعبه کنده و بریدند از این رو مُقَطَّع (بریده و کنده شده) نامیده گردید.

۲. در زمان جاهلیت اهل مکه که به سفر می رفتند از پوست درختان حرم بریده و به گردن شترشان و اگر پیاده بودند به گردن خود می آویختند(و از این رو هر جا می رفتند در امنیت بودند) و در برگشت از سفر در این محل پوست ها

۱. سابقاً هر یک از فرق چهارگونه(حنبلی، حنفی، شافعی، مالکی) در مقام خود نماز می خواندند و در سال ۱۳۴۳ هجری قمری دولت عربستان تعدد جماعات را ملغی ساخت و اکنون یک نماز جماعت بر پا می شود و امام جماعت از سعودی ها است که بین حجر الاسود و رکن شامی اقامه نماز می کند.(احکام حج و اسرار آن، ص ۹۷).

را از گردن شتر یا خودشان جدا می کردند و لذا این محل مقَطَع نامیده شد. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

مکا

(مُ) از جمله مراسم (ك) حج جاهلی

مکان احرام

میقات را گویند.

مکان الجنائز

(مَ نُ لْ جَ ءِ) «موضع الجنائز» نام محلی است در نزدیک خانه رسول الله که برای نماز میت اختصاص یافت و حضرت در این جا بر مردگان نماز می گزاردند. (مسلمانان گفتند به خدا سوگند بهتر این است که به سراغ پیامبر نفرستیم بلکه میت را در

کنار خانه پیامبر ببریم و بعـد خبر دهیم که برای نمازگزاردن بیایـد و این کار برای ایشان آسوده تر خواهد بود) و از این جهت است که آن جا به جایگاه جنازه نامگـذاری شـد زیرا جنازه ها را بدان جا می بردند. مکان الجنائز طبق نقلی نزدیک منبر پیامبر بود و بر اسـاس قول دیگر در کنـار و خارج دیوار شـرقی خانه پیامبر بود (که اکنون داخل ضـریح شـرقی قرار گرفته) و بعضـی گوینـد بعـداً نماز مردگان در دو محل مسـجد النبی انجام می شـد؛ بر سادات و علویین و امراء و بزرگان مدینه در روضه النبی (بین منبر و محراب) نماز می خواندند و بر سایر مسلمانان در مشرق مسجد یعنی کنار حجره و مرقد نماز می گزاردند به طوری که قبر مطهر در سـمت راست امام جماعت قرار می گرفت و تا سال ۹۴۲ قمری به این صورت عمل می شد و جز برای اشراف علوی بر کسـی از شـیعه در مسجد نماز نمی گزاردند و تا قرون بعد نیز اختلاف فتوایی بین مذاهب اسلامی در این مورد وجود داشـته است. در هر حـال این روش همچنـان تا امروز ادامه دارد و در این دوران نماز میت در کنار مکان الجنائز (که در داخل ضریح قرار گرفته) یعنی در سمت چپ مقبره

اقامه می گردد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۸؛ طبقات ص ۲۲۵؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰و ۱۲۱).

مکبریه

(مُ کَ بِّ یَّ) همان (ک) مقام بلال

مکتان

(مُ کَّ) از نام های مکه است. طبق نقلی چون مکه بالا و پایین داشته(یعنی برخی از محله هایش در ارتفاعات و برخی دیگر در پایین واقع شده) و در اشعار عرب از مکه بالا و مکه پایین یاد شده است، به هر دو قسمت آن مکتان گفته اند.(میقات حج، ش ۴، ص۱۴۶)

مکتومه

(مَ مِ) از اسامی زمزم است به معنی پنهان شده و اشاره به دورانی است که در دل خاک پنهان بود تا به دست حضرت عبدالمطلب حفر گردید.(لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ ش ۲۸)

مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) از القاب مکه است. در کتاب مبین به ذکر جمیل تکریم فرموده شده است.(میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مکنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است.(لغت نامه)

مکه

مکه

(مَ کِّ) «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه»(فتح ۲۴)

مکه شهر کعبه و شهر مسجد الحرام است. شهری است کوهستانی و بسیار خشک و سوزان و مهم ترین شهر کشور عربستان و جزو استان حجاز می باشد که در بخش غربی شبه جزیره عربستان قرار دارد. این شهر در بستر وادی ابراهیم و در دره ای تنگ و هلالی شکل به نام ابطح میان رشته کوه های مرتفعی(از طرف مشرق و مغرب) محصور شده است. ارتفاع تقریبی آن از سطح دریا ۳۳۰ متر ذکر شده. مکه در شرق دریای سرخ و به فاصله ۶۲ کیلومتری بندر جده قرار دارد و محدود است از شمال به مدینه و از غرب به جده و از شرق به ریاض و نجد و از جنوب به یمن و عسیر. منطقه مکه از قدیم الایام در مسیر کاروانیان راه یمن و شام بود ولی تاریخ جغرافیایی و آبادانی اش با اسکان حضرت هاجر و حضرت اسماعیل(علیه السلام) در آن شروع می شود. آن زمان که حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن(علیه السلام) زن و فرزند خود را به امر الهی در بیابان غیرذی ذرع و

بی آب ساکن ساخت، به اراده الهی چشمه آبی زیر پای کودک حضرت هاجر(علیه السلام)جوشید و با پیدایش آب (زمزم) قوم جرهم(از قبایل یمنی) که در حدود مکه به سر می بردند در این نقطه اقامت گزیدند و آن گاه که کعبه به دست توانای پیامبر گران قدر حضرت ابراهیم و با کمک فرزندش حضرت اسماعیل(علیه السلام) بنا گردید

مکه از جهت تشریفات مذهبی و

از جهت امور بازرگانی ارزش و اعتبار یافت. و اما مکه شهری که پایگاه توحید قرار داده شده اهمیت حیاتی و جهانی اش را با ظهور پیامبر اسلام آغاز نمود. با تولد اسلام مکه جایگاه توحید ابراهیمی خود را که در سیر زمان فراموش شده بود دوباره به دست آورد. در ابتدا کفار و مشرکین با آزار و قصد قتل پیامبر اسلام سبب شدند که حضرت بعد از سیزدهمین سال بعثت در شب ربیع الاول به امر الهی مکه را ترک گوید و به مدینه مهاجرت فرماید. تا این که حضرت در دهم رمضان سال هشتم هجری با سپاهی متشکل از ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه گردیدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت کردند که هر کدام از جهتی روانه شهر گشتند. مکیان تاب مقاومت در خود ندیدند و به پیشتاز شتافتند. مکه بدون خونریزی فتح گردید و حضرت برمکیان رحمت آورد و آزادشان ساخت. مکه از قید کفر آزاد گردید و پایگاه توحید گشت.

فضایل مکه

راه رفتن در آن ثواب عبادت دارد.

خواب کننده در آن مثل شب زنده دار دیگر شهرهاست.

طعام خوردن در آن فضیلت روزه گرفتن در دیگر جاها را دارد.

سجده کننده در آن مثل به خون خود غلطیده در راه خداست.

بهترین زمین نزد خداست و هیچ خاکی محبوب تر از خاک مکه نزد خداوند نیست.

هیچ سنگی و درختی و کوهی و آبی از مکه محبوب تر نزد پروردگار عالم نمی باشد.

محبوب ترین زمین خداوند نزد رسول الله است که اگر ناچار نمی شدند هرگز از آن خارج نمی گردیدند.

هر که

در حرم (مکه و مدینه)بمیرد به حساب عرضه نشود و در سلک مهاجران به خدا درآید و در قیامت با اصحاب بدر محشور گردد.

حرم مکه

مکه حرم است و حرم بودن مکه از آن جاست که بی احترامی بدان حرام است و این شهر و اهل آن در حمایت پروردگار متعال هستند و انجام چیزهایی که در سایر نقاط حرام نیست در این جا حرام است و اما حرم مکه محدوده خاصی است که اطراف آن را احاطه کرده است. این محدوده را حضرت جبرئیل برای حضرت ابراهیم(علیه السلام)مشخص نمود و آن حضرت علایمی را برای شناسایی در آن حدود نصب نمود (و به نقلی نیز حضرت اسماعیل پس از پدر علایم را نصب فرمود)این علایم در اطراف مکه در پی هر تخریبی در اعصار مختلف تجدید بنا می شد تا این که در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آن علایم بار دیگر تثبیت گردید و تا به حال با ترمیم و تجدید بنا محفوظ نگاه داشته شده است که پاره ای از آنها جدید است و با سیمان و سنگ رخام ساخته شده و بعضی دیگر قدیمی است و با سنگ و آهک بنا گشته و بعضی دیگر سنگ چین می باشند (و آن را انصاب حرم گویند)محدوده حرم در مکه در تمام جهات یکسان نیست و دایره ای دارد به نام دایره حرم که حد و مرز مکه را مشخص می نماید و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند طبق نوشته ها عبارتند از:

۱. شمال،در طریق مدینه، تنعیم است با فاصله حدود ۶کیلومتری مسجد الحرام.

۲. جنوب، در

طریق عرفه، نمره است با فاصله حدود ۱۲کیلومتری مسجد الحرام.

۳. شرق،در طریق نجد، جعرانه است با فاصله حدود ۲۶کیلومتری(۱) مسجد الحرام.

۴. غرب، در طریق جده،حدیبیه(علمین)است با فاصله حدود ۲۰کیلومتری مسجد الحرام.

احکام حرم

وجوب احرام جهت ورود

۱. فاصله آن تا مکه را حدود نه مایل و بعضی دوازده مایل ذکر کرده اند.(تاریخ و آثار اسلامی،ص ۱۳۰).

استحباب غسل جهت ورود

استحباب برهنه پایی هنگام ورود

استحباب جویدن گیاه اذخر هنگام ورود

استحباب دعای «اللهم انک قلت...»هنگام ورود

حرمت اخذ لقطه در آن

حرمت صید و شکار در آن

حرمت ورود غیر مسلمان به آن

حرمت جنگ و خونریزی در آن

حرمت دفن کردن کافران در آن

حرمت ورود با سلاح آشکار به آن

حرمت بیرون بردن سنگ و خاک آن

حرمت بریدن و شکستن و کندن درختان آن

حرمت تعقیب پناه برنده به آن (مگر مرتکب جرم در حرم)

کراهت مجاورت دایمی در مکه (طبق نظر مشهور فقها)

کراهت مطالبه قرض و سلام به مقروض که سبب یادآوری مقروض بودن و خجالت او شود

اختیار شکسته (قصر) و یا تمام خواندن نماز برای مسافران مکه(طبق نظر برخی فقها)

و...

مستحبات مکه

با غسل وارد شدن.

از بالای مکه (از راه مدینه)وارد شدن

کفش به دست و پا برهنه و آرام و فروتن وارد شدن

با خواندن دعای «اللهم البلد بلدک و البیت بیتک...» وارد شدن.

در مکه انفاق نمودن و روزه گرفتن و ذکر خدا نمودن و قرآن خواندن و ختم قرآن کردن و آب زمزم خوردن.

به زیارت غار حرا رفتن و در مولدالنبی دعا و نماز به جای آوردن و بستگان رسول الله رادر قبرستان معلی زیارت نمودن و آداب کعبه را انجام دادن و نمازهای فریضه را در مسجد الحرام به جای آوردن.

در خروج از مکه صدقه دادن و از پایین مکه بیرون رفتن.

تسمیه مکه به تفاوت نقل:

۱. از «مک»است به معنای از بین بردن، و مکه نخوت مستبدین را از بین می برد.

۲. از «مک»است به معنای بسط، و

مکه جایی است که خداوند کره زمین را از آن گسترش داده است.

۳. از «مک»است به معنای ازدحام، و مکه جایی است که مردم از هر جا به آن می آیند و در آن ازدحام می کنند.

۴. از «مک»است به معنای جذب، و مکه جایی است که (به دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام)) مردم از هر دیاری به آن جذب می شوند.

۵. از «مک» است به معنای کم آبی، و مکه کم آب است (گویی آب آن را زمین مکیده است)یا علاقه مردم را با آخرین قطره آب نشان می دهد.

۶. از «مک»است به معنای مکیدن و کاستن و مکه گناهان را مکیده و نابود می کند (یا گناه شخص در مکه کاسته می شود. حالت تقوایی در شخص پیدا می شود که عامل پرهیز از گناه است).

۷. از «مَکّ»است به معنای نابودی و مکه جایی است که هر کس نسبت به آن قصد سویی داشته باشد نابود خواهد شد (یا در ابتدا در جاهلیت چنان بود که هر کس در مکه ظلم می کرد او را نابود می کردند و یا از مکه بیرون می راندند).

۸. از«تَمَکّکَتُ العظم» است به معنای درون مغز استخوان، و مکه گویی وسط زمین است همان گونه که مغز استخوان در وسط آن قرار دارد.

۹. از«مَکّوک» است به معنای ظرفی که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد و مکه در میان دو کوه مرتفع و در میان دره مثل ظرفی است که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد.

۱۰. از«مکا» است به معنای خانه(که لغتی بابلی است) و چون حضرت ابراهیم(علیه السلام)اهل بابل بود نام خانه

را که بساخت مکه نهاد، این نام اول شهر باقی ماند.

۱۱. از «مُکا» است به معنای صدای نوعی پرنده و در مکه صدای مردم که خدای را می خوانند بلند است و زمزمه

ملکوتی حاجیان در اطراف کعبه همواره به گوش می رسد.یا در حج جاهلی هنگام حج می گفتند: حج ما به اتمام نخواهد رسید مگر آن که به کنار کعبه رویم و در آن جا سوت بکشیم.

۱۲. از«مَکوربا»(و به تلفظ یونانی «مقوروبا») است و به زعم برخی از محققین جدید یونانیان از آن نام، شهری را به معنی مکان تقرب به خدا مراد کرده اند که همان مکه است.

۱۳. از«مَهْگَه» است به معنی جایگاه ما و ریشه ای ایرانی دارد.

اسامی و القاب مکه

ام، ام الارضین، ام راحم، ام رحم، ام رحمان، ام رحمه، ام روح، ام زحم، ام صبح، ام الصفا، ام القری، ام کوثی، ام المشاعر، امین، امینه، باسه، بره، بساسه، بساق، بطحا، بکه، بلد، بلدامین، بلدالله، بلدالله تعالی، بلدالامین، بلد حرام، بلده، بلده المروزقه، بیت الدعا، بیت العروس، بینه، تاج، تهامه، جامعه، حاطمه، حجاز، حرام، حرم، حرم آمن، حرم الله، حرم الله تعالی، حرم امن، حرمه، خیر البلاد، رأس، رتاج، رحم، ساق، سبوحه، سلام، سیل، شباشعه، صلاح، طیبه، عاقر، عذراء، عرش، عرش الله، عروش، عروض، عریش، عزیز، غاشه، فاران، قادس، قادسیه، قریه، قریه الحمس، قریه النمل، کبیره، کریساء، کوثی، ماحی، مبارکه، متحفه، مخرج صدق، مدینه الرب، مذهب، مرویه، مشرفه، مسجد الحرام، معاد، معطشه، مفخمه، مقدسه، مکتان، مکرمه، مهابه، مهبط، نادره، ناسه، ناشته، ناشر، ناشه، نامیه، نجر، نساسه، نقره الغراب، وادی، وادی، وادی غیر ذی ذرع، والده.

کوه های مکه

اثبره، ابوقبیس، اخشبان(= امین)، ثبیر، ثور(= اطحل)، حبش، حجون، حرا(= جبل الاسلام جبل القرآن، جبل فاران)، رحمت (= جبل نابت، جبل الدعا، جبل الال، جبل عرفات، جبل قرین، جبل المشاه،) صفا، صفایح، قزح، طیر، قعیقعان، مروه، نمره، نور.

خانه های مکه

دار الارقم(= بیت اسلام، بیت الارقم، دارالخیزران) دار ابوطالب، دار البیضاء(= دارابو یوسف)

دار خدیجه(= مولد فاطمه)، دارالضیافه، دارالعجله، دارالمنتدی، دار الندوه، مولد النبیشعب های مکه

اجیاد(= جیاد)، شعب ابی طالب(= شعب مولد، شعب علی، شعب ابی یوسف، قشاشیه)، شعب جزارین (شعب ابی دب، شعب المقبره).

آب های مکه

چاه اسماعیل(= زمزم)، چاه عسیله، چاه فخ (= میمون)، عین جدیده، عین زبیده، عین عرفه، ذو طوی.

وادی های مکه

وادی ابراهیم، وادی عرفات، وادی عقیق، وادی فاطمه، وادی فخ، وادی محسر، وادی مشعر، وادی منی، وادی

مسفله.

مساجد مکه

مسجد الحرام، اجابه، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیعت(= عقبه)، تنعیم(= عمره)، جن (= حرس، بیعت)، جعرانه، حدیبیه، حمزه، خیف(= منی)، رأیت، شجره، شق القمر(= انشقاق قمر)، صفایح، غدیر خم، کبش(= قوچ، صخره، نحر)، کوثر، مختبی، مزدلفه(= مشعر الحرام) نمره (= عرفه، عرنه).

حکومت مکه

حکمرانی شهر مکه یکی از مسائل مهم پیچیده تاریخ حجاز است. این شهر گاهی به دست مصر و گاهی به دست عراق و زمانی به دست یمن و گاهی به دست علویان و گاهی به دست مکیان و غیر آنها اداره می شد.ابتدا از سال هشتم هجری که رسول الله وارد مکه گردید پیوسته حاکمان مکه از جانب آن جانب منصوب می شدند و از آن پس توسط خلفای خمسه و اموی و عباسی انتخاب می گردیدند.

بعد از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری عبدالله بن زبیر که

خود را خلیفه خواند مکه را مرکز خلافت قرار داد تا سال ۷۳ هجری که کشته شد. و آن گاه تا پایان دوره اموی یعنی سال ۱۳۲ هجری اداره مکه با امویان بود و حاکمان شهر از جانب خلیفه دمشق تعیین می شدند. و در دوره عباسی حاکم مکه از سوی بغداد معین می گردید تا این که جعفر بن محمد حسنی(از دودمان امام حسن مجتبی(علیه السلام)) در سال ۳۳۸ هجری به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند و نفوذ عباسی در مکه قطع گردید. به روایتی در سال ۳۵۸ هجری که معزالدین خلیفه فاطمی به مکه تشرف یافت اولین شریف مکه را به نام جعفر بن محمد حسنی(ملقب به ثائر) بر گزید و او چندین سال در آن جا حکومت کرد.و پس از ثائر پسرش عیسی به

حکومت مکه دست یافت و بـدین گونه حکومت شـرفا(به طور توارث) در مکه آغاز شد و یک شـریف در مکه حکومت می کرد.

امـا حکومت شـرفا از شاخه سادات حسـنی با مرگ شُـکْر(که فرزنـدی نـداشت) در سال ۴۵۳ هجری پایـان یـافت و پس از او بنوشَـیَبه مـدتی در مکه فرمـانروایی کردنـد تـا این که امیر یمن (علی بن محمـد صُـلَیحی) در کـار مکه دخـالت کرد و یکی از سادات حسـنی به نام ابو هاشم محمـد را به امارت برگزیـد و او تا سال ۴۸۷ هجری در مکه امارت کرد. حکومت این خانـدان حسـنی (که در تاریـخ مکه به نام «هَواشِم» معروف شـده اند) تا حدود سال ۵۹۷ هجری ادامه یـافت و سـپس شاخه ای دیگر از سادات حسـنی در مکه فرمانروا شدنـد. حکومت شـرفا تا سال ۶۳۰ هجری تا حـدودی مسـتقل بود و از این تاریخ به بعد شـرفا گاهی تابع پادشاهان مصر و زمانی تابع امرای یمن و شام بودند و چون در سال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم اول عثمانی بر مصر و حرمین تسلط یافت شـرفا تابع سـلاطین عثمانی گردیدند و حاکمی که برای مصر تعیین می شد بر حجاز نظارت داشت و چون در سال ۱۲۲۸ هجری قمری محمـد علی پاشا والی مصر قصد کرد مصـر را از عثمانی مسـتقل کند از این وقت حکومت حجاز تابع مصـر گردیـد تا این که در سال ۱۲۵۶ قمری حجاز از مصـر منتزع گردید و بار دیگر سـلطان عثمانی (سـلطان عبدالمجید) رسـماً شـریف مکـه را برگزیـد. و آن گـاه که در سـال ۱۳۲۳ هجری قمری شـریفی مکـه به شـریف حسـین رسـید او به یـاری سردمداران جنگ

جهانی اول حجاز را در سال ۱۳۳۴ هجری از تبعیت عثمانی(که با آلمان متحد و وارد جنگ شده بود) آزاد کرد(و بعد از جنگ) خود را خلیفه مسلمانان خواند، ولی طولی نکشید که در مقابله با ابن سعود(که مورد حمایت دول استعمارگر قرار گرفته و توسط بریتانیا به عنوان حکمران مستقل نجد به رسمیت شناخته شد) مغلوب گردید و سلسله شرفای مکه برافتاد و سلاطین سعودی حاکم شدند.(۱)

مکه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکه معظمه

(مُ عَ ظَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکینه

(مَ نِ) از نام های مدینه است(حرمین شریفین، ص ۱۱۹).

ملاء

از بهترین پارچه های یمن که تبع کعبه را با آن پوشانید(مکه، ص ۵۹).

ملتزم

(مُ تَ زَ) نقطه ای در کعبه، قسمتی از دیوار کعبه، جای دعا و استغفار (جای اقرار به گناه و اعتذار جستن و جای پذیرفته شدن دعا) و در جهت تسمیه آن گفته اند که طبق روایات هیچ بنده ای به این مکان التجاه و پناه نمی گیرد و التزام نمی جوید جز آن که خداوند حاجتش را بر آورده می کند. پیامبر اکرم و ائمه اطهار(علیهم السلام) و صحابه بزرگ سر و صورت و دستها و سینه خود را به این مکان چسبانیده اند و زائران نیز در این قسمت به دیوار ملتزم شده و دعا می خوانند. اما در موضع این جایگاه دو نقل مختلف است به این که:

۱. بین حجرالاسود و در کعبه است در دیوار شرقی.

۲. مستجار است پشت در کعبه در دیوار غربی نزدیک رکن

۱.نگاه کنید به کتاب های: تاریخ مکه، ص ۱۵۱ به بعد؛ حرمین شریفین، ص ۵۹ الی ۶۸؛ دایره المعارف فارسی، ذیل مکه.

یمانی.(امام شناسی، ج ۶، ص ۲۳۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۲ و ۵۳؛ حرمین شریفین،ص ۷۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۱۶ و ۱۱۹).

ململم(مَ لَ لَ) همان (ك) یلملم.

منا

همان (ك) منی.

منار مسجد الحرم

(مَ رُ لْ حَ رَ) علامات منصوب به وسیله حضرت ابراهیم(علیه السلام) گرد حرم برای تمیز حدود حرم از حل(مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناره مسجد الحرام

(مَ رِ) بر سر هر یک از سه باب اصلی مسجد(به نام های باب ملك عبدالعزیز، باب العمره، باب السلام) دو مناره به ارتفاع ۹۲ متر(از کف مسجد) با قاعده ای به ابعاد ۷×۷ متر واقع است(و بر تارك هر مناره هلالی به ارتفاع ۶/۵ متر از برنز طلا- کاری نصب است) هفتمین مناره بر باب الصفا واقع است(و در سال های اخیر دو مناره دیگر ساخته شد و در نتیجه تعداد مناره ها به ۹ رسیده است) اسلوب ساختمانی مناره هایی که در زمان سعودی ها ساخته شد از هندوستان و چین اقتباس گردیده است و هر یك از این مناره ها دارای نامی هستند که عبارتند از:

۱. مناره باب علی

۲. مناره باب العمره

۳. مناره باب السلام

۴. مناره باب قایتبای

۵. مناره باب المحکمه (حکمه)(۱)

۶.مناره باب الزیاده (الزیاره)(۲)

۷. مناره باب الوداع یا حزوره (حرمین شریفین، ص ۱۱۲؛ فلسفه و اسرار حج،ص ۲۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ عرشیان، ص ۴۸).

مناره مسجد النبی سابقه ایجاد مناره در مسجد النبی به دوران امویان مربوط می شود که توسط عمر بن عبدالعزیز والی مدینه ساخته شد. او در زمان والیگری خود در مدینه طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نمود و بعدها بر اثر تعمیرات و اصطلاحات مسجد توسط امرا و سلاطین تعداد مناره ها افزون گشت. در دوران سلاطین عثمانی تعداد مناره ها پنج عدد بوده است. (مناره خمسه) و امروزه در زوایای مسجد

نبوی مناره های عظیمی سر بر افراشته اند و ارتفاع شش مناره جدید که ساخته شده هر یک ۱۰۴ متر است و مجموع مناره های موجود مسجد النبی را ۱۰ عدد ذکر کرده اند. و از جمله مناره های آن عبارتند از:

مناره باب السلام

مناره ای است در زاویه جنوب غربی. ابتدا در زمان ولید و توسط والی مدینه عمر بن عبدالعزیز بنا شد ولی به علت اشراف بر منزل«مروان حکم» و به دستور«سلیمان بن عبد الملک» تخریب گردید تا این که در سال ۷۰۶ هجری مجدداً به دستور سلطان محمد بن قلاوون بنا گردید و برخی گویند از ساخته های شیخ الخدام شبل الدوله معروف به حریری است. این مناره توسط سعودی ها حفظ شده است.

مناره رئیسیه

(رأسیه) مناره ای است در زاویه جنوب شرقی و از آثار سلطان اشرف قایتبای است که (به سال ۸۸۶ هجری) به ارتفاع شصت متر در کنار«قبه الخضرا» ساخته شد و وجه تسمیه رئیسیه از آن جاست که رئیس مؤذنین بر آن اذان می گفت. سعودی ها آن را هر چند گاه تعمیر می کردند.

مناره باب الرحمه

مناره ای است که در ضلع غربی نزدیک باب الرحمه قرار داشت و توسط سلطان قایتبای در سال ۸۸۸ هجری ساخته شد اما در جریان توسعه اول مسجد در دوران سعودی تخریب گردید.

مناره سلیمانیه

(عزیزیه) مناره ای است که در زاویه شمال شرقی قرار داشت بر گرفته از نام سلطان سلیمان قانونی. سلطان سلیمان این مناره را به جای مناره سنجاریه (که ظاهراً از آثار امیر سَـنْجَر جاوُلی متوفی ۷۴۵ هجری بود) قرار داد. این مناره را«العزیزیه» هم می گویند زیرا عبدالعزیز خان بن محمود آن را تعمیر نمود. و سعودی ها

۱. و در برخی منابع باب حکمه.

۲. و در برخی منابع باب الزیاره.

آن را تخریب کردند و مناره دیگری در جای آن توسط ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گردید.

مناره مجیدیه

مناره ای است که در زاویه شمال غربی قرار داشت و توسط عبدالمجید عثمانی بنا شد اما توسط سعودی ها تخریب گردید و مناره دیگری در جای آن در دوران ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گشت، اما این مناره هم اخیراً در توسعه

شمالی مسجد تخریب گردید. به«التشکیلیه» (شکیلیه)و «اشکلیه» و «الخشیبه» نیز معروف بود.(حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۸ و ۲۶۲؛ بـا راهیان قبله، ص ۸۷؛ به سوی ام القری، ص ۳۱۵؛ و...)

مناسک

(مَ سِ) اختصار (ک) مناسک حج

مناسک حج

فَاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله (بقره ۲۰۰)

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادات مخصوص حج) را گویند. مجموعه آداب و افعالی که در زمانی خاص و در اماکنی خاص جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد و به طور کلی از دو عبادت عمره و حج تشکیل می شود و اعمال این دو، مقداری تفاوت دارد و در دو زمان مختلف صورت می پذیرد.

مناسک منی

عبادات یوم النحر (روز دهم ذی حجه) است که به ترتیب عبارت است از رمی جمره العقبه، ذبح و حلق رأس (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناصب قریش

(ک) مناصب کعبه

مناصب کعبه

اشاره

یـا مناصب قریش، به مناصبی گفته می شود که در ارتباط با سرپرستی امور کعبه و مؤسسات مربوطه مورد عنایت وافر قریش بود و در حقیقت اقتصاد و سیاست قریش بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود. ریاست هر یک از مؤسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش به عهده داشت. مقارن با ظهور اسلام(۱) مسئولیت این مناصب در دست ده طایفه مهم قریش (بنی هاشم، بنی سهم، بنی اُمَیه، بنی نَوفَل، بنی عَبْدالدّار، بنی اَسَد، بنی تَیْم، بنی مَخزوم، بنی عَدیّ و بنی جُمَح) بود و انواع مؤسسات قریش و کعبه عبارت بود از:

۱. اعنه

سر پرستی ستوران قریش در هنگام جنگ بود.

۲. ایسار و ازلام،

در رابطه با بخت آزمایی و فالگیری بود که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۳. حجابت

دربانی و کلید داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۴. حفاظت

جمع آوری و نگهداری اموال متعلق به کعبه و بت ها که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۵. دیه

در مورد پرداخت غرامت بود که به دست طایفه بنی تمیم قرار داشت.

۶. رفادت

در رابطه با مهمانداری و پذیرایی از زائران کعبه بود به این نحو که قریش در مواقع معین مبالغی پول را از میان خود جمع می کرد و برای اطعام به متصدیان رفاده می داد. تصدی رفاده با حارث بن عامر از بنی نوفل بود و بعد در اختیار بنی هاشم قرار گرفت.(۲)

۷. سدانت

خادمی و پرده داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبد الدار بود.

۸. سفارت

در رابطه با روانه کردن نماینده برای انجام مذاکرات صلح یا جنگ یا اظهار مفاخرت در برابر اقوام

۱. با ظهور اسلام از مناصب کعبه و قریش چیزی باقی نماند جز آن که رسول خدا منصب تولیت و سدانت را به عثمان بن طلحه (و فرزندان او) و منصب سقایت را به عباس بن عبدالمطلب بخشید.

۲. هاشم هر موقع که هلال ذی حجه را می دید بامدادان به سوی کعبه می آمد. و به دیوار کعبه تکیه می کرد و می گفت: گروه قریش! شما بالاترین و گرامی ترین تیره جامعه عرب هستید. خدا شما را در خانه خود جای داده است و این فضیلت را برای شما از میان فرزندان اسماعیل برگزیده است. هان ای مردم! زائران خانه خدا در این ماه با شور عجیبی به سوی شما می آیند. آنان مهمانان خدا هستند. پذیرایی از آنان به عهده شماست و در میان آنها افراد تهیدست که از نقطه دور به این جا می

آینـد فراوانند. به صاحب این خانه سوگند، اگر قدرت و توانایی داشـتم همه را پذیرایی نموده از شـما کمک نمی طلبیدم ولی آنچه الان در توان دارم و از راه حلال به دست آورده ام در این راه خرج می کنم ولی همه شـما را به خـدا سوگنـد می دهم مبادا از زائران خانه خدا با مال حرام پذیرایی کنید، مالی که آن را از طریق ظلم و ستم به دست آورده اید و یا آن که در بذل مال حلال خود دچار ریا و

اکراه و اجبار شوید. آن کس که در بذل مال خود طیب نفس ندارد از انفاق خودداری کند(تاریخ اسلام، سبحانی،ص ۱۶).

دیگر که به دست عمر بن خطاب از بنی عدی بود.

۹. سقایت

آب دادن حاجیان و زائران کعبه که به دست عباس بن عبدالمطلب از بنی هاشم بود.

۱۰. عمارت

نگاهبانی مسجدالحرام و مراقبت به این که کسی در آن محل مقدس یاوه سرایی و بدگویی نکند و فریاد نزند که به دست شیبه بن عثمان از بنی عبدالدار بود.

۱۱. قبه

اسلحه خانه، خیمه ای چرمی بود که در مواقع معین و هنگام لزوم بر پا می شد و مهمات جنگی در آن فراهم می گشت و به دست خالد بن ولید از بنی مخزوم بود.

۱۲. قضا

داوری در خصومات بود.

۱۳. قیادت

سرداری و سرپرستی کاروان های بازرگانی و یا سپاهیان که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۴. لواء

پرچمداری (با پرچمی به نام عقاب که در موقع جنگ بیرون می آوردند که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۵. مشورت

مؤسسه ای مشورتی که به دست یزید بن زمعه از بنی اسد بود.

۱۶. ندوه

انجمن شورای دار الندوه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبد الدار بود.(تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۵ الی ۲۷؛ تاریخ تمدن

اسلام، ج ۱، ص ۲۰ به بعد؛ زندگانی محمد، ترجمه پاینده، ص ۵۸۳)

مناصب مکه

(ك) مناصب كعبه

منبر پیامبر

همان (ك) منبر نبوی

منبر مسجد الحرام

منبری بود به ارتفاع ۱۲ متر (از صحن مسجد الحرام) واقع در قسمت شمالی مقام ابراهیم که در سال ۹۹۶ قمری در زمان سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی از مرمر سفید ساخته شد (و قبل از آن نیز منبرهای کوچك تری وجود داشت) این منبر در توسعه و تعمیرات مسجد الحرام در زمان سعودی ها برداشته شد.

منبر مسجد النبی

همان (ك) منبر نبوی

منبر نبوی

منبری است در مسجد النبی واقع در جایگاه وعظ و خطابه رسول الله (و در غرب محراب نبوی مستقر است) طبق نقل آن حضرت در مسجد النبی پشت به ستونی یا تنه درخت خرمایی مردم را در امور دینی و اجتماعی ارشاد می فرمود تا این که در سال پنجم هجری برای تکیه دادن حضرت (به جای استفاده از تنه درخت) منبری ساخته شد(۱) و به نقلی اولین منبر از گل ساخته شد و تنها مرتفع بود و پله نداشت و به نقلی هم در سال هفتم هجری منبری از چوب جنگلی ساخته شد با دو سه پله (یک جایگاه و دو پله) و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر پله زبرین می نشست و پاهای مبارکش را بر پله میانین می گذاشت. در مورد نخستین کسی که برای حضرتش منبری از چوب بساخت به اختلاف از مروان و از غلام عباس بن عبدالمطلب و از غلام سعید بن عاص و از غلام زنی انصاری یاد کرده اند. بعضی منابع این فکر را به تمیم داری نسبت می دهند و می گویند وی منبر را ساخته است و برخی هم از«یا قوم رومی» یاد می کنند و اما در مورد تعمیرات و تغییرات منبر از جمله آورده اند:

۱. پس از رحلت، منبر همچنان باقی بود تا این که معاویه شش پله از پایین به آن افزود که مجموعاً نه پله شد. به نقلی دیگر این منبر همچنان بود و مروان حکم والی مدینه در زمان معاویه دستور داد منبر دارای شش درجه برای او ساختند.

۲. سال ۱۵۰ هجری، به دستور

والی مدینه، منبر را با مرمر مفروش نمودند.

۳. سال ۶۵۴ هجری، منبر در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و لذا در این سال (یا سال ۶۵۶) الملک المظفر امیر یمن منبری از چوب صندل فرستاد که در جای منبر نبوی نصب گردید.

۴. سال ۶۶۴ هجری، الملک الظاهر بَیبَرس بند قُداری منبر جدیدی فرستاد که به جای منبر قبلی گذاشته شد.

۵. سال ۷۹۷ هجری، الملک الظاهر برقوق منبری ارسال

۱. و در روایت آمده که بعد از ساخت منبر، آن تنه درخت در فراق حضرت حنین(ناله) سر داد و رسول خدا به سویش آمد و در برش کشید تا خاموش شد.

کرد که به جای منبر بیبرس نصب گردید.

۶. سال ۸۲۰ هجری، الملک المؤید شیخ محمودی منبری فرستاد که در محل نصب منبر برقوق گذاشته شد.

۷. سال ۸۸۶ هجری، منبر الملک المؤید شیخ در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و مردم مدینه منبری از آجر ساختند و آن را در گچ و آهک گرفتند و در مکان آن جای دادند.

۸. سال ۸۸۸(یا ۸۸۹) هجری، منبری از مرمر و ظاهراً به دستور الملک قایِتبای روانه مدینه شد که آن را به جای منبر آجری قرار دادند.

۹. سال ۹۹۸ هجری، به دستور سلطان مراد سوم عثمانی منبری یکپارچه از سنگ مرمر ساخته شد و به جای منبر سلطان قایتبای نهادند.(۱) این منبر هم اکنون نیز در مسجد النبی و در سمت راست محراب النبی و در مقابل محل اذان بلال (و در ناحیه غربی روضه النبی مقابل ستون حنانه) در جایگاه اصلی منبر قرار دارد. این منبر ۱۲ پله بوده و با طلا و نقره تذهیب شده و بین سه

پله تحتانی و نه پله فوقانی آن دری نصب گردیده است.(تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۸۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۳؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۹؛و...)

منحر

(مِ حَ) محل نحر. قربانگاه سرزمین منی را گویند.

منسک (مَ سَ)

۱. عبادت خاص حج.

۲. جای قربانی در حج(لغت نامه)

منی

(مَ، مِ، مُ، نا)(۲) بیابان وسیعی است که در جانب شرقی مکه و میان مکه و وادی مشعر الحرام قرار گرفته است و در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری بیت الله بین دو رشته کوه با سنگ های سخت و درشت محصور می باشد. طول وادی منی حدود ۳(۵/۳) کیلومتر بوده و وسعتی حدود شش کیلومتر مربع دارد و اخیراً با تراشیدن کوه ها بر فضای مورد استفاده اضافه می نمایند. منی جزء حرم مکه است و حد آن از جمره عقبه است تا وادی محسر، در رابطه با حج، منی محل توقف حاجیان و محل انجام اعمالی است.

واجبات منی

پس از طلوع صبح دهم ذی حجه که حاجیان با حال احرام از مشعر به سوی منی می آیند، طی سه روز و دو شب واجباتی (اعمالی و وقوف) به جای می آورند.

در روز دهم، چهارمین و پنجمین و ششمین عمل از اعمال حج (یعنی رمی جمره عقبه، قربانی، حلق یا تقصیر) را باید انجام داد.

در روز یازدهم و دوازدهم، سیزدهمین عمل حج(یعنی رمی جمرات ثلاث) را باید انجام داد.

در شب یازدهم و دوازدهم، دوازدهمین عمل حج (یعنی وقوف در منی) را باید به عمل آورد.

مستحبات منی

غسل روز عید نمودن

نماز روز عید خواندن

دعاهای روز عید خواندن

حمد خدا پس از اعمال روز عید کردن

نماز در مساجد کبش و بیعت خواندن

شب سیزدهم ذی حجه را در منی به سر بردن(۳)

ریگ های مازاد مشعر را در منی دفن نمودن

صد رکعت نماز مستحبی در مسجد خیف خواندن

مستحبات هر یک از اعمال واجب(رمی،

قربانی، حلق یا تقصیر) را به جا آوردن

هر یک از اذکار (سبحان الله)، (لا اله الا الله)، (الحمد لله) را صد بار در مسجد خیف گفتن

تکبیرات (الله اکبر...و الحمد علی ما ابلانا) را بعد از ۱۵ نماز (از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم) خواندن

تسمیه منی به تفاوت نقل:

نام کوهی است در این سرزمین.

۱. منبر سلطان قایتبای را به مسجد قبا منتقل کردند که هم اکنون نیز در آن جاست.

۲. (مَ) لغت نامه، (مِ) فرهنگ فارسی،(مَ مِ مُ) عرشیان، ص ۷۹.

۳. در این صورت باید در روز سیزدهم جمرات ثلاثه را رمی کند.

در این جا حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت:«تمنا» کن.

حضرت آدم و حضرت حوا در این نقطه آمرزش الهی را«تمنا» کردند.

حضرت آدم(علیه السلام) در این جا در پاسخ به سؤال جبرئیل که آیا تمنایی داری؟ گفت: تمنای جنت.

از«اِمناء» (به معنی خون ریختن) است، چرا که در این جا خون قربانی ریخته می شود.

از«منت» است و خداوند بر مردم منت گذاشت و در این جا اعمال حج را به آنان یاد داد.

اماکن منی

۱. مساجد، چون: مسجد خیف، مسجد صفایح، مسجد کبش، مسجد بیعت، مسجد کوثر.

۲. قربانگاه، موسوم به مسلخ و مذبح و منحر. محل وسیع و محصوری است در سر راه مشعر در ورود به منی(۱) در سمت راست که برای قربانی کردن اختصاص یافته است (گرچه قربان کردن در هر نقطه ای از منی جایز است).

۳. جمرات یا جمار (جمع جمره)سه ستون سنگی است که از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع شده و به عمق منی تا طول ۲۷۱پیش می رود.

وقایع منی

– بعد از بعثت سه واقعه

تاریخی مهم در وادی منی اتفاق افتاد.

۱. در این جا صحیفه ملعونه برای محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر و بنی هاشم تنظیم شد.

۲. در این جا در سال های دوازده و سیزده هجری اهالی یثرب با پیامبر اکرم(علیه السلام)بیعت کردند.

۳. در این جا بود که به سال هشتم هجری در فتح مکه سپاه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) اردو زد.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای مردم ایمنی باشد.

مواجهه

(مُ جَ هِ) جهت قبلی (قبله) حجره رسول الله یعنی المواجهه...(مدینه شناسی، ج ۱،ص ۸۵)

مواضع

اربعه(مَ ضِ) همان (ک) مواطن اربعه

مواطن اربعه

(مَ طِ) مواضع اربعه. مساجدی هستند که مسافر میان قصر (شکسته) یا اتمام نماز مخیر است و عبارتند از مسجد مکه (مسجد الحرام) مسجد مدینه(مسجد النبی) مسجد کوفه و حایر حسینی (منهج الصادقین، ج ۳، ص ۹۹؛ اصول فقه، ص ۹۱؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۹۹ و ۲۸۶).

مواقف

(مَ قِ) نقاطی که برای اجرای آداب و اعمال حج در آن جا باید توقف نمود، مانند: عرفات، مشعر الحرام،منی.

مواقیت

(مَ). جمع میقات. اختصار (ک) مواقیت حج

مواقیت احرام

همان (ک) مواقیت حج

مواقیت حج

یا مواقیت احرام، اماکن معینی هستند که جهت ورود به مکه و نیز جهت انجام حج باید در آن احرام بست.

مواقیت

یا (ک) «میقات»ها در نقاط مختلفی پراکنده اند.

مواقیت معروفه

میقات های پنجگانه (یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل،جحفه، مسجد شجره) را گویند.

موجوء

(مَ) حیوانی که رگ های او را مالیده باشند. در حج احوط این است که قربانی موجوء نباشد. (مناسک حج، ص ۱۶۸)

موسم

(مَ سِ) هنگام گردن آمدن حاجیان برای حج که نیمه اول ذی حجه است. (سفرنامه ناصر خسرو، ضمایم، ص ۱۸۹)

موسم الحاج

(مُ لْ حّ) همان (ک) موسم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

موضع الجنائز

(مَ ضِ عُ لْ جَ ءِ)همان (ک) مکان الجنائز

موفیه

(مُ وَ فّ یِ) از نام های مدینه است، زیرا حقوق میهمانان را ادا می کند و با نعمت های فراوان و معنویت از واردین پذیرایی می نماید و خاکش دردها را شفا می بخشد و غبارش جزام را از بین می برد. (حرمین شرفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷،ص ۱۷۳؛ لغت نامه)

۱. گفته اند قربانگاه جدید بیرون از منی است.

موقف

(مَ قِ) آنجا که حج کنند. (لغت نامه)

وقتی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در عرفه توقف کرد، کوهی را که بر آن ایستاده بود موقف نامید، و همه عرفه موقف است و صبحگاه که بر قزح ایستاده بود فرمود این جا موقف است و همه مزدلفه موقف است (تاریخ طبری، ص ۱۲۷۹)

موقف اختیاری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اختیار وقوف شود.

موقف اضطراری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اضطرار وقوف شود.

موقف اول

عرفات را گویند.

موقف دوم

مشعر الحرام را گویند.

موقفین

(مَ قِ فَ) دو موقف عرفات و مشعر الحرام.(مبادی فقه و اصول، ص ۳۵۳)

مولد سیده فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه در مکه زادگاه اولاد رسول اکرم. (حج یوسف، ص ۵۶) (ك) مولد فاطمه.

مولد علی

(علیه السلام) کعبه مکرمه است.

مولد فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه(علیها السلام) در مکه در نزدیکی «مولد النبی» در محلی معروف به «القشاشیه» (در شرق مسجد الحرام) در کوچه ای به نام «زقاق الحجر» (زقاق العطارین) و رسول الله تا زمان هجرت در آن سکونت داشتند و سپس عقیل بن ابی طالب آن را گرفت. این خانه در طول تاریخ توسط سلاطین مختلفی تعمیر و تجدید بنا شد تا این که سعودی ها آن را تخریب کردند و مکان تقریبی آن حدود ۱۵۰متری مروه بود که اکنون داخل میدان ترمینال اتوبوس شهری در پشت صفا و مروه و خیابان غزه محو شده است. این خانه که از مشاهد متبرکه مکه بود حوادث متعددی به خود دیده است چون:

ازدواج رسول الله

تولد حضرت فاطمه

وفات حضرت خدیجه

نزول جبرئیل بر نبی اکرم

حادثه لیله المبیت و شروع هجرت

وجود مکانی در این خانه معروف به «مختبی» به جهت دعوت مخفیانه به اسلام در این جا و یا به جهت اختفای حضرت از سنگ پرانی مشرکان. نوشته اند حضرت در پناه تخته سنگی خود را از سنگ پرانی از سوی خانه ابولهب در امان قرار می دادند و این تخته سنگ تا قبل از تخریب خانه باقی بود. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶ و ۱۷۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴)

مولد النبی

(مُ لِ دُ نَّ) شهرت خانه محل تولد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی خانه حضرت آمنه بنت وهب همسر حضرت عبدالله بن عبدالمطلب(علیهم السلام). این خانه بسیار مقدس و با ارزش در تاریخ اسلام، از مشاهد متبرکه مکه است و در شعب ابی طالب در کنار سوق اللیل (در

کوچه ای مشهور به زقاق المولد)واقع است. این خانه بعد از هجرت حوادث چندی به خود دید که برخی از آنها عبارتند از:

عقیل آن رادر تصرف خود گرفت و به زعمی حضرت آن را به عقیل بخشید.

محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ثقفی آن را از فرزندان عقیل خرید و جزء خانه خود کرد.

خیزران مادر هارون الرشید در سال ۱۷۱هجری آن را گرفت و از خانه محمد بن یوسف ثقفی جدا ساخت و به مسجد تبدیل کرد (که در نزدیکی محراب آن به نشانه محل تولد رسول الله حفره ای کندند و با نقره تزیین نمودند) و در ی از آن به «زقاق المولد» باز نمود.

ناصر عباسی در سال ۵۷۶ و ملک مظفر امیر یمن در سال ۶۵۹ (یا۶۶۶) و ملک مجاهد نوه ملک مظفر در سال ۷۴۰ و امیر شیخون دولتمرد مصری در سال ۷۵۷ و ملک ناصرالدین اشرف شعبان از ممالیک بحری مصر در سال ۷۶۶ و ملک برقوق ظاهر از ممالیک برجی مصر(امارت طی سال های ۷۸۵ ۸۰۱ هجری قمری) آن را تعمیر نمودند.

در دوران عثمانی سلطان سلیمان در سال ۹۳۷ هجری بر آن گنبدی ساخت و در سال ۹۶۳ گنبد را تعمیر کردند و در سال ۱۰۰۹ هجری سلطان محمد (پسر سلطان مراد خان) عثمانی آن را از نو عمارت کرد و برای آن قبه و مناره ساخت.

در دوران آل سعود در زمان ملک عبدالعزیز این خانه مقدس و تاریخی که مورد توجه و زیارت زائران بود (به منظور محو آثار اسلامی) تخریب گردید ولی بعداً به علت بازتاب منفی این عمل در میان مسلمین جهان به ناچار ساختمان دو طبقه

ای به عنوان کتابخانه در آن ساختند که اکنون تابلوی «وزاره الحج و الاوقاف، المکتبه المکه المکرمه» بر آن دیده می شود. این ساختمان با نمایی سفید و پنجره های متعدد در سمت میدان صفا و مروه (که ایستگاه اتوبوس است)قرار دارد و تنها این بنا در میدان مذکور دیده می شود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۷ و ۸۸؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۷؛ عرشیان، ص ۷۱)

مؤمنه

(مُ مِ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مؤنسه

از نام های زمزم است(میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

مهابه

(مَ بَ)از القاب مکه است چون ملحدین و جبابره از مهابت خلقی و طبیعی کعبه خوف و هراس دارند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳).

مهاجر رسول الله

(مُ جَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

مهاجرین

(مُ جِ) عنوان مسلمانانی است که در عصر رسول الله در سال سیزدهم بعد از بعثت به فرمان آن حضرت از مکه به مدینه مهاجرت نمودند.

مهبط

(مَ بِ) از نام های مکه است.(لغت نامه)

مهبط جبرئیل

همان (ک) مقام جبرئیل

مهراس

(مِ) سنگلابی. به زعمی در راه احد واقع شده است. در پایان غزوه احد حضرت امیر با سپر خویش از مهراس (آبی که در گودی سنگ های کوه جمع شده بود)می آورد و به صورت رسول خدا می ریخت. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ میقات

حج، ش ۳۱، ص ۵۴)

مهل

(مُ هَ لّ) میقات (لغت نامه)

مهل

(مُ هِ لّ) احرام بسته. تلبیه (لبیک)گوینده (کتاب حج، ص ۲۵۴)

مهلل

نام دیگر وادی (ك) محسر

مهلهل

نام دیگر وادی (ك) محسر

مهیعه

(مَ یَ عِ) نام قدیم (ك) جحفه

میزاب نام

(ك) ناودان کعبه

میزاب رحمت

نام (ك) ناودان کعبه

میقات

نشانگر زمانی مخصوص و بیانگر مکانی مخصوص است. محلی که در وقت معین در آن اجتماع می کنند و زمان خاصی که برای کار معینی قرار داده می شود و در مبحث حج میقات بر دو قسم است:

میقات زمانی مراد وقت مجاز برای محرم شدن و انجام اعمال حج و عمره است و این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) جهت محرم شدن و جهت انجام عمره.

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است جهت محرم شدن و جهت انجام

عمره.

۳. حج، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است برای محرم شدن(۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و تا آخر ذی حجه برای برخی از اعمال حج).

میقات مکانی موضع خاص محرم شدن جهت ورود به مکه و جهت انجام عمره و حج است. میقات ها(۲) متعددند و با توجه به نوع عبادت حج و یا عمره و نیز با توجه به نقطه ورود به حرم متفاوتند و مانند یک خط دایره ای اطراف مکه را فرا گرفته اند. و عبور از این میقات ها و یا محاذی

۱. در حج تمتع بعد ازاتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر روز نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. و چون «میقات»به طور مطلق و بدون قید مکان آورند منظور میقات مکانی است.

آنها (برای مسافر یا ساکن و برای

قاصد حج و عمره یا فاقد قصد) بدون احرام، حرام است.

میقات حج تمتع

یعنی محل احرام بستن برای انجام حج تمتع است. میقات حج تمتع (که پس از انجام عمره تمتع صورت می گیرد) خود شهر مکه است با افضلیت در:

۱. مسجد الحرام

۲. مقام ابراهیم

۳. حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا

میقات عمره تمتع

مکان احرام بستن برای ورود به مکه و انجام عمره تمتع است (و اجازه نیست که از میقات یا محاذی آن بدون احرام عبور نمود و وارد مکه شد)و در چند مکان (میقات)می توان احرام بست و این میقات ها(مواقیت)که در خارج از حرم واقع هستند عبارتند از:

۱. ذوالحلیفه؛ میقاتی است در حدود چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله تقریبی ۴۸۶ کیلومتری) و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر است و افضل همه میقات هاست از نظر وثوق. در این جا مسجد شجره قرار دارد که در هر جای آن می توان محرم شد.این جا میقات همه کسانی است که از راه مدینه عازم مکه هستند.

۲. وادی عقیق؛ میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از طرف عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره»و اواخر آن را «ذات عرق» گویند و در همه جای این وادی می توان احرام بست و افضل بستن احرام از «مسلخ»است. این جا میقات اهل عراق و نجد و همه کسانی است که از آن راه عازم مکه هستند.

۳. جحفه؛ میقاتی است در شمال غربی مکه (به فاصله تقریبی ۱۵۶ کیلومتری) جحفه (که در قدیم «مهیعه» نامیده می شد به معنی با وسعت)، میقات اهل شام و مصر و مغرب و همه کسانی است که از این

راه (و از راه جده) به مکه می روند در صورتی که پیش از آن به میقات دیگری برخورد نکرده باشند (و الا باید در همان میقات جلوتر احرام بست) اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد.

۴. قرن المنازل یا «قرن الثعالب» میقاتی است در شرق مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه ریاض حدود ۸۰ کیلومتری، این جا میقات اهل طایف و همه کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند.

۵. یلملم یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» کوهی است از کوه های تهامه، و وادی یلملم میقاتی است در جنوب شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه جدید ۵۴ کیلومتری)، این جا میقات یمن و کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند.(۱)

۶. محاذی؛ در مواردی محاذی، میقات است یعنی اگر هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که در صورت رو به قبله ایستادن، میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود گذشتن از آن جا بدون احرام جایز نیست.

۷. خانه، دویره الاهل؛ میقات اشخاصی که خانه هایشان به مکه نزدیک تر از میقات های پنجگانه (ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم) است خانه های خودشان است.

۸. ادنی الحل؛ جایی است که از دیگر مواضع حِلّ به مکه نزدیک تر است (نزدیک ترین محلی که از حرم بیرون می باشد) و از آن جا ورود به حرم بدون احرام جایز نیست

و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند.

۹. فخ نقطه ای است در مدخل ورودی مکه(در محدوده

۱. چوادی هـای پنجگـانه مسـجد شـجره (ذوالحلیفه)، وادی عقیـق، قرن المنـازل، جحفه و یلملم را رسول گرامی اسـلام تعیین فرمودند.(میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۲).

مسـجد تنعیم) که یکی از نقـاط آغـازین حرم است و به نظر برخی فقهـا میقات کودکان و نابالغ ها (که طاقت سـرما و گرما را ندارند) می باشد. (میقات صبیان)

میقات عمره مفرده

مکان احرام بستن برای انجام عمره مفرده با توجه به ورود به مکه و یا حضور در مکه متفاوت است:

الف: میقات خارج مکه: کسـی که از مکه دور است و بخواهد جهت ورود به مکه و انجام اعمال مفرده احرام ببندد، میقات ها همـان میقـات هـای عمره تمتع (یعنی: ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنـازل، یلملم، محـاذی، ادنی الحل، خانه، فـخ) می باشد. (é)

ب: میقـات داخـل مکه: کسـی که در داخل مکه است و بخواهـد جهت انجام اعمال عمره مفرده احرام ببنـدد بایـد به خارج از حرم رود و در میقات های خاصی احرام بندد که عبارتند از:

۱. تنعیم: مکانی است در شمال(غربی) مکه در سر راه مدینه به مکه(که امروزه متصل به شهر مکه شده است).

۲. حدیبیه: سرزمینی است ما بین جده و مکه در مغرب حرم در نزدیکی مکه(به نقلی در فاصله حدود ۲۰ کیلومتری).

۳. جعرانه: سرزمینی است ما بین طایف و مکه در جانب شمالی حرم(در فاصله تقریبی ۲۶ یا ۲۹ کیلومتری) و روستای کوچکی است در کنار وادی سرف.(۱)

۴. اضأه لبن یا«اضأه

ابن عقش» محلی است در سر راه یمن که از جانب جنوب(شرقی) حد حرم مکه است.(در فاصله دوازده کیلومتری)

۵. وادی نخله: مکانی است در شرق حرم

۶. وادی عرنه: مکانی است در شرق حرم.

۷. ادنی الحل: مراد اولین نقطه خارج از حرم است که از همه جوانب محقق است.«ادنی» یعنی نزدیک ترین و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است که منتهی الیه حرم به آن متصل است و یا اولین نقطه خارج حرم است و از جمله جاهای معروف«ادنی الحل» همان حدیبیه و تنعیم و جعرانه است.(۲)

میمون

(ک) چاه میمون

میمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است.

۱. افضل و قدر متیقن این میقات ها، تنعیم و حدیبیه و جعرانه است و رسول گرامی اسلام در این نقاط محرم شدند.پیدا کردن حد حرم در بقیه موارد مقداری مشکل است.

۲. منابع مورد استفاده درباره میقات:

لمعه، ج ۱،ص ۱۱۴؛ تبصره المتعلمین،ص ۱۵۵؛ توضیح مناسک حج،ص ۱۳ الی ۳۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۷ الی ۱۳۰؛ میقات حج،ش ۲ و ش ۶؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول،ص ۲۶؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۶؛و...

ن

نائی

(ءِ) کسی است که منزل او ۴۸ میل (۱۶ فرسخ) از مکه فاصله دارد و بر نائی تمتع فرض می باشد. (احکام عمره، ص ۶؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

نابت

(بِ) یا (ک) کوه رحمت

نابیه

(یِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴،ص ۱۳۳)

ناجیه

(یِ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

ناخن چیدن

همان (ک) تقصیر

نادره

(دِرِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناذر

(ذِ) نام کعبه در زمان های بسیار قدیم(دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

نار الغدر

(رُلْ غَ) هر گاه کسی با همسایه نیرنگ می کرد در ایام حج بر فراز یکی از دو کوه اخشب در منی آتش می افروختند و بانگ می زدند این نیرنگ فلان است.(دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش)

نار المزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) آتشی که اعراب در مزدلفه(از مشاعر حج) می افروختند برای راهنمایی کسی که راه عرفه را گم کرده بود و اول کسی که این آتش را برافروخت قصی بن کلاب بود.(دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش؛ لغت نامه)

ناسه

(سِّ) از نام های مکه است به علت کم آبی یا این که هر کس در آن الحاد ورزد خدا او را طرد کند.(میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشته

(ش ت) از نام های مکه ذکر شده است.(میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناشر

(ش) از نام های مکه است.(تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشه

(ش) از نام های مکه است(میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناظر الکسوه

(ظِ رُ لْ کِ وِ) رئیس دار الکسوه (کارگاه تهیه پوشش کعبه) را می گفتند.(میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵)

نافعه

(فِ عِ) از نام های زمزم است.

ناقل المیره

(قِ لُ لْ رِ) کسی است که برای نقل خواربار، رفت و آمد دارد چنین شخصی اجازه دارد بدون احرام وارد حرم شود.(احکام عمره، ص ۱۳، و...)

نامیه

(یِ) از نام های مکه است.(تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ناودان رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

ناودان طلا

نام (ک) ناودان کعبه

نادوان کعبه

ناودانی است مستقر در بالای سقف کعبه در ضلع شمالی (طرف حجر اسماعیل) که آب باران را به میان حجر منتقل می کند. این ناودان بنام های متعددی موسوم است، چون: ناودان رحمت، ناودان طلا، میزاب رحمت، میزاب و در مورد کارگذاری این ناودان از جمله آورده اند:

۱. قریش اولین ناودان را ۵ سال پیش از بعثت (هنگام تجدید بنای کعبه) از چوب نصب نمود (و قبل از این کعبه ناودان نداشت).

۲. عبدالله بن زبیر در اسلام نخستین کسی بود که به سال ۶۴ هجری نصب ناودان نمود.

۳. حجاج بن یوسف در بازسازی کعبه به دستور عبدالملک به سال ۷۴ هجری ناودانی به بام کعبه گذاشت.

۴. خالد بن عبدالله قَسْرِیّ به دستور ولید بن عبدالملک ناودان خانه را از طلا بساخت یا این که با اوراق طلا ناودان نقره ای را از درون و بیرون طلا کاری کرد.

۵. شیخ ابوالقاسم را مشت فارسی صاحب رباط مشهور مکه ناودان را تغییر داد که در سال ۵۳۷ هجری پس از مرگش توسط خادم او نصب شد.

۶. مقتفی خلیفه عباسی در سال ۵۴۱ هجری ناودانی دیگر کار گذارد.

۷. ناصر عباسی ناودانی از چوب که با قلع اندود شده بود نصب نمود.

۸. در سال ۷۸۱ هجری ناودان تزیین شد.

۹. بعدها ناودان دیگری از مس کارگذاری شد.

۱۰. سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۴ (یا ۹۵۹) هجری ناودان مسی را برداشت و ناودانی نقره ای بر بام کعبه قرار داد.

۱۱. از مصر در سال ۹۶۲ هجری ناودانی از طلا فرستاده شد که به جای ناودان نقره ای نصب گردید.

۱۲. سلطان احمد خان عثمانی در سال ۱۰۱۲ هجری

ناودانی نقره ای منقش به طلا و مینا و لاجورد بر کعبه گذارد.

۱۳. سلطان مراد عثمانی در دوباره سازی کعبه به سال ۱۰۴۰ هجری ناودانی از چوب که بر آن صفحه های نقره زرین کاری شده بود نصب کرد.

۱۴. سلطان عبدالمجید عثمانی در سال ۱۲۷۰ (یا ۱۲۷۳ یا ۱۲۷۶) هجری قمری ناودانی یکپارچه از طلا (که در قسطنطنیه ساخته شده بود) قرار داد که همچنان باقی است.(حرمین شریفین، ص ۵۴و ۶۳و۶۹؛ کعبه، ص ۳۵؛ تاریخ مکه ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۰؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه، ص ۱۴۲)

نایب

(یِ)

۱. کسی که در حج نیابتی کلیه اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد.

۲. کسی که بعضی از اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد مثل نیابت برای رمی جمرات یا قربانی و...

نبلاء

(نُ بَ) از نام های مدینه است.(حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

نبیذ سقایه

(نَ) آبی است که در آن خرما یا کشمش می ریختند تا شیرین شود و حاجیان بنوشند. آمیزه این آب به حدی نبود که مسکر و حرام باشد(میقات حج،ش ۲۸، ص ۱۲۸)

نتف

(نَ) موی برکندن است و در احرام از محرمات است.

نتف الابط

(نَ فُ لْ اِ) ازاله موی زیر بغل و در احرام از محرمات است.

نجد

(نَ) بخشی از شبه جزیره العرب (و قلب صحرا) است و سرزمینی کوهستانی است که چون نسبت به نقاط مجاور بلندتر است نجد نامیده شد و حدودش به حجاز و یمن و شام و عراق متصل است. نجد موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی می باشد.

نجر

(نَ) حرارت، رنگ

۱. نام زمین مکه است.

۲. نام زمین مدینه است.(لغت نامه)

نحر

(نَ)

۱. نام مکه به جهت شدت حرارت

۲. نام مدینه به جهت شدت حرارت یا رنگارنگی بازارش.(میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳) (ل)

نخاوله

(نَ وِ لِ) طائفه ای از قبایل عربی اسلامی اصیل و ریشه دار در مدینه منوره هستند که طوایفی از سادات نیز مخلوط آنهایند و در قسمت جنوب شهر در محله ای به نام محله نخاوله ساکنند و عوام آنان را نخولی خوانند. این طایفه که از دیرباز در مدینه طیبه می زیسته اند و نیز سادات آنها(که از نسل حسنین(علیهما السلام) هستند) همه از شیعیان امامیه و دارای جمعیتی زیاد هستند. نخاوله در زمان عثمانی اتحادیه ای داشتند ولی سعودی ها اتحادیه کشاورزی آنها را منحل نموده و به علت تشیع مورد تحقیر و بدرفتاری قرار دادند. نخاوله در ربیع الثانی سال ۱۳۴۶ قمری قیام نمودند اما سعودی ها آن را سرکوب کرده و بیش از هفت هزار نفر را کشتند و بر زنان آنها به عنوان زنان کفار تعدی نمودند. پس از این نهضت ملی شیعی، آل سعود به تحقیر نخاوله ای ها پرداختند و فرمان دادند تا با آنان رفت و آمد و مصاحبت نشود و اجازه کسب و کار نیابند و جز در کارهای پست و بی ارزش استخدام نگردند. در سال ۱۳۷۱ قمری نخاوله ها خواستار رفتار منصفانه با خود شدند اما مورد حمله وزیر کشور قرار گرفتند. آنها در فقر به سر می برند و حجاج ایرانی در موسم حج به آنان کمک مادی می نمودند تا این که در اثر تحولات اخیر در اوضاع سیاسی منطقه، نخاوله ای ها وضع اقتصادی بهتری یافته اند. در تسمیه

اینان به تفاوت گفته اند:

۱. منسوب به قریه نخله (بین مکه و مدینه) هستند.

۲. از نسل ابونخلیه سعید یا لهبی (هر دو از صحابه) هستند.

۳. در کشاورزی نخل (در کارگاه گرده افشانی نخل) دارای مهارت هستند. (تاریخ مکه، ص ۲۷۱ الی ۲۷۷؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۴۴)

نخله

همان (ك) وادی نخله

نخولی

(نَ) یا (ك) نخاوله

نزول منی

(مِ نـا) از واجبات افعال حج است که زائر پس از افاضه از مشعرالحرام روز دهم ذی حجه وارد منی شود تا مناسک آن جا (رمی جمره، ذبح، حلق) را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نساسه

(نَ سّ سِ) از نام های مکه است. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۹۲)

نسک

(نُ سُ) (نَ ِن - نُ) عبادت خدا. هر کاری که وسیله تقرب به خدا باشد، لکن غالباً در مورد قربانی به کار می رود. (برهان قاطع؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴)

نسکین

یعنی حج و عمره (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نسیء

(نَ) انما النسیء زیاده فی الکفر (توبه ۳۷)

نسیء (به معنای تأخیر و افزودن) جا به جایی بعضی از ماه ها توسط اعراب جاهلی بود که (تا سال نهم هجری) طی مراسم

خاصی آن را انجام می دادند (ولی اسلام از آن نهی فرمود) این کار توسط متصدیان ویژه ای صورت می گرفت که به آنها «قلامسه» می گفتند از آن جهت که گویند اولین کسی که ماه ها را برای عرب نسیء می کرد «قُلَمَّس» نام داشت، و در این که هدف از نسیء و جا به جا کردن ماه ها توسط عرب چه بوده دو نظر وجود دارد:

۱. چون عرب در ماه های حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم، رجب) که سه ماه آن پشت سر هم بود، به علت تحریم جنگ و غارت دچار مضیقه مالی می شد لذا ماه های حرام را جا به جا می کرد به این نحو که حرام بودن ماه محرم را به ماه صفر واگذار می نمود تا فرصتی برای جنگ و کسب غنایم جنگلی پیدا شود.

۲. چون عرب می خواست حج را در هوای مناسب انجام دهد ماه ها را جا به جا می کرد یعنی از آن جا که حج باید در ماه ذی حجه انجام می شد و گاهی ذی حجه به فصل گرمای طاقت فرسای مکه می افتاد لذا هم حج گزاران در زحمت بودند و هم به علت نبودن میوه و پوست در بازار، مبادلات

به نحو مطلوب صورت نمی گرفت؛ این بود که با عمل نسئی کاری می کردند که موسم حج در یک

زمان معتدل باشد(تا بتوان با عرضه محصولات، بازار پر رونقی داشت) طبق این نظر نسئی فقط تأخیر یک ماه حرام به ماه دیگر نبود بلکه نوعی کبیسه کردن و تطبیق سال های قمری به سال های شمسی(توسط قلامسه) بود به این نحو که با توجه به اختلاف ده روز بین سال های قمری و شمسی که در هر سه سال یک ماه تفاوت می کرد سال سوم را یک ماه زیاد کرده و آن را سیزده ماه می گرفتند و روی این حساب مبدأ سال سوم اول ماه صفر می شد ولی آن را ماه محرم می نامیدند، و لذا حج این سال را قهراً در ماه محرم حقیقی انجام می دادند و با گذشتن دو سال حج در ماه صفر قرار می گرفت و همچنین تا یک دور تمام گردد. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۱۸ الی ۱۲۵؛ و...)

نسیکه

(نَ کِ)

۱. ذبح، قربانی

۲. خون قربانی

۳. ذبیحه. آن چه که قربان کنند به منی(لغت نامه)

نشانه

(نِ نِ) آن است که کفش خود را به خون شتر و قربانی بیالاید و بدان بر کوهان زند تا دانسته شود که قربانی است و یا رقعه ای مشعر بر این که آن قربانی است نویسد و آن را در شتر قربانی گذارد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۴، و پاورقی)

نصف درهم

پرداختی است در کفاره کشتن جوجه کبوتر توسط شخص مُحِلّ در حرم مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲)

نفر

(نَ فَ)(نَ) بیرون شدن حاجیان از منی در یوم النفر(لغت نامه) (â)

نفر اول

بیرون رفتن از منی را به نیت ختم عمل روز دوازدهم (ذی حجه) نفر اول گویند که باید پس از ظهر باشد.(تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نفر ثانی

بیرون رفتن از منی را در روز سیزدهم(ذی حجه) نفر دوم گویند که پیش از ظهر جایز است.(تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نقره الغراب

(نُ رَ تُ لْ غُ)

۱. از اسامی مجازی زمزم است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰،ص ۹۱)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳)

نقع

(نَ قَ) گویند اسم است برای ما بین عرفات تا مزدلفه (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۲)

گاه به کعبه

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «نگاه به کعبه از کنار آن، گناهان را نابود می سازد». (معارف و معاریف)

از آداب کعبه نگاه به آن است. امام صادق(علیه السلام) فرمود: نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است (فقه فارسی با مدارک، ج۳، ص ۱۳۷)

نماز استداره ای

(اِ تِ رِ) نماز جماعت در مسجد الحرام در دایره کعبه.

نماز طواف

نمازی است که در مراسم حج و عمره بعد از انجام عمل طواف های(زیارت و نساء) می خوانند. نماز طواف از واجبات(غیر رکنی) است و نمازی دو رکعتی است بدون اذان و اقامه که(به طور بلند یا آهسته) در مسجد الحرام در پشت و نزدیک مقام ابراهیم ادا می شود به طوری که مقام ابراهیم بین نمازگزار و خانه کعبه قرار گیرد و در صورت (ازدحام جمعیت) و عدم امکان ادای آن به این حالت فرموده اند که در یکی از دو طرف و نزدیک مقام ابراهیم نماز به جای آورده شود. نماز طواف دو گونه است:

نماز طواف زیارت

این نماز بعد از انجام«طواف زیارت» باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره (تمتع و مفرده)، سومین عمل است و با لباس احرام خوانده می شود.

۲. در حج تمتع، هشتمین عمل است و بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخر) ذی حجه فرصت هست.

نماز طواف نساء

این نماز بعد از انجام «طواف نساء»

باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره مفرده(۱) هفتمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و با انجام آن عمره مفرده پایان می پذیرد.

۲. در حج تمتع یازدهمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخری) ذی حجه فرصت هست.

مستحبات نماز

بعد از طواف فوراً به جای آوردن

بعد از حمد رکعت اول، سوره توحید خواندن

بعد از حمد رکعت دوم، سوره کافرون خواندن

بعد از نماز، حمد و ثنای خداوند متعال به جای آوردن

بعد از نماز، بر معصومین(علیهم السلام) صلوات فرستادن

بعد از نماز، حجر الاسود را لمس کردن و آن را بوسه زدن

بعد از نماز، قبولی اعمال را از درگاه پروردگار طلب نمودن

بعد از نماز، از زمزم نوشیدن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

همراه نماز

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) باید توجه داشت که با نماز در مقام ابراهیم از این پس باید نمازهای ابراهیمی بر پا داشت و با نماز بینی شیطان را به خاک مالید.

نماز طواف زیارت

(ك) نماز طواف

نماز طواف نساء

(ك) نماز طواف

نمرات

(نَ مِ) نشانه های حرم که بالای کوه نمره منصوب است(بروشور«حقیقت حج»).

نمره

(نَ مَ رِ) (نَ رِ) نـام کوهی (یا ناحیه ای) است در حـد عرفات و یکی از حـدود حرم مکه است که نشانه های حرم بر آن نصـب است و بدون احرام نمی توان از آن جا وارد مکه شد. نمره از حدود عرفات هست ولی جزء موقف نیست.

همراه نمره

به مفهوم کلامی از امام سـجاد(علیه السـلام) هنگام دیـدار از وادی نمره بایـد قصـد آن کرد که از این پس کسـی را امر نکننـد مگر این که خود بدان عامل باشند و کسی را از کاری نهی نکنند مگر آن که خود، آن فعل را ترک کرده باشند.

نواخله

(نَ خِ لِ) شهرت دیگری از (ك) نخاوله(میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۸ و ۱۵۹)

نوحاجی

در تألیفات فقه فارسی به کسی گفته اند که حجه الاسلام را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

از آداب کعبه آن است که داخل خانه کعبه شود، خصوص اگر نوحاجی باشد. (فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۱۳۷)

نیابت

(بَ)

۱. نایب بودن (جانشینی) در انجام حج.

۲. نایب بودن (جانشـینی) در انجام برخی از اعمال حج به خاطر مشـقت و حرج آن برای زائر مثلا در سـعی یا طواف یا رمی یا قربانی.

۱. در عمره تمتع این نماز نیست.

و

واجبات حج

احکام حج. اعمال حج. امور واجبی که در زیارت خانه خدا و در مراسم و مناسک حج باید رعایت شوند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر (حلق)، رمی، سعی، طواف، عرفات، قربانی، مشعر، منی، نماز طواف.

واجبات عمره

احکام عمره. اعمال عمره. افعال عمره. امور واجبی هستند که در زیارت بیت الله و در مراسم عمره(تمتع و مفرده) باید رعایت گردند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر، سعی، طواف، نماز طواف.

واجب الحج

(جِ بُ لْ حَ جّ) شخص دارای امکانات مالی و جسمی و امنیتی در حدی که حجه الاسلام بر او واجب شود. کسی که برای زیارت بیت الله الحرام مستطیع است. دارای (ک) استطاعت.

وادی

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

وادی ابراهیم

شهر مکه در بستر وادی ابراهیم قرار دارد که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده می شود و پس از آن که از مسجدالحرام گذشت وادی مسفله نامیده می شود.(دایره المعارف فارسی، ذیل مکه)

وادی ابی جیده

(جَ دِ) همان (ک) وادی بطحان

وادی بطحان

(بَ طِ)(بَ بُ) مشهور به وادی ابی جیده از وادی های مدینه است ابتدای آن نزدیک ماجشویه و آخر آن نزدیک مسجد فتح می باشد. از پیامبر اکرم نقل شده که بطحان برکه ای از برکه های بهشت است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۹۵)

وادی جمع

همان (ک) مشعر الحرام

وادی جن

(جِ نّ) محلی نزدیک مدینه که پریان در آن جا اسلام آوردند. (لغت نامه)

وادی الحرم

(يَ لْ حَ رَ) از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

وادی حصون النیق

(ح نُ نّ) مساحت ما بین مسجد شجره تا مسجد ذو قبلتین را گویند(سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲)

وادی رانونا

مساحت ما بین شرق مدینه و جنوب آن را گویند. وادی رانونا جزئی از قبا در قطاع جنوبی به شمار می رود و مسجد جمعه در بنی سالم که پیامبر اکرم نخستین نماز جمعه را در آن برگزار کرد در میان این وادی قرار داشته

است. (سیری در اماکن وحی، ص ۱۲؛ مدینه شناسی، ج۱، ص۲۵؛ تاریخ و آثار اسلامی)

وادی سیل

همان (ک) قرن المنازل

وادی عرفات

همان (ک) عرفات

وادی عقیق

اطلاقی است برای چند وادی در

عربستان.(و هر وادی را که سیل بشکافد و وسعت دهد عقیق گویند)

۱. میقاتی است در شمال شرقی مکه(به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از سمت عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره» و اواخر آن را «ذات عرق» گویند، و این جا (بطن عقیق) میقات اهل عراق و نجد و کسانی است که از این راه عازم مکه هستند و فرموده اند افضل آن است که از مسلخ احرام بندند. (توضیح مناسک حج، ص ۳۳؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۴)

۲. دره ای است در غرب مدینه و راه مدینه از آن می گذرد. این وادی پس از باران های سنگین چندان پر آب می شد که آن را به فرات تشبیه کردند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) عقیق را دوست می داشت. و آن را«وادی مبارک» می خواند. این وادی به بخش های صغیر و کبیر و اکبر تقسیم شده است و قسمت اکبر آن در دست حضرت علی امیرالمؤمنین(علیه السلام)بود و حضرت چاه هایی در آن حفر نمود و این چاه ها در منطقه شجره کنونی قرار داشته و به همین جهت مسجد شجره به مسجد آبار و یا ابیار علی معروف است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۵۹؛ دایره المعارف فارسی، ذیل عقیق)

وادی غیر ذی ذرع

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع (ابراهیم ۳۷)

وادی بی کشت و ذرع وادی مکه یعنی ابطح است که در آن زمان در وادی مکه آب و زراعتی وجود نداشت. اما همین وادی غیر قابل کشت که شاهد کمال بندگی و طاعت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در برابر

خدای تعالی بود به برکت وجود حضرت اسماعیل و به دعای حضرت ابراهیم(وارزقهم من الثمرات ابراهیم۳۷) جدای از جنبه مقدس ترین مکان عبادی عالم، دارای آب و کشت شد و چهره ای آبادان یافت.

وادی فاطمه(س)

در ۸۵ کیلومتری شمال غربی مکه نرسیده به محدوده حرم قرار دارد و در آن چشمه های فراوان و نحلستان های زیادی است. سنگ های معدنی بسیار عالی این وادی در تعمیرات و نوسازی مسجد النبی و مسجدالحرام در سطح گسترده ای مورد استفاده قرار گرفته است. اکثر آب های گوارایی که در ظروف پلاستیکی در ایام حج به زائران خانه خدا داده می شود از همین وادی تهیه شده و نام وادی فاطمه نیز بر آن دیده می شود.(راهنمای حرمین شریفین،ج ۵،ص ۲۶۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۱؛ با راهیان قبله، ص ۱۷۴)

وادی فخ

همان (ك) فخ

وادی قرن

همان (ك) قرن المنازل

وادی مأزمین

همان (ك) مأزمین

وادی مبارک

همان (ك) وادی عقیق(۲)

وادی محرم

همان (ك) قرن المنازل

وادی محسر

پهمان (ك) محسر

وادی محصب

همان (ك) محصب

وادی مسفله

(۱) (مَ فَ لِ) ادامه (ك) وادی ابراهیم

وادی مشعر

همان (ك) مشعر الحرام

وادی منی

همان (ك) منی

وادی النار

همان (ك) محسر

وادی نخله

(نَ لِ) مکانی است در شرق مکه. میقاتی است برای عمره مفرده از داخل مکه.

وادی یلملم

همان (ك) یلملم

واقم

(قِ) زمین سنگلاخی که از حدود حرم مدینه است در شرق (مناسک ص ۲۰۵؛ دایره المعارف تشیع، ذیل حره).

والده

از القاب مکه است چون زوار و حجاج پس ازقضای مناسك حج(به آن جا عود و رجوع) مراجعت می کنند.(میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

وشاح

(وِ) رداء. قطعه ای از احرام که محرم به دوش می افکند(میقات حج، ش ۵، ص ۵۰،و...)

وصائل

۱. از بهترین پارچه های بافت یمن که تبع کعبه را با آن پوشاند.(تاریخ مکه، ص ۵۹)

۱. مِ(ضبط دایره المعارف فارسی ذیل مکه) مَ (ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۴۷).

۲. چون پوشش کعبه با رنگ های گوناگون و وصله وصله بود عرب آن را وصائل نامیده است(احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶)

وصیت حج

یعنی کسی وصیت کند که دیگری از جانب او حج کند.(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

وقت احرام

مراد وقت مجاز برای محرم شدن است. این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است(بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است.

۳. حج، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر(و در حج تمتع از بعد از اتمام عمره تمتع).

وقت احلال

وقت بیرون شدن از احرام (لغت نامه، ذیل حل)

وقت اختیاری

در اصطلاح مراسم حج:

۱. وقت اختیاری عرفات، وقت وقوف اختیاری در عرفات است، یعنی از روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز برای شخص مختار.

۲. وقت اختیاری مشعر، وقت وقوف اختیاری در مشعر است، یعنی از شب دهم ذی حجه تا طلوع آفتاب برای شخص مختار.(رساله نوین، ج ۱،ص ۲۴۵؛ توضیح مناسک، ص ۱۱۱)

وقت اضطراری

در مراسم حج:

۱. وقت اضطراری عرفات، وقت وقوف اضطراری در عرفات است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور.

۲. وقت اضطراری اول مشعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور از توقف بین الطلوعین.

۳. وقت اضـطراری دوم مشـعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی از طلوع آفتاب تا ظهر روز عید قربان حتی به مقدار اندک برای شخص معذور. (رساله نوین، ص ۲۴۵)

وقت حج

زمـان انجـام عبـادت و مراسم حـج است. و طول مـاه هـای شوال و ذی قعـده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است برای محرم شدن(۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج(و برای برخی از اعمال حج تا آخر ذی حجه).

وقت عمره

زمان انجام عبادت و مراسم عمره است در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است(بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا(پیش از ظهر)است.

وقفه عرفیه

(عَ رَ یَّ) درنگ (وقوف) در عرفات است(سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۷۱)

وقوف

(وُ) در اصطلاح حج، مراد توقف است در چند مکان به ترتیب:

۱. وقوف عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف اختیاری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اختیاری عرفات است. (ك) وقوف در عرفات

۲. وقوف اختیاری مشعر است. (ك) وقوف در مشعر

وقوف اضطراری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اضطراری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اضطراری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف در عرفات

فاذا افضتم من عرفات... (بقره ۱۹۸).

وقوف در عرفات عبارت است از توقف (و ماندن) در صحرای عرفات.(۲) و وقوف در عرفات از واجبات رکنی حج است و دومین واجب از مراسم حج است که پس از احرام در میقات و آمدن به عرفات انجام می پذیرد. و

۱. در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. رجوع کنید به «عرفات».

کیفیت وقوف در عرفات (که موقف اول در مراسم حج است) می تواند در حالات مختلفی باشد، چون راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف). وقوف در عرفات را در دو وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار زمان وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری، ماندن در عرفات است از اول ظهر عرفه (روز نهم ذی حجه) تا غروب شرعی این روز برای شخصی که مختار است.

وقوف اضطراری، ماندن در عرفات است در شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) از غروب شرعی تا طلوع فجر برای شخصی که مضطر است(یعنی کسی که تمکن ماندن در عرفات را از ظهر تا غروب روز نهم ذی حجه نداشته است) و این وقوف اضطراری عرفات را «اضطراری شبانه» هم گویند.

مستحبات وقوف

نیت به زبان آوردن

رو به قبله به سر بردن

با وضو به سر

بردن

در نمره قرار گرفتن

در حال گریه بودن

زیر آسمان به سر بردن

به حالت ایستاده بودن

با همسفران به سر بردن

به خیرات اقدام کردن

– از شیطان به خدا پناه بردن

یادآوری گناه و استغفار نمودن

حمد و ثنای الهی را به جای آوردن

زیارت حضرت سیدالشهداء را خواندن

بر پیامبر اکرم و آل او صلوات فرستادن

عطایای الهی را یادآوری و شکرگزاری کردن

حاجات دنیایی و آخرتی را از خداوند خواستن

هفتاد مرتبه از خداوند تقاضای بهشت نمودن

برای خود و والدین خود و دیگران دعا کردن

ذهن خود را از مانع توجه به خداوند دور داشتن

قبل از زوال(یعنی نزدیک ظهر) غسل به جای آوردن

دعای عرفه امام حسین و امام سجاد(علیه السلام) را خواندن

توفیق زیارت کردن هر ساله کعبه را از درگاه الهی طلب نمودن

دو نماز ظهر و عصر را در اول وقت به یک اذان و دو اقامه به جای آوردن

سُوَری از قرآن مجید را(مانند سوره های توحید و ناس و فلق) تلاوت نمودن

آیاتی از قرآن مجید را که در آنها حمد و تسبیح و تکبیر و اسمای نیکوی الهی است قرائت کردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، لا اله الا الله، الحمدلله، سبحان الله، ماشاءالله و لاقوه الا بالله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد مرتبه گفتن.

در طرف پایین چپ کوه(نسبت به کسی که از مکه مکرمه به سوی عرفات می آید) در زمین هموار قرار گرفتن.

همراه عرفات

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) در عرفات باید به معرفت خداوندی رسید و به این فکر باید بود که نامه کارها و کتاب اعمال نزد خداوند است و او بر پنهانی ها آگاه است.(تفسیر نمونه؛ مجمع البیان؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج

۱، ص ۱۲۸؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۷؛ میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۶۴؛ و...).

وقوف در مشعر

فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸).

وقوف در مشعر، عبارت است از توقف (و ماندن) در بیابان مشعر.(۱) و وقوف در مشعر از واجبات رکنی حج است و سومین واجب از مراسم حج است که(پس از وقوف در عرفات) با حرکت از عرفات و آمدن به مشعر

۱. رجوع کنید به «مشعر الحرام».

الحرام صورت می گیرد بـه این ترتیب که در حـال احرام بعـد از غروب شـرعی روز عرفه(نهم ذی حجه) از عرفـات به سـمت مشعر حرکت می کنند. کیفیت وقوف در مشعر (که موقف دوم است) می تواند در حالات مختلفی باشد چون: راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن(البته در قسمتی از وقت وقوف).

وقوف در مشعر را در سه وقت می توان انجام داد که تنها یک مقـدار از این زمان رکن است(و اگر در این یک مقـدار وقت، وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری؛ ماندن در مشعر است از شب دهم ذی حجه(شب عید قربان) تا طلوع آفتاب برای شخص مختار.

رکن واجب این وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب (و مدت قبل از آن واجب غیر رکنی است).

وقوف اضـطراری اول؛ ماندن در مشـعر است در مقداری از شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) برای شـخص مضطر و معذور چون پیر و مریض و کسـی که کار ضروری دارد(و به این ترتیب قبل از طلوع آفتاب به منی می روند) این وقوف را«اضطراری شبانه» هم می گویند.

وقوف اضطراری دوم؛ ماندن در

مشعر است بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان(دهم ذی حجه) تا پیش از ظهر برای شخص مضطر یعنی کسی که از روی فراموشی یا عذر دیگری از وقوف ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب متمکن نشده است. این وقوف را«اضطراری روزانه» هم می گویند.

مستحبات وقوف

با وضو بودن

به حال احیا بودن

دعای مشلول خواندن

هفتاد عدد سنگریزه برداشتن(۱)

در دامنه کوه و رو به قبله بودن

حمد و ثنای پروردگار را به جای آوردن

نعمت ها و عظمت و بلای الهی را به نظر آوردن

دعای «اللهمَّ انی اسئلك ان تجمع...» را خواندن

دعای «اللهم ارحم موقفی...» را در تل سرخ خواندن

پا برهنه در بالای کوه قزح قدم زدن و ذکر خداوند نمودن

در حق خود و والدین و اولاد و اهل و مال دیگران دعا کردن

برای ائمه و تعجیل فرج دعا کردن و از اعدای ایشان بیزاری جستن

در وسط وادی مشعر الحرام و در طرف سمت راست جاده جای گزیدن

نمازهای مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه بدون فاصله به جای آوردن

هر یک از اذکار«الله اکبر، الحمدلله، سبحان الله، لا اله الا الله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد بار گفتن

نزدیک طلوع آفتاب بر بالای کوه ثبیر هفت مرتبه اعتراف به گناهان و هفت مرتبه استغفار کردن

پیش از طلوع آفتاب کوچ کردن و تا طلوع آفتاب از وادی محسر خارج نشدن

با آرامش و وقار و ذکر و استغفار راه افتادن و در وادی محسر هروله کردن

همراه مشعر

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) به هنگام برداشتن ریگ در مزدلفه (مشعر) باید قصد کناره گیری از گناه و نادانی و استواری بر دانش و عمل را

داشت و با گذشتن از مشعر الحرام باید دل را به نشانه شعار تقوا و خوف از خدا نشانه گذاری کرد.

وقوف در منی

عبارت است از توقف(بیتوته) کردن در وادی منی.(۲) وقوف در منی از واجبات غیر رکنی حج است و دوازدهمین واجب از مراسم حج(۳) است که پس از حرکت از مشعرالحرام بعد از طلوع آفتاب روز دهم ذی

۱. ۴۹ ریگ برای رمی جمرات و ۲۱ ریگ جهت ذخیره.

۲. رجوع کنید به«منی».

۳. و در«حج افراد» یازدهمین واجب.

حجه و آمدن به وادی منی صورت می گیرد و زمان وقوف(بیتوته) در منی از غروب شرعی تا نیمه شب است در هر یک از دو(یا سه) شب:

شب های یازدهم و دوازدهم: حجاج چه آنها که برای ادامه اعمال حج از منی به مکه رفته اند و چه آنها که نرفته اند و در منی باقی مانده اند باید شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه را در منی باشند و بنابراین آنها که به مکه رفته اند باید قبل از غروب به منی باز گردند.

شب سیزدهم: اگر حاج نتواند تا غروب روز دوازدهم ذی حجه از منی خارج شود در این صورت باید شب سیزدهم را هم در منی وقوف(بیتوته) کند و در روز سیزدهم رمی جمرات ثلاثه نموده از منی خارج شود.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد(علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای مردم ایمنی باشد.

وقوف سه گانه

مراد است از:

۱. وقوف در عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف عرفات همان (ک) وقوف در عرفات

وقوف مشعر همان (ک) وقوف در مشعر

وقوف منی همان (ک) وقوف در منی

وقوفین

(و فَ)

۱. وقوف عرفات و وقوف در مشعر را گویند.

۲. وقوف اختیاری و وقوف اضطراری را گویند.

وهابیان

همان (ک) وهابیه (دایره المعارف فارسی)

وهابیه

(وَ هّ یِّ) مذهبی نو ساخته به نام اسلام و حاکم در سرزمین (ک) عربستان سعودی.

ه

هجرت

مراد آمدن رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه به مدینه است. آن جناب بر اثر شدت آزار کفار و مشرکین مکه این شهر را در پنجشنبه اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت به سمت مدینه ترک کردند و در دوازدهمین روز ماه ربیع الاول (به قولی) وارد قبا شدند و پس از اندک توقفی با پیوستن حضرت امیر علی (علیه السلام) و همراهانش (فواطم ثلاثه) به اتفاق وارد مدینه گردیدند.

هدی

(هَ دْ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام و الهدی و القلائد(مائده ۹۷) هدی قربانی مخصوص بیت الله الحرام است(حیوانی که در حج برای قربانی به مکه فرستند).هدی در قرآن در ردیف کعبه و ماه حرام، وسیله زندگی مردم معرفی شده و معلوم می شود که هدی قسمتی از اعمال حج است و به شئون خانه خدا بستگی دارد. هدی در مراسم حج در منی قربانی می شود و در مراسم عمره که قربانی مستحب است، در مکه قربانی می شود(در کنار مسجد در«حزوره» در کنار مروه که البته امروزه این امکان وجود ندارد) وجه تسمیه هدی را از آن جهت گفته اند که:

۱. قربانی به خانه کعبه اهدا می گردد.

۲. قربانی به سوی کعبه و حرم سوق داده و هدایت می گردد.

هدی تحلل

(هَ دْ یِ تَ حَ لُّ لْ) قربانی که مصدود یا محصور می کند و از حال احرام بیرون می شود.(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی تمتع

(تَ مَ تُّ) قربانی زائر است در حج تمتع، هدی المتعه، دم المتعه.(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی السیاق

(سّ) همان (ک) هدی القران

هدی القران

(لْ قِ) هـدی السـیاق. شتری است که زائر در حـج قران با خود برانـد، و همین راندن است که وجه تسـمیه هدی السـیاق است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی متعه

(مُ عِ) همان (ک) هدی تمتع

هدی مندوب

(مَ) هر قربانی است بر زائر کعبه که واجب نباشد.(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی واجب

قربانی واجب است بر زائر کعبه، مانـند قربانی در حـج تمتع و قربانی که به نذر و یا به عنوان جزا(مانند کفاره) واجب گردد، و نیز قربانی در هدی القران که به اشعار و تقلید واجب گردد.(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی للعالمین

(هُ دَ نْ لِ لْ لَ) ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین(آل عمران ۹۶)

هدی للعالمین صفتی است که کعبه به آن متصف است، چرا که دلالت و هدایت جهانیان است به سوی خداوند و قبله جهانیان است، و بـدین گونه آنان را به جهت نمازشان هـدایت می کنـد. با حج و طواف آن به سوی جنت هدایت می کند و دلالت بر

وجود خدای یکتا و صدق رسالت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) می کند.

آری کعبه عامل هـدایت است و هـدایتش به ساکنین مکه و یا به حجاجی که از دور و نزدیک به زیارت آن می آینـد محدود نمی شود و همه جهانیـان را در بر می گیرد و حتی محـدود به دوران اسـلام هم نمی شود. و قبل از بعثت پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله وسـلم) هم علی رغم آن که مراسم حج آلوده به خرافات و نادرستی ها بود، مع ذلک جلو پاره ای از کج روی ها را می گرفت و جایگاه هـدایت بود. کعبه مسـلمانان را به سـعادت دنیوی که همان وحدت کلمه و یگانگی امت باشد رهبری می کند و غیر مسـلمانان را هم بیدار می کند تا به نتایج وحدت اسـلامی و هماهنگی قوای مختلف و متشتت آن پی برده از خواب غفلت بیدار شوند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۵۶؛ نگرشی

اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن، ص ۴۰).

هذراء

(هَ) از نام های مدینه است به جهت زیادی شدت گرمایش یا به جهت زیادی آب هایش.(میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳).

هروله

(هَ وَ لِ) نوعی کوتاه قدم برداشتن همراه با تکان دادن شانه هاست که انجام آن مستحب است در فاصله ای از (ک) سعی بین صفا و مروه.

هزمه اسماعیل

(هَ مِ ءِ) از نام های زمزم است.(میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱).

هزمه جبرئیل

از اسامی زمزم است چون جبرئیل آن را معرفی نمود.(حرمین شریفین، ص ۲۳، ثواب اعمال حج، ص ۳۵).

هزمه ملک

(مَ لَ) از اسمای زمزم است.(میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰؛ ش ۱۰،ص ۹۰).

هفت تکبیر

هفت بار تکبیر گفتن در سعی(از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تکبیر گویند.(فرهنگ فارسی).

هفت تهلیل

هفت بار تهلیل گفتن در سعی(از اعمال حج).پس از ایستادن در صفا هفت بار تهلیل خدا کنند.(فرهنگ فارسی).

هفت سنگ

رمی هفت سنگ از واجبات حج است.(فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون).

هفت شوط

۱. هفت بار گردیدن به دور خانه کعبه در طواف.

۲. هفت بار رفت و آمد کردن بین صفا و مروه در سعی.

هفت مسجد

همان (ك) مساجد سبعه.

هی برکه

از اسامی زمزم است.(میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱).

ی

یثرب

(یَ رِ) و اذا قالت طائفه منهم یا اهل یثرب.(احزاب ۱۳)

یثرب نام مدینه (مدینه الرسول) قبل از هجرت رسول الله به آنجا بوده است (و به اقوالی دیگر نام ناحیه ای از مدینه بود یا نام ناحیه ای که مدینه جزو آن بود) و رسول خدا اسم یثرب را دوست نداشت و پس از ورود به آن فرمودند این کلمه به کار برده نشود و آن را طابه و یا طیبه نامیدند. در وجه تسمیه یثرب به اختلاف گفته اند:

۱. از ماده «ثَرَبَ» است به معنای عیب و فساد.

۲. از ماده «تَثریب» است به معنای جبران و مؤاخذه به واسطه گناهی که انجام شده.

۳. مأخوذ از نام شخص غیر موحدی است که این شهر را بنا کرد. از نام یثرب از نژاد ارم بن سام بن نوح (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۷۳؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۷؛ میقات حج، ش ۶ و۷ ص ۹۱، ص ۱۷۴؛ الاتقاق، ج ۲، ص ۴۵۲؛ و...).

یرمرم(یَ رَ رَ) همان (ك) یلملم.

یک خون قربانی کردن است در کفارات حج. انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از شتر و گاو و گوسفند، و در بعضی موارد که مطلقاً فرموده اند یک خون بر عهده مرتکب (علیه دم) است با قربان کردن گوسفند امتثال می شود.(مجازات های مالی در حقوق اسلامی ص ۵۳).

یک درهم پرداختی است در کفارات احرام و حرم.

۱. کفاره شکستن تخم کبوتری است(که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محرم در حرم.

۲. کفاره کشتن کبوتر است توسط شخص محل در حرم

(مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲).

یک ربع پرداختی است در کفارات و آن کفاره شکستن تخم کبوتری است(که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محل در حرم(مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲).

یک شتر

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند بوسیدن زن، آمیزش جنسی، استمنا، سوگند دروغ در مرتبه سوم، نگاهی که سبب خروج منی شود.(گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یک گاو

کفاره ارتکاب عملی است که در محرمات احرام باشد، مانند سوگند دروغ در مرتبه دوم، کندن درخت بزرگ حرم.(گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یک گوسفند

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند استعمال بوی خوش، ترک بیتوته منی،

پوشاندن سر برای مردان، پوشیدن صورت برای زنان (به نظر بعضی فقها) پوشیدن لباس دوخته برای مردان، خارج کردن خون از بدن، چیدن همه ناخن های دست، چیدن همه ناخن های پا، چیدن همه ناخن های دست و پا در یک نوبت، سایه بر سر قرار دادن در حال سیر برای مردان، روغن معطر مالیدن، سوگند دروغ در مرتبه اول، سوگند راست در مرتبه سوم، کندن و بریدن درخت کوچک حرم، کندن موی زیر بغل ها و... (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یلملم

(یَ لَ لَ) یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» از کوه های تهامه است. و وادی یلملم در جنوب شرقی مکه به فاصله تقریبی ۹۴(و از راه جدید ۵۴) کیلومتری از میقات های عمره(تمتع و مفرده) است. برای اهل یمن و کسانی که از این راه عازم مکه اند.(میقات حج، ش ۶، ص ۱۵۰؛ ش ۱۹، ص ۱۰۲؛ ش ۲۳، ص ۱۱۸؛ لغت نامه؛ و...).

یمین الله

(یَ نُ لّا) عنوان حجرالاسود در روایات(میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۴۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶).

ینبع

(یَ بُ) همان (ک) ینبوع.

ینبوع

(یَ) یا«ینبع» (چشمه) قریه ای است در حدود دویست کیلومتری راه مدینه به مکه، و از آن جا که این قریه چشمه ها و آب های فراوان دارد به این نام شهرت یافته است. در این جا مسجدی ساخته بودند که طبق نقل، رسول الله در آن نماز گزاردند، و ینبع هنگام تقسیم فَیْء توسط نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) سهم حضرت علی(علیه السلام) شد و آن حضرت با حفر چاه هایی به ایجاد نخلستان پرداخت و درآمد حاصله را به یتیمان و مستمندان بنی هاشم اختصاص داد. آن حضرت تا قبل از خلافت عمدتاً در ینبع سکونت داشت و به کار مشغول بود. ینبع در دست بنی الحسن بود و امروزه این جا یکی از زیارتگاه های مهم (ولی فراموش شده) است، چرا که چند تن از اولاد ائمه و سادات جلیل القدر در آن مدفون هستند که معروف ترین آنان عبارتند از:

۱. عمر الاطراف آخرین فرزند حضرت امیر(علیه السلام) است که فردی با تقواو با فضیلت بود.

۲. علی اصغر، نوه امام حسین و کوچک ترین فرزند امام سجاد(علیه السلام) است.

۳. داود بن محمد، از نوادگان حضرت ابوالفضل عباس(علیه السلام)که در مکه و مدینه علیه جور و ستم حکومت برخاست و در این جا به شهادت رسید.

۴. احمد بن علی، از نوادگان محمد حنیفه که در این جا به شهادت رسید. (تاریخ و آثار اسلامی،ص۱۵۸؛راهنمای حرمین شریفین،ج۵،ص۲۳۶)

یندد

(یَ دَ)از اسامی مدینه است.(لغت نامه؛حرمین شریفین،ص۱۱۹؛میقات حج،ش۷،ص۱۷۴)

یندر

(یَ دَ) از اسامی مدینه است.(حرمین شریفین، ص۱۱۹؛ میقات حج، ش۷،ص۱۷۴)

یوم استفتاح

(اِ تِ)یا«یوم افتتاح» روز پانزدهم رجب را گویند از آن جهت که در این روز درب کعبه را به روی زائران می گشودند(و در اقوال دیگر به جهت گشوده بودن درهای آسمان در این روز یا گشوده بودن درهای رحمت الهی در این روز).

یوم افتتاح

همان (ک) یوم استفتاح

یوم الاکارع

(یَ مُ ل اَ رِ)یا «یوم الاـکرع» روز دوازدهم ذی حجه را گویند چون در این روز حاجیان «اکارع» (جمع کراع به معنی پاچه)

شتران و گوسفندان را می پزند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الاکرع

(ل اَ رُ) همان (ک) یوم الاکرع

یوم التحصیب

(تَّ) یوم الحصبه. روز نفرثانی (یعنی روز۱۳ذی حجه) را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

یوم الترویه

(تَّ یِ) روز هشتم ذی حجه را گویند که روز قبل از آغاز شروع اعمال حج است و معمولا در این روز حجاج (جهت رسیدن به موقع به عرفات)احرام بسته و به عرفات می روند و در وجه تسمیه آن به تفاوت گفته اند که از ریشه:

۱. تروی، به معنی فکر کردن است و حضرت خلیل الله به

جهت خواب در باب قربانی فرزند، متفکر بود تا آخر الامر ذبح او را در روز عید اضحی به خاطر مبارکش قرار داد.

۲. روایت، به معنی بیان کردن است و حضرت مناسک و احکام حج را در این روز برای مردم روایت (بیان) می فرمود.

۳. ریّ، به معنی سیراب شدن و آب دادن است.

۴. ارتوا، به معنی آب برداشتن است. در این روز حضرت جبرئیل نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام)آمد و گفت: ای ابراهیم برای خود و خانواده ات آب بردار و برای عرفات آماده شو. و معمولاـ حاجیان به جهت آن که در عرفات آب نبود، آب آشامیدنی مورد نیاز خود را برای عرفات در این روز تهیه می کردند و در روز هشتم که از مکه آب بر می داشتند به هم که

می رسیدند می گفتند «ترویم»آب برداشتید.آب بردارید. (حجه التفاسیر، تعالیق، احکام حج و اسرار آن، ص۱۴۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج۴، ص ۱۰؛ کتاب حج، ص۲۵۴؛ ثواب اعمال حج، ص۷)

یوم الجمع

(لْ جَ) روز عرفه است. (لغت نامه، ذیل جمع)

یوم الحج

(ل حَ جّ) به نقلی روز عید قربان است. (میقات حج، ش۲، ص۱۷۵)

یوم الحج الاکبر

(ك) حج اكبر

یوم الحصبه

(ل حَ بِ) همان (ك) یوم التحصیب

یوم الرئوس

(رُّ ءُ) یا «یوم القر» روز یازدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حاجیان در این روز سرهای حیوانات ذبح و نحر شده را می پزند و می خورند.(امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الصدر

(صَّ دَ) روز چهارم از روزهای نحر(با توجه به لغت نامه، ذیل صدر)

یوم العرفه

(لْ عَ رَ فِ) روز نهم ذی حجه را گویند. روزی که حاجیان در عرفات وقوف می کنند.

و حضرت سجاد(علیه السلام) می فرماید:«بار خدا این روز عرفه، روزی است که آن را شریف و گرامی و بزرگ داشته ای و رحمتت را در آن گسترده و عفوت را انعام نموده و عطایت را در آن بسیار کرده و به سبب آن بر بندگانت تفضل و احسان فرموده ای» (صحیفه کامله سجادیه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۳۴۰).

یوم الفتح

(لْ فَ) مراد روز فتح مکه است در سال هشتم هجری. طبق نقل تاریخ حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در دهم ماه رمضان این سال از مدینه حرکت فرمودند و بعد از ده روز به مکه رسیدند.

یوم القدر

(لْ قَ) روز دوازدهم ذی حجه(میقات حج، ش ۲۹،ص ۱۷).

یوم القر

(- لْ قَ رّ) همان (ك) یوم الرئوس.

یوم المزدلفه

(لْ مُ دَ لَ فِ) روزی که حجاج در مزدلفه هستند.

یوم مشهود

(مَ) روز عرفه.(لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲،ص ۶۴۳).

یوم النحر

(نَّ) روز دهم ذی حجه. روزی که حجاج در منی قربانی کنند.

یوم النفر

(نَّ) روز کوچ حاجیان از منی را گویند.(مبسوط در ترمینولوژی حقوق). (â

یوم النفر الاول

(نّ رِ لْ ا وَّ) روز کوچ اول. روز دوازدهم ذی حجه که حجاج کارشان تمام شده از منی کوچ می کنند.(امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹).

یوم النفر الثانی

(نَّ رِ ثّ) روز کوچ دوم. روز سیزدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حجاجی که در کوچ اول از منی نرفته اند در این روز کوچ خواهند نمود.(امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹).

یوم النفور

(نُّ) یوم النفر(لغت نامه، ذیل نفر).

روز کوچ حاجیان از منی و روز

منابع

۱. قرآن مجید، با ترجمه(های) فارسی.

۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

۳. اسرار حج – امام سجاد(علیه السلام)(۱)

۴. تفسیر منهج الصادقین – ملا فتح الله کاشانی.

۵. تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی ترجمه فارسی.

۶. تفسیر الروض الجنان ابوالفتوح رازی.

۷. تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی.

۸. حجه التفاسیر سید عبدالحجت بلاغی.

۹. قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی.

۱۰. اعلام قرآن دکتر محمد خزائلی.

۱۱. قصص قرآن صدر بلاغی.

۱۲. دائره الفرائد در فرهنگ قرآن دکتر محمد باقر محقق.

۱۳. دائره المعارف لغات قرآن حاج میرزا ابوالحسن شعرانی.

۱۴. الاتقان فی علوم القرآن جلال الدین سیوطی ترجمه دکتر مهدی حائری.

۱۵. فهرست کشف الاسرار وعده الابرار دکتر محمد جواد شریعت.

۱۶. شرح اربعین ابن خاتون عاملی.

۱۷. حیوه القلوب علامه مجلسی.

۱۸. بحار الانوار علامه مجسلی ج ۱۳ ترجمه علی دوانی.

۱۹. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی.

۲۰. مبادی فقه و اصول دکتر علیرضا فیض.

۲۱. تبصره المتعلمین علامه حلی ترجمه و شرح شعرانی.

۲۲. لمعه محمد بن مکی ترجمه دکتر علیرضا فیض دکتر علی مهذب.

۲۳. النهایه شیخ طوسی ترجمه محمد تقی دانش پژوه سید محمد باقر سبزواری.

۲۴. ترجمه و شرح تبصره علامه حلی زین العابدین ذوالمجدین.

۲۵. فقه فارسی با مدارک فروع دین و نصوص احکام ج ۳ (راهنمای حج و مناسک) آیت الله محمد باقر کمره ای.

۲۶. خلاصه مناسک حج امام خمینی.

۲۷. مناسک حج آیت الله خویی.

۲۸. مناسک حج آیت الله سیستانی.

۲۹. توضیح مناسک حج آیت الله شاهرودی.

۳۰. آداب و احکام حج آیت الله گلپایگانی.

۳۱. مناسک حج و احکام عمره آیت الله گلپایگانی.

۱. گفت و گوی امام با شبلی درباره اسرار و واقعیات حج.

۳۲. برنامه حج

بعثه آیت الله گلپایگانی.

۳۳. احکام عمره آیت الله گلپایگانی نگارش علی افتخاری گلپایگانی.

۳۴. حج و عمره محمد رحمتی سیرجانی.

۳۵. آداب عمره قران محمد باقر بهبودی.

۳۶. اسرار، مناسک، ادله حج صادقی.

۳۷. کتاب حج جمعی از صاحب نظران.

۳۸. قبل از حج بخوانید علی افتخاری گلپایگانی.

۳۹. ثواب اعمال حج موسوی دهسرخی اصفهانی.

۴۰. احکام حج و اسرار آن حسن بیگلری.

۴۱. حج البیت محمد جواد آیت الهی.

۴۲. حج آن طور که من رفتم علی اصغر فقیهی.

۴۳. همراه با زائران خانه خدا محمد تقی رهبر.

۴۴. کعبه دکتر ناصرالدین شاه حسینی.

۴۵. به سوی ام القری رسول جعفریان.

۴۶. راهنمای مصور حجاج محمد حسین فلاح زاده.

۴۷. آموزش مناسک حج محمد حسین فلاح زاده محمود مهدی پور.

۴۸. آثار اسلامی مکه و مدینه رسول جعفریان.

۴۹. راهنمای مصور حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه جعفر وجدانی.

۵۰. آداب الحرمین سید جواد حسینی آل علی شاهرودی.

۵۱. در راه خانه خدا عزالدین قلوز ترجمه سید جعفر شهیدی.

۵۲. حج برنامه تکامل سید محمود ضیاء آبادی.

۵۳. فلسفه و اسرار حج ابوالقاسم سحاب.

۵۴. تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره اصغر قائدان.

۵۵. حرمین شریفین دکتر حسین قره چانلو.

۵۶. تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه حسین عمادزاده.

۵۷. نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن سید محمد حسینی کشکوئیه.

۵۸. تاریخ مکه دکتر محمد هادی امینی ترجمه محسن آخوندی.

۵۹. الاعلاق النفیسه ابن رسته ترجمه دکتر حسین قره چانلو.

۶۰. مدینه شناسی سید محمد باقر نجفی.

۶۱. عرشیان دکتر سید محمد جعفر شهیدی.

۶۲. سفر نامه مکه مهدیقلی هدایت به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی.

۶۳. سفر نامه ابن جبیر محمد بن احمد بن جبیر ترجمه پرویز اتابکی.

۶۴. سفرنامه ناصر خسرو به کوشش نادر

وزین پور. (به کوشش محمد دبیر سیاقی)

۶۵. راهنمای حرمین شریفین ابراهیم غفاری.

۶۶. با راهیان قبله علیرضا محمد خانی.

۶۷. میعادگاه عشاق احمد محدث خراسانی.

۶۸. سیری در اماکن سرزمین وحی علی اکبر حسنی.

۶۹. با ما به مکه بیایید دکتر عبدالمهدی یادگاری.

۷۰. مدینه منوره تحولات عمرانی و میراث معماری صالح لمعی مصطفی ترجمه صدیقه وسمقی.

۷۱. تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی در طول تاریخ ناجی محمد حسن عبدالقادر الانصاری ترجمه عبدالمحمد آیتی.

۷۲. گنجینه های ویران محمد عبایی خراسانی سید رضا حسینی نسب.

۷۳. گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج محمد افتخاری.

۷۴. الغدیر علامه مجلسی ترجمه فارسی.

۷۵. طبقات واقدی ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

۷۶. تاریخ مفصل اسلام ج ۱ عمادزاده.

۷۷. ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی سپهر.

۷۸. تاریخ پیامبر اسلام - دکتر محمد ابراهیم آیتی.

۷۹. تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام.

۸۰. مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۱. مقاتل الطالبیین - ابوالفرج اصفهانی ترجمه رسولی محلاتی.

۸۲. التنبیه و الاشراف مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۳. منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی.

۸۴. فرقه وهابی علی دوانی.

۸۵. اصول فقه، فقه مرتضی مطهری.

۸۶. رساله نوین امام خمینی ترجمه و تنظیم بی آزار شیرازی.

۸۷. مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری به اهتمام ایرج افشار.

۸۸. امام شناسی سید محمد حسین حسینی طهرانی.

۸۹. مجازات های مالی در حقوق اسلامی سید محمد حسینی.

۹۰. لغت نامه علی اکبر دهخدا.

۹۱. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.

۹۲. فرهنگ جامع احمد سیاح.

۹۳. فرهنگ نفیسی دکتر علی اکبر نفیسی.

۹۴. فرهنگ آنندراج محمد پادشاه(شاد).

۹۵. فرهنگ رشیدی عبدالرشید حسین مدنی تتوی.

۹۶. فرهنگ غیاث اللغات غیاث الدین رامپوری.

۹۷. فرهنگ علوم دکتر سید جعفر سجادی.

۹۸. فرهنگ معارف اسلامی دکتر سید جعفر سجادی.

۹۹. فرهنگ اصطلاحات فقهی محمد حسین

مختاری علی اصغر مرادی.

۱۰۰. دایره المعارف تشیع - احمد صدر حاج سید جوادی.

۱۰۱. دایره المعارف بزرگ اسلامی کاظم موسوی بجنوردی.

۱۰۲. دایره المعارف فارسی غلامحسین مصاحب (و...)

۱۰۳. فرهنگنامه حج و عمره و اماکن مربوطه مهریزی.

۱۰۴. فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا مهدی ملتجی.

۱۰۵. معارف و معاریف سید مصطفی حسینی دشتی.

۱۰۶. راهنمایی دانشوران سید علی اکبر برقعی قمی.

۱۰۷. مبسوط در ترمینولوژی حقوق - دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی.

۱۰۸. ماهنامه مکتب اسلام.

۱۰۹. روزنامه همشهری و اطلاعات.

۱۱۰. فصلنامه(۱) میقات حج.

لطفاً توجه فرمایید:

۱. (ک) = رجوع کنید به

۲. ممکن است آیه قرآن به طور کامل ذکر نشده باشد.

۳. ذکر منبع به معنی نقل بی کم و کاست از آن منبع نمی باشد.

۴. حرف ما قبل(ه) در آخر کلمه، بنا به تداول فارسی مکسور ضبط شده.

۱. و منابع متعدد دیگری که به برخی از آنها در متن اشاره شده است.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹